جلد سیم دلائل الدین

۳۶

بسم الله الرحمن الرحیم

یا قاهر العدو و یا والی الولی یا مظهر العجائب یا مرتضی علی

بسم الله الرحمن الرحیم

یا قاهر العدو

۲۹

جلد سیم دلائل الدین

۳۶

بسم الله الرحمن الرحیم

یا قاهر العدو و یا والی الولی یا مظهر العجائب یا مرتضی علی

بسم الله الرحمن الرحیم

بازدید شد
۱۳۸۵

۱۱۰۱۱
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب دلائل الدین جلد سوم
مؤلف ملا عبدالله بن محمد هادی هرندی اصفهانی
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب ۸۷۴۵۰

۲۹

خطی - فهرست شد
۱۲۷۶۱

[illegible]

بسم الله الرحمن

محمد

بسم

محمد محمد بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی شرح صدورنا بنور العرفان ونوّر قلوبنا بقبول شرایط الایمان والصلوة والسلام علی نبیّنا سیّد الانس والجانّ وعلی اولاده الذین هم اوصیاؤه وخلفاؤه علی الانام الی یوم القیام **اما بعد** این جلد سیم از کتاب دلایل الدین است که در اثبات خلافت امام ششم تا آخر ائمه انام موافق احادیث مذکوره در کتب علمای اعلام از فضایل و شمایل و معجزات و وفات هر یک ان شاء الله الملک العلام ذکر خواهد شد در دو باب و مقدمه و خاتمه چنانچه جلد اول و دویم کتاب ایضا باین عدد ابواب داشت **مقدمه** هرگاه صاحبان عقول در احوال هر رسول تامل تمام کنند و ببینند که از ایام آدم تا خاتم بقبول خاص و عام هر یک برای خود اوصیاء تعیین کردند که راه نما و امام مردم گردند با آنکه هر یک دانا بودند که بعد از او رسولی دیگر نمی آید و در این زمان فاصله میان ارتحال خود و آمدن دیگری البته اوصیاء معین میشود بجهت اینکه تا زمان آمدن رسول بعد از خود متصل شود هر چه بود بعد از حصول اینمطلب بلوا البته قبول نمیکند که سید رسل و اکمل از همه انبیاء با وجود علم با آنکه دیگر خدا انبیاء نمیفرستد امر امامت را با شخص گذارد این نزد خدا روا است و نزد رسول بجا پس یقین که درین حق طالب ایمن مؤمنین است که تعیین را دقیقه از خلفای سید نبیین و ائمه دین خالی نگذاشت تا زمان صدق لیظهره علی الدین کله برسد علاوه بر آنکه هر که در احوال رسول صاحب جلال مطلع گردد از تاریخ و احادیث که در هر جنگ که لشکر بجانبی میفرستاد که خود همراه نبود البته سرکرده و مطاع تعیین فرموده حتی باشد در نفس استغفار این با این شخص فرموده و کلام او را این بود که هر باید در اطاعت فلان باشد و اگر او مبتلا شد سردار فلان فرد نصوص ریست و وقوع امری برای فلان در مکان که سید عالمیان در سردار تعیین فرموده البته بعد از خود لشکر مرده بود و اکثر نفر با بیست معین میفرمود البته بعد از خود یک نفر اختیار نمیکرد یا باقی یا سرتوفی میشدند پس غرض آنجناب مثل آفتاب روشن بود که لشکر با سردار بود و بدون سردار قرار نمیداد پس بی اشتباه که خاتمی پناه البته امام و شاه جهت امت با کناه تا آخر زمان معین فرموده هر که اندک تامل کند میداند که منصب تا الان با ائمه اثنی عشر در مفتوح و نور ضوء شمس و قمر و از شک و شبهه دور است **باب اول** در اثبات امامت و خلافت سرمایه هدایت حضرت صادق ع و بعضی از معجزات آن امام با برکات و بعضی از وقایع ایام آن والا مقام و در این باب هفت مقام است **مقام اول** در اثبات امامت آن امام علیه السلام و طریق ثبوت آن از عقل و نقل هر دو بسیار است **اول** آنکه سابقا ذکر شد که هر که ادعا کند انجاب رسول را و بر وفق مدعای خود کاری کند که از قوه بشر نباشد بلکه از قوت خدای اکبر باشد البته او صادق است و الا آنکه تیغ بر خطا لازم میاید و معجزات آن سرور هم اکثر است از آنکه توان انکار نمود **دویم** آنکه باتفاق خاص و عام آن امام ع صادق بود حتی آنکه بعضی از عوام هم قبول کرده اند که رسول انام این نام را بآنجناب نهاد که فرمود چون در اولاد آنجناب کسی ادعای امامت میکند که جعفر نام اوست و او دروغگو است کذاب و این جعفر صادق است و مینوانند هم که حکمت دیگری نیز در فرموده رسول مکرم باشد که ابو جعفر نام که منصور دوانیقی بود مدعی امامت بود که این نام امام چون از رسول انام شده اعلام بود بکذب آن شقاوت انجام و حکمت دیگر هم در ملقب کردن از رسول توانند بود که چون تقیه در زمان پنج امام پیشتر اکثر بود و در زمان صادق امامان کمتر چون اول دولت بنی عباس بود و با بنی امیه جدال داشتند مجال نزاع با آن امام نبود پس حضرت فرصت کرده بود و تمام کلام و حدیث آن امام صدق و بی تقیه بود نزد مثل امام ششم ائمه انام ع سالها هر گاه آن امام کامل باتفاق تمام اهل ملت اسلام صادق ایام بوده و ادعای خلافت و امامت هم نموده پس بی کلام امام بوده و ذکر ادعا و معجزات آن امام با برکات هم در مقام خود میاید ان شاء الله و ممکن است که حضرت رسول ص او را ملقب کرده فرموده باشد بصادق از جهت آنکه هم جایز دانند که آنجناب از جناب رب وهاب این القاب را فرموده پس گویا رب الارباب گفته بود کونوا مع الصادقین و اظهار صدق او نیز فرموده پس امر نموده باطاعت آن امام صادق ع مروی است از مفضل از ثمالی از علی بن الحسین از والد خود از حضرت امیر ع که رسول بشیر فرمود هرگاه مولود گردد ولد من جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب پس بنامید او را صادق زیرا که بعد از او در اولاد او کسی مولود میشود جعفر نام که مدعی امامت میکند دروغ اوست کذاب **سیم از ادله** آنکه هر انسان بیقین قطع نظر از نبوت و برهان بدیهه میداند که متابعت اعلم لازم است حتی آنکه اطفال هم هر که را اعلم بامری دانند از اطاعت او خارج نمیشوند بلکه بعضی از محققین گفته اند که اطاعت کردن بعضی از حیوان انسان را با وجود آنکه قوت او زیاده است بعلت آنست که انسان را اعلم از خود میدانند بجهت علم او از او اندیشه میکنند حتی آنکه نیشابوری در تفسیر خود همین بیان را فرموده چه عجب که علم را او کرد سبب لزوم اطاعت حیوان دانند و اذعان باعلم بودن امامان هر بو اهل زمان کنند و با وجود آن خود مطیع و منقاد ایشان نباشند و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور علاوه آنکه رب رحمن در قرآن هم فرق در میان عالمان و جاهلان ببدیهه عقل انسان حواله نموده در جاییکه بطریق انکار از جماعت هوشیار سؤال فرموده که قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون بگو یا محمد که آیا مساوی است نزد شما صاحبان علم و اشخاص بی علم یعنی علم تساوی در کمال وضوح است و در جایی دیگر فرموده افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع ام من لا یهدی آیا کسیکه راه بردار براه حق و بی اشتباه است اولی است بمتابعت یا کسیکه گمراه است و راه بردار نیست و خود هم در اشتباه است حاصل آنکه عالم بعضی علم در کلام ایشان

مشکل است پس اختصار میشود بگفتار کنیزی حسنیه نام که در خانه آن امام امد و شد تمام نموده
و از علوم ان والا مقام قدری باو رسیده بود تا ببینی که چگونه علمای اعلام را از اکابر عوام با تمام
از کلام حق عاجز نموده پس هرگاه کنیزی ... بعلت آنکه زمانی خدمت آن شاه رسید مثل خورشید
سیاه و سفید را همه فقیه و عالم خود کرداند پس معلم او را باید امام انام و مقتدای تمام دانست و قصه
حسنیه اگرچه موجب طول است نهایت چون ... باعث ملال و انتقال الحال نمیگردد لهذا
اجمال القصه آنکه شیخ ابو الفتوح رازی ره روایت کرده که هرون الرشید ملعون که از اولاد عباس
عم اشرف ناس نبی محترم بود و خالق عباد او را بطریق استدراج مهلت داد و قوت و قدرت و تسلط
زیاد برای او بهم رسید تا آنکه بنیاد فساد را در بلاد و عباد نهاد و بغداد یعنی کوفه را دار الخلافه نموده
و در عمارت عالی و ایوان رفیع ساعی بود و اسباب و اساس فراوان مثل کیوان و شاهان جهان سرانجام نموده
بود حتی آنکه چهارصد غلام زرخرید در حضور آن از جهت عناد و در باکمر زرین میایستادند و آن
لعین عداوت و کین با امامان دین داشت بعلت آنکه خود را هم نسب ایشان و اشرف عرب میدانست و
شاهان آن زمان را در حضور آن نادان یارای گشودن زبان نبود اگرچه در اول دعوت خود ادعای اخلاص
با امامان را داشت نهایت در آخر کار از اذیت و از دقیقه خود ... و نگذاشت حتی آنکه قتل امام اخیار موسی
بن جعفر بواسطه او سبه در نگار شد و چه بسیار از مؤمنین اخیار و دوستان ائمه اطهار که بگفتن
ان جبار کشته شدند و همه بعلت محبت دنیای بی اعتبار و پادشاهی بی ثبات و قرار امیدوار بود و الا آنکه
اعرف بزرگی و شرف اهل بیت نام دار بود و الشقی مستوجب عذاب نار جهنم بیل الانتقور رسید الی آن دوری
که با ابوانصار ائمه اطهار بودند و در دیوار بیجای اجر و سنگ کار نمود حاصل در زمان خلافت آن مرد
مردی بود که خدمت کار حضرت صادق ع نموده و اخلاص او ظاهر شده بود و بعد از رحلت حضرت
که آنجناب از دنیا ارتحال نمود این تاجر بعلت ظلم عباسی خلیفه تاجر بی مال شده بود و بسیار دست
تنگ گشته روزی دلتنگ بنزد حسنیه کنیز خود آمده شکایت نمود از فقر و فاقه و آن کنیز را در پنج
سالگی خریده بود و در حجره امام محترم فرستاده و مدت بیست سال در خانه آن امام با اجلال مانده
علوم بسیار کرده بود و در نهایت کمال رسیده بود خوش بیان و شیرین لسان و فصیح کلام و در حسن صورت
هم تمام بود حاصل از آنکه آن تاجر احوال خود را گفت آن کنیز گفت هزار جان من فدای تو باد من بوا
دولت تو باین مقام رسیدم و این علوم همه تمام بعلت تو است بر من حق عظیم جهت اگر صلاح دانی
مرا بنزد هرون میبری و میفروشی رفع ضرورت خود میکنی آن تاجر گفت معاذ الله ای حسنیه
من بی او لادم و ترا بمنزله اولاد میگیرم و این جهان بیچاره که از حسن گفتار تو با خبر کرد تو را
میکیرم و با مفارقت تو مال بسیار هم بچه کار من میاید حسنیه گفت ای آقا از محبت اهل بیت اطهار
بر ...کار منفع هر چه میکنید و اگر توکل بر رب غفار میکنی مرا در حلقه تو قرار میدهد پس بعد از
اصرار ... گفتار چند انعام تمند قبول نموده حسنیه گفت بعد از حضور که از تو استفسار کند

موجود است که گفته در میان اتش هر گاه دو عالم در این باره باشد بر انام لازم است اطاعت اعلم خصوصا
هرگاه از همه اعلم هم باشد و بعبارت حضرت صادق که خاص و عام بیک کلام آن امام را اعلم آنان شمرده
و میدانند و شک ندارند زیرا که علما و رؤسای ائمه تمام از جمله تلامذه امام بوده اند و در مجلس آنجناب
اغلب از فضلای اهل کتاب حاضر میشدند حتی آنکه در کتاب بحار از کتب اخبار ذکر شده که علمای آنجناب
فرموده اند بحدی که بسیار بحد که رواة اخبار آن بزرگوار که از احدی از ائمه اطهار اینقدر راوی
روایت ننموده حتی آنکه علما با وجود اختلاف اعتماد را غلب اقوال در احوال راویان اخبار حضرت صادق
متفق اند که چهار هزار راوی از آنجناب روایت نموده اند و اسم راویان را ذکر کرده اند حتی آنکه حفص بن
غیاث در روایات خود گفته حدیث کرد بمن بهترین جعفرها جعفر بن محمد ع و مالک بن انس که از
علمای عامه است گفته است ندیده است چشمی و نشنیده است گوشی و خطور ننموده در دل هیچ بشری
افضل از جعفر بن محمد از جهت فضل و علم و عبادت و زهد و ورع سیف الدوله پادشاه عامه از عبد
الحمید مالکی قاضی کوفه از مصنف مالک امام ایشان سؤال کرد جواب گفت از جمله متعلمین حضرت صادق ع
بود که در مصنف رئیس دین خود بهمین اکتفا نمود و که در وصف رئیس دیگر ایشان جماعت بسیار از آنجناب
روایت مینمود و حسن بن صالح و عمرو بن دینار و احمد بن حنبل و ابو حنیفه و علمای مشهور عامه هم
از انس بن روایت کرده و دین خود را دین جعفر نامیده اند حتی آنکه در کتب علما ذکر شده که ابو حنیفه
خدمت آن سرور آمده بود که در مجلس تعلیم داخل گردد که امام کامل را دید عصا در دست گرفته عرض نمود
سن سرکار هنوز باین قرار نرسیده که ضرور بعصا باشد آن بزرگوار فرمود این گفتار تو حق است
نهایت این عصا از رسول مختار است و غرض من از دست گرفتن تبرک جستن است پس ابو حنیفه
پیش دوید و آن عصا را میبوسید و بوسیده میمالید حضرت آستین دست را بالا نموده فرمود که بخدا
قسم یاد میکنم که تو عالمی که این پوست بدن من پوست بدن رسول است و این موی ها گویا موی او است و
با اینحال دست مرا نمیبوسی و عصای او را بوسه میدهی پس ابو حنیفه جواب نبود منفعل و خجل شد و
ابو یزید بسطامی که از رؤسای عامه است سیزده سال سقا و خادم آن با اجلال بود و ابراهیم ادهم و مالک
دینار از صحابه آن بزرگوار بوده اند و خدمت او تحصیل علوم کرده بودند و سفیان ثوری حضرت
آنجناب رعدی آمد از کوهر نایاب کلام امام منفعت تمام برده عرض کرد این کلام مثل جواهری بود
که قیمت نتوان نمود حضرت فرمود که احسن از جوهر است زیرا که جوهر حجر است پس غرض
از تعداد آنکه علمای اهل فساد هم اعتماد ایشان بعلم آنجناب بوده است که اهل کتاب خاص و عام آن
امام را اعلم انام دانسته و میدانند بنا بر این موافق کلام رب العالمین و عقول عاقلین لازم است
که خلق اجمعین در دین او داخل گردند و در طریقه و آیین جاهلین پس غرض مدح آن جماعت نبود
بلکه قصد اعلام بود که امام در علم و صدق کلام قبول عوام کالانعام هم بوده بالتمام و هر گاه این
حقیر باکناه خواهد قطره از بحار علم آن بزرگوار را در اعتبار دل هر کامل ظاهری و اشکار کرده اند که بیا

قیمت یکصد هزار اشرفی خالص عیار است که بحساب این ایام هفتاد هزار تومان تمام میشود و اگر
کوید چرا و بچه جهت بکو این قیمت بلند بعلت انستکه در دین خداوند بمرتبهٔ دانشمند شده که
علمای هوشمند تمام در کلام و علم فقه و شریعت سید انام از جواب او عاجز میشوند و در مملکت تو بغداد
الله از خاص و عام علمای اعلام کسی را قدرت نیست که او را عاجز کرداند پس آن تاجر بنزد یحیی برمکی
وزیر ملعون آمد کفت این کنیز چون ماه بعلت کمال و محاسن احوال قابل شاه است یحیی او را در حرم
سرا برده امتحان نمود از فصاحت زبان و ملاحت بیان او حیران شده در نهایت تعجیل بنزد شاه آمد و
کیفیت را بهرون مغبون عرض نمود این سخن را استماع نمود و باحضار اقا و کنیز فرمود بعد از انکه نظر شاه بر
او کرده محبت کامل از حسنیه در دل کرفت از قیمت او استخبار کرده بعد از اظهار از شقاوت آثار غیظ
نمود تا انکه از هیئت او خبر کرفت بعد از انکه تاجر عرض کرد کفت اکر علما را عاجز نکند قرار این است
که تو را مقتول کنم و کنیز بر من حلال تاجر کفت اکر علما عاجز کردند چه فرمود حسنیه از مال تو با
باصد هزار اشرفی سکه دار عوض کرد این قرار با خود کنیز است اکر رخصت دهی با او اظهار کنم هرون
رخصت کرده چون او را اخبار نمود کفت ببرکات اولاد سید کاینات عدد سی ائمهٔ دین بر علمای زمان
اجمعین غالب میکردم تو قبول نما و ملول مباش پس آن تاجر از هرون خارج بهمین طریق قبول نمود
پس هرون در اول حال سؤال کرد که خلیفهٔ رسول بعد از او کی بود حسنیه کفت بفرما علما و دانایان
زمان در مجلس سلطان حاضر کردند تا جواب موافق حق و صواب کویند و هر که موافق حساب
از حدیث و کتاب بخواند کوید پس آن بی کتاب دانست که بدین ائمهٔ دین است ارادهٔ قتل او نمود یحیی
هرون را منع نمود که این ادعای بزرکی نموده یا صدق خواهد بود که بعد از انکه علما را عاجز کند مستحق
عقوبت نیست بلکه مستوجب عطوفت سلطان میکردد و در صورت کذب او و عاجز مغلوب
شدن از دانایان که در آن زمان او را میکشی بعدل و احسان شرعی و عدوان سلطان پسندید
و شنید پس فرمود که هر که در بغداد بود حاضر کردند از جملهٔ رئیس در مذهب عوام شافعی را
با ابو موسی قاضی بغداد مدار اعتقاد حاضر کردند و عناد تمام میان شافعی و قاضی بود حاصل بعد از انعقاد
مجلس شافعی و قاضی که راضی نبودند که باکنیزی بحث کنند پس ناچار اولا اظهار از مذهب حسنیه
کردند آن کنیز دلیری وار اخبار کرد که من در مذهب اهل بیت اطهارم و در دولت خلیفهٔ زمان حقیت
این مذهب را اظهار میکردم تمام از قرآن پس اینقدر از آیات از تفسیر و تاویل ذکر کرد که خلیفه در
حیرت رفته بود و تعجب مینمود و حسنیه در آن مجلس با علما قرار داشت پس چون آثار عجز و انکسار
در حاضران دید خلیفه قاصد طلبید و فرمان ببصره نوشت که حاکم آن مکان سعد و ابراهیم خالد را که
مشهور ایام بود روانهٔ بغداد کند زیرا که در بصره چهارصد نفر از علما در مجلس درس ابراهیم حاضر
میشدند که علم او از همهٔ علما اکثر بود و در علم تفسیر و کلام و فقه و اخبار ماهر ایام بود القصه بعد
از رسیدن آن حکم فرمان والی تدارک کرفته ابراهیم را بهمراهی روانهٔ دار الخلافه کرد و فرمود بعد از ورود او

بفرمود

بفرمود تا اشراف و اکابر اطراف را همه حاضر کردند و سلاطین و خاصان ممالک را اورده و منادی
در کوچه و بازار فرستاد که اکابر و اشراف در مجلس دار الخلافه جمع کردند و کرسیهای زرنکار جهت
علمای بی بصر معین نمود و تفقد بسیار با ابراهیم کرده او را در صدر قرار داد و از عقب حسنیه فرستاد
در مکان بندکان و خدمتکاران او را باز داشت حسنیه نزدیک آمده مدح بسیار از خلیفه و با انکار
کفته بعد از آن در مکان خود قرار کرفته ابراهیم خالد در نهایت استکبار بر کرسی زر قرار داشت هرون
بکوشهٔ چشم اشاره بحسنیه نمود حسنیه از شدت فراست دانست که اشارهٔ خلیفه رخصت مباحثه
بود پس چنانچه سجاده بوسی داشت خطاب با ابراهیم خالد الجاحد نمود که توئی عالم بصره که تصانیف بسیار
از تو در دیار منتشر است و از راه کبر انکار حقیت اهل بیت اطهار میکنی با انکه حق بودن ایشان ظاهر
و آشکار است چنانچه الحال بدولت و اقبال خلیفهٔ زمان بر همهٔ حاضران برخصت شاه حقیت شاه ولایت
پناه امیر المؤمنان را مثل آفتاب و ماه روشن و نمایان میکنم و کناه منکران را بر شاه زمان ثابت میکردانم ان
شاء الله پس ابراهیم در غضب رفته کفت عجب که شاه عرب مرا با کنیزی کم نسب مجادله امر میکند
این خلاف ادب و سبب اهانت علما است پس یحیی که وزیر امیر بود تبسم نمود و کفت ای ابراهیم تو علیم هستی
که اکابر دین فرموده اند که انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال یعنی در کلام هر کس باید تفکر نمود مرد دکر
اکر کلام محض حق و تمام است کوینده هر که باشد باید قبول نمود از شنیدن حق نباید ملول بود ابراهیم جواب
نداشت حسنیه کفت الحال بتوفیق رب متعال و دولت و اقبال خلیفهٔ با جلال تو را ملزم و بی حال از رحمت
زر بی بهره میکنم و شروع در بحث کرده ابراهیم کفت ابتدا سؤال با من است که از بحال دعوا آمده ام
حسنیه در کمال سرور کفت چنین باشد پس ابراهیم هشتاد مسئله از مسایل مشکل از ان کنیز صاحب
فضایل پرسید و همه را بعبارت کامل جواب شنید که هر عاقل حقیت او فهمید چون ذکر آنها طول میکشید
اختصار شد پس حاضران و خلیفهٔ زمان همه از تقریر بیان حسنیه حیران شده بودند و از معجزهٔ امامان
دین همهٔ حاضرین محبت ان محکم دین کشتند پس حسنیه خطاب با ابراهیم کرد که ای ابراهیم ترسم که از طول کلام
این شاه بلند مقام ملول کردد اکر رخصت دهی منهم یک سؤال میکنم ابراهیم کفت من بسر مسئلهٔ دیکر کلام خود را
تمام میکنم و نوبت بتو میدهم حسنیه قبول نمود ابراهیم کفت بعد از جناب رسول خلیفه کی بود حسنیه کفت هر که
سابق در اسلام بود ابراهیم کفت سابق الاسلام کی بود حسنیه کفت این بر کسی پنهان نیست که ابن عم و داماد
نبی مختار علی بود خلیفه صورت برهم کشید حسنیه ترسید چون آثار کدورت دید ابراهیم کفت بچه دلیل علی
سابق است در اسلام و حال انکه ابو بکر چهل سال داشت که برسول ایمان آورده و علی در آن ایام کودک بود
و اسلام طفل نادان ظاهر البطلان است حسنیه کفت اکر من از قرآن ثابت کنم که ایمان و اسلام کودکان نزد
پروردکار عالمیان در بعض اوان اعتبار دارد و ثواب بان مترتب میکردد تو اقرار میکنی که علی است خلیفه
و جانشین سید ثقلین ابراهیم کفت اکر با بینه و برهان باشد بلی حسنیه کفت خدا در قرآن بیان کرده رفاقت خضر را
و موسی تا انجا که خضر کودکی را کشت موسی کفت اقتلت نفسا زکیة یعنی چرا کشتی کودک پاک را

که خضر ع جواب گفت وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ تا آخر که خلاصهٔ جواب آن بود که این کودک
کافر بود آیا خضر ع در کشتن او ظالم بود یا بعدل کشتار کرده بود اگر گویی که ظالم بود که خضر پیغمبر
و از اکابر دین است و شاهد بزرگی او قرآن مبین است که رب العالمین مدح او در اثنای سید نبیین فرموده
ابراهیم خجل و سر در پیش انداخت و عار یافت خویش در حجت بود حسنیه گفت چرا جواب نمیگویی و سکوت
کردی ترا بخداوند اعظم قسم میدهم که این حدیث را که از نبی محترم در حفظ دارم از ایشان دیدهٔ یا از اصحاب
حدیث شنیده و از مشایخ علماء و حفاظ شنیده ابراهیم گفت بگو حسنیه فرمود که روایت نموده جابر
انصاری و جماعت دیگر از ابوبکر و ابو سعید خدری که گفتند ما در خدمت رسول ص بودیم که سلمان فارسی و ابوذر و مقداد
و عمار و حذیفه و ابو الهیثم و ابو طفیل و عامر بن واثله داخل شدند و اثر اندوه و ملال از رخسار ایشان ظاهر
بود پس گفتند یا رسول الله ما بعضی سخنان در باب امیر مومنان ع از جاهلان میشنویم که صبر بر آن
نمیتوانیم نمود حضرت فرمود چه بود عرض کردند که میگویند چه فضیلت است علی را بر دیگران اگر
سبقت اسلام است که او طفل بود و چه اعتبار بر صلاح و سداد و فساد اعتقاد اطفال است آنجناب در
جواب فرمود که من شما را از مثال او آگاه و خوشحال کنم بخداوند اعظم قسم که چون مادر ابراهیم ع حامله
شد از ترس پادشاه روسیاه نمرود ابراهیم را بعد از مولود در غار پنهان نمود در آن غار ابراهیم ع بقدرت
پروردگار جامه بر بدن خود میمالید و بدیده خود دست میکشید و نظر بستاره و شمس و قمر کرده از
همه رو گردانید و بخالق اکبر رو نمود و زبان بتوحید رب رحمن گشود مادر او نیست و خداوند
مجید او خبر داده که وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ و در حال
طفولیت بود که فرمود قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ من بیزارم از آنچه را شریک خدا میگردانید شما ها
و باید بدانید که مادر موسی ع که از خوف فرعون موسی را زایید میت سید موسی تعلیم مادر نمود که
مرا در صندوق گذار و بکنار دریا در آب بسپار مادر از گفتار او متعجب شد و بکنار دریا رسید و آه کشید
که میترسم غرق شوی موسی گفت مترس که رب اکرم مرا بتو بر میگرداند و سه هفتاد روز شراب و
طعام ننوشید و بقدرت رب مجید سالم بمادر خود رسید چنانچه خدا فرموده که فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ
كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا پس برگردانیدیم ترا بمادر خود تا چشم روشن گردد و هم بدانید که خداوند مجید در باب
عیسی ع فرموده که فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي وَلَا تَخَافِي تا آخر یعنی عیسی بامر الله با مادر خود سخن
گفت و در آنحال که قوم بر سر مریم ع جمع شدند و بحث میکردند که بی شوهر این مولود از کجا بوجود
آمده که مریم اشاره بعیسی ع نمود که از او خودش سؤال کنید گفتند كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا
گفتند ما را بکودک گهواره حواله میکنی چگونه با او سخن گوییم و جواب شنویم قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ
الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَمَا كُنْتُ پس در حالت طفولیت خدا کتاب و نبوت باو عطا نمود
و زبان او را گشود که جواب داد باهل عناد و او در حالت اطفال ارشاد کرد بصلوة و اداء زکوة
پس دانید که رب حمید مرا و علی را از یک نور آفرید و از هر عیب معصوم گردانید و ما در صلب آدم ع بودیم
و برتسبیح

و بر تسبیح و تقدیس رب علیم تا آنکه ما را نقل کرد از اصلاب طاهره و ارحام مطهره و ما در هر حال
که بودیم تسبیح ما را میشنیدند و امهات ما میترسیدند تا آنکه بصلب عبد المطلب رسیدیم و نور ما
در صورت آبای ما و امهات ما ظاهر و آشکار بود و در آنوقت آن نور دو حصه شد نصف آن در صورت
عبد الله و نصف آن در صورت عم من ابو طالب ظاهر شد و والد من با ابو طالب که در میان مردم در هر
مکان بودند مثل ماه تابان روشنی مینمودند که خلق جهان همه حیران بودند تا وقتیکه علی ع بوجود آمد
رب معبود جبرئیل امین را بر زمین فرستاد و گفت ای سید عباد خدا ترا سلام رسانید و فرمود مولود علی ع
بر تو مبارک باد و وقت اظهار معجزات نبوت و رسالت رسید زیرا که انتظار برای تایید تو هم تا او برادر تو بود
و چون حالا بوجود آمده باید خلق را اخبار کنی برسالت خود و او را برادر بسازی زیرا که مؤید دین تو خواهد شد
تو بر زمین است و ذکر نام تو و او و اولاد تو از او هم خواهد رسید و چون مولود او ملتبس در دامان نهادم آن کودک
را دست برگوش نهاد و اقرار برسالت من کرد و عرض نمود بخوانم یا رسول الله ع گفتم بخوان پس صحف آدم و
شیث را خواند بنوعیکه اگر آدم حاضر بود تحسین او میفرمود و همچنین کتب مرسلین را تلاوت نمود تا آنکه
تورات موسی ع و انجیل عیسی ع را هر یک تلاوت نمود بنوعیکه اگر پیغمبران هر زمان حاضر بودند اذعان
مینمودند که علی ع از ایشان بهتر میخواند آنگاه بقدرت الله قرآن را تلاوت نمود بنوعیکه مرا در حفظ بود
پس علی ع با من سخن گفت و من با او سخن گفتم و بعد از گفتار بسیار بحالت طفولیت عود نمود ای جماعت حضار
چرا باید از گفتار جهال و اهل عناد دلتنگ شد کلام ایشان را چه اعتبار دارد پس فرمود بدانید که من
افضل از همه انبیاء و علی افضل است از همه اوصیاء پس سلمان از این سخنان سید عالمیان خوشدل شد با سایر
اصحاب از خدمت آنجناب بیرون رفت و در وقت خروج صلوات بر نبی کائنات میفرستادند و میگفتند
ما ایم فائزان رسول ص فرمود شمایید رستگاران بهشت جاوید مختص شما خدا خلقت فرموده و عذاب نیران
مختص دشمنان شما و دشمنان علی ع خلق نموده چون کلام حسنیه باینمقام رسید حاضران اغلب گریان شدند
خلیفه زمان هرون ملعون نیز گریان شد و علما و دانایان هم میگریستند از اهل امامان و ابراهیم خالد ملحد
سر پیش در فکر فرو رفته بود و قادر بر تکلم نبود پس حسنیه گفت ای علماء ایشانم و فلان و فلان چون یقین
که مداهنه مکنید و حق گویید که آیا این سخنان که بیان شد راست بود یا دروغ اغلب فضلا گفتند
ای حسنیه این اخبار در اشتهار بحدی است که کسی قادر بر انکار نیست حسنیه گفت ای ابراهیم آیا تو علیم هستی که
نبی کریم افضل انبیاء است گفت بلی حسنیه گفت آیا اذعان داری که خدا در قرآن نفس علی ع را نفس رسول ص
نامیده در جائیکه فرموده فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ تا آخر مراد
از نفس رسول نفس علی است اگر تو قدر کلام هست بگو تا در حضور علما و مفسرین بدولت و اقبال شاه چون
ستاره و ماه روشن گردانم ابراهیم گفت که حاشا که من انکار قرآن کنم حسنیه گفت هرگاه چنین است ای دشمن
و ای دشمن خاندان سید نبیین بعد از آنکه قبول کردی که نفس علی نفس رسول است و رسول افضل انبیاء است
پس چرا اعتراف نداری که علی سابق الاسلام است و علی افضل اوصیاء است آیا جاهل و ابراهیم که در کعبه تکلم نمود

وحضرت موسی و عیسی ع که طفل بودند وسخن گفتند وحضرت یحیی که نبی بود در حالت طفولیت پس ای عنود
چه محال خواهد بود که علی ع نیز در حالت طفولیت اسلام آورد و حال آنکه برادر رسول و نفس او بود و اسلام
بوی قوی شد و چندین آیات رب العالمین در شان او بکاشر نمان فرمود که ذکر نتوان کرد و در یوم حرب خدای
رسول خدا یک ضربت او برابر عمل جن و انس کرد اینها همه شنوایید و این روایت در کتب شماست و راویان شما
ذکر کرده اند و بان شما در کتب خود روایت کرده اید که رسول امین فرموده من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه تا آخر
هر که خواهد نظر کند در حضرت آدم در علم او و نوح و تقوی او و ابراهیم ع در حلم او و موسی و هیبت او و عیسی ع
و عبادت او پس نظر کند بعلی بن ابیطالب پس هر که خاتمی پناه شاه ولایت را موافق روایت شما برابر نمود با انبیاء
مرسل و بعد از رسول او افضل است از همه خلق پس چرا میگویی اعتماد با ایمان کودک نیست و حال آنکه در همان
زمان که تلاوت تورات و کتب میکرد و حافظ قرآن بود و خلیفه و وزیر و وصی سید عالمیان بود و هنوز اهل اسلام
بیکلام قایلند که علی ع ترک بیاورد ... بکطرفة العین و ابوبکر چهل سال مشرک بود بعد از آن بزبان اظهار اسلام کرد
نبی مختار کرده در ظاهر کار و در پنهان موافق نبود و طریق عناد را میپیمود و دو گوشت و خون او آمیخته شده بود
بشوب لحمی و لحمک لحمی و دمک دمی ایشان را مومن میدانید و ایمان معصوم ما را که خدا در قرآن گواهی داده در عصمت
از راه عداوت و کین باسید نبیین رد میکنید ابراهیم لئیم سر در پیش افکنده حقیر و ... گفت ایها الشیخ ... ایکلاب
ایحسینیه چه میگویی مستحق عباس و علی ع و غرض از سخن آشناسی این بود که عباس از اجداد من است شاید
نفی در عیب او گویی پس گفت عباس با علی نزاع کردند در میراث رسول ص و بنزد ابوبکر مرافعه نمودند البته
یکی بر حق بود یا علی صادق و عباس کاذب بود یا بالعکس غرض ابراهیم لعین این بود که اگر گوید علی باطل بود که
مذهب او ضایع کرده و الا اگر گوید عباس بر باطل بود کینه در دل خلیفه داخل خواهد نمود حسینیه بالهام رب متعال و بواسطه علوم امام صادق ع جواب گفت که هر دو بر حق بودند در بعض اوان خصمان بر حقند و نیز در
دین محاکم حاضر میشوند که او را خبردار کنند از خطای گفتار او و چنانکه پیغمبر کار برای ابن مختار مثل آن بیت
کرد اندر بیان فرموده که وهل اتیک نبؤا الخصم اذ تسوروا المحراب تا الخ ایکه ان هذا اخی له تسع وتسعون
نعجة ولی نعجة واحدة فقال اکفلنیها وعزنی فی الخطاب در تفسیر آن وارد شده که داود ع بود و نیز زن داشت
و برادر او یک زن در خاطر او خطور نمود که کاش بر وجه حلال ان هم مال من بود ملک متعال او را آگاه فرمود دو
ملک آسمان فرود آمدند و مخاصمه کردند که برادر من نود و نه میش دارد و من یک میش بازان میطلبد داود
گفت لقد ظلمک تا آخر ظلم نمود برادر تو پس ناگاه بتفضل الله از گناه خود آگاه شد الله اکبر پس عباس و علی
هر دو بر حق بودند و ابوبکر را آگاه کردند عباس گفت من عم رسولم و اکبر و میراث مال من است علی فرمود من داماد
و برادر و وصی اویم و میراث و فاطمه بضعه رسول در خانه من است و حسن و حسین دو سید جوانان بهشت
فرزندان منند چون ابوبکر شنید گفت والله که رسول فرمود علی وصی من است و وارث من و قاضی دین من چون
کلام ابوبکر تمام شد عباس گفت هر گاه تو خود این کلام را از رسول شنیدی چرا در مقام او نشستی چون
کلام او را ثابت نمود ابوبکر غیظ نمود گفت با من نزاع دارید و دست بر غیلان زید از جا در آمده بجانب رفت ابراهیم
مجادله

خجل و آنکه گفت این مسئله را بگذار بگو که آیا عباس افضل است یا علی برادر زاده او حسنیه گفت تو بگو حمزه و فا
تر بود یا محمد ص برادر زاده او چه رجوع داری بر عباس و علی اگر عباس فاضل و کامل باشد موجب فخر
علی است که چنین عمی خدا باو داده و اگر علی فاضل و کامل تر است این هم شرف و بزرگی عباس است که
برادر زاده او است هرون ملعون از جواب حسنیه و فصاحت او حیران شده بود و تعجب از ابراهیم
نموده فرمود حیف از این علوم که باقی باشد که از جواب کنیزی عاجز شوی حسنیه گفت اگر جهانیان
سلطان مرخص فرماید سوال دیگر میکنم که اگر جواب صواب بشنوم ملزم کردم خلیفه گفت سوال
نما حسنیه گفت ای ابراهیم رسول وقت رحلت کردن از دنیا با وصی بود یا وصی معین نفرمود ابراهیم گفت
وصی معین نفرمود حسنیه گفت این کار صواب بود یا خطا ابراهیم متفکر بود که نمیتوان گفت که وصی
تعیین نکردن خوب است زیرا که همه انبیاء بلکه علماء و عباد وصی معین کرده اند و سید انبیاء هم
خود ارشاد باین فرموده و اگر گوید خطا بود که نقصان در بی خاتم النبیین است خلاصه ز هر جهت جواب
گوید بطلان مذهب اوست و سلطان مواخذه میکند سر در پیش در فکر کار خویش بود پس حاضران
همه ابراهیم را عاجز و ناتوان یافتند و تمام خاص و عام تعبیر او میکردند که مثل چنین عالمی مشهور از
جواب کنیزی عاجز گردد چه بد نماست هرون چون اضطراب ابراهیم را دید ترسید که علما و فضلاء
همه حقیر اعتبار میکردند کلام دیگر در میان آورد گفت سابقا در میان فضلاء و علمای بغداد
و سادات بلند درجات در باب قضا و قدر خالق اکبر مباحثه و منازعه بوده و هر گفت و شنود کرده شد
مرا بالاطمینان ننمود در این مسایل سخن گوید که ببینیم حسنیه در آن باب نیز کامل و حاضر جواب است
یا نه یحیی و نیز بنا بر موده امیر خطاب با ابراهیم کرده گرچه میگویی در باب خیر و شر و نفع و ضر آیا
از جانب بندگان است و طاعت و عصیان همه از جانب ایشان است یا آنکه تمام را نسبت بقاید علام
میدهی که همه کارها بعلت قضا و قدر ابرهیم الهی صادر میگردد و بنده را دخلی نیست و آیا بنده را اختیاری
هست یا نه و آیا مطیع مستحق ثواب و عاصی مستوجب عقاب میشود یا نه ابراهیم گفت مرا اعتقاد
آنست که صلاح و فساد و خیر و شر و طاعت و معصیت همه بر قضا و قدر است و در دست بنده نیست
و موجد آب و آتش و طاعت و معصیت و قتل و غیره همه خداست در دست بنده و محل شکفتن کافر
در دل خداوند قادر است و محدث عداوت ابراهیم در دل نمرود و هامان رب معبود بود و
عداوت میان محمد و ابوجهل و کافر و مسلمان رب سبحان است و همه اینها بسته بقضا و قدر است
از خیر و شر عنایت شر بقضای اوست بلعنت رضا و خیر با رضا حسنیه از شنیدن این مزخرفات متغیر
شده گفت ای ابراهیم سخن از خدا و اندیشه عار نمیکنی خجل اوای کفر در نظر بخود و اهل اسلام روا
مدار کو یا جمیع شیطان دلیل و برهان میگویی که تقصیر بر او نباشد بدانکه الزام تو و هر که قبل از تو با این
اعتقاد بوده با جهل و جوه میسر است اینکه صلاح و خیر و شر همه بقضا و قدر است امابی رضا و راین
کلام بد و محال قایل شدی بعلت آنکه کسی که حکم کند و راضی باشد بحکم باطل یا بعلت ترس میشود که حکم

میکند یا بعلت ریا که مردم بر بیفند یا بعلت حیله و تلبیس و ذات مقدس خدا بریست از این عیوب
ای ابراهیم اینکه پیش از تو گفته اند که بعلت قضای خداست کفر کافر اما بدون رضا یا بجهت کفر انکه
که در ظاهر کافر نکردند و ندانسته اند که اگر نفهمند باب کفر را بر خود مسدود کرده اند چند باب
کفر از رحمتکده دیگر مفتوح کردند و این اشتباه و ارتکاب گناه بعلت نیافتن معنی کلام الله شده که
خدا فرموده یُضِلُّ مَن یَشَاءُ وَیَهْدِی مَن یَشَاءُ بگمان باطل جماعت جاهل معنی انست که گمراه و کافر
میکند خدا هر که را میخواهد و داخل راه و اشتباه میگرداند هر که را خواهد و معنی نیست چنان بل انکه
اضلال بمعنی اهلاک و افکندن در عذاب امده و بمعنی هم که شما قائلید امده و هر جا که بخدا نسبت
داده شود بمعنی در عذاب افکندن است چنانچه خدا فرموده که وَیُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِینَ و عذاب میکند
خدا ظالمان را یا هلاک میکند و اگر معنی گمراه کردن باشد که و اشتباه کرده ظالم خود در سیاه و گمراه
است پس چگونه حضرت الله گمراه را گمراه میکند این تحصیل حاصل نزد عاقل باطل است و بدانکه
هر گاه گمراه کردن از جناب اله است پس چرا پروردگار اینکار را نسبت داد با بلیس در جائیکه فرموده
وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا و هر اینه بتحقیق که گمراه کرد شیطان لعین جمع کثیر از ادمیین را باز خدا
فرموده وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ و گمراه کرد فرعون قوم خود را و هدایت ننمود پس چرا
رب معبود بنابر گفته شما دروغ فرموده بلکه با بلیس و فرعون افترا بسته و این اعتقاد کفر است بخالق
عباد و او خود فرموده إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ یعنی منحصر است دروغ بستن و افتراء
بمومن و کافر بخدا پس چگونه اینکار بحضرت ستار رواست پس نظر باین ایات و ایات دیگر لازم است که
عالم باصول این را که یُضِلُّ مَن یَشَاءُ باشد تاویل کند که خذلان میکند و بخود وامیگذارد هر شقی را
که اراده معصیت میکند یعنی بجبر او را منع نمیکند یعنی چون ان بنده قبول لطف نمیکند لطف را
باو شامل نمیکند و مقابل را لطف خاص شامل حال او میگرداند و اقبال باو میکند ابراهیم گفت احسنت
مگر اقرار بکلام رب غفار نداری فرموده الله که اقرار دارم و تفسیر کلام ملک علام را هم از ائمه
انام یاد گرفته ام انکسانیکه قران بر ایشان نازل شده ابراهیم گفت چه میگوئی که خدا فرموده
برسول قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بگو همه از جانب خداست و باز فرموده وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ
نَفْسٍ هُدَاهَا و اگر میخواستیم هر اینه میدادیم هر نفسی را هدایت او و باز فرموده است خَتَمَ اللَّهُ
عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ مهر زده است خدا بر دل کفار و بر گوش و بر دیدهای
ایشان پرده ایست که نتوانند ایمان اورند درین ایات چه میگوئی حسینی فرمود ای ابراهیم بدان
که کلام رب رحمن را در قران باید بنوعی معنی کرد که نقیض کلام دیگر خدا نباشد و با احکام
عقل منافات نداشته باشد و محکمات را از متشابهات تمیز باید داد بدانکه هدایت را مثل اضلال
معانی بسیار است و مرجع همه بدو معنی است اول معنی ارشاد و بیان دوم معنی لطف خاص و ارشاد را
خالق عباد بهمه عباد کرده چه اهل ایمان و چه کافران بهمه کرده از ارسال رسل و عقل و تمیز و ان
کت

کت و نصب دلائل و براهین برای هر انسان کرده مؤمنان و کافران تا انکه نتوانند بحث نمود با رب محمود
و اگر چنان بود در قیامت میگفت کافر تو مهر بر دل من زدی و مرا جاهل از حق کردی و غافل نمودی
و کفر و نفاق را در دل من داخل نمودی و موافق عقل هر عاقل بحث عاصیان بر رب رحمن بجا بود
و خداوند منان کارش مثل کار ظالمان بود و حجت کافران بر خدا تمام بود و خدا در قران خلاف انرا
بیان نموده که لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ یعنی رسل خود را بر کل عباد و بلاد فرستادیم
و عقل بهمه دادیم و معجزه بدست انبیا جاری نمودیم که نتوانند مردم بر خدا حجت کنند بلکه حجت
خدا بر اشقیا تمام است در روز جزا چنانچه فرموده قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ بگو حجت کامله خدا
بر خلق جهان تمام است از مؤمنان و کافران بدان ای ابراهیم که هر جا خدا هدایت را معلق بمشیت فرموده
مراد الطاف خاصه خواهد بود یعنی اگر خواهد زیاده از لطف واجب هم شامل دل بنده کامل میکند یا
انکه مراد انست که اگر خواهد در قیامت ان بنده بدون استحقاق را راه بهشت مینماید و بهشت میرساند
و داخل جنت میگرداند یعنی هر بنده پسندیده دین که باعانت شیاطین گناه عصیان رب العالمین کرده است
اگر خواهد در قیامت از گناهان نامه سیاه درگذرد و ببخشد عقاب او را و ثواب طاعتش برساند و دیگر
بدان که باتفاق اهل ادیان حرام است بر هر انسان رضا بودن بکفر و عصیان و بنابر گفته شما کفر و عصیان
بندگان بقضا و قدر خالق اکبر است و باتفاق اهل وفاق و نفاق واجب است رضا و تسلیم بر قضای
قدر رب علیم پس حرام و واجب در یکمقام جمع شد زیرا که رضا بقضا واجب است و حرام میگردد اگر
از این سخنان شما لازم است که عاقلان ترک کنند قصاص و تعزیر صاحبان تقصیر را زیرا که هر گناه بقضا
و قدر الله بوده فاعل او چه گناه است بلکه مثل الات کشتن است زیرا که شرب خمر و قمار و قتل و فساد و نقض
و عناد همه را خالق عباد در جوارح و اعضای بندگان حادث نموده پس چه تقصیر بمحل حلول خواهد
بود پس ضرورت بر تعیین حکام نبود دیگر انکه افعال منع الجلال السنان روی اراده است چرا که مرید از
صفات ثبوتی قادر حمید است پس کفر یزید اگر تقدیر فرموده اراده نموده و حال انکه او را نهی از کفر فرمود
این نهی هم باراده او شده پس کفر را از یزید اراده فرموده و عدم کفر را که اجتماع نقیضین است ای ابراهیم
روایت شده که دزدی را در مجلس عبدالله بن عباس جد خلیفه زمان اوردند ندا فرمود بحکم رب
معبود که قطع ید او کنند مردی گفت پناه بحضرت الله میبرم از حکم بد عبدالله عالی نسب فرمود که ای
لعین دزدی او بس نبود که تو اینکلام را گفتی که حکم رب علام را بد گفتی این گناه زیاده از دزدی اوست
نزد الله و حکم فرمود تا ان بخت سیاه را از مجلس ارشاد بیرون کردند خلیفه زمان چون وصف جلالی
جد خود را شنید خوشدل گردید و حسینی را زیاده از اول پسندید و دیگر بدانکه اگر خالق افعال هر انسان
از کفر و عصیان قادر سبحان باشد و او در بدن ایشان خلق کند باید عاقلان فرق نکنند میان هر کرا بایشان
ضرر و نقصان رساند با هر کس که نفع نمایان رساند و باید نیکو نباشد مدح نیکان و مذمت نقصان
رسانندگان و حال انکه هر انسان مدح فاعل بر و احسان میکند و مذمت عامل ظلم و جور و عدوان میکند

ومدح وذم که هر دو صفت فعل است پس هرگاه او ممدوح است پس البته فعل از اوست نه خدا دیگر آنکه
بنابر گفته شما ارسال رسل و انزال الکتب و اوامر همه از رب قادر بیجاست زیرا که بر خلاف تقدیر او کار
نمیتواند کرد ای ابرهیم تو را علیم میکنم که این مذهب شیطان رجیم است که تو داری چنانچه حضرت باری
قول او را حکایت فرموده که گفت رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ خدایا من بسبب آنکه تو مرا گمراه
نمودی باید کار تو وسوسه میکنم و ایشان را جهنمی میکردانم و بیان آنکه شما و تابعان شما مقوی کلام
شیطان شده اید و پیشینیان از بنی امیه و مروانیان و دانایان را گفته کرا این احادیث را برای دلیل و
برهان قول شیطان وضع کردند و شما متابعت نموده اید و تامل ننموده اید که قادر حمید ظالم نیست پس
چگونه خود احداث کفر و ظلم و جبر بر بنده عاجز میکند و با وجود آن او را بعذاب جاویدان گرفتار
میکند اینکار از رب ستار چگونه راست هر که صاحب ابصار و عارف بخداست یقین میداند که رب
العالمین باین نقایص موصوف نمیگردد بلکه اوست بدحت عیوب و واقف از قلوب و افعال ذو الجلال
همه محبوب است و رب ستکور از ظلم و کذب و عیب دور است بلکه او رحیم و عفور است پس هوشیار میداند
که افعال از بنده و در قدرت و اختیار اوست و اگر ایجاد قتل و فساد و کینه و عناد را خالق عباد با و قدرت
نداده بود نهی از آنها بیمعنی بود زیرا که مثل آنست که صاحب ابصار بدیوار و اشجار و یا نباتات و اشجار
خطاب کند که چنان مکن و چنان بکن بعد از آنکه کلام در حضور هرون باینمقام رسید حاضران
تمام از علم آن زن حیران شدند و دانایان یکسان سر در زیر خجل و منفعل گشته در تفکر فرو رفتند پس
کلام از نصب خلیفه سر در میان آوردند تمام گفتند که خلیفه برای سید انام مردم تعیین کردند حسنیه
گفت آیا میدانید که علی افضل انام بود بعد از رسول گفتند بلی گفت در عقول روا نیست که مفضول را
خلیفه کنند زیرا که آن محتاج بامام دیگر است و آن امام دیگر هم اگر مفضول باشد ایضا محتاج بامام
است و همچنین این تسلسل محالست پس باید امام افضل از کل انام باشد لاکلام و باید امام از علم خاص
و عام مستغنی باشد باین سبب است که باید خداوند علام هر که را داند که برگزیده ایام است نصب کند
نه سایر عوام زیرا که اعلم همه انام بر خاص و عام معلوم نیست مگر بر خالق انام دیگر آنکه اگر اختیار نصب
امام در دست خلق ایام باشد پس عزل هم مثل نصب است دیگر آنکه باید معصوم باشد زیرا که غیر معصوم
ممکن است که ظالم باشد و خدا فرموده است لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ چون کلام باینمقام رسید هرون
الرشید ترسید و دلش طپید زیرا که خلیفه بود و این صفات در او موجود نبود بلکه فاقد صفات
خلافت بود یحیی برمکی که وزیر امیر بود و دریافت نمود و زبان طعن گشود که ای ابرهیم کو یا حیات از تو
مفارقت کرده و یک جواب صواب نگفتی پس از کرسی بزیر بیا و مذهب حسنیه را اختیار کن چو ابرهیم
تغییر و سرزنش خلق کثیر را دید دلیر وار بان گفتار آمده گفت ای حسنیه تو را چه مجال است در معنی قول
خداوند جل که یَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ
فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ که خداوند فرمود ای آدم ساکن شو تو با زن خود حوا در جنت و بخورید از هر میوه که خواهید

امتناع دیگ فلان درخت مروید که اگر از آن درخت بخورید ظالم میگردید پس خوردند و
ظالم گشتند و خداوند او را خلیفه کرد بر بنی آدم و تو گفتی ظالم خلیفه خدا نمیشود حسنیه
فرمود ای ابراهیم نهی بدو معنی آمده گاه حضرت الله نهی را در حرام استعمال کرده یعنی هر که
بعمل او برسد رو سیاه و با گناه میشود و فاعل آن در دنیا مذموم و در عقبی معذب است و گاه
نهی تنزیهی است یعنی ترک آنکار برای حال آن شخص خودش بهتر است و غرض از نهی خبر کردن
اوست که اصلح بحال تو آن نیست و الا تو را منفعت این دار عقوبت دار العقوبه برای اگر وارد ابو اول این
نهی بر معنی کار آدم را از دلائل بسیار از قبیل معنی دوم است زیرا که خود اخبار فرموده که
فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ یعنی برگزید و پسندید و در غیر موضع پس کاری که نکردن اولی است کردن آن
کار بیموقع و همین معنی ظلم است یعنی اگر بخورید بجا میکنید و ضرر بخود میرسانید و معنی
دیگر ظلم ناقص کردن مال و ضرر رسانیدن بحال است چنانچه رب متعال در باره اشجار
بستان فرموده وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا و تو نیز میدانی که تمام اهل معانی گفته اند یعنی ناقص و کم
نکرد خدا از میوه بستان هیچ چیز را پس ظلم ایشان نقصان رسانیدن بخود شان بود ابرهیم
گفت اگر معنی ظلم باینمعنی است پس چرا آدم و حوا از عمل بگناه کردند و گفتند رَبَّنَا ظَلَمْنَا
أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ حسنیه فرمود غرض ایشان آن بود که
گفتند خداوندا ما ظلم کردیم بخود یعنی نقصان رسانیدیم بخود و بتعب افکندیم خود را و اگر گوئی
چرا بخشش طلب کردند طلب بخشش از رب نیست دلیل گناه زیرا که جناب الله طلب مغفرت را
عبادت کردانیده بلکه اشرف عبادات و بانجهت سید کائنات فرمود چنانچه در احادیث تمام هم
موجود است که اَنَا اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً من استغفار میکنم در هر روز هفتاد
بار و رسول را گناه نبود و دیگر آنکه انبیاء و اولیاء طاعت بسیار خود را نسبت بعظمت پروردگار
کم و بیمقدار میدانند و عذر طلب میکنند و اندک مداهنه را در منقبت گناه بزرگ میدانند نظر
بآنکه میدانند که چه قدر منفعت نمایان است در طاعت رحمن پس هر دقیقه تغافل آن نقصان عظیم
و حرمان از خدمت ایزد سبحان است پس از تغافل آن نادم و پشیمان میباشند فرموده ابرهیم عجب است
حسنیه اشکال است زیرا که تجار حریص جمع مال با این حال که اموال بسیار دارند بخود اگر ترک یکمعامله
با سود میکنند با نفس خود در جنگ کنند و گویا ننگ و عار و ننگ است و همچنین عاشقان بمجرد آنکه دقیقه
از معشوق جدا میگردند و از حضور دور میشوند دلتنگ کنند و بمجرد آنکه بزند او بر میگردند آن
غیبت خود عذر خواهی میکنند و همچنین و نیز هر امیر اگر دقیقه دیر کرد در خدمت شاه نرسد خود را
صاحب تقصیر و بیگناه میداند و عذر خواه است با وجود آنکه شاه با او مشغول است زیرا که از جلال
جلال و بزرگی شاه انفعال را از خود گناه میداند و روسیاه در گناه نشمارد حاصل بعد از آنکه
کلام حسنیه کامل شد ابرهیم جاهل گفت بار گفته تو آدم را عاصی و غاوی نمیتوان گفت و این مناف

قرار است که رب سبحان فرموده وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ و عصیان کرد پس رد عصیان رب خود را
پس گمراه شد حسنیه فرمود که اغلب الفاظ قران مأول است و بظاهر آن نمیتوان معنی نمود بلکه
عصیان بمعنی مخالفت است چه مخالفت واجبات و چه مندوبات و چه ترک آداب و مستحسنات و در
اینمکان عصیان بان بدلیل که بمعنی اخر است و غوایت را دو معنی است یکی گمراه شدن و نا امید و بی بهره
گردیدن و در اینمقام رب علام معنی دویم را خواست یعنی آدم ترک ادب نمود و خود را نا امید و بی
بهره کرد از جاوید بودن در بهشت و علم خروج زیرا که بعلت اینکار از جنت در آمد
ابرهیم گفت بنابر قول تو آدم و حوا بی تقصیر رب قدیر چرا از جنت برهنه بزیر فرستاد بزمین
حسنیه فرمود که آدم را خدا جهت خلافت زمین خلق فرموده چنانچه پیش از وجود او فرمود
إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً من در زمین آدم را خلیفه و جانشین خود میکنم پس البته مصلحت او این
بود که بزمین فرود آید و عذاب و عقاب الم رسانیدن بکسی است بعلت عداوت و ضرر و اما
فرود آوردن او از برای مصلحت و منفعت بود پس فرود آوردن او غرض صلاح او بود نه ضرر
رسانیدن باو مثل انستکه رب حکیم مؤمنان را بیمار و گرفتار غم میکند از برای مصلحت او نه از عداوت
باو پس عصیان گمان ایشان از این قبیل است نه مثل عذاب نیران که از ماده غضب رحمن است
پس حاضران یکسان حیران ماندند از جواب با صواب آن پرعده که امام صادق ع ابرهیم لئیم
از اینمباحثه سکوت نمود و در مطلب دیگر زبان گشود که تو را چه جواب خواهد بود که
موافق اخبار حضرت نوح بعد از انکار و استکبار قوم را دید نفرین کرد خدا طوفان را فرستاد و قوم
هلاک نمود بعد از طوفان حضرت نوح نادم و پشیمان شده بود بحدیکه پانصد سال
بر تباهی حال خود گریه میکرد حتی آنکه فرموده اند بسکه بسیار نوحه و گریه کرد او را نوح
قرار دادند نه اینکه اسم او عبد الاعلی بود چون حسنیه اینکلام را شنید خندید و فرمود بسیار
عجب که بر خلاف ادب در حضور خلیفه محمود و عرب شبهه میکنی و باطل بحق را خلط میکنی از
جمله آنکه هر عاقل دروغ تو را میفهمد که گفتی بعد از پانصد سال که گذشته از حال غرق مسمی
شد به نوح و حال آنکه خدا پیش از غرق به پانصد سال در بارهٔ او فرموده یَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا
فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا خدا فرمود که نوح چون نصیحت قوم نمود گفتند ای نوح بتحقیق که جدال کردی
با ما پس بسیار تکرار گفتار خود نمودی و اینکه اسم او را نوح گفتند پانصد سال پیش از زمان غرق
بود و گفته تو بعد از هزار [illegible] سال اسم او نوح شد اینکه کذب اول بود دویم آنکه گفتی پشیمان شد
این دو حال دارد اولا آنکه دعا کرده باشد بجماعت مسلمان این کفر نیست تمامیان که شیخ المرسلین چنین کند
که مؤمنین و موحدین را هلاک کرده اند علاوه تکذیب قرار است که رب لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا
خلاصه [illegible] از کفار احدی را که کافر بودند که هلاک شده بودند که او از گناه که کسی پشیمان باشد از هلاک
دشمنان خدا و عصیان آدم و نوح از قول خدا منتفی است در جاییکه فرموده إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ

قرآن م

حاشا

ابرهیم

مذهب ما

ابرهیم بلند ستیکه برگزید آدم و نوح و آل ابرهیم را پس این مزخرفات که تو میکوئی حقیقت
چون ثابت میکنی و من سخن مهمل از کسان بسیار شنیده ام بدانکه بنی امیه و اتباع ایشان و انکسانیکه
پیش از ایشان مدعی خلافت شده بودند با آنکه ایشان را هیچ راه استحقاق این امر نبود و اکثر اوقات
ظلم ایشان ظهور مثل نور بود و فسق هیچیک بر غیر کور مستور نبود بلکه هر که را شعور بود از
ظلم و عدوان ایشان با یقین بود و از احکام قرانی و آیات فرقانی جاهل بودند و بعضی با جنابت
امامت برای امت کردند و بعضی اوقات بعد از اقامه صلوة قطع نمودند و بعضی ایام از بیهوشی
و مدهوشی بود و نماز صبح را چهار رکعت ادا مینمودند و امثال این فعال از ایشان در نظر مردمان ظاهر و
اشکار شده بود که کسی را قدرت انکار نبود از کثرت اشتهار لهذا اصحاب کبار که در پیشوایان دین سدید
بینین بودند و بعضی هوشیاران از قباحت این جماعت نابکار میشد تعبیر [illegible] کثیر این جماعت حقیر
میکردند این تدبیر بجهت این کردند که خطا و معصیت برای انبیاء بلند مرتبت ثابت کنند که شاید عار
کردار ائمه بیمقدار ایشان اشکار نباشد و اینها که کفر و زندقه را اختیار کردند غرض ایشان دفع عار کردار
خلفای بدکردار خودشان بود و هر کسی از مقربین را بتهمتی متهم کردند و بظاهر آیه قرانی متمسک شده
با وجود آنکه با آیات دیگر و عقول هر صاحب بصیرت و با خبر ائمه یکسر منافی است و بموجب معنی خود
خبر از خیر البشر وضع کردند و اینرا با حدیث موضوع خود موافق نموده شبهه کردند و اشخاص بی بصیرت
که حبی از علوم و تفسیر کلام خالق اکبر نداشتند و طلب علم نمیکردند ایمعانی و تاویلات فاسده را باور
نمودند و بعضی دیگر هم تقلید آنگروه کافر کرده و اکثری که تمیز نمیکردند میان عقل و هوی و طبع و
رضای خدا آن جماعت هم مایل بر باطل شده بعضی هم بعلت حب مال و جاه و انتشار جود [illegible] و سیاه
و باعتبار دنیای بیمقدار عذاب دار القرار را اختیار کردند و بعد از گذشتن چندی از زمان سید ابرار
در این طبقه بعد بر این قرار گرفت که إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ گفتند مثل گفتار
کفار زمان رسول مختار که ما پدران خود را یافتیم بآیین رفتار و ما هم اقتدا برفتار و گفتار ایشان نمودیم رب
غفار در جواب ایشان فرمود لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ یعنی شما و آبای شما همه گمراه میباشید و چه بسیار
که بگفتار معلم نابکار قناعت کردند و تجسس حق ننمودند و غیر معلم دیگر خبر نگرفتند تا موازنه
کنند میانه این دو گفتار و حق بر ایشان اشکار گردد و مع هذا که مذهب از هر گروه اخذ کردند که
دارند که بر حق اند چنانچه خدا فرموده كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ هر طایفه بجهالت و طریقه خود
خوشحال اند بدان یا ابرهیم که پیغمبر فرموده نبی کریم یک مذهب حق است و باقی مذاهب باطل زیرا که
حضرت فرموده سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَىٰ ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَالْبَاقُونَ فِي النَّارِ
از گفتار آنسرور معلوم که یک مذهب حق است پس اصحاب بانجناب عرض کردند که یا رسول الله آن مذهب
قبول نزد حق تعالی کدام است فرمود طریقه من و اهل بیت یعنی ائمه دین و خلیفه و
جانشین و در این گفتار بود که فرمود مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا تا آخر یعنی بعد

از من مثال اهل بیت من مثل حال کشتی نوح است وقت طوفان که نجات از غرق منحصر بدخول
کشتی بود همچنین طوفان این زمان که بعد از ارتحال رسول باجلال ربوبیت هو کرده دست بدامان امیر مؤمنان
بود در امان بوده از آفت ایمان و بدان یا ابراهیم که این دو حدیث اتفاقی امت است و خلافی نیست و
تابعان اهل بیت خاتم نبیین بعنوان یقین ناجین اند زیرا که اهل بیت نبی هم شان چنین اند پس سایر
مذاهب یقین نمیدانند که اهل نجات اند بخلاف تابعین امیر المؤمنین و سایر امامان بدان ای
ابراهیم والحاضرین که من خایف و ترسان از شما نیستم و از قتل و عذاب دنیا گریزان نیستم و دل بسته بدنیا
و دار فنا نیستم بلکه همه اوقات طلب سعادت شهادت کرده ام و میکنم و بدعات خلفا الخلیفه ثم صاحب
جلال بعون اختلال حال المراد والحق بیان میکنم انچه راست او مرهم پیش از شما افتراء بجناب بستند
که خیر و شر و کفر و فسق و ظلم وجود همه از جانب خدا در جوارح و اعضای بنده حادث میکود و
بنده را در کار هیچ اختیار نیست این گفتار تدبیر اینکار است که ظلم بسیار از غاصبان خلافت سید ابرار
با اهل بیت اطهار سید مثل آزار و احضار سیدة نساء و غصب فدك و ایذای صحابه کبار مثل ابا ذر
نامدار و زهر دادن بجگر گوشه رسول مختار و قتل سید شباب اهل بهشت و اولاد و احفاد
سرور عباد و شهید کردن اصحاب حسین و خمس را ضبط کردن و قسمت اهل بیت را ندادن
و عار بر کردن با وصی و خلیفه و برادر و ابن عم رسول و ایذای عبد الله بن مسعود و قتل عمار
و سوختن مصحف عبد الله و قتل عمار نامدار و جمعی از اصحاب کبار و منجنیق نصب کردن در خانه
بیت مکرم و کعبه را خراب کردن و قتل اهل اسلام در مدینه سید انام و چندین هزار نفر که
از سادات و نقیبان عرب قتل کردند و چندین هزار بدعت که در دین قرار دادند و چه قدر فساد و
ظلم کردند همه بلاد کردند که در ادای بیان عشری از اعشار و اندکی از بسیار آن ناتوان است و بعلت
ظهور این امور از خلفای ایشان هر از اماما و تابعان و مؤمنان لعن و طعن بر رؤسای ایشان و تابعان
ایشان میکردند و از عذاب رب و عتاب بموجب کتاب ایشان را تخویف میکردند پس بعلت دفع
ملامت و سرزنش امت برای دفع قبایح شیخین و تغییر افعال بد ایشان این مزخرفات را وضع کردند که
بنده را قدرت و اختیار نیست بلکه باجبار هر کار از او صادر و آشکار میکردد بتقدیر حق تعالی و هر چه
میشود تقصیر از تقدیر است و نظر باین اصل گفته اند که انبیاء و اوصیاء هم خطا و گناه کرده اند و بمعصومان
نعوذ بالله همه بهتان و افترا بسته اند و شما هم پیروی ایشان کرده و میکنید و هر که از عقل و نقل دلیل گوید که عصمت
شرط امامت است قبول نمیکنند خدا بیان فرموده که ابراهیم ع فرمود إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ
ذُرِّيَّتِي من خواستم بفرزندان من نیز امامت و راهنمای تمام انام گفت و در جواب من هم فرموده یعنی امامت
و خلافت بمعنی نمیرسد ظالمان و ظالم دو قسم است ظالم بر خود یا ظالم بر غیر و هر که ظالم بر خود باشد
نیز ظالم معصوم است پس عصمت شرط ریاست امت است و شرك البته ظلم است بفرموده خدا که إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ
عَظِيمٌ پس هر که گوید که مشرك اگر هم توبه کند قابل منصب خلافت بموجب آیه شما او را رافضی و واجب القتل

بحکایت

میدانید و پیروی و اطاعت معویه را شعار خود کرده اید و اسم خود را سنی گذاشته اید که یعنی طریقه
و آیین سید نبیین در دست ماست اینها کجا روا است که انبیای نامعاند را داخل در جرگه فجار و فساق قرار
داده اید و هر که انکار این گفتار میکند شما او را نسبت بکفر میدهید پس حسین از غوط محبت اهل بیت
رسالت و عرس قیامت جرأت کرده بود و لا یزال قبایح افعال و اقوال الجماعت شقاوت مآل را شماره مینمود
و ائمه دین را مدح میکرد پس بجایی رسید که هرون ملعون ترسید و حاضران همه از قبایح افعال خود
شرمسار و در زیر ننگ و عار رفتند سر در زیر در فعال خویش تفکر مینمودند و علما از عهده جواب گفتار
نبود بان ابراهیم زبان کشود و گفت ای حسینیه کینه خود را باصحاب کبار اشکار کردی و بی اختیار هر چه میخواستی
میگویی ای شیعه از ادب که صحابه بلند نسبت را بی اعتبار و خاک کرده اند و تابع ائمه کفار شمارند اگر
نور الکلام اینست که لازم است مودت و محبت با اهل بیت شفیع قیامت که ایحکایت و روایت را کسی
انکار ننموده و نمیکند فاما مودت صحابه کبار که در مکه و سید ابرار قرار گرفته اند از همه واجب و لازم
است و در خلافت ایشان اجماع امت است خصوصا ابو بکر و عمر که در مرقد رسول رب صمد اند و این
قدر بلند بر احدی حاصل نشد و بغیر این دو سعادت مند کسی در آن روضه مقدسه داخل نشد حسین
فرمود چه عجب نمود که کار ادبای رسول عالمیان نزد تو فضیلت و فخر ایشان شد این نزد عاقلان
نمایان است که کفر و نفاق و فسق و شقاق این دو سرور و فساق مثل شمس بالاشراق شد که در مکان
سید عالمیان بدعت فرموده او را خاك گشتند و شرور بکو ده کلنگ بر زمین نزدیک سر مطهر سرور
دین زدند ای جاهل ایشان را چه نسبت بحجره رسول بود و حال آنکه رب متعال همه کس از دخول
مکان سرور عالمیان منع فرموده که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ
یعنی ای گروه مؤمنان اگر ایمان دارید داخل شوید در خانهای نبی مگر آنکه مأذون شوید بگو که
رخصت داد که این دو صاحب عناد در جنب مرقد سید عباد دفن کردند در میان شما مذکور است که
بفرموده الله در حجره حضرت رسالت پناه مدفون شده اند بمن بنما که کدام قرآن و کدام حدیث
راوی است بگو چه جواب اگر گویی وارث رسول اذن داده اند این قبول نیست و من کذب این سخن را
بدعت و اهمال خلیفه با جلال ظاهر میکنم زیرا که بر علما و جهلا دهر معلوم است که سادات بنی هاشم
که عالم شدند در مدینه شمشیرها برهنه نموده اظهار عداوت و کینه کردند و جدال شد و بقتال
و ایحکایت مشتهر بحدی است که مجال انکار نیست بر جای خلیفه رسول عباس بن عم امیر مؤمنان رویدند
حضرت را مخبر کردانید که اسب جنگ کشید که اگر منع نکنی قتال شدید میشود و جمع کثیر کشته میگردند
پس آنجناب خود را بمسجد رسانید عتاب فرمود بسادات که دست بدارید در حضور رسول منازعه نمایید
و آنحکم را خدا است رسول بمن فرموده که از جفای ایشان صبر کنم و از اینجهت من تیغ از نیام نکشیدم شما
علدکی هستید و کشته میگردید اگر یار و انصار بسیار بود جدال مینمودیم بکفار حید که ملاحظه تعالی
این مرقد خبیث را از آنمکان شریف نقل میکنند بنی هاشم چون چنین دیدند دست از جدال کشیدید ای

ابراهیم این مثل امور که ظلم و کفر است در نزد شما خوب است آیا غصب حرم رسول نزد تو مرغوب است
آیا نبود که در اول بنای مسجد رسول ابواب خانهای ابوبکر و عمر و حمزه و علی ع بمسجد گشوده
بود که رب معبود امر فرمود و رسول همه را مسدود نمود سوای باب خانه علی مفتوح بود
و در این حکایت احدی از اهل کتاب خلاف نکرده اند و بر همه اهل اسلام این معنی ثابت است چرا
ابن فضال از علی نمیشناسی ای ابراهیم از ترس و بیم رسوائی سر در زیر افکنده شرمنده بود و لب بکلام گشود
شافعی تکلم نمود و گفت ای حسنیه عایشه و حفصه بعوض مهر خود آن مکان را گرفتند و پدر خود را
دفن کردند حسنیه فرمود که ای مرد مگر تو را خبر از کلام خالق اکبر نیست که فرموده آیت
یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن آنحضرت نبی ما حلال کردیم بر تو آن زنان را
که مهر ایشان را داده باشی اگر مهر نداده ام بر حضرت حلال نبود این کلام ذوالجلال بود ای بی انفعال
این حکم را خداوند متعال مخصوص نبی فرمود که اول مهر را بدهد و آخر تصرف کند پس چگونه مهر نداده
حرام را تصرف میفرمود پس یقین که مهر احدی از زوجات بر ذمه سید کائنات نبود پس ابوموسی
قاضی بغداد گفت عایشه و حفصه آن زمین را از باب ارث خود از مال رسول امین گرفتند و
پدران خود را دفن کردند حسنیه فرمود دیده انصاف باید گشود که شما فاطمه زهرا را از فدک
منع میکنید و از عمال آنجناب میگیرید و میگوئید حضرت رسالتمآب را ارث نمیباشد و حدیث وضع
میکنید که او فرموده نحن معاشر الانبیاء لا نورث یعنی ما گروه انبیاء ارث نداریم بلکه هرچه را
میگذاریم مال مسلمانان است نه وارث و با وجود این دعوت را وارث میدانید خود انصاف دهید که
این دو کلام چگونه باهم جمع میگردد و راوی این حدیث شما منحصر است بابوبکر و عایشه و حفصه بگو
چگونه برای سیده زنان ارث نبود و برای حفصه و عایشه ارث بود حسنیه فرمود خوب ما
هم قبول میکنیم و مسلم میداریم که ارث داشتند و زمین را از باب ارث خود برداشتند رسول
امین را وقت رحلت نه زن بود و یک دختر و یک عمو که عباس باشد هشت یک این حجره باید
نه قسمت شود بنابر مذهب شما که خلاف دین خدا و ائمه هدی است نصف آن مکان با ربع نصف
دیگر ارث سیده زنان است سه ربع از نصف باقی میماند دو ربع از آن سه ربع
ارث عباس عم اشرف ناس است و یک ربع مال آن نه زن شاید یک وجب از آن مکان بهر یک از آن زنان
برسد یا نرسد چگونه میتوان جسد احدی این دو نفر را دفن کرد پس ابوموسی منفعل و خجل سر در
زیر افکنده ساکت بود تکلم نمینمود هارون خندید و نظر بارکان دولت خود نموده گفت ما ندیده ایم
محقق و مدقق مانند این کنیز حسنیه فرمود ای جماعت مرد چه بیجا شرم کنید از خدا و بترسید از روز جزا آخر
شما خود عالمید که چه ظلمها و ستمها رسید از ابوبکر و عمر که بر دختر خیر البشر صادر شد و خود عالمید اگر
انصاف دهید که چنین بار بعد حیات رسول مختار از عایشه و حفصه مخالفتها بدکردار آشکار شد که رب ستار
تکلم که هر بار خود برای صاحبان ابصار اظهار فرموده که اگر سوره تحریم را بخوانید شک نمیشوید که منافقه و کافره

بوده

بوده اند و بیجا خود را مسلم مینمودند و بعد از رسول ... و مردم میان مدفون
کردند و بعد از آن عایشه خود را بر اشتر از خانه برآمده باتفاق زبیر و بعضی از منافقان با لشکرها جمع کرده
بصره متوجه شده و در انجا با امام خود و خلیفه رسول خدا محاربه نمود و باعث قتل جمع شد اینها آثار علامت
و کینه دیرینه با سید ابرار بود که خداوند جبار بر خلق روزگار آشکار فرموده و این ظاهر است که حکم خدا
انکار نموده و از فرمان بیرون دوکار استکبار کرده زیرا که خدا فرموده وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن
تبرج الجاهلیة الاولی واقمن الصلوة وآتین الزکوة واطعن الله ورسوله و قرار گیرید ای زنان
رسول در خانه خود معلوم غرض بعد از رسول بود و مثل زنان زمان جاهلیت نکنید که زینت و تبرج با
وصی او محاربه نمود بعد از خطاب بزوجات آنجناب فرموده که یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان
اتقیتن نیستید شما مانند زنها اگر تقوی را پیشه کنید پس شرافت اینها را بسته فرموده بتقوی خدا نه بزوجیت
تنها که در جای دیگر فرموده یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب
ضعفین وکان ذلک علی الله یسیرا یعنی ای زنان رسول هر کدام از شما که بکند کار بدی را مضاعف میگردد
عقوبت او در دنیا و عقبی این بعلت عمل است که با وجود علم فرموده رسول قبول حق نکردند
شک ندارد احدی در این کلام که سید انام ع فرموده در ملاء عام که یا علی حربک حربی و سلمک سلمی
آن کافره ملعونه ... با جمعی لشکر بجنگ با علی بنوعی جدال و محاربه نموده که با احدی از خلفا
نخواهد بود پس جهت و سبب ای ابراهیم و ای شافعی و ای ابوموسی و فلان ابوبکر و عمر بقول شما خلیفه
بودند بعلت آنکه اجماع و اکثری رضا دادند بانصاف و انصاف دهید که برادر نبی مختار و وصی و خلیفه
او که موافق قول او خلیفه بود ... خلق بسیار بلکه همه اهل اسلام بالاجماع او را اختیار کردند
نهایت کلام شما اینست که در آخر کار و مقام چهارم او است امام و خود هم او را اعلم و اشجع و اسخی و اورع
میدانید و اقرب و اتقی و ... او را اعتقاد دارید و ... طهارت و عصمت آن بزرگوار در قرآن
گواهی داده و ... دیگران که اجماع اهل بیت و صحابه ... است که سید ابرار چه بسیار وصف
گفتار اینها را فرموده مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و عبدالله بن مسعود و عبدالله عباس و خالد بن
سعید و ابی بن کعب و جابر انصاری و سعد بن عباده و قیس بن سعد و مالک بن اشتر و ابو ایوب انصاری
و محمد بن ابی بکر و بعض دیگر که خود میدانید کلا و در وصف اینها فضایل حمیده ... اینها خلفای شما را
خلیفه ندانسته اند و علی را خلیفه میدانند و شما هم او را امام و خلیفه عالم انام و اعلم از همه ناس و خاص و عام
لازم الاحترام میدانید پس هرگاه زنی بر خلاف حکم ... خود ... کند و ... و محاربه با شاه
دین نموده باتفاق اهل وفاق او جهنمی است ابراهیم گفت ای حسنیه شرم نما که در باب ... جناب رسالتمآب کلام
ناصواب گوئی ... یوم الحساب ... زیرا که آنجناب فرموده که هر ... که بجای آن
ما الیه ... چگونه ... او بجای
و فرزند کدام عقل این روایت حسنیه فرموده ای ابراهیم ... موجب عقوبت

رب جبار است هر چند بدون اطاعت خدا باشد اگر چنین بود چرا رب معبود در قران متین
زن حضرت نوح و حضرت لوط منه را کافر فرمود و حال آنکه آن دو زن را از نوح و لوط اولاد شده
بود و عایشه و حفصه اولاد نبود از رسول احد علاوه آنکه مخالفت عایشه بسیار بود چه در
حیات سید کاینات و چه بعد از ارتحال آن محل سوال و چه بسیار گناهان ایشان اگر از جهت اختصار
ذکر نشده و زن نوح و لوط را این یک مخالفت بود که سر شوهر را فاش کردند بهمین جهت خدا
فرمود ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ
فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ خلاصه مفاد کلام رب
عباد آنکه تمثال برای احوال هر شقاوت مآل فرمود که مثال زن نوح و لوط که خیانت کردند و
خلاف امر شوهر نکاح نمودند این دو بودند که از هیچ نفع بایشان نرسانیدند و دفع عذاب رب قهار را
از ایشان نکردند بلکه داخل میشوند در جهنم با داخل شوندگان یعنی مثل همه زنان پس زوجیت
پیغمبر بدون ایمان یا با نقصان ایمان بی منفعت است موافق قران پس چگونه موجب غفران است
ای ابرهیم شما هم علیم میباشید که زن نوح و لوط پدران خود را در سر قتل شوهر داخل نکردند و بر استر
سوار نشدند و لشکر جمع نکردند که بحرب امام حق و وصی مطلق روند و باعث چندین هزار از خلق قتل
شدند با وجود آن در صریح قران حق تعالی ایشان را در جهنمیان داخل فرمود چگونه میتوان گفت که ایشان را
داخل دوزخ نخواهد فرمود بلکه رب رحمن این قصه را بهمین جهت بیان فرمود که خلقان حکم این زنان را
نیز دانند آیا نبود که برشتر سوار بود و تابوت فرزند پسندیده و نور دیده سید ابرار را تیر باران کرد
و مانع دفن آن بزرگوار شد که نزد جد امجد خود دفن کرده با اینکار نوکفر او را انکار هیچکس این نیست
مگر از استکبار از حکم رب و دیگر آنکه ای ابرهیم هر که انکار کند کفر عایشه را بیشک انکار کرده فرموده کردگار را
و نفاق خود را مثل شمس با اشراق اظهار کرده بی اشتباه مثل آفتاب و ماه است که خاتمی بناه دو حبا
از این دو مایه فساد و صاحب عناد راضی نبود و فرموده رب معبود شاهد و گواه گناه این دو روسیاه
است که فرموده عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ اگر تو ای ایشان را طلاق دهی بدل
میدهد رب احد بهتر از این زنان از مؤمنات و قانتات پس ای ابرهیم هر گاه علیم شدی که مدفون کردن
ایشان نزد پیغمبر خلاف فرموده رب اکبر بود چرا باید سکوت نمود هر دلیلکه دارید بیاورید که بیاری به دیدن
و باطن اهل بیت اطهار بدعت خلیفه نامدار بطلان آنرا اشکار کنم ابرهیم گفت ای حسنیه بعد دیگر ازدن
غار ابو بکر نامدار را خطاب بصاحب فرموده و فضایل بسیار از این گفتار اشکار میگردد حسنیه فرمود
سنجد اقسم یاد میکنم که هیچ فضیلت ظاهر نمیگردد تو فضایل را تعداد نما تا من باطل کنم و فساد از اظهار
کرد ای ابرهیم گفت که رب علیم فرمود اِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ
هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا اول همرا
او با حضرت رسالت پناهی اگر کسی مقرب تر بود او بالش و دو بود دوم آنکه خدا او را صاحب رسول الله

نامید

نامید سیم آنکه خدا در رسول او را ملول نتوانستند دید پس فرمود لَا تَحْزَنْ غمگین مباش چهارم آنکه إِنَّ اللّٰهَ
معنا خدا با ماست یعنی خدا با رسول و ابی بکر است این فضایل کاملی است و هر عاقل میداند که کمال او را
او را حاصل است حسنیه خندید و فرمود جواب بشنوید و انصاف بدهید و استنکاف ننمایید هر که
عاقل است از فضایل عالی از حق نمیگردد و داخل راه غیر حق نمیگردد بدانکه فضیلت اول که گفتی انس و
بیشتر او را دوست داشت که همراه برداشت و الله که اشتباه است و خلاف آن در معصوم د... مثل
ماه است بدانکه رب منان جبرئیل را بنزد نبی جلیل فرستاد و بعد از سلام پیام داد که رب عباد ارشاد فرمود که
این شب از اصحاب از مکان خود بیرون بیا که کفار قرار دادند که ترا بقتل رسانند باید حیدر کرار روز
و علالا خود را در بستر خود دراز کرده و جان خود را فدای تو میکند پس اجتناب اصحاب را حاضر فرمود و خبر
نمود که کسی از دار خود بیرون نیاید که رب الارباب را مصلحتی است پس علی عم را طلبید و فرمود از رب
مجید بمن رسید که فرا بکشم و اشمر دشمن بخون من عزم نمایند و تو را باید در فراش من بخوابید و جفای کفار بتو
خواهد رسید اصلا این گفتار حیدر کرار را نیامده بجان قبول نمود و فرمود هزار جان من فدای تو
باد و حضرت غار را رفتار او فرموده علی ترسان و لرزان نشد رسول چون روانه شد ملول نبید او را ابر کشید
و صورت او را ابو سعید و نار زار مثل ابر بهار گریان کردید و او را برت جبار سپرده در بستر خود خوابانید چون
برای خود رفت ناگاه کسی را دید که چون نیک نظر نمود آن بی بصر ابو بکر بود از غایت نسب در غضب شده
فرمود مگر امر رب معبود را بشما نگفتم که در این شب از خانها بیرون نیایید چرا خلاف فرموده خدا
نمودی ابو بکر عرض کرد ای حبیب که دلم قرار نداشت و در فکر شدم این گفتار خواب نمیرفتم از اضطراب
بدون اختیار بیرون آمدم پس نبی مختار در تفکر فرو رفته که اگر او را جبار کرد از اختیار او که کسی را با خود
بغار برم چکنم که ناگاه رسید جبرئیل با بر نبی محترم فرستاد که ای سید عباد حال اگر او را رها کنی تو را
دیده میرود کفار را اخبار از فرار تو میکند صلاح در بردن اوست پس سید ابرار آنچه اضرار نمکار را همراه
برده از شفقت بسیار این بیرون آمدن او در شب مخالفت رب بود عجب که کسی از فضیلت داند که او اکه
اجماع اخیار و اشرار است که بردن رسول مختار ابو بکر را بغار از راه اضطرار بود این را احدی انکار
ندارد اما سنی میگوید چون جناب رسول او را دید فهمید که اگر او را نبرد سنگین میشود و کشته میگردد
با این جهت او را برد اما شیعه میگوید چون رسول او را دید ترسید که البته او فهمید فرار سید ابرار را
و بمیان دم خبر بجماعت کافر میدهد و در اثر میرسند پس بنابر هر دو مذهب از اضطرار با
او را همراه برده نه از راه اشفاق بسیار بلی خلاف در علت اضطرار شده پس موافق گفته شما هم
که نبی محترم او را همراه برده بود تا او بغار نمود بلکه چه فضیلتی در اینکار خواهد بود و اینکه ما میگوییم نیز
گوییم ایمان نکرد و لیم نبود بعلت آن بود که رب ودود خبر داده بود از نفاق او دود در ایات بسیار
که آن ابجد ایست که يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ میگویند بزبان آنچه در دل دارند خلاف
آنرا و در جاییکه عتاب این بزرگوار میکنند رسول جنون دارد رب جبار فرمود اَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا

چون هم

از خوف هم

ما يُصَاحِبُهُمْ مِنْ جِنَّةٍ آيا فكر نميكنيد ابو بكر و رفقاى او در احوال و اقوال و رفتار صاحب باجلال

خود رسول مختار كه مجنون نيست اى ابرهيم ابو بكر بود كه خدا او را صاحب فرموده در غار كه اِذْ يَقُولُ

لِصَاحِبِهِ پس در اين آيه ايضا خالق جبار انكار كفتار او را فرموده و او را باسم صاحب خطاب نموده ديكر

اينجماعت بى بصر مكر نبوده زن نوح پيغمبر كافره و صاحبه آن سرور شده بود و زن لوط نبى مكر نبود

شقى و هم صحبت او بود پس مصاحبت بودن سهل است كه در عرب مثل است كه بِئْسَ الصَّاحِبُ الْحِمَارِ يعنى

بد رفيق است رفيق خر كه حمار هم كفته شده سك اصحاب كهف با آن اشراف رفاقت نموده و صاحب

ايشان بود اما چه كه سك بود پس چه فضيلت است در مصاحبت ان بى بصر در غار با خير البشر

كه با دل پر از نفاق با آن شمس با اشراق در غار رفتن اتفاق افتاده باشد اين فضايل كه در نزد هر عاقل

باطل اما فضيلت سيم اى غافل كه لَا تَحْزَنْ بود يعنى پيغمبر از نهايت شفقت فرموده غمكين مباش

چه سود عذاب خواهد بود اى ابرهيم حزن و غم او با وجود آنكه در خدمت رسول بود و ملول

بود طاعت رب بود با آنكه طاعت و عبادت و خوب بود كه رسول صلعم او را نهى نميفرمود بلكه

ترغيب مينمود و اگر حزن و خوف خلاف ادب و بعلت عدم اعتماد بفرموده ايزد متعال نبى بود

كه موجب عدم رضاى رب بود و از اين سبب سيد عجم و عرب او را منع فرمود كه همين مطلب

ما بود كه خدا ثابت فرموده و بدانكه سيد عالميان امر بطاعت ميكند نه بعصيان و نهى از معصيت

ميكند نه از طاعت پس چون او يقينا كه حزن او از عدم يقين و سستى دين او بود پس اين فضيلت

عدم فضيلت را ثابت نمود پس حزن او بعلت عدم رضا بقضا و بعلت عدم رضا بصحبت رسول

خدا بود و عدم اعتماد بخبر او و بر نجات شما كه قرار او را در وقت حضرت اخبار فرموده كه بغار مقتضا اطاعت

رب ستار است و محفوظ ميشمار شما نيم از شر كفار و بما اضرار نمى سانند پس حزن افتادن در غار بعلت

با و نكرده بود رعد ديكر بقول شما كه ميكوييد رسول خدا صلعم از شدت محبت او را همراه برد و خواست

كه او جليس و انيس انجناب و يار او باشد اين چه يار غارى بود كه سيد ابرار او را از اخبار

پر عددكار خبر دار نفرموده و اگر بر او اظهار كرده بود چرا اينقدر از خدا بيخبر جزع و فزع

مينمود كه نزديك شد كه كفار خبر دار شوند و فرياد او را از راه فساد بود كه از منافقان خبر دار

كوردند مكر آنكه خداوند حفيظ حفظ فرموده و مقلد نكرده بود اى ابرهيم اگر رب عليم

از ايمان ابى بكر خبر داشت حاشا و كلا كه نميكذاشت ما در غار با وكرند رسانند و اضرار كنند چرا

خير البشر كه خبر قادر اكبر را باور نموده بود او را از شر مار و ضرر كفار محفوظ نمود با وجود

آنكه ... حضرت با جمعيت بدر غار رسيدند خدا از تار عنكبوت بر ديده اشرار قرار داد

كه سيد عباد را نديدند و نا اميد كرديدند اى ابرهيم اينهم كه باطل و آنچه كفتى كه رب كريم فرمود

از زبان رسول كه إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا بد نيست كه خدا يار و ماست اول آنكه بزركان مكرر ميكوييد كه

ما چنان و چنان كرديم از جهت تعظيم خود و بعرض صدق شما اكر كفته رسول خدا اين باشد كه خدا

يار

يار ماست يعنى من و يق او لا انكه كوييد ما ر خلاف اين كفتار بود دويم آنكه چه حاصل از اين

زيرا كه در قران مبين فرموده مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ

وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ اين يقين شامل حال خلق اجمعين است از كافران و منافقان

و مؤمنان و يهود و مجوس و هيچ خارج نخواهد بود كه رب محمود خبر دار نمود كه هر كه از آن ايشان

ميكويد خداوند چهارم ايشانست و اكر پنج نفر اند خداوند ششم ايشانست يعنى با ايشان كوييد كان

است و اكر كمتر از سه نفر يا بيشتر از پنج نفر اند البته خالق اكبر با ايشان حاضر است و از اين ايشان اخبار

چه مؤمن و چه كافر پس ظاهر است كه از بودن خدا با كافر سود نخواهد داشت بلكه ضرر موجود است

كه را اخبار نعاليد او است قطع نظر از اين دليل اجماعت عليل آيا مسجد رسول جليل اشرف است

يا غار بحيثيت دليل بسيار كه مسجد رسول مختار اشرف است بلكه هزار بار و احدى انكار

ندارد كه اشرار و فجار و اخيار و انصار همه در اينجا جمع ميشده اند اينهم بركنار اسفينه نوح

شود كه شيطان و حيوان و مار و نجس العين همه در خدمت ان بزركوار بفرموده پرورد كار

جمع بودند آيا چه حاصل كه مار يا شيطان داخل كشتى نوح كردند با وجود آنكه زمان كشتى

زياده از زمان غار بود بنيادتى بسيار چه فضيلت ميتواند بود اينهم بركنار در نزد كدام

هوشيار اين موجب قدر و مرتبه حمار ميكردد كه صاحب حمار از خوف شر اشرار با الحمار

در خانه يا عقب حصار يا وادى فرار كند و از صاحب و يار خود كردانند و كويند خدا يار ماست

و نكاهدار من و حمار است اى صاحبان ابصار آيا از اين جهت حمار فضيلت خواهد بود كه صاحب

فرمود خدا نكاهدار من و حمار من است چون كلام از پرورده امام بحق ناطق جعفر صادق ع باين

مقام رسيد خليفه با آن تعصب شديد از اطوار امام بسيار خنديد و صورتش برهم نكشيد و

قادر حميد از قدرت كامله خود او را بجدى مهربان كردانيد بحيثيتى كه در صدد انعام و اكرام او كوشيد

نهايت از ترس طعن عوام كالانعام تامل و صبر مينمود با وجود آنكه او هم دشمن ائمه اطهار ع بود

از قدرت رب معبود اكر كبر سلطنت مانع او نبود و غرور سلطان از شلت سرور ان تعهد بديت

حسنه را نمينمود حاصل چون مرحوم والد بخاطر رسيد كه كلام از غار بانجام رسيد حسنيه فرمود

سكوت كنيد و كوش دهيد كه هنوز مطاعن غار بيشمار است از جمله آنكه ترد آيه قران در باب

عدم ايمان ابى بكر اين آيه است كه فرموده فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ پس نازل نمود خدا سكينه و

قرار و آرام دل را بر رسول كامل بند با آنجا هر كه از خدا غافل از براى آنكه ضمير او را حد فرمود كه هر جا حد حبيبى

كرد كه ابو بكر از سكينه بى بهره بود بلكه مختص آن بيقرينه نازل نمود و اكر ميفرمود عَلَيْهِمَا

بر اين دو نفر و الله كه رب اكبر خبر داد بكفر و عدم ايمان او بلكه صريح است بعناد اعتقاد آن

سر مايه عناد چرا كه رب عباد در دو موضع ديكر خبر داده با نزال سكينه بر رسول و مؤمنان را

نيز جمع فرموده پس در اينجا هم اكر او مؤمن بود دل آرام دل را باو هم نازل نموده بود و او هم مثل رسول مكرم

ملول نمود چنانچه در آن دو مقام فرموده لقد نصركم الله في مواطن كثيرة ويوم حنين إذ أعجبتكم
كثرتكم فلم تغن عنكم شيئا وضاقت عليكم الأرض بما رحبت ثم وليتم مدبرين ثم أنزل الله
سكينته على رسوله وعلى المؤمنين خلاصه در اینجا فرموده سکینه را نازل نمود بر دل رسول و
مؤمنان پس مؤمنین را با رسول امین در این رحمت قرین فرموده و در اینجا ایمن بود را خارج نمود
وایضا کلام ملک علام در مقام دیگر که فرموده فأنزل الله سكينته على رسوله وعلى المؤمنين و
أنزل جنودا لم تروها پس دخول مؤمنین در سکینه با رسول و قرین در آن رب العالمین و خروج
انلعین از سکینه برای همین است که عاقلین دانند بحکمه خداوند که او مؤمن نبود بلکه طریق
نفاق میپیمود و شما از اینمعنی غافلید که در یوم [illegible] حنین و غیر آن که مؤمنان [illegible]
نبوت بودند خدا بر ایشان نیز این رحمت را نازل نمود و در غار که بغیر اینجا اهل [illegible] داخل نبود
خدا نعمت خود را خاص نازل فرموده و این اعلام [illegible] بود و اگر ابو بکر را بوئی از ایمان بود
مثل قاعده خود ضمیمه را تثنیه میفرمود که شامل آن غافل هم باشد ای ابراهیم هر گاه علیم
شدی که حزن و تزلزل در اینمکان دلیل است بر عدم ایمان یعنی سید عالمیان و عدم نزول
سکینه بر او نتیجه عداوت و کینه مقوی عدم ایمان آن پس باید یقین کنید بر سستی دین آن پلید
ای ابراهیم فضایل شما صاحب شما را داخل کفر کردانید و از اینگونه مزخرفات خود را خوشدل
میکردانید با آنکه دیدید که ضرر از اینها حاصل کردید باز در نظر هر جاهل فضایل شما رسید
و از مؤاخذه رب عادل نمیترسید و احادیث موضوعه چند وضع میکنید گویا خود را [illegible]
و انواع فسوق و فجور از راه غرور بر معصومان زمان [illegible] و علی بن ابیطالب را
که برای نشان خلافت در مکان خود خواباند و رب حمید در ملاء اعلا با ملائکه مباهات فرمود که من شما را
برادر یکدیگر کردم کدام جان خود را فدا میکنید برای برادر خود اینک نظر کنید و بجا علی را بر بینید در دوش
مختار مکرر افتخار با اینکار حیدر کرار نمود مع ذلك نزد شما گویا ننگ و عار بود با وجود آنکه روایت میکنید
که جبرئیل و میکائیل را خدا نازل نمود که بر سر و پای حضرت حیدر محافظت [illegible] از شر اهل
شرور [illegible] جماعت [illegible] و این ظاهر است که عداوت شما نسبت [illegible] کرار [illegible] بود از رسول
مختار چگونه او را رب جبار [illegible] رسول [illegible] نمود [illegible] بلکه [illegible]
رسول ابرار بود ایشانرا [illegible] نمود دیده اعتبار نباید گشود بلکه باید از اینفضایل کور بود و خدا
[illegible] بسبب اینکار در شان او نازل فرموده ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله
تا آخر که در کتب شما هم ثابت و برقرار است چرا اظهار اینفضایل نمیکنید و چشم پوشیده اید اینها نیست مگر
انکار نص مختار و چرا اظهار نمیکنید که امیر المؤمنین در شب غار در مکان آن بزرگوار قرار گرفت و بعد از آن
از غار [illegible] صاحب اختیار اهل و عیال و خلیفه و ادا [illegible] و عهد و امانات [illegible] او بود اینها برای اعتبار
آخر کار شد که هوشیار دانند که او است قابل خلافت [illegible] حضرت رسالت و دیگر [illegible] ای [illegible]
کرصحابه

که صحابه کبار [illegible] قسمی بعد از رفتن رسول مهاجرت کردند و نزد او رفتند اینها مهاجر بودند
و قسمی در مدینه بودند خدمت کردند اینها انصارند ابو بکر داخل مهاجر و انصار نبود زیرا که بعد
از خدمت حضرت رسالت رسول [illegible] بود بیت [illegible] مهاجر فرموده ومن يخرج من بيته مهاجرا
إلى الله ورسوله یعنی هر که هجرت کند از خانه خود بسوی خدا و رسول هدای پس هجرت یا بسوی
خدا است یا بسوی رسول هجرت بسوی رسول وقتی قبول است که بعد از هجرت رسول از مفارقت ملول
شده بسوی او هجرت کند ابو بکر که این نبود زیرا که خود با آنجناب بود و هجرت بسوی خدا هجرت خود
رسول [illegible] بود که بفرموده خدا بود و جهت ترویج دین و آن لعین که چنین نبود زیرا که نمیتواند
شریک رسول امین باشد چرا که با اتفاق مسلمین اجمعین او [illegible] حضرت بود و آنجناب و اهل
رب الارباب بود برای اطاعت او بود او و قبول هر چه رسول [illegible] متعبد او بود برای خدا
بود و [illegible] واسطه بشر و [illegible] اشتباه آن [illegible] متعبد بود بواسطه رسول پس فرق حاصل است
کامل چگونه میتواند در این فضایل رسول کامل داخل باشد پس هجرت رسول بخدا بود که مهاجر الی الله باشد
و آن غافل [illegible] فضایل [illegible] داخل مهاجرین [illegible] از اشب در خانه بودند و عقب نکشیدند بعد از
هجرت کردند پس [illegible] مهاجر نبود و با اتفاق ما و شما که انصار هم نبود چون کلام
[illegible] امام [illegible] حضرت صادق باینمقام رسید خلیفه در زیر لب از این گفتار عجب [illegible]
[illegible] و [illegible] خود [illegible] طلبید و فرمود که یا یحیی [illegible] دلیل و برهان این [illegible]
تقصیر نمود و عالمان [illegible] اینمکان [illegible] کرده اگر [illegible]
خوب بود که [illegible] خود [illegible] انعام و اکرام تمام [illegible] یحیی فرمود که [illegible]
الله قسم که [illegible] که باشد نزد عاقلین مستحق احسان و اکرام تمام است زیرا که عارف
بکلام و احکام رب علام است پس [illegible] ملعون [illegible] با ابراهیم کرد که [illegible]
[illegible] و صحبت [illegible] تمام [illegible] اشکال [illegible] گفتار [illegible] کلام دیگر در میان بیاور
خدا قدیم یا حادث است که اینم [illegible] ابراهیم [illegible] بن [illegible] گفتار [illegible]
گفت چرا سکوت داری [illegible] ابراهیم [illegible] گفت اعتقاد این است که کلام غیر حروف و اصوات
است پس قائم بالذات است پس چون ذات خدا قدیم است و اینحروف و کلمات در مصاحف [illegible]
از مخلوقات [illegible] بود [illegible] ذات الهی چون کلام [illegible] زیرا که او معتزلی
بود و مذهب او قدم کلام رب اعلم نبود [illegible] خطاب [illegible] که جواب تو چیست [illegible] گفت [illegible]
[illegible] از عذاب الیم و عقاب جحیم [illegible] ثابت [illegible] کریم در حق [illegible]
نمایان فرموده که لقد كفر الذين قالوا إن الله ثالث ثلاثة یعنی کافر اینهایی که گفتند [illegible]
رب رحیم شریک کنند اقنوم الاب و اقنوم الابن و روح القدس [illegible] اقنوم الاب خدا را اراده کردند و
از اقنوم الابن عیسی را [illegible] و از روح القدس جبرئیل را و گفتند که [illegible] بود نقصان خدا بود و

شماکه اشاعره اید شریک بسیار ثابت کردید هشت قدیم باثبات اکرم اول ذات کبریا الهی کات دوم قدرت سیم علم چهارم حیات پنجم اراده ششم کلام رب علام هفتم سمع و بصر هشتم بصر کفر شما ثابت از صریح قرآن زیراکه موافق اعتقاد که شریک قرار دادید رب صمد کافر فرمود لیس کفر شما برابر شد از ترسایان زیاده رب سبحان را بمزخرفات نسبت مادیت و کلام رحمان اکر نزد احدی از عامان چنان بوده نزد الله بلکه کلام الله نزد ائمه هدی و عقلا همین حروف و کلمات مکتوبه است در مصاحف و اعتقاد ما اینست که رب سبحان قادر است بر ایجاد کلام در اجسام و این قدرت عین ذات اوست و از صفات و باین اعتبار او را متکلم میدانند و کلام از حروف است و صاحب اجزا است و بعض ان مقدم و بعض موخر میکردد و این تغییر است و صفت حدوث پس کلام الله بی اشتباه حادث است دیکر انکه امر الهی و نواهی هم حادث است زیرا که محالست که معدوم را احدی امر و نهی کند و قبح ان معلوم است نزد عقول دیکر انکه قرآن معجزات سید عالمیان است و او حادث است پس چون معجزات او قدیم بود و اکر کویند که قدیم ما بین الدفتین است این بدیهی است که هر چه میانه دو جلد مصحف است کتابت است و آن حادث است و اکر کویند کتابت نیست حرف و صوت است انهم ظاهر است که بعض حروف مقدم و بعض موخر پس مقدم سابق است و موخر لاحق و هر دو بزمان منتهی میکردد و هر چه زمانی است حادث است و اکر کویید کلام آن معانی است که از الفاظ مفهوم است انهم ناتمام است زیرا که معلوم مفهوم یا امر است یا نهی یا وعد یا وعید یا قصص یا حکایات یا مواعظ و هدایات یا ایشان ناسخ یا منسوخ و محالست که رب بی زوال معدوم را امر و نهی کند یا وعد و وعید دهد یا موعظه کند یا کوید چنین شد و حال انکه نشده باشد یا حکمی را که هنوز نکرده نسخ کند علاوه انکه خود او را حادث نامیده فرموده فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ پس بیاورید بیک حادثی مثل قرآن از احادیث نامید کویا رب مجید فهمانید که قدیم ندانید حدیث را قدیم مقابل اند دیکر فرموده مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ و مراد از ذکر قرآن است که صفت او را فرموده محدث و دلیل انکه ذکر قرآن است این ایات که فرموده إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و در قرآن ذکر اقوال و افعال انبیا و اولیا و صلحا و فساق و اهل نفاق همه شده و اکر قدیم باشد باید همه قدیم باشند و الا انکه محال بود رب بیمثال لانعم و بیا نکه هر چه حسینیه دلیل اقامه میفرمود ابرهیم سر در زیر افکنده بود پس حسینیه فرمود ای ابرهیم قول حق این بود که رب علیم در قدیم امر و نهی فرموده با وجود انکه احدی موجود نشده بود فرموده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای جماعتی که ایمان اورده اید یا شما خطاب میکنم و يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ ای مردم بپرهیزید از خداوند و اندیشه کنید از حساب روز جزا و يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ ای حضرت رسول الله متقی باش و يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ ای مومنان بی اذن داخل خانه نبی مشوید و هنوز نبی مولود نبود و نه مومنان و نه خانه در زمین چکونه از رب العالمین

امثال این کفتار انکار میکردد و حال آنکه صاحبان ابصار یقین میدانند که اکر احدی از ادمیین در مکان خود اواز دهد که ای سعید و ای مبارک و ای سعادت و ای قلم شاد و ای فلان و هر صاحب اسمی را بکاری امر کند چون احدی از او پرسد که این امر و نهی و فرمان با چه کسان بود جواب کوید که ایشان را در نظر داشتم که این عبید را بخرم و چنان بایشان امر کنم عاقلان او را نادان و مجنون شمارند و اینقسم سخنان مثل هذیان است و نیست لایق رب متعال و خداوند لم یزل و لایزال الهی با معدوم خطاب کردن پس معلوم که محالست بر رب بیمثال بدون قیل و قال انصاف دهید که بجهت اغراض فاسده چند نسبت بخدا میدهید و از رب مجید نمی ترسید و از عذاب شدید اندیشه نمیکنید و جای خود را در جهنم جاوید میکردانید پس چون حسینیه کلام باینمقام رسانید خلیفه خندید و فرمود که طبق از زر سرخ کنیز با تمیز فوق بوی نثار کردند و تمام حضار دانستند که اینکلام کوهر باید همه از فرموده و کفتار ائمه اطهار است و سلاطین و اشراف که در اطراف و کنار حاضر شده بودند بکیسی نمودند با خبر شدند از مذاهب و دین و محبت اهلبیت خاتم النبیین کشته با یقین شدند نهایت از خوف عباسیین اظهار اعتقاد خود نمیکردند و در دل هر عاقل فساد اعتقاد جماعت اهل عناد را دانسته بود و با صد دل مباحثه را کوش مینمود و اکثر اشاعره سر در زیر افکنده حقیر و شرمنده بودند و هر بنده پسندیده با خنده بود و ابرهیم بر تخت نخوت سیاه بخت خجل و منفعل بود و سکوت اختیار کرده بود حسینیه فرمود ای ابرهیم تو اسعد از علما و افضل اهل زمانی و خود را از فضلا میخوانی و من کنیزی بیتموی بوده ام و در دست کفار اسیر کرده بر بازار اورده اند و این خواجه که در مجلس شریف شما حاضر شده مرا بدرهم و دینار کرفته و بخرید و مرا بشعار دین اهلبیت اطهار پرورش داده و بتصدق فرق سیاکی ائمه دین صاحب یقین بصفات رب العالمین شده ام و از جمله موحدین و مومنین کشته ام و امام خود را شناخته ام نهایت مرا شبهه و اشکال چند هست که بر سبیل تحقیق و امتثال از تو سوال میکنم نه از ره جدل و حجت و امتحان اکر تو این اشکال را از دل من زایل کردانی بر هر حال بر من لازم است که تو را مدح و ثنا کویم و بقدر مقدور از خدمت تو دوری نکردم و بعد از این زمان در مذهب شیعه ملازمت و خدمت تو کنم این کسرای ابرهیم هر طفل مولود نیست یهودی و نصرانی و مجوسی و نه مومن و نه کافر و معلمان و استادان و پدر و مادر او را مسلم یا کافر یا یهود یا مجوس میکنند و با انکه هر که بر دین و اعتقاد باطلست یا میل بکردین و آیین او باطلست و تلبیس میکند با انکه خود را حق و کامل میداند و غافل است و اول که عنیا اند بعلت عدم تجسس در احوال رجال و عدم تتبع اقوال است پس هر دو قسم بعد از بدخند و من از شما سوال میکنم و بی مداهنه جواب میطلبم و بدانکه من بخاتم انبیا که ایمان دارم و شاه اولیا که را امام میدانم و دو امام خود با یقینم و به روز جزا جزم دارم و جنت و دوزخ را یقین میدانم اما بجهت اختلاف چند که در میان او فرموده اند من متردد کشته ام و در صدد تحقیق بر امده ام که تا از تو من جواب حق شنود که در هر مسئله تو را جواب بر وفق صواب و مطابق کتاب کریم

وعاجز نگشتم توقع دارم که این چند شبهه که در دل من است بر وجه کامل زایل گردانی کرد از جاهل نیستی
ای ابرهیم بدانکه بعد از تحصیل معرفت رب جلیل و معرفت رسول و امام بنای اسلام بر نماز و صیام
و زکوة و خمس و حج و جهاد است و صلوة و صوم را فی الجمله معرفت بآن دارم و بیقین میشناسم
و اما زکوة و خمس را امید دارم که رب اکرم مال بمن عطا کند و بار بار باستحقاق برسانم و حج را هم اگر عطا
یابم مناسک از امید دارم و اما جهاد که بزنان لازم نیست از تیغ و سنان نهایت جهاد بر علما لسان و تیغ
زبان بزنان جایز است ای ابرهیم تو علیم هستی که با مشقت طاعات از صلوة و دادن زکوة و صیام
رفتن بحج بیت الحرام که باتعب تمام با تمام میرسیم و این محنتها اگر بر خود نهاده ایم در صورتی مفید است
جنت و رضای رب رحیم میگردد و از عذاب الیم و صدید جحیم نجات میدهد که حقیقت ایمان و
ماهیت دین را بیقین کرده باشیم و اگر نه چنین است تعب بی سبب کشیده ایم و بیپایان ثم شب همه عبث است
و حقیقت دین وقتی بیقین میگردد که صادقین را از کاذبین و محقین را از مبطلین تمیز کنیم و دانیم که معصوم
کیست که صدق او معلوم گردد و الا چه فایده در این عملها و تعبها پس بعد از خاتم النبیین که میدانی بجزم
و یقین که اختلاف از حد بر و اشراف شد و چه خونهای ناحق در اطراف زمین ریخته شد بین که خلفای شما
با اهل بیت رسول خدا چه جفاها و ستمها کردند که ستمها بر هر کس ظاهر شد و کافی شد نعمتها از آنکه
شهادت گفته بودند و عبادات و طاعات مینمودند تا ایمان آنجناب خلیفه بعد رسول میدانید و امامت ایشان را
قبول کرده اید و میبایند که رب مجید برد انایان و علما هر زمان عذاب شدید میکند که چرا حق را
بیان ننمودند و راه حق را از بیم بدن و بقا علو زمان و قبولی مردمان پاس بگو که آنکسان که از راه
و عناد و طمع مال و جاه حق را پوشانیدند و باطل را جلوه دادند بالبته مستحق لعنت هستند پس ای ابرهیم سر خم کن
کو گفته بود که خلاف ائمه از بیم امیر نظر بهرون میکردند حسنیه فرمود ای ابرهیم بگو آیا از خلایق کسی بکثیر
حق قایل میگردید یا نه و در صورت قایل شدن آیا از راه الطاف و عطای اله است یا از کسب بنده این فایده
حاصل میگردد ابرهیم از خوف ساکت بود و قادر بر جواب صواب نبود حسنیه فرمود ای ابرهیم اگر مرا مشکل
در دل باشد نزدیک روم که حل شود از سر عقیدت اینقدر که خاص و عام ناس غالم گمان علمای کرام از اهل عراق
و بصره و شام و علمای مصر و یثرب و بیت الحرام همه در حل حضرت خلیفه لازم الاحترام جمع شدند اگر جواب
نگویید پس بنزدیک کدام روم و از که شفای کلام نفس خود جویم ابو یوسف قاضی بغداد بود و تعلیم از ابو حنیفه گرفته
بود گفت ای حسنیه تو سؤال بعلت اشکال نمیکنی بلکه بسبیل تفضیح احوال مردم ساعد تما از سؤال میکنی
نهایت با انجال بگو گفت من احادیث بسیار دیده ام و مطالعه کرده ام و تفاسیر قرآن دیده ام و ناقل الحدیث امام
کامل امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بوده و در این ولایت کم اعتمادند
مردم بخلاف آن سخنان میگویید و شما این خلاف گفته راویان ما میگویید و هر که بلی احادیث علما است تکلیف
میکنید در اکثر اخبار شما راوی ابن معاویه و عمرو و عاص و انس بن مالک و عایشه میباشند و در میان ادیان
حق هست و باطل و ناقص هست و کامل و عالم و جاهل و صدق هست و کذب و در احادیث ناسخ هست و منسوخ
ومحکم

و محکم و متشابه و خاص و عام و مجمل و مفصل و حفظ هست و سهو پس این دو گروه که ذکر شد کدام
صادق و کدام کاذب اند و کلام کدام حق و تمام و از روی حفظ هست و کدام سهو و باطل است و کدام یک از این
دو گروه افترا بستر اند بر رسول و احادیث وضع و قرآن را موافق آنچنان افترا معنی کرده اند و کدام موافق کرده اند
فرموده سید انام اعلام کردند و حق گفتند باید تمیز نمود چرا که رسول رب عزیز فرموده که از زبان من سخنان
بمردم زمان روایت خواهند نمود و راویان احادیث چهار طایفه اند که بجز چهار نیست یک طایفه را باید اطاعت
نمود و سه طایفه از مردودند بعد از آن بیان فرمود که اول از چهار طایفه مردی است منافق که در زبان
اظهار ایمان میکند و تن بمسلمانی میدهد و ترس خدا در دل ندارد و دروغ بر خدا و رسول می بندد و پروا ندارد
و اگر اهل اسلام دانند که او دروغ میگوید قبول نمیکنند نهایت مردمان پندارند که چون او در صحبت رسول بوده
و او را دیده و از او شنیده و دروغ نمیگوید پس حدیث او را قبول میکنند و از حال او و از افتراء معنی نیستند و این
فرموده آنجناب ظاهر است که رب الارباب خطاب فرموده برسول مستطاب که و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم زیبا اند
وان یقولوا تسمع لقولهم تا آخر یعنی هرگاه ببینی منافقین را خوشت میاید نور اجسام عظیم ایشان و اگر سخن
میگویند گوش میکنی غرض که ای علام فرموده معبود بدین آنکه که تو را خبر از نیتهای کافرانه ایشان نیست مگر آن علام
قادر علام پس هرگاه معتوب درگاه اله از قلوب تباه منافقان روسیاه بیخبر باشد چگونه اشخاص با کتاه بشناسند
اشتباه ننمود پس چون نشناختند حدیث و اقوال ایشان را قبول کردند و بر اهل اسلام حاکم شوند و دنیا را در دست
ایشان دادند و مردم هم که تابع پادشاه زمانند الا کسی که رب رحمن نگاه دارد از شر شیطان این قسم اول بود
اما دویم راوی بوده کسی است که لفظی از رسول شنیده و تعلیم گرفته اما غلط کرده و درست حفظ ننموده آنرا
روایت میکند و اگر بداند که غلط کرده نمیگوید و اهل اسلام هم او را عالم میدانند و کلام سهو در حدیث او داخل نیست
بالجمله او نکرده بگفته و بعد از آن ما را ضلالت عمل میکنند و بدانکه سیم ایشان راوی بوده کسی است که از رسول
حدیث منسوخ را شنیده و در وقت گفتن ناسخ حاضر نبوده و بعد از نسخ شد و الحکم میگوید و مردم نمیدانند
که ناسخ وارد و اگر بدانند عمل نمیکنند ای ابرهیم فرموده چهارم راویان آنکسانی باشند که از سهو و نسیان در حفظ
ملکه منان اند و از کذب و بهتان دور و هرچه شنیده همان را بی زیاده و نقصان عمل میکنند و مردم را بهمان
امر و نهی میکنند و علم بمنسوخ و ناسخ دارند پس از راویان هادیان اند و بدان ای ابرهیم که قرآن نیز مثل حدیث محکم
متشابه و منسوخ و ناسخ و خاص و عام دارد که کلام رب علام فرموده ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه
فانتهوا پس واجب است اطاعت فرموده رسول اما در صورتیکه مشتبه است که مراد خدا و رسول چیست
چه کند و احادیث را عدد این باب مختلف یافته بلکه گفته کدام این دو طایفه را باید گذاشت و کدام را بجو ضلال خود در اینجا
عطا و نوال رب کامل رساند و از غضب و جلال حکم ربی خوفناک بود پس بالیقین باید بخطاب اولی الالباب عمل
بقول ائمه که خداوند در کلام گوهر بار بپاکی یاد فرموده و شهادت در گفتار رب و عصمت اعداده و فرموده انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و علاوه از این شهادت در همه اوقات هادی و محرم بوده
و در بعضی ادعای بودن با او هم از وفیان خود بودند آیا عمل با قوال آنها الیق است بحال یا از غیر ایشان موثق تر ای ابرهیم خود علیم هستی

کعض اصحاب رسول کریم را یارای نبود از سؤال هر اشکال و تجسس هر حال و تفحص معانی اقوال او زیرا که اکثر بفرموده خالق اکبر ممنوع بودند از سؤال بعلت آنکه رب متعال بعلت مصلحت حال ایشان و اظهار جلال صاحب جمال فرموده یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای گروه مؤمنین سؤال مکنید از اشیاء چند بعد از نزول این آیه مؤمنان دیگر ترک سؤال کردند مگر در بعضی وقت احوال و هیچ اصحاب منتظر بودند که شاید اعرابی بادیه نشینی داخل گردد و سؤالی کند که نافع باحوال ایشان باشد امام ابراهیم مولای من جعفر بن محمد از جد خود علی بن الحسین سید العابدین از پدر خود سید شباب بهشتیان از امام متقیان و جواد خاتم النبیین و شفیع یوم الدین روایت فرموده که آنجناب با سلمان خطاب فرمود که یا سلمان من در هر شب یکبار خلوت رسول مختار میرفتم و داخل بیار میکردم و هر دو تن بیک جا خلوت میکردیم و سؤال مینمایم از هر اشکال و جواب میشنوم از رسول مستطاب و همه اصحاب میدانستند که غیر من احدی از اصحاب چنین نبوده اند و آنجناب با غیر من از زنان مؤمن هر چه از من خلوت مینمود و گاهی در خانه من بود و گاه که در منزل خود بود بحجره را خلوت میفرمود و زنان از آنمکان بیرون میفرمود ما هر زمان که خلوت آنسرور عالمیان در مکان ما بود فاطمه و فرزندان ما را محرم مینمود و بیرون نمیکرد و هر سؤال یا اشکال که میکردم که جواب آن از غیب یکرتبه حاصل بود و فی الحال از راه شفقت و نوال جواب میفرمود و هرچه سؤال در مقابل من بود از آن نبی کامل نمی میکنم و من میشنیدم و احدی غیر من قادر بدین امور نبود و اگر من سؤال نمیکردم نبی محتشم خود ابتدا میفرمود و هر معلوم که بر او بود از هر علوم و تعلیم من فرموده و هر آیه که فرود آمده از حلال و حرام و وعد و وعید و حوادثات ایام که خواهد شد همه را تعلیم من اعلام فرمود بالتمام و من بخط خود نوشتم و ظاهر و باطن معانی او تفهیم من کرده و من تعلیم کردم و هیچ کلمه از او فراموش ننمودم چون کلام حضرت باینمقام رسید که مقرری فضایل امام و علام عنوده و ملعون و حضار همه استکبار کشتند از کلام کو هر بار لعوطی بقرکفتار شیخ باختیار زاری میکردیستند و همه تصدیق کلام و حدیث امام را کردند اما ابراهیم سر در زیر افکنده بود شرمنده بنده و ما بقادر بگفتار نبود حضرت فرمود که ای ابراهیم هر گاه علم رجال اصحاب شدی که جناب امیر و زیر و مستشیر و خیر و ضمیر رسول کبیر بوده است بدان که ابه دعطانیفه ای از علما اینکه ذکر شد اعتقاد هر طایفه بیان شود تا صحت و بطلان و صلاح و فساد ظاهر و عیان گردد اول اعتقاد در توحید عباد و کسان مطیعان ائمه اثنا عشر که خدای عیبی است و نوع آن و صفات قدیمه جدا کانه باوی شبوه و همه عین ذات او و منتهی میگردد او است عالم و قادر بر همه اشیا و خالق ارض و سماء و ما فیهما و ما بینهما است و خالق ابدان است از خاک و بر دمنده نطفه است و حیات و اغذیه و مشروبات و متعدیات را همه را او فرید و همه نعمتها از او است مثل وجود و عقل و قوت و قدرت و ادراک و بعث رسل و انبیا و اوصیا و اعلام معالم شریعت و احکام و بیان حلال و حرام و طاعت و عبادت و توفیق طاعات و ثواب و عقاب همه از رب وهاب است و اتفاقهات که ایشانها همه فعل خدا است و قبیح بخدا نار و است و افعال او همه معلل باغراض صحیحه و حکمتها است و ظالم و علیه نیست و تکلیف ما لا یطاق نکرده و بنده را تکلیف کرده و با اختیار او کذارده و ثواب و عقاب میدهد بر کرده ها و ما امر و نهی خدا حادث است و قدیم و او قادر است بهر چه

بتوکه

وتأویل قرآنرا

بندگان از آن نافرمانند و راضی نیست هرگز بکفر و فسق و عصیان و کفر و ظلم بلکه بعلت تعدی حق قدرت نیست و گویند خدا را نمیتوان دید بچشم سر و انبیاء همه معصومند از خطا بخدا و ندو و اعمهو و فنسیان بر امان رب سبحان الله و برای هر نبی البته خدا وصی معین فرموده و نصب را شانی از معصوم نموده و هرگز احدی از انبیاء بدون اذن خدا کسی را وصی ننموده و احدی از انبیا وصی غیر معصوم تعیین نمود و خاتم محمد مصطفی از هرکه بوده اند و اعتقاد اهل بیت و تابعین این است که خاتم النبیین اشرف و افضل از همه است از انبیا و معصومین و وصی او هم سید همه اوصیا است و معین شده از جانب خدا است و آیات قرآنی شاهد آن و علی عمر رسول بفرموده الله در غدیر خم در حضور جمع کثیر از امت او را بخلافت و وصایت نصب فرموده و اعتقاد دارند که خلفای رسول دوازده نفر اند که اول اوشان کثر و همه معصوم و مطهر اند از ذنوب و مبری از عیوب بحکم و همه صاحب معجزات و دلالات عالی کاشتند و صاحب علوم ربانی و مبرا از جهل و نادانی و و فوق علم و حلم و شرافت و سخاوت و شجاعت و عبادت و طاعت اهل بیت رسالت بر احدی از مخالف و موالف مستور و پوشیده نیست و کسی را قدرت انکار قرابت ایشان را به رسول مختار ندارد و قبول ساطع النور هر یک قبل از خدا و و دو است و بحکم خدا این امامان هدی ناجی و رستگار اند و منکر و دشمن ایشان بحکم رب منان کافر و نامسلمان است و این سلسله ما میگویند که خداوند زمین را خالی از امام و راهنما و معصوم نمیکند بلکه از راه لطف و احسان بر بندگان دائما احدی از مقربان را در زمین دارد برای حفظ مردم از سهو و نسیان و نگاهداری دین سید المرسلین و گویند هر اجماع که مقابل نص قرآن یا حدیث سید عالمیان باشد باطل است و اجماع فساق و فجار و نفاق اعتبار ندارد و هر که بی نیت وضو و غسل کند طهارت ندارد پس خطاب با بو حنیفه نموده فرمود که آب مضاف و ضو را صحیح نمیدانند و بهی و دست رو نمیشویند و میگویند رسول خدا و نبی فرمود الیمین للوجه والیسار للفرج یعنی دست راست را برای صورت قرار داد و دست چپ را برای عورت تا آنکه هر دو را برای یک کار و مسح پا کوش و کردن نکنند و بدعت دانند خلاف حکم و سدو دو نماز نماز شمارند و در وضو پا نشویند و نماز بی نیت را صحیح ندانند و بسم الله را از فاتحه بیندازند و در نماز یعنی فاتحه و بعوض فاتحه جایز ندانند که معنی بخوانند مثل مدهامتان و عوض سوره و عوض حمد سبز کفش را جایز ندانند و در رکوع و سجود و قیام و قعود مثل آنکه رسول انام قرار فرمود میکنند و پیغمبر اسلام کلام و ادا آنچه خود بیرون نکنند و اینها را موجب فساد نماز دانند چون کلام ابن مسعود امام ثبابت مقام رسید خلیفه را تعجب نمام خندید و همه عوام خندیدند پس فرمود که ائمه ما گوشت خرگوش را و سقا حلال نمیدانند و پوست سگ و نجس العین را پاک نمیدانند و حلال نمیدانند شراب نبیذ را چون شایند و بازی شطرنج و قمار را معصیت و بعد نکار و ننگ و عار میدانند بنص قرآن و حدیث رسول عالمیان و امامان و شیعیان لواط را حرام میدانند و فاعل و مفعول را واجب القتل میشمارند و انواع ساز را حرام میدانند از طنبور و غیره و در نماز اقتدا به فاسق نمیکنند و فاسق را قابل امامت نمیدانند بلکه عادل را امام خود میگویند و متعه و حج نساء را حلال گویند چنانچه رسول حلال دانسته بود و بگفته ابن خاسق ابو دعو ثواب را موجب عقاب نمیدانند پس خطاب بنافع فرمود

نمازدس

اعلام

بمانو

کسانی امامان ما در تقوی خود در کار ایشان از حال ایشان باشد نکاح میکنند و میگویند که تولد بعد از چهار سال در
شکم مادر بوجود آمده و چون شافعی چهار سال قرار داد علوی این کشته بعد بکر بوجود آمده بود و ... نظر
او بمذهب خود باید که شافعی را اول رجعت بر گفتار عالم اشتباه کند و حیات میشود پس فرمود که از جماعت
میگویند که هر که مادر و خواهر را نکاح کند اگر چه بداند حلال است او ساقط میکند حد و میگویند که هر که عورت
بلفافه پیچیده مادر و خواهر مقاربت کند حد از او ساقط میباشد و میگویند که در ماه کعبه و سنن
است مقاربت با مادر و خواهر اما الفاظ بذکر خود پیچیده که بر پوست ... و اطراف ... جایز
نمیدانند مثل حضرت ... عمل ... میگویند اول قیاس کننده کان شیطان بود که رب رحمن او را غضب فرمود
که گفت انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین معنیم آن قیاس کننده کان ابوحنیفه بود که او هم بعد از او
بود و میگویند که عترت ما و امامان ما در مشیت عبادات ... و یقین میدانند که فرقه ناجیه ... صحیح
ایشانند و حکم ... ائمه ایشان ... العالمین اند و ... ایمان ... بلکه
میدانند ... مودت رسول عالمیان و تعصب و عناد و ... موجب ... میدانند و
احادیث ... نمیدانند ... رخصت ... کلام ... ترک
سنت سید عباد کنند و صلوات بر آل محمد و رسول خود میفرستند و نگویند که صلوات بدعت است ... با
نیست و اطاعت سنتهای بدعتهای معاویه را نکنند و گویند خدای عزوجل هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ
پس صلوات بر رسول و آل جمع فرمود زیرا که اهل بیت او را داخل نمود و میگویند علی بن ابیطالب امیر مؤمنان
است و رسول خدا بعض صفت خدا او را بابن اسم مسمی نمود و دیگران سید عالمیان بحکم خالق زمین و آسمان
مردمان اعتناب ... خطاب میکردند ... احدی را از مسلمانان بابن اسم ندا نمودند و بحکم
آیه انما ولیکم الله در زمان خیر البشر اکثر صحابه که با بصر بودند او را اولی التصرف میدانستند و بعضی ولی المؤمنین
میگفتند و صلوات بر او و اولاد او میفرستادند و اعدای ایشان را در آن زمان لعن صریح و جلی میکردند و پاکی
طهارت امامان خود را اجماعی امت میدانند و احدی از غالفین منقصت اولاد سید عباد را قایل نشده و همه
اهل عناد متفق اند که بغض و عداوت اهل بیت رسالت موجب فساد دین و انکار قرآن مبین است بلکه مودت
و محبت ایشان از ارکان ایمان است و میگویند اکثر سنتهای خلاف کننده امامان بدعت در دین و ستان است
رسول حضرت سبحان که در زمان شیخان فاسقان فاجران ظالمان طاغیان باغیان کافران ملعونان مردودان
نمایان شد و جمعی بی ابصار اعتبار آن اشتهار دادند مثل صلوة تراویح و غیره چون حنفیه از باب طعن شیخان گفتگو
نمودند باب اظهار ظلم و بدعتهای آنها را اکثر علمای که حاضر بودند فریاد و فغان آغاز کرده که بابا از ترس
خلیفه زمان ساکت و عاجز و ناتوان بودند پس حرم شافعی به جانب حنفیه انداخت خلیفه خندید
و این کار را نپسندید و فرمود که باید عمل نمود زیرا که این کینه است و ما او را معاف داشتیم مگر
انصاف با او کلام گوئید ان قتال الجدال بالوشم و الانفعال ... اگر میتوانید حق را گوش اید
و او را ملزم گردانید و الا انکه غضب کنید بعض سبب از عجب درست نیست بلکه خلاف ادب است
حسنیه

حسنیه چون تقویت و حمایت مذهب خود را دلیل موجب میدید جواب گوید خطاب با شیخ عناب نمود که ای
شافعی ای ... تو را بیشتر بر دیگر خود بود در مجلس علما اخفی کردنه و همچنین فضیحت علم شیعه تو را دور سب است
همین تو را بس است که بعلت وفات پیغمبر مدت چهار سال مولود شده و باین سبب الحال فتوی میدهی که
زمان حمل چهار سال نهایت حال نیست و امکان دارد بای شافعی در جهور ... شد که هرچه مرتد عیان
دین خاتم النبیین گشتی ... کفر ... حضرت صادق سنا گویی ... و هر اخو کار مثل
ابوحنیفه کردی و بعد الفت اهل بیت اطهار را شعار خود نمودی ... و گفتار معلم خود را انکار نمودی مخالف
دعای ... ذریته رسول را کشتی ... حیطه ... امکان ... تطاول است که حق با ... حیدر
و مال و ... بی ... ساه ... کو دیدی ... مستوجب عذاب الله گردی ... امام ... نشد
ابوحنیفه که شیطان ... بود تو رفیق او گشته و کفران نعمت رب رحمن کرده خود را مخلد عذاب
نمودی ... آدم ... از ... ثواب عبادت ... ابراهیم ... خلت ... موسی ... مکالمه
تعالی ... سلیمان ... سلطنت ... داود ... صوت ... شوکت و عیسی ... فضیلت ... بر ... است
نبوت خاتم انبیا کردند که ... و گفتند خداوند ... محمد کرد ... عاقلان ... ظاهر ... ایمان
کرد ... امامت حقیقی ... اکرام ... بودند کمال الدین و صاحبان برهان و یقین و حفاظ شریعت سید
المرسلین و ... ملت بیضا ... رسول الله و امامت حق ... قرآن ... خدا ... صاحبان آیه
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و مخصوصان آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم و مصداقان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و سابقان ... ان الله اشتری من
المؤمنین انفسهم باموالهم لهم الجنة ... و یطعمون الطعام علی حبه ... اهل بیت رسالت
صاحب دولت است که ... رسول ... که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی
نوح فی تقواه و الی ابراهیم ... و رفعت مکان وصی و برادر سید عالمیان باعجاز سید
کر رسول ... اولی الانبیاء و اولو العزم ... چشم ... عذاب خدا ... سید
و مثل ... شافع ... که مثل آفتاب و ماه ... است که ... محبت و مودت ... باشد ... بود
و ... ائمه دین که نافع بود ... سبیل
یقین کافر ... باتمتع یدعون الی النار ... و پیش ... ساختی در حقیقت ... خود را
باطل ... شافعی ... قدرت ... مقال ... الجواب ... حنفیه المرسلین
آغاز کلام با ابراهیم ... ابراهیم ... بود که ... ابوبکر ... غصب خلافت سید
نمود ... بحث و کلام حق ... انکار کند ... صحابه ... دلیل و برهان
قادر بر بیان حق ... اظهار ایمان ... نمود ... در مقابل ... بحق گویی و آن
... غصب ... حق ... دیگر ... بعد از
امیر مؤمنان ... ظالمان و منافقان احدی از امامان ... هیچ مکان مجال ... العقل ... بود

الی حال ان دولت خلیفه زمان و بعلت حب اولاد و احسان این اشرف شاهان مرا اکراه جمله ارکین امیر
شد که خود را با یمکان ... ستی الکرم و لعبد الله تعالی علی الامامان با جلال العباد الخلیفه ...
عطا و نوال هم در حال خود درهادند یا فکنده از نوال و افعال خویش شرمنده بنده مولا از ... و عامی
رفتار و گفتار خود رضا بیدای ابراهیم بگو آیا نبوت و وصیت و عین است یا عرض و معنی که در انسان
حضرت سبحانی حاصل میکرداند چون اورا قابل میداند و انعمنی یا بعز اهل کشف و عیان تمیز اند
بگو که جواب خدا واجب است که رسول برای خلق فرستد تا یا هرگاه نبوت معنی و عرض شد در هر
حین که رسول امین از زمین مفارقت کند انعمنی هم بفرمان رب اکبر بعد یا بجا ماند انهم که عالم
خود عیتواند باقی بود مگر آنکه بصورت متفرق مشحوا اجواهر نمود که شباهت تمام به انصویت و سبت
و طریقه سیدانام موجود باشد و بگوش که این شفق هم رسول تا امین رسول دیگر ضرورت
بر نگاه اهل دین بود و احدی را یارا و اراده تعیین نمود تا آیه که دین را غنی اند و زنده دارند ای ابراهیم
جنب علیم کرا باشید باشد که یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر را حدی بعین وصی از دار دنیا بدار القرار رفته
باشد ابراهیم گفت نه خلیفه مفوض ما با معین که هر وصی بحکم و تعیین خدا بوده الان رسول خود تعیین نمود ابراهیم
غیر علیم گفت تعیین وصی بحکم الله بوده حسینیه فرموده که مکر قرار الله این بود که زمین را خالی از حافظ نفرمود
و خود جانشین را برای انبیاء تعیین میفرمود چگونه خرق عادت نمود و وصی و خلیفه جهت افضل انبیاء
معین ننمود و راه عناد و مفتدالعه اکو برای امت او که اشرف امتهاست بدلیل فرموده خدا که کنتم خیر امة
اخرجت للناس ... او امت مصطفی ... بهترین امتها باید و برای بهترین امتها بهترین و سرور و معتبر
رافت و رحمت رب اکبر این را مقتضی نبود و دین سید المرسلین که خیر ادیان است ... ناسخ ادیان و حافظین
نخواهد بود و آنکه نسیانا از ادیان دیگر طول زمان است و بیشتر اهتمام بشان آنست و باید تا اخر زمان
دنیا محروس ماند دیگر کدام ... میتواند خود را راضی نمود که رسول رب معبود بی حقیر و کبیر امت
بوصیت کند و خود ترک نماید ... بصیر جنبیکی این ادعا را باور میکند ای ابراهیم ... باید کسی قابل ... که
باشد که قادر بر تحمل امانت خالق دنیا و قیامت باشد آن امانتی که ارض و سموات عاجز و ناتوان از تحمل آن
بودند چنانچه فرموده که انا عرضنا الامانة علی السموات والارض فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الا
خلاصه کلام او آن بود که امانت تکلیف را که ارضین و سموات عاجز و ناتوان از تحمل او بود تحمل نمود انسان
یعنی انبیاء و سید انس و جان پس آیا این امانات جایز است که بدست صاحبان خیانات افتد بس ... آن
میتوان گفت که رسول صلی الله علیه وآله افسانه گو و کاذب و عاشق عیش ... از خدا و این شر بوده این و صاحب ...
و نسیان و امانات را بکسی سپرده ... بعد از رسول تا سر دم هر چه خواهی کنند ... آنکه عمدو ...
با رسول در میان داره خدا قایل این معانی که مدار بیان ... به اعتبار است یا آن گفتار لهو و لعب است
اگر چنان است که بیان کن تا ملحدان خود را براحت افکنیم و ... تکلیف را از دوش افکنیم و زحمت ...
نبود نباشیم و استراحت کنیم و هر چه هر که را خواهند بیعت کنند و اسلام گردانند و عمل موافق خواهش دل ...

حاصل

وانت

ولوصیاد

حاصل کلام این بود امام آنست که هر کلام و اشتباه احمال الفرع عین دلخواه نیست بلکه تمام با علام الله است
و اگر از جمله انام فعلی یا قولی داخل کنند که اعمال را باطل میکردانند بلکه مصلحت بدین است پس چگونه تعیین
امام که بنای اسلام بر آن است بلکه کمال ایمان است به تعیین مردمان است و واضح کلام حسینیه را اینمقام در
باره امام اینمقصد و مرام بود که رب علام در قرآن در باب ابراهیم فرموده انی جاعلک للناس اماما
بل بسکه ما قرار دهنده ایم تو را برای تمام انام امام و ایضا فرموده و جعلنا للمتقین اماما و قرار داده ایم
ما از جهت متقیان هر زمان امام پس رب سبحان قرار امام برای متقیان فرموده بصریح قرآن و باز
فرموده و جعلناهم ائمة یهدون الی النار و قرار داده ایم امامان را برای فجار و کفار و مردم را استکبار
امام که راه نار ... اختیار میکنند پس امام مثل رسول است از خالق علام بر انام مگر آنکه امام از جانب
رسول است بر هدایت انام هرگاه اینمعنی معلوم شد آنچه دانیم که کدام یک امام و رهنمای جنات و امام از اهل
و کدام ائمه و رهنمای بعذاب رب قهار و نار اند نشان هر یک را بیان نما که هر که هر کدام را خواهد اختیار کند
و خود را بمطلب خود رساند یا وصی رسول از نسل ابراهیم خلیل باشد یا باید ائمه انام از اشرف و مقربان
رب علام باشند یا آنکه هر که از افراد عوام باشد خوب است آیا نه باید ابکو و اجداد ایشان که بت پرست و کافر نام
نباشند و مولود ... ایشان طاهر از معایب ظاهر باشند یا نه باید علم ایشان او فی باشد و علمای اسلام ... کاف
باشند و عارف به معارف و عالم و عابد و معاد و صلاح و فساد عباد باشند یا عبدالی که امام باید از قوت
نفس و سخاوت و مروت و عدالت و عبادت و طهارت و زهادت از تمام خلق بلند تر باشند تا ترجیح مرجوح
لازم نیاید و تا آنکه اشکالات قرآنی و تحقیقات فوقانی بر ایشان آسان و عیان باشد که قادر باشند که ... را
از وادی ضلالت بنور سعادت ایمان رسانند و جاهلان غوطه در بحر نادانی را با اصل علم و دانایی برسانند
و باید با فقرا و درویشان صحبت دارند و با ستمکاران گفتار با اغماض نورزند و باید از اخبار گذشته و آینده خبر
دهند و باید آیات قرآن در شان هر یک امامان بسیار نازل شده باشد و احادیث و روایات بسیار در باره
ائمه اطهار موافق گفته موالف و مخالف بجلد شمار وارد شده که هر منافق ... رب اکرم
ناقل آن شده و انکار ننموده و دفع کوبت کفر و نفاق از روی زمین دین بعد از ... اجمعین ظاهرات
کما از امیرالمؤمنین ... شد چه در زمان سید المرسلین و چه بعد از رحلت او با جلال آیا چنین کسی در
نزد عاقلان اولی و احق است بریاست مردمان یا مردم جبان و نادان و دونان که اولاد بت پرستان بوده
و خود هم در زمان بسیار مشرک پیر و بتکار بوده اند آیا انس و ... جواب ... عاجز و ناتوان
کردید و بگفته منافقان خود اذعان کنند و کوید ... افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجرات و بکرات و مرات این
از خلیفه ملعون منبر ... شد که خلقان یکسر شنیدند و در کتب خود نوشتند که احدی انکار ندارند از اقیلو
اقیلونی و لست بخیرکم که خود که مرا اقاله کنید و امام مدانید که من بهتر از شما نیستم و حال آنکه علی در
میان شماست متوجه ... کما ... واضح است بر هر خاص و عام که در این ایام معلوم بوده است که
باید امام خیر انام و افضل باشد که او هم خود میگفت مرا اقاله کنید که من بهتر از شما نیستم و اگر جایز بود امامت

کفته

مفضول الکلام ناتمام بود زیرا که گویا علت اقال را اعلام میکند و میگوید بعلت آنکه من بهتر نیستم
حاصل این سخن فرمود پس هرگاه بی اشتباه او خود قایل الکلام بود پس بچه راه که چند نفر از مخصان بی بصر
جاهل با او بیعت کردند او امام شد هرچند ناتمام و ناقص این انام باشد و از بیعت کنندگان عمر خطاب و ابو عبیده
و سالم غلام ابوحذیفه و بشیر بن سعد و خالد بن ولید و امثال این کسان پلید در سقیفه بنی ساعده از روی عداوت
و کینه با ذریه رسول پیغمبر با او بیعت کردند اینموجب امامت و ریاست براعت میگردد و حال آنکه او
از آن اقل باشد که در غالب اوقات در بازار بغو و خلق کرباس و دوختن لباس مردم و اصلاح جامه زنانی بوده
و کلاه ای او و تحصیل نان را چنان میکرده و در زمان قبل از رسول عالمیان خود عبیده مثل ملازمان برای
عبدالله بن جدعان هر صبح و شام مهمان میطلبید و ندا مینمود که کی است خواهان طعام و بار ای
خدمت خود هم لقمه نانی از سفره عبدالله بن جدعان میخورده باینطریق که ندا میکرد چگونه زن عاقله
قابل اینمنصب کامل میتواند بود و داخل شاهان منصوب از جانب رب بجاز میباشد و مکان او بر مسند
سید عالمیان باشد و عدلیام خلاف فهم خیالی مینمودای بخیران رب رحمن که واضح و غایان فرموده که ایشان
قابل این رفعت شان نیستند چگونه میتوان اجراه مخالفت رب منان ایشان را بر معصومان زمان
و ذریه سید عالمیان مقدم نمود با وجود آنکه رب معبود را عدم استحقاق ایشان ظاهر و کالنور علی الطور
فرموده که براهل زمان نزدیک و دور مخفی نمیتواند بود ای ابراهیم حالا که علم شد ای از اوصاف قدیم این
دو امام ابکالدام قابل اینمقام بلند و خلافت رسول خداوند اند ابراهیم در جواب حسینه خطاب نمود که ما
از فضایل و کمال و خوبی نسب و حال نقیر رسول متعال منکر نیستیم و این اقوال تو در محال انتم فضل
و کمال علی بر ما ثابت است و زیاده از روایت تو در نزد ما موجود است و اما در خلافت ابوبکر اجماع امت
شده و اجماع حجت است زیرا که حضرت رسالت فرمود لا یجتمع امتی علی خطاء بخط الجمع نمیکنند امت من
حسینه فرمود رب محمود تو را قسم میدهم که راست بگو در تفاسیر خود دیده که در حجة الوداع رسول خدا
در غدیر خم فرود آمد در وقتیکه هوا گرم و مکان غیر فرود آمدن بود بعلت آنکه این آیه نازل شده بود که یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتک ای رسول برسان بمردم در اینکار خبر
خلافت امیر مومنان را و اگر نرسانی تبلیغ رسالت نکرده و چون آنجناب از خوف اشرار دل آزار بود خدا او فرمود
والله یعصمک من الناس خدا تو را نگاهداری میکند از شر هر کافر روسیاه و بعد از آن دست امیر
مومنان را گرفته و بر شتر منبر رفته فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و بعد از آنکه اوصاف آن در تصدیف عبد مناف در باره آن
سرور اشراف تمام شد و اطراف و کناران خلق بشارت شنیدند رب علام اعلام فرمود بکمال و تمام اسلام
مومنین که الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا تو را بخدا قسم میدهم که مکه
و مکابره نکنی و صدق کلام مرا اعلام کنی که چنین است یا نه ابراهیم از ترس جسم نظر بشافعی و ابو یوسف قاضی و علما
میکرد و نمیکرد راضی بود بعلت حسینه رو بعلمای حاضر نموده فرمود جواب من سکوت بود سر زد

نکنند

آنکنند اخر چرا سخن نمیگویید تمام الحق تاج و تخت این شاه ملک بخت قسم میدهم که اغماض مکنید و پای
تعصب و کذب را بر خود باز نگردانید و راست گویید پس ابو یوسف قاضی ترسید و گفت ای حسینه اکثر احادیث
و گفتار تو در حق اهل بیت اطهار نزد مفسرین ما هم در کمال اشتهار است و احدی فضایل علی را انکار ننموده
و همه اقرار دارند که رسول مختار در غدیر خم در باره آن بزرگوار فرمود من کنت مولاه تا اخر و
میدانند که آیه انما ولیکم الله در شان آن بلند مکان نازل گشته حسینه فرمود رب معبود که راست بگو
که آیه مباهله که خدا فرمود قل تعالوا ندع ابناءنا تا اخر در شان کی نازل شده گفت در شان علی گفت در مباهله
یعنی علی و حسنین همراه با رسول خدا بود باز گفت نه فرمود یعنی فاطمه آیا زنی بود گفت نه حاصل
انصاحب عقل کامل ثابت نمود که از صریح قول این بزرگوار صادق نیست که خدا فرمود که فنجعل
لعنت الله علی الکاذبین پس اگر رسول امین یقین نداشت که ایشان از صادقین اند همراه نمیداشت و در
مکان نفرین باز نمیداشت پس گفت لعنت بر تو باد اگر با عناد سخن گویی و حق را بپوشانی پس چون نعمانی
اقرار داد فرمود آیا رسول و علی یک نفس بوده اند موافق آیه مباهله گفت بلی انکار این آیات بسیار
طریقه استکبار است پس حسینه سر و عدالتنقلب با نشاه مغرور کرد ای سلطان چون ماه گواه
و شاهد علما آیا باش که احدی اشتباه در فضایل آن بدر کامل علی ابن ابیطالب ع نکرده اند و بار دیگر التفات
بعلما نمود که سوال دیگر میکنم که آیا در انحال که رسول رب متعال در حین ارتحال فرمود ایتونی
بدواة و قرطاس تا اخر بیاورید دوات و کاغذی تا بنویسم برای شما حجت و کتابتی که گمراه نشوید بعد
از من آیا کدام یک از اصحاب جواب گفتند که رسول خداوند هذیان میگوید میاورید و حال آنکه
رب متعال از حال آن باجلال خبر میدهد که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی هیچ
کلام در احکام رب اعلام بی اعلام خالق انام نمیگوید حاصل ابجا اهل جواب گفت عمر مانع اینکار
شد نه از هکنی را انکار فرموده سید ابرار بلکه از اخلاص بسیار که بان بزرگوار داشت نگذاشت
که آن بیمار تعب بر خود قرار دهد که مبادا سید عباد بدتر گردد و از اینجهت گفت حسبنا کتاب الله
بس است و کافی است ما را کتاب خدا منجم گویها بد که اجرا اتفاق اهل دین است که اللعین مانع تو
سید ثقلین شد بر هر صاحب شعور مستور نیست بلکه مثل نور است در ظهور که اولا اینجوان
سرور که فرمود تا گمراه نشوید خبر غیبی بود که بدون نوشتن با وجود قرآن بیم گمراه شدن هست
بلکه صریح است که گمراه میشوند و اشتباه میکنند دویم آنکه بر اهل دین یقین میگردد که اینکلام
فرموده که تا بنویسم البته از اصول دین خواهد بود نه از فروع مثل صلوة و صیام بلکه هر عام در اینمقام
جزم میکند که غرض تعیین امام و قایم مقام است والسلام علی من اتبع الامام حاصل که حسینه فرمود
اینها طریق انصاف است که سید اشراف را نسبت بهذیان دهید و مانع هدایت کردن آن شوید و
خلیفه غیر رسول بشیر را در کنار کرده و در اطراف اشخاص بی ابصار جمع کردید و خود را دل
خوش کنید و گویید اجماع است و حجت است من قبول کردم که اجماع حجت است اما اتفاق همه امت

نمود

اجماع است یا بعض اگر گویی همه که اهل یک بلد هم نبود بلکه اهل یک محله هم کمتر بود و از اجتماع
چند نفر مرتد بعد چه سود خصوصاً که عداوت همه ایشان با اهل بیت رسالت ظاهر بود و در کتب شما
موجود است که رسول رب معبود فرمود اَنَا اَشْفَقُ بِکُمْ مِنَ الْوالِدِ عَلیٰ وَلَدِهِ من بهرمایان ترم بشما از والد
بولد حاصل کلام الغالی مقام آنکه شما جماعت کالانعام باینطریق اجماع را تمام کردید که گفتید بعضی از اصحاب
صلاح امت را در خلافت آن ناجلالت دیدند و حال آنکه رسول رب متعال اشفق بامت و اعلم بحال بود
و او را تعیین فرموده یقین بلکه ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین امیر المؤمنین را تعیین فرمود پس چه صلاح
بغیر فساد بلاد میتواند بود دیگر اجماع مقابل نص کنند تمام باطل است پس چه حاصل که جمعی جاهل
گویند فلان امام ما باشد دیگر از جمله حاصل کلام آن بحق مآل این جمع با جماعت جاهل که ابوبکر چون
متنازع فیه است بگذار یا بعد از او در صحابهٔ کبار کی در فضل و کمال و قرب برسول با جلال اشرف
ناس بود که قبولی عام و خاص بالتمام بود علما گفتند اول علی و عباس و حسنین و طلحه و زبیر و عبد الله
بن عباس و عبد الله بن مسعود و سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار و جابر و ابو ایوب انصاری
و عثمان بن مظعون و ابو دجانهٔ انصاری و حذیفة بن الیمان و ابی بن کعب و سعد بن عباده و قیس
عباده سعد حسین گفت لخلیفه حق آنکه در مقام او نشسته که از علما سؤال فرما که اینها که اشرف ناس
بودند آیا با او بیعت نمودند یا نه خلیفه فرمود بگویید هر چه میدانید هر چند بسیار قائد بر گفتار شو
شافعی رو نمود که بگویید هر چه میدانید ابو یوسف گفت در میانهٔ صحابهٔ کبار خلاف شد در آن مقام
حسین عرض نمود من اگر اخبار کنم شما تصدیق گفتار من نمیکنید تمام از اخبار و آثار خود شما همه را بیان
میکنم در وقتیکه علی و فضل بن عباس و اصحاب کبار کرار تجهیز و تکفین رسول امین بودند آن
منافقین در سقیفهٔ بنی ساعده جمعیت کردند و حضرت رسالت را گذارده متوجه غصب خلافت
گشتند چون خبر بانصار رسید جمعی متوجه آن اشرار شده که انکار کنند و کلام در آن مقام بسیار
شد گاه ابوبکر بعمر میگفت که تو اختیار کن خلافت را و گاه انکار باو میگفت که تویی سزاوار اینکار
که یار غار سید ابراری و گاه سلام غلام حذیفه را میگفتند که تو دست دراز کن و گاه ابو عبیده را
میگفتند که ناگاه رو سیاه دوم دست دراز نموده با آن تباه حال بیعت نمود و انصاریان گفتند
مِنّا اَمیرٌ وَمِنْکُمْ اَمیرٌ امیر مال از خود امیر میکنیم و شما از خود پس سعد را گفتند تویی بود ما امیر انحقیق بعد
از عبد الغفر کثیر راضی شد قیس ولد او چون پدر را راضی دید تیغ کشید و او را تهدید شدید نمود
که چه دلیل داری بر حضرت امیر احقیق بلکه او است خلیفهٔ سید بشیر و نذیر بنص خم غدیر مگر
شما نبودید که راضی شدید و با او بیعت کردید و سلام نمودید الحال چه رسید که چنان میکنید
و خلاف فرمودهٔ سید عالمیان مینمایید سعد چون چنان دید دست از اینکار کشید پس
انصاریان در غیب دیگر بودند که عمر گفت تیغ در یک غلاف نمیگنجد و این امکان ندارد
بلکه باید لا علاج همه با ابوبکر بیعت کنید و الا آنکه کشته میگردید پس بعد از بیعت کردن عمر با ابوبکر

ابوعبیده

ابو عبیده هم موافقت کرده بعد از آن هر یک از اصحاب ضلالت که جمع بودند بیعت نمودند
و چون عقد بیعت بر بیعت کس رسید عمر شمشیر کشید و بر سر هر نفر رفته جبراً همه را بیعت
گرفت تا سر روز بدینمنوال بود تا بعد از آن متوجه مسجد سرور عالمیان شدند و خواهش
کردند که سرور انام را از قبر خارج کنند و بر آنجناب نماز گذارند امیر المؤمنین ع چوبی در دست
گرفته که بر سر آن چوب آهنی نصب شده بود و نزد قبر پیغمبر آمده و قسم یاد نمود که این امر شدنی
نیست مگر آنکه شما را بقتل آورم معویه لعین بغاصبان خلافت سید المرسلین گفت دست از
اینکار باید کشید که برب مجید قسم که من شنیدم از نبی مکرم که فرمود روزی که علی در غضب
رود و چوب باین صفت در دست گیرد و بر سر قبر من حاضر گردد اگر از مشرق تا مغرب جمع شوند بر
او حمله کنند عجم و عرب را همه مغلوب گرداند و همه را بقتل رساند و این همان چوب است که آنجناب
نشان آن را بیان فرمود پس چون معویه اینچنان را اخبار کرد از آن کار پشیمان شده موقوف کردند
پس در مسجد جمع شدند و صحابهٔ کبار و سادات نامدار و بعضی از مؤمنان اخیار که انصار و یار
حیدر کرار بودند در یکجانب قرار گرفتند و اشرار در یکجانب و گفتار بسیار در میان نکو آن
و علی بن ابیطالب ع بر همه غالب شد از حجت که چرا شما پیش از دفن رسول خدا متوجه دنیا گشتید
این خلاف ادب بود و مناسب رسول بلند نسب نبود بلکه موجب عار و ننگ عرب و عجم شد
و چرا امری که بحکم الهی و فرمودهٔ رسالت پناهی بمن تعلق گرفته شما در او تصرف کرده اید پس در اینحال عثمان
بن عفان با بنی امیه و عبد الرحمن ولد عوف با اهل خود بنی زهره داخل انکار شده و بنا بطایفهٔ خود کردند
که بیعت کنید با ابی بکر پس همه بیعت کردند و عداوت این جماعت در زمان حضرت رسالت هم بر هر کسی عیان
و ظاهر شده بود پس عمر در برابر حضرت امیر ع با جمعیت کثیر آمده و خلاف ادب آورده فریاد کشید
که بیایید و بیعت کنید پس بعض سادات با برکات دست بقبضهٔ شمشیر کرده که احقیق با این جمعیت کثیر
از عدم با تقوی آمده که بولد و ابن عم سید عرب را بر خلاف ادب امر به بیعت با این پست نسب
کنی اینها عجب است که کسی که عباس عم اشرف ناس و عبد الله و رؤسای بنی هاشم از آن کند که بیعت با
غیر عالم کنند با انکه ایشان دانایان و منسوبان سید عالمیان اند و شرایط امامت و خلافت در ایشان
ظاهر و نمایان است و زبیر اراده نمود که تیغ را بر سر عمر فرود آورد و عمر فریاد کشید از ابوبکر تو سیکه علیکم
الکلب فالکفوفی شره پس ابی سلام از عقب رسید و تیغ از دست زبیر کشید عمر شمشیر زبیر را شکسته بود
بنی هاشم و هر عالم که حاضر بود تمام در انتقام تیغها از نیام کشیده بان هجوم عام حمله کردند حضرت امیر ع
فرمود که تامل کنید که رب معبود امر چنین نموده که با وجود قلت اعوان جنگ مکنید مگر آنکه در خود
کثرت و جمعیت ببینید بنابراین باید صبر کنید و بر خلاف فرمودهٔ رسول ثابت عمل کرد پس ایشان بفرموده
امیر مؤمنان تمام از جنگ قعود کرده و حضرت چون دید که بعضی از ترس و بیم و بعضی بجهت بیعت کردند خطاب
بان دو مستوجب عذاب نمود که اینکار از خلاف فرمودهٔ سرور عالمیان را نمودید و سنت الهی را

معطل کذاشتید شیم محروم رسول بحق ومنم اعلم از اولاد آدم من بخلافت وامارت اولیتر و نبی مکرم مرا وزیر
وامیر کردانید و بهمه شما شنوانید بعد فراموش کردید و بکتاب خدا عالم تر و امیکار بفرموده رب
غفار حق منست از خدا بترسید و خود را سزاوار نار مکردانید و از غضب بروردکار اندیشه کنید و ان
رسول مختار شرم کنید و حق مرا بمن کذارید پس عمر خدمت انسرور عرض کرد که یا علی امر شدنی
نیست اکر همه کشته شویم متابعت تو نکنیم و دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی یا بالطوع والرغبت یا بجبر
و غلبه پس حضرت امیر ع فرمود اکی لک یا ابن صهاک الحبشیة بخدا اکر ان تو و اصحاب بیکار بخیر و انس هم شمال
مثل یکی بشمارم لولا سبقت وصیة محمد ما ترکت على ظهر الارض کافرا بالله ولا منافقا على
رسول الله ولا جاحدا بولایتی ولکن اشکو بثی وحزنی الى الله یعنی اکر نبود انکه رسول معبود بمن سفارش
نمود که تیغ نزنم این بر هنه ننمودم نمیکذاشتم احدی از کافران و منافقان و جاحدان بولایت خود را
واما چه سود که خلاف فرموده رسول امین نمیتوان نمود پس شکایت میکنم بر جاعلم حزن و غم خود و اقوام
بقتل نمیرسانم و شمشیر نمیکشم مکر در سه مقام که تیغ از نیام میکشم در قتال ناکثین و مارقین و قاسطین
اکر غرض اطاعت خدا بود نمیدیدید که شما را چه وجود بود که تواند با من معارضه کنید یا ابن صهاک
اکر نبود ان عهد از شمشیر منع میکردم پس چون غضب امیر عرب را دیدند ترسیدند و جمعی ملحدین
بر خواستند کفتند یا امیر المؤمنین ما همه بفضایل تو اقرار داریم و تو را کامل و قابل اینکار میدانیم مکر
انکه تو کوسنی و ابوبکر پیر و از سن تو بسیار کذشته است و پیشتر میتواند تحمل کرد از تقصیر مردم مقتی
بعد از این زمان که توهم از جمله پیران کردی البته اینکار مختص بتو کار است خاموش باش و موجب
مباش و این بر تو فاش است که دل عرب همه بتو مایل است و تمام فضایل بتو انسیدا شد پس حضرت فرمود
ای مهاجر و انصار بر همه اشکار است که وصی رسول مختار منم و تمام با سید انام عهد و پیمان کرده اید
و مرا امام خود دانستید که ما اهل بیت رسول لیم و باینکار اولی و احقیم خلاصه باینکار سزاوار ما است
پس بشیر بن سعد عرض کرد که یا امیر اکر انجماعت کیش این کفتار تو را پیش از بیعت ابوبکر شنیده
بودند البته بیعت نمیکردند نهایت الحال کار از دست رفته غلام بیعت نمودند حضرت فرمود بخدا
قسم که احدی این رفتار نمیکند از صاحبان اعتبار که شما کردید نمیدانم که در قیامت نزد خدا چه حجت
میاورید شما بخدا قسم میدهم که از رسول اکرم در غدیر نشنیدید که من کنت مولاه فعلی مولاه تا آخر
هر کدام از سید انام شنیدید شهادت دهید بس زید بن ارقم که از مخالفان علی است در کتب شما روایت
کرده که دوازده نفر از اهل بدر حاضر بودند کواهی دادند با وجود انکه با ابوبکر بیعت کرده بودند عمر
بی بصر ترسید که مبادا اکثر با برادر خیر البشر موافقت کنند مردم را پراکنده نموده متفرق ساخت
مجلس را بهم زد پس روز دیکر رو از ده نفر از اصحاب خیر البشر کفتند که چون ابوبکر بر منبر برود
بحضور ما و در پی پا فکنیم بعض دیکر منکر شدند که روا نیست امیر ما اینکار در دست نیست پس همه
بیکار بخدمت حیدر کرار رفته و کفتند یا علی انکفته رسول جلی بود که علی مع الحق والحق

مع

مع الحق مع علی هر کاه بنص رسول و قبول اهل جهول لتو با حق و حق با تو است چه جمیعت باید حق تو در دست
دیکران باشد اکر رخصت دهی ما میرویم و ابوبکر را از منبر پیغمبر بزیر میاوریم و انجماعت دوازده نفر بودند
اول سلمان دویم خالد بن سعید سیم ابوذر چهارم مقداد پنجم عمار ششم بریده این شش نفر از جماعت مهاجر
بودند و انها انصار هم ابو هیثم و سهل ابن حنیف و عثمان بن حنیف و خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب
انصاری حضرت فرمود که خدا امر بصبر فرموده و رسول معبود خبر داد نمود که یا علی بعد از من
کروه اشرار باهم اتفاق میکنند و غدر میکنی با بعد دکار اشعار خود میکردانند و چون خدا حق اعلام
فرمود با جماعت ضرورت نیست تو بکذار انجماعت مکار را با اختیار خود و صبر را بر خود قرار ده یا علی تو از من
مثل هرون از موسی و چنانچه بنی اسرائیل بعد از عنیبت موسی مکر کردند و اوباکذار و اطاعت کوساله
سامری را اختیار نمودند امت من هم تو را میکذارند و دیکری اختیار میکنند پس من عرض کردم که مرا چه باید
کرد در ان زمان فرمود تو را صبر باید نمود زیرا که رب معبود را حکمت چند در ترک جهاد با این اهل فساد هست
از جمله انکه از نسل بسیاری از این اشرار عباد اخیار بوجود میاید و صاحبان ابصار بولود میکردد چنانچه خالق
عباد خبر داده که یخرج الحی من المیت یعنی بیرون میاورد زنده را از مرده یعنی مومن را از کافر و اکر کشته
کردند امومنان در اصلاب ایشان که رب منان مقدر فرموده ضایع میکردند پس ترک جهاد موجب عظیم فساد
است و حق داکه رب شکور کالنور واضح فرموده هرکه بحق مایل کردد کردا خلل را باطل نمیکردد بلکه خود دد ا خلل
شیعیان تو میکردانند پس خوبند انکاه دا که دعاد از القران مظلوم و ستم کشیده از دست بدکار بن من و ارث تو شوی
و بعد ایشان حاکم تو باشد و من بعد از رسول که حجت بر امت تمام کردم انجماعت جهول خود اقبول
کردند و من سه نوبت هم تکرار کردم که بفرموده رسول مکرم من باینکار سزاوارم پس تو بیعت دیکر
من تمام است شما هم با جمعیت خود بروید و هر چه شنیده این دیار من ذکر کنید که هر که خواهد شقی
و هر که خواهد سعید کردد پس این دوازده نفر در روز جمعه کرد منبر خیر البشر رفتند و چون خلیفه
بر هنه بالای منبر رفت دوازده نفر هر یک قیام کردند و کفتند ما ایم صحابه کرام سرور انام که در تمام لیالی و ایام
در خدمت نبی لا یزال الاحترام بوده و اوصاف علی را شنیده ایم پس فضایل کامل ان امام عادل را هر یک کفتند
و ابوبکر را حالی نمودند که قابل اینکار نیستی بعد از شنیدن این کفتار شقی مسار کشته قادر بکفتار بود
مکر انکه کفت اقیلونی اقیلونی فلست بخیرکم از اقالکم کنید مرا که من بهتر از شما نیستم عمر که این کلام را شنید غضب شد
کرده کفت انزل یا لکع فرود بیا از منبر ای لئیم غبی علیم پس ابوبکر را بخانه برده تا سه روز بیرون نیامد در روز
خالد ولید پلید با سه هزار کس از اشرار و منافقین که از تیغ ذو الفقار امیر المؤمنین ع اظهار اسلام کرده بودند
و در باطن کافر بودند جمع شدند و بدر خانه ان مستحق عذاب و سالار را جمع ته شقاوت اثار امده و همچنین
رؤسای منافقین هر یک با تابعین بسیار در اطراف و کنار خانه ان مکار جمع شده جوهای انش ار بر دست کرفته
ابوبکر را بیرون اورده ان خسیس تلبیس را نماعد به پایش لشکر بودند تا انکه ان بی هنر را داخل مسجد خیر البشر
نمودند امیر المؤمنین حیدر با خواص اصحاب در مسجد حاضر بودند عمر کفت با اصحاب حضرت حیدر که والله که اکر

یعنی میگویید همه را بقتل میرسانم پس خالد بن سعید قیام نمود و گفت یا بن صهاک تو را از تهمت خود مبنی ساخت
و با این لشکر بی بصر که جمع کرده میترسانی بخدا قسم که تیغ ما از شما تیز تر است اگر چه عدد ما کمتر است و نهایت تعلب
جرأت و شجاعت اکثر و محبت خدا یعنی علی مرتضی با ما است اگر نبود که اوصال منع فرموده اطاعت او لازم است
هر آینه میدیدید که نمیتوانستید عار الذلیل که دایید و جهاد با شما لازم میشماریم پس حضرت امیر فرمود بجا آللّه
تمام کاحوق تو نز دخداست و شکی نیست بهر بینا هویدا است چون او سکوت نمود که سلمان قیام کرد و کلام او الانتقام
بود که ای جماعت عوام گوش خود از سرور انام شنیده و اگر نه گوش من کنید که حضرت فرمود و فی خواهد بود
که بزودی غنیمت من با جمعی از صحابه خود در مسجد باشند که ذکر میکنند با غفر بی محمد او نه جمعی از سکان اهل
که دشمن رب قهار اند و من شک ندارم که انجمن محنت و فرموده آن سکان شما اید عمر خطاب علیه العذاب تیغ
کشید و بقصد اذیت سلمان پیش دوید حضرت امیر چون دید غضب مثل بیم رسانید و گریبان عمر را گرفته
نزد خود کشید و آن پلید را بزمین کشید و بنوعیکه تیغ از دست او بیرون رفت و عمامه از سر بیفتاد و فحل کشتن
او نرسیم منفعل شد پس ابوبکر با بعضی اصحاب قیام نمود و عمر را نشانید پس امیر فرمود یا بن صهاک الحبشیة
لولا کتاب من الله سبق و عهد من رسول الله تقدم لاریتک اینا اضعف ناصراً و اقل عدداً ای پسر صهاک
یعنی ولد نا پاک اگر نبود حکم و قضای خداوند پاک که مقدر فرموده و اگر نبود فرموده سید بی نبی لولاک
بتو می نمودم که کدام یک از ما کم یاور تر و یا انصار و کدام فرو بکیسه نهایت رب علیم عالم خبیر چنان فرمود
پس عمر خطاب در مدینه رسول مستطاب میگشت و آن یک یک اصحاب که از خلافت آن پیکان بیکار
بیعت میکردند و هر که در خانه پنهان بود او را بزور بیرون میآورد با اجبار بیعت بر او قرار میداد و بعضی را
قتل کردند و چون اغلب دیدند که از عدم اطاعت کشته میگردند یک یک از اطمینان بیعت کردند تا سر ماه
کار و قرار آن نابکار بود تا آنکه چون همه را اختیار بالجبار نمودند در لوی کار بطلب حیدر کرار وصی رسول مختار
رفتند او را اجبار و از او بیعت کردند و قصه مشهوره ایشان مستوره دار و در اشتهار غیر محتاج است که هویدا
از انقضیه انکار ندارد و مخالفت سعد بن عباده با ده هزار اصحاب کبار بر همه آشکار است که قبیله خزرج
بودند و بیعت ننمودند و مخالفت قیس بن سعد که از بزرگان اصحاب بود که بر همه ظاهر است و مالک بن
نویره که با ده هزار کس انکار بیعت کرده بودند و خود با ایمان از میان همه بر همه آشکار است که خالد ولید
پلید با لشکر بر سر ایشان بابصر فرستاد و او با ده هزار کس بیکبار کشتند در غارت اموال ایشان را غارت
بردند و زنان و اطفال را اسیر کردند و قتل ای او عیبم هر کار و اشتباه علیم هستند که رفتار صحابه کبار اینا بود
از خلاف بنی سید آن عذاب رب قهار از شر کینه و طراز اعتقاد فاسد بر گردید و باخدا این جرأت
میکنید دیگر بایند که هر گاه اجماع منعقد بدین نهج موجب خلافت است چرا این پلید امام
و خلیفه نمیدانید و حال آنکه در بنی امیه اکثر هم اجماع بود و همه از اشرار و اطراف و مکان رئیس قبایل
جمع بودند و تخلف ننمودند بلکه مطیعان بنی امیه صد برابر از مطیعان ایشان بود و بیعت کنندگان
این نیز زیاده از بیعت کنندگان منافقان اولعدویم بودند پس باید امام باشد و بنابراین ضد
بنی امیه

بدانید که من

امام

بنی امیه اولی و اولاد او باید امام باشند بی تحاکه اجماع در هر دو مقام موجود و هوقع و اختلافی از اهل اسلام
نشان نخواهد بود در کفر و عناد ایشان بر اکثر واجب قتل و لعن میدانند اهل بیت طیبه
و زنان اهل بیت را اسیر و از شهر بشهر و دیار بدیار کردند ایشان از آنچه اکثر جور و ظلم و کفر خود را اعلام
جماعت کفار هم اعتکار کرد بیان کرده اجماع عالم که حجت است بعضا از سرور انام منقول است
و در هیچ مقام بود ای قتل عثمان که اهل اسلام با تمام از عاجز و عالم اتفاق او واجب القتل و القتل است
از بلاد در هر کتابها نوشته بودند واقف حضور طالق عیب و عتق مین و از ایشان
نمودند که آن دیار مصر بعضی او نامه بیکار ندر شکایت از ستمکار نوشته بودند و آنچه احدی انکار کشتن
او ننموده نا بی بوده که جمعیت گرفته او را قصاص کرد عثمان شتران اخیث تا کس بر هم خطا شناس
داخل شدند و مدت چند یوم سر راهها بر فقد و آن بیشوم بستند در کوچه و بازار پس سنگ ملا
مثل هر باران میکشید و کوچه کوچه مردم بسیار بیش مردا و جمعیت میکردند و عجبه یار
از و آسمان بر مینمودند و ظلم و ستم او و ابو صرح تکرار میکردند ابو بکر اشکار است که اگر کسی
اجماع را تمام حجت باشد اجماع عالم که در احوال بیکلام حجت است پس لها امام نخواهد بود حاصل
عاقل میداند که اقسام کافر که برضای همه انام او قتل او را خواری وی اعتبار بی البته او امام
تا او باشند و الا چنان نمیکردند بلکه بعضی انکار اینکار امیکردند ای الاعیم تو خود اقرار داری
که علی است خلیفه الله و خلیفه الرسول بقول اهل اسلام پس چرا کتب اعتقادیه خود عینی
علی را خلیفه الله و مینویسید که رسول الله خلیفه معین نفرموده و عمر خطاب بزعم شما خلیفه بود
ابا بکر را پس چرا بر کتاب خود او را خلیفة الله و خلیفة الرسول مینویسید از خلابتی سید وار الحاد
و نجوا اندیشه کنید و خلیفه عمر را خلیفه خیر البشر و خلیفه رب اکبر میگویید و مینویسید و دو
آنکه میدانید که عمر و خالد ولید و اغلب از بیعت کنندگان عداوت شدید با علی بن ابیطالب
داشتند و تعلیت کینه با آن امام مبین و برادر صاحب وقار و سکینه با ابو بکر بیعت کردند
هر از اخیار هر دو یا آنجا قتل کردند و چندین هزار کس را دوست امیر المؤمنین مقرب حادثه بدکردند
محبت رئیس منافقین دناوردند و خود را بعین مستوجب عذاب اسفل السافلین کردند و احدی
از ملتین در نبی خود چنین فسادی نکرده بودند بیش از این ایا چگونه نزد عقول معقول است که جمیع
کاه سعد بن عباده را ظالم کنند و در مرتبه او را عزل کرده ابو بکر را در مقام او نشانند و کلام عقیا
کاره رسول الله خلیفه را الله و حضرت رسالت پناه شمارند و عمر شیراو را نحیت و جاه اندیشه اند
شمارند این کار کار نخواهد است با کار مردم که ایشان خدا ناصد او و دهید عان زینب بحید بی سیدان
عاقلان عیار است که انتقام این کار هر مغز و لست که هر چه موجب فرح و سرور است از اختیار
اعلم از آنکه رب غفور راضی باشد یا نه پس حضرت هو کلام او آن بود که این قوم کجبه کرده که مثل کر کجبه
علی بن ابیطالب جمع بودند و بیعت نمی نمودند بیکدیگر و یک گروه نزدیک بعد از همه را از هم شاخی و جامی

مثل معاویه

که در میان این دو طائفه عداوت وکینه بوده و براحدی پنهان نیست اهل بودن مخالفان ایشان بلکه قتال وجدال
انجامید بی انفعالی با اصحاب رسول را چنانچه قبل جعال بیعت که ظاهر است و از دیگر یاران که ابن هشام
و امام حسن و امام حسین و سید الشهدا و سلمان فارسی و عباس عم ابراشرف ناس و عبد الله ولد عباس که اعلم
ناس بوده و عبد الله بن جعفر که مقرب رسول الله بود و ابو حنیفه و مقداد که صلاح و سداد و وجه بلاد شهره بود
و عمار و عثمان بن مظعون و محمد خالد ابو بکر و حذیفه یمانی و ابی بن کعب و خالد بن سعید العاص و جابر
بن عبد الله و ابو ایوب و سعید بن عباده و قیس بن سعد و ابو لبابه انصاری و ابو الهیثم و میثم تمار و مالک اشتر
و فضل بن عباس و ابو الدحداح و ابو سعید خدری و سلیمان بن صرد و سهل بن حنیف و عدی بن حاتم طائی
اینها اصحاب امیر بودند که هر یک بصیر و از شمار اخیار است که اینها اکثر شماره کردیم همه در خدمت نبی محترم
مکرم بودند و بقول مورخان متقی و اعلم بودند زیرا که زیاده از دیگران خدمت سید عالمیان کرده بودند بعد
چنانچه بیعت و جهاد نموده و احدی از ایشان انکار نداریم که اینها مقرب رسول مختار بودند و از
بعد دیگران با قول الهی و اوامر متعال عارف شده بودند با جمال که عهد باره هر کدام خالص و عالم از
انام بعد تعریف تسلیم ذکر نمودیم که حضرت بعضی را فرموده که بمنزله هارون است و بعضی را فرموده
از ما است و بعضی را فرموده بر ما است و مقرب خدا است و برای بعضی گواهی قرآن واضح و نمایان است در
طهارت و عصمت و ثبات و محبت اهل بیت فرض کرده بر هر بنده و صادق نموده اطاعت اجتماع و بخطر است یا
اطاعت آن جماعت که افعال نمایاند بر خلاف فرموده رب متعال آنکه دو قبیله بوده بر بصیرت ظاهر است که یکی را
خطر و ضرر ظاهر و یکی فی ضرر و بعضی شیء نیست جا با ایشان است خطر و ضرر داخل در طائفه آنها ابو بکر و عمر
و عثمان و عایشه و حفصه و انس بن مالک و سعد بن عبید و ابو عبیده و عمرو عاص و ابو هریره و براء بن عازب
و خالد بن ولید و سالم و ابن حذیفه و سعد وقاص و طلحه و عبید الله و معاویه و یزید و عمر سعد و ابن زیاد و مروان
حکم و باقی بنی امیه که تمامی شما می باشند بهر صورت بطلان و کفر این کسان واضح و نمایان است که ضرر
بر ایشان نیست آیا اعتماد با قوال این دو جماعت کدام بیشتر است تا امتثال بعث کنیم و شک نداریم که بعد از رسول
این دو جماعت طغیان در قتال و جدال بودند هر یک طائفه آن یکی را جرح مینمودند الحال بگو که این دو طائفه
کدام بر حق و صادق بودند و کدام باطل و غیر قابل بلکه کاذب بودند ابراهیم خالد مثل حمار در گل مانده غافل
از جواب صواب بوده از گفتار فرو مانده در حل فکر مینمود که بر عاقل پنهان نیست اینکه بوده از ترس سکوت
نمود هرون ملعون برآشفت خالد را خطاب با تغیر کرده که چرا جواب نمیگویی ظاهرا تو الی حال بر دین رسول
ذوالجلال بوده که از سخنان این کنیز عاجز گشتی این چه حالت که بر خود رسته و خود را افضل و اعلم اهل
زمان میدانی و از بیان حق عاجز و ناتوانی حاصل آنکه مخالفان امام صادق از علمای حاذق همه از جواب
بیچاره منتظر عقاب بودند زیرا که اگر میگفتند طریق اهل بیت باطل بوده که کفر اینها ثابت میشد
اگر بطلان خود را بیان میکردند که مطلب حسنیه حاصل میشد و مذهب اکثر عرب بدین سبب مضمحل
میشد و موجب خلیفه طلب مذنب میگردید اینها در فکر و تعب فرو مانده بودند و بسی پیچیده میگشود

هر دو

هر دو مبحوث مانده بودند پس خطاب بحسنیه نمود که این علوم که بجا و نیکو بعلوم شریفه گفت بتوفیق
رب علام و سعی تحصیل تمام فرموده استاد و معلم من که بوده حسنیه گفت ای سلطان بدانکه ارباب ای
خلیفه با فضل او و ابتدا با الحسان بحق آنکه من تربیت پنج سال بوده ام که از جهت کفالت ابن مدان مرا اطهر و اعلی بخود
من خواستگاری ارکرده بر جمیع مخدوم امام مکرم حضرت بحق ناطق جعفر بن محمد الملقب بالصادق علیه السلام
که در خدمت ایشان از علوم ادبی تا حسینه رسول مستطاب و احکام کتاب آموخته کردم وحی
مدتی از زمان در خدمت ایشان قواعد صلوة و صیام را آموختم و بوظیفه عبادات قیام مینمودم و
در خدمت امام ایشان بخوالی که شیفته بودم که موقع اداره صادق داخل حاضر شده اتب و صوم و طلب
فرمودم آنجا بیک از خدمت بالاحد بوده باشی که بوده بن کیا ابوتی بود موجود کردم و خدمت از بقرب
معبود آورده منظور مبارک آن امام برحق افتاده سؤال از نام من فرموده عرض کردم کیفیت احوال خود را
از من سؤال از آداب و احکام صلوة و صیام نمود جهت جوابهای من همه بر وفق صواب بود حضرت خشنود
گشته مرا قابل کمال دید فی الحال خواجه مرا طلبید و فرمود این جاریه را بمن بفروش آقای من عرض کرد فدا
تو شوم این جاریه من و کنیزی من فدای تو باد متوجه غلام و خدمت کاری تعلیم این امام پس از آن زمان خدمت
خاص آن اشرف ناس بمن مفوض شده و آن امام از علوم کلام مالک علامه و احادیث سید انام و تمام علوم اعلام
فیض موده و اگر مرا اشکالی بود که جواب آن و فا نمینمود که خدمت حضرت عرض کنم یا اولاد و اصحاب آنجناب عرض
میکردم زیرا که همه فصیح زبان و ملیح بیان بودند و اغلب متعلقان آن امام من ما را همه دانایان بقوانین
علوم رب رحمن بودند و از توجه و اقبال آن امام با جلال ایشان فیوض ما ترقی تا کمال رسانیدند همه سید
تا آنکه قابل مطالعه کتب تفاسیر و احادیث سید بشر شدم و مطالعه میکردم و هر اشکال که بر میخوردم
سؤال از آن امام با جلال میکردم فی الحال رفع اشکال میفرمود و من همانا که ببرکت سؤال بوده تا الحال
قابل سیدت خدمت مثل تو خلیفه با دولت و جلال کشته و در داستان مالک آشیانه تو آمده ام بدولت
و اقبال تو و بحلیت جلال و عدل تو در این مجلس شریف با علمای زمان مباحثه کردم و محو و حکوم مرتب
اعلام از توجه آن امام محترم تمام را عاجز نمودم و بطلان مذهب سنیان را بر خلیفه زمان نمایان کردم
پس هرون ملعون گفت ای حسنیه چه شنیده از امام خود جعفر بن محمد در باب بیعت و عدم رؤیت
جناب رب الارباب که آیا مشهود او امید با حسنیه گفت فرموده امام من موافق کلام رب علام
که لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر که خود مینمود که دیدن ان ذات پاک
با بصار ممکن نیست هرون فرمود پس چه بوده آن سؤال که موسی بن عمران از رب سبحان نمود که رب
ارنی انظر الیک خدایا بنما خود را بمن تا نظر کنم بتو آیا طلب آن رسول با جلال از علم موسی چه بوده یا او وجود
او بعدم امکان رؤیت این سؤال را اظهار فرموده بانکه از امکان آن خالی بود حسنیه گفت طلب موسی از رحمت
بلکه او کامل بعلوم بوده باختیار هم این گفتار از او آشکار نشد بلکه بقوم و اجبار جهت آنکه در آخر آنکه بطور
میرفت بفرموده رب شکوه هفتاد کس از اخیار که بنده نموده بود و همراه برده تا خبر خدا فرموده

واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا یعنی از علما و عباد ایشان که هفتاد بالجمله بودند بعلت
آنکه کلام رب بمثابه با ایشان بشنوند که با موسی تکلم میکند و بنی اسرائیل پیغامی میاورند تا انکار احدی در رسالت
او و انکار نکنند و این هفتاد از شاهدین از کسانی معقول العقول بجز از اهل ایمان بودند چون حضرت موسی
بطور رسید [illegible] بعرض رب [illegible] و کلام خدا [illegible] انکار شده
حضرت بقوم خود فرمود که کلام رب معبود ما که [illegible] کلام [illegible] اما چون بگویند
نمیدیدیم که او [illegible] شیطان که متکلم بود تا ما ببینیم [illegible]
علیهم [illegible] قالوا لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم [illegible]
[illegible] رب [illegible] صاعقه [illegible]
و باید [illegible] سؤال [illegible] رسول [illegible] اقوال [illegible] جهال [illegible]
[illegible] اتهلکنا بما فعل السفهاء منا [illegible] غضب [illegible]
[illegible] موسی [illegible] اعتبار [illegible]
[illegible] بود رب [illegible] موسی [illegible] عاقل [illegible]
جماعت جاهل [illegible] عاقل [illegible]
[illegible] ابراهیم گفت [illegible] موسی [illegible] گفتن رب ارنی انظر الیک [illegible]
[illegible] تبت الیک [illegible] حسین فرمود [illegible]
رخصت [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] دیگر آنکه [illegible] ذو الجلال [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] است [illegible]
لن ترانی [illegible] حضرت الله [illegible] اولو العزم [illegible]
[illegible] اشتباه [illegible] رؤیت خدا [illegible]
است [illegible] حجاب [illegible]
[illegible] قیامت [illegible] رؤیت [illegible] محال [illegible]
دیگر آنکه [illegible] جسم است یا جوهر یا عرض [illegible] حادث است و خداوند قدیم است و دیگر آنکه
هر [illegible] بکیفیت [illegible] حادث است و او تعالی محل حوادث نیست و دیگر
آنکه [illegible] حضرت باری [illegible] جهت و مکان نیست لیس کمثله شیء
ذو الجلال [illegible] محال است ابراهیم گفت [illegible] وجوه یومئذ ناضرة
الی ربها ناظرة حسین فرمود ای ابراهیم [illegible] الی ربها ناظرة یعنی [illegible] نعمت و رحمت خدا
انتظار دارند و نظر میکنند و مضاف محذوف است یعنی [illegible] رب [illegible]
قرآن [illegible] نظر [illegible] نظرت الی [illegible]
و

ولو [illegible] یعنی [illegible] نکاه کردم و ندیدم و اگر نظر بمعنی رؤیت بود این کلام متناقض بود ابراهیم گفت
پس چیست معنی فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا حسین فرمود لقاء [illegible] در مقابل
موافق لغت و [illegible] که رب مجید [illegible] محالست پس [illegible] معنی لغوی
مراد نیست دیگر آنکه اگر لقاء بمعنی ملاقات باشد رب [illegible] ملاقات اهل نفاق را ثابت نموده
و [illegible] که [illegible] رب مجید [illegible] فاعقبهم نفاقا فی
قلوبهم الی یوم یلقونه یعنی بعد از آنکه از جاده مستقیم [illegible] رب علیم [illegible]
در عقب [illegible] ایشان را نفاق در دل ایشان [illegible] ملاقات کنند جزاء و عقاب خدا [illegible]
کلام [illegible] تقدیر معنی [illegible]
[illegible] امید دارد ملاقات ثواب رب خود را پس باید عمل صالح کند در
دنیا پس [illegible] لقاء ثواب رب الارباب است و اگر [illegible]
کافران است مراد لقای عقاب است چنانچه فرموده و ان کثیرا من الناس بلقاء ربهم لکافرون
یعنی بسیاری از مردم [illegible] ثواب و عقاب رب خود در یوم الحساب [illegible] کافر اند [illegible]
[illegible] حسین فرمود [illegible] رب [illegible] رحمت [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] فرموده و اما الذین کفروا وکذبوا بآیاتنا ولقاء الآخرة فاولئک فی العذاب محضرون یعنی اما
جماعتی که کافر اند و تکذیب کردند بآیات وحدانیت و رسل ما و تکذیب کردند بملاقات ثواب
آخرت پس این جماعت در عذاب رب [illegible] حاضر میکنند ای ابراهیم [illegible] خدا در عقبا
خدا [illegible] جواب موسی لن ترانی فی الدنیا [illegible] کلام [illegible] امام [illegible]
دلیل [illegible] مسئله [illegible] گفت [illegible] مولای [illegible] جعفر بن محمد
بچه دلیل شیعیان و دوستان [illegible] متعه کردن میکنند حسین گفت [illegible]
[illegible] در قرآن بیان فرموده که فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة یعنی
[illegible] متعه کرده اید [illegible] ایشان [illegible]
و [illegible] بر خلیفه [illegible] مفسران قرآن [illegible]
کتب خود بیان کرده اند که [illegible] این آیه نکاح متعه [illegible] ابراهیم گفت این منسوخ است [illegible]
[illegible] حلال بود و بعد حرام شد و بعضی گفته اند [illegible] حرام شد حسین فرمود [illegible] گفتی
[illegible] تعصب است [illegible] علمای [illegible] ایشان [illegible]
بعض دیگر است و آنچه گفتی این آیه منسوخ است [illegible] قرآن رب [illegible] نسخ فرموده ناسخ
موجود است [illegible] این آیه ناسخ [illegible] نمیتوان گفت این آیه منسوخ است [illegible]
[illegible] متعه ابراهیم [illegible] منع کردن [illegible] منسوخ بود
و پیغمبر منع [illegible] منع [illegible] حسین فرمود دلیل و برهان حلیت متعه و عدم نسخ

منع عمر است چرا که اگر متعه از جانب خدا و رسول حرام شده بود و آیه حلیت آن منسوخ بود
روزی که عمر منع میکرد متمسک بقول و فرموده خدا و رسول میشد و امر خود البشر میشد و میگفت در عهد
ایشان حدیث وارد شده که قول او این بوده مُتْعَتَانِ كَانَتَا مُحَلَّلَتَيْنِ وَأَنَا أُحَرِّمُهُمَا وَأُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا مُتْعَةَ
الْحَجِّ وَمُتْعَةَ النِّسَاءِ یعنی متعه حج یعنی حج تمتع و متعه کردن زنان حلال بود در زمان رسول علیه السلام
و من حرام میکنم انها پس منع کردن عمر باین طریق که ذکر شد دلیل است بر آنکه حرمت این دو کار از جانب
آن شقاوت آثار است قطع نظر از این از قول عمر هم بر اکثر کسان باتصریح و بیقین شد که مسلمین هم از جانب
رب العالمین و رسول امین مرخص بودند و حج تمتع و متعه زنان عمل مینمودند تا بعهد او از خود ع باید تا
آنکه منع از آن در ابرهانند از فرموده خدا و احدی از مؤمنین بلکه مسلمین برای حرمت ایشان که عاطل
نکرده بلکه از طریق اهل بیت رسول مختار با سانید بسیار وارد شده مدح و ثواب آن از جمله امیر مؤمنان
فرمود که لَوْلَا أَنَّ عُمَرَ نَهَى عَنِ الْمُتْعَةِ مَا زَنَى إِلَّا شَقِيٌّ یعنی اگر نبود نهی عمر از متعه زنان هر آینه زنا نمی
کنی زنا نمیکرده مگر شقی ~~اکثر بود که عمر نهی نمود از متعه میکرد زنا نمیکرد مگر شقی~~ زیرا که در صورت جواز
متعه و رواج کسی با ضرورت بزنا نمیرود و اصحاب شما نیز حدیث کرده اند از عمر بن خطاب که گفت نازل شد
آیات متعه و عمل کردیم با رسول کریم و نازل نشد قرآن بر حرمت آن و نهی نفرمود رسول تا زمان وفات
و عبد الله روایت کرده که كُنَّا نَغْزُو مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلعم وَلَيْسَ مَعَنَا نِسَاءٌ تا آخر حدیث یعنی بودیم با آن
در جنگ و زنان با ما نبودند با ما و گفتیم اگر ما زنان در اینجا داشتیم خوب بود حضرت فرمود نکاح کنید تا
زمان معین بگو عطا بدیرید بیک جامه یا چیز دیگر پس عبد الله بن مسعود این آیه را تلاوت نمود یا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ یعنی ای گروه مؤمنین حرام مکنید طیبات را که خدا حلال کرده و بود
بر شما آن از عبد الله ولد عمر روایت شده که احدی از اهل شام از او سؤال نمود از متعه زنان قال هي حلال
گفت حلال است راوی عرض کرد که پدرت از آن نهی کرده گفت خبر ده مرا که اگر پدر من نهی کرده و
وضعها رسول الله صلعم نترک السنة ونتبع قول أبي مضمون آنکه احدی از اهل شام از ولد عمر سؤال نمود
از حکم متعه گفت حلال است آن مرد گفت پدر تو نهی نمود جواب او این بود که خبر ده مرا که هر گاه رسول
کاری کرده باشد و سنت او باشد و پدر من منع کند آیا ترک کنیم سنت پیغمبر را و نهی پدر مرا عمل نماییم پس
فرمود بدان ای ابراهیم که اصل و قاعده در همه اشیاء اباحت است تا وارد شود منعی و حرمت محتاج است بدلیل
و در صورت نبودن دلیل چنانچه ذکر شد اگر گویی که منع عمر دلیل است میگوییم منع او در حال دارد یا از روی
اجتهاد است یا از نزد خود پس اول که ظاهر است که بی دلیل است بلکه ضد دلیل سمعی و نص عقلی است و اجتهاد کی
در مقابل نص الهی و فعل رسالت پناهی است بی معنی است دیگر آنکه بر مسلمین یقینی است که حلیت آن فرموده
امیر المؤمنین است و سلف فرموده او بلکه عصمت و طهارت و خلافت او و حجیت بودن قول او از اصول دین است
دیگر آنکه اجماع اهل بیت و عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و سعید بن جبیر و جابر بن عبد الله انصاری است بر حلیت
آن دیگر بدان ای ابراهیم که روایت میکند ابو بیاح که از فقهای تابعین است از صفوان بن المعلی از پدرش که او گفت

سبب حرام کردن عمر متعه را آن بود که عمرو بن حریث زنی را متعه کرده بود عمر تجسس کرده که کی در
مجلس نکاح تو حاضر بود گفت مادر من حاضر بود عمر گفت أَنَا أَنْهَى أَخْشَى أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ دَغَلًا
من نهی میکنم از متعه کردن میترسم که موجب فساد عباد گردد و مستند منع کردن او همین بوده
که ذکر شد و در همان یوم منع کرد و در روایت دیگر وارد شده که عمر وارد خانه خواهر خود شد
دید که خواهرش غسل مینمود در غضب گفت این عجب است که تو بی شوهری و در این فهمم که زمان
عادت تو نیست گفت متعه کرده ام عمر در غضب در شد بر آمد امر کرد که نکاح متعه منسوخ بوده
باشد ای ابراهیم ایا تجویز آنکه کسی بترسد که عقدی از عقود شرعیه یا حکمی از احکام رب العالم موجب
فساد بعض انام باشد این موجب تجویز حرام کردن و نهی نمودن از آن میگردد بنابراین موجب
جواز ابطال همه احکام دین میشود زیرا که همه احکام اینکلام میرود که شاید موجب فسادی
شود و یقین که ابطال احکام دین جایز نیست ای ابراهیم هر گاه کسی بفرموده الله و امر حضرت
رسالت پناه متعه را حلال داند و مخالفت عمر کند شما او را ورسیله و رافضی میدانید و نسبت
بکفر میدهید این نیست مگر از راه تعصب و عناد شدید دیگر بدان ای ابراهیم که در اخبار صحیحه
وارد شده که روزی جد خلیفه عبد الله بن عباس عم زاده اشرف ناس با جمعی از خواص عبور
مینمود چون بنزد باب مسجد الحرام رسید اصحاب باو گفتند که عبد الله بن زبیر در مسجد است و او نبی بود
که او هم اراده خلافت کرده بود بر عبد الله بن عباس بقصد اذیت و فضیحت آن لعین داخل مکان شد
و عبد الله بن عباس در آن زمان دیده او معیوب شده بود در ساعت که شنید خود را از مرکب بزیر
رسانید و چون چشم عبد الله زبیر باو افتاد گفت جَاءَنَا أَعْمَى أَعْمَى اللَّهُ قَلْبَهُ يُحِلُّ الْمُتْعَةَ وَهِيَ زِنَا مَحْضٌ
یعنی آمد کور خدا کور کرداند دل او را این است که حلال میداند متعه را و این متعه زنای محض است عبد الله
بن عباس چون کلام او را شنید نزدیک جمعیت او رسید اشتر فرمود سلب الله أبصارنا و سلب بصائر کم
خدا دیده مرا کور کرده و بصیرت دل شما را بوده است یعنی مرا بی چشم کرده شما را بی عقل نموده والله
لَقَدْ أُنْزِلَتِ الْمُتْعَةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَعَمِلْنَا بِهَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلعم وَلَمْ يَنْهَ عَنْهَا وَلَمْ يَأْتِ بَعْدَهُ رَجُلٌ
يُحَرِّمُهَا وَالدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ عُمَرَ مُتْعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلعم تا آخر خلاصه کلام آنکه
آن بود که فرمود خداوند عالم نازل کرد متعه را برای خاص و عام و سید انام نیز عمل آن فرمود و
نهی ننمود و بعد از آنجناب که در کتاب و سنت رسول آمده است که حرام کرد آنرا و دلیل بر آنکه خدا و رسول حرام
نکرده بودند قول عمر است که گفت دو متعه در عهد رسول الله صلعم حلال بود و من حرام میکنم و عقاب میکنم
بر فعل آن و ما گواهی عمر را قبول داریم که حلال بود در عهد رسول صلعم و اما حرام کردن عمر را قبول نداریم
ای عبد الله زبیر بدان که تو که آمده از متعه شده اگر خواهی که بدانی نزد مادر خود برو و سؤال نما که کیفیت دو برد
عوسجه را بیان کند که آن دو برد حقیقت پدر تو بود که مادر تو را متعه نمود چون فرموده ابن عباس بانجا رسید عبد الله
زبیر با غضب شدید خود را بخانه رسانید و شمشیر را کشید و تهدید شدید بمادر کرده که بگو قصه دو برد

در عهد سید انام و عبد الله زبیر از آنکه ... شده بود نزد عوام در تغییر علم بود و قالت ان
آبائک گفت مادر که پدر تو زبیر در عظمت پیغمبر بود که مردی یمانی عمو بچه نام خلعت سرور انام را دو
برد بهدیه او عده بود حضرت بعد از آنکه قبول فرموده زبیر عطا فرمود پدرت را وعده بر یمانی مستقر
نمود و تو از همان نکاح متعه موجود شدی چون حسینیه کلام باینمقام رسانید هرون ملعون بسیار مسرور
شد از اینگفتار و چون عبد الله ولد عباس جد الخلیفه با اقتدار بود و دانست که امام ... شعر میشود
پس مدعو نزد خود یحیی فرمود که ما الحال جاهل باین احوال بودیم و علم رجال الواسع میکردیم از متعه زنان
و چون الحال واقف حال الزمان رسید عالمیان شدیم مخصوص نمودیم در همه بلدان منادیان کنند که مخصوص از زنان و ...
که متعه کنند بحکم خدا و سنت ... و اخر ایام هرون در همه بلاد متعه رواج شد و تا تمام ایام حکومت و سلطنت مامون نیز
در خاص و عام متعارف بود و کسی را یارای انکار نبود پس حسینیه فرمود ای ابراهیم کلام در هر مقام طول کشید و موجب ملال
خلیفه با اجلال گشته و لکن ... الکلام یجر الکلام ... شما
رسیده که خاتم انبیا در شان سیدة نسا فرمود فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله یعنی
فاطمه پاره تن منست هر که اذیت باو کند مرا آزار کرده و هر که مرا آزار کند اذیت بخدا نموده ای ابراهیم آیا امت
در صحت این قول متفقند یا نه ابراهیم گفت احدی انکار این نکرده و همه ... سید ابرار ... حسینیه فرمود که خلق
اشیا که راست بگو آیا ابوبکر و عمر فدک را از فاطمه بزور گرفتند با جبر و خشونت بسیار یا نه ابراهیم
گفت بلی فدک را گرفتند بموجب حدیث رسول که ابوبکر راوی است که نحن معاشر الانبیاء لا نورث
و ما ترکناه صدقة یعنی ما گروه انبیا ارث نمیگذاریم و هر چه میگذاریم از مال صدقه است که در میان
خود قسمت کنند حسینیه فرمود با آنکه ابو سعید خدری که از راویان ثقات است در کتب ... روایت کرده که
چون نازل شد این آیه و آت ذا القربی حقه ... خود حق ایشان را رسول عالمیان سیدة زنان را ...
فرمود که ... فدک ... آسمان چیزی نیست ... که باید
بتو دهم پس آنجناب بخشید و سه سال در ایام سید انام عامل فاطمه در آن محال بود و حاصل را تمام
کمال عائله و کلای سرکار سیدة زنان میکردند و بعضی گفته اند که محال حاصل از فاطمه تصرف فرموده بود
و بعد از آن ابوبکر نادان از سیدة زنان پس گرفت چون ادعا فرمود که فدک مال من بود از معصومه آل الله
مثل اشخاص ... گواه طلبید ... زنان امیر مؤمنان و امام حسن و امام حسین و ام ایمن و قنبر را حاضر
فرمود و گواهی دادند که حضرت رسالت پناه فدک را بفاطمه بخشید بموجب حکم رب مجید الملعون ...
گفت امیر المؤمنین شوهر تواست جلب نفع میکند حسنین جهت خود ... آنکه در حق علی خود میدانید که رسول خدا
فرمود علی مع الحق والحق مع علی ... البشر شده بودند گفتند جلب نفع میکنند
حال آنکه ... جلب نفع کرده بود و حدیث ارث نداشتن پیغمبر را وضع کرده بود و گواهی حسنین ...
که محال ... و گفت ما گواهی ام ایمن که زن ... نیست حکم ... ارضین ... فدک را
ضبط کردند و گفتند تصرف فاطمه ... از ... حاصل آن نفع ... ای ابراهیم بعد
از

مخالف

از ظلم ... که ... فاطمه ... از ... تا ...
... حیات رسول ...
... ابوبکر ...
آنکه ... حکم ... است ...
ثابت ... خلافت ... خویشان
پس رسول ... حکم خدا ... بعد از ... ایشان است ...
... اهل بیت پیغمبر ...
... خلیفه ...
میان حلال و حرام ... خلیفه ... بنی هاشم حرام است
پس لازم میاید که رسول ... رسالت خود را تمام نکرده باشد و حال آنکه خدا فرموده الیوم اکملت لکم
دینکم ... و تمام احکام سید المرسلین اعلام فرمود پس چرا رسول با اهل بیت خود اعلام نفرموده بود
احکام را ... چرا ... حرام است ...
ابراهیم ... جواب ... سکوت نموده بود ...
صدق ... ابوبکر ... تقصیر ...
کردن اهل بیت ... یقین ... ابراهیم
و قاضی ... جواب ... و اضطراب بودند ... حسینیه
خطاب نمود که ای ابراهیم ... دعوای فدک داشت و ابوبکر ...
طلب نمود این موافق حق و حساب بود یا غلط ابراهیم ... مقابل حسینیه علیم نبود ساکت
شده بود حسینیه فرمود البینة علی المدعی شاهد بر مدعی است فاطمه ... صاحب ید بود چرا از او
شاهد طلب نمود ایا جاهل بود یا ... غرض او ظلم بود یا جواب بگو ...
هم ... و قاضی ... هرون ... غضب ...
... امام ... ائمه انام ... مقام ...
... حسینیه
... ابراهیم
...
...
... امیر المؤمنین ... گواهی برای فدک داد ...
ابابکر ...
پیش از ثبوت مدعی ... گواه ... حضرت فرمود پس حکم خدا

ابوبکر

نسب باب سیدة نساء عالمین فاطمه که صاحب ید و متصرف است بایستی شاهد
اقامه کند و انکس که مدعی است که رسول خدا فرموده نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُوَرِّثُ احتیاج
بشاهد و برهان ندارد و بلوی و افسانه انکه ادعای او تکذیب قرآن است اینکلام برهمه عالم معلوم و اکثر موافق دین
اسلام باید املاک فدک در دست فاطمه سیدة انام میباشد تا حجتی بیکر حکمی برخلاف ان از ربی بیجا
نمایان باشد که توان او را معارض قرآن قاطع البرهان انداخت ای ابوبکر ادعا میکنی که رسول صلعم فرموده
هرچند ان من مخلف میشود پس بایستی شاهد بر دعوی کسی باشد که قسمت بر تو و صدقه براو حرام
باشد و اینجماعت همه بنی هاشمند و عزیزانها همه شریک آنها اند و همه حضرت میبینند پس گواهی اینها
باطل است پس چون گواه از برای گواهی فدک ممکن نیست نهایت تسلط مدعی متوجه کردن قسم است بدختر
نبی مکرم اگر انکار قرار ربت اعتراف کند و اعدا معصوم و صادقه اند والا اگر اعتقاد کند بعصمت و عفت
انسیده زنان چگونه میتواند نسبت گناه کبیره باو دهد علاوه غاصب مال او شده و بعد الامانت عار دو او را
مدعی باطل مانند با از حکم الهی تمارد برابر چو کلام امام علیم باینمقام رسید ابوبکر [illegible] کشید
و ان حضرت امیر [illegible] سید توهم ان که امام مجتبی و عاجز شده خجل و منفعل [illegible] بر افکنده
و بضلالت خود هم اعتراف نمیکند قطع نظر از اینها انعقد [illegible] خدا [illegible] حدیث را بیان کرده که هر انسان
داند که اینخنان بهتان است چو اگر گفته او عمل شود عموم معنی ایه ارث برهم میخورد که خدا فرموده
يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ خدا قرار داده است در حکم ارث بردن شماها ای مکلفان
حضرت پسران را دو مقابل دختران و این حکم عام است در همه احکام عبادت مثل احکام صلوة و حج و زکوة و صیام
که در همه سید انام داخل است بلکه خطابات کلام رب علام اول متوجه است بپیغمبر و بانام صلعم قطع نظر از
اینهم که رب اعلم در قرآن بیان فرموده ارث بردن اولاد انبیا را از والد خود مثل انکه فرموده وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ
وارث برد سلیمان داود که سلیمان پسر داود بود و ایضا از زکریا حکایت نموده که فرموده فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا
يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ که دعا کرد زکریا خدایا بمن ولدی عطا کن که وارث من گردد پس بموجب قرآن مبین
یقین شد که نبیین را میراث بوده پس گفته این لعین از الطاف رب العالمین ظاهر شد که تکذیب و افترا
بلی اگر دانسته بوده حدیث دروغ را چنان گفته بود که رسول خدا فرموده اِنَّا نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُوَرِّثُ
من دون [illegible] سایر انبیا ارث برده میشوم تا منافات با آیات ارث بردن انبیا [illegible] ایکجا
و قصه‌های انبیا کنایت شد که [illegible] و شد [illegible] برده [illegible] و ذکرش در میان بوده پس عاقلان دانستند که
اینحدیث افترا است زیرا که برخلاف حکم خدا است و خلاف عمل انبیا است پس خداوند [illegible] هدایت
عاقلان آن لعین را چنین کور دل کرد اند که حدیث او ظاهر البطلان و کذب آن نمایان باشد پس چون [illegible] هم
ساکت بود احدی از شاکی دان ابوحنیفه در این جواب گوید که [illegible] ارث بردن سلیمان علم نبوت مراد
است که بمیراث بردن مال و املاک [illegible] و لیکن این جواب [illegible] متحققان [illegible] گفته اند که
اما اینکلام ناتمام است بدلیل چند اول انکه سلیمان در حیات داود پیغمبر شده بود و علم نبوت را تمام
داشت

صدقات

غاصبهم

داشت چنانچه خدا فرموده وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ
شَاهِدِينَ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا خلاصه کلام رب علام اعلام اینمعنی است که
غنم شخصی در باغستان کسی رفته بودند داود حکم فرمود که گوسفندان را باید فروخت و عوض از [illegible] صرف
تعمیر اشجار باغستان کرد خدا فرموده ما حکم صحیح تعلیم سلیمان کرده بودیم پس فرمود گوسفندان ضرر
بمنافع و عوض باغستان رسانیده اند تا اصلاح شجر به بایستی عوض و منافع گوسفندان مثل پشم و موی و شیر را صاحب
تعمیر باغ خرج نمود حاصل کلام پس سلیمان در ایام پدر خود علم نبوت داشت دوم انکه ارث در لغت
عرب اطلاق میشود بر چیزی که منقسم شود و قابل قسمت باشد و نبوت که قابل قسمت نیست پس داخل
ارث نیست و اگر نبوت داخل ارث بود اولاد آدم تمام باید انبیاء باشند تا انقراض عالم و حال
انکه در میان اولاد او همین شیث نبی بود نه غیر او پس نبوت میراث نیست بلکه ارث مخصوص
مال و عقار و اعیان اشکار است سیم انکه از گفته زکریا العیاذ نبوت زکریا باطل است و فسق او ظاهر
میشود زیرا که گفت إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا تا اخر
که اجماع اهل تفسیر است که مراد از موالی در این ایه اولاد عم اوست و اگر مراد انبیا وارث علم و نبوت شود
معنی این میشود بد است که من میترسم که اولاد عم من وارث علم من گردند تعلیم بدهم تا اولاد عم من
عالم بعلم من نگردند و این دلیل است بر عدم رضا بقضا و حسد بر علم و کمال اولاد عم و این امور از
انبیاء باجلال دور است بلکه از صفات بندگان مغرور است بلکه این اعتقاد هم از انبیا محتمل [illegible] حجب
فساد دین است دیگر انکه زکریا در اخر دعا گفت وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا و قرار میدهان وارث مرا پسندیده
اگر مراد وارث علم نبوت بود که این دعا عبث و لغو میشد زیرا که هرگاه وارث طلبید وارث
عبارت از وارث نبوت است البته نبی پسندیده است پس یقین که مراد اول اراده ارث بردن مال
بود نه کمال و در دعا دوم کمال باو دادن را قصد فرمود پس ثابت شد که انبیا را ارث بوده و ابوبکر فتوا
بستر بر خدا و رسول و قول او قبول نیست و عقل و مکر نموده است دیگر انکه بعد از نزول این ایه
قرآن إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ بدرستیکه تو خواهی مرد و دیگران هم خواهند مرد رسول صلعم فرمود
ای اصحاب من بدانید که بعد از وفات من صاحبان غرض و دنیا پسند هر کس بموافق هوا و هوس خود
بر من افترا ببندند و دروغ وضع میکنند پس شما باید که هر چیز از زبان من بشنوید اگر خلاف
در قرآن ببینید آن کذب و افترا است و حکم او است که در قرآن خدا است و فرموده اِذَا جَاءَكُمُ الْحَدِيثُ فَاعْرِضُوهُ
عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ فَاتْرُكُوهُ خلاصه کلام انوالاتمام انکه هر کلام
بمن اسناد دهند اگر با احکام خداوند موافق است باید قبول کنند و الا انکه ترک نمایند پس محک کذب و صدق
قرآن است دیگر انکه بعد از رحلت حضرت رسالت اهل سعادت و اهل شقاوت همه معقول دارند که [illegible] و زره
و مرکب و ناقه و استر و هرچه مال برا و صدقه کرده بود همه را دختر و حیدر [illegible] امیرالمؤمنین حیدر تصرف نموده
بوده حتی بعض اسباب انجناب نزد اهل کتاب رهن بود و اهل بیت و ورثه طلب او بعد از رحلت آنحضرت فک کردند

ودر تصرف داد و تصرف نمودند و احدی از مسلمین با امیر المؤمنین در میراث رسول امین نزاع ننمود
و چون حدیث تصرف شدن و ندادن آنجناب اشیاء مخلفه از حضرت رسالت مآب در کتاب شما موجود است
و کسی نگفت رسول را میراث نیست چرا مخلفات را متصرف میشوید پس موافق صدق شما که میراث از انبیاء
نماند باید از علی خدا همه اشیاء را پس گیرند و ادعا کنند و اگر گویید که مردم طلبیدند و حضرت امیر غالب شد
و مردمان عاجز شدند گوییم حاشا و کلا که امام علیم و بلعد نبی کریم ظالم و غاصب باشد و چیزی که شرعا
نتوان تصرف نمود در آن تصرف کنند اینها اغلب مضمون کلام حسینیه بود و بعضی ترجمهٔ لفظ متن
که علی دلیل دیگر است بر اضاد کذب خلیفه و آنکه بعضی از خلفای فاجر مثل عبد الملک و عمر و مکروان [illegible]
الظلمات زندگی و شرف خدمت ائمهٔ اعصار خود می یافتند و خرید از اشیاء منسوبه برسول مختار [illegible]
سیرتهای [illegible] انکار از جماعت شقاوت آثار شهادتیست آشکار بر صحت میراث بردن اموال رسول
رب متعال و مال [illegible] اگر ایشان هم با عداوت [illegible] بودند بعد بصدد [illegible] بودند چه جای آنکه اگر
اینکلام از خلیفه اصلا آن اثر انعام راست و تمام بود البته [illegible] اهتمام در گرفتن مینمودند و باب دادن
تحمل ضرر را بر خود نمیگشودند که باز هم بمقصود نرسند و سابقا بیان شد حکایت طلب کردن ارباب جود
[illegible] و شمشیر و خود رسول معبود را [illegible] داده اول [illegible] دختر خیر البشر حاصل مضمون کلام حسینیه دیگر
این بود که اگر بعد باب مخلفات گویید که [illegible] در حیات خود تملیک حضرت امیر کرده بود
گوییم این دعوی ظاهر خواهد بود زیرا اگر چنین بود حدیث متفق علیه وارد شده بود و احتیاج ادعای
این مطلب را نمودند [illegible] متصرف که امام عادل بود مکرر میفرمود اینها بارث برای ما حاصل شده
و نفرمود بتملیک اگر حدیث اینها را [illegible] بود البته میگفتند باید [illegible] زیرا که حضرت رسالت پناه میراث
ارث نیست حاصل چون از آن حسینیه کلام [illegible] ظاهر [illegible] یقین در دین حاصل نمود و گفت ای
ابراهیم وای علما که حاضر [illegible] ساکت شدید معلوم کرد [illegible] بطلان مذهب سنیان و حقیت
امامان و جواب از این دلیل و برهان [illegible] کتاب شما نیست [illegible] مانع دارید که اختیار مذهب حسینیه
نمیکنید [illegible] تواریخ شما موجود است
که بعد از آنکه ابوبکر [illegible] فاطمه [illegible] جناب سیدهٔ نساء فرمود ای ابوبکر آیا از پدر
خود میراث [illegible] و من از پدرم میراث نمی برم و حجت را تمام نمود [illegible] ظاهر ساخت و خشمناک
در غضب تمام از مسجد بیرون رفت و بیاد کردید و گریان از نزد مردمان بخانه رفت با زنان [illegible] و گفت
[illegible] بدرگاه [illegible] شکایت [illegible] ازیشان [illegible] ارتحال از این
محل از وصیت [illegible] که مرا شب دفن کنید و فلان و فلان در جنازهٔ من حاضر نگردند
حضرت امیر بموجب وصیت دختر سید بشیر عمل فرموده و در وسط قبر و منبر خیر البشر این آب کوثر
جنت را دفن نمود و بانجهت صاحب مسجد و منبر فرموده بود مَا بَیْنَ قَبْرِی وَمِنْبَرِی رَوْضَةٌ مِنْ
رِیَاضِ الْجِنَانِ میانه قبر و منبر من باغی است از باغات جنات و موضع قبر را هموار کردند روز دیگر که

باشار

قسم [illegible]

باشارهٔ سید ابوبکر و عمر و انصار از اخبار و جهت انکار سؤال کردند حیله گر اظهار فرمود چون
وصیت آنجناب چنین بود مخالفت او امکان نداشت زیرا که مخالفت گفتار قسمی از آزار است و شما خود
از سید ابرار بسیار شنیدید که فَاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللّٰهَ پس هر گاه
حضرت رسالت پناه فرمود اذیت او اذیت من است و اذیت من اذیت خداست [illegible] که خلاف
فرمان کسی اذیت است بصاحب فرمان پس چگونه روا بود که من خلاف فرموده او کنم مؤلف گوید که
[illegible] از کلام امام ظاهر شد که خلاف فرموده رب علام اذیت است پس آنچه فرموده خدا که اِنَّ
الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ یقین که کسانیکه اذیت میکنند بخدا
و رسول لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و عقبی پس اذیت کردن بخدا این بکیفیت است که حسینیه بیان کرد
که خلاف فرمان کسی کردن اذیت است پس هر کس هر امری از امور خلاف فرموده رب متعال میکند او
از توبه دور است اذیت بخدا نموده و از رحمت خداوند [illegible] دور است و چون کلام در اینمقام
این بیت تمام شد که از مخفی دفن کردن خود و اخفای قبر و عدم حضور الخلیفه مغرور فرمود در اینمورد
اشکال چند وارد است اول آنکه حضور شخص [illegible] دختر خیر البشر
شد که نفعی برای آنجناب و نفع و سودی برای [illegible] مستوجب عذاب بود پس منع از [illegible] بود دویم
آنکه [illegible] جواب اول آنکه علاوه
حضور ایشان [illegible] غرض [illegible] خوف حصول ضرر یا وصول نفع بایشان [illegible] بلکه [illegible] ایشان بود
که مردمان دانند که آنجناب این دو مستحق عذاب را قابل امامت صلوة نمیدانند چه جای آنکه ریاست امت
گویا [illegible] غیظ و خشم [illegible] برهان نمود بمردمان که این دو [illegible] قابل [illegible]
جاهل و غیر عادل است دویم آنکه ممکن بود که اگر حاضر میشدند بامام [illegible] تقدم مینمودند [illegible] بود که
بر عوام مشتبه میکردند [illegible] فاطمه [illegible] آنکه مشتبه میشود که حضرت از ایشان
خشنود [illegible] غرض [illegible] هدایت اهل ضلالت بود سیم آنکه در اخفای قبر آن دختر خیر البشر
هیچگونه ضرر برای طالبان نعیم جنت و ثواب کوثری نیست بلکه منفعت زیاده تر است زیرا که هر دو بقیع و منبر
زیارت میکنند [illegible] بقیع [illegible] زیارات بقیع [illegible] و محروم بودن اشقیا از زیارت
نزد منبر که [illegible] کسی [illegible] محروم باشند [illegible] اطاعت [illegible] دویم را عرض
کردم بگفتار حسینیه چون حیله [illegible] وصیت خود سیدهٔ نساء را فرمود عمر [illegible] غیظ نمود و گفت این را
برای ننگ و عار کردی و جهت افتخار خود [illegible] از قبر بیرون [illegible] و بر او نماز میکنیم [illegible]
امام علیم در بقیع چندین شبه قبر ساخته بود پس هر چند [illegible] خداوند [illegible] طلب نمود
ظاهر نفرمود ای ابراهیم همه علما [illegible] روایت [illegible] بجید الاتفاق [illegible]
بیان کردم [illegible] پس بخشم فاطمه و غضب او محروم شدند [illegible] معصومه
بودن قبر آنجناب [illegible] علامت غضب او [illegible] و غضب [illegible]

سؤال و جواب اشکال

مطلب [illegible]

کراد

غضب

وظلم باین عمر و رد شهادت شفیع قیامت و رد شهادت حسنین اینها موجب شکایت او بود و حال آنکه
موافق روایت شما رسول خدا فرمود یا فاطمة ان الله یغضب لغضبک ویرضی لرضاک ای فاطمه بدرستیکه
خدا غضب میکند از جهت غضب تو وخشنود میباشد از خشنودی تو پس بموجب این حدیث غضب فاطمه
غضب خداست و یقین که رب العالمین باین دو لعین و تابعین غضب فرموده است و بحکم حدیث اول که
فاطمة بضعة منی که ذکر شد آنکه اذیت بفاطمه اذیت بخداست داخل این ان الذین یؤذون الله ورسوله
میباشند و هرگاه این دو روسیاه بموجب فرموده حضرت رسالت پناه [illegible] النبی بخل نموده اند بی
شک و اشتباه صاحب گناه و ملعونند در دنیا و عقبی چون کلام از تعلیم گرفته از امام تا باینمقام رسید ابراهیم
و قاضی و هر علیم که در مجلس هرون لئیم بودند همه قیام نموده تمام فضل تلف آنکه یحیی بیت با نثر در بیت الرفیع
کرده از هر طرف باحویه و حمله میکردند و او هم بالزاهل افساد ساعی بود و دیگری ابرهیم غیر علیم را در دست داشت
ومیکشید و هرون میخندید یحیی برمکی چون این مقال را دید بر حسب سید خود را نزدیک هرون رسانید
و گفت تو امروز سلطان رهنمائی بود و مکان رسول عالمیانی و صاحب عدل و احسانی کنون در مجلس سلطان
سلطانی علمای زمان را بدلیل قرآن و فرموده رسول عالمیان و حجت قاطع و برهان الزام نموده چگونه روا
کردست ظلم و عدوان را بر در کنند و باب قباحت را بر خود باز کنند ارکان دولت سلطان هر یک از باطن امام
در انگشتان نزد سلطان حمایت حسنه را کردند چون سخنان بسیار بهرون عرض شد متوجه علمای سنی گشته و این
عمر و محمد و هرون خالد بن عیسی تیغ کشید و نبی دان دشمنان پلید نزدیک کردید و زمست ابراهیم گرفت
از خدا شرم نکنید و از روز جزا اندیشه ندارید شما خود را اعلم و افضل اهل زمان پندارید بچه تاب [illegible]
کنیز [illegible] که جواب صواب موافق کتاب در میان آورید بطریق فتنه و فساد پیش نهاد کرده اید در حضور
خاص و عام این امور از عقل بعید است بلکه حیا و شرم [illegible] مقام ضرور است پس خلافت [illegible] یکبار [illegible]
این کار را کرده آغاز [illegible] نموده زبان بطعن علمای [illegible] گشودند پس [illegible] حسینیه از
امام بحق ناطق حضرت صادق ترسان و لرزان شده [illegible] شروع بتکلم نمود و
فرمود ای دشمنان رب معبود و صاحبان عناد [illegible] از فساد بردارید و از [illegible]
و از عذاب یوم الحساب اندیشه کنید و از جهت مال و جاه خود را روسیاه درگاه الله مکنید و از جهت
خوشی دو روزه این جهان خود را مستوجب عذاب دائمی نیران مکنید و چشم بپوشید و دیده انصاف باز
کنید و بصیرت بحال اهل بیت [illegible] بنمائید [illegible] امثال این اقوال [illegible] خود مکردانید و باب
انفعال بر خود باز کنید و اطفال و نساء و رجال را از راه حق و دوستی ذریه رسول دور مکردانید
این احادیث موضوعه فساق و فجار و جماعت نابکار را بکنار نهید و فرموده و گفتار اهل بیت اطهار را
مستند خود کردانید و احادیث از فلان نساج و حجام و امثال ایشان روایت مکنید و منویسید که فلان
شیخ بعد از فلان خوانده و از فلان روایت کرده و فلان سیاه زادان قرآن را چنان تفسیر کرده و فلان شیخ
در جواب چنین از رسالت مآب شنیده و ملا مجاهد اجتهاد چنان کرده جماعت غافل اینها فساد در

دین

دین سید المرسلین که بنیاد دین را بر وهم و خواب و خیال و اقوال رجال کج فعال گذارند و فرموده مقربان
ایزد متعال را بر کنار انداخته و شما از سخنان باطل خود و اقوال علمای جاهل چنان عوام خود را غافل کرده اید که
بگذشتن لیالی و ایام از این خواب بیدار نمیکردند و از مستی این شراب هوشیار نمیشوند و اطفال خود را
باینحال تربیت کرده اید که بغض و عداوت اهل بیت رسالت طریقه ایشان شده و ظالمان و فاسقان شام را
الحمد هر زمان بر معصومان و امامان ذریه سید عالمیان مقدم میدانید حتی آنکه کار باینجا رسید که
روایت از هر پلید میکنید که فلان از فلان و روایت از معصومان و امامان قول این ناکسان نیست با وجود
آنکه باتفاق ما و شما امامان صادق و مطهرند از ذنوب و خالی میباشند از عیوب و حدیث از عایشه و
انس بن مالک و ابوهریره و عمرو عاص و معویه را با اعتبار میدانند و حال آنکه اینها جاعل اند و لعن بر
اینها احسن طاعات است ای ابراهیم از صدیق اکبر و فاروق اعظم چه فضیلت و صداقت داری
بیان نما تا گوش کنیم کدام مشکل را حل کرده اند و کدام حدیث سید انام را فهمیده اند و کدام شجاعت در میان
خلق ایام از ایشان مانده کدام دلیر را از کفار در معرکه حقیر و اسیر و دستگیر کردند کدام بخشش و انعام از این دو
شقاوت انجام بمفتر که و ایتام رسید کدام معجزه و خارق عادت از این دو تمی شقاوت ظاهر گشت کدام
عبادت و طاعت و ریاضت از این دو رئیس اهل ضلالت بروز نموده و کدام مدح و ثنا و برای این دو علی قحذا
از جانب سما نازل شد ای ابراهیم فضیلت را بیان نما که از چه جهت حاصل میکردد و آنچه میگویند که
ایشان در نزد بیت و حمزه آنکه ثوابا از عالمیانند معنی این را بیان کنید که این ثواب از چه [illegible] حاصل کشته
که سزاوار این نشان اند و فرموده رسول عالمیان و سرور عاقلان علامت آن ای ابراهیم سرکی
از ریش بر موی خویش و از آخرت بیندیش و اینگونه سخن خرافات را ترک نما اما چه سود که از اول
زمان خلافت الی الحال مذهب و ملت شما عصبیت و عناد با ذریه سید عباد بود و خواهد بود و الی
حال احدی از رجال اهل بیت و علمای رجال را با شما مجال بحث و ذکر اقوال حق نداده اید بلکه هر وقت
که کلام در مجلس خاص و عام باینمقام میرسید دفعه تیغهای انتقام از نیام میکشیدید و بنای قتال
مینهادید و هرگز نگذارده اید که اظهار مذهب اهل بیت رسول مختار کنند و گفته اید این شیعیان
امامان کافران زمانند بلکه اشد از کفار و چه بسیار از اخیار شیعه را که با هزار خواری شهید کرده اید
از خوف آنکه مذهب شما را باطل کنند و در نسب و حسب امامان شما قدح کنند و ایشان را جاهل و
فاسق شمارند و از خوف آنکه دشمنی پیشوایان شما را با امیر مؤمنان تا غایان سازند میکشید و هر را
والحال بتوفیق رب ذو الجلال و تایید رسول متعال و بواسطه دولت و اقبال این شاه با جلال هر را
بد حال و شرمنده کردم ای ابراهیم هر عاقل علیم است که اعدای ذریه رسول خدا شمائید نه ما
شیعیان و امامان شما قاتلان ائمه انام بوده اند و عداوت خود را ظاهر نمودند پس معلوم
که اطاعت کردند فرمان رسول را بر قبول دل الهی نموده بلکه بطریق نفاق و شقاق بوده نه از راه اشتیاق
و خداوند عالم بنبی مکرم خبر از نفاق جماعت داده بود که ایشان را با تو در مقام

نفاق الله و بعد از رسول کینه و نفاق سینه خود را با رسول و فرزندان او ظاهر کردند و انتقام از اولاد
سید انام کشیدند و شما نیز پیروی ایشان نمایید و از دوستان امامان انتقام میکشید و نسل سید
المرسلین و امیر المؤمنین را منقطع کردید و هنوز دعوای اسلام دارید میگویید ما بر دین محمدیم
والله که محمد ص از شما بیزار است علما آنچه بیکار گفتند نه چنین است بلکه ما بیزاریم از اعدای اولاد
سید ابرار ع و بیزاری میجوییم از هر که با ایشان در مقام بغض و کینه است حسینیه فرمود این
گفتهٔ شما بی برهان و دلیل است بلکه دلیل بر کذب و بهتان بودن آن واضح و نمایان است و من باقبال
خلیفهٔ زمان ثابت میکردانم که شما اعادی و دشمن اولاد سید عباد هستید ای ابراهیم در روز قربان در هر
عام خطیبان در هر مسجد و مقام که بر منبر میروند و سایر عوام در آنجا حاضراند چون خطیب بانتهای
قصهٔ ابراهیم و اسمعیل را بیان میکنند صدای گریه و آه آنمجلس را سیاه میکرداند و اگر بآنجا میرسد که ابراهیم
کارد را بر گلوی اسمعیل ع نهاد فریاد و واویلا بلند میگردد و عمامه ها از سرهای باکناه می اندازند و روهای
سیاه خود را میخراشید و گریبان طاقت چاک میکنید و حال آنکه خود میدانید که الم تیر و جراحت
نیزه و شمشیر بحضرت اسمعیل ع نرسید و هیچگونه عزا و ماتم بر آن دو نبی محترم رخ ننمود پس در حقیقت
این نوحه و ماتم و این فریاد و غوغا را جهت یک غنمی کرده اید که او را در هر عید هر روز صد هزار از آنها
میکشند و بعد از آن انصاف دهید که در آنحالی که گریه میکنید برای ذبح قربان اسمعیل الی حال
چهار هزار سال از انتقال گذشته است و از قتال جهال با فرزند رسول رب متعال زمانی نگذشته آه
اگر ببینید که شیعیان و مؤمنان در عزای شاه شهیدان سید جوانان بهشت راکب کتف مصطفی
و گل بوستان مرتضی و شمع شبستان دل حضرت زهرا ع میگویند که الم تیر و سنان و جراحت شمشیر
دونان بآن مقرب رب رحمن رسید و بالب تشنه و بدن خسته غریب و عطشان او را ظالمان سر بریدند
آه دوستان عزا گرفته اند و بر سر و سینه میزنند از راه کینه گویید ایشان رافضی اند و بدعت در دین کرده اند
با وجود آنکه سر انور او را بر نیزه کردند و در اطراف دیار کردانیدند و حرم محترم و زنان نبی مکرم
دختر زادهٔ پیغمبر و دختر حضرت حیدر را بر مراکب بیجهاز سوار کرده اسیروار کردانیدند و جمع
کثیر از اولاد امام کبیر و احباب رسول بشیر را همه در آن بیابان با لب عطشان کشته انداختند
اگر مؤمنی گریان و بیتاب گردد شما گویید این ماتم و عزا برای شاه شهدا بدعت است ای علما
چه رواست در قصهٔ گوسفند گریان شدن بعد از چهار هزار سال و برای فرزند دلبند رسول
ثقلین و نونهال چمن غازی بدر و حنین ناروا است و گریه بیجا است و بدعت در دین خدا است
آخر این فرق از کجا است با وجود آنکه رسول پیش از وقوع این امر ملول بوده و مکرر گریه نموده و اظهار
غم و ماتم مینمود انصاف دهید که چگونه میتوانید که خود را راضی گردانید که گریه برای قصهٔ قربانی
موجب رحمت رب رحمن است و جهت فرزند رسول عالمیان حرام است و حال آنکه در آنجا شد
فرموده بود و در این مقام برخلاف فرموده خدا بود دیگر چون کلام از تعلیم یافته از امام ع تا اینمقام رسید

آنچه خدا

مجوز

مجوز از سر پا هنوز کشید و فریاد و فغان و آه آه از دل شاه آنمجلس را سیاه نمود شیعیان هر که در آنمکان حاضر بود
یکسان گریان گشتند از گریهٔ حاضران منافقان هم گریبان طاقت چاک کردند و حسینیه دست بر سر زنان فغان
مینمود که ای حاضران و ای بزرگان مگر نبود حسین ع که بر گردن رسول ص سوار بود و عذار آن خود را
بآن خورشید آسمان تابان مینمود که بر بعث بر و العجاب مکرر افتخار میفرمود که ای حسین تو خوب
راکبی برای من و من خوب مرکبی هستم برای تو [illegible] از شما بهتر است ای حاضران اینمکان و ارکان
دولت خلیفهٔ زمان مگر نشنیده اید که پیغمبر مکرر گلوی حسین ع را میبوسید و دل او از غصه میطپید
ای یاران ظالمان همان بوسه گاه رسول را ببینید دشمن از مصطفی ع نکردند آنچه اگر ببرید این عزا
مباشد ای اشقیا آیا نمیدانید که اسب بر سینهٔ بیقرار او نرانند صاحب حقار و سکینه تاختند و جسد او را
اهل حسد پاره پاره ملقتاب کرم انداختند و دست بر سر زنان فریاد و فغان مینمود که ای حاضران مگر نبود
مادر او سیدهٔ زنان مگر نبود پدر او ولی رب رحمن پس چرا منع میکنید از گریه نمودن بر آن از خدا بی
واندعن جز از ستم کنید و از عذاب شدید یاد آورید و دست از تعصب بردارید آیا این امر بود
از پیشوایان شما پس فریاد و گریه و آه حال العمر را تباه نمود حتی شاه قادر بضبط خود نبود و [illegible] ملعون
ترسید که مبادا فتنه و فسادی برپا گردد همانم امر نمود که خلعتهای فاخر برای حسینیه حاضر کردند
و صد هزار دینار که بحساب این روزگار هفتاد هزار تومان است حاضر کردند چنانچه در اول بار
شرط و قرارداد کرده بود باو داد و قیام نمود که بحث را قطع کند حسینیه گفت یا امیر کبیر مهلت قرار دها
که یک سؤال دیگر کنم فرمود بگو حسینیه گفت ای شافعی و ای قاضی و ای ابراهیم بحق رب معبود که راست
گویید آیا احدی میداند یا شنیده است که حضرت رسول ص در زمان خود احدی را بر امیر مؤمنان ع
مقدم کرده باشد و او را رعیت کسی نموده باشد همه علما گفتند نه حسینیه فرمود که هرگاه میدانید که خدا و
رسول قبول نکردند کسی را که بر او امیر گردد و تقدم جوید چگونه شما روا دارید که کسی را بر او مقدم
آیا نمیدانید که رسول رب مجید برائه را فرستاد که سید عباد بکفار بخواند و حضرت ابوبکر را از عقب او
علی را فرستاد که پس بگیرد و آن تنها بنزد کفار برد و ابوبکر شرمسار از لشکر خود بود و از بسکه شرمنده
مردم بود خدمت امیر ع عرض نمود که از رسول معبود رخصت حاصل کنید که من بمجمع مردم و عود نکنم
زیرا که میدانست که بعد از غزوه حضرات لشکر انس و بعضی با بصیر میدانند که آن بد هنر قابل اینکار نیست
ایشان نبود و بدین جهت اراده نمود که با حیدر کرار باشد در مکه تا آشکار نگردد و جناب امیر ع بحکم رب کبیر
دلیروار بنزد کفار رفت و آیات را برابر جماعت شقاوت آثار خواند که فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین
حیث وجدتموهم و خذوهم واحصروهم یعنی هرگاه بگذرد ماههای حرام بکشید جماعت مشرکین بیت
الله الحرام را هر جا و در هر مقام که بگیرید و محاصره کنید ایشان را پس چون [illegible] بغرض رب علام
اعلام نمود و اتمام حجت با جماعت کالانعام و همین معجزه ایست از آن امام انام که تنها بر بیت الحرام رفت و علم
جماعت جهال ببرد و سلامت بگردید و اشتباه [illegible] رب شکور است که اشکار بکنی [illegible]

حق را بدانند حنفیه فرمود که این در کتب شما مذکور است یا نه ابراهیم گفت بلی احدی انکار این نتواند نمود
حنفیه فرمود یا رسول خدا در حالت نزع اسامة بن زید را سرکرده لشکر کرده بود یا نه گفت بلی فرمود آیا
اجتناب نمود لعن الله من تخلف جیش اسامة الا علی ابن ابی طالب و فضل بن عباس لعنت کند خدا هر که را
جدا کرد از لشکر اسامه مگر علی و فضل ابن اسامه را بر همه امیر نموده بود الا علی و عرض از دور ساختن
کردن مدینه بود از اهل فتنه و شر و انس بود مگر [illegible] این لعنت [illegible] ابی بکر و عمر و این دو بعض
[illegible] و از خوف آنکه اگر با لشکر اسامه روند خلافت علی مستقر میگردد بنا بر حکم حضرت رسول
اسامه هر یوم از بیرون مدینه کسی بطلب این قوم با جمعی کثیر میفرستاد و رسول هر چند ایشانرا دید
ملول گشته با غضب شدید لعنت را تجدید میفرمود تا انجال ارتحال نمود و باب جنت را بر خود گشود و
بعد از انتقال رسول با جلال از محل زوال بمحل عطا و نوال رب متعال [illegible] علم و کمال [illegible]
در همان حال بار حال خود به سقیفه بنی ساعده جمعیت کردند چون به اسامه رسید بطلب ایشان کسی
فرستاد که این اول فتنه و فساد است [illegible] اختیار شما را بمن داده [illegible] الخلافت
موافق [illegible] سید ابرار از اینکار که در حال ارتحال لشکر ترتیب داد که جنگ روند با وجود یکه خود
خبر داد از وفات خود و جمعی از تخلف کردن اهل شر هم داشت و اگر نه چه داعی بار لعنت نمودی
شک عاقل [illegible] بود که این لشکر نمیروند و بر میگردند [illegible] مقصد رسول احد حکمت چند بود اول
اعتبار [illegible] بلکه کفار که هوشیار بینند که [illegible] کارهم [illegible] فرمان بردار بودند
دویم آنکه صاحب ابصار تامل کنند که فرموده حضرت رسول اکرم که از جیش اسامه تخلف نکنند امر بود
یا وصیت اگر امر بود که خدا فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول اطاعت کنید خدا و رسول او را این جمع
قبول نکردند و اگر وصیت بود که بعد از من چنان کنید باز هم مستوجب عذاب شدید شدند بحکم
رب مجید که فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه پس هر که تبدیل وصیت میکند
مستحق عذاب رب جلیل است خصوصا تبدیل وصیت رسول بی عدیل سیم آنکه بر صاحبان اعتبار
آشکار شود که این دو شقاوت آثار بدعای سید ابرار ملعون اند چهارم آنکه اشخاص سعادت آثار دانند که
اگر ایشانرا قابل سردار بودن و صاحب اختیار شدن داشتند البته یکی از ایشانرا امیر عین نمود [illegible] هر گاه این دو
قابل سرداری سپاه نبودند البته بطریق اولی قابل ریاست عامه و خلافت بر سایر انام و تقدم بر امام نبودند
بی کلام چنانچه اسامه در حضور اکثر با این دو [illegible] که من بر شما امیر بودم شما بر من
و دیگر انکار اخبار بعد از سید ابرار [illegible] ایشانرا [illegible] در دیار مدینه بعد از من ضرور
نیست [illegible] قرار مدینه و آرام اهل آن و صلاح امت [illegible] این دو مایه فتنه و فساد است حاصل حنفیه
گفت ای علما چه میگوئید [illegible] بحکم رسول خدا این دو نفر بعد از خیر البشر نوکر و تابع اسامه بودند
حکم خود را [illegible] بودند و اگر کامل و قابل بودند اسامه را از رسول عاقل [illegible] ایشان
داخل کرده بود [illegible] تخلف کرده اند [illegible] که ثابت است [illegible] لعنت کرده رسول در حال ارتحال یقین است

ونیز

ولعین رسول امین لعین رب العالمین است و چنین کسی پیدا است و تابع هر ملعون ملعون است
وای نعمت آخرت مغبون است علما تمام از انفعال بیحال بودند و شنیده سر در زیر افکندند
مثل [illegible] پس حنفیه این مضمون را گفت که الحمد لله الملك المتعال و ان هدایت رسول با جلال
و اقبال الخلیفه صاحب جلال این شکسته حال ناتوان از امامان علمای زمان ساحر الزام نمودم
بطلان ملت [illegible] عجم و عرب نمایان کردم و بواسطه عدل و احسان شاه زمان مناقب
امامان را و کفر [illegible] پیشوایان سنیان را بی خوف بلکه در نهایت اطمینان ذکر کردم و دشمنان دین را
ملزم کردم و احدی از مؤمنین و دوستان امیر المؤمنین تا این دولت موفق نشده بود و این حجت را
نکرده بود که این کیفیت حقیر دلیر بران شد و اگر موجب ملال الخلیفه صاحب جمال شود کلاما الحق میگفتم
بحقیت مذهب اهل بیت و اینقدر از فضائل اهل بیت ذکر میکردم که هیچ عاقل احصا نتواند نمود
و نیز [illegible] علمای ملعون نمود که در حقیقت حنفیه دلیل و برهان بر بطلان مذهب شما
تقصیر نمود و حقیقت ایشان [illegible] نمود بکمال پس ملوک اطراف و اکابر و اشراف و بزرگان دیگر که در
آن مکان حاضر شده بودند همه آفرین گفتند و در آن حال از مواعظ حمیده و افعال و اقوال از تعلیم کرده از
حضرت صادق [illegible] چهار صد نفر با بصر گشته معتقد خلافت بی فاصل حیدر گشته بغض ائمه اهل شر را
در دل گرفتند و دوستدار اهل بیت اطهار شدند اگر چه حق بر همه آشکار شد نهایت بجهت حب سود
و هوس ملعون تا آن زمان ظلم و عدوان [illegible] سید عالمیان مینمودند از ان بعد نیکی بتقی و ظلم
بسادات با برکات نمودند و متعرض شیعیان و دوستان امامان نشدند و خلیفه خلعتهای فاخر بجنیه
و خواهر او داد و بموجب وعده صد هزار دینار خالص عیار باو داد و بغارت بسیار کرد و حنیفه را
نزدیک طلبید و باو شنوانید که صلاح تو در آنست که از اینشهر بیرون روی که دو عناق [illegible]
از اهل شر حنیفه و خواهر هر یک زمین ادب بوسیده بیرون آمدند ابن عم خود و دوستان امامان
و شیعیان همه بجهت وسعت خود اموال موافق حال خود به حنیفه بخشش کردند و از هیچ شافعی و قاضی
بغداد با اهل فساد دل تباه و رو سیاه از خدمت شاه برخواسته بیرون آمدند و مرهم همه با جان
میکردند و حنیفه با جمعیت تمام از علمای اعلام و دوستان امام با خواهر با احترام تمام روانه مدینه
[illegible] گشته بقیه ایام عمر را در خدمت امام رضا علیه التحیة والسلام بسر برده اگر چه اصل این کتاب و نسخه
[illegible] شیعیان بوده و احدی از علما در سنه ثمان و خمسین و تسعمائة ۹۵۸ نسخه کرده بنهایت این
شوق ثواب الله نمیشد هزار و سیصد و سی و دو ۱۲۳۲ [illegible] از هجرت در [illegible] از کتاب خود که مسمی است
بل لا کمل الدین من طریق الحق و الیقین بعبارت و لفظ درآورده تحریر نمودم و چون کلام [illegible] علم امام
با احترام حضرت صادق بوده و فرموده حنیفه تمام [illegible] خاص و عام صواب و موافق ضوابط کتاب بود
و این کلام که تمام این علوم و کمال قطره بود از بحار علوم امام [illegible] از انوار علم امام صادق گفتار بود که
بقدر قابلیت و حوصله استعداد او در جدول دل او داخل شد از آن بحر کمال بیش زیاده ضرورت بذکر علوم

ان امام عادل نیست **مقام دویم** در بعضی از معجزات ان امام با برکات اول انکه در کتاب بحار از کتب
اخبار ذکر شده که حضرت رضا علیه السلام از پدر بزرگوار خود روایت فرموده که مردی غافل بر حضرت صادق ع
داخل شد و عرض کرد که ای امام عادل مخفی کردان خود را اگر فلان بن فلان بخلیفه ظالم این زمان
منصور دوانیقی شکایت از تو نمود و گفت در پنهان بیعت برای خود از مردمان گرفته است و اراده
خروج دارد حضرت تبسم فرمود که ای بنده خدا تشویش مدار که خداوند علام هر زمان که خلفا
کتمان فضیلت احدی از عترت را میکنند و انکار کمال او را اراده می‌نمایند کار حاسدان چند از ما
میکنند که بباده خداوند حمله برند و حرکت دهند ان پرده فضیلت را تا ان باده سلوک کرده بنشین
در اینمکان که در طلب من آیند و تو همراه من بیا و ببین قدرت حق سبحانه را پس از آن گفت پس آمد نکسان آن
لعین منصور مغرور تا رحمت حق دور و گفتند اجب امیر المومنین منصور رشمار طلبیده پس حضرت قیام
نمود و بر منصور داخل شد در حالی که آنجا هم غیظش کامل بود گفت تو بیعت از مسلمین میگیری و زر
فاسد میکنی و سلطان دین را بقوت و شوکت میکنی امام صادق ع فرمود من چنین نکرده ام آن لعین گفت
اینک فلان اینچنان را بیان میکنند و حاضر است حضرت فرمود این کاذب است منصور مغرور گفت
بگو ایکاش خونکه قسم دهید این کاذب را تا ببینیم پس گفت آن لعین بان کاذب که عرق سید المرسلین گفتند
بگو والله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و قسم را غلیظ و شدید می‌نمود حضرت فرمود چنین قسم مده من شنیدم
از ائمه دین که رسول امین فرمود باشد که کاذب قسم برب اکرم یاد میکند و خدا را بصفات عزت
کرامت یاد میکند این مدح و ثنا که از خدا میکند موجب رحمت است پس تعجیل عقوبت دنیا او نمی‌شود و
عذاب را تأخیر میکند واما من قسم میدهم بقسمی که پدرم از جدم نقل فرمود که اینقسم را هیچ کاذب
یاد نخواهد نمود مگر انکه هلاک شود چنین واصل میکرد پس فرمود که بگو اگر دروغ بگویم بری شدم من
حول الله و قوته و الجأت الی حولی و قوتی یعنی اگر دروغ گویم از اعانت و نصرت خدا بیرون باشم پس
حضرت فرمود خداوندا هرگاه گفته او کذب بود بکش او را پس ان لعین در حضور حاضرین بر زمین
افتاد و خویشان و اقربای او جمعیت کرده بس منصور دل کور چون چنان دید حلقه امام کامل را دید و عرض
کرد هر حاجتی که داری طلب فرما حضرت فرمود حاجتی ندارم مگر بوقت اکرام اطفال المرحوم من در انتظار اند
من عود کنم گفت اختیار ابکار در دست تو میباشد و احترام تمام با امام ع نمود و مردم در باب امر در
میت سخن گفتند بباکو که در عقل احمقو میمود گفتند این عقب مرده او بود و این اثر از کلام امام ظاهر
شود و بعضی گفتند معجزه امام را ایمقام عالم شد و اقوام او تابوت او را برده او را بر تابوت قرار دادند که
بقدرت کردگار و برکت امام اختیار برخواسته درست قرار گرفت و کفن از سر خود باز نمود و
گفت ایگروه مردم من ملاقات کردم خدای رب اکرم را و غضب و لعنت نمود که در زبانیه از آتش بر من شعله
کشید در عذاب شدید باید خوابید بعلت اذیت که از من بجعفر بن محمد ع رسید بر هلاک نشوید ان
عداوت او چنانچه من هلاک شدم پس دو مرتبه کفن پوشیده مرد پس میت بی حرکت گشته او را دفن کردند

دویم انکه

دویم انکه در کتاب بحار مروی است که حسن بن فضال از حضرت رضا علیه الاف التثنا نقل نموده
که ابو جعفر ملقب بمنصور که از خلفای بنی عباس بود قصد قتل حضرت صادق ع نموده بود حتی
انکه در خلوت فرشی هم با تیغی اماده کرده و بربیع نام گفت که امام را رو در اینمقام حاضر نما و چون در
اثنای کلام من دست بر هم زنم تو بزن گردن او را پس چون حضرت داخل بر آنجا شد بمجرد که نگاه
بر روی ماه ان ولی خاتمی پناه نمود انشقی دو سیاه از جایگاه خود حرکت کرده استقبال انشاه کرده تعارف
رسمی را بجای آورده معاذیر بد تدارک آورده که مراد من از زحمت شما بود مگر انکه اراده کردم قرض
شما را ادا کنم و خونهای شما را بر خود حرام کردم و مسایل چند از امام ع استعلام کرده بعد از ان گفت
خداوند علام تو را اکرام و انعام نموده بود چون تو را تمام ادا فرمود دعده هم و دینار بسیاری حاضر کرده
گفت ای ربیع سه روز باید امام را بمحل و مقام خود باز کردانی ربیع گفت در بین راه بانشاه
ملائک سپاه عرض کردم که ای امام محترم این شمشیر نزد انخفیه مخفی تو بود و آن پوست و فرش را
جهت خون تو پهن کرده بود اما چه بود که بان لفظ حرکت کرد لبان تو آنجناب فرمود لحی چون
اثار غضب انجبار در صورتش اشکار شد گفتم حسبی الرب من المربوبین وحسبی الخالق من المخلوقین
وحسبی الرازق من المرزوقین وحسبی الله رب العالمین حسبی من هو حسبی حسبی من لم یزل
حسبی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم **سیم** در بحار ذکر شده که
در عهد منصور دوانیقی عبد الله بن الحسن خروج کرده بود بد منصور مغرور عبد الله امده بود بعد از
انکه ابها را شهید کردند در جمعه بود که ان لعین شقی برای نماز جمعه مسجد نبی در مدینه داخل شد و بر منبر
صاحب وقار و سکینه بالا رفت گفت ایها الناس علی ابن عم رسول خلافت میکرد ان را قبول نمودند با عث
تقویت امت بود و باب قتال و جدال را اکثر و در الحال اولاد او بمیل سوال بر خلیفه با جلالی خروج میکنند
و مردم را در ضلالت می افکنند و بخود و سایل میکرد انند چون علی چنان کرد او را شهید کردند و اولاد او را
دست از فساد بر نداشته پس در بلاد بدست عباد کشته میکردند و در خون خود اغشته میشوند پس
کلام ان اضل از انعام بر خاص و عام گران آمده احدی را قدرت نبود که تواند لب گشود که بقدرت رب
معبود پس کسی باالباس بهتی از جمهر برخاست و فرمود نحن نحمد الله و نصلی علی محمد خاتم النبیین و سید
المرسلین وعلی رسل الله و انبیائه اجمعین و اما الخیر تو گفتی از خیر ما پس اهل ان و اخیر از بدی نکو کردی
تو ای از اهل ظلم و عدوان و صاحبان پیش از تو پس چشم اعتبار بگشا و بر مرکب دیگران سوار مباش و
منصب دیگران را بر خود قرار مده پس رو بمردمان فرموده اگاه میکردانم که کیست تو و اله باکاه تر و
انکسی است که بخود شد آخرت خود را بدنیای غیر و آنکس این فاسق است راوی گفته پس تعالی ساکت بود
و قادر بر نطق نبود پس چون سوال کردم از حال مدینه که این بزرگوار که بود همه گفتند جعفر بن محمد
الصادق ع است و این نیز معجزه امام ع بود که اثر کرده لئام در مجلس علم عمل ایمقام کلام را نمود فسبحان
الله الملک المعبود که حزب خود را غالب نمود **چهارم** در کتاب مذکور از علی بن میسر مرویست

که ابوجعفر لعین امام دین حضرت صادق ع را طلبید و غلام خود را نزد خود باز داشت و در عقب
و گفت در اثنای کلام من مشغول کلام میگویم تو او را بقتل برسان یعنی از حضور امام زمان حضرت گفت
یا من یکفی خلقه کلهم ولا یکفیه احد اکفنی شره پس پرده بر دیده ابوجعفر کشیده شد که غلام
خود را ندید بعد غلام هم او را ندید چون ساعتی کشید و بطول انجامید ملول گشته حضرت را طلبید از
امام ع کرد که ما شما را زحمت دادیم [illegible] بعد از رفتن آنجناب آن لعین بغلام
عتاب کرد که چرا آنچه من گفتم چنان نکردی جواب گفت که بعد از حضور آنجناب
دیده من بی نور مثل شخص کور شد که قادر بر ابصار نبودم از ظالم حیا کرد گفت بعد از این احدی را اخبار
باین کار اسرار مکن پنجم در کتاب بحار از مهاجر بن عمار روایت شده که گفت منصور لعین از کینه
امام دین مرا جاسوس نمود که در مدینه رسول ص و به نقد مال هم بمن داد که انفاق کنم و شاید
بواسطه مال با جهال رفیق گردم و از احوال صادق ع و دوستان او مطلع گردم و شاید کلام بدی
که بهانه قتل امام ع باشد بشنوم در باب خلیفه و اسم خود را هم باحدی اعلام نکردم و اغلب ایام بر سر
قبر مطهر سید انام ص میبردم و با بعضی از جوانان انعام میکردم تا روزی از ایام امام والامقام ع
بعد از اتمام صلوة بمن فرمود ای مهاجر [illegible] بنزد صاحب خود ابوجعفر [illegible] فرمود که از
اینکار [illegible] بسیار خود داری من در حیرت تمام عود کردم با شقاوت الحکم گفتم آمدم از [illegible] که
کتاب پیغام او را دادم و گفتم من اسم خود را پنهان کرده بودم گفت والله آنچه گفته راست است زنهار که
این گفتار را به غیر او اظهار مکنی که خود را بقتل میرسانی ششم ایضاً در کتاب بحار از راویان اخبار از
موسی بن جعفر ع روایت شده که بعد از ابوالعباس ملقب بسفاح ابوجعفر الملقب بمنصور خلیفه شد و هر
خدا نشناسی شد و حضرت صادق ع که در یومی از ایام طلبید با غضب شدید چون سخنان چند شنید
حاصل الجاهل [illegible] آنکه امام عادل را دید که داخل شد دفعتاً [illegible] دویده او را در بغل کشید و میان دو
دیده آن پسندیده را بوسید و حضرت را در نزد خود نشانید و عرض کرد ای فرزند رسول من در
ساعت غیظ و غضب تو را طلبیده و بجهت دیگر صورت تو را دیدم اختیار از دست من رفته محبت بسیار
از تو در دل من قرار گرفت حتی که احدی از خود عزیزتر از تو نه پندارم و اولاد و عیال را مثل تو دوست
نمیدانم و اما غمی در دل دارم که سخنان ناگوار از تو در باره من بسیار ذکر میکنند این نوع گفتار
درست نیست حضرت [illegible] فرمود [illegible] نسبت بتو [illegible]
پس از معجزه امام ع آن شقاوت الحکم گفت والله کلام تو تمام صدق است و لکن آنکه این سخنان را بیان
میکنند کاذبند پس خوش دل باش [illegible] و هر مطلب صغیر و کبیر که داری بعرض ما که تمام را جاری
نماییم [illegible] اظهار عدم احتیاج فرمود تا آنکه آن لعین با امام
دین عرض کرد که در مؤمنین و سادات محتاجین قسمت فرما حضرت قبول فرمود و حضرت خطاب نمود
که [illegible] خلیفه اظهار محبت است اخیار مؤمنان را که گفتار [illegible] شنیده [illegible]

هفتم در کتاب بحار از رواة اخبار مروی است که محمد بن عبدالله ولد امام حسن که ادعا کرد
که من مهدی و صاحب الامرم که در آخر کار از دست ابوجعفر منصور کشته شد [illegible] با امام
اخیار صادق ع اظهار کرد که من از تو اعلم و اسخی میباشم و اشجع حضرت فرمود [illegible] جد من
علی بن ابیطالب ع هزار بنده آزاد نمود [illegible] اگر خواهی من اسم همه را [illegible]
و اما آنچه گفتی که من سخی ترم بخدا قسم که در شبی نخوابیدیم که حق بنی آدم [illegible] دانق [illegible] باشد
یعنی سخاوت آنست که مال مردم را رد کنی [illegible] و اما آنکه گفتی که من شجاع ترم [illegible] که گویا
میبینم که سر تو [illegible] چون زمانی گذشته بود
و لشکر جمع نمود هر کس با او بیعت مینمود که تو مهدی این امت [illegible] حضرت صادق ع [illegible] عبدالله
بودند [illegible] منع میفرمود [illegible] خواهد بود تا آنکه
[illegible] ابوالعباس اول خلفای بنی عباس که ملقب بسفاح شد و منصور که ابوجعفر نام او بود و بعد از
سفاح خلیفه شد حاضر شدند حضرت دست بر کتف عبدالله بن الحسن زده فرمود خلافت و پادشاهی
باین میرسد و اشاره بسفاح نمود و فرمود بعد از آن با منصور خواهد بود منصور [illegible] عرض
کرد چه فرمودی آنجناب خطاب فرمود آنچه شنیدی که گفتم [illegible] منصور گفته
در آن روز من در تهیه اسباب خلافت بودم [illegible] آنجناب [illegible] که ابا مسلم صاحب
طایفه و قبیله بود و از مکان خود [illegible] عریضه [illegible] نوشته و از هر یک طلب امامت و خلافت کرده بود
که [illegible] اول حضرت صادق ع دویم عبدالله ولد امام حسن سیم محمد ولد عبدالله [illegible]
[illegible] جواب [illegible] صادق آل محمد ع مکتوب [illegible] را در آتش سوخت و فرمود این جواب
است پس چون بنزد عبدالله آمده گفت من پیر و ضعیف شدم بنهایت ولد من محمد است مهدی
این امت پس باز [illegible] امام ع والامقام [illegible] نصیحت فرمود [illegible] سفاح است و
منصور و اولاد ایشان [illegible] امام زمان [illegible] بنی عباس که شنیدی
[illegible] ناس [illegible] منتشر شده است فرمود بلی [illegible] خالق
[illegible] و ایضاً [illegible] حضرت صادق ع نوشت ابومسلم دو مرتبه که در اطراف عراق هفتاد هزار
[illegible] از امامت حضرت فرمود جواب [illegible] است [illegible] شود
[illegible] ابراهیم که ادعای امامت کرده بود در حبس مروان عاجز و ناتوان ماند و خطبه را باسم سفاح یعنی
ابوالعباس خواهد شد و روایت دیگر هر کتاب که در این باب بآنجناب میرسید نزد چراغ میسوزانید
و چون قاصد جواب میطلبید میفرمود احتراق کتاب جواب صواب بود [illegible]
هشتم در اخبار وارد شده که ولدی [illegible] مبتلا شد بخدمت حضرت عرض کرد
فرمود [illegible] بدست مبارک بسر آن [illegible] کشید و این آیه را تلاوت نمود که ان الله
یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا پس

معالم بطلعت رب اکرم خوب شد **مقام سیم** در ذکر ولادت آن امام کثیر السعادت و تعیین مدت
بقای آن یعقوب خدا و ذکر نسب آن بلند حسب از جانب مادر موافق فرموده تمهید ع مولد حضرت صادق
مدینه بود در یوم مولود و مدفن آن امام والا مقام در بقیع و سال ولادت آن سرمایهٔ شرافت
هشتاد و سکن شتر از هجرت سید عباد بود و یوم وفات آن دارای کائنات بقولی یوم پانزدهم رجب و بقولی
شوال و یوم دوشنبه سال صد و چهل و هشت ایام عمر آن والا مقام شصت و پنج عام تمام و مصنف هشت
تنی گفته اند و شهادت آن امام ع در ایام منصور مغرور شد والدهٔ ماجدهٔ آن امام ع دختر قاسم بن محمد بن
ابی بکر ام فروه اسم مادر حضرت بود و مادر ام فروه نام او اسما بود دختر عبد الرحمن بن ابی بکر و محمد بن ابی
بکر جد مادر حضرت صادق ع بود که از صلحای ایام و از خدمهٔ علی ع بود حتی آنکه حضرت امیر ع میفرمود
محمد ما و قاسم ولد او هم مکرم در خلعت سرود خود حضرت امام زین العابدین ع بود و از جملهٔ شیعیان
و متقیان بود و با نجمات رب معبود این کرامات دلیل ختم او نمود و اگر کسی گوید که جد امام خلیفهٔ
شقاوت انجام میشود و باید قدح در آباء و اجداد ائمهٔ انام ع باشد جواب آنکه آنچه اجماعی است آن
است که مقر نطفهٔ امام از اصلاب و ارحام باید بنجاست کفر و نفاق آلوده نباشد شرح تتمهٔ آبا و اجداد
انام حمیده سیرت مروی است که ابو بصیر فرموده در حالتیکه گریان بود در عزای صادق امامان ع
کرای ابی بصیر اگر حاضر بودی در حال ارتحال امام ع هر آینه تعجب عام کرده بودی زیرا که کلام آخر
آن والامقام این بود که امر فرمود خاص و عام و اقربای او را تمام حاضر کردند پس دیده بند باز
نمود و بهمه حضار نظر نمود و فرمود که شما ها شنود ما باشید که شفاعت ما ائمهٔ هدی ع در یوم
الجزا نمیرسد بهر کسی که سبک شمارد نماز خدا را و سهل داند این بود کلام آن عالیمقام در آن حال و بعد
از این کلام روح کثیر الفتوحش بجوار عطا و نوال رب متعال پرواز نمود ایضا در بحار مروی است
که حضرت در حین ارتحال وصیت فرمود بجهت بعضی از اقوام شقی خود هم قدری از زر و مال
بجو نحال هر یک معین فرموده از جمله حسن بن علی بن الحسین بود که معتقد [illegible] از جهت آن قرار
فرموده و لقب او افطس بود و ادوی عوض کرد که با آن شقی کارد حواله نموده و در صدد قتل بود و تو باو
احسان میکنی فرمود بلی رب محمود نازل نموده در قرآن که وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ
يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ یعنی در وصف مؤمنان فرموده که ایشان چنانند که صلهٔ حال
میکنند با خویشان چونکه خداوند امر بصله کردن بایشان فرموده و میترسند از عذاب خداوند
خود و میترسند از بدی حساب پس فرمود که رب معبود جنت خوشبوئی خلق نموده بو تبرک کرده بوی
آن دو هزار سال راه میرود که شامل عاق والدین و قاطع رحم نخواهد رسید ایضا در کتاب بحار
مروی است که ابو ایوب گفته در دل شب منصور مغرور مرا احضار نمود و در خلوت نزد چراغ
کتابتی را مطالعه مینمود پس من سلام کردم بعد از جواب گفت فوت شد حضرت جعفر ع که
مثل او در علو همت سرا [illegible] تکرار کرده بعد از آن گفت بنویس بوالی مدینه فرمانی که اگر آن

سرور

جواب سؤال ... اشکال

سرور یعنی حضرت جعفر ع کسی را وصی و مقدم کرده بعد از خود باید آن وصی را بدون تاخیر
بقتل رسانی و نزد من آری بعد از چند گاهی پس گفت من فرمان آنحضرت رب سبحان را نوشتم و در تعجیل تمام
روانهٔ مدینهٔ سید انام نمود بعد از گذشتن چندی از ایام جواب از حکام مدینهٔ صاحب وقار
و سکینه رسید که بعد از وصول فرمان خلیفهٔ زمان و حصول آگاهی بر مطلب آن خویشان و
مقربان حضرت صادق را دیده کتاب وصیت آنجناب را ملاحظه نمودیم در وصیت نامهٔ آنجناب
پنج نفر را آن سرور وصی نموده است اول ابو جعفر منصور دویم محمد بن سلیمان سیم و چهارم عبد الله
نام و موسی دو ولد خود پنجم حمیده خواهر خود را پس چون این کتاب رسید گفت نیست در قتل
وصی او راهی [illegible] این انجناب امام نبی معجزه ایست تمام زیرا که از اینکار حفظ نمود خون امام
اخیار موسی بن جعفر را و بنظر این بعضی که آن سرور وصی امام ع را در مرتبهٔ چهارم قرار داد
غرض ارشاد بعباد بود که چون در خلافت پیغمبر اول و دویم و سیم مایهٔ فساد بودند و چهارم موجب
قوام اسلام همچنین در این مقام چهارم امام و لازم الاحترام است و قرار دادن حمیده جهت رفع اشتباه آنست
که ظاهر شود که وصایت بایشان نیست امامت زیرا که زنان یقین امام نیستند ایضا مروی است
که اعرابی داخل شد بر ابو حمزهٔ ثمالی [illegible] چون خبر وفات آن امام با برکات را شنید فریاد و آه از دل
بر آه کشید و تجسس وصی او را نمود بعد از آنکه ذکر شد گفت حمد میکنم رب اعلم را که مرا هدایت نمود
بامام لازم الاحترام زیرا که ذکر منصور معلوم بعلت رفع اذیت آن مغرور بوده و ذکر ولد کبیر
عبد الله غرض اشتباه کسان روسیاه است که اعما و نهان باشد و فضائل امام که مدفن در هر شخص تمام
کامل است و سید انکه اوست عادل و قابل پس تعیین اعقرب رب کبیر در داخل کردن منصور آن بود
که اگر اخفیر سؤال از وصی کند [illegible] گویند موقتی وصی پس حضرت صادق ع موافق در خدمت جد خود
امام زین العابدین ع دوازده سال بود و بعد در خدمت والد خود حضرت باقر ع نوزده سال و ایام امامت
آنجناب سی و چهار سال و ایام امامت آن والا مقام ابراهیم بن الولید خلیفه بود و بعد مروان حمار و بعد از آن در
زمان امامت حضرت دولت و خلافت از بنی امیه لعنهم الله گشته به بنی عباس منتقل شده مروان حمار کشته شد
و ابو العباس ملقب بسفاح خلیفه گشت چهار سال و شش ماه او شاه بود بعد از آن ابو جعفر برادر
او که مشهور بمنصور بود بیست و یک سال [illegible] بعد و دو سال از شاهی او گذشته شهادت
حضرت اتفاق افتاد و کنیهٔ آنجناب ابو عبد الله و ابو موسی و ابو اسمعیل بود و لقب آنجناب صادق و فاضل
و طاهر و کافل و منجی و منصور مغرور بسیاری از سادات [illegible] را بکنج محبس در دیوار کار کرده چنانچه ذکر آن
موجب طول است و دعای ام داود که در نیمهٔ رجب وارد شده است که منصور بعد از آنکه عبد الله بن الحسن را
در سکون نمود و معه ولد او محمد و ابراهیم را که فرزند زادهٔ امام حسن ع بودند مقتول ساخت و داود را که فرزند
[illegible] کرده بود در زندان در آن زمان [illegible] در خدمت آن سرور یعنی حضرت جعفر رسید بنوعیکه
در کتب دعا است بعمل آورد که ذکر کرده اند بهر علم ذکر آن ضرورتیست حاصل آنکه آن دعا [illegible] نیز از معجزات

روایت دوم

سؤال دوم

کثیر البرکات از امام هدی است که در میان مانده است زیرا که در همان شب که ام داود دعا را ابلا
کرد سید عجم و عرب را در خواب دید که فرمود بشارت باد ترا که داود را خداوند معبود حفظ
خواهد نمود از هر بلا بحق اعتکاف و همان شب شانزدهم ماه رجب که ماه دعا و دعا را خواندن
داود در محبس منصور [illegible] در خواب مادر داود دید و در اطراف او ملائک بیشمار رسول مختار
بداود فرمود که رب جبار دعای مادر ترا در باب تو اجابت فرمود و در همان شب منصور امر رحمت
حق دو او امیر عرب را در خواب دید که فرمود [illegible] من داود را [illegible] آتش
افکنم و در زیر قدم خود دریای کبیر از آتش دیدم [illegible] همانند مرد داود را طلبید
وده هزار درهم نزد او کرم نمود او را از [illegible] کرد **مقام چهاردهم** در ذکر بعضی از افادات
از امام با برکات آنحضرت ابی محمد عسکری از بیان خود از صادق آل محمد ع روایت شده که آنجناب
فرمود در معنی اهدنا الصراط المستقیم فرمود یعنی راهنمای کن ما را بملازمت راه [illegible]
محبت خودت و رساننده بجنت خودت ای الله که نگاه داری ما را از متابعت هوای خود که هلاک
شویم و حفظ کنی از اطاعت نفس خود که چه نمی کردیم مثل آنکس که بسیار [illegible] اطراف و کنار
عالم اهل دنیا را شنیده بودم و دیدار او را خواهان بودم که نزد او آیم که مرا نشناسد پی در طلب
آنکس بودم تا آنکه او را در میان مردمان بسیار دیدم که موعظه و افاده مینمود پس من با نقاب بر دهان
آن جمعیت بسیار قیام نمودم و کلام او را [illegible] گوش نمودم چونکه [illegible] عوام از نزد او متفرق
شدند و او تنها رفت و شد من هم از عقب او روان شدم دیدم که بدکان خباز گذشت و دست
نان او [illegible] کرده دو نان سرقت نموده زیر عبا پنهان داشت و صاحب نان را غافل کرده برای افتا
من گفتم شاید معامله در میان ایشان بوده که طلب او باشد پس عبور نمود منهم از دور با او بودم
که بدکان انار فروشی رسید استاد را غافل کرده دو انار ربود پس من با خود گفتم چه عجب از مثل
این شریف که سرقت کند سبب ندارد زیرا که غنی است و بعد [illegible] است که باز
مشاهده کنم پس من در عقب او رفتم تا آنکه بشخص فقیر بیمار رسید دو نان و دو انار را نزد او گذارد
من عقب او رفتم تا آنکه برای عبادت خدا بصحرا آمده پس من نزد او رفتم و گفتم ای بنده خدا من صفات
ترا بسیار شنیدم حتی آنکه محب تو شدم و ملاقات ترا طالب گشتم و در اینوقت با اشتیاق تمام خود را
بتو رسانیدم اما چیزی که از تو کاری دیدم که بسیار رنجیدم [illegible]
انار از صاحبان دکان [illegible] سرقت کرده [illegible]
من گفتم احدی از امت محمد ص گفت نسب تو چیست گفتم از اهل بیت سید عجم و عرب گفت بلد تو کجا
گفتم مدینه سید انام گفت شاید تو جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب گفتم بلی گفت
این بلندی نسب سبب نفع تو نخواهد بود زیرا که با وجود جهل بمعنی کلام رب علام چه سود از قرابت
با حضرت رسالت گفتم کدام است ایه قرآن اعلام نما گفت مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ

فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا هر که حسنه کند ده مقابل رب کامل عطا میکند و هر که سیئه و گناه کند رب
عادل مثل همان را بیان میکند پس من چون دو نان و دو انار را سرقت کردم چهار گناه کردم بموجب
وعده الله در وقتیکه تصدق نمودم چهل ثواب از رب وهاب صاحب طلب شدم چهار از چهل که بر میکم
میماند سی و شش ثواب بعد از این خطاب گفتم مادر بعزای تو بنشیند تو جاهل بکتاب رب الارباب
که خداوند وهاب قبول کردن عمل و دادن ثواب را حصر فرمود که إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ منحصر است نبود
شده عبادت از جماعت متقیان که از حرام پرهیز کنند تو در وقت دزدیدن دو نان دو گناه کردی و در
سرقت انار هم دو گناه در وقت دادن اینها بغیر صاحب بدون اذن صاحب اینهم بگناه [illegible] پس علاوه شد
معصیت بر معصیت [illegible] و کجاست چهل حسنه [illegible] بعد من از نزد او رفتم معنی فرموده
از امام علیه التحیة والسلام [illegible] بود که ای مرد [illegible] سرقت که گناه موجودات و در تصدق دادن که
تو مالک آن نبودی پس صرف مال غصب تصرف نمودی بلی اگر مالک شده بودی و تصدق مینمودی بعد
آنوقت صاحب حسنه میشدی نهایت سرقت که سبب ملک غیر [illegible] چنانچه اگر از مال سرقت چیزی از آن
عین بخود مالک نمیگردید **ایضا** در کتاب بحار از روات اخبار از محمد بن مسلم ذکر شده که حضرت صادق
عصا در دست داشت [illegible] جناب حضرت باقر [illegible] فرمود فدای تو گردد پدر و مادر من [illegible]
مکن پس فرمود یا محمد اینست امام تو بعد از من پس طلب علم از او بکن والله هو اینست صادق که وصف
فرموده رسول خدا امت او را و فرموده شیعه او منصور است در دنیا و عقبی و دشمنان او ملعونند بعد بوده
خداوند و زبان همه انبیا [illegible] پس حضرت [illegible] فرمود که ای محمد سؤال کن از او و آنجناب کودک بود
پس من گفتم فدای تو گردم یابن رسول الله از کجاست خنده حضرت فرمود عقل از قلب است و حزن از
کبد و نفس از ریه و خنده از طحال است پس قیام نمودم و سر او را بوسیدم و بعد فضائل
آن امام عادل [illegible] اشخاص [illegible] مثل انس بن مالک که فقیه جماعت است
گفته در مدینه سید انام [illegible] از امام [illegible] عطر خاص خود
عطا میفرمود [illegible] و در هر سال که وارد [illegible] میشدم [illegible]
در او میدیدم یا صائم یا قائم در رکوع و سجود [illegible] و در ذکر رب محمود مشغول بود و هر وقت میفرمود که
رسول خدا چنین فرمود [illegible] از امام مبین [illegible] گفته من در راه حج هم [illegible] آن
جناب بودم آن امام چون لبیک میگفت نزدیک بود که نفس آن امام منقطع گردد پس من با آن والا مقام
عرض کردم که چرا کلام را تمام نمودی میفرمود چگونه جرأت کنم که لبیک اللهم گویم و حال آنکه میترسم که
رب اعلی گوید لا لبیک ولا سعدیک **ایضا** در بحار از کتب اخبار ذکر شده که عمرو بن عبید بصری داخل
شد بر آن امام عادل و قرائت کرد که الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ جماعتیکه دوری میکنند از کبائر گناه رب غافر
ستار العیوب [illegible] پس شماره نما [illegible] و کبائر [illegible] إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ بدرستی
که خدا نمی آمرزد کسی را که با او شرک آورد دوم یاس از رحمت خدا چنانچه در نود آیه لَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ

باقیم
فرمودم

فرمود

مأیوس [illegible] از رحمت خدا مگر جماعت ظلمه و اشقیا که عاق زیرا که عاق جبار شقی است زیرا که فرموده است وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا مرا نکرد که نیکوکار بوالده خود و جبار شقی مکردان پس معلوم که غیر بار بوالدین نیست مگر شقی و جبار چهارم قتل نفس که وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا کرد فرموده وعده خلود جهنم بهر کشنده مؤمن که بجور نهب و ناکس بی گناه دادن ششم اکل اموال ایتام بموجب وعید رب علام که إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا که خدا بخورنده مال یتیم وعده خوردن نار داده هفتم فرار از جهاد که وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ که خدا وعده فرموده بهر که در معرکه کارزار از غوا از کفار کند هشتم اکل مال ربوی زیرا که خدا فرموده الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا جماعتی که محبوس بند بازار بهم بیع آموختن و آموختن کردن چنانچه خدا فرموده لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ که خلاصه اینکه هر که بعد بیاموز بکسب سحر که بعد دین عقبا نصیب و حظی از ثواب خدا ندارد دهم زنا وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا و نزدیک نکردید زنا که هر که زنا کند بجد ابی بد با گناه و دو سیاه یازدهم قسم کذب و خلف عهد که إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا که وعید است برای شکستن عهد و قسم دروغ دوازدهم غلول که وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سیزدهم منع زکوة يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ تا آخر که بیت غافر و عده داغ کردن اعضا و دخول نار فرموده چهاردهم شهادت نموده کتمان شهادت وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ چو که کتمان شهادت کند دل خود را با گناه بلکه سیاه میکرداند پانزدهم شرب خمر بعلت اینکه رسول صلعم فرموده شارب خمر مثل عابد وثن است پس حکم شرک دارد شانزدهم قول زور وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ هفدهم ترک صلوة زیرا که رسول صلعم فرموده بری است از ذمه خدا و ذمه رسول الله صلعم هجدهم نقض عهد و قطع رحم چنانچه رب اعلی فرموده الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ نوزدهم جرأت بر خدا چنانچه فرموده فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ یعنی ایمن از عذاب خدا نیستند مگر اشقیا بیستم کفران نعمت رب رحمن وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ بیست و یکم کم کردن کیل و عدل وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ بیست و دوم لواط است چنانچه خدا فرموده الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ انتهى فرموده امام ظاهر شد که رب علام در انتقام انکار لواط اراده فرموده بیست و سیم نکاح عترت زیرا که سید انام صلعم فرموده که هر که تبسم کند در صورت صاحب بدعت خراب کرده است ستون اسلام خود را پس عمل ازحد انسرو دبیر عقب آمد و کی بان بود میکفت هلاک شدوالله هر که ازین شمار ادبود هرکس که تراع نمود در فضیلت و علم شما **ایضا** نصرانی از حضرت سؤال کرد از تفصیل جسم حضرت فرمود که رب معبود از قدرت کامله بنیه بیارنده و صلاقرار داد و دو بیست و چهل و شش استخوان و سیصد و شصت رگ پس رگها آب سید هد جسد را و استخوان نگاهدار اوست و لحم نگاهدار عظم و عصب نگاهدارنده گوشت است و در دو دست هشتاد و دو استخوان است و در هر دست چهل و یک استخوان

در کف

در کف انسان سی و پنج عظم است و در ساعد دو و در عضد یکی و در دست دیگر مثل همین و در پا چهل و سه وصال است و در قدم سی و پنج استخوان و در ساق دو و در زانو سه و در ران یکی در ورک دو عدد و همچنین در پای دیگر و در پشت مجمله بهره استخوان است و در هر پهلو نه است و در گردن هشت استخوان است و در سر سی و شش عظم است و در دهان بیست و هشت یا سی و دو دندان است و چون دندان در انسان مختلف است یا آنکه بعضی هم دارد و ان کمی زیاده و نقصان بهم رسد و این بیان بهمان دلیل است که دندان داخل استخوان است نه غیر آن **ایضا** در کتب اخبار ذکر شده که حضرت صادق علیه السلام روزی با ابوحنیفه فرمود که خداوند معبود در کلام خود اعلام کرده که طایفه از انام در روز حساب میگویند وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ در روز قیامت که رب وهاب بعدل از حساب جماعت را با مشرکین حشر میکند میگویند بخدا قسم ای پروردگار ما نبودیم ما مشرک و غرض امتحان ابوحنیفه بود پس او بجواب عرض کرد که همین جماعت مشرکند و در آن وقت از ترس عذاب خلاق انکار میکنند حضرت فرمود چگونه چنین است و این فرموده رب العالمین است عقب قول ایشان را رد فرموده انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ نظر نما ای محمد صلعم که چگونه دروغ میگویند بر نفوس خود و کو مشرک اند چرا قسم یاد میکنند نزد رب اعلی که مشرک نیستیم چگونه خدا فرموده دروغ میگویند ابوحنیفه در جواب فرو ماند عرض کرد بیان فرما یا ابن رسول الله حضرت فرمود ایشان که در قیامت قسم یاد میکنند که مشرک نبوده اند جماعت مسلمین اند که در حقیقت مشرک شده اند و خود چنین پندارند که مشرک نبوده اند حتی هم که قایل میتوانند بود که مراد تمام عوام بوده باشند زیرا که امام خود کردند هر کو را خواهش نمودند پس هوای خود را پرستش نمودند چنانچه خدا فرموده أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ پس ایشان خواهش خود را امام کردند و میتوانند که مراد اهل عصیان باشد که خلاف فرمان رب رحمن کرده و توبه ننموده است زیرا که چنانکه ایشان در حقیقت شیطان را در اطاعت شرکت داده اند با خداوند **ایضا** در بحار ذکر شده از راوی که گفت بعضی مکه مرا از خوارج از من سؤال کرد از معنی این آیه که وَمِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ چیست آنچه حلال کرده است خدا و آنچه حرام کرده پس من در معنی آن عاجز بودم تا آنکه در مدینه سید انام حضرت امام صادق علیه السلام رسیده سؤال کردم از آن علام فرمود حضرت که مراد حق یا آنکه رب منی بعضی عید حلال نموده است و بعضی اهلی را و میش و بز کوهی را احرام فرمود که حاج ذبح کند و اما شتر اعراب را رب الارباب در عرفات حلال فرموده و ابل بختی را حرام کرده و جاموس و گاو اهلی را قربان کردن برای حاج حلال فرموده و قربان گاو کوهی منع نموده پس آمدم بنزد آن مرد و جواب گفتم گفت این جواب را البته از زد تشریف رسول مستطاب است **ایضا** در بحار است که محمد بن مسلم گفته داخل شدم بر امام که هم و ابوحنیفه حاضر بود گفتم فدای تو گردم خوابی دیدم در تعبیر آن حضرت فرمود که بگو عالم حاضر است و اشاره با بوحنیفه فرمود تعبیر آنرا بوی حواله نمود عرض کردم خواب دیدم که داخل خانه خود شدم اهل خانه من بیرون آمدند گردوی بسیاری شکسته بر سر من نثار کردند

و ای کیس ... لشکن ...

ابو حنیفه کفت تو بعلت یکمبوانی مشقت بسیار میکشی بعد از جدال و تعب با آمال میرسی حضرت فرمود
والله خوب کفتی ای ابو حنیفه پس چون آن لعین رفت من بامام دین عرض کردم من نخواستم این بیکتاب
خواب را کوید فرمود اضطراب بمناکر تعبیر ما غیر آنهاست و این تعبیر نیست عرض کردم فدای تو شوم قسم
یاد کردی که کفته صواب است فرمود قصد من آن بود که خود خطا نمودی یعنی صواب و درست بود خطای
تو پس فرمود ای پسر مسلم تو متعه میکنی در زوجه تو خبر میشود و در خوت توی که معبد داری با پاره
کرده شکستن و بر سر تو ریختن جامه دریدن تو است کفته است که خدا قسم که فرموده ان امام محی
نکذشت مکر جمعه بود خمان هفته بود که جاره عید بود بهم بود و فقط در باب خانه بودم که دختری عبور نمود
از متعه با او مایل شدم غلام خود طلب نمودم که او را متعه کند جهت من چون او را داخل خانه کردم زن حرام
خبر شد بوی من آمده بیجبر آن زن فرار کرد و من تنها ماندم جامه مرا پاره پاره نمود پس تعبیر حضرت صادق
صدق بود **ایضا** در کتاب بحار روایت شده که ابن ابی العوجا که از مشاهیر ایام بود به هشام بن الحکم
کفت ایا رب ما علام نیست هشام کفت بلکه اوست احکم الحاکمین کفت پس چه معنی دارد اینکلام که
فرموده فَانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم الا تعدلوا فواحدة مضمون بحث
او که معلوم میکردد انستکه رب علام فرموده نکاح کنید دوتا یا سه تا یا چهار تا این عدد را رخص
فرمود پس فرموده اکر بترسید که عدالت رفتار نکنید پس بیکنفر اکتفا کنید پس کفت در صورت علم
قدرت بر عدالت ایا واجبست اکتفا کردن بیکی هشام کوید کفتم بلی کفت خود اخبار فرموده که ولن تستطیعوا
ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل و استطاعت و قدرت ندارید که عدالت کنید میان
زنان و هر چند حریص باشید غرض او این بود که دو کلام تناقض تمام دارد چرا که در یکجا فرموده رخص ایل
که زنان متعدد تزویج کنید مکر انکه نتوانید عدالت کنید در اینصورت بیکی اکتفا کنید و در اینجا فرموده
که استطاعت و قدرت ندارید هشام کفت من در تحیر بودم تا انکه از بسکه در اضطراب بودم سفر نمودم تا
بعد از انکه خدمت امام در مدینه رسیدم بعد از سلام انوالامقام فرمودی چه عجب که در ایام حج و نه زمان
عمره رسیده است شما را بانمقام چه کشیده است کوید عرض کردم که ابن ابی العوجا چنان بحثی بمن کرده
حضرت فرمود رب معبود در اینرا و لکن رخصت داد بعباد با وجود عدالت کردن تعدد زنان این عدالت
در نفقه است و ست یعنی تفاوت نکذارید در نفقه و کسوه و سایر لوازم و در اینجا که فرمود که شما استطاعت
و قدرت ندارید اینکه عدالت کنید این عدالت کردن واجب نیست زیرا که مقصود رب معبود در اینجا حب
دل است یعنی نمیتوانید در میل دل با زن جاهل و عاقل و خوش رو و بد رو و خوش کل از جهت میل در دل
مساوی باشید پس چون این تفسیر مشکل را جواب فرمود پس بجای منافات ندارد حاصل هشام کفتم بعد
از اعلام به ابن ابی العوجا کفت والله که اینکلام از حجاز تو نیست **ایضا** در بحار از روات بسیار ذکر
کرد امام صادق فرمود در بعضی از ایام من در نزد عبید الله بن زیاد حاضر بودم که مردی داخل مجلس شده
شکایت از زوال دختر خود نمود که دختر مرا عقد نموده است من عبید الله بن زیاد بعلمای حضار کفت حکم از اطفال

کفتند

کفتند عقد او باطل است زیاد بن خطاب نمود که در اینباب حکم چیست من کفتم که جناب رسالتمآب
حکم از او امر موده و شما در کتاب خود روایت دارید که در زمان سید عالمیان مردی شکوه از پدر خود
کرده در باب مال و نکاح اطفال رسول رب متعال فرمود که مال و اطفال تو اختیارش در دست پدر
تو است پس چون نکاح او باطل است پس قبول کرد و قول ایشان را ترک نمود قول مرا **ایضا** در کتب اخبار ذکر
که ابو جعفر احول کفت از من سوال شد که چه جهت زکوة را در مال خداوند متعال الجهل بیست از ده نه
زیاده و نه کم من جواب کفتم مثل صلوة که چهار رکعت و سه رکعت معمول است نه زیاده و نه کم بعد از آن خدمت
امام مکرم رفتم عرض کردم فرمود خداوند معبود چون عالم بحال الفقرا و ایتام بود که زکوة بیست نه زیاد تا اند
ایشان در مال اغنیا قرار داد فرمود متوجه کوش باید که موافق ایات و احادیث دیکر هر ضرری که بفقرا و ایتام
میرسد از جانب ظالم میباشد زیرا که رب علام بعلت مصلحت عالم انام انعام و اکرام فقیر و مساکین و ایتام
بصاحبان مال و عقار کرده که ایشان بفقیران برسانند **ایضا** در کتاب بحار از روات جمیله اخبار ذکر شده که
سفیان ثوری خدمت امام زمان آمده در وقتیکه آنجناب لباس بسیار خوب در بر داشت که قیمت آن
بسیار بود عرض کرد لغو دکه این لباس از تو نیست حضرت ختطاب فرمود که کوش کن و حفظ نما که قول من خیر
و دنیا است اکر تو در سنت باشی که بر دار اخوت رسی بهتر است از انکه در بدعت فوت شوی بدانکه رسول
عالمیان در قحط غلا بود و مردم پریشان و محزون و تنک بودند و در این زمان دنیا رو به مردمان کرده و مؤمنان کرام
بنعمت الله وسعت در حال مردم نموده اند شوم البتر ابرار سیکنا احق اند بدنیا از فجار نامرسیاه و مؤمنین از جاهل
احق اند بخیر نعمت از منافقین و مسلمین اولی میباشند بنعمت رب العالمین از کافرین و بخدا قسم باید بکیم
که من با این لباس نخواهیم که درهم و دیناری از حقوق کسی که مال احدی یا فقیری در مال من باشد بمکرم
رب اکرم عطا فرموده را در موضع و محلش خرج کردم پس ان لعین چون بشمینه پوش بود و بعضی را
بخود مایل کرده بود مریدان خود را جمع نمود سعی نمودند که خدمت حضرت جعفر آمده عرض کردند که دعوت
ما محبت و دلیل خود را به عقد دیم امام علیم فرمود الحال ظاهر کنید کفتند خداوند از جماعتی سعادتمند
خبر میدهد که ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون
و اختیار میکنند بر خود دیکران را پس خدا اختیار کردن غیر را مدح فرموده و ایضا در مقام مدح فرموده
ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا غرض او این بود که چرا بدنیا رغبت نمودید که تکلیف
دیکر هم بحضرت عرض نمود که شما اکثر مردم را مکر و بجانب دنیا امر میکنید حضرت فرمود ساکت شو
کیست از شما اعلم بقران حلال که ناسخ را از منسوخ فرق کند و محکم را از متشابه زیرا که در جهل ناسخ و منسوخ
هلاک میکردد این امت هر که هلاک میکردد کفتند ما بعضی را عیدانیم اما بعضی را نمیدانیم فرمود این است که
از این راه اشتباه حاصل میکردد و تخصص بالاحکام میشود همچنین احادیث رسول امین اینهم ناسخ و منسوخ
و محکم و متشابه دارد پس بیان ای سفیان با اتباعان خود که آنچه از قران بیان کردی که خدا اهل بیتی را مدح
چنان کسان را فرموده لی الحال وقت ... [illegible]

بر عدالة

فقیر باید ... [illegible]

حضرت صادق ع م

زمان

اینکه صاحبان اجو کبیره از حق قدریه شدند عیدان آن اوان منهی شده بودند از دادن آن با وجود ضرورت خود
پس بعد از آن رب رحمن از راه رحمت مؤمنان که ضرر نخورند عیال و اطفال خود رسانند بدادن تمام
مال که شاید صبی بر جوع نتوانند خود پس نهی از آن فرمود پس امر رب سبحان ناسخ این فعل ممدوح مؤمنان
شد و این ترحم است بعیال صغار و بر ضعیف عاجز رحم کردن [illegible] بجوع بمیرا کر من مثلا تصدق کنم مال
خود را و دیگر ندارم هلاک میکردند عیال و اولاد از جوع و باین سبب سید عجم و عرب رسول عالی
نسب فرموده هر که پنج خرما یا نان مالک باشد و اراده کند انفاق کند افضل آنها آنست که بوالدین
دهد دویم در فضیلت آنست که بخود میخورانند سیم بعیال خود بدهد سیم آنکه بخویشان درویشان دهد
چهارم آنکه بهمسایگان [illegible] نفقه کند پنجم که از همه اقسام کم اجرتر است و ثواب آن کمتر است
در راه خدا دادن بغیر اینکسان آیا نمیدانید و در کتاب خوانده اید که اعرابی مالک پنج یا شش عدد
بود و همه را تصدق کرده بود و اولاد صغار از او مانده بود حضرت رسول مختار فرموده
اگر کار او را بمن اظهار کرده بودید مانع میشدم که او را دفن کنند با مسلمین که چه اصبایای صغار را
بیمال گذارده که سؤال کنند و بی مال بر حال گذارند پس فرمود حدیث کرد پدرم از جدم که آن
جناب فرمود که در نفقه کردن ابتدا کنید بنزدیک تر پس نزدیکتر بود دیگر جواب جهول شما در کتاب
خدا موجودات که طریقه انفاق را ذکر فرموده در آنجا که فرموده الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم
یقتروا و کان بین ذلک قواما یعنی در مدح مؤمنان فرموده که ایشان آنها اینست که در خرج مال اوسط
حال اند نه امساک دارند و نه اسراف مینمایند و این نفقه کردن [illegible] نفقه کردن بر واجب النفقه
یا مسکین و فقیر پس یقین که تمام را دادن موافق کلام خالق علام اسراف است پس چه میکه رب مجید
امر میکند بعبید بغیر آنچه شما مردم را امر میکنید که همه مال را به عبید و اهل سؤال داده خود را اختیار کنید
و این کفته شما را اسراف نامید و در آیات متعدده رب حمید بهمه شنوانید که انه لا یحب المسرفین
یقین که رب العالمین دوست نمیدارد مسرفین را پس نهی از اسراف فرموده و نهی از امساک و وسط را
مدح فرموده که حاصل کلام آن امام عادل علام آنستکه تمام دادن مال خلاف فرموده رب متعال است
و ندادن نیز که هیچ ندهد و اگر تمام را بدهد و بعد از آنکه تمام مال خود را بدهد [illegible] دعا کنند که آن
خدا مال طلبد خدا باو نمیدهد و اجابت نمیکند زیرا که رسول خدا فرموده اصناف چند از امت من اند
که خداوند اجابت نمیکند دعای ایشان را اول آنکه نفرین بر والدین خود کند دویم کسیکه دعا بر بدهکار میکند
که مال او را خورده و رد نمیکند زیرا که صاحب مال تقصیر کرده که حجت و شاهد بر مال نگرفته سیم کسیکه
نفرین بزوجه خود میکند چون که رب العالمین چاره قرار داده که طلاق گوید چهارم کسیکه در خانه بنشیند
و طلب رزق کند و اعضاء و جوارح خدا داده خدا میفرماید چرا در طلب آن ساعی نمیگردی پنجم
که رب متعال مال داده باو دهد و غلو را نفقه کند دعا نزد ذو الجلال مال طلبد خدا میفرماید که من مال بتو
دادم چرا زیاده از حال خرج کردی چرا متابعت من ننمودی و از اندازه تجاوز کردی دیگر آنکه رب رحمن رسول

عالمیان

عالمیان خبر داد فرمود که چگونه باین انفاق نمود و این قصه وقتی بود که آنجناب مالک چندین وقیه زر
شده بود و آن سرور تمام زر را بخشید بفقرای حاضر و چون شب بانو فقرا آمد رسید چیزی نبود آنسرور جمع شد
هر کسی نزد میطلبید آن باعث رنجید در غم و الم و ماتم خوابید زیرا که خود مالک چیزی نبود و
خالق مجید نیز برای آنسرور رسانید تا موجب تأدیب او کرده پس نازل نمود بر آن کامل که ولا تجعل یدک
مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا یعنی دست خود را کره مکن بر
کردن یعنی بسیار ممسک مباش و باز هم مکن دست را بنوعیکه هیچ در آن نماند یعنی زیاده هم خرج مکن
که موجب آن گردد که بنشینی پشیمان و منقطع از مال بعد احوال [illegible] و مانند اینها احادیث رسول بود
که کتاب خدا موافق فرموده او بود پس حدیث او با کتاب هر دو موجود چگونه میتوان رد نمود و قطع
نظر از کرده آنسرور بنا بر کفته شما که فعل ابو بکر حجت است در وقت وفات کفته شد با بو بکر وصیت کن جواب
کفت که بخمس مال وصیت کردم و حال آنکه عالم بود که رب معبود ثلث را تجویز فرموده پس اگر کمتر را
بهتر نمیدانست بیشتر را اختیار میفرمود قطع نظر از کرده آن بی بصیر سلمان در زهد سلمان مشهور است
و از عیب و نقص دور است و خوبی و کمال او کالنور علی الطور در ذکر احوال او مذکور [illegible] سالکه عطا
و نوال او از بیت المال داده میشد ذخیره میفرمود قوت سال را بجهت عیال تا بقیه مال بعطا یا اهل سؤال
میداد پس عرض شد یا سلمان تو با این زهد چرا چنان میکنی و تو نمیدانی که فردا در سلک مردگانی یا داخل
نمیکانی جواب آنجناب این بود که چرا شما امید بقا برای من ندارید چنانچه فنای مرا انتظار دارید یعنی
در احتمال این دو حال مساوی است پس سلمان فرمود اما علمتم ان النفس قد تلتاث علی صاحبها اذا لم
یعنی آیا نمیدانید که نفس سرکش بتحقیق که التفات میکند بصاحب خود مضطرب میکرداند هرگاه
قوت ندارد و اگر من قوت سال نفس بر فعال [illegible] نکردم بر او فایق میشوم و از او اطمینان میکنم قطع
نظر از فعل این باهنر هم ابا ابوذر نبود در زهد سرا نخوبانه ممدوح رسول عالمیان در ذکر احوال او
مذکورات و در نتیجه [illegible] که صاحب مال بود [illegible] شتر و گاو و گوسفندان و در اوان
ضرورت عیال بقدر ضرورت حال میکشت و در مصارف ایشان خرج میفرمود در وقت ورود
مهمان بقدر ضرورت ایشان شتران نحر مینمود و اگر شب از حال محتاجان میشد بقدر خوردن بیکبار آن
کوشت و نان خود با ایشان میخورانید و حصه خود را هم زیاده از مسکینان منظور نمیداشت و کی میتوانند
ادعا کنند که زاهدتر از ابوذر و سلمان باشد و خود هم قایلید که امر اینها نکشید بجای که مالک هیچ نباشند
چنانچه شما امر میکنید مال او مردم را با تلف متاعهای خود و میگویید اختیار کنند دیگران را بر خود
و عیال خود دیگر [illegible] بدانید ای [illegible] سفیان و تابعان که روایت فرمود پدرم از پدران خود که رسول
عالمیان فرمود چه تعجب میکنم از حال مؤمن در دنیا اگر ریزه ریزه کنند کوشت او را بمقراض در دنیا
برای او خیر است و اگر هم رب اکرم باو بدهد مال عالم را و مغرب و مشرق را ملک او کند برای او خیر است
بر هر چه خدا بمؤمن میکند خیر اوست چه فقر و چه غنی پس فرمود آیا نفع و سود بود آنچه من روش

وسبق کردم از مسائل رسول مکرم با انکه دیگر هر چون زیاده کرده ام ایا میدانید که در اول حال حق تعالی
قتال را واجب فرموده و حال انکه مسلمین هزار باشند و کفار ده هزار و اگر با وجود ده مقابل بودن
اهل فساد احدی از عباد فرار مینمود گناه کبیره بوده و بعد از ان رب رحمن بر بندگان و ضعیفان و
جاهلان رحم نموده و حکم را اسان کرده فرموده فَإِن یَکُن مِنکُم صابِرَةٌ یَغلِبوا مِائَتَین اگر دو مقابل باشند کفار
نباید فرار کنید و اگر زیاده بودند فرار جایز بود پس این حکم حکم اول را نسخ نموده اینها از جناب رب از جهت
تخفیف مشقت مؤمنین قرار فرموده که اگر مقابل یکی و عادل زیاده از ده جاهل باشد فرار منع نشده
پس ده نفر نسخ ده نفر را کرده دیگر خبر و حدیث اگر حکام شما اگر حکم میکنند که نفقه زن باید مادر و احدی
از عباد کنار عا کند علم مال و پریشانی احوال را از او عیش و ندو شما میگویید که خود را بیمال کرده اند پس
حکام شما ظالمند و دیگر چرا صدقه و خیرات و وقفات را زیاده از ثلث قضات تجویز نمیکنند پس خدا که
گفته شما حکم میکنند دیگر خبر کنید ایکروه [illegible] که هر گاه باید مردم طالب مال و صاحب مال باشند و زاهد
دنیا باشند و هر چه دارند بفقیر و یتیم بدهند پس هشت امام از خاص و عام تمام مساوی میگویند پس
صدقه زکوة و کفارات حج و صیام را بکی بدهند و صدقات و خیرات را بکی بدهند زیرا که رب علیم
و قادر حکیم امر کرده که مال نگاه نداشته اند پس از زکوة و خمس را بکی فرموده و خورنده انها کی خواهد بود
و چگونه میتوان است احدی از مؤمنین مال و نقد ذخیره نموده تا انکه خدا فرماید ای گروه مؤمنین زکوة
بدهید و حال انکه شما چنین میگویید که هیچ درهم و دینار و مال نگاه نداشته پس باید که گوسفند و
گاو و شتر و فضه و ذهب را بیش از اوان وجوب زکوة از ملک خود بیرون کنند پس بفهمید این کتاب
خدا را و از جهل خود حکم میکنید بخلاف فرمان رب مجید و خلاف فرموده رسول سید عبید زیرا
که حدیث و قران هر دو مصدق یکدیگراند در این بیانی که من کردم زیرا که به جاهلید بناسخ قران و
احادیث سید عالمیان ص را که حجت میکنید و ترک کرده اید فکر کردن در معنی آیه قران و محکم و متشابه و امر و
نهی او را قطع نظر از انها هم دیگر بر من خبر و حدیث که خبر شده این از احوال سلیمان که موافق خبر قران گفت رب
منان که پادشاهی بمن عطا کنی که بعد از این زمان مثل آن در وسعت و دولت برای احدی از اهل جهان میسر
نگردد و خداوند رحمن چنان شاهی باو داد و با انجمال و این تسلط و جلال و کثرت لشکر و مال دقیقه از یاد
ملک متعال غافل نبود و بحق عمل مینمود ایا احدی از اهل کتاب برای انجناب عیبی ثابت نموده بایت معبود او را
عیب نموده قطع نظر از جنب او حضرت داود پیش از او سلطان با شوکت و قوت بوده و مسلط بر مردم زمان
شده بود و بحق و عدالت عمل مینمود ایا بعلت وسعت و مال احدی از جهال او را عیب کرده چه جای آنکه عقلا
دیگر انکه ایا خبر از یوسف پیغمبر ندارید که فرموده اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ که از سختی
قحط نگاهداری اموال او را طلبید و بقدرت رب متعال بشاهی و جلال رسید و حال آنکه سید که دولت او را
گرفته بود حق مردم را حال [illegible] معاش بجز مت او [illegible] و بالای جمال و جلال و دولت و مال
[illegible] از عزیزان [illegible] بیعت بنبوده [illegible] و عدل سلوک میفرموده [illegible] او را عیب نموده

قران

مائتین

قران یا احدی از مردمان قطع نظر از کرده هر پیغمبر جماعت که قصص ایا خبر شده این از ذوالقرنین
که دولت خدا بوده و خدا هم او را دوست داشته و او را سلطان مشرق و مغرب نموده و با وجود ان بعلت
و احسان رفتار نموده ایا بعلت نگاه داشتن مال کسی او را عیب کرده است پس او را [illegible] دین را از رسول الله بیا
اموزید و خود را از جهل الکین مکرو [illegible] و هر چه بر شما مشتبه باشد ساکت شوید و رجوع کنید باهل علم تا از [illegible]
در معنی خود [illegible] باشید و در طلب علم قران بکوشید که ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و حلال و حرام
کلام ملک علام را بدانید پس اگر در فهم قران سعی کنید جهل را از خود دور میکنید و اگر نه جهل را برای
دیگران که اهل جهل بسیار اند و اهل علم کم [illegible] که خدا فرموده وَفَوقَ كُلِّ ذِي عِلمٍ عَلِيمٌ یعنی بالادست هر صاحب
علمی عالمی هست این بود تمام ترجمه کلام امام ع فَعَلَى مَنِ اتَّبَعَ الهُدَى الرَّحمَةُ وَالسَّلام ایضا از جمله افات
امام ع در ایام منصور که بعبدالله بن الحسن ع اذیت و ازار رسید آن امام ع نوشتند با و بعد از بسم الله
حمد اما بعد گمان مدار که الام و مصیبات ایام که بتو رسیده است تو را تنها بغصه و حزن افکنده بلکه تمام
اقوام را در سوختن دل با تو شریک نموده مگر انکه باید هر عاقل صبر خود را کامل کند و ما رجوع نمودیم بفرموده
رب عادل کریم که بر نبی علیم خود تعلیم فرموده که فَاصبِر لِحُكمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعيُنِنا صبر کن بر حکم رب خود
که رب تو از حال و فعال امور تو بیناتر از اوست و ایضا او را امر بصبر نموده در جاییکه فرموده فَاصبِر لِحُكمِ رَبِّكَ
وَلا تَكُن كَصاحِبِ الحوتِ صبر نما در حکم خدا و نبوده باش مثل صاحب حوت یعنی حضرت یونس ع که از اذیت
قوم دلتنگ شد و بیرون رفت بلکه صبر تو باید بیشتر از اندی قدر تو باشد و ایضا در وقتیکه رسول ص ملول
بوده از شهادت حمزه خدا فرموده وَإِن عاقَبتُم فَعاقِبوا بِمِثلِ ما عوقِبتُم بِهِ وَلَئِن صَبَرتُم لَهُوَ خَيرٌ لِلصّابِرينَ
چون کفار عمو سید ابرار را کشته بودند و انگشتان و جگر او را بریده بودند رب غفار ادب بسید عجم و عرب
فرموده که اگر بکفار تلافی و عقوبت میکنید زیاده از انکار انجماعت ناکار مرسانید بلکه مثل عمل او مصیبت را
بایشان برسانید نه زیاده و اگر هم صبر کنید خیر شما در ان است زیرا که چنین کند رب العالمین اشد از اینها عقاب
میکند پس حضرت رسالت مآب علم عقاب که خیر بود اختیار فرموده صبر نموده و ایضا فرموده وَأمُر أَهلَكَ
بِالصَّلاةِ وَاصطَبِر عَلَيها لا نَسأَلُكَ رِزقًا نَحنُ نَرزُقُكَ وَالعاقِبَةُ لِلتَّقوى وامر کن اهل خود را بنماز یعنی اول
خود را بخصوص و صبر نما بر نماز یعنی مداومت کن زیرا که نماز معظم عبادات است و موجب دفع فقر و فنا
است و با جهت فرموده ما سؤال نمیکنیم رزق دادن تو را بعیال بلکه ما خود روزی میدهیم تو را و ایشان را و
عاقبت نیکو مهیا است برای پرهیزکاران در هر دو جهان و ایضا فرموده الَّذينَ إِذا أَصابَتهُم مُصيبَةٌ قالوا إِنّا
لِلّهِ وَإِنّا إِلَيهِ راجِعونَ انجماعتی که هر وقت غمی و المی و مصیبتی بایشان برسد [illegible] میگویند ما از جهت
عبادت خدا خلق شده ایم و بسوی جزای او رجوع میکنیم انجماعت را خدا رحمت میکند در جاییکه فرموده
یُوَفَّی الصّابِرونَ أَجرَهُم بِغَیرِ حِسابٍ خلاصه معنی انکه خدا وعده اجر بیحساب به صابران بر بلاها و تعب و عناد
داده و در انجا که لقمان بپسر خود نصیحت فرموده که وَاصبِر عَلى ما أَصابَكَ إِنَّ ذلِكَ مِن عَزمِ الأُمورِ صبر کن بر هر
بتو رسد زیرا که از جزع و عدم صبر فایده نمیرسد و حضرت موسی ع بقوم خود فرموده که اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا

ذکر بعضی نصیحت نامه حضرت صادق ع که بعبدالله بن الحسن [illegible] نوشته اند بعد از انکه منصور [illegible] باو کرده بود

وتلافی نکنید

لله ان الارض لله یورثها من یشاء والعاقبة للمتقین طلب یاری کنید از حضرت باری و صبر کنید بر شدت حمید ذلک زیرا که زمین مال رب العالمین است بهر که خواهد ارث میدهد و عاقبت بهتر کار از خیر است باز خدا فرموده الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر که مدح فرموده مؤمنین را که وصیت کرده اند بحق و وصیت کرده اند بصبر بر محنت و بلا و رنج و عناد و فرموده ثم کان من الذین آمنوا و تواصوا بالصبر و تواصوا بالمرحمة که مدح مؤمنان را کرده بصبر و رحمت و ایضا فرموده و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرین و هر آینه امتحان میکنیم یعنی مثل کار امتحان کنندگان با شما که مبتلا میکنیم انسان را بترس و گرسنگی و نقصان مال و مردن فرزندان و بتلف کردن زراعت و میوه ها و مبتلا شدن بدست ظالمان و امثال آن تا ظاهر گردد مخلوق که کی شاکر و صابر و کیست صاحب کفران و بشارت بده صابران را بنعمت و رحمت دو جهان و ایضا فرموده و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا و الله یحب الصابرین چه بسیار پیغمبری که با او خداپرستان رفتند بحرب کفار و سست نگردیدند از غم اذیت و جراحت و آزار که بایشان رسید در راه پروردگار و ضعیف نشدند و سستی ننمودند و خدا دوست دارد صابران است و ایضا مدح فرموده که و الصابرین و الصابرات مردان صبر کننده و زنان و وعده ثواب و رفع عذاب داده و باز برسول مستطاب خطاب فرموده که و اصبر حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین و صبر نما در انتقام اشقیاء تا هر وقت که حکم کند خدا و اوست بهترین حکم کنندگان و امثال این بیان در قرآن بسیار است و بدان ای عزیز که رب اکرم کوتاهی نمیکند در دنیا برای مقربان ساعتی زیرا که ضرر و غم دنیا جهت عبد بهتر است و بلا با صبر خیر است از رخاوت اگر نمیکند باعث خوشی دنیا برای اشقیا و اگر نمی بود چنان چرا دست رحمن چاره ظالمان مقربان خود را نمی نمود و دائم بلا بر آنها نازل نمی نمود بلکه دشمنان خدا دوستان او را کشتند و ترسانیدند و عزیزان رب سبحان چه ستمها که از ظالمان در هر زمان دیدند و جورها کشیدند و همیشه ظالمان قوی و غالب و با جمعیت بودند و اگر نبود که رب مجید محنت دنیا را پسند نمود برای مقربان شهید نمیکردید زکریا و یحیی دو نبی حمید از ظلم ظالم پلید و زنان کاری تباه روزگار و اگر نبود که خیر بنده در ستم کشیدن بود حق تعالی علی بن ابیطالب مظهر العجائب را شهید تیغ ابن ملجم پلید نمیکرد و اگر نبود این فرزند امیر المؤمنین و نور نهال سید المرسلین و قرة العین سیدة نساء در کربلا مظلوم و تنها نبود و شهید تیغ جفا نمیشد و اگر نبود این رتبه محبوب در دنیا ضعیف نمی بود و لو لا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضة و معارج علیها یظهرون یعنی اگر نبود که کسان که یقین از دین بهر میگرفتند را آنکه غمگین و حزین میشدند هر آینه قسمت وسعت و مال و جماعت کافر میدادم که عمارات خانه های خود را از نقره و زر بنا کنند و بام عمارات بلند که از نقره بنا شده از نردبانهای طلا بالا روند یعنی از فکر بیعقلان است دنیا در نزد ما بعلت اینکه بی بقا است و محل فنا است و تمام از عیوب است برای جماعت اشقیا اختیار میکردم تمام

خداوند

خداوند ارحم این راه لطف بر اولاد آدم که مبادا اگر چنان شود مردم از دین برگردند مؤمنان را هم در بعض اوان پادشاه بلدان و صاحب مال و حال میکنند که موجب میل مردم بنیکی و احسان گردد و تا جهات رب بسید عجم و عرب خطاب فرموده که ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون بعضی ایمان دارند ظالمان و کافران و عاصیان که آنچه خداوند جهان در دنیا امداد کرده بایشان از دادن مال و فرزندان که صاحب طایفه و ایل و صاحب مال جزیل شدند این تمامت کردیم با ایشان در دنیا که عقب آنهم در عقبی بدهیم چنانچه مؤمن را هر چه میدهیم از مال در دنیا عجالت و مسارعت است که نموده مال بی زوال عقبا باشد پس باز خود فرموده که ایمان از کافران و منافقان بیجا است بل لا یشعرون بلکه نمیفهمند که این حظ ایشان است در نعمت دو جهان و اگر نبود که رب معبود دنیا را مکان غم و الم نمود نمیفرمود رسول علم که اگر چه حزن مؤمن نبود خدا کافر را مقنعه از حل بر بسی میپیچید که سر او در دنیا در دنیای نهایت بعلت دلگیری مؤمنین کافرین را هم بدرد و الم و غم کاهی مبتلا میکنند و در حدیث چهارم آمده که فرموده دنیا بقدر بال پشه نزد خدا قرب ندارد و اگر دنیا عزت داشت نزد خدا شربت آب از آن بکافر نمیخورانید چنانچه از آب کوثر نمی اشامند و از نعمت جنت بهره ندارند و اگر نبود که خدا دنیا را محل رنج و عنا نمود نمیفرمود خدا و لو ان مؤمنا علی قلة جبل یا اخی یعنی اگر مؤمنی در قله کوه مسکن کند که از اذیت مردم بر حذر هر آینه مبعوث میشود منافق یا کافری که از او را بر ساند و اگر نبود چنان رسول عالمیان نمیفرمود که اگر دوست دارد خدا بنده خود را امیر برد بر آن بنده بلا را تا آنکه اگر از یک غم فارغ میگردد الم و غم دیگر با او میرسد و رسول خدا فرموده هیچ دو جرعه شرابی گوارا نیست از جرعه غیظی که شخص فرو خورد و حلم نماید و جرعه مصیبت و عزایی که صبر کند برای خدا و اگر نبود چنان پس چرا مؤمنان اصحاب حضرت رسالتماب همه دعا میکردند بد شمنان خود بطول عمر و کثرت مال و اولاد و صحت بدن و همچنان سید عالمیان هر کرا جهت او استغفار میفرمود او را خداوند مجید شهید میکردانید پس بر شما باد ای عمو و ای ابن عم و اولاد اعمام و اخوه من بصبر و رضا و تسلیم امر رب علیم و تفویض امور برب شکور و رضا بصبر کردن بر قضا و تمسک بطاعت او و فرمان بردن او امر خداوند قادر خدا فرو ریزد بر ما و شما صبر را و ختم کند برای ما و شما بصبر بر بلا و اجر رو نجات و قرار دادن ما را با سعدا و نجات دهد ما و شما را از هر هلاکت بجود و قوت خود انه سمیع قریب و صلی الله علی صفوته من خلقه محمد النبی و آله اهل بیته **مقام پنجم** در ذکر تعلیم آن امام عالیمقام بعضی از دعا جهت دعای بلا در بحار از کتب اخبار مروی است که راوی گفته خدمت حضرت رفتم در وقتیکه آن امام مکرم بیمار بود پس حضرت ده هزار درهم بمن بخشش فرمود و مرا مرخص نمود چون سفری بود عرض کردم از مال مرا غنی کردی من کثیر السفر و احتیاج بود و ذکری دارم که از مخاوف و مهالک سالمان باشم حضرت بمن فرمود هر گاه ترسان باشی از شر جانوران یا غیر آن بکنار دست راست را بر سر و بلند بخوان این آیه از قرآن که رب رحمن نگاهبان تو میکرود افغیر دین الله

يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ يعنى آيا دين خدا را کافران طلب مينمايند وحال آنکه اطاعت وانقياد کرده براى خدا هر چه در زمين و سماوات با رغبت يا بکراهت و بخداست رجوع شما در قيامت پس گفتم بعد از آن سفر رفتم بوادى برخطى عبور کردم که مشهور شده بود که منزل و مکان جنيان است پس در ميان وادى شنيدم که جنيان با هم ميگويند بگيريد او را پس در آن وقت اين را بلند قرائت کردم بقدرت خداوند شنيدم که آن بزرگ ايشان که امر بگرفتن ميکرد گفت بگذاريد چگونه ميتوانيد باو اضرر رسانيد وحال آنکه اين کلام رب مجيد محصن کرديد **ايضا** در بحار مروى است که چون کميت نام دوستان امام عم بود در جانى آن ايام در داخل و قتل او سعى ميکردند در شب تار با خدمت امام احيا آمده و وداع نمود که فرار کند امام احيا دعائى باو خوانده او را بجهه رد کار سپرده در هر راه جمعى سياه و کسان رو سياه در تجسس آن بيگناه بودند که راه عبور نبود و بغير از حفظ الله پناهى مير نبود پس چون بفضاى باب انجناب آمده شيرى در فضا بود و مقابل آن عاقل هر چه مايل از راه ميشد شير بقدرت رب قديم سبيل او ميشد و ببر از معجزه حضرت جعفر اشاره مينمود که حذر مکن من نيامده ام براى ضرر تا آنکه آن بابصوبى رسيد و در پهلوى او با او چسبيده عبور مينمود تا آنکه او را از جماعت شرير که نمايند خداوند کبير باو نجات بخشيد **ايضا** سيد حميرى بيچون مداح امام عم بود جماعت ظالمان زمان خواهان قتل او شده او هم پنهان خدمت امام عم آمده حضرت دعا فرمود او از محبان امام مختر و سبعى در راه پناه وجاى او شده و او را از شر اهل ضرر و کسان شاه بلد برده سلامت بمرو رسيد و باين موجب بصيرت اهل شقاوت نکرديد **ايضا** در کتاب بحار روايت شده که راوى گفت مرد صالحى شعر کميت بن زيد اسدى را نکو بخوبهم روايت مينمود که در مدح اهل بيت ذکر کرده و چون بسيارى از ان اشعار در مذمت خود چنان شنيد ديگر اشعار اعدا بيان نميکرد نا بيت و بخيال براين حال بود تا کاه زياده از اول باد ذکر گفتار او و اظهار ميکرد تا آنکه از علت آن سؤال شد گفت شبى در خواب جناب رسالتمآب و صحراى حساب را ديدم که در آنجا صحيفه دفترى را کشوده اند که اسم محبان امير مؤمنان عم در آن ثبت است ميگويند اهل جنان ايشانند نزد ديگران پس رفتم در سطور آن نظر بنظر کردم صاحبان اسم سطر اول و دوم را کز نشناختم و در سطر اول نوشته بود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اين اسم محبان امير مؤمنان عم است که داخل جنان ميکردند پس در سطر سيم و چهارم که نظر کردم کميت مداح حضرت جعفر نوشته بود اين باعث شد که من اعتقاد بصلاح و سداد او کردم **ايضا** در کتاب مذکور مروى است که سيد حميرى قايل بامامت محمد حنفيه بود در حين مرض بود که زبان او گرفته و رنگ او سياه شد چون مداح حضرت صادق عم بود احدى آنجناب را خبر نمود حضرت نزد بالين او قرار گرفته چون او را قادر بر کفتار ديد لب مبارک را بحرکت داد بعد از آن خداوند رحمن زبان او را گشاد پس گفت أُولٰئِكَ يُفْعَلُ هٰذَا الي بدوستان شما چنان سلوک ميکنند ملائکه رب رحمن حضرت فرمود بحق قايل شو از باطل و بگردان تا امان يابى از اين حال و مآل تو چنان باشد پس گفت تجعفرت بِاسْمِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ أَكْبَر

وجون در اين اثر و ربعى جعفر را اختيار نمودند نعم حال او بصحت مبدل شده بر خواست **ايضا** از کتب اخبار در بحار ذکر شده که ابى الطيار گفته من خدمت امام صادق عم داخل شدم شکايت از بى مالى کردم و پريشانى احوال الخ آنحضرت فرمود دکان در بازار بازاری عرض کردم بلى فرمود هر کاه بکوشد ميروى دکان جاروب کن و بنشين و هر زمان که ميروى بدکان دو رکعت نماز با حمد سوره بگذار و در عقب نماز بگو تَوَجَّهْتُ بِلَا حَوْلٍ مِنِّي وَلَا قُوَّةٍ وَلٰكِنْ بِحَوْلِكَ يَا رَبِّ وَقُوَّتِكَ وَأَبْرَأُ مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ إِلَّا بِكَ فَأَنْتَ حَوْلِي وَمِنْكَ قُوَّتِي اللّٰهُمَّ فَارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ رِزْقًا كَثِيرًا طَيِّبًا وَأَنَا خَافِضٌ فِي عَافِيَتِكَ فَإِنَّهُ لَا يَمْلِكُهَا أَحَدٌ غَيْرُكَ راوى گفت بفرموده امام عم عمل کردم و بدکان رفته نشستم و در حذر بودم که مبادا ديوانيان مطالبه مال دکان از من کنند و اين علاوه بر پريشانى بوده حال شود پس احدى آمده از غربای با متاع و گفت نصف دکان را بمن کرايه بسيار داده متاع خود را در آن دکان قرار داد پس بمن گفت متاع خود را من گفتم نصف بار خود را بمن بگذار که بفروشم و بعد از فروش ثمن او را بتو دهم قبول نمود پس چون متاع را خريدم با نفع بسيار رواج گرفته تمام را فروختم و نفع خود گرفتم هر يوم يک عدل بار بمن ميفروخت و صلاح قيمت آنرا ميدادم حاصل از تعليم آن امام عادل عم دولت من کامل شده بجائى رسيد که غلامان رشيد و مراکب و اسباب بسيار گرفته داخل تجار با اعتبار شدم **ايضا** در کتاب بحار ذکر شده از زکريا ولد ابراهيم که گفته من نصرانى بودم بمدينه در کشودم و بعد به اسلام رغبت نمودم و از نعمت امام خود بودم اراده زيارت بيت الحرام نمودم بعد از حج بمدينه صاحب سکينه خدمت امام بيقرينه آمدم و نقل خود را تمام عرض کردم که تازه اسلام آورده ام انعام مقام فرمود چه باعث بود تو را که اسلام آوردى گفتم قول حق تعالى که فرموده مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلٰكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ يعنى نبودى تو که بدانى کتاب و چيست ايمان و اما رب رحمن عالم کردانيد هر کرا قابل دانست بايمان و از اين جهت فرمود و لکن قرار داديم ما نورى که هدايت ميکنيم بآن نور هر کرا اراده ميکنيم پس آنجناب فرمود بخدا تو را هدايت نمود و سه مرتبه دعا نمود که اى خداوند معبود تو هدايت فرما اين را پس فرمود سؤال کن از هر چه خواهى عرض کردم پدر و مادر و سم هر دو نصرانى ميباشند و نوعجز من نابينا است من ناچار با پدر و مادر هم چيز ميخورم و سر کار من از طبخ و غيره با ايشان است فرمود گوشت خوک را حلال ميدانند گفتم نه بلکه دستهم بآن نميکذارند فرمود ضرر ندارد و با مادر خود زياده از پيشتر محبت کن و اگر فوت کردد باجه ديگر محول مکن امر او را خود متوجه امور او باش و بنى مده احدى اگر تو نزد ما آمده تا هر وقت که در مينا ما بينى پس من رفتم تا در مى خدمت آن امام هدى رسيده ديدم مثل معلم اطفال بنقل آن و جواب و سؤال ميگويد که در خود حال البشرى نيست پس بعد از مفارقت از خدمت ان اجلال که بنزد عيال رفتم آمدم بفرموده آن بزرگوار بسيار عبادت خود مهربان بودم حتى آنکه سر او را شسته و شوى مينمودم و مثل خدمتکار دقيقه غافل از او نبودم پس روزى بمن گفت اى پسرک من تو در دين

من که بودی باین طریق بمن محبت مینمودی و حال که بدین حنیفه شده زیاده مراعات حال من میباشی
گفتم بلی ایمان در احدی از اولاد پیغمبر یافتم سفارش تو را فرموده مادرم گفت این اولاد نبی است
گفتم من علما و اولاد نبی است و وصی و خلیفه اوست ایمان بعد از رسول الله رب قائل دیگر پیغمبری نیست
این ولد اوست پس مادرم گفت ای پسرک من دین تو خوب دین است بمن تعلیم نما پس گفتم بگو اشهد ان لا
اله الا الله و بعد از آن تعلیم او اسلام را باو دادم پس در آن وقت نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را
که تمام نمود ناخوشی باو عارض شده پس خطاب نمود که ای فرزند سعادتمند بار دیگر تکرار نما بر من
اعتقادات اسلام را پس چون تمام نمود چشم روشن روح او بجنت پرواز کرده مسلمانان در جنازه او جمع
گشتند من خود متوجه دفن او شدم مولف گوید که صادق امامان که بولد او فرموده که عاید تو فوت
کرده خود متوجه تجهیز و تکفین او شو این دو خبر غیبی بود اول وفات مادر دیگر طریقه امامان این بود
که اینقسم اخبار را چنان اظهار میفرمودند چنانچه رسول مختار در اسفار جنگ سردار تعیین فرموده و
میفرمود اگر وفات کند سردار شما فلان است و هر که را چنان فرموده بود البته از آن سفر عود نمینمود دویم
خبر اسلام مادرش بود زیرا که اگر نصرانی مرده بود مجوز نبود که آن پسر او را بطریق خود غسل دهد و این
ظاهر است که خبر اسلام آوردن او بر امام علیه السلام آشکار بود چرا که سفارش تمام از مادر فرمود و در باب پدر
ساکت بود **ایضا** در کتاب بحار از دعوات اخبار مروی است از ابی ولاد حناط که کرایه کردم استری تا
قصر ابن هبیره در رفتن و عود کردن بقدر مبلغ در طلب قرضدار خود چون نزدیک پل کوفه رسیدم خبر
شدم که قرضدار من بجانب نیل روان شده منهم بجانب نیل رفتم پس چون بر نیل رسیدم خبر شدم که قرضدار من
به بغداد رفته به بغداد آمدم و بعد کار خود تدارک کردم و فارغ شدم از حساب او و عود بکوفه نمودم و رفتن
و عود کردن من پانزده روز کشید پس خبر بصاحب استر دادم که حلیت حاصل کنم و پانزده درهم نیز باو
دادم ابا نمود و مرا بنزد ابو حنیفه بجا آکمه بردیم قصه را ذکر کرده و تمام ذکر کردیم گفت که استر گفتم صحیح و سالم
رد کردم صاحبش گفت بلی بعد از پانزده یوم ابو حنیفه گفت چه میخواهی از او گفت کرایه پانزده یوم را
میخواهم گفت رای من آنست که تو کرایه طلب نداری زیرا که کرایه کرده بود تا قصر ابن هبیره و چون خلاف کرده
بر نیل و بغداد رفته ضامن قیمت حیوان شده و کرایه ساقط میگردد و چون رد میکند سالم ذمه او از قیمت هم
بری میگردد پس صاحب استر گفت انا لله و انا الیه راجعون از این قضیه بسیار در غیظ بود و میگفت در امثال
این احکام برکت علما منع میکنند باران را از آسمان و برکات را از زمین پس خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم
و قضیه را عرض کردم فرمود که باین چنین مثل و کرایه رفتن از کوفه تا بر نیل و کرایه از نیل به بغداد و کرایه
از بغداد بکوفه را تمام بصاحب استر بدهی عرض کردم علف باو دادم و خرج استر کردم فرمود غصبی بود طلب
نداری عرض کردم اگر استر آسیب رسیده بود پس لازم بود فرمود مابین عیب و صحت آن تفاوت هرچه
میشد باید رد کنی گفتم اگر مرده بود قیمت همان روز که مخالفت شرط کردی بذمه تو بود عرض کردم
که قیمت آن ساعت مخالفت را میدانست فرمود صاحب استر خبر بقیمت او وقت میدهد و قسم یاد میکند بر تو

میباشم که بدیهی را کو رد کنند تو قسم یاد میکنی بر قیمت آن زمان و همان قدر باو میدهی یا شهود شهادت دهند
که وقت کرایه دادن قیمت آن این بود عرض کردم من او را راضی کردم و درهمی باو دادم و مرا حلال کرد فرمود
چون حکم ابو حنیفه این بود صاحب استر مضطر شده بود تو را حلال نمود این حلیت درست نیست
بود نزد صاحب استر و خبرکن او را بتمام احکام که من اعلام کردم اگر بعد از آن حلال میکند بر تو ضرر
است پس من رفتم نزد صاحب و همه کلام امام علیه السلام و احکام انواع الاهتمام را باو بتمام اعلام کردم و
گفتم هر قدر که طلب کنی من میدهم که مرا حلال کنی گفت چون تو حضرت جعفر را محبوب من
کردی و فضیلت و علم او را بر من ظاهر نمودی و مرا از امام آشنا و با بصیر کردی همین بهتر از داد
زر بود و اگر قبول میکردی من درهم اول را هم پس میکردم و ممنون تو بودم شد اگر دل ما
از محبت انقیاد کامل کردی **ایضا** در جلد احتجاج بحار مروی است که ابو حنیفه شد بر امام عادل
و گفت دیدم موسی ولد شما در نماز بود و مردم مقابل صلوة او عبور میکردند شما او را منع کنید نیز اگر
خود میدانید بد بودن آن را حضرت امام موسی را احضار فرمود و گفتار ابو حنیفه را ذکر نمودن امام
زاده والامقام فرمود ای والد بالاحترام اعتقاد من این است که من برای او نماز میکنم مردم مقابل صلوة
من از هر جاهل و کامل و خاص و عام نزدیک تر است پس اوست حایل میان من و مردمان از مقابل
خود چنانچه از قرب خود ببندگان داده در جایی که فرموده وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ پس بحمد
بر بنده خود اقرب است از رگ گردن پس حضرت جعفر بکنار کشید او را در بر گرفته فرمودند ای تو باد بدن
و مادرم ای سپرده شده اسرار پس در کنار چون ابو حنیفه در خدمت امام در مقام افاده بر آمد
حضرت اراده فرمود که اعلام کند باو که علم او نا تمام است فرمود یا ابا حنیفه آیا قتل گناهش زیاد است
یا زنا عرض کرد بلکه قتل فرمود چرا ثبوت قتل بدو شاهد قرار شده و در زنا چهار نفر پس چگونه این
حکم خالق اکبر را بقیاس میتوان شناخت دیگر آیا ترک صلوة بدتر است یا ترک صیام عرض کرد فدای
تو گردم صلوة فرمود پس چرا بحایض امر بقضای صیام نمود نه بقضای صلوة چگونه از قیاس این احکام را
ناس تمام میکنند پس فرمود که تحقیق بگو روی تو آیا زنان ضعیف و ناتوان تر اند از کسب معاش یا مرد
عرض کرد زنان فرمود پس چرا رب رحمن دو ارث حصه مردان را دو مقابل قرار داد کجا بقیاس میتوان
دانست ای ابو حنیفه غایط نزد عقل بدتر است یا منی عرض کرد بلکه غایط فرمود پس چرا در غایط شستن
مقرر فرموده و در منی غسل آیا بقیاس میتوان چنان دانست تو میگویی که انسان مثل قرآن میتواند
حکم کرد گفت پناه میبرم از اینچنان که من گویم فرمود بلی تو و اصحاب تو بر وجه علم حکم میکنید پس عرض
کرد یا جعفر حدیثی کن مرا بحدیث و فرموده خیر البشر فرمود که حدیث نمود بمن پدرم از پدرش حسین
از جدم حضرت حیدر که سید انبیا فرمود که کلما احد الناس علی علیین برداشته و همچنین کل مومنان
و دوستان ما را و اگر جهد کنند آسمان و زمین اینکه تغییر دهند دین ایشان را استطاعت ندارند تا متی حکم
حدیث گوید که نماز کردن در مکانی که مردمان مرور میکنند مقابل مصلی موافق مشهور مکروه است و اگر

حایلی اگرچه حاجب نگردد مثل عصی یا قلمدان یا خطی در میان کشد کراهت آن زایل میگردد و بعضی از علما
فرموده اند بعلت اشتغال قلب انسان بمرور کنندگان و آنچه موافق فرموده امام ع میتوان گفت که چون انوار
مقام قلب او بغیر ملک علام مشغول نبود از جهت او مکروه نبود یا آنکه چنانچه مانند مصلیان بحجره آنکه در میان
مرور کنند و خود در دل حایل قرار میدهد کراهت آن زایل میگردد [illegible] حایل خود را
نمایندگان نموده پس در بارهٔ مثل این مقربان مکروه نباشد یا آنکه باین علت مکروه است که دل مشغول
میگردد و در صورتیکه عاقل مشغول بغیر خدا نگردد کراهت زایل باشد حاصل بعد از آنکه اعلم علما
بیان نمود اغیار و اصحاب مرید او همه گریان گشتند [illegible] ایضا در کتاب
بحار از فضال بن حسن الفضال مروی است که او با رفیق خود دید که ابوحنیفه [illegible] جمع کثیری
مشغولست و فضال از اصحاب حضرت صادق ع بود برفیق خود گفت بیم که ابوحنیفه را خجل و منفعل گردانم
گفته رفیق من گفت مگو اینکار را که او جبار و صاحب لسان است گفتم [illegible] در حجت و غلبه
بر [illegible] پس نزد او رفتم پس سلام کردم و گفتم ای ابا حنیفه خدا تو را رحمت کند من برادری دارم
میگوید بعد از جناب رسول ص افضل انام علی ع است و من میگویم ابوبکر و بعد از او عمر از تمام انام بهتر است
تو چه میگوئی بگو پس [illegible] سر در زیر افکنده پس سر بالا نمود و گفت همین فخر بس است برای ایشان که در
مکان سید عالمیان ص مدفونند در قبر انور و دیگر چه برهان از این روشن تر است فضال گفت گفتم من
همین دلیل را گفتم گفت اگر مکان از سید عالمیان ص بوده پس ظلم نمودند که خود را در آنجا دفن کنند و در
آن مکان حق ندارند و اگر مکان از ایشان بوده و بجناب رسول بخشیده بودند باز هم بد کردند که در بخشش
خود رجوع کردند پس ساعتی سر در زیر افکنده بعد از آن گفت آن مکان از ایشان نبوده ولکن نظر کردند
در حق عایشه و حفصه پس خود را مستحق دفن در آن مکان نمودند بحقوق دو دختر خود پس فضال گفت
من با او همین اقوال را صحبت کردم گفت تو میدانی که جناب رسول ص از نه زن وفات نمود پس هشت یک
مکان منحصر میشود و تامل در حصهٔ ایشان کردیم یک شبر در یک شبر میشود پس چگونه مکان جسد ایشان شد
و دیگر گفت چرا عایشه و حفصه ارث از رسول خدا میبرند و فاطمه زهرا ع ارث نمیبرد پس ابوحنیفه
در غضب شد و گفت ای جماعت بیرون کنید این را از نزد ما که والله این رافضی است و خبیث است
ایضا در کتاب بحار از ثقات اخبار روایت کرد ابو الدوانیق حضرت صادق ع را طلبید و در غیظ شدید
بود و قسم یاد نموده که [illegible] نگذارم مگر آنکه [illegible] میکنم و مالی از او نگذارم مگر آنکه غارت
میکنم و اولاد او را اسیر میکنم چون این اخبار بان بزرگوار رسید ترسان نشده با اطمینان تمام این دعا را
خواند که اللهم انک حفظت الغلامین لصلاح ابویهما فاحفظنی لصلاح آبائی محمد و علی و الحسن و
الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی اللهم انی ادرا بک فی نحره و اعوذ بک من شره پس سوار شده
تمام بجانب [illegible] رفت چون بمقام [illegible] رسید [illegible] امام [illegible] تمام
سکونت را عرض نمود پس حضرت با اضطراب داخل مجلس آن [illegible] شده پس از سلام و جواب خطاب

کرد که من قسم

کرد که من قسم [illegible] بنسب اعلی یاد کرده ام که تو را و اشجار و اموال و اطفال و عیال تو را
معرض فنا و زوال در آورم آن صاحب جلال فرمود که ای شاه زمان بدرستیکه جناب الله مبتلا
فرمود حضرت ایوب را بانواع بلاها و صبر نمود و وسعت و رخا عطا کرد باو و او هم شکر مینمود
و یوسف را [illegible] مبتلا کرده او هم بعد از رفع بلا عفو نمود و تو هم از همان نسل
میباشی و البته افعال تو هم مناسب جلال و شرف نسب تو است آن لعین گفت راست گفتی عفو کردم از تو
پس فرمود ای امیر مسلمین هر که از ما اهل بیت سید نبیین خونی مرتکب گردد البته شاهی او بر طرف
میگردد پس دو مرتبه غیظ [illegible] حضرت فرمود [illegible] بیان کنم این شاهی حضرت رسالت پناه
در آل ابی سفیان بود پس چون مرتکب خون حسین ع شدند خدا از آل ابو سفیان گرفت با آل مروان [illegible]
و چون هشام از اولاد مروان ظلم نمود بکشتن زید بن علی بن الحسین ع خدا شاهی را از او [illegible] پس مروان
محمد را شاه نمود و چون او هم ابراهیم را قتل کرد خدا شاهی او را باطل کرده بشما عطا فرمود گفت راست گفتی
حاجات خود را اختیار نما فرمود میخواهم بمدینه طیبه خود بروم گفت این اختیار را در دست شما
قرار دادم پس امام اختیار وداع نموده آن لعین ده هزار درهم با امام [illegible] عطا نمود بعد [illegible]
[illegible] عرض نمود حضرت فرمود که مرا ضرورت بمال نیست [illegible] موجب ملال او
میشد میگویند شما قبول فرمایید و خیرات کنید که او ملول نگردد پس حضرت ناچار اختیار فرمود ایضا
در کتب اخبار ذکر شده که حضرت صادق ع فرمود که در یکی از اوقات که منصور مرا طلبیده بود و در
غیظ بود و خطاب بمن نمود که یا جعفر آیا علم شد بفعل محمد بن عبدالله بن الحسن که خود را بصید بلا و محن
افکنده و دستگیر من شد و او را نفس زکیه گفته اند برای اعمال خوب [illegible] و من الحال در انتظارم که
از شما [illegible] حرکت کنند تا آنکه کبیر او هم بصغیر ملحق کنم پس من گفتم ای امیر [illegible] حدیث کرد بمن محمد بن
علی از علی بن الحسین از حسین بن علی بن ابیطالب از رسول خدا ص که فرمود که خداوند معبود [illegible]
نمود که بباعث [illegible] سی و سه سال بعمر او [illegible] از افعال بد او که قطع رحم میکنند خداوند احد سی سال
او را میبرد و سه سال میگرداند و [illegible] که [illegible] سه سال از عمر او مانده و بعلت صله و احسان بخویشان
خالق زمین و آسمان سی سال بر عمر آن بنده میافزاید پس گفت والله که این کلام را از والد بلند مقام خود شنیدی
گفتم بلی پس سه مرتبه تکرار و اصرار نمود پس بعد از امتحان گفت اگر خواهی بمکان خود روان شو ایضا در بحار
از کتاب خصائص ذکر شده که بعد از آنکه خبر اشتهار حضرت صادق ع بمنصور [illegible] رسید [illegible] پادشاهی خود
ترسید و [illegible] را طلبید و هزار سوار باو داده امر کرد که بسرعت تمام با جمیع عالم وارد مدینه [illegible]
شوید و دفعتا داخل خانهٔ جعفر بن محمد شوید [illegible] و او را با پسرش موسی بقتل برسانید و سر آن دو نفر را
نزد من بیاورید پس آن جماعت بیکتاب در نهایت شتاب بمدینه حضرت رسالت مآب داخل شدند خبر [illegible]
رسید که آن امام ع دو ناقه طلبید و در مقام خود بازداشت [illegible] ابراهیم [illegible]
نمود و خود با عبدالله و اسمعیل و محمد و موسی ع در محراب عبادت بذکر و دعا و اوراد مشغول شد [illegible]

... میفرمود که فؤاد منصور با نهایت سرور و عزت و آنکشت ... داخل مطبخانه آن بیرون ...
... قدرت رب غفور ... بعد امام و اولاد او را ... خداوند قدیر شباهت ...
... او را ... ساخت ... آنجا ... کمال سرور ...
... مکان ... پنهان نموده با جمعیت تمام ... خارج کشته
... سرعت و شتاب ... خود منصور از رحمت حق دور ... سرور ...
... وصف رشادت و جرأت خود ... که چنین و چنان داخل مکان ...
... بقتل آوردیم پس بعد از رفتن ایشان که منصور ... مفتوح نمود ...
... خشم کرده ... اهل فساد ... مجلس حاضر نمود و در صدد مؤاخذه بود
... کلام گفتند تقصیر با احدی نیست ... حضرت جعفر و موسی ... دیدیم و شناختیم ...
... پس آنگاه روسیاه ... سفارش نمود که ... افشای ...
... پنهان ... اهل بیت ... میکرد
... بعد از زمان بسیار بخدمت موسی بن جعفر رسیدم و گفتم آن دعا چه بود ... تلاوت نمود
... دعای مجابات است ... ذکر شده است **ایضاً** در کتاب بحار از کتب اخبار ذکر
... بن عبد الله الاسکندری گفت من ندیم منصور ... بودم ...
... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انور و بعشام میرسد و اگر دندان بالا بود بوها بشام نرود غیر سید و دولب جهت حفظ دهان است که
هر آب بد بو که از دماغ روان گردد نقصان بدهان نرساند که عذاب او رسد و کنارهای لبان را برانسان تلخ سازد
و جمال داریش دارد که نشان مرد باشد از زن که مبادا در تشخیص مردان از زنان محتاج بدیدن عورت گردند
و دو دندان مقابل را بیخ عمود زیرا که شکستن و جدا کردن با این دندان میسر است برای انسان و دندانهای آخر
دهان را پهن نمود زیرا که آسیای انسان است و باید طعام را نرم خورد نمود و دو دندان را از اعلی و اسفل
و با ریک قرار داد که اسم آن رباعیات است و از هر طرف انیاب است چونکه نیش دارد که در هر دهان چهار است مثل
سوزن زیرا که مثل میخ کرداند که موجب زیادتی استحکام تمام گردد زیرا که تکیه دندان پیش و آسیا باشد و در
انسان لب و خلق فرمود زیرا که کف مکان لمس است که انسان نعومت را از خشونت و شدت را از رطوبت میتواند
تمیز داد و بدون مو آسان تر است و بعضی مکاسب هم که مناسب آن بنودن مو است و چون شعر و ظفر
قیچی نمود و بعد بایداند اگر حیات با آن میرساند موجب تعب شدید میگردید لهذا از ایشان حیات
نمود که آسان توان قطع نمود و سر دل را باریک نمود که داخل نگردد و از باد زدن آن و حرکت در سینه
سوزد که مبادا دماغ از گرمی دل ناخوش گردد و بالجمله دو قطعه نمود که حرکت کند و قلوه را مثل حب لوبیا
قرار داد بعلت آنکه مجاری نطفه است قطره قطره اگر مربع یا مدور بود نطفه را حبس مینمود و پس
ملتفت نشد انسان بخروج آن زیرا که منی از پشت و پهلو داخل قلوه انسان میگردد و آن مثل کرم پهن میشود و کرد
میکردد و نطفه را میاندازد مثل گلوله تفنگ مثل تیر از کمان و پاها را یعنی زانوها را قرار فرمود که پشت
انسان تا میگردد بجانب رو زیرا که سیر انسان از پیش روست پس اعالی بدن انسان میل به پیش دارد
خدا پاها را چنان فرمود که ساقها مایل بعقب باشد تا بعضی تعادل دست دهد موجب افتادن نگردد و اگر
زانوها به پیش رو تا میشد در راه رفتن مکرر با بعضی رسید عقب در میافتاد و اگر قدم صاف و هموار
بود که تمام بزمین میچسبید تعب شدیدتر رسیدی هم میرسید چنانچه حجر و کاه صاف بر زمین قرار دارد راحت
انسان بر عمیدار به بخلاف آنکه بعضی از آن از زمین جدا باشد پس هندی عرض نمود که این علوم بر تو از
کجا معلوم شده فرمود از آبا و اجداد خود ائمه هدی از رسول انام علیهم السلام از خداوند علام آنکسی که خود خلق اجسام
و ارواح ایشان ایجاد نمود هندی زبان بکلمه اسلام گشود و گفت و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان
محمدا رسول الله و انک اعلم اهل زمانک **ایضا** در کتاب بحار از روایت احبار از ابراهیم بن محمد جوفی
است که خدمت حضرت جعفر رفتم از کوفه عرض کردم که فلان و فلان و فلان که از جمله شیعیان شما
میباشند سلام برشما کردند و التماس دعا دارند که حضرت نجات یابند حضرت فرمود چه باعث شده ایشان
حبس کرده است عرض کردم که حاکم و عامل او بوده اند به سبب ایشان را حبس کرده آنجناب فرمود ایشان
با او چکار بود و چرا خود را بدست دیکار اینمود گفتند آیا من نهی نکردم بایشان آیا اصرار نکردم بر ایشان که
ایا چند بار نگفتم این ظالمان نار رفتند این ظالمان نار رفتند با آن سر حرمت فرمود ایشان نارانند
بعدی موجبه زیرا حد را آنچه اگر هر گاه در این دار با الوست البته از خوار آن با شقاوت میشوند و در

اخوت

اخوت نیز باید با او رفاقت کند پس نار ابد نبود که در دنیا میسوزند و در عقبی نیز موجب نار ابد است
ای امام عادل دعا نمود که اللهم اخدع عنهم سلطانهم راوی گفت پس عود کردم از سفر چون نزدیک
رسیدم خبر گرفتم از سر نفر که آنسر و در عا بایشان کرده بود و تاریخ نمودم بود سر روز بعد از دعای
امام خلاصی ایشان را بیعت سبب بود و بعد مرخص کرده بود **ایضا** در بحار از علمای اخبار
از داود رقی مروی است که ما جمعی در منزل امام عادل جعفر صادق علیه السلام بودیم و فضایل انبیا
ذکر مینمودیم که ناگاه آنحضرت جواب نمای بودکه والله خاتم انبیا فضایل همه انبیا را بوجه
کامل جمع نموده بود و اکمل از همه بود پس خاتم از دست حق پرست خود بیرون نمود و بر زمین نهاد و دعائی
در دهان بدعا حرکت داد پس زمین شق شد و بحر مواج عیان گشت بقدرت رب قهار و دریای عجاج با
نمودار شد که کشتی از زبرجد بود و در وسط آن قبه از در سفید نمایان بود و در آن کشتی
مینمود در اطراف آن قصر قبه خانه‌ها بنا شده بود از زبرجد سبز و بر دیوار هر خانه نوشته بود لا اله
الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین بشر القائم بشارت به حضرت قائم که او قتال میکند با اعدا
و اعانت میکند مؤمنین را در زمین و نصرت میدهد رب کبیر با او بملائکه کثیر بعدد نجوم سمای علی
خوانده کشتی نزدیک ما آمد فرمود داخل شوید و متی سید پس داخل شدیم در کشتی و در قبه زبرجد
دیدیم بقدرت رب علیم کرسی نصب بود برای من و اسمعیل و موسی ثم و یک کرسی هم برای آن امام
مکرم قرار گرفت بعد از الوان جواهر مرصع بود که احدی وصف نمیتواند نمود پس فرمود ای سفینه روان
شو بقدرت رب ری شد پس کشتی سیر میکرد و در اطراف راه عبور جبال یاقوت و در بیابان بود
پس دست حق پرست در آن نموده یک کف یاقوت گرفتند ما را نمود و فرمود ای پسر داود اگر نوع
اراده مال دنیاست بردار گفتم من گفتم عرض کردم که ای فاضل حضرت بی نیازم پس انداخت آن
یاقوتها را در دریا و یک کف دیگر از مشک و عنبر بیرون آورده بوئید و من که داود هم بوئیدم و اسمعیل
و موسی هم بوئیدند پس انداخت در دریا و سیر نمود کشتی تا از جزیره عظیمه رسیدیم که در میان
این دریا واقع بود ناگاه بقدرت الله قبه‌ها از در و یاقوت در آنجا آشکار بود و فرش انمارات و سندس
و استبرق پرده‌های ارجوان ملائکه بسیار در اطراف و کنار پس چون نظر حضرت جعفر کردند خود را
بخدمت آن بزرگوار رسانیده اظهار اطاعت و اعتبار از ولایت و دوستی آنجناب کردند داود گفت سؤال
کردم که ای امام محترم از کیست این قبه‌ها فرمود از ائمه از ذریه حضرت رسول هر زمان که امامی
از ما در جهان ارتحال میکند خداوند همه ابواب مکان میاورد تا وقت معلوم تو خدا که ذکر نمود
پس فرمود برخیزید تا سلام کنیم بر امام خود علیم و وصی نبی کریم امیر المؤمنین پس مادر خدمت امام قیام نموده
رفتیم نزدیک یکی از ابواب و القبه را اعظم از همه قبه‌ها بود و جناب و صایت مآب در آنجا قاعد بود ما
تمام سلام بر امام کریم نموده نزد باب قبه جناب امام حسن علیه السلام رفتیم و سلام کردیم و نزد باب قبه دیگر رفتیم
و جناب امام حسین علیه السلام سلام کردیم و نیز در باب علی بن الحسین رفته سلام نزد باب جناب والا امام

وسلام کردیم وهمه قبها بجواهر قیمت دار مزین بود که بگفتار وصف آنرا نمیتوان نمود پس در آخر کار
ان بزرگوار عود بقبه ومکان خود نمود پس ناگاه بقدرت الله قبه دیگر مشاهده کردیم که زبان بیان
عاجز است از وصف آن و عدد تحریر نمیتوان کنجانید پس ما امام را گفتیم این مالکیست فرمود مقام المحمد
صاحب الزمان است پس دعائی خواند ناگاه بقدرت الله همه در مدینه در منزل آن بیغمبر رسیدیم
ومهر سلاله دست بیرون کرده بر زمین زده زر بجوی وزر خبوی وزر اشری بود وزمین را بهی نمود که عجم
فوج و زرخشت ظاهر شود فسبحان الله الملک الودود **ایضًا** در کتب بحار ذکر شده از ابو بصیر که شعیب
عقرقوفی داخل شد بحضرت جعفر ع وکیسه را پر از زر کرده بود قدری هدیه برای آن ورده بود
وقدری زکوة که بعضی شعیب صاحب زرکسی را از سر اوخبر نمود چون زر را خدمت جناب جعفر
کشود حضرت فرمود که آن اابت زکوة است مال را جوع نیست و آنکه صله واحسان است بر میدارم شعیب
در جواب آنجناب ساکت بود تا سه مرتبه تا آنکه امام ع کف خود را در کیسه زد بدر آورده قدری که زر
باقی را رد فرمود شعیب باقی زرها را شماره نمود ابو بصیر گفت سوال کردم که این مال که آورده بودی
چه حال داشت جواب گفت همان بقیه که امام ع رد فرمود زکوة بود و آنچه را از کف برگرفته بود صله
احسان بود بدون زیاده ونقصان **معجزه دیگر** در بحار مروی است از شهاب بن عبد ربه که حضرت
صادق ع بمن فرمود ای شهاب بدان که حجرعات مرا بتو محمد بن سلیمان خواهد گفت در آن زمان حزن و
اندوه تو بر من چون خواهد بود من در آنوقت والله عارف بجیب ونسب محمد بن سلیمان نبودم تعجب
مینمودم تا آنکه معجزه آن سید عرب از تجارت صاحب مال شدم و وسعت در حال من بهم رسید وتردد
بکوفه وبصره میکردم تا آنکه در بصره بودم و محمد بن سلیمان حاکم آنمکان بود ومن معروف نزد او
شده بودم که ناگاه سعدی خبر احضار نمود وکتابت خبر مصیبت آن امام والاتقام را بمن داد و گفت عظم
کند رب علیم اجرما و ترا در مصیبت امام خود جعفر بن محمد ع پس در آنمقام یاد آمدم کلام امام ع
و بسیار گریستم و بمنزل عود کردم و عزا گرفتم **معجزه دیگر** از داود رقی روایت شده که داخل مجلس جناب
جعفر ع شدم وسوال از عدد شستن دست وروی در وضو کردم حضرت فرمود دو بار را اسید
ابوان قرار داد وهر که وضو را سه بار شوید صلوة آنکس صحیح نیست پس من در خدمت آنسرور بودم که
داود زربی مقرب ابو جعفر یعنی منصور لعین خدمت امام دین آمد واو هم از مؤمنین بود نهایت نزد
خلیفه مبتلا شده بود حاصل که از امام عادل سوال از عدد وضو نمود آن امام کامل مثل وضوی
عوام تعلیم او فرمود که سه بار بایید رو و دست را شست و بعد از این امر درست نیست بی من
در آنمقام لرزان شدم بحدیکه استخوانهای من لرزید دلم طپید زیرا که موجب سستی ایمان من بود که
شک کنم در حقیت امامان ورنگ صورتم متغیر شده بود که ناگاه از قدرت الله آن شاه نگاه تندی
بمن نمود و فرمود ساکت باش که این وسواس شیطان وکفر عناد است پس مال از خدمت آنجناب بیرون
آمدیم وبمکان خود عود کردیم و داود زربی مکاشفه را بخانه و بستان منصور روسیاه داشته و اقران

زمان شکایت او را بمنصور مغرور کرده بودند که خدمت حضرت جعفر ع میرسد و رافضی است
و با تو عداوت دارد پس آن نابکار در صدد تحقیق صدق اینگفتار بر آمده که واقف بکار کردد
در عقب دیوار بستان چند بار چه سحر نهار و چه در شب از روزن نگاه مینمود و منتظر وضوی
او بود تا آنکه چون چند بیت ای آوری از پنهان ملاحظه نمود که وضوی او بطریق سنیان است او را
طلبیده نمود و گفت ای داود بعد از این زمان دیگر سخن مردمان را در باره تو باور نکنم زیرا که
خبر داده که تو رافضی هستی و در نظر گرفتم که البته تو را بقتل رسانم والحال خلاف این حال بر من اشکار
شد پس گفته که بسیار تفقد و مهربانی نمود و عالی او چنان شد که من از نعمان امام ع بیشتر بر علت
وصلت از من طلبید که معاودهٔ تو که نان بر کردیم و نگاه نمودیم مال را حلال کن و صد هزار درهم
از مال خود آمر کرد که بمن دادند پس داود رقی گفته بعد از ایام چند من در مقام امام جعفر ع بودم
که داود زربی مقرب منصور رسید و ما دیدیم که عرض نمود خدا فدا کند جان ما را بجان شما
که خون ما در دنیا محفوظ بماند از برکت شما و مال بما میرسد از اطاعت اقوال شما و امیدوارست
بجید انشکر در عقبی هم بعطا و نوال رب ذوالجلال برسیم از اقتدا کردن بافعال شما حضرت فرمود
بلی رب معبود چنان خواهد نمود بتو و اخوان تو از مؤمنین محکم دین پس فرمود ای داود زربی
نفکر سرگذشت خود را بداود رقی تا داند سر کلام امام خود را و علیم شود تا تزلزل وبیم وشک از
دل او بیرون رود پس چون حکایت را تمام روایت نمود حضرت فرمود ای داود آن فتوای من
باو برای این بود که او را بدنام کرده بودند و مشرف بر قتل بود که از دست این دشمن خدا کشته کردد پس
ارادهٔ ما حفظ او بود ای داود بدانکه شستن در وضو یکمرتبه واجب و بعد دو مرتبه است و دو مرتبه
سنت رسول مختار و زیاده بر آن موجب بطلان نماز است **ایضًا** در کتاب بحار مروی است
از عمار سجستانی که گفته با شخصی ابو یحیی هم کجاوه شده عازم زیارت بیت الحرام بودیم و ابو یحیی زیدی
بن علی بن الحسین ع را امام میدانست و زیدی بود و سعی من باو فایده نبخشید تا آنکه باتفاق داخل
مدینه گشتیم و باتفاق بخدمت امام خود جعفر بن محمد ع رسیدیم حضرت با ابو یحیی التفات نمود
و بسیار از اخبار را بیان نمود زیدی در عقیده گفت کرامی بزرگوار هیچیک از گفتار و عقاید ما را
حضرت بعضی آن نهان زیدی را که از منهم پنهان بود بیان فرمود پس موجب اطمینان دل او گردیده
کامل دین و با یقین شده گفت شهادت میدهم که تو حجت و امام و آنچه من بر آن بودم خطا و باطل بود
ایضًا در کتاب بحار از اسلم غلام محمد حنفیه روایت شده که گفت در خدمت امام جعفر ع بودم در طواف
و اشراف چند کرد خانهٔ خداوند میگشتند و بعد از طواف امام پشت بر زمزم داده بود که گذشتند
محمد بن عبدالله بن الحسن ع حضرت فرمود ای اسلم این جوان کشته میگردد بدان اما این زمان
دار و ولیدی انکار میکردن که امامت است پس من با یحیی را بمعروف بن خربوذ نقل کردم و از او عمل گرفتم
که باحدی ذکر نمائی پس چند صباح خدمت امام نبود ره که جمع وسلام میدادیم که در یکی از ایام معروف خربوذ

سؤال نمود که در باب محمد بن عبد الله و امام حسن ع از تو نقلی روایت شده ام اراده دارم خود از
جناب شما بشنوم پس آنجناب بمن نظر انداخت و عتاب نمود که موجب اضطراب من بود فرمود ای اسلم من
گفتم فدای تو شوم من همان او عمید که گفتم چنانچه تو را من ... حضرت فرمود اگر مردم همه دوست
شیعه ما گردند باز ... سود خواهد بود زیرا که سر حصر ... دین و کم یقین بلکه شکاک و بعضی
دیگر احمقند یعنی جماعت ... و جماعت کم یقین که مثل این دین میباشند عرض این جناب
اعلام با سلم بود که در امامت اگر چه کلام باشد خیانت کردن هر چند باشغال ... و عمید باشد حماقت
حاصل که بفرموده امام عادل محمد جاهل از ... کسان ... خدا غافل گشته رشد موافق خبر امام ع ایضا
در کتب اخبار از ابو بصیر روایت شده که مرا همسایه بود در کوفه مرد جابری بود و تابع سلطان جابر شده
بود و مرا مال ... بود ... و او را از ... ظلم و خلاف فرمان خالق عالمیان منع نمودم
و ... اگر ... یاد میآوردم و چون باجمع بود که ... حضرت جعفر است ... خود را
بیان نمود که مرا منع از این اعمال ... عصیان ... خود کرده ام و اگر
هم ترک ... رب عادل مرا از عذاب نار نجات دهد مگر آنکه تو خدمت امام ع از من سلام رسانی
و از او خلاص مرا طلب نمائی حاصل بعد از آن زمان خدمت آقای خود حضرت جعفر رسیدم و قصه را
تمام اعلام کردم فرمود با نجوان بگو که اگر ترک مال حرام و جاه و مقام خود نماید یکی من ضامن جنت و کرام
تو در قیامت هستم پس من بعد از عود بمقام خود که آن جار جناب بدیدن من آمده خلوت نمود پیغام امام ع را
دادم و دو مرتبه تکرار نمود که والله امام ... ضامن جنت ... من شد گفتم آری پس خوشحال گشته در
اصلاح کار خود ساعی بود تا ... مرا احضار نمود در عقب ... خانه و دیوار خانه بدن خود را
بمن آشکار نمود و گفت ای ابو بصیر چه اسباب و مال و لباس من همه از حرام بود و حلال نبود تمام را بفرموده
امام از خود دور نمودم حتی آنکه عریان و سرگردان مانده ام و عمل سلطان را موقوف کردم ابو بصیر گفته
من بعد از آنکه ... احوال آن سعادت مآل شدم رفتم از مال خود و عیال لباسی برای او آوردم و بعد از ایام
چند آن سعادتمند بیمار شده مرا احضار نمود من ... او پرستار بودم و او را امداد ... نمودم بنهایت ...
نمود ... معبود ... شده بود و هر دم آن بنده محترم ... تا آنکه آثار احتضار در او
نمودار شد من بر بالین آن تازه دین بودم که گاه بحال میشد و چون بحال میآمد نگاه بمن مینمود و میگفت
صاحب تو حضرت جعفر بضمان خود وفا نمود یعنی جنت را شفقت فرمود پس از ... اقامت را ...
بعد از دفن آنجمیله بخدمت سرور خود بعد از مدتی رسیدم چون داخل مدینه شدم و بخانه آن بزرگوار
رفتم هنوز در دهلیز خانه بودم پیش از آن امام والامقام سبقت بکلام فرمود که ای ابو بصیر ما وفا نمودیم
با خبر در باره جار تو ... کرده بودیم پس کلام امام با کلام جار من موافق بود ایضا در بحار از ابو
حمزه ثمالی مروی است که در خدمت صادق از خانه آنجناب بیرون آمدم که ناگاه کلب سیاه نزد باب بود
حضرت عتاب فرمود که ... خوب ... مسکینی آنکلب بصورت طیری شده پرواز نمود

معجزه غریب

من ان

من این حال آنکلب سؤال کردم فرمود این شقی از اصحاب ... که خبر وفات هشام را آورده و در همین ساعت
او فوت شده و ایشان در جمعه بلاد فی الحال میرود و خبر میرساند و بعد از چند یوم خبر آنکلب منتشر شد
که در همان ساعت فوت شده بود ایضا در کتاب بصائر الدرجات مروی است که محمد بن راشد از
پدرش از جدش روایت کرده که از جعفر بن محمد ع سؤال کردم از علامت امامت که صاحب یقین
در امر دین شوم فرمود اختیار این کار با تو است هر چه خواهی سؤال نما عرض کردم که برادری داشتم در
قبرستان ... فوت شده بفرما جواب دهد حضرت فرمود قبر او کدام است و نام او چیست
گفتم اسم او احمد است پس آنجناب خطاب فرمود که یا احمد قم باذن خالق الاکبر و باذن جعفر بن
باذن خدا و بامر ما پس بخداوند اکرم قسم یاد میکنم که برادرم از قبر قیام نمود و بر لبیک زبان گشود
معجزه دیگر در کتاب بحار از داود رقی مروی است که دو برادر دینی داشتم همراه برداشتم که زیارت قبر
امام خود رویم در اثنای راه یکنفر را عطش شدید رسید بنوعی شدت نمود که قادر بر سواری نبود
حتی اینکه از حمار بزیر افتاد و برادر دیگر هم مثل او بزیر افتاد پس یکنفر چون خود را مضطر دید دفعه
دو رکعت نماز کرده ... خدا ... قسم داد به نبی مکرم و ابن عم او علی و ائمه تمام تا جعفر ع
و زمان امام جعفر ع بود پس ناگاه بقدرت الله و معجزه آن شاه ... سیاه ... امام ع ... و نفر
قیام داشت و سؤال از احوال نموده که چرا آن برادر تو بحالت ... قطعه از چوب ... او دم
که ... بر لب او قرار بده پس ... برخواسته ... از عطش ... بود
پس رفتند و زیارت کرده بکوفه عود کردند پس آن برادر که دعا نموده بود در صحرا بمدینه صاحب وفا
و سکینه آمده چون خدمت آن بیقرینه آمده حضرت بعد از جواب سلام خطاب فرمود که چونست حال
برادر عطشان تو کو آنچوب که برای عطش تو در بیابان ... رسید پس ... چوب
گفت ای امام زمان از بسکه من ترسان شدم از حال برادرم در وقتیکه روح عود نمود بر بدن او بخاطر
از بسکه شاد ... شدم از آن چوب فراموش نمودم پس آنجناب فرمود که در همان دم که تو نبی مکرم مرا
نزد رب اعلی شفیع کردی آمد برادرم خضر ع و من با او دادم شاخ درخت طوبی را که نزد خود دارم
و بسرعت نزد شما فرستادم و الحال باز آنچوب را بجای خود نهادم پس بغلام خود فرمود که صندوقچه را
حاضر کن چون گشود و بیرون آورده همان چوب بود و بمن نمود تا شناختم و در مکان خود حفظ نمود ایضا
در بحار ذکر شده از داود رقی ... در خدمت ... امام بحج بیت الحرام میرفتم که در بیابان بی آب وقت
نماز ... فرمود بگردان مرکب را ... راه پس من گفتم این بیابان بدون آب و گیاه است فرمود تو را چکار است
ما این امور را ... پس ما از طریق گذشته ... آمدیم پس آنجناب قدم بر زمین زده گویا خطاب
فرمود ... چشمه آب موجود شد ... پس وضو بجا آوردیم و فرض خود را ادا نمودیم
اراده راه کردیم ناگاه ... درخت خرما ... خشک شده دیدیم فرمود ای داود خوش داری که برای تو رطب از این
شاخ خشک ... عرض کردم بسیار عجب ... دست ... آنچوب ... گفتم تا

حکایت حضرت ع

قصه حضرت خضر ع

داری

سبز و خرم و با صفا گردید پس مرتبه دیگر دست با برکت حضرت جعفر علیه السلام بآن شجر رسید که حرکت داد بقدرت خالق عباد خرما از آن نهال خود بیرون داد و سه قسم از رطب که هر قسم از آنان عجب بود پس بعد از آنکه خورد و سیراب نمود دست حق پرست بآن شجر خرم با عزت زده فرمود عُدْ كَشَيْئِكَ الْأُوْلَى بِإِذْنِ اللَّهِ مثل اول باش پس مثل اول شاخ خشک بی برگ گشت **ایضا** در امالی ذکر شده که از عبد الغفار بن الحسن که ابراهیم ادهم داخل کوفه شد در زمانیکه منصور مغرور از راه عداوت و کینه از مدینه امام یقین حضرت جعفر را احضار کرده بود و بعد از ایام چند اعقوب خداوند را مرخص نموده بود و امام علیه السلام عازم مدینه سید انام صلی الله علیه و آله شد تمام علما و اهل فضل بعلت احترام آن اعلم از هر خاص و عام از کوفه با کثرت تمام بیرون آمده بودند از جمله در میان مشایعین ابراهیم ادهم و سفیان ثوری بودند و آن کثرت عوام بسیار از رجال و اطفال از امام علیه السلام مقدم شده بودند از جمله سفیان و ابراهیم که اعلم سنیان بودند پیش افتاده بودند که ناگاه از قدرت اله شیری در مقابل مردم نمودار شد عوده پس ابراهیم رو سیاه بکسان خود گفت آهسته باشید و تامل کنید تا ببینید که این شیر با حضرت جعفر چه میکند پس تمام علما و آن عوام از ترس شیر در زمین افکنده توقف کردند در انتظار امام ابرار و چون امام نور بار فرزند شیر یزدان نزدیک مردمان رسید همه آن مردمان از بودن شیر خبر کردند آنجناب بصیر مقرب حق قدم پیش گذاشت و گوش شیر را بگرفت و کوش شیر بیکجانب راه کشید بضرب شدید پس ملتفت بعقب گردید فرمود بیایید و ببینید که اگر بندگان حقیقی اطاعت و فرمان رب کبیر را در دل و زبان بجا رسانند رب سبحان همه کران را از وحوش ایشان بر میدارد دعا و همه را آسان میکند و آن شیر از پی وحشت راه رو انداز شد **ایضا** در بحار ذکر شده که لیث بن سعد گفته که سال صد و سی و دو از هجرت بحج بودم و بعد از صلوة عصر بکوه ابو قبیس بالا رفتم ناگاه مردی را دیدم که مشغول ذکر و دعا بود پس من گوش میکردم پس یا رب یا رب گفت تا نفس او منقطع شد و باز بعد از نفس دیگر یا رب گفت پس بعد از قطع نفس یا الله گفت پس یا حی یا قیوم بقدر دو سعت نفس خوانده و یا رحیم را بقدر سه نفس خوانده هفت مرتبه یا ارحم الراحمین را بقدر نفس خواند پس گفت الهی من خواهان انگور هستم بجوی آن و آن زمان اول انگور نبود و گفت خدایا معبودا من کهنه گشته لیث گفته بخداوندی که روا کند دعای اعقوب نو الجلال تمام نشده بود که سبدی مملو از انگور نزد آنجناب بود و در زمین مانده از انگور دور از انفصال بود و دو جامه نو در خدمت او حاضر شد چون اراده خوردن داشت من گفتم شریک شدن باید با شما گفتم فرمود چرا گفتم بعلت آنکه شما دعا میکردید آمین میگفتم فرمود راست است نزدیک بیا و بخور اما ذخیره منما پس خوردم با آن جوان مخترم و در مدت عمرم نخورده بودم مثل آن رطب را در حلاوت و لطافت و لذت پس دیدم که از سبد دانه کم نشد پس یکی از دو جامه را هم بگیر بر دار گفتم من از جامه مستغنی میباشم پس مرخص نمود و دعا برد که بسته خود دا و آن دو جامه را بر نمود و فرود آمد و من در عقب آن جوان روان بودم و نظر بآنسو میکردم و چون بمسعی رسیدیم فقیری میگفت هر که بمن جامه عطا کند خدا او را در عقبی جامه دهد پس آن دو جامه را بآن داد

داد بعد از آن من نزد آن فقیر رفتم و سوال از حال نسب و حسب او کردم گفت ای جوان سید و سردار سرمان جعفر بن محمد است لیث گفته بعد از آنکه او را شناختم شتابان در دامن او رفتم که شاید خبر و حدیثی از او در نظر سپارم که او را نیافتم پس لیث گفته کجاست این کرامت که چه غایات است و چه بزرگ است این منقبت صورت آن و معنای آن و صاحب بحار فرموده اند که گفته علما که این قصه لیث مشهور است و از آن و سبب بوده است و در کتب بسیار ذکر شده و صاحبان اجازات در کتب خود نوشته اند که لیث ثقه و معتبر و ممدوح است **ایضا** از ابو بصیر مروی است که بخدمت امام کبیر صادق آل محمد علیه السلام بودم که آنجناب فرمود ای ابو بصیر آیا عارفی بامام خود هستی گفتم آری والله الذی لا اله الا هو که تو یی امام علیه السلام و دست بر زانوی آنجناب گذاشتم فرمود راست گفتی و شناختی چنگ بزن بر دامان او گفتم بلی نشان از تو طلب میکنم فرمود عجب آیا حق ولی تو بعد از اعیان گفتم جهت زیاده شدن یقین و شدت بصیرت در دین فرمود چون عود بخانه و بمکان خود میکنی دو پسر عیسی و محمد برای تو متولد شده و بعد دختری بعد از ایشان رب سبحان بتو عطا میکند و بدان ای ابو بصیر که اسم دو پسر تو نزد ما در آن صحیفه کرام شیعیان و دوستان ما مکتوب است ثبت شده و نزد ما است پس آن صحیفه را خارج نمود من در آن نظر کرده عیسی و محمد دو ولد من در آنجا ثبت بود گفته بعد از آن و رود بکوفه آنچه آنجناب فرموده بود چنان بود و بعد دختری هم رب ارحم عطا فرمود **ایضا** در بحار مروی است که بعد از قتل زید بن علی بن الحسین که او را بدار کشیدند حکیم بن عطیه اللعین که از اشقیای عالم بود گفت مابلا نمودیم از شما بنی هاشم زید را او علی را بعلت خون عثمان کشتیم و عثمان بهتر از علی علیه السلام بود پس خبر گفته اللعین بامام مبین جعفر صادق امین علیه السلام رسید پس در حضور حاضرین دست مبارک را بلند نمود و گفت ای رب ای معبود اگر حکیم لئیم دروغ و افترا آورده در حق ما گفته پس تو مسلط نما بر او کلبی را پس بنی امیه او را بجهت کاری روانه کوفه نمودند و بعد از زمان و معدودی بعد دو روزی در کوچه سبعی مینمود که ناگاه بقدرت رب کامل و بعلت دعای امام عادل اسدی حاضر شده او را پاره پاره کرده بجهنم او را ره نمود این خبر منتشر گشته و حضرت جعفر علیه السلام سلام الله الملک الاکبر رسیده حضرت بسجده رب مجید افتاده و در سجده میگفت حمد مختص خداوند ماست که هر وعده که بما فرموده عمل را وفا نمود **ایضا** در کتاب بحار مذکور است از محمد بن الفیض که منصور از فیض حق دور روزی با امام جعفر علیه السلام عرض کرد ابا عبد الله که در این کوه چه غریب خلقت فرموده از دل سنگ قطرات آب میریزد و منجمد میگردد و هر که از آن بیاید و در چشم کشد غبار و لکه سفید مانع از دیدن را از دیده برطرف نماید حضرت فرمود بلی میدانم این چه دوا است و اسم آن علق وارم و قصه آن را نمیدانم همه احدی از انبیاء بجهت فرار از قوم و شقاوت آثار خود آمده در این کوه قرار گرفت الجماعت جبار مستوجب عذاب نار جستجوی او را نموده شروع از تاد و قهار نکرده آنجناب را بقتل رسانیدند و حضرت باری را بغضب آوردند پس این کوه از آن زمان الی الحال در اندوه است تعقیب حضرت گریان است و این قطرات گریه آنست و وجه الی آب

بوستین و شد بصورت میش و گفت ای ولد رسول پادشاه این را امین خود نموده و سفارش بجا آوردن فقط جاریه نمود و چون بصحرا رسید باران شدید ببارید باران همه رسید و همه اموال تر شد پس باران ایستاد و آفتاب نمایان شد پس آنجاریه خادم خود را گفت متوجه حلت او بوده ندا نمود که داخل ایمن لشکر و طعام آماده و واسه آنغلام پیش بود پس ایمن بمیزاب نام جاریه ندا نمود که قبه را در آفتاب نصب کردم بیرون بیا آفتاب و خود را خشک نما و چون جاریه در خیمه داخل شد لباس او بر کمل بود ساق خود را برهنه نمود پس میزاب بی کتاب متوجه جاریه نمود پس خود را غافل نمود او و سانید و او را بزنا مایل نمود پس اجابت نموده هر دو بجناب شاه خیانت نمودند پس بعد از آنکه از قدرت رب علام کلام پوستین تمام شد هند پس خود را بقدوم آن امام علیه السلام افکنده شرمنده طلب ترحم و بخشش میمود و اقرار نمود که شهادت پوستین نزد امام دین علیه السلام درست بوده پس پوستین مثل اول شده پس امام علیه السلام فرمود دست در آستین آن کن اللعین چون آن دو بیا از آن شد حلق او پیچید حلقوم او میشوم را بهم کشید بجز با نفشار و سانید که رنگ و هیئت او سیاه گردید که با نفس آخر میکشید پس آن امام مبین ندا نمود که ای پوستین رها نما که این رو سیاه بخدمت شاه برسد و سپاه از حال او خبردار کرده و شاه در کشتن این بد نهاد اولی است بما پس هندی قسم بامام مکرم میداد که اگر باید من عقاب نمود خود عقاب عزیز بار کرد شاه بد عذاب میکند حضرت فرمود اسلام آور تا جاریه را بتو بخشم آن شقی ابا نمود پس آنجناب حدا یاد و جوهرها را قبول فرمود و جاریه را رد فرمود و کنار شی مدکردن جاریه بعد اظهار خیانت انکار عمل نوشته شد و بعد از چند ماه از شاه جواب بامام رسید و مضمون کلام بعد از اسم ملک علام این عریضه ایست جعفر بن محمد علیه السلام امام از ملک هند اما بعد ما هدیه نمودیم مالی را پس قبول فرمودی بعضی را و رد کردی بعضی را پس در عقل ما رد کردن شما درست نمود و در دل یقین کامل حاصل کردم که انبیا و اولاد انبیا صاحب فراست کامل اند پس در میزاب نام بصورت عتاب نگاه کردم و او را در وضع خود پسندیده خیانت دیدم پس در کتاب بامر آنجناب اظهار خیانت از او کردم و گفتم اینست امام ما اعلام فرموده و قسم یاد کردم که نجات عیدی از او بکو صدق گفتار پس اقرار کرد بر فعل خود و جاریه هم اخبار نمود و خبر دادند بگفتار پوستین پس ما را از این اسرار بسیار حیرت گشته و در ایمان داخل شدیم و اطمینان بدین اسلام بهم رسانیدیم و اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و بدان ای امام زمان که من خود نزد مخلصان تو میرسم پس سلطان بعد از ایام چند شاهی را ترک نموده ملازمت در بدر حضرت رسالت پناهی را اختیار کرده و اسلام او نیکو شد **ایضا** مفضل بن عمر روایت کرده که با امام جعفر علیه السلام بحج بودیم و در منی میرفتیم که آنسو و در سر راه نظر بزنی نمود که دخترکی نزد او کریانند و گاوی در آنمکان مرده آنزن هم گریه میکند حضرت علیه السلام سوال از سبب گریه نموده آنزن سال داشت گفت که از اطفال این بام حیوان بود حضرت ترحم کرده فرمود آیا اراده داری که خدا گاو ترا زنده نماید آنزن گفت عجب عجب ای بزرگ خوب با ابن علق تب ما را با بجا اسخوتر واستهزا میکنی حضرت فرمود نه چنان است اراده نمودم این را بعد از آن دعا نمی خوانم و قدم محترم را بر جسد آن گاو زده صدا نمود پس بحکم رب اعلی و برکات قدوم آن امام مکرم هماندم گاو از جای

جبش نمود صحیح و سالم و در آن اثر الم نبود پس آن زن حیوان شده نظر در صحت حیوان مینمود و میگفت عیسی بن مریم خواهد بود باین بیت و حرم قسم پس امام محترم بسرعت قدم مبارک داخل مردم گشته از آن زن و از نظر ناپدید **ایضا** در بحار از کتب اخبار ذکر شده که حماد بن عیسی سوال کرد از حضرت صادق علیه السلام از اینکه دعا کند که خدا باو مال بسیار دهد که بسیار حج کند و ضیاع و املاک مرغوب بلاد و خانه خوب باو خدا عطا کند و زنی از اولاد اشراف باو بدهد پس آنجناب دعا کرد که این دو وهاب عطا نما بحماد بن عیسی چنان مالی که پنجاه حج با آن کند و رزقی کن بحماد املاک و خانه مرغوب و زوجه صالحه از نجبا و اولاد ابرار بعض حضار مجلس آن امام اخیار گفته بعد از زمان بسیار در بصره گذار نمودم و در دار حماد بودم بمن خطاب نمود که آیا در نظر تو خواهد بود دعای حضرت جعفر علیه السلام در فلان مکان گفتم آری در باره مال و خانه و زن و اولاد بود حماد گفت الحال ببین که از دعای امام دین رب العالمین این خانه بمن داده که در بلد باحدی نداده مثل آن و املاک من احسن از مردم است و زوجه هم که میدانی از کدام نسل است و اولاد من هم از عباد اند و چهل و هشت بار تمام بزیارت بیت الحرام رفتم و میدانم که دو عام دیگرم بدعای آن امام مشرف میکردم راوی گفته دو حج دیگر نمود که پنجاه حج شده بود و در بار پنجاه و یکم که اراده حج نموده بود چون بجحفه رسید که اسم منزلی است در وادی داخل گشته که غسل کند پس غافل سیل او را ربوده و غلامان او هم در آب روان شده در زمانی که او رسیدند مرده بود پس حماد را غریق نام نهادند **ایضا** در کتب اخبار مذکور شده باسانید با اعتبار که ابو صامت حلوانی گفته گفتم بامام صادق که علامتی از امامت خود بمن بنما که موجب رفع شک از دل من گردد حضرت فرمود هر چه در جیب خود داری بیرون آور پس کلیدی همراه من بود بیرون آورده نزدیک آن امام گذاردم ناگاه بقدرت رب علام شیئی مهیب با صورت عجیب گشته من بخود ترسیدم و اعضای من میلرزید آن امام سعید فرمود لا تخف مترس و حذر مکن ضرر نمیکند باذن خدا پس فرمود نزدیک شو و بگیر که بصورت اولی میگردد پس چون دست بآن شیئی دراز کردم که از قدرت رب اکرم و معجزه امام محترم کلید گشته من برداشتم **ایضا** در بحار مروی است که مردی داخل بر امام علیه السلام شد شکایت تمام از تنگی ایام نمود امام علیه السلام فرمود غم مخور که رب عکور مشکل ترا حل میکند و روزی موفور داخل بلد تو میکردانم پس آن مرد سعید که از خدمت امام علیه السلام برآمد در سر راه خود همیانی یافت که هفتصد اشرفی داشت پس برداشت از آن همیان سی اشرفی و باقی را در میان همیان گذاشت یعنی اراده خرج کردن همین را داشت پس بخدمت امام علیه السلام آمده و قصه را تمام اعلام نمود و آنجناب فرمود سی اشرفی را هم بردار و مال بکناری بگذار و بجمعیت رجال تفحص از صاحب مال بکن تا بعد از آن صاحبش که اعمی و عاقل بغیر مکان مقام امام کامل در حجرها که مکان اجتماع خاص و عام بود شل مسجد الحرام و مسجد سید انام علیه السلام ندا مینمود که کی را مال ضایع و گم گشته تا آنکه بقدرت رب کبیر صاحب مال شکفته حال نزد او آمده بعد از بیان نشان و علامه صدق آن که همیان از آن من بوده هفتاد اشرفی باو بخشش نمود پس باو مسعود بخدمت امام علیه السلام عرض داشت نمود آنوالا مقام فرمود هفتاد دینار حلال بهتر است جهت عباد از هفتصد دینار حرام با هزار بلا و فساد **ایضا** در بحار از کتب علمای اخبار روایت

از دل ان برای معتوبان این دیسجان بعار است با نجهت دعا و روشنی چشم کور است و از جانب دیگر
این چاه چشمهٔ اب بعار است که داخل این حظوات عنکبود پس منصور مغرور و حیران گشته از علم امام
زمان ع **ایضاً** مروی است که مفضل بن عمر گفته منصور از خدا بیخبر بیحیی بن زیاد که والی مکه و مدینه
بود در خفا نوشته بود که در شب اتش بخانهٔ جعفر بیندازد پس ان لعین بعد از اطاعت خلیفه
با اعوان خود حکمین را کرده اتش در خانهٔ امام دین انداخت چون اتش بالای خانهٔ امام زمان رسید از فلک
حق مجید اثر و شعله تخصص باشی بود و از رغم انف اهل شر حذر از ضرر اتش نمود پس در اتش پا نهاد
فیم امام علیم در نهایت سکون و وقار رفتار مینمود و میفرمود منم فرزند ابراهیم خلیل که اتش
ضرر باو ننمود منم فرزند ذبیح سبحان که اسمعیل که خداوند جهان فدا برای او فرستاد پس چون
انمکاران که اتش را افکنده بودند چنان دیدند در خاموش کردن ان سعی نمودند **معجزه دیگر** در بحار
از هشام بن الحکم مروی است که گفته مردی از ملوک جبل عامل هر سال بحج خانهٔ رب متعال لایزال
میامد و البته بار خدمت امام با جمال حضرت صادق ع میشد و آنجناب او را در منازل خانهای
سوکار جای میداد و مدتی قرار او این بود پس در یکسال ده هزار درهم مال الخدمت آنجناب گذارد که جهت او
خانه خریده شود و بحج رفته بعد از ان و بعد معاودت بمدینه خدمت امام بیقرینه عرض نمود که ایا خانه جهت
من خریده شد آنجناب فرمود بلی و کتاب قباله را بو داد که خود نوشته ان این بود که بسم الله الرحمن الرحیم
اینجا منزل و مکانیست که خریده است جعفر بن محمد از جهت فلان بن فلان الجبلی که واقع است در بهشت فردوس
یکجانب ان خانه خانهٔ رسول الله ص است و جانب دیگر ان خانهٔ امیر مؤمنان ع است و جانب سیم
خانهٔ امام حسن بن علی ع و حد دیگر خانهٔ امام حسین ع چون قباله را قرائت نمود سرور و موفور یافته خشنود
گفت راضی شدم بفدای تو گردم ان امام محق عرض نمود که من مال را فرو اورده بر سادات اولاد حسنین قسمت کردم
و امید دارم که رب اکرم قبول کرده باشد و جنت بعوض عطا کند پس انمرد با خود قباله و حجت را
گرفته ببلد خود رفت و بعد از وصول بمکان خود چندی از زمان بیمار گشته و چون اثار موت
در خود دید اقوام و کسان خود را نزد خود طلبید و بعد از سخنان بهمه یکسان قسم داد بخالق عباد که ای
اولاد و کسان من البته اینحجت را در کفن من گذارید پس بعد از فوت او هم متوجه شده نوشته را
در کفن او گذاردند و چون صباح ان یوم همه انقوم بالعیان بر روی قبر ان باصر امدند حجت و کتاب بقدرت
رب الارباب و معجزهٔ جناب امام بر روی قبر گذارده بود و برای نوشته بود که وفا نمود برای بوعد الله
جعفر بن محمد ع **معجزه دیگر** در کتاب بحار از ابو الصلت هروی از حضرت رضا که آنجناب فرمود که والدم موسی ع
فرمود که ما جمعی در مسجد الله بودیم که احدی داخل شده عرض نمود نزد باب جماعت بسیاری با اموال
و حال الهیئت بجا ازن دخول میخواهند آنجناب بمن فرمودند در باب نظر نما پس نگاه کردم شتر بسیار با
صندوقهای متاع بار است و مردی هم با اسب سوار است گفتم کیستی تو گفت مردی هستم از سند و هند امام
اراده دارم خدمت سرور بحق جعفر ع برسم پس من خبر به پدر خود آوردم فرمود اذن مده بخیانت کار

نحس ادبار پس مدت مدید ایشان با تعب شدید در ان مکان ماندند تا انکه مردمان شفاعت مینمودند
و بکه ملول بود اذن دخول نفرمود تا انکه ربیع بن سلیمان که از جمله مقربان بود شفاعت نمود و محل
سلیمان هم تشفیع شد حضرت اذن فرمود هندی داخل شد و مقابل ان امام عادل بنشسته و از واقف شد
پس گفت خدا اصلاح او را امام را پادشاه هند با مکتوب سربمهر و بعضی از تحفات و اموال
خدمت شما ارسال نموده و الحال مدت یکسال است که مارا رخصت دخول نفرموده ایا چنان خوب
است سلوک با قاصدان ملوک و ایا از اولاد انبیا این شیوه خوب و روا است پس ان برگزیده خدا
سر بر پایین افکنده و دیده بالا نمینمود مگر انکه قرائت ولتعلمن نبأه بعد حین یعنی هر اینه یقین خبر
ان امید ابد و خواهید شنید بعد از این حضرت موسی ع فرمود که پدرم تمین امر نمود که نوشته را
گشودم پس نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم بسوی جعفر بن محمد طاهر از عیوب این نامه ایست
از پادشاه هند که خدا مرا هدایت فرمود بواسطهٔ تو و در این زمان جاریه که در حسن احسن
بود از ا قابل احدی ندیدم مگر ان امام عادل خدمت تو ارسال کردم با بعضی از جواهر لائق سرکار
و بعضی طیب که از خوبی عجیب و غریب بود و چون اکابر و اشراف هند را جمع کردم که برای این
امانت کسانی بادیانت را اختیار کنند که با این مال بر خدمت ان برگزار ایند پس ایشان هزار کس را اختیار
کردند و در میان ان هزار نیز بسیار فکر نموده صد نفر را امانت دار تر دیدند و در صد نفر نظر کرده و ده
کس را بدیده تر دیدند و در میان ده نفر یکی را بی خیانت تر دیدند و همگی پسند نمودند اسم او میزاب
ولد حباب که بنزد اولوا الالباب کار او همه پسندیده و صواب مینمود پس او را نگاهدار مال ان
صاحب جمال کرده و اثقال و کنیز با جمال اهلا باو سپردم و روانهٔ خدمت با جلال کردم امید که او را مکرم
قبول فرمایند پس انمقرب خداوند فرمود عود نما ای مرد رو سیاه خیانت کار که مرا این متاع در کار
نیست که تو در ان خیانت کرده با وجود انکه تو را امین کرده انکه ای لعین انهما خلاف دین و ایین از مسیب
پس انلعین قسم یاد نمود که خیانت نکرده پس آنجناب عتاب فرمود که اگر بعد اکو شهادت بدهد بعض
جامهای تو بخیانت تو و کار تو را بیان کند شهادت خواهی داد به لا اله الا الله محمد رسول الله ص گفت عفو
فرما ای پناه من حضرت فرمود پس شاه بنویس انچه کردهٔ با این مال هندی گفت اگر کاری کرده بودم
حضرت بغضب رفته پس پوستین در بدن که بود از خدا بیخبر بود امر فرمود تا اعزهٔ ان پوستین را
از تن کشوده بر زمین نهاد پس ان سرمایه ارشاد بنماز ایستاد و در سجود بود که میگفت اللهم انی
اسئلک بمعاقد العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک ان تصلی علی محمد عبدک و رسولک و
امینک فی خلقک و آله و ان تاذن لفرو هذا الهندی ان یخبر بلسان عربی مبین یسمعه من فی
المجلس من اولیائنا لیکون ذلک عندهم ایة من ایات اهل البیت فیزدادوا ایمانا مع ایمانهم و جمعی
از مؤمنین را ازجهت زیادکردن یقین و محکم کردن دین حاضر نموده پس سر طی نظما لا نمود و خطاب
بر پوستین الملعون فرمود که ای پوستین تکلم کن بانچه میدانی از هندی جناب موسی ع گفت پس در همه

شده که او مدتی گفته که من با ابو الخطاب و مفضل و ابو عبد الله بلخی خدمت امام صادق ع بودیم که داخل
شد بر ما کثیر نام نوا عرض کرد که ابو الخطاب دشنام میدهد بابوبکر و عمر و عثمان و اظهار برائت میکند از
ایشان و غرض ان نادان شکایت ابو الخطاب بود حضرت التفات بابی الخطاب فرموده که چیست جواب تو یا
ابا الخطاب قسم یاد نمود که ایمرد کثیر نامرد هیچ وقت از من دشنام نشنیده است حضرت بابو خطاب فرمود
که قسم یاد نمود کثیر عرض کرد صحیح بود قسم او اما من از کسان صحیح الایمان معتبر شنیده ام که باور کرده ام امام
که قول معتبر از قسم یاد کردن ما اعتبار تر است با قسم صاحب کلام پس کثیر بنوعی سخن بر زبان نزد امام کشیده رفت
پس بعد از غیاب کثیر آنجناب فرمود که اگر ابو الخطاب انچه کثیر گفت نسبت باین سه ملعون بعذاب معذب
گشته از امور ایشان علیم است چیزی چند که بر کثیر از نهان است و اگرم قسم یاد میکنم که نشستند در مکان
امیر مؤمنان ع غاصبا خدا ایشان را از ایشان او عفو نماید از این اشقیا پس از کلام امام ع ابو عبد الله
دهشت و وحشت تمام کرده چه از عوام بود پس حضرت از تغییر او نظر باو فرمود که انکار کردی از این
سخنان عرض کرد ای معصیت خالق جهان را بدیکان باید انکار کنند حضرت فرمود ترسان شدی
ترسان از زنای بابکین مردمان نشدی که فلان و فلان جاریه را ستوده و بعد را شرم از رب العباد نیامد
بعد از عبور از نهر بلخ در زیر فلان درخت را تنزل نمودی و خود را سیاه بخت کرده خیانت در امانت
کرده باید عذاب قیامت نمودی بلخی عرض نمود که اینها راست بود اما والله از این حکایت الی حال زیاده
بیست سال گذشته و من بدرب ذو الجلال رجوع کرده توبه نمودم حضرت فرمود بلی تو توبه کردی اما
رب معبود توبه تو را قبول نفرموده و بعلت صاحب کنیز بر تو غضب نموده یعنی چون شرط صحت توبه
موجود نبود قبول نفرمود زیرا که صاحب جاریه را باید او را راضی نمود تا توبه صحیح باشد حاصل ان امام
بعد از انکه اخبار را با بعضی غیبی اگاه نمود که بدانند انچه میفرماید در باب ارسیکاهم البشر حال
بنز اعلوات باز هم از جهت زیادتی ایمان بلخی و اطمینان دل او مرکب طلبیده سوار شده و بلخی نیز
خدمت ان بزرگوار بود پس حماری در راه فریاد میکرد بنوعی غریب آنجناب خطاب به بلخی نمود که میدانی
که اینان چه میگویند صدای خر ضرر میبرد و میشنود و تا است در جهنم اهل سقر از صدای نالهای دو خلیفه
بر بصر بیشتر ضرر میبرند و عیش رشک صدای حمار نالهای ایشان اضرار بکر و مجاز میکنند تمام انکار صدای ان
دو غدار را راوی گفته چون در وسط بیابان رسیدیم چاه عظیمی مشاهده کردیم که قعر و آب
ان نمایان نبود بسکه عمیق بود حضرت فرمود به بلخی که آب ده مارا از این چاه بلخی عرض کرد ای اقا
نیست زیرا که بسیار عمیق است پس امام ع بر سر چاه قیام نمود و فرمود ایچاه مطیع و فرمانبردار الله آب
بما بازده خدا پس نگاه کردیم که از معجزهٔ امام علیم آب بالا امده بر سر چاه رسید و چون اشامیدیم
پس رفتیم تا بنخلستان خشکی رسیدیم پس امام علیم نزدیک نخل امد خطاب نمود که ای نخل عابد
انچه قادر منان بتو عطا و احسان کرده پس رطب تر و تازه از انشجر ریخت پس خوردیم و گذشتیم چون
نظر کردیم بجوی ندیدیم پس امدیم تا باهوئی رسیدیم که دم را حرکت میدهد بخدمت حضرت

میکند و آنجناب فرمود انشاء الله چنان میکنم اهو برگشت بلخی گفت چه عجبها که امروز دیدیم چه
سؤال کرد اهو و فرمود از من طلب نمود که زوجه و جفت او را صیادی در بند خود حبس کرده او را دعا
کنم چون بچه رو بی اهوی شیرخوار دارد در انتظار اند پس من ضامن شدم که جفت او را بخرم و دعا کنم
پس حضرت رو بقبله نموده دعا کرده گفت الحمد لله کثیرا کما هو اهله و مستحقه
کرام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله ایا انکه حسد میبرند مردم را بر انچه خدا داده است ایشانرا
از فضل خود پس فرمود مایم حسد برده شدگان بخدا قسم که مردم بر ما حسد میبرند از انچه خدا بما عطا
کرده است از فضل و کرم خود پس حضرت عود بمدینه نمود و ما با آنجناب بودیم تا انکه اهو را تفحص نموده
خرید و جفتها ازاد در بیابان رها نمود بعد از ان فرمود که سر نهان و رازها را فاش نباید نمود خصوصا
کسان نا اهل پس بدرستیکه دوستان فاش نمایندهٔ راز نهان ما بدتر از دشمنانند **معجزه دیگر** از کتب اصحاب
در بحار مذکور شده که یونس بن ظبیان گفته در خدمت امام زمان بودم با جمعیت مریدان عرض کردم ای
اقا قول رب اکرم که بر نبی مکرم خبر داده از قصهٔ ابراهیم ع که فخذ اربعة من الطیر پس بگیر چهار مرغ
و ذبح نما تا قدرت خدا او را زنده کردن تصور کنی ایا چهار مرغ از یکجنس بود یا اجناس مختلف فرمود
چه ضرر دیگر خبر ان دهم شما را اسوه دیگر دانید مثل ان بدعت زیاده و نقصان پس صدا نمود
که یا طاوس بقدرت الله طاوسی پرید در نزد امام سعید فرا او گرفته فرمود یا غراب بقدرت رب الارباب
کلاغ حاضر شد پس باز و کبوتر را اواز داد بقدرت رب العباد که هر دو حاضر شدند پس آنجناب امر
فرمود ذبح انها و پر و بال همه را کندند بفرموده حضرت و گوشت انها را مخلوط و ممزوج نمودند بنوعیکه تمیز
در میانه نبود پس ان سر طاوس را بدست گرفته خطاب نمود که زنده شوید بقدرت حی مجید پس
در میانهٔ گوشتها حرکت نموده از هم جدا شده جمع گشته طاوس شده بسر ملحق شده پر و بال در او برده
و نزد امام ع پرواز کرده رفت بعد از ان سر غراب را بدست گرفته خطاب نمود که یا غراب بقدرت
رب الارباب بشتاب و بسر خود ملحق شو پس بقدرت خدا گوشت ان از گوشتها جدا شده جمع گشته بسر
خود ملحق شد پر و بال بر او در امده در نزد امام قیام نمود پس انجناب سر باز را بدست گرفته
اواز داد که زنده شو باذن قادر بی نیاز پس بقدرت رب وهاب باز نزد ان امام ع قیام نمود و پرواز کرده پس
انجناب سر کبوتر را بدست گرفته ندا فرمود که باذن رب اکبر زنده شو پس بقدرت جبار گوشتها جمع گشته
بسر ملحق شد مثل اول پر او در امده کبوتر شد **ایضاً** در بحار از کتب اصحاب ذکر
شده اینکه علاء بن سیابه گفته داخل شدم بجناب صادق ع که دیدیم مهتدی نزد ان حضرت نشسته و گویا با امام
کلام در میان دارد گفتم من امدم که خدمت تو سؤال خود کنم که الحال عجبی دیدم که مهدی نزد تو نشسته
است فرمود امده نزد من شکایت از ماری نمود که هر سال الربیع مرا مجبور بر ... پس من دعا کردم رب اکرم ان مار که
موجب اضرار ان بود تلف نمود پس عرض کردم ای امام محترم ... هر چه زبان من فرزند وضع میکند
فرمود این سؤال الیقینیت مثل سال ... بعد از جانب مخلوق بود و دفع ان نزد عاقلان ...

امانت دو فرزندان نکارنت خوات والبته هانکار بواحسان پرورد کارست وعین صلاح است پس در این
باب با جناب رب الارباب سؤال کردن بجلست بجاست واحتمال قوی در معنی فرمودهٔ انجناب اینست که این ضرر
بولد شما از جانب خود ما در رشده مادر جانب خدا یا انکه علت مردن ایشان بوده باشد یا بعلت دیگر باشد
مادر را یا اکر بعض اوان ایشان در مکان چند که خدا فرموده جای خیال است شک برغمین میرند و کاری بیکنند که
بجنیان می رسانند چونکه بسم الله نمیکویند را ولعت برین نهاد رسیده از ایشان او برمیاید و تمتم فرمودهٔ حضرت
بصحت اینمعنی تقویت میکند چونکه حضرت فرمود که هر چند سؤال از این باب نیست بمانیت هر وقت بمکان خود
میرسی سکی داخل مکان شما میکود و در به قرار اده میکند که بایشان بدعاسکی کلاران کنان بسك ندهد
و تو نکو باشك که جناب صادق بتو خطاب فرمود که دور شو از ما خدا لعنت کند تو را حضرت فرمود کا
چنان کن که اولاد تو زنده بمانند انشاء الله تعالی اعمود علانام کفته که بعد از انکه بفرمودهٔ امام ؑ عمل کردم
سه غلام رب علام بما انعام فرمود و در ایام عمر با مارنده بودند از برکات امام الاقوام **ایضاً** در بحار مرویست
که ابراهیم ولد عبد الحمید کفته در مکه حریم جامهٔ مختصرکفن وار خود دیده نیکو دم و بیان بانجامه سود دا آنم
حتی آنکه در عرفه رفتم همراه برداشتم و نزد خود نکاهداشتم و مشغول دعا و عبادت بودم پس متوجه و شود شدم
ناکاه جامه عیان را مفقود نمودم اینقدر غم و غصه برمن داخل شد که دلتنك بودم پس چون داخل صباح شد
با ناس روانه منی شدم پس احدی از اصحاب امام زمان صادق ؑ نزد من آمد و گفت امام تو را طلب نموده چون
بخدمت انجناب رسیدم فرمود خواهش داری که جامهٔ تجهت کفن بتو دهم کفتم فدای تو کردم بلی پس غلام را
امر فرمود همان جامه را بعینه حاضر نمود و فرمود بردار حاصل که ابراهیم را دو حیرت حاصل شد و بود اول
آنکه اینجامه واصل با امام عادل شده بود دویم انکه احدی را اعلام نکرده بودکه این جامه را بجهت کفن میخواهم
پس البته از معجزات ان با برکات بوده **ایضاً** در بحار از اسحق بن عمار روایت شده که عرض کردم با ان امام
محق و کرای صادق مرا اموال بسیار هست که هر دو دست مردم هر شهر بلده و مکان متفرق است ترسد نا جوان
و تشویش از ان دارم که رسا باشد با هر قادر منان از ایشان ناکهان بیرون رسد و فوت شوم شاید وارثان
اموال من دست نفتدی و عدوان دراز کنند فرمود اموال خود را تا ماه ربیع فلان سال از محال جمع کن که در
تو ضرورت باشد پس بقدرت الله و معجزهٔ امام فلك امامت در همان نشان که امام زمان فرموده بود اسحق
انجمیان او داع نموده باب جنان را برخود کشود **ایضاً** در بحار از سلیمان بن خالد مرویست که کفته در زمان
حضرت جعفر ؑ رفتم در وقتیکه ارادهٔ کوچ داشتم حضرت کتابت چند با کابر کوفه نوشته بود و بغلام خود
داد و فرمود بفلان و فلان و فلان میرسانی و مطالب او را درست نموده عود نما کفت بفرمود تو هم بکوفه
میروی میتوانی غلام مارا اعانت کنی و با او بروی و نوشتهها را بصاحبان انها برسانی و مطالب او را درست
و جواب با وبدهند سلیمان کفته من از امام قبول کردم باتفاق غلام خارج شده در فضای خانه سر دم قافل
من شك داخل شد با خود کفتم این اکر امام مکرم و حجت رب اعلا است چه ضرور که مطالب چند با شخاص دور
شقاوتمند رجوع کند پس هنوز هر دل من این خیال خطور ننموده بود که در دل کامل انجم آنور روی بکود

اثر نمود و فرمود که سلیمان تنها بیا پس من از باب خانه بخدمت ان بیکانه عود کردم که مرا با کسان
حاجت و مرادی نیست بمانیت دوستان و خادمان مارا مطالب چند هست با ایشان دیکر بار **ایضاً**
بحار از عبد العزیز نام مرویست که کفته من چون در باب امام اول علی ؑ غلو کرده بودم و معاند آنکه
میدانستم لا بد در اولاد کرام انوا الاحقام هم اعتقاد خلاف فرمود و عمل کرده بودم و در این خیال وارد
بر جناب صادق ؑ شدم که امام ؑ ثمن فرمود این موجود نما نابی بخلا بوم من در سم کفتم من در چه خیال
بودم انجمال منافات باذات ذوالجلال الدار بکر کسی را که من در دل آکه دانم او هم مثل بندکان بخدا را
خلاکرده و مبتلا باین بلا باشد پس مقرب الله بقد تما الله چون بیعت آمد فرمود ای عبد العزیز بیا
مکن پرستون بار کران زیاده از طاقت ان که اکر چنان کنی منهدم و ویران میکردد ما نیز مثل بندکان خدا
جهانیم و مخلوق مثال دیکران مکر انکه در اطاعت و فرمان قادر و حمانیم **ایضاً** در بحار از ثقات اسناد
ذکر شده از عثمن بن عیسی که کفته خدمت حضرت صادق ؑ بودم که مردی وارد مکان انجناب شده شکوه
از خویشان خود مینمود که اخوان و منسوبان بسیار من اضرار میکنند و غرض او این بود که انجناب دعا
برب الارباب کند فرمود تو را باید صبر نمود پس سال دیکر خدمت انسرور همین شکایت را مکرر نمود
انجناب فرمود صبر نما پس سال دیکر بخدمت انمقرب رب اکبر جعفر ؑ بودم که همان جوان از صرر
خویشان امر نمود حضرت فرمود نزدیک رسید فرج تو انرب مجید صبر نما بعلت قطع رحم تو عم
همه بمیرند پس چند یوم که کذشت بوبا انقوم عام بحکم رب علام در ایام قلیل بیفاصله مردند من
رفتم نیز اعمود کفتم چه شدند اقوام و کسان تو کفت فوت شدند کفتم صدق امام زمان نمایان شد
اینها بعلت اذیت و آزار بحق شد که کرفتار عقوبت کردکار خود شدند که ترك رحم نمودند **ایضاً** در بحار
مرویست که سماعة بن مهران کفته در خدمت امام زمان بودم که حضرت بغلام سرکار فرمود که
وا نوقتی بود که انجناب بزیارت خانهٔ رب الارباب آمده بود که ایغلام برو نزد چاه زمزم و از آب
زمزم برای ما حاضر نما چون غلام رفت دیدیم دقیقهٔ کذشته امام ؑ دست بلند نمود که ای رب غلام
دیده اش را کور و بینو برزبان این بد فعال را لال کردان حکوش او را کر کن من ترسان و حیران مانده
نکرانم که ایا با کی است امام زمان که ناکاه غلام با دل تباه عود نموده کفت ای اقا فلان بن فلان قرشی نزد آب
مرا زده و دشنام داده و منع کرد که آب برای جناب شما بیاورم حضرت فرموده همان ساعات رب و هاب جمیعت
من کفایت شر او را کرده بر عذاب برد از که قدرت پروردکار در او اشکار شد پس من با غلام رفتم دیدیم
بسیار از ذوالمعین مکار جمعند در حیرت تماشا میکنند که چرا ان بیدین بیکار بر زمین افتاده بی سمع و بصر
و لسان مثل حیوان خود را برزمین میکشد **ایضاً** در کتاب بحار مرویست از علی بن ابی حمزه
که کفته حج کردم با حضرت صادق ؑ پس یوما از ایام در خدمت ان امام ؑ در زیر درخت نخل خشك شده
فرود آمدیم امام ؑ دعا ئی قرائت نموده فرمود ای نخل اطعام کن ما را با انچه خدا در پنهان تو موجود فرموده
پس دیدیم که بقدرت رب علیم و معجزهٔ ان امام نخل تازه با آن ولادی با ندازه بجانب امام ؑ مایل کشته فرمود

بنام رب علام محمد بخوانیم پس ما بسم الله گفته میخوردیم ... که شبیه از او هیچ زمان نخورده بودیم
چون همه سیر گشتیم اعرابی ناگاه در اینمکان نمایان شده نظر نمود گفت عجب سحری است عظیم حضرت فرمودند ما
علوم انبیاء ... نه ساحر و نه کاهنیم بلکه خدا را میخوانیم پس اجابت میکند و اگر خواهی نشانها را برای تو عیان کنیم
دانی ساحران از مثل آن عاجز و ناتوانند و آن نشان و علامت راستی من است که ترا کلبی میکنم که عنقریب خود
بصورت کلب رود و دم خود را حرکت دهی و وق وق کنی اعرابی لعین کم یقین گفت چنین کن اگر توانی انجناب
رو برب الارباب نموده و زبان بدعا گشود که ناگهان از قدرت کامله ایزد سبحان انجوان سگی بود و وق
وق مینمود و بجانب خانه خود روان گشته پس من با انسک همراه رفتم چون امام فرموده سراغ آن کلب برو و خبر
بیاور پس آن کلب داخل خانه شد و وق وق مینمود و اشک از دیده او روان بود گویا از رحم التماس مینمود و نظر
آن بزوجه و اهلش بود آن بیخبران دست بعصا و سنگ کرده آنرا از مکان خود بیرون کردند هر چند خود را بخاک
مالید و عوعو و ناله میکشید ایشان باک نداشته او را بیرون کردند پس من عود کردم بخدمت امام ... گذارش آن و
عیال و اطفال را تمام بیان کردم که ناگاه آنسک با ناله و آه بخدمت ائمه فلک امامت رحل اقامت گشود و معلوم
که اظهار توبه مینمود پس جناب امام ع دست بدعا گشود دعا فرموده ... بصورت و هیئت اول عود نمود
حضرت فرمود ای عرب بعد از دیدن این عجب آیا اقرار بقدرت پروردگار و بزرگی و شرف ائمه اطهار از
ذریه رسول مختار کردی گفت بلی هزار بار تا ... اقرار دارم و شک در این ندارم بلکه بحکم دین و
بایقین و از جمله مؤمنین گشتم **ایضاً** در بحار از داود رقی مروی است که در خدمت حضرت صادق ع
بودم که جوانی داخل شده گریان با امام زمان عرض کرد فدای تو گردم نذر کرده بودم که سفر حج را انجناب
مشرف گردانم والحال ... وفات یافت حضرت فرمود برو ... که فوت نشده
فدای تو شوم فوت شد ... گفته خدمت شما آمدم فرمود برو ... او که فوت نشده پس
... زمانی عود نموده خندان بود و گفت داخل شدم ... او را نشسته و صحیح
پس حضرت بمن فرمود یا داود أَوَلَمْ تُؤْمِنْ آیا ایمان نداری گفتم بلی وَلَٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ایمان آورده ام
نهایت جهت زیادتی اطمینان دل ... غرایب دیگر هم ... حضرت
ای داود بسیار مشتاق خانه خدا ... عرض کردم ... امام ... فرمود چون
نماز عشا ... مرکب ... آنکه در دل شب مرکب خدمت ...
آوردم قل هو الله و سوره یس ... تلاوت فرموده و بر مرکب سوار شد و مرا ردیف خود فرموده
هر مکان از ... بجای آورده تا آنکه بطواف مشغول شدیم و چون مطلع شد ...
نموده اذان و اقامه فرمود بعد از آن مرا از جانب یمین خود باز داشته بنماز جماعت قیام نموده و در
رکعت اول والضحی و در اخری توحید قرائت نمود و بعد از سلام ... بتعقیب قیام کردیم
تا وقتیکه آفتاب طالع شد ... زوجه او ... بود که بجناب حضرت عرض نمود با زوجه خود
مشغول طواف بود پس چون زوجه انجوان نظر ... نمود بشوهر خود گفت ... شفاعت ...

بخدا و مرا از ... نمود **ایضاً** در کتاب بحار از عیسی بن مهران مروی است که مردی از اهل خراسان
هر سال بحج رفت ... و عادت او چنان بود که هزار اشرفی خدمت امام زمان هدیه میبرد
و این را وظیفه خود کرده بود ... صاحب مال ...
بود پس در یکسال از زوجه خود خواهش حج نمود زوجه او هم اجابت نمود ثیاب چند از جهت تمام عیال و اطفال
امام ع آماده نمود و اسباب حج را مهیا و از جمله جواهر و حلی و اشیاء چند از جهت اهل خانه حضرت بود
و زوجه آن مثل عادت هزار اشرفی از برای سرکار آن امام اخیار در کیسه نموده در صندوقچه ...
و حلی نیز بود پس روان بجانب مدینه سید عالمیان شدند بعد از ورود خدمت آن سرور آمده ...
عیال را خدمت ... عرض نمود و اذن دخول زنان در حرم امام زمان ... کرده پس اهل خود را
با آن حلی و زیور و جواهر و ثیاب فاخر داخل خانه امام ع نمود و ایشان یکروز و یکشب در خانه آن عالی
بسر بردند و اسباب و جواهر و ثیاب را موافق قاعده و حساب قسمت عیال و اطفال امام ع کردند پس علی
الصباح که بمنزل خود آمدند زوجه آن صندوقچه را که زر در آن بود طلب نمود آن زن نشان داد که در فلان
مکان است چون آن جوان بر سر رفت قفل را گشود تمام حلی و زیور بود مگر همیان زر که از آن هیچ اثری نبود
تفکر کرد چاره ندید پس هزار دینار اشرفی قرض کرده از تجار خدمت امام اخیار برده حضرت فرمود
هزار دینار مفقود بما رسید عرض کرد جانم فدای تو باد چگونه است و حال آنکه احدی غیر من عالم از آن
نبود ... فرمود بلی بما دست تنگی ... بعضی شیعیان از جماعت جنیان
فرستاده برای من آوردند و هر زمان که تعجیل در امری داریم احدی از ایشان را در ... آن امر مامور
میگردانیم پس ... بزرگی و شرف آن امام ع زیاده ... بمنزل و مکان خود ... که کلام آن والا
مقام را برای عیال ذکر کند که ناگاه دید ... شدید حاصل شده ... گفتند
او ... فوت رسید پس ... در تحصیل کفن و
حنوط ... بعد از اعلام خدمت امام ... استدعا نمود که میخواهم تفضل کنی و نماز برا او
گذاری حضرت دو رکعت نماز کرده دعا کرد فرمود عود کن بمکان خود که زن خود را خواهی دید سلامت
و امر و نهی میکند ... پس آن جوان بسرعت تمام بمنزل خود آمد دید که فرموده امام ع صحیح است ...
احساس ... کرده ... که شفاعت حضرت باعث شد که روح مرا بجسد من ... فرمود
ایضاً در کتاب بحار از محمد بن مسلم مروی است که گفته که خدمت امام ... ع بودم که معلی
بن خنیس داخل شد گریان ... امام زمان ... رسید گفت ... با جمیع ...
انت که شما ... ساکت شد فرمود طبقی ... بیاور
از آن ... معجز بیان فرموده ... پس ...
آن ظاهر شد ... شکافت ورقی در میان او ... ظاهر شد
در آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ص علی المرتضی و الحسن و الحسین تا الحجة ع در آن ورق

خبر داد که ای زن اگر چنان است رفتار تو با این شوهر خالق اکبر عمر تو را خواهد کوتاه ...
زنده نمانی ... بخود در جهنم ... گفت من راضیم که این شوهر را نه بینم ... پس امام بغلام
خود فرمود بگیر دست زوجه خود را ... زیاده ... نخواهد بود ... بعد از ... ایام
رفتم بنزد آن جوان که چه شد زوجه تو گفت والله در همین دم ... فارغ شدم من با امام عرض کردم ... بود
آن زن فرمود تعدی مینمود پس خدا عمر او را برید و بشوهر آن راحت بخشید **ایضاً** در کتاب بحار مروی
که معلی بن خنیس از جمله مخلصین امام دین حضرت صادق ع بود و داود بن علی لعین که حاکم و صاحب
... بود او را شهید نمود پس انجناب او را عتاب و خطاب فرمود که شهید کردی ... او را
حال ... گفت هر چه خواهی چنان کن پس چون شب تاریک شد ...
دعا کرد که خدا با تیری از تیرهای خود ... که بشکافد دل این کافر را ... بقدرت رب کامل چون
... شب داخل شد که ناله و فغان از مکان داود بن علی بلند بود ...
عجب صیحه کشیده و بدوزخ رسید و صحیح داخل فراش خواب شده بود ... از فراش بیرون کردند
پس چون خبر بانسرور بردند فرمود این مرد باب جهنم را بر خود گشود و با ابولهب محشور خواهد بود
چون من بر او نفرین کردم رب ... قبول فرمود ... ملکی را ... فرستاد که ... حدید بر سر آن
پلید رسیده فریاد از نهاد کشیده و بدوزخ رسید **ایضاً** در کتاب بحار مروی است از عبدالله بن یحیی
الکاهلی که گفته جناب صادق ع بمن تعلیم فرمود که هر زمان در بیابان ... آیة الکرسی را
بخوان و بعد از آن بگو که عَزَمْتُ عَلَيْكَ بِعَزِيمَةِ اللهِ وَعَزِيمَةِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ ص وَعَزِيمَةِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ
وَعَزِيمَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ پس هر گاه چنان کنی بقدرت رب ... دفع
آن از تو میشود عبدالله کاهلی گفته بکوفه آمدم و با ابن عم خود بسفر بیرون رفتیم که ناگهان ...
... من همان آیة الکرسی ... امام زمان فرموده بود خواندم و گفتم ...
کاری نیست ... راه را کج نموده براه خود روان شد ... حرکت میداد پس ابن عمم گفت
نشنیده ام کلامی احسن از این کلام که از تو شنیدم ... گفتم ... تعلیم جعفر
بود که بمن فرموده ابن عمم ... عارف بحق امام ع نبود ... فرموده انجناب بود گفتم آری گفت
انه امام فرض الله طاعته راوی گفته که بعد از آنکه در مدینه بخدمت امام ... رفتم ...
از آن مکان ... فرمود ...
... بلکه ... عبدالله
والله من ...
و اسم اصلی ...
داخل کند ...
بسیار خوشحال گشته ... شیعیان ائمه انام بود ... تا ... ارتحال نمود

ایضاً در کتاب بحار مروی است ... از معلی بن خنیس که گفته در خدمت حضرت جعفر ع بودم
که خبری بمن رسید که در شهر ... وبای شدید ... پدید آمده حتی آنکه خانه نمانده که ...
از استماع این خبر بسیار متفکر بودم امام جعفر ع فرمود این غم و الم تو از چیست عرض کردم
بعلت این خبر که شنیده ام ... داری که آگاه شوی از عیال خود ... روی خود را ...
داخل خانه و مکان خود شو ... من حیران ... گفتم مدینه کجا و کوفه کجا پس ...
خانه خود دیدم فرمود داخل شو پس داخل شدم و همه اهل و عیال را دیدم احدی را با مرض و نقصان ندیدم
و مال و اسباب خود را از برکت انجناب همه سالم دیدم و چون خارج شدم فرمود روی خود بگردان چون
بعقب نظر کردم هیچ خبری و اثری از خانه و بلد و زن و فرزند من نبود **ایضاً** در کتاب بحار از عبدالله بن سنان مروی
است که خدمت انجناب عرض کردم از مکان امامان بعد از انتقال از دنیا ... فرمود ما را حوضی
از مابین بصره تا زمین صنعاء طول است اگر خواهان دیدن آنی بتو بنمایم گفتم آری فدای تو گردم پس ما
بعقب حصار مدینه برده و قدم مکرم بر زمین زد بقدرت رب العالمین نهری ظاهر شد که اطراف آن
نمایان نبود و هیچ خشکی آشکار نبود مگر آن مقام که ما قیام نموده بودیم شبیه بجزیره مینمود پس نظر کردم
که بقدرت رب اکبر و اعجاز آن سرور در یکطرف نهر آب مثل برف و در یکطرف شیر سفید بود در وسط
خمری مثل یاقوت که ندیده بودم هرگز چیزی خوش آینده تر که آن خمر مثل یاقوت در میان شیر روان بود
عرض کردم فدای تو گردم از کجاست منبع این آب فرمود اینست انهاری که خدا فرموده فیها انهار من ماء غیر
آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر ... در اینمکان جاری میکند پس چون
دیدم که بقدرت خداوند در قصور بلند بودند ... مثل آن در ... مشاهده نشده بود
و در حسن و صفا ... و در دست ظروف چند داشتند که احسن از آن ندیده بودم
جناب امام ع نزدیک ... که بر شاخ درخت نشسته بود اشاره فرمود که از این آب بیاشام
که بقدرت رب الارباب درخت مایل شد بجانب آب پس ... ظروف را داخل آب کرده ...
داد ... بمن عطا فرمود من بیاشامیدم ... در عالم ... احسن ...
... بود پس یکطرف که نظر میکردم ... بقدرت رب الارباب بود ...
نمیشد من بانجناب عرض کردم فدای تو شوم من امثال اینها ندیده ام ...
زمان ... پس امام زمان فرمود که این اقل چیزی است که رب
رحیم برای شیعیان ما در عالم برزخ موجود نموده و بدانکه هر زمان که مؤمنی ... از جهان فانی میرود
باینمکان او را میاورند ... روضه رضوان ... و تعیش مینماید ...
... و دشمنان روسیاه ما از جهان میروند ... در وادی برهوت ...
و عقاب رب الارباب ... جهنم ... و عذاب الیم رب کریم ...
... الی یوم القیام پس پناه ... از وادی برهوت و حمیم و صدید ...

نوشته شده بود از قدرت رب معبود **ایضاً** در کتاب بحار مروی است که گفت در خدمت
امام علیه السلام بودم که انوار الامقام فرمود چه باعث است که تو را متغیر و دلگیر میبینم گفتم فدای تو گردم [illegible]
اراده دارم که بشهر [illegible] روم که اقوام چند دارم که [illegible] کنم اولاً آنکه خرجی کفاف موافق [illegible]
رفتن [illegible] ندارم دویم آنکه از رکوب بحر و اهوال آن در اندیشه‌ام سیم آنکه قرض بسیار دارم فرمود
آنکه حافظ بر است در بحر هم محافظت میکند ای داود اگر نبود اسم و وجود من هر آینه جاری نبود انهار و
میوه نمیداد اشجار و خرم و سبز نمیشد گیاه [illegible] که یقین چنین است که بقای جهان دائماً باحدی
از امامان است [illegible] که در جلد اول امامت بیان شد که وجود امام علیه السلام در همه ایام ضرورت [illegible] وجود امام
بودن اشیا از عقل بعید است چنانچه دلیل و برهان در انجا مذکور است حاصل داود گفت پس وداع کردم و بر
کشتی سوار شده قطع منازل میکردم تا آنکه صد و بیست یوم تمام در بحر بودم بعد از آن وقت زوال
بقدرت رب متعال آن کشتی [illegible] آمدیم یعنی ابری ناگاه از جانب سماء نوری ساطع شده که زمین
روشن شد و صدای [illegible] بگوشم میرسید که ای داود حالا زمان ادا نمودن قرض تو میباشد
سر بلند کن [illegible] بر عقب آن تلی که نمود است پس بجانب آن بلندی [illegible]
شده صفحات طلا در آن مکان مهیا بود که بجانب الصفحات والواح طلای ساده و بی نقش بود [illegible]
دیگر نقش شده بود که هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب [illegible] سلیمان نبی علیه السلام فرمود
که این قدرت و دولت عطای ماست خواهی خرج کن هر مال را خواهی خرج مکن خدا از تو حساب [illegible]
بخشش و علم بخشش پس [illegible] که این عطای ماست گفت پس برداشتم [illegible]
بعد و احصا بود و من در راه خود گفتم که احدی را اعلام باین قضیه نخواهم نمود مگر بعد از آنکه [illegible]
[illegible] خود حضرت جعفر عرض میکنم پس بعد از آنکه از سفر بخدمت
رسیدم پیش از آنکه در این باب کلام خدمت آن امام علیه السلام عرض کنم فرمود یا داود عطا ما همان نور ساطع
از آسمان بود که ذهب را برای تو [illegible] موجود نمود [illegible] حلال [illegible] عطائی است
از رب کریم تعالی پس داود گفت من از معتب نام غلام امام علیه السلام سؤال کردم که از احوال آن ایام که بودم
خدمت امام گفت یعنی وقت [illegible] امام علیه السلام [illegible] عبدالاعلی [illegible] حدیث و حکایت تو را اعلام
کرده و وقت [illegible] بود حضرت قیام فرمود بصلوة مشغول شد و بعد از اتمام من از اصحاب سؤال کردم
از فرموده امام [illegible] گفتند همین حکایت تو را که صاحب حال شده بودی **ایضاً** در بحار مروی است
که آنجناب را غلامی بود مسلم نام که [illegible] سواد و علم بود پس انوار الامقام در مکتب تمام قرآن را تعلیم آن نمود که
فرمود که جمیع مسلم قاری قرآن تمام بود و در شام داخل [illegible] علمای کلام رب علام والسلام علی
من اتبع الامام علیه السلام **ایضاً** در بحار مروی است که مردی گفت من مالی را از خود نزد امام علیه السلام [illegible]
خود شادان بودم و بسیار در نظرم با مقدار عظیم مینمود و در فکر بودم که احدی از [illegible]
[illegible] پس چون داخل بر امام عادل شدم [illegible] رسیده بود [illegible]

نزد را

نزد را [illegible] فرمود ای غلام بیاور طشت را پس غلام طشت را حاضر نموده فرمود تا غلام
کیسهای [illegible] در طشت ریخت [illegible] بلند شد که بقدرت خدا [illegible] حایل بود [illegible] میان من
و امام علیه السلام [illegible] مانند دیوار پس فرمود [illegible] ضرورت [illegible] شیعیان هست
[illegible] باطل [illegible] غرض از قبول کردن اصلاح آوردن مال [illegible] شوند
ایضاً در کتاب بحار مروی است که داود رقی گفت خدمت امام صادق علیه السلام بودم که موسی ولد
بلند مقام او داخل مجلس شد در ایام طفولیت بود حضرت فرمود چگونه صبح نمودی گفت [illegible]
و حراست خدا و در نعمت خالق ارض و سماء و خواهش دارم انگور و انار [illegible] عرض
کردم سبحان الله [illegible] این میوه ها [illegible] حضرت جعفر علیه السلام فرمود که خدا قادر است
هر شیئی ای داود داخل بستان ما شو [illegible] اشجار نظر نما پس من داخل بستان شدم در فصل زمستان
از قدرت رب منان و معجزه امام زمان علیه السلام دیدم بعضی از آن درختان انگور و انار از آن اشکال
است پس از آن چیدم و خدمت آن دو بزرگوار [illegible] آوردم و گفتم یقین کردم [illegible] پس
حضرت فرمود ای داود این فضل عمیم از رب کریم قدیم است چنانچه [illegible] مادر عیسی [illegible] یعنی
میداد در فصل زمستان میوه های بهار **ایضاً** در کتاب بحار از صفوان بن یحیی مروی است که
گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام میرفتیم که [illegible]
زمان نگاه میفرمود و صدا میکرد گویا استغاثه میکرد پس حضرت [illegible]
[illegible] راه آمدیم [illegible] ناگاه بقدرت الله [illegible]
متوجه شده صدا نمود حضرت باستین مبارک اشاره [illegible]
گفتم چه بیان امر عجیب و غریبی که دیدیم فرمود [illegible]
بر رب علام و اهل بیت سید انام [illegible]
و اگر شیعیان ما [illegible] راه خود میفرمود [illegible]
ایشان میکردم زبان مرغان را **ایضاً** در کتاب بحار مروی است که داود رقی گفت [illegible]
[illegible] خدمت حضرت بحج رفتم [illegible] بوادی [illegible] رسیدیم [illegible]
[illegible] سیل [illegible] وادی [illegible]
[illegible]
دوست نمیداشتم [illegible] احسان کردم امام [illegible] اعلام فرمود
و گفت ای داود که اعمال شیعیان [illegible] عرض میشود [illegible] احسان
[illegible] **ایضاً** در بحار از حسین بن ابی العلاء [illegible] خدمت آن امام علیه السلام
بودم که احدی از [illegible] غلام آنجناب داخل شد [illegible] امام عادل شکوه از زوجه خود نمود که
بد خلق [illegible] حضرت [illegible]

زده ساده مثل اول شد ایضاً در کتاب بحار مروی است که احمد بن محمد با چند نفر دیگر از اصحاب جناب جعفر ع
گفتند که ما نزد آنجناب بودیم که فرمود نزد ماست خزاین زمین و کلیدهای آنها بقدرت رب مجید و اگر خواهم امر
کنم که بیرون آورد آنچه در وی پنهان است هر آینه بیرون میکند و از قدم مبارک خطی بزمین کشید پس زمین منشق
شق گشته حضرت دست حق پرست در میان انشقاق کرده و بیرون آورده شمش طلائی در دست او [illegible] بود بقدر
وجبی بود و بما هر یک عطا فرمود که خوب نگاه کنید و بشناسید پس نظر کردیم بقدرت رب اکبر و اعجاز آنسرور
زمین مملو از شمش زر شده بود پس بعضی از ما عرض کردند فدای تو شویم شما صاحب اینهمه مال میباشید و
دوستان شما پریشان حال اند فرمود رب متعال ما را با ایشان خیر دنیا و عقبی هر دو عطا میکند و در آخرت
بجنات و انهار میرساند و دشمنان ما را بعذاب نار گرفتار میکرداند پس صلاح اخیار ما چه در کار جنات [illegible]
ایضاً در کتاب بحار مروی است از داود از ابی اسامه که گفت حضرت روزی بمن فرمود چه قدر از
تو گذشته است عرض کردم فلان قدر فرمود ای ابا اسامه تازه کن عبادت خود را و تدبیر کار [illegible]
شدم و امام ع محزون فرمود چرا گریان شدی عرض کردم تو خبر مرگ مرا بمن گفتی چرا نگریم فرمود خوشحال باش
که تو شیعه مائی و در جنت میباشی ایضاً مروی است که ابو بصیر گفت احدی از اهل شام بمقام من آمده بود
من اوصاف امام ع را باو گفتم و او را مایل باسلام کردم یعنی اسلام تمام پس امامت حضرت جعفر ع را قبول
نمود و منهم از جانب سرور خود حضرت جعفر ضامن جنت و کوثر شدم حاصل پس آن عاقل بعد از آنکه کامل
دین و با یقین شده بود روزی سر احتضار نمود در حالی که بیمار بود و عازم بر رفتن آن دار شده بود و مرتبه
اظهار امامت ائمه اطهار ع نمود و بعد از آن گفت ای ابو بصیر بهشت ضمانت حضرت جعفر ع گفتم من
آنسرور مرخص کرده ام او ضمانت کرد حاصل آنمرد کامل بجنت واصل شده بعد از زمان چند که بخدمت امام ع
رسیدم آنغضنفر رب علام سابق بر آنکه من از کلام آغاز نمایم احوال شامی اظهار نموده فرمود که ای ابا بصیر
ما وفا کردیم بضمانت تو برای آنمرد شامی ایضاً در کتاب مذکور مروی است که خالد نام از اصحاب امام ع با جناب
عرض کرد که از کوه زخمی عارض شده که معضل و جمع شد بید و [illegible] از خدا جهت او شفا طلب کنید فرمود که
رب مجید با او راحت بخشید یعنی باجل موعود خود رسید راوی گفته بعد از مدت مدید خبر رسید که
بعد سیم وفات او بوده ایضاً در کتاب بحار بسند با اعتبار از ابی بصیر مروی است که امام ع روزی فرمود
ای ابا بصیر چه خبر از ابو حمزه داری عرض کردم بفضل خالق اکبر او را در کوفه صحیح و سالم [illegible] فرمود
نزد او برو سلام مرا باو برسان و خبر بده او را بموت او که بدان در فلان ماه و فلان روز وفات تو میرسد
گفت من عرض کردم که فدای تو گردم شیعه شما است فرمود بلی [illegible] برای او بهشت جهت او
اولی است از دنیا راوی عرض کرد فدای تو شوم شیعه شما در دنیا میباشند فرمود اگر بترسند از عصیان
حق و پرهیز کنند از ذنوب و بدون عیوب از دنیا بیرون روند در درجات ما با ما باشند ابو بصیر گفته بس
امام کبیر را وداع کرده چون در کوفه بعیادت ابی حمزه آمدم و کلام امام ع را باو گفتم در همان ایام گران والا مقام
فرموده باب جنان را برب حمید برای او گشوده معلوم او را نبود ایضاً از زید شحام مروی است که داخل شدم بر
امام

وفات او

امام مکرم حضرت جعفر فرمود ای زید تازه نما تو بر خود را و استغفار کن و این کلام از ائمه انام ع
اخبار از وفات بود پس زید دیگر بار امام کبیر عرض کرد که جانم فدای تو باد خبر مرگ مرا فرمودی حضرت جواب
داد که اخیر برای تو بهتر است نزد ما اولی و بهتر است از بقای در دنیا و تو شیعه ما میباشی دلخوش دار گفته
عرض کردم چگونه من قایلم که شیعه شما باشم فرمود تو را قابلیت داد رب عباد و صلاح و سداد بتو داده
که صراط و حساب و میزان و کتاب شیعیان نزد ماست والله که ما مهربان تریم بشما از خود شما و با نظر
میکنم ای زید و تو را و رفقای تو را در جنت میبینم پس بعد فرموده آن امام ع زید والا مقام بعد از گذشتن
اندکی از ایام از دنیا بمقام بی زوال ارتحال نمود ایضاً در کتاب بحار از ثقات اخیار از ابی بصیر مروی
کرد در خدمت حضرت جعفر ع بطواف خانه رب اکبر بودیم که از اطراف همه جمع شده بودند پس من
بحضرت جعفر ع عرض کردم که فدای تو گردم اکثر از جماعت حاضر بهشت داخل میکردند حضرت فرمود
ای بیخبر اکثر جماعت بنظر اشخاص بی بصر انسان مینمایند بلکه خوک و میمون اند عرض کردم قربان تو گردم بما
بنما ایشان را بصورت اصلی ایشان یعنی دعایی قرائت فرمود و دست بدیده من کشید پس ترس و هول شدید
در من بهم رسید زیرا که همه را مانند جانوران و درندگان دیدم و انسان در میان این نکسان قلیل بود
پس امام زمان که مرا آنسان و لون ایشان دیدم دو مرتبه دست حق پرست بر دیده من کشید مثل اول شد بعد از آن
فرمود یا ابا بصیر انتم فی الجنة تحبرون و بین اطباق النار تطلبون فلا توجدون یعنی شما شیعیان و مطیعان
در جنان مسرور و خوشدل میباشید و در طبقهای آتش نیران تفحص شما را میکنند کفار پس نمی یابند احدی را
در نار متوجه گردید که فرموده امام ع در اینمقام موافق است با کلام رب علام که فرموده ما لنا لا
نری رجالا کنا نعدهم من الاشرار که خدا خبر داده که جماعت سنیان و عاصیان هر زمان که شیعیان
اشرار میدانند و اهل نار میدانند که در جهنم و بئس القرار که داخل میکردند در طبقات نار نظر میکنند
چون احدی از آشنایان شیعیان را نمی بینند میگویند عجب عجب از چه سبب است که ما نمی بینیم آن
مردانی را که از اشرار و معصیت کار میشمردیم ایضاً حاصل پس آن امام عادل فرمود ای ابا بصیر والله
که رب قدیر جمع نمیکند از شما مطیعان ما در جهنم سر نفر را نه بخدا وند اکبر قسم که رب اکرم دو نفر هم
از مطیعان و پیروان جعفر را در سقر جا نمیدهد نه بخداوند اعلی قسم یاد میکنم که رب غفار یکنفر
فرمانبردار ائمه ابرار را در نار داخل نمیکند ایضاً از ابو بصیر مروی است که دیده من معیوب
شده بود که قادر بر دیدن نزدیک و دور نبودم روزی از ایام بخدمت امام ع آمدم اظهار اشتیاق دیدن
جمال نور بار آنمقرب پروردگار را کردم پس آن والا مقام دست حق پرست بر دیده من کشید دیده من
اول پر نور شده و حضرت را دیدم پس آنجناب فرمود که ای ابو بصیر اگر ترس از عدم صبر کردن نبی
نبود که استاد معبود بمن دهند مبادا که کافر گردند چون حتی شوند از بابصیر شدن تو در باب ما
کلام نارواه مثل خدا بودن اگر گویند تو را بانحال میکنادم بنهایت چون اگر چنان کنم بعضی مردمان خلل
در ایمانشان ظاهر میگردد تو را بحال اول میکنم پس دست بر دیده من کشیده مثل اول نابینا شد

ایضاً هفتم

باو میرسید و مانع او بود چندین بار اراده اینکار کرده و همین درد گرفتار شده تا الحال که من انتقال پسر یافتم
یافتم پس آنجناب خطاب بحضرت جعفر ع نمود که بکی این حمیده نام را و بتصرف تما که عنقریب از او
ولدی عجیب بهم رساند که افضل اهل زمین و راه نمای دین و شفیع مذنبین گردد و پس وانمی دیگر
حضرت جعفر ع فرمود که حمیده طاهر و پاک بود از عیوب و خدا ملائکه سماء را حافظ او نمود که
احدی باو نزدیکی نمود تا آنزمان که بمن رسید بقدرت رب مجید با که بود ایمانداران رب معبود بعلت
شرافت من و مولود او فرمود که آنفرزند مولود هم حجت بر اولاد آدم خواهد بود مقام دویم در ذکر ادله
امامت و خلافت آن شفیع امت و ادله نقلیه که از جناب خیر البشر و حضرت حیدر و جناب جعفر
بلکه ائمه یکی اکثر از آن است بلکه که نتوان همه را بیان نمود و ضرورت بذکر همه آنها نبود زیرا که ابواب
سابقه این جلد و جلد اول امامت بسیار از اخبار ذکر شده که هر که از آنها هو شیار گردد در اینمقام نیز
با ابصار میباشد و باینجهت در اینمقام باختصار کوشیدیم و ادله عقلیه هم زیاده از آن است که همه را
توان احصاء نمود و ضرورت هم نیست زیرا که خبیر بصیر باد له مذکوره در باب سایر ائمه در اینجا نیز حق
و صواب را خواهد فهمید مثل آنکه ذکر شد که اجماعی امامیه است که البته در هر زمان خداوند رحمن
یقین در زمین احدی را تعیین فرموده که اعلم اهل زمین باشد و معصوم از گناه و خطای در احکام
باشد زیرا که این نصب امام ع از رب علام لطف است که ترک آن بر رب متعال محالست بلکه وجود عالم
بدون وجود احدی که تواند واسطه رب علام شود نزد امام و پیغام و احکام او را اعلام کند قبیح و
ناروا است بلکه عبث و بیجاست زیرا که با بدون تکلیف و مهملاً بشر را خلق کرده که عبث لازم است یا آنکه
رسانیدن احکام را باحدی از آنکم کفار رده که خالی از سهو و خطا و نسیان نیستند اینهم موجب حیرت خلائق
است غرض که طول کلام در اینمقام ضرور نیست زیرا که هر که بصیر و خبیر بعبادت رب قدیر شد
که عادة الله چنین بوده که در زمان سابق بر خاتم النبیین هم هیچ دقیقه زمین را خالی از احدی از
انبیا و مرسلین نمود بلکه اغلب از نبیین بهمین عدد سردار و صاحب اختیار قرار میداد چنانچه این ذره
خاکسار از اخبار و آثار در جلد سابق کتاب اینقدر تحریر نموده ام که کفایت است حتی آنکه اسماء ایشان از
برج قرار داده و سال را دوازده ماه تا آنکه هر دانا بداند که عدم فساد اشیاء باینها است پس دوازده ائمه
اثنی عشر هم از خالق اکبر معین شده حتی آنکه جماعت سنیان هم گفته اند از زبان رسول عالمیان که
فرموده ائمه بعد از من دوازده اند که همه از قریش و خلفای خود را هم تعداد کرده اند قطع نظر از
جماعت بصیر و از اخبار متواتره ما نزد اخیار که وجه مکرر ذکر شد که بهمین طریق بنبوت انبیا جزم و یقین
حاصل شده بهمین آیین بعینه در ائمه هدی نیز زیرا که زمان بعثت انبیاء کاذبین چند نبی افترا بخداوند
بستند که ما نیز نبی میباشیم و فرق در میان ظهور معجزه در بید صادقان و عدم ظهور در بید کاذبان معروف
بود و همین دلیل قریب و بعید و جاهل و دانا و صغیر و کبیر محکم و سدید بود و احدی از خاص و عام انکار
نداشت حتی اعرابیان و صحرا نشینان اذعان داشتند که نمایان کردن معجزه از رب رحمن در دست کاذب
قبیح

نزد

قبیح و بی تماست پس صدور معجزه از دست مدعی خلافت رسول بر صدق او دلیل و راه نمایست و
معجزه آنسرور دیگر اکثر است از آنکه بتوان انکار کرد بلکه از نشان قبور ساطع النور ایشان ظاهر است که
ایشان از شعائر ایمان و هوشمند لیس با بس ایشان که این بزرگی و رفعت اگر حق نبود تا این زمان قبور ایشان
معمور و مشهور و آبادان نبود خصوصاً که در شهر و مکانی کافران و معاندان واقع است و با وجود سعی
جباران و ظالمان هر آن نمیکردد بلکه طغیان زایران نزدیک و دور رفعت بر وفق زیاده میشود و چون بیان شد
که صدور معجزه از ید ایشان دلیل است بر صدق اگرچه معجزه یکنفر از ایشان دلالت میکند بر صدق یک یک
زیرا که هر گاه یقین آن یک امام دین شد و تصریح بر امامت ان دیگر کند البته امام منصوص احتیاج بمعجزه
هم ندارد و نهایت بفضل رب اکبر و خالق قضا و قدر معجزات هر یک نفر از این دوازده سرور اکثر از حد
و احصاء است اگر چه بیکنفر هم اکتفا است نهایت این زیادتیها الطاف خدا است پس قدری از معجزات امام
با برکات را ایضاً ذکر کردن بجاست خبر ولادت کثیر السعادة انس سایر هدایت یعنی موسی بن جعفر
علیه صلوات الملک الاکبر در بحار از روات با اعتبار از کتب اخبار از ابو بصیر روایت کرده که او
گفت باتفاق جمعی از اصحاب در خدمت حضرت جعفر ع عازم زیارت خانه رب اکبر بودیم که در منزل
ابوا نزول نمودیم در صبح نزول آنجناب چاشت بسیار خوب مرغوب حاضر فرمود و عادت شروع بخوردن
طعام نمود که خبر رسید از حمیده نام که میگوید ایسی و بعا امام تو فرمودی که در وقت ولادت [illegible]
اول تو را اعلام کنم پس امام ع بسرعت تمام رفته زود عود بمقام خود فرمود مسرور و شاد حضار گفتند
خدا دل و چشم تو را شاد ان و دهان تو را خندان کرده اند و ما را فدای تو کند چه واقع شده حمیده را فرمود
ولدی برای من مولود نمود که خیر از همه عبادات و سر مایه ارشادات و حمیده از صفات او عمل خبر
داد بچان آنکه از من امور او پنهان و مستور است پس حضار عرض کردند چه بود آنچه را خبر نمود فرمود
در وقتیکه بزمین رسید یکدست را بر زمین نهاد و سر با سمان بالا نمود پس خبر دادم که اینها علامت ولادت
شفیع قیامت حجت ماست و طریقه ولادت ائمه هدی است پس آنجناب خبر داد که در وقتیکه شب انعقاد
نطفه حجت من بود ملکی از جانب خدا بنزد او آمد و شربتی آورده باو داد و امر بعمل رب نمود و نطفه جدم
بهمان آب منعقد شد و همچنین سایر ائمه دین چنانچه باز ملکی در شب انعقاد نطفه پدرم از آسمان آب فرود
آورده بپدرم میل فرمود تا آنکه نطفه من از آن شراب رب الارباب موجود شد و همچنین بهمین آیین از شراب
رب الارباب بنزد من فرستاد و این غلام از همان انعام و اکرام ملک علام بوجود آمد پس بر شما باد با
فرموده او که والله اوست صاحب شما و سرمایه ارشاد و مقرب رب العباد بدرستیکه نطفه هر امام
بنوعی است که اعلام کردم و چون در رحم چهار ماه رسید رب مجید در ان دمید ملکی را از آسمان منبر
که بر بازوی راست آن بنویسد که و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و چون مولود میشود دست
بر زمین مینهد و سر را با سمان میکند و چون دست او بزمین رسید منادی رب العالمین صدا میکند از افق اعلا
که یا فلان بن فلان ثابت بمان برای آن سر مرتبه میگوید و ندا میکند خدا که ای بنده ما از جهت امر عظیمی تو را آفریدم

ابواب

در عهد او اولاد آن سرمایهٔ هدایت و ارشاد موافق روایت اولاد آن سرور شش نفر ذکور و یک نفر اناث
بود و بعضی روایات دلالت بر بیشتر دارد اول ایشان موسی ع که ملقب بکاظم شده بود و اسمعیل نام
و محمد و علی و عبد الله و اسحق و ام فروه دختر امام ع بود و اسمعیل اکبر اولاد آن اشرف عباد بود و در
زمان امامت آنجناب وفات یافت و مردم را گمان بود که امامت امت را باو تفویض خواهد نمود
و چون حضرت با آن بسیار مهربان بود بسیاری از جماعت نادان که اسماعیلیه مشهوراند او را امام
زمان دانستند و گفتند غایب شده از نظر مردم باوجودیکه امام ع والا مقام جنازهٔ او را در
بقیع چندین بار بر زمین قرار داد و پوشش سر او را بر میچید که حاضران ببینند مرده او را و کواه
بر عصیان میکردانید خود را چنانچه بعضی از اصحاب خدمت آنجناب عرض کردند که علت اینکار چه بود
فرمود بعضی متبدعان بکار در بارهای فرزندم اسمعیل شک میکنند من اراده میکنم که وفات او را
محقق کردانم و او را در بقیع دفن کردند و بعد از وفات آن امام با برکات جمعی از ثقات که هدایت یافته
بودند بامامت موسی بن جعفر ع قایل کشته مظفر شدند و سایر دیگر و طایفه شدند بعضی طایفه
بحیات اسمعیل قایل شده و امامت را در اولاد اسمعیل تا قیامت قایل شدند و طایفهٔ دیگر بحیات اسمعیل
قایل شده‌اند و این دو فرقه را اسماعیلیه مینامند و جماعتی از مطیعان آنجناب بامامت عبد الله ولد
جعفر قایل شده‌اند چونکه این ولد بزرگتر از موسی ع بود و ملقب بافطح شده بود زیرا که افطح
الرجلین بود و اسحق با برادران دیگر که اقرار بامامت موسی بن جعفر داشتند و اسحق روایات نیز
از پدر بزرگوار در امامت برادر خود موسی ع ذکر کرده در خبر وارد شده که اعرابی از راه دور
داخل شد از حضرت جعفر ع خبر گرفت گفتند از محل زوال ارتحال نمود بمحل عطا و نوال رب معبود
شتافت اعرابی نعره از دل کشیده مدهوش گردید مردم کامل او را بهوش آوردند چون بحال آمد
سؤال از وصی آن امام با جلال نمود گفتند وصی را سر کس تعیین فرمود منصور و موسی ع و عبد الله
اعرابی بسجده رفت گفت حمد خدا را که مار الاعلام بامام حق نمود گفتند چگونه از وصیت امام بر تو
معلوم شد مضمون کلام اعرابی این معنی است که باید امام ع از عیوب در بدن و ذنوب هر دو خالی
باشد پس امام ع این دو نفر را که وصی فرموده ذنوب اول یعنی منصور ... حق جور که ظالم
بود و بر احدی مستور نبود و اخر یعنی عبد الله که در بدن معیوب بود پس بر ارباب عقول بحمد الله
نمایانست بر امامت موسی ع را قصد فرموده دیگر آنکه اکر فرزند اکبر قابل امامت بود که چگونه را
چرا داخل مینمود پس دخول موسی ع برای اهل عقول موجب یقین و استحکام دین میشد مثل چگونه که
غرض حضرت حکمت چند بود که بر هوشمندان ظاهر است زیرا که وصایت منصور فریب آن غرور بود
و شرکت در امامت که بطلان آن نزد مؤمنان پنهان نیست زیرا اکر امکان داشت در حسن اولی همچنین
شده بود هرگاه در سابق و لاحق جمع نبود حق با وجود امام حسن امام حسین امام نبود پس در این
زمان هم صدور آن محال بود دیگر آنکه بهی بخصوص که در دست خاصان ایشان ... که امام زمانی

موجود بود

شمه

شمه‌ای عوام کردند پس از اعلام بامامت امام ع شده بود پس برای دوستان و خاصان ضروری در آن ... نبود
و محمد برادر دیگر سخی و کثیر الضیافه بود و آخر در سال یکصد و نود و نه خروج بر مامون نمود و مامون ملعون
سرداری معین نموده جمعیت او را افراد او را کرفته نزد مامون بردند و او را اذیت نمود بلکه اکرام
و انعام تمام نسبت باو نمود و شهادت آنجناب موافق روایت اصحاب از حیله و تزویر منصور از جنت
دور شد و وصیت آنجناب در نفس آخرین در واجبات دین و غفلان بود حتی آنکه خطاب فرمود که شاهد
شوید که شفاعت ما نخواهد رسید بکسیکه در غفلت کاهل و از یاد خدا غافل باشد و وصیت فرمود
که در حجره و مکان او هر شب چراغ بسوزانند و مدفن آن امام ع در بقیع است باتفاق خاص و
عام ختم شد کلام از صفات صادق ایام علیه الاف التحیة و السلام **باب دویم** در ذکر
نسب سید عجم و عرب فرزند خیر البشر و شفیع یوم المحشر موسی بن جعفر علیه صلوات الله الملک
الاکبر و در اثبات امامت آن سرور و بعضی از معجزات آن با برکات و در این باب کلام در سه مقام انجام
خواهد یافت **مقام اول** والدهٔ ماجدهٔ آنجناب حمیده بربریه بود و القاب او کاظم و صالح و صابر
و امین بود و کنیت آنحضرت ابو الحسن و ابو موسی و ابو اسمعیل و محل ولادت آن کثیر المراحم و الشافع
قیامت میانه مکه و مدینه در منزل ابوا بود و مشهور در تاریخ ولادت آن سرمایهٔ هدایت هفتم
شهر صفر سال یکصد و بیست و هشت از هجرت گذشته بود و بحسب هفته روز یکشنبه بود و در
احادیث وارد شده که ابن عکاشه اسدی گفته من در خدمت امام خود حضرت باقر ع بودم که ولد
آنجناب حضرت جعفر ع حاضر شد او را احترام و اعزاز میفرمود من خدمت امام ع عرض کردم
که فدای تو کردم زمان تزویج کردن آقا زادهٔ ما جعفر رسیده فرمود بلی این همیان زر که نزد من حاضر
است از جهت اینکار موجود شده که در این ایام برده فروشی وارد مدینهٔ سید انام میکردد از
اهل بربر و من بجهت جعفر کنیزی بخریم پس بعد از چند روز دیگر آنرا ورد فرمود آنجناب کردیم که ما گفتیم
آنمرد برده فروش آمده بود و دیدن نزد او کنیزی باین زر بخرید پس گفتند من رفتیم بنوعیکه امر نمود گفت آنچه
کنیز داشتم همه را فروختم مکر دو نفر که یکی از آن بهتر است پس حاضر نمود و سؤال از قیمت بهتر کردیم
گفت هفتاد مثقال اشرفی گفتیم قدری کمتر کن گفت امکان ندارد پس ما گفتیم باین کیسه زر میخریم احدی
از حاضران گفت همین کیسه را بکشایید شاید راضی شوید صاحب کنیز گفت بلی سبب تعب مکشید و شمار نید
که یکدینار کمتر ممکن نیست پس چون زر بشماره رسید از معجزهٔ آن امام سعید هفتاد دینار تمام بود نه
زیاده و نه کمتر پس کنیز را کرفته خدمت سرور خود محمد باقر ع آوردیم و کذارش را تمام خدمت آن
امام ع عرض نمودیم و ولد آنجناب خدمت حاضر بود حضرت باقر ع خطاب فرمود که نام تو چیست
عرض کرد حمیده نام دارم امام ع فرمود پسندیده ایام خواهی بود در نزد انام و در علام هر دو
پس فرمود باکره میباشی یا ثیبه عرض کرد بلکه باکره ام فرمود جماعت برده فروش در هر کنیزی تصرف
میکنند چه سبب تو باکره ماندهٔ گفت هر زمان که اراده این کار می نمود مردی نورانی با موی سفید

[حاشیه:] در بیان ولادت حضرت موسی ع ... با جعفر بن ... الصادق ع

امام م

حضرت جعفر م

نقی برگزیده از خلق من وموضع سر من وصندوق علوم من وامین وحی من وخلیفه وجانشین من در میان
جمیع عبادستان ملک آماده کرده او جنت را واجب کرده ام رحمت خود را او بعزت وغلبه خود قسم یاد میکنم که هرآینه
داخل میکنم دشمنان وی را در عذاب نار وهر چند در این دار وسعت دهم ایشان را ودر دار العذاب الیه ببعض
رسانم تمام گرفتار میگردند فرمود چون خدا از ملاء اعلی این ندا میکند انمولود بقدرت ایزد محمود
میگوید شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمَاً بِالْقِسْطِ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ فرمود چون مولود امام ع باینکلام تکلم کند ایزد علام علم تمام باو عطا وانعام میکند از علوم
اول واخر ومستحق آمدن روح میگردد که در شب قدر بنزد او آید راوی گفت من عرض کردم که روح نیست جبرئیل
فرمود نه روح اعظم از اوست جبرئیل از جمله ملئکه میباشد واو اعظم از ملئکه است رب اعلی فرموده
تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ یعنی در شب قدر نازل میشود بر امام ع ملئکه وروح در هر علم وخبر میدهد از
تقدیرات لیالی وایام دیگر آنکه در جلد یازدهم بحار الانوار بیان بسیار روایات از جمله یزید بن سلیط
است که گفت ما در راه مکه جمعی امام جعفر را ملاقات کردیم عرض نمودیم فدای تو شویم سرات شما در [illegible]
نگهبان پس بعد از ملازمان امام زمان کیست فرمود بلی لاتراست سوال از اینمقال ایهام هم او لا مثل
اشاره بامنا نمود وفرمود که این سید وآقای هم میباشد ونشان نمود موسی ع داد وفرمود در این فرزند من
خداوند قرار داده علم حکمت وفهم وزیرکی وسخاوت ومعرفت به هرچه امت محتاج بان میگردند هر جا که
اختلاف میکنند ودر این فرزند من موسی ع خداوند قرار داد خلق خوب وطبع مرغوب وحسن جوار و
این است بابی از ابواب رب الارباب ودر این فرزند صفت دیگر هست که احسن از اینهاست عرض کردیم فدای تو
شویم پدران ما چیست آن بفرما فرمود خدا بیرون میاورد از صلب این چراغ روشنی بخش زمین را
وپناه آدمیین ونور است وفهم ومعرفت را بهتر مولود بهتر کسی کرده زمین بیمانند که باو محفوظ میشود
خونها واصلاح میابد امور [illegible] واو ملتئم میگردد زخمها وبرکت او جامه میپوشند عاریان وسیر میگردند
گرسنگان وایمن میشوند ترسندگان ونازل میگردد از وجود او مولود باران اسمان وبا او عمل میکنند خلق
بهترین پیرا است خویشان او بشارت میدهد بسلطنت او قبل از زمان بلوغ او وقول او حکمت است سکوت او
علم است پس عرض کردیم فدای تو شویم از این امام علیم یعنی موسی ع مولود امام موجود میگردد فرمود بلی و
کلام امام در اینمقام قطع شد تا بعد از ایام چند که امام ع ارتحال کرده بود ماجمعی از [illegible] خدمت موسی بن
جعفر ع رسیده عرض کردیم فدای تو شویم [illegible] پدر شما را خبر که حضرت جعفر ع میفرمود
وقطع نمود فرمود زمان پدرم زمان دیگر بود واین زمان دیگر یعنی حضرت اهل شر در اینوقت جبر است
پس یزید گفت عرض کردم لعنت خدا بر کسیکه بضرر شما راضی باشد پس خندان گشت فرمود بلی تو خبر میکنم
من در ظاهر اولاد را بعلت منی اهل فساد شریک کردم در وصایت نهایت علی را مخصوص گردانیدم بجلالت
امت وبیانکه من رسول خدا ص را در عالم رؤیا دیدیم وبا او بود سید اوصیا وخاتم وسیف وعصا و
عمامه وکتاب نزد او بود من سوال کردم فرمود عمامه سلطنت خدا است وسیف عزت وغلبه خدا است واما

عصا

عصا قوت خدا است وکتاب نور رب الارباب وخاتم جمیع امور است پس همه را بعلی ولد من داد وفرمود
صاحب امر خلافت بعد از تو اوست پس فرمود ای یزید این امانت بود نباید فاش نمود نزد هر بیعقل والا
شیعیان جهت ایمان سوال کنند باید شهادت را کتمان نکنی که امانت است ودر قرآن خدا فرموده إِنَّ اللّهَ
يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا یعنی بدرستیکه خدا امر میکند که اداکنید امانت را باهل دیانات وایضا
خدا فرموده وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَادَةً عِندَهُ مِنَ اللّهِ وکیست ظالمتر از کسیکه کتمان کند شهادتیرا که نزد او
از خدا پس گفتم من عرض کردم من هرگز چنان نخواهم کرد پس حضرت موسی بن جعفر ع تتمه خبر را جواب فرمود
که پیغمبر در خواب وصف فرزند من علی ع را نمود که علی ولد تو نظر میکند بنور خدا ومیشنود بفهمانیدن
خدا ونطق او بحکمت خدا است ودر امور همه صواب میکند نه خطا وعالم است نه جاهل وپر است از علم
وحکمت وکیاست وچه کم مدت است بودن شما با او پس اولاد خود را جمع نما وبر همه شاهد بگیر بعد از آن
فرمود ای ابو یزید من در این زودی بدست جماعتی گرفتار میگردم وعلی ولد من هم نام علی ابن
ابیطالب وعلی ابن الحسین ع خدا باو عطا فرموده علم اول واخر را ونصرت وفهم را ولیکن خدا مرخص نیست
که تکلم کند مگر بعد از رحلت هرون بچهار سال هرگاه گذشت از هرون اینمدت هر سوال که خواهی از آن
بکن که جواب صواب میگوید وروایات در منصوص بودن آن امام ع بخصوص زیاده از آن است که
در اینمقام تمام ذکر شود وچون معجزه قائم مقام نص است زیرا که موجب یقین میگردد بذکر بعضی از معجزات
ایام امامت انوالامقام اقدام نمودم مقام سیم در ذکر قلیلی از معجزات ایام امامت موسی ابن جعفر ع
از استجابت دعای آن سرور وخبر دادن او بغیبیات وامور خارق عادات بدانکه در کتاب بحار از کتب
اخبار مرویست که خالد نام گفت حاجتی باحدی از اکابر ایام داشتم که بجانمیرسانید عزم کردم که
بخدمت امام همگروهی کاظم ایام رسیدم وعرض کنم چون در انزل مقام امام ع رسیدم در فضای خانه آنحضرت
آنبزرگوار را ملاقات کردم قبل از آنکه تکلم کنم فرمود هرگاه احدی را حاجت بکسی باشد باید ذکر نکند اورا
مگر بخیر زیرا اگر خوبی اورا گوید قادر وهاب این را از جمله اسباب برآوردن حاجت او کرده والبته دل
او محبت داخل میکند واگر هر کرد هم این خبر را بکسی رسید اعتقاد رب خالق اکبر در دل او اثر میکند ودر همین
مقام فرمود که اگر جامه نو بپوشید دست بر آن مالید وبگویید الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَسَانِي مَا أُوَارِي بِهِ
عَوْرَتِي وَأَتَجَمَّلُ بِهِ بَيْنَ النَّاسِ یعنی حمد وثنا مخصوص ذات خداوندی است که بپوشانید بجامه که ستر
کنم عورت خود را وبا آبرو کردم در میان مردم وهرگاه خوش آید احدی را چیزی بسیار ذکر او بکنید که ذکر
آن وتکرار موجب زوال آن میگردد روایت شده که خالد گفت چون من بخدمت امام ع آمده بودم از جهت
همین سوال از حاجت خود وانصاحب جلال خود بجهاره ان ازافرمود من با تعجب تمام گفتم لَا إِلَهَ إِلَّا اللّهُ
حضرت سر [illegible] نمود وفرمود آنچه گفتم عمل نما که خدا حاجت تو را روا میکند پس خالد نام بفرموده
امام ع عمل نمود وبمطلب او انجام یافت ایضا هشام بن الحکم گفت جامه بسیار اراده کردم در مکه بخرم بعضی از قیمت
شود گفتم جواب بفرموده بود چون روز دیگر بود که برای حمله بودیم وحضرت در راه بجا بیه نظر فرمود من

دربین

کلام خود را بامام ع کردم فرمود ضرری در خریدن آن نیست اگر عمر او کم نباشد پس گفت از فرموده امام ع من دانستم
که شر زایل خرید گفت بخداوند حمید قسم که از مکه بیرون نیامده بودیم مگر بعد از دفن آنخادم ایضا مرویست
از حسن بن علی وشا که گفت من باخالوی خود بمکه رفتیم وخالو من خدمت امام محترم موسی ع عرض کرد
که ما را دختران چند هست وپسر ندارم وزوجه من حمل دارد دعا نما که خدا او را پسر گرداند وچون عرض خود را
در کتاب نوشته بود حضرت جواب او را نوشت که رب وهاب عطا فرمود بنام آن فرزند را احمد پس ما که بکوفه
میامدیم خبر رسید که مولود او موجود شده بفرموده امام ع غلام بود ایضا در کتاب بحار از امام رضا مرویست
است که فرمود پدر بزرگوارم در گهواره تکلم نموده بود ایضا در بحار مرویست از اصبغ بن موسی که گفت
مردی از شیعیان صد دینار داد که من خدمت موسی ع برم ومنهم از خود [illegible] آنسرور بود داشتم
بودم چون بمدینه رسیدم تا خود را شست وشو میدادم ومعطر میکردم شب رسید پس من زر امانات را
شماره کردم نود ونه عدد بود وصاحبش صد گفته بود دوباره شمردم باز یکی کم بود من از مال خود یک
اشرفی داخل کردم ودر شب تار خدمت آن بزرگوار رفتم وبعد از سلام وکلام مال الخود را باکیسه تسلیم انعلیم
نمودم وبعد از آن کیسه امانت را بیرون آوردم وعرض کردم صد دینار است پس فرمود بگشا کیسه را
وزر را متفرق نمود یک اشرفی بر داشته بمن رد نمود وفرمود این زر نود ونه عدد بود [illegible]
وانچه صاحب زر گفته بود که صد اشرفی است یعنی بوزن صد مثقال است که یکی از آنها نود ونه مثقال
دینار است اصبغ گفت چون نظر در دینار خود کردم از معجزه آن امام دیدم همان دینار بود ایضا از هشام
بن حکم مرویست که گفت در راه مکه خدمت امام ع بودم وبعیری را اراده نمودم بخرم [illegible]
رقعه نوشته بحضرت مشورت کردم امام محترم فرمود که در خریدن آن ضرری نیست مگر آنکه ضعیف
وناتوان میگردد چند لقمه علف در دهان او باید گذارد اصبغ گفت خریدم وبر سوی آن هیچ زحمت نکشیدم
تا نزدیک کوفه ناگهان در بیابان خوابید نزدیک بمردن رسید خواستم او را در بیابان بگذارم که فرموده
امام زمان را بخاطر آوردم ولقمه چند از علف بدهان گذاردم بلقمه هفتم بود که قیام نمود وبا ما روان شد
وازو هیچ اثری نبود وبارگران را میکشید ایضا از ابن خطابی مرویست که با شیعیان بسیار بمدینه
سید ابرار عبور نموده من بیمار شدم ودر تکاری رفتن بودم واموال خود را قسمت کرده بودم وبحال
بودم که کسی را از رفقا تشخیص نمیدادم ورفقا در انتظار بودند که مرا دفن کنند وبیرون روند
خبر من با ابی الحسن موسی بن جعفر ع رسید حضرت آبی برای من [illegible] فرستاده که بنوش چون از آن آشامیدم
[illegible] افاقه در حال آن [illegible] در معده من رو گشته هر مرض که در آن بود تمام ماند واستقامت نمود وهمین
آب شفای رب الارباب بود پس در راه باسحق بن عمار برخوردم سوال کرد که بگو از حال خود
زیرا که من بی اشتباه تو را از [illegible] دانسته بودم پس از آب امام ع ذکر کردم اسحق گفت از
امام [illegible] عجب تر آنکه اوست امام ولد امام وامثال این نشان شناخته میشود امام
معجزه دیگر در کتاب بحار از راویان بسیار از اسمعیل بن سلام وابن حمید روایت شده که در ایام حضرت

موسی ع

موسی ع علی بن یقطین که محب امامان دین بود واموال وتحفهای چند با کتابهای چند بغلام هوشمند
داده بود بخدمت امام ع که بنزد ما او رو نماید نوشته بود که نباید از راه عبور نکنید ودر نهانکه
در لباس [illegible] اشاره رو نکار مصحف باشید چون در آن زمان ظالمان را داشتند وپیغام داده
بود که دو حیوان تنک رفتار بعد کوه بخرید وبزودی امانات مرا بامام اخیار برسانید حاصل
راوی گفت ما دو حیوان گرفته از راه بیابان [illegible] روانه مدینه سید عالمیان ع شدیم باترس
وبیم از کسان دشمنان امام ع پس چون بمنزل بطن رمله رسیدیم مرکب را است سوار در جائی قرار
داده علف دادیم وخود قرار گرفته که غذا در نهار خوردیم که ناگاه بقدرت اله سواری از دور
آشکار شد وبا او ملازمی بود وچون نزدیک آمد دیدیم که جناب موسی بن جعفر ع است پس ما
خود را بقدوم آنحضرت [illegible] افکندیم وآنچه با ما بود از کتابها وامانات بحضرت آن سید ابرار
دادیم آنجناب جواب هر کتاب را باخود آورده بما داد وفرمود اینها جواب کتب شماست بگیرید وداخل
شهر مشوید عرض کردیم ای امام علیم توشه ما نزدیک باتمام رسیده اگر رخصت فرمائید که داخل
مدینه گردیم ورسول یثرب را زیارت کنیم چه خوب ومرام مطلوب است فرمود بیاورید توشه
خود را پس گرفته دست مبارک را در آن داخل نموده فرمود بگیرید که [illegible] برکت بمنزل شما خواهید
رسید وبهمین توشه بی زحمت بکوفه خواهید رسید واما در باب زیارت که دیدید حضرت رسالت را
ومن نماز صبح را در مدینه کرده ام واشتیاق مرا دیده اند ونماز ظهر را ایضا در حضور خواهم گذارد
[illegible] که آنجناب فرمود کردید بحضرت را احتمال میرود که چون [illegible]
وشما در هر گام بر داشتن اگر طی مسافت مینمودید قصد زیارت هم کرده بودید پس بثواب زیارت هم
رسیدید زیرا اگر تصدیع خود را کشیدید ومؤید اینمعنی است که در بعضی روایات قربتما خوانده
شده یعنی نزدیک شدید وچون تغییر شد دیده شده بود آنجناب مراجعت ایشان را پسندید و[illegible]
میفرمود که مرا در حضرت این باشد که چون مرا دیدید [illegible] را دیده اید زیرا که تقرب بامام
تقرب برسولست ودر صورتیکه قربتما خوانده شود هم یعنی نزدیک شدید بمن نزدیک شدید
برسولست یا آنکه غرض از زیارت تقرب بخدا بود وقرب برای شما حاصل شد پس عود کنید
راوی گفت که پس موافق فرمان امام زمان بکوفه عود کردیم باز بعلت تقیه از آن راه رفتیم
وازبرکت دست خدا پرست آن امام آگاه توشه راه مابقدر کفاف بود وکسی [illegible] ایضا در بحار
بواسطه روات از شعیب عقرقوفی مرویست که گفت روزی از ایام جناب امام ع بمن فرمود
ای شعیب صباح احدی از مغرب زمین بنزد تو میاید از امام دین سوال میکند واز حال من جویا
میگردد بگو والله اوست امام انام ع بفرموده حضرت جعفر ع پس اگر از تو سوال کند از حرام
وحلال از اقوال من باو بگو شعیب گفت گفتم فدای تو شوم آنمرد چه علامت دارد فرمود
طویل القامة وفربه ودرشت اندام است ونام او یعقوب واگر خواهد بر من داخل گردد اورا داخل نما پس

بخدا قسم یاد میکنم که فردا در طواف بودم که مرد طویل فربهی نزد من آمده گفت صاحب تو کجاست
گفتم کدام صاحب گفت موسی بن جعفر ع گفتم اسم تو چیست گفت یعقوب گفتم از کدام بلد باین مقام آمدی
گفت از مغرب گفتم چگونه دانستی که خبر امام ع را از من جویا شوی گفت در خواب آمد کسی نزد من
و گفت برو نزد شعیب نام و هرچه اراده داری از او سؤال کن پس من از رجال احوال نام تو را گرفتم تا
آنکه مرا اعلام کردند شعیب گفت من گفتم توقف نما تا من از طواف فارغ کردم پس طواف را تمام
نمودم و با او متکلم شدم مردی عالم و از اشراف بنظر آمده پس چون طلب دخول بر حضرت موسی ع را
نمود با او بخدمت امام ع شدم و اذن حاصل نموده او را داخل نمودم بعد از سلام اول کلام امام ع
این بود که ای یعقوب دیروز داخل بلد ما شدی و میان تو و برادرت در فلان مکان نزاع بود و
ناروا بایکدیگر گفتید این نیست طریقه دین سید المرسلین و آیین مؤمنین بدانکه چون چنین کردید
رب متعال مفارقت شما را بسبب مرگ احد شما مقدر کردانید و بدانکه برادر تو در این سفر
بتقدیر خالق اکبر پیش از وصول به بلد و مکان خود فوت میشود و تو نادم میکردی پس خدا عمر
هر دو کوتاه نمود و اجل هر دو را نزدیک فرمود اما چون تو بعد از قطع رحم با برادر بعمه خود صله
کردی باین نشان که در فلان مکان بود در بستان بیست سال بر عمر تو افزود و تازه عطا نمود راوی
گفته بعد از اینحال من از خدمت امام زمان ع بیرون رفتم چون چندی از ایام گذشت احدی از
رجال که با ایشان بود بحج آمده بود خبر نمودند که عمار برادر یعقوب در راه پیش از وصول بلد فوت شده بود
چنانچه آنسرور خبر نموده بود **ایضا** در بحار از عبد الله بن یحیی الکاهلی روایت شده که بحج رفتم
و داخل شدم بر امام مکرم حضرت موسی ع پس فرمود یا عبد الله عمل خود را نیکو کردان که اجل تو
نزدیک رسیده خود را مهیای سفر آخرت کن عبد الله گفت پس من گریان شدم که امام زمان ع فرمود
چه گریان شدی عرض کردم چگونه گریان نباشم و حال آنکه خبر مرگ خود را شنیدم فرمود غمگین مباش
که تو از شیعیان و دوستان مائی و آخر تو در ما خواهی بود راوی گفت موافق فرموده حضرت بعد از
اندک زمانی از دار فانی برای باقی ارتحال نمود **ایضا** در کتاب بحار مروی است که احدی از اصحاب
آنجناب گفته که من در ایام خود خدمت حضرت نوشتم که آیا نماز و سجده بر شیشه جایز است بعد از
آنکه کتاب خود را روانه نموده بودم پشیمان بودم از نوشتن این سؤال زیرا که بر بالم خطور نمود که
شیشه هم از نباتات زمین است البته میتوان برآن سجده نمود پس بعد از آنکه جواب آنجناب رسید
نوشته بود که سجده بر شیشه صحیح نیست زیرا که شیشه نمک و ریگ است و آنچه را بنظر آوردی
که از نباتات زمین است نه چنین است بلکه از نمک و ریگ و حالت آن تغییر میکند گویا مراد آنجناب
آنست که اول آن معدنی است و بعد از شیشه شدن ... از اسم زمین و نه از اسم نبات زمین خارج
است حاصل که آن امام کامل خبر از دل سائل داد پس البته از جناب رب عادل ارشاد شده بود
ایضا مروی است که علی بن یقطین که از جمله مقربان هرون ملقب برشید بود و در باطن ایمان او محکم
شده بود

داری

شده بود بحدی که آنکه تتبع او شهرت کرده بود و مکرر برشید از خدا بیخبر شکایت او میرسید که
رافضی است و او را باور نبود زیرا که در آداب و طریقه او که نظر مینمود برخلاف آنچه بود نهایت طریقه
وضوی علی بن یقطین بر این شیعه بود اما در خفا وضو را بجا می رسانید تا آنکه اراده نمود که روایت
از حضرت کاظم ع هم در دست گیرد پس عریضه بخدمت آن سرور فرستاد که وضوی پسندیده نزد خالق
عباد را بمن ارشاد فرما حضرت نوشتند که وضوی صحیح آنست که رو و دست را سه بار بشوئی و پا و گوش را
مسح کشی و پا را بشوئی حاصل که وضوی کامل سنیان را در مکتوب او بیان نمودند چون که کتاب آنجناب بهرون
هرون الرشید رسید موجب مزید حیرت او کردید نهایت کلام حضرت را شنید و با خود گفت اگرچه
این وضو خلاف طریقه شیعیان و امام ما راست اما نظر بفرموده او در وظیفه من البته همان است
پس از آن زمان وضو را بطریق سنیان بجا آورد تا آنکه جمعی از دشمنان امام زمان ع متفق شده
عرض کردند که علی بن یقطین علمی و یکانه امام دین تو طریق و آیین او هم چنین اگر باور نداری بخبر از
او در منزلش نظر نما که او را ببینی در حین اشتغال بصلوة و وضو پس آن لعین با عداوت و کین علی بن
یقطین را در مکانی نزدیک بمکان خود جا داد و از خلوت خود منفذی بمکان او قرار داد و نظر نمود در زمانی
که آن بابصیرت خلوت کرده و باب حجره را بسته بود و مشغول وضو بود پس دید که سه مرتبه مضمضه و استنشاق
نمود و سه مرتبه روی خود را غسل کرده آب را بر ریش خود رسانید و سه بار دست را از سر انگشتان
تا مرفق غسل نمود و مسح سر و دو گوش را کرده و پاها را غسل کرده پس رشید پلید بی تاب گشته سر بلند
نمود خود را نمایان کرد که ای علی بن یقطین مردم لعن و طعن در دین تو زدند و دروغ بر تو بستند که
طریقه و آیین تو در وضو مثل جماعت رافضی است و ما را در صدد امتحان در آوردند و خلاف گفته ایشان
نمایان شد و دانستیم که تو از مخلصان مائی و حاسدان زمان بر تو حسد میبرند و این نوع کذب و بهتان
بر تو میبندند پس من که عالم شدم بعد از آن خلقان نعمت بر تو قسم یاد کردم برب اکرم که بعد از این
زمان کلام احدی از خلقان را در باره تو گوش نگیرم از خاص و عام پس وزیر کبیر خود را اعزاز
و اکرام تمام نمود و این کار از امتحان آن بد رفتار بود پس چون با اطمینان شد از او و علی بن یقطین از
مفارقت نمود که ناگاه بقدرت الله و معجزه امام ع قاصد از یکانه ایام از مدینه سید انام ع رسید
با نوشته که در آن دید نوشته که از این زمان بدان که در وضو یکبار شستن رو و دست را واجب بدان
و مدو میدار از سنت رسول ... و غسل سر بار عادت و بدعت اهل نار است و در پا فقط مسح است و بغیر
از این وضو در دین سید المرسلین نبود و آنچه سابقا نوشته بودم برای حفظ تو نوشتم از ضرر آن لعین
و از آنجهت چنین امر کردم و بحمد الله رب اکرم که گذشت فرس عظیم **ایضا** در بحار مروی است از سلیمان بن
عبد الله که گفته خدمت موسی بن جعفر ع بودم که نظر کردم زنی را خلعت انس در او دیده اند که صورت
او کشته روی آن بعقب سر رفته پس از روی او آن را گرفته بدست مطهر پس مثل اول شد پس فرمود
که ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم یعنی چون و یقین که رب العالمین تغییر نمیدهد

کرفته کرداند

هر نعمتی را که بهر قومی عطا کرده تا هر زمان که خود تغییر دهند عادات و نیکیها و احسان خود را
که حاصلش معنی اینست که خداوند بهر یار عادت او چنان است که هر عطائی را که بایشان کرده است
تا خود کفران نکنند و علت و سبب زوال آن نگردد خدا سبقت بگرفتن و از ایشان نمیکند پس غرض
امام زمان آن بود که گشتن صورت این زن بعقب و تغییر نعمت رب کبیر بعلت کرده خود اوست پس
شروع فرمود بتفسیر کار او و خطاب بحاضران فرمود که ترسان و گریزان باشید از کردن کاری
مثل کار این زن پس اصحاب عرض کردند فدای تو شویم چه کرده است این زن حضرت فرمود ما را
کسی با ظاهر و عیب کسی با شکار نمیکنیم بلکه اختیار این کار با خود اوست اگر خواهد بیان میکند پس
اصحاب بآن زن خطاب کردند که خود بیان نما تا ما مثل این بلا ابتلا نکردیم آن زن گفت بدانید که شوهر
من صاحب دو زن است و من بنماز بودم و تکبیر احرام را گفته بودم و در قیام بودم که غافل در دل
خیال کردم که الحال شوهرم با زن دیگر خلوت نموده و ایشان در عقب سر من بودند پس از معبود روی کردانیده
بعقب سر نظر کردم و دیدم که آن خیال باطل بود بلکه شیطان لعین بنظر من چنین آورده بود پس چهره
از جناب رب الارباب برگردانیدم این دو هاب مرا عقاب نموده روی من بعقب مانده تا این
زمان که از برکت نظر خاتم رسولان خدا دو مرتبه بمن احسان فرمود **معجزه دیگر** در بحار از کتب اسناد
مروی است که مضمون آن اینست که در زمان هرون ملعون مشهور برشید مردی علی بن صالح نام از
مخلصان امام ع بود و مشهور شده بود نزد نزدیک و دور که او را ... موسی بن جعفر
بزمین طالقان رسانیده و علی بن صالح هم اهل طالقان بود و هر چه این خبر اشتهار میشد و اکثر مردم ذکر میکردند
آتش حسد در جسد هرون ملعون شعله ور میشد پس آن بی نصیب علی بن صالح سعادت شعار را احضار کرده
از حکایت استفسار نمود که تو بی آنکه ... بیک آن بزمین طالقان رفته گفت آری گفت طریق و حکایت
از روایت نما که چگونه رسیده گفت بلی بدانکه من بر کشتی سوار بودم که کشتی شکسته تمام غرق شدند
من بتقدیر رب علام بر پاره تخته مانده بودم و آن موج بحر مضطرب بودم و هر زمان بجایی روان میشدم تا آنکه موج
مرا بر بیابان افکند پس دیدم اشجار و انهار چند در زیر درختی خوابیدم پس وسط خواب صدای مهیب
ندای عجیب بگوشم رسید که از اضطراب بشتاب برخواستم پس دیدم دو حیوان بصورت اسب نمایان
بعدند و باهم نزاع میکردند که حسن آنها را نمیتوان بیان نمود پس چون مرا دیدند بجانب بحر دویدند
و داخل دریا شدند پس در این میان ناگهان مرغ عظیم با جثه جسیم آشکار شد پس آمد قریب
بمن نزد کهفی که در کوه بود نشسته من در زیر اشجار هموار بجانب آن رفتم که از او خوب ببینم پس چون
مرا نزدیک دید رو بکهف ... روان شدم چون نزد کهف رسیدم صدای انسان شنیدم
که در میان کهف بتسبیح و تهلیل رب جلیل است و گاه بتلاوت قرآن پس نزدیک رفتم ناگاه ندا نمود که
داخل شو ای علی بن صالح طالقانی رحمت خدا بر تو باد پس داخل شدم و سلام کردم مردی فربه و سمین و در
لباس سیاه چشم دیدم سلام کردم جواب فرمود و ندا نمود که ای علی بن صالح طالقانی تو از معدن کنوز در این
دور

معجزه ...

دو سر دور بعلت امتحان رب منان بی آب و نان ماندی و ترسان و لرزان اما بدان که اگر رحمت
رب رحمن بفریاد تو نرسیده بود و تو را سیراب ننموده بود هر آینه جان از بدن تو مفارقت کرده بود
و یقین بدان که من عالم شدم بان زمان که تو سوار کشتی شدی و بر ساعت شکستن آن و بعد بودن
تو بر تخته پاره و حرکت تو با امواج بحر و احوال ... که بتو رسید حتی آنکه اینقدر بر تو صعب و شدید
کار که تو عزم کردی که خود را به بحار افکنی و هلاک گردی که خوفناک بودی و عالم میباشم بساعت
تو دیدن دو صورت حیوان را و روان شدن تو در عقب طیر تا اینمکان پس سرگذشت مرا تمام خبر داد
و بعد از آن فرمود طیب رحمت خدا بر تو باد پس من عرض کردم فدای تو گردم کی تو را اعلام بحال
من کرد فرمود عالم الغیب والشهادة یریک حین تقوم وتقلبک فی الساجدین ایه در باره سید الکن
است که خدا فرموده در وصف ما که دانا است بحاضر و غائب و آن خداوندی است که بیناست بتو در
وقتی که قیام میکنی و بسبب جهت نماز و در زمانیکه در اصلاب مؤمنین و مصلین و سجده نمایندگان
از صلبی بصلبی منتقل میشدی عالم بتو بودیم پس حضرت اعلام فرمود که انخداوندی که این کلام را بر ...
انام فرموده از حال تو خبردار نمود پس فرمود تو گرسنه میباشی پس نان را بدعائی حرکت داد که
بقدرت رب العباد خوان طعام نزد او حاضر شد و سرپوش از او برچید فرمود نزدیک بیا بخور از
رزق رب وهاب پس خوردم بنوعیکه در ایام عمر طعام باین طعم نخورده بودم و چنان آبی بمن
آشامانید که هرگز مثل آن از احدی نخواهد چشید پس دو رکعت نماز کرده فرمود یا علی بن صالح
اراده داری بطالقان بروی گفتم فدای تو گردم کجا برای من این امکان دارد فرمود کرامت ما
ما اینقدر هست که رب اکبر با ما چنان کند پس دعای چند قرائت نمود و دست بدرگاه خداوند بلند
کرده و فرمود همین ساعت و همین دم پس بقدرت رب اکبر ابری بزمین آمد و همچنین قطعه قطعه ابر
حاضر میشد و هر یک بزبان ادمیان میگفتند السلام علیک یا ولی الله وحجته و حضرت جواب میفرمود
که سلام بر تو باد و رحمت رب علام ای ابر مطیع او امر خداوند جهان پس از هر پاره ابر سؤال مینمود
که بکجا مأمور شده و هر یک میگفتند بفلان مکان میفرمود از جهت رحمت یا عذاب دادن و محنت
مردمان پس بعضی میگفتند ما غضب رب قهاریم و بعضی میگفتند ما رحمت رب غفاریم تا
آنکه پاره ابری بعد از سلام و شنیدن جواب که سؤال از حال او فرمود عازم طالقان بود و ابر رحمت
مردمان و سفید و با وصف بود پس آنجناب خطاب فرمود که بعد از این امانت مرا بطالقان برسان
پس ابر گفت شنیدم و اطاعت کردم فرمود پس بیا و بر زمین قرار گیر پس بفرموده آنسید کبیر بزیر آمد
یک پا ... مرا گرفته در وسط ابر نشانید پس من گفتم فدای تو گردم بحق رب اعظم و رسول
مکرم و وصی اعلم علی بن ابیطالب امیر المؤمنین و ائمه طاهرین که کیستی تو که امور عظیمه از تو مقدور
تو میباشد و هر معسور برای تو میسور است فرمود یا علی خدا دقیقه زمین را خالی از حجت و خلیفه نمیگذارد
یا بعلت بودن دشمن ظاهر و غالب است یا بعلت وجود اعدا مخفی و مستور است منم حجة ظاهر و باطن

بعلت م

الذین

این زمان منم حجت خدا در بودم موعود منم ناطق بفرموده رسول منم امام زمان موسی بن جعفر
پس من با خبر از امامت از پدر و ائمهٔ دیگر شدم و حضرت امر بطلبیدن فرمود ابر بلند شد بعد بر
خداوند بعث الوطن ذات العین بر زمین طالقان رسانید در فضای خانه و مکان من مرا اندر عیال
کنار ده سال بس انتظار از کینه و حسد آن بیغو بنی معتوبه رب احد را تمهید کرد اند و تمهید شد
نمود که احدی این حکایت را رعایت نکند که موجب مزید اعتقاد اهل فساد کردد فلعنة الله علیه ·
ایضاً در کتاب بحار از روات اخبار از علی بن یقطین مروی است که گفت هرون لعین بجهت خجل کردن
امام دین یک ساحر لعین تعیین نمود و ان عقوب رب العالمین را طلبیده کرده بر سر خوان و نان را افسون و سحر
نموده بود که چون احدی از ملازمان آنجناب دست بر نان دراز میکردند از نزد ان طلبیدن میکرد و موجب
خندهٔ حاضران و خلیفهٔ زمان میشد و چون چند بار تکرار شد و در خنده اصرار کردند از عظیم قدرت رب
قهار و محل بروز غضب جبار یکبار نظر باطراف و کنار کرده صورت شیری بر پردهٔ دیوار بود خطاب فرمود
که یا اسد الله خذ عدو الله ای شیر خدا بگیر دشمن خدا را پس بقدرت حق قدیر شیری شد عظیم
اعظم از شیران مهیب با صورت عجیب حمله کرد بان ساحر ماهر نانجیب از او گرفته پاره پاره از دنیا الوارع نمود
همه اعضا آن را بلعید پس هرون با همه متوابان ترسان و لرزان گشتند بیخبر و مدهوش افتادند و بعد از آنکه
بهوش آمده بودند هرون از بیم هلاک بان امام علیم التماس میکرد که بفرما شیر که بصورت اول بر کردد و یحیی
خودم نور اقسم میدهم که بفرما این ساحر ماهر را قی کند و باز کرداند حضرت فرمود مطلب او از روایت این
بقدرت حق قدیر مکان خود قرار گیر بهمان صورت شده در پرده قرار گرفت فرمود مطلب ثانی که موجود
شدنا معدوم باشد فرمود که اگر عصای موسی هم نام من انچه از اسباب و چوب و طناب ساحران را
که بلعید دو مرتبه کسی از آنها عین و اثری دید توهم از این لعین امید وجود داشته باش و الا از وجود او
ناامید باش مترجم گوید که از کلام امام عم ظاهر میگردد که در زمان موسی عم که مردمان غرائب …
پایان از موسی بن عمران عم دیدند و گویند ان لعین و فرعونیان از فعل ساحران اراده کردند که باطل
کنند نبوت او را زیرا که گویند ان غرائب موسی هم مثل کار ایشان است و خداوند تعالی از جهت اشکار کردن
فرق در میان سحر و معجزه چنان فرمود که یک عصا چندین هزار خروار ریسمان و چوب را بلعید و اثر انها
دیگر کسی ندید پس ساحران همه دانستند که یقین این کار رب العالمین است زیرا که سحر از نظر پنهان میکند
که خیال کنی که بلعید نهایت محض وهم و خیال است و امکان ندارد که توان عین چیزی را از سحر معدوم نمود
و از این جهت بود که تمام ساحران چندین هزار یکبار سجده و اقرار کردند که آمنا برب موسی و هرون بود موسی
و اگر اسباب این ساحران باز موجود بود موجب اقرار نبود حاصل امام عادل بخلیفهٔ مغرور … اعلام
فرمود که هر حکمت که در ان زمان در عدم عود در ریسمان و چوب بود مثل ان در اینجا هست زیرا که توهم فضیلت
امام زمان خود را کردی که نمودن ان شبه کنی که … این امور از دیگران نیز امکان دارد مثل …
که فرق را نظیر کردم که عالم و خاص و تمام ناس دانند که اینکار از … است نه از سحر و اگر ساحر را دو مرتبه موجود

نفع در ان نخواهد بود پس علمه عدم قبول … اللعین … هدایت … بود که
موجب حیرت مردمان هر زمان کردد و نمودن اینکار بخلیفهٔ مکار بسیار او را … نمود چنانچه در
اخبار امده ایضاً در کتاب بحار از کتب اخبار از برادر حضرت علی بن جعفر روایت شده که گفت کنیزی از
آن سرور دایما متوجه آب وضوء بود و انحضرت مفوض داو بود که گفت بودم ما با آن امام ان امام والامقام
در بام بودم من آنکه میریختم چون آب روان شد از ناودان دو گوشوارهٔ زنان با مرواریدهای …
از ان آب نمایان شد که هرگز امثال او ندیده بودم حیران در ان نظر مینمودم که ان یکباره زنان با
فرمود که این راز را پنهان دار و با احدی اظهار مکن که اثر ان رود که کار نمیتوانند دید و شنید پس …
با عقل و تمیز گفتند من در حیات ان امام عم احدی را اعلام ننمودم تا این زمان که او رحلت نمود بیان کردم
ایضاً حسن بن عیسی روایت کرده که بان سرمایهٔ سعادت عرض کردم که من واسطه شدم از حسن بن محمد
که او را اولاد و هم دختر اند دعا فرما که رب اعلام پسر با او عطا کند فرمود خدا اجابت نمود دو پسر باو
عطا میکند گفت که فرمودهٔ امام عم را بچشم خود دیدم ایضاً در بحار از کتب اخبار مروی است که
عبد الرحمن بن حجاج گفت عازم سفر بودم و از مدینه عبور مینمودم متاع من ناتمام بود ششصد درهم
از غالب نام از دوستان امام عم قرض کردم که بفروش کنم و با او رسانم غالب قدری زر دیگر هم بمن داد
که در مدینه صاحب وقار و سکینه امام اخیار … برسان که از سرکار آن بزرگوار است و گفت
ششصد درهم بتو میدهم اما بعد از فروش مال از او هم بخدمت آن صاحب جلال برسان عبد الرحمن
گفت بعد از وصول بمدینهٔ رسول عم اولا مال را بخدمت امام صاحب جلال برده دادم پس فرمود
چه شد ششصد درهم عرض کردم فدای تو شوم شرط کردم که مال خود را بفروشم و نزد سرکار آورم
غرض که آن امام والامقام بدون نوشته و کلام خبردار بود پس البته قادر متعال او را اخبار فرموده
بود ایضاً در بحار از موسی بن بکیر مروی است که گفت جناب موسی بن جعفر عم این رقعه را دادند و
فرمود این نوشته را بخوان و هر در راه نوشته عمل نما پس چه تاکید نفرموده بود من رقعه را …
در زیر فرش نهادم و چون دویم بار خدمت امام اخیار رفتم فرمود چه شد انچه در رقعه بود گفتم …
شده و اهمال کردم پس رقعه را طلب نمود و فرمود این طریق درستی نبود که سستی و اهمال کنی در امور
اگر چنان کنی موجب غضب و غیظ من میکردد و در خانهٔ من هیچ اثری از رقعه نبود پس
معلوم من شد که کودکان چون رقعه را بخدمت امام زمان برده اند ایضاً در کتاب بحار مروی است
که عثمان بن عیسی گفت از خراسان آمدم بجانب مدینه در بیرون بلد حوضی دیدم که امام … را
لکن در ان … و آب در دهان مینمود و گویا مضمضه مینمود و بیرون میکرد که از ان بزرگوار مثل
باز نزد من عود … گفتم این است … اهل زمان از مردان حاصل بعد از آنکه داخل مدینه شدم
امام عادل مرا احضار نمود که کجا بود و آمدهٔ گفتم در فلان در ان فرمود نقد جمیع اسباب و مال خود را بیار
آورد گفت با رفیق خود چه … ان امام شفیق رفتم و چون تمام مال ما انتقال یافت دار بقدرت

کوشکان بفرموده امده و تا ایوان شد ایضاً علمای اعلام علیهم رحمات الملک العلام از مرازم نام روایت
کرده که بمدینهٔ سید انام علیه السلام وارد شدم در خانهٔ که منزل و مقام کرفتم جاریهٔ خوش اندام … بود
اراده کردم که او را متعه کنم در این ایام که در مدینه میمانم ابا او انکار نمود و اصرار من مفید نبود تا آنکه وقت
شام که تاریک شده بود از بازار بدار آمدم و در را کوبیدم اتفاقاً همان جاریه … باب امده در را
گشود چون خلوت دستی بر سر پستان او زدم بشوخی چون صباح خدمت امام عم آمدم فرمود ای مرازم
از شیعهٔ ما کسی در خلوت و تنها چیزی از گناه نکند مرازم خجل و منفعل شد در دل دانست که امام عم
ما … وقت فرمودهٔ امام عم که فرمود نیست شیعهٔ ما هر که در خلوت از گناه نترسد صدق این کلام
بر هر عالم هویداست زیرا که شیعه یعنی تابع است یعنی از هر راه که رفته تابع بکند او هم عبور
کند … دیگر علاوه آنکه در نزد انام دعوی میکند از فعل گناه و در وقت ظلم و خلوت بجرات میکند
ظاهر است حال اینکه اینست که ترک ایشان در نزد مردمان از ترس خلق بوده نه از ترس سبحانه و اگر نه چنان بود
که خداوند عالم را اسکار و نهان علم محیط بهر مکان است و نزدیک و دور بر ذات اقدس او مستور نیست
و هر گاه بندهٔ روسیاه او را حاضر و ناظر دانسته چگونه در حضور رب شکور خود را از عیوب خود … نمیکند
بلکه چنین بندهٔ ناپسند در حضور اطفال و دیدهٔ جهال را در افعال بد خود زیاده اجتناب میکند
از دیدن رب متعال و صاحب اکرام و جلال پس اگر جناب ایزد وهاب از او سوال کند که ای بنده
بچه حال از یاد حضور بندگان روسیاه از کردن گناه حیا کردی و در نزد … حضرت والله خود شرم و حیا نمودی
چه جواب میگوید مگر آنکه گوید که ترک عصیان من در حضور مردمان ترک نبود بلکه نفس شوم مالک
کار بود نهایت کردن اینکار در خلوت مکان خالی از خلقان ایضاً امکان داشت لهذا از اختیار نمودم در خلا
پس … که پنهان نمودن از او از امکان بیرون است و در این باب زیاده از این بیان در جلد اول
کتاب در فقرهٔ یعنی دعای ابو حمزهٔ ثمالی ذکر شد حاصل هر گاه بفرمودهٔ آن امام عادل … غافل که در خلوت
مرتکب گناه کردد و او را خدا … ندارد از شیعه امام عم محسوب نیست البته هر گاه شیعه نیست امت
انبیاء هم نیست و هر گاه امت نیست بندهٔ خدا هم نیست زیرا که بنده و غلام مولای صدق دار … فرموده
است و هر گناه در خلاء موجب زوال تشیع است پس چه حال است … گناه و عصیان در ملاء و آشکار پس …
عاصیان در ملاء میتوانند ادعاء نمود تشیع را مگر آنکه نادم و پشیمان کردند و بر کنار از عصیان نکردند اللهم
اعذنا و جمیع الاخوان من وساوس النفس و الشیطان ایضاً در بحار مروی است از موسی نام
بغدادی که در ایامیکه منصور عازم مکه شده بود من از لفظ ان امام علام شنیدم نزد الله
که منصور داخل بیت الحرام نمیکردد و خانهٔ رب علام را نخواهد دید پس در بغداد با غلبت
خبر دادم که از و رفتم باید فرمود پس چون خارج شد برای سفر بعضی من نظر میکردند که چه شد
خبر من میگفتم صبر کنید که صدق کلام امام را خواهید دید پس چون بر بستان رسید مردمان میگفتند نزدیک
رسید تا وقتیکه بچاه میمون رسیده بودیم که مردم بمن میگفتند … پس من خدمت امام عم رفتم در
خیمه کاه

خیمه کاه که انماه در سجدهٔ الله بود بعد از فراغ فرمود بیرون نگاه کن که چه خبر است از منصور پس
چون رفتم اکثر مردم را دیدم … گریان دیدم و از هر طرف صدای ابی جعفر منصور بلند بود ایضاً
در کتاب بحار از ابراهیم بن عبد الحمید مروی است که عثمان نام از شیعیان گفت در مدینه سرور انام عم
بودم که امام عم پیغام جهت عبد الحمید داد که از مکان و خانهٔ خود بیرون برو و با عیال جهت ایمکان اشکال
داشت که خانهٔ خوب و مرغوب را که … رود تاخیر نمود امام کبیر دوباره کس فرستاد با تاکید
تمام باز در مقام خود تفکر مینمود که مجددا پیغام امام عم رسید پس شروع بضبط اسباب و اموال نمود
و در صدد تحصیل مکان بود راوی گفت من او را ندیدم تا بعد از زمان عشا داخل مسجد شد گفتم ای
عبد الحمید تو را چه رسید که ای حال نماز را تاخیر کردی این طریق آیین تو نبود گفت نمیدانی که در
این روز بمن چه رسید … از ایمکان جدید که شد … احدی آب کشید و بعد از استعمال آب معلوم شد
که نجاست کلاب در آب بوده من در تطهیر جامه و اسباب بودم و بجای دیگر هم … ان
چون فرصت او رسید … الحال رفتم که او را ببینم … حسب الفرمودهٔ امام عم که از قدرت ملک
علام تمام سقف و دیوار خانه … برابر شد از عمارات فوقانی و تحتانی تمام یکسان سرنگون شد و از
برکت امام زمان عم تمام مال و کسان من ضرر نرسید و بسبب ان … بود که … الحال کشید ایضاً در بحار
از روات اخبار مروی است که ابراهیم نام از سکنهٔ مدینه … نام بود که در هر عام نخلها را پیش از
زمان رسیدن تمر اجاره مینمود تا آنکه شبی در سحر عازم سفر بود که در اطراف شهر اشجار را اجاره کند
که خدمت سرور انام موسی بن جعفر عم رسید … گفت قبا فرمود بچه کار عرض
کرد از جهت اجاره کرفتن اشجار فرمود چرا … ملخ گفت است که من رفتم اما کلام انور الامام را تمام
بر رفیق خود نقل کردم از سعادت انجام گفت … صادق الکلام است ابراهیم
گفت پس … تا آنکه … تمام گذشت بعد که ملخ بسیار امد … و تمام اشجار
… نابود کرده پس فرمودهٔ امام عم مشاهده نمود ایضاً در بحار از عثمان بن عیسی مروی است که مردی
جاریهٔ خود را … بخشید بعد از مدت مدید … او را دعا نمود جاریه که والله …
مقاربت کرده که مرا … بود که بر شوهر خود حرام باشد پس بخدمت امام عم امد … فرمود تو کاذب
و … دعوی مقصود تو فرار از نکاح او است پس جاریه کلام امام عم را اقرار کرده و …
گفتار خود نمود ایضاً در بحار مروی است از روات اخبار از ابو بصیر که خدمت حضرت کاظم عم رفتم عرض
کردم بچه نشان میتوان امام و خلفای سید انام عم را دانست فرمود بعلامات بسیار اول اینها آنکه پدرش او را
نصب کرده باشد و بخاصان خود اعلام کرده باشد چنانچه سید انام علی عم را نصب نمود و اعلام فرمود دویم
آنکه هر چه از او سوال کنی فی الحال جواب گوید سیم آنکه در بعض اوقات قبل از سوال خود ابتدا کند بهمه لغت دانا
و بینا باشد و اگر خواهی بیان کنم در این زمان احدی از اهل خراسان داخل مکان ما میکردد و بعربی کلام
میگوید گفته پس احدی داخل شده بعربی سخن میگفت و حضرت جواب او بزبان اهل خراسان میفرمود تا آنکه

عرض کردم تکلم من بعربی نبود مگر جهت آنکه تو زبان مرا بدانی فرمود اگر چنان باشد پس چه فضیلت
مرا بر سایر انام ای ابو بصیر بدانکه بر امام مخفی نیست هیچ کلام از حیوان و طیور و صدای هر صاحب حیاتی
واگر دانای این خصال نباشد پس بیقین که نیست خلیفه رب العالمین و سلطان اهل زمین ایضا
در بحار مروی است از امیه بن علی بن عیسی که گفت من با حماد بن عیسی خدمت موسی بن جعفر رفتیم در
وقتیکه ما بسفر عزم نموده بودیم که از آن حضرت وداع کنیم چون اخبار کردیم فرمود الحال مرو توقف کنید
و فردا بیرون بروید امیه گفت چون بیرون آمدیم حماد گفت من اموال خود را بیرون برده ام توان تمکن
که بمانم و فردا روم بلکه خود هم میروم من گفتم من حاشا که خلاف فرموده امام عم کنم پس من ماندم و حماد
از ارشاد امام عم غافل شد رفت بقافله و بار رسید و داخل وادی گشته پس از عزت رب کامل و معجزه امام
عادل غافل سیل شدید رسید و حماد فقیر با مال غرق سیل رفته شهید شد و قبر او در سیاله تا الحال
هست ایضا در کتاب از ابراهیم بن وهب مروی است که طالب حضرت موسی بن جعفر عم شده بودم
و آنجناب را در عریض که مکانی است خارج مدینه نشان دادند بعزم آن مکان رفتم چون بوادی داخل شدم
صدائی بمن رسید که اگر صاحب خود را طالبی ای ابراهیم پشت فلان سنگ است عقب فلان قصر برو بآن مکان
و اول سلام مرا باو برسان ابراهیم گفت من در عقب نگران شدم احدی را ندیدم پس باز همان آواز از میان هوا
بگوشم رسید و همان نحو کلام گفته هر چه در اطراف نظر کردم کسی را ندیدم پس دفعه دیگر باز همین
ندا ظاهر و هویدا شد که موسی بن جعفر عم در فلان رکن است عقب فلان قصر و تل پس من ترسان و حیران
از وادی بیرون رفتم حیران و راه قصر را گرفته طی مینمودم پس از قصر گذشته رفتم نزدیک آن سد که
غدیر آب در آن مکان بود پس دیدم پنجاه مار که در آنجا با قرار سر بالا نموده بودند حاضر است بودند گویا
با احدی کلام در میان داشتند و صدای آواز کسی را میشنیدم که با مار مشغول کلام است پس صدا
تنحنح کردم که آن امام والامقام در جواب تنحنح فرمود من داخل شدم دیدم مار عظیمی بساق درختی آویزان
است نزد امام زمان ترسان و لرزان شدم حضرت فرمود حذر مکن که اهل ضرر نیستند پس دیدم که
آن مار بر منکب امام اخیار رفته سر در گوش آن حضرت نمود من نزدیک بودم هوش کردم و آن مار صدا مینمود
آن بزرگوار فرمود که بلی حکم کردم بحق و طلب نمیکند خلاف حکم مرا مگر ظالم و هر که ظلم کرد
کردار خود میشود در این دار و در دار القرار هم بعقاب نار و عقاب رب جبار داخل میشود و منهم در دنیا
او را عقاب میکنم و اموال او را میگیرم مگر آنکه توبه کند من گفتم فدای تو شوم مگر جنیان هم در اطاعت امامان
اند فرمود بلی بحق خداوند محمد صلعم قسم یاد میکنم و با آنکسی که عزیز کرد علی عم را بوصایت و ولایت که جنیان
زیاده اطاعت ما میکنند از انسان و این جماعت جنیان هم که سایر مخلوقات که در اطاعت ما داخلند
ایضا در بحار مروی است از شاذان که گفت خدمت امام عم رفتم و بعد از سلام مقابل آن والامقام توقف نمودم
در دل خود گفتم امام چرا باین مظلوم و متهم و جابران ایام باشد پس حضرت خطاب بمن فرمود موجب عتاب
که در دل این وسواس را داخل مکن ما خود واقفیم باموری که عفو بعاکار اراده کنیم که ظلم را متهور کرده اند میتوانیم

عذر

نهایت صبور بودیم بتقدیر حق قدیر و میدانیم که ظالمان را مدت و نهایت است و مهلت ایشان تا غایتی است پس
با اینجهت بحضرت عرض نمیکنیم خالد نام گفته عرض کردم ای امام تو بمن بگو که این نوع فکر و خیال را دادم الحمد
لله نکن دائم فرمود بلی البته در دل خیال باطل داخل مکن ایضا در کتاب بحار ذکر شده که در زمان موسی
بن جعفر عم شخصی بود حسن بن عبد الله نام از مشاهیر ایام شده بود و زهد و عبادت او نزد خاص و عام
حتی آنکه سلطان زمانهم بعلت شهرت او با او اعزاز و اکرام تمام مینمود و بجهت بسیار بود که بسیاری از منکرات
و سلطان را بدرشتی و خشونت موعظه و نصیحت میکرد و از او متحمل میشدند تا آنکه روزی داخل
مجلس رفیعشان امام عادل شد آن امام عالم او را اکرام کرده فرمود حیف از تو و عبادت تو که معرفتی نداری
مراد آنجناب معرفت امام عم بود یعنی چه سود از برای تو خواهد بود از عبادت و زهد با وجود عدم
معرفت با امام حق پس عرض کرد چه کنم فرمود برو و تحصیل معرفت از دین کن یعنی خود را صاحب یقین
کردار گفت نزد کی روم فرمود نزد انس بن مالک و فقهای اهل مدینه و بعد از آموختن حدیث بمن عرض
کن پس بعد از زمانی خدمت آنجناب آمد و آنچه تعلیم گرفته بود عرض نمود حضرت همه را رد فرمود
و باطل کرد و باز فرمود برو و طلب علم نما در دین یعنی خود را صاحب یقین کن پس حسن بن عبد الله
در لیالی و ایام با خاص و عام مشغول مباحثه بود از کلام علما و امر دین تا یومی از ایام باز خود را
بخدمت امام خود مشرف نمود و این در وقتی بود که حضرت در املاک سرکار رفته بود پس عرض
نمود که فدای تو شوم من نزد خدا بر تو حجت میکنم که چرا بمن تعلیم دین حق نمودی پس امام علیم
او را از شأن بخلافت و وصایت امیر المؤمنین عم و امر بطلان ابو بکر و عمر را ارشاد فرمود و فساد
خلافت اهل فساد را باو تعلیم داد پس بعد از قبول کردن او فرمود بعد از امام دین حسن بن علی است
و بعد از او خلیفه زمین حسین شهید است پس فرزند او زین العابدین تا آنکه فرمود بعد از او حجت خدا
جل من حضرت باقر و بعد از او صادق امامان پس سکوت فرمود حسن بن عبد الله گفت فدای
تو گردم امام این زمان را بیان فرما فرمود اگر گویم قبول میکنی عرض کرد بلی فرمود منم امام این ایام
و حجت رب علام بر هر خاص و عام گفت فدای تو گردم اراده دارم که صاحب یقین شوم در دین
نشان و علامتی برای امامت خود بر من ظاهر گردان فرمود برو نزد این درخت مقابل و اشاره فرمود
بدرخت ام غیلان که آن درخت غیلان بود و فرمود بگو که موسی بن جعفر عم حجت خالق اکبر فرمود
بجانب ما بیا چون بنزد درخت رفته پیغام امام عم را تمام نمود گفت بخدا قسم که دیدم درخت
برهت تمام زمین را بریده بخدمت امام عم رسید پس حضرت فرمود بمقام اول باز گرد پس درخت
بجای اول رفت پس حسن نام بهمه ائمه انام اعتقاد تمام بهم رسانید و در دین و عبادت رب العالمین
کامل شد راوی گفته که او گفت شبی در خواب خدمت حضرت صادق عم رسیدم و شکایت پیش نمودم
از آنکه حکم من صاحب یقین در امر دین کردم گاهی خوابهای خوب میدیدم و الحال بر خلاف
آن هیچ خواب نمی بینم حضرت فرمود غمین مباش که هر گاه ایمان در دل انسان کامل میگردد خوابهای او

پس خلیفه معتمدان خود را با آنمکان فرستاد جامه با همان هیئت آوردند چون نشان سخنان وزیر
همه درست بود آن بی تدبیر تقصیر خود سر بزیر شد و دشنام بسیار باو داد و پنجاه هزار درهم باز
باو کرم نمود و گفت بعد از این هر چه گویید در باره تو قبول نخواهم نمود ایضا در کتاب بحار از عیسی
مدائنی مروی است که گفت در سالی بمکه معظمه مشرف شدم و مدتی در آنجا اقامت کردم بعد از آنکه
در مدینه طیبه هم مثل آن مدت اقامه کنم خارج شده بمدینه صاحب وقار و سکینه آمدم و هر یوم
بکار خدمت آقای خود موسی بن جعفر عم میرسیدم تا آنکه یومی از ایام در حینی که خدمت امام عم رفتم
باران میبارید امام زمان بمن فرمود یا عیسی بدانکه مکان و منزل تو خراب و ویران شد
و اموال تو در زیر خاک رفته عود کن بمکان خود عیسی گفت پس من آمدم چون داخل مکان شدم
حضرت حق و صدق دیدم چند کرده آوردم و اموال و اسباب را بیرون آوردیم
کرده بخدمت سرور خود موسی بن جعفر رفتم فرمود یا عیسی آیا از اموال تو چیزی مفقود شده که
دعا کنم تا خدا او را بتو رد کند عیسی گفته عرض کردم فدای تو شوم از اسباب ما سطلی را مفقود
کرده ایم که در زیر خاک پنهان شده پس آنجناب دقیقه سر بزیر افکنده بعد از آن فرمود برو بنزد جاریه
صاحب خانه و بگو که سطل را من در خلا برده بودم که تطهیر کنم و بجا گذاشته ام
امام عم عمل نمودم جاریه سطل را آورده بمن داد ایضا در کتب اخبار از علی بن ابی حمزه مروی است
گفت من در خدمت سرور خود موسی بن جعفر عم بودم که مردی جندب نام از اهل ری خدمت امام
آمده سلام داد حضرت بعد از جواب و تعارفات فرمود چه خبر از حال برادر خود داری گفتم بحمد الله
سلامت است حضرت فرمود عظیم کند خدا اجر تو را در مصیبت برادرت که فوت شده و فرمود خدا او را
جزا بدهد پس جندب گفته عرض کردم فدای تو شوم سیزده یوم است که نوشته او از کوفه آمده و صحیح و
سالم است فرمود بلی بعد از دو یوم از نوشتن مکتوب وفات یافت و بدان ای جندب که مالی برادرت بزن خود
داده و گفته هر زمان که برادرم وارد شود این مال را باو بسپار و بعد از فوت برادرت آن زن مال را
دفن کرده تو بعد از آنکه اظهار حال او کن که اراده نکاح او داری او بعد از آن در صدد سؤال
از اموال بر آ که آن زن بتو خواهد داد راوی گفته بعد از انتقال آن امام عم جندب را دیدم سؤال از آن
کردم گفت والله که آنچه فرموده بود تمام صدق و حق بود ایضا از ابن ابی حمزه مروی است که گفت مردی از
امام موسی عم که با من رفیق بود نقل کرد که یومی از ایام در کوچه زنی را با زینت تمام دیدم از او سؤال کردم که اراده
متعه گفت اگر زن نصاری یابی گفتم بهر عنوان تمتع پس بعد از آن داخل کردم و یک کفش هنوز در پای او
که موفق نام غلام امام عم در آمد گفتم چه خبر است گفت سرور ما فرمود
پس موفق داخل خانه شد و من با آن زن گفتم بیرون رو پس بیرون رفته عقب
نمودم دیدم که آن والی نزد آن زن آمدند که چرا به تعجیل بیرون آمدی ما گفتیم که بیرون میا تا ما نزد تو آئیم
مرا هیچ تقصیری نیست غلام ساحر آمد نزد او و گفت فورا بیرون رو که بمن معلوم گشت طمع مال من کرده بودند که این زن را

عذر

نماز کنند گفت پس رو نزد یکی که خدمت آن سرور رفتم فرمود حمد کن خدا را که گردانید از تو بلا را
بنی امیه راه عناد و فساد با این زن ارشاد کرده بودند و تو نکاح کن دختر ابو ایوب را که هر خیری که طمع
داری از دنیا و عقبی در او جمع است ابن ابو حمزه گفته بفرموده آنجناب عمل کردم پس چنان بود که امام
زمان فرموده بود ایضا در بحار از کتب اخبار مروی است از بکار نام که گفته من پنجاه حج تمام کرده در
مرتبه آخر خرجی من تمام شده بود که در مدینه بزیارت سید انام علیه الصلوة والسلام آمده بودم پس
در آن ایام روزی آمدم نزد باب مسجدی که عمله در آنجا مقام بود بامید شاید احدی مرا بکار گوید پس مردی
از جانب امام موسی عم در آنجا اقدام نمود و عمله جمع مینمود منهم از او خواهان شدم و بنا چنان بود که در
هر هفته بیکی اجرت میدادند تا آنکه مرا سر کار حضرت سر کار عمله کرد که ایشان از بکار باز دارم
و خود هم کار کنم تا آنکه روزی سرور من موسی بن جعفر عم داخل آن مکان شد چون مرا بدید
متعجب گردیده فرمود یا بکار تو در اینجا چکار آمده من تمام اخبار خود را ذکر کردم فرمود فردا نزد من بیا
خود بنزد باب واقف شده بودم و یک یک را اجرت عطا میفرمود و عنایت مینمود و هر دم که مرا در
خیال بود که نوبت من است حضرت اشاره مینمود که تامل نما تا آنکه چون همه عمال رفتند آن امام با جلال
متوجه من گشته کیسه بمن انعام فرمود که بیست و پنج عدد اشرفی در آن بود و فرمود ای بکار این بیست و
پنج دینار خرج راه کوفه است و صباح بیرون رو پس دقیقه دیگر کسی بنزد من فرستاد که صباح بنزد من بیا
پس بفرموده امام عم علی الصباح خدمت آن سرور تمام رفتم فرمود دیگر در اینجا مقام مکن و بتعجیل عازم برو
گفتم فدای تو گردم رفیق راه ندارم فرمود بیرون رو در رفیقی که اسم مکان است برفیق خواهی رسید
و جمعی با خواهی دید و نامه سر بمهری بمن داد و فرمود بعلی بن ابو حمزه برسان بکار گفته
بعلت مفارقت امام اخیار از مدینه سید ابرار بیرون آمدم و از معجزه آن امام عم احدی را ندیدم
تا آنکه بمکان فید رسیدم جمعی را عازم کوفه دیدم پس باتفاق ایشان خود را بکوفه رسانیدم و چون
داخل کوفه شدم خبر رسید که مکان مرا در بازار دزدان بریده اند و اموال مرا برده اند پس من
صبح آن شب که داخل شده بودم نماز فجر را کرده مشغول تعقیب بودم که ناگاه علی بن ابی حمزه نزد باب
در بزد گوید و چون مرا دید از نوشته آنجناب پرسید چون باو دادم بوسید و بر دیده
خود میمالید و میگریست از سبب گریه از سعید پرسیدم فرمود از شوق شدیدی که بدیدار آن بزرگوار
دارم چگونه نگریم پس نامه را گشود و قرائت نموده فرمود که ای بکار امام اخیار بمن اخبار فرموده
که دو سه یوم قبل از ورود تو بکوفه بمکان تو دزدان زمان خواهند برید و بمن امر فرمود که
هر قدر بتو ضرر رسیده من همان قدر از درهم و دینار بتو دهم پس پنجاه اشرفی خالص عیار بمن داد
و رفت و چون در بازار رفتم و اموال و اسباب را بازدید کردم و دیدم بهمان حساب بیست زیاده
که از اموال مرا برده بودند ایضا در کتاب بحار از اسحق بن عمار مروی است که چون هرون ملعون حضرت
کاظم عم را حبس کرده بود روزی ابو یوسف و محمد بن الحسن دو شاگرد ابو حنیفه از جهت اخذ مسائل

علوی محبس داخل شده مقابل آن بدبخت کامل واقف بودم که ناگاه احدی از کسان هرون بر سیاه بخت
انفاذ امد که نوبت کنیک من است رسید همیوم هرگاه حاجتی داری طلب فرما که بعد ازین چون نوبت
میرسد حاجت تو را نمیدانم او رسم حضرت فرمود حاجتی ندارم وچون بیرون رفت آنجناب خطاب فرمود
که دیدهٔ عبرت باید گشود این لعین مرد که اظهار مینمود که چه حاجتی داری در اینشب با صد محنت
فوت میشود پس ابو یوسف برفیق خود گفت بسیار عجب که ما امدیم فقاهت این عالی نسب را تجربه
کنیم الحال خبر از احوال رجال میدهد این را ما تجربه میکنیم پس برخواستند عقب آنجوان روان شدند تا
آنکه نزدیک باب خانهٔ آن نادان در مسجدی ماندند پس در آخر شب قریب بصبح بودکه فریاد آه و ناله و افغان
از مکان انطالو بلند شده وکسان او گریان بودند چون تفحص شد فرمودهٔ انسرور یعنی موسی بن جعفر
صحیح شده بود پس دانستند که اوست امام و راهبر و از احکام رب علام با خبر ایضا در کتاب بحار
اسحق بن عمار مروی است که ابو بصیر با آن امام کبیر بحج خانهٔ رب قدیر رفته بود در حین معاودت
حضرت بمنزل رسید که بگمنزلی من بیراست رسید علی بن ابی حمزه را طلبید و او را قاصد کردانید که مژدهٔ
ورود را او برده باشد و علی بن ابی حمزه شاگرد ابی بصیر بود و حضرت با و فرمود بعد از ورود تمام کوی
باید فلان کار و فلان کار را درست کند پس ابو بصیر برنجید و عمگین از خدمت امام دین بیرون آمد
وعده بیرون باز منین گفت خوب بنود از این امام دین که با مصاحبین و مخلصین چنین سلوک کند و ما
که از مخلصین او میباشیم قابل خدمت خودش ندانسته و بدیگران حواله کند حاصل بعد از آنکه ابو بصیر بمنزل
رسید تب و مرض شدید عارض حال او گردید پس علی بن ابی حمزه را طلبید و وصیت
و گفت من توبه کردم از آنچه در دل من داخل شد از انکار امام خود و استغفار میکنم زیرا که دانستم
که آقای من خبردار بود که من بکوفه نمیرسم و فوت میشوم پس ابو بصیر در راه بالله فوت شد ایضا
در بحار از کتب اخبار مروی است که بعد از ارتحال جناب جعفر عبد الله جعفر که ملقب بافطح
بود چون ولد اکبر انسرور بود در خلافت طمع نمود حضرت کاظم فرمود که هیزم را حفر کردند
بسیار در اطراف وکنار آن خرمن نموده آتش در آن افکندند و فرمود که یا عبد الله هر که از جانب خدا
و راهنماست علامت و نشانی میخواهد اگر این آتش سوزنده تو را نمیسوزاند این نشان صدق سخنان تو است
که معلوم رب منان صدق تو را نمایان کرده پس فرمود دست در میان آتش نکاه دار و چون عبد الله
از اینکار عاجز و ناتوان ماند و عجز و انکار اختیار کرد امام اخیار مد بها دست حق پرست را در شعلهٔ
نار قرار داد تا وقتیکه هیزمها سوخت دست را بیرون نموده بود و بصورت خود میمالید و بروایت دیگر
انسرور تکابر بسیار جمع فرمود و بعد از آنکه آتش سوخت حضرت با لباس ملک در حضور ناس در وسط
نار قرار گرفت بعد از آن فرمود این نشان امام زمان است اگر اراده داری امتحان کن خود را پس او با تغیر تمام
از آن مقام با خجالت تمام رفت معجزه دیگر در بحار از یحیی بن صالح طبری مروی است که گفت داخل شدم بر امام محترم
موسی بن جعفر پس بعد از سلام و کلام فرمود یا صالح اینطاغی هرون تو را خواهد طلبید و از تو سؤال از
مکان

روایت بردن از آتش حضرت موسی بن جعفر

در بازار

مکان من میکند و تو را حبس میکند که مرا با و نشان دهی هرگاه باین بلا مبتلا میکردی اسم اعظم
دار و حبس را بر خود قرار ده که این دعا برای دفع اضطرار تو را میکند و من تو را از حبس بیرون میاورم
گفت پس از طبرستان مرا احضار نمود و از امام اخیار از من اخبار میگرفت که کجاست و نزد تو
میباشد پس من گفتم مرا چه علم است بموسی بن جعفر تو ای امیر المؤمنین اعرف بمکان او میباشی پس مرا
بمحبس فرستاد و دشنام داد پس بخدا قسم یاد میکنم که شبی در محبس بودم و فرزندانیان همه در خواب
بودند که ناگاه از قدرت الله امام نزد من حاضر شد فرمود یا صالح گفتم لبیک فرمود تو را در این
مکان حبس نمود گفتم بلی ای سید من فرمود برخیز و با من بیا پس برخواستم و در عقب آنجناب روان
شدم پس چون بر بیابان رسیدیم امام علیم فرمود یا بن صالح تسلط و قدرت آنست که خداوند جهان
بما عطا فرموده و اینها کرامات خداست که بما داده پس من عرض کردم ای مولای مکرم از ظلم این لعین
بکدام زمین فرار کنم فرمود برو تو باد بر بلاد خود که در آن زمین از بی دین تو را نخواهد یافت پس بخدا
قسم که آن لعین دیگر خبر از من نگرفت و در نظر نداشت که ایا من در حبس او هستم یا نه ایضا در بحار از اسحق
منصور از پدرش مرویست که گفت شنیدم که امام مکرم با یکی از حضار مجلس اخبار کرد بموت او و ابن
منصور گفت من در دل غافل خود گفتم چگونه امام ما از رحال شیعه و آجال ایشان خبردار است پس امام با نهی
تمام بمن نظر کرده که ای ابن منصور هر چه خواهی چنان کن که عمر تو بسر رسید و اجل نزدیک گردید و باقی
ایام عمر تو از دو عام ناتمام است و همچنین برادر تو یکماه بعد از تو خواهد مرد و تمام اقوام تو در ایام کمی
میمیرند و جمعیت شما متفرق میگردد و دشمنان شما بمصیبت شما شاد میگردند ایا این اخبار در دل
تو اشکال شده بود پس من عرض کردم بفدای تو گردم من استغفار میکنم از آنچه در دل حاصل کرده ام
بعضی از اصحاب آنجناب گفته اند که دو سال تمام نشده بود که فرموده امام ع رخ نمود و منصور فوت
شده بعد از ایام چند برادرش وفات کرده و همهٔ اقوام او در ایام قلیل بیمار و علیل شده وفات کردند
و قلیلی از طایفه او که مانده بود ذلیل و فقیر و آواره از دیار سؤال میکردند و بیرون احوال گرفتار
شدند و صدق گفتار آن بزرگوار بر همه اشکار شد ایضا از کتب اخبار از حسین بن ابی العلا مروی
است که جناب موسی بن جعفر فرمود که بر و جاریه بولان نشان کرده ام جهت من بخر و علامت دیگر
آن انست که او عارف بلغت تو نیست و تو هم عارف بزبان او نیستی پس من رفتم و جاریه در نهایت خوبی
خریده آوردم حضرت که او را دید بزبان خودش از او پرسید چیست اسم تو گفت مونس فرمود که البته
مونس من خواهی بود بعد از آن فرمود در زمان کودکی اسم تو حبیبه بود او اقرار کرد که آری چنان
بود پس فرمود یا حسین بدان که بعد از گذشتن ایام چند خداوند علام بمن یک غلام عطا میکند
از این زن که سخاوت او و عبادت و شجاعت او از همهٔ اولاد من زیاده میباشد و هم نام جد اعلای ما
ابراهیم است حاصل این سبب بود که آنجناب انعالی نسب را جماعت عرب ابو ابراهیم کنیه کرده بودند و آنجناب
فرمود که زیاده از اولاد من است در این صفات غرض از سرایت برکات غیر امام هم است پس حسین بن

ابی العلا گفته در خدمت آن امام هدی بودم در منی که قاصد آن امام عابد رسید که بیا بتعلیم که نزد ما
بیرون رفتم عیال انصاحب جلال نزد او بود و عمران خادم امام زمان هم در آنمکان بود فرمود که امام نزد تو بهمت آ
ماندن در اینمکان یا رفتن بمکه گفتم هر چه نزد شما بهتر است همان نزد من اشرف است پس فرمود بیا بمکه نزد ما
پس در وقت نماز مغرب رفتم فرمود اخْلَعْ نَعْلَيْكَ فَإِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى حسین بن ابی العلا گفت
چون فرمود بکن نعلین را کندم و تلاوت این آیه از آن امام با احترام اشاره باین است که منزل و مقام
انام در اعزاز و احترام مثل کوه طور است حاصل انکامل گفته داخل بر امام ع شدم و حضرت طعام
حاضر فرموده از خوان انعام امام ع خوردم و مشغول کلام شدم تا آنکه خواب مرا گرفت آنجناب فرمود
بخواب تا هر زمان که من برای نماز شب بیدار میشوم تو را هم بیدار میکنم پس من بیدار شدم تا وقتیکه
آنجناب بعد از فراغ از نافلهٔ شب مرا آواز داد و فرمود زود نافلهٔ شب را بجا آور که صبح نزدیک رسید
حسین گفته پس بعد از ادای نافله نماز فجر را ادا کردم امام مکرم فرمود ام ولد من که گفته بودم که ابراهیم نام
از امو بود میکردد من او را بتعلیم برده بودم که بهمان از رحم زمان ولد او متولد شود و در همان مکان
بوجود امده تو بدان راوی گفته پس من زنده بودم تا آنکه ابراهیم برشد و بلوغ رسید و موافق فرمودهٔ
انسرور رشید تر از اولاد دیگر بود و مکرر او را باین هیئت که امام راهبر فرموده بود دیدم ایضا
در کتب اخبار ذکر شده از علی بن ابی حمزه که گفته در خدمت سید و خود موسی بن جعفر ع بودم که سی نفر
نفر غلام از جهت آن امام ع خریده بودند داخل نمودند آنجناب با هر یک خطاب فرمود بزبان حبشی
غلامها همه حیران شده بودند تا بعد از آنکه حضرت امتحان نمود ایشان را بیک نفر که سیزده داد و فرمود
بهر نفر هر ماهی سی درهم بده پس چون بیرون رفتند بمن فرمود که این یکنفر که او را کیسه زر دادم
عاقلتر از سایر بود و اولا دا کابر آن بلاد است پس آن غلامها بیکدیگر میگفتند بسیار عجب که آنعالی
نسب از ماعالم تر است بزبان ما حضرت بمن فرمود ای پسر ابو حمزه ایا حیرت کردی از تکلم من بزبان
حبشی گفتم اری والله فرمود تعجب مکن اگر آنچه از امور ما بر عالم مستور است اعجب است از آنچه اشکار
شده و هر چه بقدر من دیده و شنیده نیست مگر مانند قطرهٔ که مرغی از منقار از آب بحار بود دارد
او را چه چیزی از بحار کم میکردد پس بدانکه امام هر زمان بمنزلهٔ بحر است که کم نمیکردد علوم او و عجایب
او و اکثر از عجایب بحر است منحصر فرموده آنجناب موافق است با حضرت رب الارباب که در کلام
خود فرموده قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي یعنی بگو ای محمد اگر
بحر مرکب گردد که کلمات خداوند رب من نوشته شود هر اینه تمام میگردد و هنوز کلمات خدا باقی
است هر آینه تمام شده زیرا که بحر متناهی است و علوم خدا غیر متناهی است و بیکلام در همهٔ ایام افاضات
تام از جانب رب علام نسبت بامام میشود و خداوند انام در کلام معجز انجام فرموده مَا عِنْدَكُمْ
يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ هر چه نزد شماست در معرض زوال و فنا است و هر چه مخصوص ذات ذو الجلال است
باقی و بجا است و علوم ائمهٔ هدی از جانب خداست پس بی انتها است ایضا در بحار از ابن ابی حمزه مروی
است که جناب

که جناب موسی ع در بعضی از ایام دست مرا گرفته بیرون من بصحرا برد و چون قدری راه رفتیم
ناگاه دیدیم مردی در وسط راه افتاده گریان و بار و اسباب او ریخته و حمار مرده او در آنمکان است
پس امام ع فرمود چه شده است گفت با رفقای چند عازم حج خانهٔ خداوند بودم که در اینمکان
از قضای رب سبحان حمار من مرده رفقا مرا واگذارده حیران در اینمکان ماندهام عاجز و ناتوان در این
کار فرمود شاید نمرده باشد تو از امتحان غافلی گفت الراحم بمن تمسخر میکنی که با من ریشخند بمن میکنی
حضرت فرمود نزد من افسون خوبی هست صاحب خر گفت ایا تو مرا ابن صخر که مرا تمسخر میسازی
پس موسی ابن جعفر علیه صلوات الملک الاکبر نزدیک خر آمده دعائی قرائت نمود که مفهوم من نشد
بس چوبی بر زمین بود برداشته بهیئتی عجیب بجانب غیب داد و چوب را زد که بقدرت ایزد جبار یکبار
حمار زنده شد و بر خواست راست صحیح و بی عیب پس فرمود ای جوان مغربی ایا انچه دیدی معجز بود
یا حق و صواب پس خطاب فرمود که بشتاب و اضطراب مکن اگر زود بر رفقا میرسی پس بار خود را
بنوده بر هست راه خود پیمود علی بن ابی حمزه فرموده یعنی نزد چاه زمزم بودیم که جوان مغربی در آن مکان دید
نزد من دوید بسیار مسرور گردید من گفتم از حمار خود نقل کن گفت والله از ان الی الحال خوش رفتار
سالم است اما کلام من آنست که ندانستم آن مرد با جلال مکی بود که رب متعال بر من منت گذارده او را از
حمار و بار من ساختن کرده گفتم مطلب تو زنده شدن خر بود و نظر تو رسیدن بخانهٔ خالق حضرت قدیر الحمد
لله که بر هر دو ظفر یافتی چه تجسس از اسرار ان سرور میکنی زیرا که تو را معرفت بحال او نیست ایضا
بیان بن نافع التفلیسی روایت کرده است که در موسم حج والدم با عیال من نزد من بودند از ایمان با سلامتی
حال کذارده خود بخدمت امام محترم حضرت موسی ع رفتم بعد از سلام انوالامقام فرمود حج تو قبول
باد و اجر تو را خدا عظیم کرداند در مصیبت پدرت گفتم فدای تو گردم الحال او را نزد عیال سلامت سالم
گذارده ام فرمود ایا ایمان نداری باقوال من خداوند با جلال او را از دنیا برد برخیز تجهیز او مشغول
شو راوی گفته من بسرعت تمام عود بمقام خود نموده دیدم تمام حاضرین بهاو سوزنان همه گریان گفتم چه
واقع است گفتند پدرت از دنیا مفارقت کرد راوی گفته بعد از آن خدمت امام زمان ع رفتم
و حیران از عجایب امور او نگران در او بودم فرمود یا ابن النافع منم جَنْبُ اللَّهِ که خدا در قرآن فرموده
منم کلمه و باقیه خدا و حجت کامله و بالغه معجزه دیگر آنکه در کتاب بحار از ابو علی بن راشد و غیر
او مروی است که جماعت شیعه بعد از رسیدن خبر وفات حضرت جعفر ع جمعی در نیشابور جمعیت
کردند از اکابر که از امام زمان خبر گیرند پس اختیار کردند برای اینکار معتمد بمدینه سید ابو المجد بن
علی نیشابوری را گفته دفع کردند بمن سی هزار اشرفی و پنج هزار درهم و شطیطه نام زنی یکدرهم که وقت خود داشت
از متعارف زمان زیاده بود و آن ریسمان رشته خودش را بمن داد و دیگرانهم جامهٔ چند بمن دادند که
خدمت امام ع برد و هفتاد مسئله در هفتاد ورق کاغذ نوشته بود در اول هر ورق سؤالی نوشته شده
بود و اوراق سفید بود بجهت نوشتن جواب و هر ورق که یک مسئله در آن نوشته شده بود در سر ورق دیگر

حضرت

مراد زان ص

اعلاوم

روایت مغربی

باقی

بپیچید تنه و بر هر یک مهری شد که هر یک سؤال و سر بمهر شده بود و صاحبان مال از آن کردند که بخدمت امام
که موسی است برسد مسایل را بخدمت امام عم برده و در صحیح اعتماد انکیزو و مهر را برنکیرد و بعد از آن دو سه که کاغذ را
بکشا اکر جواب در زیر هر سؤال نوشته شده بدون آنکه مهر کشوده شده باشد اوست امام باید تمام اموال
باو رسانی و اکر مهرها را کشوده است اموال را بما بر کردان و بدان که این نشان علامت کذب است پس بعد از
و عداد راوی رو انه مدینه رسید ابوار شدم و چون با مقام رسیدم و از امام میپرسیدم بعضی عوام عبدالله
افطح برادر امام را نشان دادند برای امتحان نزد او رفتم هیچ از ایشان صدق در او ندیدیم بیرون آمده میکفتیم
خداوندا براه مستقیم برسان و بیم ما را هدایت نما پس من حیران و دلکیر بودم که ناکهان نظر نمودم که غلامی
بمن کفت اجابت کن آنکس را که ترا طالب است پس مرا بمنزل و مقام امام موسی عم برده حضرت ابتدا بکلام فرمود که
ناامید مباش ای محمد بن علی منم حجت الله و منم ولی خدا و جواب کفتم و نوشتم تمام مسایل تو را هر چه را احتاج
سؤال کرده بودند بیاور نزد من الان هم مال شطیطه نام را که … و … ان علاوه از … درهم
دیکر است و بار نشان که در کیسه میباشد که چهار صد اشرفی در آن است و الحافهای دو برادر بلخی را
حاضر کردان پس من حیران شده کویا عقلم طیران نمود پس هر چه با من بود حاضر کردم حضرت درهم
شطیطه نام را برداشته و جامه او را قبول فرمود و باقی اموال رجال دیکر را رد فرمود و بمن کفت که
یا محمد ان الله لا یستحیی من الحق خدا از حق حیا نمیکند سلام مرا بشطیطه نام برسان و این کیسه چهل درهم را
باو برسان و این پارچه از کفن من را باو بده که از پنبه دهات فاطمه عم جده ما و ریسته است
ریسمان آن را حلیمه خواهر من … و بکو بان زن که حیا باید نمود آنکه حق تو نوزده یوم بعد از
وصول کیسه درهم و پارچه کفن حیات تو … خواهد بود و شانزده درهم را خرج میکنی و بیست و چهار درهم را
بعد از وفات صدقه کن از بابت رد مظالمی که بر تو باشد و من متوجه نماز تو میکردم پس بدان و با
اطمینان باش یا محمد هر چه از غرایب امور که از من بظهور میرسد همه را مستور دار تا محفوظ … کردی
و فرمود که اموال را بصاحبان آن و بکشا یکی از مسایل مشکل را که اهل منزل بما نوشته اند و نظر نما
که بدون آنکه تو بنزد ما آوری و کشوده شود جواب آن را بیان کرده ام و هر کاه یکی را کشودی و دیدی باقی را
نیز چنین بدان بی زیاده و نقصان و … بعلمای خراسان برسان پس من یکی را کشودم دیدم که سؤال
شده بود که چه میکوید عالم زمان که هر کاه انسان نذر کند که هر آینه آزاد کند هر بنده قدیم خود را جواب
نوشته بود در تحت کتاب که باید آزاد کرد آن هر بنده را که شش ماه در ملک او بوده و دلیل آنکه والقمر قدرناه
منازل حتی عاد کالعرجون القدیم پس نوشته دیکر را مهر شکسته کشودم سؤال این بود که چه میکوید که اکر
انسان نذر کند تصدق مال کثیر را جواب بخط آنجناب در تحت کتاب آنکه اکر از اصحاب کوسفند است
هشتاد و چهار کوسفند تصدق کند و اکر شتر مال اوست بهمین عدد از شتر و اکر صاحب درهم است باین
عدد درهم بدهد بدلیل آنکه رب صمد فرموده لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة خطاب بجناب رسالت
و اصحاب است که هر این … بتحقیق که یاری کرد خدا شما را در مواضع بسیار در جنک کفار بی شماره در آوردند

مواضع

مواضع حروب رسول عم را هشتاد و چهار موضع بود پس مهر نوشته سیم را کشودم سؤال این بود که
هر کاه احدی در قبر مرده ای رود و کفن او را ببرد و سر او را ببرد حیثیت حکم آن در تحت ان سؤال
بخط آن با جلال نوشته بود که سارق را قطع ید باید نمود زیرا که کفن را از حرز آن ربوده و صد دینار
زر که صد مثقال طلا باشد دیه سر بریدن است زیرا که سر انسان قایم مقام جنین و طفل در شکم است
پیش از دمیده شدن روح زیرا که دیه نطفه بیست اشرفی است و علقه چهل و مضغه شصت و چون
با عظم شود هشتاد و بعد از تمام جوارح صد اشرفی است پس چون از خدمت حضرت روان بجانب
خراسان شدم از معجزه امام زمان عم هر مالی را که آن صاحب جلال رد کرده بود صاحب ایمان … شده
بود و بعبدالله جعفر قایل شده بودند که مشهور اند بفطحیه و شطیطه نام که امام عم درهم
او را قبول فرموده با اعتقاد خود باقی بود و امامت آنسرور معتقد بود پس من بان زن سلام آن جناب
امام عم کفتم و کیسه درهم و کفن را دادم و کلام امام را اجل او تمام ذکر کردم و پیغام آنکه امام عم بنماز
تو قیام میکند باو کفتم امام موعد … رسید آن زن رخت حیات از … کشید و شربت ناکوار مرک را چشید
و چون وقت نماز او رسید ناکاه آن شاه ملایک سپاه بر بعیر خود سوار و از راه رسید و چون نماز
او فارغ شد بر بعیر قرار کرفته عنان حرکت جانب بیابان کشید و مرا نزد خود طلبیده فرمود اکاه کن
و بشناسان بشیعیان ما حاضر شد که … در جنازه این زن و حالی ایشان کردان که یقین
من و سایر ائمه دین که قایم مقام من باشند ناچار باید در جنازه شیعیان حضور بهم رسانیم چه
بلاد دور دست و چه نزدیک … باشید و از خدا بترسید و … ان ناکسان و ظالمان …
دارید و داخل … خود … باب سیوم در بعضی از حکایات آن امام با برکات حضرت
و بعضی افادات و معجزات او بر وجه اجمال و در این باب ایضا کلام در سه مقال ایراد میشود مقال
اول در ذکر بعضی از اقوال آن صاحب جلال از علی بن ابی حمزه روایت کرده است در کتاب بحار
که در یکی سنوات ایام امامت حضرت کاظم عم در مکه بودم که صاعقه عظیم از آسمان بزمین رسید
که خلق کثیری را سوزانید و بعضی از ترس و بیم … پس من بخدمت آن امام عم رفتم ابتدا کلام آنسرور
تمام این بود که یا علی سوخته شده و غرق شده را تا سه روز نباید دفن نمود تا آنکه بوی مردار او آشکار کردد
دفن کنند پس من عرض کردم فدای تو کردم از این قرار پس بسیار از ایشان زنده بودند فرمود بلی زنده بودند
مکر آنکه الحال … دوم ایضا علی بن ابی حمزه کفته که آنجناب …
که … نزد او بود و فلوس … و حضرت … کرد که باو درهم …
درهم … پس چون پیغام آن امام را باو دادم کریان شد از سبب کریه او سؤال کردم کفت عجب است
این حال … اعلام نمودن … از دنیا … فرموده صادق الاقوال پس چون کریان نباشم من کفتم آنحضرت
نعمت عقبایم … خدا … برای بنده … کفت حق است پس بعد از کذشتن بیست یوم بنزد او
رفتم … بود کفتم وصیت کن کفت بعد از وفات دختر مرا تزویج کن بمولی متدینی و …

از او نزد امام زمان ببر پس بعد از ارتحال آن سعادت مال و تزویج کردن دختر او بمتدینی خانه او را
فروختم و قیمت آن را بخدمت امام زمان بردم حضرت برای او رحمت فرستاد و اعمال او را رد فرمود و فرمود
بیوا ان جهت دختر او سیم در بحار از شعیب عقرقوفی مروی است که کفت دویست دینار بمبارک نام
غلام خود دادم که بخدمت امام موسی عم ببرد مبارک بعد از عود نقل نمود که در ایامی که … در مدینه
سید انام عم شدم مردم کفتند که آنجناب بمکه رفته است پس من در طلب آنسرور بجانب خانه رب اکبر
رفتم پس در اول شب راه بودم که صدای هاتفی شنیدم که کفت یا مبارک غلام شعیب نام پس کفتم تو
کیستی ای بنده خدا کفت منم معتب غلام امام عم آنجناب فرمود که بده کتاب شعیب را و اعمال که در نزد
تو است در منی بنزد ما برسان پس من از آنجا نزول کردم و کتاب را دادم ناکاه غلام از نظر رفت من
حیران بودم تا بخدمت امام عم در منی رسیدم فرمود بیرون آور دویست دینار را پس همیان
زر را در خدمت آنسرور کشودم پس بعضی را نزد خود کشید و پنجاه دینار را کنار کرده و فرمود برد آن
و شعیب از جانب ما اخبار کن که این دنانیر را در مکان خود … که صاحب آن زیاده محتاج است
بان پس من بیرون آمدم و چون بکوفه رسیدم از آقای خود پرسیدم که قصه این دنانیر تقریر
کن که من … فرمود … زوجه من فاطمه صاحب همیان زر بوده آن را طلب کردم کفت
من میخواهم که از او املاک بخرم پس چون بمن نداد من خود … آن و پنجاه اشرفی … داشتم داخل
همیان خود کذاشتم ایضا در کتاب بحار از ابی حاتم مروی است که کفت شقیق بلخی روایت نموده که
در سال یکصد و چهل و نه از هجرت که رفتم بحج چون بمنزل قادسیه رسیدم که در اثنائی که نظر
در کثرت و زینت مردم میکردم که جوانی خوب روی دیدم که بالباس جامه پشمینه پوشیده بود و شمله
بخود بسته بجمعیت مردم … خیال باطلی را داخل … که معلوم این جوان …
دارد که در راه بمهمان مردمان … و آن نان … بهتر آنست که من نزد او روم و او را
نصیحت کنم و از این رای بر کردانم و حالی او کنم که … خلاف آداب … است پس چون
نزدیک آنجناب آمدم فرمود ای شقیق اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و آورد آنجناب این
آیه را از کتاب رب الارباب را موعظه بود که ای شقیق باید کمان باطل را در دل داخل ننمود که بعض
از کمانها برای انسان کناه است راوی کفته این آیه را تلاوت نمود و از من مفارقت نمود من با خود
کفتم ای غافل این امری بود عظیم که از دل من … خبر داد و اسم مرا یاد نمود بدون … معلوم که
از … است من خود را باو میرسانم پس هر قدر که سرعت کردم باو نرسیدم از نظر من غایب بود تا
در یکی از منازل دیدم آن جوان را مشغول بنماز است و جوارح او لرزان و دیده اش کریان و در …
یا رب الارباب در تضرع و دعا است در دل کفتم که الحال میروم و از او سؤال میکنم که مرا حلال کند
از خیال پس چون مقابل آن امام عادل عم رفتم و سلام دادم فرمود ای شقیق بلخی بخوان از قرآن این آیه را
وانی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی یعنی بتحقیق که رب العالمین آمرزنده است برای تایبین

و مومنین

و مؤمنین که اعمال صالحه کنند بعد از توبه و هدایت یابند پس بعد از خواندن این آیه را از من جدا شد
من در دل خود کفتم عجب عجب از این جوان عرب که از دل من خبر میدهد البته این جوان مقرب بارکاه
اکبر است پس رفتیم و چون بمنزل … نزول کردیم در تفحص آنجوان بهر مکان نکران بودم که ناکهان دیدم
آنجوان بر سر چاه … دلو در دست دارد و التماس آب دارد که ناکاه آن دلو در چاه افتاد پس دیدم
… بجانب آسمان نمود و ذکر او این بود که … توئی رب من وقتیکه تشنه آیم و توئی
قوت من در هر زمانی که کرسنه … خدایا دلوی غیر این دلو ندارم … تو میدانی پس مفقود مکردان
از من شقیق کفته والله که دیدم چاه بقدرت … آبش بلند شد تا دست آنسرور رسید
دلو خود را پر آب بیرون کشید و تجدید طهارت نمود و چهار رکعت نماز کرده بر سر تل ریکی آمد و بقبضه
ریک در ظرف آب میافکند و حرکت میداده مینوشید … تعجب … کردید خود را نزد
… رسانیدم بعد از سلام کفتم توقع انعام از تو دارم که … پس فرمود ای شقیق
همیشه نعمت خدا با ماست چه در ظاهر و چه در باطن پس نیکو کمان خود را … پس بمن
عطا فرمود ظرف را ناکاه بقدرت الله شربت قند شده بود که هرکز مثل آن نخورده بودم از عطر و
لذت و طعم پس سیر شدم و ایام چند بقدرت خداوند از طعام و شراب سیر بودم و دیکر آن جوان را
ندیدم تا آنکه شبی در مکه آنجناب … در قیام و سجود در رب معبود بود و در تمام شب خود را متعب
مینمود و چون صبح شد طواف خانه رب را کرده بعد از صلوة فجر و طلوع آفتاب دیدم آنجوان بر خلاف
بیان خود را نمایان فرموده لباس خوب و مرغوب پوشیده و چون روان بجانب مکان خود بود من در عقب او
روان شدم ناکهان دیدم غلامان و کنیزان در حوالی او هستند و مالک ایشان است و مردمان در هر سو
کرد او میباشند او را سلام میکنند و احترام تمام میدارند من حیران از مردم سؤال کردم از نسب و
حال او کفتند این است موسی بن جعفر عم فرزند ائمه خیر البشر عم پس من در دل کفتم این غرایب از
مثل چنین کسی عجایب نیست و قصه شقیق بلخی را شعرا منظوم کرده و اشعار بسیار مطابق با اخبار کفته
که بعلت اختصار ذکر نشد پنجم در کتاب بحار از کشف الغمه و کتب دیکر در غرایب احوال آن
بزرکوار حکایتی ذکر کرده که دلالت بر شرافت و منزلت آنسرور در دنیا که چون بعد از وفات
شده این غریب تر است و الحکایت انستکه در ایام خلافت احدی از اکابر خلفاء یکی از ولاة بغداد
که مقرب شاه بود وفات کرده بود و کسان و مقربان خلیفه او را در مشهد کاظمین عم نزدیک ضریح
دفن کردند و در آن ایام نقیب روضه امام از کثرت صلاح و سداد مشهور … شده بود و نزد
خاص و عام با احترام بود و … تمام روضه امام عم در هر صبح و شام مینمود پس بعد از دفن آن
لعین در آن … بخواب دید که … آتش … شعله کشید بحدی رسید که تمام قبر امام عم
مملو از آتش شد و قبر او شکافته شد و جناب موسی عم در کنار قبر ایستاده فریاد کشید بر نقیب …
و بصدای عجیب که … این ظالم را در اینمکان دفن کردید و مرا از مجاورت او آزار کردید … نقیب …

خواب بیدار شده اعضای او میلرزید و چون امام دشنام بخلیفه داد و فرمود پیغام باو برسان اما بعد
از مخالفت امام ترسید عریضه همان زمان بامام بخدمان نوشته بخلیفه رسانید خلیفه اطاعت نمود
خود را بنزد نقیب رسانید و باتفاق نقیب داخل قبر شریف گشته قبر او را شکافته چون نظر نمود لحد
دشمن رب احد بعلت گناه از آتش غضب الله سوخته شده بود و تمام خاکستر بود پس موجب اعتقاد
اغلب اهل فساد شده خاکستر آن بدنهاد را از مقام امام بیرون نمود فی الحال که معجز ششم ایضا مجلسی
از کتاب عیون المعجزات روایت فرموده که داود رقی از اصحاب حضرت باقر ع خدمت آن جناب آمده
عرض کرد که خبر ده مرا ای اقا از دشمنان امیر المؤمنین ع فرمود که هر گاه خود ایشان را میخواهی تا شاید
نگاه میکردی پس فرمود یا ابو موسی بیار آن چوب دست مرا پس جناب موسی بن جعفر چوب را خدمت آن
سرور آورده حضرت فرمود ای پسر بزن این چوب را بزمین و قدرت خالق آسمان و زمین را
و بنما اعدای امیر المؤمنین و دشمنان ما را پس زد آن حضرت چوب را بزمین پس شق شد زمین
و دریائی از آب سیاه نمایان شد پس ضربتی بر آب زده سنگ سیاهی نمودار شد پس آن جناب چوب را
بر سنگ زده درای گشوده شد پس ناگاه جمع الجماعت رو سیاه با چشم کبود همه در میان سنگ مشغول
با غل و زنجیر ذلیل و حقیر همه نالان و فریاد میکردند که یا محمد ع بفریاد ما برس و هر زمان آتش
ایشان افروخته میگردید عده از ایشان سر میدادند و زبانیه آتش جواب میداد که شما دروغ میگوئید و
مطیع محمد ع نبودید و الحال باید عذاب شدید بکشید تا هر زمان که بفتح محمد ع برسید پس من گفتم
فدای تو شوم ایشان کیستند فرمود جبت و طاغوت و رجس و لعین بن اللعین و شماره نمود تا آنکه
فرمود جمعی را که اصحاب سقیفه‌اند و اصحاب فتنه و اولاد ازرق و بنی امیه لعنهم الله پس فرمود
بهم بیا ای سنگ پس جمع شد سنگ بهم آمد زمین بآیین اول ساده بود و موافق فرموده صاحب بحار
علیه رحمة الله الغفار اصحاب فتنه طلحه و زبیر بوده اند و بنی ازرق میتواند اولاد معویه بن یزید بن نهاد
باشد خلاصه چگاه خلفای غاصب منصب خلافت را جناب موسی بن جعفر بای باصره نمود هفتم
از کتاب مذکور روایت فرموده از محمد بن علی صوفی که اذن طلبید ابراهیم جمال که از شیعیان بود
از هرون یعنی وزیر علی بن یقطین و بعلت عندی او را رخصت دخول نداد ابراهیم ملول شده بود
اتفاقا علی بن یقطین در آن سال از هرون رخصت گرفته بزیارت تربت متعال عازم شد راوی
گفته پس در مدینه صاحب وقار و سکینه داخل شدم بعد از آنکه خدمت امام ع رفتم اذن دخول
حاصل کنم آن جناب ملول بود جواب فرمود نمیدهد مگر خدمت انس ورزی اذن نفرمود عرض کردم
ایا مولا ملک امامت من چه گناه کرده ام که خدمت شما بر سیاه شده او فرمود اذن دخول با ابراهیم جمال
ندادی و او را ملول و بدحال کردی و خداوند ذو الجلال ابا دارد از آنکه تو را بیامرزد یا حج تو را
قبول کند مگر آنکه ابراهیم تو را حلال کند عرض کردم فدای تو شوم ای امام محترم من در مدینه میباشم و
اراده حج دارم و او در کوفه کجا او را بیابم و چگونه حج بر سر امام مکرم فرمود چون شب شود بقبرستان بقیع
روان

روان شو تنهائی اطلاع غلامان و دوادانمکان مرکب عجیب بنوعی غریب خواهی دید با زین پس سوار شو
که تو را بآن مکان ابراهیم میرساند راوی گفته پس آمدم بقبرستان و بهمان مرکب سوار شده ناگهان
بنوعی عجیب در باب خانه ابراهیم بودم حیران گشته درب را کوبیدم و بکسان او گفتم بگو علی بن یقطین
وزیر خلیفه مسلمین است او گفت مرا چه رسیده است که وزیر شاهان در مکان من آید پس من گفتم بگشا
باب را که امر من عظیم است قسم دادم که درب را گشود و گفتم آقای من فرمود که حج من مردود است مگر
برضای تو از من پس ابراهیم گفت تو را حلال کردم پس من قسم دادم که من میخواهم تو صورت مرا پای مال
کن و مرا خاکسار کن او ابا نمود بعد از اصرار بسیار و بگریان اظهار ابراهیم قبول انکار کرده وزیر کسی صورت
بر خاک نهاد و آن شیعه پاک پا بچهره او نهاد وزیر بارب کبیر میگفت که خدایا تو شاهد حال که گواه
ای فعال باش که ابراهیم مرا از دل حلال نمود پس بآن سوار مرکب گشته در یک آن بخانه امام زمان رسید
رخصت طلبید و داخل شد و آن جناب با او اظهار اشفاق فرمود هشتم در کتاب بحار از جعفر بن ابراهیم
مروی است که گفته در خدمت حضرت کاظم ع بودم که نصرانی از علماء و اهل نجران بخدمت امام آمد
و گفت من از بلد بعید با تعب شدید بخدمت تو آمده ام و مدت سی سال است که از رب متعال سؤال کرده‌ام
که ارشاد کند مرا باشرف ادیان و خیر عباد و اعلم ناس پس خدا در خواب نمود مردی را بمشق علیا پس رفتم
تا او را یافتم پس گفت من اعلم اهل دین خودم میباشم و در غیر این دین اعلم از من هست گفتم ارشاد کن اعلم
از خود را زیرا که من آسان میدانم سفر را و دوری نیست برای من بلدان و من دانا شده ام بکتاب انجیل و
مزامیر حضرت داود و قرائت کرده ام چهار صفر تورات و ظاهر قرآن را امیدانم پس عالم فرمود که اگر مایل
بدین نصاری شده‌ام من اعلم نصاری و اگر بعلم عبور میل داری باطی ولد شرجیل سامری اعلم است و اگر
مایل بعلم اسلام و تمام کتب رب علام و همه کتابهای انبیاء و زبور داود و کتاب هود و هر کتابی که نازل
شده انبیاء شده و هر خبری که از آسمان نازل شده در این زمان و هر زمان پیش و اگر خواهی کسی را که
تبیان کل شیء و شفاء للعالمین ~~[illegible]~~ و راه نمای حق و رشاد کند پس باید که اگر خود
مشی کنی بسوی او سرعت نما و اگر نتوانی بدو زانو برو نزد او و اگر عاجز گردی بکعب خود راه رو
پس گفتم نه بلکه من قوت دارم از حیث مال و بدن گفت برو بیثرب گفتم کدام است گفت مدینه سعد
آنکه مبعوث شد بر عرب از نوع عرب قرشی هاشمی و اگر با مکان برسی سؤال کن از بنی غنم بن مالک
نجار و او نزد باب مسجد است پس سؤال کن از اولاد عمرو بن مبذول و او در بقیع زبیر است و از او سؤال نما
از موسی بن جعفر ع که با اساوات باد رهنماء تو و گو که سفر است تو بهتر است بگو علیک دمشقی
سلام بسیار رسانید و عرض او ارشاد بشما داد و میگوید که من مکرر از خدا طلب میکنم که اسلام را در دست
مبارک شما قرار دهد راوی گفته پس روان شدم تا خدمت آن امام مکرم رسیده ایستاده تکیه بر عصا
کرده تمام حکایت را عرض کرد راوی اذن طلبیده نشست و از آداب ایشان است که
پس چنان کرده پس سلام نصرانی را او گرد حضرت فرمود بشرط اسلام آوردن او بر افتاد سلام پس گفت سؤال

میکنم از تو از معنی بطون این آیه حم و الکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین
فیها یفرق کل امر حکیم فرمود اما حم اسم محمد است چنانچه در کتاب هود اسم آن جناب چنین
شده بود و دو حرف آن ناقص شده یعنی میم و دال و کتاب مبین یعنی امیر المؤمنین ع و لیلة مبارکه فاطمه
زهرا است و فیها یعنی در فاطمه زهرا حاصل میگردد مرد حکیم پس مرد حکیم و مرد حکیم پس گفت
وصف کن ایشان را حضرت فرمود در کتاب شما امامان بعلامت و نشان مذکور شده اگر تکذیب نکنید پس فرمود
بگو چیست اسم مادر مریم و در چه یوم نفخ روح در شکم او شده و چه یوم مولود عیسی ع بود که بوجود آمد
نصرانی اقرار بعجز کرده حضرت فرمود اما اسم مریم مرثا است بعربی وهیبه و یوم حمل مریم یوم جمعه
و وقت زوال و اعظم عید مسلمین است چنانچه رب العالمین و خاتم النبیین تعظیم کردند این یوم را
پس فرمود یوم مولود او سه شنبه بود و آن نخل و نهر فرات بود و اما آن یوم که یوم صوم
مریم ع بود و آل عمران یکسان امده بودند که نظر کنند به یوم که مقدوس و لله مریم زبان بکلام گشود
بنوعیکه خدا در قرآن و کتاب شما بیان فرموده چه یوم بوده نصرانی گفت مثل این روز بوده
بحسب هفته حضرت فرمود که الحال که انصاف دادی پیش از انتقال از نزد من خدا نور دادن اسلام
خواهد نمود پس نصرانی اسم مادر عیسی و جده و لقب و کنیه هر یک را پرسید و جواب هر یک را بر وفق
حق و صواب جواب شنید پس گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له فردا صمدا نه بنت
خدا مثل آنکه وصف میکنند یهود و نه مثل وصف نصاری و نیست جهت او شریک و محمد عبد و
رسول او است که ارسله بالحق و ظاهر فرمود حق را و رسول بود بر سیاه و سفید و شقی و سعید
و شهید بود و رحمت شما بود مشترک برای عباد پس هدایت یافت هر که هدایت یافت و کور شد
هر که مایل بر باطل شد و شهادت میدهم که ولی خدا حکمت را بیان کرده و حق را واضح نموده مایل بود
از باطل و او بود حاکم عادل و امام عابد و حنیف خواه مجاهد پس زنار طلا را پاره نمود پس عرض کرد
که زکوة مال خود را بکی دهم آن امام محترم را او نمود کسیکه مستحق بود پس در مدینه خدمت آن بزرگ
توقف فرمود و تزویج کرده مهر او را حضرت پنجاه دینار از مال سرکار داد و از خلصان و مؤمنان بود و تا
امام زمان در مدینه بود او هم از خدمت کار آن بود و بعد از آنکه امام را جابران ایام از مدینه بردند
سعید بعد از گذشتن هجده یوم از دنیا رحلت نمود و خداوند اعلا باب جنت را بر او گشود نهم صاحب
بحار الانوار اخبار ذکر فرموده که یعقوب بن جعفر گفته خدمت امام موسی ع بودم که جوانمردی از
نجران از جماعت رهبان آمده بود و جمعی از شاگردان با او بود و فضل تام خدمت امام اعلام نمود فرمود
نزد ایشان چا ام خیر و عده است او را در اینجا نزد من بیاور ~~[illegible]~~ پس من صباح نموده امام ع حاضر
انمقام تیکی او را بردم که همه یاران و کسان در آن مکان جمع شده بودند پس حصیر خانه خرمائی در آنجا افکندم
و امام مکرم قرار گرفته پس جماعت رهبان از امام زمان مسائل مشکله پرسیدند و جواب بوجه کامل
شنیدند پس امام عادل بعضی از مسائل از دین ایشان پرسید و نزد راهبان جوابی نبد پس همه بدست
امام

امام داخل دین اسلام شدند پس نزدیک راهبان سؤال چند دیگر از انس و رد کرده جواب بوجه صواب
و موافق کتاب خود شنید پس گفت من در دین خود از همه نصرانیین اجمعین اعلم و قوی تر بودم و طالب علم
اعلم از خود بودم تا آنکه شنیدم که در سر زمین هند مرد عالمی هست که از روی فور رهنند بیک شب بدون تعب خود را
به بیت المقدس شام میرساند و عود بمکان خود میکند پس من سؤال کردم که از کدام بلد هند است گفتند
سند و سؤال کردم که این حال چگونه برای او میسر است گفتند همان اسم اعظم که وزیر سلیمان آصف نام
عالم بود و به نبی عالم شده پس حضرت فرمود اسم اعظم چند است که و عالم میکرد در راهب گفت هفت اسم
حضرت فرمود بیان نما گفت بحق خداوند منزل تورات و عزیز کننده عیسی ع و آنکه محمد را برای برکت
و رحمت فرستاد و علی ع را وصایت و خلافت داد و ارشاد امامت را باولاد او و اگذار کرد من نمیدانم
و اگر عالم باسماء اعظم بودم نزد تو سؤال نمیکردم و خدمت تو نمی آمدم حضرت فرمود قصه هندی را تمام
عرض کن عرض کرد بلی رفتم تا رسیدم به سند هند و سؤال از حال و مکان او کردم گفتند در جبل قلعه دار بکرد در
آن جبال میبرد و در سالی دو مرتبه بیرون میآید و هندیان ز مکان آن است که رب رحمت در قلعه او آب رویانیده
جهت او اماده نموده که او غنی از خلق زمان شده پس تمی از سیب بان صحرای مادره خود را بنزد ابن باب قلعه
رسانیده سه معفدر انمکان ماندم و دق الباب نمودم تا یوم چهارم بود که قادر معبود باب قلعه را گشود
پس گاوی اختیار شد که هیچ بلند بر بود و پستان آن پر از شیر بود القصه در آن کشود نمودم از عقب گاو
داخل شدم دیدم که آن مرد در قیام و سجود سعی مینمود و گاه نظر بسما میکرده با گریه و آه و گاه بجانب زمین نظر
میکرده و اشک خونین میریخت و گاه نظر بجبال مینمود و با ملائک میبارید پس من گفتم سبحان الله چه
کم است امثال تو در دنیا در زمان ما پس جواب فرمود و الله نیست اعمال من نزد خداوند متعال و قدر یکذره
مقابل یک حسنه از حسنات آن شخص را جلالی که تو او را دیدی در عقب سر گذاشته و از او جبین نورانی که پیشواء او را
پس گفتم من خبر شدم که نزد تو اسم اعظم هست که بواسطه آن در یک شب به بیت المقدس شام میروی و عود بمکان
خود میکنی فرمود نزد چه بیت مقدس بیت المقدس آل محمد است گفتم تا حال من این شنیده بودم بیت المقدس
شام بود فرمود بلی این محراب عبادت اهل کتاب بوده و اسم آن مکان خطیرة المحاریب بود و چون زمان
ارتحال و انتقال عیسی ع و مولود خاتم انبیاء ع شد و طول کشید و در دین سست شدند و مشرکین غلبه کردند
اسم را خود نهادند و خطیرة المحاریب و جناب رب العالمین بطلی اسماء آن را و حقائق ایشان را مختص آل محمد فرمود
و ظهر و پوست از مخصوص دیگران چنانچه فرموده ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و آباؤکم ما انزل الله
بها من سلطان یعنی ایشان که شما پرستش میکنید مگر اسمای چند که خود شما اسم گذارده اید آنها و پدران شما
نازل نکرده است خدا بحقیت این اسامی دلیل و برهانی پس گفت بیت المقدس هم حقیقت و باطن آن بیت امامان است
و ظاهر آن از دیگران است من گفتم من از مکان دور با تعب شدید و عبور الورع من بسیار آن موج بحار خود را
با این دیار کشانیده و غرض من ظفر یابی خبری بود که از شما شنیده بودم فرمود که من میدانم که مادر تو در وقت حامله
شدن بتو پاک و پاکیزه بوده و البته پدرت با طهارت بوده و عاقبت تو را خیر میدانم عودکی بعض خود را بیان

سؤال

بمدینه خیر البشر نزد او لاد حضرت حیدر و انتهی را در تقدیم بیثرب میکفتند و در ان بلد کردوی
بقیع راجویا شو پس سؤال کن از خانه مروان در ان مکان سه معه بان پس چه کس از شیخ اسود اکبر در چند
بوده یا شغولست و با شیخ بهر باب باش و با او بکو کر رفیق تو مرا بواز نزد تو نمود انکه در فلان از عیر مسجد
مکان اوست پس از او سؤال کن از فلان بن فلان و بکو مدکدام تدمان میتوان او را عیان دید و هر کاه اتمام
دیدی از صفات ونشان و علامات ان برکات اشتباه رفع میشود و هر کاه اثناء حضرت الکه را دیدی هم
سؤال کنداری بکن کر فی الحال چه از ماضی چه از حال استقبال همه را بر وفق صواب جواب خواهی شنید
پس بعد از انکه کلام او با تمام رسید امام ع فرمود کر ان عابد زاهد ساکن سندان الضیحی را بتو علام
نمود و کفته او حق بود پس راهب با انجناب عرض کرد کر اسم ان عابد کر ساکن سندان هند است چیست فرمود
متیریه قیر عبد ان ابنکو فرس واوست از جمله انکه انبکر اعیان آورده بجز اوش بهر باب و عبادت او از روی
اخلاص و یقین است و قرار کرده از جا هلان بد دین از مین و در کوه ماند پس خداوند مبین یاد عطا
حکمت و معرفت داد و هدایت کرده او را براه حق بی اشتباه و او را قرار داد از جمله کسانی که او و شنا
اینه را با امامان دین که هر علم از جمله ایام عمر او کر میرسد البشر زیارت بیت الحرام میاید و در هر ماه
اشتباه بعمره داخل بیت الله الحرام میکردد و از محال هند با عانت رب ذو الجلال بخانه پروردکار
میاید این اعطاء و نوال حضرت ذو الجلال است کر نسبت بحال او کرده چنانچه خود فرموده کذلک
نجزی الشاکرین یعنی همچنین بانطریق واین کرا کابر دین آوردیم و در یوم جزا او هم مزید داده ایم مثال
کار میکنیم با مردم شکر کار و معلوم کر هر کر موافق فرموده رب غفار کند و خلاف او بکند داخل
شاکر یوانست پس راهب از امام ع سؤال بسیار نمود کر انجناب همه را جواب موافق حق و حساب فرموده ان
امام ع سؤال چند از راهب نمود کر از مسایل دینیه او بود نزد او جواب نبود حضرت موافق کتاب آیتان جوا
فرمود پس راهب عرض کرد کدام است هشت حرف کر چهار از ان در زمین معانی و چهار در هوا رفت بالظهار کرد
هوا بتک نازل میکو در کیست معنی اینها امام ع فرمود که قائم ما مفترا اوست و براو نازل میکند خدا
حروف را و نازل میکند خداوند عادل پیش از انکه نازل کرده باشد بصدق یقین و رسل و پیشرو
راهب عرض کرد کدام از حروف چهار حرف زمین مراد ان چیست حضرت فرمود از هر چهار تو را خبر دهم
بکو دام اما حرف اول پس لا اله الا الله وحده لا شریک له باقیا و دوم محمد رسول الله مخلصا
و سیم امامت و خلافت ما اهل بیت است و چهارم ان است کر شیعیان ما از ماست و ما از رسول خدا و حضرت
رسول از خدا است پس کفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله ص و شهادت میدهم کر هر چه
تو از انجناب رب اکرم اورده حق بوده و شهادت میدهم کر شما اهل بیت بر کزیده خدا و هادی و دا
و شیعیان شما مطهر از ذنوب و پاکند از همه عیوب و مخصوص شیعیان است عاقبت نیکو و الحمد لله رب
العالمین پس چو کلام را ختم نمود حضرت عزموده جمعیت اکرام و انعام از نیکو اسلام بدجبه خز خوب و پیراهن عبو
و جبه سیاه و عمامه حاضر نمودند و او در بر نموده مقابل او نشستند و قیام نماز ظهر نمودند امام
فرمود

اث
فرمود ختنه کن الحال عرض کرد در هفت سالکی ختنه کرده ام **دهم** در کتاب مشارق الانوار مروی
از صفوان بن مهران که سید من امام جعفر ع بمن امر فرمود کر نافه او را زین کنم و نزد باب بردم چون
ناقه را نزد باب او بردم جناب موسی ع پس شش سال بود سوار آن نمود کرد به سرعت عجب از نظر من غا
شد من ترسان و هراسان کفتم انا لله و انا الیه راجعون من چه کویم با قای خود هر کاه از من سؤال
کند پس چون از روز قدری کذشته بود کر ناکاه اعفاه مثل شهاب نزد باب واقف شد و عرق از صورت
او روان بود پس نازل شده بخانه داخل کشت خادم امام ع آمد کر ناقه را بمکان ان برسان و بیا نزد ما
پس چون داخل شدم فرمود یا صفوان بدانکه در ساعت ان فرزندم رسید بمکان ذو القرنین و جاوز نمود
را ضعاف مضاعف و رسانید در ایشان سلام مرا بهمین نزد مؤمنین و مؤمنان از زمان فالله المستعان
و علیه التکلان **یازدهم** در جلد احتجاج بحار مروی است کر احدی از انجناب سؤال نمود از معنی جواد
جواب فرمود کر اکر جواد در باب عباد را میکویی کر بچه صفت کر هست جواد است کر هر کس کر زکات واجب
خود را بمستحق ان بدهد و حقوق خلقان بر ذمه او نباشد صادق است بر ان جواد پس مادام کر میدهد جواد
است و اکر منع میکند بخیل است و امارت علام چه اکتف انعام بکند و چه نکند جواد است زیرا کر اکر داده
مال خود را داده است و اکر هم نداده است مال خود را نداده است پس با وجود انعام جواد است و با وجود عدم
انعامهم جواد است و روزی ناظر نمود را مواخذه میفرمود کر فلا مال باین الحال تمام شده باشد
عرض کرد و الله من خیانت نکرده ام بمال شما فرمود چه سود از انکه خیانت نکرده تضییع مال مثل خیا
کرده تضییع مال است و نابود کردن هم مثل خیانت است و از جمله کلام انوار الاسلام انکه فرمود کر جمع شد
است بر انسان مکر انجهان و انجهان و هر کاه متعلق با نجهان برای انسان حاصل میشود باید خاطر نشان خود
کند کر بیش از رسیده باو در دست فاجران و ظالمان و دیکران بوده و اکر متاع آخرت را بدست آورد باید
بداند کر قبل از ان در ید دیکران نبوده و بعد از ان هم مخصوص خود اوست ابوحنیفه کفته بعزم حج از کوفه
آمدم بمدینه در دلان موسی بن جعفر منتظر رخصت بودم که نظر نمودم موسی کودکی بود بیعت امد
از جهت امتحان باو کفتم ایکودک انسان در این بلد بکجا بول میکند فرمود از کنار انهار و تحت اشجار عدد میعی
رجال و نزد ابواب و مکان نزال و مکان الحکال اجتناب نماو و بقبله رو و پشت بقبله رو و بر بادر افزار عاری
کر خواهی بنشین بر زمین و لباس را جمع نما و کفته من حیران شدم کر مثل حضیر اعلم ناس بیان فرمود
او پرسیدم کفتم موسی بن جعفر تاخیر البشر بن کفتم چه مرا کر عصیان بنده از بنده شده یا قادر بیحال
فرمود سر حال احتمال هر وعده عصیان یا از خداست و حال انکر این بجاست و از او نیست و بر فرض محال
اکر از جانب ذو الجلال الحکیم عذاب کردن بعبد روا است و یا از عبد و هر دو با هم صادر میکردد و بی شک خدا
قوی تر است باو من هب شما پس خود شریک کار شده واو کار بنده کرده و عذاب نار میکند ا بیکار و ستمکا
است پس این نیز محال است و یا عصیان فعل انسان است چنانچه حق همان است پس اکر عفو کند از جود و احسان کرده
و اکر عذاب کند بواز جانب خود عبد شده کر بجان خود ظلم کرده است ابوحنیفه کفته کر چون مراد من از دیدن

بمعنی جواد

بیان عقل جو حکایت

بوسیله

برهنه

امام ع سؤال از این احوال نمود پس متغنی شدم از انکه در دالان سر کردان شدم و عود کردم و بعضی ان
کلام ان امام ع با هر روی شقاوت انجام موافق روایت علمای اعلام اینکه ان لعین از راه عداوت و کینه
امام ع را احضار نمود این وقتی بود کر اشرار ان دیار اکاذیب بسیار با امام ع بستند و انکار را بغضب آورده
بودند و انحضار تمام در طومار ثبت کرده بود و چون ان امام ع را حاضر نمود طومار را کشود به بر کار حضرت
نمود کر این اخبار همه را از تو بمار سیده امام ع کر او را غضبناک دید فرمود کر جماعت عنود و حسود این عدد
عناد
افترا ان وافترا کفته اند کر مردم برای ما خراج میاورند دروغ است ما یکدینار و دانک باج خراج نکر فته ایم
بلکه هر چه را به وسیم هدیه او رده اند بر ما شتر ایم و کفتار بسیار در طومار بود مثل انکه شما العن را بر خلفا
لازم میدانید و متعه را حلال میدانید و کفته اید کر هر کر تاخیر کند نماز را در جهنم خواهد بود زیرا که
خدا فرموده اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا کفته اید کسانیکه ضایع میکنند نماز را
و متابعت شهوات میکنند بزودی داخل وادی دوزخ میکردند کر اسم ان غی است حاصل انکه موافق روا
خود جناب امام موسی ع در انکتاب بسیار کفتار حق و صواب را بر انجناب اسناد داده بودند و حضرت
بعد از انکه معاذیر بعد راحمت از امر حقیر فرمود خطاب بان بیکتاب فرمود کر اکر رخصت باشد عزم
خود میکنم حدیثی از ابا و اجداد خود نقل کنم ان لعین کفت رخصی فرمود پدرم از جد خود از اباد خود از جدم
روایت کرده الله کر اکر دو کس کر نسبت میان ایشان است بهم احدی با ان دیکر برسد میجنبد
بحرکت میاید و موقف جدید ... سهل داخل میکردد اکر رخصت دهی من با شما مصافحه کنم پس خلیفه
دست خود را بجانب آورده مصافحه نمود و مرا در بر کشید و از دیده خود اشک بارید بعد بیایا کفت
بنشین ای پسر عمو کر فرموده شما راست بود و جد شما راست فرمود زیرا کر خون من بحرکت و جوش آمده
و بدانکه تو بی کوشت و خون من و انچه را حدیث کردی صحت ان عیان شد بنهایت من سایل
چندان اق سؤال میکنم اکر راستی سیکنی و جواب میکویی موافق کتاب من شما را اذیت و آزار نمیکنم و موا
از شما کفتار و کردار شما نداریم چرا شیعیان شما را وقت ندا یابن رسول الله و حال انکر شما پسر علی اولاد
علی بن ابی طالب اید پس نسبت مادر حکم ظروف اکر حوا و معرق نظفه میباشد حضرت فرمود مرا امان ده اعمو بعد قبول او
نمود این ایه را از کتاب قرائت نمود کر ووهبنا له اسحق و یعقوب کلا هدینا و نوحا هدینا
من قبل و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون و کذلک نجزی المحسنین
و زکریا و یحیی و عیسی یعنی بخشیدیم بحضرت ابرهیم این اولاد را کر تعداد شده تا عیسی حضرت فرمود کی بود
پدر عیسی خلیفه کفت از کلام خالق علام مولود او بوجود آمد پس حضرت موسی بن جعفر ع بخلیفه از خدا
فرمود کر رب معبود عیسی را از جانب مادر به پیغمبر ابرهیم نسبت داد و ما را هم رب اکرم از جانب مادر
نسبت داد پس چرا باید فرق قرار داد پس خلیفه با وجود عناد کفت احسان کردی و مرا بالطمینان
نمودی
کوی ... مثل انحضار اقرمود با خلیفه در زمان کر عالم خلقان قایلند کر در روز مباهله بغیر علی و فاطمه
و حسنین با رسول نقلین نبود حق فرمود فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا
انفسکم

میکویند

خودم

انفسکم پس خدا فصل فرمود ان ابناء رسول ص حسنین ع را و از نساء فاطمه ع را و از نفس علی ع را
پس چرا شد احسنین ع ابناء رسول نامید پس خلیفه کفت احسان نمودی تا انکه کفت چرا بعباس عم
علی ع ارث نداد با وجود یکه عم پیغمبر ع بود و این سؤال هم از ان جهت است کر عامه با وجود ولد هم
بعم ارث میدهند پس امام ع باید جواب کلام را بنوعی بدهد کر در نظر خاص و عام هر دو صحیح با
و جواب موافق کتاب رب الارباب باشد و منافی قاعده و حساب جماعت سنی عنادیهم نباشد
سبب ان قال ... فرمود کر حق تعالی مقرر فرموده بود کر هر کر از خویشان و معتبر رسول عالمیان ع هجرت
نکرده باشد و مدینه ملحق نکردد ارث نمیبرد چنانچه فرموده الذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من
شیء حتی یهاجروا یعنی جماعتیکه ایمان آورده اند اما و قتیکه تو هجرت کردی هجرت نکردند و از مکه بمد
نیامدند نیست از برای شما از ولایت و اولی بمیراث بودن شما ایشان هیچ چیز یعنی وارث نیستند پس فرمو
جد من رسول خدا ارث را منع نمود از هر کس کر قادر بر هجرت بود و با وجود این بعد از رسول در مکه توقف
نمود و بکلام کر عباس جد شما قادر بود کر بعد از سید انام ع باو ملحق کردد و ترک کرد و بعد از زمان کر سرور
عالمیان با کافران مکه جهاد نمود عباس جد شما در میان تابعان ابو سفیان بود و مسلمانان کر جمعی را اسیر
کردند از جمله عباس عم ان اشرف ناس دستکیر شده بود پس جناب رسول او را امر فرمود کر فداء خود ها
شود قبول نمود و اظهار نبودن مال و پریشانی احوال کرد حق الجبیل از جانب رب متعال نزد رسول
با جلال نازل عرض کرد کر فلان نقد در فلان ظرف است و ان ظروف است فلان
نشان کر دست زمان سپرده ... خود در فلان مکان دفن نمود پس بر سید انبیاء علی مرتضی ع را فرستاد کر انظروا
حاضر نمود و وجه عباس اسدی از ناس را با سبول از این اساس نکرده جزم و یقین بر سالت سید المرسلین
نمود دانست کر عالم را بسمان و زمین چنین اخبار ... پس عباس با اخلاص کفت اشهد انک رسول
رب العالمین و وجه علی ع حاضر نمود مال عباس را و حضرت بهر دو داد بعوض فدای او عباس بیان نمود
و حسن به بود کر چرا مثل ساکین بیمال و پریشان حال شده و رسول با جلال کفت ای ولد برادر ما فقیر کردی
قادر لعین اسیر باد رتبه ... بعد کر ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا یؤتکم خیرا مما اخذ منکم و یغفر لکم
اکر میدانست خدا در دل شما خیری یعنی ایمان بالطمینان اکر در دل داشتید میداد بشما بهتر از انچه کرفته از
شما بعوض و میادید ... بدهد پس خلیفه عکس شد با مام دین کفت کلام مختصری در مسایل دین
برای ما بنویس پس حضرت فرمود علی عینی پس بعد از انکه انجناب مسایل را بجهت خلیفه بکتاب نوشت موافق
روایت اثنی ما ... صد هزار درهم با جامه چند بان مقرب حضرت نمود ... و مکرم او را ...
حرم رسول انام ع علیه الف التحیة و السلام نمود **ایضا** در جلد احتجاج بحار مروی است کر جماعتی از یهود
کفتند بحضرت صادق ع کدام معجزه دلالت کند ما را بر نبوت سید انام صادق ع فرمود کتاب رب الانام
کر مسایل حلال و حرام و فقهای بعد از ایام به وجه تمام در او است و هر کس عاجز و ناتوان است از اتیان مثل ان پس
از خداوند حق است و معجزات دیکر کر از آن حضرت بظهور رسید پس جمیع آن بود بر سید انکه اثبات میکند

امویم

رسول شما چنان است اقوی نصوص سید و دیدا وقت حضرت موسی ع کودک بود و کلام یهود را شنید فرمود
انکجا میتوان آنکه موسی ع چنان بوده که شما وصف میکنید گفتند بخبر دادن صادقین هر زمانیکه سوال
عمار سید ان امام ع فرمود که میتوان صدق رسول عالمیان را ایضا باثبات بخبر دادن احدی از کودکان که
خداوند سبحان او را تلقین کرده بر بعث انکه در نزد احدی تعلیم گرفته باشد یا از ناقلین شنیده باشد
پس جماعت یهود گفتند نشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انکم الائمة الهادیة و الحجج
و الحجج الله العزه علی خلقه پس حضرت صادق ع او را ببوسید و بوسید و فرمود توئی قائم بعد از
من و باین سبب واقفیه بحضرت موسی بن جعفر ع توقف نمودند بعلت این خبر و سال آنکه ظاهر است که مراد
قیام کننده بامر عباد و ارشاد است چنانچه قائم را هم باین جهت قائم مینامند بعد از آن یهود از خلعت
پوشانیده روانه شدند **باب چهاردهم کتاب** در ذکر بعضی از عبادات آن امام با برکات موافق روایات
کتب اخبار که صاحب بحار علیه رحمة الملک الغفار ذکر فرموده علی بن جعفر گفته با برادر خود حضرت
موسی ع چهار عمره بجا آورد خدا رفتیم که در راه عیال و خدمه چند با آن صاحب جلال بود و ...
سفال خود پیاده راه میپیمود علی بن جعفر گفته در یکی بیست و شش روز کشید و سفر دیگر بیست
و پنج روز و بار دیگر بیست و چهار روز و سفر دیگر بیست و یک روز و خبر در عبادت آن سرور اکثر است از آنکه
تمام ذکر شود و علمای اعلام برای افهام بعضی را ذکر کرده مثل آنکه در کتب اخبار وارد است که امام ع
در بعضی اوقات اهل زمان و اکثر و امثال بوده فقط تمام لیالی نماز شب را بنوعی ادا مینمود که تا صبح
بود و بعد از فراغ از نماز صبح بتعقیب مشغول بود و بعد بسجود بود و سر بالا نمینمود تا نزدیک زوال
آفتاب و بسیار میگفت اللهم انی اسئلک الراحة و العفو عند الحساب و دعای اعجاب آن بود عظم
الذنب من عبدک فلیحسن العفو من عندک و اینقدر میگریست که ریش مبارکش تر میشد
و صله رحم آنجناب از هر کس زیاده تر بود و بفقرا کیسه کیسه بخشیدی و کیسهای دینار طلای
آن بزرگوار سیصد اشرفی و دویست کمتر نبود و مشهور شده بود که هر سائلی و بیکس مکرر کیسه داده
بود و هر که میگرفت سیصد اشرفی بود ایضا نبود اکثر مردم شهرت کرده بود **ایضا** در کتاب بحار از تاریخ
نامدار بسیار روایت شده که مردی از اولاد عمر بن الخطاب در مدینه ساکن بود و بسیار اذیت و
آزار بموسی بن جعفر ع میکرد و فحش و سخنان ناگوار مکرر آن بد بصیر بحضرت موسی بن جعفر و امیر
المؤمنین میداد میگفت پس غلامان و ملازمان آنجناب در عقاب آن لعین از امام ع رخصت طلب
کردند که این ولد عمر را مقتول سازند آن امام رحیم قبول ننمود و تاکید شدید در ترک آن ارادت
کرده فرمود بکنار بیشه ابا آن عمری مکاری دارد پس بمکان آنمرد منسوب بعمر خطاب پرسید اصحاب
آنجناب عرض کردند بزرعی دارد بعد آنجناب مبید حضرت بر حمار خود سوار شده بمزرعه آن پلید
رفت چون او را بوسط زراعت خود دید در روی زراعت حمار را دوان نموده آن نادان فریاد کرد
که زرع مرا باطل و معیوب کردی عنان حیوان را بگردان آنجناب التفات بکلام او ننموده روان بود تا

بالحمیة الام

معجزه عزیزه

بعضی از حکایات و حقیقت ما

وقتیکه نزد او نزول فرمود و فرمود ای فلان چه مبلغ خرج این مکان زرع کرده گفت صد دینار فرمود
چه قدر نفع در نظر داری و امید داری گفت علم غیب نزد خداست حضرت فرمود انجوابی که سوال
من کردم چه قدر نفع امید داری بگو و بازی تمام جواب گفت دویست دینار پس حضرت از او معذرت
طلبید و سیصد دینار زر باو داد و این موجب ارشاد او شد فرمود این زراعت تو بجای خود است
و انتفاع زرع شما و خدا تو را روزی میدهد را این زرع همان قدر که گمان خیر داری پس آن
عمری که کور امام محتی مرادی بی اختیار صورت و قدم آن بزرگوار ابوسید و عذر بسیار طلبید که
من تقصیر بسیار بی کار شما کرده ام و الحال استغفار میکنم و طلب عفو میکنم پس آنجناب تبسم نمود
شکفته خاطر از تقصیر اغماض عفو فرمود و خندان از نزد او مفارقت نمود پس بعد از گذشتن اندک
از زمان عمری شادان بمسجد آمده که ناگهان چون امام زمان ع داخل شد عمری ایستاده قرآن را تلاوت
نمود که الله اعلم حیث یجعل رسالته خدا میداند که کی را رسول کرداند و رسالت و خلافت را در کدام
سلسله قرار دهد و مدح آن امام ع را بیان مینمود اصحاب و کسان آنجناب حیران از گفتار آن عمری شده
بنزد او رفتند و از سر این کار استفسار کردند که چیست قصه تو که پیش از این زمان سخنان ناگوار باین
بزرگوار میگفتی و در این زمان خلاف آن از تو اظهار شده پس معهم سخنان بمدح و ثنای امام ع گشوده
و قصه خود را تمام اعلام نمود و از جمله مخلصان شده بود پس چون اصحاب بخدمت آنجناب نقل کردند فرمود
کدام بهتر بود کشتن شما او را یا آنکه باصلاح امور حال او از دادن این زر و بابصر کشتن او و دفع کردن ضرر
او بر بخشش این زر بحث مابین ... **ایضا** در کتاب بحار باسناد با اعتبار ذکر شده که هرون ملعون
سالی در ایام آن امام ع بزیارت بیت الحرام میرفت که داخل مدینه شد تمام شد بقصد زیارت رسول ص
کردن بر مخزانام و اشرف خاص و عام پس چون نزدیک رسید بمدینه تمام اکابر و اشراف در خدمت ذریه
صلف عبد مناف آمده باستقبال آن بد حال بیرون آمدند و مرکب امام موسی ع با جلال تمام مقدم بر
مراکب رجال الخاص و عام بود پس بعد از ورود داخل مسجد جناب رسول ص شده چون شرف سلام
دادن بسید انام ع نمود غرض آن لعین مفاخرت بر حاضرین بود که دانسته نسبت آن بی دین را بسید المرسلین
پس گفت السلام علیک یا رسول الله ص السلام علیک یا ابن العم سلام بر تو باد ای پسر عم من پس امام
راهبر موسی بن جعفر ع اراده فرمود که بر خلق یکسر ظاهر کردد که نسبت آنسرور بلند تر و بخیر البشر نزدیکتر
است صدا بسلام بلند نمود که السلام علیک یا ابت سلام بر تو باد ای پدر من ای اشرف عباد پس آن بد نهاد
یعنی هرون ملعون کینه عناد در دل قرار داده و آثار شوم فساد از صورت و رنگ او اشکار شد نهایت آن
ترس مردم زمان اخفای آن نمود **ایضا** از حکام حکم روایت شده که او حکایت کرده که آن امام با احترام
با برهه نام نصرانی که از علمای نامدار بود فرمود چون است علم تو در کتاب انجیل اقرا نصرانی با تمام گفت عالم
میباشم بر تفسیر و تاویل انجیل بالتمام و ماهر در کلمات و معانی آن پس آنجناب شروع بقرائت کتاب انجیل
و ابرهه تحسین مینمود تا آنکه چون کلمات چند را بر خلاف تعارف عوام ایشان خواند ابرهه نام با تحیر تمام

با امام ع عرض کرد که من پنجاه عام بود در صدد این بودم که این قرائت را بشنوم و ندیدم که این طور قرائت
فرموده عیسی ع و بعد از آنجناب دیگر اهل کتاب اینطور قرائت نکرده اند پس ابرهه سی سال
با بصر گشته بدست موسی بن جعفر ع خیر البشر در آمده از محبین ساقی کوثر شده و در اوی گفته که هرون
که اعقوب دنب رحمن بتلاوت قران بود سیلاب اشک از دیدگان او روان بود و مستمعان نیز ...
میشدند **ایضا** در کتابها اخبار مروی است که آن بزرگوار فرمود روزی در کودکی از مکتب عود کردم
نزد والد عالی نسب خود و لوحی که بر آن مینوشتم در دست داشتم پس پدرم مرا نظر نمود مصرع آن
شعر فرمود و آن مصرع این بود تنح عن القبیح و لا ترده یعنی دور شو از فعل بد و اراده کار بد هم مکن
پس فرمود بنویس این را و خود تمام کردن مرا گفتم در تتمه دیگران و من اولیته حسنا فزده یعنی هر آن
کسی احسان میکنی زیاد کردن یعنی باز هم احسان کن که ترک آن نقصان فاعل احسان است پس والدم
فرمود ستلقی من عدوک کل کید یعنی بعد خواهی دید اینقدر شیطان دشمن خود هر مکری را
در این مصرع خبر از کار اهل شوری نسبت بایشان و دادکه با آنکه ظالمان زمان نوعی آن بزرگوار میکنند
حضرت موسی ع آن مصرع را تمام نمود و فرمود اذا کاد العدو فلا تکده یعنی اگر دشمن تو مکر کند تو مکر
مکن بان زیرا که مکر کار دونان است پس حضرت صادق ع قرائت نمود که ذریة بعضها من بعض **ایضا**
در کتاب بحار از خط علمای اخبار ذکر شده که عبدالله قاضی که هرون الرشید امام سعید را بنزد خود در زندان
بغداد نگاه داشته بود یومی از ایام هشام بن ابراهیم بخدمت امام ع آمده عرض نمود که چه خوب بود اگر تو
آنجناب شما در دست من بود بفضل بن یونس که از کسان خلیفه است که امر احتیاج ما را رد کند امام زمان
فرمود من خود بمکان او میایم پس آنجناب مثل قرص آفتاب بر آسمان زمین طلوع نمود و چون بحاجب فضل
آقای خود را اخبار کرد از آمدن امام ع اختیار فضل گفت اگر امام ع بمکان ما آمده است پس فرزندان نوبی
آزاد و فلان و فلان مقدار زر خالص عیان نزد تو میدهم پس با قدم بر هنه بسرعت تمام خدمت
امام محترم رسید و چون بدید جمال امام ماه فلک جلال را خوشحال شده بر روی و آن منبع علو و اقتدار و
میبوسید و التماس از آن اشرف ناس مینمود که داخل کورد پس آنحامل عادل داخل شده فرمود حاجت
ابراهیم را روا نما پس بفرموده آن بلند نسب مطلب ابراهیم را روا نمود و سوال کرد که آن سرکرم میکنی
سرا تناول میکنی فرمود حاضر نما پس مائده حاضر نمود ابتدا آنجناب غیر مطبوخ را تناول فرموده و بعد از آن
مطبوخ **ایضا** در کتاب بحار از روایات بسیار ذکر کرده اند که سفیان بن نزار گفته من بمعنی نزد مامون ملعون
پسر هرون واقف بودم در باب سبب خلافت او که خطاب بحضار نمود که آیا میدانید کی باعث اعتقاد تا بامر دین
و چرا من شیعه شدم مردم اکثر گفتند نه والله ما را خبر نیست گفت بدانید که اقوال و افعال پدرم هرون
الرشید را شیعه کرداند پس احدی پرسید چگونه و حال آنکه هرون عداوت با اهل بیت ع داشت و جبرا جهت
این بود که دشمنیه اهل بیت اطهار در هر باب از کشتن او کشته شد ماموری گفت این کشتار و گفتار هم جهت
شاهی بود و چنین است عادت انسان که بعلت جاه و مال عاقل الرای غوال الکار از دست میدهد در یکسال با جلال

معجزه و حکایات ذکر کرده آنچه از پسر ... و علوم

و بعضی از عیال بعزم زیارت خانه رب متعال داخل مدینه صاحب وقار و سکینه شد که من همراه
بودم پس حاجبان را فرمود که هر کس از مهاجر و انصار و اکابر و عابدان روزگار و هر تاجر و نامداری
که از این دیار بدیدن ما آیند باید اول نسب و حسب هر را اخبار کنید که من دانم آنها از قرابت او و اهم
پس هر زمان با حاجب میگفت که فلان بن هاشمی یا قریشی یا مهاجر یا انصاری است صد دینار و دویست و یا پانصد
اشرفی و از دویست دینار کمتر نمیداد حاصل چند روز چنین بود تا آنکه روزی فضل بن ربیع عرض کرد
که در باب جناب موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب است پس والدم که این نسب
اشرف عرب را شنید همه را ترسانید که با ادب و ساکت باشید و من و امین و مؤتمن و اکابر همه حاضر بودیم
پس بان دهنده گفت مانع نکردن اتابه آن که او و از مرکب نازل مکردان مکو بر سر فروش من و
حاضران راه پیجان امر فرمود پس ناگاه آنجناب با صورتی مانند آفتاب موضع سجود از مجروح بود
همچو بدخول که نظر بر پدرم نمود اراده نزول از حمار کرد که یکباره رشید پدرم فریاد برآورد که غلامان نگذارید که
بو الله مکان این باید او را بر مسند من فرود آورید پس آنجناب مانند آفتاب سواره رفتار فرموده
و همه حضار بعزت و احترام باو نظر میکردند تا آنکه آن خورشید آسمان بر مسند آن لعین از بالای
زین فرود آمد و خدمه سلطان همه در اطراف آن فرزند اشراف جمع بودند پس هرون الرشید حرکت نموده
رو بین باستقبال امام سعید و آن صاحب جمال را در بر کشید و چهره او را ابوسید و دو دیده و پیشانیه
آن نیکانزاد را ابوسید و دست حق پرست او را گرفته با لا دست خود در صدر مجلس مانند بدر منیر قرار داد
و خود از انوار او حقیر وار نشسته پس با امام ع بعد از احوال ایام گذشته صحبت عدد عیال و کیفیت احوال
پرسید حضرت فرمود سی نفر یا لا زیاد است اولاد و از جمله کمی پس تعداد پسر و دختر را کرده از عیال سوال
نمود موسی بن جعفر ع فرمود با نصد کس علاوه میباشند سوال از منفعت املاک و عقار آن بزرگوار
نمود فرمود همه ویران و خراب است و منافع چندان از آنها بما نمیرسد سوال نمود که آیا قرضی داری
فرمود بلی ده هزار دینار که در حساب این روزگار هفتصد تومان باشد پس سوال کرد که چرا دختران
و پسران بعموزادها و خویشان تزویج نمیکنی فرمود ما محتاج و تدارک آن موجود نشده الی حال پس پدرم
گفت خاطر خود جمع دار که اینقدر مال بتو میدهم که کفایت سال نکاح اطفال تو آن باشد و ده هزار دینار
که قرض داری میدهم و بجهت تعمیر و تنقیه قنوات هم بدهم و دینار میدهم و جهت گذران عیال نیز اموال
منظور میدارم پس آنجناب بر پدرم جواب فرمود که نیکی و احسان کردی با خویشان خداوند علیم عظیم
کند اجر تو را در این نیت خیر که در دل داخل کردی بلی چرا چنان نکنی زیرا که نسب در میان ما است و
سلسله ما یکیست و عباس جد شما عم اشرف ناس جد ما است اکر امثال تو هم با این نسب با جلال
کارها کنند بجا و روا است پس پدرم با تحیر گفت بلی البته چنان که گفته ام میکنم پس حضرت فرمود ای
امیر کبیر بدانکه حق قدیر بر پادشاهان و والیان هر زمان لازم کرده تفقد احوال فقیران و ضعیفان
و اداکردن قرض قرضداران را و باید پادشاهان بپوشانند عاریان مومنان را و سیر کنند گرسنگان را و

محتاجان را روا کنند و توسل او از تری از مردمان بکوید این امور مصدر و این افعال از امثال تو بعید
نیست پس دو مرتبه بدیدم با امام مکرم کفت میکنم انشاء الله پس امام عزم قیام نمود رشید نا مسعود هم در
قدم آن جناب قیام کرده صورت مثل آفتاب او را بوسید پس بچه و امین و مؤتمن دو کودان اید و فرمود
که ای سرفرزند رشید بروید در رکاب سعادت انتساب آقای خود و عم خود مشایعت کنید و او را
بمکان خود رسانید بعد رکاب او را بکیرید و احترام او را بجا بیاورید مأمون کفت که در میان برادران
من اهتمام من فهمایید که خلافت و امارت بمن خواهد رسید و فرمود در آن زمان باولاد من علی
خوب سلوک نما و او را آزرده مکردان پس بعد از نزول آنجناب عود بمکان خود کردیم و در وقتیکه
خلوت شده بود چون جرأت و قدرت من نزد پدرم هرون زیاده از برادران دیکر بود کفتم چه سبب داشت
که در میان عجم و عرب این یکنفر را تو اختیار نمودی و از جای حرکت کردی و استقبال نمودی و در
مکان جلال خود او را نشانیدی و خود نزد او با ادب نشستی و ما را امر باعزاز و احترام او کردی
وکفتی رکاب آنجناب را بکیریم بعد خدمت او برویم اینها بچه جهت بود کفت این امام ناس و حجت
خدا است بر خلق انام و خلیفه رب علام است بر هر خاص و عام من کفتم یا امیر المؤمنین مکر نیستی تو
چنین و خلیفه رب العالمین در زمین جواب پدرم بمن این بود که را امروز زمان امام کردهام
بر مردمان بقهر و غلبه و این نیست از جانب رب رحمن از رسول عالمیان اما بدان ای پسرک من که
موسی بن جعفر از جانب خالق اکبر امام و سرور است و الله ای فرزند من که او ست از جانب
خداوند صاحب مقام سید انام و امام عالم خلقان و این منصب من از او ست اما بخدا که اکر تو هم در سلطنت
من طمع کنی جنون و یقین که سر تو را از تن جدا میکنم و تو را بقتل میرسانم زیرا که محبت سلطانی دوستی
خویشان را برطرف میکند پس چون کلام با تمام رسید و ایام چند دیکر پدرم با کثرت خلق انعام میداد
از سیم و زر تا چون اراده انجال کرده هنوز خبری از وعدهایی که بموسی بن جعفر کرده بود نبود تا
زمانیکه کوچ نمود پس کیسه دویست اشرفی که تخمینا تقریبا و چهل تومان باشد بوزیر خود فضل بن ربیع
داد با معذرت بسیار که اکر چه اینها قابل بی کار نیست نهایت در این زمان نزد ما درهم و دینار نزد کم
بود و لیکن بعد از این بر احسان ما بشما میرسد که در میان مهاجر و انصار و سادات نامدار اشخاص
پس من بی اختیار شده رفتم نزد پدرم و کفتم ای امیر المؤمنین سیم و زر کثیر و درهم و دینار سیلی که
حقیر و کسان غنی مثل شاهین را با نصد دینار داده و میدهی پس سزاوار این امام بزرکوار دویست دینار بود
با این جمعیت و سلسله بسیار پس کفت سکوت نما مادر ت عزیز که اکر باو بدهم ایمن نیستم که او
از بدهم ایمن نیستم از صد هزار لشکر در اطراف او جمع کردند و با تیغ آتشی بار دمار از روزکار
ما بر آوردند پس من از راه اضطرار با ایشان درهم و دینار نمیدهم زیرا که هر چه او و منسوبان و عیال او
پریشان حال باشند فراغ بال ما در آن است پس چون کلام پدرم باینجا رسید مخارق نام مغنی حاضر بود
کشتی زبان او غلب بندکان میتوسید که چون شهید امام بود این کلام را از خلیفه زید شنید بیرون رفت

عمود

نمود و کفت تو مرا با امیر عم بینم سید بشیر او بود و من مردی هستم از شاهین بخدا اصغیر و کبیر
همه از من طمع بخشش کشیده ارند و اکر محروم کردند برای من و خلیفه زمان مینمایند و دیکر مرا
مقرب سلطان نمیدانند پس هرون بپدرم ده هزار دینار که هشتصد تومان تخمینا میشود بجای
این زمان باو داد پس کفت من اراده دارم دختران خود را عروسی کنم از این مالها میخواهم پس صد
هزار دینار دیکر امر نمود پس عرض کرد ای امیر مراضرورت هست با املاک و باغات برای خرج
عیال ایشان پس امر کرد نوشتند املاک چند جهت او که هر سال منافع آن ده هزار دینار شد و مال الاجار
آن سال را امر کرد فی الحال بمخارق نام انعام کردند پس سی هزار دینار موجود را حمل کرده خدمت
امام موسی بن جعفر آورد و عرض کرد فدای تو کردم مرا احتیاج بزینت نمایت چون دیدم این ملعون
بی تقوی با شما چه سلوک نمود غرض از کرفتن درهم و دینار از این خلیفه کوا اینها نفع بی کار بود و غرض
اختصاص بی کار و ارحمو تمام عقار که هر سال ده هزار دینار منفعت دارد و نیز از خالص مال شما است
مرا ضرورت بمال این لعین نبود و بخدا قسم یاد میکنم که بکیرم این کار را مکر بجهت بی کار پس امام اختیار
فرمود خدا برکت بدهد بمال تو و جزای احسان تو با رب منا راست بکند بیا تو یکو جب از اینها املاک را
قبول نمیکنم و تصرف نمیکنم نهایت احسان تو بما رسید و موجب اجر تو کردید مراجعت کن بمکان خود
اصرار در اینکار مکن که قبول نمیکنم پس مخارق دست امام را بوسید و از خدمت آن بزرکوار مرخص
کشته روانه شد **ایضا** صاحب بحار از کتاب اخبار الخلفاء نقل فرموده که هرون ملعون مکرر بموسی بن
جعفر عرض مینمود که اکر فدک را غصب بوده در کرفتن فدک مارا نظر هست رد کردن و امام زمان غالب
بود که رد کردن آن بالمحال تمام در کمال اشکالست با جهت اقبال باظهار قبول نفرمود تا آنکه بعد از
اصرار بسیار شد امام اختیار فرمود با تمام حدود رد میکنی الملعون کفت هر زمینی که متعلق است بان
میدهم بیان فرما حدود را از حضرت فرمود رد نمیکنی کفت بجد تو قسم یاد میکنم که هر را بمن میدهم امام
فرمود از یکجانب منتهی میکردد بمحال عدن پس رنک رشید متغیر شد و کفت اینها یعنی چه حد است
معین تر بکو فرمود حد دویم بمحال فرغانه سمرقند است پس صورت ان متفاوت مالک نمود و شد حضرت
فرمود حد سیم آن محال افریقیه است تمام پس رنک آن ظالم سیاه شد و کفت چهارم فرمود حد چهارم بمحال
سیف البحر از جانب جزایر تا دیار ارمنیه رشید اضطراب شدید در خود دید و کفت ای امام
که اکر ما تمام بشما رد کنیم در این مکان مکو چیزی برای ما نمیماند و خود میمانیم حیران که چکونه میشود امام
زمان فرمود اول من تو را اعلام کردم که اکر حدود آن را تمام تعداد کنم رد نمیکنی و بروایت دیکر کفت اینها
که تو فرمودی عبارت است از همین دنیایی که در دست ما است پس در نظر کرفت قتل آن بزرکوار را و کلمه هنر
یعنی چه نداده است **ایضا** صاحب بحار از کتاب نزهة الکرام و بستان العوام که تالیف فارسی بوده ترجمه آن
بعربی در بحار ذکر فرموده که سندیه حقیر دوم مرتبه بعبارت فارسی نقل کردم و دعا میکنم که هرون الرشید
امام را نزد خود طلبید پس پرسید که برای فاطمه مردم آن نسبت میدهید بعلم نجوم و میکویید که شما اهل بیت

میکنند
علم نجوم را در این باب و از جناب رسالت ماب حدیثی وارد شده که فرموده هر کاه اصحاب من نزد ذکر
کویش بعید و اکر تفکر در قدرکنید سکوت کنید و خبر و شر مکویید و اکر نجوم ذکر میکنند شما کوش مکنید و امیر
المؤمنین فرموده اند که اعلم اهل زمین بود بنجوم حضرت در جواب این کتاب فرمود که این حدیث ضعیف است
مدح نجوم را فرموده و انبیاء علیهم السلام عالم بآن بوده اند چنانچه از حضرت ابراهیم بیان فرموده که فنظر نظرة فی النجوم
فقال انی سقیم اکر عالم به علم نجوم نبود در آن نظر نمیفرمود و خبر سقیم بودن را نمیداد و ادریس اعلم اهل زمان خود
بعلم نجوم بوده و خدا قسم یاد کرده و کفته فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظیم و در جای دیکر فرموده فالنازعات
غرقا فالمدبرات امرا که اراده فرموده دوازده برج و هفت کوکب سیاره است پس فرمود بعد از علوم
قرآن علم نجوم افضل علوم است زیرا که علم انبیاء و اوصیاء و ورثه انبیاء است که خدا فرموده و علامات و بالنجم
هم یهتدون و ما میدانیم این علم را اما تعلیم نمیکنیم پس آن لعین قسم برب العالمین داد که این اخبار و آثار نجوم
برای عوام اظهار نما و سر پوشان از خلقان و عود نما بعلم خود پس کفت این سؤال را نمیکنم اعلام کن بحق
صاحب قبر و منبر و بحق خیر البشر که خبر کن مرا که آیا مرا بعد از ما نسبت زودتر از عالم میکنی من فرمود من نزود تو فات
میکنم و هر کز خبر دروغ نکفته ام و خبر دروغ هم داده نشده ام و بدان که زمان مفارقت جان من نزدیک شده
رشید پلید کفت یکسئله دیکر است بفرما و دلکیر مباش خبر ده مرا که میکویید شما ادعا میکنید که تمام انام
عبید ما میباشند چه بنده و غلام اند برای ما و میکویید که شما کفته اید که هر که خمس بما نمیدهد مسلمان
نیست فرمود دروغ میکویند که ما چنان میدانیم که زنان و مردان یکسان بندکان ما میباشند اکر چنان
میدانستیم چرا غلامان و کنیزان را از ایشان میخریم بهای است که بکیریم و غلام را آزاد میکنیم که این ختم است من و
ای پسر ابن من و بر سر خوان طعام مینشانیم و آزاد میکوداییم بعلت آنکه رسید عباد با جداد ما چنان امر کرده الله
که اکرام کنیم بندکان را پس حضرت خاطر نشان نمود که ما با عبید سلوک مثل احرار میکنیم پس چکونه احرار را
عبید خود میکوییم اینکار از راه استکبار میشود و انچه ما کفته ایم آنست که ما و لای همه خلایق را دادایم
یعنی در دین و جهال را اخلاص رسیده که ولا و ملک است و این کلام بعلت حرمت فرموده سرور انام است در یوم
غدیر که فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه و رسول امین هم قصد کرده ولا در دین را و اکر بنزد ما مال
میاورند اکر صدقه را میدانیم که مثل میته و محرم خنزیر است بر ما و بر عید اریم اما اکر هدیه است قبول میکنیم چونکه
رسول فرموده که هدیه را رد نمیکنم اکر چه پای ملخ باشد و این سنت است تا قیامت پس هرون ملعون العلم
رخصت داد که عود کند و باز اهل فساد افترای چند باستفتراب خداوند بستند حضرت را دوم مرتبه نزد خود راه
آورده مترددود در انکلام امام کرد که انکار نجوم را رد فرموده میتواند بود که چون هرون حاصل علم نجوم را اقصد
کرده بود که این علم نزد خدا و اسرار است آنجناب از کتاب استدلال فرمود که این علوم را اهل حال بوده پس ثابت
امام زاهد از مدح علم اثبات حقیقت آن نموده و انچه را که منفعت فرموده اند بعلت آن باشد که نزد دیکران نیست
صحیحان بلکه مشتبه است و مختص برسول و خازنان علوم رسول است و در احادیث فرموده که ما تعلیم مردم
نمیکنیم و هر کاه ایشان تعلیم خلق زبان نکوده اند بهر قرون مردم است ظاهر البطلان است **ایضا** در کتب

مهر

اخبار ذکر شده که آن بزرکوار در محبس هرون الرشید پلید پیغام باو رسانید که بدان هر چه ایام
حبس من بسر میرسد همه روعده نفع و نظیر است و کن شق آن ایام تمام بر تو غم و ضرر است زیرا که
هر یوم که میکذرد از ایام مقید محبس و بند کردن من کم میشود و ظفر نزدیک میکردد و از ایام
خوشی و لذت تو هم مثل همان کم میشود و حسرت و ضرر و ندامت تو نزدیکتر میکردد پس بکذشتن
ایام هر دو بسر میرسد و نوبت بروز جزای خالق اکبر میرسد آن روزی که خدا در بیان آن فرموده یوم
یخسر فیه المبطلون خسر و میکشند در آن روز کسان بر باطل **ایضا** در بحار مروی است که فضل بن ربیع ماموم
الرشید کفته در وقتیکه محمد نام که بمهدی مشهور بود امام را حبس نموده بود در آن زمان شبی کسی
خود را با حضار من فرستاده بود من بسیار ترسیدم ترسان رفتم بخلوت او پس بمن الحمد را قرائت میکرد
این را که فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم و بسیار خوش صدا بود پس
چون مرا دید کفت الحال موسی بن جعفر را نمی بیرون پس بمن امام زمان را چون نزد او حاضر
کردم در بغل و مراعقد علو و قیام نموده او را در بر کشید و دیده و آنرا بوسید و کفت ابو الحسن
حضرت جعفر بدان که در این زمان در خواب جمال مانند آفتاب حضرت سالمتاب را دیدیم پس قرائت
نمود این آیه را که ترجمه اش اینست که شما را چنانید که اکر والی و صاحب اختیار میشوید قطع رحم میکنید
و فساد در میان عباد میکنید پس من ترسان بیمار شدم و تو را طلبیدم کردم که اکر ایمن کردم که تو و اولاد
شما بر من خروج نکنید من شما را رها کنم پس امام محترم فرمود که من هرکز اینکار نخواهم کرد پس آنجناب را
بعلت خواب رها نمود و این هم معجزه کتاب رب الارباب بود زیرا که ائمه اطیاب اهل الادراک فی خلاف
بنی عباس معنی کرده اند که خداوند غفار اخبار فرموده که ایشان قطع رحم خویشان میکنند و اما ما
ستم میکنند **ایضا** در کتاب قضاء حقوق الاخوان مروی است حدیثی که مضمون آن اینست که علی بن
یقطین چون از مخلصان ائمه دین بود و بعلت درایت و کمال حشمت نزد ملا عیس صاحب مال و جاه
شده تا آخر حال وزیر رشید پلید شده بود و باین سبب در اندوه و تعب بود پس عریضه بخدمت
امام عجم و عرب نوشته رخصت طلب فرمود که ترک کند اینعمل را و چون بسیار وجود آن عادت
در نزد اشکار مر بود و بکار شیعیان اخبار سیار و مفید بود پس بوده لو خص عدو بود جناب انور
عرب منع فرمود که زنهار دست از اینکار بر مدار و عزلت از این جبار را اختیار مکن زیرا که بودن
تو موجب عزت مؤمنین اخیار است و نافع است برای دین پس آن امام نوشت بر علی بن یقطین که
اکر تو ضامن شوی برای من که هر که از جماعت مؤمنین بالیقین حاجتی داشته باشند تو حاجت اینها را
رواکنی و در مطالب اخوان ساعی کردی نزد سلطان بعد و جان ستم سخنان برای تو شرط میکنم
آنکه تا با اینحال باشی معوض و بمال نکردی نعیم آنکه زندان و عقاب سلطان کرفتار نکردی سیم آنکه
در یوم العقیم بعذاب خالق علام مبتلا نشوی پس آن امام مالا المقام کلام را تمام فرمود کو یا اخبار
که ترک اینکار از تو با علت ضرر لیس دارا است با ضی در دار القرار و هر کاه تو دادرس بندکان اخیار باشی

ب غفار در هر روز دار حافظ و نگاهدار تو میکرد چنانچه فرمود امام ع ظاهر شد که با وجود یکه عوام
نهایت عداوت برای ذلت او هر صبح و شام میکردند ایزد علام بر عزت و احترام او میافزود مترجم گوید
که در این حدیث دلالت هست بر جواز اختیار عمل برای هر سلطان زیرا که این قصه خاص است و آن امام
اطلاع تمام از حال و فعال آن جماعت داشت که در آن عمل خلاف فرموده خدا میکنند و با معرفت
و کمال است فرد ترك این کار [illegible] برای عباد اختیار است خصوصا اگر [illegible] بودن او موجب حفظ
امام کبیره بود از شر [illegible] علاوه آنکه چون مبتلا شد [illegible] ترك حضر خود او هم بود و این برجان
مال و عیال شود و در هر حال که امر [illegible] البته [illegible] قیل و قال الحکم [illegible] است که بیان
فرمود **ایضا** در کتاب بحار از علی بن یقطین [illegible] روایت کرده که گفت در زمانی که خلیفه
با محمد نام ملقب بمهدی بود زیرا که در ایام امامت امام موسی ع هادی و مهدی دو برادر هر دو
خلافت کردند بعد از منصور و بعد از مهدی موسی ولد او خلافت کرد در زمانی که حاصل کلام آنکه
مهدی خلیفه [illegible] کامل موسی بن جعفر ع عرض کرد که مرا خبر کن از حرمت خمر که آیا در
کلام خالق اکبر حرمت آن مذکور است یا نه زیرا که علما [illegible] میگویند [illegible] بحرمت
[illegible] شده اما حرمت آن در قرآن نیست پس امام دین ع فرمود حرمت خمر صریحا در قرآن موجود
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] فرمود پس خلیفه گفت در چه آیه است حضرت تلاوت
کرد حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ موافق فرموده حضرت معنی
آنستکه خدا حرام کرده فواحش را چه ظاهر و علانیه آن و چه پنهان فرمود که ظاهر فواحش
زانیه در مکان علانیه [illegible] بلکه علم و نشانه [illegible] نصب کنند [illegible] باطنی آنستکه مرد [illegible]
پدر خود را سابق بر رسول بعد از وفات پدر نکاح میکردند در ظاهر نکاح بود و در باطن زنا بود
و حرام بود [illegible] علام منع فرمود و اما وَالْإِثْمَ که فرمود که حرام کرده خدا اثم را این لفظ بمعنی خمر است
و اراده خمر شده و قرآن بعضی بعض دیگر را بیان میکند پس خدا فرموده يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ
قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ سؤال میکنند [illegible] خمر و میسر بگو در این دو کار گناه بسیار
هست پس در این مقام خالق علام [illegible] اخبار نمود و چون اثم را در خمر و میسر و در آنجا اثم را ظاهر
اثم را فرمود پس محال انکار نیست چون فرموده امام ع تمام شد مهدی شقاوت انجام گفت برب علام
قسم یاد میکنم که این فتوای هاشمی است که [illegible] حضرت فرمود راست گفتی یا امیر المؤمنین
حمد میکنم که خداوند علم این علوم را از اهل بیت محترم [illegible] یا امیر المؤمنین
[illegible] و از جمله کلام آن والا مقام [illegible] ذکر نعمتهای خدا از جمله شکر
و ترك ذکر آن کفر است پس نگاهداری کنید نعمت خالق مجید را بسبب شکر [illegible]
[illegible] موجب برکات است و دفع کنید بلا را از دعا [illegible]
که دعا [illegible] است محکم **ایضا** در کتاب بحار روایت کرده در زمان امام موسی ع که موسی بن مهدی خلیفه
بود

بود و حسین ولد علی بن الحسن بن الحسن خروج کرده که از اولاد امام حسن ع بود و جمعی را در مدینه
خود با خود ضم کرده بود از اولاد امیر المؤمنین ع و سادات هاشمیین [illegible] رخصت امام ع بود پس
چون کسان موسی لعنه الله فرزند مهدی غلبه کرده سادات را دستگیر کرده و بسیار از آن اشراف را شهید
کردند و سر حسین را نزد آن لعین یعنی موسی بردند [illegible] اشعار چند انشاد نمود که اظهار
شادی در معنی اینها بود پس [illegible] حاضر نموده مقتول ساخت و هر یك را بعد از آنکه
عتاب و خطاب مینمود عذاب او کشتن بود پس با اولاد حضرت امیر مثل اینکار کرده بعد از کشتار سادات
[illegible] اظهار سخنان ناگوار در عقب امام ع موسی و نام موسی بن جعفر ع گفت که والله
تمام [illegible] زیرا که او است بزرگترین قبیله و [illegible] امام و [illegible]
از خوف او بد [illegible] خدا مرا [illegible] ابو یوسف نام که در آن ایام قاضی
انام بود و در نزد خلیفه در نهایت احترام بود گفت ای امیر [illegible] رخصت دارم که [illegible]
کنم [illegible] غیظ کرده بود باز گفت خدا [illegible] اگر نکشم موسی بن جعفر را اگر نبود که مهدی
پدرم از زبان منصور خلیفه بسیار نقل فضیلت و شرافت حضرت جعفر را کرده و همچنین ابو العباس
پیش از منصور هم بسیار اوصاف جعفر و الله موسی را ذکر کرده اگر مانع من اینها نبود هر اینه قبر او را
[illegible] و [illegible] میسوختم پس قسم بطلاق زنان خود یاد نمود و قسم بتصدق کردن جمیع اموال
و آزاد کردن [illegible] عباد و رفتن بحج پیاده و امثال اینها که اگر جناب موسی را زنده گذارد و او را
کرد پس از حضار کسی یارای گفتار نبود و علی بن یقطین هم یکی از حاضرین [illegible]
در خفا بان امام هدی ارسال نمود و دوستان دیگر نیز نامه و خبر دادند از هر کلامی که انشقاق
انجام گفته و غرض مخبرین اعلام امام دین بود که از مدینه سید انام علیه الاف السلام فرار کند
چون عرایض خدمت آن والا مقام رسید تمام اقوام را طلبید و تفسیر کلام آن شقی را بصغیر و کبیر نمود
فرمود هر چه صلاح دانید بگوئید همه گفتند صلاح عمارت است که خود اختیار کنی و [illegible] فرمان بود را
فرمود شما هم بگوئید هر چه میدانید گفتند صلاح بحال ارتحال است از مدینه رسول با جلال [illegible]
شدن از امثال این ظالم جبار و طاغی خونخوار از هر کار اولی است خصوصا که این لعین در حضور [illegible]
قسم یاد نموده و ابو یعقوب [illegible] البته شما بایست [illegible] و از نظر او دور شوید
و غلامان و منسوبان آن امام ع همه در آن مکان حاضر بودند که ناگهان امام زمان تبسم فرمود و نظر بجانب
حاضران کرده خبر داد که این لعین با من زمین نخواهد رسید و خالق [illegible] او را از ملك خواهد کرد
خوشدل باشید که زود خواهید دید که کاغذ خبر وفات او میرسد و ختم کرد که بحق صاحب این قبر
محترم و نبی مکرم حلم قسم یاد میکنم که خبر هلاك موسی بن مهدی میرسد بشما هذا وَاللهِ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا
أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ این خبر خداوند اکبر که حق است مثل کلام خالق اکبر پس فرمود نعود خبر [illegible]
که در مکان نماز هستم بعد از آنکه از اوراد و تعقیب فارغ میکردم و تحقیق که در این وقت چشم را خواب ربوده بود

ناگاه دیدی چون ماه چهار ادیدیم و شکایت این بیکتاب موسی بن مهدی را نمودم و گفتم یا جداه چه بسیار از
سادات ابرار را کشته و الحال در صدد اضرار من است و من از دست این جبار ایمن نیستم پس جدم فرمود
دلخوش دار ای موسی که موسی بن مهدی را خدا از این دار بدرك نار فرستاد پس پوست مرا گرفته فرمود
شکر رب معبود را بر زبان بران که رب منان این عطا را نمود پس تعداد بیان این خواب آنجناب دو مقابله مشغول
اعداد بود و موافق روایت از مایه هدایت در هر مقام که مشغول کلام با اصحاب بود جمعی الواح آب
نوس در دست داشتند و مینوشتند فرموده آنجناب را پس گفته بعد از ایام چند که خدمت امام ع
رفتیم با اصحاب آنجناب در سجده رفته بود و اینه عادت آنجناب بود که [illegible] الضر [illegible] شکر الله
جَلَّتْ عَظَمَتُهُ تا آخر بعد سر بلند نمود و فرمود خبر ورود کتاب وفات این بیکتاب الحال رسید پس
کتابت احباب را که از کوفه رسیده بود قرائت نمود که نوشته بود که خلیفه زمان موسی بن مهدی [illegible]
وفات نمود و هرون الرشید را مردم زمان خلیفه و سلطان کردند پس آنجناب خطاب با اصحاب فرمود
که شنیدم از والد از علی بن الحسین از والدش از جدش حضرت امیر ع که فرمود رسول بشیر فرمود
اعتراف کنید بر نعمت رب مجید و توبه کنید از همه گناهان در هر زمان که خداوند در قرآن فرموده که
إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الشَّاكِرِينَ بدرستیکه خدا دوست میدارد شاکرین را عوض امام والا مقام ع
این بود که حالی تمام کردد که این دفع بلا از جانب خالق ارض و سما آمده است بعد اقوام امام ع با شکر آن علام
تمام بمنزل و مقام خود عود کردند **ایضا** در بحار از کتب اخبار وارد شده که محمد نام عم زاده امام والا مقام
بود و آنجناب بعلت آنکه او کذاب بود و گاهی دعوای ریاست مینمود حضرت با او اعدو شده بود تا آنکه
احدی از اصحاب ذکر او در [illegible] او را خدمت آنجناب نمود حضرت فرمود که رب الارباب من قسم یاد کرده ام
که [illegible] با او جمع نکردم پس احدی از حاضرین با امام زمان ع عرض کرد [illegible]
[illegible] میکنی که صله و احسان بخویشان کنند حضرت فرمود که این ترك امداد شده با او عین احسان
صله میباشد بعلت آنکه اگر او احسان من کرد هر چه گوید باور دیگران میکنند بر خلاف این زمان که
سخنان او را مردم باور ندارند حاصل کلام آن امام کامل [illegible] آنکه این احسان است بعلت آنکه اغوای مردم
میکند پس ترك [illegible] او بهتر است **ایضا** در بحار از کتب اخبار ذکر شده که مردی از اهل ری گفته که
مال بسیار از من کار دیوان خلیفه در زمان امام موسی ع حاکم دیار ما از من مطالبه مینمود و من پنهان مذکور
بود که شیعه امام او است بنهایت بار [illegible] رفتن نزد او نبود پس در دل من داخل شد که
حج خانه خدا بروم و چون خدمت امام محترم رسیدم شکوه از حال خود کردم پس آنمقرب درگاه جلاله
رقعه نوشته بمن داد که بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ بدانکه نزد عرش رب رحمن یك مکانی و سایه بان هست
که نمیدهد باحدی مگر کسیکه به برادر مؤمن احسان کرده باشد یا رفع غم و الم از او نموده باشد یا
کرده باشد در دل مؤمن سروری و اینست برادر مؤمن تو و السلام راوی گفت نامه را گرفته حج کردم و رفتم
چون بخانه رسیدم در شب تا رخدمت حاکم سعادت شعار رفتم و بدربان گفتم از راه نقیه که بگو فرستاده
حلیم

صابرم زیرا که در میان شیعیان اصطلاح بود که امام را صابر و عالم نام کرده بودند پس [illegible]
از شوق اسم امام دین پای برهنه نزد باب با اضطراب [illegible] کشید و بسینه خود چسبانید و پیشانی
مرا بوسید و مکرر بوسه بر سر و صورت من میداد و هر قدر خبر که از انس و رمیکرفت و من صحت
سلامتی آن بزرگوار را اظهار میکردم رنگ او مانند گلنار و سبزه بهار میشکفت و شکر ایزد جبار
مینمود پس مرا داخل دار کرده با لانشانید و خود بنده وار با صد هزار عجز و انکسار بمن اقبال کرده بود
تا آنکه چون کتاب آنجناب را از جامه اشکار کردم مثل افتاب که از زیر ابر نمودار میکردید آن سعادت
شعار در نهایت انکسار بند وار قیام نموده از او گرفته بوسه داد و بدیده گذارد بعد از آن که خود و
ایستاده قرائت نمود پس اموال و اسباب و سیم و زر و هر چه داشت نصف آن را بمن داد آنکاه که تمام اموال
آنحاکم را حلال النصف آن مال من شد پس گفت آیا دلخوش کردم تو را پس من گفتم آری والله [illegible] زیاده
از سرور بود پس مال دیوان را که ازمن ساقط نمود و برات معاف بودن من داد و من او را وداع
کرده بیرون آمدم در دل تفکر میکردم که چگونه از احسان این والی میتوان برآمد مگر آنکه با این خبر در سال
آینده بحج روم و عمام حال را خدمت امام ع عرض کنم و در خانه رب متعال دعا باو کنم پس در قابل
سفر کردم خدمت امام عادل داخل گشتم هر کلام که از آداب آنحاکم عاقل با کتاب میگفتم آنجناب روی
مانند افتاب درخشان میشد و خوشدل میشد پس عرض کردم ای اقای مکرم من آیا تو را خوشدل
نمود فرمود آری والله خوشدل نمود مرا و رسول خدا را نیز مسرور کرد و خدا را ایضا راضی و خشنود
نمود **ایضا** از جمله معجزات آن امام با برکات همین [illegible] است که جباران آن زمان همه مثل فرعون و
هامان بسیار خونخوار و ستمکار بودند و کشتار بسیار مینمودند و با وجود یکه هر چه از سادات ذریه
ائمه اطهار را ایذا و آزار میکردند هر بعلت حضرت بود بعلت خوف امامت او و مع ذلك خود آنجناب
از قدرت رب الارباب از شر جماعت بی کتاب محفوظ مانده بود و این معجزه مثل افتاب است چنانچه در
زمان موسی چندین هزار اطفال را فرعون کافر کشت که چرا ایمان آورده بموسی و کشتن آنها از
خوف موسی بود و قتل کیف و البتر اسان تو برای دشمنهم [illegible] زیرا که تابعان را هر گاه بکشد از
تابعان دیگر موجود میکردند پس جن و یقین که رب العالمین این مفسدین زمین را از مقربین خود
[illegible] بود و جرات بر ضرر ایشان نمیکردند با یخمت در هر زمان دوستان و شیعیان را میکشتند
و موسویان را دقیقه امان نمیدادند بعلت موسی ع و خود موسی ع در حفظ رب منان بود حتی
در بحار از عبد الله نواد نیشابوری مروی است که گفته مرا معامله و محاسبه بسیاری با حمید نام
طائی طوسی بود که او از مقربان سلطان زمان هرون بود پس رفتم بعض طوس از جهت اخذ آن
بعد از آنکه بعد از خبر شده بود هرون [illegible] بر من بود که مرا احضار کرده نزد خود محبت بسیار کرد و
آن یوم ایام صیام بود پس مائده حاضر نموده شروع بخوردن طعام کرده من ابا کردم و گفتم ماه مبارک
رمضان است و روزه واجب هر مسلمان است البته شما را علتی و مرضی در بدن هست که [illegible]

پس امیر سر در زیر افکنده گفت مرا عذر و بهانه نیست مگر آنکه قصه خود را بیان میکنم تا تو بدانی
که در اینصورت چه منفعت میتوان برد از صیام پس گفتم بیان کن پس بیان کرد که بدان ای عبید الله که هرون
ملعون در شب مرا طلب نمود من ترسان و لرزان به بیت عجب رفتم و این وقتی بود که آن لعین بزمین طوس
بود من چون داخل مجلس او شدم شمعی نزد تخت آن بدبخت افروخته بود و شمشیری بی غلاف نزد او گذارده
بود و جلاد ظاهر الفساد در آنجا واقف بود پس سر بالا نمود گفت یا حمید چونست اطاعت تو نسبت بسلطان
من گفتم در جان و مال ایستاده ام که فدا کنم پس فرمود مرخصی برو بمکان خود پس چون عود کردم
هنوز نرسیده بودم که قاصدی دیگر از خلیفه رسید باشتاب در رب را کوبید که امیرالمؤمنین
ترا طلبیده ترس من شدید شده بانتها رسید حتی آنکه گفتم انا لله وانا الیه راجعون پس با خوف بسیار
چون برابر او آمدم سر بالا نمود و گفت چونست اطاعت تو با امیرالمؤمنین بچه مرتبه است این بار گفتم در جان
و مال و عیال همه اطاعت میکنم یعنی همه را فدای اقبال و دولت تو میکنم پس تبسم نمود و گفت عود کن
بمکان خود پس چون کوشیدی که غرض آن لعین امتحان بود که آیا در باختن دین اطاعت میکند یا نه حاصل که
من هنوز داخل خوابگاه نشده که ناگاه قاصد آنکافر با حدت رسید که سلطان مؤمنان ترا طلب نموده
من باز ترسیده بیشتر لرزه بر اعضایم مستولی شد داخل آنجا شدم پرسید چونست اطاعت تو با امیر
المؤمنین پس من گفتم در باختن مال و جان و عیال و دین همه موافقت میکنم پس آن تیغ را بمن داد و گفت
بانی خادم مسرور را [illegible] بهر مکانی که او گوید بجا بیاور [illegible] پس مرا
بخانه داخل نمود که وسط آنخانه چاه عظیمی بود و سه حجره در اطراف همه قفل بر ابواب آن زده بود
پس یک قفل را گشود بیست نفر پیر و جیه و جوان و پیر بودند که همه را غل کرده [illegible] و گفت
امیرالمؤمنین هرون ترا امر کرده است تو را بقتل اینها تمام و همه اولاد حضرت امیر و فاطمه بودند
پس یک یک را میاورد و من میکشتم تا از قتل همه فارغ گشتم و سر و جسد همه را در چاه افکندم پس حجره
دیگر را گشود که بیست نفر دیگر سادات از ذریه امیرالمؤمنین و فاطمه در آنجا بودند خادم گفت
هرون ترا امر کرده که اینها را نیز بقتل برسانی پس یک یک را نزد چاه میاورد و من میکشتم تا فارغ گشتم
پس باب سیم را گشود در آنجا [illegible] غل بودند و همه از سادات بودند پس گفت امیرالمؤمنین فرموده که باید
بکشی اینها را پس یک یک را حاضر مینمود و من همه را کشتم مگر یکنفر پیر که آثار و انوار بزرگی از او آشکار
بود پس بمن خطاب نمود که ای بدبخت [illegible] فردای قیامت خالق اکبر از تو سؤال کند از کردن
این فعال و اگر نبی مختار محمد [illegible] از تو بپرسد که این سادات چه کرده بودند و جواب ایشان را گفتی و اگر
شاه [illegible] پناه فرماید که ای روسیاه چرا شصت نفر بیگناه را بگفته خلیفه [illegible] کشتی [illegible] چه جواب
پس از کلام آن شیخ لرزه بر اندام من افتاد و بنیاد طاقت مرا برباد داد پس جلاد خلیفه لعین از راه علاجت
و کین [illegible] گردن او را نیز کشتم و همه را در چاه افکندم پس هرگاه این است کار
من چه منفعت در صیام و صلوة من هست بلکه [illegible] در دنیا غرض این بود که این نوع کشتار کردن با تکلم

مینمود

مینمود همه از ترس موسی بن جعفر ع بود که مبادا دیگر او جمع کردند و از معجزه آن امام ع محفوظ
از منبر و اهل شر ماند و مثل حضرت موسی ع نکاه در ایام خود و همین معجزه ایست برای هوشمندان

ایضا

دلیل دیگر بر امامت موسی بن جعفر ع بنوعیکه هریحیی بعبارت نظم صاحب بعضی
میکرد و آنکه صاحب بحار علیه رحمة الله الغفار از کتب اخبار روایت فرموده که در ایام تسلط
رشید پلید در ایام هفته روز یکشنبه اغلب مشاهیر ایام از علمای اهل اسلام جمع در خانه یحیی
با جمعیت کثیر جمع بودند و مباحثه در اصول دین میکردند پس یحیی رفته رفته بطلوعت از خلایق
رسید چون شنید که خلق بسیار از اطراف و کنار در خانه یحیی با اقتدار جمع میشوند از راه
اضطرار که مبادا در مجلس علم حق آشکار گردد و خبردار احضار نموده مواخذه از اینکار نموده
بکه ماهر در گفتار بود و قادر بر اعذار گفت یحیی گفت ای امیر نامدار من چون دوستدار دولت
و اقبال تو میباشم هیچ امیری از اده برای جلال شما از این عمل ندیدم زیراکه از حاضرین کلام
هر دلیل رسانند و مسایل دین مذکور میشود و کسان بی یقین محکم دین میکردند و اینموجب دوام
دولت امیرالمؤمنین و رفاه اهل زمین است پس هرون گفت چه ضرر دارد که چنان باشد بشرط آنکه من
یحیی روزی در خانه تو باشم [illegible] که جماعت حاضر نمانند تا آنکه نظر کنم و بشنوم و ببینم که کدام اعلم
اتامند پس یحیی گفت امر از شماست هر یوم که اراده کنی در خفای قوم در خانه من در آئی خانه خانه
شماست حاصل خبر خلیفه جاهل بعلمای معتزله رسید با یکدیگر موافق شدند که در روز حضور
هرون معرض کلام از تعیین امام با هشام گویند و چون هشام در همه ایام در کلام بهمه غالب بود
و خبردار بودند که خلیفه مکار را انکار است امامت ائمه اطهار منظور ایشان این بود که خلیفه
مقصد را ضرر هشام بر آید حاصل در این یوم که خلیفه داخل خانه یحیی شده بود عبدالله بن یزید
در تجارت با هشام بن الحکم شریک بودند پس یحیی بن خالد گفت با هشام با عبدالله بن یزید تکلم
نمایید در باب امامت هشام گفت ای عبد یزید چه ضرر دارد با اینقوم در امامت کلام گوییم معلوم که
اینقوم جواب صواب ندارند زیراکه سنیان با ما میباشند در امامت علی ع و بعد از آنکه امر
امامت او منجلی شد با ما مفارقت کردند از ما بدون دلیل و برهان پس معلوم کردند از ما هم که امامت
امیرمؤمنان ع را قایل شدند حق را یافته بودند بلکه بدعت معرفت بود و اگر بامعرفت بود
مفارقت در میان نبود پس اسدی از حاضرین که بیان اسم او نبود گفت با هشام اصحاب علی در جنگ معویه
که رو بمکر معین کردند مؤمن بودند یا کافر هشام گفت سه صنف بودند مؤمن و کافر و گمراه مؤمن
اینها بودند که گفتند علی است امام از جانب رب علام نه معویه زیراکه بجماعت ایمان او معتقد بودند
و اما مشرک جماعتی بودند که گفتند علی امام است و معویه هم امام است زیراکه شریک کردند در امامت
و اهل ضلالت آنکسان بودند که بجهت [illegible] خویشان و منسوبان جمعیت مینمودند و بودن ایمان از راه
معرفت نبود بیان نام گفت اصحاب معویه در تعین چه بودند امر معویه هم اقسام بود کافر جماعت بودند که

گفتند معویه امام است و علی قابل نیست از دو جهت کافر شدند اول انکار امام پروردگار دویم
اقرار بغیر امام و مشرک آنها کسی بود که میگفت معویه امام است و علی هم صلاحیت امامت دارد
پس شریک کردند غیر امام را با امام و امامگمراهان کسانی بودند که عصبیت و حمیت کرده بودند برای خویشان
و منسوبان قبیله پس بیان سکوت نمود بنوعیکه نشان اذعان بود پس ضرار نام گفت ای هشام سؤال را
جواب بگو هشام فرمود سؤال المحال الخطاست زیراکه تمام شما جمع شده اید که جرح امام ما کنید و علم
شما یکمسئله نرسیده و جواب از من شنید المحال الحق سؤال بمن رسید پس سبب مهلت نمیدهید ای عجب
است از عرب پس من اول از مذهب تو سؤال میکنم پس گفت آیا خدا عادل است و جور نمیکند یا جایز العیان
ضرار گفت استغفار میکنم خدا عادل است نه دهر عاقل هشام گفت پس اگر زمین گیر و فقیر غنی قادر را امر کند
برفتن جهاد و مساجد و کور را امر کند بخواندن مصحف و کتاب آیا ظالم است یا عادل ضرار گفت هرگز
پروردگار اینکار نمیکند هشام گفت رب علام بیکلام اینکار نهایت انداه خصومت میگویم اگر
آیا ظلم کرده و تکلیفی نموده که در قدرت او نبوده گفت بلی اگر رب سبحان چنان کند ظلم کرده هشام گفت
آیا خدا بعباد تکلیف کرده یک دین معین را که بندگان باید بهمان نحوی که خدا فرموده عمل کنند یا نه گفت
بلی گفت آیا نشان برای حق بودن آن بیان کرده که در میان ادیان ما دانیم کدام است یا نه یا آنکه مثل تکلیف کور
است که گوید قرآن بخوان و زمین گیر که مسجد برو و پس ضرار زمانی ساکت ماند تامل نمود و گفت ناچار دلیل
میخواهد اما این نشان با اعلم زمان که شما میگویید نیست پس هشام در مقام خود خندید متبسم گوید که
چون فهمید که این کلام اقرار است با آنکه نشان امامت با امامان ما هم نیست ولیکن با امام شما هم نیست
پس انجا یکی از آن لعین خندید که چگونه شیعه در میان آورده با این سبب فرمود که عجب یک جزئی تو شیعه
یعنی شیعه با این امام باطل امام نداند و حق را قایل باشد الحال تو چون اقرار کردی که نشان صدق
دین و اذعان نمودی که این ملاعین بی نشان بوده اند پس از جمله این نشان بطلان امامان شما عیان
پس نصف شرط ایمان در تو موجود شد و از اینجهت هشام گفت پس نزاع ما و تو لفظی که در امام میگوییم
دین شما دین نیست و شما هم در معنی قبول دارید پس ضرار گفت من از اینکلام فرار میکنم و اگر دیگر بگوییم
امامت چه طریق منعقد میگردد هشام فرمود مثل انعقاد نبوت است ضرار گفت پس امام نبی است
بدون تمیز هشام فرمود رسول در سما آن رسول میگردد از جانب خدا و بشهادت ملائکه و عقد امامت
از جانب خدا در زمین میشود و نصب رسول است پس نصب کننده نبوت و خبر دهنده ملائکه اسما اند و در امامت
رسول خداست ضرار گفت چیست دلیل این دعوی که ناچار اختیار دهر و کار با پیغمبر است فرمود
اضطرار دلیل انکار است یعنی در عقل انصاف کار عنایان است بر راه و باین جهت فرمود در این اشتباه
حالت میتوان بود بعد از رسول اول آنکه تکلیف را بالکلیه رفع کرده باشد پس نه امر و نه نهی کرده باشد
و تمیز کننده با بهایم و سباع باشد این را تو قایل میگردی گفت این حالت هرگز نمیشود نزول من نیستم صاحب این قول
هشام فرمود دویم آنکه مردم مکلف نباشند اما بعد از رسول با حکم آنکه استعداد شوند و تمام علما گردند

مثل

مثل رسول انام ع همه مستغنی در علوم باشند و هر یک بجهت خطا احکام خدا را دانند آیا تو چنین
قایلی که آدمیین همه عالمند با احکام بسبب یقین بی سهو و نسیان ضرار گفت من اینکلام را نگفته ام و
قایل نیستم بلکه خلق را محتاج بر راه نمایی دانم هشام فرمود پس راه منحصر است بر آنکه رسول معین کند
را که محفوظ باشد از سهو و نسیان و جاهل و نادان نباشد در قرآن و صاحب یقین باشد در احکام دین
سید نبیین ع که همه محتاج باو باشند و او محتاج بدیگران نباشد ضرار گفت بچه نشان میتوان دانست
که آن شخص است که محفوظ از خطا و سهو و نسیان است هشام گفت امام که خلیفه رب علام باشد
بر بندگان باید هشت صفت و نشان در او باشد تا از دیگران ممتاز گردد چهار صفت در نسب او باشد
و چهار صفت در خود او اما چهار صفت که در نسب اوست اول معروف الجنس باشد دویم معروف
القبیله سیم معروف البیت چهارم از صاحب ملت و دعوت معین شده باشد و از ذریه آنکس باشد
که هر روز در میان هر قوم منادی بجهت ندا میکند باسم او که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمدا رسول الله ص زیراکه اگر این اوصاف در او باشد دعوت او موثر خواهد بود پس گویا هشام فرمود
که این نسب امام لطف است از رب علام و بجهت تمام اصلح است بحال انام پس باید از جنس عرب
باشد چون اکثر اهل دانشمند از همه طوایف و این سبب جناب رب دانا رسول را از عرب مبعوث
زیراکه خالق عباد قصد فرموده ارشاد و دفع فساد را که اگر از جنس دیگری را بر عباد سرور مینمود
چون جنس عرب اکثر و اشرف بود موجب فساد بود و در حکمت خدا صحیح نبود که واجب کند بر عباد
واجبی را که صورت پذیر نشود بلکه موجب فساد گردد پس هرگاه این اشتباه صحیح شد که باید عرب باشد
نسب معروف بودن و علت آنکه عرب متصل است بصاحب ملة و دعوت یعنی حضرت ابراهیم
و در این جماعت عرب معروف تر از قریش نیست زیراکه اقرب از همه عرب اند بصاحب ملت و دعوت
و هرگاه در آنحضرت است که امام ع از جنس عرب و قریشی نسب باشد پس یقین که باید از سلسله
کسانی خاتم النبیین که معروف البیت اند و زیاده موجب اطاعت مطیعین میگردد پس هرگاه این اشتباه
شد که امام باید از عرب و قریشی نسب و اقرب بصاحب ملت و از همان خاندان باشد پس بدانکه چون
منسوبان این خاندان نبوت بسیار است پس تعیین و اشاره سید النبیین در اینکار ضرور است زیرا
که بعلت علو این منزلت و مکان هر نادان مایل باین منصب میگردد و موجب فساد است پس یقین موافق
حکم عقول عاقلین [illegible] امام و راهنمای دین چهار نشان میباید در آن باشد از جنس عرب و قریشی نسب
و اقرب بصاحب دعوت یعنی حضرت رسالت باشد و تعیین شده او باشد پس اینچهار هرگاه در مدعی
امامت نباشد کاذب است پس باید صاحب دین تعیین اسم و نشان و نسب او را کرده باشد تا دیگری
طمع نکند و چهار صفت در خود امام باید باشد اول آنکه اعلم تمام انام باشد در فرایض و نوافل
و احکام بحدی که بر او پنهان نباشد از دقیق هر مسایل و از جلیل هر مشکل دویم آنکه معصوم از ذنوب و
محفوظ از عیوب باشد زیراکه اگر انسان هرگاه راهنما را چنان داند از اطاعت او روی میگرداند سیم آنکه

امام تو باید اشجع از تمام انام باشد چهارم آنکه امام تو باید سخی ترین مردم آن ایام باشد اما صفت اول
که باید اعلم از تمام انام باشد بعلت آنکه اگر ناقص العلم باشد شاید در مکان قطع ید که حکم قرآن است
برای سارقان حد جاری کند یا در مکان حد قطع ید کند و امثال آن و غرض رب منان عکس نتیجه میدهد
زیرا که نصب امام تو برای رواج احکام بود و این نصب غیر علیم موجب تغییر احکام رب قدیر است گفت
ضرار اخبار کن چرا باید امام معصوم باشد هشام گفت زیرا که اگر یقین او را معصوم ندانیم ایمن نیستیم از
آنکه اینچنین که عمداً میگوید غیر حکم خالق اکبر و خلاف فرموده خیر البشر باشد یا خطا و سهو کرده باشد
و خدا نمیتواند حجت کند بر خلق که چرا اطاعت او را نکردید زیرا که میگویند ما اطمینان نداشتیم باو از
او که فرموده خدا است پس رب متعال با امثال این رجال که معصوم از خطا نیستند حجت نمیکند بر عباد
گفت اخبار کن که امام تو باید اشجع انام باشد هشام گفت بعلت آنکه امام فئه و پناه تمام اهل اسلام است
که باید در حروب تمام باطمینان او با کافران حرب کنند و هر که مضطرب شود رجوع باو کنند و اگر
امام تو از تمام انام اشجع نباشد نعوذ تو فرار میکند و حال آنکه فرار کبیره در معرکه کارزار زیرا که
فرار از حروب البته مغضوب خدا است و مغضوب خدا چگونه خلافت را اهل است زیرا که جناب
ایزد وهاب در کتاب مستطاب خود فرموده و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفاً لقتال او متحیزاً
الی فئة فقد باء بغضب من الله که خلاصهٔ مفاد این کلام رب علام ارشاد است بخاص و عام که
پشت کردن بکفار و فرار از معرکه موجب غضب پروردگار است و ظاهر است که مدبر دهر شاید
ننگ و عار است پس صاحب این رفتار چگونه امامت را سزاوار است بلکه اگر شجاع نباشد نصب
این امام تو باعث فتح و ظفر جماعت کافر است و خدا بری است از آنکه تقویت کافر کند ضرار گفت
اینجا گفتی امام باید سخی ترین خلق ایام خود باشد هشام علیه رحمة الملک العلام فرمود بعلت
آنکه خازن اموال اهل اسلام است و اگر سخی نباشد مایل است نفس او که خود نگاه دارد و با
ندهد و خیانت کند و خدا صاحب این رفتار را تهدید کرده بعلاوه آنکه طباع هم از اطاعت غیر
سخی انکار دارد پس کلام هشام که باین مقام رسید ضرار گفت ای هشام در این ایام باین صفات
کی است در میان خاص و عام هشام فرمود صاحب این قصر یعنی امیر المؤمنین و هرون الرشید
مکان نابین نشسته تمام این کلام را شنید و در نزد او جعفر نام ولد یحیی بن خالد وزیر بود پس
باو نموده گفت والله جواب هشام تمام چون لفظ تغییر گفتند بود زیرا که صاحب قصر در ظاهر خلیفه
خان بود و امیر المؤمنین نزد ملعون بود نهایت در معنی هر دو امام دین بود زیرا که در دهر تمام
بود که هر اسم که خود میخواستند میگذاردند چنانچه اصحاب جند الله میامین بدعا از سبب جناب
رب فرموده ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و آباؤکم ما انزل الله بها من سلطان یعنی نیست این صنمها
مگر اسم تنها که شما و پدران شما اسم نهادید یا بتها را خدا گفتید یا بزرگ دانستید و اکنون خدا نازل نکرده
برای حقیقت ادعای شما نشان و علامتی بطور این شاهد هر نعمات است که اسم امیر مؤمنان را بر جاهل

گذارند

گذارند بدعوت دلیل و برهان و بی اذن رسول عالمیان بلکه بگفته پدران خود حاصل خلیفه
جاهل گفت یا جعفر غرض هشام از صاحب امیر المؤمنین کی بود جعفر گفت ظاهر است که
موسی بن جعفر را اراده نمود گفت قصد کرده است اهل آن را اما هرون لب خود را بگزید
و با غضب شدید گفت ای جعفر مثل هشام زبان آوری در ایام من باشد و من یک ساعت تمام تو آسم
کنم این از قدر رب علام است بخدا قسم یاد میکنم که این تیغ زبان برنده تر است از صد هزار تیغ
چون خلیفه شقاوت خود را بحضار اشکار کرد هشام برای اعظام از مقام خود قیام نموده [illegible]
کرده از خانه بیرون رفت خود را بسرعت تمام بخانه رسانید و عیال را از احوال خبردار کرده گفت
باید پنهان شوید و به بلدان دور بروید و خود بجانب کوفه روانه گردید و در خانه بشیر نبال نزول
اجلال نمود چون که بشیر هم از اصحاب جناب حضرت باقر بود حاصل هرون ملعون جاهل
هشام افاضل دید بهجت او را تمام خود شنید در دل قتل او را اراده نمود و چون اتفاق در یافت
کرده بیرون رفت خلیفه هر چه انتظار آن فاضل کشید داخل نشد در صدد تجسس او بود و فی
طرق تفحص نمود از آنکه او را شرف کرد داشتی که آن لعین در تفحص آن شیعه محکم دین بود که
هشام را ناخوشی رخ نمود و در عشر ایام در تنهائی بود بشیر که دوست او بود تکلیف [illegible] نمود که
فرما تا طبیبی نزد تو آورم فرمود میدانم که از جهان در این مرض میروم و چون مرض او شدت فرمود
ای بشیر وصیت مرا گوش کن بعد از آنکه من بجوار رب قدیر روم و از غسل و دفن من فارغ
گردی در شب مرا در کوفه دفن نما و رقعه بنویس بر سر قبر من بگذار که این است هشام بن حکم
دوستدار اهل بیت اطهار که از قضای لا تزول بعمر در کار از این دار رفت بسوی جزای پروردگار
و غرض آن سعادت آثار این بود که مردم بی تقصیر از دست ظالمان شقی بر خلاص گردند که هرون مکار
اسیر کرده بود که در شهر کوفه باید او را پیدا کنند و باین سبب خلق بسیار در دست عمال گرفتار بودند
و در بند و آزار بودند پس چون صبح وفات آن مجید صفات رسید و مردم کوفه قبر تازه را با
رقعه دیدند و فهمیدند عمال کوفه را خبردار کردند و طومار درست نموده با جمیع اخبار
با امهار جماعت نامدار و علماء رسانیده بجهت خلیفه فرستادند و مظلومان از حبس و ظلم رهائی
یافتند پس عامل کوفه گفت حمد خدای را که مرا ابتلا بخون هشام و مظلومان نکرد نمود **باب**
پنجم در ذکر ایام حبس آن امام والامقام و ذکر قلیلی از عبادات آن بابرکات در اوقات
حبس و ذکر احوال آن صاحب جلال در این باب بیان احوال [illegible] مقام انشاء الله الملک العلام
اختیار [illegible] میگردد **مقام اول** در بحار از کتب اخبار از عبدالله بن الفضل روایت شده که فضل
گفت من [illegible] بودم که روزی با غضب شدید مرا طلبید و گفت بقرابتی که برسول دارم
که عذر قبول نمیکنم اگر این عم حجازی مرا موسی بن جعفر را نزد من حاضر نکنی مالک سر خود نیستی
و [illegible] گفتم [illegible] فضل گفتم [illegible] در نعمت و مال دنیا تامل نموده

گفتم خلیفه مرا [illegible] پس [illegible] را بمن اذن داد و حاضر نمودم و داخل شدم نزد باب انجناب
[illegible] غلام سیاهی را دیدم باو گفتم از تو طلب نما رخصت آقا چون اذن دخول دادند داخل شدم بر امام عادل غلام
سیاهی ایستاده بود و جامه [illegible] در دست [illegible] بود و پوست صورت چون ماه [illegible] الله را میبوید
پیش [illegible] و [illegible] بیقین [illegible] از کثرت سجود [illegible] رسیده بود [illegible] گفتم السلام علیک
یا بن رسول الله اجب الرشید خلیفه شما را طلبیده فرمود رشید را چه کار است با من آیا نعمت [illegible]
او را غافل نمیکند از من پس برخاست [illegible] و فرمود [illegible] خیر البشر که باید اطاعت نمود
از جهت تقیه [illegible] پس من گفتم مستعد غضب آن لعین باش فرمود مگر نیست
کسیکه امور دنیا و آخرت [illegible] و [illegible] در این ایام قدرت بر آلام و قتل من نیست انشاء الله
راوی گفت پس دیدم آن امام [illegible] دست خود را [illegible] نمود [illegible] پس داخل شدم
پس دیدم ناگاه آن [illegible] سیاه [illegible] آه چون ایستاده [illegible] نظر نمود گفت یا فضل
[illegible] مرا گفتم بلی گفت [illegible] خبر نکنی باو که من [illegible] اگر من پشیمان شدم
[illegible] و چون امام عادل را [illegible] مثل آداب امام قیام نمود و [illegible] و صورت
[illegible] ابو سعید و گفت مرحبا ای پسر عم [illegible] در مکان خود نشانید و گفت چه
باعث است که بمکان ما نمی آیی فرمود وسعت شاهی و محبت [illegible] از شما گریزان نموده پس
[illegible] خلعت [illegible] حاضر کرد حضرت فرمود اگر [illegible] بعضی اولاد امیر
احتیاج [illegible] است [illegible] زیاده [illegible] مولود از نسل امیر [illegible]
[illegible] حضرت قیام نمود [illegible] و بعد از غیاب فضل گفت
از آن [illegible] سؤال کردم که شما عتاب و خطاب با امام داشتید [illegible] عجب که
انعام [illegible] گفت ای فضل بعد از رفتن تو [illegible] قوی را که با طراف من احاطه
کرده [illegible] میگویند که اگر این
خلیفه [illegible] موسی بن جعفر [illegible] و اموال و خانه و عیال او را بمن [illegible]
[illegible] دفع [illegible] با او صحبت [illegible] راوی گفت پس من از
نزد او غایب شده خود را بخدمت آن [illegible] عرض کردم ای امام [illegible] دعا بود
که تلاوت کردی این لعین با این عداوت ملایم شد فرمود دعای جناب امیر را خواندم
که در هر حرب که او قرائت میفرمود موجب فتح و ظفر بود اسم دعا کفایة البلاء است پس من استدعا
نمودم پس فرمود اینست اللهم بک اساور و بک احاول و بک اجاور و بک اصول و بک انتصر و بک
اموت و بک احیی اسلمت نفسی الیک و فوضت امری الیک لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
اللهم انک خلقتنی و رزقتنی و سترتنی و عن العباد بلطف ما خولتنی اغنیتنی و اذا هویت رددتنی و
اذا عثرت قومتنی و اذا مرضت شفیتنی و اذا دعوت اجبتنی یا سیدی ارض عنی فقد ارضیتنی **ایضاً**

دروقت

در وقت دیگر که احدی از خلفای خدا بیخبر اراده قتل آن سرور را نموده بود [illegible] حضرت
جعفر [illegible] رسید رو بخالق اکبر کرد این دعا را خواند [illegible] حضرت سبحان او را [illegible]
و [illegible] رسانید و دعا اینست الهی کم من عدو شحذ لی ظبة مدیته و ارهف لی شبا حده
وداف لی قواتل سمومه و لم تنم عنی عین حراسته فلما رأیت ضعفی عن احتمال الفوادح و عجزی
عن ملمات الجوائح صرفت ذلک عنی بحولک و قوتک لا بحولی و قوتی فالقیته فی الحفیر الذی احتفره
لی خائبا مما امله فی دنیاه متباعدا مما رجاه فی آخرته فلک الحمد علی ذلک قدر استحقاقک سیدی
اللهم فخذه بعزتک وافلل حده عنی بقدرتک واجعل له شغلا فیما یلیه و عجزا عما یناویه اللهم
واعدنی علیه عدوی حاضرة تکون من غیظی شفاء و من حنقی علیه وفاء وصل اللهم دعائی با
لاجابة وانظم شکایتی بالتغییر و عرفه عما قلیل ما وعدت الظالمین و عرفنی ما وعدت فی اجابة
المضطرین انک ذو الفضل العظیم والمن الکریم پس از قرائت این دعا خدا شر آن جناب که موسی
بن مهدی بود بجهنم برده بعد از دو سه روز خبر وفات آن [illegible] رسید و آن امام سعید
حمید را [illegible] تقدیم رسانید **ایضاً** در کتاب بحار از راویان اخبار مروی است که ربیع گفته که
چون هرون ملعون جناب موسی بن جعفر را حبس نمود حضرت بعد از وضو رو بقبله نمود
و بعد از آنکه چهار رکعت نماز بجای آورد این دعا را تلاوت نمود که یا سیدی نجنی من حبس هرون
و خلصنی من یده یا مخلص الشجر من بین رمل و طین و ماء و یا مخلص اللبن من بین فرث و دم و یا مخلص
الولد من بین مشیمة و رحم و یا مخلص النار من بین الحدید والحجر و یا مخلص الروح من بین الاحشاء و
الامعاء خلصنی من ید هرون راوی گفت چون حضرت این دعا را قرائت نمود سیاهی در نهایت هیبت
نزد هرون در خواب حاضر شد و تیغ آتش بار در دست او بود فریاد نمود که یا هرون رها نما امام
راهبر خود موسی بن جعفر را و اگر نه این تیغ را بر گردن تو فرود میآورم پس هرون از خوف بیدار شده
احضار نموده گفت برو بزندان و موسی را نزد من بیاور پس ربیع نزد زندان آمده موکلان زندان را
مامور نمود ایشان آن بزرگوار را اخبار نموده امام [illegible] با خوف بسیار قیام نمود و میفرمود در این وقت
شب [illegible] بغیر اذیت و آزار پس ترسان وارد مکان ظالم از زمان شد فرمود سلام علی
هرون پس آن لعین رد نموده با امام دین [illegible] قسم داد برب العالمین که آیا در این شب دعائی کرده آنجناب فرمود
بلی بعد از وضوء و چهار رکعت نماز این دعا خواندم و ذکر فرمود پس آن ملعون گفت خدا استجاب نموده
دعای تو را پس ثیاب فاخر چند و دنانیر کثیر خدمت امام کبیر حاضر نمود و عذر تقصیر خود را گفت
و عرض نمود در رجوع مانعی [illegible] اما میهمان و ندیم در مکان ما باش که از انعقاد کلام معلوم میگردد
که باز امام ماذون نشد که بمدینه سرور انام عود کند حاصل آنچه از مضامین اخبار در این باب برای بنده
خاکسار [illegible] شده است که جهت بعد بزرگی و شرف آن دره صدف عصمت در بغداد بود
و آثار انوار آن بزرگوار در هر شهر و هر جا داخل شده بود و خلق بسیار در هر لیل و نهار میشنیدند که شیع اخبار

میکنند وهر قدر سعی در ازاله نام دار میکنند زیاده موجب رفعت شان و زیاد شدن تابعان میگردد
وهر چند در صدد خاموش کردن چراغ ایمان بر میآیند درخشان تر و پر ضیاء تر میگردد دانستند که قتل و آزار
آن بزرگواران در علانیه اختیار کردن ننگ و عار است وهر کس میداند که اینکار از شعار کفار است پس آن
مکار با خود قرار چنین داد و عبد بشیر را ... داخل شد و در آنحال امام عادل بعلم و کامل خود دانسته بود
که خلیفه شما اهل او را با خود خواهد برد پس عیال و اطفال خود را جمع نموده و وصیت فرمود که من در این
زودی زود از شما مفارقت خواهم نمود و بعد از این مرا نخواهید دید آخر دیدار من رسید پس آنجناب
کتاب وصیت و علوم خود را با احمد نام که در روایت تمام بود سپرده با عذری در ثنایی و فرمود احمد که از این
نوشته که نزد تو میباشد خبر دار نیست هر یک از اولاد من که از تو طلب کند این نامه و دنیا را بدان که جانشین
اوست سید و امام و بزرگ اهل زمان و این امانت در خلوت با او بود اما بعد از آن در حضور فرزندان
علی بن موسی الرضا را طلب نموده فرمود ای جان پدر در این زمان که من از شما جدا میگردم شما فراش خواب
خود را در دالان خانه بیندازید و غافل از احوال ما نباشید تا مدت چهار سال با اینحال باشید پس بعد از مفارقت
آنجناب خادمه حضرت گفت هر شب این خدمت با من بود که در دالان نزد آنسرور ... میبردم شبها سیدم
که آنجناب گاه در ... و گاه در گریه و آه و بعد از شب از بیداری بعد استراحت میفرمود
بعد از مدتی باز قیام مینمود عادت آنجناب در غیاب والد بزرگوار خود این بود تا یک شب فراش را در
دالان گسترده بودم و در انتظار بودم که بعادت هر شب آنجناب از مسجد عود خواهد نمود که هر قدر طول
من و اهل خانه در انتظار بودیم آن بزرگوار نیامد ... نمود و حضرت وقتی داخل شد که قدری از روز بلند
شده بود اما آثار حزن و اندوه و آه از صورت با انوار آن بزرگوار نمودار بود که با صورت پر غبار گویا
عزادار بود پس ام احمد و سایر زنان و عیال همه جهت استقبال آن با جلال نزد او جمع بودند که فرمود ای
ام احمد بیاور نزد من آن کتاب وصیت جناب پدرم را و انگشتر و دینار را پس ام احمد زار زار گریست و مثل ابر
بهار اشک میبارید و میگفت ای فرزند من گویا اینها علامت و آثار رحلت حضرت موسی ع است چرا که او
بمن فرموده بود که بعد از شهادت من وصی من نزد تو وصیت نامه را طلب میکند پس حضرت فرمود ای
مادر دیشب بر سر نعش پدرم رفتم و الحال از تجهیز فارغ شدم پس زنان و فرزندان همه مقنعه از سر کشیدند
و جامهٔ صبر را بر تن دریدند و گریبان طاقت را چاک کرده خاک غم بر سر ریختند و صدای واسیداه و وا اماماه
از آن مکان بهفتم آسمان رسید مصیبت و عزا هویدا و آشکار نمود صغار و کبار اهل بیت امام همه با ناله و آه
و دل تباه بر شاه خلافت پناه میگریستند تا آنکه حضرت رضا منع فرمود که البته باید سکوت نمود و این خبر را
پنهان باید داشت زیرا اگر این خبر باهل شر برسد خواهند گفت ایشان ساحرانند و مثل پدرم مرا نیز زهر میخورانند
پس بعد از ایام چند شهادت آن امام ع در مدینهٔ سید انام منتشر شد و علانیه عام انام عزا کردند
و موافق روایت واقعه در کتاب بحار الانوار لعین شقاوت آثار آمد نزد حرم سید ابرار اولاالسلام واد و
بعد از سلام عذر بسیار بر نبی مختار میگفت که یا رسول الله مرا معذور دار در باب موسی بن جعفر ع که عرض
من

آکر

من نیست از آزار وضو ... نهایت از جهت آنکه خبر او نزد اکثر منتشر شده و میترسم که بر من خروج
کنند او را در مکان معین مستور میکردم نوفلی که از راویان اخبار است از پدرش ذکر کرده که او گفت
پس بعد از نزول خلیفه بمدینهٔ رسول یعنی امام بیقرینه در زنجیر صاحب وقار و سکینه بقیام
سجود بود که خلیفهٔ مردود داخل انتقام شده دست امام ع را در زنجیر نهاد و فغان آنجناب را قطع نمود
و دشنام با نوای لا انتقام میداد و حضرت فریاد نمود که یا جداه یا رسول الله فریاد از ظلم اهل فساد بشنو
شکوه میکنم پس این خبر در اکثر مردم منتشر شد و خاص و عام گردید که فرزند سید انام مانند ایتام
در دست این کفار گرفتار است و از ظلم و ستم ظالمان دل افکار است اکثر مردم گریان شده بجانب مسجد با ناله
و فغان روان بودند و بعضی ثبوت مینمودند که ناگاه ... و خبر خلیفهٔ روسیاه با اولاد و زنان
رسید همه فریاد واسیداه کشیده جامهٔ صبر و طاقت را بر تن دریدند پس آن لعین چون دید که هر دم
جمعیت زیاده میگردد نزد آن امام والا مقام ع را مخفی نمود تا در دل شب کجاوه ترتیب داد و بر استری
سوار نموده در کجاوه و بر حسان نام سپرده که آنجناب را به بصره برد نزد عیسی بن جعفر که از جانب او والی
بود و امر نمود که در مکانی که از همه مخفی تر باشد بنشان و اسم و خبر و نشان از او در مردمان نباشد و موافق
مضامین اخبار آن نابکار چون روز شد کجاوهٔ دیگر بر استری دیگر قرار داد و در نظر مردم روانه کوفه نمود
مرا میل بصحبت او بود خواستم نزد خود بدارم باشد پس آن روز در نزد اهل بیت شب مینمود تمام در مصیبت
بتعب و آه و الام و در مفارقت آن عالی نسب جماعت عرب همه گریان بودند و امام والا عزیزان در زندان
گرفتار ظالمان با دل تباه و خویشان و شیعیان در آنمکان گریان بودند چه بسیار عزادار که از غم و فراق
آن شمس با اشراق بر سر مزار سید ابرار اشک باران افتاده و بعضی ... اجداد و ائمهٔ اطهار در بقیع
میرفتند عزادار ... دل افگار که خود ... علامات امام ع علی بن موسی ع تسلی میداد
حاصل امام عادل را در خانهٔ عیسی نام منزل دادند در بصره و مقام آن امام را در خلوتی نموده درب آنجا را
قفل کرده بود و نمیگشود مگر در شبانه روزی یکمرتبه از جهت قضای حاجت امام ع و داخل کردن طعام
نزد آن والا مقام اما با وجودیکه آن لعین آنقدر پنهان داشت مع ذلک خبر باکثر اهل آن طور رسید و مکرر از
بلاد بعید اکابر ایام و کبار سعید تمام بشوق امام ع بر بصره میرفتند و نزد خانهٔ عیسی جمع میگشتند
موجب تشویش تمام او شده بود زیرا که هر چه مخفی تر مینمود زیاده جلوه گر میشد از بسکه عبادت آن امام ع
مشاهده نموده ... بسیار که در شب تا زمان امام ع این گفتار را
شنید که با پروردگار مناجات میکرد و اشک بار میگفت که ای خالق غفار حمد تو را که من مکرر از
تو سؤال کردم فراغ بال و خلوت خانه که از رجال و عیال خالی باشد که توانم عبادت تو کنم چگونه
حمد کنم که تو میسر نمودی ... متوجه شدم که آنحضرت وضوی شام را در تمام شب و روز
داشت و دائما در قیام و رکوع و سجود یا بقرائت کلام رب علام و در دعا بود و در شام بقضای حاجت
میرفت و بعد از وضو و افطار میفرمود الی شام دیگر بعبادت بود پس عیسی نام آن لعین ... رب علام

و غضب سید انام ترس تمام بهم رسانیده بخلیفه عرض کرد که من غلام توام فرمانم نهایت آنخدمت را انجام نمودم
تو بغیر من بفرما هر خدمت غیر این داری رجوع نما که کار من همان بود داری است پس خلیفهٔ لعین مکان
امام دین را عوض نمود بعد از آنکه یکسال امام ع در آنجا مانده بود و اتفاق آن نور آن شمس با اشراق جمع
در هر مکان که آنحضرت ساکن بود چراغ ایمان در دل بسیاری از مردمان جاهل داخل نمود حتی آنکه اهل ری
از نصب ایشان در آن زندان خدمت آن ماه تابان رسید و داخل مومنان شد حاصل که در خانهٔ هر عاقل
منزل مینمود بمجرد آنکه عبادت و زهد آن کامل را که میدید با آنجناب مایل میشد و داخل ایمان میگشت و سبحان
الملک المعبود که در مصیبات امامان نیز چه منافع بیشمار جهت بندگان اخیار در این دار و دار القرار
میگردد که بعضی را صاحب جنات و انهار و باغات و حور و قصور میکند و از عذاب نار دور میکند چنانچه شمس
آسمان هر چند ابر مانع نور آن گردد باز نفع آن نمایان و روشنی آن بی پایان است حاصل آنجاهل بهر که رجوع مینمود
که از خاصان او بود با نزد یعنی آنکه در اینکار نادم و پشیمان میشد و عبادت و زهد امام اخیار را برای
بیان مینمود و اظهار کراهت میکرد که اگر غرض اضرار اوست که بغیر زهد و ورع از او چیزی آشکار نیست
خلاصه هر که قبول نموده دو مرتبه انکار مینمود انکار حضرت را بگوید نقل نمود در خانهٔ سندی بن
شاهک در بغداد قرار داد و مدتی در محبس او بود و چه بسیار معجزات از آن سرور مایهٔ برکات که در مکان او
شد که موجب انصار بندگان هوشیار گردید و مکر خلیفه را بعضی از آن رسیده بعضی اخبار آنجناب را مرخص
مینمود و ... باز نفس شوم بقتل ... میفرمود با این کار تا در آخر کار از راه اضطرار و ناچار چون
دیگر کسی قبول نمینمود مکان حبس را در خانهٔ خود قرار داده بود موافق ظاهر بعضی اخبار و صاحب بحار علیه
رحمة الله الملک الغفار از روات اخبار ذکر فرموده که در ایام حبس امام ع از بسکه معجزات عام از آن والا
مقام بظهور رسید رشید پلید زیاده ترسید یحیی نام برمکی وزیر خود را طلبید و نزد آنسرور فرستاد که
شیعه بود پس رسید که مرا از حبس ... دیگر حیله و تزویر غالب و هیچ سود نمود بلکه پیشتر ...
و انوار او را مستور نکرده اند تو را طلبیدم که هر چه ... رسید چنان کنم ان غافل بفناه جاهل
بدنیا مایل از خدا غافل گفت اگر میخواهی مردم مایل بتو شوند چاره مرخص کردن اوست پس آن لعین
کرد که بعضی نزدان و خدمتان مارا با او برسان و بگو که خلیفه گفت شما نزد من حاضر شوید و همین
در مجلس عام بفرمایید که من بد کرده ام تو عفو نما و این بر تو عار نیست و سلامت بمان و ...
و نزد من ... التهید امان مرا میکند حضرت فرمود ... یحیی بگو موسی بن جعفر گفت جمعه
وعدهٔ ما است و بگو وعدهٔ دیگر در یوم فزع اکبر که هر که ظلم بر آن دیگری کرده ایم تلافی کنیم پس فرمود
ای یحیی وعدهٔ اول ندانی چه بود بدانکه اجل من در این زمان میرسد و همین هفته در اینمکان
زیاده تر مهمان نیستم و تو بدانکه جمعه خود را بر نعش من برسان و ... تنها بر من بگذار و آقا
راز را پنهان دار که از اینمکان پنهان کرده پس یحیی گریان گشت و صدای فغان بلند نمود با ناله و دل
از خدمت آنشاه مرخص شد و نگاه حسرت بر صورت چو ماه آن شه ... سعادت میکرد زیرا که
میدانست

میدان است دیدار اخوان بزرگوار است پس بادیهٔ قرمز شده بنزد خلیفه عود نمود و پیغام
امام ع را تمام گفت موافق روایت در بعضی اماکن که بامر هرون حضرت را حبس مینمودند ...
دارد و آخر کار اخبار میکرد که من هر چه تجسس نمودم که تقصیر و جرمی از موسی بن جعفر ع
ببینم بغیر عبادت رب اکبر از او امری ظاهر نشد بنا بر این از حساب یوم الدین ترسیدم و اگر مکان
دیگر برای آنسرور معین نکنی من او را رها کنم حتی در ایامی که امام ع در بصره بود نوشته شد
بهرون که بسیار در تفحص شدم که شاید بهانه برای اذیت و آزار این امام ع بدست آورم بغیر عبادت
پروردگار چیزی از او آشکار نشد حتی آنکه موافق روایت ... نوشت که در محبس ...
در زندان رفتم در حینی که آنجناب بیدار بود و مناجات و گریه مینمود با خود گفتم گوش میدهم شاید
نفرین نماید ... کند و همین بهانه برای ما شود ناگهان شنیدم که دعا مینمود
بمن و خلیفهٔ زمان پس چگونه میتوان چنانکه از حبس نمود حاصل چون خلیفهٔ جاهل این اقسام از
کلام را مکرر در بارهٔ امام میشنید در ... از ایام رشید پلید جاریهٔ خوش روئی با صفائی در
کنیزان خود دید او را برای امام ع پسندید زیرا که مکر خبیث او میرسید که امام ع از صبح الی شام در
سجده و قیام رب علام است پس موافق روایت کتاب انوار النعمانیه ... خصیف نام را نزد امام ع
فرستاد که خدمتکار سرکار باشد در زندان و غرض از اینکار این بود که حضرت با او میل کند شاید
برای او عیب و عار کرد پس امام زمان رد فرمود و پیغام داد با ملعون مثل شما که بل انتم بهدیتکم
تفرحون یعنی بلکه شما بهدیه فرستادن خود خشنود میشوید مرا چه حاجت است در این و امثال این بلکه اولاد
برای طالبان ... زوال ... است چون هرون کنیز را دید شنید تغییر شد بدی در او بهم رسید
او چند قاصد را نزد سایر و گفت مگر اختیار امور در دست موسی است باید تا پاسخ بیرون اختیار قبول
کند و کنیز را نزد او بگذار و گوش بگفتار او مده و بگو مگر حبس با اختیار تو شد که باید اینکار نیز باختیار تو
شود پس خادم آن لعین جاریه را در خدمت امام دین گذارده عود نمود و غرض آن بیدین آلوده شدن آن
خلوت ... رب العالمین بود و چون آنجاریه از خاصان خدا او بود پس بعد از زمان چند او را
احضار نموده در صدد استفسار برآمده از رفتار آن بزرگوار جاریه ... بیان نمود گفت ایشان یکبار
از صبح تا زوال در سجده یا رب متعال مناجات میکند و چون از گریه و آه بحال میگردد سر را بلند میکند و میگوید
سبوح قدوس سبحانک پس هرون گفت والله او را سحر کرده است و او را نزد خود طلبید
و تهدید بشدید کرده و وعید قتل بر او داد و گفت بیان کن کیفیت خلوت او را گفت ...
دیدم آنسید مکرم در شب و روز بغیر صلوة و صیام و رکوع و سجود بود و چون خدمت او رفتم که
ای ... خدمت بمن ... فرموده ... احتیاج ... با تو و امثال تو چون انکار کردم و گفتم
... فرمود چه میشود ... بمعرفت را نگاه کن پس چون نظر کردم ... باغ و گلستان
دیدم که هرگز مثل آن جنت بینندگان امکان ندارد و آنکه وسعت در آن بوستان بود ...

کی از خلیفه

عمارات بنوداً نهاده و تختها در کناران و بسیاران از فرشهای دیبا و ظروف جواهر و جهت جابرها اکرهر کس مثل آن در حسن امکان نداردوان لباس و اساس بنوعی بودند که احسن از همه ناس من بین بکتم یاقوت

پس من اندیشیدن این امور ان بکه مسرور شدم بنحوی افتادم بسجدهٔ رب الارباب پس هرون بمن خطاب گفت ایخبیث شاید بسجده رفتی بودی دیدهٔ تو در جواب چنین دید مجواب گفت نه والله ای آقای

من بعد از آنکه ایستاده نگاه کردم و بی اشتباه دیدم بسجدهٔ اله رفتم پس هرون پلید چاره ندید گفت بگیرید محبوس کنید ایخبیث را اگر لحظهٔ از این مثل این گفتار را اشنود راوی گفت پس انجا رسید

سعید در تمام ایام مثل امام بصلوة و قیام بود لحظهٔ از او سؤال نمود که این همه عبادت و قیام چرا جواب گفت چنین دیدم عبد صالح را یعنی امام را که در لیالی و ایام بقیام و دعا و صیام بود

گفت پرسیدم که این سخنها اگر تو ادب نه چه کلام با تو گفتند جواب گفت که کلام امام این بود که دور شو از امام زمان تا هر زمان که نوبت بحول تو رسد در قیامت الحال مایم از مال

این مصاحب جمال الدین انجا سیر در تمام ایام در محبس مشغول عبادت و صیام بود تا آنکه دو سه یوم قبل از شهادت امام وفات یافت و بو عده گاه خود شتافت و خود را قابل خدمت امام ساخت و

موافق روایت در وقتیکه آن نور هدایت در خانهٔ سندی بن شاهک محبوس بود دیگر مردم در هر مکان طعن و لعن بدشمنان امام میکردند و این خبر منتشر شده بود که امام را زهر

داده اند سندی بامر خلیفه لعین اکابر مسلمین و مشاهیر بغداد را باهشتاد نفر از علما تعیین نمود و داخل خانه خدمت آن امام بیگانه برد و بعد از انعقاد مجلس نهاد و داد که ببینید

ای حضار که مرا امام از حضار شما اخبار بود که ببینید منزل و مکان این سرور و سعت آن هر مکان است و معین و محقق گردید که هر کلام در بارهٔ امام میشنوید تمام کذب و افترا

پس بعد از تمام شدن کلام آن لعین امام دین خبر نمود جماعت حاضرین تمام بدانید که وسعت مکان و احترام ظاهر صدق و بجای امام از زهر خورانیده اند و در سه روز کبود شده سبز میکند

میکند و سالم میگردد و از خانهٔ رنج و عنا مفارقت میکنم بجاودانی بقا و رفیق اعلا میکردم و موافق روایتی آن امام سه یوم سابق بر شهادت مسیب نام که موکل حضرت بود طلب فرمود مسیب

گفت السید والامام همی فرمود که در این شب بقدرت خود بلدت طیب بمدینه میروم و بولد خود علی را ببینم و وصیت با او میکنم و اسباب انبیا را با او میسپارم چنانچه پدرم بمن سپرده است

پس مسیب گفت عرض کردم فدای تو گردم من چگونه قفل از هر در بگشایم و حال آنکه در بیرون هر باب رجال چند از اشقیا ایستاده اند حضرت فرمود یقین توانست در قدرت خداوند

مبین شکی نیست که خداوندی که ابواب علوم را بر ما گشوده ابواب زندانها را نیز آسان باز خواهد فرمود و قادر است که از این مکان بمدینه رساند *بعد از آنکه ابواب* گشوده شود راوی گفت من گفتم

دعا کن که خدا مرا بر ایمان ثابت بدارد پس فرمود اللهم ثبته علی الایمان پس فرمود الحال خدا را یاد کنم

ملم

بلسم اعظم خدا که آصف بن برخیا خدا را یاد نمود که در ماهی راه تخت بلقیس را نزد سلیمان حاضر فرمود راوی گفت پس حضرت مشغول دعا شد و چون دقیقهٔ دیگر نظر کردم آن سرور در مکان

خود نبود من حیران و سرگردان از تمسیان در اندیشه بودم و فکر میکردم که ناگاه آن ماه فلک رفعت بمکان خود طلوع نمود و زنجیرها را که فتر بپای خود قرار داد پس بسجده رفتم و شکر کردم خدا را

برانکه مرا بقدر رفعت شان ان بلند مکان عالم گردانید حضرت فرمود ای مسیب و بعد از آنکه سه روز دیگر من در این زندان میمانم و از این دار غرور و آزار بمکان نعیم و انجام و انعام بر میروم گفت

مسیب پس من که این خبر وحشت اثر را شنیدم قطرات اشک حسرت از دیده فرو ریخت میگریستم و آن امام مکرم چون دلداری میداد که ای مسیب دل شاد دار که از من آن تو دور میکردم اقا امام و

چراغ بانوی بعد از تو کیست گفت فرزندم علی امام دین و خلیفهٔ سید المرسلین است در زمین پس

دست بدامان ولایت آنسرور هدایت بزن و دست از او بر مدار تا گمراه نگردی گفتم حمد میکنم

خدا را بیانات شما نمودی و موافق روایت عبدالله بن مالک خزاعی گفت هرون ملعون در شبی مرا در

طلب نمود پس خطاب کرد که چون است اخلاص تو با ما گفتم ای امیر منم بندهٔ حقیر شما و فرمان بردار

هر کار پس اشاره نمود بحجره که در خلوت او بود که داخل شو و هر که در آنجا بود امانت بدان

و در پنهان از همه مردمان او را بخانهٔ خود برسان راوی گفت من داخل شدم امام عادل را دیدم

سلام کردم و آنجناب را بر اسب خود سوار نموده بخانه بردم در اندرون در حجرهٔ جای داده ابواب آن را

قفل کردم و کلید آن نزد خود بود و بخدمت آنحضرت خود مشغول بودم و چون ایام چند گذشت ناگاه

رشید مرا طلبید چون رفتم گفت چه شد امانت ما من نفهمیدم تا آنکه مرتبه دوم گفت عبد صالح را

چه کردی گفتم در خانه میباشد پس سر هزار درهم بمن داد و گفت سلام مرا باو برسان و بگو که

اراده کنی بمکان خود برسانم کرد چون من ارادهٔ خروج کردم گفت نگفتی چه سبب بود چنان کردم

خوابیده بودم در خواب دیدم قائلی میگوید یا هرون رها نما موسی بن جعفر را پس با خود گفتم البته

خیال این احوال در نظر بود بخواب آمد بعد خیال بعد رفتم در فراش دیگر خوابیدم پس دو مرتبه بحجره

که خواب رفتم همان مرد را بعینه دیدم که گفت ای هرون من بتو امر نکردم که رها نما موسی بن جعفر را

چرا رها نکردی پس من پناه بشیطان بردم و از این مقام قیام نموده بمکان دیگر در فراش دیگر خوابیدم

همین فراش که حاضر است پس ناگاه دیدم مردی حربه در دست دارد که یکطرف آن حربه بمشرق و

طرف دیگر آن بمغرب است و خطاب بمن نمود که والله ای هرون اگر رها نکنی موسی بن جعفر را البته بدان

که این حربه را چنان بر سینه تو میزنم که از عقب سر تو بیرون آید پس من از هول آن بیدار شدم

همان زمان تو را طلبیدم که امر نمودم برسان و انجناب را نزد مردمان ظاهر مکن و آن

امام را خارج میکردی راوی گفت پس من رفتم قفل ابواب را گشودم چون بخدمت امام رسیدم او را

در سجده دیدم تامل نمودم تا سلام داد پس سلام هرون را عرض کردم ابواب الاحتمام آباد را بشب دعائی قرائت

کرده فرمود بلی بعد از نماز و سجدهٔ خالق بی نیاز رسول خدا را در خواب دیدم فرمود یا موسی آیا

دوست داری که رها شوی گفتم بلی فدای تو گردم فرمود بخوان این دعا را و جناب حضرت قرائت

میفرمود و من تلاوت میکردم پس من گفتم خدا دعای شما را اجابت فرمود و تمام حکایت قصه آن

سرور را نقل کرد و موافق روایتی چون آن با شقاوت رشید پلید ارادهٔ قتل آن امام سعید را

داشت و اسدی را طمع ایکار عبید بیک بعلاوه هم میترسید که اگر ایکار آن نابکار انکار کرد موجب

سستی اعتقاد اهل روزگار شود پس بر بلاد کفار فرمان نوشت که جمعی سوار از رفتاب سام

جنگافت اثار را بدیار ما روان کنید پس چون نامهٔ آن لعین بر ملک فرنگ رسید پنجاه سوار از

کسانیکه اقرار بخدا و بمختار و رسول نداشتند و قدرت بر لغت عربی نداشتند بنزد خلیفه فرستاد

آن بی بنیاد اولا اکرام تمام بایشان نمود و بعد از آن از شرایع اسلام و احکام پرسید چون دید آن تمام کافر

میباشند در دل یقین نمود که قتل امام دین بکار آن جماعت است که بیگانه از دین و غریب این زمینند پس

مطلب را با آن جماعت حالی کرده و هر یک را وعده های مال و جاه کرده پس داخل حجرهٔ امام نموده شدند

چون نظر بصورت ماننده ماه آن سرور نمودند از قدرت اله و معجزهٔ آن شاه دل ایشان تباه شده بیدل

لرزان گردیدند که ناگاه بیکبار اسلحه خود را در کنار افکنده بنده وار در مقابل آن کشتی الانوار توقف نموده

تمام برای امام بسجده رفتند و میگریستند و آنجناب دست مبارک بر سر آن جماعت بانصر میکشید و اظهار

شفقت میفرمود و چون هرون ملعون با وزیر خود در بیرون نظر مینمود پس چون دید که امام

بر سر هر یک میکشید و بزبان ایشان سخن میفرماید با خود گفت اینکار عکس ارادهٔ ما نتیجه بخشید پس

ترسید که مبادا هر چه طول کشد زیاده رسوا گردد خطاب بوزیر خود نمود که بیرون کن آن جماعت بیگانه را

پس وزیر عتاب نمود ایشان را و ایشان بشکل حضور سلطان از مقابل امام زمان از عقب بیرون آمدند و

با امام پشت نکردند بعلت احترام و چون نزد باب رسیدند التفات برشید پلید نکرده بر مراکب خود شده

بجانب دیار خود روانه شدند پس آن نابکار زیاده در کار خود حیران مانده بود و چاره نمیتوانست نمود

و میتوانست بود که هر زمان که آن لعین امر بر خصوصیت امام دین مینمود غرض او مکر و غرور نزدیک

دوری بود که بر مردم مستور ماند و تهمت کند که آن لعین امام دین را مرخص نمود تا آنکه از شنیع

او ظاهر شد همسایه بغداد هر بار که حضور با رها مینمود در اسکار ایکار را اختیار میکرد و باز در نهان

حضرت را در مکان خود با احسان نگهبان بود و از قرار روایت واقعه در بحار از جمله اسبابی که موجب

غضب هرون بر جناب شد و امام را از مدینه احضار نمود یکی این بود که محمد بن اسمعیل بن جعفر که

برادرزادهٔ امام موسی بود خدمت آنسرور آمده عرض کرد من عازم سفر کردم شده ام اگر وصیتی

خدمتی داری بمن رجوع فرما فرمود تو را وصیت میکنم بتقوی خدا و باآنکه در ریختن خون من و نزد اهل

شر سعی در خون من نشوی آن بی تقوی گفت لعنت خدا بر کسی باد که موجب خون تو گردد پس مکرر کرد که

من وصیت میفرماید و وصیت میکنم بتو بترسید از خدا و عذاب روز جزا که از خون من مددی علی رسانی پس

فرمود

فرمود با پسر برادر کیسهٔ سیصد و پنجاه اشرفی و امر نمود که هزار و پانصد درهم باو دادند

پس حضار گفتند بسیار بود این عطا فرمود چون این مرد قطع صلهٔ رحم من خواهد نمود بجهت

اتمام حجت صله باو کردم که رب اکرم او را زیاده عذاب کند پس چون بنزد خلیفه آمده رخصت طلبید

و خود را معروف کردانید نزد او رسید چون داخل بر خلیفه شد با هرون رشید پلید کرد بر او رسید

که ابادر جهان میتوان تصور نمود دو خلیفه در یک زمان بوده باشد هرون رشید گفت این محال است گفت

پس الحال در یثرب زمین موسی را خلیفه و جانشین میدانند و آن بلاد همه خراج جهت او میبرند

و مال بسیار نزد او جمع شده و در این مکان تو را خلیفه بر مردمان میدانند پس آن لعین گفت برب العالمین

که چنین است گفت آری پس صد هزار درهم باو داد بیچاره در نهایت مشقت و تعب تا نزد یک شب این

مال را ضبط نموده بمنزل و مقام خود داخل نمود نهایت بیچاره فقیر از جمع کردن این مال کثیر عمر خود را فقیر

کرده در نصف شب با صد گونه تعب بعیش مفترا ز خیر کثیر دنیا و عقبی او را نه شد حاصل چون شب

خوابگاه شد از عقوبت اله و شومی خیانت بخلیفه خیر البشر عذاب رب اکبر باو رسید که بادی در دل او

او کرفته فریاد میکشید تا بجزای رب مجید رسید چون این خبر را بان بی بهره دادند خود را طلب نموده مال

تمام آن اموال را بمقام اول آوردند تا جمع گویی امثال این امور خبر حال زمان ما در ابیان میکند اگر دیده کور

نباشد و دلی نور نهایت *وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ* ایضا در کتاب بحار مروی است که

در ایام حبس آن امام علی بن سوید گفت نامهٔ خدمت امام فرستادم از حال آنجناب و مسائل دیگر

کرده بودیم و جواب کتاب را طلبیده بودم که مدتی کشید و جواب بمن نرسید تا آنکه روزی جواب آنجناب بمن

که نسخهٔ آن بعد از نام خدا و تعظیم رب علیم و درود بر رسول کریم مضمون بکتاب مستطاب حضرت این بود که

سابقا نوشته تو بما رسید و خود را مکلف بجواب ندیدم زیرا که سؤال از احوال چند کرده بودی که

موضع تقیه بود لهذا در این اوان مرگ من رسید و تسلط سلطان و عمر ظالمان از من رفع شد و

نوبت بر تسلط مالک سلاطین جهان خداوند رحمن رسید باین زمان تغییر کردن بعض سؤال و بعلت آنکه

مبادا شیعیان حیران بمانند و حق را ندانند نوشتم نهایت باید تو نیز کتمان کنی از هر نادان و اگر نبود ی تو

از خاصان ما بتو این را در پنهان و ایمان نمیکردم بدانکه اول یا بخبر رسیدن مرا بخود برسانی و در آنکه من فوت

میکردم و نزع دارم و مرثیه دریده و نز پشیمانم پس بعد از من بعروهٔ دین و محبت نبی یعنی آل

محمد چنگ بزن و عروة الوثقی یعنی دستهٔ محکم خدا اوصیا میباشند و مردم خیانت کردند بآل محمد

فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ یعنی چون اطاعت امام هر زمان نکردند خدا وند جهان چشانید بایشان

از ظلم ظالمان ترس و خوف و کرانی و قحطی و امثال آن پس بعد از کلام بسیار که اختصار شده نوشته از من سؤال بوده

کرده بودی که هر گاه در وکس غصب کرده از مال احدی را که صاحب مال در راه خدا بفقرا و مساکین

میداد و اموال بورثهٔ صاحب آن بازگرده بمنزل خود برده اند و خود متوجه انفاق شده اند الا ایعاد این

کس را داخل کفار میکنند بدانکه بجان خود قسم یاد میکنم که این دو کس نفاق ورزیدند و رد کردند

وکلام خدا را رد کردند و تبدیل نمودند معنی آنرا و این دو کس کافر بودند بر ایشان باد لعنت خدا ابد الآباد والله داخل شده بود در دل این دو جاهل ذرهٔ از ایمان از زمانیکه اسلام آورده بودند این دو مکار حیله ور بودند که دأب و عادت ایشان نفاق بود ملائکهٔ عذاب میرانید ایشان او بعذاب رسانید و تتمهٔ حدیث اختصار شد این سؤال و جواب در حال دویم کتاب خلیفهٔ اول مذکور است غرض راوی اینست که این ناکسان مالی را که حضرت امیر قسمت فقیر مینمود تصرف کردند و خود قسمت کردند این تقصیر ایشان موجب کفر هست یا نه که با این ابدالآباد در بئس المهاد شل نمودند و شد ادعا که حضرت جواب داد که انحراف ایشان فاش و عیان است نهادن آنها بود نمودکه فساد این سلوک در میان عباد و بلاد هر بعلت اعتقاد شد بوقت نمودی موجب استحکام فروع بود پس انهدام فروع از فساد اعتقاد آنها بود دانستن که امام رد بر رسول الله و کلام ملك علام است و رد آنها تمام بر خیر البشر بود تمام عذاب رواست نعلی الی اعدآء آل محمد اللعنة والعذاب بغیر حساب و چون بعد انوفات آن بابرکات جمعی گفتند موسی بن جعفر علیه السلام امام او است و نهان است با وجود یکه قبر او ظاهر نیست و در میان سنی و شیعه هر عیان است لهذا الجماعت با حماقت مشهور شده اند بواقفیه چونکه با امام هفتم توقف نموده اند و موافق فرمودهٔ امام محشور با یهود اند زیرا که رسول خدا فرمود من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة که هر کس بمیرد و نشناسد امام زمانه خود را بدین مرده است و در روایتی وارد شده که جناب امام رضا علیه السلام با اصحاب خطاب فرمود که علماء در این آیه چه معنی میگویند وقالت الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء راوی گفت مختلف میگفتند و معنی بطون این آیت یعنی یهود این امت میگویند دست برهم نهاد خدا از فرستادن امام یعنی واقفیه میگویند امامت تمام شد پس خدا رد فرموده که بل یداه مبسوطتان یعنی بعد از امام هم است در کلام رب علام بکنایه پس خدا اعلام نموده که دست خدا مبسوط است یعنی امام بعد از امام الی یوم القیام فعلیهم الاف التحیة والسلام وعلی تابعیهم رحمات الملك العلام و در روایت هرون با شقاوت و ... حرام طلبید و گفت زهر میالید و در رطب بیکدانه ازآن رطب زهر آلود در میان دانه های دیگر نهاد و بخادم خود داد که بگو اینها چون بسیار تحفه بود خلیفه جهت شما کار محتاط کرده و گفته باید تناول کنی و بایست امام را خود بخورد و بی خلوت امام مسیب و سلام و کلام او را شنوانید حضرت مشغول تناول بود که از اعجاز آنشاه و قدرت الله سگ خلیفه با وجود یکه زنجیر و طوق طلا کرده داشت و محکم بسته بود خود را رها نمود و زنجیر را کشید قدرت خدا را این شاهد بنمود زیرا که سگ خوردن خرما نیست حاصل جهت امتحان خلیفه دلسیاه آن سگ مایل بامام شده نزدیک آمد حضرت خرما را نزد سگ انداخت چون خورده بر زمین افتاده پاره پاره شد حضرت ظرف را خالی رد فرمود و این خبر را کلاب نزد خلیفه بکتاب بیان نمود و چون خادم عود نمود بعنی آنسر و را دید کسی بر او الخلیفه ازین خدا اینجا معلوم نمود خلیفه خود را بسگ

وسک را پاره پاره دید و اثر زهر را در حب سک دید حسد او زیاده شد و گفت من در باب این جناب چارهٔ ندارم زیرا که خرمای تحفه را تناول نمود و سک عزیز مرا بیجان نمود و در هیچ باب بغیر زیان برای من سود نبود حاصل بعد از این زمان که امام کامل را انجا حال پاسبانی آن او زهر داده بودند حضرت رنگ مبارکش هر دم بزردی مایل بود و بخاصان خود هر یك در نهان از انتقال خبر میداد و هر زمان شدت احوال آن صاحب جلال در تزاید بود و در بستر درد و الم محزون بود موافق روایت مسیب که خدمت آن امام تهم بود گفته من در مکر و غم آن امام محق بودم و آنجناب فرموده بود که امام را باید غسل نهد غیر امام پس چون نگاه کردم جوانی دیدم مانند ماه که بر بالین آنشاه بود که بی اشتباه مثل پدر بزرگوار خود آثار انوار پرورد کار در جبین او آشکار است و صاحب سکینه و وقار است بزرگی و شرافت از قد و قامت او نمودار است و بایکدیگر اسرار میگفتند و اینها همه در حبسی بود که ابواب همه قفل بود پس من نزدیک رفتم گفتم ای آقا نام این بزرگوار را بگو فرمود که من با تو گفتم کردم وقتیکه سر این حال بینی سخن با من نگو پس ساکت شدم اما امام مکرم انفس نفیس را لبها را چسبانید و وداع نموده روح انور آنسرور بر حوض کوثر پرواز نمود و بعالم وصال رب ذو الجلال ارتحال فرمود و بعطا و نوال رب معبود اقبال آن راوی گفته پس حضرت رضا از نظر من غائب شد و چون این خبر مصیبت اثر بخلیفهٔ بی بصر رسید برای او فرح بخشید اما بعلت ننك و عار اظهار غم و اندوه نموده سندی بن شاهك را که از اکابر لشکر بود معین نمود که در دفن و کفن آن امام سعی کند پس خبر وفات آنسرور نیز در اهل بلد منتشر شد صغیر و کبیر و وضیع و شریف در جنازهٔ امام جمع شدند خلق کثیر در عزای امام کبیر گریان و نالان بودند ناله و فغان از اهل زمین و آسمان بعرش رحمن میرسید چه بسیار مردان که در عزای امام زمان گریان بودند و زنان همه در مفارقت آن سرور مقنعه از سر میکشودند حتی آنکه دوست و دشمن تمام بکسی میگریستند موافق روایت دیگر بعد از غسل آن فخر بنی خیر البشر را در جنازه و کناره جسر اکثر اهل بغداد در جنازهٔ آنسرور عباد نالان و فریاد میکردند و سندی بن شاهك لعین بجهت خوشنودی خلیفهٔ بی دین دو سه نفر از اعلای رب العالمین را مقرر کرد که در میان حاضرین ندا میکردند که هر کس خواهد نظر کند بجنازهٔ خبیث خبیث امام رافضه موسی بن جعفر اینست جنازهٔ او از قدرت خالق اکبر خلیفه را برادری بود سلیمان نام با دولت و سلطنت تمام و آن مشاهیر ایام و لد منصور بود و چون قصر و بام او دور بود خبر وفات امام بر او مستور مانده بود و آن شیعیان و مخلصان بود پس از غوغا و فغان و ندای منادیان ترسان شد پرسید اقا چون خبر وفات آنسرور را شنید ناگهان بی اختیار زار زار گریست و با قدوم برهنه دوید تابعان و غلامان او همه بکسی بر سر جنازهٔ آن امام یکبار جمع شدند پس منادیان بسیار امر نمود که در میان هجوم عام ندا میکردند که هر که را میل باشد که نظر کند بطیب ولد طیب موسی و در ولد سرور است حاضر موسی بن جعفر حاصل از اطوار ان عاقل هر جاهل ذلیل و سارشده تمام حضار عزادار زار زار

با قدم و برهنه در جنازهٔ آن معدن علوم رفتار میکردند و آن فرقت امام اخیار در عزا و ماتم بودند تا آنکه آنجناب را در کفنی که قیمت آن دو هزار و پانصد اشرفی بود کفن کردند و در آن کفن تمام قرآن نوشته شده بود و در مقابر قریش دفن کردند در مزار نوبهاری که تا این روز کار در بکفن سخی بعد بکوری چشم اهل فساد نور باطن او آشکار است و روشنی آن نزدیك و دور میرسد و به نور حق کور باطن مستور نیست و اهل هر دیار مایل بزیارت آن مزار بوده و هستند پس چون خبر سندی بن شاهك برشید پلید رسید که چنان و چنان در جنازهٔ امام مذکور شده... که تعیین باسی و عذر برادر میکردند همه داشتند و سلیمان برادر خود را گفت که مرید امام است پاسبان انداه اضطرار فرمانی بسلیمان نوشت و معاذیر بسیار که من خبر دار نبودم از کار سندی و مکروه ... بود این کار بلکه این لعین نابکار بعلت این رفتار مستوجب عقوبت و آزار ما شده اما چه بسیار خوب شد کار تو ای سلیمان که آشکار کردی بر مردم زمان که او از نزد حق چنان کرده بود و مامور بان بود پس مکان حمد بود بعلت وجود مثل تو برادری این مضمون نامه از انکار بود جهت برادر خود پس باید قدرت رب علیم را دید که هر که حق را ظاهر کند و ترس و بیم او را مانع نشود خداوند علیم معین یاور او میگردد و این غرض روشن محفوظ بماند و موافق روایت مسیب گفته در حین غسل دادن امام زمان هم من نیز آن حاضران بودم و نظر مینمودم که همان جوان که در کار بستر حاضر شده با وجود یکه در بستر بود آن امام هم در اینمکان نیز حاضر شد و بنظر ظالمان نمیرسید و این لعینان در گمان چنان که غسل میدهند امام زمان را بمهابت من نظر میکردم والله که دست خبیث کار خلیفه بجسد انور آن امام هم والله نرسید و مباشر تمام این امور آن صاحب نور بود و چون فارغ شده واراده غایب شدن داشت بمن فرمود شك مکن در باب امام خود و دست از دامان اطاعت او بر مدار که منم مقتدی و امام تو و حجت خدا بر انام بعد از پدر بزرگوار انغرائب احوال آنکه جمعی از ملاعین که بتمام ائمهٔ دین یقین کرده بودند و خود را از جهنمیین ممتاز کردند و باب جنت را بر خود باز نموده بودند بمجرد آنکه حضرت جعفر اشاره باین سرور نموده بود که اینست قائم این جماعت حماقت کواه گشته و این فرمودهٔ حضرت موجب اشتباه این دونان شده بحضرت توقف کردند و واقفیه این جماعت حاصل آنکه چون حجت خدا را بر عاقل و جاهل هر دو کامل میکرداند لهذا در جنان حضرت کاظم ع این قدر اعاظم و اکابر ایام در رشاقت آن امام والامقام جمع شده بودند زیاده بعشر ایام تا آنکه این جماعت شقاوت انجام نکویند امام ع غائب شد و هر که وفات امام بی اشتباه است پس بیگمان او غیر قائم نیست که سید انام خبر داده زیرا که بر تمام اهل اسلام ظاهر است که سید انام خبر موکه آل محمد ع غائب میگردد پس این جمعیت بسیار لطف بر عالم بود که وفات آنسید با برکات آشکار گردد **مقام دویم** در بارهٔ اولاد آنسرور امام ارشاد و وصایا آنجناب موافق روایت در کتب اخبار بنوعیکه صاحب بحار علیه رحمات الملك الغفار ذکر فرموده سی و هفت

نفر بوده اند ذکور و اناث علی بن موسی و ابراهیم و عباس و قاسم ازین زنان عقدی و اسمعیل نام و هرون و جعفر و حسن از جاریه بوجود آمده بودند و احمد و محمد و حمزه ایضا از جاریه مولود شده بودند و عبیدالله و اسحق و عبید الله و زید و حسن و فضل و سلیمان هم از زنان عقدی و فاطمهٔ الکبری و فاطمهٔ الصغری و رقیه و حکیمه و بعضی نام ایشان داشت ششم رقیة الصغری هفتم کلثم هشتم ام جعفر نهم لبابه دهم زینب یازدهم خدیجه دوازدهم علیه سیزدهم آمنه چهاردهم حسنه پانزدهم بریهه شانزدهم عائشه هفدهم ام سلمه هجدهم میمونه نوزدهم ام کلثم که اولاد و اناث آنسرور ارشاد یکنفر علاوه بر اولاد پسر بود احمد نام تقوی و عبادت او تمام بود و نزد آنحضرت تمام اینها بود جلیل القدر بود و املاك معروفه بر بیرون جناب رضا علیه الاف التسلیم او عطا فرموده بودند و آن احمد نام که ذکر شد هزار بندهٔ تمام آزاد کرده بود در ایام عمو خود ابراهیم بن موسی بسیار سخی و با کرم بوده و در ایام دولت مأمون ابراهیم را یمن والی نموده بود و محمد بن موسی از اهل فضل و صلاح بود موافق روایت آن نمونهٔ نجم هدایت در هر شب تا صبح خود را به تعب عبادت میافکند مگر کمی که استراحت مینمود در باقی شب با خضوع و خشوع عجیب گاه در قیام و گاه در سجود بود علی الدوام انوار الامقام این بود راوی گفته گویا مصداق آیهٔ کلام این رب علام بود که در قرآن در وصف مؤمنان و بیکان هر بوده و گفته هر زمان که آن رفیع شان را میدیدم این آیهٔ قرآن را بنظر میرسانیدم که فرموده کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون وبالأسحار هم یستغفرون بودند مؤمنان که اندکی از شب را خواب میرفتند و باقی را به تعب عبادت بسر میبردند و از جمله هر یك از اولاد آنجناب مدائح و مناقب بیشمار ذکر شده که در کتب اصحاب مذکورات **مقام سیم** در ذکر ایام عمر انور الامقام و مدت خلافت آنسرور هدایت موافق روایت علمای اعلام موسی علیه و علی آبائه الکرام الاف التحیة والثنا بیست ساله بود که والد آن سرور یعنی حضرت جعفر داعی حق را لبیك اجابت فرمود پس او زمان امامت ائمه تا پایان بیست سالگی بود و سی و پنج سال تمام انور الامقام حجت و امام بود بعض انام و در ایام امامت آنسرور هدایت اهل ضلالت که غصب خلافت را کرده بودند تتمهٔ بقای شاهی و دولت منصور مغرور بود و بعد از آنکه رب معبود با ب دو زخ او بروی منصور کشود ولد آن لعین مهدی نام غصب منصب اعلای شب را کرده لعین مجهور و عریب شده بود و مدت ده سال و یکماه آن شقی بدحال روسیاه صاحب جلال بود تا آنکه قادر متعال او را از محل زعال بر بده لم یرد او را بارغال و نکال او عذاب رب ذو الجلال رسید پس علی بن مهدی فرزند زاده منصور غاصب خلافت موسی بن جعفر ع شد و آن بد اختر بهادی ملقب شده بود و نهایت هم نام خود امام بود ملحد سوء که معنی با او نبود و همه قصد این سرور یعنی موسی بن جعفر ع کرد تقریب نزد رب علام تمام نزد او عوی بن مهدی بد اختر از خالق اکبر معذب بود و آن لعین بی دین یکسال و یکماه خلافت نمود و بابروی سیاه و بعد او محل غضب الله بود پس بعد از آن لعین غاصب خلافت امام دین هرون ملقب برشید بود

ظلم اهل بیت طهارت بان پلید رسید وکرفتاری آن کوکب برج هدایت در دست آن دون آتش فتنه
وضلالت با آن دو سال کشید کرد را سنه سه مدتی ان امام سعید از او ظلم وتعدی میدید تا آنکه
در آخر کار ان جفای آن لعین بکار مشید در حبس بوده وان اهل بعید کار مخفی بود وسموم ان امام مظلوم
در حبس سندی بن شاهک لعین بعطای رب العالمین شتافت ومعجع کیتی الفتوح نیز نزد سید
المرسلین در باغات اعلا علیین جان نمود وان امام املاک وعقار چند که در هر مقام داشتند
اغلب را وقف اولاد نمود که منافع آنها بعد از تعیین مصرف وصغیر وکبیر شود مکر آنکه فین شده بود
در وقف نامچه که موافق قرآن بود که لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ قسمت کنند مادام که دختر
منقجر نشده اند بهمان قسم شریک منافع وقف باشند واما اکر مزوجه شدند از شرکت خارج
مکر آنکه بعد بی شوهر کردند عود در شرکت میکنند مثل اول باب هذا آخر الکلام فی ذکر
اخبار الامام موسی بن جعفر علیه الاف التحیة والسلم وعلی آبائه واولاده الی یوم القیام

باب ششم از جلد سیم کتاب دلائل الدین در ذکر تاریخ ثامن ائمه دین وخلفای سید
المرسلین وحجتهای خداوند مبین بر اهل زمین از جن وانس اجمعین امام الهدی وضامن
الغربا ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة والثنا ودر این باب در پنج مقام کلام تمام
میکردد **مقام اول** در ذکر تولد انوا لامقام موافق روایات ائمه انام تولد آن امام در سنه
عام یکصد وچهل وهشتم هجرت سید انام بود وبحسب شهور ماه ذی حجه یا یازدهم
ذی قعده بوده وبحسب هفته روز جمعه بود که آن آفتاب اوج رفعت بوجود خود جهان را منور
نمود واشهر القاب انسرور رضا بود در کتاب بحار از کتب معتبره اخبار ذکر شده که راوی خدمت
حضرت امام محمد تقی سؤال نمود که جماعت مخالفان را کمان آنست که والد شما را رضا نامیدند
بعلت آنکه مامون آنجناب را پسندید ومقابل خلافت ... فرمود دروغ بستند بلکه والد
مرا خداوند سما پسند نمود وچون پسند رب معبود وپسند رسول حمید وپسند امامان دین بود
خداوند اورا رضا نامید یا آنکه معنی این باشد که چون آنجناب خوشنود از رب معبود ورسول
وائمه بود مولود اورا قادر محمود رضا نامید راوی پرسید که این معنی مخصوص آنسرور نبود
بلکه یکسان ائمه دین چنین بودند فرمود بلی نهایت چون مخالفین زمان آنجناب ازان امام محترم
راضی بودند پس دشمن ودوست وجاهلین زمان با مظلومان عالم میکویان آن رفیع مکان را سلطان
دانسته بودند پس از برای احدی از ائمه دین چنین نبود والده آن امام از اکابر ایام واز طرف
عظام بود ... بسیار باادب بود نسبت بامام وجناب حضرت جعفر در ایام خود کمان جاریه
... موسی بخشش نمود ... حمیده ...
فرمود که مولودی از این زن بوجود میکردد که اشرف اهل زمین ومروج دین است وبعد تولد
رضا علیه الاف الثنا جناب موسی آن زن را طاهره نامید وحمیده نیز میکفتند اورا ودر کیفیت

ولادت

امامت انوا لامقام ایضا کلام بنوعی است که در باقی ائمه انام ذکر شد بر وجه تمام اولا آنکه دلیل
تام کفته شد که در هر ایام واجب است عقلا بر رب علام نصب حجت وامام وعدم تعیین آن
بر رب متعال محال است پس بعد از انتقال موسی احدی از انام بر خاص وعام کسی را امام وما
نمانست بغیر از علی که کلام اوست امام **مقام دویم** آنکه در هر مقام از کتاب کرر ذکر احوال هریک از
ائمه انام شد کفته شد که چنانچه هرکاه احدی مدعی نبوت باشد ومقارن ادعای خود کاری
خارق عادت خدا ظاهر کند بی اشتباه البته صادق است زیرا که بر حضرت الله محالست که کاذب را
تصدیق صادق نماید پس باین سبب بود که قاعده نزد عجم وعرب مستمر مانده بود که معجزه
آنکه مدعی معجزه مینمود احدی از عقلا را انکار نبود مکر کسیکه بی وجدان ونکار قایل
نباشد وانکار خالق لیل ونهار کند حاصل پس هر عاقل میداند که اکر رب عادل خارق عادت
خود را در دست مدعی خلافت رسول نیز جاری کرداند البته باید قبول نمود زیرا که خداوند
عادل بنده را غافل نمیکند بلکه جاهل را بالطاف چند عالم وعاقل میکند واکر در دست کاذب
امر را کرچون وبقین در قدرت اوست بر اهل زمین جاری کند موجب فریب وغرور اهل
زمان نزدیک بود ومعلوم است پس البته اینکار از رب غفار بعید است که معین ویاور کاذب جبار کردد
واهل دعوت کار را در دین باطل اندازد ومعجزات ائمه دین که بسی حد بقین است که احدی از عاقلین
نمیتواند انکار نمود حتی آنکه از قبور بعد از هر یک چه بسیار معجزات وخوارق عادات برای زندگان
وبعد از اشکال شده ومیشود که در نظم بود که النور علی الطور بر احدی مستور نمیتواند بود **مقام
سیم** آنکه در امامت علی بن موسی حجت بر خاص وعام تمام است زیرا که اکر بقول عوام نصب امام
موقوف است بر بیعت انام کریکلام در ایام مامون خاص وعام با التمام با آنجناب بیعت کردند و
خلافت بنام کرام او مستقر شد حتی آنکه در ایام چند سکه سیم وزر بنام آنسرور بود واکر در نصب
خلیفه وحجت تصریح امام سابق شرط است چنانچه حق این است که آنهم مجدا نزد معبود در باره المعز
رب ودود موجود است وبنابراین انکار امامت آنسرور باین هدایت از عقل بعید است ویکی از القاب آنجناب
قرة العین المؤمنین وغیظ الملحدین بود چنانچه اصحاب حدیث هر یک در کتاب خود ذکر کرده اند واین
برای ان لقب بجهت همین شده که بیعت او تمام خاص وعام جمع شدند پس برای مؤمنین چشم روشنی
بود وملحدین در بر عدم اعتقادعین وحزین نمود در بحار از علی ولد میثم مروی است که کفته مادرم نجمه بیان
نمود که واللّه آن امام هم کفته من در ایام حمل ثقلی بخود ندیدم وهر زمان که میخوابیدم صدای تسبیح
وتقدیس حق تعالی از شکم خود میشنیدم حتی آنکه بیدار بودم کمیتی سیدم وچون از خواب کاه برمیخواستم
نمیشنیدم وهنگام ولادت آن سعادت هر دو دست را بر زمین کذارده بود وسر را بلند نموده با آسمان
ولبهای ان بلند نسب حرکت میکرد که بر ابغال واللّه با جلال او امید اوراباشتر در حمامه سعیدی ابجید
فازان واقامه در کوش با هوش او فرمود وآب فرات را طلبیده حنک اورا بر داشته جمن دادو فرمود بکیر

این مولود که این است بقیة اللّه در زمین وعولان آنجناب در مدینه حضرت را القاب بود
یکی از القاب آنجناب سراج اللّه بود زیرا که در حقیقت چراغ امت بود ولقب دیکر آنسرور نور الهدی بود
زیرا که در زمان المعرب رب سبحان خلیفه مردمان از اعای شیعه بعدت سیمود لهذا امام هم در آن زمان
منقبجان شده موجب هدایت مردمان بود ودر بیان اغلب این بود که حق را واضح وغالبان میفرمود
ولقب دیکر آنسرور کافی الخلق بود حاصل در علوم تبتر ورفعت مرتبه آن امام عادل هیچ عاقل را مجال
انکار نیست چنانچه در خلافت امیر هم در مرتبه اخری بنوعی ظاهر شد که غیر کافر کسی را مجال انکار نبود
چرا که اکر نص رسول هم در امامت ضرور بود در باره علی نص جلی بود واکر دلیل قرآن موجب اطمینان
میشد در باره امیر مؤمنان هم آیات با بینات ومعجزات موجود بود واکر عنایت رسول هم وسبقت ایمان
مناط بود در او موجود بود واکر اجماع را مناط میکرفتند بقول سنیان یعنی رضا دادن مردمان
بوجه اتم در حضرت علی هم متجلی شد پس در غریزی زاده حید یکرسی آنسرور بود علی بن موسی
جعفر هم که ثمر همان شجر وکل بوستان خیر البشر بود خلاصه نتیجه انقسم خالق اکبر مستقر
فرمود ومحال شک در آن نخواهد بود مکر از جهت اشخاص حسود وکافران عنود ومشرکان بت
معبود در کتاب بحار مروی است که راوی کفته خدمت امام خود موسی هم رفتم در ایامی که بر آنحضرت
عارض انوا لامقام شده بود عرض کردم فدای تو کردم اکر تو را عارضه بود کیست ما را امام فرمود
علی است ولد من علم او علم من است واوست وصی وخلیفه من ایضا از سلیمان معنی مروی است
داخل شدم بر امام عادل حضرت موسی هم واراده من آن بود که سؤال کنم که کیست بعد از آنجناب
امام پس پیش از کلام انعالی مقام فرمود ای سلیمان بدان که علی ولد من حجت من است بر هر احدی بعد
از من وعلی افضل از هر ولد من است اکر تو باقی باشی بعد از من نزد کسانی که پس شهادت خود ده نزد شیعیان
ودوستان ما بیان نما وهر که جویا کردد از خلیفه زمان اورا بشناسان وازاین قبیل اخبار از ائمه
اطهار زیاده از آنست که توان بزبان قلم بیان کرد بلکه تصریح کردن سید ابرار باسم وکنیه ولقب ائمه
اطهار از آنست در اشتهار که احدی را مجال انکار نباشد بلکه نبی مختار هم چه بسیار بعلامت و
هیئت ایشان را برای مخلصان بیان فرموده حتی آنکه اسامی توان کفت که جمیع احادیث بنوعی که سنیان از علم
دارند که فرمود در وجیز بزرک نزد شما میکذارم که اکر چنک بان زنید کمراه نمیکردید یکی کتاب خدا
دویم اهل بیت من انجناب با اهل کتاب بود تا آخر زمان دنیا پس هرکاه احدی از اهل بیت او همیشه در
میان مسلمین نباشد که اعلم اهل زمین وعارف باحکام دین بوده باشد این خطاب مخصوص حاضرین میکردد
از جن وانس اجمعین وحال آنکه کتاب خدا اکر یکی از آن دو چیز است دایما در میان مردمان بوده وهست
وآنجناب خطاب عام فرموده که اکر چنک زنید بان هر دو باهم پس البته باید دایما یکی از ذریه محترم او
میان مردمان باشد که با بی بهر مودت رسول هم چنک باطاعت او زنند وان یکنفر بهر مودة آنسرور
البته موجود است با بعلت ظالمان زمان وعدم معین مقهور ومستور با آنکه بعلت وجود اضداد واعوان

ظاهر

ظاهر واشکار حاصل که از جهت هر عاقل زیاده در کار نیست اخبار ائمه اطهار هر یک بجهت ان
یکدیکر ودر اشتهار این اخبار کثیر است از آنکه در رساله تحریر در این از عبد اللّه مرحوم مرویست
که کفته برکه مدینه از بصره بیعت امام ودر اثنای راه اعماه ذلک امامت را دیدم که ببصره میبرند
مرا نزدیک خود احضار فرموده کتاب چند نمود داد عرض کردم بکدام یک از اولاد بر سانم فرمود
بعلی وصی من وقیام نماینده امر من وخلیفه وباشین من جمیع اولاد من ایضا محمد بن سنان روایت
کرده که خدمت سرور خود ولد جعفر هم رفتم حضرت فرمود یا محمد در این سال امری واقع میکردد تو
باید جزع نکنی پس سر زیر افکنده بر زمین خط میکشید وسر آنجناب خبر دادن بوفات خود بود زیرا
که نزدیک رسیده بود پس سر بالا نموده فرمود که يُضِلُّ اللّهُ الظّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللّهُ مَا يَشَاءُ که خدا کمراه
میکند ظالمین را وخدا میکند هر چه را که اراده دارد عرض کردم که مراد کدام ظالم است فرمود هر که ستم
بر علی هم را ظلم کند وحق اورا غصب کند مثل هاناکه آنکه است که علی بن ابیطالب هم را ظلم کردند وانکار
امامت اورا نمودند راوی کفته از سخنان امام هم من یافتم که دلالت فرمود بوفات خود وبامامت ولد
خود پس عرض کردم فدای تو کردم من اکر زنده بمانم بزمان او وادراک کنم حق اورا باو میرسانم
واورا امام میدانم واقرار بامامت آن بزرکوار میکنم وشهادت میدهم که اوست بعد از تو خلیفه رب خلق
در نزد کار حضرت فرمود ای محمد خشنود باش که رب محمود عمر بتو عطا فرموده که در امامت او تا آخر امامت
ولد او محمد بن علی هم نیز خواهی رسید پس من کفتم جمل میکنم ای آقا فرمود بلی اسم تو در کتاب امیر المؤمنین هم
نوشته شده که تو از جمله شیعیان ما ومشکر سفید لی برف اسم دوستان ما در نزد ما عیان است و
تتمه اخبار از جهت اختصار ترک شد وچون ذکر شد که قطع نظر از خبر امام دیکر بر امامت او بجهت آنکه
ادعا کند کسیکه منم امام وحجت بر تمام انام هرکاه مثال قد ليالي وایام نشان صدق اورا عیان کند که خارق
عادات را در دست او جاری کرداند البته بکلام کداوست امام هم چنانچه اولیاء آن در چندین مقام ذکر شد
لهذا الحال ذکر معجزات آن با برکات از انبیا کلام در خصوص علمای کرام ذکر میکنم **مقام چهارم** در معجزات
ایام امامت انوا لامقام **اول** در حدایت رواند هم محاید معتبر است که ریان ولد صلت در آن
بود معتقدم که خلعت امام هم با عزت واحترام بود اراده دخول بر حضرت کرد تا کفته من با او استدعا
کردم که از زبان من بان امام هم عرض کند که یکجامه از جامهای خود را لطف کرده در هم که سکه بنام آن امام
در آن زده اند بمن دهد بجهت برکت مقرر بعدا از آنکه خبر بمن داد همان زمان کفت که داریان امام هم
آنکه مرا دید پرسید که ریان جامه بر داوند سکه تا ماند طلب خود بیاورد اور از دو ما پس من خند یعنی
کفتم سبحان اللّه اینکلام اولحال بمن کفت نور اکر خبر داد فرمود ریان هم بتوفیق رب علام امور او اسان
میکردد وبعد انجام میابد پس فرمود تاپه که من ببخوده امام هم داخل شدم پس یک جامه وسی در هم
آن در هم که سکه بنام آن امام عالم هم داشت بمن عطا فرمود مرا در حضرت که فرمود مؤمن موقوفات بعلی
هرکه از حق دعوت نیست آنکه هرکار معسور او میسور میشود پس بعلت ایمان ریان رب رحمن حاجت او را

در دل من داخل کرده نمایان فرمود و فرموده امام ع به عبرت انام [illegible] شده که جماعت عوام همه تمام یافته اند

دویم در کتاب بحار از کتب اخبار مروی است که عبد الله محمد هاشمی گفته در حدیث طولانی که موضع حاجت این است که مامون رعایت کرده بعبد الله گفت یا عبد الله مردم مرا اذیت و آزار میکنند بعلت جواهر علی بن موسی را جهت اینکار قرار دادم یعنی خلافت بر اهل محمد و رایعا امامن این بزرگوار تحفه بسیار دیدیم از انجمله بودی از ایام خدمت او بلند مقام آمده گفتم یا علی اینکه گواه تو موسی و جعفر و وارث علوم پیغمبران بوده اند و شما هم یقین که علم دارید با امور بسیار و مرا بسوی کار شما حاجتی است روا فرما بگو مطلب خود را گفتم جاریه دارم که هر مرتبه چون حامله میگردد نزدیک بسر آمدن زمان حمل فرزند میشود و الحال چندین بار شده که بسبب زوال سقط شدن طفل او را سهو او یافته و در این حال نیز حملی بهم رسانیده بمن تعلیم فرما کاری که علاج این باشد فرمود مضطرب مباش که در اینمرتبه حمل جاریه شما غلام است شباهت تمام دارد با پسر عباد خود دوشان دیگر دارد که در انگشتان دست راست او یک انگشت زیاده است و در پای چپ او ایضا یک انگشت زیاده خالق عباد قرار داده پس من گفتم اشهد ان الله علی کل شیء قدیر شهادت میدهم بقدرت خدا همه اشیا آنچه اینم یاد میکنم که امام مولود پسر بهمان نشان فرموده از بوجود آمد از آن جاریه بدون زیاده و نقصان پس با وجود دیدن این امور چگونه او را نصب نکنم و چگونه انوار الائمه را امام ننامم

سیم در کتب اخبار ذکر شده که عمرو بن یزید گفته خدمت علی بن موسی ع بودم که ذکر محمد بن جعفر عموی انجناب شد پس فرمود من بخدا عهد کرده ام که با او در یک مکان ننشینم پس شک در دل من داخل شد که امام مارا بصله و احسان با خویشان امر میکند و خود با عموی خود چنان میکند پس بجهت خطور این خیال در دل من امام عادل ع بالجلالة فرمود سبحان الله همین که بعضی حالها من بجا آوردم صله و احسان است زیرا که در صورت آمدن او با من انچه کویند درباره من او قبول میکند و گوش بکلام او میدهند و اوهم در صورتیکه دید گفتار بی خویشی دارد در اصرار در اینکار خواهد نمود پس موجب زیادتی عذاب نار او میگردد و اما در صورتیکه در ظاهر کار عداوت من با او اشکار باشد اهل بعضکار کلام او در ماده من اعتبار نمیکنند و او را محل تهمت میدانند و چون گفتار او بی حرمت را ترک این رفتار میکند پس و بال و نکال وارد بی زوال او کم میباشد پس از فرموده انجناب مثل آفتاب عالم ظاهر شد که احسان با خویشان منحصر است که نفع آن در اینجهان عاید گردد بلکه باز داشتن منسوبان را از عصیان و خلاص کردن ایشان از عذاب نیران داخل صله و احسان است بلکه اطاعات بر تقوی و بخوشی احسن انواع احسان است و منع صحیح بهمین قسم که میسر گردد اعتراز از امر و شر و ترک امر و شر هرگاه در نظر رفع ضرر او باشد البته داخل احسان است

چهارم در بحار از کتب اخبار مروی است که احدی از بزرگان واقفیه اراده دخول بر جناب علی بن موسی ع را نمود و اوی گفته بعد از آنکه امام اذن داد و او داخل بر امام عادل شد بعد از سلام و شنیدن جواب خطاب کرد که یا علی تو یی امام و قائم مقام والد خود بعد از او انام فرمود بلی گفت اشهد انک لست بامام شهادت میدهم که تو امام نیستی حضرت سر فرو بزیر و مدت مدیدی تامل کرده بود و زمین

[illegible]

خط خط مینمود پس سر مبارک را بالا نموده فرمود بچه علت و جهت تو را در باب علم امامت من علم رسیده گفت بعلت آنکه از جناب حضرت صادق ع روایت شده که فرمود نشان امام ع بیکی آنست که بدون اولاد نیست و چون تو را اولاد نیست پس من دانستم که موافق فرموده حضرت صادق ع تو امام نیستی پس ساعتی تمام ایضا امام ع سر بزمین افکنده بود تا آنکه سر بالا نمود و فرمود شهادت میدهم که نمیگذرد از لیالی و ایام مگر زمان کمی مگر آنکه رب علام بمن مولودی غلام انعام میکند راوی گفته هنوز یکماه نگذشته بود یکتمام تمام که خداوند کریم بامام علیم امام محمد تقی ع را انعام فرمود و این مولود موجب هدایت جمعی کثیر شد

پنجم در کتاب بحار مروی است که موسی بن هرون گفته در خدمت حضرت رضا ع بودم که انسرور نظر فرمود در مغنی که هرثمه نام عمو میکرد و انجناب خطاب بحضار فرمود که این هرثمه بیکی شتی چندی از ایام بیست هرون کشته میگردد پس بتقدیر رب علام و معجزه امام والا مقام بعد از انقضای ایام چند کسان هرون او را گرفته بنهد او بردند و کردن زدند بنوعیکه انجناب فرموده بود

ششم در کتاب بحار مروی است از ریان بن ابی الصلت که گفته از مدینه اراده کوفه نمودم و فهم کردم که در وقتیکه وداع میکنم امام خود را پیراهنی از جامه بر اندام او طلب کنم که کفن خود گردانم و از زیاد انصاحب جلال طلب کنم که جهت اطفال اسباب زینت تمام کنم پس چون خدمت امام ع آمدم از شدت گریه و آه که بعلت فراق آنشاه ع نمیدیم بود حالم تباه شد و فراموش شد و بگویم آن امام پس آنشاه مدینه عقب من ندا فرمود که ای ریان عود نما آیا خوش نداری که پیراهنی بر خود را بتو دهم که کفن کنی و دراهمی از زر خود بتو بخشم که جهت اطفال خود زینت تمام کنی گفتم بلی فدای تو گردم خواهان این احسانم پس عین عطا فرمود انچه در دل من خطور نموده بیش از سوال

هفتم در کتاب بحار از روات اخبار از بزنطی روایت شده که خدمت حضرت رضا علیه الاف الثناء عرض کردم میخواهم خلوت خدمت شما برسم راوی گفته پس علی بن موسی در یکی وقت شام حمار مرکوب خود را جهت من ارسال فرمود که سوار شوم و نزد انصاحب جلال روم من خوشحال شده بسرعت تمام خدمت انوار الائمه رفتم و چون طول کشید و از شب ملاحظه گذشت اراده قیام داشتم که فرمود الحال رفتن عقام و منزل امر بیکات مشکل در مکان ما امشب بمان که تعب رفتن بر تو آسان گردد پس فرمود بجاریه خود که ایفلان بدان که فراش خواب مرا برای این مهمان آماده کردان و همان لحاف و بالش مرا برای او بیندازد پس من در دل خود داخل کردم عجبی که آیا کیست با اینحال که این امام با اجلال ع مرکب خود را او سوار کند و فراش خود را مختص او افکند این افتخار برای احدی از اهل بعضکار نشده پس بمجرد بگذر این خیال در دل داخل شد امام عادل ع فرمود ای احمد صعصعه بن صوحان از بزرگان اصحاب امیر مومنان ع بود و مریض شده بود آن امیر کبیر ع بعیادت او آمد بود او بر اقوام و سایر انام فخر مینمود و جناب امیر ع چون در وقت عیادت دست بر سر او میمالید و ملاطفت فرمود بعد از آنکه صعصعه مفاخرت نمود حضرت فرمود فخر مکن زیرا که اینقسم رفتار عظیمه من بود پس ای احمد ذلیلکی را آن خود را برای رب جلیل

دایما او اسطر علو شان خود مکروان و ایمعاد از نعمت رب منان بدان و بشکر آن خود را ذلیل کن نزد مردم بعد از آنکه انوار الائمه آنجناب کرد دیمهان من بود اعلام فرمود قیام نمود

هشتم در کتاب بحار از یحیی ولد بشار مروی است که گفته من مستمع شده بود نزد اطفال در مکتب خانه در حین صغر سن و نام من نزد اهل بعضکار یحیی بود پس خدمت آن امام لازم الاحترام ع رفتم و چون داخل شدم مسایل مشکل از امام عادل میشنیدم و هوا بگفتار آن بزرگوار آنکرا رعیکودم پس فرمود بلی ای ساعی من حیوان شده عرض کردم قربان تو گردم این لقب را در ایام طفولیت اطفال بمن نام نهاده بودند و کسی را علم آن نبود پس در صورت من بتسم فرمود

نهم در کتاب بحار مروی است از محمد بن حفص که گفته غلام آزاد شده امام موسی بن جعفر ع نقل نموده که در راه خراسان با جمعی از دیگران خدمت امام زمان و ضامن غریبان بودیم ناگاه در بیابان عطش شدید ما را و حیوان ما را بهم رسید که نزدیک جان رسید پس چون نامقرب رحمن چنان دید جو ربط و طلبید و نشان بیک مکان داده فرمود بروید که آب می یابید راوی گفته پس نزد آن چشمه رفتیم و همه خود و حیوان خود را سیراب نمودیم امام علیم فرمود دیگر برنشینید و این عین را طلب کنید شاید بیابید پس ما چندانکه در آن بیابان تجسس کردیم نزد آن ابادانی بود راوی گفته که من نقل کردم این خبر را برای مردی معتمر نام که از اولاد قنبر غلام حضرت حیدر بود و سن او بیکصد و بیست سال رسیده پس او تصدیق نمود و فرمود در آن سفر من همراه بودم و پی خود از دیدن چشمه شاهد نمودم

دهم در کتاب بحار از شیخ جلیل از ابا الحسن مروی است که گفته بعد از ارتحال حضرت موسی ع چون امامت حضرت مخفی بود بر بعضی جماعت واقفیه منتقی شده بود که حضرت موسی ع آخر ائمه خواهد بود من در صدد تفحص احوال امام زمان برآمدم چون در آن محل در نزد شیعیان مذکور بود که غریب خراسان امام زمان است من در تجسس نشان و علامت صدق آن بودیم و در دل خود گفتم ابشرا منا واحدا نتبعه اینحکایت قول کفار است که خدا فرموده که کفار میگفتند درباره سید کرام ابشرا واحدا مرا گر از خود ما از جنس عرب است و از همین قبیله و نسب است متابعت کنیم ما راوی گفته در خاطر من این خطور نمود که ناگهان امام زمان ع کالنور در آنمکان ظهور کرده و از پنهان بمن بیان فرمود پس ندا نمود که بیان این مطلب که انا البشر الذی یجب علیک ان تتبعه منم همان بشری که واجب کرده است خالق قضا و قدر که اطاعت من کنید پس من عرض کردم علی ما میخواهم از تو رب رحیم و از جناب شما مکرر میفرمود خداوند معبود تو را عفو نمود من تجسس کردم باید میتوانم بود که چون در صدد امتحان بودم تا آنکه بر او حق آشکار شد انکار ننمود بلکه اقرار و استغفار کرده یقین کرد چنین کسان نزد خالق منان داخل اهل انکار اول نیستند زیرا که استکبار و عناد است بلکه غرض ایشان طلب صلاح و سداد و رشاد است فالله یهدی الی سبیل الرشاد

یازدهم در کتاب بحار از کتب اخبار از ابو محمد غفاری مروی است که گفته قرض دار شدم با خود گفتم این قرض بسیار ادا نمیگردد مگر از عطای سید نامدار من علی بن موسی علیه الاف الثناء پس چون صبح شد بدر باب انجناب آمده اذن خواستم چون جواب رسید داخل گشتم بر امام عادل ع پس ابتدا کرد مرا حسنی

ابرد

از دل من دارد و فرمود که خدا بر من ظاهر نمود حاجت و مطلب تو را و بعلامت ادای دین شما پس من در خدمت امام ع بسر بردم و بدون بودم در وقت شام انوار الائمه فرمود طعام آوردند بعد از افطار آن بزرگوار فرمود ای ابو محمد نزد ما میمانی یا میروی عرض کردم اگر کرم میکنی و مطلب مرا انجام میدهی در این شب عود من بمقام خود نزد من احب است پس از زیر فرش یک کف از زر بیرون آورده بمن عطا فرمود چون نزد چراغ نظر کردم عطای انسرور تمام دینار طلای خالص عیار بود و اول دیناری را که بر نقش آن نظر افکندم بر آن نقش بود که ای ابو محمد این اشرفیها پنجاه عدد است بیست و شش دینار مخصوص طلب کار تو است و بیست و چهار دینار از جهت مدد کار تو است و نقش دینار درست بود که قرض من بهمین قرار بود سلسل پس من نزد آن بود اشتر از خدمت انسرور بر خواستم بمقر خود بازگشتم و چون صبح داخل شد انکیسه زر را گرفتم که دو مرتبه بر آن نقش نظر کنم آن نوشته در دینار نبود و نه آثار آن موجود بود و نشان دنانیر هم چیزی مفقود شده بود بلکه بهمان عدد بود بهمان نشانه بعد رنگ حمید الخط محو شده بود پس بر حیرت من افزود فسبحان الله الملک المعبود که چگونه بر بندگان حق را نمایان فرمود

دوازدهم در بحار از روات بسیار از عمر بن بزیع مروی است که گفته نزد من دو جاریه حامله بود پس من عرضه نوشته خدمت حضرت رضا ع فرستادم که ای امام معظم من دو جاریه حامله دارم از جناب شما استدعا دارم که از رب اکرم طلب کنی که مولود هر دو پسر بوجود آید ورب معبود بمن این بخشش را کند پس در تحت مکتوب نوشته بود که دعا میکنم اگر خدا خواهد و بعد از این جواب یک کتاب جدا جهت من فرستاد که نسخه انجناب ترجمه اش این بود که بسم الله الرحمن الرحیم عافیت بخشد خدا ع شما را در دنیا و عقبی امور در دست قدرت رب شکور است بقدرت خدا جاری میگردد امور و تفصیل بودن آنقدر که خود بعد است حامله و جهت تو دو فرزند خداوند عطا خواهد نمود یکی پسر و یکی دختر پسر را محمد نام کن و دختر را فاطمه نام گذار ببرکت خداوند مهربان گفته بی فرموده و نوشته آن امام ع بی زیاده و کم چنان شد فعلیه الاف التحیة والسلام الی یوم القیام

سیزدهم در کتاب بحار از روات اخبار از عبد الله بن مغیره مروی است که گفته بعد از ارتحال حضرت موسی بن جعفر ع من در مذهب واقفیه بودم که بعد از انسرور یعنی موسی بن جعفر ع امامی قایل نبودم تا آنکه در همان سال ارتحال امام با اجلال بخانه رب متعال بحج رفتم پس از خداوند ذو الجلال در نزد ملتزم طلب کردم که مرا بدین حق و مذهب صحیح برسان و گفتم الهی تو خود داری آنچه من اراده کرده ام پس بمجرد آنکه دعا نمودم در دل من داخل شد که بروم در مدینه خدمت علی بن موسی ع پس چون وارد مدینه رسول شدم عزم دخول بر حضرت نموده نزد باب انجناب آمدم و بخادم گفتم اذن طلب کن که ناگاه بقدرت اله و معجزه آنشاه فلک امامت او اذن داد که داخل شو ای عبد الله بن مغیره داخل شو پس چون نظر فرمود بمن گفت ای عبد الله بدانکه خداوند رحمن اجابت فرمود دعای تو را و هدایت نمود تو را بدین حق پس من عرض کردم که فدای تو گردم بغیر از تو اعلام نکردم باین امور پس شهادت میدهم که انت حجة الله وامین الله علی خلقه تو یی امین و حجت خدا

برنبدگان پس من از آن زمان الی حال شیعه گشتم **چهاردهم** در کتاب بحار باسناد سلیمان بن جعفر جعفری مروی است
که در دل من خطور نمود که روزی که داخل بر امام عادل علی بن موسی ع میگردم سؤال از مقدار ریش اصحاب
جلال میکنم پس در این خیال داخل بر آن بزرگوار شدم که اعتقاد ذو الجلال بمن نظر فرموده بمن خطاب فرمود که
سن تو چه قدر شده عرض کردم فلان قدر پس اشهر فرمود من که سال اکبر از تو میباشم زیرا که سن من پنجاه
دو سال رسیده است پس من عرض کردم فدای تو شوم بخدا قسم یاد میکنم که من آمدم که همین سؤال را
فرمودی خود بتوجیهی دادم **پانزدهم** آنکه صاحب بحار از راویان اخبار از مروی مدائنی روایت
فرموده که گفت داخل شدم بر علی بن موسی ع که سؤال کنم از حال عبد الله بن جعفر عموزاده اش و که آیا
امام است یا نه چون بخدمت آنجناب رسیدم پیش از سؤال دست مرا گرفته بر سینه خود قرار داد بعد از زمانی
دست مرا رها نمود پس فرمود عبد الله امام نیست بدان در باب او چیزی مباش پس من دانستم که او امام الامام
و خلیفه سید انام است بر ناس و عام **شانزدهم** آنکه در بحار از راویان بسیار مروی است که هشام بن عباس
گفته در دل خود گفتم بر امام عادل علی بن موسی ع داخل میگردم و مسایل خود را سؤال میکنم و دعائی جهت صلاح
خود تعلیم میکنم و جامه ها از آنجناب طلب میکنم که بر تو بزیارت خانه رب الارباب احرام بندم پس چون داخل
شدم و جواب مسایل را شنیدم آنخیال که در دل داشتم فراموش کرده قیام نمودم امام ع فرمود بنشین چون المقرب رب
العالمین سر از سجده خود طلبید و دست مبارک بر سر من نهاد و دعائی خواند و گر خالق عباد مرض مرا شفا داد
پس فرمان باحضار دو جامه سرکار داد و بعد از آنکه حاضر کردند نزد من گذارده فرمود احرام کن در این جامها
هفدهم در کتاب بحار از راویان اخبار از حسین بن موسی ع مروی است که گفته روزی جناب رضا علیه الاف التحیة و الثناء
اراده رفتن بر بعضی از مزارع خود نمود و آفتاب بود بمن فرمود لباس بخصوص باران بردار گفتم و عرض
عرض کردند که این فصل گمان باران نیست فرمود من تبارک باران نازل میکند و باران زود میرسد پس چون ببیابان
رسیدیم ناگهان ابری نمایان شده آنقدر بارید که جمعیت و همه را بسیار [?] بالا سایه و تمام تر شدیم **هیجدهم**
در اخبار وارد شده که موسی بن مهران گفته عریضه بخدمت امام زمان شاه خراسان نوشتم و در عریضه خود از
آنجناب طلب کرده بودم که دعائی برای مولودی که موجود بود و پسر هم بود حضرت در همان کتاب جواب نوشته بود
که خداوند معبود پسری بتو عطا خواهد فرمود و او اولاد صالح برای تو زنده میماند و [?] بولد موجود نموده
چنانچه درخواست دعای عریضه من این بود پس بعد از یک شش زمانی از تقدیر رب تعالی اولاد موجود وفات نمود و خداوند
معبود از معجزه امام ع غلامی عطا فرمود که در تمام ایام عمر من زنده بود **نوزدهم** در کتب اخبار مذکور شده که
روایت صاحب بحار است که محمد بن فضیل گفته در پهلوی جنب من و یکپای من وجع الم رسیده که متصل الوان شده بود
بود و آرام از من قطع نموده خدمت امام زمان غریب خراسان ع رفتم فرمود چه میشود بتو گفتم ناتوانی شده
پس حال خود را بیان کردم المقرب رب سبحان دعائی فرمود و آب دهان خود را بر بغل من افکند و فی الحال
از معجزه امام با جلال آن وجع از مکان رفع شد فرمود نیست بر جنب تو هیچ المی پس باقی مانده بود وجع پای من
آنجناب بر پای من التفات نمود و در باب معالجه آن آب دهان نیفکنده و چون مرا انتظاری بود فرمود حضرت باقی

فرموده

فرموده هر کرا از شیعه ما که بلائی برسد و بر آن بلا صبر کند خدا بنویسد بجهت او اجر هزار
شهید را پس من بعد از آنکه کلام را از امام ع شنیدم راس تمام همه سایدیم و در دل یقین خود را کامل
کردم که در تمام ایام عمر خود مبتلا باین بلا خواهم بود زیرا که از فرموده امام ع ظاهر میشد که مقدر است
غلام عدم رفع این الم است پس هیثم نام از اصحاب امام ع گفته بخدا وی غلام که مادام حیات او که
او را امید بهم اعوج بود **بیستم** در کتاب بحار از حسن بن راشد مروی است که گفته بار بسیار از تجار
شرکای من بمن رسیده بود و هنوز در تفصیل نوشتجات آن نظر نکرده بودم و در خیمه بودم که چیست که
قاصدی رسید و من کمی نجیب رسید که فلان نجیب در متاع کم بتو رسیده است از ارسال وادی عن از اتفال
حیران بودم زیرا که گمان بودن ابرادی متاع نداشتم اما امام زمان را صادق میدانستم پس در هر باب
از امتعه تجار در نهایت سعی تفحص میکردم تا آنکه صدق گفتار امام اخیار ع آشکار شد در یکبار
از بارها همان یکمال باخال که امام با جلال ع فرموده بود موجود بود که ارسال نمودم **بیست و یکم**
در کتاب بحار از عبد الله حارث مروی است که گفته هر چه ولد برای من متولد میشد زیاده از یکماه زنده نبود
شود تا آنکه نزدیک برپیت مولود بود که فوت شده بود پس من بعزم خانه خدا بمدینه سید انبیاء
داخل شدم و خدمت امام عادل رسیده مسایل مشکل خود را سؤال کردم و شکایت از درد و الم و هم و
غم خود کردم از عدم بقای ولد پس مدتی مدید سر خود بزمین افکند و دعا میفرمود بعد از آن
سر بلند نمود و فرمود بمن که امید چنان است که بعد از رسیدن بخانه نوبت تو در عیال پسری بجهت
تو مولود شود و بعد از آنهم پسر دیگر و خالق اکبر هر دو را مادام عمر تو زنده بدارد و گفته بعد از زیارت
بیت الحرام که بخانه آمدم صبیه خاله من حامله بود و بعد از آنکه مولود او بوجود آمد او را ابراهیم
نام کردم و بعد از آنکه بفرموده امام ع غلام دیگر بوجود آمده او را محمد نام کردم پس زنده بودند این
دو ولد تا آنکه ابراهیم سی سال علاوه زندگی نمود و محمد نام بیست و چهار سال پس هر دو علیل شده گفته من
بحج رفتم و بعد از عود مریض بودند تا آنکه در یکماه هر دو وفات کردند و در دو سال بعد هم والد
ایشان فوت شد و بیش از دعای امام ع زیاده از یکماه ولدی برای او نمانده بود **بیست و دوم** در کتاب
بحار از سعد بن سعد روایت کرده که جناب حضرت رضا ع علیه الاف التحیة و الثناء نظر بمردی فرمود پس
گفت ای بنده خدا وصیت کن بهر چه اراده داری و مستعد شو برای مرگ ناگوار که ناچار میرسد
پس بعد از آن بفرمان المقرب رب رحمن بعد از سه روز او را بد بجات جنان رسید **بیست و سیم** در کتاب
بحار از علمای اخبار از حسن بن علی الوشا بغدادی مروی است که گفته بعد از رحلت امام موسی ع
من هنوز بجزم و یقین بر امام دین ع نموده بودم و در صدد امتحان بودم و مسایل مشکل بسیار که
از ائمه اطهار سؤال کرده بودم همه را در طومار ثبت نموده با مسایل مشکل دیگر و غرض من اطمینان
خاطر بود پس طومار مسایل را گرفته سفر کردم تا آنکه داخل مدینه شده نزد باب خانه آن بیقرینه
امام و جمعی دیگر هم نزد باب خانه منتظر خبر از آنجناب بودند و من در کنار دیوار قرار نگرفتم

در فکر و تدبیر کار بودم که چگونه خود را بخدمت آن بزرگوار برسانم که خلوت باشد پس در اثنائی که
تفکر میکردم که ناگاه از قدرت الله و از معجزه ماه برج امامت غلام سیاهی از خانه آن والامقام بیرون
آمده فرمود کدام است حسن بن علی الوشا بغدادی پس من گفتم منم چه حاجتی داری گفت آقای من این
کتاب را در جواب مسایل تو داده پس من گرفتم و بکناری رفته قرائت کردم پس چون دیدم هر یک از
مسایل نوعیکه من داخل طومار خود کرده بودم همه در آن بود و جواب مطابق صواب پس من در آن زمان
صاحب ایمان کامل شدم و دست از مذهب واقفیه کشیدم **بیست و چهارم** ایضا حسن بن علی ذکر فرموده
که در عقبیکه متاع تجار نزد من بود که آن بزرگوار کسی را نزد من فرستاد که فلان جامه بفلان و
فلان صفت در متاع خود تفحص نما و او را ارسال دار من جواب گفتم نزد من مال با این خال نیست دوم بار
قاصد آن بزرگوار آمده همان گفتار را تکرار فرموده که چنین متاع نزد تو هست باز من انکار کردم که من
هرگز این مال را نداشته ام پس سیم بار امام اخیار فرستاد که در فلان اموال خود تفحص کن با این خال در میان
اموال التجار خواهی دید باری گفته پس در تفحص بر آمدم و در نزد من امانتی بود فی الحقیقة که فراموش نموده بودم
چون در میان امتعه تجسس کردم و آنچه را امام ع طلب فرموده بود در آن موجود دیدم بخدمت امام
مکرم فرستادم و کیفیت را عرض کردم **بیست و پنجم** در کتاب بحار از صفوان بن یحیی مروی است که گفته
خدمت حضرت رضا ع بودم که حسین بن خالد صیرفی داخل شد عرض کرد که اراده دارم با عوض روم
کلاسم تمری بود حضرت فرمود که هر مکان که انسان گذران میکند با عافیت باید بماند یعنی در همانجا
بمان پس کلام آنسرور را باش با تمرد کور نظر نمود پس عرض کرد با اظهار نمود حضرت بهمان گفتار جواب فرمود
سیم بار اراده خروج کرده حضرت تکرار منع خود را فرمود پس چون با تمکین رفته اموال او را غارت
کردند و سارقان زمان بودند و آن فقیر بیمال و پریشان حال شد از معجزه امام با جلال آگاه گشته **بیست و ششم**
در کتاب بحار از علمای اخبار از ابراهیم بن موسی عموزاده حضرت مروی است که گفته من در ایام چند بود
که از امام ع چیزی طلب کرده بودم وعده فرموده بود که بعد از این تا آنکه روزی بجهت استقبال
والی بیرون آمده من نیز در خدمت آنسرور بودم پس آنجناب تحت شجره چند توقف کرده منهم در خدمت
آن امام ع بودم که فرمود نظر ای ایام مار این مال و سرانجام و پریشان سال نموده پس دست مبارک بر زمین
کشید و باتان پاره زمین را خراشید ناگاه بقدرت الله و معجزه آن شاه شمش طلائی در زمین آشکار
پس آنجناب بمن عطا نمود و فرمود این مال از تو باشد در اصلاح حال خود خرج نما و خداوند برکت خواهد داد
و پنهان دار این راز پنهان را از اهل روزگار راوی گفته مال من مقابل هفتاد هزار دینار شده که تخمینا [?]
تومان این زمان باشد **بیست و هفتم** ایضا در بحار از روات اخبار از محمد بن ابی نصر و جمعی دیگر از جماعت
واقفیه روایت کرده اند که بعد از آنکه در نزد ما حق معنی از امامت علی بن موسی ع بود پس مسایل مشکل
نوشتم در کتاب و در دل خود داخل کردم که از امام عادل ع سؤال میکنم از سر این آن قول افانت تسمع الصم
او تهدی العمی که معنی این آیه موافق ترجمه آنست که ایا تو ای محمد میتوانی بشنوانی کران را یا بنمائی کوران را

یعنی

یعنی اگر خداوند رحمن قابلیت هدایت بر بندگان نداده باشد تو را قدرت بر هدایت ایشان نیست
و آیه دیگر فَمَن یُرِدِ اللهُ اَن یَهدِیَهُ یَشرَح صَدرَهُ لِلاِسلام که ظاهر ترجمه است که هر کرا خدا اراده دارد
که بر او حق برساند سینه او را برای قبول اسلام وسیع میکند که از قبول احکام اسلام ملول نمیگردد
و در آیه دیگر فرموده اِنَّکَ لا تَهدی مَن اَحبَبتَ وَلکِنَّ اللهَ یَهدی مَن یَشاء بدرستیکه تو ای محمد ع
بدون توفیق و اعانت ما قدرت بر هدایت نداری که دوستان را هدایت کنی و لکن قادر منان هدایت
میکند از بندگان هر کرا قابل آن میداند پس در کتاب من امام ع جواب آن کلام رسول ع و جبر علم
و کمال نوشته بود و آن معنی آیه در دل من بود که سؤال کنم بی اعلام فرموده من در این وقت از مطلوم محو
شده بود که در دل گرفته بودم که از این سر ابر بی سؤال کنم تفکر میکردم که اینکلام از امام ع زیاده
از مسایل من چرا تا آنکه ناگاه بقدرت الله و معجزه آن شاه آگاه گشتم و دانستم که در وقت عزم خدمت امام ع
در دل گرفته بودم که سؤال کنم پس از اندیشه این خیال در جلال از امام ع با جلال ع با یقین گشتم و حضرت را
از ائمه هدی دانستم **بیست و هشتم** در کتاب اخبار از ابو هاشم مروی است که در مجلس آن بزرگوار بسیار تشنه
شده بودم و خلاف ادب بود که خدمت آن عالی نسب آب طلب کند پس آنجناب بجاده فرمود آب حاضر نما
و خود قلیلی آشامید و فرمود ای ابو هاشم بیاشام و بکسی دیگر اینکلام را نفرمود بعد از ساعت دیگر باز تشنه
شده بودم و از امام ع حیا مینمودم حضرت بغلام خود فرمود قدری آب قند برای ابو هاشم بیاور و قند در
آب داخل کن که قند موجب رفع عطش است پس شربتی آورده من آشامیدم و در باب امام ع بصیرت علم
بهم رسانیدم **بیست و نهم** در کتاب بحار مروی است که احدی از منسوبان امام زمان گفته خدمت
آن رفیع شان بودم و نظر مینمودم که حضرت نظر بر زمین داشت گویا چیزی بر میداشت و بر زمین
میگذاشت پس چون نیک نظر کردم شمشهای از طلای احمر بود گفتم ایسرور این همه زر چه شود که قدری را
بمن بدهی حضرت فرمود زمان آن نرسیده چنانچه علما بیان فرموده اند یعنی در خروج صاحب الزمان ع
که خدا مقتدر فرموده که گنج پنهان در زمین از جهت امامان دین نمایان شود در آن زمان بخشش
نمود بشیعیان **سی ام** در کتاب بحار مروی است از ابی اسمعیل سندی که گفته در هند شنیدم
که خداوند رحمن را در عرب حجتی و امامی برای اهل جهان هست پس من بطلب معنی این امر خود قرار داده
آمدم بخدمت امام ع و من از کلام عرب عاری بودم پس آن والامقام مثل کلام هند با من تکلم فرمود
پس گفتم در سند شنیدم که در عرب خدا حجت و رهنمائی دارد فرمود بزبان هندی که آن حجت خدا
منم سؤال کن از هر چه در نظر داری پس مسایل مشکل را حل کردم و چون اراده قیام نمودم خدمت امام ع
استدعا کردم که من عاری میباشم از لغت عربی دعائی کن خدا الهام کند که توانم با این زبان
با اعراب تکلم کنم پس آنجناب دست مبارک بر لب من مالید از قدرت حی مجید و برکت دست آن امام ع
عالم بکلام عربی شدم بالتمام **سی و یکم** در کتاب مذکور از علی بن الحسین بن یحیی مرویست که گفته
مرا برادری بود که اعتقاد بعلی بن موسی ع نکرده بود و دایم سب بر امام کرده عیب میکرد تا آنکه نوشتم

امام ع حکایت تمام وهو کلام که برادر گفته بود و استدعا کرده بودم که دعا کند برهدایت آن
والامقام پس آنجناب در جواب نوشته بود که امید هست در باب برادرت که مایل گردد در دین
حق و نخواهد مرد مگر بدین صحیح و نزد آن جهت او مولود پسری بوجود میاید راوی گفته بعد از
این نوشته از امام ع هنوز یکعام نگذشته بود که برادر معتقد بامام دین شد و بایقین گشته مولود
پسر از جانب ایشان بوجود آمد سی و دویم در کتب اخبار ذکر شده از ابی محمد که گفته داخل شدم بر حضرت
رضا ع و در اثنائی که من با آنجناب مشغول صحبت بودم فرمود ای ابومحمد مبتلا نمیکند خدا بنده را بلا
مگر آنکه البته اگر صبر کند در بلا جهت او خواهد بود مثل اجر شهدا راوی گفته در این کلام تعجب تمام
مرا بهم رسید و در نزد خاص و عام موجب خجلت من بود زیرا که کلام والامام در مقام
نبود پس فرمود امام ع در غیر مقام میفرمود پس من وداع نموده از خدمت آنجناب بنزد اصحاب خود
رفتم پس در همانشب از قدرت خدا و معجزه آنعالی نسب [illegible] با ابتلا شدم
[illegible] تمام کرده بود پس دانستم که انچه آن امام ع در اثنای کلام فرموده
نبود بلکه آن بزرگوار اخبار از آتی الوقوع بمن نمود حاصل راوی دیگر گفته که یکسال و کسری گذشت که
خون و ریم از پای او میامد تا زمانیکه برحمت رب علیم پیوست وفات یافت سی و سیم علمای اخبار نقل
کرده اند از احمد بن عمرو که او گفته من بخدمت امام ع رفتم در ایام حمل زوجه خود و چون بخدمت
علی بن موسی ع رسیدم بعد از سلام و کلام بسیار عرض کردم ای بزرگوار از تو استدعا دارم که دعا
کنی حمل زوجه من غلام گردد پس آنجناب خطاب فرمود که ایزد وهاب اورا غلام نمود بعد از وجود
نام او را عمر بگذار پس من بسیار از گفتار امام اختیار دل آزار شدم و در دل گفتم البته این امام کامل
است که این مولود نامسعود است پس عرض کردم که من بعیال خود گفته ام که اسم او را علی بگذارند
فرمود اسم او را عمر بگذار پس من بعد از وقعه بکوفه رسیدم که ولد بوجود آمده و غلام بود و نام
او را چنانچه من قرار داده بودم علی کرده بودند من نیز موده امام ع نام او را عمر کردم و بعد
کوفه شیان را این نشان بود که کسان و اولاد خود را باین اسم و اشباه آن نام میکردند و در اطراف
مال آنکام و اشراف این ظالمان و اشرار بودند و بمن مظنه شیعه بودن برده بودند و در صدد آزار
من بودند حاصل من غافل از مکر و حیله اشرار در خلوت و آشکار ولد خود را بنام عمر میخواندم پس بهمین
از جماعت بی ابصار بر من آمده عذر بیان نمودند که ما را عفو نما که در صدد آزار تو بودیم
والحال آشکار شد که تو هم مثل ما دوستدار خلفائی و انچه را گمان کرده بودیم صحیح نبود پس بعد از
وقوع این وقایع بر من عیان شد [illegible] و هوشیار شدم از علت اسم نهادن آن بزرگوار فرزند
مرا زیرا که مرا از شر ستمکاران زمانه نجات بخشید سی و چهارم از کتب اخبار بیان از بکر بن صالح
مروی است که گفته در مدینه رفتم داخل بر امام عادل ع شدم عرض کردم زنم [illegible] خود حامله
گذارده ام دعا فرما که غلام باشد فرمود این حمل دو تاست من در دل داخل کردم که محمد و علی نام

میکنم پس

میکنم پس فرمود یکی پسر است نام او را علی بگذار و آن یک دیگر دختر است ام عمر نام او ست گفته
در حکمت ام عمر من حیران بودم که سبب چیست تا آنکه بمکان و بلد خود آمدم بمادر خود گفتم [illegible]
ام عمر نام میکنند گفت مادر من نام او ام عمر بود پس دانستم که آنسرور باینجهت فرموده بود که نام
مادرم بود سی و پنجم در کتب اخبار ذکر شده که مسافر نام گفته در خدمت آن امام والامقام ع عرض
کردم که در خواب دیدم قفسی بر زمین نهاده شد در آن چهل چوب بود حضرت فرمود اگر کلام تو
راست است احدی از منسوبان ما خروج میکند بر پادشاه زمان و چهل یوم تمام ایام عمر او ست که
کشته میگردد راوی گفته بعد از ایام چند ولد ابراهیم محمد نام طباطبا از اقوام امام ع خروج نمود
ایام او چهل یوم بود [illegible] بعد از شهادت سرمایه سعادت امام حسین ع که حجت تمام بود بر
انام هر امام که از جانب خدا حجت بود اقدام بحرب نمینمود زیرا که خبر داد از رفتار خلق زمان [illegible]
که تمام مایل باشرار و معین اهل نار اند لهذا اگر در ظاهر کار هم معین و انصار بود اما [illegible] چنانچه
امام بیمار فرمود بعد از آنکه اهل کوفه اظهار کردند که ما ناصریم جواب او این بود که جهات دیگر
فریب نمیخورم حاصل آنکه خداوند عادل بان بهمین جهت اکتفا ننمود بلکه در هر زمان یکی از سادات
ارزنده بنی با برکات خروج میکرد و در آخر کار شهید میشد که مردم زمان عذر نگار بینند که از ابنای امام
اند لیکن ایشان هر دو مطیع نیستند زیرا که هر یک از خروج کنندگان اول در پنهان یا وران بسیار داشتند
نهایت در هنگام میدان که باید ترک مال و جان کنند آن امام زاده را تنها میگذاشتند پس مردم چون
بیند دانند که اگر امام ع هم بود بدین منوال بود پس این وقایع نیز از جهت اتمام حجت بود که احدی
بحث نمود که چرا امام ع تقاعد ورزید سی و ششم در کتاب بحار مروی است که عبدالله نام گفته
من با تمیم بن یعقوب و دیگران بودیم که جناب حضرت رضا ع از نزد ما گذار نمود و چون بعضی حضار در
امامت آن بزرگوار اقرار نداشتند گفت و گو بسیار شد در میان ما پس رفتیم در خدمت آنجناب
بصحرا و چون بر بیابان رسیدیم ناگهان آهوئی را دیدیم پس امام زمان ع بر آن آهو اشاره فرمود
از قدرت رب رحمن دوید بنزد امام ع و قیام نمود آن والامقام با غیوان تفقد میفرمود و دست بر
سر و صورت او میمالید و او را بغلام خود داد پس اضطراب و فریاد مینمود حضرت با او تکلم نمود
بنوعیکه ما از قدرت فهم آن نبودیم آن آهو سکوت نمود پس در آن زمان آن مقرب رب رحمن نظر
بمن فرمود که یا عبدالله أَوَلَمْ تُؤْمِنْ ایا ایمان نیاوردی یعنی ایا اذعان بامامت من نکردی گفتم
بلی اقرار کردم که تو حجت الله بر خلق خدا و من تایب گشتم نزد خدا پس آهو را فرمود برو بیابان خود
پس غلام او را رها نمود که آن آهو [illegible] خویش بحضرت میمالید و بیان میتابید [illegible]
اشک میبارید حضرت فرمود که آیا میدانی که چه میگوید گفتم خدا و رسول و اولاد رسول میدانند
حضرت فرمود میگوید چون تو مرا ندا کردی من امیدوار شدم که [illegible] گوشت من بخوری من خشنود
گشته بنزد تو آمدم والحال مرا غمگین کردی که امر فرمودی [illegible] سی و هفتم

١٠٠

در کتاب بحار از کتب اخبار مروی است از حسن بن علی و شاکر که گفته در عرفه با مردی بودم و نزد ما کسی
از جماعت واقفیه بود که منکر امامت امام رضا ع بود پس گفته که من باو گفتم از خدا بترس [illegible]
حق را اختیار کن زیرا که من هم مثل تو واقفی بودم و خداوند بمن ایمان را داخل دل من کرد پس تو هم
چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بدار و جمعه غسل کن و از بعد دو رکعت سوال کن که در خواب بتو
کند براه حق و صواب بعد از آنکه بامن جوان چنان امر کردم و بمکان خود رفتم که ناگهان کتاب امام زمان ع
بمن رسید که نوشته بود که فلان جوان را مایل بدین حق گردان پس من دویدم بار بنزد آن سعادت شعار
رفتم و اظهار آن نوشته امام ع کردم و گفتم نوشته سرکار امام ع الحال بمن رسید و من امیدوارم که عنقریب
که در وجود کار بنور ایمان کامل روزی کند پس حمد کن خدا را [illegible] و چنانچه گفتم آن
صیام ایام بجای آور راوی گفته پس عود کردم و چون شب شنبه بود که در آن شب داخل منزل من شد
و گفت شهادت میدهم که او ست امام ع و مفترض الطاعه گفتم چگونه است این گفت آمد حضرت رضا ع نزد
من در این شب در خواب و فرمود یا ابراهیم بخدا قسم یاد میکنم که تو رجوع بحق کنی پس من بیدار شدم و دل
من مایل بآن امام کامل ع گشته حاصل آنکه در دین او کامل شد سی و هشتم در کتاب بحار مروی است
که احمد بن عمر الحلال گفته گفتم بحضرت رضا ع که من میترسم [illegible] ظالم جبار فرمود قادر با ضرار من
نخواهد بود و خدا حفظ خواهد نمود [illegible] وادی هست که آنمکان خاکش طلا است و محافظت میکند
از آن مخلوق خورد که از هر حیوان ضعیف تر است یعنی مورچه در آنمکان مورچگان چند خداوند دارد که
هر یک بجثه بقدر سگ است و مثل ماهی فلس دارد و اینقدر بسرعت راه را طی میکنند که از طیور زیاده سرعت
اوست و شب [illegible] در آن وادی که [illegible] پنهان میشوند و در روز عیان میشوند و [illegible]
آن کنار [illegible] میکنند قلیلی از آن طلا بچنگ آورند طریقه آنها چنان است که اسبهای نجیبی که در یکشب [illegible] فرسخ
طی میکنند سوار میگردند بنوعیکه در اول شب بکوشش و کنار آن زمین میرسند از ریزهای طلا انچه توانند
بسرعت و اضطراب بر میدارند اما بمجرد یکه آن موران صدای آن انسان و حیوان را نزدیک بمکان خود میشنوند
در همانزمان تعاقب میکنند و بمجرد آنکه میرسند حیوان و انسان را پاره پاره میکنند و [illegible]
آنمکان چنان است که گوشت همراه دارند هر چه موران در عقب نزدیک میرسند نزد آنها گوشت میاندازند
چون مشغول خوردن آن میگردند ایشان [illegible] سرعت دو سیر میکنند و [illegible] میرسد
میکنند و چند نفر از دست موران جان بدر میبرند راوی گفته اتفاق من سابق بر شنیدن این کلام از امام ع
این اخبار را از جماعت تجار و متعددین در آن دیار استفسار کرده بودم و [illegible] گفته که آن وادی طلا در
میان بلخ و تبت واقع است که در آن زمین طلا میروید حاصل که آن امام کامل خاطر نشان هر جاهل فرمود
که رب رحمن چنانچه طلا را در آنمکان از طماعان هر مکان و شجاعان نگاه داری میکند بواسطه
موران چند که احدی نتواند که زیاده از انچه مقدر است بردارد [illegible]
خود را که در بوته امتحان رفته خود را مثل طلای بیغش کرده اند البته محافظت از شر سارقان و ظالمان زمان
میکند.

میکنم که از ضرر آن عاجز و ناتوان نباشید مگر هر زمانی که مقتضی چنان باشد حاصل که امام عادل
خبر از محفوظ بودن خود داد از شر آن ظالم [illegible] که راوی اشاره باو داشت یعنی هرون پس چنانچه
خدا خبر از عدم قدرت [illegible] اهل شر نسبت به پیغمبر داد بقول خود که وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ این
فرزند پیغمبر هم خبر از عدم قدرت این کافر بخصوص ضرر خود داد پس چون مطابق با واقع بود
البته از ارشاد نبی از خالق عباد بود که او ست عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ سی و نهم در کتاب بحار از
یحیی مروی است که گفته در خدمت آن امام کبیر من با جمعی کثیر در مدینه رسول [illegible] عبور
میکردیم که احدی در [illegible] بود چون نظر نمائیم نمود گفت این امام راغضبهاست و اشاره
باقای ما حضرت رضا ع نمود ما با آنجناب عرض کردیم که آیا بسمع شریف رسید که چه گفت فرمود
این مردی است کامل ایمان پس این در گوش ما بود که از قدرت رب رحمن و معجزه امام زمان مکان
و دکان تجارت او شب آتش گرفته بود و تمام اموال و بعضی سوخته و بعضی را دزد برده بعد از آن که
بفقر و فاقه گرفتار شده بود که مکرر بخدمت آنسرور آمد و شکوه نمود و حضرت هم قدری زر باو
شفقت فرمود حاصل آنکه آنجناب در خدمت امام عادل کامل ایمان شد از جمله معجزات آن
پیشوای زمان [illegible] فرمود ای صفوان خداوند رحمن بدفع طغیان این مرد با پریشان کردن حال
و زوال مال فرمود و اگر غنی بود از بهمان منوال بود چهلم در کتاب بحار از محمد بن زید رازی
مروی است که گفته من در خدمت حضرت رضا ع بودم که مأمون آنجناب را ولیعهد و صاحب
اختیار کرده بود پس مردی از جماعت خارجی خنجر زهرآلودی در دست داشت در گریبان خود
پنهان کرده و بیاران خود گفته بود که داخل میگردم بر این امام ع و میگویم تو را چه جای داشت که
داخل امر این ظالم در دین شدی و چرا ولی عهدی او را قبول نمودی و حال آنکه تو فرزند رسول
الله اگر دلیل و برهان محکم میگوید که خوب والا او را بقتل میرسانم پس چون اذن طلبید که داخل
گردد حضرت مرخص فرمود بعد از دخول الخلیفه رسول فرمود که اگر جواب سوال تو را گویم
بنوعیکه دانی حق و صواب است وفا بشرط میکنی یا نه عرض کرد شرط شما کدام است فرمود آن
خنجر را که بزهر آب داده و در گریبان جامه خود پنهان کرده بیرون آوری و بینداز پس چنانچه
که اینکلام را از آن امام والامقام شنید حیران گردید خنجر را از گریبان جامه بیرون نموده شکست
بعد از آن عرض کرد خبر ده مرا از قبول کردن تو ولیعهدی این ظالم را با وجود یکه تو فرزند رسول
بودی فرمود خبر ده مرا که این خلیفه کافر است نزد شما یا عزیز مصر و اهل مملکت او آیا نیستند ایشان
در حالتیکه گمان دارند که موحد اند و مصریان در آن زمان موحد و خداپرست نبودند و یوسف
خود نبی بود بعد فرزند نبی با ابتهال با عزیز شقاوت مآل خود گفته چنانچه قادر متعال خبر داده که
اِجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ که گفته اختیار دار اموال گردان [illegible]
و عیال فرعونیان آنمکان بود با [illegible] خود اگر نمود با آنکه [illegible]

انخارجی را جواب نبود حضرت از ایشان تکفی کرده فرمود پس هر گاه احدی از ظالمان روسیاه مرا اجبار
کند بر قبول اینکار و من از راه اضطرار و ناچار قبول اینکار کنم این موجب ننگ و عار است و باعث
فساد اعتقاد میگردد پس خارجی اذعان نمود و زبان بمدح گشود و گفت شهادت میدهم که توئی امام
بحق امام و فرزند رسول انام **چهل و یکم** در کتاب بحار روایت شده از ریان بن الصلت که گفت در
خدمت امام زمان در خراسان رفتم و در نظر گرفتم که از حضرت خواهش میکردم سکه مضروبه بنام امام
پس بعد از سلام گفت من از الامام فرمود بغلام خود که ریان خواهش دارد بنابر سکه اسم ماست بلوی
بده از سی دینار بعد از آنکه سی دینار را او بده من تصرف کردم در دلم خطور نمود که کاش شیء مانع
شود و جامه برای ستر عورت هم طلب میکردم پس از قدرت رب اکبر و معجزه آن سرور بمحض خطور در دل
آن امام کامل ظهور نموده خطاب فرمود بر غلامی که حاضر بود که بگو جامه های مرا آنچه بپوشید حاضر
پس بعد از آنکه حاضر نمود یک پیراهن و یک جامه و نعلین بمن عطا فرمود **چهل و دویم** از کتب اخبار
ذکر شده که مسافر نام گفت در عهد امام محمد بن جعفر از اقوام آنجناب اراده قتال داشت امام با هلاک
بمن فرمود که برو نزد او و او را آگاه گردان که اگر بیرون میرود فردا او هم مقتول میگردد و اصحاب او تمام کشته میگردند
راوی گفت و فرمود که اگر از تو پرسد که از کجا بر تو آشکار شد بگو در خواب دیدم راوی گفت پس من رفتم
نزد او و این کلام را گفتم گفت از کجا بر تو ظاهر شد عرض کردم خواب دیدم جواب گفت هر گاه کسی مقعد
خود را نگاه ندارد و بخوابد خواب او چه اعتبار دارد پس اعتقاد باین سخنان ننموده خروج نمود و منهزم شد
اصحاب او بفرموده آنجناب کشته شدند **چهل و سیم** هرون بن موسی گفت با آنجناب امام رضا
در بیابانی بودم که حضرت عنان اسب خود را بسته بود چون مرکب آن سرور صدا نمود گویا خبر کرد حضرت
از آنکه ... پس آمد که از آن مکان رفته بول و روث کرده عود کنان محمد نمود الخبر ظاهر شد گویا
کالبد ... نزدیک آن بزرگوار بخود ناگوار ... پس من نظر بآن خوان کردم ناگهان عود عکان خود
نمود حیوان بودم پس آن سرور نظر فرمود و گفت بدان ای هرون که عطا شده بود داود چیزی را
مگر آنکه عطا کرده شد محمد و آل محمد را اکثر از آن ... فرمود حضرت چنان ظاهر شد
که چنانچه فرزندی برآمد خداوند رحمن عطا فرمود که زبان هر حیوان را سلیمان دانست و تمام
بود نبی البته محمد هم ولایت عطا کرده که هر حیوانی در فرمان او باشد پس از آنکه داود و سلیمان
پادشاه جهان بود خاتم انبیا که داخل ایشان او لازم با این صفات داد و مثل عطا پادشاهی سلیمان از ابای
الزمان ... قرار داد حاصل که آن امام کامل ... خاطر نشان او فرمود که اگر این امور را نفرمودند داود
میتوانست ... **چهل و چهارم** در بحار ذکر
شده از سلیمان جعفری که گفت در مجلس جناب حضرت رضا بودم و مجموع علما بلکه کثرت علما بود
انوار الامام بود و هر سؤال ... که مثل ... صاحب جلال فی الحال مطابق سؤال سایل جواب فرمود
پس من در دلم خطور نمود که این صاحب جمال ... است که هر سؤال را مثل حال عید ... انکار این

حال

خیال میدل من داخل شد که آن امام کامل آن تمام رجال رد کرده ایشانرا فرمود یا سلیمان بیا آنکه امام
با حلم و با علم اند یحسبهم الجاهل انبیاء یعنی گمان میکنند نادان ایشان را انبیاء و نیستند با انبیاء بعینه اوصیاء
و حجتهای خدا میباشند **چهل و پنجم** در کتاب بحار از حسن بن علی وشا روایت شده که گفت رفتم در
خدمت جناب رضا علیه الاف التحیة و الثنا بودم که فرمود یا حسن در بر علی بن ابو حمزه بطائنی بدایمی
و من اینساعت در سیر او بودم در کوفه پس داخل گشتند در ملک خداوند بر او گفتند من ربک گفت
الله گفتند کیست رسول تو گفت محمد نبی الله گفتند کیست امام تو بعد از رسول گفت علی گفتند
بعد از او کی امام بود گفت حسن بن علی گفتند دیگر کی بود گفت حسین گفتند بعد از آن کی بود گفت علی
بن الحسین گفتند بعد از آن کی بود گفت محمد بن علی گفتند دیگر کی بود امام گفت جعفر بن محمد گفتند
بعد از آن کی بود گفت موسی بن جعفر گفتند بعد از آن کی بود امام پس زبان او گرفته بیان ننمود گفتند
موسی بن جعفر چنان فرموده بود پس عمود حدید بر سر او رسانیدند که قبر او آتش گرفته مشتعل
راوی گفت بعد از ایام چند رسید موافق خبر آنجناب از کوفه مکتوب چند رسید که در همان یوم که حضرت
در حضور ما مقرر گفته بود در همان وقت فوت شده و در قبر سپرده شده بود مولف گوید بلکه علی بن
ابی حمزه از اصحاب جناب موسی بن جعفر بود و بعد از آن سرور واقفی شده بود در امامت آن سرور
قایل نبود و باین جهت باب عذاب را در قبر خود گشود زیرا که هر که یکی را رد کند گویا تمام را رد نموده
بلکه سید انام و کلام رب علام را هم رد کرده پس مثل از اسلام مانده **چهل و ششم** در کتب اخبار
عامه ذکر شده چنانچه عالم علامه مجلسی بیان فرموده آنکه سنیان روایت کرده اند که حضرت
رضا علیه الاف التحیة و الثنا نظر بمردی فرمود پس فرمود ای بنده خدا وصیت کن بهر چه میخواهی و مستعد
مرگ کردان خود را پس بعد از فرموده امام این کلام را سر بوم تمام کن شد آن مرد بوفات یافت **چهل و هفتم**
در کتاب بحار از غفاری مروی است که گفت احدی از اولاد غلامان رسول خدا از من طلب کار بود
و بسیار مرا آزار مینمود تا آنکه از راه اضطرار بخدمت امام ابرار حضرت رضا آمدم قصه خود را
عرض نمودم وقتی بود که طعام حاضر شده بود بمن فرمود بنشین چاشت کن بعد از فراغ که خوان طعام
از میان برداشته شد فرمود در زیر فرش را ببین که هست بردار پس فرش را بلند نموده هر چه بود
تصرف کردم بعد از آن بعد منزل خود شمار کردم چهل و هشت اشرفی بود و بر یکی از آن نقش بود که حق
طلبکار تو بیست و هشت دینار است و بقیه آن مال تو میباشد گفت بخدا قسم که من در نظر نداشتم
که طلبکار من چه بود **چهل و هشتم** در کتاب بحار مروی است که مردی از طالقان از انصار در
یومی از ایام بخدمت امام آمد با حقه نقره قفل زده و چیزی حقیر با خدمت آن بزرگوار کذاشت
گفت این تحفه هدیه است که برای سرکار آورده ام عنایت احدی از اهل بعد کار مثل این هدیه برای
شما نیاورده مادر ... انتخاص و عام نزد امام بسیار بود پس آنجناب مقدار اکثر بود که نگاه مردم
نگاه کرده دیدند هفت طاقه موی سیاه است خلق در حیرت و اشتباه نظر میکنند که آنحضرت الله فرمود

**فصل ... مقرر و ... ** (حاشیه)

عبد انصاری که نقد انکار است که این هفت موی بدن رسول خداست و لیکن گمان تو بیجاست بلکه
سر موی آن از بدن دیگر است و چهار طاقه موی بدن رسول عالمیان است آن مردی که حقه را آورده
بود در دل انکار نمود و حضار هم خوب از صدق اینکار خبر دار نبودند پس امام کشف الانوار فرمود من
بر شان بعضی حاضران ظاهر و عیان میکنم پس آتشی طلب فرموده و سه طاقه مو را جدا نموده بعد از آن
آنکه بینداز سه مو را بر آتش افکند سوخت چون نوبت بموی خوشبوی پیغمبر رسید و چهار طاقه را در
آتش افکند گویا آتش ترسید عجب است در خود دیدها تا که ندای یا نار کونی بردا را بگوش جان شنید
چهار طاقه موی نور بار سید ابرار نسوخت پس آن امام اخیار جماعت حضار و مرد انصاری را
حقه فرمود این حقه گفتار من بود زیرا که اگر سه طاقه هم از جسد رسول محترم بود آتش از آن نیز
نمیسوخت پس همه حاضرین صاحب یقین شدند **چهل و نهم** در کتاب بحار از جمله غرایب احوال آن
امام صاحب جلال را که نقل فرموده است که آن بزرگوار در سفر خراسان که وارد شهر نیشاپور
شد مقرر فرمود که در یکی از محلات آن حمامی بنا نمودند که الی حال تا تالیف کتاب بفضل ایزد
وهاب آباد است و اسم آن در میان است که میگویند که مایه رضا و آن محله را فوز آباد نام
است و ایضا در همان مکان قناتی حفر نموده و حوضی ترتیب داد و بر فوق حوض مسجدی بنا
نهاد و در حوض خود غسل نمود و در مسجد نماز کرد و الی این زمان سنتی شده که در آن
مکان نماز میکنند و آن حوض مشهور است بحوض کاهلان علت این اسم آنست که چون
هر کسی از جهت تبرک در این حوض غسل مینمود احدی از اهل خراسان چون عازم مکه
شده بود و در اینمکان جهت غسل کمر خود را گشوده بود همیان زری نهاده فراموش کرده
بود و خود بیچ رفته بود خالق منان از برکات بانی اینمکان ثعبان عظیم آفریده بود و هیچ
انسان را جرئت نبود که آمد و شد کند باینمکان تا وقتیکه صاحب همیان باینمکان یعنی عمل
فوز آباد شهر نیشابور رسید پس ثعبان از قدرت خالق آسمان ناپدید گشته پس آن مرد
باتمییز که از مردم شنیده کلام ثعبان را گفت این نیست مگر همیان من باینمکان که خداوند جان
ثعبان را نگهبان مال من نمود پس چون مردم دیدند بعضی ببعض دیگر خطاب کردند
که ای کاهلان من غرایب اسرار و نوادر آثار افتاده تا سستی میفرمایند که چرا این مال در اینجا
بود و این کسان قادر بر اخذ آن نبودند و باین سبب الی حال بهمان منوال در السنه جاری
مشهور است که حوض کاهلان میگویند **پنجاهم** در کتاب بحار جسته محمد بن جویر طبری
از مفید بن جنید شامی روایت کرده که گفت داخل شدم بر علی بن موسی علیه الاف
التحیة و الثنا و گفتم چه بسیار از اسرار و عجایب کار تو را شنیده ام اما خود ندیده ام و در میان
اهل جهان در اشتهار بمرتبه ایست که انکار ممکن نیست اگر صلاح بمن نشان دهی که
منهم از زبان خود بیان کنم پس آن امام معصوم فرمود هر چه تو تمام طلب کنی حاضر میکنم گفتم پس من کفتم

فالدیه

والدین مرا زنده نما فرمود چنان میکنم برو در خانه و مکان خود پس چون داخل خانه شدم پدر و
مادر خود را از قدرت رب قادر و معجزه امام طاهر زنده دیدم و گفتند و الله بمجرد آنکه داخل خانه
شدم دیدیم ایشان در نهایت اطمینان نشسته بودند و ما نشسته ده یوم ماند همان در مکان من
بودند و بعد از آن جان بمالک جهانیان داده فوت شدند **پنجاه و یکم** در بحار از محمد بن طلحه روایت
کرده که چون مامون ملعون ولیعهد امام را بر خاص و عام تمام اظهار کرد موجب اشتهار و نشانه
آثار رفعت شان آن بزرگوار شد و سکه درهم و دینار بنام امام شد طماعان چند که طمع خلافت
بعد از این داشتند و حاسدان زمان آتش حسد در جگر پنهان این دشمنان رب احد هر زمان
شعله میکشید تا بجدی رسید که هم خبر کشتند که این بار چون آن نامدار اراده کند که داخل خانه
مامون گردد ما بر خلاف آداب نزد قدوم آنجناب قیام نکنیم و پرده ها را جهت امام بر نمیداریم
عهد با استحکام کردند اما از قدرت خداوند بمجرد آنکه امام نمودار شد آن جماعت شقاوت
آثار بی اختیار و ناچار بیکبار برخواسته قرار از دست ایشان بدر رفته ناچار از هیبت ایزد جبار مثل
همیشه رفتار کردند و بعد از آنکه آن بزرگوار بیرون نامد رفت هر یک دیگری را تعییب نمود که این
چه طریق و آئین بود پس دعیم با قرار و مدار ندادند که عهد خود را بر هم زنند حاصل خداوند
عادل پیمان ایشان را برهم زده بنیان عهد نهاد او ویران نمود پس چون آن مقرب رب رحمن نزدیک
بابواب رسید از قدرت حی مجید بادی شدیدی مهیبی وزید بنوعی عجیب پرده را بهتر از آنکه
برچید و بلند نمود و از هر یک که آنجناب عبور میفرمود باد پرده دیگر را بلند مینمود تا آنکه
همه را بام انوار الامام مقام عبور نموده داخل شد آن جماعت حاضر گفتند در وقتی که عبور میکند پرده ها
بلند نمیکنیم پس بقدرت رب الارباب بمجرد آنکه آنجناب آشکار شد ابواب مثل اول باد پرده ها
از آنجا بلند شد حضرت عبور فرمود نهایت ایشان هوشیار گشته گفتند این بزرگوار را دیدید
که خداوند مجید باد را مسخر و فرمان بردار او کرده این پس موجب زیادتی اخلاص ایشان شد و
اعتقاد ایشان در باره او زیاد بود **پنجاه و دویم** در کتاب بحار از کتب اخبار نقل شده که در زمان علی
بن موسی در خراسان زنی زینب نام و در نزد خاص و عام ادعا کرده بود که من از اولاد فاطمه
و از اقوام امام میباشم و علوی نسب قلم رفته بود و مردم در نکاح علت شرافت اهل بیت اطهار
او را بسیار اعزاز و اکرام میکردند تا آنکه یومی از ایام آن امام داخل مجلس سلطان شد در حسنی
که آن ملعونه در آنجا بود و چون آنجناب التفات بآن مکار ننمود بعضی از اشراف خدمت آن
حضرت عرض نمودند وصاف آن ملعونه را ذکر کردند حضرت فرمود بسیار عجب که من علوم آن
اولاد ایم هذه کذابة این مدعی کور و مفتری است و این ادعا را وسیله حصول مدعای خود کرده
پس آن ملعونه تا بحال که گفتار امام اخیار را شنید گفت هر گاه شما در نسب من انکار دارید منهم در
نسب شما اقرار ندارم الحال بایستی هر دو آشکار کرد پس امام اخیار که مظهر قهر خداوند ...

بیکبار باتفتیش بیابان بجانب حضار خطاب فرمود که رب غفار جسد و لحوم اولاد فاطمه را بر سباع
و حیوانات حرام کرده ای سلطان مقرر کن که این زیاد را به برکه و مکان سباع افکنند هرگاه از اولاد فاطمه
میباشد که رب مجید او را نگاه میدارند والا که او را پاره میکنند امکاره بیچاره گفت ای سلطان چه سوال
چه علامت بحرمت پیغمبران هرگاه این بیان واقع است خود ابتدا کند تا بایکار ناصدق او آشکار گردد
معیم بار باین نوبت رسد و فکر آن نابکار فرار از اینکار بود پس امام اعظم علوم ربانی و منبع اسرار سبحانی
قبول فرمود و هرکه در آنجا حاضر بود از اکابر و مشاهیر و اشراف همراه سلطان در حوالی و اطراف آن مقام
بسعادت بجانب برکه روان شدند چون به لب برکه که در مکان عمیق بود نظر مینمودند که سباع
بسیار همه در انتظار طعمه دهان باز کرده صدا میکنند پس آن گوهر برج نبوی و شکوفه نهال مرتضوی
برکه را بقدوم میمنت لزوم منور کرده نزول نمود پس بمجرد وصول آن شمع شبستان رسول
باول برکه ... هر حیوان که در امکان بود مانند انسان در سجود بیکبار
خود را ذلیل و خوار در خاک مذلت افکندند ... از هیبت آن امام ... حقیقی کشتند ... اعظم
رحم خدا ... اشفاق دست مبارک بر سر هر یک میمالید و انجوانان از شفقت امام بر خود
میبالیدند تا آنکه این شیوه را با تمام ... پس سلطان و اکابر و ایام و خاص و عام از افعال
آن باجلال ... حیران گشتند ... پس ناگاه ... امامت ... برکه طلوع نمود
گویا جان را از جسد ... پس سلطان خطاب بان بیکتاب کرده که ... تو رسید
انعضوب رب مجید ... و هر زمان امان میطلبید سلطان ... که بگو این ...
افکنید پس هر سبع که او را دید ... رسید ... بجانب العجیبه
دویدند تا آنکه آن بیچاره را از هم دریدند ... و پاک کردانیدند **پنجاه و سیم** در کتب اخبار
ذکر شده از سلیمان جعفری که جناب امام رضا علیه الاف التحیة والثناء روزی بمن فرمود که ...
نشان و فلان صفت ... چون تفحص ... خدمت آنحضرت ...
حضرت بسیار ... صاحب جابر ... خلوت بین القاسم ...
بمن رحم کن و این جابیر ... کار ام جان من ... کفتم چگونه
من میتوانم جرأت کرد که ... حضرت عرض کنم پس بعد از آنکه خدمت آنجناب رسیدم مثل
آفتاب ... سلیمان صاحب جابر ... کفتم بلی والله فرمود جابر را
باو برسان ... پس من ... بعد از زمانی چند صاحب جابیر ...
و خواهش ... کشته که جابیر را خدمت امام ببرد ... متشفع شوم
کفتم ... که اینکلام خدمت امام عرض کنم حاصل بعد از آنکه داخل شدم ...
پس ... فرمود که صاحب اراده کرده ... سلیمان گفتم ... فدای تو شوم فرمود ...
... عمل کردم **پنجاه و چهارم** در کتاب بحار از حسن

علی الوشاء مروی است که احدی سؤال نمود که جناب حضرت صادق ... هر زمان که اراده معاودت
... میفرمود وضو بعمل میاورد و من اراده دارم که از حضرت رضا ... بشنوم کفتم بعد از آنکه
امام ... داخل شدم فرمود پیش از آنکه من سؤال کنم یا حسن بن علی حضرت صادق بعد از مقاربت اگر اراده
عود داشت وضو میساخت و ما نیز چنان میکنیم پس آنچه میخواستم ... آن امام عادل را اعلام
کردم **پنجاه و پنجم** ایضا از علی بن محمد قاسانی مروی است که گفت احدی از شیعیان ... که اموال
بسیار ... امام ... بودم پس آنجناب را ... در دل خود داخل کردم که ...
مال ... حضرت را ... نمود پس ... بقدرت رب متعال نظر نمی فرمود گویا آثار ملال
در حال او ... پس غلام را فرمود تا طشتی حاضر نمود و ... فرمود بر دست من بریز و هر چه غلام
آب بر دست او میریخت تمام شمش طلا در ظرف میریخت چون تمام آن آب بمعجزه آنجناب طلا شد خطاب
فرمود که یا علی هرگاه انسان برای او چنین ... موجود گردد ... اموال ... خوشحال
گردد یا نه **پنجاه و ششم** ایضا از علی بن خطاب مروی است که او گفت من واقفی بودم و ... امامت آنجناب قایل
نبودم و در یوم عرفه ... داشتم که جناب امام ... با بعضی اقوام خود مقابل من واقف شده بود
پس با غلام ... فرمود که ... غلام ... حضرت ... فرموده
... فرمود ... حاضر نمود ... فرمود ... عارض
شد کفتم بلی فرمود ... پس ... کردانید ... فرمود
آیا برای بصیرت تو بس نبود ... این نیز موجب بینایی او نبود **پنجاه و هفتم** مروی است از ابراهیم بن
شعیب که گفت در مسجد رسول ... بودم و مردی ... بود از اهل مدینه از من سؤال کرد که اهل
کدام محالی گفتم عراق پس من از آن سؤال کردم گفت خادم علی بن موسی ... من از آن غلام طلب کردم که نامه
... بعد از آنکه او قبول نمود نامه را نوشتم بعد از اسم خدا و ... نوشتم که از ...
... موجب ... اعتقاد ... باعث ارشاد عباد ... شما ...
انکار ... اجل ... پس آن نامه
نمود چسبانیدم ... و بخادم امام دادم بعد از گذشتن این ... نامه من مختوم ...
پس کشودم ... بعد از بسم الله که ... شعیب و صالح و فلان و فلان ...
تو محمد و علی و فلان و فلان ... اسماء ... من نبود پس ...
که ... بعد از ... تمام صدق بود ... معروف ... بوده در جانب ...
که بعد خداوند علام موجود فرمود **پنجاه و هشتم** ایضا حسین بن عبد الله گفته با جناب نوشته بود که
دعا کن خدا ... جواب نوشتند که هرگاه ... و اصل میکردی ...
پس ... گفته که امام عادل ... و ... حسین بعد از جواب کتاب ... موت شده بود ...
سؤال ... دعا ... حضرت فرمود ...

معلوم کرد ... متعال ... الا اصلح است ... آن امام کامل ... وفات ... بخانه و عیال
پنجاه و نهم ایضا در بحار ذکر شده از عبد الله بن طاوس که ... آن امام عرض کردم که یحیی بن خالد والد
... عرض کردم ... فرمود ...
آنکه ... عرض کردم محدث کدام است فرمود مخلوق است اعظم از ملائکه
که با جناب رسول ... امام ... وقت ...
چنان ... امام ... پس فرمود ... سال تمام عمر نمود
شصتم حسن بن علی الوشا گفته ... چند ... خراسان رفتم ... مرو
شدم شب ... امام موسی ... غلام امام ... فرمود که ...
چیزی ... غلام ... نظر ... چیزی ...
صندوق متاع ... گفته ... فیروزج ... حاصل ... بودم ...
نیست ... امام ...
صندوق ... پس گفتم ... غلام حاضر ...
... غلام امام ... فرمود ...
صاحب آن ... فیروزج ... حضرت فرستاده بود ... قیمت آن ...
پس من ... والله ...
... امام موسی ... سؤال ...
کردم ... آنجناب ... عرب و اکابر و اشراف همه داخل ...
در اطراف ... خاص و عام من ... که ...
... امام ... غلام ...
... من ... فرمود ...
این جواب مسایل تو میباشد ... همان مسایل که ...
و نقصان ... پس گفتم اشهد ان ... رسوله خدا ...
است والله ... امام ... گفتم من ...
... انشاء الله ایضا روایت شده که او
گفت من واقفی بودم ... امام موسی ... قایل بامامت ...
چون داخل شدم بر آن امام کامل و خاص و عام ... مشغول کلام بود که
... لا اله الا الله ... فلان ...
... لا اله الا الله ...

لا اله الا الله سؤال شد از رب جواب گفت و از نبی سؤال شد جواب گفت و از امام سؤال شد
تمام را تعداد نمود پس سؤال شد از من جواب او ... فرمود ... از امامت
سکوت نمود و ابواب عذاب رب الارباب را بر خود ... حاصل گفته که فرموده امام ... تمام صدق بود
شصت و یکم در بحار ذکر شده از روات اخبار که جناب رضا علیه الاف التحیة والثناء بعد از آنکه ...
... علویه و شیعه ... اشراف و اکابر از اطراف هدایا و تحف بسیار ... بشوق ...
منازل ... علی بن اسباط با جمعی هدایا و ... بوده ...
در وسط راه دزدان و قطاعان طریق ... از جماعت ... تمام مالها را گرفتند ...
... علی بن اسباط ... پس ...
بدهی ... در آنجا توقف نمود چون شب ... خواب دید جناب رضا را
که فرمود یا علی بن اسباط دلشاد دار که هدایا و تحفات بسیار تو تمام ... رسید
اما دندان خود را ... علی بن اسباط گفته ...
بیدار شدم و ... پس خداوند اعلا ...
اول بود پس بعد از ... امام که سلام کردم ... فرمود یا علی ...
... امام ... اموال و هدایا ...
... خالق ... پس گفته من داخل ... شدم تمام هدایا و تحف ...
مقام موجود دیدم ... **شصت و دوم** از جمله معجزات آن با برکات حدیثی است که در
کتاب بحار از امام محمد تقی ... مروی است که فرمود ... از اصحاب جناب ... مریض بود
او را عیادت نمود پس فرمود ... چگونه خود را ... عرض کردم ...
و ... حضرت فرمود ... عرض کرد ...
... فرمود ... نسبت ...
... تمام ... دو قسم میشوند ... راحت ...
... جان ...
... عذاب ... پس ... ایمان ...
... بندگان ... شهادت ... اعتقادات خود
... رسول الله ... ملائکه ...
و سلام ... حضرت فرمود ...
ملائکه ... متعال ... فرموده است ...
... سؤال ... ملائکه
هر ... در حضور ... امر فرموده است خداوند

انا اینکلام چشم را بر هم نهاده نول دردادم که السَّلام عَلَیکَ یابْنَ رَسُولِ الله ای ابنت صورت تو و والد
حضرت موسی و جد تو جعفر و محمد بن علی و علی بن الحسین و حسین بن علی و علی بن ابیطالب هم متمثل
شده نزد من حاضر [illegible] این اخر کلام او بود که ملک رب علام روح او را قبض کرد این اخر کلام بود ان
معجزات متفرقه [illegible] مقام نهم در معجزه اول ایام امامت در کتب اخبار روایت شده که محمد
بن فضل هاشمی گفته در مدت سه روز ماند به وفات امام با برکات موسی بن جعفر علیه صلوات الملک
الاکبر رفتم بخدمت انسرور پس خبر بمن داد از ارتحال خود از محل زوال پس مرا معرو فرمود که بعد از من
بمدینه داخل شو و بعد انکه بعد از من خلیفه و امام مردمان فرزند من علی است ع گفتم بعد از ارتحال امام
رفتم بمدینه و خدمت امام خود بعد از انکه منازل را طی نموده داخل مدینه صاحب وقار و سکینه شدم و خود
خدمت ان بزرگوار رسانیدم گفتم السَّلام عَلَیکَ یا صاحِبَ الاَمْر یعنی صاحب امر خلافت و هدایا و
تحف شیعیان را خدمت امام ع دادم و گفتم من میروم به بصره و میدانم کثرت اختلاف مردم را و نمی
وفات حضرت موسی ع بمردم رسیده و شک ندارم که البته از من سوال از حال میکنند و بیکلام که حاضر
عام تمام نشان و برهان امامت را طلب خواهند نمود پس اگر بمن عنایت دلیل و برهانی منت گذارده حضرت
فرمود بمن پنهان نیست [illegible] تو برسان بدوستان ما در بصره که من خود نیز در ایشان میایم بعد از
مدت سه روز تا انکه خود هر چه خواهند از علامات طلب نمایند و توقع را انتظار کردن و لا حول و لا
قُوَّةَ اِلّا بِالله پس بیرون امدم [illegible] اختصاص داشت مثل جد جناب رسول ص و
سلاح و غیر ان گفتم پس وداع کرده روان بجانب بصره شدم پس چون داخل شدم عالم و جاهل نزد من
جمع شدند و همه سوال از حال کردند و من بیان کردم که خدمت امام مکرم موسی بن جعفر ع
رسیدم و [illegible] خود حضرت رضا ع خبر داده فرمود [illegible] دراینمکان ساعتی
[illegible] بلکه بسرعت جانب مدینه روان شو و خدمت امام زمان بر [illegible] چنان کردم و انانکه
شیعیان را نزد او بردم و از این زمان و ورود من تا سه روز انجناب [illegible]
هذا [illegible] کتاب [illegible] یا محمد حسن بن محمد نزد ماست و فرزند زاده ائمه
هدی است و از اهل بیت رسول خداست و فاضل و عابد و کامل است لایق امامت و خلافت هست
و نیست مثل علی بن موسی که [illegible] مسائل مشکل نزد او [illegible] حسن بن محمد که
خود حاضر بود انکار نمود و فرمود مکو ای عمو که همه فضایل نزد علی بن موسی ع جمع است [illegible]
رو سیاه قولش تباه شد زیرا که کسی را که عادل و کامل شمرد او خود اقرار بفضایل امام ع نمود حاصل
چون کلام [illegible] تمام شد بعضی گفتند این اختلاف [illegible] صحیح نیست زیرا که محمد بن الفضل
میگوید امام سه روز دیگر میاید پس صدق و کذب کلام او نزد خاص و عام ظاهر میگردد موافق
روایت [illegible] هدایت چون روز سیم [illegible] محمد بن فضل [illegible] حضرت [illegible]
بود که حاکم مدینه که انجناب [illegible] بعد از انکه [illegible] فارغ شده بود خدمت حضرت فرمود

سلطان را

مقام نهم در معجزات ابتدا امامت حضرت رضا ع

بامامت ولادهم

سلطان را کشود و مطالب از انحضرت نمود و غرض او شوریدن انجناب هر چه مصلحت بود در جواب
فرمود پس خواهش نمود که بعد از نماز عصر و عده همین جاست تا در حضور تو کار جواب نامه این
لعین نابکار نوشته کرده حضرت هم وعده فرمود پس [illegible] الارض از قدرت رب معبود به یک ان
به بصره رسید و منزل و مکان حسن بن محمد از منسوبان خود را طلب فرمود و انخانه را خلوت کردند
محل نزول هما غانه بود پس حسن بن محمد بخدمت انجناب ایستاده بود و بخدمات حضرت اینها
اظهار اخلاص بسیار بان بزرگوار مینمود پس حضرت خطاب بحسن نمود که جمع کن هر که را حاضر بود
در انمکان که محمد بن الفضل از ما سخنان بیان کرد و فرمود شیعیان و همه دوستان ما را جمع نما و جاثلیق
که رئیس و اعلم نصاری است حاضر کن و راس الجالوت را نیز که از علمای اهل کتاب است حاضر سازد
پس حسن بن محمد همه مذاهب و معتزله و زیدیه را حاضر نمود و اما ندانستند که غرض حسن بن محمد
چیست و چون مجلس و خانه حسن پر شد و همه حاضر گشتند بعد از انعقاد مجلس مکان مناسبی در صدر
قرار داد و مسند دوتاه جهت انشاه انداخت و ماه فلک امامت را داخل انمکان نمود ناگاه مجلس را نور
باران کرد و چون قرار گرفت فرمود اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ وَرَحْمَةُ الله وَبَرَکاتُهُ پس فرمود ایا میدانید
چرا ابتدا کردم بسلام گفتند نه ای جناب حضرت فرمود از جهت ارام دل شما گفتند کیستی تو خدا
کند تو را فرمود منم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع و ابن رسول
الله ص پس فرمود که امروز نماز صبح من نزد والی مدینه در مسجد بودم و کلام فرمان سلطان را نقل
فرمود و حکایت نمود که بعد از نماز عصر قرار شده که در حضور من جواب کتاب سلطان را بنویسند این
سخنان را اسان میتوان امتحان نمود صدق و کذب انرا و من و فا میکنم بوعدهٔ والی مدینه و عصر امروز
در مدینه رسول ص میروم بجهت انکه جواب نامهٔ سلطان نوشته شود و لا حول و لا قوة الا بالله
پس حاضران همه بیک زبان گفتند یابن رسول الله ص ما طالب دلیل و برهان بعد از این امالحال این اقوال
و احوال دلیل روشن و نمایان است بر امامت سرکار ما را علاوه بر این طلب برهان دیگر نیست پس همه
ارادهٔ متفرق شدن داشتند حضرت فرمود بمانید و از هر مشکل سوال کنید و اثار نبوت و خلافت
مشاهده کنید زیرا که این دلایل و جواب مسایل مشکل را نمی یابید مگر نزد ما اهل بیت پس عموی
فرزند ابیطالب [illegible] بکلام کشود و گفت محمد بن فضل ادعا نمود که هر علمی نزد تو موجود است و نیز
زبان هر انسانی را و دانایی بهمهٔ امور دانها از عقل بعید است حضرت فرمود راست گفته است محمد بن
الفضل
بن اثلعین گفت این اسان است ما امتحان میکنیم این بغوهٔ رومی است و این یک هندی و این یک دیگر
ترکی و ان یک دیگر رومی است پس یک یک را حاضر نمود و حضرت با هر یک تکلم میفرمود بزبان انقوم
میشنید بنوعیکه احدی از حاضران نمی فهمیدند پس همه حیران شدند زیرا که اهل هر زبانی ما
داشتند که ان امام ع اعلم است پس امام زمان خطاب بعمو بن هذاب فرمود و فرمود که کوش کی این
که جهت صغیر و کبیر برهان است برای من پس اول ایما انکه تو مبتلا میگردی در این اوقات بجنون احدی

تکالیف

انخویشان خود پس انلعین گفت نیست چنین ایا فرمود خدا که عالم غیب مختص اوست حضرت
فرمود مکر تو قران قرائت ننموده که رب منان خبر داده بفرموده خود عالِمُ الغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ
اَحَداً اِلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ یعنی داناست خدا بغیب پس اشکار نمیکند برای احدی غیب خود را
مگر هر که را پسند میکند خداوند از رسولان را حضرت فرمود پس رب معبود رسول الله را پسند
نمود و تعلیم او فرمود هر غیبی را که مصلحت بدان بود و ما ایم نیز پسندیده همان رسول حمید و مائیم
وارث علوم ان رسولی که خدا اعلام باو کرده علوم غیب خود را و ما میدانیم انچه میشود تا بعد قیامت
و اینکه گفتم تو که مبتلا میگردی بجنون احدی از منسوبان خود تا پنج روز تا پنج یوم اگر چنان نشد
گمان نمیکنی ... هر گاه کسی ... [illegible]
دویم از نشان و برهان صدق امامت من انکه تو ای پسر هذاب بقدرت رب الارباب کور میگردی
و مدتی با دیدهٔ بی نور هیمانی که نه راه و نه کوه و نه چاه را توانی نظر کنی سیم از نشان صدق سخنان ما
انکه تو قسم دروغی بر رب اکبر یاد میکنی و این علامتش انستکه خداوند عالم تو را بمرض پیسی مبتلا میکند
محمد بن الفضل گفته تالله که دیدیم همهٔ این بلاها بعمرو بن هذاب رسید پس من باو گفتم بعد از
انکه کور و صاحب برص شده بود که ای بینوا ایا کلام امام ع بظهور رسید یا کذب بود گفت و الله
در همان زمان هم من یقین داشتم بصدق او و اما شیطان برای انسان از جملهٔ دشمنان بزرگ است پس
جناب حضرت رضا ع التفات بجاثلیق نموده فرمود ایا انجیل دلالت بر نبوت محمد ص نمود یا نه گفت اگر
نبوت او از انجیل معلوم بود ما انکار نمیکردیم فرمود خبر ده مرا از سکتهٔ که در سفر سیم است گفت
کفت اسمی است از اسمای خدا و جایز نیست بر ما که ظاهر کنیم انرا حضرت فرمود اگر ثابت کنم که اسم محمد ص
و ذکر اوست و عیسی ع اقرار باو کرده و حضرت بشارت داده است بامت محمد ص تو اقرار میکنی یا باز
انکار میکنی جاثلیق عرض کرد هر گاه تو ثابت میکنی البته اقرار میکنم بعلت انکه من کتاب انجیل را اگر
رد نمیکنم و نمیتوانم کتاب خود را انکار کنم حضرت فرمود بگیر سفر سیم انجا ببکر روان ذکر صفت محمد ص
تو نکاه دار از انکه من قرائت کنم که مقابله کنیم و دانی که بدون زیاده و نقصان است پس شروع نمود حضرت
رضا ع بخواندن سفر سیم تا اینکه رسید باوصاف دختر عبد مناف اثرو همه راش از خاتم انبیاء
فرمود کیست این موصوف ایا معروف تو میباشد یا نه گفت دیگر وصف کن از احضرت فرمود وصف
نمیکنم مگر همان وصفی که خدا وصف فرموده است صاحب ناقه و کساء و عصا نبی امی قریشی انکه
که مییابید او را مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَالْاِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَیُحِلُّ لَهُمُ
الطَّیِّباتِ وَیُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَیَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ وَالْاَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ ترجمه اش اینستکه
ایا چنین پیغمبری که مییابید او را نوشته شده نزد خود ایشان در توریه و انجیل صفت او چنان است
که امر میکند مردمان را بنیکی و احسان و نهی میکند از جور و ظلم و عصیان و حلال میکند بجهت ...
چیزهای پاکیزه و خوب را و حرام میگرداند بر مردم اشیای بد و ناخوب را و بر میدارد از ایشان ...

تکالیف

تکالیف مشکل را یعنی دین او نسبت بسایر ادیان سهل و اسان تر است هدایت میکند براه وسط
و طریقهٔ مستقیم تو را بخدا قسم میدهم ای جاثلیق ایا این صفات که در انجیل ثبت است و این علامات
در این نبی ما هست یا نه پس جاثلیق ساعتی سر بزیر افکند و دانست که انکار نمیتواند کرد پس
گفت بلی این صفت که در انجیل است و عیسی هم خبر داده که با این صفات پیغمبری میاید نهایت بر
نصاری معلوم نیست که ایا این محمد همان است یا نه حضرت فرمود خوب پس تو چون اقرار کردی
بانجیل که اینها صفات محمد است پس نگاه دار سخن بعد از این ما که من بر تو قرائت کنم از نشان خاتم رسل
اینقدر که نتوان کتمان کرد که در انجا ذکر او و وصی او و ذکر [illegible] دختر او و دو سبط او حسن و حسین
موجود است پس جاثلیق دید که اعتقاب رب مجید مطلع است از کتاب انجیل و راس الجالوت که
نزدیک یهود بود مبهوت شده بجاثلیق عالم نصاری گفت بنوعی کلام [illegible] میگویید که انکار
نمیتوان نمود مگر بانکار کردن توریه و انجیل و زبور و گفتند بشارت که داده اند بامدن این جناب
موسی و عیسی و کتاب ما که محمد نبی است نهایت ما هر میدانیم که این محمد است همان ممکن است غیر
این محمد نامی نیز باین نشان باشد پس ما چگونه شهادت دهیم که این محمد موصوف است و حال انکه شک
داریم شک با شهادت منافات دارد حضرت فرمود بعد از موسی و عیسی از کسی ادعای رسالت کرده است
که محمد نام او باشد یا خبری بشما رسیده است ملکه ایا از اولاد ادم ع الی حال احدی با این اسم بنوعی یا در
کتب دیده ایکه پیش از این کتابی بر محمد نامی خدا نازل کرده باشد پس سکوت کردند و گفتند جایز نیست که
ما اقرار کنیم که این محمد شما همان است و وصی و دختر و دو پسر او را اقرار کنیم در انمکان از قبیل اقرار از راه
اضطرار است و مسلمان باید باختیار داخل اسلام گردد بعد از تفکر تام حضرت فرمود من تو را داخل
امان
خدا و رسول خدا کردم تو بالاطمینان باش از ضرر مسلمانان پس جاثلیق گفت حالا که امان دادی این
محمد و این وصی و این دختر و این دو سبط یعنی حسن و حسین همانند که در انجیل خداوند جلیل ذکر
فرموده و در توریه و زبور هم مذکور است حضرت فرمود حق و صدق است با انکه بهتان و کذب گفت
بلکه حق و صدق و صواب و نگفته است محمد ص مگر حق پس بعد از اقرار جاثلیق حضرت براس الجالوت
بزرک یهود فرمود زبور را حاضر کن و نگاه دار پس از سفر اول شروع نمود تا منتهی شد بذکر محمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین پس فرمود تو را هم امان دادم با مان رب رحمن و خاتم رسولان که هر
چه خواهی بیان کن احدی را بر تو تسلط جان و مال نباشد پس قسم یاد نمود که این محمد با این نشان و علی
داماد او و فاطمه دختر او و دو سبط او حسن و حسین بعینه همین ها بوده اند حضرت رضا ع فرمود
بحق ده سورهٔ که خدا نازل نمود بر موسی بن عمران که دیده تو در توریه ایا صفت محمد و علی و فاطمه و حسن و
حسین را دیدهٔ که موصوفند بعدل و فضل گفت بلی و هر که انکار کند کافر بخدا و انبیا است میگویم حضرت
فرمود پس نگاه دار فلان سفر را پس انجناب شروع بقرائت نموده و کتاب در دست عالم یهود بود و
از فصاحت و بلاغت و فضیلت حضرت در حیرت رفته بود تا انکه بذکر محمد ص رسید پس راس الجالوت گفت

نیز هم

عالم

اینست اسماء و اینها اسماء ... که ترجمه اش بعربی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین است
پس جناب حضرت تلاوت فرمود تا آنکه انعام کرد و القضای ولد رسول اگر بنو بکه مرا بیرون کنی قبول
کرده اند همه ... و ریاست محبوب است و نمیتوانم خود را معزول کردانم اگر اینها مانع
نبود هر اینه ایمان برسول عالمیان میاوردم و متابعت تو میکردم بخداوند اگر قسم که ندیدیم از تو
کسی را اعلم بتوریت و انجیل و زبور و کسی را اعلم بمعانی آن ندیدیم از تو پس جناب رضا علیه الاف التحیة والثناء
تا وقت زوال با ایشان مشغول کلام بود و چون وقت ظهر شد فرمود الحال من نماز بجای آورم و بیرون
بعلت آنوعده که با والی مدینه کرده ام و جواب کتاب سلطان در حضور من نوشته شود اما علی الصباح
بمکان شما عود میکنم پس عبدالله بن سلیمان اذان نماز گفت و اقامه گفت حضرت مقدم شده
نماز گذارده و چون سلام داد بجانب مدینه روانه شده بعد از آنکه در نزد والی مدینه جواب فرمان
سلطان نوشته شده بود صبح دیگر بود که حضرت مجلس اهل بصره را بقدوم میمنت لزوم مشرف
فرمود پس الجماعت حاضر یک جاریه رومیه را خدمت حضرت آوردند پس حضرت بروی تکلم
فرمود و جاثلیق هم عالم برومی بود پس حضرت آن جاریه را مسلمان نمود و جاثلیق که اسلام جاریه را
دید با او گفت ای جاریه آیا محمد ... شما محبوب تر است یا عیسی ع گفت تا این که محمد ص خوب معرفی
من نمود عیسی ع محبوب تر بود نزد من بنهایت الحال که معرفت بجلال او بهم رسانیدم او را دوستتر
میدارم و از همه رسولان او را مقدم میدارم جاثلیق گفت پس اسلام تو عیسی را نزد تو مبغوض گردانید
گفت حاشا اینکلام را که من نگفتم بلکه گفتم من محمد ص را دوستتر داشتم پس بعد از آنکه جاریه
الزام نمود جاثلیق را حضرت فرمود ای جاثلیق حالی مردم حاضر یکی بزبان عربی سخنان جاریه را
و هر چه تو با او گفتی پس تمام کلام جهت خاص و عام ذکر کرد پس عالم نصاری عرض کرد ای پسر محمد
مردی سندی ... که نصرانی میباشد و صاحب علم کلام است پس امام ع امر با حضار او نمود
و بعد از حضور او تکلم بزبان سندی نمود جهت رای او میاورد و از کلامی بکلام دیگر او حتی مبهوت
پس شنیدم که سندی گفت ... پس سندی چون تکلم باینکلام نمود حضرت فرمود
اینکلام بعربی اقرار بکلمه اسلام بود پس بتدریج با او تکلم فرمود تا آنکه اقرار بعبودیت عیسی ع
نمود پس ... بزبان سندی سخنان با برهان فرمود تا آن زمان که سندی گفت اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله ص بعد از آن ... نمود پس ظاهر شد
تحت آن زنار پس گفت یابن رسول الله پاره کن بدست مبارک خود زنار مرا پس حضرت کارد
طلبید و زنار را ... پس محمد بن فضل هاشمی خطاب فرمود که بگیر سندی را و بحمام داخل کن
و او را پاک کردان و او را با عیال او خلعت بپوشان و همه را بر دار بمدینه داخل کردان پس چون از مخاطبه
مردم فارغ شد امام ع التفات بخاص و عام نمود و فرمود الجماعت حضار الصدق گفتند محمد
فضل بر شما آشکار شد که هر چه ... من اخبار کرده بود همه صدق و حق بود پس حاضران یک زبان
گفتند

گفتند آری والله از جناب شما ... بیان کرده نمایان شد باضعاف مضاعف گفتند محمد
بن فضل بما خبر داد که شما را ... بشهر خراسان خواهند برد چنان است یا نه فرمود بلی با عزت
احترام مرا با مقام میبینند راوی گفت پس تمام حضار اقرار کردند بامامت آن بزرگوار و همه
شهادت دادند و در آن شب ... در بصره اقامت نمود تا آنکه شب بسر رسید صباح
همه را طلبید و وداع نمود و سفارش فرمود بعبادت و محبت محمد بن فضل گفت من در خدمت
حضرت رفتم بعنوان مشایعت بسیار بعد از بصره شده بودیم تا آنکه حضرت بوسط راه رسید
از راه عدول فرموده چهار رکعت نماز بجای آورده فرمود انصرف فی حفظ الله برگرد در حفظ
خدا و فرمود دیده بر هم گذار و باز کن چون دیده خود را گشودم خود را از در باب خانه دیدم در بصره
و حضرت رضا را ندیدیم و امر نمود سندی و عیال او که مسلمان شده بودند بفرموده حضرت
روانه مدینه نمودم و گفت در وقت خروج حضرت از بصره از جمله خدماتی که حضرت بمن محول
فرموده بود این بود که مقرر فرمود که برود در کوفه و شیعیان را جمع نماید و همه را اعلام کن که من
نزد ایشان میایم و امر فرموده بود بمن که منزل خود را در خانه حفص بن عمیر قرار دهم پس من بفرموده
آنجناب عمل کردم و همه شیعیان را از آمدن امام زمان خبردار کردم تا آنکه در نزدیکی نضر بن
مزاحم بودیم که ناگاه ناگاه من ... تام افتادم که خادم خاص امام ع بود پس دانستم که حضرت وارد
شده پس بسرعت تمام بجانب خانه حفص بن عمیر روانه شدم پس ناگاه او در خانه بود پس سلام
کردم آن بزرگوار فرمود تدارک طعام بکنی با فراوانی تمام خاص و عام شهر عرض کردم که خادم تو را
که دیدم تدارک طعام کرفته در خدمت شما رسیدم پس آنجناب فرمود الحمد لله علی توفیقک حمد خدا را
بر توفیق تو پس مردم را جمع کردیم و بعد از طعام فرمود یا محمد نظر نما که کدام از علمای نصاری
و یهود ... حاضر کن و هر که از علم کلام تمام است همه را در اینمقام جمع کن پس چون حاضر کردیم ایشان را
حضرت فرمود که من اراده دارم که شما را بهره مند کنم بمعرفت خود چنانچه شیعیان بصره را بهره مند
کردم و خداوند علام بمن تعلیم فرموده از هر کتاب که نازل کرده است پس ملتفت عالم نصاری شد
که معروف بجدل بود و عارف بتوریت و انجیل بود پس فرمود ای عالم نصاری آیا میدانی که انجیل صحیفه مشتمل
بر پنج اسم بوده چه بود که حضرت عیسی ع ... هر وقت که اراده میفرمود که
از مشرق زمین بمغرب زمین برود ... صحیفه را میگشود و خدا را بآن اسم قسم میداد پس خالق
عالمیان زمین را برای او میپیچید و ... عیسی ع را بآن مکان میرسانید ...
میرسید پس عالم گفت آن پنج اسم را نمیدانم لکن ... اسم آن است که صحیفه مشتمل بر پنج اسم بوده و بجا
آن اسماء طی مسافت مینموده و بآن پنج اسم سؤال میکرده در هر حال و خداوند تعالی عطا میفرمود
حضرت فرمود الله اکبر هرگاه اشتباه میدانید که پنج اسم نزد آنجناب بوده که ... بواسطه
آن اسماء ... این اسماء ... شهادت دهید ...

که اقرار ... بودن پنج اسم نزد عیسی ع پس فرمود انصاف چه بسیار خوب است که حجت کرد
کسی اهل هر ملتی را بکتاب خود ... و نبی او پس مردم همه گفتند بلی ای امام پس فرمود ایها الحضار بدانید که
بعد از رسول رب مجید احدی امام نیست مگر هر که قادر باشد بر آوردن اموری که خارق عادت است
و اعلم است که با همه ائمه حجت را علم کند پس عالم یهود گفت بچه نشانی میتوان امام را شناخت فرمود
که باید عالم بتوریت و انجیل و زبور و قرآن همه باشد و با اهل توریت بتوریت برهان آورد و با عیسویان
بکتاب انجیل و با مسلمانان بقرآن دلیل آورد و باید عالم بجمیع لغات باشد حتی آنکه ... زبان ...
عالم و با هر انسان بلغت و زبان او حق را بیان کند و با این همه نشان پرهیزکار و عابد ... باشد
و پاک باشد از هر عیب و عار و خالی باشد از ... و عادل و حکیم و بردبار و ... صادق
و عطوف باشد امین و نیکوکار باشد پس نضر بن مزاحم قیام نمود گفت چه میفرمایی درباره
جناب جعفر ع جد خود فرمود که چگونه میتوان انکار کرد کسی را که تمام اهل زمان ...
اقرار کرده اند بعلم و زهد و ورع او البته او است حجت و امام ع پس عرض کرد چه میفرمایی در
باب والد ماجد خود موسی ع حضرت فرمود والد من با اهل هر زبان بلغت او تکلم میفرمود و از همه
آفاق علمای یهود و نصاری خدمت او میامدند و همه را جواب میفرمود که اغلب اقرار برسالت
سید ابرار میکردند ... در وقتیکه زمان ارتحال او رسید مرا طلبید
و فرمود رسول خدا ... وداع دنیا علی مرتضی ع که وصی خود را طلبید و کتب انبیاء و علوم
... زبان را در دهان او داخل کردانید و لعاب دهان معجز بیان خود را با و خورانید
فرمود هر چه خدا بمن فهمانیده همه را بتو فهمانیدم یا علی و هر رتبه مرا بتو عطا فرمود سوای رتبه
نبوت را که بعد از من نبی نیست پس هر امامی در حین رفتن از محل زوال علوم را با تمام انتقال با امام
دیگر میکند این ضابطه بر قرار است پس چون پدرم موسی بن جعفر ... از این جهان مفارقت
فرمود همه علوم را تعلیم من نمود از هر موجود و هر چه بعد از این موجود میگردد این اخبار محمد
محمد بن فضل هاشمی بود **دویم** از جمله مباحثات آن امام با برکات با اهل توریت و انجیل و سایر
ادیان موافق روایات وارده در کتاب احتجاج ... که از راویان بسیار روایت شده از آنکه ملعون
در ایام خلافت خود جمع نمود علما را و این وقتی بود که جناب حضرت رضا را از مدینه نزد خود طلبید
در طوس ... را امر کرده بود که اعلم یهود و رأس الجالوت و اعلم نصاری که مسمی بجاثلیق
... و جاثلیق بود حاضر کنند و اکابر اهل هند و بعضی از آتش پرست و مذاهب مختلفه دیگر را نیز
همه حاضر کردند پس بعد از آنکه فضل بن سهل اعلام را جمع نموده بود خلیفه را خبر داد و او اذن دخول
داده همه را داخل بر خلیفه نمود مأمون بعد از تعارفات رسمی گفت غرض من از جمع کردن شما ...
خیریت ... اراده کرده ام که شما هر یک با پسر عموی من حضرت رضا که از ...
رسول خدا است مباحثه کنید در دین ... پس باید صباح تخلف نکنید و تمام شما حاضر گردید پس
بعد از

بعد از آنکه همه گفتند اطاعت میکنیم و موافق فرموده صباح حاضر میشویم یاسر خادم خود را خدمت
امام ع فرستاد راوی گفت من در خدمت آن والامقام بودم که آن غلام داخل شد بعد از سلام
عرض کرد که خلیفه میگوید که اصحاب کلام از علمای یهود و نصاری و مجوس و اهل هند و روم و
صاحبان علوم نزد من جمع شده اند و اراده دارند مناظره کنند با شما ... و من با ایشان وعده
صباح را کرده ام در مجلس خود و اگر بر جناب شما مشکل است مرخص فرمائید ...
است حضرت جواب فرستاد که او را سلام بر تو باد و ثانیا آنکه ... انشاء الله
صباح ... بمنزل شما داخل میگردیم راوی گفت بعد از رفتن یاسر خادم مأمون حضرت بجانب
حسن بن محمد التفات نمود فرمود که یا حسن آیا چه اراده کرده است پسر عموی تو یعنی خلیفه پس او
جواب گفت که غرض او امتحان است و ... فکری کرده است بسیار بد بنا است حضرت فرمود
چرا عرض کرد بعلت آنکه اینها جمعی هستند که اگر گفتار شما در توحید باشد انکار خواهند کرد و گویند
آنجا او اگر در نبوت انبیاء و رسول مختار حرف گوئی خواهند گفت از آنجا ... قبول نیست ...
و عناد اراده فتنه و فساد تکلم میکنند پس صلاح حذر کردن است از مثل این مجلس فدای تو گردم
ترک کن رفتن را حضرت تبسم نمود و فرمود ای حسن بن محمد آیا ترسانی که مرا مغلوب کنند گفتم ...
من گفتم نه بخدا فدای تو شوم نمیترسم که مغلوب گردی بلکه امیدوارم که رب اکرم ترا ظفر دهد
بر اهل ... فرمود که میخواهی که بدانی چه زمان خلیفه ... پشیمان میگردد ... گفتم
فدای تو گردم فرمود در وقتیکه نظر خواهی نمود که من با اهل توریت بتوریت خود ایشان حق را اثبات
میکنم و با نصاری بانجیل خود ایشان و ... بیان ظاهر میکنم حق را و بر اهل زبور از کتاب
زبور حق را ظاهر میسازم و بعلمای ... حق را معلوم و ... بزبان ایشان
حق را بیان میکنم در آن زمان است که سلطان از منعقد کردن مجلس پشیمان میگردد ... از جمله
سخنان بر هوشمندان عیان میشود که او مستحق این مکان نیست و غاصب خلافت مردمان است و
لا حول و لا قوة الا بالله پس بعد از آنکه صبح دیگر رسید سهل بن فضل داخل بر امام ع شد بعد از
سلام عرض کرد که علما و مشاهیر ایام همه جمع گشته اند خلیفه بعد از سلام میگوید رای جناب شما
آمدن نزد ما هست یا نه حضرت فرمود برو تو که منهم ... خواهم آمد ... راوی گفت حضرت
وضو بجا آورده قدری سویق میل نمود و بما هم خورانید و ما در خدمت حضرت روانه شدیم و
چون داخل مکان سلطان شدیم دیدیم که مجلس از کثرت مردمان مکان خالی ندارد و جمع بسیار
از سادات علوی و بنی هاشم که از اعاظم اند در نزد خلیفه نشسته اند و سلاطین و خوانین و
سرداران همه در حضور ایستاده اند پس چون امام ع داخل شد مأمون قیام نمود و تمام آنان از خاص
و عام همه بسلام و قیام مبادرت نمودند و آن بزرگ ... را در ... المجلس قرار دادند و تمام سادات
اعاظم در حضور ایستاده ... نمودند تا آنکه حضرت مرخص فرمود سادات

نشستند پس خلیفه با جناب امام ع رو کرد و کلام نمود و التفات بسیار بان جماعت نمود پس بعد از ان متوجه
خطاب بجاثلیق نمود و گفت ای جاثلیق این ابن عم من علی بن موسی ولد فاطمه زهرا است و حضرت
و فرزند علی مرتضی من میخواهم تو با او مباحثه کنی در دین پس جاثلیق گفت ای پادشاه مؤمنین چگونه
من با این حجت کنم و حال آنکه قرآن او را که دلیل اوست من منکرم و رسول او را هم که من اقرار ندارم
حضرت فرمود ای نصرانی اگر من از کتاب شما دلیل بیاورم آیا قبول تو خواهی بود و اقرار بسید او خواهی
نمود نصرانی گفت در صورت وجود دلیل از کتاب انجیل میگویم که عذر من مسدود است بخدا قسم یاد کنم
که بر غرایق خودم ایمان میاورم حضرت فرمود سؤال نما از هر چه خواهی و بفهم جواب را نصرانی گفت
ابتدا بیان فرما که آیا ایمان بحضرت عیسی ع و کتاب ما داری یا نه حضرت فرمود من اقرار دارم بر نبوت آن
عیسی ع که بشارت داد بامت خود باین خاتم انبیا و امر بان کتاب داد نزد خدا اگر آن عیسی که را این
بشارات که میگویی اقرار دارم اگر عیسی نامی را میگویی که نگفته بعد از من رسول عربی امی مبعوث میگردد
من منکرم که این عیسی که صاحب این کلام است رسول بوده پس نصرانی گفت آیا ما جزم نمیکنیم همه احکام
بشهادت عدلین فرمود بلی نصرانی گفت پس اقامه کن دو شاهد از غیر ملت خودت که نصرانی او را قبول
کند حضرت فرمود انصاف دادی پس آیا عادل نزد عیسی را قبول داری گفت کیست آن بگو ما فرمود
یوحنا چون بود گفت خوب خوب او احب همه مردم بود نزد عیسی ع حضرت فرمود پس قسم میدهم ترا
بخدا که آیا در انجیل نیست که یوحنا گفت که حضرت مسیح بمن خبر داد بدین محمد عربی و بشارت داد که از
بلاد مبعوث میگردد و عیسی بمن فرمود که بعد از من او نبی خواهد بود پس منهم اصحاب جناب عیسی را
خبر دادم و ایمان آوردند بان جماعت جاثلیق گفت بلی ذکر کرده است یوحنا و بشارت داده است بنبوت
یک مردی و وصایت اهل بیت او اما مشخص نکرده است که در چه زمان چنانکه میباید او و صیاد او بعیا
تمام باسم عبا اعلام نموده که ما از اشتباه دانیم حضرت فرمود اگر کسی قرائت کند بر شما انجیل را که اسم و نشان
جناب رسالتماب در انجا باشد اقرار میکنی گفت در صورتی چنان دیگر نمیتوان انکار نمود پس حضرت
خطاب بشخص رومی و رأس الجالوت فرمود که شما انجیل حفظ دارید عرض کردند بلی فرمود نگاه دارید
برای من سفر سیم را پس اگر در انجا شنیدید ذکر محمد و اهل بیت او را با ایشان شهادت دهید برای من
که این رسول همان است پس قرائت نمود هر یک از ایشان گوش مینمودند تا آنکه چون بذکر خاتم رسولان
رسید توقف فرمود خطاب باهل کتاب فرمود که ای نصرانیان آیا دانستید بحق عیسی ع که من عالم هستم
بانجیل گفتند آری والله فرمود این اسم و صفات کی بود پس ذکر اهل بیت و خویشان سید عالمیان را
کرد و فرمود ای نصرانی این قول عیسی ع است اگر انکار میکنی انکار کرده موسی و انبیای عظام را پس
جاثلیق گفت ما اقرار داریم که اینها گفتار عیسی است حضرت فرمود شاهد شوید پس فرمود دیگر سؤال کن
یا جاثلیق گفت خبر ده مرا از خواص اصحاب عیسی ع که چند کس بودند و از علمای انجیل که چند کس بودند
حضرت فرمود از خواص اصحاب آنجناب دوازده کس بودند و اعلم و افضل ایشان لوقا نام بود و اما علمای نصاری
سه کس

سه کس بودند یوحنای اکبر باج و یوحنای بقرقیسیا و یوحنای دیلمی بزجان منزله و این یوحنا بود که او
نبی را فرمود و ذکر اهل بیت و امت نبی ما را فرمود و این بود که امت عیسی و بنی اسرائیل را بشارت
داد بوجود خاتم انبیا پس چون کلام باین مقام رسید حضرت از راه حکمت اراده هدایت انجماعت را
نمود که دانند عیسی بنده خدا بود و ادعای بالاتر از بندگی نفی نموده بود پس خطاب باهل کتاب فرمود
که ایمان داریم بعیسی و خوبی او را اذعان کرده ایم مگر آنکه عیب او را این میدانیم که در عبادت ضعیف
کم غان عکر بود و پر خواب بود اهل کتاب از این کلام اضطراب در خود دیده جواب گفتند علم
ما شما فاسد شد چرا که شما اهل صفات عیسی میباشید حضرت فرمود کدام نشان من درست نبود
عالم نصاری گفت بهمه کس واضح و نمایان شده که عیسی ع در تمام ایام بصیام بود و هر شبها بوظیفه صلوة
قیام مینمود و بیدار که خواب بود حضرت فرمود اینها من گفتم که لازم ادعای شما بود که او را از عبودیت
خارج کرده اید پس این عبادت و طاعت را برای کی میکرد و بندگی از جهت کی بود پس از این کلام امام ع
انفعال تمام برای جاثلیق رخ نمود بنوعی که قادر بر تکلم نشد پس جناب امام ع فرمود یا نصرانی سؤالی
دارم گفت بفرما اگر میدانم جواب میگویم و غرض حضرت باز الزام انجماعت کالانعام بود که دانند
عیسی ع بنده خداست فرمود چرا شما انکار دارید که زنده کردن عیسی و شفا دادن کور و پیس
همه باذن خدا بود گفت بعلت آنکه امثال این امور برای بشر میسور نیست و از قوه بشر بعید است پس
البته او ربّ یکی است حضرت فرمود الیسع هم نبی بود و موافق کتاب شما بر آب راه رفت و مرده زنده
کرد و کور را روشن نمود و پیس را شفا داد چرا امت او نگفتند او خداست و عبادت کردن او را
احدی او را نگفت خداست و دیگر حزقیل پیغمبری بود جلیل موافق انجیل سی و پنج هزار کس را
زنده نمود بعد از آنکه همه را میرانده بود و شصت سال از موت ایشان گذشته بود پس خطاب بعالم
یهود نمود که آیا در تورات دیده که بخت نصر بنی اسرائیل را بر بابل برده قتل نمود پس خدا حزقیل را
فرستاده ایشان را زنده نمود این در تورات شما موجود است پس همه اذعان بانچه فرموده کردند گفتند بلی
تو حق و صدق است و خلاف ندارد پس فرمود ای یهودی نگاه دار برای من تورات را و حضرت شروع
بقرائت نمود یهودی در تعجب بود زیرا که احسن از ایشان حضرت بتورات عالم بود پس حضرت فرمود
ای نصرانی آیا وجود این انبیا مقدم بود که گفتم یا وجود عیسی گفت آن انبیا حضرت فرمود جماعت
قریش جمع شدند نزد رسول الله و سؤال کردند که زنده کند مردگان ایشان را پس حضرت همراه ایشان
کرده علی بن ابیطالب ع را و فرمود برو بمقابر ایشان و هر که را خواهند زنده شدن او را بنام
بصدای بلند که یا فلان و یا فلان و فلان رسول عالمیان میفرماید که برخیزید باسرعت بعد پس هر
کسی دید که بمجرد آنکه امیر ع ندا نمود بازن قدرت ایزد معبود مردگان از قبور شان قیام نموده خاک از
سر خود پاک میکردند پس جماعت قریش از مشاهده مردگان که زنده شده بودند سؤال کردند از هر حال
و اینها احیا کردند بر نبوت رسول مختار ص و گفتند چه خوب بود اگر ما ادراک او را کرده بودیم و ایمان

با او میاوردیم و همچنین بهمه مسلمین جز و یقین شده که رسول امین بسیار کور و پیس و غیر مرا شفا داد
و مجانین چند را بقدرت خداوند عاقل نمود و بهایم و طیور چند با او تکلم کردند و شیاطین و جن در
فرمان او بودند چرا احدی او را خدا ندانست و ما و شما همه قایل بفضایل انبیاء سابق هستیم که ایشان
بنوعیکه بیان شد چنان کردند پس باید عیسی را رب دانست پس حزقیل و الیسع نبی بیت الله را که کردند
هر کاری را که عیسی کرد علاوه آنکه خدا خبر داده أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ
الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ در بنی اسرائیل طاعونی شد جمعیت کثیری از نقدی بیت کبیری فرار
نمودند و از شهر بیرون رفتند پس ناگهان تمام در بیابان مردند و از کثرت ایشان چون امکان نداشت
دفن انها جماعتیکه در شهر زنده مانده بودند مطلع شدند امر نمودند حصار و دیوار بلندی اطراف مردگان
ساختند و مدتها چنان بود تا آنکه پوسیده استخوانها و خاکستر شده بود که احدی از انبیا گذشت بتقدیر خدا
از انمکان عبور نمود در کار اینها حیران نظر مینمود که خالق اکبر وحی فرمود بان پیغمبر که آیا اراده داری
که زنده کنم اینها را گفت بلی یا رب وحی نمود که ندا کن ایشان را پس گفت أَيَّتُهَا الْعِظَامُ الْبَالِيَةُ قُومِي بِإِذْنِ
اللَّهِ پس همه زنده شدند و برخواستند قطع نظر از اینجا کرده آیا نبود ابراهیم خلیل رب معبود که چهار
مرغ را قطعه قطعه نمود و کوبید بعد از انکه گوشت انها مخلوط شده بود خدا انهم را زنده نمود
فرمود قطع نظر از خبر ابراهیم ع قوم موسی ع بعد از تکلم کردن او با خدا گفتند تو دیده خدا را ما
بنما پس گفتند أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس صاعقه همه را سوزانید و موسی ع تنها
مانده بود گفت خداوندا هفتاد کس را من با خود آورده ام چگونه جواب مردم را بدهم پس اگر
اراده داشتی ایکاش پیش از این هلاک کرده بودی که با من همراه نباشند القصه حضرت الله آن
دعای او را ملک بقوت همه را زنده نمود پس چرا موسی ع را احدی رب نگفته و اینها که ذکر شد در انجیل
و تورات و زبور مذکور است چرا احدی مستور نیست پس حضرت فرمود شما را بخدا قسم میدهم که
ده آیه نازل شده بر موسی ع که آیا در تورات هست خبر محمد ص و امت او باین طریق که میاید امت
آخری تابعان راکب بعیر تسبیح میکنند رب خود را بسیار پس باید بنی اسرائیل پناه برند بایشان و
پادشاهان ایشان تا در امان باشند زیرا که انها انتقام میکشند بسیف از انکافران ایا همین بیان
تورات است رأس الجالوت گفت بلی ما چنان دیده ایم بدون زیاده و نقصان پس حضرت بعالم نصاری
فرمود ای نصرانی آیا کتاب شعیا را میدانی گفت حرف بحرف از ابتدا تا انتها فرمود آیا این کلام از اوست
گفت إِنِّي رَأَيْتُ صُورَةَ رَاكِبِ الْحِمَارِ لَابِسًا جَلَابِيبَ النُّورِ وَرَأَيْتُ رَاكِبَ الْبَعِيرِ ضَوْءُهُ مِثْلُ ضَوْءِ الْقَمَرِ پس
گفتند بلی همین کلام یقین از شعیا است پس خطاب فرمود که ای نصرانی آیا میدانی که عیسی ع فرمود
إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي وَرَبِّكُمْ وَالْبَارِقْلِيطَا جَاءَ هُوَ الَّذِي يَشْهَدُ بِالْحَقِّ كَمَا شَهِدْتُ لَهُ وَهُوَ الَّذِي يُفَسِّرُ
لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ الَّذِي يُبْدِي فَضَائِحَ الْأُمَمِ وَهُوَ الَّذِي يَكْسِرُ عَمُودَ الْكُفْرِ پس گفت این کلمات در انجیل است
ما اقرار داریم حضرت فرمود ای عالم نصاری آیا خبر میکنی که انجیل کتاب اصلی شما چگونه مفقود شد و این انجیل را
که

کی ترتیب نمود گفت ما نایاب نکرده ایم کتاب خود را مگر یک روز و بعد یافتیم از تازه پس یوحنا و متی
این دو کس در آوردند حضرت فرمود چه سقیم کلام است معرفت تو بسنن انجیل و علمای آن اگر چنان بود
چرا اختلاف در میان شما ظاهر میشد این اختلاف در این انجیل است که امروز در دست شماست
و اگر انجیل اول بی تغییر بود خلاف در میان نبود بدانکه بعد از آنکه عیسی ع باسمان رفت انجیل را
نیز مفقود شده بود مردم نصاری جمع شدند نزد علما و گفتند کشته شد عیسی و ما نایاب کردیم کتاب را
و شما علما هر چه دارید بیاورید پس لوقا نام و مرقابوس گفتند که انجیل نزد ماست و ما بیرون میاوریم
او را سفر بسفر پس لوقا و مرقابوس و یوحنا و متی این چهار اخبار کردند شما را این کتاب موجود
بعد از آنکه اصل آن مفقود بود و این چهار شاگردان بعض شاگردان اصحاب عیسی ع بودند چون
کلام امام ع باین مقام رسید عالم نصاری گفت من الحال خوب عالم باین احوال نبودم و الحال یقین
باین مقال کرده و سبلال و کمال شما از من ظاهر شد و قلب من صدق شما را جزم نمود حضرت فرمود
شهادت این چهار عالم نزد شما چطور است گفت قبول است زیرا که ایشان علمای انجیل و هر چه گویند
حق است حضرت خطاب بمامون نمود و فرمود شاهد کردید پس فرمود بحق پسر و مادر قسم
میدهم که آیا متی که یکی از این چهار عالم شماست نگفت در باب نسب عیسی ع او است پسر داود بن ابراهیم
بن یعقوب بن یهوذا بن حضرون و آیا مرقابوس در نسب عیسی ع نگفته که مسیح کلمه خدا بود که حلول
در جسد او میکرد پس انسان موجود شد و لوقا نام نگفته که عیسی و مریم هر دو دو انسان بودند
از خون و گوشت حاصل غرض امام کامل اقرار کردن انجماعت باینکه عیسی ع بنده و مخلوق خداست
القصه فرمود قطع نظر از فرموده این شهود که از خود شما بود آیا فرموده خود عیسی ع قبول است
برای نفس خود در انجا که فرموده حق را بشما میگویم از آسمان هر که نزول میکند میتواند باز
با مکان بالا رود مگر خاتم رسولان ص که راکب بعیر است او بالا میرود بجانب سما و نزول میکند آیا این
فرموده عیسی ع است گفت بلی ما اقرار داریم که این گفتار از عیسی ع است فرمود شهادت این چهار
در نسب عیسی ع چه گفتی گفت است عادل را روکرد مرا معاف داری از این سؤال حضرت فرمود این
مجال خود سؤال دیگر داری بکن نصرانی گفت والله که نادیم در میان مسلمانان احدی را مثل تو در لوذ
دلیل و برهان حضرت خطاب بعالم یهود فرمود که آیا حضرت موسی ع نفرمود به بنی اسرائیل
که میاید رسولی بعد از من از برادران شما پس تصدیق کنید او را و بشنوید از او آیا میدانید ای عالم
هستید که اولاد اسمعیل برادران اند با بنی اسرائیل پس عالم یهود گفت این فرموده موسی ع است
فرمود آیا نبی غیر محمد ص آمده که از برادران بنی اسرائیل باشد گفتند نه فرمود این بر تو معین آیا
در تورات نیست که جَاءَ النُّورُ مِنْ جَبَلِ طُورِ سِينَا وَأَضَاءَ لِلنَّاسِ مِنْ جَبَلِ سَاعِيرَ وَاسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ
فَارَانَ آمد نور از جبل طور این مراد وحی بود که بر موسی در طور سینا نازل میشد و جبل ساعیر جبل
جبل بود که خدا وحی بحضرت عیسی ع میفرمود و جبل فاران کوهی است از کوههای مکه که یکروز راه است

شعیای نبی هم فرموده چنانچه در طور موجود است اگرچه شعیا بعد از موسی آمده بشارت فرموده ملحق
بشود بهم شده چنانچه علماء فرموده اند خلاصه حضرت فرمود شعیا گفته میبینم دو سوار که زمین را
نورانی میکنند احدی بر حمار و دیگری بر جمل راکب حمار عیسی بود و راکب جمل رسول بشیر …
ماری ان تورات را … گفت نه چون انکار میکنم حضرت فرمود حیقوق نبی را چون میدانی گفت بلی نبی بود
فرمود گفته او موجود است که گفته آورد خدا آیات بینات را از جبل فاران و سموات پر شد از تسبیح
احمد و امت او و لشکر خود او بر آب عبور میکنند مثل راه رفتن بر خاک میاورد کتاب جدیدی از
جانب رب حمید بعد از خراب بیت المقدس یهودی گفت حیقوق نبی چنانکه گفته حضرت فرمود آیا
داود نبی هم گفته در زبور که بر احدی مستور نیست خداوندا مبعوث کن برپا دارنده سنت را بعد از
بعد از سستی دین آیا چنین کسی آمده بعد از داود هم که زمان فترت باشد گفت ما اقرار داریم که
این قول داود بود اما مقیم سنت عیسی بود حضرت فرمود تو خود میدانی که خلاف سنت نموده
نمود و در انجیل هم خبر دادن عیسی بوجود سید انبیا موجود است حضرت فرمود نبوت موسی هم
چون بحق ثابت شد گفت بعلت آنکه امور چند از او ظاهر شد که احدی قادر بر مثل آن نبود مثل
شکافتن دریا و منقلب شدن عصا و ضرب حجر و اخراج عیون و ید بیضا و امثال آن که آدمیان از
آن عاجزند حضرت فرمود پس حجت نبوت این است که هر که کاری کند که خلق از مثل آن عاجز و
ناتوان باشند او نبی است و فرقی در میان نیست گفت نه ما باید اقرار کنیم که هر کار که موسی هم انکار
هر که انکار کند فرمود پس چون شما اقرار میکنید به جمعی پیش از موسی و حال آنکه ایشان عصا نداشتند
و دریا نشکافتند گفت همان که کاری کند که هر احدی عاجز باشد هرچند نبی که موسی هم باشد باید
تصدیق نمود حضرت فرمود پس چرا بعیسی هم ایمان نداری و حال آنکه کور را شفا داد و مرده را زنده
نمود و پیس و مریض را صحیح کرد و از گل صورت مرغی ساخت و باذن خدا پران نمود آن یهود گفت
میگویند که عیسی چنان بود اما خود ما ندیده ایم بلکه شنیده ایم حضرت فرمود معجزات موسی را خود
دیده اید یا آنکه شنیده اید پس چرا فرق در میان میاورید و حال آنکه در دهر و در مقام این کلام حال
بسیار بهر کس انکار میکردید پس آن یهود از جواب آنجناب عاجز شد حضرت فرمود همچنین امور
رسول امین زیرا که یتیم و بی مال بود و مثل اطفال … معلم تعلیم نگرفته بود و در قرآن را که از آن
از آیات مثل سوره از آن نتوانست علاوه آنکه قصص انبیای سلف همه در آن هست چنانچه دیگر آنکه
امور و خبر میداد باسرار نهان هر انسان و فتنهای پنهان و گفتار غیر انکار بلکه خطوط بر بالا هر کس
… نزد او ظاهر بود داشت المعین از راه اشتباه گفت این اخبار عیسی و محمد ص بر ما یقین نشده الحال
و چون در شکیم شهادت ندهیم حضرت فرمود که میتوان خود را راضی نمود که ایشان همه نمودند که شهادت
میدهند دربارهٔ عیسی و محمد همه شاهد نبودند چون کلام امام ع باینمقام رسید جواب صواب
نداشت سکوت نمود پس خطاب به بزرگ هند یعنی آتش پرستها نمود و فرمود آن نه هست که شما …
ملحد که

دارید که نبی است چه دلیل بر نبوت او دارید گفت کارچند کرده است که بغیر پروردگار احدی قادر
نیست حضرت فرمود چه دانستید فرمود اخبار از خلق بسیار بما رسید فرمود پس امت هر رسولی هم
از گفته خلق بسیار قبول کرده اند و چنانچه به تو خبر متواتر رسید که در هشت امور چندی کرده که در
قوه بشر نبود همچنین هر یک از نبیین خبر متواتر در بارهٔ ایشان بما رسیده که افعال چند از ایشان صادر شده
که بغیر رب متعال احدی قادر بر امثال آن فعال نیست پس یقین که رب العالمین ایشان را تمکین داده پس
کلام امام ع باینمقام رسید هندی سر در زیر افکنده شرمسار ساکت بود حضرت بلند فرمود از غیر ملت
اسلام و از علمای علم کلام هر که حجت و برهان دارد بیاورد تا جواب شافی بشنود و در آنمقام عمران
صابی حاضر بود که از مشاهیر ایام و در خاص و عام در کمال تمام بود پس از حضرت رخصت طلب نمود بعد
از آنکه رخصت یافت کلام بسیار با آن امام نمود که از بیان او در از توحید رب مجید و صفات ذات
خداوند حمید که ذکر آنها موجب طول بود و باعث که خواندن را ملول مینمود پس اختصار اولی بود
لهذا اختصار نمود پس حاصل روایت آنستکه بعد از گفت و شنود چند وقت نماز رسید پس آنحضرت
… گویا آثار ترس در جبینش ظاهر گشته … و ادای صلوة قیام نمود و حضرت باندرون
خانه فرادی بنماز قیام کرده سایر ناس در عقب محمد بن جعفر عم النبی … نماز کردند و بعد از نماز صلوة
باز مجلس منعقد شد مجموع عام و کثرت تمام بهم رسید بعد بکه مردم بر بالای یکدیگر ایستاده نظر
مینمودند چونکه عمران صابی … بعد از آن ایمان احدی بر او غالب نشده بود القصه
جناب امام ع از هر کتاب کلام میفرمود در وصف خالق انام تا آنکه فرمود یا عمران خالق زمین و
آسمان خلقت اشیاء را نکرد بعلت احتیاج بآن بلکه خلق فرمود و حال آنکه از همه بی نیاز بود پس …
معبود جدید بود خدا ثابت بوده و خواهد بود نه در چیزی است و نه بر چیزی بدان یا عمران که …
نگاه میدارد بعضی را بعضی دیگر را و بعضی آن داخل بعضی است و بعضی خارج است و خالق اشیاء …
خود نگاه میدارد همه اشیاء را از زمین و سماء و ما بینهما و نه داخل اشیاء است و عاجز نمیکرد آن
حفظ و احدی غیر از او کیفیت حفظ او را مگر خدا … علم و اسرار … که تعلیم کند کان بشر بعث
او وَاِنَّما اَمْرُهُ كَلَمْحِ الْبَصَرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ اِذا اَرادَ شَيْئاً اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ هر چه را خواهد موجود
کند امر میکند که موجود شو پس موجود میگردد و نیست چیزی با او و اقرب از چیزی و نه چیزی از
او ابعد از چیزی پس فرمود آیا فهمیدی یا عمران عرض کرد بلی ای آقای ما فهمیدم و اشهد ان الله
علی ما وصفت و شهادت میدهم که توحید صحیح این بود که تو فرمودی و وصف خدا همین و اشهد
اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ الْمَبْعُوثُ بِالْهُدیٰ وَدِینِ الْحَقِّ پس عمران صابی رو بقبله نمود بسجود رب معبود
رفت و اسلام تام اختیار نمود از برکات کلام امام ع بفیوضات تمام و درجات و مقام عالی آنجناب
فائز شد او و گفته چون مردم … عمران را دیدند که اسلام آورد شنیدند همه ترسان گشتند از مباحثه
با امام ع احدی از خاص و عام دیگر جرئت بکلام نداشت و … داخل شد امام … قیام نمود و تمام

هر یک بمقام خود عود کردند نوفلی گفته پس محمد بن جعفر عم آنسرور مرا احضار نمود و گفت ای نوفلی
مرا خبر نمود که این قدر فضایل از تو … مکرر در مدینه خبر البته که بودی تحصیل علم نموده بود
تا آنکه نزد علماء و اهل کلام تعلیم مینمود راوی گفته من گفتم نه بغیر آنکه حجاج مکرر در خدمت آنسرور
خبر میگرفتند از حلال و حرام مسایل محمد بن گفت ای نوفلی من عیبی … که مامون حسد برد و اذیت باو
برساند پس تو برسان بامام زمان که علم و فضل خود را پنهان دارد گفته پس من رفتم و گفتم که عم محترم
چنین و چنان گفت فرمود خدا حفظ کند عمو مرا چرا ترسان است بر من پس فرمود برو عمران صابی را
که مسلمان شد حاضر نما پس رفتم او را آوردم حضرت او را خلعت پوشانید و ده هزار درهم باو
کرم نمود و جناب رضا ع عمران را والی صدقات بلخ نمود و مامون هم چون عطای حضرت را دید او هم
ده هزار درهم باو داد و در آن شب در خدمت امام ع طعام نوشید و در اغلب ایام صبح و شام خدمت
آنوالامقام میرسید سیم از جمله مباحثات آن امام ع که ایضاً حدیث نوفلی است که در بالا
مذکور است گفته بعد از قدوم منبع علوم سلیمان مروزی نزد ملعون مامون آمده بود و او عمده علم
کلام یگانهٔ ایام بود پس خلیفهٔ لعین او را گفت ابن عم ما در نزد ما آمده من اراده دارم که تو با او مباحثه
کنی در دین سلیمان گفت در حضور خلق کثیر از اکابر سادات و سلطان چگونه امکان دارد که من او را
الزام کنم که موجب نقص او گردد خلیفه گفت غرض ما همان است زیرا که میدانم که تو ماهری در علم
کلام پس قرار داد که یوم ترویه که هشتم ذی حجه است علماء … حاضر … خلیفه تا قابل خدمت امام
کامل الاعلام نمود که سلیمان از مرو بمکان ما آمده اراده مباحثه در دین دارد اگر صلاح دانی …
ما را امر بکن … حضرت فرمود بتقاضای او رضا شو با تفاق عمران صابی تو
که من هم از عقب شما میایم و خود متوجه وضو شده راوی گفته بعد از آنکه عود کردم و از آن
برای عمران گفتم او داخل شد مامون عمران را محبت و احسان نموده بعد از آن گفت ای عمران تو
تا آنکه از بنی هاشم شدی جواب گفت حمد میکنم که خدا مرا … مسلمان …
مامون گفت یا عمران این سلیمان مروزی وحید اهل زمان و اعلم اهل خراسان است با او مباحثه نما که
این سلیمان منکر بدا است و میگوید برای خدا بدا نیست یعنی هر چه شد … بوده و از حالی بحالی منقلب
نمیشود حاصل چون مکالمه کردند عمران امام عادل را حاکم کردند … ان شاء الله ذلک
از افق مجلس شاه طلوع و بعد از آنکه تمام در نشستند امام ع حرکت نموده سلام کردند و حضرت قرار
گرفته فرمود در چه کلام بودید گفتند در بدا اگر آیا خدا را بدائی هست یا نه فرمود بلی سلیمان گفت
برهان از قرآن بیاور که تو … برای … حضرت فرمود خدا خبر داده بفرموده که اَوَلا
یَذْکُرُ الْاِنْسانُ اَنّا خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ یَکُ شَیْئاً … انسان که ما خلق نمودیم
او را پیشتر از این زمان و حال آنکه هیچ عین و اثری و شیئی از او در میان نبود تفهیم معانی و مناسبت این
آیات موقوف بذکر این مقدمات است آنچه علماء در معنی بدا فرموده اند سه معنی است اول احداث
امری

مباحثهٔ دیگر از حضرت رضا ع در مجلس مامون

مباحثه بدا و ذکر معنی آن

امری که نبوده و ایجاد شیء بعد از عدم و این معنی را یهود انکار کرده اند برای خدا و گفته اند بعد از آنکه
هر کار را که میخواست کرده و فارغ شده دیگری کاری نباید تازه کند از این سبب گفتند یَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ
خدا دست خود را بر هم نهاده دیگر کاری و خلق کردن ندارد دویم تقدیر اشیاء و نقش کردن در الواح
سما و تغییر آنها بحسب مصالح و این معنی را هم جمعی انکار دارند که … خدا احتیاج نیست با وجود آنکه معنی
اول را اقرار کرده اند سیم نسخ احکام در ایام بحسب قوه انام پس هر گاه محقق شد کلام پس حضرت
در ابتدا که خلق انسان را بیان فرمود اثبات وجود شیء بعد از عدم بود و باز در معین مقصود فرمود
هُوَ الَّذِی یَبْدَؤُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ و اوست خداوندی که ابتدا نموده در خلق انسان بعد از آن فانی میکند
بعد از آن موجود میگرداند و باز فرمود بَدِیعُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ از نو بدید آورنده است آسمانها
و زمینها و ایضاً فرمود یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ ما یَشاءُ زیاده میکند در خلقت هر چه خواهد و ایضاً فرمود
وَبَدَاَ خَلْقَ الْاِنْسانِ مِنْ طِینٍ ابتدا کرد خدا در خلق انسان از گل … چون آیات بدا بمعنی اول را
قرائت نمود در صدد معنی دیگر برآمده فرموده وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِاَمْرِ اللّهِ اِمّا یُعَذِّبُهُمْ وَاِمّا یَتُوبُ
عَلَیْهِمْ یعنی دیگران از اقسام مسلمانان عاصی هستند که موقوف است امر با ایشان بحکم خدا …
که یا عذاب کند ایشان را یا قبول توبه کند از ایشان ایضاً فرموده که خدا فرموده وَما یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلا یُنْقَصُ
مِنْ عُمُرِهِ اِلّا فِی کِتابٍ پس چون کلام خالق علام را امام ع با اعلام فرمود گفت آیا از آبای کرام
در نظر داری خبری که زیاده موجب اطمینان خاطر گردد فرمود بلی پدرم از پدرش حضرت صادق ع
روایت فرموده که او فرمود که خدا را دو علم است یکی علم مخزون پنهان … که نزد مردمان نیست
یک علم که عیان کرده است برای مقربان از بندگان پس علمای اهل عالم اند بآن سلیمان گفت میخواهم
از قرآن عیان کنی مثل کدام آیه فرمود حق تعالی غضب نمود بجماعت عرب که انکار سید ابرار کرده
در اول بار اراده فرمود هلاک ایشان را و برسول خود امر کرده که فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَما اَنْتَ بِمَلُومٍ پس اعراض
کن و رو بگردان از ایشان پس نیستی تو بملامت کرده شده این وقتی بود که اراده هلاک بود پس
بدا واقع شده امر بموعظه فرمود فَذَكِّرْ فَاِنَّ الذِّكْرىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ پند بده که پند دادن نفع میدهد
بمؤمنان اول امر بسکوت بود بعد بار امر بموعظه فرمود سلیمان که این خوش بیان را شنید
خورسند شد و گفت زیاده کن از کلام گوهر بار امام ع بزرگوار فرمود حدثنی ابی عن آبائه عن رسول
… روایت نموده که رسول فرمود که رب معبود بیکی از رسولان یهود وحی نمود که برو نزد
سلطان زمان و بگو که بدان که ما در این … جان تو را از تن جدا میکنیم در فلان زمان پس
چون رسول نزد سلطان آمده بیان کرد فرمودهٔ خالق جهان را که سلطان … قبول نمود پس بسیار
ملول و … بود پس در دل شب با رب خود بنوعی عجب دعا و زاری و گریه و بیقراری میکرد که
یا رب مرا اطفال صغیر هست تو … بگذار که …
القصه … زاری نمود که از سریر بر افتاد و خود را بر خاک مذلت قرار داد خالق عباد وحی داد برسول

نمان که بود فرد سلطان و مژده برسان که رب رحمن ترا مهلت داد تا بیست و سه سال بر عمر تو افزود آن
رسول گفت الهی بر من که کاذب نبودم خدا فرمود تو بندهٔ منی و باید فرمان بری ترا چه رجوع
هست در امتحان لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ خدا سؤال نمیشود از فعال بلکه هر چه کند کسی نمیتواند از او سؤال کند
پس فرمود ای سلیمان گمان کردم ترا که شبیه یهودان میگوئی که گفته‌اند یَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ یعنی امر
تازه نمیکند خدا رد نمود و فرمود بقول خود غُلَّتْ اَیْدِیهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا آنچه خواستند که ایشان
کنند برای خدا که خدا مثل کسی دست بسته میدانند که قدرت بر کار تازه و امر حادث ندارد خدا
فرموده ایشان خود چنانند که خدا ایشان را لعنت کرده شد که انکار علت کنند این سخنان پس سلیمان
گفت خبر ده مرا از معنی اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ در چه امر نازل میکردند ملائکه در شب قدر
حضرت فرمود شب قدر خدا از سماء نازل میکند هر تقدیری را که در تمام سال تا شب قدر دیگر
واقع میگردد از حیات و موت و فقر و غنی و وسعت و راحت و حرص و قناعت در شب قدر مقدر
میگردد حتم و لازم میگردد پس گفت فدای تو شوم الحال فهمیدم زیاده گردان افادهٔ خود را حضرت
فرمود امر چند هست که نزد خدا موقوف است مقدم میدارد و مؤخر میدارد و تغییر میدهد و
علوم دیگر هست که خالق اکبر بملائکه و انبیا و رسل خبر میدهد و آنرا تغییر نمیدهد که خبر خود را
دروغ کرده باشد پس سلیمان بخلیفه نمان گفت بعد از این من انکار نمیکنم بداء را برای خدا این گفتار او
بود بفضیلت آن امام عم حاصل آنکه مأمون جاهل هر که را بکمال آورد تحریص بر مباحثه با آن
امام با جلال میکرد که شاید موجب نقص کمال حضرت گردد و بغض مودهٔ صدیق بعکس مراد او بعد
نماد نتیجه میداد و موجب اعتقاد اهل فتنه و فساد میشد و خود از عناد بحقیت امام اذعان میکرد
و این موافق ارادهٔ رب رحمن است که در قرآن بعقوبات خود اعلام کرده در آنجائی که فرموده اِنَّا لَنَنْصُرُ
رُسُلَنَا وَالَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا یعنی بدرستیکه ما البته یاری میکنیم رسولان خود را
و مؤمنان را در حیات دنیا مراد از جماعتیکه ایمان آورده‌اند ائمه عم اند و تابعان رسولان که خلفای
رحمن علیهم میدهد اینها را بر مخالفین در حجت و برهان خلاصه پس مأمون مغبون شد حاصل بعد
از آن سلیمان بفضائل امام زمان عم خلیفهٔ جاهل گفت ای سلیمان از مسائل دیگر سؤال نمای سلیمان
گفت فدای تو گردم ارادهٔ خدا مثل سمیعیت و بصیریت نمیبود که مضمون مفهوم از سمیع است آن است
که اراده نیز قدیم است که بعبارة اخری خداوند سمیع چنانچه همیشه سمیع بود در ازل اراده هم در ازل
بود حضرت انکار فرمود و بود در صدد تعداد فرق برآمده پس فرمود تو میگوئی که حادث شد این امور
بعلت آنکه رب شکور ارادهٔ وجود آنها نمود اما نمیگوئی موجود شد این معدوم بعلت آنکه خدا سمیع
یا بصیر بود حاصل فرمودهٔ آن امام عم این است که اراده علت است برای حدوث اشیاء بر خلاف سمع و
بصر که میتواند بصیر و سمیع و علیم باشد و اشیاء محدث نباشد و کلام امام عم با سلیمان بسیار بوده
که ذکر همه موجب طول است لهذا اختصار آن گفتار اختیار شد از جمله فرقی که امام اختیار فرموده این بود که میتوان گفت

خدا مرید

خدا مرید فلان عصیان نیست بر خلاف آنکه نمیتوان گفت سمیع بفلان کلام و بصیر بفلان عین
نیست و دیگر آنکه نمیتوان گفت مرید بوده و مراد نبوده زیرا که ارادهٔ خدا علت تامهٔ وجود مراد است
چنانچه آیهٔ قرآن نیز صریح در این بیان است که فرموده اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَیْئًا اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ
یعنی که امر خدا چنین است که هر وقت اراده میکند وجود چیزی را که بگوید موجود شو موجود میگردد
حاصل بعد از آن کلام بسیار در این باب هم اقرار داد و موجب زیاد شدن عناد اهل فتنه و فساد گردید
غرض از حاصل کلام آن امام عم چنان خوب مفهوم میشود که فرق است میان صفات ذاتی مثل
علم و حیات و سمیعیت و بصیریت بسیار از نقیت مثلا و اراده و خالقیت معا که میتوان گفت خدا در
ازل سمیع بوده و اما مسموعی نبوده و همچنین بصیر بوده و مُبْصَری نبوده بر خلاف اراده که نمیتوان
گفت اراده موجود بود و مراد مفقود مثل آنکه انسان را میتوان فرض نمود که بینا باشد و عین
و لونی را که ببیند نباشد و همچنین در دل شب که صدائی نیست با انسان سمیع است بر خلاف
شیء که با وجود اراده نمیتواند مراد مفقود باشد مگر با وجود عجز انسان و خداوند رحمن که قادر
است در همه زمان چه از ازل و چه ابد چهارم در کتاب احتجاج بحار از راویان اخبار مروی است که
صفوان گفت ابوقره نام از مصاحبان عالم نصرانیان خواهان رسیدن خدمت امام زمان عم شد
بعد از آنکه من بحضرت عرض کردم و اذن دخول فرمود او را داخل بر امام عادل کردم و از آن دخول فرمود
او را داخل بر امام عادل کردم فرش امام عم را بوسه داد و گفت قرار داد از دین ما اینست که هر که بزرگ
دین است احترام او نزد ما چنین است پس گفت ای امام چه میفرمائی که هر گاه جماعتی ادعا کنند
و مدعی علیهم خود تصدیق گفته ایشان را بکنند حکم چون است فرمود ادعا ثابت و محقق است
گفت هر گاه جماعتی ادعا میکنند امری را و طائفهٔ دیگر انکار را نمایند فرمود باید ثابت کردانند پس
گفت ما و شما هر دو جمع شده ایم بر نبوت عیسی این ثابت شما مدعی نبوت خاتم انبیا هستید ما
انکار داریم حاصل جواب آن امام این بود که جمع نیستیم بر نبوت یک عیسی ما اقرار داریم بنبوت آن
عیسی که بندهٔ خدا بود و اخبار بوجود سید انبیا عم نمود و بشارت داد بآمدن او و امر نمود که باید
مطیع شریعت او شوید و در انتظار او باشید و اگر شما همین عیسی را عبادت میکنید و اطاعت او را
کرده این که کلام ما و شما یکیست و اگر آن عیسی را میگوئید که پسر خدا و معبود است که ما بیزاریم از
هر معبودی غیر رب ودود پس کجاست اجتماع ما و شما پنجم در بحار مروی است از ابوالصلت
هروی که روزی از ایام مأمون داخل شد بر امام عم بعد از سلام و کلام چند گفت ای پسر رسول چیست
معنی قول حق تعالی که فرموده وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ وَکَانَ عَرْشُهُ
عَلَی الْمَاءِ لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا او است خداوندی که خلق کرده است آسمانها و زمین را در
مقدار شش روز و بود عرش رب معبود بر آب غرض مأمون این بود که اعتقاد او رسیده بود که آب
بعد از وجود ارض و سماء موجود شده حضرت فرمود خداوند بجهت ابتدای خلق نمود عرش و ملائکه و آب را

و عرش خود را بر آب قرار داد از جهت ارشاد ملائکه بقدرت او و ملائکه از وجود میفهمیدند
معبود خود را از بودن عرش با آن عظمت بر آب و دانستند قدرت خدا را پس بعد از آن خدا بالا
برد عرش را بمکان آن که بالای سموات است پس بعد از بالا بردن عرش آسمانها و زمین را خلقت
فرمود باندازهٔ شش روز و قادر بود که بیک طرفة العین موجود کند نهایت مقصود او
این بود که ملائکه ببینند که هر زمان حادث میگردد شیئی بعد شیئی پس دانند حدوث اشیاء را و
خالق خود را بشناسند و بنا نمود عرش را از جهت احتیاج او نه زیرا که او نیست جسم که مکان خواهد
و اما فرموده خدا لِیَبْلُوَکُمْ تا امتحان کند خدا خلق خود را که کدام نیکو عمل میکنند یعنی بسبب
تکلیف معلوم گرداند بمردم که کدام عامل اعمال حسنه‌اند و کدام شریر پس مأمون گفت فرج بخش دادی
خدا فرج بتو بدهد پس گفت چه معنی دارد فرمودهٔ خدا که وَلَوْ شَاءَ رَبُّکَ لَاٰمَنَ مَنْ فِی الْاَرْضِ
کُلُّهُمْ جَمِیعًا اَفَاَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتّٰی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ و آن فرموده وَمَا کَانَ لِنَفْسٍ اَنْ تُؤْمِنَ اِلَّا
بِاِذْنِ اللّٰهِ حضرت فرمود بمن حدیث نمود والد ماجد از ائمه اثنا عشر که نبی را احترام اصحاب
میگفتند که کسانی را که قدرت بر ایشان داری اگر اکراه کنی که اسلام آورند موجب زیاده شدن
قوت اسلام است حضرت فرمود من از جانب خود نمیگویم میتوانم که حکم خدا را بر گردانم پس خدا
خبر داد به سید عبادکه یا محمد عم اگر خدا خواهد که جبر کند مردم را بر ایمان همه ایمان میآورند همه
مردمان نهایت چه سود در آن خواهد بود زیرا که با وجود آن نیکی و احسان بنده عایان نیست پس گویا
بعد از اخبار بعدم مشیت که دانسته شد خدا اخبار بنبی مختار فرموده آیا پس تو اکراه میکنی مردم را
تا بگردند مؤمنین و حال آنکه اگر چنین کنی میگردند از جملهٔ مضطرین و مستحق ثواب نمیشوند پس
فرموده آیهٔ وَمَا کَانَ یعنی جایز نیست هیچ نفسی را که ایمان آورد مگر باذن خدا و اذن خدا امر خدا است
یعنی محال است ایمان از آدمیان مگر بامر خداوند رحمن زیرا که اگر عقل و تکلیف را موجود نمیفرمود
ایمانهم مفقود بود پس اذن ایمان بایشان داده که ایشان را مکلف کرده این است پس مأمون گفت
فرج دادی بمن یا ابا الحسن خدا فرج دهد ترا پس گفت اَلَّذِینَ کَانَتْ اَعْیُنُهُمْ فِی غِطَاءٍ عَنْ ذِکْرِی وَکَانُوا
لَا یَسْتَطِیعُونَ سَمْعًا انجاعیکه بود چشمشان در پردهٔ ظلمت و کور بودند از ذکر من و بودند که
قدرت نداشتند بر شنیدن غرض او این بود که کور بودن علاج میکند صاحب دانندیدن نیز از
شنیدن و دیدهٔ ایشان پرده بود از ذکر من ذکر عرضی است شنیدنی نه دیدنی اغنا جواب عالی
فرمود که ما حصل آن اینست که خدا دشمنان علی مرتضی عم را کوران از ذکر که اسم رسول است فرموده یعنی
این دشمنان علی که ظلمت عداوت دیدهٔ دل و عقل اینها را پرده کشیده پس گویا رسول نمی بینند چونکه
قبول نمیکنند فرمودهٔ او را در بارهٔ علی عم با وجود یکه بزرگی او جلی است و بودند که ایشان قدرت
نداشتند بر شنیدن شرافت علی عم مأمون گفت فرج دادی بمن یا ابا الحسن خدا فرج دهد ترا ششم
آنکه در کتاب عابد از صفوان مروی است روایتی که حاصل آن اینست که ابوقره نام نصرانی بر امام عم

داخل شده

داخل شده پرسید که کلام خدا با موسی عم چه طریق بود حضرت فرمود واجب مثل دیگران نیست
که محتاج بدهان و زبان و مثل آن باشد بلکه کلام را ایجاد میکند در اعیان پس گفت چه میفرمائی در
کتب فرموده توریة و انجیل و زبور و فرقان و همه کتب منزله از آسمان تمام از خداوند رحمن است و همه حادث شد
و خداوند قدیم است خدا فرموده اَوْ یُحْدِثُ لَهُمْ ذِکْرًا یا حادث میکند برای مردم ذکری را ایضا فرموده مَا
یَاْتِیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ اِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ یَلْعَبُونَ نیامد این عاصیان را از جانب خداوند ایشان ذکری
حادث شده مگر آنکه شنیدند و حال آنکه ایشان بازی بسخنان رب رحمن داشتند ما سوی اسم فانی است
و هر چه غیر خدا است تمام فعل خدا است و این کتب انبیا هم فعل خدا است و اگر قدیم بود فانی نمیشد نمی بینی
که میگویند برب قرآن قسم و چنانچه رسول عالمیان فرموده در قیامت قرآن میآید نزد حساب و میگوید
یا رب فلان عمل نمود یعنی من پس تو مرا شفیع او گردان و فلان قرآن خوان تارک معانی من بود او را معذب
گردان فرمود سایر کتب آسمان نیز مثل قرآن است همه حادث شده و هر که را گمان آنست که کتب آسمان قدیم است
پس رب رحمن را تنها قدیم نداشته و اول ندانسته حاصل بعد از آنکه آن امام عادل با ابوقره
جاهل کلام چند بر وجه تمام فرمود او گفت که ما شنیده‌ایم که رب کریم قسمت فرموده میان رؤیت و
خود دو عطیهٔ عظیم را کلام را برای موسی اختیار کرده و رؤیت را برای محمد مصطفی صلعم که خود را باو نمود
حضرت فرمود شنیدنی است که رسول بر جن و انس مبعوث باشد و خبر کند که لَا تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ یعنی
خدا را هیچ دیدهٔ درک نمیکند و ایضا گوید که وَلَا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْمًا یعنی و احاطه نمیکنند مردمان او را از
حیثیت علم یعنی اگر دیده میشد پس احاطه کرده بودند او را علم و ایضا فرموده لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ و اگر دیده
میشد مماثل سایر مرئیات بود چگونه رسید از نام باین احکام اعلام میکند و خود این ادعا را بکند که من
احاطه کردم او را و بصورت بشر بود و این را هیچ صاحب بصیرتی قبول نمیکند حاصل بعد از آنکه آن جاهل
کلام خدمت امام عم عرض کرد و جواب شنید پرسید که آیا رب علام بر بالای سما است حضرت فرمود
وَهُوَ اللّٰهُ فِی السَّمٰوَاتِ وَفِی الْاَرْضِ و او است خداوند سموات و زمین و ایضا فرموده وَهُوَ الَّذِی فِی
السَّمَاءِ اِلٰهٌ وَفِی الْاَرْضِ اِلٰهٌ وَهُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی الْاَرْحَامِ کَیْفَ یَشَاءُ وَهُوَ مَعَکُمْ اَیْنَمَا کُنْتُمْ
خدا با شما است هر کجا باشید و او است خداوندی که مصور میکند در ارحام بهر طریق که میخواهد خدا
بود پیش از هر موجود و علو و امکان نیست ابوقره گفت پس چرا شما در وقت دعا دست بلند میکنید بسما
حضرت فرمود خدا طلب بندگی کرده از بندگان باقسام چند چنانچه بر پا و چهار ابدان مثلا در وقت
نماز را پس ... کرده و بدن را امری پس فرمود صورت خود را متوجه کعبه کردان و حاج را نیز
بطواف کردن امکان امر کرده حضرت فرمود که بقول شما که خدا در آسمان است پس چرا
در زمین روی آدمیان بجانب کعبه است در نماز پس معلوم که چنانچه در اینجا بعلت وجود خدا
نیست توجیه انسانها هم چنین در دعا فرمود دست را بجانب سما او بلند کردن بعلت عبادت و طاعت
نه بعلت وجود خدا در سماء دون ارض ابوقره گفت کیست مقرب تر بخدا اهل زمین یا اهل آسمان

حضرت فرمود غرض تو اکر قرب مکان است که ملائکه ایا نزدیکی یا وجهی با او اقرب اند یا مردم که او را مکان نیست و اکر قصد قرب معنوی است که یعنی کی نزد خدا محبوب تر است خدا خود خبر داده که إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ عزیزترین بندکان پرهیزکارانند که از عصیان رب کریزان و ترسانند و در حدیث آمده که اقرب بندکان کسی است که در سجده رب رحیم است یعنی احب اعمال بنده نزد رب ذو الجلال وقت سجده کردن اوست و بدانکه چهار ملک از جانب خدا مأمور شدند که هر یک بر جهت کاری بیایند چون بهم رسیدند احدی کفت من از مشرق از نزد خدا آمده ام ان یک دیکر کفت من از مغرب آمده ام از نزد خدا ان یک دیکر کفت من از بالای اسمانها آمده ام چهارم کفت من از زمین هفتم از نزد خدا آمده ام پس معلوم که خدا را مکانی نیست بلکه نسبت ذات اقدس او بهمه جاها مساوی است پس ابو قره کفت ایا اقرار داری که پروردکار محمول است حضرت فرمود محمول اسم نقص است بلکه خدا حامل همه اشیاء است و خدا فرموده وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ و مختص خداست اسمای نیکو و شنیده نشده است احدی که ایمان بخدا و روز جزا داشته باشد و در دعا خدا را ندا کند باین اسم که یا محمول بلکه خدا نکاهدارنده ارض و سماء است پس ابو قره کفت ایا شما تکذیب میکنید بروایت که وارد شده که هر زمان که رب رحمن در غضب میرود از فعل بندکان ملائکه اسمان که حامل عرش اند میفهمند غضب خدا را از اینکه عرش بر کتف ایشان کران میکردد پس میفهمند که خداوند اعلا غضب کرده پس چون چنین میشود ملائکه بسجده میروند و زاری میکنند تا غضب رب برطرف میشود پس بار ایشان سبک میکردد فرمود ایا از روزیکه ابلیس مخالفت نمود و ملعون شد از ان زمان تا بحال ذو الجلال در غضب است از شیطان و سایر مطیعان او بلکه کفت در غضب است فرمود پس که تخفیف میرساند بار ملائکه را غرض انجناب از این قسم خطاب اظهار عدم اعتبار روایت بود که بایشان کفتند شما که از غضب خدا کران میشود باید دایما چنان باشد و خفیف نشود پس بعد از بیان راه بطلان فرمود سبحان الله خالق سبحان را مثل انسان فرض میکنید که او را تغییر و تخفیف و ثقلی باشد پس فرمود لَمْ يَزَلْ مَعَ الزَّائِلِينَ وَلَمْ يَتَغَيَّرْ مَعَ الْمُتَغَيِّرِينَ زایل نمیشود با زایل شوندکان و تغییر نمیابد با تغییر یابندکان

مقال ششم در ذکر احتجاج بر دعای حضرت رضا ع

در کتاب بحار از دعوات بسیار از ابو هیثم پسر هاشم ازهری روایت شده که چون بمامون ملعون مکرر خبر رسید که اکثر مردم از کثرت علوم ان امام والا مقام تمام در محبت او بیتاب و پیوسته در کوی او مجتمع و وارد اند اتش حسد در جسد او شعله ور شد و در صدد عداوت و ازار ان بزرکوار برامد حاجب خود محمد بن عمرو را احضار نمود که مردم را از در باب انجناب متفرق کند و زجر نمود انجناب را نزد خود طلبید و چون انحضرت را دید خلاف ادب نسبت بان عالی نسب رفتار کرد و کلام ناملایم در شان بسیار از ... انکار شد پس انجناب در نهایت تغیر از نزد او برامد و اثار غضب از کلمات ان عالی نسب ظاهر بود و لب مبارک را حرکت میداد تا انکه فرمود بحق و قوت رب معبود هر اینه بلا را بر او نازل خواهم نمود که موجب اهانت او و سایر کلاب کردد و بحق مصطفی و مرتضی و سیده نساء که چنان میکنم

میکنم که بعد از نزول ان عذاب او و کسان تابعان او بعقوبت خدا خفت و اهانت نرسانند پس حضرت بمنزل خود داخل کشته و وضو بجای اورده دو رکعت نماز ادا کرده و قنوت نماز این دعا بود که اللهم يا ذا القدرة الجامعة والرحمة الواسعة والمنن المتتابعة والآلاء المتوالية والأيادي الجميلة والمواهب الجزيلة يا من لا يوصف بتمثيل ولا يمثل بنظير ولا يغلب بظهير يا من خلق فرزق وألهم فأنطق وابتدع فشرع وعلا فارتفع وقدر فأحسن وصور فأتقن واحتج فأبلغ وأنعم فأسبغ وأعطى فأجزل يا من سما في العز ففات خواطر الأبصار ودنا في اللطف فجاز هواجس الأفكار يا من تفرد بالملك فلا ند له في ملكوت سلطانه وتوحد بالكبرياء فلا ضد له في جبروت شأنه يا من حارت في كبرياء هيبته دقائق لطائف الأوهام وحسرت دون إدراك عظمته خطائف أبصار الأنام يا عالم خطرات قلوب العالمين ويا شاهد لحظات أبصار الناظرين يا من عنت الوجوه لهيبته وخشعت الرقاب لجلالته ووجلت القلوب من خيفته وارتعدت الفرائص من فرقه يا بدئ يا بديع يا قوي يا منيع يا علي يا رفيع صل على من شرفت الصلاة بالصلاة عليه وانتقم لي ممن ظلمني واستخف بي وطرد الشيعة عن بابي وأذقه مرارة الذل والهوان كما أذاقنيها واجعله طريد الأرجاس وشريد الأنجاس ابو الصلت کفت چون دعای امام تمام شد که ناکهان از رب علام چنین زلزله عظیم در مدینه ظاهر شد که بیم هلاک هر صاحب جان بود و زنی اکر از اش دعای انسرور اکثر لشکر متفرق شده بودند و اراده حرب با امیر را در نظر داشتند و تمام ملک شده بود و صدا و غلغله و فغان از هر مکان باسمان میرسید و نعره مردان و کودکان از هر سو بود غبار فتنه و فساد نزدیک بود که خانها و عمارات بحرکت آورد و غبار سرکشی اشرار عالم را تیره و تار کرده بود و دود کویر واه مدینه را سیاه نمود کفت من از مکان خود حرکت ننمودم تا انکه از بسکه غوغا در مدینه برپا بود حضرت فرمود ای ابو الصلت برو بر بام نظر نما که فلان امر مشهود بر ناف غبار خواهی دید با صورت عجیب و هیئت غریب که خروج کرده بر مامون و خواهی دید لشکر و سپاه مامون را که اغلب از خاصان او بیند با ایشان همراه است پس من بر بام رفتم و در هر مقام که نظر کردم خلق تمام و هجوم عام را دیدم همراه بر ورنی و تیر بجانب مکان مامون ملعون روان بودند مامون با سر شکسته میدوید و خشتی بر سر او امده بود و پوست سر او شکافته بود و چنان غوغا برپا بود که احدی التفات بمامون نمینمود حتی انکه شنیدم که احدی ندا کرد که ای مردمان این امیر مسلمانان با ادب باشید پس از زنان بیچاره صدا بر کشید که امیر و ادب و حیا نیست اکر این امیر بود این اعمال را مرتکب نمیشد که موجب نزول این بلا کردد و ظلم و عدوان این مردم را بامام اورده و بروایتی مردم هجوم کرده اموال الخلیفه را غارت کردند پس بعد از انکه ان بلا رام شد مردم مامون چهل غلام خود را که در ان هجوم عام خلاف ادب کرده بودند امان داد و بر دار کشید و بعض دیکر را نیز مواخذه نمود و موافق روایت انسنک که بر سر او امده بود احدی از لشکر او زده بود حاصل

بعد از انکه مواخذه کامل کرده ترس در دل او داخل شد از امام کامل ع و دانست که این از جهت استخفافی بود که نسبت بحضرت کرده نیز اکرچه فاصله نمود انکه بحضرت درشتی نموده ان امام بمقام خود رسید که این فساد شدید باشد که مردم تمام بر او خروج کردند و بیشتر لشکریان زن خبیثه بود پس بر او اشکار شد که اینها اثار کردار اوست علاوه انکه در وقت سرکشی مردم بیرحمی نه بود که اکر این امیر و خیرخواه صغیر و کبیر بود فجار با اختیار مسلط نمینمود و بسیار بی ورسنک بجانب او انداختند پس امیر بعد از انکه بلا ارام کرفته خدمت انحضرت رب احد امده در کمال ادب حقیر وار براوان امام نامدار قرار کرفته معذرت بسیار اظهار کرده ان کفتکو استغفار نمود پس ان بزرکوار مامون را انذار نموده فرمود از خدا اندیشه نما و فاسد مکردان امور بندکان و طریقه عدل و احسان را شیوه خود کن و بدان که عقوبت هر جبار پایمال خواهد پس ان لعین از خدمت امام دین برخواسته بمنزل و مکان خود عود نمود و ان زمان دیکر علانیه عداوت

دویم انکه در کتاب بحار از محمد بن فضل مروی است که در سنه هفتاد و دو بود بعد از ارتحال حضرت موسی بن جعفر که من در خدمت حضرت رضا ع مشغول دعا بودم در عرفات که ناکاه من اعقوب الله فرمود الحال دعا کردم بر ال برامکه تا انکه چنان آیشان اذیت خاندان والد بزرکوار من کردند خداوند قهار عقوبت خود را بایشان نازل کند و ذلیل و خوار کرداند راوی کفت بعد از چند وقت که خبر رسید که هرون ملعون از یحیی و جعفر برمکی متنفر شده بود در همان ایام که امام ع نفرین کرده بود حتی انکه در صدد انهدام خانه او برامده بود و اهانت بسیار بال برامکه رسانیده بود و از اثر نفرین انسرور احوال ایشان رو بپریشانی شد و دولت ایشان بنکبت مبدل شد

سیم انکه در کتاب عیون اخبار و این اخبار در باره عبادت ان بزرکوار ذکر شده که در وقتیکه انجناب را از مدینه از سمت بصره بجانب خراسان روان بود رجاء بن ضحاک کفته که کفت خلیفه من در شب و روز متوجه انجناب بودم بخدا قسم یاد میکنم که ندیدم احدی را باین عبادت و زهد از خدا ترسان تر هر کاه داخل صبح میشد بذکر و تسبیح خدا بود تا افتاب که طلوع مینمود بسجود میرفت انقدر انسرور سجود را طول میداد که چاشت میشد پس در عبادت میماند و مشغول موعظه بود تا نزدیک ظهر پس وضو را تجدید مینمود و عود بمصلی میکرد و وقت ظهر شش رکعت نماز میفرمود و مشغول ذکر و تسبیح میشد و در سجده شکر صد مرتبه شکرا لله میکفت حاصل انکه از حسن رجاء و سایر اخبار ظاهر میکردد که ان بزرکوار در حضر و سفر اکثر اوقات از شب و روز را بعبادت پروردکار بسر میبرد حتی انکه در شب نداره از ضرورت بغیر خواب نمیفرمود و در اغلب ایام عزیمه صیام بود و در هر ماه البته روزه سه روز را ترک نفرمود حاصل انکه ان امام عادل نزد هر کامل و جاهل اعبد اهل زمان و اورع از هر انسان بود و احدی را قدرت نبود که توانائی مانند او عبادت نماید و مع ذلک موافق روایت راوی با انجناب احدی از اصحاب خطاب کرد که در اهل کتاب احدی را نمیتوان یافت که بشرافت

پدران تو رسد فرمود پرهیز از محرمات ایشان را عزیز کردانید و اطاعت رب عزیز باعث تمیز ایشان از دیکران شد و موافق روایت احدی با انجناب کفت بخدا قسم یاد میکنم که تو بهترین مردمانی فرمود قسم یاد مکن که بهتر از من کسی است که اطاعت او برای خدا و عبادت او زیاده از من باشد بخدا قسم یاد میکنم که خدا این ایه را نسخ ننموده که وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ و قرار دادیم ما شما را طایفه طایفه و قبیله قبیله که باین واسطه معروف باشید و از یکدیکر ممتاز شوید یعنی این نسب سبب معروفی شماست نه سبب شرف بلکه حق و یقین عزیزترین شما نزد رب العالمین پرهیزکارترین شماست از ترک واجبات و فعل محرمات

چهارم در کتاب بحار از موسی بن سیار مروی است که کفت بودم در خدمت حضرت رضا ع در سفر طوس چون نزدیک بباغات طوس رسیدیم که ناکاه صدای کریه و ناله شنیدیم و جنازه دیدیم و چون جنازه نزدیک رسید حضرت از اسب پیاده شد و جناب جنازه را کرفته روان بود و بنهایت مرحمت بجنازه میفرمود و بمن کفت یا موسی بن سیار هر که مشایعت کند جنازه دوستی از دوستان ما را بیرون میرود از کناهان مانند روزیکه از مادر متولد شده پس در خدمت انجناب رفتیم تا انکه نزدیک بقبر جنازه را بر زمین کذارند حضرت نزد میت امده دست مبارک را بر سینه او کذارده فرمود یا فلان بن فلان بشارت باد ترا بدخول بهشت جاویدان خایف و ترسان مباش پس من حیران بودم زیرا که انجناب تا ان زمان هرکز باینمکان نیامده بود بلکه اول ورود انحضرت باین بود پس بحضرت عرض کردم ایا این میت معروف شما بود که شیعه و دوستدار ائمه اطهار است حضرت فرمود ایا ندانستی که اعمال شیعه هر صبح و شام بامام ع عرض میشود پس هر عمل که در ان نقصان و زیان است ما از رب رحمن طلب عفو میکنیم و هر عمل که در ان رضای رب رحمن نمایان است ما دعا در حق صاحب ان میکنیم و از جمله اثار علوم ان بزرکوار صاحب بحار نقل فرموده از دعوات اخبار در وقتیکه اختلاف کرده بودند در امامت ان بزرکوار تعداد کرده بودند هجده هزار از مسائل مشکل را ان امام عادل حل نموده بود که صاحبان کتاب در کتب خود ایراد کرده بودند حتی بعضی از سنیان نیز نوشته در کتب خود و مدیون عرض همه اموال خود را در خراسان قسمت فقیران و صاحبان حاجات نموده فضل بن سهل بحث نمود که این عمل موجب پریشانی حال است بلکه قرض دادن بجا اولی متعالست هروی کفته احدی از علما بنو د مکر انکه مقر باعلمیت و افضلیت او بود حتی مامون علما را از اهل هر دین جمع نمود و همه با او مباحثه بالتمام اقرار بافضلیت ان والا مقام نمودند کفته در زمانیکه در مدینه سید انام ع بود هر کدام از علماء که در مسئله در مانده میشدند رجوع باو مینمودند ایضا راوی کفته در سفر خراسان خدمت انسرور بودم که حکم در خوان طعام میکشید و غلامان را هم بر سر خوان میطلبید و کاه با همراه فلک امامت عرض شد که خوان غلامان را جدا کردان فرمود پدر همه یکی است و مادر هم یکی است یعنی تمام اولاد ادم و حوا هستیم و معبود کل یکیست

وجدای اعمال نیک ما لست از ربیع بن حمزه در کتاب بحار مروی است که گفته در مدینه
مجلس امام ع بودیم و هجوم علم از انوا لامقام هر مسایل حلال و حرام را سؤال میکردند که ناگاه
مرد بلند بالایی داخل شد فرمود السلام علیک یابن رسول الله مردی هستم از محبان شما و
اجداد شما بحج آمدم و مال خود را نایاب کردم و قدری که خود صاحب مال عیاشم و مستحق صدقات
رسال نیستم چه شود که تو بقدر وضعی رب عطا کنی و مرا مرخص کنی که چون بمکان خود رسم آن مال
را بخواص پریشان حال قسمت کنم فرمود بنشین خدا رحمت کند تو را و با حاضرین مشغول صحبت
بودند و بعد بودم کرده بود تا آنکه متفرق شدند مگر سلیمان جعفری و خثیمه و من پس حضرت
فرمود آیا اذن میدهید که من باندرون بروم عرض کردیم تویی صاحب اختیار امور پس آنجناب
داخل خانه شد و بعد از ساعتی بعقب باب آمد و دست بسته از بالای در دست بلند نموده و
فرمود کجاست خراسانی پس خراسانی آمد و گفت منم اینجا فرمود بگیر این است دویست اشرفی
خرجی خود کن و عوض آنها هم تصدق مکن و بیرون که تو مرا اندیده باشی و نه من ترا پس بعد از رفتن
آنمرد خراسانی که حضرت بیرون آمد عرض کردم چه باعث شد ترا که در وقت تصدق کردن
مال جمال خود را عقب باب مخفی نمودی فرمود خواستم که مذلت سؤال در خود نبیند که موجب
خجلت او گردد آیا نشنیدی حدیث رسول خدا را که فرمود مستور کننده حسنه مقابل است حسنه
او با هفتاد حج و فاش کننده گناه رو سیاه و مخذول است و مخفی کننده سیئه مغفور است و از یاسر
خادم آن امام مروی است که گفته روزی از ایام میوه نزد غلامان حاضر نموده بودند و تمام مشغول
اکل آن بودند پس آن جماعت نادان بعض آنها را که بد بود بزمین افکندند و تمام نخورده بودند امام ع
با تغیر تمام فرمود سبحان الله هرگاه شما غنی باشید از خوردن اینها هستند کسان فقیر که محتاجند
بآن پس نعمت خدا را ضایع کردن چرا و آن خادم آن امام مروی است که آنجناب روزی برغبت
تمام خرما تناول میفرمود گفته احدی عرض کرد شما را بسیار دوستدار خرما میبینیم چه علت است
فرمود چونکه جد ما رسول خدا و علی مرتضی و همه ائمه هدی دوستدار خرما بوده اند و همچنین
مؤمنین از شیعیان ما را عجب بخرما میباشد که از طینت ما خلق شده اند حق خرما راوی گفته آنجناب
اراده وضو داشت من آمدم که آب بدست آنجناب بریزم منع فرمود گفتم فدای تو گردم تکوره
آن اوجر گواهت داری که من صاحب اجر شوم فرمود تو ماجور است و لکن من تو صاحب اجر میشوی
و من صاحب [illegible] که خدا فرموده فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا
یشرک بعبادة ربه احدا پس هر که اراده دارد که ملاقات کند جزا و احسان رب خود را پس
باید عمل کند عمل صالح و شریک نکرده انس بعبادت رب خود احدی را یعنی در بندگی خدا معین
نگیرد احدی را شریک نکند در طاعت از بزنطی مروی است که گفته مردی خدمت حضرت
آمد گفت من از عقب بلخ آمده ام و سؤالی میکنم اگر جواب مطابق صواب بشنوم بامامت شما

قایل میشوم

قایل میشوم فرمود سؤال کن گفت اخبرنی عن ربک متی کان وکیف کان وعلی ای شیء کان
اعتماده خبر ده مرا از رب خود که کی بوده و چگونه بوده و بر چه چیز بوده است اعتماد او حضرت
فرمود خدا آفریده زمان و زمانه در میان نبوده کیفیت و چگونگی هم نبود خدا موجود فرمود
و اعتماد خالق عباد بر قدرت خویش بود پس آنمرد قیام نموده سر مبارک حضرت را بوسه
داد و گفت اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان علیا وصی رسول الله و
القیم بعده بما اقام به رسول الله وانکم الائمة الصادقون وانک الخلف من بعدهم ایضا
مروی است که بحضرت عرض شد که تویی صاحب این امر یعنی امر امامت فرمود آری و الله
بر همه جنیان و انسیان پنجم از جمله دلائل امامت آنحضرت در جلد دوازدهم بحار از صفوان
بن یحیی مروی است که گفته بعد از وفات حضرت موسی ع جناب علی بن موسی ع بدون تقیه
خطاب باصحاب میفرمود که منم امام بر همه انام پس ما از خوف اهل شر ترسیدیم و عرض کردیم
این اظهار کردن تو امامت خود را امری است عظیم و موجب ترس و بیم ماست از هرون ملعون
بر تو ایمن نیستیم زیرا که این ناپاک بسیار بی باک است و از شر او عابر تو خوفناکیم فرمود هرچه
خواهد سعی کند که تسلط بر من بهم نمیرساند گفته پس بعد از ایام چند اشخاص شقاوتمند
بهرون اخبار کردند که اینکه علی بن موسی است ادعای امامت دارد پس خبر رسید که آن پلید
و سوء خبر و حرام زاده شنید و گفت آیا بس نبود آنچه از ما بوالداو رسید آیا شما اراده دارید
که ما همه را قتل کنیم و دنیای خود را فاسد کرده ایم آیا نمیبینید که آل برامکه چون عداوت کردند
با آل رسول و اظهار کینه کردند پروردگار چگونه همه را ذلیل و خوار گردانید و بی اعتبار نمود
و در روایت حسین ابی سعید گفته عرض کردم باین امام مکرم که فدای تو گردم بعضی را گمان
چنان است که والد شما غایب شده فرمود وفات نموده منم امام آنکم گفته من عرض کردم آبای
کرام شما احدی چنین علانیه ادعای امامت ننموده فرمود بهتر از آبای من جدم بود و علانیه
دعوای امامت فرمود متوجه گردید مقصود حضرت آن بود که مقربان رب معبود را هر یک
وظیفه هست که بآن عمل میکنند حاصل پس آن امام عادل فرمود رسول خدا بعد از آنکه ادعای
نبوت فرمود و باصحاب خود اخبار میفرمود ابولهب در صدد اذیت و قتل آن بلند نسب بود
حضرت مکرر خبر میفرمود که این نشان کذب و صدق نبوت بر مردمان باشد که اگر ابولهب
بر من غالب گردد دانند که من کاذب بوده ام والا دانند که من صادق میباشم الحال من نیز این
گفتار را علامت صدق و کذب خود میگردانم اگر این هرون با این کثرت اقتدار بر من تسلط
بهم رسانید که من در ادعای امامت کاذبم والا دانید که از جانب رب مجید خلیفه میباشم پس
احدی بعرض او رسانید که پس بنا بر این چرا چنین قرار را مرام داری حضرت فرمود تو را چه
میشود توقع داری که برخیزم و بنزد هرون روم و گویم صاحب این منصب منم تو غاصب و بدبخت

رسول امین در اول بآن مأمور بآن گفتار نبود که نزد ابولهب و اشرار رود و چنین اظهار کند
بلکه مأمور بود که رفته بخاصان نزدیک و دور اخبار کند تا بعد از ظهور و قوت اسلام بجهت اشراف
و صاحبان اقتدار نیز اعلام کند از فرموده حضرت آشکار شد که بدون معین و انصار مأمور
برفتن نزد اشرار و ظالمان جبار نیست که باین در ظاهر کار مدد کار و یار و معین و هوادار باشد
و آثار غلبه نمودار کرد که اگر هوشیار بشنود نیز برای او انکار نکند بلکه کار او در ظاهر نزد هر عاقل
موافق عقل باشد و پسند هر معقول باشد و کار جهول نمایند و اما در نزد خلص اصحاب اظهار
کردن موجب قوت کار و زیاده شدن انصار است حاصل که موافق خبر آن امام ع خلیفه شقاوت
انجام را بر حضرت تسلط بهم نرسید تا وقتی که جهنم رسید محمد بن سنان گفته بعد از حضرت کاظم ع
آن امام عالی اظهار امامت خود را میکرد و من چون از کید اعدا بر آن مقتدی میترسیدم عرض
کردم فدای تو شوم تو خود را مشهور کردی نزد نزدیک و دور و این که هرون مغرور شمشیر
خون آلود در دست دارد این چه جرأت است فرمود اینهمان جرأت است که رسول عالمیان در
زمان خود نمایانیده شد از ابوجهل و تسلط آن فرمود این نشان باشد در میان که اگر ابوجهل
بگو تو اند که از سر من کم کند من داخل کاذبانم والا آنکه بدانید که منم رسول رب مجید منهم مثل
رسول مکرم میگویم شاهد باشید که اگر هرون یک موی از سر من کم میکند من نیستم بامام و موافق
روایت ابوالصلت بعضی هرون ملعون بعد از آنکه در غیظ و غضب رفته بود حضرت را طلب
نمود و چون قاصد خبر کرد حضرت فرمود ای ابوالصلت مرا طلبیده مگر جهت اذیت و آزار
قدرت این جبار بقدر رب بآزار من ندارد بواسطه دعایی که از رسول مختار بمن رسیده که
رب اکرم مرا از شر اعدا است گفته پس من بهمراه رفتم در خدمت آنجناب نزد او در کتاب پس چون
نظر کرد هرون و حضرت پلید آنجناب دعا را تلاوت نمود پس آن لعین مرعوب از هیبت آن بود
معبود گفت یا علی بن موسی ما بتو دادیم صد هزار درهم پس بعوض آنکه اراده اذیت و آزار داشت
چون آن بزرگوار خلعتی صد هزار درهم بخشید که بحساب این روزگار سه هزار تومان تخمینا میشود
که هفتاد هزار مثقال شرعی نقره باشد و علاوه براین بخشش گفت هر خواهش و مطلب که برای
کسان خود و دیگران که داری بیان کن که همه روا است پس چون حضرت از نزد او بیرون میآمد
در عقب سر او نظر مینمود و میگفت اراده من چیز دیگر بود و اراده خدا چیز دیگر و آنچه خدا
اگر اراده فرموده همان خیر بود یعنی اراده من ضرر نمودن بو آن بود و اراده خالق قضا و قدر
منفعت رسانیدن من بآن بود و اراده خدا غلبه نمود مقاله ششم در ذکر
احوال آنمقرب ذوالجلال بعد از انتقال هرون از دنیا بمحل عذاب و نکال هرون را سه پسر مشهور بود
که ملقب شده بودند بامین و مؤتمن و مأمون و خلافت بعد از هرون موافق روایت بامین رسید
که نام او محمد بود سه سال و سیزده بیست و پنج روز خلیفه بود بعد از آن مردم زمان او را عزل کرده ابرهیم نام

عم او را خلیفه کردند و چهار ماه و بیست و بقوم خلیفه بود بعد بیم بار اشرار آن عم و یار امین آن محبس را
نموده و یک سال و شش ماه و بیست و سیوم شاه قوم بود و مادر او زبیده خاتون بود پس بعد از آن
آن عبدالله ملقب بمأمون شاه شد و بیست سال و بیست و سیوم خلیفه بود پس بعد از امین
سلطنت بمأمون قرار گرفت و بسیار سلطان با اقتداری بود و اکابر و اشراف همه اطراف در تحت فرمان او
بودند و از گفته او تجاوز نمینمودند و چون از عراق عرب بجانب خراسان رفته بود و هر زمان خبر
بزرگی و شرف علی بن موسی ع باو میرسید و مکرر خبر میشد از کثرت دوستان و شیعیان امام زمان ع
میشنید باین سبب آن لعین ترسان شد که مبادا رفته رفته حق ظاهر گردد و او را مخذول کنند پس در
صدد حیله و تدبیر بر آمد اراده نمود که آنصاحب جلال را نزد خود طلبد که زیاده موجب قوت و اطمینان
او گردد و [illegible] شیعیان امر بکسان نمود که او را از راه کوفه میاورند چونکه دوستان بسیار بودند
پس بعد از آنکه عریضه در نهایت ادب بخدمت آنعالی نسب نوشته اشخاص چند را طلبید و بعد از
خدمت آنمقرب خداوند نمود موافق روایت در کتاب بحار بعد از ورود کتاب امر بعد حضرت
در شب همه اولاد و عیال را نزد خود طلب فرمود و وصیت مینمود و میفرمود بدانید که بعد از
این زمان دیگر مرا نخواهید دید و مرا از این سفر بازگشتی نیست و دوازده هزار اشرفی از مال خود را
بر عیال قسمت فرمود و امر نمود که الحال نزد من عزای مرا بر پا دارید که این دیدن آخری من است پس
موافق روایت [illegible] و چون عازم سفر شد داخل مسجد رسول ع شده از مفارقت مرقد مطهر ملول
بوده و زار زار مثل ابر بهار میگریست و با جد بزرگوار از غم دوری و غم مهجوری شکایت مینمود
و هر دم که از مرقد مکرم مرا وداع مینمود و اراده خروج میفرمود دو دیم باز بی اختیار عود بآن
مرقد [illegible] کثیر الانوار مینمود و از گریه و آه بیقرار بود راوی که از مردم خراسان است گفته من
آن بزرگوار رفته گفتم فدای تو گردم اینقدر گریه و غم چرا است فرمود بگذار مرا که گریه بسیار و اندوه
بیشمار گذاری بمن مدام که من با دل فکار و غم و آزار از اندوه اضطرار از جد بزرگوارم جدا میکردم
و از عیال و اطفال صغار دور میافتم و از غربت عودت بجانب جدم نمیکنم و تنها و غریب شهید میکردم
و در آنمکان در دمندی فوت میشوم و بروایتی فرمود با هرون ملعون در یکجا مدفون میشوم
پس حضرت را از مدینه ع از راه اهواز بخراسان میبردند و در اثنای راه چه بسیار معجزات که از آن
بزرگوار در هر شهر و دیار آشکار شد که ذکر همه موجب اکثار است و آنچه از آثار شرافت و بزرگی او
تا این روزگار برقرار است برای صاحبان ابصار هر یک قایم مقام هزار است مثل آنکه بتواتر رسیده
که او فرمود مزار من در دیار طوس میباشد و اشعار چند هم خود فرموده در این باب که علماء هر یک
در کتابها تکرار کرده اند و فرمود آمد و شد مردم بمزار من در هر روزگار بسیار خواهد بود و
صدق این گفتار برای اولوا الالباب نیز دلیلی است کافی و برای هر علیلی شافی است و از قبیل وجود آن
کوه [illegible] که الی سال [illegible] رجال [illegible] میدهند که آنمقرب [illegible] در حین عبور که بآن

کوه رسید تکیه بر آن نموده فرموده خدا برکت دهد تو را که مردم تمام از تو منتفع شوند و آن معجزهٔ امام علیه السلام علامتست که برخلاف سایر جبال نرم و ملایم گردید که هر اشیا توانند از آن منتفع گردند و چه قدر کاسب از آن نان میخورند و کدیان میکنند و دیگ و ظروف از آن کوه میتراشند و بعد موعود حضرت خود امر فرمود از آن جبل دیگ تراشیدند و فرمود طعام آنجناب را در آن دیگها کنند و بسیار مدح فرمود پس از برکت وجود او بود که دیگ آن تحفهٔ بلدان دیگر شده که بهر بلد نقل میکنند پس مستور نخواهد بود که این از برکات وجود آن امام مسعود خواهد بود دیگر آنکه نزد مردم آن مکان مشهور است که تا زمان رسیدن شاه خراسان بآن مکان و پیش از دعای آن سرور آن جبل هم مثل سایر جبال بدون ثمر بوده و احدی از آن منتفع نمیشد و معجزات آن امام با برکات در آن اثنای راه اینقدر ظاهر شد که رفع اشتباه از هر کسی شد و آنها بسیار است از آن جمله روایت است که در بحار ذکر شده که راوی گفت در بصره در خواب دیدم که رسول خدا وارد بصره شد در مسجدی نزول فرموده بود پس من نزدیک آنجناب رفتم حصیری افکنده حضرت بر آن قرار داشت و احدی آمده طبقی رطب نزد آنحضرت گذاشت چون سیر بودن دارد داشت عجب رطبی بود حضرت کفی بمن عطا فرمود در آن هجده دانه بود که ناگاه از خواب بیدار گشتم با اضطراب چون چند یوم گذشت خبر شدم که امام مکرم از نحو در رسول آمده بصره در همان مقام نزول فرموده من رفتم در هجوم عام با تعب تمام خود را بجلوت آن والا مقام رسانیدم همان حصیر و رطب در خواب نزد آنحضرت دیدم و قاب بود و همان عدد بمن عطا فرمود گفتم دیگر هم کرم عنایت فرمود در خواب مکرر جدتم زیاده بتو داده بود که من زیاده بدهم دیگر آنکه در کتاب بحار مروی است که محمد بن کعب گفت در مجمعه در خواب بودم پس دیدم رسول خدا را پس آمدم نزد آنجناب پس خطاب بمن فرمود که تو را خشنود کردهٔ بسبب آنکه احسان میکنی بمنسوبان و اولاد من گفتم من عرض کردم که اگر احسان بامنسوبان تو را ترک کنم پس بر کی احسان کنم فرمود پس البته جزا و مید هم تو را در عقبی پس نظر کردم طبقی از خرمای صیحانی نزد او دیدم پس من سؤال کردم که بمن کرم فرما کفی از آن بمن عطا فرمود که چون شماره نمودم هجده دانه بود پس من بیدار شدم و تأویل این خواب را کردم که من هجده سال دیگر عمر میکنم پس مدتها گذشت تا بعد از ایام دیدم هجوم عام و غوغا تمام است از سبب آن کوثرت پرسیدم گفتند حضرت رضا اینجا نزول فرموده پس چون نزدیک رفتم سلام کردم طبقی از رطب صیحانی نزد آنحضرت بود و یک کف از آن بمن عطا فرمود من شمار کردم هجده دانه بود گفتم زیاده کرم عنایت فرما گفت جدتم رسول خدا در خواب زیاده بتو داده بود منهم زیاده میکردم و موافق روایت دیگر ابی علوان گفت در مصر آن سرور نزد من فرستاد که ردائی بفلان نشان فلان طول و فلان عرض و فلان رنگ نزد تو است قیمت از ایشان کن و نزد ما بفرست کن گفتم من عرض کردم بقاصد امام که با من چنین جامهٔ نیست دوباره آن بزرگوار فرستاد که در

میان فلان صندوق است روجهٔ شما همراه شما نموده است که بفروشی پس رفد گفتم پس من چون آن صندوق را گشوده همان ردا آمد بهمان نشان در آن میان بود خدمت آنجناب بردم و معذرت گفتم و موافق روایت آنسرور مایر هدایت در حینی که وارد شهر نیشابور میشد خبر و رود آن بزرگوار باطراف و کنار رفته بود علمای دیار و نیکان بسیار از اکابر و اشراف همه در انتظار رجال کثیر الغواز اهل قرب رب متعال باستقبال آمده بودند تا وقتی که محمل آن امام کامل داخل دروازه میشد موافق روایت محل مرکوب آن امام محبوب قلوب نقرهٔ خام بود از کثرت رجال جای بغال بود و از شدت غبار عالم تیره و تار بود و از بسکه شیعیان بر پای ناقهٔ آنجناب می افتادند و بوسه میدادند ناقه را مجال قدم برداشتن نبود در این احوال امام با جلال جمال خود را از نظرها مستور فرموده و روپوش کجاوه را بالا نمینمود و مردم از استماع نور آن آفتاب محروم بودند و بسبب در اضطراب و تعب بودند تا آنکه بعضی از کسان بلند نسب در نهایت خضوع و ادب صدا باستدعا بلند کردند که ای آقا چه شود اگر کرم کنی و ما را از نور جمال خود بهره‌مند نمایی پس حضرت قبول فرموده پردهٔ جهان را بالا نمود و صورت خود را برای مردم کشود و فرمود بعد شوید و بگذارید که ناقه عبور کند پس بعضی از علمای مشهور عرض کردند که ما از مکان بعید بشوق دیدار تو باین مکان آمده ایم که از گفتار گوهر بار شما انتفاع بریم بحق آبای کرام خود و بحق جد بالحق او خود که حدیثی کن عباحدیثی را از رسول خدا پس حضرت سر مبارک را از محمل بیرون نمود و بمردم اشاره فرمود که ساکت باشید و آرام گیرید پس فرمود پدرم موسی بن جعفر از والد خود جعفر بن محمد از والد خود محمد بن علی از والد خود علی بن الحسین از والد خود حسین بن علی از والد خود علی بن ابیطالب از رسول خدا روایت کرده که او فرمود جبرئیل خبر داد از خالق عباد که فرمود أنا الله لا إله إلا أنا فاعبدونی و لیعلم من لقینی منکم بشهادة أن لا إله إلا الله مخلصا انه قد دخل حصنی و من دخل حصنی أمن من عذابی یعنی منم خدایی که نیست مستحق عبادت و طاعتی مگر من پس بندگی کنید مرا و بدانید که هر که ملاقات کند از شما مرا یعنی در وقت مرگ اگر با شهادت لا إله إلا الله باشد که شهادت از روی خلوص باشد چنین کسی داخل حصار و دیار محکم اینست و ایمن است از عذاب من و موافق روایتی که در بحار بنظر این خاکسار رسیده در وقتیکه آن بزرگوار مشغول گفتار شد بیست و چهار هزار کاتب در دفاتر خود رقم فرمودهٔ او را نوشتند پس عرض شد که فدای تو شویم معلوم میکرد که اخلاص در شهادت خود را در اخلاص در توحید کن ام است فرمود اطاعت کردن خدا و اطاعت رسول خدا و ولایت و دوستی اهل بیت اوست صدوق ره بعد از ذکر این حدیث فرموده اخلاص آنستکه که منع کند صاحب اخلاص را از آنچه خدا حرام کرده است یعنی هر که خدا تنها سزاوار الوهیت بداند البته عبادت غیر خدا را نمیکند و عبادت عبارت از اطاعت است چنانچه خدا فرموده ألم أعهد إلیکم یا بنی آدم أن لا تعبدوا الشیطان یعنی یا شرط نکردم با شما که اطاعت شیطان

نکنید پس عبادت کردن بشیطان را فرموده و مراد اطاعت او بوده زیرا که اطاعت بندگی است پس هر که بندگی را خالص کند و در اطاعت غیر خدا داخل نشود البته در حصار امن و امان بوده و کار موافق روایت محمد بن اسحق نیشابوری حضرت در نیشابور بمحله فوقی نزول فرموده در کوچه و مکانی که اسم آن لاشاباد مشهور بود در خانهٔ حدیجه بنت حمدون که ملقب شد به پسندیده زیرا که آنجناب تدین او را پسندید و از آن زمان او را پسندیده نامیدند حاصل بعد وقتیکه امام عادل داخل بخانهٔ او شد بادامی را که قرینه بود در زمین فرو برده و در همان سال بر حالت و اقبال آن با جلال خالق بی زوال آن بادام را در درخت عظیمی گردانید و بثمر رسانید و هر کس بادام از آن چید منافع و برکتها در آن دید پس امر آن بادام بشهرت رسید مردم دیار از اطراف و کنار بدان پسندیده می آمدند و بادام میچیدند اگر بیمار میگذاشتند عافیت می بخشید و اگر درد دیگر مینمودیا بود بلو میمالیدند شفا می یافت و اگر ولادت بر زنی مشکل بود بدین و شکر خورده از اثر میمالید اثر علامت را میدید و چنانچه بادام آنجا اکثر آنام را دوا بود برگ آن جهت انعام دوا بود هر حمار و بعیر و اسپ و حیوان که باد قولنج میگرفت شاخی از آن بر موضع آن حیوان میمالیدند در بهبودی رب اکرم خوب میشد و برکات امام علیه السلام اکثر آنام از میوه و اغصان آن درخت نفع نمایان میبردند پس بعد از ایام بسیار این درخت خشکید خدیجه گفته جد من حمدان شاخهای از آن ببرید پس کور شد پس بعد از آن ابن حمدان که اسم او ابو عمرو بود اصل و بیخ آن را بریدند از روی زمین اموال او را تمام ببرد که معادل هشتاد هزار درهم بود گفته بعد از آن دو پسر داشت ابو عمرو ابوالقاسم نام و ابو صادق نام و هر دو کاتب دیوان بودند و ارادهٔ عمارت آن مکان درخت را کردند پس بیست هزار درهم خرج عمارت نمودند و ریشه این درخت را کندند پس امیری که را متوجه املاک خود نمود و در آنجا پای او بالا خوره مبتلا شد او را بر نیشابور برگردانیدند پس پای او را بریدند و فوت شد و آن یک دیگر را نیز عارضهٔ بدست رسید و سیاه شده بریدند و از همان علت وفات یافت و موت هر دو بآنکه ریشهٔ درخت را کشیدند از یکسال تکمیل کشیده دیگر از جملهٔ آثار آن بزرگوار در نیشابور آنستکه در محلهٔ غزغری نزول فرمود و حمامی بنا نهاد که الی حال تحریر آباد است و در آن بلاد مشهور است بحمام الرضا و قناتی بود در آنجا که آب آنجناب عملهٔ چند معین فرمود که کار کردند تا آنکه از تنقیه آب آن بسیار شد و حوضی در آنجا بنا نهاده که الی حال برجاست و آب از همان قنات داخل حوض میشود و چون آن بزرگوار داخل آن حوض شده غسل کرده و بر عقب آن حوض دو رکعت نماز بجای آورده از آن زمان الی حال تمام شوال بعد جال در اوقات حاجات برای تبرک جستن و بحاجت خود رسیده در آن حوض غسل میکنند و در آن مکانیکه حضرت نماز کرده نماز میکنند و این قاعده تا این روزگار برقرار است که مردم دیار دیگر هم که بآن مکان وارد میشوند و عبور میکنند این اعمال را بجای می آورند و در آن مکان چشمه و حوض حاجات خود را می طلبند و بمطالب خود میرسند و آن چشمه

مشهور

مشهور است بعین کاهلان که علت این اسم سابقا بیان شد و الی حال از اماکن و محال دیگر هم مردم بقصد آن چشمه را بجا می آورند که حاجات خود را طلب کنند دیگر از جمله وقایع نیشابور آن روایتی است که صاحب بحار از صفوانی روایت نموده که گفته قافله از خراسان خارج شدند بقصد رفتن کرمان پس دزدان ایشان را غارت کردند احدی از اهل قافله که مشهور به بکثرت مال و وسعت حال بود گرفته او را در بند نموده آزار بسیار بان بیچاره میکردند که خود را خریداری شود و او را در برف نگاه داشتند و برف در دهان او میگذاشتند و اینقدر اذیت باو کردند که اکثر دندانها و دهان او مجروح شده بود حتی آنکه او را قدرت بر تکلم نبود زنی از آن کسان ظالمان بر او مرحمت نموده او را از بند رها نموده فرار کرده بخراسان عود کرد و این وقتی بود که خبر ورود حضرت علی بن موسی علیه السلام بخراسان شهرت کرده بود پس این مرد بعد از دخول بخراسان در خواب دید که بر تو باد برفتن نزد فرزند رسول حضرت رضا علیه السلام شاید نزد او دوا بجهت درد تو مهیا باشد گفته در خواب که بمن این خطاب شد در عالم خواب رفتم نزد آنجناب و شکایت از احوال خود کردم فرمود بگیر کمون و سعتر و ملح را و بکوب و در هر تبه پاسر یا بده در دهان قرار ده که عافیت خواهی دید گفته چون بیدار شدم اعتماد باین خواب ننموده در نهایت درد و اضطراب روانهٔ نیشابور شدم چون رسیدم گفتند حضرت رضا کوچ نموده در رباط سعد گفته پس من رفتم نزد آن امام محترم علیه السلام و گفتم امر من چنان و چنان است و دندان و زبان من فاسد شده که قادر بر کلام نیستم مگر با تعب تو بمن تعلیم نما دوائی را که نافع باشد فرمود مگر من در خواب بتو تعلیم نکردم برو و همان را که بیان کردم برای خود عمل نما گفته عرض کردم فدای تو شوم اگر ممکن باشد تکرار فرمائی منت بر من داری فرمود بگیر کمون و سعتر و ملح را و بکوب دو یا سه بار در دهان قرار ده که عافیت در او است پس من رفتم و چنان کردم بقدرت رب اکرم خوب شدم صفوانی گفته همهٔ این حکایات را من از او خود شنیدم و در خروج آنجناب از نیشابور بطوس و از طوس بسمت مرو بسی معجزات بسیار رخ نموده که ذکر همه موجب طول است از جمله آنکه هروی روایت کرده که چون نزدیک بقریه الحمرا رسیدند راوی گفته عرض شد با آنجناب که فدای تو شوم یابن رسول الله وقت ظهر رسیده الا اعلان نمیکنی پس حضرت نزول فرموده امر با حضار آب کرد اصحاب عرض کردند آب با ما نیست پس آنجناب از دست مبارک زمین را تراشید بقدرت خالق مجید آبی جوشید که آن امام علیه السلام با تمام اصحاب از آن آب وضو بجا آوردند و اثر آن چشمه در آن مکان تا این زمان نمایان است و چون داخل سناباد شد تکیه بر آن کوه نمود که سابقا ذکر شد که الی حال آن دعای آنجناب دیگ از آن میتراشند پس در سناباد که الحال مشهور بمشهد است در خانه قحطبه طائی نزول نمود و داخل شد در قبه که قبر هرون واقع بود زیرا که چون مشهور بود که رسول خدا فرموده که بزودی نور احدی از کسان و منسوبان من در خراسان در فلان مکان

که با این صفت و نشان است دفن میگردد و آنمکان روضه ایست از جنان العلیین از جهت همین
خود را بآن زمین مدفون ساخت نهایت عقل خود را باخت و خدا را نشناخت که چگونه او را خوار
و بی اعتبار نمود و جوار آن بزرگوار بغیر لعن بسیار فایده جهت او نبخشید حاصل امام عادل ع چون
داخل آنمقام شد خطی بر آنمقام کشید و فرمود اینست تربت من و فیها اُدفن که در این خاک پاک
من دفن میشوم و زود این مکان محل آمد و شد شیعیان و محبان من میگردد والله که زیارت نمیکنند
مرا و سلام بر من نمیکنند مگر آنکه واجب میگردد بر او مغفرت خدا بشفاعت ما اهل بیت پس
رو بقبله نمود دعای چند تلاوت کرده و رکعات چند نماز بجای آورده پس بعد از فراغ سجده شکر
بجا آورده بسیار سجده را طول داد و چون تعداد کردم پانصد تسبیح در سجده گفت و از آنمکان بیرون
آمده عبد الحق (?) از پدرش روایت کرده که او گفت در حینی که حضرت سناباد را خارج شد و عازم بلاد
مرو شد گفتم من در مشایعت حضرت تا منزل سرخس رفتم پس آنجناب سر مبارک را از عماری یعنی
محمل یا شیب تخت روان بیرون نمود و فرمود ای ابو عبدالله برگرد در امان خدا که اقامت تو با حبیب
خود کردی و مشایعت را حدی نیست پس بعضی از اصحاب بآنجناب عرض کردند و قسم دادند که
بحق جد تو که حدیث کن ایشان را از جمله حدیثی که فرمود در سرخس یکی حدیث لا اله الا الله
بود که با وجود اخلاص موجب خلاص از عذاب است راوی گفته این حدیث با این سند رسید به
بعضی از امرا که سلاطین پس نوشت بآب طلا و وصیت نمود که با او دفن کنند پس چون وفات یافت
کسی بخواب دید که از اخیار بود او را با صورت نورانی گفت چه کرد رب غفار با تو گفت عفو کرد
مرا امرزید بسبب تلفظ من از روی اخلاص لا اله الا الله را و بسبب تصدیق کردن من
یقین برسالت رسول امین و بعلت نوشتن من این حدیث را بآب طلا سبب شد برای خشنودی
رب من پس چون تو باید یقین کرد که بر محکم دین بوده بلکه از جمله مؤمنین نیز اگر معتقد امام نباشد
نشود فرموده او را باطل الکتابت نمیمود پس هرگاه امامت او را قبول نمودی اشتباه اثنی عشری
خواهد بود زیرا که نیست کسی که او را امام داند و بعد سایر تامل را اشتر باشد حاصل آنکه در سال
دویست و یک از هجرت رسول با جلال که گذشته بود که بیعت امامت و خلافت امت گرفته
شد از اکابر و اشراف اهل نواحی و اطراف برای آن نونهال حدیقه نبوت و سرو چمن سرداری
و فتوت حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة والثنا و اول بار که مامون اختیار این کار را نمود جمیع
اکابر حسود بر مامون انکار کردند که او را مناسب امور سلطنت شعوری نیست پس از جهت امتحان
از امام زمان سادات و بزرگان منبر رفتن را خواهان شدند که شاید در اول بار خطا و نسیان از آن مقرب
رب منان ظاهر گردد و موجب نقصان رتبه او نزد سلطان گردد پس ایما باسمان امامت قبول فرمود
و از منبر رفتن و خطبه خواندن ملول نبود پس بعد از آنکه در سلم خاص و عام آن بحر علم از افق منبر تمام آن
اطراف و کنار آنوقت بر نمود و بعد زبان بگفتار گشود افصح اهل هر زمان لفظ را بیان میفرمود بعد از حمد

عدد

عبادت م

و بعد درود بر رسول رب معبود فرمود اول معرفت خدا معرفت اوست تا آخر خطبه بنوعی
ادا فرمود که موجب حیرت اهل علم شد و باعث زیاده شدن حسد حاسدان شد اما جمع از اعیان
بفضل و علو آن امام ع کردند و موافق مضامین اخبار کتاب بحار که از هروی و غیره روایت شده آنستکه
بعد از آنکه فضایل امام ع بر خاص و عام ظاهر شده و مسایل حلال و حرام جمیع را تمام اعلام مینمود
تمام انام مرید آنوالا مقام شده بودند و مقصود خلیفه از آوردن حضرت نزد خود کم کردن اسم
و نشان او بود و مایل کردن مردم بجانب خود مثل بود و چون عکس مقصود نتیجه آشکار بود زیرا که مردم
روز بکار زیاده تکرار میکردند زهد و بی رغبتی آنجناب را بدنیا بعلت آنکه در دین نذکر دنیا جهت آن
امام موجود بود و ترک میفرمود پس آن لعین از راه تضییع امام دین ع تکلیف مینمود که خلافت و
سلطنت را مفوض بحضرت کند و خود بیعت کند و غرض او حیله و تزویر بود که صغیر و کبیر که حضرت
مایل بدولت و سلطنت هست و خلیفه بی رغبت است و از طرف دیگر و این اکابر از مامون نیز یقین کرده
بود که حضرت اگر هم قبول کند اکابر و اشراف اطراف او را خواهند گرفت و باز خلافت را باو قرار
میدهند اینقدر که بر مردم بعد کار آشکار میگردد میل حضرت را با نکار پس موجب نقص آن بزرگوار
میشود حاصل آنکه موافق روایت هروی مامون یوما در حضور قومی بآنجناب خطاب کرد که ای فرزند
رسول خدا ما همه دانستیم فضل و علم و زهد و ورع شما را و کثرت عبادت شما را و میبینم شما را سزاوار تر
بخلافت از خودم پس باید من با شما بیعت کنم و من با سایر لشکر مطیع شما باشم حضرت چون غرض آن ملعون را
دانسته بود فرمود آنچه مدح کردی از عبادت من از بندگی خدا فخر میکنم و از بی رغبتی بدنیا میخواهم
از شر دنیا محفوظ بمانم و از پرهیز کردن حرام اراده دارم که با نعم خداوند علام برسم و از تواضع در
دنیا رفعت در عقبی را توقع دارم حاصل کلام امام ع این بود که منافع این افعال تمام عاید خود من
میشود پس نیکی بخود کرده ام چنانچه خدا فرموده ان احسنتم احسنتم لانفسکم اگر نیکی را اختیار کنید
برای خود کرده اید خلاصه آنکه مامون گفت من دیده ام و پسندیده ام که خود را عزل کنم و تو را نصب کنم
جهت خلافت فرمود چرا گفت تا بعلت آنکه با وجود تو کسی را قابلیت خلافت نیست پس فرمود
هرگاه حق تو نیست چگونه بمن میدهی چیزی را که مالک آن نیستی پس گفت ای ولد رسول ناچار باید
قبول کنی اینکار را فرمود بجهت اضطراب ممکن نیست که خود اختیار کنم حاصل اینکار چون حضرت را
مایل ندید و زیاده محبت آن امام عادل در دلها داخل شده بود پس زیاده ساعی بود و هر یوم نزد
قوم تکرار این گفتار را مینمود و حضرت انکار میفرمود تا آنکه بعد از مایوس شدن حیله دیگر
در نظر گرفته گفت الحال که قبول خلافت از شما محالست باید ولایت عهد را قبول کنید که بعد از
من حکومت امت با شما باشد و مردم همه بیعت کنند حضرت فرمود والله که حدیث فرمود مرا
پدرم از آبای خود از حضرت امیر ع از جدم رسول بشیر ع که اول من زودتر از تو میرسد و در حالی
نقص شربت ممات مینوشم و بزهر جفا کشته میگردم و ملائکه هفت آسمان بر من گریه میکنند و در

مثل م

غربت در جنب هارون مدفون میگردم پس مامون گریست و گفت ای فرزند رسول کیست که را
قدرت هست که در زمان دولت من با تو چنان کند و من زنده باشم فرمود اگر خواهم میگویم
که کیست فاعل اینکار میتوانم پس آن لعین گفت تو اراده داری که با این معاذیر خود را معاف داری
که اکابر و اشراف در همه اطراف گویند حضرت رضا زاهد دنیا است و مایل عقبی فرمود من ترک دنیا
نمیکنم از جهت خود دنیا این چه حسن دارد نزد عقلا که کسی از برای خدا دوری کند از دنیا بخدا
قسم یاد میکنم که هرگز دروغ نگفته ام از روزی که خدا خلعت وجود بمن عطا نموده الی حال و هرگز
ترک نکرده ام دنیا را از جهت دنیا و من میدانم اراده تو را ای مامون پس آن ملعون گفت چه غرض دارم
حضرت فرمود امان ده مرا اگر اذیت نرسانی مرا بگویم اراده تو را ای مامون پس چون امان داد
حضرت فرمود مقصود آنستکه مردم گویند که نه که علی بن موسی خواهان است سلطنت را
ولیعهد سلطان شد که شاید بعد از این باو برسد پس چون مامون دید که آن مقرب رب مجید
غرض او را فهمید غضب شدید در او بهم رسید پس صدا بر کشید که تو همیشه بر خلاف رای من میکنی
بعلت آنکه از سطوت من ایمنی و بخدا قسم که اگر ولایت عهد را قبول نکنی تو را اجبار میکنم بر اختیار
و اگر با وجود اجبار اختیار نکنی تو را میکشم حضرت فرمود رب معبود در قرآن نهی فرموده جمله
آدمیان را که بدست خود نیفکنند خود را بمهلکه بقول خود که و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة هرگاه
رای شاه چنان است بکن آنچه اراده داری بشرط آنکه مرا احدی هیچ کاری تصرفی نباشد نه نصب کنم و نه
عزل و نه تغییر دهم سنتی را پس آن لعین از امام دین قبول نمود اما با وجود این حضرت ملول بود
پس مامون ملعون بمنبر رفته بعد از حمد و درود گفت ایها الناس امد بیعت علی بن موسی بن جعفر
بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع بخدا قسم یاد میکنم که اگر اسما را قرائت شود بر اشخاص
کور و کنگ که هر آینه خوب میشوند بقدرت خداوند و با وجود یکه آنجناب ابا داشت از قبول
ولایت عهد با آن اشخاص جهول گفتند این رفتار از آن بزرگوار درست نبود این کار را چرا قبول فرمود
حاصل آنجناب باشی و در سید فرمود که من مخیر شده بودم میان قبول ولایت عهد یا کشته شدن
اختیار این کار کردم از روی اضطرار چنانچه یوسف را در مکان دیگر مضطر شده بقبول نمودن
حکومت مصر طلب نمود بقول خدا که خبر داده اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم و راوی گفته
در حینی که حضرت قبول فرموده و مامون مشغول بیعت گرفتن جهت او بود که دیدم آنجناب با آه
و اضطراب میگفت خداوندا بر تو ظاهر و آشکار است که قبول اینکار از راه اضطرار است پس تو از من
مرا چنانچه مؤاخذه نکردی از حضرت یوسف و یاد کرد آن میگفت ای رب منان نیست عهدی مگر عهد
تو و ولایت و حکومتی نیست مگر از جانب تو و امامی معتقدم مثل دو نبی حضرت یوسف و دانیال
هر یک از ظالم زمان خود قبول ولایت کردند خدایا توفیق بده مرا بر اقامت دین سید المرسلین و زنده
داشتن سنت رسول تو پس تو نیکو معین و انصار حاصل چون ولایت عهد از راه اضطرار آن بزرگوار قرار گرفت

تمام

ما بقی و ولایت عهد بودن حضرت رضا ع

هر زمان

هر زمان مثل فرو کواکب آسمان فضایل امام عادل ع زیاده بر زیاده بروز بود حتی آنکه کثرت ظهور
آن نور حاسدان را کور نمود تا آنکه مامون چون عیسی مغبون شد و نتیجه اینکار عکس مقصود او بود
پس آن لعین عداوت و کین و زنید و آنچه از مضامین اخبار بسیار که در بحار و غیره مذکور است بر این اقدام
شهران اخبار آشکار شده آنستکه بعد از آنکه سلطنت بمامون قرار گرفت صاحبان اعتبار نزد آن
ابصار جلوه دادند که هارون خود را نزد اهل دیار بد نام نمود و اگر اذیت و آزار با امام انام حضرت موسی ع
کرد و این عار بر روزگار شما مانده احسن احوال آنستکه تو بر خلاف فعال پدرت رفتار کنی که ننگ آن
کار برطرف شود و نزد اکابر و اشراف اعتبار تو زیاده گردد پس مدت دو سال رسل و رسایل بخدمت آن
صاحب فضایل فرستاد تا آخر کار آن بزرگوار ناچار قبول نمود و بعد از ورود آن مقرب معبود بمرو که
آنجناب بعد از اصرار انکار قبول فرموده بود بعضی از اشقیا و اکابر دیار انکار داشتند که بیعت امام ع را
اختیار کنند مامون زر و مال بسیار بصاحبان جلال داد که قبول بیعت کردند و با وجود مال سه نفر
از کسان بدحال انکار کردند عیسی نام جلودی و علی بن عمران و ابن یونس و چون مامون بدحال را حکم نمود
ایشان را حبس فرمود و این وقایع تمام در مرو انجام یافت و چون بیعت گرفتن برای امام ع تمام شد
خاص و عام را تمام لباس خلق پوشانید و قاعده لشکر و جماعت بنی عباس لباس سیاه بود همه را از بر شاه
کشودند و امر بلباس سبز نمود و تمام خلق را از خاص و عام خوشحال و علم داد که باین دولت دلشاد کردند و اهل
بلاد را هم بخشش بقدر وظیفه یک سال فرستاد و سکه را باسم سامی و نام گرامی حضرت قرار داد و از آن زر
به بلاد دیگر فرستاد که بکسی همه بلاد سکه بزنند باسم آنسرور و بنت دختر خود ام حبیبه را بامام ع
تزویج نمود و دختر دیگر خود ام الفضل را ایضا بفرزند امام ع تزویج نمود و اینها تمام در کمتر از ... بود
و باطراف و اکناف بهمه اشراف خبر داد که شرف و بزرگی مختص بدو صنف اولاد عبد مناف شد
و امر کرد که بر منابر همه اکابر خطبه را باسم آن مقرب رب قادر خوانند حاصل موافق روایت چون امر
بیعت کامل شد و یوم عید رسید از امام ع خواهان شد که باید شما نماز عید را بکنید تا تمام انام
منزلت و مقام تو را دانند و در دلها سلطنت شما راسخ تمام گردد حضرت بآو پیغام داد که تکلیف این
کار را از من بردار زیرا که اول بار من شرط کردم که مدام امور را نام معتقد باشم پس خلیفه اصرار بی حد نمود
دست بردار نبود حضرت بخاصان خود خبر داد که من ناچار اختیار نماز عید میکنم اما پیش از اتمام
پشیمان میشود و نماز تمام میماند پس امام ع پیغام داد که چون رای تو چنان است پس بدان که شرط ما
آنستکه بطریق رسول عالمیان و امیر مؤمنان ع بیرون میروم نه نزد عباسیان قاعده شده بود که
سلطان و اکابر همه سواره بصحرا روند حاصل که او بی درنگ کامل خلیفه ناقابل پیغام داد که صباح تمام انام
از خواص و اکابر ایام باید نزد باب من مقام کنند تا من بیرون آیم پس مامون فرمود که باید تمام مردم
صباح نزد باب رضا ع جمع کردند پس صباح اکثر اهل حال و بعضی جهال نزد باب آنجناب منتظر طلوع
آفتاب جمال علیم المثال از صاحب جلال بودند و نظر مینمودند تا بر وقت طلوع آفتاب بود که آنماه بعد

و طعام

در بیعت امام و ولایت عهد حضرت رضا

غسل و پیچیده عمامهٔ سفید از در باب خارج شده بود و نور آفتاب ربود راوی گفته که دو طرف
عمامه بر سینه و کتف آنجناب بود و عصا در دست او بود و کسان و غلامان خود را نیز همان هیئت
بیرون آورده بود پای برهنه و دامان جامه بکمر زده بود و زیر جامه را تا نصف ساق بالا کرده بود
و چون خبر نماز رفتن آنسرور منتشر شده بود اکثر رجال و نساء و اطفال در کوچه و بام جای گرفته بودند
که راه عبور انام مسدود بود پس حضرت نزد باب قیام نمود و مجموع عام پیشاپیش آن امام ع بودند
پس چهار مرتبه الله اکبر گفت بنوعیکه سنت شده راوی گفته که از صدای امام ع گویا بنظر چنان
می آمد که در و دیوار و نباتات و اشجار و ماهیان بحار جواب آن امام ع را میدادند و سرداران و بزرگان
و کسان مامون بقاعدهٔ خود سوار اسبان با زینه و سلاح بهیئت اجتماع رسیدند بجمعیت امام ع
چون دیدند که حضرت با تابعان بار هیئت بودند همه بیکبار از اسبان فرود آمده مثل هیئت بیخود
هر کسی بزمین افتاده بعد که حضرت زبان بتکبیر گشود و گفت الله اکبر الله اکبر علی ما هدینا الله اکبر
علی ما رزقنا من بهیمة الانعام والحمد لله علی ما ابلانا گفته حضرت صدا بلند نمود و ما هم صدا بلند
کردیم پس تمام انام با گریه و آه تکبیر گفتند بنوعیکه صدای گریه بلند شد که گویا مرو میلرزید و احدی
خود را قادر بر ضبط نمیدید و حضرت هر ده قدم که میرفت توقف میفرمود و زبان بتکبیر میکشود
صدا گریه صغیر و کبیر بمرتبه رسید که مامون ترسید و خود را معزول دید دفعة خدمت امام ع
فرستاد که رفتن بصحرا در این تعب بر شما پسندیده نیست چون خبر آن بدکیش رسید حضرت جامه
انکو کشوده نعلین طلبیده و بمکان خود عود فرمود و این نیز موجب زیاده شدن حسد آن مغضوب
رب احد شد و موافق روایتی سبب این امور این شد چنانچه فضل بن سهل ذوالریاستین گفته
بعد از وقوع این امور مامون مرا طلبید و گفت مردم چنان دانستند که تو مرا بر این داشته و هرگز
شد و اینست که کسی تواند با این اقتدار که خود را معزول کند و دیگری را نصب نماید …
ممکن نیست که کسی تواند حسب این امر آن بود که در بین یکهفته بر من شد آید عجب زخمی نمود برادر
من با قوت و تسلط بود و ان من در غضب شده بود علی بن عیسی … کرده بود که مرا گرفته کشتند
انجنین هم رسید و هرثمه نام بر سیستان و خراسان داخل شده بود و بعضی بلاد مرا فاسد کرده بود
و کرمان و بعضی نواحی آن بنی طاغی شده بودند چون این اخبار وحشت آثار بیکبار بمن رسید و دیدم
لشکر هم ترسان و هراسان شده بودند عازم شدم که بنزد شاه کابل روم بان تفکر کردم که او مردی
است کافر تا آنکه آخر کار بیعهد … پناه بردم جامهٔ سفید پوشیدم و در این حجره داخل شدم و …
با تمکان نموده پس داخل این خلوت شده توبه کردم و بخدا پناه برده عهد کردم که اگر ظفر یابم و از این
… سالم مانم حق را بسلطان حقیقی رد کنم و … رکعت نماز کردم و بخالق بی نیاز نیاز بردم
و خدا ابواب فتح را بر من باز نمود این باعث بود که اراده کردم بعهد و شرط وفا کنم حاصل از امثال این جناب
و کفتم که ظاهر و اشکار میکرده که این رفتار از خلیفه بوده هر کس بخوف دست … بلکه تمام بعلت حفظ

منافع

منافع این دار بود و چون بعلت طلب دنیا بود و خلوص نیت در او نبود وفا ننمود و موافق
روایت مامون را قاعده بود که بکبر … با مکان امام زمان … خراسان میرفت و بکرور حضرت
بدیدن او میامد و ذوالریاستین که وزیر … بود بر امام کینه حسد عجیب بود دائما در صدد
اذیت بود و سعی مینمود و مامون را دختری بود که زوجهٔ مقرب او بود و آن زن از مخلصان
حضرت رضا ع بود و دائما مذمت ذوالریاستین را مینمود و مداح جناب حضرت بود در پس وزیر
لعین چون بمجلس مامون امد گفت مناسب جلال تو نیست که باب مکان دختر عمو تو بمجلس
دیوان باز شود بلکه باید سد نمود و مامون از شدت با او چنانکه کرده بود پس نصیحت او را شنیده
باب را مسدود نمود و روز دیگر که نوبت دیدن آنسرور بود چون مجلس را منور فرمود سوال
کرد از کیفیت حال که چرا باب را سد کرده خلیفه گفته فضل که وزیر است بیان کرد امام زمان فرمود
تو را چه میشود که خود را مطیع فرمان اینکسان کرده و دختر عمو که محترم و مخلص است
او را بغیر میا مکنی پس آن لعین کلام امام دین را شنید باب را مفتوح کرد و چون این خبر
بفضل بداختر رسید و دید که خلیفه از فرمودهٔ امام ع تجاوز نمیکند بسیار فکار شد در غم
و از اندوه … بود و او را چارهٔ نبود راوی گفته بحضرت عرض کرد چه بود باعث تو را که
داخل شدی در امر این جاهل فرمود همان باعث بود که جد من امیر داخل شد در جمعیت شوری
علامه مجلسی ره فرموده که مراد حضرت این بود که فواید اینکار آنستکه در دهر و زمان انکار اهل
… باید دانند و این معنی اشکال باشد که دشمنان ما … قابل خلافت … و این شرافت میل نشنید
تا احدی قادر بر انکار نباشد و در حین بیعت مامون جهت امام ع عباس نام خطیب این شعر را
خواند لابد للناس من شمس ومن قمر * فانت شمس وهذا ذلک القمر * یعنی ناچار خلق روزگار
محتاج اند باقتاب و ماه پس تویی ای خلیفه آفتاب و این است قرص ماه و اول ولد عباس بن
امیرمومنین که بیعت کرد و شعراء تمام شعر بجلال و کمال … بخواندند و
… بیان مدح امام زمان را میکردند و هر که بیعت مینمود … و خلعت
او میکرد تا آنکه تمام بیعت کردند و مامون امر بحضرت کرده که خطبه خوانده همه اطراف
فرستاد تا خطبه خوانان ولایت عهد آنجناب را بر منبرها خواندند راوی گفته و در مدینه رسول
خطبه بعد از حمد خدا و درود بر رسول اینچنین بود که ولی عهد مسلمین علی بن موسی بن جعفر
بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع است که شعرا در مدح و ثنای آنجناب ابیات بسیار
گفتند و از اطراف بلاد می آوردند و در آن زمان بود که دعبل خزاعی شاعر آل محمد خدمت حضرت
آمد عرض کرد که ابیات چند گفته ام و بر کسی نخوانده ام مگر آنکه اول برای شما بخوانم پس بعد از
رخصت گفت مدارس آیات خلت من تلاوة تا آخر قصیده چون تمام نمود حضرت داخل اندرون
شد و جامه خزی با ششصد اشرفی بجهت او فرستاد و پیغام داد که این را خرج سفر خود کن و ما را

معذور دار دیگری دینار دعبل گفت بخدا و کرامت قسم که بجهت مال بیرون نیامده ام
و ارادهٔ تحصیل زر نداشتم و اما امید بجامه بر تو دارم که بجهت برکت نگاه دارم و زر را رد
نمود حضرت جبهٔ خود را فرستاد و فرمود این زر را بردار که محتاج آن میگردی و فرمود
قدر این جبه را بدان که هزار ختم قرآن در آن کرده ام و هزار رکعت نماز گذارده ام در آن پس بعد
از عود دعبل از نزد امام ع و رسیدن بشهر قم اهل بلد آمدند جبه حضرت را بهزار اشرفی که
این … متصل تومان باشد بخرند قبول ننمود و گفت هرگز با این عبا معاملهٔ نمیکنم و اهل
قم بسکه طالب جامهٔ آن امام بودند بعد از بیرون رفتن دعبل بر سر راه او بیگاه رفته
از او گرفتند چون دعبل چنان دید عود نمود بقم در استرداد جامه کوشید گفتند جامه را
نخواهی اگر خواهی ثمن آن که هزار اشرفی باشد بدهیم تا آنکه آخر کار پارچهٔ از آن جبه را گرفت
با دو نامی روانه شد و بروایتی عطای صد اشرفی بود در وقتی که گفت مرا ضرورت عیال است
حضرت فرمود زود محتاج باین مال میگردی و بعد از ورود بقم کرد از مرو مراجعت نموده
بود خبر قصیدهٔ او منتشر شده بود مردم اصرار کردند و او را بمسجد آورده بر منبر برای خلق
قصیده را خواند و در حین مراجعت از مرو بحوالی قوهان با قافله بود که دزدان همه را
گرفتار او را بجهت برهنه نمودند و کتف ایشان را بستند و اموال را غارت کرده قسمت میکردند
موافق روایت شیعه بودند و قصد آنها غارت سنیان بوده پس در وقت بزرگ آنها میخواند
که اری فیئهم فی غیرهم متقسما * وایدیهم من فیئهم صفرات * و میگفت خدا رحمت کند دعبل را
که گفته یعنی میبینیم مال ائمه را در دست غیر که قسمت میکنند و دست صاحبان مال از مال
خود خالی است دعبل چون شنید گفت این شعر را که گفته گفتند دعبل بن علی گفت منم دعبل
گفتند بخوان تمام را پس تمام را خواند چون صدق او نمایان شد ببرکت مال امام بالجمله
تمام اموال قافله را رد کردند و همه را گشودند و چون بکوفه رسید خانهٔ خود را … دید
دید که دزدان آمده بودند و اموال او را برده بودند پس دانست که آنچه امام ع فرموده بود
که زود محتاج باین مال میشوی تمام صدق بود پس هر دیناری بهزار درهم مردم خریدند بعلت
برکت که اسم حضرت بر آنها نقش بود پس صد هزار درهم جهت او جمع شد و او را دختری نیز داشت
بسیار محبوب و دیدهٔ او نابود شده بود چون اطبا را جمع کردند گفتند دیده راست او کور شود
نادر و لما دیدهٔ دیگر را چه ضرور دوا میکنیم شاید بهتری کرده پس چون دختر دعبل سخن اطبا را
شنید آن پارچه خود را جهت حضرت طلبید و چون شب رسید زارزار گریه نموده و بر دیدهٔ خود
میمالید و خدا را … بحق آنسرور قسم میداد تا آنکه خالق عباد از برکت آن از همه زهاد
اعبد عباد دیدهٔ او شفا داد موجب حیرت اکثر اهل بلاد شد و موافق روایت در کتاب بحار که راوی
یاسر خادم امام ع مروی است که مامون مادامی در مرو بود خانهٔ خود را بکباب از اعانه

امام

امام ع گشوده بود و قفل بر آن زده بود که هر وقت ارادهٔ دخول بر امام ع داشت قفل را
میکشود گفته که قاعدهٔ آن امام ع در همه ایام چنان بود که وقت چاشت و شام که طعام حاضر
مینمود هرچه خادمه و غلام بود تمام را بر سر خوان انعام حاضر مینمود حتی حجام پس یومی
از ایام ما نزد آنجناب جمع شده بودیم حضرت همه را بصحبت اکرام میفرمود که ناگاه کسی از
مکان خلیفه قفل باب را گشود حضرت بغلامان فرمود دور شوید که مامون نزد ما میاید
گفته پس خلیفه داخل شد و امام ع ارادهٔ قیام نمود آن جهت تعظیم مامون قسم داد که تعظیم
مکن بحق رسول الله و خود را بجد و مرا … افکنده سر مبارک آنسرور را بوسه داد
و مقابل امام کامل قرار گرفت طومار طولانی در دست داشت که خبر فتح بعض بلاد و ظفر
لشکر او بر اهل بلاد و دستگیر کردن صاحبان فساد در آن بود پس قرائت میکرد و شاد بود
حضرت فرمود تو را شاد کرده فتح بلاد کابل که بدست تو آمده که مشرک ساکن است ایا
موضع سرور نیست که لشکر اسلام فتح کنند حضرت فرمود ای امیر بترس از رب کبیر و
اندیشه نما از عذاب سعیر خداوند قدیر تو را والی کرده است بر مسلمین که حفظ کنی
صغیر و کبیر را و حمایت نمایی ضعیف و فقیر را و تو ضایع کردی امور بلاد دور را و کار مردم
آن دیار را بحکام خائن گذارده که بسیار ظلم و ستم و عدوان که ظالمان هر مکان بضعیفان نازل
میکنند که ایشان قدرت رسیدن بخدمت تو ندارند و خرج سفر را دست رس ندارند
خلیفه زمان باید مثل عمود خیمه در وسط بلاد دائم برقرار باشد که چنانچه اهل بلاد
تمام دست رس بعمود خیمه دارند سلطان نیز باید وسط مملکت باشد که هر کس از دور
تواند باو رسد و علت دیگر در این تشبیه آنستکه مقصود آنجناب این بود که سلطان
باید همیشه قائم باشد و بار … حکومت رعیت از دوش نیفکند که اگر از حکومت کناره
کند و مخفی باشد رعیت برقرار نمانند بلکه روزگار فاسد گردد چنانچه عمود خیمه
هرگاه از مکان خود حرکت کند سایر اساس بر پا نماند چون مامون بکلام امام ع گوش
داد که تمام عین صلاح و رشاد است گفت چه باید کرد حضرت فرمود باید از این بلاد کوچ
و عود بکنید به بلاد اباء و اجداد یعنی عراق عرب پس کلام آنعالی نسب اثر عظیم در دل خلیفه
کرده قبول کرده برخواست اظهار تهیهٔ سفر نمود و خبر رفتن بعراق عرب را منتشر … اما چون
خبر بفضل … رسید غمناک شد … گفت خلیفه را هیچ اختیاری در کار نیست
بلکه اعتبار در گفتار علی بن موسی است پس چند سر نفر که با استحکام بودند و از بیعت امام ع
انکار داشتند با خود متفق کرده فضل مقدم شد و با امیر عرض کرد که سخن برای شما ضرور دارد
امیر گفت سرور من فرموده … ای او صواب است جواب گفت که اینجا اوج خطاست زیرا که
برادر شما و اکابر عرب و کسان عالی نسب و خویشان شما همه انکار دارند از شما اینکارها که چرا

خلافت و شرافت ریاست را از خاندان ایشان بیرون برده و باسم علی بن موسی کرده و بنابراین هرگاه
توئی ایشان روی دشمنی با تو میکنند بلکه باید مدتی بکنند تا این حسد از دل ایشان منکر
بیرون رود بعد از آن با تمکنان زمان شوید در خراسان بودن بهتر است و در نزد شما عاقلان و
متمکنان چند هستند که همه خلعت رشید را کرده و بشما خیانت نمیکنند با ایشان مشورت نما
مأمون الرشید پرسید مثل چه کسان الملعون هرثمی دیدی که مفیق او بود ایشان را مثل علی بن ابی
عمران و ابی یونس و جلودی نام و اینها بودند که بیعت نکرده بودند با امام و راضی بگرفتن مال
نشدند و تا الحال در حبس بودند پس خلیفه در ظاهر آن فاجر قبول نمود و چون صباح شد
و آن امام طاهر و حجت زاهد داخل مقام خلیفه شد و مأمون بیان نمود که وزیر چنان و چنان میگوید
پس محبوسان را احضار کرده اول بار علی بن ابی عمران را نزدیک طلبید آن نادان که امام زمان را
نزد شاه دید ترسید و گفت ای امیر پناه میدهم ترا بخدا که این شرافت خلافت را از خود دور مکن
و بکو در دشمن خود مفکن آنکس که آباء و اجداد او دایماً با آباء و اجداد شما در جدال و قتال بودند
مأمون گفت ای ملعون و ولد الزنا هنوز دست از این اقوال و فعال بر نمیداری پس خطاب نمود
بجلاد که گردن بزن این مایهٔ فساد را پس آن بدنهاد را کشته بر بئس المهاد فرستاد پس ابن یونس را
آوردند چون دید امام را در جنب خلیفه مقام اوست گفت یا امیر المؤمنین مأمون بجلالت قسم که
این محترم را که در جنب خود قرار داده این مثل صنم است که عبادت میکنند او را بجز از خدا
مأمون گفت ای ولد الزنا هنوز باین خیالی ای جلاد بکش این اهل فساد را پس آن باعناد را
کشته بجهنم فرستاد پس جلودی را طلب نمود و جلودی لعینی بود که در زمان خروج و فتنه
محمد بن جعفر بر حضرت رضا خروج کرده بود یعنی محمد بن جعفر ابن ابی بصیر بعد از فتح و ظفر خانهای آل
ابو طالب را غارت کرده بود و بسیار مال برده بود و زنان و اطفال را برهنه کرده بود و در خانه
حضرت رضا علیه الاف التناء داخل شده بود با امر سلطان که همه زنان را غارت کند حضرت همه را
در اندرون کرده بود و فرموده بود بجلودی که تو داخل مکان زنان مشو زیرا که غرض تو زینت
و مال است قبول کرده بود و حضرت تمام گرفته باو داده بود القصه چون الحال نظر امام با لال
بر آن شقاوت مآل افتاد حضرت یاد قبول کردن او نمود که در آن زمان زینت زنان نرفت آهسته
فرمود که بحق حق خودم ترا قسم میدهم که جلودی را مکش پس آن نادان که راز گفتن امام زمان را
دید ترسید از خیانت آن زمان پس فریاد کشید که ای امیر رشید برب مجید که کلام امام را
در حق من قبول منما پس خلیفه گفت بحضرت که بایشان قسم او را قبول کنم پس او را هم کشته برفیقان
دوزخیان ملحق ساخت پس فضل بن سهل غضب مجنون و بی هوش شده رفت در خانه و مأمون او را
طلبید و گفت حق بایشی را ما ماشی در سفر الملعین چون دید که امور همه در دست حضرت رضا
ترسان شده گفت یا امیر بهتر امر در خراسان بگذار چون دشمنان من بسیار اند و منهم باعث عزل

برادران

نشستم

اسباب زیان امام

برادران تو شده او اگر بجانب بغداد ابیم راضی و خوش ساند حاصل خلیفه جاهل قبول نمود
نویم بار استدعا کرد که پس امام م نامه بمن بسیار کرد که اکابر دیار همه کنند که از اضمار تو
در امان از او قبول نمود یک طومار با قرار و معارف چند برای او نوشته باو داد پس سیم بار باظهار
کرد که چون خلیفه صاحب اختیار مسلمین حضرت رضا نموده و اختیار و اقرار تمام در اطاعت
او بیرون نمیرود باید او نیز طوماری بمن دهد در امان دادن من مأمون گفت اگر بی
که آن امام م با من عهد کرد که در این امور وفق بکند پس فضل در صدد عجز و انکسار هر آینه
تکرار میکرد خلیفه گفت اختیار اینکار هم در دست آن بزرگوار است یاسر خادم گفته که از عقب
قادر مختار فضل را آن استکبار در نهایت ذلت و انکسار بر در باب حضرت رضا م اذن دخول طلب
نمود بعد از آنکه حضرت بغلامان فرمان داد که متفرق شوید مرخص فرمود تا فضل وزیر بخجل
و سر بزیر داخل شد و ساعتی مقابل آن بدر کامل ایستاد پس آن منور بلا امر او را بالا نمود
فرمود چه حاجت داری عرض کرد که این حجتی است که خلیفه بمن امان داده و شما دایماً با
احسان بودید و کرم خود میفرمایید که این امان دهید که شما احق باحسان هستید
حضرت فرمود کتاب سلطان را بخوان چون با انطول همه را خواند ایستاده نزد امام م پس آن
والا مقام فرمود ای فضل وزیر مادام که تو در اطاعت رب علام باشی در امانی پس حضرت امان
داد او را در ظاهر اما آن کلمهٔ آخر آشکار میشود که این فاجر در امان نبود حاصل بعد از آنکه
او کامل شد داخل لشکر یاسر گفته پس سفر بغداد را اختیار کردیم و در آن سفر امور اکثر در دست
مولای من بود و بعد از ایام چند که از منازل عبور میکردیم فضل را برادری منجم بود نوشت
که در طالع که نظر کردم تو را و امیر را و علی بن موسی را در فلان یوم ببحال دیدم که بیم هلاک
هست اصلح بحال آنست که در این یوم شما ها از قوم خارج شوید و بحمام روید حجام را بطلبید
و حجامت کنید که خون از بدن شما ها بیرون آید که دفع آن شر از بدن بشود پس تاخیر بفضل رسید
بعرض خلیفه رسانید خلیفه بحضرت گفته حضرت فرمود اینکار را من انکار دارم و رفتن حمام
صلاح نمیدانم و بعد دیگر خلیفه گفت صباح یوم موعود حمام است حضرت فرمود رسول الله
در خواب بمن امر فرمود که بحمام نروم و شما را هم اعلام کنم بترک حمام و فضل را هم صلاح ترک آن
القصه خلیفه کلام امام م را قبول نمود اعتبار بگفتار منجم نمود و اما فضل وزیر از قدرت
حق فریب حمام را اختیار کرده در شب اصحاب تعلیم نمود که پناه برید بقادر حمید از شر این شب
صباح فرمود پناه برید برب مجید بهر شر که در این روز برود میکند یاسر گفته نزد طلوع آفتاب
آنجناب بمن خطاب فرمود که برو بر بام و گوش بدار که آیا صدای نوحه و زاری میشنوی بس چون
رفتم بر بام صدای نالهٔ علام و فریاد عوام را میشنیدم تا خود را بخدمت امام م رسانیدم که ناگاه خلیفه
و شاه زمان در گاه خود را که عیان و شانهٔ امام م بان میشد کشوده داخل شده عرض کرد فدای اقدام

ای امیر عز محقق در خدا شما را اجر دهد در عمّام فضل او بحمام رفته جمعی با مجموع علامه با شمشیر
برهنه داخل شده اند او را کشته اند و هر کس داخل حمام شده اند پس لشکر اغلب متفق شده
بقصاص خون خلیفه نزد باب جمع بودند که البته خلیفه در باب او حیله و مکری کرده پس جناب امام م
امام م مجموع عوام را دید خود را بر درب رسانید و چون از غلغله را دید بر کشید که متفرق شوید
و از دست مبارک بهمه اشاره بتفرق شد بود یاسر گفته از غیرت رب معبود و معجزهٔ امام مسعود
بود که همه دیگر اشاره میفرمود تصدیق و عاجز وقادر همه بر سر وهر اسان گریزان شده با
خانه سلطان را خالی کرده متحیر گوشه دیدهٔ عبرت باز کشود که اسعتکاف فضل در اول بار با اولاد
ائمهٔ اطهار چگونه او را در این دار غرور اعتبار نمود که مقابل بدر کامل با عجز و انکسار متهنا
ایستاد تا آخر کار که حضرت امان داد و نمونهٔ عذاب دار القرار دو امت فهمان در این دار باو افکار
نمود دیگر آنکه امن او را بعد از رب معبود و سلطان مالک جان امان طلب نمود و نزد سلطان
عاجز و ناتوان طلب امان کرده باین سبب بر عقب قتل رسید و این از اسرار است عجب از این امور
انکه منجم دفع شر را در حمام دید و حال آنکه شر و ضرر از رفتن حمام رسید و مقصود بود که اگر
اطاعت امر و رسد کرده بود و ترک حمام مینمود برای او نجات بود فاعتبروا یا اولی الابصار کیف
جَعَلَ مَنافِعَ هٰذِهِ الدّارِ وَدارِ القَرارِ فی اِطاعَةِ عِبادِهِ الاَخْیارِ وَصَیَّرَ الاِسْتِکْبارَ عَلَیْهِمْ مُوجِباً لِانْواعِ
المَضارِّ فی زَمانِ ظُهُورِهِمْ وَجَمیعِ الاَعْصارِ اَللّٰهُمَّ وَفِّقْنا لِاِطاعَةِ اَئِمَّةِ الاَطْهارِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الاَبْرارِ ایضاً در کتاب عیون از ریان اصحاب حضرت رضا م مروی است که گفته در مرو روزی
مملو از علما بودند از اهل عراق و خراسان که مأمون گفت چه میگوئید در معنی این آیه از کتاب
ثُمَّ اَوْرَثْنَا الکِتابَ الَّذینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا گفتند بعد از انبیاء ما ارث دادیم کتاب را یعنی قرآن
جماعتی که ما برگزیدیم ایشان را از میان بندگان غرض سلطان این بود که بعد از انبیاء خدا بکی ارث داد
کتاب را علما گفتند مراد همهٔ عباد است مأمون را پسند نبود التفات بجانب امام با برکات فرمود
که شما بفرمائید حضرت فرمود این معنی خطا بود مقصود در عترت طاهرهٔ مصطفی است که
ایشان را وارث کتاب فرموده پس دلیل و برهان بسیار از قرآن و احادیث سید عالمیان بیان فرمود
بجدی رسید که همهٔ علماء و دانایان اذعان بصدق این بیان کردند و همه گفتند خدا جزا دهد بشما
ای اهل بیت سید انبیاء که بیان معانی قرآن همه در نزد شما پنهان است و اطاعت شما خیر دو جهان
است ایضاً در کتاب بحار مروی است که نصرانی را آوردند که زنا کرده بود بزن هاشمیه و ثابت شد
بود امر نمود که نظر خلیفه نمودند بشهادتین کشود خلیفه در غیظ بود از فقها مسئله کردند
گفتند اسلام گناه ما قبل را تمام کرده مأمون از حضرت پرسید فرمود بکش او را زیرا که بعد از دیدن عذاب
رب الارباب توبه فایده ندارد خداوند فرموده فَلَمّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنّا چون دیدند عذاب ما را
ایمان آوردیم پس بفرموده امام علیم او را کشتند ایضاً روزی مردی را نزد مأمون آورده بودند

کربه

که بسبب خطائی اراده قتل او داشت پس بانجناب مشورت حضرت فرمود عزّت و شرافت
تو در عفو است پس بفرمودهٔ عفو نمود ایضاً در کتاب عیون از محمد بن جهم روایت شده که گفت
در مجلس مأمون حاضر بودم که از جناب امام م از آیات و اخبار مو هم در عدم عصمت انبیاء سؤال
مینمود و حضرت از هر یک جواب موافق حق و حساب میفرمود هر زمان خلیفهٔ نادان میگفت
خدا جزای احسان ترا بتو بدهد و گاه میگفت برکت دهد خدا علم ترا و گاه میگفت حضرت الله
جزا دهد ترا بتو ابی عبدالله که از هر سؤال الجواب شنید گفت کلام شما شفا بخشید سینهٔ مرا خدا
جزا دهد شما را از جانب اهل اسلام پس مأمون بنمازش قیام نموده راوی گفته دست محمد بن جعفر
در دست او بود گفت چون دید برادر خود را گفت عجب عالمی است با وجود یکه نزد اهل علم
آموزش نکرده است مأمون گفت پسر برادر تو از اهل بیتی است که نبی مختار در بارهٔ ایشان فرموده
بدرستیکه ابرار عترت من و نیکان اهل بیت من حلیم ترین مردم اند در وقتیکه صغیر اند و علیم ترین
مردم اند در وقتیکه کبیر اند تعلیم مکنید ایشان را که خود اعلمند پس من فرمایش حضرت رضا
علیه الاف الثناء رفتم و قصهٔ مأمون را بیان کردم چون شنید خندید و فرمود یا محمد تو او را فریب
ندهد سخنان او که زود هر اهلاک خواهد نمود و خدا انتقام از او خواهد کشید بعذاب الیم و شدید
قصهٔ دعای باران از جملهٔ معجزات آن امام با برکات که اغلب علماء در کتب خود ایراد کرده اند
ذکر باران و کندن صورت حیوان با جان و بلعیدن آن نادان است و این قصه موافق روایتی که صاحب
بحار تذکره فرموده اینستکه امام حسن عسکری از آبای کرام خود نقل فرموده که در زمان ولی
عهدی حضرت رضا م باران آسمان حبس شد و اکثر خلق مضطرب نزد مأمون شکایت میکردند پس
خلیفه با انس و عرض نمود که اگر صلاح دانی دعای باران رو ی حضرت قبول فرمود و این یوم جمعه
بود انجناب وعدهٔ دو شنبه فرمود و علت تأخیر را فرمود که دیشب سید مجید و عم بزرگوار جدّم رسول
با حضرت امیر م بود و در خواب بمن فرمود که ای فرزند انتظار بکش تا روز دو شنبه و آن روز دو شنبه
بصحرا برو که خدا بدعای تو باران خواهد داد و خبر بده بمردمان بانچه خدا تو را عالم میکند باشد که
مردمان جاهل از آن تا ابد فضل ترا و پدر بزرگوار و رفعت و مکان ترا نزد خداوند رحمان پس
مأمون برخاست و چون یوم دو شنبه شد حضرت بصحرا رفته و خلایق همه بیرون رفتند پس انجناب
بر منبر رفته حمد ایزد وهاب را کرده بعد از حمد درود بر رسول مستطاب کرده گفت خداوندا
تو عظیم کردی حق اهل بیت رسول کریم را خدایا بما توسل جستند مردم چنانچه تو امر کرده و
توقع دارند فضل و رحمت ترا و باران احسان خود را برایشان بر باران ای رب منان و بگردان
ابتدای باریدن باران را وقتی که همهٔ مردمان بمنزل و مکان خود برسند گفته است بخداوند
اکبر قسم یاد میکنم که بمجرد دعای امام مکرم که این نمود ابر شروع اطراف و کنار را احاطه کرده آثار
باریدن آشکار شد اگرچه اشراف بحرکت آمده مضطرب شدند حضرت فرمود آرام گیرید حرکت مکنید

قصهٔ دعای باران ... [illegible]

کراین ابر مأمور است بفلان دیار برعد پس بعد از عبور آن سحاب بهمان جانبی که جناب رضا فرمود
ابر دیگر اظهار شد مردم متحرک شده عازم فرار بودند حضرت فرمود قرار دارید که این سحاب
رب الارباب فرموده بفلان بلد رود پس چون گذشت ابر دیگر حرکت آمده آثار امطار آشکار
خلق بسیار بحرکت آمدند انشمس نوربار فرمود فرار مکنید و بدانید که رب مجید این ابر را
فلان بلد فرستاده القصه ده سحاب را آنجناب خبر داد که عطای فلان و فلان بلاد است اما چون
سحاب یازدهم ظاهر شد و مردم باضطراب آمدند حضرت فرمود این ابر شماست اما بموجب
دعای بر شما می بارد تا یکنفر از شما بمنزل و مقر خود باز گردد و در آن وقت اینقدر از کرم خالق اعلم
بر شما می بارد که لایق جلال اوست اینرا فرمود و روانه منبر فرود آمده پس باران قطره از آسمان
مگر آنکه مردمان همه بمکان رسیدند باران درشتی ریزان شد که وادیها و هر آنچه بقدرت
الله پر آب شد مردم زمان تمام مدح خوان امام زمان شدند که گویا باد بر او عطای رب منان
پس از بسکه شاعران و مداحان و اهل بیان در مدح و ثنا طغیان کرده بودند آتش حسد
در جسد سینه حاسدان شعله ور شده طغیان کرد حتی خود سلطان پس حضرت رضا
دیگر در جمعیت داخل شد اکثر را حاضر نمود و فرمود ای گروه مردمان بترسید از رب حمید
و نعمت خدا را بدل بعذاب مکردانید زیرا که اگر در حین نعمت معصیت میکنید نعمت را
بدل میکنید و اگر در وقت نعمت بشکر و طاعت خدا مشغول میشوید باعث دوام دولت
نعمت خود میشوید و بدانید که بعد از ایمان برب منان و عرفان حقوق مقربان و اولیای خدا
عبادتی بهتر از اعانت باخوان مؤمنین نیست چه در امور دنیا و چه در دین و رسول خدا
در اعانت مؤمن و فضل آن حدیثی فرموده که سنی او را انکار نمیکند که هر که خبر داد که درازای کفتار
سید ابرار اختیار باشد در اعانت و احسان باخوان زیرا که در زمان سید عالمیان بحضرت
شکایت شد که فلان کس خود را جمعی نمود و فلان عصیان میکند و بان کفتند فلان کار بدان
او آشکار شده پس حضرت فرمود عاقبت او مسلمان خالص الایمان است و کار او بخیر است و خدا
عاقبت او را بخیر میکرداند و کناهان او را میپوشاند و خلعت حسنات بر او میپوشاند عرض شد
بچه سبب جناب رب او را باین نعمت عجیب میرساند فرمود روزی عبور نمود مرد مؤمنی
در خواب بود و جامه او از عورت او کشوده بود پس آن مرد آهسته عورت او را پوشانید
و او را مخبر نکردانید که مبادا خجالت کشد بعد از آن این مرد مؤمن فهمید از خدا طلبید که ای
رب مجید ثواب او را بسیار کردان و مآب او را نیکو کن و در حساب با او مناقشه مکن کفتند دعای
او را خدا مستجاب فرمود پس این سبب خاتم او بخیر است البشر پس چون خبر خیر البشر را بمودی
از عصیان توبه نمود و روز کار او زاری بود حتی آنکه دقیقه از طاعت غافل نشد بعد از هفت روز
که گذشت وصال او چنان بود که خدا اراده نمود بدرجات جنان رساند و صدق رسول عالمیان را
کردد

کنند در باب او پس خبر بخیر البشر رسید که بعضی کفار غارت آورده با طراف و کنار مدینه سید
ابرار جمعی را اعانت نمود که قتال کنند از جمله رجال آنسعادت مآل بود که کشته شد و در باب
نوال باب محل عطا و نوال را بر او کشود حاصل امام فرمود که از برکات دعوات حضرت
رضا علیه التحیة والثناء برکت و نعمت بر بلاد خالق عباد داد و کسان چند که شقاوتمند بودند
و خود طالب عزت و جاه بودند سعی در باب خفت آنجناب میکردند نزد مأمون جمع گشته
گفتند ای امیر پناه میدهیم تو را برب کبیر که تو تاریخ خلفای بنی عباس شوی و خلافت را از اولاد
عباس بدر بری و این شرف را از دودمان خود بر طرف کنی و خود را هلاک کردی با آنکه این
ساحر اولاد ساحر را تو دادوردی که در نام بود بر رفعت تمام رسانیده و بقوت بود او را قوی کرده
و اسم او پنهان بود چه قدر آشکار شد که از آمدن باران که عادت رب رحمن با سید انست در سان
مردمان مشهور گشته که ما بیبینیم که خلافت را از تو زایل کند و شرافت بنی عباس را باطل کرداند
و ما ایمن نیستیم که از آنکه مملکت تو را فاسد کرداند آیا احدی چنین جنایتی بر خود نمود که شما بخود
کرده اید پس مأمون از نفاد خود خبر داده گفت این بزرگوار در باید در خفا مردم را مایل بخود
مینمود و نفتر مردم را از من فاسد مینمود باین سبب بهتر این بود که من او را از خود آورم و مردم
بخود مایل کردانم که ببینند او هم اقرار بشاهی و خلافت من دارد و انام که او را امام میدانند از اعتقاد
خود بر کردند و ما ترسیدیم که او را اگر با حال در مدینه کذاریم جلال او بجلی رسد که موجب زوال
دولت و اقبال ما کردد و الحال اگر دیم انچه کردیم و ترس و بیم ما زیاده شد از تدبیر نیست که او را
بیکبار حقیر کنیم و بی اعتبار کردانیم و اما ناچاریم این اندک اندک بر مردم اظهار کرد که او را قابلیت امکان
نیست بعد از آن رفته رفته در چاره آن برآییم پس احدی از حضار که از خمیر خلیفه حقیر خبر دار
گفت ای کار را با من بکذار من از ترس و بیم تو بود که ساکت بودم و اگر نه او را فرود آورده بودم چند
و مباحثه او لایق بحال من است چنان سخنان با او خواهم گفت که از جواب آن علاجی نتوان نماند
او برای امور شاهی بر تخت بیك و درد بظهور برسانند پس شما علما و اکابر و اعوان جمع کنید تا اهل
اطراف ببینند و شنوند پس خلیفه فرمان با حضار اعاظم و علمای زمان داد و مجلس واسعی قرار
داد و هر کس را در مکان مناسب حال نشانید جای امام با جلال را در صدر مجلس در جنب خود امام
نمود پس آنموعدکه تمهید خدمت حضرت را کرده بود ابتدا بکلام کرده گفت مردم زیاده در باب شما
ادعا کردند و بسیار در اظهار فضایل شما از حد تجاوز نمودند و با وجود یکه امیر نور الزهر کبیر بالا تر بود
باید خود شما تکذیب دوستان خود را بکنید که دروغ نکویند یکی آنکه در باب باران سخنان میکویند این
عادت رب رحمن است چه معجزه در آنست حضرت فرمود ایجسود من بندکان خدا را منع کنم که نعمت
خدا را یاد نکنند و سال آنکه مدح کردن ایشان من شکر نعمت است و موجب طغیان ایشان نیست و اما
انچه گفتی که خلیفه مرا بلند مرتبه کرد او را مرتبه نداد مکر آنکه مثل انچه پادشاه مصر بحضرت یوسف داد

وحال پادشاه مصر و امثال ملك نبوت نزد همه واضح است مؤلف گوید که مقصود آنمقرب معبود
آن بود که این دو مکان مساوی است بی زیاده و نقصان زیرا که شاهی آنجناب الهی در آن زمان مال
یوسف بود الا آنکه مصریان خود دیگری را اختیار کرده بودند و در این زمان بنی هاشمیان مال
جلالی بمن نداد بلکه خالق ذوالجلال بمن این عطا و نوال را داده پس آنلعین در غضب رفته گفت ای
فلان موسی از حد خود تعدی کردی و از طور خود تجاوز نمودی از آمدن باران که متعلق بخداست
که دقیقه پیش و عقب نمیشود اینرا معجزه خود نام کرده کو یا مانند ابراهیم خلیل معجزه آورده
که سرهای مرغ کشته شده را در دست گرفته اجزای آن بهم متصل گشته زنده شد و کوشت
ان جبال سرعت نمود پس متصل شده طیران نمودند پس دو صورت شیر بر مسند آمو بود آن
لعین اشاره نمود بآن دو شیر که اگر راست میکوئی این دو صورت را زنده کردان و مسلط کن
بر من و اگر نزد باران را ما چه دانیم که از دعای تو بود یا دیگران و آن دو صورت در مسند مقابل
یکدیگر بودند پس چون کلام آنشقاوت انجام باتمام رسید آنمظهر قدرت ایزد علام فرزند سید
انام تغییر تمام بهم رسانید پس نهیب داد بآن دو صورت شیر که ای خالق قدیر زنده شوید
و پاره کنید این لعین بی دین را عیبی و اثری از آن باقی مکذارید پس آنقدرت حی قدیر آن دو
شیر کشته حیات نموده کرفتند آنلعین دشمن امام دین را پاره کردند و خوردند خون آن
ملعون را از زمین زایل کردند پس آمده مقابل امام عادل ایستاده بزبان خویش بیان کفتند
یا ولی الله فی ارضه آیا اذن میدهی که بکنیم باین مثل همان کار را و اشاره بخلیفه کردند حاضران
تمام ترسان و لرزان حیران نظر میکنند و چون مأمون از آن دو شیر شنید که رخصت یا به کردن
او را طلبیدند ترسید و غش کرد پس امام فرمود که خدا را حکمت در باره او تقدیری است عود
کنید و بمقام خود نقش شوید پس مثل اول آن دو اسد بمسند قرار کرفتند پس حضرت فرمود
آب بر خلیفه ریختند و بوی خوش تا آنکه بحال آمد و میکفت حمد میکنم خدا را که مرا حفظ
نمود از شر حمید بن مهران یعنی همان مردی که پاره شده بود پس مأمون گفت ای ولد رسول
خدا این امر سلطنت مال جد شما بود و الحال هم از شماست اگر اراده کنی میکنم بشما حضرت
فرمود اگر مرا میل در اینکار بود اول بار قبول کرده بودم خداوند متعال اطاعت ما را بر همه
اشیاء لازم نموده همه اطاعت میکنند مثل این دو صورت مسند مکر بعضی از اولاد
آدم که حظ خود را بر طرف میکنند و شرف ما را انکار میکنند و خدا را در باره ایشان
تقدیری هست و خدا مرا امر فرموده که متعرض تو نکردم و ظاهرا تکلم بقبول ولایت عهد تو را
چنانچه یوسف را خدا امر فرموده بود بقبول عهد و ولایت فرعون مصر پس بعد از دیدن این امور
خلیفه مغموم همیشه در هم و غم بود و تفکر مینمود در امور آن صاحب نور که چگونه این نور را
مستور کند زیرا که انچه سعی نمود ظلمت او نابود میشد پس آن مکار در اغلب ایام در کفتار تابع امام
بود

بود در ظاهر کار و در رفتار خود سعی مینمود که موافق رأی آن بزرگوار باشد چنانچه در کتاب
بحار مروی است که روزی خلیفه قریب بچهل نفر از اکابر علمای نامدار از فن حدیث و کلام و تفسیر را
احضار نموده مجلسی قرار داد و بعد از حضور همه گفت از جمع کردن شما مرادم اتمام حجت خداست
بر خاص و عام پس تمام برخیزید مخفف شوید و آماده کلام شوید که شاید طول بکشد پس همه
رداها را از دوش برداشتند پس فرمود بایید جدالات من مانع نشود از کلام چرا که من طالب
حقم هر کلام که دارید بکویید و از عذاب نار بترسید و بجسد خود رحم کنید و از حق روی
مکردانید زیرا که هر که تقرب جوید بمخلوق خدا در غضب رب الارباب خدا مسلط میکند
آن مخلوق را بر او پس مرخصید که مباحثه کنید با من بهر قسم که میخواهید من مردی هستم که چنان
میدانم که امیر مؤمنان بعد از خاتم النبیین افضل انام است و امام است پس اگر قول من صواب
است که اقرار کنید و الا جواب کویید و دلیل آورید و اگر هم میخواهید شما از من بپرسید و اگر خواهید
من سؤال میکنم پس اصحاب گفتند با ماست سؤال گفت یکی را اختیار کنید و اختیار گفتار او را
کنند پس یکنفر را اختیار کردند اول گفتار آنشقاوت آثار این بود که در اخبار ما هست که رسول
مختار فرمود اقتدوا بالذین بعدی ابوبکر و عمر یعنی اقتدا کنید باین دو کس که بعد از منند
ابوبکر و عمر پس معلوم که این دو نفر بهتر بوده اند صدقت فرموده که انچه در ذکر ایکلام
بعد از آنکه در جواب خلیفه را بیان کرده گفت کلام خلیفه ناتمام بود زیرا که سنیان این را
باینطریق ذکر کرده اند بعضی ابوبکر را برفع خوانده اند و بعضی بنصب پس بنابر رفع در صورت
آنکه تسلیم کنیم صحت حدیث را معنی میتوان نمود که اقتدا کنید ای مردمان بعد از من بان دو چیز
یعنی کتاب و اهل بیت هدی ابوبکر و عمر شما نیز مأمورید باقتدا که تقدیر چنان باشد که اقتدوا
انتم و ابوبکر و عمر و بنابر روایت نصب بتقدیر حرف ندا یعنی اقتدا کنید مردمان بعد از من
بدو چیز باقی از من در میان شما یعنی کتاب الله و اهل بیت یا ابا بکر و یا عمر مؤلف گوید در صورت
قبول صحت خبر که فرموده خیر البشر باشد میتوان معنی را چنان بیان کرد که اقتدوا فعل ماضی باشد
صیغه جمع مذکر که خبر باشد یعنی محقق و یقین مردم بی دین بعد از من اقتدا میکنند باین دو
کس با ابوبکر و عمر و اینقاعده که مستقبل را بصورت ماضی ادا کنند در کلام خالق علام و سید انام
بسیار است مثل اتی امر الله فرموده حضرت حیدر قد قامت القیامة یا ایها الناس
رجوع کردیم بکلام مأمون با علمای عوام از اصحاب حدیث گفت روایات بسیار است پس باید یا
همه را صحیح نمود یا همه را باطل یا بعضی صحیح و بعضی باطل این حصر عقلی است گفت اگر همه صحیح باشد
لازم است که همه باطل باشد زیرا که اغلب متناقض است و اگر دویم فرض شود یعنی بطلان همه
در بطلان آن دین را باطل میکردد پس هرگاه این دعوا هر دو باطل شد در اشتباه سیم معنی که اخبار
بعضی با اعتبار و بعضی بی اعتبار است پس ناچار باید بر صحت آن حدیث دلیل آورد پس باید اقلا

در معنی حدیث تامل نمود شاید دلیل بطلان و صحت در خود آن موجود باشد پس ما میدانیم جزم و
یقین که سید نبیین ص حکیم و علیم بود و از کذب و امر بمحال بری بود و مردم را امر بمخالفت در
دین نمینمود پس اگر میفرمود که بهر دو کس اقتدا کنند وقتی میفرمود که آن دو کس در احکام موافق
باشند نه مخالف و اگر گوئی که اقتدا کردن بهر دو واجب است این تکلیف بمحال است زیرا که در
هر باب اگر اقتدا باحدی از ایشان میکنی خلاف آن یک دیگر کرده و هرگاه در مخالفت این دو شک و
اشتباه داری مخالفت ایشان مثل آفتاب و ماه است زیرا که اهل رده را ابوبکر اسیر نمود و بحکم
انها کرد و عمر همه را رها کرده گفت آزاد اند و عمر رأیش در قتل خالد و عزل او بود بسبب کشتن او
مالک بن نویره را پس ابوبکر انکار کرده او را بقرار گذارد و عمر در همه بلاد فرمان فرستاد بحرمت
متعه و ابوبکر حلال میدانست مدت حیات و امثال این امور بسیار مشهور است که خلاف
که خلاف این دو نفر در اکثر بدرجه نهایت ظهور است پس اصحاب حدیث از این حدیث گذشته گفتند
رسول خدا فرموده لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا اگر من دوستی اخذ میکردم ابوبکر را
میکردم مامون گفت بطلان این حدیث نیز احتیاج ببرهان ندارد زیرا که بر احدی پنهان نیست که سید علیما
برادری افکند در میان اصحاب و علی را موخر داشت آنجناب اضطراب نمود و بیتاب بود که برادر من
پس این حدیث که ثابت شد باطل است حدیث شما پس از این کلام گذشته گفتند علی ع خود بر منبر فرمود که
این امت بعد از نبی ابوبکر و عمراند مامون گفت جزم و یقین که باطل است زیرا که اگر چنین بود رسول
خدا یکبار بر این دو کس عمرو عاص را امیر قرار نمیداد و یکبار اسامة بن زید را این ناقض گفتار شما
علاوه آنکه جناب امیر ع فرموده که قبض روح رسول ص شد و من اولی بودم بامر از پیراهن تن
و اما من ترسیدم که مبادا مردم کافر گردند و بانفرموده لن یکونا خیر امتی تا اخر یعنی حضرت امیر ع
فرمود چگونه میتوانند بود که این دو نفر خیر از من باشند و حال آنکه من پیش از ایشان عبادت رب
رحمن میکردم و بعد هم عبادت میکردم پس کلام را از اینمقام نیز بدین گفتند چه میگوئی در اینکه
ابوبکر خانه نشین شده و از خلافت پشیمان بود حضرت علی ع فرمود مقدم نمود تو را رسول مکرم
پس کی تو را موخر داشت مامون گفت این نیز ظاهر البطلان است که بر شما عیان است که علی ع از بیعت
ابابکر ابا فرمود و جو میگوید که بیعت ننمود تا آنکه فاطمه ع وفات کرد و فاطمه وصیت نمود
که شب دفن شود بعلت عدم حضور این دو نفر در جنازه او دلیل دیگر بر علیل بودن این حدیث آنکه
اگر مقدم شده او از جانب رسول جلیل بود چگونه نادم و پشیمان میشد پس از اینکلام تجاوز کرده گفتند
بسید انام ص عرض شد از زنان نزد شما کی احب است فرمود عایشه گفته شد از مردان فرمود ابوبکر
مامون گفت این یقین باطل است زیرا که سنی اجمعین قایلند که نزد رسول امین مرغ بریانی گذارده شد
فرمود خدایا احب خلق را نزد من حاضر فرما پس علی ع آمد ایا این در حدیث شما کدام صحیح است پس کلام را
قطع کرده گفتند از علی ع روایت شده که فرموده هر که مرا تفضیل بر ابوبکر و عمر دهد او را حد افترا میزنم مامون گفت

کذب این در احکام رسول امین یقین میشود زیرا که چگونه حد میزند سید وصیین کسی را که مستوجب حد
نباشد و خدا امت فرموده هر که تعدی از حدود او کند در قول خود و من یتعد حدود الله دیگر
آنکه چگونه این افتراست تفضیل علی ع و حال آنکه خود از ابوبکر ذکر میکنید که والی شدم من بر شما
و نیستم من بهتر از شما و حال علی مرتضی ع نزد شما است پس آیا ابوبکر خود داناتر از نفس خود خبر
داشت یا جناب حیدر از نفس او دانا بود اگر گفت ابوبکر صادق است یا کاذب اگر صادق است که
خود خیر امت نیست بلکه خیر امت علی است آیا ابو حق دانست یا بخبر رسول و اگر کاذب است که چگونه
والی است بر مردم کسیکه کذب او منجلی است پس احدی از اصحاب حدیث گفت در حدیث وارد شد
که جناب رسالتمآب فرمود ابوبکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة مامون گفت این حدیث محال است
بعلت آنکه نیست در بهشت پیری و روایت شده که اشجعیه نام نزد رسول با اجوام بود که حضرت
فرمود داخل جنت نمیگردد عجوز پس اشجعیه گریست حضرت فرمود خدا در قرآن فرموده انا انشاناهن
انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا پس هرگاه حضرت الله خبر داد که روز قیامت پیران را خلاق
عالمیان جوان میکند و داخل بهشت میگرداند پس البته ابوبکر و عمر هم جوان میگردند و بهشت
میروند و رسول خدا فرموده الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة من الاولین والاخرین
و فرموده پدر این دو سرور بهتر است از این دو نفر پس دیگری گفت در خبر آمده که خیر البشر فرمود
لو لم ابعث فیکم لبعث عمر اگر من بر شما مبعوث نشده بودم عمر مبعوث میشد مامون گفت
این خبر نزد صاحب بصیرت اصل است بعلت آنکه خدا فرموده انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین
بدرستیکه ما وحی کردیم بسوی تو چنانچه وحی کردیم بسوی نوح و انبیاء و باز فرموده و اذ اخذنا من
النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم پس چه فرموده است خدا که اخذ
کرده ایم میثاق نبوت را از انبیاء و البته جایز نیست که کسی را که اخذ نکرده است خدا از او عهد نبوت را
نبی گرداند و رسول مکرم که میثاق از او گرفته است میثاق نگرفته بر او مقدم شود پس بعد از آنکه از
اینکلام گذشته گفتند رسول خدا در روز عرفه نظر بعمر فرمود پس تبسم نمود گفت خدا مباهات
میکند بخلق خود عموما و بعمر خصوصا مامون گفت این محال است زیرا که رسول خدا ص در عموم واقع
و عمر در خصوص و این نزد اهل نظر صحیح نیست و این هم مثل روایت دیگر شماست که میگوئید رسول خدا ص
فرمود داخل جنت شدم ناگاه صدای نعال شنیدم پس بلال غلام ابی بکر پیش از من داخل جنت شده
و شیعه میگویند علی بهتر از ابوبکر است و شما میگوئید غلام ابی بکر بهتر از رسول خدا است بعلت
آنکه سابق در دخول بهشت افضل از مسبوق است و مثل روایت دیگر شما که گفتند این شیطان فرار
میکند از نفس عمر و میگوئید شیطان بر زبان سید عالمیان ص جاری کرد در قرائت حضرت در تمنا
الغرانیق العلی پس بقول شما ابلیس از عمر فرار میکند و از سید ابرار نه و میگوید و کفر را از زبان
سید عالمیان اظهار میکند و چون گفتار خلیفه را بانجا رسید احدی از علما گفت رسول خدا فرمود لو نزل

العذاب ما نجی الا عمر بن الخطاب اگر عذاب رب الارباب نازل گردد نجات نیست مگر جهت عمر
مامون گفت این خبر نزد اهل نظر ظاهر الفساد است زیرا که خلاف صریح قرآن است که خدا فرموده و ما
کان الله لیعذبهم و انت فیهم نیست خدا که عذاب کند امت را در این صورت که تو در میان ایشان باشی
پس از اینکلام گذشتند و گفتند رسول انام بشارت داد بعمر بهشت در میان ده نفر از اصحاب خلیفه
جواب گفت که ثابت شده بر شما که عمر روزی بحذیفه گفت که بحق خدا ایا من از جمله منافقین میباشم
یا از جمله مومنین اگر این خبر را خیر البشر بعمر داده بود عمر یا تصدیق این خبر پیغمبر کرده بود پس دیگر از
حذیفه چه خبر میگرفت و اگر تصدیق فرموده خیر البشر را نکرده بود و هنوز باور ننموده بود که
اهل سقر بود پس این دو خبر نقیض یکدیگر است پس قطع نظر کردند از این خبر و گفتند رسول خدا ص
فرموده که مرا در کفه میزان امتحان نهادند و جمیع امتان در کفه دیگر من راجح بودم بعد از آن
ابی بکر را در مکان من گذاشتند باز او راجح بود بعد مردمان دیگر بار عمر را در مکان او گذاردند او هم
راجح بود بعد از آن میزان را برداشتند خلیفه فرمود این صحیح نمیتواند بود زیرا که یا مراد سنجیدن
جسم ایشان است یا عمل ایشان اول که باطل است نزد هر عاقل پس دویم صحیح است و هرگاه بی اشتباه
عمل را فرمود که عمل هنوز موجود نشده بود قطع نظر از این ایا افضلیت بچیست گفتند باعمال
صالحه خلیفه گفت اگر پیغمبر کسی را ترجیح داد و بعد از سید ابرار مفضول عبادات بکند ایا بفاضل
میرسد گفتند نه چگونه میتواند بفاضل عصر نبی برسد خلیفه گفت پس هرگاه بی اشتباه شد که
هر که در عهد رسول ص فضائل او قبول شد افضل است هر چند عبادت کسان بعد از زمان
زیاده باشد پس حالا خود انصاف دهید و روایات اشراف خود را بر خود حجت کنید و ببینید که
آنچه از پیشوایان خود روایت میکنید درباره امیر زیاده است یا آنچه درباره آن ده نفر گفته اند
اگر دیدید که روایات در باب فضائل علی ع اکثر است بلکه عشری از اعشار آن در فضائل دیگران
بیان نشده پس دانید که موافق گفته خود شما علی ع است افضل پس خبر دهید که کدام عمل افضلست
در اسلام گفتند سبقت در دین اسلام چنانچه در کلام خداست السابقون السابقون
اولئک المقربون گفت ایا احدی از علی سابقتر بود باز گفتند سبقت علی ثابت البته کودک بود
و با ایمان کودکان اعتبار نیست و ابوبکر و عمر پس پیران بودند که اسلام اختیار کردند و در این
حال راه فرق دارد گفت خبر دهید که این اسلام علی از الهام خدا بود که در عقل و زبان او جاری
نمود یا آنکه رسول او را تعلیم فرمود اگر با الهام اسلام آورده پس افضل از سید انام شده زیرا که
او باعلام جبرئیل بود اگر گوئی به تعلیم نبی علیم بود باز دو حال دارد یا خود بی اذن خدا تعلیم مینمود
یا با اذن خدا اول که خلاف فرموده رب معبود است زیرا که فرموده و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی و اگر گوئی که نبی مختار میفرمود لابد جناب در میان کودکان بسیار علی را
اختیار نمود و او را باسلام دعوت فرمود پس البته اعتبار باسلام آن بزرگوار بود دیگر آنکه ایا ایمان

است که خدا تکلیف کند خلقش را بچیزی که طاقت ندارند اگر گوئید بلی جایز است کافر میگردید
و اگر گوئید جایز نیست چگونه میتوان گفت که خداوند منان امر میکند بنده را بچیزی که طاقت
ندارد بعلت صغر سن و ضعف طفولیت پس هرگاه بی اشتباه شد که خدا تکلیف کرد بعلی ع
باسلام البته او نیز قابل بود قطع نظر از این ایا سید نبیین احدی از صبیان بدعوت اسلام
امتحان نمود یا نه پس هرگاه چنین شد البته این فضیلت جهت آنحضرت ثابت است حدیث
دیگر باز خبر دهید مرا که بعد از سبقت اسلام کدام عمل افضل است باز کلام گفتند جهاد
در راه خدا گفت ایا احدی از عباد بمرتبه علی ع هست در جهاد باید در باب عشره اصحاب این
و در جهاد یا کمتر اتفاق افتاده ایا خبر دارید که در بدر و احد و اکثر خدمت خیر البشر ص شصت
چند نفر کشته مثل که بیست و چند نفر را علی ع بسقر فرستاد و بقیه را همه اصحاب پس احدی
از علمای سنی گفت جناب رسول ص در بعضی از غزوات ابوبکر را در مکان خود گذارد که تدبیر
امور او باشد خلیفه گفت عجب عجب بچه سبب ابوبکر در امور نبی ص اعلم بود ایا او تنها تدبیر
بود بدون نبی یا آنکه آنجناب هم خود دخیل بود نهایت محتاج باعانت و علاج ابوبکر بود گفت معاذ
الله که ما گوییم او عالم بتدبیر بود بدون رسول بشیر یا آنکه گوییم رسول خود در تدبیر مستقل
نبود بلکه محتاج باعانت بود مامون گفت خوب پس بنا این فضیلت همین است که ابوبکر را در
مکان خود گذارده بجهاد نفرستاد و اینکه ص موافق آیه مدح انسان نیست زیرا که خدا فرموده
لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم
وانفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة وکلا وعد الله
الحسنی وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما یعنی مساوی نیستند قاعدین از
مؤمنین که عذر و مانعی ندارند و بجهاد نمیروند و کسانیکه جهاد میکنند بمال و جان خود فضیلت
داده است خدا مجاهدین در راه خدا را بر تارکین جهاد خلاصه کلام خلیفه این مراد بود که
بودن ابوبکر در مکان نبی موجب رفعت شان او نبود بلکه نقصان درجات چنان اوست پس
چون کلام مامون باینمقام رسید پرسید از اسحق بن حماد نام که از علما بود که بخوان سوره هل
اتی را بعد از آنکه او خواند و باین آیه رسید و یطعمون الطعام علی حبه تا آنکه لا نرید منکم
جزاء و لا شکورا پرسید که ایا احدی انکار دارد که این آیات در شان علی ع است گفتند
گفت ایا کسی شنید که حضرت علی ع اینسخنان را بسائل گفته باشد که من طالب مدح و ثنای شما
نیستم بلکه اطعام من بشما بجهت رضای رب علام است گفتند نه علی ع در خاطرش چنان بود
گفت پس هرگاه حضرت الله خبر داد از دل علی ع و وصف نیت او را فرمود گفت ایا در غیر سوره
این سوره جائی خدا وصف قواریری فرموده است که فضه است گفتند نه پس اراده فرموده از
قواریر نشاید چند یا که خداوند خلقت فرمود جهت حضرت که از نزاکت بود مثل فضه است در صفا

که باطن آن از ظاهرش نمایان است چنانچه گفته شاعر قوادین وظاهر است که مقصود او زن است
وچنانچه از فصحا گفته که مرکب ابی طلحه را سوار شدم اورا دیدم بحری مراد عدم قرار است و
الفاظ قرآن مثل این است چنانچه در بارهٔ جهنمیان فرموده که وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ
بِمَيِّتٍ یعنی میرسد او را مرگ از هر جانب و فوت نمیشود یعنی شدت ومشقت مرگ باو میرسد
اگر حقیقت مرگ بود که از یکجانب جان او را از تن میبرد پس چگونه فوت نمیشد پس مراد موت مجازی
بود پس خلیفه گفت ایا نقوای اسحق شهادت میدهی که رد این حدیث ده نفر که خیر البشر فرموده ایشان
اهل جنت اند گفت بلی خلیفه گفت اگر احدی از اهل کتاب جواب تو را گوید که بر من معلوم نیست صحت
این حدیث کافر است گفت نه خلیفه گفت اگر کسی گوید بر من معلوم نیست که ایا این سورهٔ هل اتی
قرآن است یا نه کافر است گفت بلی این اشتباه صاحب گناه و روسیاه است خلیفه گفت پس منکر
فضیلت یکنفر از ده نفر که علی ع است کافر است و منکر فضایل آن ده نفر دیگر داخل کافر نیست پس
از قول خود شما علی ع افضل سایر اصحاب پس خلیفه گفت ای اسحق ایا حدیث مرغ بریان که نزد
رسول عالمیان ص بود و دعا فرمود که خدایا احب خلق را حاضر کردان صحیح است نزد شما یا نه گفت
بلی صحیح است خلیفه گفت پس ظاهر شد عناد شما و فساد اعتقاد شما زیرا که دو حال است یا آنکه
خالق عباد مفضول را عوض فاضل فرستاد و پست تر را محبوب خود نمود یا آنکه در حقیقت افضل
بود با آنکه خدا ندانست افضل را این هر دو سرشتی که محال است پس مخصص یک حال است که
علی ع احب و افضل بود نزد خالق معبود پس چون مجال انکار نبود اسحق سر در کریبان نموده بود
مثل حالت اغمائی او را فرو نمود پس احدی از حاضرین این سخن را آن گفت خدا در قرآن در شان ابو بکر فرموده
ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا پس خدا او را مشرف کرد بصحبت رسول
خود خلیفه گفت سُبْحَانَ اللَّهِ این چه نسبت است که بر هر یکی از احدی از کفار نام مصاحب گفته
برای عباد اخیار چنان فرموده قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ
مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا و گفت باو مصاحب و یار او که ایا کافر شدی بآنکسی که تو را آفرید از
خاک بعد از آن از نطفه بعد از آن انسان کردانید پس کافر را صاحب خطاب فرمود متوجه فرمایید
در این اعصار هم مثل روزگار سابق متعارف است در گفتار که اهل هنر در باره میگویند که ایفلان
کردی رفیق خود را و حال آنکه همراه کافر با انکه غیر عاقل بوده و بسا هست که دو کس که مقابل
یکدیگر اند در صفات مثل آنکه احدی عمر بن را علی است در سخاوت یا علی را عنبره و آن یک دیگر مقابل
او است میگویند کجاست رفیق شما و چه بسا که در گفتار احدی را میگویند رفیق شما فلان است
و مراد دشمن اوست کما قدی عدقا انسان را در السنه و افواه و در اشتباه نام رفیق مینهند آن قبیل
کافر برای غلام ترنجی پس از این کلام رب علام در این مقام فضیلتی معلوم نشد چرا که چنانچه احتمال
مدح هست احتمال مذمت هم میرود پس دلیل علیل است پس در مقام احتمال این استدلال باطل است حاصل
انکه

آنکه خلیفه گفت شاعر هم اسب خود را صاحب خود گفته و اما خدا از لسان سید عالمیان ص فرموده
که او با ابو بکر فرموده إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا خدا با ما است خدا با بر و فاجر هر دو همراه است چنانچه در آیه
دیگر هست که مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى تا آخر که مراد اینست که هر که دو کس یا بیشتر راز کویند خداوند
با ایشان است یعنی بان راز دانا است و اما انچه رسول ص فرمود لَا تَحْزَنْ ایا حزن و غم او طاعت بود یا
معصیت اگر طاعت بود که رسول منع از طاعت نمیفرمود پس دوم ثابت خواهد بود و اما قول
خدا که فرموده فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ نازل کرد خدا آرام دل را بر سید انام ص ان خدا عالم علام گفت
خدا با علم اعلام نفرموده مراد از ضمیر ابو بکر است بدلیل آنکه رسول دل او کامل بود محتاج نزول
سکینه نبود خلیفه گفت ای جاهل دلیل تو نزد عاقل باطل است چرا که رب کامل فرموده وَيَوْمَ
حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ
ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ حاصل بعد از آنکه ای جاهل شهر اقامت نمود
که رسول را چه احتیاج بسکینه بود پس چگونه این ضمیر مرجع آن سید عالمیان است خلیفه در جواب
ایضا این امر را بیان نمود که نتوان انکار کرد زیرا که رب متان در اینجا تصریح نام رسول فرموده پس
گفت خدا فرموده در این جنگ حنین که نازل کردم سکینه و آرام دل را بر نبی مختار ص و مؤمنین اخیار
میدانی کیستند این مؤمنین گفتند نه گفت همه میدانید که در جنگ هر کس ترسید و رو گردانید و
نزد رسول نمانده بود مگر هفت نفر از هاشمی نسب علی بود که مقابل کتاب آن بیل کامل با ذو الفقار
سر کفار را میافکند و عباس جد ما بود که لجام اسب سید انام ص را داشت و پنج کس دیگر اطراف آن
سرور را گرفته بودند که مبادا از اشرار اذیت و آزار برسد ابو بکر رسد تا وقتیکه خالق اکبر فتح و ظفر
داد پس کیست افضل از آنکسیکه در آن محل از رسول جدا نشد قطع نظر از این کلام یا اسحق ایا
در مقام خوابگاه خاتمی پناه خوابیدن افضل است یا در غار مصاحب و یار بودن و ایا جان خود را
فدای نبی کردن خواست و تمام کردن امور متعلقه بهجرت یا در غار بودن حل الامر کرده بود
رسول خود را اگر آنجناب را در فراش خواب خود بخواباند و در ظاهر چنان مینمود که جان او فدای
رسول علیان میشود و حضرت چون طالب صحت و سلامتی رسول بود خشنود شد و اطاعت
نمود پس در آن مقام خوابید و نترسید و حال آنکه میشنید که جمع کثیری در اطراف آنجا احاطه
کرده اند و در تدبیر کشتن امام کبیر میکوشند و میگویند از هر قبیله ما یکنفر شمشیر بیکبار بر او
میزنیم و آن بزرگوار آن شنیدن این گفتار ترس و بیم در دل او داخل نشد و خروج ننمود بلکه در
رضای رب معبود صابر بود و ابو بکر در غار با وجودیکه در خدمت رسول مختار بود جزع و فزع
جزع مینمود این دو کار کدام دشوارتر و فاضلتر است پس خلیفه گفت یا اسحق ایا حدیث ولایت را
روایت میکنید یعنی مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ هَذَا مَوْلَاهُ هر که من مولای او میباشم علی نیز مولای
اوست گفت بلی قایلیم مأمون گفت پس آنچه را برای علی ع ثابت کرد برای آن دو کس ثابت نمود پس گفت

ایا روایت میکنید که رسول رب مجید بعلی ع فرمود أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى یعنی تو نسبت
بمن بمنزله هرون نبی از موسی گفت بلی صحیح است گفت ایا هرون برادر پدر و مادری موسی بود گفتند بلی
گفت پس علی ع بهمان منزلت بود یعنی برادر پدر و مادری بود گفتند گفت هرون در نبوت با موسی
شریک بود گفتند نه خلیفه گفت پس باقی نمانده سوای خلافت در امت چنانچه موسی ع فرمود
لِهَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ پس موسی خلیفه کرد هرون را بر قوم
در حیات و رفت بمیقات قاضی الحاجات همچنین نبی با برکات در حیات علی ع را خلیفه نمود در حین رفتن
بر بعضی از غزوات و اگر گویید که عمدهٔ اصحاب با حضرت رسالتمآب بودند مگر بعضی از ضعفا
که در مدینه بودند پس خلافت او بر همه امت نبود گوییم ایا موسی ع که بمیقات رفت هفتاد کس از
اخیار را با خود برده بود یا نه و ایا هرون را خلیفه بر همه امت کرده بود یا بر بعض گفتند بر همه گفت
پس همچنین سید نبیین ص اگر چه جمعی با او همراه باشند دلیل عموم خلافت او همان حدیث
منزلت است دیگر آنکه حدیث منزلت علی ع ثابت میکردند بر آنکه موسی ع گفت رَبِّ اجْعَلْ لِي
وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي تا آخر و هر کاهی اشتباه علی ع را منزلت هرون است پس البته وزیر سید بشیر است
پس چون مأمون از اصحاب حدیث عجز مشاهده نمود خطاب باصحاب کلام کرد که اینکلامین شما اثبات
میکنید باش سؤال کنم گفتند ما سؤال میکنیم پس چون رخصت یافتند احدی گفت ایا نبوت امامت
علی از رب معبود و مثل واجبات دیگر از قبیل صلوة و صیام و زکوة و حج بیت الحرام گفت بلی
این کلام مثل احکام دیگر صدور آن از رب علام است گفتند پس چرا در آنها خلافی نیست و در
مقام این عقد کلام است پس معلوم است که این با احکام دیگر تفاوت تام دارد مأمون گفت خلافت
ریاست امت است و طبایع همه مایل است بان و اکثر بشر هم در قید نفع و ضرر ظاهر بیشتر اند
و سرور بودن را در نظر دارند برخلاف احکام صلوة و صیام که احدی از انام را در آن مقام فایده
و نفع در نظر نیست پس بعد از شنیدن این جواب احدی دیگر گفت ما را قبول نیست که رسول را
کر میداند اکثر مردم خلاف او میکنند خلیفه گفت زیرا که او رئوف و رحیم است بامت و ابطال
موجب خلق بسیار است مأمون جواب گفت که انکار شما اگر همین است پس باید قبول نکنند
رب مجید رسول را برگزیند و حال آنکه میداند که اختیار کرده او برای رسالت موجب عذاب
یهود و نصاری و مجوس و سایر منافقین و عاصیین است کلام در این دو مقام یکی است و دیگر
آنکه خدا ارحم است متوجه کوید همه احکام چنان است زیرا که رب علام مثلا میداند که در وقت
کردن زیارت بیت الحرام بسیار اشخاص شقاوت انجام بعذاب کرفتار میکردند بعلت آنکه بر نفس
ایشان دشوار است و ترک اینکار را میکنند و همچنین در اغلب احکام دین خلاصه پس مأمون گفت
بنا بر گفته شما هر که خلافت ضرور است پس اگر امر کرده مردم را که خود اختیار کنند دو حالت است یا
همه مأمور اند یا بعض ایشان اگر باید مختار باشد همهٔ اهل و عقل باشند پس نمیمانند مختار زیرا که او هم
اختیار

اختیار کننده باشد پس کجاست اختیار کرده شده و اگر باید باختیار بعض باشد آن بعض علامت را
و نشان میخواهد و تحدید و الا موجب نزاع شد بدا است موافق کواید که خلیفه ثانیه هم گویا همین
فهمید که چون اختیار تعیین خلافت بر بعض امت داد معین کرد باسم و رسم دیگر آنکه اگر کویند تعیین
خلافت باکل امت است کار عمر را باید انکار کند که امر عموم را تخصیص داد و شوری قرار داد
حاصل فساد این نوع گفتار بر اشخاص ابی ابصار هم آشکار است و از این سبب اجماعت حاضر از این
مطلب فرار کردند پس خلیفه گفت جناب رسالتمآب فرموده هر چه نزد خلق نیکو است نزد خدا هم
نیکو است و هر چه نزد بندگان قبیح است نزد خدا قبیح است پس اختیار تعیین را بهمه مردم کذاشتن
این نزد مردم قبیح است بعلت آنکه کل ناس ممکن نیست یکجای کرد شوند و اگر اختیار ببعض است که
خلفای متعدده موجود میگردد چرا که شیعه علی ع را اختیار کردند و دیگران فلان را و این
موجب فساد دین سید المرسلین است پس احدی از متکلمین گفت ایها الخلیفه تو مدعی امامت
علی میباشی بینه و برهان بامتی عیان است سلطان گفت من مدعی نیستم در این کار من شاهدم
و اقرار دارم و بحق خلافت را از علی میدانم شما مدعی شده اید که اختیار دارید که خود خلیفه معین
کنید و عزل کنید شما بینه و برهان میخواهید برای اثبات اختیار خود پس هر کاه اشتباه شد که
هم شما مدعی میباشید پس شاهدی ندارید زیرا که هر کدام شاهد شوید خود مدعی حساب
میشوید پس باید شاهد از غیر شما باشد و این بهتر که معدوم است پس چون کلام باینمقام
رسید متکلم چاره ندید بحث را کوتاه نکند گفت ایا علی را هرکاه خلیفه میدانید بعد از رسول
واجب او چه بود خلیفه گفت هر چه کرده همان واجب او بود گفت ایا بر او واجب نبود که اعلام
کند بتمام انام که اوست امام مأمون گفت امامت را باید خدا اعلام کند زیرا که حضرت خود را
امام نکرده بلکه خالق علام کرد چنانچه امامت ابراهیم را اعلام نموده بقول خود که إِنِّي جَاعِلُكَ
لِلنَّاسِ إِمَامًا اقرار داشتند و ایم تو را برای مردم امام و ایضا در باب داود ع فرموده إِنَّا جَعَلْنَاكَ
خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ و همچنین رب العالمین خلافت آدم را بملائکه اعلام فرموده که إِنِّي جَاعِلٌ
فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً خلاصهٔ کلام خلیفه اینست که چون استحقاق خلافت بفعل خدا موجب
میگردد آن قبیل طهارت مولد و شرافت نسب و عصمت از هر معصیت و این سبب است که
هر که خلیفه شد معزول نمیشود و اگر از فعل خود مستحق خلافت بود هر آینه اگر فعل خود را
تغییر میداد امیر عباد نبود مأمون گفت پس چون دیده شد که علی مثل جناب نبی ص در همهٔ ایام
چون از شرک بری بود پس بکلام اوست خلیفهٔ امت سید انام زیرا که خلافت عهدی است
از خدا و عهد خدا بظالم نمیرسد چنانچه خدا خبر داد که لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ و شرک ظلمی است
عظیم چنانچه خدا فرموده إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ پس جانب در باب که علی صلاحیت او اجمالی است بر خلاف
دیگران دیگر هر از او صادر شود ظلم و عدوان و امثال آن چنین کسی حاکم نیست بلکه محکوم علیه است پس

مباحث علمای ... باب امامت

چون خلیفه کلام را باینمقام رسانید پس آن یکی صحبت دیگری را بنظر آورده کفت چرا علی با ابو بکر و عمر
و عثمان مقاتله نکردند چنانچه با معاویه کردند مأمون کفت این نوع جدال نزد عقل محال است زیرا
که تو علت طلب میکنی برامر منفی معدوم علت نمیخواهد که کویند بجه سبب موجود نبود قتال بلکه
آداب اصحاب آنستکه سؤال از علت موجود میکنند دیکر آنکه باید اول نظر نمود که آیا تدبیر امور
علی ع از جانب خود او بود یا از جانب خدا اکر دانسته شد که از جانب خداست شك در صحت آن کردن
است نمایان بصریح قرآن که فرمود درباره رسول عالمیان که فلا و ربك تا آخر که خدا خبر داده
عباد که هر که دلکیر از حکم تو کردد ایمان ندارد پس افعال انسان تابع اصلست اکر از جانب خدا
منصوب است افعال او هم از نمونه رب متعال است و باید تسلیم کرد مثل افعال رسول خدا را
آیا نبود که رسول رب محمود ترك قتال نمود در یوم حدیبیه با وجود آنکه کفار منع کردند از
انجح خانه بیعدد کار و در آخر کار که اعوان و انصار بسیار شدند قتال کرد و در اول که انصار
خدا خطاب با آنجناب فرمود که فاصفح الصفح الجمیل در کذر از تقصیر ایشان جماعت حقیر و در حین
وجود قوت و قدرت خدا فرمود که اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم
واقعدوا لهم کل مرصد فرمود بکشید مشرکین را هر جا بیابید و محاصره کنید و راه ایشانرا
ببندید حاصل بعد از آنکه این جواب کامل شد احدی کفت پس هر کاه علی ع از جانب الله نصب شده
مثل انبیاء است پس چرا مثل انبیاء دعوت ننمود و چکونه ترك دعوت جایز بود مأمون کفت ما
که ادعا نکردیم که علی ع از جانب خدا مأمور بر تبلیغ شده بود تا جایز نباشد ترك تبلیغ مدار کلام
علم سید انام و احکام شریعت اسلام را کذارد میان انام هر که تابع علم او باشد مطیع است و هر که
خلاف کند عاصی باشد و در هر زمان که انصار و اعوان بیابد جهاد کند و الا ملامت متوجه امت
است در قیامت نزد او بعلت آنکه مردم مکلف اند باطاعت علی ع در هر حال و آنجناب مکلف
بقتال بشرط اقبال مردم نه با عدم اقبال اینحال مثل خانه رب متعال است که اکر مردم محال در قصد
در اتیان افعال را بعمل آوردند واجب خود را ادا کرده اند و اکر ننمودند ملامت بر خانه خدا نیست
در قیامت پس اکر امت بسوی علی ع جمعیت میکردند اخذ دین را طریق سید المرسلین کرده
بودند و واجب خود را ادا نموده بودند و الحال که اقبال نکردند جلال و کمال او زوال
نرسانید بلکه بحال اوست چون جواب از اینکلام نزد ایشان نبود احدی سبقت نمود که بنا
کفته شما مالضرور است در هر عصری از اعصار باید یکنفر بوده باشد که طاعت واجب باشد از
کجا بعد از رسول ص این یك کس علی است و آنجا ثابت میشود مأمون کفت امر مجهول محال است
و اکر معین نفرموده بود رسول ص تبلیغ رسالت را نکرده بود زیرا که مبعوث شده بود که همه
واجبات امت را اعلام کند و هر کاه در همه ایام جهت انام احدی هست بالضروره واجب
الاطاعت است پس یك کلام سید انام ص اعلام کرده مثل سایر احکام پس مأمون کفت الحال شما

سؤال

سؤال کردید الحال سؤال با من است زیرا که شما تمام ساکت شدید کفت آیا اتفاق است این روایت
که رسول خدا فرموده که من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار یعنی هر که عمدا دروغ بر من
بربندد جا و مکان خود را جهنم بداند کفتند بلی چنین فرموده مأمون کفت آیا رسول فرموده که
هر که معصیت کند اکر چه صغیره باشد و از دین و آیین خود کردانند و با اصرار بر اینکار فوت
شود در درکات عذاب مخلد بماند کفتند بلی سید نبیین چنین فرموده مأمون کفت خوب
آیا جایز بود که احدی را اکر مردم زمان خلیفه کنند با او خطاب کنند که یا خلیفة رسول الله و
حال آنکه رسول او را نصب نفرموده اکر جایز میدانید کفتن این مکابره کرده اید و اکر جایز
نمیدانید پس اعتقاد کنید که ابو بکر خلیفه رسول نبوده و شما اکر بر رسول یا خدا نسبت میدهید
خود را متصف بدروغ بستن عمدا بر حضرت نموده اید و دیکر بمن خبر دهید که بکدام قول
شما اعتماد کنیم شما میکویید رسول خدا رحلت از دنیا رفت و خلیفه معین نفرموده و همه از بکر را
میکویید یا خلیفة رسول الله اکر صادقید در یکقول کاذبید در قول دیکر بترسید از خدا
و از عذاب روز جزا و دست بردارید از تقلید آباء و اقربا و از شبهات دوری کنید بخدا
قسم یاد میکنم که رب اعلم یقین در دین را قبول میکند پس کفت خبر دهید که آیا جایز است که
عبدی را بخرید و آزاد کنید و خود را عبد او کردانید کفتند نه کفت پس چکونه جایز است که
خود کسی را بر خود خلیفه کنید و خود را محکوم حکم او کنید و خود را که کسی را خلیفه خود میکنید
و میکویید خلیفه رسول خدا و باز اکر با او غضب کنید او را میکشید چنانچه بر عثمان چنان
کردید احدی در جواب کفت خلیفه وکیل مسلمین است اکر از او راضی میباشند او را وکیل
خود میکنند و اکر در غضب اند او را عزل میکنند مأمون کفت عباد عبد کیستند و بلاد
مال کی است کفت همه از خداست فرمود پس مالك باید اذن تصرف در مملوك خود بدهد
یا غیر پس یقین که تعیین وکیل مختص رب العالمین است زیرا که اهل دین حکم میکنند که هر که
احداث کند در ملك غیر حقی را ضامن است و آثم است پس کفت خبر دهید که سرور عبید
خلیفه تعیین نمود یا نه کفتند معین ننمود کفت این تعیین خلیفه خوب بود یا بد کفتند خوب
کفت بر مردم لازم بود که تابع خوب شوند یا نه کفتند بلی کفت پس چرا خود خلیفه معین کردند
دیکر آنکه اکر این کار خوب بود ابو بکر چرا معین نمود و چرا عمر اختیار شوری کرد مولای ما
اینکار عمر اعجب بود زیرا که یکطایفه قایلند که بیعت با اختیار و یکطایفه میکویند همه اختیار
دارند این سه عمل بقول اول بود و نه بقول دویم زیرا که اختیار عام را مختص چند کس نمود که شوری
انما قایم مقام همه انام باشد حاصل کلام آنکه مأمون کفت اکر فعل رسول هدایت و ثواب باشد
فعل ابو بکر ضلالت خواهد بود و قطع نظر از کرده خیر البشر ص فعل ابو بکر و عمر اکر احدهما صواب
باشد آن یك دیکر خطاست زیرا که خلاف یکدیکر است و همچنین سید نبیین که خلیفه تعیین نفرمود

ترك م

البشر مصلحت رب العالمین این بود و در خلاف این مفسده خلق اجمعین بود پس آنکه خلق بر
خلاف حکمت خالق اکبر کرده خلیفه معین کردند پس لامحاله رایا باید کفت العیاذ که کار نبی مختار خطا
و بیجاست یا کار بندکان او باوال که کلام کفار است پس در هم ثابت و برقرار است و اکر کویید
ترك تعیین خلیفه از رسول خوب بود و از مردم ناخوب پس هدایت میکوید ضلالت و این
محال است دیکر خبر دهید از معنی فرموده رب مجید قل لمن ما فی السموات و الارض قل لله
آیا صدق و حق است که علم انچه در آسمان و زمین است ملك رب العالمین است یا کذب است اکر
صدق است چکونه مملوك بی اختیار صاحب اختیار میکردد پس صاحبان ابصار ناچار اقرار میکنند
که اینکار خلاف عقل است که احدی را که خود از جانب خدا بی اختیار است مردم او را صاحب اختیار
بندکان پروردکار کرداند پس کو یا خدا را بی اختیار کرده اند زیرا که هر کاه خدا او را واجب
الاطاعه ننموده بلکه از کرده عباد این صفت موجود شد پس اختیار در دست قادر مختار نخواهد
بود و بترسید از عذاب شدید و از قهر قادر مجید آیا نمیفهمید باید انسته دروغ بر رسول می بندید
و کسی را خود خلیفه میکنید و خلیفه رسول میکویید و چون کلام باینمقام رسید رو بجانب
قبله کردانید و دست به عا بلند نمود کفت خداوندا من نصیحت کردم و مردم را در شك نکذاردم
خدایا من قصد کردم اطاعت و تقرب تو را بمقدم داشتن علی ع بعد از نبی چنانچه رسول تو فرموده
و چون تمام از علمای عوام ساکت بودند خلیفه کفت چرا همه سکوت کرده اید کفتند نمیدانیم
چه جواب کوییم خلیفه کفت همین حجت برای ما کافی است پس خلیفه نظر بالکابر و اشراف نموده
کفت بعد از اینمکان کسی را کمان نبود که سطوت و جلال من مانع شده از ذکر اقوال حق زیرا که
در اول بار من تکرار کردم بلکه اصرار نمودم در اظهار همه اقوال پس مردم هر یك بمقام خود
رفتند خاتمه باب ششم از جلد سیم کتاب لا یطالع در ذکر اسباب شهادت آنجناب در کتاب عیان از محمد بن
سنان مروی است که کفته در خدمت آقای خود حضرت رضا ع بودم در خراسان و قاعده
چنان بود که دو شنبه و پنجشنبه را مختص حکم میان مردمان مینشست و امام زمان را در
خود جانب راست قرار میداد و در احکام تمام بجا فرموده از انوار الامقام عمل مینمود پس روزی از ایام
احدی از جماعت صوفیه را حاضر کردند نزد مأمون که جرأت تمام در کلام داشت و عارف بکلام
رب علام بود و اتفاقا دزدی نموده بود بعد از حضور که سلطان نظر بسجود او نمود کفت قبیح
باد صورت این آثار عبادت بجهة کار و این افعال مذمومه عذاب نارای نابکار تو را باین چه
کار است کفت اینهم از ادبار بود شده که مرا باضطرار افکنده و اختیار اینکار از من صادر نبود زیرا
که تو مرا منع کرده از حق من و حصه مرا از خمس و فیء مسلمین عمدا مأمون کفت کجاست حق تو
کفت رب اعلی خمس را شش قسم نمود فرموده و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و
للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل بداینکه هر چه بدست می آورید از مال

خمس

خمس او را باید شش قسم کنید سه قسم آن مال امام زمان و سه حصه از ایتام و مساکین و ابن
سبیل سادات و همچنین و هم چنان تهیدیان کفار بعنوان فیء جمع میکردد خدا شش قسم فرمود
بقول خود هما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و
ابن السبیل کی لا یکون دولة بین الاغنیاء منکم خدا فرمود این اموال را قسمت کنید که دولت
اغنیاء نکردانید که و از فقراء منع کنید پس منکه از بلد خود منقطع شده ام و پای رفتن ندارم
ابن سبیلم و چون مال چیزی نیستم مسکینم و بعلاوه قاری قرآنم خلیفه کفت پس من حد
خدا را معطل کذارم و قطع ید تو را نکنم از جهت این افسونها که تو میکویی صوفی کفت تو ابتدا
کن بنفس خود از طاهر کردن و بعد از آن در صدد طهارت من باش و حد خدا را بر خود جاری
کن بعد از آن بمن پس مأمون بجانب حضرت رضا ع نظر نمود طالب رخصت بود حضرت فرمود
صوفی میکوید تو دزدی کرده منهم دزدی کرده ام مثل تو کو اینکلام در اینمقام نه حال
دارد اول مراد سرقت اموال الحصه سایر رجال باشد که چرا هر کس را از اموال موافق فرموده
رب بی زوال نمیدهد و غصب میکند از صاحبان آن دویم میتواند مراد سرقت خلافت
و حکومت باشد که حق غیر را بحیله و تزویر غصب کرده القصه مأمون چون از حضرت رخصت
نیافت و اینکلام نا ملایم را شنید غضب شدید در خود دید متغیر شد متوجه صوفی شده کفت
والله هر آینه قطع میکنم دست تو را صوفی کفت عجب تو قطع میکنی دست مرا و حال آنکه کسب
نسب تو غلام منی کفت ای کالانعام چرا من غلام تو ام زیرا که مادر تو کنیز بود و هر که از مال
مسلمانان خریده بود و اهل شرق و مغرب از اهل اسلام تمام شریك قیمت مادر تو اند مکر آنکه
ایشان شاید تو را آزاد کرده باشند بنهایت منکه حصه خود را آزاد نکرده ام و در این باب
خلیفه را از انسو در متوقع بود که صوفی را منع کند پس صوفی کفت تو خمس را ضبط میکنی و حق آل
رسول و مرا نمیدهی و بدین سبب صاحبان حق را بتعب می افکنی و میخواهی ظاهر کنی چکونه
خبیث خبیث را پاك میکند بلکه طاهر نجس را پاك میکند و هر که در ذمه او حد خدا باشد
بر دیکری حد جاری میکند مکر نفرموده است خدا اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم
و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون آیا امر میکنید مردم را به نیکی و خود را فراموش میکنید و حال
آنکه شما تلاوت کلام خدا میکنید آیا پس عقل ندارید پس دیکر باره خلیفه نظر بانسرور کرده
منتظر رخصت بود که حضرت فرمود خدا فرموده قل فلله الحجة البالغة حجت کامله از خدا است
که جاهل را بعلم کامل کرداند در دنیا و آخرت هر دو و معمور اند بحجة و بینه مراد حضرت آن
بود که بحث او را موافق حساب با بیجواب کفت و انچه او کفت خطا نبود بلکه از کتاب خدا بود
پس مأمون ناچار کفت صوفی را رها کردند و از عار این کفتار شرمسار بود و مدتی از مردم پنهان
اشکار بود و در صدد اضرار امام اخیار بود و در همه لیالی و ایام در فکر هلاك نمودن انوار الامقام ع

تمام مینمود چنانچه راوی روایت نموده و موافق معاینی که در کتاب بحار وارد است که هرثمه
نام گفته صبیح نامی غلام مأمون و مقرب او شده بود با منهم دوستی تمام داشت بمن گفت یا هرثمه آیا میدانی
که منم محرم رازهای پنهانی مأمون گفتم آری گفت بدان ای هرثمه که مأمون شبی مرا با سی نفر غلام دیگر از
محرمان سر پنهان طلبید در ثلث اول شب اما شب آنکه تاریک بود شمع و چراغ گویا روشن شده بود و پیش مقابل
ایشان اهل شمشیر بسیار برهنه گذارده بود پس ما را یک یک خود طلبید و از هر یک عهد و پیمان شدید گرفته
که اگر احدی فهمید آنچه را میگوییم تمام کشته میگردید و غیر ما احدی حاضر نبود پس فرمود آنچه را
امر میکنم باید بتقدیم رسانید و تخلف ننمایید پس هر یک باطاعت او قسم یاد نمودیم پس فرمود از این
شمشیرهای حاضر هر یک یکی بردارید و نزد خود دارید بمکان و خانه علی بن موسی برسانید و اگر او را
در قیام یا سجود یا خواب یا بیداری ببینید باید در هر حال البته او را بقتل رسانید و با او تکلم نکنید و گوشت
و عظم و خون او را باهم مخلوط کنید و بعد از آنکه او را کشتید فرش او را بر چینید و در میان فرش
بپیچید و نزد من برگردید و هرگاه اینکار شد هر یک را ده هزار درهم و ده مزرعه منتخب نزد
من دارید و مادام که ایام عمر من باقیست همه نزد من عزیز و با احترام باشید گفت پس برداشتیم شمشیرها
و رفتیم تا آنکه داخل خانه آن ماه شدیم که آنجناب در خوابگاه بود و تکلم مینمود بکلامی پس غلامان
بقتل امام زمان پیش دویدند و من نیز نزدیک رفتم شمشیرها را بر جسد آنحضرت زدیم
و گویا آنحضرت خبر از این واقعه داشت زیرا که زره و لباس خوب در بر داشت پس بعد از آنکه بگمان خود
او را شهید کردیم فراش را بر او پیچیدیم عود کردیم نزد مأمون گفت چه کردید گفتیم کردیم هر چه مأمور
بودیم گفت اظهار نکنید با احدی آنچه شد پس چون وقت طلوع فجر بود گریه سعیده اثر نمود بیرون آمده
بر مجلس خود قرار گرفته هیئت عزاداری پوشیده بندهای گشوده و اظهار وفات آن بزرگوار را کرد
جهت تعزیه قرار گرفت پس برخواست با پای برهنه بر در خانه حضرت آمده و من همراه بودم پس
چون نزدیک حجره حضرت رسید که همهمه دعای آنجناب را شنید از اختیار شد ترسان و هراسان
پس دوید و گفت کیست در اینمکان من گفتم نمیدانم پس گفت زود داخل شوید و خبر بیاورید صبیح گفته
من بحجره داخل شدم ناگاه امام را دیدم بجناب الله نشسته عبادت مینمود پس عود کردم و گفتم یا امیر المؤمنین
اینک امام ع در محراب عبادت رب الارباب است پس مأمون از اضطراب لرزان شده بیتاب گفت
فریب عجب دادید لعنت خدا بر شما باد پس بمن التفات نموده گفت ای صبیح برو خوب نظر نما و خبر بیاور
گفت پس مأمون عود نمود و من رفتم چون نزد باب رسیدم آنجناب از اندرون ندا نمود که یا صبیح گفتم
لبیک ای آقا و در تعظیم آن امام علیم بسجده رفتم فرمود برخیز خدا رحمت کند تو را یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا
نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ اراده دارند اشقیا که خاموش کنند نور خدا را
و خدا تمام کننده است نور خود را هر چند کافران نخواهند گفت که پس من عود کردم نزد مأمون ناگاه
دیدم صورت او مانند ابر سیاه تار و از انکار بود از من خبر پرسید آنچه آن بزرگوار فرموده و تلاوت کرده بود گفتم

همه را اخبار کردم پس بسیار در غم فرو رفت و جامه و ردا و عمامه را طلب نموده در بر کرد و امر
کرد که هر که را ببینید بگویید آن امام را غشی عارض شده بود از این سبب بود که خلیفه عزادار و پریشان
اشکبار بیرون آمده قرار نداشت تا آنکه بالطاف رب غفار افاقه کامل حاصل شد خلیفه دلشاد گشته
قرار و آرام گرفت گفته هرثمه که چون صبیح غلام خلیفه در حیات امام بمن اینحکایت را تمام نقل نمود بعد
از ایام چند بقرب خداوند رفتم پیش از آنکه من با امام ع کلام گویم آنحضرت فرمود ای هرثمه آنچه
که صبیح غلام مأمون بتو اعلام نمود برای احدی نقل مکن مگر مؤمنی را که خدا قلب او را امتحان کرده باشد
برای ایمان بمحبت و ولایت ما پس گفتم اطاعت کردم فرمود یا هرثمه والله ضرر نخواهد رسید بما مکر ایشان
تا هر زمان که خدا مقدر نموده است اجل ما را و موافق روایت در حین عود از سفر مرو معهود آنجهت
اشتباه مردم و سپاه روزی پادشاه آنجناب را گفت یا علی امروز فکری کرده ام و از آن فکر تحیر گرفتم
اصل ما و شما هر دو شجره مبارکه نبوت است و فخر ما و شما بعلت وجود سید انبیاست که او اشرف
خلق خداست پس شرافت نسبت بسبب سید عرب است و هرگاه آنشاه ملایک سپاه بما و شما هر دو
منسوب است پس اختلاف مردم زمان و دوستان که بعضی علو شان و رفعت مکان فرزندان
امیر مؤمنان را زیاده بیان میکنند اینها بمجرد عصبیت و عناد است و از فساد اعتقاد است زیرا که نسب
یکی است و سبب شرافتهم یکی است پس حضرت فرمود این قضیه و نتیجه شما را جواب صوابی هست اگر خواهید
بشنوید گفت بفرما فرمود تو را بخدا قسم میدهم که اگر رسول مکرم مثلا امروز زنده بود و دختر تو را
خواهش میفرمود آیا قبول میکردی یا ملول میشدی گفت سبحان الله این عین جلال من بود و سر
خوشحالی میفرمود که مقرب رب متعال با من وصلت کند پس آن عدیم المثال فرمود اگر از من خواهش
کند میتوانم اجابت کنم گفت دختران شما محرم رسول الله فرمود همین بر نسب ما برابر است پس دانستی
که نسب او با ما اقرب است پس خلیفه گفت من بهمین سبب گفتم که امتحان کنم شما را در جواب والا که
یقین که شما برسول امین اقرب و احقید و در ایام خلافت مأمون بعضی از اولاد ائمه انام بر او خروج
میکردند و هر یک را که دستگیر میشدند و نزد او می آوردند با امام کبیر علی بن موسی میبخشید حتی آنکه
زید بن موسی برادر امام ع را اگر آن گوهر نزد مأمون آوردند بحرمت آنشاه فلک امامت فرستاد که او
از دست شماست و در ظاهر کار آثار بغض خود را آشکار نمی نمود و زید بن موسی بعد از حضرت
رضا ع ملتجی مانده بود تا زمان متوکل با ادراک کرده امر کار در دست رای برحمت بر دیدگار واصل شد
و او را زید النار میگفتند زیرا که وقتی که خروج کرده خانه اشرار و اعدای ائمه اطهار را بسوزانید
پس چون او را اسیر کرده آوردند خلیفه از راه تعظیم او را بخدمت امام کبیر فرستاد حضرت تقصیر زید را
بر او شماره مینمود و میفرمود تو را مغرور نموده قول مردم بی خرد که در نزدیک خود میگویند
اولاد فاطمه در نار داخل نمیگردند این حدیث خاص بود ولد او است حسن و حسین ع اگر تو را گمان
است که تو با وجود کردن عصیان داخل جنت میشوی و موسی بن جعفر با وجود اطاعت رب داخل

میگردد پس بنابراین رب العالمین احری است بر نیکان عاصی و من بین لهم آنجناب گویا آنحکم را بحواله
بعقول اولوا الالباب نمود که اینکار را نیکو کار بلکه هر صاحب کار قباحت بسیار دارد که خدمتکاران خود
را با اختلاف کنند کار یکسان کند و هر دو را در یک مقام داخل کند پس چون اینکار محالست فرمود
والله ای زید که نمیرسد هیچ احدی بعطا و ثواب حضرت مگر بتوفیق طاعت کردن و بلکه او و اگر گمان داری
که بمعصیت رب منان قدم بجنت میگذاری بگمان داری پس زید گفت ای برادر بحق مرتبه
تو بسیار بمن آزار رسانده حضرت فرمود تو برادر منی مادامیکه در اطاعت رب علام باشی زیرا که نوح گفت خدایا
این پسر من که غرق میشود از اهل من است و تو وعده نجات داده بکسان من خدا فرمود یا نوح إِنَّهُ لَیْسَ
مِنْ أَهْلِکَ اهل تو نیست اهل تو مختص آنست که مطیع است پس خدا بسبب معصیت او را از اهلیت خارج
نمود و علت دیگر موجود نبود و موافق روایت دیگر بزید میفرمود پس از آنکه ما رسیدیم باینمرتبه
که رسیده ایم بهیچ کاری از محرمات و هر گرانی حرام اجتناب نکند از ما نیست و ما از او بیزاریم ای زید
حقیقت مرسلان بدانید و دوستان و شیعیان ما که موجب خشنودی من تو باشد زیرا که شیعه ما تو در مردم
مبغوض اند و با اینها عداوت میکنند و چون شیعیان ما را حلال میدانند همه بعلت دوستی کردن اینها
با ما و بعلت اعتقاد ایشان است بامامت ما پس اگر تو هم اذیت رسانی باینها ظالم خواهد که ترا و حق خود را
باطل نموده حسن بن جهم گفته که راوی حدیث است پس حضرت ملتفت بمن شده فرمود یا حسن هر که
مخالفت کند دین خدا را پس من بیزارم از او و هر که باشد و کیست دشمن خدا هر که معصیت و مخالفت فرموده
خدا را میکند دشمن خداست عبدالله بن مطرف داخل شد بر مأمون در وقتیکه حضرت رضا علیه
الثناء حضور داشت خلیفه گفت یا عبدالله چه میگویی در مدح اهل بیت رسالت گفت چه گویم در
طینتی که خمیر شده باشد بآب رسالت و گسترش شده است در مکان وحی آیا از چنین مجموعی بو بیده
میشود مگر مشک هدایت و عنبر تقوی پس مأمون مروارید طلبید و دهان عبدالله را پر از مروارید
گردانید از جمله مداحین آنجناب موافق اخبار دعبل بن علی شاعر بود معاصر او و در اشتهار
آشکار شد مثل شمس و بعد اعترافش بانوار و اشعار او مجلی آب دار بود که اهل سخن را احدی انکار ندارد
و در یک قصیده ۲ انشاد نمود با وجود آنکه هدایا و تحف را طالب نبود چندین هزار اشرفی بی اختیار برای او
جمع شد نهایت شرافت دارد ما او خوت هر بد برای او جمع شد حتی آنکه در این قصیده مَدَارِسُ آیَاتٍ خَلَتْ
مِنْ تِلَاوَةٍ که برای حضرت رضا ع میخواند چون با تمام رسانید اینقدر بیان سی و دو اثر نمود که فرمود روح
القدس بر زبان تو جاری کرده و چون تمام این قصیده ذکر عدم اعتبار دنیاست و آلام و مصیبات سید
الانام ص و اولاد با احترام او و ذکر خرابی دار هر یک از ائمه اطهار و معموری دار اشرار و دشمنان آل
رسول مختار و ذکر عدم اسارت و بلاها است برای ائمه انام و بودن مال و حال در دست جماعت بدخصال
از آل زیاد و آل مروان لعنهم بدین سبب مکرر حضرت رضا ع با او میفرمود که قصیده را بخوان و خود آنجناب
حاضر او همه گریان میشدند و چه بسیار بود که آن بزرگوار در وقت خواندن این اشعار بیقرار می شد

و از جمله اسرار آن امام نامدار آنکه دعبل ذکر مکان قبور کثیر النور ائمه را کرده تا آنکه گفته
وَقَبْرٌ بِبَغْدَادٍ لِنَفْسٍ زَکِیَّةٍ مراد قبر امام موسی ع است که در کاظمین ع واقع است که از توابع بغداد است
چون کلام او باین مقام رسید که آخر ائمه تا آن ایام بود حضرت فرمود اگر رخصت میدهی منهم دو مصرع
در قصیده تو داخل کنم دعبل خوشدل شده گفت قصیده مرا بشرف میرسانی و مرا مفتخر میکردانی ای
سرور حضرت با گریه و آه فرمود وَقَبْرٌ بِطُوسٍ تا آخر و یک قبر از اولاد سید عباد در بلاد دور غریب و تنها
در محال طوس واقع میگردد چون حضرت در اشعار خود اظهار این اخبار محنت آثار را کرده دعبل زار زار
گریست و بیقرار شده گفت فدای تو شوم کیست صاحب آن مزار و چه زمان اینکار بان بزرگوار میشود
حضرت فرمود صاحب آن قبر و روان قبور اقارب و احباب منم که در زمین طوس شهید میشوم و هر که مرا
در آن زمین غربت زیارت کند در قیامت با ما اهل بیت محشور گردد و چون ذکر قصیده دعبل شد بعض
فقرات از ابیات میکنیم گفته ذَکَرْتُ مَحَلَّ الرَّبْعِ مِنْ عَرَفَاتِ ۞ فَأَسْبَلْتُ دَمْعَ الْعَیْنِ بِالْعَبَرَاتِ ۞ وَفَلَّ عُرَى
صَبْرِی وَهَاجَتْ صَبَابَتِی ۞ رُسُومُ دِیَارٍ أَقْفَرَتْ وَعِرَاتِ ۞ مَدَارِسُ آیَاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلَاوَةٍ ۞ وَمَنْزِلُ
وَحْیٍ مُقْفِرُ الْعَرَصَاتِ ۞ لِآلِ رَسُولِ اللهِ بِالْخَیْفِ مِنْ مِنًى ۞ وَبِالْبَیْتِ وَالتَّعْرِیفِ وَالْجَمَرَاتِ ۞ دِیَارُ عَلِیٍّ وَالْحُسَیْنِ
وَجَعْفَرٍ ۞ وَحَمْزَةَ وَالسَّجَّادِ ذِی الثَّفِنَاتِ ۞ دِیَارٌ عَفَاهَا جَوْرُ کُلِّ مُعَانِدٍ ۞ وَلَمْ تَعْفُ بِالْأَیَّامِ وَالسَّنَوَاتِ
دِیَارٌ لِعَبْدِ اللهِ وَالْفَضْلِ صِنْوِهِ ۞ سَلِیلِ رَسُولِ اللهِ ذِی الدَّعَوَاتِ ۞ مَنَازِلُ کَانَتْ لِلصَّلَاةِ وَلِلتُّقَى ۞
وَلِلصَّوْمِ وَالتَّطْهِیرِ وَالْحَسَنَاتِ ۞ مَنَازِلُ جِبْرِیلُ الْأَمِینُ یَحُلُّهَا ۞ مِنَ اللهِ بِالتَّسْلِیمِ وَالزَّکَوَاتِ ۞ مَنَازِلُ
وَحْیِ اللهِ مَعْدِنُ عِلْمِهِ ۞ سَبِیلُ الرَّشَادِ الْوَاضِحِ الطُّرُقَاتِ ۞ تا آنکه گفته دِیَارُ رَسُولِ اللهِ أَصْبَحْنَ بَلْقَعًا
وَدَارُ زِیَادٍ أَصْبَحَتْ عَمِرَاتِ ۞ وَآلُ رَسُولِ اللهِ نُحْفٌ جُسُومُهُمْ ۞ وَآلُ زِیَادٍ غُلَّظُ الْقَصَرَاتِ ۞ وَآلُ رَسُولِ اللهِ
تُدْمَى نُحُورُهُمْ ۞ وَآلُ زِیَادٍ رَبَّةُ الْحَجَلَاتِ ۞ وَآلُ رَسُولِ اللهِ یُسْبَى حَرِیمُهُمْ ۞ وَآلُ زِیَادٍ آمِنُو السَّرَبَاتِ ۞
وَآلُ زِیَادٍ فِی الْقُصُورِ مَصُونَةٌ ۞ وَآلُ رَسُولِ اللهِ فِی الْفَلَوَاتِ ۞ فَیَا وَارِثِی عِلْمِ النَّبِیِّ وَآلِهِ ۞ عَلَیْکُمْ سَلَامٌ
دَائِمُ النَّفَحَاتِ ۞ لَقَدْ آمَنَتْ نَفْسِی بِکُمْ فِی حَیَاتِهَا ۞ وَإِنِّی لَأَرْجُو الْأَمْنَ عِنْدَ مَمَاتِی ۞ پس ابیات چند گفته
تا آنکه گفته ۞ أَفَاطِمُ لَوْ خِلْتِ الْحُسَیْنَ مُجَدَّلًا ۞ وَقَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِشَطِّ فُرَاتِ ۞ إِذًا لَلَطَمْتِ الْخَدَّ
فَاطِمُ عِنْدَهُ ۞ وَأَجْرَیْتِ دَمْعَ الْعَیْنِ فِی الْوَجَنَاتِ ۞ أَفَاطِمُ قُومِی یَا ابْنَةَ الْخَیْرِ فَانْدُبِی ۞ نُجُومَ سَمَاوَاتٍ
بِأَرْضِ فَلَاةِ ۞ قُبُورٌ بِکُوفَانٍ وَأُخْرَى بِطَیْبَةٍ ۞ وَأُخْرَى بِفَخٍّ نَالَهَا صَلَوَاتِی ۞ حاصل کلام دعبل آنکه
میگوید بخاطر آوردم ایام سید انام و مقام اولاد با احترام او را در عرفات و منی و مسجد خیف و اولاد
سید عباد در عبادات که در آن مکانها ماوی میکردند و در نظرم آوردم خانها و مکانهای که جبرئیل
نزول مینموده از ظلم و عدوان ظالمان خراب و ویران بی رونق مانده زیرا که اغلب از آن جماعت بلند مرتبه
بدون سبب شهید کردند پس نظر میکنم خاندان سروران را ویران و بی صاحب میبینم میگوید چگونه
صبر نمود که مکان حمزه عم سید عالمیان بی رونق و سامان است و هم چنان جعفر و عقیل دو برادر امیر
بی صاحب و ویران است زیرا که جعفر شهید کشته و اولاد عقیل مسلم و دیگران بعد از ظلم یزید پلید خانهای ایشان

٢١٨

خالی شد و خلعتهای دین و آل رسول همه آبادان و معمور است چگونه اشك از دیده جاری نکنم و چه سان خود را راضی کنم که خانه و مکان سید سجاد را در مدینه بی رونق ببینم از ظلم ظالمان و خانه دشمنان سید عالمیان با رونق و آبادان میبینم آه آه مکانهای که محل درس آیات قرآن بود از ظلم کافران حسود و خالی شد مثل بیابان و اهجاری چگونه گریان و زار نباشم که آثار علوم ربانی و انوار خورشید آسمانی همه مندرس گردیده اشجار احرار بیابان ظالمان بنی امیه لعنهم الله تمام سرسبز و خرم گردید چگونه میتوان اندیده اشك نبارد که آل یزید همه گردن قوی و آل رسول همه باکیزه مثل موال زیاد همه قصور بند نکار و آل سید ابرار از ترس کفار مستور گردیدند از بیخ لیس همه رضایت ببال و خرم و خوشحال و زنان رسول متعال همه بیحال و معدوم و ملال اموال آل رسول را میبینم که در میان دشمنان قسمت میکنند و اینها قربان ضعیف الحال و مال اندای فاطمه زهرا آه ای دختر سرور انبیا که بیخبران از خود بیرون اولاد خود را مشاهده نما ای فاطمه هر وقت در خیال تو میرسید اندوه و ملال حسین و اختیار زار و بیقرار بودی ای فاطمه برخیز که در زمین کربلا تشنه او را سر بریدند ای فاطمه چه قدر قبور بانور کرانی خویشان و منسوبان تو در مدینه هست که در زیر خاك پنهان شده اند ای فاطمه نظر نما بقبر دیگر که پسر عمو و شوهر تو در کوفه شهید بعد از آن نظر نما بر بیابان کربلا حسین خود را ملاحظه نما با قبور اولاد و خویشان ای فاطمه نظر نما بر بغداد که اسدی از اولاد شما صاحب و تقوی و معدن علم و هدی در انجا مدفون است و چون دعبل در ایام حضرت رضا این اشعار را فرمود احوالات قبور ائمه اطهار موسی بن جعفر بوده پس چون کلام او باین مقام رسید حضرت رضا آه کشید و گریست و فرمودای دعبل ای دعبل یك قبر دیگر هم از اولاد فاطمه در زمین طوس یکه و تنها غریب هست پس این مصراع را خود فرمود و فرمود این عزا که و مصیبتی است که دل دوستان را مجروح میکند و دیده ایشان را مقروح و بزودی نعوذ بالله معبود این مزار را محل امدورفت بسیاران شیعیان اخیار میکند و تا الی یوم الدین آثار انوار آن در دهر شهر ورد و آشکار و برقرار است تا آن زمان که قائم آل محمد دنیا را آبادان میکرد آنگاه پس دعبل از شنیدن این کلام گریان گردید عرض کرد کیست صاحب این قبر فرمود منم که در غربت شهید میشوم و هر که مرا زیارت کند در قیامت من و آباء و اجداد من شفیع او میگردیم و نهایت نمیکنند مرا بسوی مکر آنکه خدا فرج میدهد همی و غم او را و دوا میکند حاجات او را این از عجایب آن بزرگوار و صدق گفتار آن جناب تا این زمان کار برای او الان مثل آفتاب آشکار است **تتمه خاتمه این باب** در شهادت و غسل و دفن آنحضرت و مدت خلافت و امامت او بعد از پدر بزرگوار موافق روایت و اقتصر در بحار آن بزرگوار بعد از جناب موسی ع بیست سال تمام مدت حیات بود و بعد عبادت رب علام سعی مینمود و در خراسان در ماه صفر سال دویست و سیم ٢٠٣ هجرت شهید و سن شریف آنجناب پنجاه و پنج سال بود و والده آنحضرت ام البنین نام او شده بود و موافق اغلب روایات در مواضع بسیار از نام دار اخبار فرمودند محل مزار و مکان دفن خود حتی آنکه هرون ملعون در ایام سلطنت خود باراده حج بیت الحرام بعد از قبر سید انام علیه الاف الصلوة و السلام آمده بود و حضرت رضا

علیه

علیه الاف الثناء از روی اشاره باو فرمود و اصحاب خود خبر داد که من با این لعین در یك مکان جمع میکردیم در تحت یك قبه و موافق روایت ابو الصلت هروی چنان است که گفت روزی جناب حضرت رضا ع بمن فرمود ای ابو الصلت داخل شو بقبه هرون و از چهار جانب آن مکان کفی از خاك حاضر کن ابو الصلت گفت از عقب سر هرون و از یمین و یسار و مقدم قبر هر یك کفی کرفتم سوا آوردم آنخاك عقب قبر را بو بید و بر زمین افکنده و فرمود مامون اراده میکند که قبر پدر خود را قبله قبر ما کرداند اما بقدرت خدا در عقب قبر سنکی ظاهر میکرود که اکر جن و انس یکسر کلنك دار کردند نمیتوانند ریزه از آن زمین را بکنند پس خاك جانب سر و جانب پا را بو بید و فرمود اینها مکان قبر ما نخواهد بود و چون خاك پاك مقدم قبر هرون ناپاك را بو بید فرمود که قبر مرا در اینمکان حفر خواهند نمود و بعد از آنکه قبر مرا حفر کردند در جانب سر من رطوبتی نمایان میکردد بخوان همان دعا را که من تعلیم تو کرده ام که آب از زمین میجوشد و قبر مملو از آب میکردد و ماهیان کوچکی چند از قدرت خداوند در قبر ظاهر میکردند این نان را که بتو میسپارم ریزه ریزه کن و در میان آب قبر بیفکن و چون نانها را میخورند ماهی بزرکی آشکار میشود و ماهیهای کوچك را میخورد و بعد از صدعد این امر دست بر آب کذار و دعائی را که تو را تعلیم کرده ام قرائت نما که آب فرو میرود و قبر من خشك میشود و هیچ از این افعال را در حضور مامون بشود هر تمهید اعین روایت کرده که شبی تا ساعت چهار نزد مامون بودم بعد از عود بخانه که خوابیده بودم ناگاه در خانه را کوبید نذ خادمه رفت نزد در جواب شنید که گفت بکو بهر تمه که جناب آقا شما را طلب فرموده اند گفت چون شنیدم دفعه جامهای خود را طلبیدم و بسرعت تمام با غلام امام ع خود را بخدمت حضرت رضا ع رسانیدم حضرت را در فضای خانه دیدم فرمود بنشین ای هرثمه چون نشستم فرمود بشنو و کوش کن و بدان که کوچ کردن من رسید و مرا سفر آخرت در پیش آمد و این است وقت ارتحال که زمان اجابت فرمان رب متعال و این است اوان وصال سید عالمیان محمد جدم و امام متقیان و جده ام سیده زنان و اجل من رسید و مدت عمر من باخر رسید و این ظالم طاغی عزم کرده است که مرا زهر بخوراند در انکور و انار و اما انکور را از ابریشم زهر آلوده با سوزن در آن داخل میکنند و اما انار را در دست یکی از غلامان داخل میکنند که دست او آلوده بزهر کرده باشد و از من سوال کند تناول کنم و منهم باضطرار میخورم و چون خوردم در بدن من اثر میکند و شهید میکردم بعد از وفات من اکر اراده کند مامون که خود مرا غسل دهد تو بکو باو از من که اکر چنان میکنی خداوند تو را در عذاب تعجیل میکند و حرمت جان او را بهر تو آشکار میکردد چون از تو این کلام را بشنود ترك اینکار را میکند حضرت فرمود پس هر کاه خلوت نمود و غسل را بتو کذارد ظاهر میکردد خیمه سفیدی در کنار دار حرم با جامهای تنم در میان آن خیمه کذار و خود در عقب

خیمه بمان و نظر مینما با اندرون خیمه مکر هلاك میکردی و هر کاه خیمه برچیده شد و نابدید میکرد مرا خواهی دید در کفن پیچیده پس در تابوت بکذار و از تو خواهد پرسید اینخلیفه پلید که شما مکو بتو که میکفتید که امام را غسل نمیدهد مکر امام ع پس چرا اینکلام ناتمام ماند زیرا که ولد علی بن موسی ع محمد در مدینه است جواب آن بیحیاب آنستکه باید امام را غسل ندهد مکر امام موافق حکم رب علام پس هر کاه ظالمان ایام حایل و مانع بوند در میانه علی بن موسی و ولد او و او از مدینه بیرون نیاورده بودند ولد او و اولاد او خود را علانیه و ظاهر غسل میداد و در صورت طغیان اهل فتنه و فساد ایضا در خفا و پنهان باز امام زمان متوجه غسل و دفن امام میکردد پس فرمود که نعش مرا داخل قبر هرون نما پس بنوعیکه در روایت ابو الصلت ذکر شده فرمود فرمود بعد از آن سرا اندر قبر داخل کردان و خاك در آن مریز که مامور است عزیز قبر خود سر بهم خواهد کذارد و مخالفت مکن آنکه کفتم من پس من کفتم پناه میبرم بخدا از مخالفت شما ای آقا کفت من از شنیدن حدیث وفات آن سید با برکات کریان و نالان از نزد امام زمان برآمدم و نمیدانستم چه میشود مرا تا آنکه مامون ملعون مرا طلبید و چون رفتم در نزد او تا زمان چاشت ماندم پس کفت ای هرثمه برو بنزد امام رضا و دعا و سلام از من برسان و بکو شما بمکان ما می آیید یا من نزد شما آیم اکر فرمود که من می آیم سوال کن که زود مشرف کرداند کفت چون آمدم بر باب خانه آنجناب رخصت داده داخل شدم حضرت فرمود ای هرثمه آیا حفظ نمودی هر چه از من شنیدی فرمود بیاور ببن نعلین مرا که من میدانم که چرا تو بنزد ما آمدی کفتم در خدمت امام ع آمدیم تا داخل مجلس شدیم مامون قیام نمود و با امام ع معانقه و تعارف را تمام کرد و در جانب یمین امام مبین ع را نشانید ساعتی با حضرت نجوی را میکفت پس بعد از زمان طولانی بر غلامان ندا داد که حاضر کنید انکور و انار را هرثمه کفت که چون اسم انکور و انار را شنیدم زار و بیقرار بی خود شدیم و آرام از خود بریدیم هی دم آه از دل تباه میکشیدم از بسکه بیحال شدم آهسته لیس لیس خود را نصف بیرون بردم در کنار دیوار افتادم بیقرار و موافق روایت ابو الصلت آنستکه در آن وقت الوان میوه ها در خوان کذارده و آن لعین خوشه انکور زهر آلوده در دست کرفت و بعضی از دانه های زهر را که نشان داشت از جهت اشتباه خود میخورد و تتمه خوشه را بان جناب داد و کفت یا ابن رسول الله احسن از این انکور ندیدم حضرت فرمود احسن از این در جنت بود این انکور هست ما خوب کفت تناول فرما یا ابن عم حضرت فرمود مرا از خوردن این انکور معاف دار تا ملعون بسیار مبالغه کرد که می باید تناول کنی و چون آنجناب تاملی داشت و با او میفرمود که مرا معاف دار کفت مکر مرا متهم میدانی با وجودیکه اینهمه اخلاص از من ملاحظه میکنی چرا اینکمان میبری بمن و آن خوشه را کرفته خود چند دانه دیگر از آن خورده و دو دیم بار بدست آنحضرت داد و تکلیف خوردن نمود پس آن امام مظلوم سه دانه از انکور زهر آلوده را تناول فرمود و حال آنجناب متغیر کشته باقی خوشه را بر زمین افکنده بشتاب برخواست مامون ملعون کفت یا ابن عم بکجا میروی فرمود بجائی که تو مرا فرستادی و آنجناب با اضطراب و تغییر حال از نزد آن شقاوت

بجروه

بیرون آمد ابو الصلت کفت چون حضرت با سر پیچیده بیرون آمد و بد حال بود من با آنحضرت سخن نکفتم تا داخل مکان خود شده فرمود ابواب را مسدود کنید و حضرت بر بستر خود قرار کرفت و موافق روایت هرثمه مامون ملعون که حضرت را با ملال و بد حال دید فهمید که اثر شد بدی در بدن حضرت بهم رسید دفعه اطبا را طلبید و در میان مردم منتشر نمود که احوال حضرت رضا علیه التحیه و الثناء بر هم خورده است ابو الصلت کفت در این اوان که امام زمان در بستر کریان و تا الان بود و کاه از دل تباه ناله و آه میکشید و بر خود میطپید من در میان خانه حزین و غمکین از غم امام ع در اندوه بودم و در احوال خود تفکر مینمودم که ناکاه از قدرت الله نظر کردم که کویا ماه فلك امامت در وسط خانه ایستاده نظر کردم جوانی خوشرو و خوشبوی دیدم که در اشتباه مثل امام مظلوم سیمای عبادت از صورت او هویدا بود پس دویدم خدمت او که از کدام راه داخل سرا شدی که درها تمام بسته است فرمود آنقادری که مرا از مدینه بیك لحظه باین طوس رسانید همان قادر مرا از ابواب بسته داخل نمود سوال کردم که شما کیستید فرمود منم حجت خدا بر تو ای ابو الصلت منم محمد بن علی آمده ام که پدر مظلوم و والد مسموم مظلوم خود را ببینم و وداع کنم انگاه در والد ماجد خود داخل شد و چون دیده مبارك امام مسموم بر فرزند خود افتاد از جای بر خواسته یعقوب وار بادیده اشکبار فرزند دلبند خود را در کنار کرفته صورت آن بزرکوار را بوسه داد و بی اختیار کشته آنفرزند دلبند خود را در زیر لحاف خود کشید و سینه او را بسینه خود چسبانید و اسرار و علوم و امانات رب غفار را باو میفهمانید بنوعیکه دیکری نمیفهمید پس علوم اولین و آخرین و امانات سید المرسلین را تمام بان والا مقام رسانید پس کفی مانند برف بر لب مبارك او دیدم که آنفرزند محترم از آن لب مکید و دست در سینه پدر بزرکوار خود برده و چیزی مانند عصفور بیرون آورده فرو برد و آن آفتاب اوج عزت کویا غروب نموده زمین را خالی از نور کرده اندیده مستور شد پس حضرت فرمود ای ابو الصلت داخل اندرون شو و تخته و ابواب را حاضر نما ابو الصلت کفت کفتم فدای تو کردم اینخانه آب هست و نه تخته فرمود آنچه کفتم چنان کن پس داخل اندرون شدم آب و تخته حاضر بود نزد آنجناب بردم و دامان بر میان بر زدم مستعد بودم که مدد کنم فرمود برو بکنار که دیکری هست که مرا یاری کند ملائکه مقربین حاضر اند و مرا یاوری اند پس بعد از آنکه از غسل فارغ شده بود فرمود داخل اندرون حجره شو و کفن و حنوط حاضر کردان پس داخل شده دیدم سبدی کفن و حنوط در آن بود و پیش از آن زمان همیشه من در آنمکان آمد و شد داشتم و اینها را ندیده بودم و چون بخدمت حضرت آوردم پدر بزرکوار خود را کفن پوشانید و بر مسلخ نعش حنوط پاشید و با ملائکه کروبین و ارواح انبیاء و مرسلین نماز براو کذارده پس فرمود تابوت را حاضر ساز کفتم بنزد نجار بروم و بسازم فرمود داخل حجره شو چون داخل حجره شدم از قدرت رب کامل تابوتی ساخته و آماده دیدم بخدمت آنمحترم آوردم جسد منور آنسرور را در آن قرار داد ناکاه از قدرت پروردکار آن ماه فلك امامت تابوت بلند شد سقف

شکافته شد بالا رفت گفتم فدای تو گردم الحال تو هم بجای خود عود میکنی این لعین بی دین اگر از من جسد حضرت را طلب کند چه جواب دهم فرمود شتاب مکن که اگر پیغمبری در مغرب وفات کرده باشد روح وصی او در مشرق در حین وفات خدا ایشان را در اعلا علیین جمع میکند پس چون چنین فرمود که دیدم بقدرت رب معبود طاق شکافته شد آنحضرت با اشراق مانند چراغ از هوا بزمین رسید حضرت آن بدن را در بر کشید در بستر بیماری خوابانید مثل حالت بی غسل و کفن پس بمن فرمود باید در را بگشائی که مأمون نزد باب است اراده دخول دارد پس در را گشودم خلیفه جاهل با غلامان داخل شدند و امام کامل غایب گشته خلیفه گریبان چاک کرده فریاد و استغاثه و واماماه بلند نمود و ابواب گریه را بر خود گشود حاصل پس نزد سر آنسرور قرار گرفت امر بتجهیز او نمود و چون در عقب سر هرون قبر او بنا بود هر چه سعی نمود میسر نشد تا آنکه بعضی گفتند آیا تو این سر در امام ظهیر میدانی بلی گفتند امام باید در حیات و ممات هر دو با احترام باشد و مقدم بر انام باشد پس قبر را پیش روی هرون ملعون حفر نمود پس ابو الصلت بانچه مأمور شده بود بر عایت خودش تمام را ظاهر نمود از وجود آب و ماهی پس مأمون بعد از اطلاع از آب و ماهی از قدرت الهی اظهار تعجب نمود و گفت صلوات و رحمت خدا بر حضرت رضا باد چه بسیار معجزات از آن بابرکات در حیات ظاهر شد و چه کرامات هم بعد از وفات بر ما ظاهر فرمود ابو الصلت گفته بعد از آنکه قبر خوشکید احدی از ندما عرض کرد که آیا دانستی که مقصود حضرت رضا از اظهار این اسرار چه بود گفت نه گفت بشما نمود که کثرت شما بنی عباس مثل این ماهیهاست و زمان دولت شما هم مثل این زمان است و آخر کار یکنفر پیدا کند آن را شکار میکند و همه را بیکبار تمام میکند پس در فکر کار خود باش گفت راست گفته بعد از دفن آن بزرگوار مأمون مکار مرا احضار نمود و بعد طلب آن دعا بود که آب را ظاهر نمود و آن علی کتاب را شک کرد و مرا فراموش شده بود هر چه اصرار میکردم با و فهمیده نمود تا آخر کار مرا حبس کرد و مدت یکسال از آن بی نعال در این محبس غریب و بیحال گذرانده بود تا آنکه کلال و ملال در سال بهم رسید شبی از رب مجید سؤال کردم بحق محمد و آل او که در مکتوم او خدا را قسم دادم که مرا از این بلا نجات بخشد پس ناگاه از قدرت الله و جاه و منزلت شاه پناه که او امام خلاف امامت در میان زندان آشکار شد و فرمود ای ابو الصلت گویا دلگیر شده گفتم آری والله حضرت زنجیرها از من گشود و فرمود با من بیا و جماعت زندان با آنان مرا میدیدند و گویا نمیدیدند پس حضرت بعد از آنکه از من جدا میشد فرمود بدانکه این لعین تا مدت حیات دست بتو نخواهد یافت گفتم پس فرموده حضرت درست شد و چنان بود که فرموده بود و روایت بعد از مراجعت آن سرور حضرت از سناباد تبی عارض شده بود و آن لعین که در صدد عداوت و کین بود در این وقت فرصت نموده غلامی که همراه او بود بدست او از زهر آلوده نموده بود و در وقتی که حضرت اراده فصد نموده بود بقصد عیادت آمده بستانی در مکان آنحضرت بود امر نمود انار چند از آن انجا چیدند و آن غلام در کاسه دانه نموده حضرت را تاکید کرد که از آن تناول کند در سر قاشق که از آن تناول فرمود مأمون برخواست و حضرت تا شام پنجاه مرتبه قیام نمود و آشنا و اعجا حضرت تمام دفع شد و آخر کلام حضرت

این بود

این بود قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا یعنی ای محمد بگو که اگر بودید شما در خانهای خود هر آینه نازل میشد در کسانیکه قتل بر ایشان نوشته شده در خوابگاه خود و مرا شد امر خدا تقدیر و مأمون ملعون در خانه آنحضرت سر و پای برهنه زار زار میکرد و میگفت ای برادر بمرگ تو رخنه در اسلام شد و اراده من در باب جناب شما بعمل نیامد و تقدیر خدا بر تدبیر من غالب شد و چون حضرت رسول در زمان خود بیان فرموده بود که احدی از منسوبان من در زمین خراسان مدفون میگردد که آنمکان محل آمد و شد اهل آسمان است تا روز قیامت حضرت رضا از تربت معین فرموده بود این لعین یعنی هرون الرشید را بخاطر گذشت پلید خود را در آنمکان دفن کند که اهل زمان مشتبه بمانند و موجب رفعت او گردد که گویند شاید این بنده و مقرب خدا است که در جوار رسول خدا بوده این بود و خداوند رحمن عکس مقصود او را بوجود آورد لعن او در السنه تمام دنیا و دروب مشهور شد و هر چه از ملعنت او بر مردم مستور بود در نهایت ظهور گشت کالنور علی الطور و اگر در مکان دیگر مدفون میشد پس قبر او البته از لعن و طعن واقع نمیشد یُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ در مادهٔ اغلب مکارین در این مکار صادق است زیرا که خیال کردند جماعت مکار و حیله در دین خدا و تزویر میکنند با رب کبیر و خدا نیز خدعه میکند با آنها یعنی کار خدا با این جماعت مکار مثل کار خدعه کننده یعنی خدعه خود آنمکاران را جهت خودش ضرر وارد میکند القصه موافق روایت عیون در بحار است که هر چه در ظاهر کار نزد مأمون مقرب بود نهایت اخلاص بسیار با آن امام اختیار داشت و گفته بود بعد از آنکه آب در قبر جاری شود و ماهی بسیار آشکار گردد و آن ماهی بزرگ نمودار شده تمام بر بلعد و آب خشک شود بعد از آن مرا میان لحد داخل کرده آن مأمون قبول نکرد بعد از مشاهده این امور نعش امام را کنار قبر نهاد بخواندادیم بعده آنکه من با احدی از حاضرین نعش را از زمین جدا کنیم نعش داخل قبر شد پس مأمون بجماعت حضار گفت خاک در قبر بریزید اظهار کردم که آقای من فرموده که خاک در قبر من مریزید بلکه زمین که خداوند مجید انجا سامان میدهد پس مأمون بحاضران خطاب نمود که دست نگاه دارید پس احدی خاک بر آن قبر مطهر نریخت پس از قدرت خالق اکبر قبر منور خیر البشر بهم رسید مرتفع موافق سنت قبور و منزل ائمه اطهار قرار گرفت اخیار و اشرار متفرق شده رفتند پس مرا بخلوت خود احضار نمود و قسم داد مرا بخالق عباد که بگویم با و هر چه از آقا و مولای خود جناب امام رضا علیه الاف الثناء دیده ام و شنیده ام گفتم من خبر میدهم بشرط امان قبول نمود و قسم برب اعلی یاد کرد پس بعضی از اخبار آن بزرگوار را برای او اظهار کردم گفت برب اکبر تو را قسم میدهم که غیر این اسرار دیگر برای من خبر کرده گفتم چه اخبار داد بمن از خبر انگور و انار پس چون مأمون خبر انگور و انار را شنید رنگ او سیاه گردید و هر زمان برنگی مایل بود پس ناگاه آن روسیاه حالش تباه شده غش نمود بعد بود من ترسان و هراسان در کنار دیوار نظر میکنم که شنیدم در غش سخنان چند ظاهر میشد بیان میگوید گوش فرا داده

مأمونیه

شنیدم که میگوید وای بر مأمون از مؤاخذهٔ رسول خدا ویل برای مأمون از مؤاخذهٔ علی مرتضی و ویل از جهت مأمون از مؤاخذهٔ فاطمهٔ زهرا و ویل از برای مأمون از مؤاخذهٔ حسن مجتبی و ویل للمأمون از مؤاخذهٔ حسین بن علی و ویل جهت مأمون از مؤاخذهٔ علی بن الحسین و ویل جهت مأمون از مؤاخذهٔ حضرت باقر وای بر مأمون از مؤاخذهٔ حضرت صادق وای بر حال مأمون از مؤاخذهٔ موسی بن جعفر وای بر حال مأمون از مؤاخذهٔ علی بن موسی الرضا هذا والله هو الخسران المبین این سخنی بود که ظاهر و روشن و نمایان است پس چون دیدم که غش او طول کشید و مثل مستان میغلطید مکرر این گفتار را در زبان آشکار میکرد من ترسیدم خود را بکناری کشیدم که بعد از زمانی برخواست افاقه شده بود مرا طلب مینمود پس داخل شدم برا و با آن بحال بنود پس بمن خطاب نمود که تو نزد من اعز از هر کسی ولیکن اگر این اخبار در نزد مردم آشکار شود خون تو هدر است پس من گفتم یا امیر المؤمنین اگر چنین امری از من ظاهر شود بر سد کشتن من رواست گفت بهمین اکتفا نمیکنم قسم یاد کن و عهد و پیمان در میان بگذار تا موجب اطمینان و قرار من گردد گفتم پس من عهد و پیمان کرده خدا را گواه گرفتم چون مرا رخصت عود بمکان خود داد دست شیطان پرست خود را بهم میزد و فریاد از نهاد خود کشید و قرائت این آیه از قرآن مجید را میکرد چونکه آیه را مناسب شان خود میدید و فهمید که رب حمید در شان چنان کسان این آیات از قرآن را بیان فرموده که در هر زمان صادق آید پس قرائت کرده که يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا یعنی و مخفی میکنند امور قبیح خود را از مردم و مخفی نمیدارند از خدا و حال آنکه خدا با ایشان است در هر زمان که شبها را بروز میرسانند از سخنان ناپسند و هست خدا بهر چه میکنید شما احاطه کننده یعنی خدا احاطه دارد بهمهٔ اشیاء

فصل در بیان و ذکر بعضی از برکات مزار کثیر الانوار آن بزرگوار که بر اهل سایر اعصار آشکار شده و آنها بسیار است بحدی که احصاء و شمار همه را نمودن دشوار است نهایت جهت اختصار اندکی از قصه را اعتماد نموده ذکر میکنیم ان شاء الله موافق روایات واقعه در بحار **اول** آنستکه محمد بن عمر نوقانی روایت بسیار ذکر کرده اند که گفته در نوقان بر بام بلند مکان خود خواب بودم و این در شبی بود تار ظلمانی که ناگاه بعد از آنکه بیدار شدم نظر بآن ناحیه که قبر منور آنسرور بود کردم در سناباد دیدم نوری بلند از آن قبر مطهر ظاهر است که آن شب تار در روشنی مانند نهار شده و تا آن زمان من در شک بودم از امامت حضرت رضا علیه الاف الثناء و مادرم نیز مخالف بود پس چون از دیدن این نور در آن نهاد ظهور دیدم مادر خود را ندا کردم که بالا بیا بمکان من نظر کن مادر من گفت بگذار این گفتار را که شیطان نابکار این انوار را بنظر در می آورد پس من خوابیده شب دیگر که اشد ظلمه که از شدت ظلمت سفید را از سیاه فرق نمیتوان نمود چون سر گشودم اشد از نور ماه در سناباد مشاهده کردم که آن مزار کثیر الانوار از نور مانند نهار مینمود و مادرم را نیز دست او را در دست گرفته بآنمکان بلند آوردم

حیران

دید از فروغ ظهور آن مرقد کثیر النور آنچه را من میدیدم پس دیدهٔ بصیرت گشودم و مشغول حمد رب معبود شده مادرم از خواب غفلت بیدار گشته نهایت مثل من صاحب یقین نبود پس من آن مکان خود همان روز قصد زیارت مزار آن امام محترم را کرده رفتم نزد باب آنجناب که دیدم باب مسدود بود در دل خود با اعتقاد کامل بقصد زیارت و تحقیق و اطمینان گفتم رب رحمن که اینجا اولی است اگر امامت حضرت رضا حق است تو این باب را مفتوح گردان پس ناگهان دست بر در زدم گشوده شد در دل گفتم بلکه قفل نبود بنوعی باز دیگر دست و محکم باب را بستم بنوعیکه جزم داشتم که بغیر کلید یا قدرت رب مجید امکان ندارد که باز گردد پس گفتم خداوندا اگر امر و امامت رضا حق است این دل شب بعد محنت و تعب من باب را بگشا پس بدست خود باب را دفع کردم بقدرت بلا آلات باب گشوده شد پس داخل آنمکان شدم و نماز گذارده زیارت کردم و شیعه شدم و از آن زمان الی حال در هر جمعه بزیارت آن با جلال میروم از نوقان **دویم** آنکه در بحار روایت شده که [illegible] گفته گفتم بحاکم طوس که آیا تو را فرزندی نیست چرا بمزار کثیر الانوار حضرت رضا نمیروی تا دعا کنی که خدا تو را فرزند عطا کند زیرا که منکه ابو منصورم هر چه بسیار حاجت در تحت آن قبر از برکات آن قاضی الحاجات طلب کرده ام و سرعت اجابت دیده ام حاکم طوس گفته بعد از نصیحت ابو منصور رفتم بآن مزار با نور از رب غفور سؤال کردم رب اکبر و اجابت نمود بفاصله نعمهٔ من بغلامی سالم گشته از برکت آن امام همه در باقی ایام عمر خود باولاد بودم **سیم** در بحار از کتب اخبار روایت شده از احمد بن الحسین ضبی و او ناصبی بوده در عداوت ائمه تعدی بود که در وعده بر رسول میفرستاد قید مینمود که خداوند صلوات بر رسول متعال باد فرداً بدون اولاد گفت شنیدم از ابو بکر حمامی در نیشابور که از اصحاب حدیث بود گفته بعضی از مردم امانتی بمن سپرده بودند و من دفن کرده موضع آن را فراموش نموده بودم و بعد از مدتی که صاحب امانت آمده مطالبه نمود من در حیرت بودم و تفکر مینمودم تا آنکه مرا متهم کردند در غصه و غم شدید بودم که دیدم از نیشابور خلق کثیری میروند بزیارت آن فرزند رسول بشیر پس من نیز با ایشان رفتم و در کنار قبر آن امام با جلال از خدای متعال سؤال از مکان امانت کردم چون شب در خواب رفتم که بقدرت رب در خواب دیدم که احدی بنزد من آمده گفت امانت در فلان موضع است پس من خرم و دلشاد برخواستم نزد صاحب مال رفتم او را از احوال مطلع کردم و او را بردم بهمان مکان چون حفر نمود امانت او همه بعینه خود او در آن مکان موجود بود گفت من از آن زمان که این سخنان را شنیدم از عداوت با امامان پشیمان گشته در همه اوان تحریص مردمان میکنم در باب زیارت آنجناب و در هر اضطراب تجدید این باب مینمایم **چهارم** در کتاب بحار مرویست که حسن نام گفته در حرم بودم مرد مصری را دیدم که مسافر بود نقل نمود که از مصر بقصد زیارت حضرت بمشهد رفته بودم در زمان غروب آفتاب خود را بر باب بقعه رسانیدم و قبهٔ آنجناب خلوت بود چون از نماز مغرب و عشا فارغ شدم در باب آنمکان شریف آمد که مرا

بنزم

پس هم

یعنی ابو منصور دیدم

بیرون کند من التماس بسیار کردم که من از راه دور آمده ام و هیچ امری در نظر ندارم بغیر از زیارت این
مزار کثیر الانوار پس بگذار امشب را در اینمکان و در شب را امشب بعد از آن در باز شد و مرا گذارده درها را
محکم بستند من بعبادت مشغول گشتم تمام شب گاه در سجود و گاه در رکوع بودم تا وقتیکه از
تعب سر بر زانو نهاده دقیقهٔ آسودم چون دیده گشودم خطی بر دیوار نمودار نوشته دیدم آن ابیات را
حفظ نمودم این بود مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَرَى قَبْرًا بِرُؤْيَتِهِ ✿ يُفَرِّجُ اللّٰهُ عَمَّنْ زَارَهُ كُرَبَهُ ✿ فَلْيَأْتِ ذَا الْقَبْرِ
إِنَّ اللّٰهَ أَسْكَنَهُ ✿ سُلَالَةً مِنْ نَبِيِّ اللّٰهِ مُنْتَجَبَهْ ✿ گفت پس دیدم این ابیات را مقابل خود در دیوار
و مشغول عبادت بودم بمکان شدم گاه در قیام و گاه در رکوع و گاه در سجود بودم که ناگاه در سجده
مثل اول سر بر زانو گذارده دقیقهٔ دیده برهم نهادم چون چشم گشودم هیچ خطی بر دیوار ندیدم
و سایر آثار اشعار گفت در سر اینکار تفکر مینمودم که صبح شد و در را گشوده خدمهٔ حضرت ابواب
گشودند من بیرون آمدم معنی ابیات اینست که هر که خوش دارد که ببیند قبری را که بدیدن آن قبر خدا
فرج میدهد غم و حزن او را پس باید حاضر شود نزد این قبر که خدا ساکن کرده است در این قبر از
انفروع درخت نبوت را که منتخب خداست **چهارم** ایضا از کتاب بحار ذکر شده که احمد نام نیسابوری
از صلحای ایام آنمرد دیگری که صلاح تام داشت روایت نموده که او گفت در خواب دیدم جناب رسالت
مآب را عرض کردم بآنجناب که از اولاد شما کدام یک را زیارت کردن احب است فرمود بدرستیکه بعضی
اولاد من از ظلم عباد بنی امیه میشوند مسموم و بعضی مقتول بنیزه می آیند و بعضی ستم دیده
و محنت رسیده عرض کردم کدام را زیارت کنم یا رسول با وجود تفرق قبور ایشان فرمود آنکه
نزدیکتر است از حیثیت مکان بمکان تو من عرض کردم حضرت رضا را قصد فرمودی فرمود بگو
صلی الله علیه و آله بگو صلی الله علیه و آله بگو صلی الله علیه و آله سه بار **ششم** در کتاب
مذکور از کتب مشهوره ذکر شده که حاکم نوقان دو کس را قاصد نمود به بخاری احدی از ایشان اهل
ری بود و شیعه و آن دیگری از اهل قم بود و سنی چون نزدیک بمشهد مقدس رسیدند سنی
شیعه بقمی گفت بروید بزیارت حضرت رضا چون نزدیک شده ایم قمی گفت حاکم ما را برای
امر به بخاری مأمور کرده صورت ندارد که ما بامر دیگر بپردازیم پس ناچار از سعادت مشایعت
او مرافقت نموده ترک زیارت کرده رفتند به بخاری و بعد از آنکه عود میکردند چون باینمکان
رسیدند دو بیم بار اعتراض نمودند بگو کالاظهار که کرم بریم بزیارت این بزرگوار نمود نکبت انکار گفت من از
دیار خود صاحب دین بیرون آمده ام و مرجئه بوده ام الحال رافضی عود کنم پس امر نمود باینکه اموال
و امتعه که همراه داشت تسلیم آن رویاه نموده سوار حمار خود شده بیکبار بجانب آن مزار روانه شد
و چون بر در باب آنجناب رسید از خدام سرکار طالب شد که کلیدهای روضه را در اینشب بمن بسپارید
و شما هابر و بقبول کردند گفت پس داخل آنمکان منور را شده و ابواب را تمام بستم و زیارت کردم و نماز
سراپرده عبادت خالق اکبر قیام نمودم و بعد از تعقیب نماز شروع بقرائت قرآن کردم و ابتدای بقرآت نمودم پس

میشنیدم

میشنیدم و احدی را نمیدیدم که هو چه من قرائت میکردم او هم قرائت مینمود پس از تمام صلوة و سلام
دادن اطراف آنمکان را گردش کردم در تفحص قاری قرآن بودم احدی را ندیدم پس عود کردم بمکان خود
و شروع بقرائت نمودم از اول قرآن پس آواز قرائت بود که بهمان نحو قرآت مینمود و انصدا منقطع
نمیشد پس دقیقهٔ ساکت شدم و گوش کردم ناگاه از تربت آن امام آواز قرائت از قبر آشکار بود پس
بودم که انجه را قرائت میمودم همان آواز از قبر مطهر میشنیدم تا آنکه بسورهٔ مریم ع پس قرائت کردم
يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمٰنِ وَفْدًا ✿ وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْدًا پس صدا از قبر شنیدم که يَوْمَ
يُحْشَرُ الْمُتَّقُونَ بصیغهٔ مجهول و يُسَاقُ الْمُجْرِمُونَ موافق این قرائت حضرت معنی اینست که روزی که
حشر کرده میشوند یعنی بعد قیامت نیکوکاران و پرهیزکاران طایفه طایفه بسوی جزای پروردگار
و رانده میشوند مجرمان و گناهکاران بسوی عقاب و عذاب نار گفت پس من قرآن را در آنشب ختم کردم
نزد آن روضهٔ مطهره و چون بر نوقان شهر خود عود کردم در تفحص اینحال برآمدم که آیا قرائت این
بدینمنوال شده باشد پس رجال اصحاب علم گفتند این قرآءت بحسب بلفظ و معنی مستقیم است اما
در قرائت احدی از قرآء وارد نشده است پس آمدم بر نیسابور از اهل علم قرآن تحقیق کردم که آیا
این قرآئت در شما ملکورهست که یُحشر و یُساق بلفظ مجهول قرآءت شده باشد گفتند نزد ما این قرآءت
چکار است گفتم سراصحنی و دقی اتفاق افتاد گفتند همین قرائت را اهل بیت طاهرین روایت کرده اند که رسول
چنین قرائت میفرمود پس از سبب این اقوال سؤال کردند من تمام احوال را بیان کردم پس نقد قاریان
آنمکان صحیح شد قرائت سید عالمیان **هفتم** در کتاب بحار از روات اخبار از ابو عبد الله هروی
مرویست که گفته است حاضر شد در روضهٔ رضا ع مردی از شهر بلخ و غلام او با او بود از قادر
جانب سر حضرت مشغول عبادت و دعا بود و غلام در جانب پای امام ع بعد از زیارت و نماز آقا
پیش از غلام از سجدهٔ شکر قیام نموده غلام را آواز داد و گفت اراده داری که ترا آزاد شوی گفت بلی
گفت أَنْتَ حُرٌّ لِوَجْهِ اللّٰهِ و فلانه کنیز منهم که در بلخ است آزاد است مختص خدا و تزویج کردم او را بتو
بفلان نقد از صداق و ضامن شدم او صداق را و فلان املاک من وقف است بر شما و اولاد شما
اولاد اولاد شما مادام ایلم دنیا بشهادت این امام بالاحترام پس چون کلام آقا تمام شد غلام بی اختیار زار
زار گریست و گفت قسم برب اعلی و امام مکرم یاد نمود که در سجود طلب نموده بودم که آقا انجه را
فرمود و بیان کرد که مقصود من از رب معبود همین نعمتها بود که بمن انعام کردی و این سرعت خدا
اجابت فرمود **هشتم** ایضا در کتاب مذکور ایضا از ابی النصر نام مؤذن مشهور است که گفت مرا
مرض شدید بهم رسید که در دهانم لکنت و گرفتگی بدین آمده بود پس در خاطر من خطور نمود
که زیارت کنم حضرت رضا ع را و خدا را در آنمکان بخوانم و حضرت را شفیع مطلب خود کنم تا عافیت
بدهد خدا مرا از اینعلت پس سوار حمار شده بآن مزار کثیر الانوار رفتم و زیارت کرده بدعا و تضرع بودم
و استغاثه مینمودم و صاحب قبر را نزد خدا شفیع کرده بودم که لکنت و گرفتگی زبان مرا گشاید پس بعد از

آنکه بسیار تضرع نمودم در سجده بودم که خواب ربودم ناگاه در عالم خواب قبر آنجناب را گشوده دیدم
و مردی مانند آفتاب از قبر بیرون آمده و نزدیک من آمد بشتاب پس خطاب فرمود که یَا أَبَا النَّصْرِ قُلْ لَا
إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ پس من در خواب باشاره جواب گفتم که چگونه گویم و حال آنکه زبان من بسته شده پس آنجوان
مانند آفتاب فریاد برکشید که تو را چه غافل کرده است از قدرت رب حمید بگو لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ پس زبانم
رها شده گفتم لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ پس بیدار گشتم زبانم رها بود و میگفتم لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ و عود بمنزل و مکان
خود کردم **نهم** ایضا در کتاب مذکور از ابو نصر مؤذن قصهٔ سیلاب آمدن بمشهد مشهور است که
سالی از سنوات سیل عظیم از وادی اطراف مشهد برخواست و چون وادی اعلا از روضهٔ مقدسه بود
ترس و بیم خراب شدن روضهٔ آنجناب بود پس چون نزدیک بروضهٔ حضرت رسید از قدرت حق مجید
و معجزهٔ آن امام والامقام آب بلند شده بجانب قنات روانشد که آن قنات بسیار از مکان مزار نور
آن بزرگوار بلندتر بود که عادت جاری نشده بود که سیلاب با وجود مکان عمیق میل بمکان بلند کند پس
بر هر کس نمایان شد که این بعلت شان و شرافت مکان آن بندهٔ مقرب رب سبحان است **دهم** ایضا
در آن کتاب ذکر شده از محمد نام نیسابوری که گفت من در نزد امیر ابی نصر صغانی بسیار مقرب بودم و امیر
با آن همه جلال و مال کثیر بمن بسیار اقبال داشت و از این سال ارکان دولت او همه حسد میبردند پس
در بعضی اوان بمن کیسهای ممهوری چند داد که سه هزار درهم در آن بود که در خزانه گذاردم پس من چون
برخواستم تند در بان و برکان آغاز دان نشستم صحبت میداشتم در میان هجوم عام کیسها را ربودند و
من چون قیام نمودم آن مال نبود و بسیار دلگیر گشتم در میان غلامان امیر تفحص میکردم و یکی از غلامان
سرکار امیر فطلخ تاش نام او بود پس هر چه تجسس کردم تمام یکزبان میگفتند که تو نزد در آنمکان نگذاردی
و چون من میدانستم حسد بردن ایشان را در رفعت شان من نزد سلطان باین سبب اعلام بامیر
نکردم و در تحیر تمام بودم که آیا کی ربوده است گفت چون عادت و الامن این بود که در هر امر صعبی که
باو رخ میمود مفزع و پناه او روضهٔ شاه خراسان بود که بواسطه رفتن بآنمکان کار صعب خود را آسان
مینمود پس منهم نزد امیر آمده رخصت طلب کردم که میخواهم بطوس روم گفت بچه کار گفتم مرا غلامی بود
طوسی فرار کرده و زر بسیار از من ربوده گمان من بآنمکان است امیر گفت خیانت و تقصیری در خدمت
مانکنی که خود را حقیر کرده ای گفتم پناه میبرم بخدا از خیانت کردن با امیر گفت اگر تو عود نکنی کی است ضامن
اموال ما گفتم اگر تا چهل یوم عود نکنم تمام اموال و املاک من در محال تو است بتو سلال پس بگو بحکام
هر مقام که تمام را ضبط کنند گفت پس رخصت داد و من در هر منزل مکاری میکرفتم تا منزل بمنزل تا مشهد
منور آن سرور رسیدم پس زیارت و دعا و تضرع مینمودم و اصرار میکردم برب ستار که بحق صاحب این قبر
و مزار که مرا خبردار کن از سارق این مال پس در اینحال از کثرت خستگی و ملال مرا در سجده خواب ربود پس
رسول انام ع را در آنمقام در عالم خواب دیدم که فرمود برخیز که حاجت تو روا شد گفت از خواب بیدار
شدم و تجدید وضو کردم و نماز میکردم و دعا و تضرع میکردم تا آنکه دو بیم بار کر نقد خواب شدم که ناگاه

جمال

جمال چون ماه خاتم پناه را در خواب دیدم که فرمود آنکیسهای زر را قطلخ تاش نام غلام امیر است
دفن کرده است در خانه خود در فلان حجره در زیر فلان جای و همان کیسه بمهر ابو نصر صغانی است گفته
بعد از دیدن آنخواب با اضطراب بیدار شدم و وداع کرده بیرون آمدم بعد از طی منازل سه یوم سابق
بر وعدهٔ خود نزد امیر آمدم و گفتم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ که بحاجت خود رسیدم گفت حمد خدا را پس بیرون آمدم
و جامهٔ سفر را تغییر داده دویم بار خدمت امیر رفتم گفت کو مال ما گفتم قطلخ تاش سرقت کرده گفت
چه دانستی گفتم رسول بالاحترام در خواب بمن اعلام فرمود نزد قبر امام رضا علیه الآف الثناء
گفته امیر بدنش بلرزه در آمد از شنیدن اینکلام و امر کرد باحضار قطلخ تاش و گفت بگو کجاست
کیسهای دراهم انکار نمود امیر امر کرد که او را برهنه ندو ضرب زنند پس من گفتم ایها الامیر ضرور این
امور نیست زیرا که انسرور خبر بمکان زر داده است گفت کجاست من همه را بیان کردم پس کسان معتمد
سلطان رفتند بآنمکان و حفر کردند همان کیسه را بمهر امیر حاضر کردند چون امیر نظر بکیسه
افکنده گفت یا ابا النصر من پیشتر خبر از فضل تو اینقدر نداشتم و الحال که این افعال را از تو دیده ام
زیاده در اکرام تو میکوشم و اگر تو مرا اعلام کرده بودی که بزیارت آن امام ع میروی من مرکب سواری
خود را بتو میدادم گفته است ابو نصر که چون مزید اشفاق امیر را دیدم ترسیدم که عداوت ارکان و
اکابر امیر بمن زیاده گردد و مرا در بلا افکنند و از ترس سلطان دلتنگ شده تن بی چند خود را خلاص
نموده بشهر نیسابور آمده مسکن کردم و الحال بقال گشته در دکان خرید و فروش مأکولات میکنم
و گذران میکنم وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ پس عاقبت در جهان او خوش شد **یازدهم** ایضا در کتاب بحار از ابی
عبد الرزاق نام ذکر شده که گفته من در ایام شباب عداوت تمام با مشهد حضرت رضا ع داشتم و متعرض
زوار آن بودم و دوستداران او میشدم و چه بسیار که اموال زوار را غارت کردم تا یومی از ایام با ترکها
رها نمودم بر سر آهوئی چون بدیوار آن مزار کثیر الانوار میرسید باز دیگو نزدیک نمیرفت تا آنکه چند
بار بدینطریق رفتار نموده من بسیار حیران شدم و هر چند که باز کردان میشد آن آهو از آنمکان
جانب دیگر روان میشد دویم بار که بآن اورا دور از مزار آن بزرگوار میدید خود را باو رساند تا آنکه
آهو در صحن تنگ آخر داخل حصار و دیوار شده من حیران داخل آنمکان شدم تحیر که سؤال از حال آهو
کردم او را ندیده بودند و دیدن آهو و منع آن ریخته بود من در آنزمان نادم و پشیمان شده داخل گشته
زیارت کردم و از خدا طلب ولد نمودم از برکات آن روضهٔ مبارکه خالق عباد ولدی بمن عطا فرمود پس
اعتقاد من افزود و در دهر و در طلب و لا اراده با اینمحل اجابت و دعا پناه میبرم و بخداوند اکرم قسم یاد میکنم
که خدا را در هیچ امری یاد نکردم در این روضه مگر اینکه البته حاجت من روا شد و انچه را رعایت
کردم اندکی بود از بسیار که از برکات این مزار کثیر الانوار بر ما آشکار شده و بر شما لازم اعتقاد باین امام
سرمایهٔ ارشاد **دوازدهم** در کتاب بحار مرویست از عامر بن عبد الله حاکم مرو و روذ که از اصحاب
حدیث است گفته حاضر شدم در مشهد حضرت رضا علیه الآف الثناء بی دیدم مرد ترکی را که داخل قبه

شریعه شد نزد من مطلقا توقف نمود و از انسرور رسول الله نمود بزبان ترکی که جمع کرمان میان من و قلل
مفقود من و خدارا با انجناب قسم میدادکه اگر ولد من زنده باشد اورا بمن برسان والا انکه مرده باشد مرا مطلع
کردان گفتم من چون عالم بزبان ترکی بودم گفتم ایمرد ترک چه شد ولد تو گفت محبوب اسحق اباد باولاد خود تقریبم
و پسر خودرا در انجا مفقود کردم و نداستم که چه شد دا نمادر کیره و آه دل تباه میباشم والحال امده ام نزد این امام که تو
چون کرمیدانم که دعا در اینمکان مستجاب است گفتم من چون اورا باینحال دیدم براو رقت کردم و اورا بیرون آوردم که
ضیافت کنم شاید اورا مشغول کردانم چون از مسجد خارج شدم سر بلند قامتی را دیدم که بمجرد یکه نظر او بر این
ترکی او افتاد شاد و خرم خود را باو رسانید و معانقه نموده کریست و هریک ان دیگری را شناختند و خود را از شادی
باختند پس من در حیرت رفتم از استجابت دعا باین سرعت پس سؤال از کیفیت احوال ان پسر کردم خبر داد که من
محبوب اسحق اباد مایده رفتم اسیر شدم و در سنگی بودم در طبرستان با کودکان در انمکان بسر چون بسن رسیدم
تا درای او ان چون خبر پدر و مادرم بر من پنهان بود از تفحص ان برامدم بعنوان فرار با جماعتی از مسافران سیر
مینمودم تا این زمان که ایشان مرا باینمکان رسانیدند پس چون کلام ان پسر باینمقام رسید پدر تا الان کو میل کفت
بینکه شرافت صاحب ناینه بر من عیان کردید و من قسم و رب اعلی یاد میکنم که از این مشهد مکان سکین و در لیس
کفت الحمد لله الذی اولا و اخرا و ظاهرا و باطنا و الصلوة والسلام علی نبیه و حبیبه محمد المصطفی و اله و عترته مصابیح
الدجی از برکات انسرور چون سید بابرکات بجاورت نزد مرقد منور را اختیار کرده خود را بفیوضات هر روزه
رسانید مؤلف کوید که امثال این امور در هر اعصار بظهور میرسد که احتیاج بذکر تفصیل اعصار و هر
معدنیست بلکه برکات ائمه از کثرت الانوار بر اهل هر اعصار اشکار شده کند که بر انجمعیت هوشیار ضرور و نسبت
اشخاص بابصار مغرور مکرمانند کور هر نور برا و مستور است والحمد لله الذی اوضح لنا الامور فی جمیع الایام
والدهور **باب هفتم از جلد سیم کتاب** در ذکر تاریخ امام تمام عباد و شفیع یوم المعاد المدفون بارض
بغداد محمد بن علی صلوات الله علیه الی یوم التناد و ذکر ایام خلافت و امامت او و غاصبین حق او و این باب
پنج مقام کلام انشاء الله باتمام خواهد رسید **مقام اول** در تولد آن بدر تمام موافق مشهور اولاد حضرت
رضا منحصر باین یک نور بود و معلوم در دیگران انسرور نمانده بود و بعضی گفته اند که بغیر امام محمد ولدی موسی نام
بود علی ای حال الکلام در صحت و سقم این اقوال مفید بحال نیست بلکه غرض ذکر خود امام است که معرفت نام
حق او بهم رسد و امام که بعد کلام محمد بن علی است و ماه تولد انشاه ماه مبارک رمضان بود که بوجود خود
ابادان نمود در سال یکصد و نود و پنج ۱۹۵ کذشته از هجرت نبوی و مدت بقای ان بزرگوار موافق اخبار با اعتبار بیست
پنج سال بود که در سال دویست و بیست هجری بوصال رب ذوالجلال رسید در اخر ذیقعده که در ماه بیست و
هشت بود علاوه از بیست و پنج شد عمر انجناب و مزار کثیر الانوار ان بزرگوار نزد مرقد جد نامدار خود موسی بن
جعفر است زیرا که معتصم خلیفه انجناب را در همان سال از مدینه رسول ملک متعال از در رهگذر بغض
و کینه به بغداد اورده و موافق روایت اورا مسموم کردانید و مادر انجناب خیزران نام بوده و موافق بعضی روایات ان
کسان و سبوبه ماریه ام ابراهیم زوجه ولد رسول الله بوده و موافق روایت حسب ایام مولود ان کوکب هدایت شب

تقدیم

نوزدهم ماه رمضان بوده و بحسب هفته شب جمعه و وفات ان ماه برج برکات بحسب هفته
شنبه بوده و ملقب بمنتجب و مرتضی و جواد و مختار و مرضی و زکی و قانع و تقی بوده و موافق روایات
ولد حضرت علی بن محمد در مکتب با بعض اطفال الواح چند قرائت مینمود که ناگهان گریان و نالان گشته
وای در مدینه بود معلم سؤال از سبب اینحال نمود فرمود رخصت ده تا بخانه روم و چون رخصت یافت
و داخل مکان سرکار شد گریه و ناله بسیار از اهل دار همه اشکار شد و خارج گشته بصورت عزاداران قرار
گرفته از سر این ناله و بیقراری خبر داد که در اینساعت در دیار بغداد پدرم بکرامات رب اکرم رحلت
وفات یافت راوی گفته عرض کردم چگونه بر تو معلوم شد فرمود در این زمان علوم پنهان چند
بقدرت خداوند بر من اشکار شد از جلال رب متعال بر دل من داخل شد که سابقا چنان نبود پس
بر من معلوم شد که در این زمان پدرم رخت حیات از بر کشیده و بجنات جنت و انهار رسیده راوی
گفته بیما تاریخ برداشتیم چون خبر رسید بهمان طریق بود که حضرت فرموده بود و اول محرم ان
امام محترم وارد بغداد شده و اخر ذیقعده در همان سال ارتحال نمود و اخبار ولادت ان کثیر
السعادت را بعلت اختصار بذکر یک خبر اکتفا میکنیم زیرا که ذکر همه موجب تکرارات است و موافق
مضمون دعائی که سنت است در ماه رجب خوانده شود انجناب باولاد خود علی هر دو در ماه
مبارک رجب متولد شده اند و موافق مضامین اخبار در وقت رحلت والد بزرگوار خود انجناب
هشت سال و کسری از عمر شریفش گذشته بود و مدت هفده سال هم خلافت و امامت باان
معدن فتوت و ثمر شجره نبوت بود و مدت خلافت انجناب در دولت باطل در دست مأمون ملعون بود
و در ایام شاهم معتصم بود که انجناب بعطاهای رب الارباب مسافرت نمود و راوی گفته بحضرت رضا
علیه الاف التحیة عرض کردم دعا کن که خداوند تو را ولدی عطا کند فرمود بعوض ولدی داده است مرا یک
و در حین ولادت انمولود باسعادت فرمود متولد شد شبیه موسی بن عمران ع فالق بحار و مانند
عیسی بن مریم که مادر مقدس است مادری که اورا در حرم بوجود اید پس فرمود شهید میکنند اورا ظالمان
عنید و براو میگریند اهل اسمان و زمین و خداوند غضب بر دشمن او بعذاب الیم گرفتار خواهد فرمود
و موافق مضامین اخبار انظالم قاتل حضرت معتصم بالله خلیفه بود و انحضرت ملقب بتقی شده
و موافق روایت بعلت ان بود که از محرمات خدا پرهیز مینمود و لهذا خدا اورا از شر مأمون محافظت
نمود زیرا که آن شقی لعین از راه عداوت و کین داخل شد بر ان مقرب رب العالمین و شمشیر کشید بر ان
امام رشید ولی قدرت حق مجید ضرر بانسرور نرسانید و موافق روایت حکیم خواتون عمه انحضرت
انسکه چون زمان حلالت حیزران رسید حضرت رضا مرا طلبید و فرمود با قابله و حیزران
داخل اندرون حجره شوید و چراغ در ان اطاق روشن بود و چون وقت تولد ان مولود بود که چراغ
خاموش شده ناگاه انمولود مسعود در طشت بوجود امده از نور جمال ان بیمثال ان مکان تاریک بود بار
شده مثل نهار روشن بود که انمولود بر ما اشکار شده بود در این اثنا بود که حضرت رضا ع داخل اطاق

شد و ان مولود را برداشته در مهد قرار داد و این وقتی بود که ما از امور قضا فارغ شده بودیم پس حضرت
فرمود ای حکیمه از مهد این مولود جدا نشوی پس من در روز سیم بود که دیدم دیده گشود و نظر بجانب اسمان
کرده گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله ص پس من ترسیدم خدمت امام زمان رسیدم
و گفتم ای اقا عجب امر غریبی از این مولود دیدم فرمود چه بود که دیدی خبر دادم انسرور فرمود انچه بعد
از عجایب او اکثر است از انچه دیدی و موافق روایت مأمون ام الفضل دختر خود را بحضرت تزویج کرده
بود و در اخر از نکبت شعار در فرج خود زهری داخل کرد بادست مال و چون در حین مقاربت حضرت آن سم
فرمود نفرین باو کرده فرمود خداوند تورا مبتلا کند به بلا و مرضی که دوای او نیابی پس از دعای انجناب در
فرج او اکله بهمرسید و مبتلا بود و هرچه اطبا را جمع کرد که چاره کنند بجایی نرسید و چنان بود تا او فتیله
بدوزخ رسید و موافق روایتی که دلالت میکند بر انکه معتصم لعین باعث قتل ان امام دین شده میتوان
بود که باغوای ام الفضل چنان کرده باشد یا انکه کرده معتصم هم باکرده انلعینه ضم شده باشد یعنی
فوت انسرور از هر دو سم شده باشد والله یعلم حقائق الامور شاهد این دعوی و دلیل این مدعی انکه
در کتاب عیون المعجزات ذکر شده که حضرت امام محمد تقی با زوجه خود ام الفضل بعد از حج از مدینه
خارج شده و در حضور جمعی از اصحاب حضرت امام علی النقی را خلیفه کردانید و بعد از رسیدن بمقصود
و فراغ از حج بجانب عراق روانه شدند و مأمون به بلاد روم رفته بود و در ان بلا دعقات یافت
و در سال وفات او شانزده سال از ایام خلافت حضرت گذشته بود و برای معتصم بیعت گرفتند
مقام دویم در اثبات امامت ان امام ع و انهم بدو طریق تمام میشود اول از راه عقل بکرات ذکر
شد که یقین ملک اسمان و زمین اراده فرمود ان موجود کردن عباد نفع بردن ایشان را در معاد و معاش
بدون ارشاد وانمیکنار و ارشاد تام و انعام تمام موقوف است بوجود معصوم که علوم او از
شکوک و شبهات بوده باشد پس هرگاه اجماع مؤمنین چنین شد که البته و یقین زمین در هیچ وقت
خالی نیست از وجود معصوم که خازن علوم الهی و معدن احکام حضرت رسالت پناهی است یا مخصوص
از ظلم عباد مستور و مقهور است و یا بعلت ضعف اهل فساد ظاهر و مشهور و هرگاه این قول بی
اشتباه است پس بعد از حضرت رضا علیه الاف التحیة والثناء بقول همه اهل اسلام از خاص و
عام احدی ادعای عصمت نمود پس منحصر خواهد بود بحضرت جواد ع که موجب معموری بلاد
و بقای عباد بود دیگر انکه قران متین در ایات بسیار دلالت هست بوجود امام و معصوم در همه
ایام چنانچه صاحب کتاب نور العین فی ترجمة الالفین ذکر فرموده که در معنی الم ذلک الکتاب لا ریب فیه
هدی للمتقین دلالت هست بر وجود امام معصوم در همه ایام زیرا که ریب نکره در سیاق نفی است
افادهٔ عموم میکند یعنی هیچ گونه شکی در قران نیست و شک نیست که دانایان هر زمان بعنوان عموم احکام
از علوم نمیتوانند نمود پس چگونه معلم قران بیشک میتواند بود پس البته مقصود رب معبود ان
بود که در هر زمان احدی موجود خواهد بود که شک در معانی قران نداشته باشد تنبیه و همچنین در سوره حمد

دلالات

دلالات بسیار هست بر وجود معصوم در همه اعصار مثل اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت
علیهم راه بنما بما راه راست را اشتباه راکه راه انهاست که انعام کرده انها را پس معلوم که واجب الاطاعت منعم
علیهم و اگر معصوم نشوند متابعت انها نیکو نبود زیرا که احتمال هلاک و عدم نجات بود و نیز اگر عقلا که
قبیح است واجب کردن خدا بر عباد متابعت کسی را که محتمل است بر فساد و یقین که در انجا که فرموده اطیعوا
الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم اراده فرموده از اولی الامر معصومین ع را که مردم الی یوم الدین
متابعت کنند کسان بایقین را نه اشخاص ناقصین را که بگمان و تخمین قران مبین و سنت سید المرسلین ع را
معنی میکنند چنانچه از ایه افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع تا اخر هم مفهوم میکردد و ایضا در این ایه دلالت
هست بر وجود معصوم بعلت انکه هدایت نماینده بحق بر سبیل یقین منحصر است بمعصومین زیرا که
خداوند مبین البته امر نمیکند بمتابعت کسانی بی یقین که بگمان و تخمین حکم کنند زیرا که امثال این احتمال
فساد برای است و رب العالمین خود منع فرموده که ولا تتبع سبیل المفسدین و هرگاه حضرت الله فرمود
که متابعت مکنید راه مفسدین را پس راه صاحب اشتباه نیز منهی عنه است بنابر این البته راه نمای
معصوم تعیین فرموده در تمام دهور مگر انکه بعض ایام بعلت کردهٔ عوام مستور و مقهور است
مثل این ایام و در بعض اوان که اشرار بسیار ضعیف و ناتوان بودند ائمه معصومین مشهور بوده علی ای
حال از جمله این مقال معلوم شد که بعد از ارتحال بمعصوم البته معصوم دیگر خازن علوم او و امر
ضرور است اگرچه ادله از قران و عقل انسان بسیار است نهایت اولی اختصار است و اثبات امامت
ان بزرگوار از راه نقل اشکار است زیرا که احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد شده و همچنین از
رسول مختار احادیث در باب امامت ائمه اطهار بسیار وارد شده حتی انکه در اشتهار بمرتبه تواتر
در مبابعة الهلل حتی انکه اغلب جماعت سنی نیز از جناب رسالت مآب روایت کرده اند که انحضرت فرمود
ائمه بعد از من دوازده اند و تمام از قریش میباشند و از جناب امیر ع نیز اخبار کثیری وارد شده که در اشتهار
بحدی است که نتوان انکار نمود حتی انکه رسول خدا ص و هر یک از ائمه هدی علیهم السلام اسم و نشان
هر یک از ائمه را بیان کرده اند و ظاهر زمان ایشان را اگر ذکر همه موجب طول است پس بیک حدیث اکتفا
میشود زیرا که سابق بر این در چندین موضع از کتاب اینمطلب مثل افتاب شد که هر که مدعی امامت
باشد و در دست او خارق عادت و معجزه صادر کردد یقین که چنین کسی امام دیوان است که رب العالمین
جهت حجت بر اهل زمین معجزه بر دست او جاری نمود چنانچه نسبت بانبیا نیز همین قاعده بود پس
با وجود ظهور معجزات موفور که اغلب انها مشهور است و از شک دور است ذکر نصوص تفصیل چه
ضرور است در کتاب بحار از محمد بن فلامرزی است که گفت امدم خدمت حضرت رضا ع و سلام کرده
گفتم فدای تو کردم ما طایفه واقفیه را کمان انسکه والد شما زنده و در دنیاست غایب است حضرت
فرمود لعنت خدا بر صاحب اینکمان دروغ گفته اند زیرا که اگر چنان بود چگونه مال او را قسمت میکردند
زنان او را انکاح میکردند بخداوند اعلی قسم یاد میکنم که چشید پدرم مرگ را چنانچه چشید علی بن ابیطالب پس

من گفتم فدای تو گردم بعد از آن خود چرا امر میکنی ما را فرمود بر تو باد بولد من محمد جواد بعد از من و اما من
در این اوان میروم بجانبی که بر نمیگردم و خبری نمی آورم **ایضا** از سلیط بن یزید مرویست که گفت در
وقتیکه بعمره میرفتیم در اثنای راه جناب موسی بن جعفر را دیدیم عرض کردم فدای تو گردم در اینمکان
منزل میکنی فرمود بلی تو هم میدانی گفتم بلی من در اینمکان با پدرم ملاقات کرده ایم شما را با پدر [illegible]
جعفر عرض کردم فدای تو گردم [illegible] پس بیان کن که کیست امام و راهنما بعد از
شما تا من رعایت کنم شاید گواه نکردند دیگران پس فرمود بلی ای ابن یزید اینها اولاد من اند و این بزرگتر [illegible]
و آقای همه میباشد و اشاره بجناب شما فرمود و فرمود که خدا داد او را علم و فهم و سخاوت داده و معرفت
باو داده [illegible] که سایر عباد بآن محتاج اند و خدا در این ولد من صفات حمیده و خلق پسندیده قرار داده
و این ولد من راست باب از ابواب خدا و [illegible] این ولد من یک امر دیگر هست که از همه این امور بهتر است پس
پدرم یزید گفت کدام است آن فرمود خدا از صلب او مولودی موجود میکند علی نام که پناه تمام
عبادات و موجب عمارت بلاد است باعث حفظ جان شیعیان است و منشاء نزول باران است و
موجب بزرگی منسوبان و خویشان است و منور جهان است و اشرف از همه جهانیان است پس پدرم عرض
کرد فدای تو گردم آیا ولد این موسی ولد تو را ولدی هست فرمود بلی و کلام را قطع نمود ابن یزید گفت حضرت
موسی بن جعفر را عرض کردم فدای تو شوم تو هم حدیث [illegible] آنچه والد شما در اینمکان بوالدم
فرمود این زمان بر خلاف آن زمان است میتوان بعضی سخنان حق را بیان کرد ضرر بجان ما میرسد من گفتم هر که
راضی باشد بآن بر او باد لعنت خدا پس حضرت تبسم فرموده گفت بدان ای ابن یزید که من چون بیرون آمدم
وصیت به پسر اولاد نمودم در ظاهر نهایت در باطن امر امامت و خلافت را مخصوص علی کردانیدم و اگر [illegible]
بود خلافت بقاسم ولد خود میدادم نهایت در ید خداست قرار میدهد بهر جا که میخواهد و هر آینه
آمد رسول خدا نزد من و [illegible] فرمود بمن رسول خدا که فرزندم علی را خلیفه کن [illegible] او را جد
علی مرتضی و من دیدم رسول خدا را در خواب با او بود خاتم و سیفی و عصا و کتاب و عمامه گفتم
اینها یا رسول الله فرمود عمامه سلطنت داده خداست و سیف عزت داده خداست و اما کتاب نور خداست
و اما عصا قوت خداست و اما خاتم جمیع این امور است پس فرمود امر خلافت از تو خارج شد و بغیر تو
پس من گفتم بمن بنما که بکدام رسید که او را اعلم خاتم فرمودند بدیدم احدی از ائمه را با جمیع تو از تو برفراق این
امر خلافت [illegible] سیدی [illegible] اسمعیل باید [illegible] اما این امر [illegible] خداست پس من
دیدم اولاد خود را اعلم از نزد وفوت شده پس امیر المؤمنین در خواب بر علی اشاره نمود که این است امام
همه ائمه راوی گفت چون کلام حضرت موسی بن جعفر باینمقام رسید فرمود پس علی از آن منست و من از علی و الله
مع المحسنین پس فرمود ابن یزید اینها امانات است نزد تو پس خبر مده باین سخنان مگر عاقلی را یا بنده که او را
صادق است و اگر احدی از مؤمنین از تو شهادت طلبد از او کن شهادت خود را چنانچه خدا در این امر بما فرموده است
الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها بدرستیکه خدا امر میکند که ادا کنید امانات یعنی شهادات را بسوی اهلها

خالق بی نیاز فرموده و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله و کیست ظالمتر از کسیکه کتمان کند شهادتی را
که از خدا نزد اوست حضرت موسی فرمود که چون از نجا حضرت امیر سؤال کردم پس بجانب رسول بشیر
التفات کردم و گفتم فدای تو گردم اولاد من تمام نزد من جمع اند پس اعلام فرما که کدام اند امام فرمود آنست
که نظر میکند بنور خدا و میشنود بر تعلیم خدا و کلام او بحکمت خداست و صواب میکوید و خطا نمیکوید
و عالم است نه جاهل پس دست علی یعنی حضرت رضا را گرفته در دست من نهاد پس فرمود مدت قدر کم
است بقای شما بمنزل و مقام خود که میروی وصیت نما و اصلاح امور خود را بکن که تو منتقل میکردی
از محل زوال و میروی بمجاورت منزل لایزال و وصیت نما که تجهیز و غسل تو را ولد تو علی متوجه کردد
این سنتی است در میان شما پس فرمود ای ابن یزید من در اینسال فوت میشوم و امر امت با علی ولد من است
همنام علی و علی یعنی امیر و علی بن الحسین خدا باو عطا کرده فهم علی اول را و حکمت و بصیرت او را
ودین و محبت و صبر علی دویم را و جایز نیست او را که اظهار امامت کند مگر بعد از چهار سال که هرون ملعون
مرده باشد پس فرمود ای ابن یزید اگر ملاقات کنی او را خبر کن او را که خدا عطا میکند پسری مبارکی میمون از
جاریه نوبیه و سلام مرا باو برسان گفت ابن یزید که بعد از آن امام خدمت رضا رسیدم فرمود
یزید چه میکویی در سفر عمره من عرض کردم این اختیار با شماست پس در خدمت آنجناب رفتم و چون بآنمنزل
رسید فرمود یا ابن یزید اینموضع آنجا رسید از پدرم بتو از منفعت زیاده از ثواب عمره بود گفتم بلی فدای تو
گردم و تمام اخبار را اقتصار کردم فرمود و لکن اخبار بر آنکه پدرم فرمود هنوز نخورده ام گفت پس بعد از آن
مکه اخبار پدر را حضرت خود گفت پس من زنده بودم تا آنکه آن امام را یعنی محمد تقی را دیدم سلام بر او کردم مترجم
کوید که چون در حدیث شریف حضرت موسی بن جعفر فرمود بیزید بن سلیط که آمد مرا رسول خدا صاحب
بحار علیه رحمات الملک الغفار در حل این اشکال فرموده میتواند بود که آمدن رسول خدا نزد آن با جسد
با جسد مثالی باشد یا جسد اصلی و میتواند بود که آمدن در عالم رؤیا مراد باشد این دو توجیه را از عالم
عامل است اعلی الله درجته و بنظر این احقر میتواند بود که اینکه حضرت فرمود که جاءنی رسول الله یعنی آمد
امر رسول یعنی امری که رسول خدا فرموده بود در باب تعیین اوصیا چنانچه در کتب اخبار در نهایت اشتهار است
که رسول خدا طوماری قرار فرموده بود که دوازده مهر بر آن زده بود که هر یک از ائمه اطهار مأمور بودند که آنچه
در تحت آن مهر ثبت بود عمل کنند و بنا بر این معنی از قبیل قول حق تعالی است که فرموده و جاء ربک یعنی و جاء
امر ربک یعنی آمد امر خدا و امثال این گفتار در اقوال ائمه اطهار بسیار است حاصل آنکه نصوص بر امامت هر یک از
ائمه علی الخصوص زیاده بر آنست که بتوان بیان نمود پس ذکر تمامی نموده نیست بلکه ذکر صدور معجزات و اخبار از
قایم مقام اعلام سید انام است که کویند هذا الامام ابنت امام بلکه صدور امور که در خوارق العادات بشر نیست
بشر این در حقیقت خبر است از خالق اکبر که این صادق است پس چون صدور معجزه اثبات مقصود بود بلکه از آن اقدام
و صدور این امور از قوت انسان دور است که از هر یک از ائمه ما مشهور است آن قدر زیاده از آنست که توان همه را

بیان کرد نهایت بذکر قلیلی از آن در اینمقام اکتفا میشود چو اگر بشرح احصار عدد همه را بنقیر امور غریب از قبول
ایشان اظهار نمود میرسد که رضی عرب بذکر امور ایام و دهور را بقدر نیست **مقام سیم در ذکر معجزات صادره**
در کتاب بحار از علی بن اسباط مرویست که گفت دیدم جناب امام محمد تقی را در ایام وفات والد او و حال
آنکه آنجناب کودک بود من تامل تام در قامت و اندام انور او در آن مقام میکردم و غرض من اعلام دیگران بود که
چون بمقام خود رسیدم شمایل و فضایل آن بدرکامل را برای هر عاقل بیان کنم و در دل تامل میکردم در کمی
سن آنجناب پس در این اثنا که من نظر میکردم آنسرور بحجه خالق اکبر رفته فرمود خدا حجت کرده
است در امامت مانند حجت کرده در نبوت پس در نبوت فرموده و آتیناه الحکم صبیا دادیم رسول خود
عیسی را حکم رسالت کودکی و در جایی فرموده حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة یعنی نبوت دادیم برسول
خود در حینی که رسید سن او بچهل سال پس تاکید متعال در هر دو حال حکمت و علم و نبوت عطا و نوال
و نبوت داده در کودکی و در سن چهل سالگی پس در باب امامت نیز بهمین حالست **دویم** در کتاب بحار
مرویست از علی بن خالد زیدی که گفت من در سن من در [illegible] نزد محمد عبد الملک وزیر خلیفه بودم که ذکر
شد نزد من که مردی را از شام آورده اند در غل و زنجیر بعلت آنکه دعوای پیغمبری کرده من شوق دیدن
او را کرده بار زحمت و تعب بسیار خود را با نمودم که گرفتار در زندان بود از بسکه تماشاییان در آنمکان جمع شده
در نهایت صعوبت میسر میشد پس با تعب خود را باو رسانیدم از سبب آنحال سؤال کردم و از حال و احوال
گرفتاری او را دیدم با جلال بلکه صاحب حال و با کمال مشاهده نمودم که در دست ستم بال گرفتار شده
اقوال او این بود که گفت من در شام در آنمقام که موضع سر امام حسین است همیشه قیام بعبادت رب علام
کرده بودم و در لیالی و ایام بعلت احترام امام شهید از آنمقام منفک نمیشدم تا آنکه در ایام حج بیت
الحرام بود که احدی نزد من آمد گفت برخیز با من بیا پس چند گام راه خود بلا اشتباه در مسجد کوفه دیدم
حیرت تمام نموده فرمود بدانست اینمقام گفتم مسجد کوفه پس بعد از قیام بصلوة فرمود بیا آنگاه بقدرت
الله در مسجد حضرت رسالت پناه نزد قبر مطهر سرور انبیا دیدم پس بعد از سلام بر سید انام و قیام
بصلوة آنگاه خود را نزد آلله دیدم چیز او گشت بمناسک حج همه قیام نمودیم بعبادات بعد فاصله و شهود
و ایام خود را در شام در مقام سر امام حسین دیدم و او نظر کرده غایب شد من در لیالی و ایام بوظایف عبادت
رب علام قیام میکردم تا سال دیگر وقت حج بهمان حال نمود با جلال نزد من آمده بهمان حال مرا با خود
و تمام افعال را قبل بجا آورده بعد از عبادات مسجد کوفه و مسجد مدینه و مناسک بیت الحرام و بعد از
فراغ مرا در شام بمقام خود آورده اراده مفارقت نمود من او را سوگند دادم که حب کوبیم کردم که تو کیستی فرمود
منم محمد بن علی بن موسی الرضا پس غایب شد پس من در نزد خلق شام این اخبار را ذکر کردم بعد از آنکه
شد خبر محمد پسر عبد الملک حاکم شام رسید مرا احضار کرده اسیر و با این زنجیر بسلاسل بار به عراق فرستاده
گفت گفتم ابکار تو موجب آزار و اذیت تو نمیکنی در [illegible] پس اعور بضرنه و گفتار خود را از مدح تا من انیا

رسانم که دانی تو بی او را اذیت و آزار نیستی پس از من شنیده قصه مرا نوشته بعبد الملک فرستاد
از پس نهاد فرمان داد بجیبی او بعلت عناد با امام و گفت بگو باو که آنکسی که تو را در یکشب بدون
تعب از شام بکوفه و از کوفه بمدینه و از مدینه بمکه برده تو را از حبس بیرون کند گفت من در غم
و آزار رفتم بسیار در باب آن سعادت شعار گریان و نالان بودم و او را امر بصبر مینمودم و در دفع
او را امید میکردم پس بروی از ایام دیدم مجموع عالم از کسان شاه بر تفحص حال او میباشند در آن زندان
با آن میکویند امر دیکه در شام دعوای نبوت کرده بود دیشب مفقود شده با وجود آنکه در ها
تمام بسته و در بیابانان همه بیدار بوده اند نمیدانیم که در زمین فرو رفته یا بسوی آسمان بالا رفته
راوی گفت من تا آن زمان زیدی بودم و بعد از دیدن این امور دیده عبرت گشودم و خداوند نکوی
دل مرا بالفت کرده در حق امامان بیدار شدم **سیم** در بحار مرویست از ابو هاشم که گفت خدمت
امام محمد تقی رفتم و سر مکتوب خدمت آنجناب برده بودم و مشتبه شده بود و معلوم نبود که از کیست
و من در غم بودم پس حضرت یک رقعه را برداشته فرمود این رقعه ریث است و دویم را گرفته فرمود
این رقعه محمد بن ابی حمزه و گرفت رقعه سیم را و فرمود این رقعه فلانست پس من حیران بودم که آنجناب بی
نظر فرمود و تبسم نمود **چهارم** ایضا مرویست از ابو هاشم که گفت مردی جمال از من خواهش کرد
که خدمت امام عرض کنم که بعض امور سر کار خود را باو رجوع فرمایند پس من چون بخدمت آنجناب
آمدم بعلت جمعیت اظهار گفتار او را ننمودم پس خوان طعام حاضر کردم و امام بمن فرمود بنشین
حاضر بر طعام تناول نما پس من شروع در خوردن طعام کردم و پیش از اظهار کلام جمال را اکلم حاضر
فرمود بغلام خود که فلان جمال که ابو هاشم او را اخطار کرده است با خود در کاری که با تو میباشد
شریک کردان پس زیاده در امر امام زمان بیدار شدم **پنجم** ابو هاشم روایت کرده که من بسیار
کل خوار بودم و در اکل آن اختیار بودم پس روزی در بستان داخل شدم بر امام زمان عرض کردم
که دعا فرما که خدا مرا از کل خوردن منع کند و رغبت مرا تمام کند امام سکوت فرمود تا
روز سیوم نکذشته بود که کل نزد من ابغض از هر چیز بود پس روزی خدمت حضرت رفتم فرمود
ای ابو هاشم چونی با خوردن کل عرض کردم دل من از خوردن کل بیزار و مایل شده و رغبت
زایل کشته که نزد من از همه اشیاء باطل بدتر است **ششم** ایضا ابو هاشم روایت کرده که مردی
خدمت امام محمد تقی رسید و عرض کرد فدای تو گردم ابو الد رسول الله پدری داشت و فات کرده
و مالی داشت از من پنهان کرده مفقود است و من از جمله شیعیان و غلامان امامانم و صاحب
عیال و پریشان خاطر میشود که دلالت کنی مرا بآن مال حضرت فرمود بعد از اینشب بعد از
ادای نماز عشا صلوات بر محمد و آل او بفرست و بخوابی که پدر در خواب پدرت نزد تو خواهد
آمد و خبر میدهد تو را بمکان مال گفت پس آنمرد چنان کرد و پدر او در خواب او آمده مکان
مال را بالوضاحت نمود و گفت ای فرزند برو نزد ولد رسول و او را خبر کن که دیدم بمن گفت مکان مال را

پس امر نمود چون بیدار شد مال را از انمکان بر داشته خدمت امام زمان آمد و خبر داد و گفت حمد
خداوندی راست که تو را عزیز کردانید و برگزید بر ساير عباد زمان خود **هفتم** ایضا از عمران
بن محمد الاشعری مرویست که داخل شدم بر امام محمد تقی در حینی اراده بیرون
از مدینه که اراده عود بکوفه داشتم پس سلام کردم و وداع نموده عرض کردم که مادر حسن شما
سلام رسانید و استدعا نمود یک جامه از برای شما اگر کفن کنید حضرت فرمود خدا او را از این احتیاج غنی
کردانید پس من بیرون آمدم و معنی کلام امام متفکر بودم تا آنکه خبر بمن رسید که ام حسن و رود
یوم پیش از خبر آنسرور وفات کرده بود **هشتم** از سهل بن یسع مرویست که گفت من در مکه مجاور
بودم آمدم بمدینه خدمت امام بقریه حضرت تقی و اراده کردم که از او جامه طلبکنم حضرت
فرصت این عرض نرسید تا آنکه وداع کرده بیرون آمدم مطلب خود را در رقعه نوشتم که حضرت
حضرت بفرستم باید در دلم گفتم میروم مسجد دو رکعت نماز میکنم و صد بار استخیر الله را نکار
اگر در دلم افتاد که عریضه بفرستم میفرستم والا رقعه را پاره میکنم متی جو کویید همین طریق استخاره
کردند در امور و در کتب احادیث مشهور است که بعد از آنکه صد مرتبه استخیر الله را تکرار کنند هر
در دل او افتد همان خیر او ست الغصه گفتم چون صد بار این قول را تکرار کردم در دل من قرار گرفت
که رقعه را بخدمت امام بفرستم پس پاره کردم و از مدینه بیرون آمدم با قافله پس ناگهان در
میان شتران بودم که نظر نمودم احدی از غلامان امام زمان بسرعت روان است و تجسس میکند
کدام است محمد بن سهل قمی تا آنکه مرا نشان دادند پس نزد من سابق بر نشین نهاد که پارچه سفیدی
در آن بود و گفت آقای تو این را فرستاده که کفن خود کنی راوی گفته که احمد لله محمد گفتم من بدم
غسل دادم و در همان جامه کفن کردم **نهم** از سهل بن زیاد از احمد بن حدید مرویست که
گفته بیرون رفتم با جمعی بعزم سفر خانه خدا و اکبر پس جمعی بما احتی بر ما ریختند و اموال ما را غارت
میکردند بعد از ایام چند داخل مدینه سید انام شدیم چون خدمت امام محمد تقی رسیدم
و نقل کردم که مرا و اصحاب مرا غارت کردند امر فرمود که جامه چند بیاوردند برای ما
برای من حاضر کردند و فرمود تا احمد بردار اینها را و در میان رفیقان خود قسمت کن پس من چون
امدم نزد رفیقان و اینچه از ما برده بودند اندازه نمیشد شماره کردیم از قلیل و کثیر موافق عطای
امام کبیر بود بی زیاده و نقصان **دهم** در بحار مرویست از یحیی نام که گفته در خدمت آن امام
با احترام بودم که داخل شدند خلق کثیر از اهل بدو تمام در خدمت امام مقام کرده مسایل
مشکل خود را سوال میکردند و در میان رجال مذکوره احدی زیدی مذهب بود که ما از زوال
او خبر بود پس آن با جلال بغلام خود فرمود یکی دست این حقیر را او بیرون کن چون او در مجلس داخل
شده است و اشاره باخراج زیدی فرمود پس آن مرد زیدی دیده عبرت کشوده گفت اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و انک حجة الله **یازدهم** از ابن اورمه مرویست

که گفته

که گفته معتصم خلیفه با جمعی از اطلب نمود امر کرد که باین شهادت دروغ بدهید بر محمد بن علی
که اراده خروج داشته و داعیه شاهی نموده پس بعد از آنکه قبول کردند آن ملعون امام دین را
طلبید چون حضرت حضور بهم رسانید و شنید انچه را نسبت باو داده اند فرمود دروغ و
افترا است پس شهود خود را احضار کرده در یکمکان نشانید حضرت فرمود این بهتان را شما
انکفتید بلی این نوشته از غلامان تو بما رسیده پس حضرت در غضب رفته رو بدرگاه
رب خود نموده و گفت ای خداوند معبود اگر دروغ میکویند بگیر ایشان را و حقیر گردان راوی
گفته پس ناگهان عمارت و بنیان مکان معتصم بلرزه در آمده متحرک بود بحدیکه محسوس میشد
حتی آنکه هر یکنفر از آن جماعت بی بصر که اراده فرار داشت بمجرد قیام از شدت حرکت زمین می افتاد
پس آن ملعون بی دین مثل ساير حاضرین ترسان و هراسان خدمت امام زمان عرض کرد که یابن رسول
الله الامان من توبه کردم دعا کن تا رب اکبر ساکن کند عمارت ما را پس آن والا مقام برب علام
عرض نمود که ای رب معبود بر تو مخفی نخواهد بود که اینها دشمن تو و دشمن منند تا خیر کن در عذاب ایشان
پس از دعای امام زمان منزل و مکان ایشان قرار گرفت **دوازدهم** در اخبار وارد شده که جمعی از
شیعیان اخیار هر یک رقعه بخدمت آن بار رفعت نوشتند و یکنفر از جماعت واقفیه نیز مطلب
خود را نوشته در میان رقعها گذاشت چون رقعها را بخدمت آوردند مطالب همه را جواب داد
سوای رقعه واقفیه که از جواب نوشته بود **سیزدهم** در کتاب بحار از کتب اخبار از محمد بن میمون
مرویست که گفته پیش از رفتن حضرت رضا بخراسان من در خدمت او در مکه بودم و پیش از
خروج آنسرور من اراده خروج کردم وقت سفر بخدمت او رفته عرض کردم کتابتی بولد اصغر
خود بنویس حضرت تبسم فرمود نوشته بمن داد پس بعد از آنکه داخل مدینه شدم و دیده من باطل
شده بود پس بعد از آنکه بر باب خانه امام آمدم موفق نام غلام حضرت رضا امام محمد تقی را
از گهواره برداشته نزد من آورد پس من نامه آنجناب را دادم فرمود بخادم مهر از آن گشاد از کن
پس موفق نامه را گشود و مقابل نظر آنسرور باز نمود پس آن کودک بمن فرمود ای محمد چون است
حال دیده تو عرض کردم ای آقای من دو دیده من علیل شده و الحال نابینا شده ام که اندیدن جمال تو
محروم پس دست خود را کشید تا بر دیده من مالید پس از قدرت رب حمید و برکت دست آن امام
سعید دیده من بینا گشته بهتر از ایام صحت میدید **چهاردهم** ایضا از ابی بکر بن صالح مرویست
که دختر من وجع شدیدی در پای او بهم رسید که آرام او قطع بود پس خدمت حضرت تقی عرض کردم
فرمود او را نزد من حاضر کن بعد از آنکه او را خدمت حضرت بردم فرمود چه موضع است وجع تو
گفت در زانو پس آنجناب دست مبارک را بالای جلباب بر آن موضع مالید از قدرت رب مجید آرام شده
وجع و الام او زایل گشته و بعد از آن زمان دیگر آن وجع در او ظاهر نشد **پانزدهم** علی بن حریز گفته که
گوسفندی در مدینه مفقود شده بود و بعضی کسان که در اطراف خانه آن امام مکان داشتند گرفته بودند

که شما سرقت نموده این و اینها انکار میکردند چون خبر بآنسرور رسید فرمود رها کنید اینها را او ای
بر حال شما سارق شما اینها نیستند گوسفند شما در خانه فلان است پس رفتند در خانه آنمرد و مال
خود را یافتند صاحب خانه را گرفته خدمت حضرت آوردند که تویی سارق مال حضرت فرمود قبیح باد
شما ظلم کردید بامرد بیگناه اگر گوسفند بخبر آنمرد داخل خانه او شده بود و او خبری نبود و چون
صاحبان گوسفند جامه او را پاره کرده بودند و او را زده بودند حضرت جامه چند باو عوض داد
و مال چند و او را خوشنود و دلشاد نموده **شانزدهم** محمد بن عمیر گفته داخل شدم بر امام محمد تقی
و مبتلا بودم بر تنگ نفس شدیدی پس بانجناب شکایت کردم از بلا محنت فرمود خدا نور داغ تو
دهد از این بلا گفته اند دعای آن بزرگوار آن مرض از من زایل شد گفته بعد از آن زمان وجعی در
من بهم رسید که هر چند روز بروز میگذشت طغیان مینمود آن وجع پس خدمت حضرت رفتم
شکایت کردم حضرت دعا فرمود خداوند معبود شفا عطا نمود **هفدهم** در کتاب بحار مرویست
است که قاسم بن محسن گفته است در اثنای راه مکه و مدینه اعرابی فقیر پریشان حالی بمن رسید
من بر او ترحم کردم نان با وصدقه دادم پس بعد از آنکه از او گذشتم باد شدیدی بدید آمد عمامه
مرا برد پس ندانستم که چگونه رفت و بکجا رفت پس چون داخل مدینه شدم و خدمت امام
محمد تقی رسیدم بعد از سلام و جواب کلام آن امام این بود که یا قاسم عمامه تو را باد برده بود
گفتم بلی فدای تو شوم فرمود بغلام بیرون آور عمامه قاسم را بعینه پس چون نزد من آورد
گفتم فدای تو شوم ای ولد رسول الله چگونه آمد نزد شما حضرت فرمود احسان تو بان پریشان حال
اعرابی موجب آن شد که رب منان عمامه تو را بتو رسانید ان الله لا یضیع اجر المحسنین
مؤلف گوید که این حدیث شریف ظاهر میکردد که فضل دادن بکسان بسا هست که ضرر بسیار را از
مال و جان انسان دور میکند و بسا باشد که ضرر از همه جهان را بر طرف کند **هیجدهم** از حسن
مکاری مرویست که گفته در بغداد خدمت حضرت رفتم چون عمده مکان و لباس جا و اساس آن اشرف
ناس نظر کردم در خوان الوان طعام حاضر نزد آن امام تامل تام کردم در دل خود گفتم البته و یقین که
آنجناب در اینمکان بودن را و این نوع گذران عمر خواهد است تا بودن در مدینه سید عالمیان گفته
بمجردیکه این خیال در بال من خطور نمود کردن آنجناب متغیر شده فرمود ای حسن نان جو خوردن
و گوشت ملح در مدینه رسول بسی بهتر دوست تر است نزد من در اینمکان با اینهمه سامان **نوزدهم**
از اسمعیل نام علمای اعلام ذکر کرده اند که گفته روزی از ایام بخدمت امام تقی رسیدم عرض کردم از
پریشانی حال و فقدان مال حضرت دست مبارک زیر مصلی نمود و پارچه خاکی برداشته شمش طلا
شد بمن داد من او را برداشته ببازار او بردم شانزده مثقال بود **بیستم** از ابن اورمه مرویست
که گفته نوحه من بعضی زیور طلا و دراهم بسیار بمن داد وقتیکه در نظر سفر مدینه یاد داشتم که خدمت
امام محمد تقی برسانم و چند نفر دیگر هم بمن نذر سپردند که بآنسرور برسانم و انچه از نوجه ام بمن داده بود مرا

خاطر

خاطر چنان مینمود که این همه اموال از زوجه خودم خواهد بود تا بعد از ورود بمدینه که اموال را
دادم بکسان محرم امام زمان که خدمت آنسرور ببرند و نوشتم خدمت حضرت که او در
نزد شما مال فلان و فلان و مال زوجه خود را پس جواب رسید که آن بایمضمون بود که رسید بما
انچه را فلان و فلان فرستاده بودند و رسید بما انچه را زوجه شما و از زن دیگر فرستاده بودند
پس چون رقعه آنجناب را آورد که در آن کتاب ذکر مال دو زن شده بود مرا هیچ خبر از زن دیگر نبود
در شک بودم از واسطه که شاید مال کس دیگر را مخلوط و ممزوج کرده باشد با آن پس چون بشهر
خود عود کرده نزد عیال آمدم سوال نمود زوجه من از رسانیدن مال گفتم رسانیدم پرسید آیا
مال فلان زن هم رسید گفتم سبحان الله مرا در خاطر چنان بود که تمام این اموال از خود تو تنها است
پس گفتم بلی تماما رسانیدم **بیست و یکم** در کتاب بحار ذکر شده از محمد بن علی هاشمی که گفته در شب
عروسی امام محمد تقی که دختر مامون را تزویج کرده بود من در آن شب بخدمات آن عالی نسب بودم
چون صبح شد اول کسیکه خدمت آنسرور رسید من بودم مدتی مکث کردم تشنه شدم و حیا
مانع من بود از طلب آب پس آنجناب بمن فرمود گویا تشنه گفتم بلی پس خطاب بغلام نمود که آب حاضر کن
من ترسان شدم که شاید دشمنان من در آب زهر داخل کنند پس بمجردیکه غلام آب را آورد حضرت
نظر بمن کرده تبسم نمود و آب را اندکی آشامید پس بمن عطا فرمود گویا اظهار مینمود که آب مسموم نیست
پس دوباره تشنه شدم باز امام محترم بغلام فرمود آب حاضر نماید چون آورد آنجناب تبسم نموده خود
جهت اطمینان من آشامید و بمن داد پس من در دل یقین خود را حاصل کردم که انچه امامیه میگویند
صحیح است که ذریه سید المرسلین عالم الغیب با امور مستوره و مخفی خطور در دل ایشان ظهور بهم میرسد **بیست و دوم**
در کتب اخبار از بکر بن صالح مرویست که گفته داماد من نوشت بخدمت امام تقی که مرا
پدری هست ناصبی و خبیث باین سبب من از او در تعب و شدت میباشم دعایی بمن تعلیم نما و بفرما که
آیا با او مجادله و مخاصمه کنم یا آنکه مدارا و همواری بکنم پس جواب عریضه او آنجناب نوشته
بود که کتاب شما رسید و مضمون آن بکسان معلوم شد و دعا بتو میکنم و مدارا کردن با او اولی است
از مخاصمه و جدال و با عسر یسری هست فاصبر ان العاقبة للمتقین پس صبر نما که عاقبت نیکو برای
اهل تقوی است و نوشته بود خدا ثابت دارد تو را بدوستی اهل بیت ما و شما که همه در امان و
حفظ خدا میباشیم خداوندی که محافظت میکند امانات خود را و ضایع نمیکند راوی گفته که چون
جواب آنجناب بداماد ما رسید از اثر دعای آنسرور و بقدرت خالق اکبر پدر زنش رقیق شد و نرمی پیدا کرد
بود که در هیچ باب بداماد او مخالف نبود بلکه امور او تمام باو میل موافق بود **بیست و سیم** در کتب اخبار
مرویست که ولد نافع نام از امام رضا سوال کرد که کیست بعد از شما حجت انام فرمود که از باب
داخل میشود همان است که ارث بعد از من علوم را که من از پدرم ارث بردم و او است حجت خدا گفته در
این اثنا داخل شد محمد بن علی پس بمجردیکه رسید فرمود یابن نافع میخواهی تو را حاصل بشکنم بعد از

خراسان وفات نمود گفتند بعد از اخبار آن بزرگوار همه دوستان و بیقرار بودیم و در انتظار خبر که
بعد از گذشتن ایام چند خبر رسید موافق فرموده آن سرور بود ایضا موافق روایت [illegible] هدایت
سال ارتحال خود کتابت بشیعیان [illegible] نوشته بود که اگر خمس [illegible] در این سال
که بعد از این سال من دیگر اخذ نمیکنم از مال شما پس در همان سال از محل زوال ارتحال نمود سی ام [illegible]
از کتاب دلایل حمیری از امیه بن علی مرویست که گفته در آن سال که حج آخر حضرت رضا ع بود که بعد از عود
بخراسان سفر نمود من در مسجد الحرام خدمت آن عالیمقام بودم که موفق نام غلام حضرت امام محمد تقی ع را
در بر داشت و طواف مینمود بعد از اتمام طواف آن صغیر مقابل حجر [illegible] موفق نیز آمده در انجا [illegible]
گفت موفق هرچه اصرار مینمود که آن صغیر را بر دوش بردارد او انکار داشت و آثار غم و اندوه [illegible]
از او آشکار شده موفق غلام با اضطراب تمام خدمت امام رضا ع آمده قصه را اعلام نمود حضرت
[illegible]

در خصوص تزویج نمودن حضرت امام محمد تقی دختر مامون [illegible] علیه اللعنه و طریقه [illegible]

بدستیکه مولای من و صاحب من امام این زمان است و اوست حجت بر مردمان **مقام چهارم**
در ذکر تزویج آن ماه فلک امامت بدختر شاه اهل شقاوت ام الفضل روسیاه صبیه مأمون ملعون
و بعضی از علماء این نسبت و در این مقال گفتگو میشوم **مقصد پنجم** در ذکر اوایل این نسبت که علت

احوال در ستر تقام

تکلیف مأمون شد در روایت وارد شده است که مأمون روزی سوار بود با لشکر بسیار عبور مینمود
و حضرت در میان کودکان بسیار نشسته بود که از عدد از امیر معبر و ملاحظه نمود که تمام اطفال
فرار کرده از جلال سلطان بکنار رفتند مگر امام ع که از مقام خود حرکت ننمود پس چون نزدیک رسید
چون عارف بامام نبود پرسید ای کودک چرا تو مثل کودکان بکنار نرفتی فرمود عصیان و جرمی از من
نسبت بامیر واقع نشده بود که بعلت تقصیر باید فرار نمود و راه عبور هم که تنگ نبود که از توقف من
راه بر سلطان مسدود گردد بر هر مکانی که اراده داری برو این تعجب آنحضرت زیاده شد گفت تو
ولد کیستی فرمود منم محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی ابن ابیطالب ع
پس گفت میدانی از علوم ربانی فرمود سؤال کن از اخبار آسمان تا خبر را بیان کنم پس حضرت را وداع نموده
و در دست بازی داشت بشکار میرفت چون قدری راه دور شد ناگاه باز از دست او رها شد نظر
بجانب یمین و یسار کرده چون شکاری ندید بجانب هوا پرید بعد از ناپدید شدن کردید دوم بار
از هوا آشکار شد یک ماری در منقار داشت پس مأمون مار را در مکان اسباب خود پنهان نمود پس خشنود
شد بلشکر و احباب گفت ولد رضا ادعا نمود که اخبار آسمان را او هست نمود خدا او را رسوا نمود که
از او سؤال میکنم از این حال پس با جماعت اجلاد الحال از همان راه عود نمود و حضرت جواد در میان اطفال
بود پس بهمان حال اطفال رفتند از صاحب جمال مانده بود و این واقعه در بغداد اتفاق افتاد و چون
مأمون رسید و عنان مرکب کشید گفت بگو ای ولد رضا از اخبار آسمان که آن برگزیده خدا فرمود بلی
بمن حدیث کرد پدرم از پدران خود از رسول عالمیان ص از جبرئیل از رب که فرمود میان آسمان و زمین
بحری هست متلاطم که حرکت میدهد از امواج در میان آن ماری چند خداوند خلقت فرموده شکم
نقط سبز هستند و موافق بود آنچه حضرت از نشان مار بیان فرمود با آنمار القصه فرمود که صید میکنند
پادشاهان بر بازان اشهب و بعد از آن شکار خود را پنهان میکنند نزد خود که امتحان کنند علما را که آیا
ایشان میدانند مأمون ملعون حیران گشت و گفت راست فرمودی و راست فرمودند آبای کرام تو
راست فرمود جد بالاحترام شما پس حضرت بر مرکب خود سوار نمود و اعزاز بسیار و احترام بیشمار نمود
غرض آن لعین از دختر دادن بامام ع افتخار نزد مؤمنین و برای تقرب نزد [illegible] و چه بعضی فریبکاری خود را
در اعزاز و احترام ذریه رسول مختار بود برای استحکام دولت و اتمام سلطنت خود و امثال این امور را
اختیار میکرد که موجب اشتباه نزدیک و دور گردد پس مراد آن با عناد فریب و غرور اهل زمان بود
مقال دویم در ذکر بعضی از احوال مأمون در ایام امام محمد تقی ع حاصل الکلام انکه اخبار بر حقیر از اخبار ائمه
اثنا عشر آشکار شده آنستکه مأمون مایل بلهو و لعب و شنیدن غنا و نواختن ساز بود و در ایامی که امام ع را

خود دیده

در اینکلام

خود دیده بود حیله از [illegible] و عمل میکرد که شاید آن ماه فلک امامت مثل آن روسیاه مایل بگناه و ساز گردد و
در مجالس معصیت او داخل گردد و هرچه سعی کرد آن سرگردهٔ ابرار زیاده آشکار شد تا آنکه روزی زمان تلاقی
آن فرزند اشراف کرد اراده کرد عفاف آن برگزیدهٔ اولاد عبد مناف را برطرف کند پس امر نمود صد زن
خوب صورت را زینت تمام و هر یک را جامی بلور در دست داد و گفت همه در برابر آن نامدار بدن و مواضع
زینت خود را آشکار کنند و مردی بلند ریش مانند گاو میش نزد او بود که در نواختن عود وحید ایام بود
موافق روایت محقق [illegible] اوراد اخبار نمود که عرض او چیست آن نابکار [illegible] تمهید نمود پس در فضای
دار آن بزرگوار [illegible] شروع بخواندن و ناله نواختن عود نمود که از صدای تمام با انمقام حاضر شدند
پس امام با جلال المتغیر الحال ملتفت یمین و یسار نبود پس بیکبار آن بزرگوار بجانب آن مکار [illegible] داد
که ای [illegible] عباد [illegible] از خالق عباد پس آن غیرت امام ع آن لعین که نام تو سید عود
از دست او بزمین رسید ناله از دل غافل کشید دست او معیوب شده بود تا وقتیکه باب عذاب
جهنم را خدا بر او گشود قادر بر زدن عود نبود و مأمون از جهت آن پرسید جواب گفت که از زمانیکه حضرت
جواد فریاد بر من کشید دل من طپید و دست من از نواختن عود دیگر حرکت نداد و باینهم نرسید پس بر مأمون
بزرگی و شرف آن بزرگوار ظاهر و آشکار شد و در جلد احتجاجات بحار از کتب اخبار ذکر شده که بعد از
آنکه مأمون مکار از جهت صوری کار خود اراده کرد که ام الفضل دختر خود را با آن بزرگوار بعقد [illegible] سن
شریف آن جناب مطابق روایت کتاب علما ده سال و بقولی پانزده سال بود پس اکابر و اشراف اقوام
او در اطراف او اجتماع نموده تمام بیک کلام او را منع میکردند و میگفتند اینکار موجب آن میگردد
که سلطنت از خاندان شما بیرون میرود و در آل ابوطالب قرار میگیرد و چون دیدند که این قسم
گفتار در او اثر نمیکند عیوب بسیار برای آن بزرگوار تعداد میکردند مثل آنکه میگفتند او کودکست
و داخل اطفال است و کودکی لایق بجال و جلال القوم باشد پس اقلا بگذار تا بسن رجال برسد و از علوم
و او بکتاب خدا بر او معلوم گردد و الحال عالم بحلال و حرام و سنت و احکام سید انام ص نیست در
نزد اهل و عقلا این کار برای خلیفه عار است مأمون در جواب گفت که کودک را اینقدر جلال و [illegible]
دهد و داماد خود کرده [illegible] بعد از آنکه بکمال رسد شوید مأمون در جواب گفت والله او اعلم است
بکتاب رب الارباب و واقف است از علماء و میداند محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و تفسیر و تأویل
قرآن را و اگر خواهید او را بمعرض امتحان در آورید اگر صدق گفتار شما آشکار میگردد من ترک اینکار
میکنم و اگر کمال او از همه علماء زیاده باشد دانید که وصلت با او لایق بجلال ماهست پس امر [illegible]
قرار یافت بیرون آمده در صدد تدبیر این امر برآمده مشورت کردند که یحیی بن اکثم اعلم اهل زمان بود
تحفها و اموال بسیار جهت او بر این اصرار فرستادند و مطلب خود را اظهار کردند بعد از قبول کردن یحیی
الجماعت [illegible] نزد سلطان جمع شده امام زمان بسن کودکان در آن مکان بود پس مأمون بیحیی
خطاب کرد که سؤال کن از هر چه خواهی گفت از مسائل فقهی سؤال میکنم یا محمد بن علی چه حکم است برای

هـم

مباحثه امام جواد ع در بغداد [illegible]

کسیکه محرم باشد و صیدی را بکشد حضرت فرمود این قتل را در حرم کرده یا غیر حرم عالم بوده
یا جاهل بوده عمدا کرده یا خطا نموده آزاد بوده یا عبد بوده یا صغیر بوده یا کبیر ابتدای او بود یا معصیت با
دیگر هم کرده بود آیا مقتول از جمله طیور بود یا غیر طیور بوده و تقدیر آیا صید کوچک بود یا بزرگ
مصر است فاعل آنکار یا نادم و پشیمان است در شب کرده است یا در روز یعنی در پنهان یا آشکار محرم
بحج بود یا احرام بعمره راوی گفت بعد از آنکه امام ع اعلام فرمود که احکام هر یک از این اقسام متفاوت
است یحیی بن اکثم که اعلم از همه بود چنان ملزم بود که بر احدی مخفی نبود و حاضرین یکسان حیران
بودند از فرمودهٔ حضرت و مأمون شاد و خندان شده و در آنمجلس تختی جهت حضرت در جنب تخت
خود نصب کرده بود و یحیی را که قاضی آن زمان بود مقابل حضرت نشانیده بود و اعاظم و اشراف را در اطراف
و کنار هر کس را بقدر مرتبه که داشت قرار داده بود پس بعد از آنکه آن بزرگوار یحیی را خجل و شرمسار کرد
مأمون گفت بحاضران آیا اذعان کردید بفضایل و کمال این با اجلال یا آنکه دیگر هم سؤال کنید تا ببینید
دانا کردید پس چون دیگر کسی سؤال ننمود برعایت یحیی بحضرت عرض کرد آیا جایز است که بعد از
آنکه مردی با زنی بحرام مقاربت کرده باشد آن زن را تزویج کند برای او حلال میگردد فرمود بلی مثل
آنکه مردی از نخلی بحرام رطب خورده باشد بعد از آن بخرد آن از صاحبش و رطب حلال از آن بخورد
پس خلیفه خود سؤال نمود که چه میگوئی یا یحیی که مردی صبح یک زن بر او حرام است و چاشت حلال
میگردد و وسط روز دویم بار حرام میشود و بعد از ظهر حلال باشد سیم بار در وقت عصر حرام
پس در مغرب حلال میگردد پس در نصف شب حرام میشود و در وقت فجر باز حلال است باز
در وقت چاشت حرام است و نصف روز حلال فقهاء و یحیی تمام مثل انعام از معنی کلام خلیفه
عاجز بودند و سکوت نموده بودند و یحیی نام که اعلم بود بان امام ع استدعا نمود که بفرمایند راه
حرمت و حلیت این زن را امام ع فرمود این مردی است صبح نظر بکنیزی بحرام و چاشت میخرد حلال
ظهر آزاد میکند حرام میگردد عصر تزویج میکند از او حلال میشود پس صیغهٔ ظهار میگوید حرام است
براو کفاره میدهد حلال میشود پس طلاق میگوید حرام میشود باز رجوع میکند حلال میشود
پس آن مرد بعد از رجوع مرتد میگردد از اسلام زن مسلمه بر مرتد حرام است باز توبه میکند مسلم
میگردد آن زن حلال میشود بعلت نکاح اول پس مأمون گفت یا محمد بن علی بخواه از ما ام الفضل را
زیرا که ما بعلت علم و کمال تو ترا لایق بجلال خود دیدیم و برای تو جهت ام الفضل پسندیدیم و بما
او را تزویج میکنیم علی رغم دشمنان شما حضرت فرمود الحمد لله اقرارا بنعمته و لا اله الا
الله اخلاصا لوحدانیته و صلی الله علی محمد سید بریته و الاصفیاء من عترته اما بعد
فقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه و انکحوا الایامی
منکم و الصالحین من عبادکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم ثم ان محمد بن علی
یخطب ام الفضل بنت عبد الله المکتب بمامون و قد بذل لها من الصداق مهر جدته فاطمة بنت محمد

شد هم

حرام

و جاهل

براو

و هو خمس

دهم

وهو خمسمائة درهم جیاد فهل زوجته بها یا امیر المؤمنین علی هذا الصداق المذکور مأمون گفت بلی تزویج
کردم دختر خود ام الفضل را باین مهر مذکور آیا شما هم قبول کردید حضرت فرمود بلی و راضی شدم راوی
گفت پس اکابر و اشراف را از علماء و تجار و چاکران و سوار همه را در مکان لایق بحال قرار داد و عطر
آوردند نثار حضار کردند لباس و خلعت بسیار و دراهم و دنانیر هر کسی را موافق حال او هر چه قابل
بود عطاء و بخشش او را کامل نمود و خاص و عام را بنام ولیمه اطعام کرد و خلق متفرق شدند مگر خواص
که در آنجا باقی بودند پس سلطان با امام زمان خطاب کرد که چه شود اگر مسائل مشکله فقهیه را مفصلا
بیان فرمائی در باب محرم تا بدانیم فرمود بلی اگر محرم بکشد صیدی را در غیر حرم و طیر باشد و بزرگ
باشد باید یک شاة قربانی کند و اگر او را کشته باشد در حرم با این صفات ضعف آنست یعنی دو
شاة و اگر جوجه را در غیر حرم کشت یک بره که شیر گوسفند باید قربانی کند و اگر جوجه در حرم کشته بوده را
قربانی کند و قیمت جوجه را بدهد پس اگر صید وحشی باشد و حمار باشد در حل کشته کفاره او است
کفاره آن و اگر شتر مرغ است شتر واجب است و اگر آهو است گوسفندی واجب است و اگر این کار
در حرم شد دو برابر است کفاره آنها هدیا بالغ الکعبة و اگر محرم بحج این کارها را کرده باشد قربانی
در منی باید بکند و اگر محرم بعمره باشد قربانی او در مکه است و جزای صید بر عالم و جاهل مساوی است
و در عمد گناه کار است و در خطا همین کفاره بر او است و بی گناه [illegible] بر خود او واجب است کفاره عبد
در مال آقای او و بر محرم صغیر کفاره بر او نیست و بر محرم کبیر واجب است و نادم عقاب آخرت از او
ساقط میگردد و غیر نادم با وجود کفاره عقاب عقبی بر جاست پس مأمون گفت احسان کردی یا ابن
الامام خدا بشما احسان کند پس بعد از آن سلطان التفات بحاضران نمود که نزد کدام یک از شما بود
مثل این بیان از احکام سید انام ص پس تمام بیک کلام گفتند احدی از علماء عالم باین علوم نبود
و در حقیقت علم [illegible] تام از این [illegible] مقام بدیدیم پس فقهاء تفصیل اینکلام را نوشتند پس مأمون
گفت وای بر شما مگر نمیدانید که این اهل بیت را رب حمید مختص کردانید بانکه فضایل با ایشان در سن
کودکی در ایشان جمع کرده دون دیگران آیا نمیدانید که رسول خدا اول دعوت او با امیر المؤمنین بود
و در سن ده سالگی اسلام او را قبول فرمود و حکم باسلام او نمود و احدی را غیر او در این سن تکلیف
بقبول اسلام نفرمود و از امام حسن و امام حسین بیعت گرفت در سن شش سالگی و کودکی غیر
این دو بزرگوار را داخل بیعت نکرد آیا نمیدانید که خدا چگونه مخصوص کرده است این ذریه را که فرموده
و فرموده ذریة بعضها من بعض که جاری است برای آخر این ذریه آنچه جاری است برای اول آنها
همه گفتند راست فرمودی و متفرق شدند و چون صباح شد مجلس مبارکباد برپا نمود و لباس
اساس چند حاضر نمود و بر آنهای زر و مال بحق قابلیت و کمال رجال و بر آنهای بخشش مرد و زن را
و قوی بهمه داد و آنها را تمام از برکات امام ع [illegible] گرفتند و نثار بسیار بر سر مردم نثار کردند
و قرار داد که جهت ثروت اهل و ضیاع بدست هر که آید [illegible] و احدی از حال او جلوه نکرد

پس اغلب رجال از عزت و جلال امام از پریشانی احوال بنی عباس امین ند و وقت بعاینی وارد شده
که حضرت در وقت نکاح بمامون نوشتند که هر نفی صداق دارد از مال نوح خود و خداوند با جلال
اموال ما را لایق بحال آخرت ما دیده و در نزد خود ذخیره فرموده بر خلاف اموال شما که لایق حال
شما دیده که به تعجیل بشما بدهد در دنیا پس من مهر ام الفضل کردم دعای وسایل که در دست بجد ما
وسیلهٔ استجابت دعا میگردد و آن مناجاتی است که دفع کرد بمن والدم که او فرموده والدم موسی
بمن عطا کرد و او گفته بود که والدم جعفر بمن فرموده که والد او حضرت باقر باو عطا نموده بود
و باو علی بن الحسین و باو جناب حسین و باو حضرت امام حسن و باو امیر عطا کرده بود و باو
رسول از جبرئیل از رب جلیل که جبرئیل گفته بود یا محمد خدا سلام رسانید و فرمود این کلید گنجهای
زمین است و کنوز آخرت پس قرار بده وسایل خود را وسایل خود تا برسی بمطالب خود تا فایز گردی به
حاجات خود پس اختیار مکن در حاجات این را اگر کرمیکنی نصیب دار آخرت خود را و این دعا
است که کشوده میشود درهای حاجات و میرسانند قاری خود را بانواع نعمتها بعد از آن دعای وسایل
ذکر فرموده است و در آن مجلس نکاح موافق روایت مرحوم ابو هاشم نام بود گفت برکات این یوم برای
قوم زیاده از همهٔ ایام بود از لعین گفت الحمد رب العالمین بمن انعام فرموده بعلت این شب بار نعمت
زیاده از انعام همه انام بود مقال سیم برخی از فضایل آن امام کامل آنکه در ایام مامون بعضی از
علمای عوام از آن والامقام سوال کردند که ای ولی رسول خدا چه میفرمائی در صحت این خبر که روایت
شده از خیر البشر که جبرئیل نازل شد از رب جلیل و گفت یا محمد خدا سلام میرساند و فرموده
است که سوال کن از ابوبکر که آیا او از من راضی هست بدرستیکه من از او راضی میباشم حضرت
فرمودند که فضل ابوبکر را انکار نمیکنم ولکن صاحب این خبر قبول دارد که جناب خیر البشر فرموده
قد کثرت علی الکذابة بتحقیق که بسیار شده است دروغگوی بر من و بعد از این هم زیاده میگردد
پس چارهٔ شما آنست که هر حدیث از من بشما برسد بر کتاب خدا عرض کنید اگر موافق باشد با
احکام رب علام قبول کنید و اگر مخالفت کند با فرمان رب علام رد کنید پس اصل احادیث سید
عالمیان قرآن است و این خبر خلاف فرمودهٔ خالق اکبر است زیرا که خدا فرموده است و لقد خلقنا
الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من حبل الورید یعنی و هر آینه بتحقیق
که خلق کردیم ما انسان را و ما میدانیم آنچه را وسوسه میکند با انسان نفس او و ما اقرب میباشیم بانسان از
رگ گردن او پس چگونه خداوند که خبر میدهد که من هرچه خطور میکند در دل انسان خبر
دارم و میدانم مع ذلک سوال میکند که آیا راضی است ابوبکر از من این سوال از خدا محالست بجهت
آنکه گفت در روایت وارد شده که رسول فرمود که مثال ابوبکر و عمر در زمین مثال جبرئیل و میکائیل
در آسمان حضرت فرمودند باید در صحت این خبر هم تامل نمود زیرا که مخالفت در میان موجود است و مثال
مفقود چرا که جبرئیل و میکائیل هرگز معصیت نکرده اند خدا را و دائما مقرب رب بوده اند در آسمان

این دو نفر که در اکثر عمر بلکه تا نزدیک باخر عمر کافر بخداوند اکبر بوده اند و دور از رحمت رب
غفور یحیی بعد از ظهور بطلان این دو خبر گفت وارد شده که این دو نفر دو سید کهول اهل جنت اند
چه میفرمائی فرمود این نیز در عقول محالست زیرا که در جنت غیر جوان داخل نمیگردد بلکه پیران
یکسان جوان میگردند بلکه این خبر را بنی امیه وضع کرده اند که ضد خبری که در انبیا باشد که فرمود
الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة پس یحیی گفت وارد شده که رسول فرمود عمر بن خطاب
سراج اهل جنت است فرمود این هم محالست بعلت آنکه در جنت ملائکه مقربین و آدم و محمد و
جمیع انبیا و مرسلین هستند چگونه بانوار این مقربان بهشت جنت روشن نمیگردد و بنور عمر
روشن میگردد گفت روایت شده که سکینه نطق میکند بر زبان عمر فرمود من منکر عمر نیستم و
اما شما را هم قبول است که ابوبکر افضل از اوست و سکینه نطق میکند بر زبان عمر یعنی هرگز خطا نمیگو
و حال آنکه کسی که بهتر بوده بقول شما بالای منبر ندا کرد که ایها الناس ان لی شیطانا یعترینی فاذا
ملت فسددونی یعنی گفت مرا شیطانی هست که متعرض من میگردد پس اگر میل کنم از حق بر باطل
مرا خبر دار کنید پس هرگاه آنکه افضل است اعتراف بخطا نمود پس چگونه زبان عمر میتواند بی
خطا بود پس یحیی گفت وارد شده که رسول فرمود اگر مرا خدا مبعوث نفرموده بود عمر را
مبعوث مینمود حضرت فرمود این نیز ظاهر البطلان است زیرا که منافی با قرآن است چرا
خدا فرموده و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم تا آخر که مقصود آنجناب این بود که رب
الارباب عهد و پیمان از انبیا در عهد میثاق گرفته بود به نبوت اگر از عمر اخذ شده که البته مبعوث
بوده و تخلف جایز نبود و الا اگر مبعوث شد او بصورت بود دلیل دیگر بر بطلان این خبر فرموده
خود آنسرور است که کنت نبیا و آدم بین الروح والجسد من نبی شده بودم و آدم هنوز خلقت او
تمام نبود پس چگونه میفرمود که اگر من در این وقت مبعوث نمیشدم عمر میشد چرا که آنجناب پیش از خلقت
آدم مامور بابلاغ شده بود ... پس گفت که وارد شده که رسول فرمود هر وقت بمن
وحی تاخیر میشد گمان میکنم که معلوم بال خطاب نازل شده است حضرت فرمود بطلان این بیان
از قرآن نمایان است چو اگر برگزیدگان و مقربان چگونه شک میکنند در نبوت خود تا آنکه یقین
کامل در دل نباشد چگونه داخل اسلام است چه جای آنکه رب علام در بارهٔ او فرموده الله یصطفی
من الملائکة رسلا و من الناس خدا برمیگزیند در میان ملائکه و انسان رسولان خود را البته برگزیده
شده در ایمان ثابت قدم تر از کلیست علاوه آنکه چگونه ممکن است که مشرک در اکثر عمر خود برگزیده شده
خالق اکبر باشد حاصل آنکه از کلام آن والامقام بر خاص و عام ظاهر شد که اوست اعلم علمای اعلام
مقال چهارم از غرایب احوال آن امام با جلال آنکه ام جعفر خواهر مامون دختر هرون عمهٔ ام الفضل
خدمت حضرت عرض کرد که فدای تو شوم میخواهم در حین محلی که در شما من در آنجا باشم و تماشا کنم
من باشم تا آنکه چون شما را ... باهم ببینم دیده ام روشن گردد موافق روایت صاحب بحار ... چون حضرت

قبول فرمود ام جعفر خواهر خلیفه آنماه بیقرینه را داخل حجره و آن دو دختر را ... باید خود نمود گفت
آنشب دو بعد از خلوت که ... تمام پردهها بر ابواب آویزان چون خورشید جمال بیمثال آن
امام از باب خانه طالع شد و ام الفضل را نظر بر صورت آنسرور افتاد بحال گشتن از قدرت
خالق اکبر همان احوال که بر زنان مصری روی داد وقت نظر کردن بر صورت یوسف که همه از خود
بیخبر گشته حایض شدند ام الفضل نیز بهمین احوال شد پس آن امام علام این آیه را تلاوت که فلما
رأینه اکبرنه یعنی چون زنان مصری آن یوسف را دیدند تحیر ایشان بزرگ شمردند او را حضرت
آیه را تلاوت نموده از خلوت بیرون آمد دختر هرون گفت بخدمت آن امام رفتم و گفتم فدای
تو شوم انعام و اکرام بما نمودی و اما تمام نفرمودی حضرت این آیه را تلاوت نمود که اتی امر
الله فلا تستعجلوه یعنی آمد امر خدا پس تعجیل مکنید غرض آنجناب از تلاوت آیه که فرمود
امر خدا آمد این بود که خدا امر فرموده بهر بنده که عزلت و دوری کنند از زنان را در زمان
حیض ایشان بفرمودهٔ خود که فاعتزلوا النساء فی المحیض پس بکنایه تفهیم عمهٔ زوجه خود فرمود
که دوری من امر خدا بود پس چون ... خوب ... عمه نرسید فرمود امری برای دختر برادرت
حادث شد کما عادة الکلام حسنی ندارد بعضی از او از بیرون آمد و علم توقف مرا نزد
او بگو گفتم چون عود کردم و خبر آنسرور را گفتم حیرت نموده گفت ای عمه او را که خبر نمود
گفتم منهم از این فکر بعد نمیرسم گفت ای عمه پدر با من خوب نکرد که مرا بساحر تزویج کرد که
از اسرار من خبردار است گفتند دوبار بخدمت آن بزرگوار رفتم و گفتم ای آقا چه امری حادث
شد برای دختر ما فرمود از امر بیت که عادت نساء گفتم آقای من تو علم غیب میدانی فرمود
گفتم وحی بشما نازل میشود فرمود نه گفتم از کجا میدانی امور پنهانی اگر بغیر خدا کسی نمیداند
مگر آنکه همین خدا میداند و دختر ما فرموده من هم از علم خدا عالم میگردم گفتم آقای من
زنان مصری در آن زمان چه بود تکبیر گفتن ایشان در وقت دیدن یوسف فرمود آنها مثل
این دختر از دیدن صورت آنسرور و یکسر حایض شدند خاتمه این باب در ذکر قلیلی
از وقایع ایام آن امام با اقوام خود بعد از ایام او علی بن ابراهیم از الله خود روایت کرده که در سال
اول خلافت امام محمد تقی با جمعی شیعه بقصد زیارت بیت الحرام داخل شدیم بعد از سرور
انام پس دیدیم خلق بسیار از اطراف دیار بعضی دیدن آن بزرگوار ... جمع و گواه آنجناب ند
بنی منتظر بیرون آمدن آنسرور است که عبدالله موسی بن جعفر ... باشد و لعل از کابر ایام بود
و آثار ... پروردگار در صورت او آشکار بود پس بعد از آنکه امام اخیار مجلس را منور نموده
داخل شد عمو عاقل در احترام آن بلد تمام قیام نموده تمام خاص و عام قیام کردند آن بزرگوار
قرار گرفت این خلق بسیار همه در حیرت نظر بر قد و قامت آنسرور و صورت آنسرور میکردند
و اکثر بعلت صغر سن او متفکر بودند پس مردی از حضار از عم امام سوال کرد که مردی هرگاه با

بهیمه وطی کند چه باید کرد گفت ید یمین او را قطع میکنند و او را حد میزنند پس آنمقرب خدا و بد
در غضب رفته فرمود ای عم از رب اعلی اندیشه نما که در روز جزا نزد خدا باز داشته شوی و بر تو
عتاب شود که چرا فتوی دادی بچیزی که علم نداشتی پس عبدالله گفت آقای من پدر شما مگر چنین
نفرموده حضرت فرمود پدرم سوال شد از کسیکه نبش کرده قبر را و کفن زن را برده است و
با او وطی کرده پدرم فرمود قطع یمین جهت سرقت و حد جهت زنا زیرا که حرمت زنا با میت مثل
حرمت زنای با زنده است پس گفت راست فرمودی آقای من و من استغفار میکنم پس مردم در
تعجب رفتند پس رخصت گرفتند از سوال حضرت رخصت فرمود پس سی هزار مسئله را برای
اجماعت بسیار بتفصیل بیان فرمود صاحب بحار در توجیه سی هزار وجوهات بسیار فرموده
از جمله آنکه سوالات را در طومار نوشته باشند و آن باب معجزه جواب تحت کتاب هر یک
نوشته شده باشد و مردم بعلت نه سال بودن حضرت حیران شده بودند که چگونه این علوم
برای او معلوم شده و از جمله حکایات آن بابرکات آنکه در بحار ذکر شده که مردی در سال الخلافه
معتصم از مردم سجستان بحج میرفت گفت در خدمت آن امام بودم و مرا از راه احترام هر صبح و
شام بخوان انعام خود ندا میفرمود و طعام خوردن من با او بود پس در حین ارادهٔ مفارقت عرض
کردم که در ولایت ما حاکمی هست دوست شما و مطیع فرمودهٔ شماست و مرا با دیوان و عاملان
آن مکان سر و کار است زیرا که مزارع چند دارم اگر جناب شما سفارش نامه از من باو بنویسی نافع است
فرمود من او را نمیشناسم عرض کردم بهمان خیال که ذکر کردم منقاد فرمودهٔ شماست پس حضرت
نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم بدرستیکه حامل نامهٔ من ذکر کرد از شما مذهب نیکو و حالات
پسندیده پس بدانکه عمل تو همان بکار تو می‌آید که احسان بر برادران کنی و بدانکه خالق رحمن
سوال میکند از تو از مال مردمان الی ذره و مثقال پس با خبر باش از احوال خود والسلام گفت بعد
از آنکه نامه باو رسید بوسید و بدیده کشید و دیگر از من وجوه دیوان طلبید و انواع محبتها
بمن مینمود و تا زنده بود با من مانند بنده بود و از جمله غرایب احوال آن امام و عجایب اعمال
ظلم ایام آن والامقام که در کتاب بحار از علمای اخیار ذکر فرموده اند از حکیمه خاتون دختر امام محمد تقی
که گفت روزی از ایام داخل شدم نزد ام الفضل دختر مامون بعد از وفات والدم و در ماتم گریان و نالان
بودیم و در اوصاف حمیدهٔ آن بزرگوار بودیم و کرم و علم و حلم آن امام را همه میشمردیم که زوجه
والدم گفت میخواهی اخبار کنم شما را از بعض اسرار آن بزرگوار گفتم آری گفت چه بسیار که من او را
میکردم بعلت مباشرت با زنان دیگر و مکرر از آنسرور سخنان ناگوار بمن میفرمود و من شکایت بر
پدرم میکردم و الدم بمن درشتی مینمود که ای دختر با او هر چیز و شری را تحمل کنی بعلت آنکه این پارهٔ تن
خیر البشر است و غرض ما از این نسبت افتخار بود بر اهل ... از اذیت و آزار این بزرگوار
باید بپا برو حرام کنیم تمتع از زنان دیگر را پس من بفرمودهٔ پدرم تحمل میکردم تا وقتی نشسته بودم که در خبری

داخل شد گفتم تو چه کسی و در اینمکان چرا آمده گفت من از اولاده عماریه صحابه رسول مختار و الحال
زوجه شوهر تو شده ام پس من از شنیدن این سخن مضطرب شدم از شدت غیرت بی اختیار بودم حتی
آنکه اراده نمودم که خود را بر بیابان افکنم پس بهر نوعی بود خود را تسکین نمودم و منتظر فرصت بودم
تا آنکه پدر وقتیکه والدم مست و بدون عقل بود خود را باو رسانیده این حکایت را نقل کردم پس غیظ
غلام خود را آواز داد و تیغ برهنه از او طلبید با غیظ شدید بخانه مکان آن امام شد و هر دم
قسم بیت اگر مرا یاد مینمود که البته او را میکشتم چون من چنان دیدم گفتم انا لله و انا الیه راجعون
چکار بود که من نمودم شوهر خود را کردم و بر سر و صورت خود میزدم و از عقب پدرم روان بودم که
داخل شده شمشیر کشید و ضربت شدیدی بانجناب رسانید تا آنکه قطعه قطعه نمود تن و بدن
ممنوع را پس بیرون آمده منهم فرار کردم و در آن شب بخواب نرفتم از اضطراب بلکه دائما با نفس خود عتاب
میکردم تا آنکه صبح نمود پدر را آمدم و گفتم آیا خبر داری که با خود چه کرده گفت نه گفتم دیشب در حال
مستی کشتی فرزند رضا را پس از شنیدن این کلام از دهشت لرزید بمرتبه رسید که غش نموده
بیخود بود پس چون بحال آمد گفت چه گفتی این دختر وای بر حال تو گفتم بلی والله داخل شدی و از تیغ
برهنه او را پاره پاره کردی پس دیدیم او را مضطرب شده گفت حاضر کنید یاسر غلام خاص امام را
پس چون حاضر شد گفت وای بر حال تو ای یاسر این چه خبر است که میگوید دختر من یاسر گفت راست
میگوید پس زد بر سر و صورت خود و گفت انا لله و انا الیه راجعون بخدا هلاک شدم تا آخر ابدا
دنیا ای یاسر برو و خبر بیاور از آن سرور که نزدیکست جانم از تن بیرون رود پس یاسر رفت و من بر سر
میزدم که دفعه برگشت و میگفت بشارت باد ترا ای امیر یاسر گفت داخل شدم و او را دیدم مسواک
میفرمود پس سلام کردم و عرض کردم فدای تو گردم این پیراهن بر تمام میخواهم که برای تبرک نزد خود
نگاه دارم و غرض من این بود که دانم آیا اثر زخم دیشب در پیراهن آنجناب هست یا نه پس چون بمن عطا
فرمود هیچ اثری در آن نبود پس مامون بسیار گریست و گفت باقی نمانده با وجود این چیزی و همین عبرت است
برای خلق اولین و آخرین پس گفت ای یاسر من در نظر دارم که شمشیر برداشتم و سوار شدم و داخل
بر آن امام کامل شدم پس بیرون آمدم انتقام او در نظرم هست و اما غیر امور را که میگویند در نظرم ندارم
و مطلق ضربت زدن بحضرت را نظر ندارم پس آنچه واقع شد تمام تقصیر این لعینه دختر من است
لعنت خدا بر او باد برو نزد او و بگو با او که والدت فرموده که اگر بعد از این شکوه از امام م نزد من آوردی
تا آنکه بیرون آیی از خانه او بدون اذن او لا انتقام بر آنکه البته انتقام میکشم از تو و از جناب امام م این
سخنان که گفتم بام الفضل بگو و خدمت حضرت ببر بیست هزار اشرفی که در این زمان تخمینا پانزده هزار
تومان میشود با فلان مرکوب مخصوص که مال سواری من است برسم هدیه خدمت آنجناب برسان
و چنان من عذر بسیار از آن بزرگوار بخواه و سادات بنی هاشم را هم خبر کن که بروند خدمت او و سلام کنند
و اعلام کن که منهم می آیم یاسر گفت من رفتم و آنچه خلیفه گفته بود بجای آوردم بعد از آن خدمت امام رضا

آمده نذرها

آمده نذرها و مرکوب را بحضرت رسانیدم با هر کلام که خلیفه گفته بود بحضرت بتبسم فرمود که او را
از بابت شکایت بمن رو نمود که ابطر نقیز شرط و عهد شده بود در میان من و خلیفه زنهار و این بود
حرمت پدران من و حرمت سید عالمیان که در میان شب با حربه برهنه داخل مکان من گردد مگر
نمیدانند که مرا مانع و حایلی هست که در میان من و دشمنان من حایل میگردد گفتم من عرض کردم فدای
تو گردم و الکذار اظهار این رفتار او که بخدا قسم که او خود اینقدر خجل و شرمسار است که بیان آن امکان
ندارد و بخدا که آنچه کرده است نه از روی شعور بوده بلکه هیچ نفهمیده و مست و لا یعقل بوده
و در آنوقت بصیغه نذر بر خود لازم کرده که بعد از این زمان از خوردن شراب خود را منع کند و قسم
اعلی یاد کرده که ترک کند این عصیان را و پشیمان است از کرده خود و میگوید اینچه شد از وسواس
شیطان بوده پس بفدای تو شوم تو هم نزد او اظهار رفتار او را منما و زیاده او را شرمسار مکن و عتاب
با او مکن حضرت فرمود رای منهم اینست که اظهار نکنم با او پس آنجناب ثیاب خود را طلب نموده در بر کرده
مرکب طلب نموده اغلب اشراف در اطراف او آمدند بخانه مامون چون نظر آن لعین بصورت مبارک
افتاد قیام نموده امام را در سینه چسبانید و اذن دخول باحدی نداد و با آنجناب گرم صحبت بوده اظهار
اخلاص مینمود حضرت فرمود ای امیر مرا بتو نصیحتی است که باید در حفظ آن تقصیر نکنی عرض کرد بفرما
چیست فرمود شب از خانه بیرون نروی که من بر شما یمن القسم انه را شرار روزگار و خود را حفظ کن از مکر
هر مکار بهمان حصار دعا که من خود را حفظ کردم و اگر از آن بخواهی اگر جن و انس و ترک و دیلم همه جمع گردند
بر ضرر تو تسلط بهم نرسانند پس مامون گفت منت بر من گذار و این دعا را بخط خود بنویس جهت من پس
حضرت انعقاد او قیام نموده یاسر گفت صباح مرا احضار فرمود و پوست آهویی طلب فرمود از آهو که تمامه
و نوشت بخط مبارک خود و فرمود بگو که از جهت او در کرها الوحی از نقره آماده کنند و آنچه من ذکر میکنم
بر آن نقش کنند و حروف آباده کند که بر آن نوشته باید که اول وضوی کامل بجای آورد و چهار رکعت نماز
گذارد و در هر رکعت بعد از قرائت فاتحه هفت نوبت آیه الکرسی بخواند و هفت نوبت شهد الله و هفت سوره
والشمس و هفت مرتبه سوره واللیل و هفت مرتبه قل هو الله احد و هر گاه فارغ گردد بر بازوی راست
خود ببندد که در شدایدی که بتقویت و قدرت خدا نجات می یابد از هر چه میترسد و اما تو مدرج عقرب نباشد
و اما جنگ با اهل نعم البتر غالب میگردد و حرز مذکور در کتب دعا مذکور است و از جمله حکایات آن امام پاک
آنکه در روایات وارد شده که راوی گفت نسخه دیدم بخط جناب حضرت رضا که از خراسان بمن نزد خود
امام محمد تقی م نوشته بود و این نسخه باین مضمون بود بسم الله الرحمن الرحیم ابقاک الله طویلا و اعاذک
من عدوک ای فرزند من اینمال خود در این حال صحت جهت شما فرستادم و امیدوارم که خدا تو نعمت
برق بعلت داد در این مال خویشان و منسوبان و فرزندان موسی و جعفر خداوند اکبر در وصف انفاق فرموده
من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة یعنی کیست آنکسیکه قرض بدهد بخدا یعنی
را مخلا خرج کنید گویا قرض داده اید قرض دادن نیکویی پس مضاعف میگرداند خدا آنرا اضعاف بسیار و باز

خلاف فرموده لینفق ذو سعة من سعته و من قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله هر اینه باید خرج کند
هر صاحب وسعت بقدر وسعت خود و هر کس تنگ است برای او روزی پس باید خرج کند از آنچه داده
است باو خدا و خدا بتو وسعت داده است ای فرزند من پس خود را محروم از منافع معجمان مکن و از جمله
حکایات آن امام م آنکه بعد از اطلاع خاص و عام از شهادت حضرت رضا علیه الاف التحیة و الثناء طوایف انام
جمعیت نموده آن بدر تمام را بمجلس آوردند و آنجناب بس هشت ساله بود پس بر منبر بالا رفته و بعد
حمد ایزد معبود فرموده منم محمد بن علی منم ملقب بجواد منم عالم بانساب در وقتیکه در اصلاب اند منم
عالم بسرایر و ظواهر شما و آنچه واقع میگردد بشما بما خدا این علوم را عطا فرموده پیش از وجود خلایق
اجمعین و میدانم وقایع بعد از فنای سموات و ارضین را و اگر نبود قوت و جمعیت اهل باطل و دولت اهل
ضلالت هر اینه میگفتم کلامی را که تعجب کنند از آن اولین و آخرین پس دست شریف بر لب نهاد و فرمود
یا محمد ساکت باش چنانچه آبا و اجداد تو ساکت شدند از ظلم اهل فساد پس از منبر بزیر آمد غرض
حضرت اعلام بود باینکه در زمان سایر ائمه انام م چنانچه عادت اهل بعینکار اطاعت اشخاص ستمکار
بوده در این زمان عادت شما مثل پیشینیان است پس ناچار و از روی اضطرار باید ساکت بود خلاصه
سابقا ذکر شد که شهادت آنجناب از بعض روایات ظاهر میگردد که از جانب معتصم لعنه الله شده و در بعض
روایات دلالت دارد که آن لعین از راه عداوت و کین کس نزد زوجه حضرت ام الفضل فرستاد و
زهری با خود برداشت که بحضرت اثر نمود و بعد از آنکه آنجناب خبردار شد و بنفرین فرمود باو
الکله گرفتار شد مفلوج خود و چنین بود تا باسفل السافلین رسید القصه در وقت شهادت آن سرمایه
بس بیست و پنج سال و کسری رسیده بود که بجنان رب الارباب انولی محنت دنیا را او مسدود
فرمود و باب راحت جنت و نعیم آخرت را بر او گشود و قبر منور آن سرور و مزار مطهر آن بزرگوار در
عقب سر جد امجد خود موسی بن جعفر است باب ششم در بیان تاریخ امام ناس و علم و بنا
علم انام عاشر ائمه اثنی عشر شافع یوم المحشر سمی جد امجد حضرت حیدر علی بن محمد م الملقب به نقی م
ساکن محل عسکر زیرا که در سر من رای محله بود که عسکر مشهور بود و حضرت علی بن محمد و حسن
بن علی در آنجا ساکن بودند لهذا عسکری نامیده شده آنکه القاب آنجناب عسکری و نجیب و
مرتضی و هادی و امین و مؤتمن و نقی و ابو الحسن و در این باب ذکر احوال آن با مدلال در سه مقام عام
میشود انشاء الله الملک العلام مقام اول در ذکر ایام تولد آن امام م بدانکه مذکور است در
کتب مکان تولد آن بزرگوار صریا ست که قریه ایست که آبای آنجناب احداث کرده اند و در اواسط
ماه ذی حجه بود که آن مولود مسعود عالم را بوجود ذی جود منور نمود و وفات آن پاک در گنبد من
رای سر یوم مانده بغره رجب بوده و سال ولادت با سعادت آن سرور سال دویست و دوازده هجرت ۲۱۲
و مدت شریف آنجناب سه قول است اول چهل سال دوم چهل و یکسال سیم اقوال چهل و یکسال و هفت ماه
مادر آنجناب ام ولد بود که مشهوره شده بود بسمانه مغربیه و در اول امامت آنجناب بس شش سال و

کسره

در تاریخ و احوال امام محمد نقی

کسری یا هفت سال و کسری بوده و بعد از آن زمان تا آخر امامت آنجناب سی و سه سال و کسری عدد
و مدت مسکن آنجناب حضرت سر من رای بیست سال است و در ایام امامت انو الاعلی جهات و تسلط
باطل مطلق باو دو دست معتصم بالله تا یکسال بوده و بعد از او بعد کی از ستمکار روزگار واثق بالله
بوده بعد از او بعد از او بجحیم رسیدن بعذاب الیم متوکل علی الله بود و چون او هم سفر جهنم نمود
منتصر بالله خلیفه شد بعد از او مستعین بالله و بعد از او معتز بالله و بعد از او معتمد بالله
خلیفه بود و در دولت او حضرت رحلت نمود موافق ظاهر مضمون دعا مولی آنجناب ماه
رجب نور بلد و بیم با پنجم مقام دویم در ذکر ادله امامت آن امام م و ادله عقلیه و نقلیه
بسیار است اول آنکه بسیاری از آیات قرآن دلالت دارد بر وجود خلیفه و رهنمای در هر زمان
بلکه عادت الله دیده شده که از اول دنیا تا خاتم انبیاء هرگز زمین خالی از احدی از نبیین یا
جانشین نبوده بعلاوه آنکه بمذهب امامیه لطف بر خدا واجب است و بدون آن تکلیف
محالست پس هرگاه این مقدمه مسلم شد پس بعد از حضرت جواد احدی نبود که تواند رافع
فساد باشد و باعث ارشاد عباد گردد سوای حضرت و آنچه گفتیم محالست بودن امام م زیرا
که رب علام میداند که افراد انام در رفع ذلک محتاج بیکدیگر اند و در اجتماع البته مظنه نزاع و
فساد است پس البته خالق عباد احدی را معین فرموده جهت دفع ظلم و فساد و آنهم نمی تواند
خود ظالم باشد بعلت آنکه بی عمر است و بعلت آنکه خود خبر داده که لا ینال عهدی الظالمین
نمیرسد بعهد من ظالمی و مراد از عهد رسالت و امامت است و شک نیست که فاعل معصیت
ظالم است پس باید صاحب اختیار امت از جانب پروردگار معصوم باشد دیگر آنکه آنچه جناب
رسول لخر موده آنکه جماعت جمهور قبول دارند از این نیز دلالت دارد بر وجود احدی از اهل
بیت الطهارة در همه روزگار زیرا که فرموده من در میان شما میگذارم دو چیز بزرگ را کتاب خدا
و اهل بیت هدی که این هر دو از هم جدا نمیگردند و مادام که خاص و عام در همه احکام چنگ با این
دو چیز بزنند گمراه نگردند پس بموجب این کلام که قبولی عوام است ایضا باید در همه ایام از جانب
رسول انام از اهل بیت طهارت احدی امام باشد چنانچه قرآن همیشه هست بعلاوه آنکه نصوص
علی الخصوص در دست هست چه بسیار که از سید ابرار وارد شده که همه را باسامی معین فرموده
و چه بسیار که از ائمه ابرار وارد شده که همه در کثرت اشتهار بحد تواتر رسیده و ذکر همه
روایات ضرور نیست زیرا که صدور معجزه قائم مقام همه میتواند شد زیرا که سابقا در اثبات
امامت هر یک از ائمه مذکور شد و موافق روایت واقعه در بحار از حمدان بن سلیمان آنکه
گفت صقر نام از اصحاب جناب تقی م گفت شنیدم از آن امام م که فرمود امام بعد از من علی من
علی است امر او امر من است و قول او قول من است و اطاعت او اطاعت من است و امامت بعد از
او با ولد او حسن است ایضا در بحار روایت شده که اسمعیل بن مهران گفت بعد از آنکه حضرت محمد

علی م را از مدینه بجانب بغداد می بردند بامر اهل فتنه و فساد من خدمت آنسرور رفتم و گفتم فدای تو گردم اگر تو راضی روا نمیبینی از اهل شرّ بر سید که است بن العالم پس حضرت تبسم فرموده و مرا دلشاد نمود که درین سفر بمن ضرری نخواهد رسید گفتم پس حضرت دویم بار عود بدیار خود کرد اما بعد از ایام چند بگفته معتصم شقاوت منش حضرت را از مدینه بجانب بغداد می بردند گفت خدمت آنسرور رفتم عرض کردم فدای تو گردم من از رفتن شما می ترسم پس بعد از شما امر امامت با کی است حضرت بمرتبه گریست که ریش مبارک او تر شد و نظر بمن فرموده گفت درین سفر باید بمن ترسید زیرا که بمن مصیبت خواهد نهایت امر امامت بعد از من با علی ولد من است شما بدانید اگرچه نصوص بخصوص در باب امامت آنجناب بسیار است نهایت چون حقیقت ظاهر و آشکار است اولی اختصار است علاوه آنکه از رفتار و گفتار و صفات حمیده آن بزرگوار نیز بر عباد اخیار آشکار شده بود و چه بسیار که جناب امام محمد تقی م بکنایه خواطر نشان فرموده مثل آنکه موافق روایتی که در حین اراده سفر بغداد اولاد خود را جمع نموده فرموده بحضرت امام علی النقی که از تحفات آن دیار چه چیزی نزد تو محبوب تر است که من از جهت تو ارسال دارم فرموده شمشیر آبدار مثل شعله نار پس خطاب بموسی برادر حضرت نموده فرموده نزد تو چه چیزی محبوب تر است گفت اسب خوب فرموده شبیه است علی ولد من بمن در هر باب و موسی فرزند من شبیه است بمادر خود غرض امام از این کلام اعلام بود بآنکه شباهت تمام موجود است از صفات و حالات پس خالق علام با شغلت لوی امامت م نموده دون دیگری

سیوم

مقام سیم در ذکر بعضی از معجزات آن امام م در کتاب بحار الانوار از الخبار روایت شده که احدی انکسان سلطان یعنی متوکل که خدمت امام زمان نیز می رسید و داخل مخلصان بود مدتی شد که مقرری و مواجب و بخشش سلطان باو نمیرسید پس روزی از ایام خدمت امام م آمده گفت فدای تو شوم این خلیفه روزی سر ابریده و مرا ملول کرده و اموال مرا ضبط کرده و این عداوت بمن نیست مگر بعلت ملازمت من بتو والحال اگر تو از او سؤال کنی که اموال مرا رد کند از راه شرم و انفعال قبول میکند و تو را سزاوار است که بر من تفضل کنی حضرت فرمود که کفایت میشود مهم تو انشاءالله پس چون شب شد که رسولان سلطان از عقب هم بمن میرسیدند که تو را طلبید گفتم چون نزد باب رسیدم در باب اذن طلب نموده بعد از رخصت داخل شدم متوکل در فراش خواب داخل شده بود پس خطاب نمود که ای ابو موسی ما مدتی است که تو را فراموش کرده ایم چیست از ما نزد تو گفتم فلان چیز و فلان و اشیاء چند را شمردم پس امر کرد که همه را با اضعاف آنها برای من آورند و چون سرا رخصت عود داد نزد باب فتح نام که واقف انتقام بود او را دیدم و پرسیدم که آیا امام درین مقام آمده گفت ایام بسیار است که در این دار نیامده گفتم رفعه از آنجناب در باب من آمده باشد گفت نه از آنجناب مخصر است بردن رقعه و کتاب بمن و این هم نرسیده گفتم من امروز او التماس

کردم

کردم و نمیدانم چه واقع شده است که خلیفه چنین کرد فتح گفت یقین که انمقرب رب العالمین از خدا سؤال کرده که اثر در دل این کافر کرده من از تو سؤال میکنم که خدمت آنسرور و برای من نیز التماس دعا کنی که منهم حاجتی دارم گفتم چون صبح شد و داخل بر آن امام عادل شدم پیش از کلام فرمود الحمد لله که خشنودی عرض کردم که فدای تو گردم بلی اما تجسس کردم از فتح در باب خلیفه گفت شما در انجا نرفته اید حیران شدم فرمود بلی رب مجید میداند که ما پناه نمی بریم در حاجات مگر باو و در شدائد توکل نداریم مگر بر او و با نجهت هر سؤال که از رب متعال میکنیم فی الحال اجابت میکند و میترسیم که اگر پناه بغیر او بریم و عادت خود را تغییر دهیم رب علیم نیز عادت خود را نسبت بما تغییر دهد گفتم پس گفتم فدای تو گردم فتح غلام متوکل از شما توقع دعا دارد فرمود او در ظاهر ادعا میکند دوستی ما را و در حقیقت چون معصیت خدا میکند دعا در باب او بیجاست هر که مصیع خدا است و معترف برسالت جد ما است و معتقد بامامت ما است دعا در بارهٔ او روا است گفتم عرض کردم فدای تو شوم دعائی بمن تعلیم نما که در دهر و در طرز که در عالم از او بخوانم و نا امید نگردم فرمود دعائی بتو می آموزم که مکرر خدا را بآن یاد کرده ام و در فعی اثر اجابت دیده ام و بعلاوه دعا کرده ام که هر بنده که بعد از من در مشهد من بخواند خدا دعای او را اجابت کند یعنی مزار کثیر الانوار که الحال برقرار است و درستی بی ریای و دعا اینست یَا عُدَّتِی عِنْدَ الْعُدَدِ وَیَا رَجَائِی وَالْمُعْتَمَدُ وَیَا کَهْفِی وَالسَّنَدُ وَیَا وَاحِدُ یَا اَحَدُ یَا قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ وَاَسْئَلُكَ اللّٰهُمَّ بِحَقِّ مَنْ خَلَقْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ وَلَمْ تَجْعَلْ فِی خَلْقِكَ مِثْلَهُمْ اَحَدًا اَنْ تُصَلِّیَ عَلَیْهِمْ وَتَفْعَلَ بِی کَذَا وَکَذَا و مطلب را ذکر کند دویم در اخبار وارد شده که از جمله اشقیای ایام متوکل لعین هر پسر نام بود که ماهر در کلام بود و جرأت او نیز تمام بود پس یومی از ایام آن شقاوت انجام بمتوکل لعین از راه عداوت با امام دین گفت مانند پدر احدی از خاص و عام را که تو را رخنه در دولت تو کند مثل این رخنه که خود میکنی آن لعین پرسید چرا گفت بعلت آنکه تو علی بن محمد را اینقدر عزت و احترام داده که خاص و عام نزد دخول او قیام میکنند و پرده ها را بالا میکنند و همه ابواب را باز میکنند و وقت ورود او بمنزل تمام پرده داران از اینقسم رفتار هوشیار میکوشند که او سزاوار ایثار و امامت است از مال او پست حاصل گفتار آن لعین جاهل در دل خلیفه اثر کرد غافل اثر نمود پس تمام پرده داران را خبر داد که در وقت دخول آن فرزند زاده رسول احدی در برداشتن پرده و گشودن ابواب مرخص نیست پس از تقدیر رب غفور بحرد رسیدن آن نور در نزد در باب بادی می آمد و ستور را بلند می نمود و ابواب را میگشود بنوعی که احتیاج باعانت احدی نبود پس خبر ابواب و ستور بآن کتاب مغرور رسید گفت معلوم باد از آنجناب می آید در وقت خروج خبر باو دید پس در زمان خروج آن تقدیر رب معبود عکس آن بار اول را خدا موجود نمود پس چون خبر باو رسید دانست که این حیله بر شرف او می افزاید گفت بعد از این بعادت خود عمل کنید سیم در کتاب بحار مرویست

که ابو جعفر هاشمی گفت روزی بخدمت امام علی النقی م رفتم و در دل گرفتم که شکوه کنم از تنگی ایام پس آن امام م پیش از تکلم بمن فرمود بکدام نعمت رب علام میتوانی شکر گذارد گفتم من حیران و عاجز و ناتوان بودم از جواب امام زمان م پس خود فرمود رب محمود تو را ایمان روزی نمود و بدن تو را از آتش نیران کرده دویم آنکه تو را صحت بدن عطا نموده و اینموجب آن شده که تو را بر خود را بثواب عبادت و جنات جاودانی برسانی و قدرت بر قناعت بتو داد که بواسطهٔ قناعت خود را از مردمان غنی کردانی پس فرمود اینکلام با تو گفتن بعلت آن بود که تو گمان کردم که اراده داری شکوه کنی از حال خود کنی و صلاحی نیز بتو دادم که خود را غنی کردانی القصه از کلمات حکمت آن امام با برکات معلوم شد که نعمت ایمان برای همه نعمتها است و بعد از آن نعمت صحت بدن و نعمت قناعت نیز سوای این نعمتها است و قانع در حقیقت از غیر خدا غنی است چهارم در کتاب بحار مرویست که حضرت فرمود که مرا آوردند بسرّ من رای بکراهت و اگر بیرون روم از اینجا کراهت دارم راوی عرض کرد بیرون رفتن چرا بر شما مکروه است فرمود بعلت حسن هوای آن و گوارا بودن آب آن و نبودن امراض در او و بعد از زمان شهادت من ویران میگردد امکان صالح بن سعید گفت در منزل آن امام رشید رفتم چون امکان را مناسب جلال از صاحب جمال ندانستم عرض کردم فدای تو شوم اینجماعت ظلمه و اشرار غرض ایشان خوار کردن شما است که شما را در اینمکان که جای دزدان است جای داده اند میخواهند نور شما را مستور کرده اند و میخواهند چراغ خدا را خاموش کرده اند حضرت فرمود ای ولد سعید تو در اینجا میباشی نزد من یعنی تو بغیر اینمکان مکان دیگر را نمی بینی الحال نظر نما پس اشاره بدست حق پرست خود نمود پس ناگهان دیدم باغات جنان و سبزهای خرم و انواع گل و ریاحین که در آن مزین بود با عطریات بسیار و مرغان چند بقدرت خداوندی پرواز میکنند و انهار هم در نهایت صفا و حوریان ماننده لؤلؤ و مرجان در هر سو روانند گفتم از کثرت نعمت که دیدم حیرت نموده دیدهٔ من خیره شد پس فرمود ما در هر جائی که بوده باشیم اینها همه جهت ما آماده و مهیا است و ما نیستیم در مکان ویران صاحب بحار در حل اشکال اینحدیث شریف وجوه چند فرموده که دیدن راوی این اشیاء را آیا چه نحو بوده یکی از وجوهات آنکه اینها را خدا در حین مشورت خلقت نموده و حضرت گویا اشاره فرموده بآنکه اسباب جلال دنیا همه مثل خیال و حدوث این اشکال است که در حقیقت سریع الزوال است وجه دیگر که احسن وجوه است در نظر انور او اینکه فرموده نشأت مختلف است و قوت ادراک حواس هم مختلف است مثل آنکه جناب رسول م جبرئیل را میدید و دیگران نمیدیدند و سایر ملائکه بر حضرت مرئی بودند دون دیگران با وجود دیگر هر انسان صاحب بصر بود و مثل حضرت حیدر که در وادی السلام ارواح را نظر میفرمود و سایر کسانیکه خدمت آنسرور بودند قادر بر احساس نبودند پس چه ضرر که خالق اکبر قوت نظر با ئمه داده باشد که در هر مکان این نشأت دیگر هم نزد ایشان حاضر باشد و ملتذ گردند و در ای زمان اندعای آنسرور اینموده هم قادر بدیدن این نشأه شود پس بنا بر این چه ضرر که در وادی السلام بموجب خبر خیر البشر اشجار و انهار و اثمار و باغات و حوضها و ظروف و انواع لذات موجود باشد و ارواح

مؤمنین

مؤمنین در آن زمین با اجساد مثالیه خود بینند و متنعم کردند و بهما مستور باشند و فرموده بنا بر این حل اشکال از سؤال از اموات و احوال برزخ نیز میشود منها آنکه امکان دارد در حال نظر انسان امور بسیار موجود باشد که بنظر او نرسد بنا آنکه گفته شد قوت حواس در ادراک مختلف است پس بعضی از حواس مثل بان را خالق سبحان چنین خلقت فرموده که عاجز و ناتوان اند بدیدن این نشأهٔ برزخ نیز نیستند و حواس دیگران را بعلت مصلحت و حکمت چند عاجز و ناتوان خلقت فرموده هذا مقاله جعل الله الجنة مثواه پنجم از ابی هاشم جعفری مرویست که گفت خدمت حضرت علی النقی رفتم آنجناب بلغت هندی با من تکلم فرمود مرا قوت فهم آن لغت نبود و قادر بجواب او نبودم پس سنگ ریزه در گوشه بود در دهان مبارک نموده مکید پس بمن عطا فرمود و گفت در دهان من بود که از عنایت رب رحمن و از معجزهٔ فرزند رسول عالمیان ناگهان به هفتاد و سه زبان دانا شدم که یکی از آنها زبان هندی بود ایضاً مرویست که راوی گفت من بچه بودم با پدرم رفتم بخانهٔ متوکل پس دیدم که امام علی النقی م داخل شد نزد باب خانه حجاب او تمام از خاص و عام از اکابر و اشراف همه قیام کردند پس بعضی گفتند این کودکی بیش نیست چرا هر دم برای پیران و اکابر قیام نمیکنند پس تمام قرار دادند که این بار مثل سایر مردم بآن بزرگوار رفتار کنند و بعد از این قیام نکنند گفتند بمجرد آنکه جمال بیمثال اعظم رب متعال آشکار شد بی اختیار بلکه ناچار تمام تر از تعظیم امام م قیام کردند پس احدی پرسید که شما قرار داد را چرا فراموش نمودید گفتند ما چون نظر بصورت آنسرور کردیم هیبت جمال او و جلال دست از ما گرفته در نمود و این قیام از راه اضطرار بود ششم در اخبار از ابی هاشم جعفری مرویست که گفت در ایامی که امام علی النقی در سرّ من رای ساکن بود در محلهٔ عسکر من مکرر بشوق دیدهٔ آنسرور از بغداد میرفتم بخدمت آنجناب تا آنکه روزی عرض کردم بفدای تو شوم من ضعیف و ناتوانم و نمیتوانم با این حیوان یابوی ضعیف مگر بخدمت شما برسم و دیگر مرکوبی بغیر این ندارم و طاقت صبر بر مفارقت شما را هم ندارم از آنجناب شما التماس دارم که دعا کنی بقوت و قدرت این مرکوب من که توانم مکرر با این حیوان بخدمت شما سفر کنم گفت حضرت فرمود خدا قوت عطا کند بتو و مرکوب تو پس از برکت دعای آنسرور و خالق اکبر چنان قوتی بمرکوب من داده بود که صبح از بغداد سوار میشدم و ظهر به محلهٔ عسکر در سرّ من رای خدمت آنسرور بودم و چه بسیار بود که بعد از عصر در حالتی که اراده نمودم بدیدن آن حضرت باز بغداد سوار میشدم و نزد شام در بغداد بودم و این از جملهٔ معجزات آن امام با برکات بود که مرکب من قادر مثل این رفتار بود و بنا بر موافق روایت در بحار هم ابو هاشم گفت در خدمت حضرت بیرون رفتیم برای استقبال بعضی از رجال سلطان که می آمدند پس در سرّ من رای وجوه طول کشید و خبر آنها نرسید حضرت پیاده شد من نیز پوشش آنجناب را آکندم آن آفتاب اوج عزت بر آن قرار گرفت من در مقابل آن بی مثال قرار گرفتم شکوه از تنگی معاش خود کردم و قلت بضاعت خود را بیان کردم پس آن امام قدری از ریگ آن مقام را در دامان من نمود و فرمود پنهان کن و از عیب کن اسباب ما گفت پس بعد از آنکه مرخص شده بمنزل خود رفته بودم از جهت امتحان بار دیگر نظر بر آن ریگ پنهان کردم ناگهان ماننده شعلهٔ نیران طلای خالص درخشان بود پس بعد از آن نفر بدکان هم خود رفتم که این را خالص کرده گفتم نمش کند اینها را پس نظر مینمود در آن حین متعجب بود و میگفت هر کس

امام م

حالای باین خوبی ندیده ام و بحیرت من افزود که تمام مانند ریگ بیابان است آنجا برای تو بهم رسیده و چون امام ع فرموده بود که این راز را افشا ننمائید من گفتم اینها در قلیم بما رسیده است که زنان پیران خویشان ما دست بدست بما رسانیده اند **هفتم** در بحار روایت شده که محمد بن فرج گفت جناب امام علی النقی ع بمن نوشته بود که امور خود را مضبوط کن و از من حذر کن و پی امور خود بودم اما نمی دانستم بودم که آن امام ع از اینکلام چه اراده فرموده و من در مصر بودم پس بگذشت اندک زمانی کسان سلطان آمده مرا باغلال و زنجیر به بغداد بردند و اموال مرا تمام ضبط کردند پس مدت هشت سال در حبس سلطان آن زمان گرفتار بودم پس در شبی نامه جناب امام علی النقی ع بمن رسید که مضمون آن این بود که بغداد را مسکن مکن من حیران شدم زیرا که در حبس بودم پس بعد از ایامی سلطان مرا رها نمود و من بمضمون آن امام عمل کردم مسکن سر من رای کردم بعد از مدتی عریضه بآنجناب نوشتم که فدای تو شوم دعا کن که اموال من بمن باز آید و املاک رد کنند حضرت نوشته بود که زود املاک تو باز بتو رد خواهد نمود اما برای تو سودی و نفعی در آن نخواهد بود راوی گفته پس بعد از آن ای چند والی زمان اموال و املاک او را رد نمود اما بهره سود که این وقتی بود که محمد بن فرج هم از محنت دنیا کوچ نموده برحمت خدا واصل شد پس معنی فرموده آن امام عادل ع معلوم شد

هشتم در کتاب بحار از رجال بسیار از اهل اصفهان مروی است که گفتند در شهر اصفهان در زمان امام علی النقی مردی با جرأت و زبان آور بود که دانا و رشید بود و از جمله شیعیان شده بود این راویان از او سؤال از سبب این حال کردند که تو با امامان سابق قایل نبودی چگونه الحال باین امام ع قایل شدی جواب گفت تفصیل این اجمال آنست که من با جمعی از مردم اصفهان از جانب اهل شهر معین شدیم که بسر من رای برویم و شکوه کنیم از ستم حکام یومی از ایام در کثرت و ازدحام مردم در دم باب خانه متوکل بودیم که از خانه متوکل خبر رسید که حاضر کنند علی بن محمد امام رافضه را و در میان مردم شهرت کرد که این لعین عازم قتل آنسرور است و من با جمع دیگر هم مضطرب بودیم که نظر کنیم که آیا چه میشود پس ناگاه دیدیم آنماه فلک امامت بر مرکب سوار از میان میدان غایب شد تمام خاص و عام از یمین و یسار از صغار و کبار در صفوف خود قرار گرفته با نگاه فکاه میکنند حب آنسرور در دل من داخل شد دعا میکردم که خدا شر سلطان را از او برگرداند و حاضران همه سلام بامام ع میکردند در نهایت احترام پس دیدیم از میان هجوم و عام میگذرد و هیچ نظر بجانب مردم نمیکند بلکه سر انور در پیش افکنده من هر زمان بیشتر دعا میکردم در دل تا آنکه چون حضرت بمن رسید صورت خود را بمن کرد و فرمود خدا دعای تو را استجاب نمود و بتو مال بسیار داد و اولاد عطا فرمود و عمر تو را طویل کرد پس من غش کرده افتادم چون بحال آمدم رفقا پرسیدند چه در خواب کرده بودی بیان کردم پس بقین کردم که بغیر رب العالمین کسی خبر از مافی الدل بنده خود ندارد دیگری خبر ندارد پس البته این خبر از جانب رب اکبر باو رسید پس بعد از آن دیدیم که صحت هم از ان قرار آن بآنسرور رسید یقین من زیادتر شد دیگر خداوند اکبر مال بیحد بمن داد که قیمت انچه در خانه موجود است هزار هزار درهم است

بغیر مال خارج و ده ولد حضرت احد بمن داده است و هفتاد و کسری از سن من گذشته است پس بعد از دیدن این امور چگونه میتوان انکار امامت امامان را کرد و با وجود ظهور که مثل نور در روز مستور نیست **نهم** در کتاب بحار از یحیی بن هرثمه مروی است که گفته متوکل در سنتی مرا طلب نمود امر کرد که سیصد کس از اکابر لشکر هر که خواهی بدیده تا همراه برداری که روانه بیابان کوفه و از راه بیابان و بروی و علی بن محمد را از مدینه با عزت و احترام نزد ما برسان با تعظیم و اجلال گفت پس من هر که را اصلاح دانستم با خود برداشتم از راه بادیه بجانب مدینه روان شدیم و با ما سر داری بود که داخل مبغضین امیر المؤمنین ع بود و کاتبی که همراه بود شیعه بود و هم در بین حشو بر بودیم و در اثنای راه آن دو سیاه سردار با کاتب در مسائل بحث و مناظره میکردند تا آنکه چون بوسط بیابان رسیده بودیم که از چهار جانب در دار آباد انی بود آن لعین بکاتب گفت که آیا امیر المؤمنین نفرموده که هیچ قطعه از زمین نیست مگر آنکه پر میگردد از قبور آدمیان کاتب گفت بلی چنین فرموده است امیر المؤمنین ع آن لعین گفت این زمین چگونه ممکن است که پر شود از قبور آدمیین پس اینکلام موجب استهزا و تمسخر بعضی از جهال شد چونکه در ظاهر حال الحق با اشقاوت تمام میشود پس بعد بخدمت آن امام مسعود انجم متوکل امر کرده بود گفتیم و نوشته آن بیکتاب را بجناب امام ع دادیم حضرت بعد از آنکه قرائت فرمود جواب آنجناب این بود که شما ها فرود آیید در منزل عانید که مرا باین تدارک دید ما گفتیم تدارک سفر بر همه ما موجود است فرمود مرا تدارک دیگر منظور است راوی گفت روز دیگر خدمت آنسرور رفتم دیدیم خیاط چند در آنجا حاضر اند و لباس زمستانی متعارف بلاد سرد سیری می برند مثل پوستین و بالاپوش پشمینه و امثال آن من حیران شدم زیرا که فصل تابستان بود که شدت حرارت هوا بود در زمین حجاز با خود گفتم مردی است که شنیده است که در سفر اسباب چند ضرور است و ندانسته که در این زمان اینها بیهوده است پس چون روز موعود بود که آمدیم که در خدمت امام ع روانه شویم تمام اسباب آنجناب لباس خاص سفر زمستان است که در بلدان سرد متعارف است در دل هم گفتیم که شیعیان چه دلیل مردی نادان را امام دین و رهنمای خلق اجمعین میدانند پس چندین حیوان با بار تمام لباس زمستان بود همه غلامان خود پس در خدمت آن بزرگوار از منازل گذار میکردیم تا آنکه رسیدیم بهمان مکان که اندیشه امیر المؤمنین ع گفته بود که این زمین چگونه پر از قبور آدمیین میشود پس ناگاه از قدرت الله ابری سیاه آشکار شد برف و رعد بسیار ظاهر شده هوا تیره و تار تگرگ عظیمی بسرعت میبارید که ترس و بیم شدید در همه رسید حضرت با غلامان و همراهان همه لباس زمستان پوشیدند و بعضی از شیعیان ما را نیز پوستین عطا فرمود تا آنکه سردی هوا با حدی از غلامان و دوستان امام زمان ضرری نرسانید لکن از شدت برودت هوا کار بجائی رسید که هشتاد نفر از آن جماعت کافر را بسقر رسانید از بسکه شدید بود پس بعد از آنکه منکر انجمن امیر المؤمنین ع مرده بر زمین افتاده بقدرت

رب العالمین ابر برطرف شده خورشید نورانی آشکار شد هوا مثل اول برقرار گردید حضرت فرمود آیا کسی مانده از شما که بتواند این مکان را بخاک رساند تا ببینید که در قدرت رب مجید هست که هر زمین را پر کند چنانچه این بیابان را پر نمود با وجودیکه از آبادانی دور بود یحیی گفت پس من خود را از مرکب بزیر افکندم و رکاب آنجناب را بوسیدم و گفتم فدای تو شوم من تا حال کافر بودم و غیر از جاهل شما اعتقاد داشتم اما الحال بتوفیق رب متعال بینا گشتم و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انکم حجج الله و شهادت میدهم که شما گروه امامان حجت رب رحمن میباشید بر خلق جهان **دهم** در کتاب بحار از هبة الله نام موصلی روایت شده که مردی بود یوسف نام نصرانی بود و در دیار ربیعه مکان داشت و با او مکو سنتی در میان داشت یعنی در کوفه وارد ما شد و الله گفت عجب که در این وقت بیاد ما آمده گفت مرا متوکل احضار نموده بود و بسیار ترسان شدم که آیا چه کار با من دارد و این سبب صد اشرفی خود را خریده بودم از نذر داوان صد اشرفی فدای خواستم بوالدم صله برسانم پیش از آنکه نزد متوکل بروم حقیقی گوید از قسمت حق قدیر نذر موسوی بمن ثبت یحیی شده بود که کسانی خلاف مذهب امامان با اعتقاد کرده بودند و صله و احسان با امامان را باعث نجات از مهالک و شدائد هر دو جهان میدانستند چنانچه این مرد با وجودیکه نصرانی بود نذر خدمت آنسرور را واسطه نجات خود از شر شیطان کرده بود و وساوس شیطان بعد از نمایان شدن اثر هم اختیار دین حق را نمیکرد القصه راوی گفت الدم گفت قصه خود را بیان کن گفت بلی چون داخل سر من رای شدم از بلاد اهر کز ندیده بودم داخل خانه شدم از مردم بلد می شنیدم که متوکل امام علی النقی ع را منع کرده که از خانه بیرون نیاید پس من با خود تفکر کردم که چگونه خود را باو برسانم و ترسانم از آنکه خانه او را سؤال کنم پس در دل من افتاد که سوار حمار خود بشوم شاید رب اکرم مرا بخانه آن بزرگوار برساند بجهت آنکه از احدی سؤال کنم پس سوار حمار خود شدم و عنان اختیار خود را بحمار سپردم و توکل بپروردگار خود کردم و صد دینار را در کاغذ کرده همراه داشتم پس مرا تا در خانه او رسانیده ایستاد هر چه از اهتمام از آنمکان جدا نمیکرد پس بغلام خود گفتم سؤال کن که این خانه از کیست چون سؤال کرده گفت این خانه امام با جلال علی بن محمد است پس گفتم الله اکبر و الله این دلیل کفایت است در این خیال بودم که ناگاه غلام سیاهی بیرون آمده گفت توئی یوسف ولد یعقوب گفتم آری گفت نازل شو پس نازل شدم گفت بنشین در دالان پس در آنمکان نشستم و در دل خود گفتم این دلالت میتوانست این شود زیرا که چه کسی نام من و پدر من میداشت و در این شهر احدی مرا نمی شناسد و هرگز در اینشهر نیامده ام پس غلام دوم تیره آمد و گفت امام فرموده صد اشرفی را که در کاغذ کرده در آستین است بده من باو دادم و با خود گفتم این دلالت دیگر بر نزدیکی و منزلت این مرد پس بار دیگر عود نمود و گفت داخل شو چون داخل شدم آنحضرت در مجلس خود تنها بود و فرمود ای یوسف هنوز زمان آن نشده که تو ایمان آوری من عرض کردم فدای تو شوم دلیل و برهانی که من دیدم دیده بصیرت گشودم فرمود هیهات تو اسلام نمی آوری و لکن فرزند تو فلان کس مسلمان خواهد شد و او از شیعیان ما است بدرستیکه جماعتی از آن

آنست که محبت ما نفع نمی رساند با مثال شما در قلع استخوان ایشان بلکه صله و احسان غیر مسلمانان بما گروه امامان نفع میرساند بصاحب آن برو ای یوسف بنزد سلطان که بخواهی دید از او بدی مکر احسان گفت پس از متوکل لعین با وجود عداوت و کین با من بمن نرسید هیچ بدی هبة الله راوی حدیث گفت بعد از وفات یوسف دیدم ولد او را مسلمان کامل ایمان خبر بمن داد که والله او بعد از فوت امام ع در وفات بدین نصرانی فوت شد موافق فرموده آن امام ابرکات علیه افضل الصلوات و التحیات و آن فرزند سعادتمند یوسف میگفت من بشارت داده شده آقای خود علی بن محمد ع **یازدهم** در کتاب بحار از ابوهاشم جعفری مروی است که گفته احدی از اهل سر من رای با بدین بجو رسید که عیش بر او تلخ و ناگوار بود شکایت با بوعلی فهری نمود او گفت چاره این بیست که یعنی خود را با امام علی النقی ع برسان و طلب شفا کن گفته پس یومی از ایام بر سر راه امام ع در وقتیکه آنجناب بخانه متوکل رفته بود در معاونت خواست خود را نزدیک رکاب آنجناب برساند که حضرت نظر فرمود بدست انور خود اشاره کرده فرمود که تنح عنی عافاک الله سه مرتبه این امر کرده رفت از من نزدیک میا خدا بتو شفا بدهد گفته آنمرد عود نمود و چون شب خوابید صبح که بیدار شد هیچ آثاری از آن بدن در بدن او آشکار نگشت بعد تکرار و معجزه آن بزرگوار بود **دوازدهم** در کتاب بحار مروی است از ابی القاسم نام که نداره نام حاجب بود در ایام متوکل نقل کرد که مردی از هند نزد متوکل آمده بود که در صنعت شعبده بازی قابل بود و در حقه بازی مانند او کسی نبود و متوکل بسیار بر بازی مایل بود پس اراده نمود که خجل و منفعل کند امام دین را بآن هندی گفت یقین هزار اشرفی خالص عیار اجرت قرار داد در خجلت دادن علی بن محمد بن رضا ع آن بی بصر غافل از خداوند اکبر قبول نمود و مقرر کرد که قرصهای نان خفیف و نازک بپزند و بر سر خوان حاضر نمایند و گفت باید مرا بر سر خوان در جنب آنعالی نسب بنشانی پس متوکل از خدا غافل امر نمود که نان با اوصاف موجود کردند و بعد از آن طلبان کرده بود و امام اخیار را با آن هندی نکبت شعار در یکمکان نشانید خوان طعام کشید پس بعد از آنکه آنحضرت دست بر نان رسانید این لعین افسونی کرده نان بهوا پرید چون بقرص نان دیگر آنسرور دست دراز کرده که بازان نان نیز بهوا پران نمود چون سیم با بنان از خوان بهوا پرید و متوکل خندید و حاضران یکسان خندان شد حضرت با غضب شد بر صورت شیر که بر پرده بود که او بر آن پرده کرد با کف دست نقش شیری بود دست بر آن زده فرمود بگیر این حقیر را ناگاه از قدرت الله و معجزه آنماه فلک امامت آن صورت شیری شده بقدرت حق قدیر جست کرده هندی را بهم درید و بلعید و موج خبیث او را بدوزخ رسانید و عود کرده بان پرده صورت شد حاضران یکسان حیران گشتند امام زمان در نهایت غیظ و خشم از مکان خود برخواسته نان تناول ننمود متوکل از خدا غافل با امام عادل التماس مینمود که ابیعوز رسول ملول مباش و بنشین و آن هندی را بر گردان که عزیب این است حضرت فرمود و الله که بعد از این دیگر آن لعین در زمین دیده نمیشود ای متوکل این چه طریق و این

که دشمنان خداوند سبحان را مسلط میکنی بر دوستان خدا چگونه روا است که از خوان تو کسی نان خورد
این را فرمود و از مجلس او بیرون آمد **سیزدهم** در کتاب بحار مروی است که معروف نام از اقوام
آن امام ع بود روزی آمد عرض نمود که من آمده بودم بخدمت متوکل بر سم آنکه دخول نمایم حضرت
فرمود مرا از آمدن تو خبر نبود مگر بعد از رفتن تو و شنیدم که بعضی سخنان نالایق گفته بودی
قسم یاد کرد که اینخبر بی اصل است حضرت فرمود من میدانم که این قسم دروغ بود خداوندا اگر قسم
دروغ یاد نموده او را زود بانتقام برسان راوی گفته که صباح بود که بلدک خبر آن رفت باب مقدر خرا
بر خود کشود **چهاردهم** ایضا مروی است که یکی از ایام متوکل شقاوت انجام گفت میخواهم سوار
شوم و امر کنم که امام ع پیاده همراه ما آید وزیر او گفت اینکار برای شما ننگ و عار است و موافق نقل
غرض او اظهار عزت و احترام خود بود پس آن لعین اراده نمود که امام دین را با این سایر عوام پیاده با
او آید وزیر او گفت این برای جلال شما خوب نیست و موجب بد نامی شما است و در نزد اهل
دین کار این کردار بد شما است گفت لابد و ناچار باید اینکار بشود وزیر گفت هرگاه البته میکنی
پس همه اکابر و اشراف و اقوام را نیز چنین امر کن که اختصاص بانجناب نداشته باشد تا موجب اشتباه
گردد و احدی آگاه از مراد شما نشود گفته پس متوکل شنید و باین طریق سوار شد که احدی بالا
سوار نبود سوای فتح بن خاقان راوی گفته در وقتیکه دیدم تعب بامام ع رسیده بود و حضرت چون
موسم بهار بود عرق بسیار کرده بود در دالان خلیفه نادان دقیقه قرار گرفت راوی گفته من رفتم
نزدیک آنحضرت مروحه او را میزدم و عرق جبین آن امام دین را پاک میکردم و عرض میگفتم که این عمو
شما بشما تنها چنین امر نموده بلکه مقصود او همه بود حضرت در غضب فرمود دور افتاده اید
و خبر از عذاب رب اکبر ندارید تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب اینخبر است که
خدا داد بامت انبیای سابق یعنی قوم صالح بعد از آنکه ناقه را پی کردند بروایتی فرمود من کمتر از ناقه
صالح ع نیستم و عصیان میکردند خدا فرمود سه روز دیگر در دنیا بخوردن و زندگی و تمتعات این دار
فانی منتفع شوید و بعد از سه روز آماده آمدن عذاب خدا باشید که مهلت باخر رسید و این وعده
دروغ نباشد غرض امام ع اعلام بود که این خلیفه شقاوت انجام هم خود را آماده عذاب رب قهار
کرده و انتظار سه روز دیگر باشد گفته من تا آن زمان منکر امامان بودم و با احدی از شیعیان آشنا
بودم و او را استهزاء مینمودم حاصل بعد اینشب آمدم شیعه را گفتم ای رافضی خبر داری که امام شما
چه گفت و آنخبر را برای او نقل کردم تا باخر و بروایتی گفته آن شیعه معلم اولاد من بود و هر شب او را برسر طعام
احضار میکردم در آنشب آمد چون شنید گفت اگر امام ع اینکلام را فرموده بیشک متوکل بعد از سه روز
کشته میگردد البته تو غافل مباش و در صدد انتظام امور خود بوده باش گفته من با خود تفکر میکردم
که اگر احتیاط در کار خود بکنم ضرر ندارد پس اموال خود را که در خانه متوکل داشتم بخانه خود ضبط
کردم و در خانه دیگر بیکار پنهان نمودم بغیر یکحصیر دیگر در خانه خود چیزی نگذارده بودم که ناگاه آن

قدرت

قدرت الله و معجزه آنشاه در نیم شب بود که خدا ابواب عذاب و تعب را بر متوکل از خدا غافل
کشود کشته شد از هجوم ترکان و فتح خاقان نیز کشته شد و اموال کسان و بزرگان در بیت خانه را غارت
کرده بردند و بمن ضرر و خسران نرسید از برکات فرموده امام زمان پس من در آن زمان صاحب ایمان
گشته معتقد امامان شدم و در خدمت آنجناب بودم و از او منفک نمی شدم و بروایتی حضرت
فرمود که چون متوکل چنین کرد من فلان دعا را خواندم و بر او نفرین کردم و دعا را ذکر کرده اند
پانزدهم ایضا ابوهاشم نام روایت کرده که متوکل از خدا غافل مجلس برای سلام ترتیب داده که در
یکجانب آن خانه مشبک بود انواع طیور خوش صورت در میان آنمکان جا داده بود و در یکجانب قوچهای
جنگی چند در میان عمارت مشبک دیگر بود که در وقت سلام دادن اکابر از بسکه طیور صدا میکردند
صدای نزدیک و دور برای کسی معلوم نبود و آن یکجانب جدال قوچها بود که گویا مقصود آنمرد
این بود که اکابر در وقت سلام عاجز باشند از انجام مهام پس از قدرت رب علام بمجرد حضور
امام ع و ظهور نور انوار لامعه طیور تمام آرام شدند و صدا نمیکردند و قوچها هم با ادب عیشی
عجب می ایستادند و مادامیکه انوار لامعه قیام نموده بود صدا و نزاعی نبود و بمجرد یکه از مجلس
غایب میشد طیور در نهایت فرح و سرور میخواندند و قوچها با نخوت و غرور بر قتال و جدال
میپرداختند **شانزدهم** در کتاب بحار مروی است که ابوهاشم جعفری گفته در زمان متوکل
زنی ادعا مینمود که منم زینب خاتون بنت فاطمه زهرا ع و از مردم پنهان بودن و علت
جوان بودن من آنستکه رسول عالمیان ص دست بر صورت من کشید و از خدا طلبید که خداوند
عالمیان مرا بصورت جوانان نگاه دارد و از جهت تحصیل مال و جاه این اقوال دروغ را شیوه
خود کرده بود تا یومی از ایام متوکل اولاد عباس و ابوطالب و اقوام سید انام را تماما احضار نمود
و از صدق گفتار آن زن نابکار از هر یک استفسار کرد تا آنکه تمام بیک کلام گفتند زینب خاتون
در فلان سال و فلان ماه و روز اشتباه وفات کرده آن لعینه گفت ای شاه بدعوت بینه و برهان قبول
منما پس سلطان گفت جناب علی بن محمد را طلبان کنید شاید او بر کذب این زن برهان آورد پس حضرت را
خبر کردند بعد از حضور آنسرور بهمان نوعی که مذکور شد ادعا نمود جواب آنجناب این بود که
زینب خاتون زمان وفات او نزد خویشان هم واضح و عیان است که فلان روز فلان ماه از فلان
سال پس بازهم آن مکاره انکار کرده برهان طلب نمود حضرت فرمود که این امتحان میشود اولاد فاطمه را
درندگان نمی درند او را نزد شیران افکنید تا ببینید خلیفه این را پسندید آن لعینه گفت اولاد فاطمه
غیر من نیز هست ابتدا بایشان کنید تا آنکه بعضی از دشمنان در پنهان گفتند خود بنزد سباع رود حضرت
فرمود من اول میروم پس در محلی که شش شیر بودند حضرت نزد بامی طلب نمود چون بنزد شیران
رسید یک یک گویا بتعظیم آن امام علیم می آمدند سر بر قدوم آن معدن علوم میمالیدند و آن امام انور
اکرام دست مبارک بر سر آن میکشید و از دست اشاره میفرمود که بکنار روید پس شیرها بکنار بنزد آنسرور

می آمد بهمین طریق تا همه خود را بقدوم حضرت مسرور کردند و چون تماشائیان از زن و مرد
و اطفال بسیار جمع شده بودند وزیر متوکل بان از خدا غافل گفت طول کشیدن امام در اینمقام موجب
ازدحام مردم است و باعث زیاده شدن احترام اوست حاصل از بالا گفت یابن الرضا بالا بیا
نردبام را نیز بود آنند امام کبیر هم در حجره که بالا می آمد آن شیران مثل شخص مهربان خود را بقدوم
آن معدن علوم میمالیدند و می نالیدند حاصل پس متوکل از آن خدا غافل را طلبید و از مکان شیران
طلوع نمود زینب نام بدون حس و حرکت شده مثل بید میلرزید پس متوکل از آن خدا غافل طلبید
که نوبت امتحان بتو رسید بگیرید او را بنزد شیران افکنید بیچاره با دل پاره پاره فریاد میکشید که الله
الله خدا را ایاد او بیدو مرا عفو کنید من دروغ و بهتان گفتم و الحال پشیمان شده ام این خلیفه غلط
کرده ام منم زینب فلان بن فلان و شاهد دارم پریشان حال بودم جهت تحصیل مال اینحیله را کرده
بودم خاطر خدا از من بگذرید خلیفه گفت این زن شاید نیست تا آخر کار بعد از قیل و قال بسیار والده
متوکل شفاعت او را نموده که این زن را بمن بخش خلیفه بعلت مادر خود او را بخشید من چه گویید شاید
راست گفتن او را آخر بنجات رسانید چنانچه دروغ گفتن در اول بکار او را باینجا کشانید **هفدهم**
ایضا از زینب علی بن الحسین ع مروی است که گفته بیمار شدم در شب طبیبی نزد من آمده دوائی را امر
کرد که آن دوا نزد ما موجود نبود بمجرد آنکه از نزد من قیام نمود که غلام امام ع نزد من حاضر بود و
حقه در دست که در آن گفت جناب امام ع فرمود این فلان دوا را باید در فلان عدد ایام بیاشامی پس
چون تمام دوا را در ایام آشامیدم خدا شفا کرامت داد **هجدهم** ایضا روایت شده از مروی که گفت رفتم بعد
خدمت امام علی النقی ع در ایام واثق بالله چون داخل شدم فرمود چه خبر از واثق داری گفتم خوب حال
است فرمود از جعفر که متوکل باشد چه خبر داری گفتم در زندان بدحالست فرمود این زیات بچه کار است گفتم
امر امر اوست پس فرمود فوت شد واثق و جعفر نام یعنی متوکل خلیفه شد و ابن زیات کشته شد
گفتم فدای تو شوم من ده یوم است که بیرون آمدم و بتعجیل تمام باینمقام رسیدم فرمود الحال
یوم است که این اخبار در آن دیار واقع شده پس موافق فرموده حضرت بود **نوزدهم** ایضا راوی گفته
که حضرت بمن فرمود که هر زمان مسئله داری و قدرت از آمدن نزد ما نداری سؤال خود را بنویس
و تحت مصلی گذار بعد از ساعتی بیرون آور که جواب در آن کتاب خواهی دید پس چنان بود که فرموده بود
و در روایت دیگر کلینی ره از راوی دیگر ذکر کرده که نوشتم بجناب علی النقی ع که شیعه شما دوست دارد
که مانند آنکه مطالب خود را بخدا عرض میکند و خدا همه را میداند میخواهد که امام ع را همچنان اطلاع
کرد آنحضرت فرمود هرگاه مضطر شوی بایخیال لب خود را بسؤال حرکت بده که جواب بتو خواهد
رسید **بیستم** ایضا مروی است که در زمان احدی از خلفای عهد امام علی النقی ع آن لعین اگرچه
امام دین را در سرمن رای جای داده بود از خوف نهایت باز هم ترسان بود که شاید بفرموده امام ع
احدی از اقوام حضرت که بیرون اند خروج کنند پس لشکر خود را امر کرد که هر یک یکبار اسب از خاک

فرمو

فرمود در فضای واسع جمع کردند و بر روی هم ریختند و لشکر او نود هزار اسب سوار ترک بود که
در سر من رای قرار داده بود خلاصه تلی بلند شد تا آنکه روزی تمام لشکر را امر کرده بود که غرق
حدید و زره و کلاه خود شدند و همه بر اسبان با زینت عجیب سوار شدند و در این اثنا خود بر سر
آن تل بود و آن امام ع را نزد خود طلب نمود و غرض نمایش امام ع بود پس گفت یا علی نظر نما و لشکر
ما را ببین که در روی زمین احدی را چنین لشکری نیست حضرت فرمود تو را اراده هست که نظر کنی بقدرت
خالق اکبر و لشکر مرا ببینی آن بی همه عرض کرد بلی پس آنجناب برب الارباب دعا نمود ناگاه
آن روسیاه سپاه عجیبی با اسباب عجیبی دید که از کثرت و غبار آفتاب را تیره و تار کرده بودند اسبان
تند رفتار و تیغ آتش بار هم در دست دارند پس از هیبت دیدن این آثار و اهوال از خبر و بیحال آن
خود شده افتاد چون بخود باز آمد حضرت فرمود ای سلطان بدانکه ما با شما در دنیا جدال و قتال
نداریم بلکه ما با امور اخروی اشتغال داریم این نوع گمان را بما مبر که بهتان و افترا است **بیست و یکم**
در کتاب بحار از دعوات اخبار مروی است که ابوهیم نام گفته مرا برادری بود شیعه و من او را
عیب میکردم تا در ایامی که متوکل مرا با جمعی فرستاد از پی احضار امام علی النقی ع گفته در بین راه یکجا
آبگاه نزول نمودیم ما تمام تشنه و مانده شده بودیم و حیرت میکردیم که این روز کو ما در این
بیابان بی آب و بیعلف که جا منزل کنیم پس ناگاه آن ماه فلک امامت از راه شفقت بما نظر فرمود
که معلوم تشنه شده اید آماده نزول باشید من حیران شدم که این بیابان بی آب چگونه میتوان زیست
کرد و چون بجانب رویم که همه تشنه شده ایم پس نظر بما فرمود که معلوم همه گرسنه و تشنه
شده اید گفتیم آری والله ای آقا فرمود منزل کنید و بخورید و بیاشامید این فرموده حضرت سبب
حیرت ما شد زیرا که کسی آب و کباب نمیدید پس بمجردیکه فرود آمدیم ناگاه درخت عظیمی دیدیم
که سایه آن خلق بسیاری را کافی بود و چشمه آب آشکار بود و ما مکرر از این معبر سفر کرده بودیم
و هرگز از آب و گیاه و شجر نبود پس من در دل تفکر میکردم و در تعجب بودم که آنجناب بمن نظر
فرموده تبسم نمود پس من رفتم عقب درخت و شمشیر خود را دفن کردم و عرض من نشان آنمکان
بود و بول کردم و بعد از آنکه از آنمکان بار نموده در رفتیم در مرتبه عود کردم در آنجا که بول
کرده بودم شمشیر خود را در آوردم و اثری از آن درخت و چشمه آب ندیدم در تعجب سر بجانب آسمان
بلند کردم و از رب اکرم سؤال نمودم که مرا محبت امامان و ذریه رسول عالمیان با فیض کنی پس روانه
شدم تا خود را بقافله رسانیدم و چون بخدمت آنجناب رسیدم فرمود ای ابوالعباس خوب امتحان
کردی مکان را گفتم بلی فدای تو شوم تا این زمان من در شک بودم از امامت امامان و الحال از
برکت ملازمان دیده بصیرت گشودم حضرت فرمود بلی شیعیان عدد مشخصی هستند که
زیاده و کم نمیگردند و موافق روایت آنکس برادر امام علی النقی ع موسی نام بود که مشهور بمبرقع
شده بود و مدفن او در قم است **بیست و دوم** در کتاب بحار مروی است از مردی از تلامذه بختیشوع

طبیب که گفت من نصرانی بودم و در ایام متوکل الخلیفه باطل حران دخول آورده بود و منتفع نمود
و در سر من رای منکر بود که احدی از اولاد رضا ع را خلیفه از خوف آنکه مبادا خروج کنند
نزد خود آورده نگاه داشته و جمعی او را امام میدانند و من در همه ایام طالب دیدن او بودم تا آنکه
روزی عبور میکردم که آنحضرت سوار بر یابوی ... شد که تمام خاص و عام از عبور او قیام میکردند
و سلام مینمودند من نظر کردم دیدم که مرکب او عربی سیاه بود و عبا و عمامه نیز سیاه بود و
چهره امامت انور که سیاه شده بود در دل گفتم سیاه بر سیاه سوار شده چون آنشاه بمن رسید بنظر
الله نظر تندی بمن کرده فرمود دل تو ای غافل سیاه تر است از آنچه دیده تو که سیاه بر سیاه سوار
است پس من حیران بر مرکب آن امام افتاده پشیمان شدم و عرض کردم که الحمد لله شکر رب اکرم
دل مرا سفید کرد از آنچه دیدم بلوی گفت در زمان ارتحال الطبیب بعیادت او رفتم خدا دل مرا
سفید کرد از آنچه از امام علی النقی ع دیدم و انا اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان
محمدا عبده و رسوله و ان علی بن ابیطالب حجة الله علی خلقه و انا موسی الاعظم و در همان مرض
وفات یافت و من بغسل او حاضر شدم بیت و نیم ایضا در بحار مروی است که متوکل با ابن سکیت
گفت در حضور من از علی بن رضا ع مسایل مشکل سؤال کن که او را منفعل کردانی پس پرسید که در ب
حمید چرا موسی را با عصا و ید بیضا مبعوث نمود و عیسی را بر شفا دادن مرضی و محمد ص را
بقرآن و سیف فرمود در عهد موسی اکثر مردم ساحر بودند و در این فن ماهر بودند پس خداوند
قادر اعدا غالب بر همه کردانید تا آنکه حجت بر ایشان تمام ترک کرد و در عهد عیسی ع اطبا ماهر
بودند خداوند قادر او را غلبه داد بر همه عبا بکه دانند که این از قدرت انسان بیرون است
و در زمان سید عالمیان هنر نزد اکثر بفصاحت و شعر و شجاعت و غالب بر عرب شد از این
سبب که ادب در میان جماعت عرب مخصص بود بکلام فصیح پس هر چه نزد اهل زمان عجب
بود و هنر مینمود خدا همان را بر رسولان عطا میفرمود که احدی قادر بر اتیان نه باشد ابن
سکیت گفت در این زمان حجت چیست برای مردمان فرمود عقل است که میتوان بان تمیز داد
کاذب را از صادق مراد حضرت این بود که هر که ادعا میکند که منم خلیفه رسول خدا بعقل میشود
دانست که صادق است یا کاذب و چون در آن مجلس یحیی بن اکثم نیز حاضر بود و در علوم ماهر بود
خطاب بخلیفه بیجاب کرد که ابن سکیت مردی است در علم صرف و نحو دانا است مباحثه کردن او
بجاست بمن بکذار پس مسایل مشکله چند همراه داشت اول آنها این بود که گفت در عهد سلیمان نبی الله
علم او بر همه جهانیان سر آمد بود پس چرا خدا فرمود که و قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک
به تا آخر یعنی آنکسیکه عالم بود بعلم کتاب سما گفت من بقدر دیده بر هم زدن تخت بلقیس را نزد تو
حاضر میکنم این یک بود که زیاده بر سلیمان بود علم او حضرت فرمود این آصف بن برخیا بود وصی و وزیر
سلیمان بود و علم او همان علوم بود که حضرت سلیمان او را تعلیم کرده بود و خود هم قادر بر آن بود نهایت آن

جهت دانستن

جهت دانستن مردمان که بدانند رتبه او را و اعتقاد کنند خلافت او را امثال این امور را در دست
او جاری مینمود تا آنکه در خلافت و امامت او خلاف نکنند دویم از مسایل آن جاهل این بود که سجود
بغیر رب معبود برای احدی جایز نیست پس چرا یعقوب و اولاد او سجده کردند حضرت فرمود
سجود حضرت یعقوب و اولاد او طاعت خدا بود و تحیت یوسف و سجود برای یوسف نبود چنانچه
سجود ملائکه در آسمان مختص رب سبحان بود مقابل پدر آدم میان پس این سجده شکر بود که خدا همه را
در یکجا جمع نمود آیا نمی بینی که در اینوقت گفت که رب قد آتیتنی من الملک خدای من بتحقیق کرد ادی
مرا از پادشاهی و علوم غیر متناهی سؤال دیگر او این بود که خدا فرموده فان کنت فی شک مما انزلنا
الیک فاسئل الذین یقرءون الکتاب تا آخر پس اگر بوده در شکی از اخبار آسمانی که بر تو نازل کرده ایم پس
سؤال کن از کسانیکه کتب منزله از آسمان را خوانده اند که شهادت دهند بر حقیقت این اخبار گفت چگونه
میتواند بود که سید ابرار در شک باشد حضرت فرمود این معنی مراد نیست بلکه اهل عناد میگفتند
چگونه رواست که خدا نازل کند وحی را به بشری مثل ما که میخورد و می آشامد و در بازارها راه میرود
و در این صفات مثل ما است بلکه اگر خدا اراده فرستادن رسول را داشت باید ملائکه سما را بنزد ما
بفرستد که غیر جنس ما باشد پس خدا فرمود اگر در شک میباشی از نازل کردن ما وحی را بر تو
و حال آنکه مماثل دیگرانی در بشریت پس در حضور ایشان جماعت از حق دور از اهل کتاب سؤال کن که
آیا عادت رب متعال همیشه این بوده که رسول را از جنس انسان قرار میداده یا ملک آسمان پس
هر گاه همه اذعان کردند که در همه ایام کار خداوند علام این بوده بدانند که این نیز همان حکمت بوده
که خرق خود نموده و اینطور بقدر مکالمه کردن نهایت حسن را دارد که شک را خداوند پاک معین
نفرموده چنانچه در آیه مباهله خدا که عالم بود که کاذب کی است و میدانست که رسول او صادقست
مع ذلک فرمود فنجعل لعنة الله علی الکاذبین فرمود برسول که بگو باید نفرین کنیم و لعنت خدا را
بر کاذبین قرار دهیم و امر نمود که تعیین کاذب نفرمایید قرار دهیم لعنت بر شما پس در اینجا نیز او را
حکمت شاکین را معین نفرموده سؤال دیگر آن رأس جهال این بود که خدا فرموده و لو ان ما فی الارض
من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله گفت خدا فرموده اگر اشجار
قلم کردد و بحر همه مرکب شود تمام نمیکردد کلمات خدا و فرموده است بعد از بحر هفت بحر دیگر هم
کجاست این هفت بحر زیرا که بحار دنیا که تمام در تحت عموم الف و لام هست حضرت فرمود مقصود
این معبود آنستکه اگر مانند طوفان زمین منفجر شود و بحار هفت که از آن نیز عیان کردد و همه مرکب
شود در نوشتن علوم رب تمام نمیکند و آن بحار هفت که از اول عین کبریت است و عین برهوت و
عین طبریه چهارم عین حمه ... که خدا در قرآن فرموده پنجم عین لسان ششم چشمه سیلان هفتم چشمه
باحوران و مراد از کلمات ما ایم که بنهایت نمیرسد فضایل ما و سؤال دیگر یحیی نام از امام ع این بود
که خدا در وصف بهشت فرموده که فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین در بهشت هر چیزی که

خواهش دارد نفوس اماره شده پس حضرت آدم خواهش نمود با کل شجره و نعمت بهشت تمام
بر بهشتیان مباح است آنچه بحقیر معلوم شده از ایراد اشکال او اینست که گفته رب علام هر چه را
حرام فرموده بعلت خباثت و قباحت آنست بنا بر حسن و قبح عقلیان و در منزل و مکان پاک چون
مختص رحمت آفریده شده حلال باشد حاصل آن امام عادل موافق کلام او جواب فرموده که
آنچه را داخل نهی فرمود چیزی ماکول و عین موجود در بهشت نبود بلکه نهی فرمود از فعلی که
ایجاد آن در قدرت آدم بود زیرا که مراد از شجره که فرموده نزدیک مروید یعنی شجره خبیثه حسد است
که چنانچه شجره را ثمر چند هست حسد نیز ثمر چند میدهد پس خدا فرموده که در این مکان که جای متقیان است
چهار نباشید که هر گاه مطلع شوید بر فضایل دیگران که بیند آنها از نبید بخداوند بد بر حسد
با آنها نظر کنید و خداوند مجید این عهد را با آدم و در میان آورده بود پس در وقتیکه خبر داد از آن
فضایل سید ابرار شد فنسی و لم نجد له عزما پس فراموش نمود و نیافتیم جهت او عزمی را سؤال
دیگر او این بود که خدا فرموده او یزوجهم ذکرانا و اناثا اشکال آن بدفعال این بود که تزویج را بمعنی
نکاح گرفته بود پس جای بحث بود یعنی بمعنی حقیقت شرعیه یا متشرعه هم حمل کرده بود و گفت
بنابر این ایر جایز است تزویج ذکور پس آن والا مقام بر یحیی نام اعلام فرمود که زوج را عدد کردن
است یعنی مراد معنی لغوی است یعنی جفت میکرداند اولاد را از جهت عباد خود ذکور و اناث
یعنی متولد میکند جهت او ذکور و اناث با هم پس فرمود هر دو چیز قرین زوج اند و نعوذ بالله که
خداوند قصد کرده باشد آنچه را تو ادعا کردی ای ابا طلب رخصت میکنی در گناه حضرت الله
فرموده و من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهانا الا من تاب
یعنی و هر که بکند اینکار را یعنی لواط را ملاقات میکند جزاء گناه و کار بد خود را و بعضی گفته اند که
اثام نام چاهی است در جهنم که هفتاد سال عمق آنست و مضاعف میکرداند برای فاعل اینکار یعنی
لواط عذاب دار القرار یعنی اگر تایب نکردد بعلاوه از عذاب دار دنیا باو میرسد عذاب آخرت هم
میباشد سؤال دیگر او بالنصرانی این بود که شهادت در اکثر امور یکتن از کس جایز نیست پس چرا
یکزن را میشنوند شهادت او را فرمود شهادت قابله در صورتیکه نزاع در میان نباشد در حیات و
ممات ولد مسموع است و در صورت نزاع لا بد باید دو نفر باشند مثل امور دیگر و اینمقام بعلت
عدم رخصت رجال است در استحضار و در این احوال زنان قایم مقام مردان میباشند و اما سؤال
دیگر آن بی بصر این بود که فرموده علی ع درباره خنثی آنستکه ارث بدهند او را از بول کردن او و معین
کنند که داننده مردانست یا زن و حال آنکه حرام است نظر و عورت او و مثل دیگران فرمود او را عیان
میکنند در عقب دیوار یا جائی و جمع عدول همه آیینه در دست میگیرند و نظر در آیینه میکنند و آنچه
می بینند عورت او نیست بلکه شبحی است از عورت پس سؤال دیگر یحیی نام از آن امام ع این که چرا
آنحضرت در صفین که با معاویه لعین محاربه مینمود مرخص فرموده بود که زخمداران آنها هم تعاقب کنند

بکشند

بکشند و فراریان را هم مانع کردند و بکشند و در جنگ جمل که با عایشه محاربه میکرد بر خلاف
این مرخص نفرمود که زخمداران را هم بکشند و فراریان را تعاقب نمیکردند و حال آنکه هر دو
لشکر همه مسلمان بودند این فرق چرا بود حضرت فرموده در صفین معاویه بی دین لعین
دستگیر و حقیر نشده بود و هر که فرار میکرد محل و قرار داشت و پناه باو میبردند و باز سپاه او
را سپاه زیاد میشد و مجروحین که باو میرسید مداوی مینمودند و مال میداد موجب زیادی
فساد بود بخلاف جنگ جمل که سر کرده لشکر دستگیر شد سایر لشکر از حضرت فرار میکردند
و در نظر جنگ دیگر نداشتند بلکه امامت را بحضرت قرار داده بودند فراریان خوف اضرار
لشکر بود پس در اینصورت متعرض شدن ایشان منفعت نبود و در فرار ایشان ملاحظه اضرار
و خوف بسیار نبود و بسا بود که بعد از آن هوشیار میشدند خود را داخل اصحاب حیدر کرار
می نمودند چنانچه بسیار چنان شد بحث دیگر او این بود که حضرت امیر ع بر فلان صاحب تقصیر
که لواط کرده بود حد جاری نفرمود حضرت فرمود هر گاه این گناه از اقرار خود کند کار ثابت کرده
امام اختیار بخشش اگر خواهد حد جاری میکند و اگر خواهد میبخشد بر خلاف اگر از اقامه
بینه بر ثبوت برسد چون کلام آن امام ع باینمقام رسید آن کور نام در غم و هم رفته بمتوکل
اعلام کرد که دیگر در هیچ ایام مرا با این امام ع در هجوم عام مباحثه امر مکن که این والامقام
عاجز نمیکردد و موجب ظهور فضل او نزد رافضه و هر جاهل و هر عاقل میگردد و ایضا در
ایام شاهی متوکل نصرانی با زن مسلمانی زنا کرده بود در وقتیکه متوکل اراده نمود که حد بر او
جاری کند که شهادتین گفت متوکل از حکم آن غافل بود فقها را احضار نمود یحیی نام که اعلم آن
ایام بود گفت اسلام محو میکند همه آثام را و اشتباه گناه بر او نمیماند و بعضی گفتند بر او سه حد
جاری میشود پس متوکل خدمت امام عادل ع عریضه نوشت حضرت فرمود باید باو حد جاری
شود تا وقتیکه فوت شود فقها تمام انکار کردند فرموده آن بزرگوار را پس متوکل خدمت آنجناب
نوشت از علت و سبب آن حضرت نوشت بسم الله الرحمن الرحیم فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا
بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین یعنی چون دیدند عذاب و غضب ما را گفتند ایمان آوردیم
بخداوند تنها و کافر شدیم بآنها که با خدا شریک میکردیم در عبادت یا طاعت غرض حضرت
استدلال فرموده باین شریفه بر اینکه بعد از دیدن عذاب رب الارباب ایمان مفید نیست برای
انسان یعنی حد تمیکند پس همه اذعان کردند و زدند او را تا وفات نمود ایضا روی که ابو الحسین
نام گفته من تا ایام امام علی النقی ع واقفی مذهب بودم یعنی بعد از موسی بن جعفر ع قایل بامام دیگر
نشده بودم تا آنکه روزی از ایام از نزد امام ع عبور مینمودم که آنحضرت فرمود تا بکی نوم و خواب غفلت
خواهی بود آیا وقت آن نشده که بیدار شوی و از این مستی شراب جهالت هوشیار کردی گفتم من چون
با احدی اعلام نکرده بودم از مذهب خود از فرموده آنجناب در حیرت رفتم بحال از اقوال آن امام

باجلال پس بالطاف رب متعال همانوقت بخاطر من افتاد که اعتقاد کردم بان امام والامقام
ایضا مروی است از داود بن قاسم جعفری که گفت بخدمت امام علی النقی ع آمدم در وقتیکه اراده حج کرده
بودم و آنجناب در مشایعت من آمد تا بیرون حصار شهر آنگاه خطی مدور بر زمین کشید
و بمن فرمود بردار آنچه در میان خط است ناگاه بقدرت الله قطعه طلائی مثل آفتاب دیدم برداشتم دو
مثقال بود فرمود این را در خرج راه خود نگاه دار و از جمله بخشش و جود آن امام معصوم ع آنست
که در بحار ذکر شده از احمد بن اسحق و عثمن بن سعید و علی بن جعفر که گفتند ما بخدمت
آنسرور رفتیم در سر من رای و یکنفر از ما شکایت نمود از قرض خود حضرت او را وکیل خرجی بود
عمر نام خطاب باو فرمود که بیاور سی هزار اشرفی جهت احمد بن اسحق و سی هزار اشرفی نیز بجعفر
بده و سی هزار اشرفی دیگر هم خود برداشت که مجموع آن بحساب این زمان تخمینا شصت و سه هزار تومان
میشود این نوع عطا و بخشش از امامان زمان معجزه ایست نمایان بجهات بسیار اولا از جهت عادت
که از انسان مثل این جود محالست دویم آنکه آن کسان بی مال که در ظاهر کار پریشان حال نماید
ایضا محالست سیم تفحص احوال رجال عصر حال ما اگر کردیم احدی را باین عطا و نوال ندیدیم مگر
آبای کرام آن امام زیرا که حاتم بخشیدن امیر ع زیاده از اینها بوده حاصل از امثال این امور بر هر
عاقل ظاهر است که صد هزار مثل آن نثار امامان است که دنیا در نزد اینها با خاک یکسان است
و همیشه در صدد تحصیل درجات جنان و رضای قادر منان چنانچه از محمد بن طلحه مروی است که
آن امام ع یومی از ایام بیکی از قری تشریف برده بود که اعرابی بیامد تفحص حضرت را مینمود چون
خبر آن سفر حضرت یافت بآنمکان شتافت و بعد از آنکه خدمت آنجناب رسید حضرت فرمود بچه کار
باین دیار آمده عرض کرد از کوفه بعلت طلب کار خدمت شما آمده ام من مردی هستم دست در
جل شما حضرت علی ع و فلان بمقدار قرض دارم و گمان ندارم باحدی که ادا کند بغیر شما پس حضرت
او را نازل نمود و مهمان امام زمان ع بود تا روز دیگر آنسرور باو تعلیم فرمود که آنچه امر میکنم
باید خلاف آن نکنی حجت و سندی نوشته باو داد که فلان مبلغ از مال فلان بر ذمه من است و
فرمود از خط این پس و خلاف [illegible] بیا وقتیکه جمعیت
باشد حجت خود را بیرون آور و مطالبه طلب خود را بکن و درشتی بکن و زنهار که ترک کنی آنچه را من
امر کردم پس آن اعرابی قبول نمود و بعد از چند روز حضرت اعرابی منتظر بود تا وقتیکه اکابر و اشراف
در حول و اطراف مجلس امام ع بودند آن عرب با شدت عجب بخدمت آنعالی نسب آمد و مطالبه طلب را
میکرد و تاکید تمام بامام ع میکرد که باید الحال تمام و کمال مال بمن برسد و آنجناب با رفق و مدارا
با او وعده وفا مینمود و فرمود انشاء الله بعد ادا خواهم نمود پس خبر بخلیفه [illegible]
سی هزار درهم خدمت امام محترم بر رسم انعام فرستاد حضرت با حضار آن عرب فرمان داد و تمام آن زر را
باو عطا فرمود که [illegible] جهت زیرا که امام ع جهت انعام او را علاوه بر قرض او نوشته و این
درهم

درهم اضعاف آن بود حضرت یکدرهم از آن را خود ضبط ننمود پس اعرابی خشنود و مدح و ثنا
مینمود و میگفت الله اعلم حیث یجعل رسالته خدا داناتر است که در کجا قرار دهد رسالت خود را
در کتاب بحار از ایوب نام مروی است که گفت خدمت امام ع عرض کردم در عریضه خود که
زوجه ام حملی دارد دعا کن که پسری کردد نوشته بود که متولد شد پسری پس بعد از آنکه بمن خبر
رسید او را محمد نام کردم بفرموده آن امام ع یحیی نام گفت [illegible] در خانه حملی بود بخدمت حضرت
عرض کردم و عریضه فرستادم که دعا نما پسری کردد حضرت نوشته بود بهار دختری
که از پس [illegible] دختری بود ایوب بن نوح گفت در کوفه جعفر بن عبد الواحد
قاضی اذیت و آزار بسیار بمن میرسانید من شکایت بحضرت نوشتم آنجناب در کتاب نوشته بود
که خدا شر او را کفایت نمود و مدت دو ماه دیگر صبر نما گفت موافق فرموده آنشاه دو ماه شد
که از کوفه عزل شده بیرون رفت **معجزه دیگر** در کتب اخبار مروی است از هاشم بن زید که
گفت دیدم علی بن محمد را که کور مادرزاد را بینا ساخت و دیدم روزی آن امام مکرم از گل صورت
مرغی ساخت و در او نفس دمید بقدرت حق بحیات پرید من گفتم فدای تو شوم پس تو هم که از
حضرت عیسی نیستی فرمود عیسی از من و من از عیسی میباشم ایضا محمد بن سنان گفت آن
امام ع بحج بیت الحرام بود و عود نموده بود که نزدیک بمدینه مردی از اهل خراسان در
میان راه حمار او مرده بود و در اندیشه بار خود تفکر مینمود پس آن امام ع فرمود که ما هم
کمتر از بقره بنی اسرائیل نیستیم نزد خدا که بعض اجزای آن باقی را زنده نمود و از صاحب حمار هم از دوستان
ائمه اطهار ع بود پس حضرت حمار او را باذن خدا زنده نمود **معجزه دیگر** در کتاب بحار
مروی است که جناب امام علی النقی ع روزی با اصحاب مشغول صحبت بود که احدی با اضطراب
در نهایت خوف داخل شده عرض کرد فدای تو شوم پدر مرا گرفتند کسان سلطان بعلت
دوستی او با امامان ع و بمکان تنگی حبس کردند و امر کرده که در اینشب او را زنده در فلان
مکان دفن کنند حضرت فرمود غرض تو چیست عرض کرد فدای تو شوم مثل سایر آباء
امجادم حیات والد خود را میطلبم حضرت تبسم فرمود و وعده باو داد که در اینشب بنزد تو می آید
پس تا در حول الصبح بود که پسر او باب خانه را کشوده داخل شد پدر تعجب نمود و در صدد تفحص
بود که چه شد احوال تو گفت احدی نگهبان من بود در زندان پس آن نگهبان در مکان من داخل شد
ده مرد مطهر و منور دو بمن گفتند ای پسر اینکس که طالب خون تو است او را در باب زندان در
همان مکان تو دفن میکنیم و تو خود را بحجره کردان و برسان خود را بمرقد سید عالمیان ص و در
آنجا عمر خود را باخر برسان پس نگهبان را گرفته از بلندی بزیر افکندند و مرا بخانه او بردند فی
الحال در انتظار هستند که بنزد ایشان برگردم پس وداع نمود باید دید خود و عازم سفر نزد قبر مطهر
سید انبیا شد راوی گفت پدر پس بخدمت حضرت آمده قصه را تمام اعلام نموده حضرت

تبسم فرموده گفت مردمان نمیدانند آنچه را امامان میدانیم از جمله **مواعظ** و کلمات آن امام با برکات
آنکه بر فتح نامی فرمود یا فتح هر که اطاعت خدا را میکند مطاع و فرمان فرما میگردد و هر که اطاعت
خالق کند [illegible] نه باید حذر بکند از غضب مخلوق و هر که بغضب آورد خالق خود را یقین داند که
خدا او را مبتلا بغضب مخلوق میکند و بدرستیکه انسان از وصف خالق سبحان عاجز و ناتوان
است مگر آنکه باید وصف کند او را بچیزی که او خود وصف فرموده زیرا که حواس از ادراک او
عاجز است و اوهام نمیرسد بکنه ذات رب علام کیفیت را او خلق کرده و مکان را او ایجاد نموده
پس چگونه میتوان برای ذات اقدس او در ازل کیف و [illegible] اینی بود بلکه خدا است واحد و صمد
الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد **در کتاب کشف الانوار** از محمد بن داود دیلمی مروی است که
ما مالی را از قم بار کردیم از خمس و هدایا و نذورات [illegible] بودیم و جواهر چند از شیعیان
[illegible] بود و ما میبردیم که ناگاه در اثنای راه قاصدی از امام ع بما رسید که گفت حضرت فرموده
برگردید حالا وقتی نیست که توانید مال را بما برسانید پس ما عود کردیم بعد از ایام چند نوشته
آنجناب بما رسید که من بار کبی جهت شما فرستادم بار شترها بار کنید و در بیابان رها کنید که
خواهد رسید گفته اند که ما چنان کردیم و شترها را رها نموده بخدا سپردیم چون سال دیگر
شد بعزم سفر خانه خالق اکبر رفتیم خدمت آنسرور رسیدیم تمام آن اموال را بما نموده
فرمود نظر کنید که همه نزد ما موجود است و هیچ از آنها مفقود نیست **ایضا** مروی است که
یومی از ایام امام علی النقی ع در سر من رای بود که نظر فرمود احدی از خانه سلطان بر اسبی
و خلعت در بر او بود و جمعی در رکاب او بوده در نهایت فرح و سرور از نزد حضرت عبور نمود
راوی گفت حضرت با اصحاب خود خطاب فرمود و گفت اینمرد خوشنود شده بر سببی که آنچه
برای او موجود شده و فردا بعد از نماز ظهر فوت میشود راوی گفت ما سه کس بودیم که بعد
از شنیدن این کلام از امام ع از آن مجلس بر پا نموده با خود قرار دادیم که این خبر از این سرور باعث
امتحان ماست که اگر کذب کرد او را قتل کنیم و بر این عهد و پیمان کردیم پس صبح بود که صدای
نوحه و غلغله از خانه او بلند شد و گفتند در حالت مستی از مکانی افتاده و گردن او شکسته
پس ما در جنازه او حاضر شدیم و همه از خبر آنسرور در حیرت بودیم و من یقین بر حقیت امیر
المؤمنین ع و ائمه طاهرین ع نمودم و گفتم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول
الله ص **ایضا** راوی دیگر گفت من بر مذهب معتزله بودم و منکر امامت سایر ائمه ع بودم تا
آنکه محتاج بدیدن سلطان شده بسر من رای آمده بودم و منزلی در آنجا بودم که یومی از ایام
سلطان امر نموده بود بخاص و عام که تمام باید بالباس و اسباب سوار کردند و در فلان میدان
جمع شوند گفت پس من در یکی از جهت تماشا نگران بودم که سواران و سرداران سلطان
همه با مراکب خوب و لباسهای مرغوب مثل تابستان سوار شده و بجانب میدان روان بودند که
ناگهان

ناگهان در آن میان جناب امام علی النقی ع سواره نمایان شد بر خلاف سایر مردمان با لباس
زمستان بر آمده بود و آنچه برای خود و اسب خود ضرور داشت از جهت حفظ از شدت باران
تمام را بر خود و اسب خود پوشانیده بود و دم اسب خود را نیز گره کرده بود [illegible]
کرده در سیر کردن در گل و سایر مردمان بر آن امام زمان استهزا میکردند چونکه از حکمت کار
آن بزرگوار استحضار نداشتند اما آنجناب این آیه را از کتاب رب الارباب تلاوت مینمود الا ان
موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب یعنی آگاه باش که یقین وعده عذاب نازل شدن بر کافرین صبح
آیا نیست صبح نزدیک اگرچه آیه حکایت عذاب نازل شدن امت سابقه بود در نهایت حضرت آن
آیه اشاره برسیدن این عذاب فرمود پس چون به بیابان بی پناهی رسیدند ناگاه بقدرت رب رحمن
ابری از آسمان نمایان شده اینقدر بارید که تمام خاص و عام عاجز شده بحدی رسید که مراکب تمام
در گل مانده بود و قادر بر حرکت و رفتار نبود و حضرت هر چه در محافظت خود و مرکب بود
همه را استعمال نمود پس در زمان مراجعت همگان همه مردمان از گل و باران با قبح صورتی مصور
شده بودند و مرکب هر یک از دم و یال آلوده بگل و غبار بود سوای آن بزرگوار که آلوده بگل نشده
در هیئتی عجب وارد بلد شدند پس من حیران با امام زمان نظر میکردم و در دل خود تفکر میکردم
که آیا در پوست این حیوانها که لباس زمستان میکنند میتوان نماز کرد پس از قدرت خدا حضرت بمن
التفات نموده فرمود اگر از حیوان حلال گوشت است حلالست در آن نماز و اگر از حرام گوشت
است حرام است در آن نماز پس در آن زمان من تصدیق بحقیت او را نموده قایل بامامت آنسرور
سعادت شدم ملازمت آن بزرگوار را اختیار کردم و از جهت اختصار به بعضی از فضایل آن امام
عادل اکتفا نمودیم زیرا که آنچه مذکور شد هر جاهلی را کامل میکند **خاتمه** این باب در ذکر بعضی
از احوال ارتحال آن مقرب ذوالجلال بوجه اجمال و بعضی از احوال جعفر کذاب که ولد آنجناب بود
در کتاب بحار ذکر شده که بعد از آنکه متوکل از خدا غافل آن امام عادل را حبس کرده بود و خبر آنسرور
منتشر شده بود احدی از جماعت امامیه گفت من بخانه متوکل لعین آمدم که خبر آنسرور را تفحص
کنم و چون نزد باب خانه آن مستوجب عذاب رسیدم و حاجب را دیدم که نظر تندی بمن کرد
ترسیدم و نادم شدم پس حاجب [illegible] مردمان را دور نموده خلوت کرد و بمن گفت معلوم است که
اراده داری که آقای خود را دیدن کنی من از خوف گفتم کیست آقای من سوای متوکل گفت [illegible]
آقای حق [illegible] منهم در مذهب تو داخل شده ام پس مرا بزندان امام زمان داخل نمود ناگهان
دیدم آن بزرگوار بعبادت رب سبحان است و قبری در آن مکان کنده اند پس بعد از سلام بر امام ع هر
نظر بر کنده برای آنسرور میکردم بی اختیار میگریستم [illegible] که چگونه ظالم ستمکار
بر فرزند رسول مختار مسلط شده پس آنجناب بمن خطاب فرمود که غمگین مباش که ایشان را در این زمان بر من
تسلطی نیست تا هر زمانی که مقدر ایزد سبحان است پس من ساکن شده عرض کردم فدای تو شوم حدیثی از سید انام

شنیده ام که معنی ان نفهمیده ام فرموده است جل شما لا تعادوا الایام فتعادیکم دشمنی مکنید با ایام که ایام هم با شما دشمنی میکنند غرض راوی این بود که ایام چگونه دشمنی میکند امام ع فرمود یعنی دشمنی مکنید با ائمه انام در دنیا اگر چنان کنید با ائمه انام در عقبی ایشان هم با شما دشمنی میکنند بعد از آن تفسیر فرموده خود را بیان فرمود که سبت یعنی شنبه اسم رسول خدا است و احد کنایه از امیر المؤمنین است و اثنین که دو شنبه باشد کنایه از امام حسن و امام حسین است و ثلثاء عبارت از علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد است و اربعا از چهار امام موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و من و خمیس اسم حسن ولد من است و جمعه اسم ولد ولد من محمد بن الحسن است زیرا که جمیع حکم میکرد به سوی او جماعت بر حق و اوست آنکسی که زمین را پر میکند از عدل و احسان بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و عصیان گفتم که بعد از بیان حدیث بمن فرمود که برخیز برو از اینمکان که من برتو ایمن نیستم از ستم ایشان پس من او را وداع نموده قیام کردم ابن اورمه روایت کرده که در همان یوم که متوکل ان خدا غافل امام عادل را محبس کرده بود من به سلام آنجناب رفتم آن لعین گفت میخواهی خدای را در اینجا ببینی گفتم سبحان الله خدا را چگونه میتوان دید گفت انکه را میگوییم که او را برای خود اخذ کرده اید و سجده میکنید یعنی امام علی النقی ع گفتم ما نور را بچشم خود میدانیم نه او را پس امر کرد برو نزد او پیش از آنکه کشته گردد او را رای کی گفتم من با خوف بسیار خدمت آن بزرگوار آمدم چون نظر کرده و آماده نزد او دیدم بی اختیار اشک از دو دیده اعتبار می باریدم پس آن بزرگوار مرا دلداری داد و فرمود غم مخور و اندیشه منما که اینظالم را بر من تسلطی نیست و بعد از دو یوم دیگر کشته میگردد با ابو حرمه ندار باشه و بسقو میبود گفت پس من مطمئن شده منتظر خبر آنسرور بودم که بفضل خالق اکبر بعد از دو روز بود که خدا باب سعود را برآن دو کافر کشود من بجود شکرانه بجا آوردم و موافق روایت مدت امامت آنسرور مایه هدایت سی و سه سال شده که آخر دولت معتصم بود بعد از آن پنج سال و هفت ماه واثق بالله بعد از کنشتن واثق چهارده سال با متوکل بود بعد از کشته شدن متوکل چند ماه منتصر و لدان روسیاه شاه بود و بعد از آن مدت دو سال و نه ماه مستعین بالله شاه بود و بعد از او نبیره و لد متوکل شش سال و هشت ماه شاه بود که معتز بالله ملقب شده بود و در دولت او حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه به درجه سعادت شهادت رسید و در خانه خود در شهر سر من رأی مدفون شد در حین کتب الانوار که تا الحال برقرار است و از جمله اولاد آنسرور مایه ارشاد جعفر کذاب بود که ادعای امامت نمود و چون متصف به تقوی نبود بلکه مرتکب مناهی و معاصی میشد هر کسی صاحب شعور بود کذب او در نزد او در کمال ظهور بود و در نوشته که بخط صاحب الامر ع بدست وکلای آنجناب بیرون آمد از آنجمله در جواب مسائل مشکله چنین نوشته شده بود این که سؤال کرده بودی از منکرین ما بدانکه از خویشان ما هر که منکر احدی از ائمه دین باشد مثل ولد نوح است که خداوند غفور او را از رحمت دنیا و عقبی دور کرده و اما طریق جعفر عم من مثل رفتار برادران یوسف است که چنانچه ایشان

نام حدیث در معنی اسامی ایام هفته

قصه جعفر کذاب

شرف و بزرگی برادر خود را انکار کردند جعفر نیز امامت برادر خود را انکار نمود و در روایت حضرت علی بن الحسین ع ذکر شده که راوی سؤال از حال ائمه بعد مینمود آنجناب تعداد مینمود تا آنکه فرمود بعد از محمد باقر ع ولد او جعفر صادق است ع راوی عرض کرد فدای تو شوم مگر نیستید شما جماعت ائمه تمام صادق پس چرا این یکنفر ملقب به صادق شده فرمود از رسول خدا ص بما خبر رسیده که آنسرور فرموده که از اولاد حسین ع دو جعفر خواهند بود جعفر بن محمد صادق است و جعفر بن علی که پنجم از اولاد جعفر صادق است جعفر کذاب است جمعی از شیعیان قم موافق روایت اموال بسیار داده بودند که بحضرت امام حسن ع برسد و چون جعفر با اهل شر اهلیت داشت ظالمان اعلام نشان مرهم میدادند حاصل چون آنجماعت عاقل داخل سر من رای شدند تجسس از امام کردند جماعت عوام دلالت نمودند جعفر کذاب را بعد از آنکه داخل خانه او شدند دیدند در مجلس غناء و سازنشسته یقین بکنند دعوی نمودند مال را ندادند هر چه اصرار کرد آنها انکار کردند آخر کار که جبار آن دیار شکایت نمود که مال شیعیان فورا او نده بمن نمیدهند خلیفه آنها را احضار نموده از علت کار پرسید گفتند ما را اختیار دادن مال نیست مگر بعد از ملاحظه صدق گفتار او و آثار امامت پس ایشان را رها کرد جعفر اصرار کرد که خلیفه اجابت کند در دادن مال جواب گفت ما منع میکنیم که بیرادر تو نمیدهند و بحث فائده است باز میدهند اگر هم امر کنیم که بتو دهند چه فائده خواهد بود و به نام نیز خواهیم شد حاصل کار حسن رفتار است به نوعیکه صاحب انصار تو را مکتفا رصادق دانند تا خود مال را بتو آورند باب نهم از جلد سیم کتاب دلایل الدین در ذکر احوال امام حادی عشر و والد الخلف المنتظر سبط خیر البشر شافع یوم المحشر حسن بن علی العسکری علیه و علی آبائه و اولاده صلوات الله الملک الاکبر مولد آنجناب موافق بعضی از روایات در مدینه بود و والده آنحضرت ام ولد بود مسمی بحدیث شده بود و بقولی سلیل و از جمله صالحات و مؤمنات بود و ولد او منحصر بحضرت قائم ع است و موافق روایت یوم ولادت او با سعادت جمعه بود دهم ماه ربیع الاخر در سنه دویست شصت گذشته آنحضرت از دنیا رحلت نمود بانعد یوم جمعه هشتم ماه ربیع الاخر عمر آنحضرت بیست و نه رسیده مدت بیست و سه سال با والد بزرگوار خود بود و مدت شش سال امام انام بود در اول ایام امامت آنسرور مایه هدایت دولت باطل در تصرف معتز بالله جاهل بود بعد او سلطان جور مهتدی نام بود بعد از او معتمد نام که نام او احمد بود و ولد متوکل عباسی شاه آن ایام بود تا آنکه چند سال از دولت آن شقاوت مآل گذشته ضمان ارتحال امام با جلال رسید و تمام کلام در این باب در سه مقام بیان میشود ان شاء الله الملک العلام مقام اول در باب القاب آنجناب هادی و رفیق و زکی و نقی و کنیه آنجناب ابو محمد بود و دلیل بر امامت آنسرور و همان ادله سابقه هست که ذکر شد که در هر ایام وجود امام واجب است عقلا و وجود امام ع قطع نظر کرده از این دلیل ادعای امامت نمود و امور چند بقدرت خداوندی در دست او بظهور رسید که یقین از قدرت بشر بعید بود چنانکه از

باب نهم احوال امام یازدهم حسن بن علی عسکری

ابن جیاد می نمود زیرا که احدی را قدرت بر اتیان امثال آن نبود پس نمیتوان فرض کرد که خالق سبحان تقویت کاذب کند و مرد هر احیین این که ما قطع نظر از ادله عقلیه کرده ادله نقلیه الکثر ان تحد تواتر و نصوص علی الخصوص بر امامت آنسرور و اظهر از آنست که توان انکار نمود زیرا که از سید ابرار و ائمه اطهار احادیث بسیار وارد شده است در تعداد ائمه اطهار که ذکر همه آنها موجب طولست پس بذکر قلیلی از آنها اکتفا میشود از جمله در کتاب بحار از کتب کثیر الاعتبار وارد شده از امام محمد تقی ع که فرمود بعد از من امام علی ع ولد من است و بعد از علی حسن ع ولد او و از شاه عبد العظیم مرویست که امام علی النقی ع فرمود بعد از من امام انام حسن بن علی ع است و بعد از او خلف قائم ع ایضا روات بسیار از رجال اخبار روایت کرده اند که بحق اشهاد رسیده که جناب علی بن محمد ع مکرر فرمود بعد از امام انام حسن ولد من است و بعد از قائم آل محمد ع آنکسی که خالی میکند زمین را از اشرار و عدل و داد را در همه بلاد آشکار میگرداند ایضا راوی دیگر گفته در روز وفات امام علی النقی ع کرسی گذارده شد جناب امام علی النقی ع بر آن قرار گرفت با اصحاب خطاب میفرمود که ناگاه نظر نمود امام حسن ع را ایستاده دید پس با نیکوئی التفات نموده فرمود ای ابو محمد شکر کن خداوند جهان را که خالق سبحان امری را در تو و ولد تو قرار داده است یعنی امامت در تو قرار داد یعنی با ینسب جناب رب بر احد اکبر تو را اند نیا برد ایضا راوی دیگر گفته خدمت آنسرور بودم که ابو جعفر نام فرزند بزرگتر امام ع پیش از او فات شد در خدمت او بودم گفتم فدای تو گردم این است صاحب ما فرمود نه و لکن صاحب شما حسن ولد دیگر من است غرض که نصوص مخصوص اکثر از آنست که تواند همه را بیان کرد و در صورت ظهور معجزات ضرور در بامور دیگر نیست پس در صدد بیان بعضی از معجزات و اقامت در آن زمان بودن اولی است از جمله آنکه ولد موسی بن عیسی گفته که والد من اولادی چند داشت و اکبر اولاد او صاحب مال بود و صغیر ایشان فقیر بود اصغیر نیز ششصد دینار نزد خالص عیار از مال کبیر دزدیده بود آن برادر کبیر گفته مرا در نظر بود که در اول شب که میروم خدمت حسن بن علی ع و از او سؤال میکنم که از برادر کوچک من تفتیش کند زیرا که کلام او را لا مقام تاثیر تمام داد گفته چون وقت سحر شد در دل من داخل شد که نزد کسان سلطان و احداث بلد روم و چون رفتم بمنزل او که عرض کنم او را دیدم مشغول بازی نرد است در گوشه خانه قرار گرفتم که فارغ گردد از بازی پس ناگاه بقدرت الله قاصدی از امام حسن ع نزد من آمد و گفت اجابت کن آقای خود را پس من از خانه آن احداث برآمده خدمت امام ع رفتم حضرت بعد از سلام بمن فرمود تو در اول شب از من حاجت خود را طلب مینمودی و عازم خانه ما بودی و در وقت سحر خیال دیگری در دل گرفتی عود کن بمنزل خود که کیسه ششصد دینار را در مکان خود بر قرار خواهی دید اما بشکر آنکه رب مجید بایدت صله و احسان به برادر کوچک خود کنی و از این زر او را بی سامان راوی گفته رفتم و دیدم خیر مرا بمنزل خود بود جاریه خود را که غزال نام داشت نقل نمود که بیان کی گفته میل بمردان

ولد او

قائم

برای مهمان ما گفتم انجا پس گفت ما را کوزه بود که جمع داشت و قوم او را تمام نمیکرد خواتون من گفت این کودک بسر تو حکیمه خواتون دختر امام ع شاید از دعای او خداوند علام شفا بخشد پس من او را برداشته بخدمت حکیمه خواتون رفتم و چون عرض کردم فرمود بجاریه خود که بیاور نزد من امیلی که مولود برادر مرا در شب آن میل سرمه کشیدی گفتم چون امیل را در دیده آنکودک علیل کشیدم بر تفضلات رب اکرم و برکات آن مولود محترم یعنی صاحب الزمان ع عافیت یافت و امیل نزد ما بود و هر علیل را دوا بود تا آنکه از ما مفقود گردید دویم آنکه در کتاب بحار از مرزی مرویست که گفت رفتم خدمت امام حسن عسکری ع و من معتقد امامت او با سعادت نبودم و چون در لباس او نظر نمودم در دل خود گفتم ما را امر میکند بمواقعت با اخوان و خود این لباس گران میکند بمجرد آنکه این خیال در دل من داخل شد آن صاحب جلال متوجه من گشته آستین مبارک را بالا نموده فرمود نظر نما در جامه زیر که متصل است به بدن من که چون است این جهت نفس و تن منست و این لباس ظاهر که آشکار است بعلت مردم روزگار است گفت چون نظر کردم جامه متصل بدن امام ع درشت و ناهموار و کم قیمت و بی اعتبار بود و چون خیال من بر آن صاحب جمال آشکار شد دانستم که اوست امام و حجت رب علام بر خاص و عام سیم آنکه ابو هاشم گفته من داخل شدم بر امام حسن ع مگر آنکه البته برهان و دلیلی بر امامت او دیدم حتی آنکه روزی بعزم آن خدمت او رفتم که آنحضرت قدری نقره بگیرم جهت تبرک انگشتری بسازم و چون خدمت آنجناب رفتم فراموش کرده بودم پس چون اراده نمودم که بیرون آیم حضرت انگشتری بمن داد و فرمود این طلا برای تو است ساختن و قیمت مکن انتفاع تو باشد چهارم روایت شده که آنحضرت امام حسن عسکری ع سؤال شد از وجه حکمت که چرا رب متعال زن را با وجود ضعف کم نصیب تر قرار داده در ارث و حصه او را انصف قرار داد فرمود بلی چون جهاد با کفار را بر مردان واجب فرموده و نفقه دادن بر عیال را نیز بر او واجب نمود با نجهت حصه او را از مال موافق او کرد پس انمر و موافق اخبار خود اعدد که وانید که همین سؤال ابن ابو العوجاء از حضرت صادق ع کرده بود و جواب آنجناب نیز همین بود پس حضرت با و نظر فرموده گفت بلی این سؤال را ابن ابو العوجاء از صادق ائمه هدی کرده بود و جواب آنجناب نیز همین بود علم آخر ما علم اول ما است و مسائل ما یکی است و امور ما مساوی است پنجم در بحار روایت شده که احدی سؤال نمود از آنجناب از حال قیامت فرمود که رحمت حق الخاطر میکنند بعباد مگر جماعت مشرک که در آن بهره میماشند از رحمت خداوند پس میگویند والله ربنا ما کنا مشرکین بخدا قسم ای خداوند ما که نبودیم ما مشرک مترجم گوید که از حدیث شریف معلوم میگردد که مراد از مشرکی که حضرت فرمود شرک خفی است با آنکه سنیان که قسم یاد میکنند زیرا که اگر مراد مشرک حقیقی بود چگونه مشرک حقیقی یاد میکنند که من مشرک نبودم القصه راوی گفته بعد از آنکه امام عادل این کلام را فرمود در دل داخل شد که المخفی

حاله

قسم

صحیح نیست زیراکه من از اصحاب رسول ص شنیدم که حضرت فرموده اِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعًا
خدا می بخشد گناهان را تمام پس بجو دیگه این خیال را دفع کردم ان صاحب جلال نظر بمن فرموده
خطاب نموده که خدا خود فرموده اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُشْرَکَ بِهٖ خدا نمی آمرزد شرک آورندگان را
پس فرمود بد روایتی کرده اند بتو اصحاب حضرت رسالت مآب و غلط فهمیده اند گفتم چون انسو و خیر
اندل من راه من دانستم که اوست حجت خدا بر عباد ششم محمد بن صالح گفته عرض کردم با انجناب که رب
الارباب چه اراده فرموده از قول خود که لِلّٰهِ الْاَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ فرمود از برای خدا است اختیار
امور پیش از آنکه امر کند و اختیار امر نیز با اوست بعد از آنکه امر میکند بمن خود بکر خواهد گفتم من چون
کلام امام ع را شنیدم در دل خود گفتم پس این همان معنی است که خدا در آیه دیگر بیان فرموده که
اَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ تَبَارَکَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ پس حضرت ملتفت من شده فرمود بلی انچه در
دل خود گذرانیدی چنان است این آیه برای معنی آن آیه بسیار است گفتم چه من چنان دیدم با اختیار
اقرار بامامت آن بزرگوار کرده گفتم اَشْهَدُ اَنَّکَ حُجَّةُ اللّٰهِ وَابْنُ حُجَّتِهٖ فِی خَلْقِهٖ هفتم محمد بن صالح
موافق روایت بحضرت عرض کرد یَمْحُو اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهٗ اُمُّ الْکِتَابِ حضرت فرمود
البته هر چه را محو میکند موجود است و هر چه را اثبات میکند مفقود است گفتم من در دل
گفتم این خلاف گفته هشام بن حکم است که گفته است خدا عالم باشیاء نیست مگر بعد از وجود
آنها پس چون در دل من این خیال حاصل شد او امام عادل نظر بمن نموده فرمود خداوند عالم
است بهمه اشیاء قبل از وجود آنها پس چون انجناب جواب از خیال دل من داد من جزم کردم که او
حجت خدا بر عباد پس گفتم اَشْهَدُ اَنَّکَ حُجَّةُ اللّٰهِ ایضا ابوهاشم گفته در دل خود تفکر میکردم که ایا
قرآن مخلوق است یا غیر مخلوق پس انجناب بمن خطاب نموده فرمود ای اباهاشم خدا خالق همه
اشیاء است و غیر خدا تمام حادث و مخلوق خدا است هشتم ابوهاشم گفته خدمت انجناب بودم
با جمعی از اصحاب که حضرت فرمود یکی از ابواب جنت باب معروف است و نیز که هر که با مسلمانی
نیکی و احسان میکند از آن باب داخل جنت میگردد گفته بعد از شنیدن اینکلام از امام ع در دل من
سرور عظیمی بهم رسید و با خود گفتم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ که من اهل احسانم با مردمان پس بجو دیگر این خیال
در دل خود گذرانیدم امام عادل بمن خطاب فرمود که دانستم آنچه را احسان کردی با خوان دنیا
که کسان فاعل نیکی میبودند و عقبی نیز از اهل احسان می باشند خداوند تعالی از اهل احسان
معروف و در جوار کند تو را و بعد اینکلام امام ع ملا [illegible] هست بر آنکه افعال حسنه وقتی نافع است
که دوام داشته باشد یعنی در آخر ایام عمر نیز با همان اعمال انتقال کند از دنیا نهم ابوهاشم
روایت کرده که از حضرت امام حسن عسکری ع سؤال کردم از معنی این آیه کریمه ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتَابَ
الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهٖ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَیْرَاتِ بِاِذْنِ اللّٰهِ
حضرت فرمود یعنی بعد از رسول ص بارث دادیم ما کتاب را بجماعت برگزیده از بندگان خود پس
بعضی از

بعضی از ایشان ظالم اند بر نفس خود و بعضی میانه رو و وسط رو می باشند و بعضی سبقت گیرندگان
اند در خیرات فرمود بندگان برگزیده را که کتاب را به ایشان داده آل محمد اند ع و ظالم اینها کسی
که اطاعت خدا نکرده است و مقتصد آنانند از آل محمد ع که اطاعت ائمه را کرده اند و سابقان
امامانند گفته پس من در دل خود تفکر میکردم در بلندی مرتبه آل محمد ع پس نظر بمن فرموده
اندل من را دو فرمود رتبه آل محمد زیاده از اینها بیان و حمد و منان را بجا رسان که خدا
تو را از دوستان امامان قرار داده که در روز قیامت شما را ندا میکنند باسم امامان شما بدین
تو بخیری ایضا در کتاب بحار مروی است که در وقتیکه امام علی النقی ع از دنیا ارتحال
نموده و امام حسن ع و لد او بامور تجهیز مشغول بود فرصت غلامان غنیمت دیده بودند
اموال آن امام با جلال را هر یک بقدر حال سرقت کرده برده بودند و ابا می نمودند حضرت
بعد از ایام عزا تمام طلبیده فرمود اگر انچه میگویم تصدیق میکنید و راستی را پیش نهاد خود
میکنید من از عقوبت و اذیت شما میگذرم و الا آنکه با دروغ گوئید هر یک را بعقوبتی
که باید رسانید خواهم رسانید پس سرقت یک یک را بیان نموده هر غلام موافق خبر آن امام ع
انچه را حضرت اعلام میفرمود حاضر نمودند تا آنکه تمام اموال را آن با جلال نشان داد
که در نزد فلان و فلان است یازدهم ابوهاشم روایت کرده که روزی از ایام خدمت آن امام ع
سوار بودم در صحرا و با خود فکر طلبکار خود را میکردم که از کجا ادا کنم پس نظر بمن نموده
فرمود خدا ادا خواهد کرد پس از زین منحنی شده و خطی بر زمین کشید و فرمود ای ابوهاشم نازل
شو و بردار اما اشکار مکن پس نازل شدم و شمش طلائی دیدم گرفته در چکمه خود گذاردم و من
و با خود متفکر بودم که اگر وفا نکند باید طلب کار را راضی کنم و این شمش را بصوف تا زکات خوج دستان
برسانم پس باز دیگر نظر بمن کرده از صدر زین منحنی شد خطی بر زمین کشید از تازیانه خود و فرمود
نازل شو و بردار و اما اشکار مکن گفتم چون برداشتم و حفظ نموده بمکان خود که عود کردم قرض خود را
ادا نموده انچه خرج و بود بمان وفا کرد و از ما یحتاج زمستان بر عیال زیاده و افتضان دوازدهم در کتاب
بحار مروی است از احدی از شاگردان بختیشوع طبیب که بکسی از عمر او کنشته بود گفته من
طبیب متوکل بودم که جناب امام حسن عسکری ع از متوکل طبیب ماهری طلب فرموده بود که فصد کند
متوکل مرا اختیار کرده قابل اینکار دانسته و سفارش نمود که او دانا اعلم از اهل زمین اجمعین بدان گفته
در وقتیکه خدمت امام زمان رفتم ساعتی بود برای فصد بسیار خوب پس بمن نظر فرموده کرد
انجو بمان تا هر زمان که من خود تو را احضار کنم پس بعد از آنکه ساعت نا مرغوب رسید مرا بجهت
فصد طلبید و فرمود فصد کن پس رگ اکحل را زدم و اینقدر خون آمد که طشت مملو خون شد
پس امر نموده بستم و دست انحضرت را [illegible] شستم و مرا فرمود که حجره دیگر رفتم و انواع طعام برای
من آماده فرموده بود پس مرا غلامان او مهماندار شدند تا زمان عصر و دیم بار مرا احضار فرموده

فرمود رگ را بگشا پس گشودم تا آنکه باز طشت مملو از خون گشت پس بفرمود او بستم و دست مبارک
او را شستم و باز مرا بهمان حجره برسید و شب در انجا مهمان شده چون آفتاب بلند شد سیم بار مرا احضار
نموده فرمود رگ را بگشا چون گشودم مثل شیر از دست مبارک آن امام کبیر ع اینقدر آمد که طشت مملو
شد پس فرمود بستم و بمن خلعتی با پنجاه اشرفی که در این زمان قریب بهمان تومان است عطا فرموده من
حیران بودم که در بدن انسان چگونه اینقدر خون میتواند بود پس رفتم بخدمت استادم و قصه را
تمام گفتم او هم گفت اتفاق حکما است که زیاده بر هفت من خون در بدن نمیتواند بود و انچه را تو بیان
کردی اگر از چشمه آبی بود که خارج شده بود البته خشک نموده بود پس مرا در مکان خود نگاه داشته
تا سه شبانه روز در کتب طب تجسس مینمود تا آنکه بر حیرت او افزود خصوصا از خروج خون
شیر پس گفت در این زمان اعلم نصرانیان عالمی هست که در قلعه مشهور بعاقول مکان دارد پس
قصه را بمن داد که نزد آن راهب برم چون نصف شب بان دیر رسیدم در دیر را کوبیدم از بام ندا
که کیستی من گفتم مکتوبی از بدره ام زنبیلی نازل نموده کتابت را در آن گذارده بالا برده قرائت نموده
همانندم در را گشوده بر مرکب سوار گشته گفت توئی آنکه فصد کرده گفتم آری پس تو سیدیم
بسر من رای و در ثلث شب گذشته بود گفتم خانه استاد را هی طلبی یا خانه آن مرد را که من فصد
کرده ام گفت خانه آن مرد را پس آمدیم و بجو دیکه بنز در باب خانه انجناب رسیدیم غلامی در را گشود
و گفت کدام راهب دیر عاقول گفت منم گفت نازل شو و بغلام دیگر گفت حفظ کن مرکب این
دو نفر را و دست راهب را گرفته بان در رفت بود گفته من نزد باب خانه انجناب ماندم تا آنکه آفتاب
بلند شده بود که راهب بیرون آمد با جامهای اسلام و لباس نصرانیت را از بر بیرون کرده بود پس
مرا برداشته بخانه بختیشوع طبیب رفتیم چون استادم آن راهب را دید پیش دوید و او را در بر کشید
و گفت چه باعث شد تو را که از دین حضرت عیسی ع مایل شدی گفت یافتم مثل عیسی ع را و بر دست او
ایمان آوردم زیرا که بغیر عیسی ع احدی چنین فصدی نکرده و قادر نخواهد بود پس آن راهب خدمت
حضرت بود و مؤمن گشته و دست از ملازمت انجناب بر نداشته تا وفات یافت سیزدهم در کتاب
بحار از احمد بن محمد از جعفر بن شریف جرجانی مروی است گفته که من بعزم حج بیرون رفتم
و چون خدمت امام حسن عسکری ع رسیدم اراده کردم که سؤال کنم که انچه را اموال بمن داده اند
جرجان که بشما برسانم بفرمایید بدهم پیش از سؤال آن با جلال فرمود اموال را بمبارک غلام ما
بده عرض کردم شیعیان جرجان سلام رسانیدند فرمود بدانکه تو از این روز تا صد و هفتاد
یوم دیگر بجرجان میرسی و روز گذشته از ماه ربیع الاخر اول روز جمعه صحیح و سالم و وقت
مارا خبر برسان که اخر همان روز من بنزد ایشان می آیم گفته پس من از خدمت حضرت رفتم و
حج کردم و موافق انجناب فرموده انجناب روز جمعه سیم ماه مزبور وارد جرجان شدم و شیعیان را
اعلام کردم با مدن امام ع پس در عصر همان یوم که همه آنقوم در خانه من جمع شده بودند ناگاه
اعاه

اعاه ملک امامت غافل با داخل شد خاص و عام قدوم امام ع را بوسه دادند فرمود تمام ظاهر با
در ستی من رای کردم و چون وعده نموده بودم بنزد شما امدم که عهد خود را تازه کردم پس فرمود
مسائل خود را حاضر کنید پس او النضر بن جابر عرض کرد که ولدی دارم دیده او معیوب شده ا
فرمود حاضر نما او را چون حاضر شد دست مبارک را بر دیده او کشید دفعه صحیح شد پس یک
یک بنزد امام ع می امدند و حاجات را تمام انجام داد و دعای خیر همه فرمود و در همان روز
بسر من رای عود فرمود چهاردهم زید بن علی بن حسین بن زید بن علی گفته در مدینه بسر من
رای رفته بودم چون اراده مفارقت از خدمت امام ع را نمودم فرمود تامل نما و بعد از زمانی
کسی بیرون آمده صد اشرفی بمن عطا فرمود و فرمود جاریه شما وفات فرموده این مال را خرج قیمت
جاریه دیگر کن پس من حیران بودم از فرموده انجناب زیرا که تا زمان بیان آنکلام نبود و روزی که
من مفارقت کرده بودم پس چون وارد مکان خود شدم خبر وفات او را بمن دادند پانزدهم
حسن بن ظریف روایت کرده است که دو سؤال در خاطر داشتم که بنویسم و از آن امام ع جواب طلبم در
نوشتن یکی را فراموش کردم در تحت سؤال او با جلال نوشته بود که بلی سؤال اول تو از قائم
آل محمد است که چگونه حکم میکند حکم او مثل حکم داود است بدعوت شاهد موافق علم خود حکم
میکند و اما سؤال دیگرم را که فراموش کرده بودی که اراده داشتی اندعا و تب ربع سؤال کنی بنویس
بر کاغذی و بر گردن صاحب تب بیاویز که بقدرت خدا شفا می یابد ان شاء اللّٰه گفته پس چنانچه
فرموده بود کردم آن تب ربع خوب شد و ایراد بود یَا نَارُ کُونِی بَرْدًا وَسَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِیمَ شانزدهم
از علی بن زید بن الحسین بن زید بن علی مروی است که گفته فرسی داشتم و او را عزت میکردم
روزی بمجلس امام ع داخل شدم حضرت فرمود چه کردی با فرس خود عرض کردم فدای تو
شوم نزد باب خانه است فرمود بدل کن از پیش از رسیدن شام اگر قدرت بر مشتری بهم رسانی
تاخیر مکن در این اثنا که امام ع اینکلام را میفرمود احدی داخل شده کلام منقطع شد پس
من بمنزل خود عود کردم و متفکر بودم که چکنم زیرا که آن اسب را بسیار دوست میداشتم پس چون
نماز عشا را ادا کردم خبر بمن رسید که [illegible] نگهبان است آمده میگوید فرس مرده پس دانستم
دانستم که آن امام مکرم را این سبب فرمود پس رفتم که بخدمت امام حسن ع برسم و در دل خود
میگفتم کاش مرا اسب دیگر می بود پس بجو دیکه ابکر بمعنی در دل من خطور نمود آن امام ع خطاب
بمن فرمود که بلی ما بتو میدهیم عوض مرکب را ای غلام ع بیاور اسب را و فرمود این بهتر از مرکب
توست زیرا که طویل العمر و خوش راه است و در این حدیث شریف اشکال ظاهر است بجهت آنکه امر
بفروش [illegible] اگر چه در اینکار نفع ضرر او بود بنهایت موجب اضرار مشتری بود مثل آنکه باری
اندوش اسحق بر داشته بدیگری فروختند و اینمعنی ناپسند است نسبت با عنقریب خداوند
و در حل این اشکال فرموده اند علاوه که امام چنانچه را اعلام فرمود که تا شام مرکب را بفروش البته

عالم بود با آنکه قلت بفروش نداد چنانچه از ظاهر کلام امام ع هویداست زیرا که فرمود آنکه قدرت بفروش داشته باشی یا آنکه حضرت دانسته بود که اجل اسب معلق است برین شرط که اگر در ملک این صاحب باشد هلاک گردد و در ملک غیر پس اسب بفروش دفع ضرر از او بود ببعضی مشتری یا آنکه مراد حضرت فروختن بکفار بود زیرا که ایشان نیکوکار و بنا بر این دفع ضرر از مؤمنین بود و بدل آن متضمن کردن مخالفین و این معنی نیز خوب و مرغوب است این وجوه را فرموده اند و میتوان گفت این سرّ دیگر او را خبر نفرمود از علت فروش و صاحب فرس را که یقین نبود که علت امر حضرت چیست پس در معرفت فروش قصد دفع ضرر از خود دارد نه قصد ضرر دیگری و حضرت این فعل را برای او فرمود یا آنکه ترغیب نمودند که برای صاحب فرس دفع ضرر را بر او بود ببعض ضرر دار الفناء پس در امر کردن حضرت که بعنوان رخصت امر فرموده باشد یا خبر از راجح بودن این کار داده باشد اشکال وارد نیست **هفدهم** در بحار از ابو هاشم جعفری مرویست که گفته بعلت اراده باغیه اظهار ع جباران روزگار مرا در حبس و قید گرفتار کرده بودند پس با آنجناب نوشتم حال خود را و شکایت کردم جواب رسید که نماز ظهر خود را نخواهی کرد [illegible] خود خواهی دید پس چنانچه فرموده بود رخ نمود پس بعد از ایام چند در عریضه خود مطلبی نوشتم و اراده کردم از تنگدستی شکایت نویسم حیا نموده ننوشتم پس آنجناب صد اشرفی جهت من فرستاد و نوشته بود که هر زمان ترا حاجتی باشد حیا منما و مرا اعلام کن که حاجت تو بر آورده است **هجدهم** از نصیر نام خادم امام ع خادم امام ع مرویست که گفته از او الامقام با هر غلام بلغت او تکلم میفرمود من چون ترکی و رومی و هندی همه را از او شنیدم تعجب کرده در دل گفتم این سید من که با غیر عرب امروز شد نکرده عجب که عالم بزبان همه شده و است پس حضرت بمن التفات نموده فرمود که خدا حجت خود را جدا میکند از دیگران با آنکه او را عالم میکند بزبان و حوادث هر زمان و اگر چنان نکند فرق نخواهد بود در میان حجت او با دیگران پس چگونه ظاهر گردد حجیت آن **نوزدهم** مرویست در کتاب بحار که حضرت امام حسن عسکری ع را جباران روزگار بدست علی از ناشر سپردند او را گفته بودند که بکشد آن بزرگوار اشنید [illegible] امکان دوست داری خطا بود چندی که گذشت از ایام وقوف امام در آن مقام بشوهرش اعلام کرد که غافل مباش که کیست در منزل تو زیرا که آنجوان عادل در ایام همه بصیام است و شبها بقیام و عبادت و غیر از آنکه است کلام زن با شقاوت اعلام از نمود گفت من راضی هستم که او را نزد سباع افکنم پس از لعین از جباران روزگار رخصت حاصل نمود نزد سباع افکند در وقتیکه همه را محتاج و گرسنه بطعمه کرده که شک نداشت در بابت نمودن سباع بر سباع پس از قدرت خدا مطلقا متعرض امام نشده تمام ذلیل و خوار اطراف و کنار آن نمودند گرفته حضرت بنماز و عا قیام مینمود در این اثنا بود که جمعی اشقیاء مشرف بر امکان گشته چون دیدند حضرت را بیرون آوردند زیرا که بودن آنجناب در آن مکان زیاده موجب رفعت شان او بود

هرکس

بیستم در بحار از عرات نام مرویست که گفته در سر من رای در محله عسکر در سر راه نشسته بودیم و من بی ولد بودم و نهایت اشتیاق بفرزند داشتم که در این اثنا که متفکر بودم آن شاه ماند قرص ماه سواره نمودار شد من عرض کردم یا امام ابن رسول الله برای من فرزند طلب نما که بسیار مشتاقم حضرت بسر مطهر اشاره فرمود که خدا فرزند بتو عطا خواهد نمود گفته عرض کردم فدای تو شوم فرزند پسر میخواهم حضرت بسوی انور خود اشاره فرمود که سر یعنی فرزند تو دختر عطا میکنند پس بعد از زمان چند خداوند دختری عطا فرمود **بیست و یکم** علی بن زید گفته در بغداد فرزند من بیمار شده بود از راه اضطرار خدمت امام حسن عسکری رفتم که از آنجناب سؤال شفا کنم چون بسر من رای رفتم نتوانستم خدمت حضرت برسم عریضه با آنجناب نوشتم حضرت در همان کتاب نوشته بود که آیا ندانسته که هر کسی اجل موعود خود خواهد رسید و هر کسی اجل او در نزد خدا معین است گفته پس از جواب آنجناب من دانستم که شفا نخواهد یافت پس آن فرزند من وفات کرد **بیست و دوم** روایت شده از ابو سلیمان که گفته با امام زمان نوشتم دعا کن که روزی کند خدا مرا اولادی و این وقتی بود که بعد ولد بودم حضرت نوشته بود که ولد برای تو موجود میکند خدا و اسم او را صبی دهد برای گفته پس ولدی جهت من متولد شد و فوت شد **بیست و سیم** مرویست از علی بن ابراهیم که گفته نوشتم بحضرت که دعا نما خدا فرزندی بمن عطا کند از دختر عمّ من حضرت جواب مرا در کتاب نوشته بود که از برای او اولاد ذکور چند خداوند شکور از دختر عمّ تو مولود میکند گفته پس موافق فرموده آنجناب چهار پسر از دختر عمّ من بوجود آمد **بیست و چهارم** از علی بن جعفر از حلبی مرویست که گفته جمع شده بودیم جمعی از شیعیان در سر من رای جهت دیدن امام زمان ع و در هفته روز معینی آن ماه فلک امامت بمجلس شاه با شقاوت میرفت و شیعیان بر سر راه امام زمان نشستند بانتظار دیدار آن بزرگوار پس پیش از آنکه سواره اشکار گردد نوشته حضرت رسید که بر من سلام مکنید و اطراف مرا مگیرید و بدست اشاره بمن مکنید که موجب ضرر شماست که ظالمان جبار اشما از آزار کنند پس در نزد من احدی بود که غریب العین نمود گفتم چه کسی گفت مردم مدینه منم فرزند ابو ذر غفاری و در میان اهل مدینه خلاف بود در امامت حضرت من آمده ام که علامت و کلامی بر امامت او ببینم و مطمئن خاطر باشم پس بعد از ساعتی آن ماه فلک امامت سواره آشکار شد از جلال انوار آن مظهر ذو الجلال تمام خاص و عام قیام کرده حضرت نظر بولد ابی ذر فرمود تو ولد غفاری گفت بلی فرمود چون است حال حمد و بیرم ما ستوان زن صالحه جواب گفت مادرم ببلامت است بحمد امام گذشت من با ولد ابو ذر گفتم دیگر ضرور دلیلی هست با نه گفت این علامت و علامت بس است بعلت آنکه هرگز من با این امام ملاقات نکرده بودم و در این ساعت بای بلد آمده ام **بیست و پنجم** از ابی فراس مرویست که گفته مرا ابن عمّی بود که ده هزار درهم مال بود من بود و بمن نمیداد پس من خدمت امام حسن ع نوشتم

سؤال کردم که دعا کند در باب مال حضرت نوشت که رد میکند بتو ابن عمّ تو مال ترا و بعد از یکجمعه دیگر فوت میشود پس بعد از چند یوم طلب مرا خود برداشته نزد من آورده بود من سؤال از احوال کردم که باعث چه شد گفت در خواب دیدم جناب امام ع را که بمن تاکید عظیم فرمود کرد که مال ابن عمّ خود را اگر ایام عمر تو با آخر رسیده است گفته پس تا جمعه نکشید که وفات کرد **بیست و ششم** مرویست که قحط سالی شد در سر من رای در زمان حضرت عسکری ع پس خلیفه چندین بار با مردم آن دیار بصحرا رفت و باران نبارید تا آنکه عالم نصاری با نصاری رفتند بصحرا آنکه دعا کردند و عالم ایشان دست جانب آسمان بلند نمود که باران نازل شد این موجب شک مردمان شد خلیفه لعین دید که جماعت مسلمین شک در دین کردند ناچار فرستاد و آن امام نامدار را از مجلس در او رده حاضر نمود و گفت دریاب امت جدّ خود را که هلاک میگردند حضرت فرمود ان شاء الله صباح دفع شک از مردم خواهم نمود پس امر کرد که این دعا که این دعا باطل کرد صباح دعا میکنند و باران می آید حق با ایشان است پس چون صباح رسید آسمان بود نصاری در صحرا جمع شدند و عالم ایشان دست بدعا بلند نمود که آثار باران آشکار شد و ابر ظاهر شد حضرت بغلامان سر کار خود فرمود نعد خود را برسانید و استخوانی بود در دست آن عالم نصرانیت بعد از آن پس چون آمدند و آن استخوان را برداشتند آسمان شد هر چند دعا کرد نبی سود بود خلیفه از آن حال از حضرت سؤال کرد فرمود این استخوان را از احدی از انبیاء برداشته اند و بالخاصیت خدا قرار فرموده که هرگاه احدی اند سوی آن را در زیر آسمان ظاهر کنند و شفیع گردانند باران میبارد **بیست و هفتم** مرویست که احدی از جماعت شیعه که عمّ او واقفی بوده با امام موسی توقف کرده بود خدمت حضرت عرضه نوشت که آیا جماعت واقفیه چه حال دارند حضرت نوشتند که واجب است تبرّی جستن از ایشان آیا تو ترحم میکنی بر عمّ خود خدا رحمت نکند او را ما از ایشان بیزاریم و خدا بیزار است از ایشان کر [illegible] امام گو کنید یا آنکه بکفر غیر امام را امام دانند نوی نهست بشام او عمو سید گفته من تا از زمان خبر آن عمّ خود نداشتم چون تجسس نمودم دانستم که آن سرور بتعلیم خالق اکبر دانسته بود اگر چه در تعداد این اخبار تعدد نیست زیرا که فضیلت فیوز ائمه بر سایر قبور باحدی مستور نیست بلکه در همه اعصار و دهور معجزات امامان دین ظاهر و مشهور است در زمین و هر که ببیند عبرت از نظر میکند صاحب یقین میگردد مثل آنکه قبور جمعی از خلفای بنی عباس در سر من رای است و بر قبر هر یک کبوتر و طیور را نیقل رفضله می افکنند که هر چه در هر ایام که آنها را پاک میکنند باز روز دیگر فضله در آن جا بیشتر است و در مزار کثیر الانوار این دو بزرگوار امام علی النقی و امام حسن عسکری ع هیچ اثر فضله طیور و کبوتر نیست چنانچه در مزار آبای اطهار این دو بزرگوار نیز همین معجزه آشکار و از این جهت علمای اخیار در کتب اخبار این آثار را داخل معجزات ائمه اطهار شمرده اند که البته معلوم است که خالق علام طیور را تعلیم الهام نموده بین ترکی و شرافت امام ع پس در همه ایام از جهت خاص علم

و عام دلیل حقیت ائمه انام موجود است از فضل و انعام خالق نور و ظلام **بیست و هشتم** در کتاب بحار مرویست از عیسی بن صبیح که گفته من حبس خلیفه بودم که جباران ایام امام ع را داخل محبس نمودند آنجناب فرمود از سن تو شصت و پنج سال و شش ماه و یکروز گذشته گفته با من کتاب دعائی بود و در آن کتاب تاریخ تولد من نوشته بود من نظر بان کرده دیدم موافق بود با فرموده آن سرور پس فرمود ترا اولادی هست با نه عرض کردم نه فرمود خدا بعد از این روزی میکند فرزندی که نوعی ترا کوید خوب قوتیست ولد عرض کردم آیا شما را اولادی هست فرمود الحال نه و اما خدا بمن عطا میکند فرزندی را که زمین را پر کند از عدل و احسان بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و عدوان گفته بعد از ایام چند موافق فرموده او خداوند بمن فرزند عطا فرمود **بیست و نهم** مرویست که احدی از دوستان امام حسن عسکری ع حکاک بود خلیفه ناپاک فیروزجی بدست او داد که بر آن نقش کند حکاک در وقت کندن آن دید آن نگین دو حصه شد ترسید خود را خدمت حضرت رسانید و عرض کرد که چکنم حضرت فرمود مطمئن باش که برای تو ضرری نیست گفته بعد دیگران معجزه آن سرور بخلیفه مرا طلبید و گفت این فیروزج را که هست میخواهم از او دو نصف کنی من امام نصف را نزد او بردم بسیار پسندید و خلعت و بمن منفعت رسانید **سی ام** مرویست که در سر من رای مردی بود از عامه که هر زمان امام حسن ع اراده میفرمود که سواره بخانه سلطان رود آن نادان بسان بود که مرکب خود را مقدم بر امام ع مینمود و با او بود که دشنام میداد و از اشرف عباد آن اذیت او را بغلامان عیدادی تا آنکه روزی حضرت چون اراده نمود که سوار گردد با احدی از غلامان فرمود برو نزد باب خانه سلطان و متوجه فلان باش که هلاک میگردد پس چون غلام امام ع همراه آن شقاوت انجام رفته ناگاه بقدرت الله و معجزه آن شاه استر که بر ان بر هنه زده بسفر واصل شد و مراد علام امام ع حاصل شد **مقالم دویم** در ذکر معجزات امام ع در کتاب اخبار از علی بن ابراهیم مرویست که گفته در جبل الفقر و فاقه گرفتار بودیم روزی پدرم بمن گفت ای فرزند بیا برویم بسر من رای بعلت آنکه بسیار نقل میکنند از مردانگی حسن بن علی ع گفتم تو او را میشناسی گفت نه هرگز او را ندیده ام گفته پس بیرون رفتیم بعزم سفر سر من رای و در راه پدرم با من میگفت چه خوب است اگر امام ع بما پانصد درهم بدهد که بحساب این زمان سیصد و پنجاه مثقال نقره باشد گفت میخواهم صد درهم را حمار بخرم و صد درهم را لباس بخرم و صد درهم را خرج کنم گفته چون داخل سر من رای شدیم نزد باب خانه آنجناب رفتیم بمجرد اینکه رسیدیم غلام امام ع ندا داد که آقا فرمود علی بن ابراهیم با ولدش بیاید باندرون خانه گفته چون داخل شدیم او را فرمود که باعث چه بود که تا امروز نزد ما نیامدی پدرم عرض کرد که خجلت میکشیدم که با این لباس بخدمت تو برسم فرمود کیسه او را بدهند و فرمود این پانصد درهم دویست را کندم بخر و صد دویست را

پس

امام ع

لباس عیال وصد درهم را اخراجات دیگر و یک کیسه دیگر عطا فرمود که سیصد درهم در آن بود
فرمود صد درهم را جامه بخر وصد درهم را خرج راه کن وصد درهم را لباس خود نما گفت پس من
با بیست هزار از خدمت انور و مرخص شدم با غنا و وسعت تمام دویم در بحار مروی است از عبد
الله بن عباس که گفت روزی من با ری در سر راه ائمه یعنی امام حسن ع نشسته و چون نامه معلوم
مقابل من رسید شکایت کردم از فقر و حاجت و قسم یاد کردم که مالک یک درهم و بالاتر نیستم و بالا
نیستم و بیر چاشت دارم و بیر شام امام ع فرمود و قسم میخوری بخداوند اعلم بدروغ و حال آنکه دویست
اشرفی در زیر خاک داری و غرض من نه اینست که بتو عطا نکنم ای غلام بده باین انچه با خود داری
پس صد اشرفی غلام بمن داد پس بمن خطاب فرمود که بپاک از گردش زمان تو در نهایت
احتیاج میگردی و چون برسی دو اشرفی را دیگر نمی‌یابی و در آن وقت دست رس بآن نداری گفت
پس من بعد از آنکه زیاده نشد سر و روز تمام کردم انداره اضطرار ناچار برسی زیر مدفون خود رفتم اثری از
آن نبود بعد از آنکه خبر شدم پس من آن زیر را برداشته فرار اسفر کرده بود بدبایند و در گرد
رس من نبود و موافق فرموده حضرت میگردان زد من نرسید سیم در کتب اخبار مروی است
که داود گفت که سید من امام حسن ع مرا طلبید و چوب دستی بمن داده فرمود این را بفلان مکان
نزد فلان کس برسان پس من بجانب [illegible] روان بودم در اثنای راه احدی با من رفیق شده پس حرون
حیوان او کند راه بود من آن چوب را با ستوران بداختن زدم ناگهان شکسته نوشته در میان چوب
نمایان شد من از ترس آنرا گرفته پنهان کردم پس چون آن لعین فهمید دشنام بمن و امام ع داده اذیت عظیم
رسانیدند بعد از آنکه نوشته را رسانیده بودم و بسوی سر من رای عود کردم عیسی نام خادم امام ع
گفت میفرماید سید ما که چرا چوب مرا با ستوران زدی و شکستی گفتم چون خدمت او رفتم
گفتم فدای تو شوم من نمیدانستم که در چوب نوشته هست مرا معذور دار فرمود چرا این کاری
کنی که محتاج بمعذرت گردی بر تو باد که بعد از این امثال این امور از تو ظاهر نشود و هر گاه
بشنوی که احدی بما دشنام میدهد تو براه خود برو و جواب مگو و خود را باشتهار معروف
مکن که دانند از کسان مایی زیرا که تو در بلد بدی و شهر بدی هستی و برو براه خود بعد از آن
که اخبار و احوال او را عیاشی سک راوی گفت انجنین را بادریس نام از اصحاب آن امام ع نقل کردم
جواب فرمود که مرا نیز امر عجیبی روی داد زیرا که من در باب امام ع شک کرده بودم یعنی از
مرتبه عبودیت او را بالاتر برده بودم پس بعلت کثرت محبت رفتم بسوی سرای که خدمت انور
برسم از سفر رسیده بودم و رخت راه را در بر داشتم از بسکه خسته بودم در کنار راه خوابیده
بودم که بیدار شدم از تبدیل رخوت خدمت انور رسیدم و سؤال کنم از احوال او پس در اثنای
خوابیده بودم ناگاه چوب دست حضرت بمن رسید چون خیال کردم از امام ع العبد ایم سلام کردم حضرت
فرمود که یا ادریس بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون یعنی بلکه مقربان درب

نحن

نحن بندگان عزیز اند سبقت نمیگیرند در امر بر خدا و ایشان بامر خدا عمل میکنند غرض حضرت
از تلاوت اعلام او بود که ما هم بندگان عزیز کرده رب سبحان پس ادریس گفت عرض کردم
بس است ای آقای من آمدن نزد همین را از شما سؤال کنم از جمله معجزات آن که در کتب اخبار مروی است
که شاه ویر نام گفت برادر من صالح نام در حبس بود من خدمت امام ع حاجات چند نوشتم و این
حاجت را که خلاص برادرم باشد در نظر داشتم فراموش کردم چون جواب امام ع رسید بعد از
جوابهای تمام نوشته بود که در باب خلاصی برادر خود که فراموش کرده بودی بدانکه در همان
زمان که نوشته من بتو میرسد او هم از حبس خلاص میشود گفتم من در قرائت نوشته
امام ع بودم که ناگاه مردم نزد من دویدند و بشارت دادند بخبر برادر و چون او را دیدم
هنوز نوشته انور نزد من بود برای برادر خود خواندم محمد بن عباس روایت کرده که با هم
تردد ما بود که اظهار عداوت ائمه ع را مینمود روزی گفت من مسایل مشکل چند را بی مرکب
بقلم مینویسم اگر جواب او بمن رسید من دین مؤمنین صاحب یقین میگردم پس با جماعت شیعه
مکتوب او را در مکاتیب خود گذارده خدمت حضرت فرستادیم بعد از آنکه جواب نامها رسید
در کاغذ او اسم خود را با والدش نوشته با مسایل مشکل او و چون قرائت نمود مدهوش گشته
چون بهوش آمد معتقد امامت ائمه دین شده صاحب یقین گشت ایضا از محمد بن
ابی حمزه مرویست که عریضه بجناب امام حسن ع نوشتم شکایت از فقر و فاقه کردم که او دعا
کند تا من غنی گردم و عریضه را بابو هاشم نام خادم آن امام ع دادم پس جواب رسید که خوشدل
باش که خدا ترا غنی گردانید ابن عمو تو یحیی بن ابی حمزه وفات کرده و صد هزار درهم مخلف او
و بتو وارد میشود پس باید شکر خدا بکنی بمیانه روی در خرج کرمه نه زیاده خرج کن و نه تنگ
گیری کن بلکه وسط بوده باشد گفت بعد از رسیدن جواب امام ع مال ابن عم من بمن رسید پنجم
از ابی هاشم مروی است که گفت داخل شدم بر حضرت امام حسن و آن جناب مشغول کتابت بود چون وقت
نماز داخل شد آن جناب قلم را با کاغذ بر زمین گذارد پس دیدم که قلم حرکت مینمود تا تمام اجزا را فی
بودن کلام در کاغذ نوشت گفتم و دریافتم که آن والا مقام در حبس بود هر [illegible] که میکنند آن
فوقی را که حق گل با جناب کرده بودند عوض میکردند که مبادا با جماعت اهله موافق شده باشند گفتم
با وجود این نوع حراست اهل شقاوت از آن علم هدایت مکرر انور بخبر شیعیان و محبان خود میداد
و او نوشته میفرستاد که در فلان زمان در مکان فلان جمع کردند شیعیان و دوستان حاکم من بد
انجانب را با ما میایم انشاء الله و موافق فرموده حضرت عام در عظام جمع میشدند و امام ع
در انجا حاضر میشد و با همه کلام چند میفرمود و حاجات همه را روا مینمود و با ائمه سعی که ظالم
او در حبس کمال داری حضرت مینمود بانی سود بود و این هم موجب زیادتی بصیرت اهل نظر میشد که
میدیدند که چه قدر قطعی اطراف خانه امام دین نگاه میکردند که احدی از مؤمنین بالا و امد و شد نکنند

میکردند

مقام سیم در ذکر وفات آن امام با برکات

مع ذلک هر چند یوم خود بدون اطلاع اینقوم بنزد دوستان خود میآید بنوعیکه احدی از
ایشان در حاجت خود حیله وسی کوران نمی‌مانند پس میدانستند بر یقین که این امداد نیست مگر
از جانب رب العالمین مقاله سیم در ذکر وفات آن امام با برکات موافق روایت واقعه در بحار
که از راویان بسیار ذکر کرده اند سال دویست و شصت و کسی از محبوب بود راوی گفته محبه سال
آن بحال آن امام با جلال گذشته بود که من در مجلس احمد بن خاقان عامل سلطان بودم و علاقه
او نسبت با ائمه دین ع بسی حد کمال بود پس صحبت از آل ابو طالب شد و سادات ساکن سر من رای
و فضل و زهد و جلال و کمال ایشان ولد خاقان گفت من در نزد سلطان ندیده بودم احدی را اعظم
و اکرم از حسن بن علی ع ولد و الد رضا ع ندیده بودم احدی را باین زهد و تقوی و علم نزد همه علما
و اکابر و اشراف و سرداران و سلطان از هر کسی مقدم بود روزی من در مجلس حکومت پدرم
واقف بودم که دربان خبر داد سلطان که ولد رضا بر در باب است پس بصدای بلند ندا داد که داخل
کنید او را پس دیدم جوانی خوب روی کرستی با جمال و هیبت و جلال داخل شد پدرم از مقام خود
قیام نموده چند قدم باستقبال آنحضرت پیش دوید و شانه‌های او را بوسید و در مکان خود نشانید
با ادب تمام نزد او نعلین [illegible] نشسته هر دم میگفت بخدا فدای تو باد ای [illegible] ما ارشاد و من
حیران بودم از سلطان چرا که با احدی از منسوبان و بزرگان این نسبت رفتار نمیکرد و هر چند از اشراف
اطراف داخل شدند پدرم متوجه آن با عفاف بود پس بعد از آنکه قیام کرده سلطان با ناو ادب
کشید دست او را بوسید و همه اکابر را امر کرد بمشایعت او و خود سلطان هم قدری راه با او بود پس
من با حجابان باب سلطان عتاب کردم که وای بر شما کیست اینمرد که اینقدر اکرام و احترام میکنید او را
آنگاه از پس سلطان گفتند این است حسن بن علی ع معروف بولد رضا ع امام رافضه پس من در غم آن
بودم متغیر الحال با اندوه و ملال بودم از این احوال که از پدرم دیده بودم چون شب شد که در خلوت
نزد پدرم واقف بودم فرمود ای احمد طلب نما هر حاجتی که داری گفتم اگر مرخص میکنی سؤالی
دارم فرمود بگو گفتم ای پدر کی بود اینمرد که تو اینقدر تعظیم و احترام کردی انکه از همه کس و خود را فدا
و الدین خود را فدای او کردی فرمود ای ولد این است ولد رضا این است امام رافضیها پس گفت ای
فرزند اگر خلافت از اولاد عباس زایل گردد احدی از ناس مستحق آن نیست مگر همین زیرا که از اهل
و اعلم و اتقی میباشد از اهل زمین اجمعین و اگر بینی پدر او را دیده بودی میدانستی که او هم صاحب هیبت
و جلال و ضیائت و جمال بوده پس از شنیدن این اقوال تعجب احوال من زیاد شد و نبود مرا زیاده بر این
جرأت سؤال پس در صدد حیله دیگر بودم و از اکثر فقها و سادات و سرداران سلطان سؤال از حال او
میکردم تمام از خاص و عام او را وصف میکردند بجلال و جمال و کمال و عفاف و همه او را مقدم و محترم
میدانستند در علم بلکه تمام گفتند اوست امام رافضه پس چون من دیدم که دوست و دشمن تمام تعریف
مدح و ثنا و احترام مینمایند منهم از او محو شده او را عظیم شمردم پس احدی گفت برادر او جعفر چون

بود گفت

بود گفت انجعفر را نما شارب الخمر و ملاهی بود پس گفت وقت وفات حسن بن ع من حاضر بودم
و تعجب نمودم از کثرت مشیعین و دوستان که حضرت علیل شد پدرم نزد من فرستاد و گفت ولد
رضا ناخوش است و خود دیدن نموده عود کرد جمعی از خواص را پدرم متوجه کرد که با هم اخبار آن
بزرگوار را بمن اظهار کنید و اطباء و اهل وثوق را تمام متوجه نموده بود و امر کرده بود که هر
ساعت کیفیت حال را برا و عرض کنند تا آنکه بعد از دو یوم خبر کردند که انور ضعف کرده
پدرم بتعجیل رفت نزد آن علیل و اطباء و اشراف را امر کرد که از او منفک نگردند و قاضی القضاة را
طلب نموده و گفت ده کس از فحول علما و عدول را در خانه ولد رضا برده از او جدا نشوند و همه
در خدمت امام ع بودند تا وفات یافت چند یوم گذشته از ماه ربیع الاول پس گویا سر من رای
از جا کنده شد از شدت صدا و ندا که در همه جا بلند بود که مات ولد الرضا ع و سلطان فرستاد
خانه و مکان او را تمام مهر کردند و زنان بسیار فرستاد که جوار فرزند امام ع کردند زنان
خانه را تفحص کنند که اگر حامله باشد باشد پس جاریه را تهمت بحمل زدند و او را تحت احتیاط داشتند با
پدرم او را در حجره کرده زنان بسیار را متوجه او نمودند و جمعی از خدمه خود را متوجه آن زنان
کرده پس امر کرد پدرم که متوجه تجهیز امام ع گردیدم پس بازارها را تمام بستند و سرداران و
بزرگان و مقربان سلطان و خود سلطان همه سوار شده با سادات و علما و فقرا و مشایخ همه
در جنازه امام ع حاضر شده مجموع عالم تمام در گریه و فغان بودند چنین عزا و ماتمی بود که گویا
قیامتی برپا شده بود در مثل این مصیبتی در سر من رای دیده نشده بود پس سلطان ابو عیسی ولد متوکل
امر نماز کرد و جهت اراده نماز نمود در حضور علما و مشایخ روی جنازه را کشود و ندا داد که ای
جماعت عباد و زهاد و اهل بغداد و اولاد هاشم و بنی عباس و سادات و سایر ناس شاهد
شوید و ببینید که حسن بن علی ع بمرگ خدایی فوت شده پس بعد از اتمام نماز در خانه خود
او را دفن کرده بعد از آن قرض سردم سلطان بسیار مضطرب شده در صدد تجسس
اولاد آن جناب برآمده جمعی اهل فساد را بخانها و مکانها فرستاد که هر جا گمان کنند ببینند چون که
بود در میان ساکنان آن مکان که بعضی را گمان این بود که آن جناب بی ولد فوت شده و بعضی او را
صاحب ولد میدانستند زیرا که امام ع ولد خود را از عوام مخفی فرموده بود و مکرر بصاحبان
با کثر از دوستان او را مینمود و اعلام بامامت او میفرمود گفت بعد از آنکه تفحص تمام کردند حیله
از قسمت میراث آن جناب بود اموال را ضبط نمودند تا مدت دو سال که شاید آن جاریه حمل داشته
باشد چون که نمیدانستند هر عوام مدت حمل دو سال میتواند بود حاصل بعد از دو سال که حال جاریه معلوم
شد که حامله نبود سلطان ارث حضرت را در میان والده آن جناب و جعفر برادر او که مشهور
بکذاب بود قسمت فرمود و والده حضرت ادعا نمود که حضرت وصی تعیین نمود پس اینمعنی زیاده
موجب اضطراب پدرم شده در تفحص ولد حسن بن علی بود برادر او جعفر [illegible] ظاهر بود تا آنکه

کردند

جعفر کذاب بنزد پدرم امده خواهش کرد که سلطان سعی در اعانت او بواید که شیعیان برادرش او را بنیابت امام ماننند سلطان گفت ای احمق من در باب برادرت بواسطهٔ مال و لشکر هر چه سعی کردم که شیعه را برگردانم محال بود و فایده ننمود پس چه سود میتواند بود در اعانت سلطان برای تو اگر تو نزد شیعیان بصفت امامی و صفات امامت را در خود می بینند که هر کس دست از تو بر نمیدارند اگر گشته کومند و الا که اعانت من و هر سلطان فی سود خواهد بود بعلت آنکه من و پدران من سعی کردیم که مارا شیعیان برادرت امام دانند و فایده ننمود مگر آنکه در اعتقاد ایشان افزود پس جعفر کلام مرا بپدرم اثر ننمود و بان سلطان در مجلس امام عم بود و الحال بدینمنوال است که در مجلس او ولد امام عم هستند
این روایت ولد عبد الله بن خاقان بود که دشمن خاندان نبوت است و ولد سلطان زمان بوده و حال اخر چه در فرمان او بوده اند این بود تمام کلام از احوال والد امام ثانی عشر علیه صلوات الله الملک الاکبر **خاتمهٔ کتاب** در ذکر احوال خاتم اوصیای حضرت رسالتماب است و چون ابواب جلد اول کتاب در وجود و توحید و عدل رب الارباب و نبوت انبیاء مرتب شده ابواب جلد دویم کتاب در باب احوال حضرت رسالتماب و وصایت مآب علی بن ابیطالب و اولاد امجاد او مرتب شده تا حضرت باقر ع و جلد اخر کتاب ختم شد ابواب آن بذکر بقیهٔ اوصیای سید عباد باقی مانده بود ذکر امام حی موجود امام ثانی عشر و شفیع یوم المحشر و ذکر ادلهٔ معاد پس از جهت تنقیح اینکلام و اثبات این دو مقصد و سرانجام پنج باب ایراد میشود **باب اول** در اثبات وجود صاحب الزمان از راه عقل و ادلهٔ عقلیه بر وجود امام در جمیع ایام بسیار است که بعضی در ابواب کتاب متفرقا ذکر شد نیز اگر لا انکه گفته شد که نصب امام ع لطف است بر خدا و لطف بر خدا لازم است **دویم** آنکه بعد از رسول هرگاه وجود امام ع لازم بود البته بعد از طول زمان بعثت رسول بطریق اولی لازم خواهد بود **سیم** آنکه سابقا ذکر شد که چنانچه بدنه انسان بدون جان زنده نخواهد بود وجود عالم بغیر امام ع نیز امکان ندارد و اینچنان مضامین احادیث سید نبیین و ائمهٔ دین ظاهر میگردد که صحت توحید منوط باقرار بعدل خدا و اعتراف برسالت انبیاء است و اقرار برسالت انبیاء بیکلام تمام نیست مگر بعد از اذعان برسالت سید عالمیان و اقرار برسالت او وقتی تمام است که کلام او را صدق دانند و امام او را امام دانند پس تا اوصیای او را بتمام امام ندانند بیکلام اسلام او تمام نیست در حقیقت دین بر یقین کردن بامامت ائمه صحیح میشود پس در حقیقت اصل سید نبیین یقین بخلافت امیر المؤمنین ع است و این یقین نیز بی ثمر است مگر بعد از اقرار بامامت ائمهٔ اطهار پس اصل دین یقین کردن بوجود امام حی موجود صاحب الامر ع است و اگر قایل بو انصاحب جود نشد اسلام او نابود است مثل سایر عوام و ان فرموده سید انام ص نیز معین یافت میشود که فرموده من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة هر که فوت شود و نشناسد امام زمان خود را بدین غیر اسلام مرده و از اینکلام سید انام ص معلوم است که در هر ایام

ایام از جهت خاص و عام احدی امام خواهد بود الی یوم القیام حاصل آنکه عاقل باید از امام عادل حی موجود غافل نگردد که اگر چنین غافل از امام خود ایام عمر او بآخر رسد داخل اهل اسلام قبول رب علام نیست پس اهتمام تمام در اینکلام است که در ادلهٔ عقلیه و نقلیه عدد تمام کرده خود را از شبهات شکوک و اوهام دور کرده اند و دائما خود را منتظر ظهور آنصاحب نور دیده و رکوع دانند و چون در قرآن آیات بسیار هست که مفسرین بظهور صاحب الزمان معنی کرده اند و بسیار آیات را ائمهٔ دین تاویل بخروج امام ثانی عشر کرده اند بنا بر این اکتفا بذکر بعضی از ادلهٔ قرآن شد مثل آنکه صاحب کتاب الفین فرموده الم ذلك الكتاب لا ریب فیه که خدا خبر داده که اینکتاب شک و ارتیاب در آن نیست بهیچ وجه پس باید در همهٔ ایام احدی باشد که عالم بهمهٔ احکام قرآن باشد بطریق یقین نه از راه ظن و تخمین و الا خبر رب العالمین صادق نیست و آنکسیکه عالم بتمام احکام قرآن باشد بدون شک و اشتباه او نیست مگر امام ع که علم او از رب علام است و مثل آنکه خدا فرموده است کونوا مع الصادقین بوده باشید با راست گویان مراد اطاعت ایشان است و شک نیست که خطابات قرآن عام است نسبت باهل هر زمان و بیکلام رب علام اطاعت صادق در همه ایام را بر انام واجب فرموده پس البته صادق در همه مواد مراد خالق عباد خواهد بود پس چنانچه در زمان نزول قرآن صادق بود یعنی رسول عالمیان که باید خلق بطاعت او باشند همچنین بعد از او امیر المؤمنین ع و سایر ائمهٔ دین تا در این ایام صدق و صحت کلام رب علام انصاف موقوف است بوجود امام ع که عالم بهمهٔ احکام باشد که طوایف انام تمام باید در احکام شرع مطیع او گردند این چنانچه مدایر دلالت بود بر وجوب اطاعت رسول عالمیان ص در این زمان نیز دلیل است بر وجوب اطاعت صاحب الزمان زیرا که صادق حقیقی و نفس الامری که از شک دور باشد نیست مگر معصوم که عالم است بهمهٔ علوم **چهارم** از قرآن و بشر الذین امنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار و بشارت بده ای رسول کسانیرا که ایمان اورده اند و اعمال الصالح را بجای اورده اند که از جهت ایشان است بهشت جاوید این موافق فرمودهٔ صاحب کتاب ترجمة الالفین این ایه دلیل است بر وجود معصوم در همهٔ ایام زیرا که احکام قرآن عام است و چنانچه این امر لازم دارد بشارت دهندهٔ را ایضا لازم دارد بشارت داده شده را و باید بشارت دهنده غیر بشارت داده شده باشد و همیشه تا اخر ایام کسی در طوایف انام باشد که بشارت داده شده باشد و مستحق این بشارت باشد و مستحق این بشارت وقتی می باشد که مرتکب معصیتی نشده باشد زیرا که جمع بالف و لام افادهٔ عموم دارد و عامل بهمهٔ صالحات کسی است که از همهٔ منهیات اجتناب کرده باشد و باین صفت نیست مگر معصوم پس لازم است اینمعنی را وجود معصوم در همهٔ ایام و با وجود معصوم قبیح است که غیر معصوم را بمعصیتکار صاحب اختیار کند دیگر آنکه امت دو فرقه اند یکطایفه قایل نشده اند بوجود معصوم در دو روزگار و یکطایفه قایل شده اند بوجود معصوم در همهٔ اعصار پس نمیتوان قایل شد وجود معصوم

در بعضی دون بعضی زیرا که اینکلام خلاف گفتهٔ خاص و عام است پس بنا بر گفتهٔ امامیه باید در این ایام هم ایضا امام و صاحبکار موجود باشد **دلیل پنجم** فمن تبع هدای فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون پس هر کس که متابعت کند هدایت و راه نموده شدهٔ مرا پس نیست هیچ خوف و هیچ ترسی بر ایشان موافق فرمودهٔ علامه ره اینست که بی شک خدا ترغیب و تحریض کرده بر متابعت هدی پس البته متابعت هدی امری است ممکن و فرموده است که تابع هدای من هیچ ترسی بر او نیست پس باید هدی بر او معلوم باشد تا هیچ خوف و اندوه بر او نباشد و این الفاظ انچه برای غیر معصوم معلوم میگردد اکثر افادهٔ یقین نمیکند بلکه حاصل انها ظن و تخمین است و نفی خوف و حزن علی الدوام صادق است برای امام معصوم که علوم الهی و احکام نازله بر رسالت پناه بر او معلوم است پس ثابت شد وجود معصوم در همهٔ ایام و با وجود معصوم غیر معصوم را اختیار دادن محال است **دلیل ششم** و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا و همچنان قرار دادیم ما شما را طایفهٔ عادل تا بوده باشید شاهدان بر مردم هر زمان و بوده باشد رسول عالمیان بر شما شاهد پس خدا جمعی را بعدالت مطلقه وصف فرموده که خبر داده که از جهت آنکه گواه باشید بر مردم ایام و گواه وقتی شهادت او بی اشتباه است که فاعل همهٔ اوامر خدا باشد و از نواهی تمام دوری کرده باشد و چنین کسی نیست مگر معصوم پس وجود معصوم در همهٔ ایام از کلام رب علام معلوم است چونکه خطاب او عام است باهل هر زمان و با وجود معصوم البته اوست امام بر همهٔ انام زیرا که تفضیل مفضول نزد عقل نیست **دلیل هفتم** الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئك علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون انچه از فرمودهٔ مفسرین معلوم است انست که خدا خبر داده که جماعتی هست که هر چه میرسد بایشان که خلاف خواهش طبیعت ایشان است با ایمان کامل بیما و از حق مایل نمیگردند و تسلیم امر خدا را میکنند این جماعت بر ایشان صلوات خالق عباد و رحمت خدا و هدایت یافته شده مخصوص است بانهاد خول الف و لام بر محمول افاده میکند انحصار محمول را بر موضوع پس مقصود خدا هدایت عامه است در همهٔ احوال و در جمیع اشیاء پس یقین که مراد اهل عصمت از امت خاتم النبیین است پس در روی زمین باید همیشه کسی متصف باین صفت باشد تا مستحق صلوات رب العالمین باشد و با وجود او امامت بغیر او نمیتواند بود زیرا که ترجیح مرجوح است و آن محال است **دلیل هشتم** ان عبادی لیس لك علیهم سلطان الا من اتبعك من الغاوین بدرستیکه بندگان من نیست از جهت تو هیچ ان نوع که شیطانی بر او تسلط نیست و بمعنی کلام هر که در تمام عمر خود یکدفعه اطاعت شیطان کند صادق است تسلط شیطان بر او پس معلوم که مقصود رب معبود معصوم در همهٔ ایام باید موجود باشد زیرا که احکام کلام رب علام در همهٔ ایام صادق است پس هرگاه بی اشتباه معصومی کاه در همهٔ ایام هست البته اوست امام بمعنی کلام چنانچه گفته شد **نهم** صراط الذین

انعمت علیهم نماز گذار را مامور است که از پروردگار سؤال کند که ما را هدایت براه راست بی اشتباه راه انجماعتی که انعام کرده بانها و البته این راه همیشه صواب است و احتمال الخطا در آن نیست و در هر زمان باید بنی نوع انسان باشد کسیکه راه او محتمل خطا نباشد و او نیست مگر معصوم پس وجود معصوم در جمیع ایام معلوم است از اینکلام و بعد از تسلیم وجود امامت البته مختص او خواهد بود چنانچه گذشت و آیات ماوله بخروج حضرت قائم ع زیاده از آنست که توان احصاء کرد لیکن از جهت اطمینان و زیاد شدن ایمان قدری از انها را بنوعیکه صاحب بحار علیه رحمات الملك الغفار ذکر فرموده از کتب اخبار ذکر میکنم **اول** مثل آنکه از ائمهٔ اطهار روایت شده در ایه و لئن اخرنا عنهم العذاب الی امة معدودة لیقولن ما یحبسه الا یوم یاتیهم لیس مصروفا عنهم و حاق بهم ما کانوا به یستهزءون موافق روایت و هر اینه اگر تا خیر کنیم ما از جماعت کفار عذاب ایشانرا تا زمان قیام قائم هر اینه میگویند جماعت کفار از راه استهزا آنچه چیز حبس کرده است او را از خروج خدا فرموده آگاه باش در روزی که بیاید ایشانرا عذاب نیست که رد شود از انها و احاطه میکند بایشان از عذابی که استهزا میکردند و کار داشتند بطلان این خبر را و از فرمودهٔ ائمهٔ اطهار چنین آشکار میشود که امت معدوده مراد اصحاب جناب قائم است که سیصد و کسری باشند **دویم** و ذکرهم بایام الله اگر ایه حکایت حضرت موسی است که خدا او را فرموده اخرج قومك من الظلمات الی النور و ذکرهم و بیرون اور قوم خود را از ظلمات از ادیان باطله و طریقهای غیر حق بسوی حق و یاد اور ایشانرا از ایام خدا اگر بوحش وجه قائم باشد و بیوم موت و یوم قیمت نهایت تاویل آنرا در لغت سید عالمیان است که مراد ایام خروج امام ع است **سیم** و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین و لتعلن علوا کبیرا موافق تفاسیر یعنی و اعلام کردیم ما بسوی بنی اسرائیل در کتاب که هر اینه فساد میکنید شما اهل امت خاتم انبیاء مستید در روی زمین بعمر تبه بنصب کردن خلیفهٔ اول و دویم و هر علو و سرکشی میکنید بادعای خلافت فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید پس هر گاه میرسد اولی این دو خلیفه سرکشی ما بر شما بندگان خود را که صاحب غضب شدید مراد از آن بندگان حضرت امیر و اصحاب دلیر اوست که اثیر حق قریب در جنگ جمل عایشه و ختر ابو بکر را کسان و منسوبان دو خلیفه بادستگیر نموده کرده فجاسوا خلال الدیار و کان وعدا مفعولا پس اصحاب امیر ع تجسس میکنند هر جا و میکشتند انها را و انها شدنی است ثم رددنا لکم الکرة علیهم و امددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا بعد از ان رد میکنیم باز دیگر تسلط را بشما ای بنی امیه بر ال محمد ص و مدد میکنیم شما را بکثرت مال و اولاد و قرار میدهیم در دو زمان حسین ع شما را اکثر از حیث لشکر ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها اگر احسان کنید بخویشان میتوانید و احسان بخود کرده اید و اگر بد کنید بخود میکنید فاذا جاء وعد الاخرة لیسوءوا وجوهکم پس هر گاه بیاید وعدهٔ اخری شما یعنی ظهور قائم هر اینه سیاه میگردد وجوه شما یعنی این دو شاه و هر که تابع ایشان است و لیتبروا ما علوا تتبیرا و هلاك میکنند انها را که سرکشی کرده اند هلاك

پس فرمود عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ شاید شما را ای آل محمد در آنوقت یاری کند و نصرت بدهد پس فرمود
فَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا اگر عود نمایند سفیانی شما را خوشدل کرده ما نیز عود نمایم و عود قائم آل محمد ع را داد سیم
چهارم إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ موافق روایت در باب جناب صاحب
الامر ع است که خدا فرموده اگر خواهیم نازل میکنیم بر ایشان یعنی بر منکرین اوصیای سید المرسلین
از آسمان آیه و نشانه را یعنی صیحه از جانب آسمان ظاهر میگردد که منادی ندا میکند خلافت را باسم
صاحب الزمان ع پس میگردد اعناق یعنی امیران از جهت آن صیحه خاشع و خاضع یعنی در وقت خروج
قائم صیحه ظاهر میگردد که منکرین همه مقر میگردند پنجم أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ
السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ حضرت فرموده مضطر حضرت قائم ع است که در وقت ظهور
در مقام ابراهیم ع بعد از نماز دعا میکند و خدا اجابت میکند و بدیها را از امت بواسطه خروج حضرت
کشف میکند و خطاب با رسول است که خدا فرموده قرار میدهد شما را خلیفه در زمین ششم
وَلَمَنِ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِم مِّن سَبِيلٍ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ حضرت فرموده
هر آنکسی را خدا نصرت میدهد بعد از مظلومیت او پس آن جماعت نیست بر ایشان را محلی راه بحث و
عتاب و عصوات بر جماعتیکه ظلم میکنند یعنی دشمنان ائمه دین ع هفتم اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ یعنی نزدیک
شد ساعت مؤاخذه از کفار موافق روایت در باب خروج جناب صاحب است هشتم يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا
نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ اراده دارند که خاموش کنند نور خدا را بدهان خود یعنی بزبان انکار
صاحب الامر را میکنند و خدا اتمام کننده است نور خود را بنصرت دادن آنجناب بر همه کتاب نهم
حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا موافق روایت حضرت فرموده مراد
اینست که منکرین ائمه اطهار منکر صاحب الامر اند تا وقتیکه ببینند آنچه را وعده داده میشدند
از ظهور سطوت و شوکت و قدرت صاحب الامر ع پس در آنوقت میدانند که کی است ضعیف تر که یار و
یاور و انصار دهم قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَّعِينٍ بگو خبر بدهید که اگر آب شما
فرو رود بزمین کی است که بیاورد جهت شما آب صاف را حضرت فرموده مقصود از آب صاحب الامر ع
است که خدا فرموده که اگر او بعلت عدم قابلیت اهل زمان از نظرها پنهان گردد کی است آنکسی که او را اظهار
نموده باشد بغیر پروردگار و جهت شباهت آنکه جناب آب موجب طهارت ابدان است از نجاسات ظاهر امام ع
موجب طهارت قلوب و ارواح است از خباثات شک و عیوب و موجب طهارت زمین است از وجود
کافرین چونکه کشته میگردند یازدهم هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ خدا
فرموده که فرستاد رسول خود را با هدایت و دین حق که غالب گرداند دین او را بر همه ادیان اگر غرض وقت
ظهور صاحب الزمان ع نباشد کذب قرآن لازم می‌آید زیرا که تا این زمان که دین رسول عالمیان غالب بر همه ادیان
نشده پس یقین که مراد آن زمان است که نصاری و یهود و مجوس همه دین مغلوب میگردند پس غالب میشود
دین نبی بر همه ادیان دوازدهم الم ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ حضرت
فرمود

فرموده قرآن هادی جهت متقیان یعنی مطیعان علی ع و ایمان دارند ایشان بر غیب یعنی بوجود و ظهور
صاحب الزمان ع چنانچه جناب موسی بن جعفر ع فرموده که غیب عبارت از غیبت صاحب الامر ع
است بدلیل آنکه فرموده لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُم مِّنَ
الْمُنتَظِرِينَ کفار گفتند چرا نازل نشد بر رسول آیه و علامتی از جانب پروردگار یعنی چرا کار بحد اضطرار
نرسید که تمام خاص و عام اسلام اختیار کنند خدا فرموده پس بگو غایب شونده از اولاد رسول ع
از برای خدا است پس انتظار بکشید که آنحضرت را طالبید با او خواهید دید بدرستیکه منهم از اهل انتظار جمله
انتظار بکشانیم سیزدهم وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ
مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ حضرت فرموده یعنی آنچه وعده داده میشوید از ظهور قائم آل محمد ع بدرستیکه
این وعده حق است چنانچه قرآن حق است چهاردهم أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا موافق روایت
این خطاب با اصحاب حضرت صاحب ع است که جناب احدیت فرموده هر کجا باشید خدا همه را در وقت
ظهور صاحب الزمان ع در یکجا جمع میکند فرموده در یکروز همه را جمع میکند پانزدهم وَعَدَ اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ
دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا یعنی خدا وعده
کرده است آنکسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده اند یعنی از همه منهیات اجتناب کرده اند که همه را
خلیفه میکند خدا ایشان را در زمین چنانچه خلیفه کرد پیش از این در زمین نبیین را و هر آینه تمکین
میدهد برای ایشان دین آنچنانی را که پسندیده است و بدل میکند خوف ایشان را با منیت که
مؤمنان در کمال اطمینان عبادت کنند مرا و شریک نگردانند در زمین مرا یا رب العالمین احدی را
و بموجب کلام تا این ایام واقع نشده که احدی از امامان بی مدعی در زمین مسلط باشند پس البته
بموجب ظهور وصی خیر البشر فرزند دلبند حضرت حیدر است شانزدهم وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ و اراده داریم ما که منت گذاریم بر بیکسان
ضعیف شدگان در زمین و قرار بدهیم ایشان را وارثین زمین یعنی ائمه و پادشاهان زمین هفدهم
اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا موافق روایت یعنی بدانکه ایزد متعال زنده میکند زمین را یعنی
باصلاح می‌آورد از عدل و احسان صاحب الزمان امور جهانیان را بعد از آنکه مرده بود زمین بعلت
کردار مفسدین و دشمنان دین زمین فاسد و کاسد شده بود از وجود ظلم و ستم مفقود
میگردد که غرض از زمین اهل زمین اند که چونکه کافر بودند حکم میت داشتند و بعد از ظهور امام ع اهل
زمین مؤمنند پس زنده اند و میتوان بود که مراد خود زمین باشد که برکت و کثرت نبات بوده پس گویا
بوده است هجدهم قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً یعنی بکشید جماعت مشرک را تمام از تمامی
عالم بنوعیکه در زمین احدی از مشرکین نباشد چنانچه اگر مشرکین قدرت و تسلط بهم رسانند تمام مؤمنین را
میکشند حضرت فرموده این امر در زمان تسلط صاحب الامر ع است و مراد آنستکه احدی از مشرکین را

حضرت در زمین باقی نمیگذارد پس در آن زمان امر خداوند جهان نافذ میگردد چنانچه در آیه دیگر نبی
خالق اکبر فرموده قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ و بکشید کفار را تا آنکه نبوده
باشد در زمین فتنه و فسادی یعنی مخالفت حق از احدی در زمین بر طرف شود و نبوده باشد دین مگر
مختص خدا یعنی اطاعت غیر خدا زائل و باطل گردد و بر هر عاقل ظاهر است که این حال اوصیای رسول
متعال را محال امکان نبوده پس البته در رجعت واقع خواهد شد نوزدهم أَفَأَمِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن يَخْسِفَ
اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ آیا پس ایمن شدند جماعت کفار که بسبب فرو بردن ایشان را در این دنیا گرفتار عذاب کند
فرو بردن در زمین موافق روایت این عذاب را جناب احدیت وعده بدشمنان حضرت رسالتمآب کرده
که در زمان صاحب الامر ع جماعت سفیانی در زمین بیدا فرو میروند بیستم فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ
حضرت صادق ع فرموده خداوند معبود در این آیه بظهور حضرت صاحب اشاره فرموده نیز که از جمله
ائمه هر دم یک امام بعلت ظالمین ایام مخفی میگردد و چون خالق علام اراده میکند قیام او را ظاهر میگرداند
و بعد از امام ع نکته پس قیام میکند با امر رب علام بیست و یکم يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ شناخته میشوند
گناهکاران در قیامت برویهای ایشان پس ملکه عذاب بر نشان گریبان ایشان را میگیرند حضرت فرموده
تاویل این در زمان تسلط حضرت قائم ع است که در آنوقت نیز دشمنان امامان از وجوه ایشان نمایان
است عداوت ایشان بر اکثر از کثرت گناه روسیاه بنظر می آیند بیست و دویم وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ
حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ حضرت فرموده رب معبود از تاویل این روز خروج
قائم ما را اراده نموده که در آن زمان چونکه منافقان گرفتار عذاب تیغ آتش بار آنکه هر که از ائمه سؤال
میکنند از علت این احوال میگویند ما بودیم که تکذیب میکردیم بروز دین یعنی بخروج قائم ع تا این
زمان که غافل آمد ما را امر یقین پس در آن زمان نفع نمیدهد بایشان یعنی منافقان شفاعت امامان
و چون صلوات از غیر شیعه قبول نیست پس صحیح است که میگویند نبودیم نمازگذار یعنی نماز صحیح ۲۳
قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ بگو
سؤال نمیکنم بر رسالت خود اجر بر او و من نیستم که بمشقت و دروغ رسالت را بخود بسته باشم نیست او
یعنی علی ع مگر پند دهنده عالمیان و هر آینه بعد از زمان چند خبر او نمایان خواهد شد از ظهور
حضرت صاحب بیست و چهارم وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ بگو آمد دولت حق و رفت دولت باطل
موافق روایت مراد خروج حضرت صاحب ع است که بعد از ظهور آنجناب دولت باطل بالمره زایل میگردد
۲۵ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُندًا موافق روایت یعنی مهلت داده شدند کفار تا
وقتیکه ببینند آنچه را که وعده داده میشوند از ظهور دولت و نصرت قائم اهل بیت اطهار ع پس زود
از روی میدان حرب می‌بینند که کیست از حیثیت لشکر ضعیف تر و کیست مرتبه تر بیست و ششم مَن كَانَ يُرِيدُ
حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ موافق روایت یعنی هر که اراده میکند در مزرعه دنیا زراعت آخرت را و اطاعت
امیر المؤمنین و ائمه دین را در زمین دل خود غرس کند زیاد میکنیم ما مزرع او یعنی آنچه را او امید را
است

از رب مجید در قیامت علاوه از آن در این جهان نیز نفع نمایان برای او ظاهر میگردد و در وقت ظهور
دولت امامان نصیب وافر عاید او میگردد پس مراد منتفع شدن اوست از دولت صاحب الزمان وَمَن كَانَ
يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ و هر اراده میکند حرث دنیا را یعنی نهال وزر
و وبال محبت جاه و مال را غرس کند و با این سبب اطاعت شاه اولیا را ترک کند میدهیم ما باو از دنیا و
نیست از برای او در آخرت یعنی در دولت حق بهره و حظی که مراد از آخرت دولت و نعمت حق با
اعتراف است از راحت و نعمت وقت ظهور امام حق و قیامت بیست و هفتم در روایت وارد شده که در
حضور جناب صادق ع تلاوت شد آیه وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا حضرت گریان شد
و فرمود خداوند رحمن اراده نموده از ضعیف شدگان در زمین ما امامان که ظالمان هر یک از
ما را ضعیف و ناتوان میکنند و در وقتیکه خداوند رحمن اراده فرموده که قائم و مهدی ما را نمایان
میکند و ما را بر اهل جهان امام و شاه میگرداند پس دنیا را تمام مهیا میکند بعد از آنکه اول از ما گرفته
شده بود این بود بعض آیات ما قبل بخروج قائم و احادیث بسیار وارد شده از سید ابرار که اغنیاء
فرموده که بعد از او ائمه انام دوازده کسند و این فرموده حضرت در شهرت بمرتبه ایست که خاص
و عام تمام در کتب اخبار خود ذکر کرده اند و جماعت عوام کالانعام در صدد تعداد دوازده نفر
بر آمده خلفای بنی امیه خونریز و بنی امیه شراب خوار و بنی عباس بی ابصار را ذکر کرده اند پس عاقل
باید در اقوال آنجماعت جاهل تامل کامل بکند تا آنکه یقین در بطلان دین ایشان کنند زیرا که
اگر چنان باشد فرموده رسول عالمیان ع که امامان بعد از من دوازده اند خبری است بی ثمر زیرا
که چه فرق است میان ایشان و سایر شاهان هر زمان بعلت آنکه در هر زمان اقویا و اشرار در
اطراف و کنار احدی احاطه میکنند و او را شاه میکنند پس امتیاز و فرقی نیست در میان این
دوازده نفر با سایر شاهان پس چرا فرموده دوازده اند و زیاده نفرموده اگر گفته شود که
مراد سید عباد ارشاد بود که امامان از منسوبان من بعد از من دوازده اند این قول ظاهر
البطلان است بجهات چند اول آنکه از منسوبان رسول عالمیان از بنی امیه و بنی عباس زیاده
از دوازده نفر شاه گردیدند زیرا که در ایام امامت هر امام چندین بی دین غاصب خلافت بودند
چنانچه در احوال ائمه گذشت دویم آنکه هر گاه بر یزید پلید و امثال او صادق باشد امام گردیدن
انام اخبار کند که بعد از من ائمه انام دوازده اند پس بکلام بر هر خاص و عام که شاه ایام گردد
صادق است پس رسول انام را باید بفرماید بعد از من امام ع از منسوبان و خویشان من دوازده اند
زیرا که اگر بعد از دوازده نفر دیگر امام نباشد پس معلوم میتوان فرض کرد اهل جهان را بعد امام
پس حیران و سرگردان بودن امام در آن ایام دون این ایام چرا با وجودیکه اهل آن روزگار قریب العهد بودند
بسید ابرار پس باید زیاده از دیگران مستغنی باشند از امام سیم آنکه جناب رسالتمآب فرموده مَن
مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ تا آخر که در هر زمان بعید دوست باشد امام زمان خود را مرده خواهد بود بغیر

دین من پس معلوم در هر عصری از اعصار البته اهل هر کار امامی دارند که البته باید که عارف باو باشند
و اینمعنی بنابر کفته ما مستقیم است زیرا که از وقت رحلت سید انبیاء الی قیام قائم آل محمد عم همیشه
اهل هر زمان امام موجودی داشته اند یا ظاهر یا پنهان چنانچه خدا در قران فرموده وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ
نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً و کامل کرده است خدا بر شما نعمت خود را یعنی امامت را کاه امام ظاهر است
وکاه باطن **چهارم** انکه از فرموده حضرت میرسد که در هر زمان جهان را امامی هست و اینمعنی
بنابر کفته عوام درست نیست زیرا که بعد از سید انام تا اجماع منعقد شد سه روز یا یکروز اقلا مردم
بی امام بوده و هر که وفات کرده بی دین از دنیا رفته و همچنین در عصر شوری و اما موافق کفته شیعه
هر امامی که از دنیا رحلت نمود البته وصی او موجود بود پس دعیت خاص و عام بدعت امام نبوده الی
وقت عهد بود الی یوم القیام زیرا که الحال امام جهان پنهان است بعلت ظلم ظالمان و بعد از ظهور که
دنیا را بنور خود منور میکند و ستم را مستور میکند باز بعد از او ائمه دیکر رجعت خواهند
نمود پس فرموده حضرت که هر که بمیرد و معرفت بامام زمان خود نداشته باشد از اهل جهنم است
لازم دارد که اهل زمان را امام باشد الی یوم القیام و بنابر مذهب اثنی عشریه اسلام ان سرور انام
علیه الصلوات والسلام تمام است نه بنابر کفته عوام پس بعد از ارتحال امام عم حسن عسکری عم
یا باید قایل نبود بوجود امام عم اینکه مستلزم تکذیب سید انام است پس باید اقرار نمود بمولود
او امام موجود با وجود انکه در بعضی کتب عامه ایضا تولد ان جناب مذکور است مکر انکه بقای
او را الی الحال استبعاد کرده اند با وجود انکه اقرار بوجود خضر و الیاس دارند و اعتراف بعمر لقمان
کرده که در نظر این احقر است چهار هزار سال و کسری است پس هر کاه اذعان بعمر ایشان کرده اند
استبعاد در اینمکان از راه عناد و فساد است نه غیر ان و مقصود بیکر اسکندری کویند که مرحوم
خضر از عهد اسکندر الی حال بعلت آشامیدن ماء الحیات است اولا انکه حضرت الیاس که
کفتکوی در میان ناس نیست از انکه اب حیات نوشیده باشد و مع ذلک بوجود الی الحال قایل
است قطع نظر از این چه ضرری که خالق اکبر حضرت صاحب را هم رام نشده باشد بر اب حیات
قطع نظر از انکه بدون شرب اب حیات باتفاق اهل نفاق هم از اولاد آدم کسان چند زیاده از این
زمان عمر کرده مثل انکه عوج بن عناق باتفاق شیعه و سنی سه هزار سال و کسری عمر کرده
زیرا که دختر زادهٔ حضرت ادم بوده و طوفان نوح عم دریافته بوده و در زمان حضرت موسی عم
بدست او کشته شد و اکر درباره او مثل شود که طول عمر او بعلت عظمت جثه بود در غیر او باید
تفکر نمود مثل لقمان و دیکران از معمرین که در کتب حدیث بیار شده مثل انکه ارباب حدیث فرموده
که سلمان حضرت عیسی عم را ملاقات کرده بود و اینقدر عمر خلاف عادت ان زمان بود با وجود
ادله عقلیه و نقلیه در وجود او و ذکر مولود ان جناب در کتاب خاص و عام موجود است پس
محض استبعاد نزد هر عاقل رد کردن قول شهود جرح و در اثبات بر البشر باید در وجود ان امام صاحب

عناق م

دیکر معمران

جود با یقین بوده **باب دویم** در دلالت کتبی السعادت ان امام با عدالت موافق فرموده
خاص و عام درست من رای محل ولادت او بوده بقول سنی بعد نیمه سیم ماه مبارک رمضان
بوده و بقول شیعه شب نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج کذشته ۲۵۵ بقول شش سال یا
هشت سال بحسب هفته شب جمعه موافق روایت بشیر بن سلیمان بنده فروش که از اولاد
ابوایوب انصاری است و از خاصان امام علی النقی عم و امام حسن عم بوده و در جوار خانه ان جناب
خانه داشت کفته روزی کافور خادم امام حسن عم مرا طلب کرده بعد از انکه خدمت امام
رفتم فرمود تو از اولاد انصاری و دائما اباء و اجداد شما معین و انصار ما بوده اند و دوستان
اهل بیت اطهار بوده اند باینجهت ترا مطلع میکنم برازی که موجب شرف و فخر تو باشد و
تو را بخرید کنیزی میفرستم کفته پس نامه بخط فرنکی نوشته و بمهر شریف خود ممهور
ساخته با کیسه زری بمن داد که عدد ان دویست و بیست اشرفی بود و فرمود متوجه
بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو که کشتیهای اسیران میرسد و کنیزان
بسیار و مشتریان چند خواهند دید از انها هست و بنده فروشی خواهی دید که نام او عمرو بن
یزید است که نزد اوست کنیزی بفلان صفت و فلان نشان و دو جامه حریر پوشیده و است
از نظر مردمان ابا میکند و از مشتریان خود کریزان است و هر زمان کلامی میکوید برومی
بعد انکه میکوید ای وای که پردهٔ عفت من دریده شد و احدی میکوید که من سیصد اشرفی
میخرم او را و او ابا میکند انکنیز و میکوید که نند خود را ضایع مکن که من بتو رغبت نخواهم کرد صاحب او
باو میکوید پس چه چاره کنم درباره تو میکوید صبر کن تا وقتیکه شخص صاحب کرم و وفا و عدل بهم
رسد در انوقت که او چنین کوید تو نزدیک برو بنزد صاحب کنیز و بکو که من نامه از یکی از اشراف
و اکابر با خود دارم که بخط و لغت فرنکی نوشته شده و در ان کرم و وفا و علو و سخای خود را بیان
فرموده این نامه را بکنیز خود بده بعد از انکه بخواند اکر مایل بصاحب نامه کردد من وکیل شده ام
در خریدن او کفته تمام فرمودهٔ ان امام عم مطابق واقع شد و چون نامه را قرائت کرده کفته مرا
بصاحب این نامه بفروش و قسم یاد کرد برب عباد که اکر مرا بصاحب این نامه نفروشی البته خود را
هلاک میکنم پس من در قیمت ان سخن کفتم تا وقتیکه راضی شد بهمان زری که انحضرت داده بوده
بعد از کرفتن زر کنیز را برداشته روانه مکانی که در بغداد منزل من بود شدم و چون وارد حجره شدیم
نامه امام را بیرون اورده بدیده و بدن خود میمالید و باکریه و آه میمالید و کاه نامه را میبوسید
و اینهارا من بی تعجب شده کفتم در حیرتم که کیست که صاحب نامه را نداند چکونه بر نامه او اکرام
میکند جواب کفت ای کم معرفت باسرار اوصیاء رسولان کوش بمن دار و بدل بشنو منم ملیکه
نام دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه روم مادر من از اولاد شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت
عیسی است بدانکه خبر من عجیب است جد من قیصر اراده کرد که مرا تزویج کند برولد برادر خود در وقت یکه

انجیت م

من سیزده ساله بودم پس مجلسی در قصر خود مهیا نموده که مملو بود از اولاد حواریان عیسی عم
و علما و عباد هفتصد نفر از اکابر و امراء و سیصد کس از علما رو سرداران سپاه چهار هزار کس
و تخت مکلل بجواهر مشتمل بر چهل پایه ترتیب داده تمام چلیپاها را بر ان نصب کرده و ولد برادر خود را
بر تخت نشانیده کشیشان انجیلها را باز کرده که قرائت کنند که ناکاه از سقف کاخ او اله تمام سرنکون کشتند
و پایها نیز بر زمین افتاده بنیاد صبر و طاقت کشیشان را بباد داده همه ترسان و هراسان شدند و از جمله
سلطان تا انکه بزرک ایشان کفت ای شاه ما را معاف دار که در تعیین ساعت اشتباه نشده بلکه این
امور دلالت میکند که دین مسیحی زایل میکردد پس جدم امر کرد تا بار دیکر تخت را نصب کردند و چلیپاها را
نصب کردند و کفت تا برادر این داماد را حاضر کردند که مرا باو تزویج کنند که شاید این نحوست بعلت
باسد او بوده همچین داماد دوم بر تخت نشانیده شروع بقرائت انجیل کردند که همان حالت اول رو داد
بلکه بدتر از اول بتها و داماد بر زمین افتاد و تزلزل در حضار مجلس بهم رسید و حق اینکار را نمیدانستند
که از شرافت این سید بزرکوار است بلکه کمان داشتند که از نحوست این دو برادر است پس جدم
غمناک بحرم سرا رفت مردم تمام متفرق شدند و چون شب شد من در خواب دیدم حضرت مسیح عم
که با شمعون و جماعتی از حواریان در قصر جدم جمع شده منبری از نور نصب کردند که رفعتش بجائی
تخت نصب شده بود پس حضرت محمد صلعم با جمعی از امامان مانند حضرت وارد شدند پس حضرت مسیح عم
باستقبال ان شاه با جلال پیش دوید و انجناب را در بر کشید حضرت رسالت پناه فرمود که یا
روح الله امده ام ملیکه را از وصی تو شمعون بجهت فرزند سعادتمند خود تزویج کنم و اشاره
نمود بحضرت امام حسن عسکری عم و این انکه نامه او را بمن دادی پس حضرت عیسی عم نظر بشمعون
کرده فرمود شرف دو جهان بتو رو کرده تزویج کن فرزند خود را بفرزند محمد صلعم شمعون کفت کردم
پس حضرت رسول بر منبر رفته خطبه انشاد فرموده با حضرت مسیح مرا بامام حسن عسکری عم عقد
کردند و اولاد سید عباد با اصحاب حضرت عیسی کواه شدند پس بعد از بیدار شدن صبر و قرار از من
رفته بود دایما بیصبری من میافزود و مراجرات با اظهار اینخواب نبود تا انکه جد من از بسکه
مرا ضعیف و رنجور ملاحظه اطبای مملکت خود را همه احضار کرده از هر یک از مرض من استفسار
میکرد تا انکه بعد از مایوس شده از علاج روزی از راه محبت بمن خطاب کرد که ایدختر ایا تو را ارزوی
در دل هست که من بعمل آورم من چون خبر دار بودم که اسیران دیار مسلمانان در زندانند
انان را کفتم اینجا اکر در زندان ایشان مسلمانان را رها کنی شاید حضرت مسیح عم بمن شفا دهد قبول کرده
بند و زنجیر خلق کثیری را موقوف نموده منهم خود را اندک شاد کرده در خوردن و اشامیدن اندک
کوشیدم اینمعنی موجب از دیاد اعتقاد سلطان کشته عزت و احترام اسیران اسلام بان یاد نموده بعد از ان
چهارده یوم کذشته در خواب دیدم جناب سیدهٔ زنان عم را که با مریم عم و هزار کس از حوران بهشت
حضرت مریم بمن فرمود که این خاتون زنان جهان که بهترین کسان امام حسن عسکری شوهر تو است پس

من بدامان سیدهٔ زنان چنک زدم و شکایت کردم که فرزند سعادتمند شما بمن جفا کرده و میکند
که بدیدن من نمی اید فرمود چکونه فرزند من بدیدن تو اید و حال انکه تو مشرکی و اینکه خواهرم
مریم مادر عیسی عم بیزار است از دین شما اکر رضای خدا و عیسی و مریم و فرزندم حسن عم را
میطلبی و اراده داری که بدیدن تو بیاید بکو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
پس بمجرد یکه کفتم حضرت فاطمه عم مرا بسینه خود ضم کرده دلداری میداد و فرمود الحال دار که
دیدار فرزندم روزی تو شد و او را بنزد تو میفرستم پس چون بیدار شدم عکوار اینکلمه را میکردم
و انتظار دیدار او میبردم تا انکه چون شب رسید ناکاه ان قدوة الله اعماه فلک امامت نور من
طالع شد پس کفتم این شرط دوستی نبود که بعد از انکه دل مرا بعشق اکردی مرا از انقطاع
جمال خود باینحال کنی فرمود عدم استعجال من بعلت این بود که تو مشرک بودی الحال هر شب نزد
تو خواهم امد تا وقتیکه خدا در ظاهر سال وصال را مقدر کند پس بدان ای عدل سلیمان که از ان زمان
حال الی هر شب وصال ان صاحب جمال مرا روزی شده بشیر پرسید که چکونه میان اسیران
افتادی ملیکه کفت جناب امام عم بمن فرمود که در فلان روز جدت با لشکری میرود بجنک لشکر
اسلام تو خود را بلباس مبدل در میان کنیزان و خدمتکاران پنهان کن و از فلان راه برو پس من
چنان کردم و بمجردیکه پیش جنک مسلمانان بما رسیدند ما را اسیر کرده این بود احوال من کردیدی
و با حدی اظهار نکردم که من دختر پادشاه رومم حتی انکه من قسمت و حصهٔ مرد پیری بعدم پرسید
از اسم من کفتم نرجس کفت این اسم کنیزان است بشیر کفت چه عجب است که تو اهل فرنکی و زبان
عرب را میدانی ملیکه کفت بلی از شدت محبت جدم احد بر اکر عالم بهمه زبان بود مقرر کرده
بود که مرا تعلیم میداد بشیر کفته چون خدمت امام علی النقی عم اوردیم حضرت فرمود ای ملیکه
چکونه خدا عزت دین اسلام و ذلت دین نصاری را بتو نمود و شرف و بزرکی سید عباد را با اولاد
او بتو ارشاد نمود کفت چکونه بیان کنم برای شما امری را که بر شما عیان است حضرت فرمود ایا ده
هزار اشرفی بتو دهم احب است نزد تو یا انکه بشارتی بتو دهم کفت مال برای من بچه کار اید حضرت
فرمود بشارت باد ترا و دلشاد باش که از تو فرزندی بهم رسد که همه بلاد را از مشرق و مغرب مالک کرده
و زمین را از انوار کرم و انعام و عدل و داد و احسان بعد از انکه پر شده باشد از ظلم و عدوان ملیکه کفت
ای اقا از کی بوجود می اید فرمود از انکه حضرت رسول تو را بهمای او خواستکاری کرد پس حضرت فرمود
حضرت مسیح تو را بعقد کی در اورد کفت بولد شما امام حسن عسکری عم فرمود اکر او را میبینی میشناسی
کفت از انشبی که جناب فاطمه عم مرا مسلمان کرده الی الحال هر شب جمال بیمثال او را در خواب میبینم پس حضرت
حلیمه خاتون خواهر خود را طلب فرموده سفارش نمود که ای خواهر این است همان کنیزی که تعریف
کرده بودم تو خبر فرزندم حسن عم است و مادر صاحب الزمان است او را بمنزل خود بر و واجبات و مندوبات
همه تعلیم او نما پس حلیمه خاتون او را بوسید و در بر کشیده بخانه خود برد و حلیمه خاتون نقل کرده که بعد از

سنبی م

آنکه ملیکه را بخانه خود بردم روزی حضرت امام حسن عسکری عم بخانه من تشریف آورده بودند نگاه
تندی بنرجس خاتون کردند من عرض کردم که اگر پسندیده شما باشد بخدمت شما بفرستم فرمودند نگاه من
از تعجب قدرت خدا بود که در این نزدیکی‌ها از این فرزندی بوجود می‌آورد که عالم را پر از عدل میکند بعد از آنکه
پر از جور شده باشد گفتم او را بنزد شما بفرستم فرمودند رخصت از پدر بزرگوارم حاصل کن پس چادر بخود
برادر خود رفتم که رخصت بگیرم پیش از آنکه من اظهار کنم فرمود ای حلیمه بفرست نرجس را برای فرزندم
عرض کردم نیامده‌ام مگر برای همین فرمودند خدا خواسته که ترا شریک
گرداند در بهره عظیم از خیر و سعادت پس من عود کردم و زفاف ایشان را در خانه خود واقع ساختم و بعد از زفاف بفاصله کمی حضرت امام علی النقی عم از دار فانی بسرای
جاودانی ارتحال کرده منصب امامت با آنحضرت انتقال یافت و من مکرر بعادت
مقرره بخدمت برادر زاده می‌رسیدم پس روزی چون بخدمت آن ماه فلک امامت رفتم نرجس
خاتون اراده نمود که کفش مرا از قدم من بیرون کند و بنده وار خدمت مرا اختیار کند من برخود هموار
ننموده گفتم تو بی‌بی و خاتون مایی پس برادرزاده من خوشحال شده فرمود خدا از تو راضی باشد پس
نزدیک غروب رسید صدا زدند که عمه خود جا در حجره حاضر کن تا بروم حضرت فرمود ای عمه امشب
نزد ما باش که در این شب متولد میگردد فرزند عالی نسب من که زمین را پر میکند از عدل و داد
و همه بلاد را زنده میکند از علم و ایمان بعد از آنکه مرده باشد از کفر و ظلم و عدوان گفتم ای سید من
در نرجس که اثر حمل و خبری مولودی موجود نیست پس الا اکسی دیگر است و بوجود می‌آید حضرت
فرمود مثال او موافق است با حال مادر موسی عم که چون فرعونیان آن زمان در صدد اذیت اطفال
بودند خداوند متعال حمل موسی عم را مخفی نمود این فرزند سعادتمند هم مثل اوست نزد صبح ظاهر
میگردد اثر حمل او علاوه بر آنکه حمل مادران اوصیاء در شکم نیست و از ران مادر بوجود می‌آییم گفتم
من بنزد نرجس رفته آنچه شنیده بودم باو گفتم گفت من الحال که اثری در خود مشاهده نکرده‌ام پس
نزد او ماندم و افطار کرده خوابیدم و هر دم در انتظار آن بزرگوار از خواب بیدار میشدم و نظر
بنرجس خاتون میکردم خبری در او نبود و هر چه بنا بود در حیرت می‌رفتم پس پیش از شبهای دیگر
برخواستم بنماز شب و چون بنماز وتر رسیدم که دیدم نرجس خاتون نیز بیدار شده مشغول وضو
و نماز شده پس نظر کردم اثر صبح کاذب در افق نمودار شد نزدیک شد که شک کنم که ناگاه از حجره
حسن عسکری عم صدا بمن رسید که شک مکن که وقت موعود رسید پس دیدم که در نرجس
خاتون اضطرابی بهم رسید پس او را در بر گرفته دعا بر او میخواندم حضرت ندا داد که سوره قدر را
بخوان پس نرجس فرمود که ظاهر شد خبر سرور من و چون من قرائت میکردم صدای قرائت از شکم
نرجس خاتون بگوش من میرسید و سلام بر من کرد من ترسیدم که ناگاه از برادرزاده امام صدا آمد
که ای عمه از قدرت الله در تعجب مباش که خداوند متعال اطفال ما را بحکمت گویا میکند و در بزرگی ما را

حجت خود

حجت خود میکند پس در این اثنا پرده در میان من و نرجس خاتون ظاهر شد که او را ندیدم
بحجره برادرزاده خود دویدم ترسان و گریان فرمود عود کن که او را در مکان خود خواهی دید
چون عود کردم پرده کشوده شده و حجب از نور جمال آن برگزیده ذو الجلال روشن بود
و آن کودک در سجده بود بجانب قبله و میگفت اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول
الله و ان ابی امیر المؤمنین و همه ائمه را تعداد نموده تا والد خود بعد از آن فرمود اللهم انجز لی
وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطاتی و املأ الارض بی عدلا و قسطا خداوندا وعده کن مرا
وفا کن و ثابت کن را انتقام کشیدن مرا از دشمنان بعد از آن نوری از او ساطع شد که زمین و
آسمان را روشن کرد و مرغان سفید بسیار فرود آمده خود را بر جسد آن بزرگوار مالیدند الا
رفتند پس امام عم او را ندا کرد ای عمه بیاور فرزند مرا چون او را آوردم فرزند پاک و پاکیزه ناف بریده
دیدم و چون لوله بکشیدم بر بازوی راست او نوشته دیدم که جاء الحق و زهق الباطل
ان الباطل کان زهوقا پس چون آن فرزند سعادتمند بنزد پدر رسید سلام کرد و حضرت زبان
مبارک بر دهان او گذاشت و بدست چپ خود نشانید و دست راست را بر سر او کشید و
فرمود سخن بگو بقدرت رب معبود پس حضرت صاحب عم بعد از استعاذه قرائت نمود و نرید
ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی
الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و موافق روایات بسیار
این آیه مبارکه در شأن حضرت صاحب نازل شده و ترجمه‌اش اینست که اراده کرده‌ایم آنکه
منت گذاریم بر آنانکه ضعیف گشتند در زمین بعلت ظلم ظالمین پس گردانیم ایشان را امامان
زمین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و مسلط گردانیم ایشان را بر دشمنان دین و بنماییم بفرعون و
هامان زمان ایشان و لشکریان ایشان یعنی اول و دویم و تابعان ایشان آنچه را که حذر میکردند
پس حضرت صاحب عم بعد از تلاوت آیه صلوات بر رسول و امیر و حسین بن علی بر ائمه فرستاد و اقرار
و اخبار و امامت ائمه اظهار علم نمود تا آنکه صلوات بر پدر بزرگوار خود فرستاد پس مرغان
بسیار بر اطراف و کنار آنکودک احاطه کردند حضرت فرمود بیکی از آن مرغان که بگیر این فرزند را
و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یکبار او را بنزد ما بیاور پس مرغ حضرت را گرفته بجانب آسمان
پرواز کرد و حضرت در عقب آن نگران بود و میفرمود سپردم ترا بآنکس که مادر موسی فرزند
خود را باو سپرد پس نرجس خاتون گریان شد امام زمان او را ارشاد نمود که غمین مباش که آنکودک را
بمادر خود رد نمود که شیر از پستان او بخورد و آن فرزند را هم بتو رد میکند حلیمه گفت سوال کردم
از آن امام با جلال که این چه مرغ بود که مولود خود را باو سپردید فرمود مرغ نبود بلکه
روح القدس ملک جلیل بود که بتربیت امامان موکل است که نگاه میدارد ائمه را از
هر خطا و تعلیم میکند بایشان علوم انبیا را گفته بعد از چهل یوم در انتظار دیدار آن بزرگوار بخدمت

امام اختیار رفتم که ناگاه کودکی مثل ماه در میان خانه دیدم که راه میرود گفتم ای سید من این طفل
دو ساله مینماید حضرت فرمود اولاد انبیاء و اوصیاء اگر امام باشند برخلاف سایر مردم نمو
میکنند یکماهه ایشان مثل کودکان یکساله است و در شکم مادر قرآن دانند و سخن میگویند و در
طفولیت ملائکه در فرمان ایشانند پس حلیمه خاتون گفته هر چهل روز یکبار خدمت آن بزرگوار
میرسیدم در ایام امامت امام حسن عم تا چند روز قبل از وفات آن خمیده صفات رسید روزی
خدمت امام زمان رفتم دیدم مرد کاملی نزد او نشسته گفتم فرمود داخل شو گفتم این مرد بیگانه
است در نزد شما فرمود این خلیفه و راهنماست این صاحب شماست و بعد از من از میان شما
میرود باید فرموده او را عمل کنید و او را جانشین من بدانید حلیمه خاتون گفته پس بعد از آن
بوم النیر رشید فلک امامت غروب نمود و عالم از وجود صاحب الزمان عم منور و درخشان
بود و من هر روز بسر بوم حلقه آن ماه تابان و شاه با عدل و احسان میرفتم و هر سؤال که خواهم
بودم که سؤال کنند از صاحب جلال بی‌جواب میفرمود و واقف بود از سؤال من و
احادیث بسیار بر اخبار کردن مردم بوجود این مولود در اشتهار بحدی است که اثر آن تمام
کرده‌اند و از جهت اختصار ببعضی اکتفا میشود مثل آنکه در بحار از کتب اخبار روایت شده
که ابن عباس گفته که رسول مختار فرمود که وقتیکه مرا خداوند اعلا بمعراج برد ندا آمد که یا محمد
گفتم لبیک رب العظمة لبیک پس وحی فرمود که یا محمد عم در چه باب بود مباحثه ملائکه ملأ
اعلی بعد سمد پس من گفتم ما کان لی من علم بالملإ الاعلی اذ یختصمون یعنی مرا علمی بمباحثه ملأ
اعلی از سیاق حدیث ظاهر میشود که خدا حکایت خلفای بعد از رسول را بملائکه فرموده بود
و ملائکه از راه حکمت آن سؤال میکردند و در این زمان مباحثه ایشان را از رسول عالمیان عم
پرسید و بعد از اذعان او بعدم علم خود بیان فرمود چنانچه تتمه حدیث است که حضرت فرمود
پس خدا بمن وحی کرد که آیا از آدمیین وزیر و وصی و خلیفه اختیار نمیکنی گفتم خدایا تو اختیار کن برای
من هر کرا اصلاح دانی پس وحی آمد که یا محمد من اختیار کردم جهت تو علی عم خلیفه گفتم الهی
ابن عم ما فرمود بلی علی است وارث علوم تو و صاحب لوای حمد در قیامت و صاحب حوض
کوثر که مؤمنین امت را آب دهد بعد از آن خدا فرمود یا محمد عم من قسم بذات خود یاد کرده‌ام
قسم حق که از حوض کوثر ننوشاند دشمن تو و دشمن اهل بیت تو و باز قسم خورده‌ام که منع نکنم آن
خوراک احدی را مگر هر که ابا کند که داخل شود گفتم الهی مگر احدی هست که ابا کند از دخول جنت
خدا فرمود یا محمد من ترا برگزیدم و علی را بعد از تو برای خلافت برگزیدم و انداختم محبت او را در
دل تو و اولاد او و اولاد تو کردم و حق او بعد از تو بر امت مثل حق تو بر امت پس هر که انکار
کند حق او را حق ترا انکار کرده و هر که دوستی او را اقرار نکند دوستی ترا اقرار نکرده است و هر که
ابا کند دوستی ترا ابا دارد از دخول بهشت پس افتادم من بسجده شکر این نعمت عظمی پس ندا آمد

(در حاشیه، به سرخی: موعظه [...] نافع)

اند بت

اند بت مجید که سر را بالا کن یا محمد عم و سؤال کن از من تا عطا کنم پس گفتم خداوندا جمع کن امت مرا
بعد از من بر محبت و اطاعت علی عم تا در حوض کوثر بنزد من باشند پس خدا فرمود یا محمد عم من حکم
کرده‌ام پیش از این در باره اطاعت امیر المؤمنین عم و حکم من نافذ است که هر که را خواهم هدایت
کنم بعلی عم و هر که را خواهم گمراه کنم بعلی عم و علم تو را بعد از تو بعلی عم دادم و او را خلیفه تو کردم
بر اهل تو و بر امت این حکم جزم است و داخل نمیکنم بهشت را هر که دشمنی کند با علی عم بعد از تو پس
هر که دشمنی کند با [...] او دشمنی کرده است با تو و هر که دشمن تو است دشمن منست و هر که
علی عم را دوست دارد مرا دوست داشته و این فضیلت را باو عطا کردم که از صلب او بیرون آورم
یازده خلیفه که همه از ایشان مهدی میباشند و همه اند نیته تو از بکر بتول بهم میرسند و آخر ایشان کسی
که عیسی عم عقب او نماز میگذارد زمین را مملو از عدل میکند بعد از آنکه مملو از جور شده باشد
نجات میدهم او را از هلاکت و شفا میدهم باو مرضی را و دور میکنم کوران را پس گفتم الهی کی میشود
این فرمود در وقتیکه علم از میان رفته باشد و جهل ظاهر شده باشد و قرآن کسبل باشد
اما عمل کننده آن کم باشند و قتل بسیار شود و فقهای متدین کم باشند و فقهای گمراه کننده بسیار
باشند تا آخر حدیث دویم آنکه صاحب بحار از کتب اخبار ذکر فرموده از حضرت رضا علیه
الاف التحیة و الثناء که رسول خدا فرموده که بحق آنکسیکه مرا بحق فرستاده که البته غایب میگردد
قائم از اولاد من و این عهدی است که خدا حتم فرموده حتی آنکه اینقدر غیبت آن امام عم بطول انجامد که
بعض طوایف انام شک میکنند از ظهور او و بعضی دیگر شک میکنند از تولد آن پس هر که در آن زمان
باشد باید ایمان خود را از شیطان محافظت کند که او را گمراه نکند سیم ایضا مروی است که مروی
از ابو سعید خدری گفت والله نمی‌آید بر ما عالم تا نه مگر آنکه البته بدتر از آن عالم پیش است و نمی‌آید
برای ما امیری مگر آنکه البته بدتر از امیر سابق است ابو سعید گفت شنیدم از جناب رسول عم که فرمود
هر عالم شما شر خواهد بود از سال پیش و هر امیری از شما بدتر است از امیر سابق حتی آنکه فتنه و
بلا شدید میگردد بر شما بنوعیکه پر میشود زمین از جور و ستم ظالمین حتی آنکه احدی قادر نیست که
تواند بگوید خدا پس بعد از آن خداوند مهربان مبعوث میکند بر اهل جهان مردی از من که پر میکند
از عدل و احسان چنانچه پر شده است از ظلم و عدوان و بیرون می‌آورد زمین ظاهر میکند اموال نهان را
و مال فراوان میگردد بنوعیکه کشیده نمیشود آنکه شماره شود چهارم ایضا در بحار بکتاب مروی
که رسول خدا در روز فتح خیبر که علم را بحضرت حیدر عطا نمود و خدا باب فتح را گشود حضرت در وصف
او سخنان چند فرمود تا آنکه گریان شد پس حاضران سبب گریه عرض کردند فدای تو گردیم از جهت
که بشر فرمود جبرئیل خبر بمن داد که اهل فساد بعد از من علی عم را مظلوم میگردانند و حق او را منع میکنند
و اولاد او را بقتل میرسانند و اولاد او مظلوم باشند در زمین و اینچنین است تا هر زمانه که خروج کند قائم
ایشان و بلند گردد کلمه اسلام و جمع گردد امت بر محبت امامان و این وقتی میشود که متغیر شده باشد

بلاد وضعیف شوند عباد و مأیوس گردند از فرج و اسم او اسم من است و اسم والد او اسم والد من است
واوست پس دختر من و خدا انتقام میکشد از شمشیر او از خلق کثیری گفتند پس ساکن شد گریه رسول
خدا و فرمود ای مؤمنین دلشاد باشید که بفرج خواهید رسید و قوت و شوکت ائمه خود را خواهید
دید زیرا که وعدهٔ خدا خلف نمیشود بعد از آن رسول عالمیان دعا فرمود **پنجم** ابن عباس گفته
رسول خدا فرمود که در معراج گذشتم از آسمانها تا رسیدم بسدرة المنتهی و از سدرة المنتهی گذشتم تا
رسیدم بحجابهای نور پس ندا رسید که یا محمد تو بندهٔ منی و منم پروردگار تو پس برای من خضوع
کن و مرا عبادت کن و بر من توکل کن و بمن اعتماد نما پس عرض کردم که من راضی شدم بر تو از حیثیت عبد
و رسول و حبیب بودنم و بعلی ع خلیفه و حجت بر خلق خود زیرا که بعلی ع تمیز داده میشوند دوستان
من از دشمنان و عاصیان و بعلی ع و ائمه از اولاد او رحم میکنم بندگان و کنیزان خود را و بواسطهٔ
ایشان حفظ میکنم حدود ایمان را و بقائم و مهدی ع از اولاد علی ع معمور میکنم بلاد را و دفع
میکنم فساد او زنده میکنم دین را و او میکنم کلمهٔ جماعت کافرین را سفلی و کلمهٔ خود را علیا و
امداد میکنم او را بملائکهٔ خود او ست ولی من حقا و مهدی عباد من صدقا **ششم** در بحار از روایت
اخبار از ابن عباس مروی است که رسول خدا ص فرمود علی بن ابیطالب امام امت من است و خلیفهٔ
منست و از نسل او ست قائم منتظر آنکسیکه خدا پر میکند زمین را بواسطهٔ او از عدل و احسان چنانکه
پر شده باشد از ظلم و عدوان بحق خداوندیکه مرا بحق فرستاده که بیگمان ثابت ایمان در غیبت او
نایاب تر است از گوگرد احمر یعنی اکثر مردم بعلت طول شک میکنند گفتند پس جابر انصاری عرض کرد
فدای تو شوم از جهت قائم از ذریهٔ تو جهادی هست فرمود آری والله و لیمحص الله الذین امنوا
و یمحق الکافرین یعنی جهاد میکنند تا خالص میگردانند از اهل فساد و کفار بلکه تمام عباد مؤمنین خالص
عباد و اخیار اند پس فرمود این امری است از امور خدا و سری از سر خدا که شک کنی از آن که شاکت در
امر خدا کافر است **هفتم** ایضا در بحار از صادق ائمه اطهار از آبای اطهار او از رسول مختار مروی است
که فرمود قائم این امت از اولاد من است اسم او اسم من است و کنیهٔ او کنیهٔ من است و شمائل او شمائل
منست هر که انکار کند او را در غیبت او انکار کرده است مرا و هر که تکذیب کند او را تکذیب مرا کرده
و هر که تصدیق کند او را تصدیق کرده بخدا شکایت میکنم تکذیب کنندگان خود را در باب او و انکار کنندگان
غیبت او و گمراه کنندگان مردم از طریق او و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **هشتم** ایضا ابن عباس
فرموده که رسول خدا فرمود که خدا قرار داده گردهٔ اوصیای مرا و خلفای مرا دوازده نفر اول ایشان برادر من است
و آخر ایشان پسر من مهدی این امت بحضرت عرض شد کی است برادر شما فرمود علی مرتضی ع بعد از آن فرمود
بحق معبود قسم که اگر از دنیا نمانده مگر یک روز البته خدا طول میدهد آن روز را تا خروج کند ولد من و نازل
شود عیسی از آسمان و با او نماز گذارد و مالک میگردد مشرق و مغرب را و زمین را نورانی میکند **نهم**
در روایت ابوحمزه رسول خدا ص فرمود خوشا بحال کسیکه درک کند زمان غیبت صاحب الزمان ع را

و ثابت ایمان بماند و دائما خود را با انتظار او امیدوار دارد چنین کسی از دوستان من است و در جنت
با من است و از جملهٔ عزیزان من است در قیامت **دهم** بروایت صحابهٔ کبار نبی مختار فرمود خوشا
حال اخیار امت من که در غیبت قائم ع ثابت در قرار میمانند و بظهور او اقرار او اقرار دارند و بری اند
از دشمنان او و ائمهٔ اطهار اجماعت از رفقای منند در جنت و عن بی بری امت من ایشان نزد من **یازدهم**
ایضا مروی است که رسول خدا ص فرمود مهدی امت من از اولاد من است اسم او کنیهٔ او با من موافق
است اشبه مردم است بمن از صورت و خلق و حالات غیبت و حیرتی طویل که گمراه میگردند خلق
کثیر و جمعی بعلت شک از ایمان بدر میروند بعد از آنکه اهل جهان امتحان میشوند بغیبت او ناگهان
مثل برق درخشان از افق جهان نمایان میگردد و روی زمین را خالی میگرداند از جور و ظلم و عدوان
دوازدهم از ابی سعید خدری مروی است که رسول خدا بر منبر فرمود مهدی از عترت
و ذریهٔ من است در آخر الزمان خروج میکند و آسمان برکات خود را نازل میکند در آن زمان و زمین
نباتات خود را ظاهر و نمایان میکند و عدل و احسان را فاش میکند و ظلم و عدوان را بر طرف
میسازد **سیزدهم** از عمرو عاص مروی است که رسول خدا حدیثی میفرمود چنان و چنان
خواهد شد تا آنکه فرمود در آن زمان رب رحمن ظاهر میگرداند مردی از اولاد این را و اشاره
بامیر المؤمنین ع فرمود پس فرمود در آن زمان بر طرف میگردد ظلم ظالمان و عزیز میشوند اهل شرف
و منتشر میگردد ایمان و منم اول این امت و مهدی است وسط این امت و عیسی است آخر این امت
و موافق ظاهر این حدیث مینماید که جناب عیسی بعد از صاحب باشد و چون این حدیث منافی احادیث
دیگر است لهذا جماعت عامه و خاصه هر دو تاویل کرده اند که منم اول امت یعنی قاطع شریعت
و مهدی وسط این امت یعنی عامل باین شریعت بدون تحریف و تغییر و عیسی ع آخر است یعنی بعد
از تصدیق او عیسی ع مصدق این شریعت است خلاصهٔ احادیث جناب رسول ص در کثرت بحدی است
که ذکر همه بعضی را ملول میکند و احتیاج بذکر همه نیست زیرا که قبول جماعت جمهور لهم میباشد حتی
آنکه در کتب سنی ایضا اخبار رسول ص در باب حضرت مهدی ع بحدی است در اشتهار کالشمس
فی رابعة النهار حتی صاحب بحار علیه رحمة الله الغفار چهل حدیث از کتب اخبار ایشان ذکر فرموده
پس هرگاه خصم نیز اقرار دارد بخروج قائم ع اختصار اولی است لیکن بعضی از روایات که در کتب
و علم هر دو مذکور است بیان میشود انشاء الله **چهاردهم** آنکه مروی است که در زمان قبض
روح پرفتوح سید عالمیان ص سیدهٔ زنان بر بالین سید النبیین ص گریان نشسته بود تا آنکه صدای
او بلند شده حضرت چشم مبارک را گشود و در صدد دلداری او بود پس فرمود ای فاطمه چرا
گریانی عرض کرد میترسم که امت مرا ضایع کنند فرمود دلشاد باش مگر نمیدانی که خدا بر گزید بعد
تو را و رسول خود گردانید و بعد از آن برگزید علی ع را و تو را بار تزویج کرد ای فاطمه خدا با هفت خصلت
عطا فرموده که احدی را عطا نکرده اول آنکه مرا خاتم نبیین گردانید و احب مخلوقین گردانید و منم پدر تو

و وصی من احب اوصیا است نزد خدا و او شوهر تو است و شهید ما بهترین شهدا آن است و او حمزه
عم پدر تو است و از ماست آنکه بدو بال در جنت پرواز میکند و او برادر شوهر تو است جعفر
طیار و دو سبط این امت از ماست و ایشان دو ولد تو حسن و حسین اند دو آقای اهل جنت و پدر ایشان
بهتر است از ایشان ای فاطمه بدان که از ماست مهدی این صاحب الزمان ع که بعد از آنکه زمانه
هرج و مرج میگردد و ظلم و طغیان اهل جهان عالم را پر میکند که غارت گران غارت میکنند ضعیفان را
کبیر رحم نکند بر صغیر و صغیر رحمت نمیکند بر کبیر و ظالم غالب است بر مظلوم در آنوقت
خدا ظاهر میکند ولد تو را که فتح میکند بلاد کفر را و مملو میگرداند زمین را از عدل و احسان
و بر پا میدارد قرآن و احکام ایمان را در آخر الزمان پس تو ای فاطمه چنانچه بر پا ایمان را در آخر
الزمان پدر تو ای فاطمه گریان و محزون مباش که خدا بتو رحیم و مهربان تر است از من بعلت
مکان و رفعت شان تو نزد من و تو را با امیر المؤمنین تزویج کردم و او ست اشرف و اکرم همهٔ مردم
از حسب و نسب و علی ع از همهٔ مردم است برعیت و اعدل مردم بقسمت کردن مال بالسویه و اعلم
از مردم بقضیه و حکم و خوش دل باش که من از خدا سؤال کردم که تو اول کسی باشی که بمن ملحق شوی پیش از
سائر اهل و عیال پس بعد از آنکه جناب رسول ص این سخنان را فرمود اندکی بهبودی در سیدهٔ زنان
بهم رسید و تا مدت هفتاد و پنج روز در حیات بود **دویم** آنکه حذیفه روایت کرده که رسول خدا
روزی در اثنای خطبه اخبار این دهر را میفرمود که چنان و چنان بعد از این زمان خواهد شد تا
آنکه فرمود که اگر باقی نمانده باشد از دنیا مگر یک روز هر آینه خدا طولانی میکند آن روز را
تا آنکه خروج کند مردی از اولاد من که نام او نام من باشد پس سلمان از مقام خود قیام نمود
عرض کرد فدای تو گردم از کدام ولد تو آنکس مولود میگردد فرمود از این ولد من و دست بر شانهٔ
امام حسین ع زد **سیم** از عبدالله بن عمر مروی است که جناب رسول فرمود بیرون میاید
مهدی ع و بر سر انور او عمامه هست که بالای آن عمامه منادی ندا میکند که این مهدی خلیفهٔ
خدا است متابعت کنید او را **چهارم** از ابو سعید خدری مروی است که رسول خدا ص فرمود
بشارت باد شما را بمهدی ع از اولاد فاطمه ع که بعد از آنکه در میان عباد و بلاد فساد بسیار شود
و مردم در شک داخل شوند خداوند عادل دین خود را کامل میگرداند بخروج امام عادل که زمین
را نور و ضیا میکند **پنجم** ابو سعید خدری روایت کرده که رسول خدا ص فرمود خروج خواهد
نمود از اولاد من که عمل میکند بسنت من و خداوند رحمن برکات آسمان را در آن زمان نازل میگرداند
و قائم آل محمد ع نازل میگردد بر بیت المقدس و مدت هفت سال سلطان بر مردمان او ست
ششم عبدالله بن روایت کرده که در حیات رسول ص جمعی بودند که داخل شد احدی از بنی
هاشم حضرت گریان گشت اصحاب با آنجناب عرض کردند گریان شدید هرگز ندیدیم تو را یا رسول الله ص
باعث چه بود فرمود بخاطر آوردم هر ظلم و عدوانی را که خداوند جهان مقدر کرده است برای

خداوند جهان مقدر کرده است برای اهل بیت من زیرا که خدای ما روئف و مهربان است و برای
ما پسندیده آخرت را بر دنیا پس بعد از من چه ستمها که بذریه من خواهد رسید از جور و طغیان سلطان
هر زمان از عباسیان و غیرهم تا آنکه محشر شود ذریه من در زمین ضعیف و ناتوان میباشند تا آخر
الزمان که خروج میکند مردی از اولاد من که نام او نام من است که زمین از وجود او آبادان میگردد
و خانهٔ ظلم و جور ویران و خراب میشود و در این حدیث شریف که حضرت فرمود که خدا آخرت را
جهت ما اختیار نمود یعنی دولت مرتبهٔ اخروی اگر اعم است از ظهور صاحب تا آخر دنیا و آخرت
زیرا که در آن زمان ائمهٔ دین سلطان زمین اند اگرچه بحسب ظاهر آنهم دولت دنیاست و اما چون
در آنوقت حق خالص میگردد و توبه قبول نیست پس گویا آخرت است زیرا که یوم الجزاء است
نه یوم عقاب و حساب چنانچه در تأویل آیات در لفظ آخرت نیست از ائمهٔ دین چنین رسیده است
هفتم آنکه از کتب مخالف و موالف هر دو مروی است که جناب رسول ص وصف خروج
مهدی را میفرمود تا آنکه امیر المؤمنین ع عرض کرد یا سید النبیین آیا مهدی موعود از ذریه
ما موجود میشود حضرت فرمود بلی خدا چنانچه بما فتح کرد این دین را با ما ختم خواهد نمود و چنانچه
بما نجات بخشید مردم را از شرک بواسطهٔ مهدی از ذریهٔ ما نجات میدهد مردم را از فتنه و فساد
و تألیف میکند در قلوب عباد و در حدیث دیگر است و بر فرمود خیری نیست در عیش بعد از
و در حدیث دیگر فرمود حتی آنکه مهدی فتح میکند بلاد قسطنطنیه و جبل و دیلم را اگرچه بیکروز
از عمر دنیا مانده باشد که خداوند اعلی طول میدهد آن روز را تا فتح شود بدست مهدی ع این
بلاد و بروایت ابو سعید خدری رسول خدا ص فرمود از ماست آنکسی که ظهور میکند و
عیسی بن مریم ع عقب او نماز خواهد کرد **هشتم** جماعت عامه در صحاح خود روایت کرده
اند از سعید بن مسیب که گفت نزد ام سلمه بودیم و ذکر وقت خروج مهدی ع را میکردیم پس
ام سلمه فرمود شنیدم از رسول رب معبود که فرمود مهدی آخر الزمان از ذریه از اولاد
فاطمه ع مولود میگردد و همه علما از عامه و خاصه روایات معتبرهٔ متواتره از حضرت رسول ص
در کتب خود ایراد کرده اند در ذکر خروج حضرت مهدی ع و بودن او از اولاد فاطمه ع اتفاق
است پس زیاده برای ذکر احادیث ایشان ضرور نیست زیرا که ایشان نیز قائلند که رسول عالمیان
مکرر بر منبر و غیر منبر فرمود منکر صاحب الامر منکر من است و اگر در انتظار خروج مهدی
نباشد در حقیقت انکار نبوت مرا کرده پس ما بر الخلاف میانهٔ ما و ایشان تولد و بقای صاحب
الزمانست بر عنوان و اثبات این مطلب اسان است زیرا که چنانچه ایشان گویند که متولد نشده
کرایه شهادت نفی است و مسموع نیست و اثبات تولد با امامت بحمد الله رسول عالمیان خبر داده
که ایشان دوازده امام اند و القائم است و همچنین امیر المؤمنین ع باسم و نشان بیان فرموده هر یک از امام
تا صاحب الزمان ع و فرموده صاحب بعد غیبت خواهد بود و ما یخلوا الارض من امام و الامام بر حق است

وسیله و همچنین از هر یک از ائمه دین بعنوان جزم و یقین جمعی از موثقین و معتمدین ایام خود خبر داده‌اند با اسم و کنیه و نشان و بلده تولد او و از هر یک ایشان بعد از تولد سید و پیر معجزه دیگر نظر صاحبان بصر مثل عیان میدانند که متولد شده و نیز اکثر هر یک از ائمه شماره ائمه را فرموده از وقوع غیبت امام منتظر را خبر داده‌اند و هر گاه خبر داده‌اند امامان بی اشتباه شد و حال آنکه سنیان هم ائمه را از صادقان میدانند پس انکار حکم حجت او واسطه در باب این چنان که مثل شمس در وسط النهار است قطع نظر از اینها ایشان هر گاه احدی خبر دهد که فلان کس صاحب ولد است بمحض یک خبر البته باور میکنند زیرا که در ثبوت نسبت بچه بیکه قابله اخبار نمود که فلان مولود از فلان بوجود آمده باور تا این نمودند که هر از این حالت صاحب الامر علیه السلام که خبر از تولد آن سرور داد و در حین حرا سوان مادر هم معتقد بوده قطع نظر از اکثر معجزات که از یوم تولد آن سرور تا غیبت کبری که اکثر اخبار از معتمدین ائمه اظهار آشکار شد و از حد احصا و شمار بیرون است حتی آنکه جواب مسایل مشکل از آن امام عادل از ناحیه مقدسه بیرون آمده و مکرر وکلا و سفرای آن سرور فرمود و خط آن حضرت را بنظر اکثر معتمدین رسانیده‌اند و سفرای آن بزرگوار هم از اخیار معتمد بوده‌اند حتی آنکه بعضی را ائمه دیگر نیز تعدیل کرده بودند و انصاد قین ایام شمرده بودند از قبیل امام علی النقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام چون که این وکلا و سفرا از مخلص اصحاب ایشان بوده‌اند پس با وجود آنکه ایشان شمرده در غیبت صغرا حق جل و علا موجود می‌بود چگونه شخص صاحب بصیرت میتواند انکار ایشان را کند و حال آنکه آن سرور و خبر البته و ائمه یکسر تمام خبر از غیبت داده بودند و وکلا و جمع دیگران تحقق غیبت صغری خبر داده‌اند و از حقیقت کبری نیز پس چگونه عاقل بعد از نظر تام میتواند مثل عوام کالانعام این همه اخبار را انکار کند بعلت استبعادات چند که خلاف عادت نقض ایشان این ماده و موجب ساخته‌اند زیرا که اگر انکار میکنند میگویند عادت الله جاری که درین زمانات طویل بشری باقی بماند و ساقاً تعریض طول عمر لقمان ع در قرآن نیز مذکور است مصاحبت خضر و موسی ع و حال آنکه خضر الی الان در دنیا میباشد و غایب از نظرها و ایضاً قرآن ناطق است بعمر نوح ع در کتب حدیث عمر عوج را سه هزار و سیصد سال گفته‌اند اگر گفته شود اینها از قدیم الزمان اند اولاً آنکه عام و خاص نیز بعد سلمان فارسی ره قایل شده‌اند بعمری که خلاف عادت اهل این زمان است و حق آنکه از موید ارباب حدیث ظاهر میشود که دیدار کرده بود عیسی علیه السلام و معمرین دیگر هم که در اکثر کتب سیر مذکور است مثل ابو الدنیا معمر که خبر اورا بعد این بیان خواهم کرد قطع نظر از اینها اولاً آنکه کارهای که در زمان انبیا و خلفا خدا ایشان میبوده اغلب خرق عادات بود حتی آنکه مکرر بجنبه و کشته و خدا او را زنده نموده حتی آنکه قتل او جمع قایل میبودند که عیسی ع را کشته‌اند و حضرت عیسی هم میباشد حتی آنکه ائمه مثل حضرت امیر ع در بعضی از لیالی بیک ساعت مقام بیمار رفته کرد و بطرف مقام قبرستان شهر بود و قطع نظر از اینها کرده میگویند خالق اکبر را عادت جاری شده که هر ما

خالق جهان فرمان صاحب فرمان را نموده بنعمت را از ایشان سلب کند چنانچه قرآن ناطق است بغیبت موسی بن عمران در آنجا که فرموده ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما وجعلنی من المرسلین بعد از آنکه حضرت موسی ع از خوف فرعونیان بجانب مدین فرار نمود چو نکه مادام که نبی و امام ع بعلت حکمت چند از رب علام مامور بجهاد نیستند ترس و فرار حسن و مرغوب است و هر زمان که بعلت حکمت مامور میگردند بجهاد در آنوقت خوف و فرار گناه کبیره است زیرا که علامت فساد اعتقاد است پس باین فرق مندفع میگردد بحث از حضرت موسی ع در فرار کردن اول و عود کردن آخر با وجود عدم بلوغ خلا اصر بعد از آنکه چندین سال احوال او از دوستان و دشمنان خود مخفی بود خدا او را امر بجهاد نمود که با چهره مبارک را از نقاب دعوی کشود و فرمود که پس فرار کردم من از شما چون که ترسیدم پس بخشید خدا عین حکم و فرمان فرمایی را یعنی مرا امر نمود بامر بمعروف و ایضاً اکثر انبیا را نیز حالت اختفایی بوده چنانچه صالح ع بصورت پیری غایب شد از قوم و بصورت جوانی عود کرده و قوم او سه طایفه شده بودند منکر و مقر و صاحب شک بنزد مقرین آمده گفت من مرسل خدای هستم گفتند انا بما ارسل به مؤمنون ما ایمان آورده‌ایم بان صالح ع ما با ایمانیم و قال الذین استکبروا من قومه انا بالذی آمنتم به کافرون یعنی ما اینچه شما ایمان او را دارید کافریم گفتند تو جوان شده و عادت الله چنان نیست که پیر جوان گردد شکان گفتند خدا بر همه چیز قادر است و مثل صاحب حمار که خالق جبار مقدار صد سال او را میرانید و جسد او را بر قرار گذارد تا آنکه زنده شد با حمار چنانچه در قرآن اخبار فرموده که فاماته الله مائة عام ثم بعثه او را امیت بموت مخفی نمود و خفای بعضی در حیات بود حتی آنکه خاتم انبیا که ملقب شعب ابیطالب بود در مکه که ابو تمکان را در هر زمان اهل جهان نشان بکن بکو میدهند و ایضاً مدت غار آن بزرگوار مخفی بود از اشرار و همچنین مامور شد از بیرون رفتن از مکه چنانچه بسیاری از انبیا از شر مامور میشدند که از بلاد مخصوص بیرون روند بحق تعالی حضرت یونس ع را در شکم ماهی پنهان نمود که هیچ صاحب خبر از وجود او نبود و جناب اقدس الهی را تعالی که عادت جاری شده بود ببقای انسان در اینقدر زمان او را محافظت نمود در ظلمات ثلث چنانچه فرموده فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون یعنی اگر نبود آنکه یونس از جمله تسبیح کنندگان بود هر آینه موافق عادت در شکم ماهی میماند بوده تا روز قیامت یعنی گوشت او موافق عادت جزء بدن ماهی بود لکن ببرکت تسبیح جناب اقدس الهی او را حفظ نمود دو مرتبه بنزد قوم آمده امر بمعروف مینمود و همچنین از جمله شنیدن یوسف ع مدتها از پدر غایب بود و در مصر هم از پدر خبر از نبوت او نداشت تا آنکه کار بر مردم آشکار شد پس آنقدری که او را برخلاف عادت محافظت نمود و از رحمت خود را بان عجم مردم نمود بعد از آنکه همه از وجود آن جناب مایوس شده بودند حضرت صاحب ع را نیز حفظ میکند تا آنکه بعد از مایوس بودن اشرار نور جمال بی مثال او را از

عالم را آشکار میکند بلکه میتوان گفت که عادت خدا همیشه در هر زمان چنان بوده که کواکب یمین نیز مثل کواکب آسمان گاه مثل خورشید و ماه در زیر ابر پنهان باشند و گاه نمایان چنانچه حضرت ابراهیم ع نمرود مدتها از نمرود و انصار مملکت دیگر عمرش مدتها خبر او مخفی بود و مدتی در غار این نعمت برای اسدی آشکار نبودند زیرا که مولود او را مادرش پنهان کرده بود چنانچه در جلد اول کتاب بیان شد حتی حضرت رسول ص مدت چهل سال نبوت و جلالش مخفی بود و همچنین ائمه دین تمام بسبب این مدتها پنهان بوده‌اند زیرا که حضرت امیر ع از خیله و تزویر جمعی از اهل سقیفه گویا پنهان بود از آن اکثر امیر عرب بعد از قتل عثمان بر منبر خطاب بمردم فرمود که قد طلع طالع ولمع لامع تا آخر خطبه یعنی همان خورشید امامت که از ظلمات سحاب بغی و عصیان مردمان پنهان بود طلوع و نمایان شد و همچنین امام حسن ع از ظلم و ستم کوفیان از آن مکان هجرت نمود بمدینه و مدتها از شیعیان کوفه دور بود و همچنین سایر امامان مخفی بودند که شیعیان را دسترس بایشان نبود زیرا که اغلب شیعه در کوفه و سایر بلاد دور بودند و امام در مدینه تا زمان امام موسی بن جعفر ع مدتها در حبس محبوس بودند حتی علی بن موسی ع بعد از آنکه شیعه بسیار خدمت آن بزرگوار میرسیدند و اختیار اشکال شد قرار داد مامون از راه عناد که حضرت را بطوس بردند پس پنهان شد از کثرت شیعیان و همچنین بعضی را اشقیا در سرمن رأی حبس کرده بودند که مرجع انام نگردد و پس عادت الله در هر ایام نسبت بهر امام چنان بوده پس این نیز از ائمه عادت رب علام باقی ماند استبعاد دیگر که اهل عناد گفته‌اند آنست فایده در وجود او هر گاه احدی او را نبیند اول آنکه مثل فایده شمس است در سحاب و او را فایده از ابر که البته هر عاقل میداند که فایده کامله دارد از ابر هم نیز حاصل است از شمس دیگر آنکه میگوئیم از قبیل وجود بهشت است زیرا که چنانچه وجود جنان و ثواب موجب حرص ایشان میگردد در اطاعت کردن رب رحمن همچنان وجود صاحب الزمان ع نیز از جمله الطاف است که مقرب طاعت است علاوه بر آنکه بقای زمین و آسمان و نباتات و انواع جنس حیوان بدون وجود انسان قابل نیست شان بحالت دیگر آنکه خالق سبحانه در مواضع متعدد قرآن فرموده خلق کرده است شما را لیبلوکم ایکم احسن عملا تا امتحان کند که کدام نکو تر میکنید عمل خود را و هر ذی بصیر میداند که با وجود بودن حجت خدا در میان امتحان انسان اشد ارجمند زیرا اگر پنهان بوده از علم فرمان بعد حرمان است و اگر یاد ندهی در هر زمان باشد که اگر ظاهر بود فرمانبردار بودند در غیبت نیز فرمان بردارند و ثواب ایشان بیشتر است بعلت آنکه داخل الذین یؤمنون بالغیب می باشند پس حجت با خدا تا ایمان جهت شکان نفع عالیان داد و برای اشقیا رستگاری پایان و هر عاقل این را استحسان میکند که کسی کاری بکند که بدستان او ضرر رساند و بدوستان منفعت جماعت سنیان در کتب حدیث خود روایت کرده‌اند که بعد از رسول خدا ص خلفای دیگر چنان و چنان میشود تا آنکه احدی از اولاد فاطمه ع ظاهر میگردد و بلاد را

از اهل فساد پاک میکند و بنی امیه را بانواع عذاب معذب میکند و انتقام اهل بیت را خواهد کشید ابن ابی الحدید که از مشاهیر علمای ایشان است در بیان این حدیث فرموده رسول عالمیان گفته که اگر کسی گفته گوید که کیست آنکه رسول خدا وعده فرمود گوئیم امامیه موعود جزم از اولاد علی ع و فاطمه ع خواهد بود موافق گفته علمای ما متولد خواهد شد در آخر الزمان و بگفته رافضیها متولد شده است و بعلت حکمت چند پنهان است و باز گفته اگر گویند کیستند آنجماعت که صاحب الامر ع عذاب میکند گوئیم بفرموده علمای ما جمعی از ظلمه ایام که فعل ایشان مثل اجداد ایشان است و اما بگفته شیعه مثل جمعی از اهل ... است که قایل برجعت شده‌اند آنکه خدا قوم را بعینه موجود میکند و بعد از زنده شدن امام ع منتظر بانواع عذاب و نکال مبتلا میکند از برای بیت و یاد کشیدن میل گرم در چشم و مثل آن گفته و میگویند امو لود از نرجس نام کنیز امام حسن عسکری ع بوجود آمده این بود کلام آن رئیس و عالم جماعت خسیس حاصل عاقل باید تامل تمام بکند در قصص ایام سلف و ببیند که عادت خالق ایام همیشه این بود که امتان را امتحان مینمود بانکه در اول بار حجتهای خود را ضعیف و ناتوان بمردم مینمود تا تمیز یابند بدان از نیکان و بد حالان از ظاهر بینان چنانچه سلاطین جهان هر یک دمنان خود از جهت امتحان دوستان و دشمنان مکرر از نظر لشکر غایب شده‌اند یکماهه و یکسال و بیشتر بنوعیکه ارباب سیر خبر از آن در اکثر کتاب تواریخ نقل کرده‌اند مثل نقل اسکندر حتی حضرت سلیمان از خدا بجهت امتحان اسباب سلطنت او که انگشتر بود چند روزی در بود چنانچه قرآن ناطق است بان که و لقینا علی کرسیه جسدا ثم اناب بلی شاهان هر زمان از جهت علم اطمینان ببقای دولت خود نمیتوانند غیبت را طول داد و الا از جهت امتحان هر قدر بیشتر بهتر است غرض بقدر امکان از مملکت و لشکر جدا میشوند تا ببینند که هر کسی را چه در نظر است بسیار دیده شده که سلاطین مرض را بر خود بسته‌اند و بسا شده که بعلت مصلحت چند که در نظر داشتند بتهمت مرگ خود را داده‌اند چنانچه در زمان حقیر سعود را سعود واصل ببعیری که محروب قباب در نیه جناب رسالتماب بود و امیر اعراب بدوی بود در بعض او آن که اراده حرکت سمت بغداد داشت از جهت فساد در نجف و کربلا بیشتر خبر وفات خود دا ند را اکثر منتشر میمود و یکدفعه بیخبر بان حدود رو مینمود از حیله و تزویر قایم مقام طرب شمشیر العقبی بود حاصل آنکه این نوع تدابیر که از دوستان و دشمنان مدتی غایب شوند از جهت امتحان بسیار خوب است زیرا که اگر صاحب کار هم خود خبردار باشد که ایشان دشمنند انکار میکنند و بعد از آنکه دشمنی را بعلت غیبت او ظاهر کردند لابد اقرار میکنند و بانجهت بزرگان نیز در منزل و مکان خود پنهان میشوند که خائن خود را در وقت خیانت بگیرند و حکمت دیگر آنکه میخواهند عقوبت کنند بخیانت کاران و تا غایب نشوند و بی تسلط نمایند خیانت کاران خیانت نمیکنند که مستوجب مؤاخذه شوند پس این امتحان مشهور است

بلکه او وجود امکان نکرده‌اند از عقل بعید است و بانجهت شاهان زمان هر یک کر بود خاطر و بلای مبتلا میشوند بعد از غور و تسلط بعضی از مقربان را ذلیل و خوار میکنند و بی اعتبار و بعضی کم نام را مقام بلند میدهند چنانکه بعد از امتحان باطن هر یک نمایان شده تمام کردن کلام در این مقام در حدیث صادق ائمه انام ع فیض است عالم صاحب بحار علیه رحمة الملک الغفار روایت کرده از سدیر صیرفی که گفت من با اتفاق مفضل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تغلب داخل شدیم بر آقای خود حضرت صادق ع دیدیم که آنجناب بر خاک نشسته و اشک دیده او روان است و آثار حزن و اندوه در رنگ صورت او ظاهر و متغیر کرده و میگوید سیدی غیبتک نفت رقادی و ضیقت علی مهادی و ابتزت منی راحة فؤادی تا آخر سدیر گفت عقل ما از شنیدن این نوع کلام پرید و از تأثر آن امام ع جسد ما گردید و دل ما بحلقوم رسید و ما گمان کردیم امام زمان بلائی رسیده پس گفتیم ای فرزند خیر الانام آبا و اجداد ما فدای تو باد خالق عباد گریان نکند دیده نور الهی زند خیر الوری چه رسیده است شما را گفتم پس حضرت تأثر آن دل کشید که صدر او از خوف رسید و فرمود وای بر شما صبح امروز نظر بر دفتر جفر کردم یافتم در آن علم بلایا و منایا و هر چه شده است و هرچه میشود تا آخر دنیا و هر فضیلت را که خدا مختص سید انبیا ع کرده دیدم تا آنکه رسیدم بقصه مولد قائم ظاهر ع و غیبت او و طول عمر او و عدیو شدن خروج او و بلیه مؤمنین در صبح و شب تا هم رسیدن شک در دل منافقین که گویند متولد نشده یا انکار او را نمود رسیده و از دین برگردند و یقین نباشند بتصدیق فرموده سید نبیین و خبر قرآن مبین راوی گفت پس مرا رقت دست داد و گفتم ای فرزند سید عباد عزت کن ما را و مشرف گردان ما را بذکر و بیان بعضی از علوم خود فرمود خدا مقدر فرموده از جهت قائم ما سه چیز که موافق است با تقدیر سه بزرگوار از رسولان یعنی تولد قائم ما را مقدر فرموده مثل تولد موسی ع زیرا که خبر بوجود آمدن موسی ع از انبیای سابق ثبوت کرده بود بانجهت فرعون در صدد قتل اولاد بود همچنین خبر تولد ابن سرور و انجب البشریه در میان مردم منتشر است پس ظالم ایام در صدد ضرر آن امام ع خواهد بود لهذا خدا تولد او را مخفی مقدر فرموده پس تولد آنجناب موافق سنت رب الارباب است نسبت بحضرت ابراهیم ع و موسی دوم طول غیبت او از نظر مردمان موافق سنت رب سبحان است با عیسی ع یعنی بعد از آنکه یهود آن اراده قتل او کردند خداوند او را بلند کرد باسمان و بعد از طول زمین عود خواهد نمود و امت او منتظر رجوع او بنیادهستند پس طول غیبت قائم ع نیز دوستان را ملول میکند حتی آنکه منافقین ظهور او را و وجود او را قبول نمیکنند بی غائب کردن قائم سنت الله فی الذین خلوا عادت خداست در جماعت ماضین از نبیین و متوسط سیم مقدر فرموده عمر قائم را در طول شبیه بعمر نوح ع یعنی رب معبود عادت او این بود که نبیین و مقربین سابقین را نیز بعضی را طویل العمر کرده بود مثل آدم و نوح و لقمان و غیره پس

حضرت

صاحب ع

شباهت صاحب به پیغمبر سه [illegible]

حضرت فرمود که بعد از آنکه خدا مقدر فرمود عمر طویل را برای قائم ع از جهت دلیل بر بقای او خدا بنده صالح خود خضر ع را باقی گذارد که مبادا کسان علیل از راه عناد شک و فساد در اعتقاد ایشان بهم رسد پس بقای خضر ع موجب اطمینان نیکان گردد در وجود صاحب الزمان ع نیز باعث هلاک بدبختان و منافقان است یعنی لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة تا هر که بد رسد نیران میرود بعلت عدم اذعان او بوجود صاحب الزمان ع و راه حق نمایان باشد زیرا که وجود خضر در جهان اتفاقی ادیان است از یهود و مسلمان پس فرمود فرعون را حالی شده بود که زوال شاهی او بدست موسی ع خواهد بود و از بنی اسرائیل بوجود می آید از اینعلت زنان حامله ایشان را شکم میدرید پس خدا حمل موسی ع را پنهان کرد و اینچنین ظالمین بنی امیه و بنی عباس چون خبر اشرف ناس را شنیده اند که زوال دولت هر شاه روسیاه بدست ائمه الله است در صدد قتل ایشان بوده خواهند بود با ینجهت خدا او را مخفی بوجود آورد و این ظالمان در هر زمان قائلند بقتل ما امامان از ذریه رسول عالمیان از طمع در قتل صاحب الزمان ع و رب رحمن آباد را دا نبا و یابی الله الا ان یتم نوره و اباد در خدا مگر آنکه تمام کند نور محمدی را زیرا که ظلمت ایام را آن امام ع برطرف میکند و شرف اسلام را او تمام میگرداند پس فرمود چنانچه در حضرت عیسی ع خلاف شد بعضی گفتند کشته شد و بعضی گفتند بدار زده شد تا آنکه خدا خبر داد بفساد این هر دو اعتقاد همچنین غیبت قائم ع را طولانی میگردانند پس بعضی بجهت دلیل گویند متولد نشده و بعضی گویند وفات یافته و بعضی کافر میگردند و میگویند یازدهم ائمه ما بیعت ولد است و بعضی از یازدهم بیعت میروند و غیر امام را امام میدانند پس زیاده از ده [illegible] قایل میشوند و بعضی میگویند بروح قائم ع در هیکل دیگران تنطق میکند فرمود اما دیر شدن نوح و چه شباهت آن بصاحب الزمان آنستکه نوح سؤال از رب ذو الجلال کرد که از کفار هیچ دیار نگذارد و رب خدا قبول فرموده فرمود هسته خرما بکار و بعد از آنکه نخلها صاحب بار میگردد عذاب ما آشکار میشود و باین اخبار مؤمنین اخبار تابعین خود را مسرور گردان هسته را حضرت و اصحاب کشتند بعد از سالها که بار داد و نوح بعلت تعجیل قوم اظهار کرد قادر مختار فرمود باز هسته این خرما را بکار تا هر زمان که نخله آن صاحب بار گردد حضرت که خبر داد جمعی از تابعین که ایمان ایشان از روی حق یقین نبود سه صد نفر کافر شدند و گفتند اگر پیغمبر بود خبر او دروغ نبود پس هسته‌ها را کشتند تا وقتی که خبر داد بان خالق عباد مثل اول با نهار که هسته این خرماها کشته شود پس جمع دیگر که بی بصر بودند و عارف بر تقدیرات و حکمت رب اکبر نبودند شک خود را ظاهر نموده کافر شدند پس از طول عذاب زمان نزول عذاب دشمنان زیاد میشدند و مطیعان کم تا آنکه هفت مرتبه خالق سبحانه امر بکشتن هسته فرمود و بعد از رسیدن هر یک نخلستان جمعی از مؤمنان ضعیف

ایمان کافر شدند تا امر خدا و ندی جبار فرمود و این بود حکمت تا خبر ذی اکبر وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم تا آخر خدا فرموده من وعده کرده بودم مؤمنین را که بعد ملک ایشان زمین جای دهم و دیار را خالی از منافق و کفار گردانم و اگر دیار را تعجیل خوشه آشکار کرده بودم اینها که اظهار ایمان کرده بودند همه هلاک را لائق را مستحق نبودند باو جود آنکه من میدانم که ایشان کافرند و بعلت چند اظهار ایمان کرده اند و در هفتم دفعه بار داد نخل باقی مانده بود هفتاد و کسری از مؤمنین خدا فرمود الحال ظاهر شد صبح بانوار شب تاریک چون مؤمن خالص عیار جدا شد از هر فاسق عیار عذاب رب قهار آشکار شد و خدا فرمود که اگر اول بار نوح را داده بودم بالجزیره ها را شاهی دا یماد رجدال و حرب با جهال نمانی پس بوعده خود وفا نکرده بودم که شاهی با امن و امان دهم زیرا که در آن زمان شاهی را وحید از جهت دشمنان تمام کلاه را لائق بوده و بال آن زیاده از نفاق ایام بود حضرت صادق ع فرمود همچنین قائم سید نبیین طول میکشد تا آنکه دین خالص گردد و مؤمن صاحب یقین با حال خود بماند مثل زمان طوفان هرچه تأخیر شود مؤمن با اطمینان است زیرا که میدانند فرموده سید عالمیان است بخلاف منافقان مفضل گفت گفتم فدای تو شوم ناصبیها گمان دارند که این آیه قرآن در شان ابو بکر و عمر و علی است که شما در شأن صاحب الزمان فرمودید در باب نوح ع حضرت فرمود خدا دل ایشان را هدایت نکند چونکه خدا این سه نفر را شروع خلیفه کرد با آنکه اکثر زمان خلافت خود با جماعت کافر در جدال بودند پس چه شد وعده خدا که و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا تا آخر و کجا خالی شد زمین از مشرکین مؤلف گوید که از حدیث شریف ظاهر شد که خدا متقین را در دار دنیا وعده فرموده که ضعف ایشان را در زمین بدل بقوت و شوکت کند و بر زمین هر یک از ایشان را پادشاهی و ایشان را وارثان زمین کرد و باین سبب حضرت نوح ع را بعد از طوفان در زمین بی مدعی کفار و همچنین موسی بن عمران بعد از غرق فرعونیان ملک ایشان وارث مملکت ظالمین بود پس چنانچه پادشاهی زمین را بعد از منازع سلیمان و نوح و موسی داد البته بر نیکی عبادی نیز خواهد داد و این در زمان بعثت که شود پس البته رجعت خواهد بود و چنانکه گهی عمر دراز مختار اندر این دار و همچنین ائمه دین بهمین جهت باشد که خالق جبار خبر نمود عمر را برای دعوت ایشان که رجعت هر یک باشد حاصل آنچه ظاهر میشود آنستکه هر که را خدا سلطان جهان نمود اگر ظالمان او را منع کنند چون سلطنت اول بار مخلوط برنج و عنا است خدا به خود قابلیت او را دیده اعدا را منع نمیکند تا آنکه در آخر کار که زمین خالی از کفار و اشرار باشد مقیم باد انشاءالله مثل ماه پنهان از افق عالم را اقتدا بی پایان عنایت میکند و باین سبب جناب رب عیسی علیه السلام را بجهان سیر گرداند که سلطنت او رجعت همه انبیاء [illegible] و می توانند تاویل نمود و ایه اذ هبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا باو جعت که هر که لذت و تسلط بیش از رجعت اختیار کند خدا فرماید که برده این

لئتمتع

در زمین ع

مقادم

لئتما و خوشیهای خود را در دنیا که اول اللهم ارزقنا العفو فی رجعتهم عود کردیم بر بقیه حدیث حضرت فرمود اما طول دادن خدا عمر خضر را بعلت این بود که رواج دهد شریعت خود را زیرا که پیغمبر نیست و منزل جهت آنستکه امام و رهبر مردمان باشد که باید مردم او را اقتداء کنند و نه از جهت آنستکه اطاعت او واجب باشد بلکه عبدی است صالح و متقی و خدا اراده دانسته بود که قائم آل محمد ع را بعد از غیبت طول عمری عطا خواهد نمود بعلت آنکه وجود او لازم است چونکه حجت خدا و وجود زمین بدون حجت بیجا است و میدانست که بعلت طول غیبت منکر او میشوند از جهت دفع این استبعاد خضر را عمر طولانی داد که دلیل گردد جهت اهل عناد تا آنکه هر کس راند این انکار از اعتقاد است لئلا یکون للناس علی الله حجة این بود مضمون آنچه حضرت فرمود حقیر کثیر التقصیر گوید مقتضی حکمت ربانی آنستکه عمر را اجل محدود و اجل را امد معدود نباشد و چنانچه علم بقا در یک آن محتمل است بقا نیز در هر زمان از عدم امکان بیرون نیست و چه بسا احتمال بقا امتحان بیشتر است پس خالق منان در هر زمان احدی را زیاده از عادت مقرره عمر میدهد تا آنکه اسباب از کسان غیر هوشیار غریب عمر او را خوردند و خود را [illegible] قیاس بان یک فرد از ناس کنند و صاحب ابصار و انسان هوشیار آن یکنفر را و دو نفر را النادر کالمعدوم شمرده خود را قصیر العمر مثل بیشتر فرض کند پس هنر این بنده نمایان تر گردد و شقی بی بصر بسقر رود چنانچه از حضرت در خطبه در الطرحقیقی هست که بعد از بیان حمد و درود فرمود که اگر رب رحمن حق را خالص نموده بود که باطل نبود تمام خاص و عام با حق بودند و همچنین اگر هم باطل تنها در زمین بود پس دست رس بحق نبود تمیزی در میان نبود خالق سبحانه بعلت امتحان دست از حق گرفته و دست از آن باطل را مخلوط فرموده و اینموجب تکلیف و امتحان است کما یأتی ان معرفت حق را اخذ میکنند و کی بعلت پیچی فطرت باطل را حاصل میکنند پس هر گاه وفات انسان در زمان معینی بود در اوقات دیگر احتمال بقا نبود البته ناچار بعلت اضطرار ترک هر عصیان را مینمود و این در حکمت رب منان درست نبود زیرا که مقتضای حکمت مختاریت انسان بوده قطع نظر از اینها جمعی از عدول بعد از انتقال حضرت امام حسن عسکری ع خبر از انور میدادند و وکلای آنجناب بودند در بلاد اسلام و اینها تا با مساوی هفتاد نفر بودند که از ثقات آن زمان بودند و هر یک در مکان خود بشیعیان اخبار میکردند بوجود آن بزرگوار با اینکه متفرق در اطراف زمین بودند بیک نهج ادعا می نمودند و موافق بودند در ذکر احکام از فرموده امام ع و بعد از آنکه زمان غیبت صغری بسر رسیده وقت کبری شد دیگر احدی ادعای وکالت ننمود و دیدن حضرت را ننمود پس چگونه میتوان انکار وجود آن امام مسعود را با وجود یکه هفتاد نفر از ثقات مثل یکسان هر یک در مکان خود بیک نهج خبر دهند که خلعت صاحب خود معین شد با آنکه اکثر اخبار صدق آن آشکار بود بر هوشیار بعلت ظهور کرامات و خوارق عادات از دست وکلا مثل آنکه ران بغداد عمری نام و غیر او از وکلای حضرت بود

حق امام

غیبته

[illegible]

ودر کوفه حاجز وبلال وعطار از اهل اهواز محمد بن علی بن مهزیار از اهل قم محمد بن اسحق از
همدان محمد بن صالح از ری بسطامی واسدی از اذربیجان قاسم بن العلی از نیشابور محمد بن شاذان اینها
وکلا بودند واز غیر وکلاء که خدمت حضرت میرسیدند ابو القاسم بن رئیس وابو عبد الله بن فروخ و
مسرور نام مولای ابی الحسن واحمد ومحمد ولدان حسن واسحق کاتب وابن نوبخت وصاحب الفراء
وصاحب الصرة المختومة از همدان ومحمد بن کشمرد وجعفر بن حمدان [illegible] وحسن بن هرون [illegible]
وابو حسن از اصفهان ابن ماوشاذ از ضمیره نجاشی از قم حسن بن نصر ومحمد بن علی وعلی بن محمد بن اسحق
ووالد او واز ری حسن بن یعقوب وقاسم بن موسی وولد او وولد محمد بن هرون واز قزوین صاحب
الصادق وعلی بن محمد ومحمد بن محمد کلینی وابو جعفر الرفا از فارس مرداس وعلی بن احمد ونفر
از سهمی بن انس وصاحب الف دینار وصاحب المال والرقعة البیضا وابو ثابت از نیشابور محمد بن شعیب
بن صالح از یمن فضل بن زید وحسن ولد او وجعفری وابن الاعجمی والشمشاطی از مصر صاحب المولود
وصاحب المال از مکه ابو رجا از نصیبین ابو محمد بن الوجنا از اهواز حصینی اینها تمام بیک کلام
میگفتند که ما خدمت آن بزرگوار رسیدیم وبعد از غیبت کبری نیز میگفتند که دیگر احدی آنسرور را
نخواهد دید مگر بعد از خروج وظهور موفور السرور یعنی کسیکه خبر دهد خدمت آنسرور رسیده
باو اعتنا باید کرد بلکه دیگر خبر آنسرور نمیرسد مگر بعد از خروج که دیده شیعه منور گردد پس
همیشه باید منتظر بود زیرا که ظهور آنصاحب الزمان نیز مثل امور ممکن دیگر است که در هر آن امکان
دارد که ناگهان ظاهر گردد پس مأیوس نباید بود واین انتظار نیز موجب ثواب دار القرار وباعث دخول
جنت وانهار است واین سبب جناب رب غفار وقت ظهور حضرت را اشکار نفرموده زیرا که
اگر وقت آن مشخص بود باعث ثواب اهل هر زمان نبود حق تعالی فرموده ولنبلونکم بشیء من الخوف
والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین از ائمه طاهرین مرویست که
فرموده اند که خدا فرموده امتحان میکنیم ما شما را پیش از غیبت صاحب شما بخوف از ظالمان زمان
وگرسنگی بعلت گران بودن اسعار وکمی مال وثمرات بعدم برکت اشجار وبی اعتباری اعمار وبشارت بده
صابران بفرج بعد از شدت یعنی در غیبت حضرت بعلت انکه از کردار ناهنجار اشرار شده است پس
خالق جبار اشخاص ستمکار را از ظلم ایشان منع نمیکند وبعلت وفور ظلم اسعار گران میگردد وثمار
نیکو وبی اعتبار میشود واعمار ناقص میشود وچون در هر زمان بعضی هر زمان بوده وهستند
که مطیعند پس بشارت مطیعان فرموده که چون ایشان را تقصیری نیست بشارت بده ایشان را
که فرج عظیم بایشان خواهد رسید باینکه امام حق ظاهر میگردد وبدی احوال نیکان بدل بخیر
وامنیت میشود ودر عقبی نیز بانواع نعمتها [illegible] میگردند پس از جهت مؤمنان غیبت صاحب الزمان
وعدم توقیت از خیر محض است چنانچه از امام دین چنین مروی است که انحضرت خدا بدین قرآن
فرموده بقیة الله خیر لکم یعنی بقیه ذریه سید انبیا که او را خدا جهت حفظ ارض وسما خلق نموده بهتر

فائده

نمود

نمود چیزیست جهت شما وخروج انجناب ذلت وخواری است جهت هر بیکتاب چنانچه قادر
وهاب خبر داده که ان نشا ننزل علیهم من السماء ایة فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی اگر خواهیم
نازل میکنیم بر منکران غیر مطیعان ایه وعلامتی پس بگردد گردنهای گردنکشان جهت آن
ایه خاضع وذلیل حضرت فرموده ندا معبودی گویا اخبار کرده که بعد از ظهور صاحب الزمان
از اسمان ندا بگوش مردمان رسد که اینست صاحب الزمان ونزد آن صدا اعزاز اشقیا از ترس
ولرزان سرگردند ومطیع ومنقاد اویند پس در ان وقت مؤمنان خندان وشادانند ومنافقان در
ترس وبیم افتادند در کشف الغمه از ابو علی بن همام مروی است که گفت سؤال کردم در غیبت
صغری از وقت فرج که کی خواهد بود پس نامه بخط شریف حضرت بیرون امد که دروغ
میگویند وقت قرار دهندگان جهت ظهور من واز جمله انکسانی که خط انجناب را در غیبت
صغری دیده اند محمد بن عثمن عمری است که گفت بیرون امد این توقیع که نام من در انجا بود که
خط حضرت را شناختم ایضا مروی است از اسحق بن یعقوب که محمد بن عثمن عمری را سؤال کردم
که مرا مسائل جواب خدمت حضرت برساند پس توقیعی بیرون امده در ان مندرج شده بود که خدا
تو را ثابت گرداند در ایمان اما سؤال تو از حال خویشان من که منکر من اند بدانکه نیست میان بنده
وخداوند نعمت نسبت وخویشی بلکه قرب ومنزلت بنده نیست مگر باطاعت پس خویشان
منکر من منکر فرموده رسول خدا وامامان اند ومانند پسر نوح از نوح همچنان این منسوبان
من از من نیستند واما عم من جعفر مانند برادران یوسف در حسد باین عوضی من است
واما اموال شما قبول نمیکنم مگر حلال از او واما فرج من سؤال کردی علم ان نزد رب متعال است
وهرکه وقتی را معین کند کاذب است وهرکه گمان کند که حسین شهید نشده است کافر است و
اما در حوادث واحکام واقعه پس رجوع کنید براویان حدیث ما که ایشان حجت منند بر شما ومن
حجتم برای راویان واما محمد بن عثمن عمری پس او ثقه ومعتمد انکه مر است واما علی بن مهزیار
اهوازی خدا دل او را کامل کند وشک را از او زایل گرداند واما محمد بن شاذان او از
از شیعه اهل بیت واما ابو الخطاب ملعون است واما خمس پس مباح است از جهت شیعه براو
حلال است تا وقت ظهور ما تا پاک باشد ولادت شیعیان واما غیبت من خدا فرموده سؤال مکنید
از چیزهائی که اگر ظاهر گردد برای شما بد آید شما را احدی نمانده از اباء من مگر انکه البته بیعت
از ظالمان بر گردن او بوده ومن چونکه غیبت کردم علم بیعت احدی بر گردن من نیست که خروج میکنم
واما سؤال از انتفاع مردم از من بعد انکه غایبم چنانچه نفع میبرند از افتاب زیر ابر مثل
انست امام پنهان ومنم امان اهل زمین مثل انکه ستارگان نیز امانند جهت اهل اسمان پس بربندید
زبان را از سؤال کردن چیزی که بدان احتیاج ندارید وبسیار کنید دعا را بتعجیل فرج زیرا
که فرج من فرج شماست والسلام علیک یا ابا اسحق بن یعقوب ودر حدیث دیگر از یکی از ائمه اثنی عشر

بن نعیم م

مرویست که بعد از انکه حضرت ذکر غیبت مهدی را فرمود احدی سؤال کرد که زمان مدت غیبت
مهدی تا انجناب حواله بعلم رب الارباب نمود پس فرموده ان الله عنده علم الساعة یعنی
خدا نزد اوست علم ساعت خروج قائم ال محمد ع ومیتوان شد که معنی ساعت نزول عذاب
هر بیکتاب باشد که اعم از ظهور حضرت وتا قیامت پس در هر دو معنی صادق اید والله اعلم
فصل بدانکه از حدیث وخبر مذکور واحادیث دیگر ظاهر میگردد که انسرور فرموده که بعد این
غیبت کبری اگر کسی گوید که او را دیده ام کاذب است پس انچه بعضی از علما گفته اند در جواب
سنیان که ایراد کرده اند که هرگاه انحضرت از بیگانه وعاصی هر دو مستور پس چه نفع است
در وجود ان برای مکلفان جواب انکه چه ضرر که صاحبان بصیرت خدمت انسرور برسند و
از ان بحر علوم بهره جویند بهدایت باحدی اخبار نمیکنند یعنی بر خلاف غیبت صغری ومیتوان
بود که مجالس علما را بحضور خود مکرر منور سازند وفرموده او نیز در میان علما منظور
نظر باشد بهدایت انجناب را بنام ونسب ندانند پس بعضی خاصان خدمت امام زمان میرسند
ونمیشناسند چنانچه امامان روایت کرده اند که بعد از ظهور انحضرت بسیار کسان صاحب
ایمان که حضرت را مشاهده میکنند میگویند مگر ما این سرور را دیده بودیم اما او را
نشناخته بودیم پس هرکه او را مشاهده میکند نشناسد واگر گوید که او را شناختم کاذب است
اینکلام در خصوص این عالم مشاهده ماست وحال انکه عوالم دیگر نیز هست که انسرور در انجا
موافق روایت اشکار است وشاه وسلطان ان دیار است ودر انجا در انتظار فرج ماست واین موقوف
باذن خداست مثل انکه جناب رسالتماب در غار پنهان بود از اشرار ولهذا برای حضرت امیر م اشکار
بود ومخفی بودن حضرت از مردم باوجودیکه نعمت خدا ولطف بی انتها بود بعلت کرده اهل
فساد وعناد بود وبعضی که مطیع بودند ظهور انجناب نیز از جهت موجب فساد بود پس غیبت
نیز بعلت اهل نفاق است واما مقربین بامامت هم یکطایفه که مطیع نیستند که داخل مقصرین
میباشند پس بعلت کرده خود محروم اند وجماعتی که مطیعند بعلت ظهور انحضرت موجب ضرر
ایشان است پس خیر نیکان نیز در اختفای امام زمان است از جهات چند اولا بعلت انکه نظر
بقلت عدد اخیار اگر امام اشکار گردد اشرار غلبه میکنند بر اخیار پس صبر بر استتار است
دویم انکه انتظار ثواب بیحد وشمار است که فضیلت بتحمل بعدم ظهور است سیم انکه
طلب کردن ظهور او از جناب رب این نیز از اعظم عبادات است وبعد از ظهور این ثواب میسور
نیست چهارم انکه با وجود عدم رؤیت امام ع هرکه حقیقت معتقد باو باشد ایمان بغیب او
واجب وثواب او زیاده است زیرا که باوجود این جهات هرگاه خود را از اشتباه نگاهداری کند مستحق
مثوبات الله میگردد وهرگاه گفته شد که غیبت حضرت از فسق وفجور اهل شقاوت است وبرای کسان
بی تقصیر خیر است پس چگونه دعا میکنند بنده که خدا بدل کند جواب انست که در حقیقت این دعا دعا

فلته م

بسند

باینکه

باینکه خداوند عادل زایل گرداند مفسده ظهور را وکامل گرداند اسباب ظهور را این نوع را مثل انکه
مریض با وجودیکه میداند که نان با این مرض موجب هلاک جان است از خدا طلب میکند که یارب
نان را غذای من گردان یعنی مفسده ضرر کردن نان را از بدن من زایل گردان زیرا که خداوند رحمن
قادر است بر امور پس از قبیل انست که دعا کنی که خداوندا بصلاح اور اهل جهان را مایل بحق کن مقر
بامامت او ونیکوان قلوب ایشان را از باطل بلکه همه را خواهان بامام عادل کن وهارب از هر ظالم
وجابر وشک نیست که بعد از انکه مؤمنان چنان باشند ظهور امام اصلح است برای اهل ایام وچون
دعای ظهور این دولت در حقیقت دعای هدایت امت است لهذا اعظم عبادات است پس گویا
داعی طلب میکند از جناب رب که مانع ما از عدم استحقاق این نعمت بر طرف کردان اللهم عجل
فرجه وسهل مخرجه وانصره نصرا عزیزا وافتح له فتحا یسیرا باب سیم در ذکر معجزه
که موجب دفع استبعاد مخالفین گردد اول مثل قصه ابو الدنیا که صاحب کتاب [illegible] از کتاب
اکمال الصدوق ره [illegible] بسیار روایت کرده که ما جمعی در مکه در موسم حج دیدیم مردی از
اهل مغرب را وبا ما بودند جمعی از اهل حدیث از علمای که بحج امده بودند وهمه داخل شدیم بر ابو
الدنیا وان سال سال سیصد ونهم هجرت بود پس ابو الدنیا را دیدیم با موی سیاه وبا او بودند
جمعی از اولاد واولاد اولاد او ومشایخ بسیار از کسان با اعتبار از اهل ان دیار شهادت دادند که جماعت
بسیار تمام اولاد او میباشند وگفتند اسم او علی بن عثمن بن خطاب بن مرة بن مؤید است وگفتند
اصل او همدانیست پس ما سؤال کردیم از او که ایا تو دیده علی بن ابیطالب ع را بعد از انکه امتحان کردیم
مشاعر او را که همه صحیح وبرقرار است وکلام او تمام با اعتبار است پس گشود دیده خود را زیرا که
ابروی او بر دیدگان او حایل کرده بود پس گفت دیدم او را باین دو دیده خود ومن خادم ان امام
بودم ودر جنگ صفین همراه بودم واین اثر جراحت در پیشانی از مرکب ان امیر مجروح است
وما اثر را مشاهده نمودیم وحاضران ومشایخ زمین تمام گفتند ما در همه ایام عمر او را همین صورت
دیده ایم وهمچنین از ابا واجداد خود شنیده ایم که انها نیز او را چنین دیده اند پس ما از قصه وحال او
سؤال کردیم وسبب طول عمر او را گفت مرا والدی بود که بکتب سماوی عارف بود ودیده بود وصف
نشان ماء الحیوان را در ظلمات وازجهت دوستی جاویدان بودن در دنیا تدارک سفر ظلمات برای ان
دیار سوار شد وجمعی از منسوبان با او بودیم وبعضی توشه چندین نفر شتر شیرده برداشت
ومن سیزده ساله بودم وبعد از دخول شش شبانه روز راه میرفتیم وشب ظلمت زیاده از روز
بود پس فرقی در میان بود که انسان میتوانست یافت وموافق نشان ما در جبال ووادی چند فرود
اوردیم وایام چند پدرم گردش کرد در انمکان تا انکه راه بهای اب تمام شد اگر شتران شیرده نبودند
بجز هلاکت چیزی نبود پس [illegible] میشود هر یوم انجانب وقرار داده بود که ما اتش روشن
میکردیم که تواند عود بمنزل کند پس همه محزون شدیم ومأیوس گشتیم التماس کردیم که بجمعیت رویم چون

مغرب م

میان م

جوش م

نان و آب تمام شده بود قبول کرده عازم خروج بود که ناگاه بقدرت الله روزی من قلیلی راه بعدی
رفتم روشنی مثل ماه دیدم ناگاه آب لذیذ چشیدم که مانند آن در زمان عمر خود نیاشامیده بودم پس
مسرور و شاد عود کرده خوشدل بوجود آب بودم و خضر را خبر دادم و در آن زمان پدرم بآن حیوان
گردش مینمود حاصل بعد از آن راویه ها را برداشته هر چند تفحص کردیم از قدرت خداوند آن چشمه را
مفقود کرده پس کسان ما را تکذیب کرده عود بمکان خود نمودیم بعد از آنکه والدم آمد قصه را
بیان کردم گفت فرزند تقدیر خداوند این بود که ما را از مکان او در آن جهت آشامیدن آب ماء الحیوان
نرسد اگر این نشانی را که تو گفتی بیشک در آن مکان همانست یعنی ماء الحیوان در آنجا الی نیست و ترا
خدا عمر میدهد اینقدر که ملول شوی پس باید از سفر عود کرده بوطن خود آمدیم و چند سال
گذشته پدرم وفات کرد و سن من که قریب بسی سال شد خبر ارتحال نبی صلعم بما رسید و بعد انتقال آن
دو خلیفه دیگر قصد حج کردم و آخر زمان عثمن رسیدم بمدینه سید عالمیان تجسس احوال اصحاب را
کرده بتوفیق رب الارباب مایل بجناب علی ع شده خادم او شدم و در خدمت او بودم و در حربها با
او بودم تا آنکه در صفین [illegible] از مرکب او بمن رسید پس در خدمت او امام ع بودم تا وقتیکه
آن [illegible] از افق زمین پنهان شده شهید شد من دیگر نظر کردم خود را قادر بمقام کردن در آن دیار
ندیدم بمدینه و جوار امام اختیار بر بلاد مغرب رفتم و در ایام بنی مروان بحج آمدم دیدم که هر زمان
بیعت میکنند سلاطین بهمان سرا بمکان خود میطلبند که از سبب طول عمر من پرسند پس من همیشه
پنهان تا در این زمان که خواهان حج بودم این اولاد خود را طلب نموده و خواهش حج کردم راوی گفت پس
باندر آن زمان شیخ عالی ملکه اراده نمود که او را از خلیفه رها کند بعد از التماس بسیار از جمع ناس و اصرار
خواص او جبار او را مرخص نمود گفتم از او خواهان حدیث شدیم حدیث [illegible] حاضر و اولاد خود را جا
کرده ام که عمر نوشته اند پس نسخه چند بیرون آوردند که روایت چنین بود که حدیث نمود ابوالحسن علی بن
عثمن بن خطاب بن مرة بن مؤید همدانی معروف بابی الدنیا معمر المغربی **دویم** آنکه در کتب اهل علم
مذکور است که عبید بن شریة الجرهمی سیصد سال عمر او بود و نبی ص را ادراک کرده و اسلام نیکو آورده
و زنده بود تا معویه را در وقت شام دید معویه از او پرسید که خبر ده مرا ای عبید که هر روز کار را
چون دیدهٔ و خبر کن مرا از مردم قدیم گفت دیدم هر شب را شبیه شب دیگر و هر روز را شبیه روز
دیگر و مولود چند متولد میشدند و مردند چند میمیرند و ندیدم اهل زمانی را مگر آنکه مذمت زمان
خود را میکردند و دیدم کسی را که هزار سال عمر کرده بود و او خبر میداد که دیده بودم شخص دو هزار
ساله را این بود آنچه دیدم از دیگر و اما آنچه پرسیدی از اخبار شنیدم از شاه حمیر آن که صاحب
بلاد خود بود سخی و عادل و هوشمند بود در ایام شباب رب الارباب او را شاه نمود و هفتصد سال
شاهی میکرد و بسیار با اقتدار عام بصیدگاه میرفت تا روزی در صحرا نظر کرده ماری سفید مانند نقره
دید با مار سیاهی میجنگد که نزدیک بکشتن مار سفید رسید آنکه مار سیاه سفید را [illegible] شاه از آن

ترحم

قصهٔ عبید

ترحم حال [illegible] سیاه کرده او را هلاک کرده بعد از آن مار سفید را گرفته بچاه آب رسانیده آب مرده بر
آن ریخته بحال آورده رها نمود پس بعد از آنکه بمکان عیش خود رسید و بر تعیش بود در خلوت
که ناگاه شخصی را حاضر دید و بغضب پرسید که تو از کجا داخل بر ما نمودی مگر صاحب من دربان نبود
آنکس جواب گفت ایسلطان با اطمینان باش و اضطراب منما که من از باب نیامدم بلکه همان مار
سفیدم که تو مرا حیات دادی و دشمن مرا هلاک کردی آمدم که ترا مکافات بدهم تا اینجا حدیث
عبید نام بود که در حضور معویه نقل نمود **سیم از معمرین** راویان اخبار ذکر کرده اند که [illegible]
در بحار الانوار نقل کرده که زمان عبدالملک بن مروان ربیع نام ولد ضبع فزاری که از معمرین ایام بود و
ولد او وهب بن عبدالله بن ربیع با او بودند [illegible] میرسید در باب سلطان جهت قاعده
زمان [illegible] پس ربیع را که پیر بود [illegible] از دخول داد حتی وهب در اینجا [illegible]
بحضور عبدالملک رسید ولد مروان که او را ضعیف و ناتوان دید گویا رسیده گفت بیا بنشین ای
پیر پس وهب گفت ای امیر [illegible] بنشیند و پدر پدر در باب ایستاده باشد
سلطان گفت تو اولاد ربیع بن ضباعی که مشهور راست گفت بلی منم وهب ولد عبدالله پس ربیع به
حاجب را تنبیه کرده که او را داخل کن بعد از دخول عبدالملک متعجب شده زیرا که او را مانند جوان
دید خلاصه از او پرسید که اشعار چند را در جوانی من بتو نسبت میدادند گفت بلی فلان شعر را من
گفته ام ولد مروان گفت بیان کن تفصیل عمر خود را گفت بعد از حضرت عیسی ع دویست سال عمر
کردم و صد و بیست سال بعد جاهلیت و مدت شصت سال در اسلام زندگی کرده ام پس اشعار چند از
[illegible] رسید و او را رخصت عود داد **چهارم** صدوق ره فرموده که ما شنیده ایم که از مشاهیر
ایام بود [illegible] طائی بود و نصرانی بود و یکصد و پنجاه سال زندگی کرده فوت شد
[illegible] سلیمان بن اشجع بن غطفان یکصد و سی سال عمر کرده خرف شده بود که قوم او [illegible] مبتلا شده
محتاج برای و تدبیر او شدند پس با هم متفق شده از خداوند تقدیر طلب کردند که او را مثل زمان شباب
گرداند پس قادر وهاب دعای قوم او را مستجاب کرده شباب او را رد نموده ناگاه بقدرت الله موی او
سیاه گشته صحیح العقل شده دندان در دهان او روییده و شعرا در باب او اشعار چند گفته اند که دهان
چنان و چنان شد و با وجود آنکه مرد پیر جوان شد [illegible] با او وداع کرده مرد **پنجم** ثوب
بن صعاق عبدی موافق اخبار علما دویست سال زنده بود **ششم** ثعلبة بن کعب بن عبدالاشهل
بقدرت رب اعز اجل بعد از دویست سال از دنیا انتقال کرد و در باب عمر او شعرا هر یک اشعار
گفته اند و خود او نیز شعری در باره عمر خود گفته **هفتم** رداة بن کعب بن [illegible] نهل بن قیس نخعی
سیصد سال زندگی نموده و اشعار چند خود در باره عمر خود گفته **هشتم** عدی ولد حاتم طی صد و
بیست سال عمر کرده **نهم** عبید بن الابرص موافق فرموده علما سیصد سال زندگی کرده و اشعاری
در باره عمر خود گفته که در میان است **دهم** شریح ولد هانی کوفی یکصد و بیست سال زنده بود تا آنکه حجاج

لعین او را بکشت و اشعار او در کتب علما هست **یازدهم** لقمان عادی کبیر پانصد و شصت سال
زندگی نمود و از اولاد عاد عمر تام را گفته اند [illegible] **دوازدهم** عمرو بن عامر
هشتصد سال عمر کرده چهارصد سال از آن سلطان بود **سیزدهم** حمید بن زید نهدانی چهارصد و
پنجاه سال زندگی کرده **عم ۱** [illegible] نام پسر ضبع ولد وهب از اولاد مالک بن سعد بن عدی بن فزاره
دویست و چهل سال عمر کرده و در زمان رسول عالمیان ص زنده بود و نهایت چه بود که اسلام را اختیار
ننمود **۱۵** [illegible] بن عبدالله جعفی موافق اخبار صاحب بحار فرموده سیصد سال زنده بود و تا آنکه
بمدینهٔ طیبه آمده در زمان خلافت عمر بن خطاب لع بعد از آنکه بحضور او رسید [illegible] فرزند
او نیز همراه بود اما خرف شده بود و دیوانگی مینمود و خود او صحیح العقل بود پس خطاب کرده گفت مرا
در نظر است که [illegible] عمر پرسید چرا پسر تو خرف
شده بخلاف تو گفت من بعد از هشتاد سالگی [illegible] از عمر تزویج کردم زوجه من زنی با عفت بود
اگر مرا در غضب میدید در صورت من [illegible] بود غیظ مرا [illegible] میکرد و [illegible]
رضای من میکوشید و این که ولد من زنی بی عفت گرفته که همیشه او را بغضب می آورد
خوشنودی او نیست باین سبب خرف گشته **شانزدهم** ولد عمار یاسر رحمه الله از ابی القاسم محمد بن
القاسم بصری حکایت کرده که جماعت [illegible] احمد بن طولون [illegible] اموال مصر را بتصرف در آورد
که متعلق به احدی نبود پس [illegible] منع کردند و گفتند هر کس متعرض
خرابه آن شد عمر او ناقص شد پس قبول ننموده [illegible] حفر میکردند و مدت یکسال
حوالی [illegible] تا وقتیکه بمحل راس رسید و مشقت شدید شد چون [illegible] ترک کردند
ناگاه سنگی مثل ماه [illegible] بعد از آنکه [illegible] بسیار [illegible] خطی بزبان یونانی بر
آن کنده بود پس حکما و علمای مصر را جمع نموده احدی عالم بزبان لغت نبود پس ابو عبدالله نام که از
علمای آن ایام بود ترجمه نمود گفت در حبشه مردی هست سیصد و شصت سال دارد و عالم است
بآن علم و اراده داشته هر که تعلیم کند من بعلت شوق علم عربیت نزد او توقف نمودم پس [illegible]
نزد شاه حبشه فرستاد و امر بفرستادن او نمود شاه عذر خود را نوشت که این عالم پیر و وجود شریف
محترم است و فرستادن او بجا نیست بعلت آنکه ضعیف و ناتوان است بسا باشد بعلت تغییر هوا او فوت شود
[illegible] بسوی او عوض سؤال و جواب است با قرائت خط آن از ارسال تا فی الحال جواب آن معلوم شود
پس [illegible] چند بعد از رسیدن خبر [illegible] سنگ مرمر را بآن بلاد فرستاد و چون حاضر آورد نمود خط
ریان بن دومغ بود که ترجمه عربی آن این بود که منم ریان پسر دومغ از او پرسیدند دیگر نشان ریان را
بگو که کیست گفت پدر عزیز مصر بود که مالک یوسف ع شد و عمر عزیز هفتصد سال شد و ریان
پدر او هزار و هفتصد سال و مدت عمر دومغ سه هزار سال پس نوشته بود که در سلطنت خود
که تفحص کنم منبع و سر چشمهٔ رود نیل را و با خود برداشتم از لشکر چهار هزار مرد و هشتاد سال

راه رفتیم

قصه بنا نهادن هرمین در مصر

راه رفتیم تا بظلمات رسیدیم و بحر محیط [illegible] دیدیم و رود نیل میبینم که بر بحر محیط بر بنیاد او
عبور میکرد پس نیافتیم منفذ از او و تمام خاص و عام [illegible] مگر چهار هزار که زنده و بر قرار
بودند پس از ترس و اضطراب عود کردم و بنا کردم اهرام و برابی را و ساختم هرمین را و اموال و خزانه
خود را در آنجا دفن کردم و شعر چند در باب طول عمر خود گفتم که صدوق ره آن اشعار را ذکر
فرموده که در بحار مذکور است **هفدهم** لبید نام ولد جعفری صد و چهل سال زنده بود
و بسعادت اسلام رسید و اشعار چند گفته در بارهٔ عمر که ذکر آنها موجب اکثار است و چون
وقت وفات او رسید ولد خود را طلبید و گفت چون من قبض روح شوم مرا بجامهٔ خود بپیچ
و با احدی اعلام مکن مرگ مرا و طعام خوب مهیا کن و برو بمسجد چونکه امام سلام دهد تمام
حاضرین را بحضار مسجد و رفقا و بعد از فراغ از خوردن طعام بگو حاضر شوید بجنازه برادر
دینی خود لبید بن ربیعه که او را مرگ رسید و این لبید تا زنده بود هر روز [illegible] ذبح مینمود
در ضیافت **هیجدهم** جعفر بن قبط سیصد سال زنده بود و درک دین سید نبیین را کرده اسلام
آورد **نوزدهم** عمرو بن تمیم نیز سیصد سال عمر کرده تا حال او نیکو شد اسلام اختیار کرده **بیستم**
فروة بن ثعلبه صد و سی سال زنده بود که خدمت سید انام ص اسلام آورد **بیست و یکم** قس بن ساعدة
ششصد سال عمر کرده **بیست و دوم** حارث بن کعب صد و شصت سال عمر او شد صدوق ره بعد از آنکه
این طویل الاعمار را ذکر کرده که بسیاری از آنها بعلت اختصار ترک شد فرموده اینها قبولی جماعت
عامه هم هست بلکه اغلب ادیان باین اخبار قائلند و مخالفین نیز روایت کرده اند و خود هم گفته اند
که رسول خدا ص فرموده هر چه در امت سابق شده است در این امت نیز مثل آن میشود مطابق
النعل بالنعل پس هر گاه [illegible] شد این عمر در امتان سابق پس البته در این امت نیز مثل
آن هست پس چگونه عمر صاحب الزمان ع را انکار میکنند حضرت صادق ع فرموده که رسول
خدا فرموده هر چه در امتهای سابق شده البته در این امت نیز خواهد شد پس هر گاه ثابت
شد غیبتهای انبیاء در امتها البته در این امت نیز هست مؤلف گوید حسن اینکار بر هوشیار
آشکار است که هر گاه صاحب اختیار رعایا مثلا حاکمی را جهت صلاح رعیت اختیار کند و ببیند
که خود مایل باشرارند و سعی در اعانت ظالم دارند و در قصد ضرر [illegible] او پنهان کند
و ایشان را بهمان کسان گذارد که مایلند زیرا که در اینصورت امتحان میشود و حسن حسنات
و گناه گناهکاران نمایان میشود چنانچه در تواریخ مذکور است که بعضی سلاطین در بعضی
اوان در بیابان جواهر و اموال خود را ریختند و اظهار ترک سلطنت نموده از آنجا فرار کرده
اند و سایر مردمان متوجه ضبط مال شده مگر دوستان خالص او که از عقب او روان شدند
هر چند اظهار کرده که بعد از این من فاعل اینکار نیستم بلکه بلباس فقر و فاقه بسر میبرم دوستان
حقیقی گفتند ما خواهان خدمت تو بودیم نه مال و اشخاص طماع از او جدا شده بعد از امتحان

بر سر مکان شاهی خود بازگشته و اخبار کرده اند که اینکار جهت آن بود که مردم دانند که سلطان
بدعوت مقربان را مقرب نموده پس خداوند سبحان نیز حد این او آن که اموال را بدبیابان بتصرف
ظالمان داده و شاه حقیقی را مانند ماه زیر ابر پنهان نموده بدعوت منصب شاهی تا آنکه ظاهر کرده
مقربان خداوند سبحان که خواهان صاحب الزمان اند نه بعلت مال و جاه است زیرا که دید این
حالهم مطیع فرمان او می باشند و بجمع کردن مال خود را از خدمت او محروم نمیسازند جناب
امیر ع فرموده اخوک من واساک فی الشدة لا من ساواک فی النسب برادر تو کسی است که در وقت
پستی اعانت باشد نه کسی که در نسب و هستی با تو باشد پس چنانچه اینکار از سلطان موجب نفع
مر مخلصان و مقربان شده و استحقاق بلندی مکان ایشان را نمایان کرده و اشخاص سلطان
نشناس منبی دولت و اساس او خوار و بی اعتبار کرده و بدی ایشان را آشکار نموده همچنان این
پنهان شدن صاحب الزمان مثل آنست عجب تر از این آنکه در وجه تسمیه ذو القرنین اماما
فرموده اند که در اول سلطنت خود مدتی جهاد کرد تا آنکه یکجانب سر او را ضربت زدند باین
سبب جناب رب او را پنهان کرده بعد از زمان چند خداوند او را نمایان کرده جهاد مینمود
تا آنکه دوم بار جانب سر او نیز ضربت زدند باین سبب ذو القرنین نامیده شد زیرا که قرن
انسان مکان دو شاخ از سر حیوان سنیان اینکلام را انکار نموده اند و با وجود اقرار باین در
باره غیبت صاحب ع انکار میکنند اعجب از این آنکه بعضی از معتمدین ذکر کرده اند که
ایشان نوشته اند که رستم که هزار و کسری عمر کرده و بعد از رستم پدر او زال زنده بود
مادر او نیز و او را جوان مرگ می نامیدند حاصل آنکه از قرار اخبار آنعزیز در کتب تاریخ سنیان گفته
که زال بعد از رستم با بعضی از شاهان نزاع نموده تا آنکه زال را دستگیر کرده در مجلس چوبین محبوس
کردند بعد از چندین وقت مفقود شده گفته اند او را جنیان بردند و سلطان خود نمودند گفته اند
سید عالمیان ص در زمان نبوت خبر داده بود در حضور قومی که اینک زال فی الحال از دنیا ار
یافت پس بعد از آنکه حساب عمر او شد پنجهزار سال میشد خبیر بصیر باید تامل تام در اینکلام
کرد این جماعت افضل اصل از انعام غیبت زال را و بقای او را الی حال زمان سید عالمیان در زمان
میکنند انکار نمیکنند و انداه استبعاد این اخبار صدق آثار را که صادقین بسیار خبر داده اند انکار میکنند
بر ایشان باد لعنت بسیار مخفی مباد که عمر طولانی در کتب تاریخ زیاده از آنست که توان بیان کردن
لنفوجان ... و چه شعر نهایت چون بنای کتاب این بود که بغیر فرموده جناب ائمة اطیاب ع
کرام حکایتی نوشته نشود مگر بر سبیل تمثال با جهت بعضی از اخبار واقعه در بحار ذکر شد دعوت
تواریخ غرض آنکه از اعمار طویله دفع استبعاد اهل عناد بود نه آنکه احدی مغرور شود زیرا که عمر قصیر
نیز کثیر است پس خود را در هر آن باید عازم سفر با خطر آخرت بینند و این اعمار نادره را از نظر اندازد
زیرا که مسافر هرگاه عنان اختیار کاروان در دست او نباشد باید همیشه بار او بسته انتظار کوچ کردن

حامل

حاصل کلام آنکه خاص و عام در جواز طول عمر شک ندارند حتی در تورات اعمار بسیاری
از انبیاء و اوصیاء مذکور است که صاحب بحار ره ذکر فرموده باینطریق زندگی کرد حضرت
آدم ع نهصد و سی سال و شیث نهصد و دوازده سال و انوش نهصد و شصت و پنج سال
و انوش نهصد و ده سال و مهلائیل هشتصد و نود و پنج سال و برد نهصد و شصت و دو سال
و ادریس ع نهصد و شصت و پنج سال و متوشلخ نهصد و شصت و نه سال و نوح ع نهصد و
پنجاه سال و سام ششصد سال و ارفخشاد چهارصد و سی و هشت و شالخ چهارصد و سی و
سال و عابر هشتصد و هفتاد و فالغ دویست سال و رعو دویست و شصت سال
با حوبصد و چهل شش سال و تارخ دویست و هشتاد و ابراهیم ع صد و هفتاد و پنج سال
اسمعیل صد و سی و هفت و اسحق صد و هشتاد سال اینهاست که در تورات است بخلاف
در کتب اهل اسلام نظایر اینها موجود است بیکلام ایضا در بحار مروی است که اسحق بن
ابراهیم الطوسی گفته در سن نود و هفت از اکابر در خانه یحیی بن منصور بودم که دیدم
سرباتک شاه هند را در شهری که نام او صوح بود پس از او سؤال کردم از سال او گفت سال
او نهصد و بیست و پنج سال است او مسلمان بود و خبر میداد که سید عباد ده نفر را با نامه
خود نزد من فرستاد و اینها حذیفة الیمانی و عمرو عاص و اسامة و ابوموسی اشعری و صهیب
رومی و سفینه و غیره بودند پس چون نامه آنجناب را گشودند بوسیدم و اسلام آوردم
گفته گفتم با این ضعف چگونه قادر بر نمازی گفت خدا فرموده والذین یذکرون الله قیاما
وقعودا وعلی جنوبهم یعنی خدا مدح کرده آنهائی را که ایستاده و نشسته و خوابیده نماز
میگذارند یعنی بهر قسمی که قادر باشند گفته گفتم اکل تو چیست گفت آب گوشت
گفتم قضای حاجت میکنی گفت در هفته یکبار غایط کمی از من خارج میشود گفته در
خانه او حیوانی دیدم بزرگتر از فیل گفتم چیست گفت این زندفیل است گفتم بهای چیست گفت
رخوت خدمت کاران را بران بار کنند بگازر خانه برند عرض و طول مملکت او چهار
سال و چهار سال راه بود و شهر او طولش پنجاه فرسخ در پنجاه فرسخ بود و هر دروازه
صد و بیست هزار لشکر داشت هر یک دروازه جنگ مینمود از باب دیگر امداد ضرور
نبود گفت و میگفت داخل شدم به مغرب زمین به ریگ روان دیدم قوم موسی ع مسکن
دارند و بسکه دیانت دارند خرمن های خود را در صحرا میگذارند و هر یوم تمام القوم هر چه ضرور
دارند بر میدارند و قبور ایشان در خانه های ایشان بود و باغات اشجار بعد دیوار در دو فرسخی شهر
بود و ... ایشان را گذارده ... هر که را هر چه ضرور
میشد خود ... میگذاشت احدی
... صغیر و کبیر متعارف نشده بود بلکه همه صحیح بودند

تا هر زمانیکه جان بحق تسلیم میکرد پند صدوق ره فرموده هر گاه مثل ابن جنی یا ابن
جماعت عامه انکار نکرده اند و باور نداند که سی با یک ... ما مثل این نعمت میتی
شده چرا از علل سید انبیاء ع محال میدانند ایضا در بحار از کتب اخبار ذکر شده از
شیس ابی الحسن بصری که مشهور بکاتب شده بود که گفت سیصد و نود و دو گذشت از
هجرت در مصر بسیار ارزانی و وفور نعمت بود و اعراب از اطراف در آنجا جمع شده
بودند پس منهم با جماعتی بمصر رفتم طالب زیاد کردن معرفت بودم پس بعد از آنکه وارد
شدیم ما را بخانه که بردند پیری را که دیدیم بر کرسی قرار داشت و در مقابل او خدمتکاران
و غلامان ایستاده بودند و از کثرت سن ابروهای او دیدهٔ او مژه های او را پوشانیده
بود مردم گفتند این از جملهٔ علما و فصحا است پس نزد او رفتم گفتم من از شهر خود بیرون
آمده ام که فائدهٔ دینی ببینم و الحال که ترا دیدم امید بتو بهم رسانیدم بعلت کثرت سن
شما گفت ... دنیا و گرفتاری آن حواس مرا بجا نگذارده که بتوانم فائده بتو رسانم
و اما ترا دلالت میکنم بر پسرم که از او فائده طلب کنی و اشاره بمکان او نمود بعد از آنکه
با او داخل شدم پیری کامل دیدم که جمعی جاهل و کامل در اطراف او حاضر نموده اند پس
بعد از سلام کلام خود را و جواب پیر او را نقل کردم گفت فرزند آنچه موجب شغل و تفرقه
حواس پیر من شده همان نیز مانع من است که نمیتوانم ترا منتفع نمود و اما ترا دلالت
میکنم بر پدر خود که از او طلب کنی هر فائده را که خواهی و اشاره بخانه پدرش نمود پس من
در دل گفتم همین فائده ما را بس است که مشاهده کنیم جمال والد مثل این پیر بیحال را و اگر
هم از او فائدهٔ ببریم این سود بیست بزرگ پس چون داخل شدم با رفقاء بمنزل او دیدم
خادمه و غلامان بسیار در اطراف و کنار او می باشند چون ما را دیدند همه بجانب ما دویدند
و سلام و خوشامد گفتند و سؤال کردند از کار ما گفتیم ارادهٔ ما سلام دادن است به بزرگ
شما پس بعد از آنکه اذن گرفتند ما را نزد او بردند دیدیم پیری بر تخت نشسته بالش گذارده
آن پیر برانست سلام کردیم جواب نیکوئی داد پس ما گفتیم که قصهٔ ما چنان است و حکایت
اولاد او را گفتیم پس خندان و شاد بغلامان خود ندا داد که مرا بر خیزانید پس بعد از آنکه
تکبیر نموده فرمود ای برادران آنکه تمام پدری بود که اولاد نداشت و در آخر پیری خدا مرا
باو داد و بسیار در محبت من بی اختیار بود و مرا محافظت مینمود پس بعد از آنکه سن من
بهفت رسید پدرم شربت ناگوار مرگ را چشید پس عمو مرا خدا ابن مهربان کرد اسید
و او بسیار در حفظ من میکوشید تا آنکه روزی مرا بخدمت رسول مختار رسانید و عرض
کرد یا رسول الله فدای تو باد اولاد و اجداد ما پدرم فوت شد و این پسر او مانده و من
بسیار در بارهٔ او میترسم ... تعلیم فرما چیزی که او را بآن سالم فرموده حال

غافلی

غافلی از صاحب قلاقل عمو من عرض کرد کدام صاحب قلاقل فرمود قرائت کن برای او سوره
جحد و سورهٔ اخلاص و سورهٔ فلق و سورهٔ ناس را پس من از آن زمان بفرمودهٔ رسول تا
الی حال عمل کرده ام و محفوظ مانده ام در نفس و مال و نه مریض شده ام و نه فقیر گشته ام
و باین سن رسیده ام پس محافظت کنید این حرف را و بسیار بخوانید گفته پس بیرون آمدیم
از نزد او ایضا در بحار مروی است از احدی از علمای اخبار که گفته در سال سیصد و
شانزده یکی از معمرین را دیدم در مصر گفت من متولد شده ام در ایام خلافت ابوبکر و چون
نوبت خلافت بحضرت علی ع رسید و مسکن خود را کوفه گردانید من با پدر خود بعزم ملاقات
آن امام با برکات بجانب کوفه روانه شدیم و چون نزدیک بکوفه بودیم که در ما عطش شدید
بهم رسید که نزدیک بهلاکت رسیدیم و چون پدرم پیر و ضعیف بود او را نشانیده خود در
اطراف صحرا جویای آب شدم که شاید آب بیابان یا انسان با آب بدست آورم پس حیران در آن
بیابان می دویدم که ناگاه بقدرت الله شبه چشمهٔ دیدم لباس خود را گشوده در
آن آب غسل کردم و آشامیدم و با خود گفتم راه چندانی نیست میروم و پدر را خبر میکنم پس
آمدم و گفتم بشنو که خدا فرج عطا فرمود اینک چشمهٔ آب موجود پس چون قیام نمود نه
خبری ماند نه اثری از آن آب نبود پس چون خسته شد من با او نشستم و اضطراب نمود تا او قبلکه
وفات کرد من او را دفن کردم پس رفتم بخدمت آقای خود امیر ع وقتی بود که عازم جنگ صفین
بود من خوش شدم که رکاب آنجناب را بوسه دهم که آهن لجام بصورت من خورده مجروح
شد راوی گفته اثر جراحت را دیدم در صورت او گفته پس آنجناب از قصهٔ من سؤال نمود
و من آنچه بر پدرم و خود گذشته بود بیان کردم فرمود آنچشمه را احدی نخورد مگر آنکه
عمر او بسیار میگردد دلشاد باش که عمر تو بسیار میشود راوی گفته پس احادیث چند نقل
نمود از امیر ع که من ضبط کردم و جمعی از اخیار در اطراف و کنار ما بودند همه شهادت بصدق
گفتار او دادند و طول عمر او را نیز بیان کردند و در سال سیصد و هفده وفات نمود مؤلف گوید
که چه ضرر میکند خالق اکبر در زمین بغیر آب حیات آبهای دیگر نیز باشد که بعلت حکمت چند
خداوند از نظر بندگان پنهان باشد مثل آنکه اگر نمایان بود خاصیت آن طول عمر بود البته
ظالمان از آن ضبط مینموده قطرهٔ به نیکان نمیدادند بلکه بقاء و عمر مردمان در دست ظالمان
بود حاصل که امام عادل چون عالم اسرار پنهان خالق غفار بود از عمر در آخر بیان نمود که این
آب موجب طول عمر است و میتواند شد که این چشمه در آن زمین از آب وادی السلام باشد
که محل اجتماع ارواح مؤمنین است والله یعلم بحقیقة الحال و چون ذکر این اخبار از جهت دفع
استبعاد اهل عناد بود لهذا اکتفا ... دیگر ایشان نیز بیان میشود که میگویند در مصر یک شخص
امام ع از نظر خاص و عام مخفی باشد هر ضرری محال که از علم خلقت او الی حال لازم بود از وجود

مخفی نیز لازم است لهذا درین مقام ازین کلام جواب باید گفت **اول** آنکه قبول نیست تساوی بلکه مثل وجود آفتاب است زیر ابر یا زیر زمین پس حیرت امت با وجود او مثل زمین کمتر است از حیرت و ظلمت با عدم وجود **دویم** در صورت تسلیم این حیرت از خود امت شده چون اغلب انام دشمن حق و امام عادل بوده و هستند بلکه اکثر مایل بر باطل لهذا امام عادل را مخفی نموده و الا رب محض کرم و لطف و احسان خود را نموده چنانچه در قرآن فرموده و ما ظلمهم الله خدا ظلم نکرده است بندگان را بلکه خود ایشان بنفوس خود ظلم کرده اند پس بعد از آنکه خدا شاه عادلی مانند ماه را خلق نمود که موجب صلاح و دفع فساد بود لطف خود را دریغ ننمود اما چه سود که بعلت عدم اطاعت مردمان او را مخفی نمود پس خوب از جانب خدا شده و حیران بودن امت از کرده خود ایشان است چنانچه مساوی علیه فقرا که بقدر ضرورت هم زکات و خمس را اقرار دار نمود و بعلت ندادن مردم ضعیف و ناتوان گذران را بد میکنند پس این بعلت ظالمان بمستحقان کرده اند نه خداوند مهربان مثل حکیم و طبیب هر گاه دوای درد بیماران را نشان ایشان کند و چون بیند که بیماران متفق شده اند در ریختن و تضییع آن و خوردن غذای با ضرر پس بعلت آن خبیر معالج ابر دارد یقین بودن بیمار را چنین در درد و آزار کرده خود را نماست و همچنین آقا هر گاه در مجلس غلامان سیاه خود شمع افروزند و چون متفق شوند که نور او را فرو نشانند و در تاریکی بمانند چون خود بظلمت مایلند شمع خود را از نظر ایشان پنهان دارد که نتوانند خاموش کنند این ظلمت حادث شد از جانب خود غلامان شده بخلاف آنکه اگر نفع و ضرر بود یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره پس نور خدا را جلوه گر کرده چون جماعت کافر اراده ضرر با او کردند مخفی شد **سؤال** اگر گفته شود که در انبیای سلف نیز غائبی ایام فصل ضمن میکردند و با مخالف اکثر صبر میکردند حتی آنکه شهید میشدند و همچنین امام ع مثل ایام یزید پس چرا نوبت بحضرت که رسید ناپدید شد گوییم انبیا چون بعد از ایشان ایضا نبی و وصی بود خدا امر بجهاد مینمود و همچنین امام حسین ع چون امام زین العابدین ع بود که متوقی دین گردد بخلاف صاحب الزمان ع که اگر از میان رفته خلق همه حیران و بدون سر و سامان میشدند و دیگر حجت زمین و آسمان بی سود بود خلاصه بعد از آنکه رب رحمن حجت خود را موجود فرموده امر بکار او نمود مثل آنستکه راه حق را نموده و راهنما داده پس هر گاه راه نمادیدگان عقب او نمی آیند و راه دیگر در پیش گرفته بگمراهی رفته پس بگناه و بفعل خود گرفتارند که بجهت راهنما مانده اند و بعلت کم لطفی خدا **باب چهارم** در ذکر بعضی اشخاص که در زمان غیبت صغری حضرت را میدیدند و کسانیکه در غیبت کبری خدمت او رسیده اند و چون سابقا ذکر شد که حضرت خود فرمود که هر که در این غیبت گوید مرا دیده او را تکذیب کنید و حال آنکه جمعی از علمای اخیار بترا دیده اند پس انکار کرده ها آن معنی ندارد پس باید جمع نمود آنچه را میتوان بدان اطمینان بهم رسانید

فرموده علما است که فرموده اند در وجه و جمع که یعنی کسیکه گوید او را دیدم و وقتیکه خدمت او رسیدم شناختم او را تکذیب کنید زیرا که بعد از مفارقت از حضرت حضرت را میشناسد این توجیه وجیه ایضا منافات با بعض روایات دارد که ثقات خبر داده اند و تصریح بشناختن وقت ملاقات کرده اند توجیه دیگر که بخاطر این احقر میرسد آنستکه در زمان غیبت صغری جمعی وکلای حضرت میگفتند و ادعا میکردند در هر روز یا که حضرت را ملاقات میکنند و احکام حلال و حرام را می پرسند و خاص و عام مأمور بر پیروی این احکام بودند حضرت فرمود که در این غیبت اگر کسی چنین دیدنی ادعا کند و حکمی از احکام را از کلام من اعلام کند دروغ دانید یعنی ادعای وکالت و حکم او را نشنوید یعنی آنکس را نایب خاص ندانید هذا ما خطر ببالی اصلح الله بالهدی حالی و باینمعنی منافاتی در میان نیست **و از جمله** کسانیکه گفته اند که من بعد از حضرت امام حسن عسکری ع هر صبح و شام آن امام ع را میدیدم و سؤال چند میکردم حکیمه خاتون عمه آنحضرت است گفته بسیار بود که پیش از سؤال جواب میفرمود و عالم بحال بود و از حکیمه خاتون عمه آنجناب مرویست که سه روز ولادت باسعادت حضرت گذشته مشتاقانه رفتم بخدمت برادرم که آن فرزند را ببینم پس چون آنمولود را ندیدم پرسیدم که چه شد فرمود سپردم او را بکسیکه از ما در براو مهربانتر است روز هفتم بنزد ما بیا گفته روز هفتم رفتم گاهواره دیدم جانب آن دویدم آنماه را خندان و شاد دیدم پس حضرت او را ندا کرد بیا و به نزد من فرزند مرا چون نزد برادر بردم زبان معجز بیان در دهان او کرد فرمود تکلم نما پس شهادتین و صلوات گفته بر جد خود و ائمه ع تلاوت آیه ونرید ان نمن را قرائت نمود پس حضرت فرمود بخوان آنچه را رب رحمن از کتب آسمان بتو تعلیم کرده پس قلدی از صحف آدم ع را بزبان سریانی قرائت نمود و کتاب ادریس و نوح و هود ع را و کتاب صالح و ابراهیم ع و توریة و انجیل و قرآن را نیز خواند و قصه‌های انبیا ع را بعضی بیان کرد پس حضرت ای حکیمه خدا چون مهدی امت سید انبیا را بمن عطا فرمود دو ملک را فرستاد که او را بعرش بردند و با او خطاب فرمود که مرحبا بتو ای بنده من که تو را خلق کردم مختص یاری دین خاتم النبیین ع و توئی هدایت یافته قسم بذات مقدس خود یاد میکنم که باطاعت تو ثواب میدهم و بمخالفت تو عذاب میکنم خلق را و از نهایت شفاعت تو می آمرزم هر که را می آمرزم پس خدا فرمود ای دو ملک برگردانید او را بنزد پدرش و سلام مرا باو برسانید که این فرزند سعادتمند تو در حفظ و پناه خداوند است از شر هر صاحب گناه و ضرر هر رو سیاه او نگاه خواهم داشت تا آنگاه که او را ظاهر کنم و حق را باو بپا دارم و باطل را باو مضمحل کنم و دین حق را خالص کردانم حاصل آنکه حکیمه خاتون مکرر مسائل مشکل را جهت یکان شیعه حل میکرد و نشان صدق خدمت رسیدن صاحب الزمان ع بتو با او بود **دویم** از کسان مشرف شده خدمت صاحب الزمان ع ابو الادیان است که از خادمان جناب عسکری ع است که نامه حضرت را بشیعیان بشهرها میبرد موافق روایات و اقتصر در کتب اخبار آنستکه گفته بعد از آنکه آنجناب بمرض وفات مبتلا شده بود

مرا احضار فرمود و کتابت چند بمن داده فرمود ببدائن ببر و بدان که بیوم پانزدهم عود میکنی باینمکان و در آن زمان صدای گریه و ناله زنان را از خانه‌ام خواهی شنید که در عزای امام من گریه میکنند گفته عرض کردم فدای تو شوم امر امامت با کی است فرمود هر که جواب نامه‌های مرا از تو طلب کند او امام است گفته من گفتم علامت دیگر بفرما فرمود هر که بر من نماز کند جانشین من است گفته عرض کردم نشان دیگر بفرما فرمود هر که گوید در همیان چیست او امام زمان است پس از هیبت امام ع دیگر قدرت بر کلام نداشتم که گویم چیست قصه همیان پس الاهی روانه شدم بمداین و موافق فرموده حضرت روز پانزدهم با جواب نامه‌ها وارد سر من رأی شدم پس از مکان امام ناله و گریه و ماتم میشنیدم و جعفر کذاب را نزد باب خانه دیدم که جمعی اطراف او احاطه کرده‌اند و او را تعزیت میکنند و بیعت با امامت خود میگیرد من چون او را دانستم دویم که شراب خوار و قمار باز است و طنبور نواز و شنونده هر ساز است در دل گفتم عجب امامیست که خود نا تمام است پس حیران در آن مکان با دیده اشک فشان ایستاده بودم که ناگاه از آن خانه حضرت عقید نام خادم امام ع بیرون آمده با جعفر خطاب کرد که غسل آقا تمام شد بنماز بشتاب پس جعفر با جمعی از شیعیان همراه داخل شدند من نیز رفتم پس جعفر نزدیک جنازه آنسرور ایستاد که نماز کند پس طفلی گندم گون پیچیده مو کشاده دندان مثل ماه آمده ردای جعفر را بعقب سر کشیده فرمود ای عمو پس بایست که بنماز پدرم من سزاوارترم پس جعفر متغیر شده در عقب او ایستاد و چون نماز تمام شد آنسرور را عقب سر امام علی النقی ع دفن کرده بعد از فراغ متوجه من شده فرمود ای بصری بده جواب نامه‌ها را من همه را تسلیم کرده در خاطر خود گفتم این دو نشان از علامات امام زمان و منتظر خبر همیان بودم پس احدی از اصحاب از جعفر پرسید که کی بود این کودک که در نماز بر تو تقدم جست جعفر متغیر شده گفت والله من خبر از این ندارم و هرگز کودکی چنین در این سرا ندیده بودم پس در اینحال جمعی از قم وارد شده از حضرت امام حسن ع سؤال کردند بعد از اطلاع خبر امام ع را گرفته جمعی از جهال جعفر را نشان آنجماعت با بصری دادند پس نزد او جمع شده بعد از تعزیت و مبارکباد خلافت گفتند اموال چند با ماست که صاحبان آن گفته اند اگر نشان مالها را امام زمان گوید بدهید و الا بصاحبان آن برگردانید جعفر حیران هر چه سعی در گفتن مالها نمود بی سود بود متغیر الحال برخواسته اند اظهار عدد شیئ که سبحان الله که چه قدر مردم بیجا هستند که از من علم غیب میخواهند در اینحال خادم امام ع آمده گفت سید من فرمود با شما فلانی و فلان مال از فلان است و از فلان نیز چه قدر بعلت همیان که هزار دینار است ده اشرفی در آن مطلاست جماعت نامه‌ها را با آنها تسلیم خادم کردند و گفتند صاحب تو امام زمان است پس جعفر بی هنر بنزد خلیفه فاجر معتمد التحلر رفته اخبار را اظهار کرد انکار جمعی را فرستاد بخانه حضرت پس کنیزی از آنجناب گرفتند و او از جهت اشتباه آنجماعت رو سیاه خود را حامله قلم داد پس او را بابن الشوارب قاضی

بلی سپردند که بعد از ولادت طفل را بکشند پس ناگاه بحمد الله و زنی شاه صاحب الزنج خروج کرده اشرار بجهاد گرفتار شدند و آنکنیز از دست قاضی بی تمیز نجات یافته بمحل گریز خود فرار نمود مرویست که جعفر از دست شیعه مضطرب شده زیرا که امامت او را باور نمیکردند و همیشه رندان بر بلاد بخود میگردانیدند پس نزد ظالم و شاه آمده از او طلب کرد که تو غدغن نما که مرا امام دانند آن رو سیاه گفت اگر من قادر بودم که چنان کنم برای خود میکردم آباء و اجداد و اسلاف ما سعیها نمودند و قتلها مرتکب شدند که مردم ایشان را اطاعت کنند و دست از ائمه بردارند نتوانستند بلکه کشته شدن را اختیار کردند و امام خود را انکار نکردند تو نیز باید خود چنین رفتار کنی که ایشان اقرار کنند هر کاری که از برادر تو آشکار شد اگر از تو نیز مثل آن آشکار گردد خود طالب تو میگردند بعلت آنکه شما از یک شجره می باشید و همه نبیره رسول مختار در بحار مرویست که جعفر بیست هزار مثقال زر برای خلیفه رشوه برد که منزلت برادر مرا بمن بده خلیفه گفت ما بخود این منزلت را او نداده‌ایم بلکه ما سعی در بر طرف کردن منزلت او میکردیم و خدا او را رفعت داد مؤلف گوید اینها تمام از [illegible] انعام و الطاف خدا است که هر کسی داند که امامت ائمه بجاست زیرا که هر گاه از همان سلسله مثل این رو سیاه باشد هر که بیند که شیعه باین شدت او را انکار کرده اند و لعن میکنند پس میدانند که بمحض نسبت با رسول ادعای خلافت قبول نکرده اند و بعضی سبب بسیار عجب است که جعفر ظاهر را انکار کنند و کودک مخفی را امام دانند پس یقین که طالب دین مبین اند و در اطاعت سید المرسلین ع اند **سیم** شیخ طوسی ره روایت کرده از رشیق نام که گفته معتضد خلیفه مرا با دو نفر دیگر هر یک را دو اسب داده که یکی را سوار شویم و آن یک را بار کشیم و بسرعت رفتار کنیم بسامره بخانه امام حسن عسکری ع رویم و گفت در درب خانه غلام سیاهی خواهید دید اعتماد مکنید و داخل شوید و هر که در آن باشد سر او را نزد من آورید پس چون بخانه حضرت رسیدیم غلامی در دالان خانه نشسته بود پرسیدیم کی است در این خانه گفت صاحب خانه و التفات بما ننمود و ما داخل شدیم خانه خوبی دیدیم و پرده مرغوبی مشاهده نمودیم که بهتر از آن ندیده بودیم و کسی در آن خانه نبود پس پرده را بلند نموده حجره بزرگ بنظر می آمد مملو از آب مثل دریا و آخر آب حصیری بر آب افکنده جوانی بر آن نماز میکند خوب روی و خوش هیئت و بما التفات نکرد احمد بن عبد الله رفیق ما پا در حجره گذارده پس غرق شد بعد از اضطراب بسیار من بسعی تمام او را بیرون آوردم از آب بیهوش بود بعد از آن بهبودی رفیق داخل شد حال او نیز مثل اول شد پس من حیران شده زبان بعذر خواهی گشودم و گفتم ای جوان من معذورم که نداسته بودم که شما از جمله مقربانی و از حقیقت حال غافل شده الحال توبه میکنم پس متوجه گفتار ما نشده بعبادت پروردگار قیام مینمود ما ترسیدیم و عود کردیم و معتضد خلیفه در انتظار ما سفارش بدربانان کرده بود که

هر زمانیکه ما داخل شویم ما را داخل کنند پس سعد شب ما را بخانهٔ او بردند و ما قصه را بیان کردیم
گفت آیا با احدی نقل کرده اید این احمد را دیدید گفتیم نه گفت یقین بدانید که اگر با احدی بشنوانید یا
قصه را بشنوانید کشته میگردید پس ما نقل نکردیم تا آن زمان که خلیفه جان بجهان خیان سپرد
چهارم کلینی ره روایت نموده از احدی از لشکر خلیفهٔ عباسی که گفت من بودم با سیماء غلام
خلیفه که وارد سامره شد و باب خانهٔ امام حسن عسکری ع را شکسته داخل شد پس صاحب
الامر ع بیرون آمده طبری در دست آنحضرت داشت و در دست فرمود ای سیما چه میخواهی از خانه
ما سیما از هیبت امام ع لرزه بر اندامش افتاد پس کلام او این بود که جعفر کذاب بما رسانید که
والله شما را فرزندی نیست الحال که تویی صاحب خانه ما بر میگردیم و متعرض خانه نمیشویم
پس بیرون آمدیم راوی حدیث گفت پس خود دعوی یکی از خادمان خانهٔ صاحب الزمان ع را
دیدم از راستی این قصه پرسیدم که چنان گذشت بر سیما گفت کی تو را اعلام کرد گفتم احدی از
لشکر خلیفه گفت سبحان الله هیچ خبر پنهان نمیماند پنجم ابن بابویه روایت کرده که احمد بن
اسحق که از وکلای جناب صاحب ع بود سعد بن عبد الله که از ثقات اصحاب است با خود برد
که مسایل خود را حل کند سعد گفت چون بخانهٔ حضرت رسیدیم و رخصت جستیم و ...
داخل شدیم و احمد همیانی در زیر عبا داشت و در آن یکصد و شصت کیسه از طلا و نقره بود
که جهت امام حسن عسکری ع داده بودند و هر کسی کیسهٔ از خود را مهر زده بود پس بعد از
آنکه بر آنجناب داخل شدیم کودکی مثل آفتاب دیدیم که بر دامن مطهر آنحضرت بود و حضرت
کتابت میفرمودند و شیر اناری از طلای مرصع بجواهر را یکی از اکابر بصره بهدیه فرستاده بود
حضرت آن را میغلطانید و آن کودک را بان بازی میداد پس بعد از آنکه احمد همیان را گشود حضرت
بآن کودک فرمود این هدایا و تحفها از شیعیان شماست بگشا و تصرف نما آن طفل گفت
ای آقا چگونه دست کرده طاهر را بند حرام بکنم پس حضرت فرمود ای پسر اسحق
بیرون کن آنچه را از همیان تا صاحب الزمان جدا کند حلال را از حرام پس احمد یک کیسه را
بیرون کرد آنجناب فرمود این مال فلان است که در فلان محله قم ساکن است و شصت و دو اشرفی
در میان این کیسه است از قیمت ملک موروثی او چهل و پنج اشرفی و چهارده اشرفی قیمت هفت
جامه است و از کرایه دکان سه اشرفی است حضرت فرمود ایشان راست بود بگو کدام حرام است
فرمود یک دینار سکه ری بفلان تاریخ و نصف نقش آن محو شده است و یک دینار دیگر
مقراض شده است که یک دانگ و نیم است و دینار حرام در این میان دو دینار است و حرمت
آن آنکه صاحب زر یکمن و نیم ریسمان در فلان ماه و سال نزد نساجی امانت گذاشت که در آن بود
بعد از تصدیق آن نمود و ریسمان را تاوان گرفته جامه بافت و فروخت بایی دو دینار پس ...
پس احمد گشود و دو دینار را که حضرت اخبار فرموده بهمان نشان برداشت باقی را تصرف داد ...

دیگرا

دیگر را حاضر کرده حضرت فرمود این زر پنجاه اشرفی است و ما تصرف نمیکنیم بعلت آنکه
اینها قیمت گندمی است که میان صاحب زر و برزگر او شرکت بود و حصهٔ خود را زیاده کیل
نمود پس مال ایشان در آن میان است حضرت فرمود درست گفتی ایشان را پس حضرت فرمود
با احمد که زرها را ضبط نما و رد کن و بگو بصاحبان آن برسانند که حرام است پس هر یک را آن
کودک تمیز داد پس سعد مسایل مشکلهٔ خود را پرسید حضرت فرمود از فرزندم سؤال
کن پس هر چه سؤال نمود فی الحال جواب میفرمود و هر چه را فراموش کرده بود حضرت بیاد
او می آورد بنوعیکه در کتب حدیث متصل ذکر شده است ششم از ابن بابویه و کلینی
مروی است از غانم نام هندی که گفت در کشمیر در زمانی ما جمعی بودیم که در بجانب راست
امیر بر کرسیهای نبی قرار میگرفتیم و همه عالم بتورات و انجیل بودیم و احکام خاص و عام
فتاوی دعاوی انام تمام بامن بود تا آنکه بعضی کلام در ذکر اوصاف سید انام ع شد که
در آخر الزمان مولود او بوجود می آید و دین او ناسخ ادیان است پس من گفتم جابرای بر ما واجب
است تجسس کنیم شاید این نبی که او را نبی میدانیم آمده باشد و دین ما باطل باشد پس جملگی
علما اقرار کردند که واجب است استفسار پس قرار دادند مرا برای اینکار چون اعلم از همه
بودم پس اموال بسیار موافق سال تدارک گرفته با جمعی رجال با اساس و جلال برآمدیم دوازده
ماه سیر میکردیم تا نزدیک بکابل بودیم که ترکان ما را غارت کردند و مرا مجروح نموده بعد از
آنکه حاکم کابل از قصهٔ من خبردار شد مرا بنزد والی بلخ فرستاد و در آن زمان داود بن عباس
با دولت و اساس بود و والی بود و بعد از استحضار او از همهٔ اخبار من کرد آنست کار من طلب
دین حق است و دانا شد که من لغت ترکی و فارسی میدانم و از شهر خود تا اینجا با تمام با متکلمین
و فقها آن مناظره کرده ام پس فقها را در مجلس خود جمع نموده مرا احضار کرد بعد از آنکه
اخبار کردم که من کارم اینست که محمد نام آخر انبیای کرام می آید بینم که آمده است یا نه گفتند این
نبی رسول ما است من گفتم میدانم که محمد نبی است و در مکه متولد میگردد اما نمیدانم که
این نبی شما همانست یا نه من باید او را خود ببینم تا از او سؤال کنم از علاماتی که خود میدانم پس اگر
یقین بهم رسانم باین دین داخل شوم گفتند آن رسول از دنیا رفته گفتم هر نبی را وصی و خلیفهٔ
البته هست او را بمن بشناسانید گفتند ابو بکر گفتم این کنیهٔ اوست نامش چیست گفتند عبد الله
تا از طایفهٔ سؤال کردم بعد از آنکه بیان کردند گفتم این نبی آن نیست که در دین او ناسخ ادیان است چرا
نشان او نزد ما آنست که وصی و خلیفهٔ او برادر دینی اوست و ابن عم نسبی و داماد سببی است و
والد اولاد و اوصیای اوست و آن نبی را اولادی نیست در زمین مگر از این وصی و چهار بن بعد
آنکه فقها دیدند و شنیدند نشان مرا متغیر قیام نموده صغیر و کبیر تعرض تمام با امیر نموده
که ای والی این ایمن و از شرک خارج شده و داخل کفر شده است و قتل او لازم است من گفتم این

کلام است مرا دینی هست یقینی و آن دین را محکم دارم و دست بر نمیدارم مگر آنکه دینی قوی تر
بچنگ آورم و صاحب یقین کردم من خود صفات و علامات آن رسول را خوانده ام و از هند
خارج شده ام از جهت استبصار و این معلوم است بر سلطان با اقتدار که من هر جاه از عزت
و جاه خود گذشته ام و ذلت و تعب غربت را بر خود قرار داده ام پس باید دین با اعتبار بدست
آورم و این اخبار شما موافق نیست با آنچه من میدانم پس مرا اجبار مکنید سلطان چو چنان
دید فرمان داد که حسین ابن اشکیب که از اصحاب امام حسن عسکری ع است حاضر کردند بعد
از حضور گفت یا حسین با این هندی مباحثه کن حسین فرمود این فقها و علما همه حاضر اند
چرا این حوالهٔ مرا میکنی گفت جدا این هندی را بخلوت برو و خوب با او رفتار کن و عزت بدار او را
نشان پیغمبر آخر الزمان خاطر نشان او کن پس بعد از آنکه بخلوت رفتیم و صحبت خود تمام اعلام
کردم حسین فرمود این رسول همانست که شما خود قبول دارید خلیفه را غلط اعلام کرده اند
آن نبی نسبش بعبد المطلب میرسد و علی وصی او نیز ولد ولد عبد المطلب است و اوست شوهر
فاطمه دختر رسول ص و اوست والد حسنین ع غانم گفته گفتم این همان سید عالمیان است
که من طالب بودم پس رفتیم بخانهٔ والی یعنی داود و گفتم آنچه را طالب بودم یافتم و انا اشهد ان لا
اله الا الله و ان محمدا رسول الله ص پس والی سفارش در عزت من کرد و احسان نمود بعد
از آن من در خانهٔ حسین بودم و مسایل فروع را آموختم تا آنکه با او گفتم ما خوانده ایم نبی را وصی
و خلیفهٔ هست و همچنین خلیفهٔ او را نیز خلیفه می باشد و پیوسته امر امامت و هدایت امت او
در اعقاب او جاری است تا آخر دنیا پس همهٔ ائمه را شماره کرد تا حضرت صاحب و بیان کرد آنچه
حادث شد در زمان او و علت غیبت آنحضرت را پس من عزم کردم که بناحیهٔ مقدسه را او
نعم و جویندهٔ او شوم راوی گفته که غانم بقم آمد بعد سال دویست و شصت و چهار ۲۶۴
بغداد رفت و رفیق با مردی سنی بود که او هم طالب دین حق شده بود و بعلت آنکه رفاقت او را
پسند ید از او مفارقت نمود غانم گفته رفتم بسامره و داخل مسجد بنی عباس شدم و نماز کردم و در
فکر بودم که چه چاره کنم پس در این اثنا احدی آمد نزد من و گفت تویی فلان و نام مرا برد آن اسمی
در هند داشتم و کسی از نام من خبر نداشت پس گفت آقای من تو را طلب میکند پس مرا از غیر راه
متعارف برده ناگاه بر بستانی داخل شدم پس آقای خود را دیدم فرمود خوش آمدی ای فلان
چه حال دارد فلان و فلان پس دوستان هندوستان مرا بیان کرد تا آنکه چهل نفر و فقها حرام
بر دو هر چه بر من واقع شده بود خبر داد همه را بزبان هندی فرمود پس فرمود اراده حج داری
که با اهل قم بروی در این سال عود کن و اینده برو و کیسهٔ زری پنجاه اشرفی نزد من انداخت و
فرمود این را خرج کن و در بغداد بخانهٔ فلان کس مرو و او را محرم خود مکردان راوی گفته غانم
بخراسان رفت و بعد از چندین خبر حاج رسید که در این سال حج نکردند و سال دیگر غانم بحج رفته

چند

چند که از مکه جهت رفیقان آورد و بخراسان رفته در آنجا بود تا برحمت خدا واصل شد
هفتم قطب راوندی ره از جعفر بن محمد بن قولویه استاد شیخ مفید روایت کرده
که چون جماعت ظلمه کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را بکوفه آورده نصب کردند
سال سیصد و سی و هفت ۳۳۷ که اراده کردند حجر را بجانهٔ خالق اکبر بکوه آنند و نصب کنند من
بامید خدمت رسیدن صاحب عازم مکه شدم زیرا که میدانستم حجر را باید معصوم نصب
کند چنانچه پیش از بعثت رسول خدا نصب فرمود و در زمان حجاج جناب سید سجاد
زین العباد پس متوجه بغداد شدم بعزم حج چون به بغداد رسیدم مرضی صعب بهم عارض
شد که قادر بر سفر نبودم پس ابن هشام چون شیعه بود او را نایب کردم و عریضهٔ
نوشتم سؤال چند کرده بودم اول از عمر خود دویم آنکه آیا مرض مرا دوا هست یا نه
و گفتم مقصود من آنستکه این نامه بدست آنکس بدهی که حجر را نصب میکند و جواب
آن را بگیری غرض من همین است نه کار دیگر ابن هشام گفته بعد از دخول مکه خدمهٔ
مسجد را مبلغی زر دادم که وقت نصب حجر مرا امداد کنند که بتوانم دید و از ازدحام عوام
مانع من نگردد پس در آن وقت خدمه معین من بودند و هر چند مردم را دور مینمودند من
میدیدم که هر که حجر را بمقر آن نصب میکند حرکت میکرد و میگردید تا آنکه یکجوان
گندم گون خوش روی آمده حجر را گرفته نصب کرد پس حجر قرار گرفت پس ندا و صدای
تکبیر و غلغله از مردم بلند شد و آنجوان از میان مردم رفت من با اضطراب در عقب
آنجناب شدم هر شتاب میکردم باو نمیرسیدم با وجودیکه بطمأنینه و وقار میرفت
پس بعد از طی مسافت کوچه و بازار چون بخلوتی رسید که خالی از مردم بود توقف کرده
بمن ملتفت شده فرمود بیرون بیاور آنچه را با خود داری پس رقعه را بدست مبارک ویر
دادم هنوز نگشوده فرمود بگو بر تو خوفی نیست از این مرض و اجل حتم تو بعد از سی سال
دیگر است چون این کلام معجز نظام را از آن امام ع شنیدم لرزه بر اندام من افتاد بحدیکه
قادر بر حرکت نبودم و چون خبر من با ابن قولویه رسید یقین او زیاده شد و زنده بود
تا سال سیصد و شصت و هفت ۳۶۷ اندک ناخوشی بهم رسانید تدارک کفن و کافور میدید
هر که با او میگفت که چندان مرضی نیست تو را فرمود که این همان اجل موعود است که صاحب
الزمان ع فرموده پس در همان علت بدرجات رفیعهٔ جنت شتافت اعلی الله درجته
هشتم ابن طاوس ره فرموده که در شب سیزدهم ماه ذی قعده در سامره از ناحیهٔ
مقدسه شنیدم که حضرت دعا بشیعه میفرمود سال ششصد و سی و هشت ۶۳۸ گذشته
از هجرت بود از جملهٔ سخنان حضرت این بود که ای رب ما ... زنده کردان شیعیان ما را ...
ایشان را ملاقی باد در دولت و پادشاهی و عزت ما دهم ابن بابویه ره فرموده مانند آن

احمد بن فارس کمونه در همدان شدم تمام راستی دیدم مکن یک محله که اسم آن محله بنی راشد بود
همه امامی بودند که از ضرب صالحی سبب را پرسیدم گفت جدّ اعلای ما راشد نام بحج بیت الحرام
رفته بود گفتند که بعد از عود در بیابان خسته شدم در اول قافله خوابیدم که در آخر قافله
البته بیدار میشوم چون بیدار شدم قافله گذشته بود و جاده نبود ناچار راهی را اختیار
کردم بعد از اندک راهی چمن سبز و خرمی دیدم گل و گلاله بنوعی که هرگز ندیده بودم چون
داخل بستان شدم قصری عالی دیدم چون به در قصر رسیدم دو خادم سفید پوش بودند چون سلام
کردم و جواب خوبی گفتند خطاب کردند که ای راشد ثواب خیر عظیمی نصیب تو کرده که تو را اینجا
آورده پس یکنفر داخل قصر شده بعد از زمانی خارج شد و فرمود بیا داخل شو چون داخل
شدم قصری دیدم که مثل آن ندیده بودم خادم رفت و پرده را برچید و گفت داخل شو
چون داخل شدم جوانی را چون ماه دیدم نشسته و شمشیری مقابل بر آنور او آویخته پس
سلام کردم با نهایت شفقت جواب داد و فرمود میدانی که من کیستم گفتم نه والله فرمود
منم قائم آل محمد ص که در آخر الزمان با این شمشیر خروج میکنم و زمین را از عدل و احسان
آبادان میکنم بعد از آنکه از ظلم ظالمان ویران شده باشد پس من برو افتاده زمین ادب را
میبوسیدم فرمود سر بردار ای فلان در همدانی پس فرمود اراده داری که به اهل خود عود کنی
گفتم بلی ای آقا میخواهم نزد خویشان خود روم که ایشان را دلشاد کنم از خبر شما پس اشاره بخادم
خود فرمود و کیسه زری بمن عطا کرده همراه من آورد اندک راهی آمدیم که عمارت شهری
نمودار شد و مناره مسجد گفت میدانی اینجا کجاست گفتم نزدیک شهر ما شهری است اسد آباد
بنیان بان شبیه است فرمود همان است برو با رشد و صلاح این را گفته و ناپیدا شد من
داخل اسد آباد شدم آنکیسه را شمردم چهل یا پنجاه اشرفی بود گفته پس چون بخانه رفتم و
منسوبان و خویشان خود را اعلام کردم بوجود امام زمان ع و باین سعادت بی پایان که
رب رحیم را روزی نمود پس سبب شیعه گشتن ما همین بود و تا آن زمان در میان ما الی
الحال تمام غنی و صاحب مال بوده و هستیم و مرفه الحال میباشیم احسن الله بالمهدی حالنا
وبارک الله فی اموالنا وعیالنا یازدهم جمعی از فحول علماء از ابن مهزیار روایت کرده اند
که فرمود بیست مرتبه بحج رفتم که شاید بخدمت صاحب خود برسم و محروم ماندم چون از
علم سعادت خود محروم بودم که شبی در خواب دیدم که ندائی بمن رسید که ابن مهزیار
در امسال بحج برو که خدمت آقای خود فائز میگردی پس با دل شاد بیدار شدم و با اعتقاد درست
بلیاقت تدارک حج کردم و بعد از صباح تدارک رفیق دیدم بعد از حصول مامول روانه حج شدم
با اعتقاد در مسجد کوفه تجسس از حضرت کردم خبری نیافتم و همچنین در مدینه تفحص کردم
از آن بزرگوار نموده نا امید شدم بعد از آن بمکه روانه شده بعد از دخول طالب حضرت بودم

تا آنکه

تا آنکه ملول شدم پس شبی در مسجد الحرام انتظار بودم که خانه از خاص و عام خالی گردد طواف
کنم و از رب الارباب و ملک وهاب طلب کنم ملاقات با برکات آنجناب را پس بعد از آنکه خلوت شد
بطواف اشتغال نمودم که در این حال جمال بی مثال جوانی را دیدم با دعبه دیمی بمن التفات نمود
و فرمود مرد کدام شهری گفتم اهواز فرمود ابن الخضیب را میشناسی گفتم فوت شد فرمود
خدا رحمت کند او را که روزها روزه بود و شبها بعلت عبادت تمام بود و شیعه ما بود و
تلاوت قرآن را بسیار مینمود پس فرمود علی بن مهزیار را میشناسی گفتم منم همانم گفت مرحبا
ای ابو الحسن چه شد انقلامتی که میان تو و حضرت عسکری ع است گفتم حاضر است پس بیرون
آوردم انگشتری را که حضرت بمن عطا کرده بود نگین آن عقیق بود و بر آن نقش بود یا الله
یا محمد یا علی پس چون نظر بانگشتر افکند فرمود خدا رحمت کند تو را ای امام عادل ای پدر امام
و پسر امام پس فرمود مقصود تو بغیر طواف خانه معبود چیست گفتم فرزند امام حسن عسکری را
میخواهم فرمود من همانم که صاحب الزمان ع مرا بنزد تو فرستاده مطلب تو روا شد برو مهیای سفر
باش و این راز را پنهان دار و در نصفه شب بیا بشعب بنی عامر پس من بخانه رفتم در اندیشه این
کار بودم و قرار نگرفتم تا ثلث شب که گذشته سواره بشعب رفتم جوان را در آنجا دیدم فرمود
مرحبا دلشاد دار که رخصت ملازمت این بزرگوار نصیب تو شد پس با او رفتم تا از منی و عرفات
گذشت نزدیک عقبه گفت پیاده شو و مهیای نماز باش پس من با او نافله کردم تا آنکه صبح شد
نماز صبح را کرده بسجده رفت روی بخاک مالید پس سوار شد منهم سوار شدم و بالای عقبه
رفتیم فرمود نظر نما پس بقعه خرم سبزی دیدم گفت بالای تل ریگ نظر نما چون نظر
کردم خیمه از مو دیدم که نور آن تمام وادی را روشن کرده بود گفت منتهای آرزوها اینجاست
دیده ات روشن باد چون از عقبه بزیر رفتیم گفت پیاده شو و دست از مهار بدار که در اینجا فرود
آمده و هیچ حیوان فرار نمیکند اینجا حرم است داخل نمیگردد مگر دوست خدا پس در خدمت او
رفتم تا نزدیک بآن خیمه مطهره رسیدم گفت باش در اینجا تا رخصت بگیرم پس اندکی گذشت بیرون
آمد گفت خوشا بحال تو که مرخص شدی که داخل شوی پس بعد از دخول حضرت را بر نمدی
نشسته دیدم که نطع سرخی بر آن نمد فرش شده بود و بر بالش پوستی تکیه فرموده بود بعد از
آنکه من سلام کردم و او هم جواب فرمود نظر کردم صورت آنجناب مانند آفتاب نزدیک و
بند کشیده اندکی مایل بطول گشاده پیشانی ابروی آنجناب باریک و غیر پیوسته و گشاده چشم
و سیاه چشم و بر گونه راست آن یک از خال سیاه بود حسن جمال آن بیمثال حیرانی حاصل کرده بود
از محل وجود آن صاحب جود نور ساطع بود با سکینه و وقار و حسن گفتار از احوال شیعیان ما جناب
تمام استفسار کرد و من عرض کردم ای امام محترم شیعه تمام در دولت بنی عباس خوار و بی اعتبار
میباشند فرمود دلشاد باش که روزی میآید که مالک اهل فساد شوید و این ظالمان از دست شما

در امان باشند و بعد آنکه والد من بمن عهد و وصیت فرمود که ساکن گردم در زمینی که از نظرها
پنهان باشد و دور از بلدان از جهت آنکه از مکر کید اهل جهان در امان باشم و از مکر متمردان و
ستمکاران سالم باشم تا هر زمان که رب رحمن رخصت دهد که نمایان شوم پس پدرم بمن فرمود ای
فرزند رب معبود هرگز عباد و بلاد را خالی از حجتی نخواهد نمود و همیشه در روی زمین امام و رهنمای
دین بوده و خواهد بود باعلت ظلم خلق پنهان یا با وجود یاوران نمایان است پس فرمود ای فرزند
تو را باقی گذارده و ذخیره نموده جهت رواج دین سید المرسلین و بتو خاموش میکند آتش فتنه و
فساد را از زمین و بتو برطرف میکند شرف را از کافرین و ظالمین پس خود را از نظر اهل شر پنهان
دار و از جماعت اشرار در کنار باش تا زمان رخصت پروردگار و بدانکه دل نیکان تمام مایل بتو
خواهد بود مثل میل مرغان باشیان و بدانکه دوستان تو در ظاهر حال بدست کفار و اشرار و
ستمکار گرفتارند خوار و بی اعتبارند امانت در رب غفار عن یدعون بدکار اند زیرا که چنگ در دامن
اهل بیت رسول مختار زده اند و از جاده مستقیمه ائمه اطهار بیرون نمیروند و با حجت و برهان
با دشمنان ما جهاد میکنند و خدا این رتبه و شان را بشیعیان ما داده که صابرانند در این بلاها و
اذیتها که از ظالمان بایشان میرسد تا آنکه در دار القرار بعزت دائمی رب غفار فائز گردند و در
این دار نیز فرج میرسد و باز پدرم بمن فرمود که صبر کن بر شدائد دنیا و تنهائی تا وقتیکه خدا اسباب
دولت تو را میسر فرماید و علمهای زرد و بیرقهای سفید در نزد حطیم و زمزم بر سر تو بجولان آورد
و فوج فوج مخلصین در نزد خانه رب العالمین اطراف تو جمع شوند همه از اشراف و با تو بیعت کنند
و یاوران تو در آن زمان کسانی هستند که پاکند از نفاق و دل ایشان خالی است از عداوت و شقاق و با تو
اتفاق کنند این مؤمنین در حضور خداوند مبین در آن زمان خداوند مهربان حق را روشن و در
میکند صبح صادق نمایان میگردد و تیرگی صورت تیره رویان آشکار میشود و علم امن و امان صحن
جهان نصب میشود و نوبت دولت و ناز و نعمت بمتقیان میرسد و مرغان رمیده از آشیانه همه باعزت
بمکان خود بر میگردند و احکام سید عالمیان موافق حق و صواب و مطابق کتاب رب الارباب جاری
گردد و نوبت عذاب بمستحقان آن در رسد پس حضرت فرمود این سخنان را باید پنهان داری مگر
از کسان با وفا و صادقان بهمت عالی و صاحبان ایمان ابن مهزیار گفته چند روز در خدمت آن امام غیور
اندر فیض بودم و مسایل مشکله خود را از آن امام عادل پرسیدم تا روز وداع که مرخص فرموده بود
انجمله نقد من موجود بود آن پنجاه هزار اشرفی علاوه بود اراده کردم که همه را بخدمت حضرت هدیه
کنم و التماس بسیار کردم حضرت تبسم فرموده فرمود تو محتاج باینمالی بعلت آنکه در اراده وطن و
عیالی و راه طولانی را باید طی کنی پس قبول نفرمود بسیار دعا در حق من فرمود و من برگشتم بمکان
خود دوازدهم موافق روایتی خلیفه بناحق معتضد بعد از آنکه کس فرستاد بطلب آنحضرت و خبر
آوردند که در مکان انسلطه برواتی و زینت احدی را امیر کرده با لشکر از پی سر آن امام ع فرستاد بعد از

آنکه

آنکه جمعی را داخل خانه حضرت نموده و خودشان در باب حراست مینمودند که مبادا آنجناب از بام
فرار کند پس اشرار که داخل دار شدند احدی را ندیدند اما آواز قرائت قرآن در سرداب آنجناب بلند
بود همه حیران نگران بودند که ناگاه از میان پنهان نمایان شده جانب باب خانه روان شده اشرار در عقب
سر آن امام ع آمده با میر اخبار کردند امیر غضب بر آنها نمود از لشکر مواخذه نمود که چرا گذاردید که خارج
گردد گفتند ملعونان یافتیم که شما او را خواهید دید او قسم یاد نمود که من او را ندیدم و بعضی دیده بودند
که از نظر غایب شد پس خائب از جماعت کافر برگشتند سیزدهم مولانا صاحب بحار از کتب اخبار نقل
فرموده از سید باقی ولد عطوه الحسنی که گفت ابا عطوه بمذهب زیدی بود و اولاد او تمام امامی بودند
و باینسبب والد ما از ما منکر بود و هر چه حجت او دلیل و برهان میگفتیم جواب او این بود که من
نمیدانم که تصدیق شما را بکنم مگر آنکه صاحب الزمان ع این جراحت نمایان دست مرا شفا
دهد و مکرر این کلام در میان ما گفته شد و بدست او جراحتی بود که از بهبودی آن مایوس شده
بود پس شبی همه در مکان خود بودیم که ناگهان فریاد و داد پدر را شنیدیم که با اسم هر یک ندا
میداد پس همه بسرعت تمام نزد او جمع شده گفت سرعت کنید و برسید در بیرون خانه صاحب
خود را ببینید اینک صاحب الزمان ع نزد من بود پس دوان شدیم ابواب را همه بسته دیدیم
و احدی را ندیدیم نزد پدر آمدیم زخم او را صحیح دیدیم کیفیت را پرسیدیم گفت غافل بودم
داخل شد مردی و گفت یا عطوه گفتم کیستی تو که بی اذن من آمده فرمود من صاحب پسران تو ام
آمده ام که جراحت تو را خوب کنم پس دست دراز نموده زخم مرا افشار داد پس دست خود را دیدار
کردم ناگاه بقدرت الله و معجزه آنشاه هیچ اثری نبود راوی گفته قصه او مشهور بود و غیر
اولاد او نیز مذکور مینمودند چهاردهم ایضا اسمعیل بن الحسن ساکن هرقل گفته که والد من
حکایت کرد که در زمان شباب جراحتی در پا داشتم عظیم که الم بسیار داشت و بقدر یک کف دست
فرو رفته بود و در هر ربیع شاق میشد و خون و ریم روان میشد و او چون عاجز شده بود از هرقل
بحله رفته در مجلس شریف علی بن طاووس ره داخل شده با او شکایت نمود پس او حاضر کرد اطبای حله را
تمام و جراحان را همه بیک کلام گفتند این جراحت بالای رگ اکحل است اگر قطع شود میکشد
چاره ندارد علی بن طاووس ره فرمود من عازم بغدادم همراه من بیا شاید در آنجا اعرف از اینها باشند پس
بعد از عود در بغداد تمام صاحبان وقوف را جمع کرده ایضا ایشان همان منوال گفتند پس در نهایت
کلال در حال خوشمال با ابن طاووس ره فرمود دلشاد باش که خالق عباد با این خون و ریم نماز تو را
قبول میکند زیرا که علیم است بحال گفته پدرم بسید عرض نمود که الحال که باین حال آمده ام بزیارت
سر من رأی میروم و در آنجا بصاحب الزمان ع پناه میبرم سید تحسین فرموده گفته بعد از دخول
بقبه شریفه امامین ع داخل شده زیارت و نماز کردم و از خدا اعانت طلب کردم و بائمه هدی
توسل جستم و در سرداب جناب صاحب ع اقامه کرده تا شب جمعه در شب و روز را علیه بذکر خدا

بعد در یوم پنجشنبه رفتم نزدیک جامه تا نه بردم و خود را طاهر کرده غسل کردم و بعض جامها
بعلت شك شسته نزد بکردم عازم سرداب شده پس چهار سوار دیدم هریك شمشیر بسته
و یکنفر که سر در میمود و مانند ماه منور بود نیزه در دست داشت و جامه رنگارنگ بر سر
افکنده و در میان راه نیزه را کوبیده تکیه گاه خود کرده آن سه نفر مانند بهشتی برابر او ایستاده
بودند پس بر پیدم سلام کرده او جواب داد پس آنکه جامه بر سر داشت و حنك بسته بود فرمود
تو صباح میروی به بلاد خود پدرم گفتم گفتم بلی تو چه دانی فرمود نزدیک بیا تا جراحت تو را
ببینم گفتم من با خود گفتم عرب بدوی از نجاست پرهیز ندارند و من حال خود را غسل داده برای
دخول سرداب پس مرا اضطراب نزدیک آنجناب رفتم پس آنجوان دست برد من مالید تا آنکه
بجراحت رسید فشاری داد تا آنکه بوجع افتاد پس بر زین اسب مانند ماه قرار گرفت فرمود ای
اسمعیل رستگار شدی گفتم من در تعجب شدم از دانستن او اسم مرا پس گفتم شما هم رستگار
شدید پس یکنفر دیگر بمن گردانید و گفت که هذا هو الامام ع پس من دویدم و رکاب
او را بوسیدم و بدیده میمالیدم و دامن او را گرفته میگفتم از تو جدا نمیشوم فرمود
عود کن و من باز استدعا میکردم خدمت او را فرمود مصلحت تو آنستکه تو عود کنی چون اصرار
کردم فرمود حیا نکنی که امام ترا امر میکند و تو خلاف آن میکنی پس من حیا کرده گریان ماندم و
حضرت اسب را رانده پس بعقب نظر کرده فرمود ای اسمعیل البته در بغداد ابو جعفر خلیفه
ترا طلب میکند ... و بفرزند من رضی الدین یعنی علی بن طاوس
بگو بنویسد بعلی بن عوض که من باو وصیت میکنم که بتو ببخشد هرچه مال که لایق حال تو باشد
این را فرمود و مفارقت نمود و نظر من با آنجناب بود و مثل باران اشك حسرت اندیشه من بعلت
مفارقت او روان بود تا غایب شدند پس رفتم بمشهد شریف خدمه گفتند رنگ تو متغیر است
چرا پس من سؤال کردم که آیا شما دیدید این چهار سوار را گفتند بلی گفتم بجا آوردید گفتند ایشان از
اشراف کرد اطراف سامره میباشند پس من گفتم یکی از این چهار سوار امام ع بود گفتند
آن یکنفر که جامه رنگین بر سر افکنده بود گفتم بلی گفتند پس باید جراحت خود را بآنجناب نشان
داده گفتند او خود دست مبارك را بجراحت من گذارده فشاری داد پس نگاه دیدم اثری از
آن جراحت نبود پس چون هر یك پای مرا دیدند و اثری ظاهر نبود و همه جماعت بیشتر دیده
در وقت رفتن بجانب دجله نیز مرا با اغلال دیده بودند پس مردم غوغا برپا کرده جمعیت بسیار
اطراف و کنار مرا گرفته لباس مرا پاره پاره کردند ... امام مردم را از دور کرد
مرا از آن ازدحام نجات داده در سرداب ... و صباح عازم بغداد شدم اما
خبر من در اطراف منتشر شده زیرا که ... بود باطراف خبر برده بودند پس بر سر معبر
بغداد چه بسیار از اخیار و اصحاب عناد جمع بودند و هر که وارد میشد از اسم و رسم او سؤال میکردند

تا وقتیکه

تا وقتیکه من رسیدم بنوعی بر من ازدحام کردند که نزدیك بهلاك شدم و همه جامه که در بر من
بود همه را پاره کردند پس دیدم که علی بن طاوس ره با جمعی از جهت خبر من بیرون آمده بود
بعد از آنکه بمن رسید فرمود اینخبر که در بغداد منتشر شده از شماست گفتم بلی پس از مرکب بزیر
آمده پای مرا ملاحظه نمود چون دید هیچ اثری نبود از وحشت غش کرده ساعتی بیهوش شده
چون بهوش آمد گریان دست مرا گرفته داخل خانه وزیر نموده و گفت این برادر من و ... است
و قصه مرا بیان کرد پس وزیر اطبا را احضار نموده از همه استفسار کرد و گفت این
جراحت را که شما دیدید مثلا اگر دوا میکردید و خوب شدنی بود بعد از چند روز خوب
میشد همه گفتند زمان بسیار پس پای او را کشوده پس یکنفر از اطبای حاضر صیحه کشید که این
کار مسیح است ... دیگر وزیر گفت هر گاه بی اشتباه کار شما نیست ما میدانیم کار کیست
پس چون خلیفه از قصه خبردار هزار دینار نزد من داد که خرج کن گفتم من گفتم ممکن نیست
که یك دینار بردارم زیرا که امام من سفارش تمام بمن فرمود که از ابی جعفر چیزی مگیر من خلاف
فرموده او نمیکنم گفتند خلیفه بسیار گریست و بآنکه بخاطر ما را رعایت نمود راوی
گفت شمس الدین ولد او بهمین تفصیل برای من حکایت کرد و گفت پدرم بسیار محزون
بود از فراق امام ع و یکعلم در بغداد مقام کرده و هر چند نوبت بزیارت سامره میرفت بامید
آنکه شاید حضرت دیگر بمشاهده آن صورت منور فایز گردد حتی آنکه چهل نوبت رفت بسامره
تا آنکه با آه و حسرت از دنیا مفارقت نمود اعلی الله درجته **پانزدهم** در کتاب بحار از علمای
اخبار ذکر شده که در کوفه مردی کاذر بود که بزهد و صلاح و عبادت و تقوی مشهور بود
او نقل کرده که شبی در پشت کوفه در مسجد قدیمی که مشهور بمسجد جعفر است عبادت میکردم
چون شب بنصف رسید و من تنها در آنجا بودم که ناگهان سه نفر داخل مسجد شده احدی
زمین را حك کرده پس چشمه آبی ظاهر شد آنجناب وضو بعمل آورده و دو نفر دیگر را نیز
امر بوضو نمود بعد از آنکه هر سه از آنمکان متوجه نماز شدند بجماعت منهم گفتم البته اینکه چشمه را
در اینمکان ظاهر نمود لکن لحقیقت این خواهد بود پس بشوق بآنجناب اقتدا کردم تا آنکه
بعد از جواب سلام از آن امام ع تعجب تمام میکردم که چگونه حضرت علام آب برای ایشان جاری
آشکار کرد پس از آن دو نفر دیگر که در جنب من بودند سؤال از حال و نسب آن عرب کردم
هر دو گفتند اینصاحب الامر ع است فرزند حسن بن علی العسکری ع پس دویدم و دست
او را بوسیدم و گفتم فدای تو شوم یابن رسول الله چه میفرمائی درباره شریف عمر بن ابی
حمزه فرمود او نخواهد مرد تا مرا ببیند راوی فرمود که بعد از آنکه این حکایت را بمن نقل کرد
بعد از مدتی که شریف وفات کرده بود و من در خاطر اندیشه بودم که خبری در دیدن شریف صاحب
الامر ع را ظاهر نشد پس بوقتی از ایام در نزد او حاضر بودم که او حکایت نقل میکرد که ...

احوال پدرما شریف این بود که در زمان مرض وفات ما در نزد او بودیم که قوت نفس او
تمام شده بود و نزدیك بوفات رسیده بود پس در آن زمان ناگاه جوانی که درها بسته بود مردی
داخل شد که ما ترسان شدیم و بر بالین پدر ما قرار گرفت با او سخنان چند میفرمود و پدر ما
گریان بود ... در این اثنا برخواسته از نظر ما پنهان شد پس پدرم دیده کشود و طالب آنجوان
بود که چه شد ما در عقب او جستجو کردیم درها همه بسته بود آنجوان مفقود شده بود پس گفتیم
که باسمان رفته یا بزمین عود کردیم پدر گریان شده گفت ای فرزندان مرا بنشانید چون او را
تکیه دادیم گفت بدانید که اینجوان صاحب الزمان ع بود پس گفت مرا بخوابانید چون خوابید
بجزای آنجهان رسید راوی گفت بعد از آن من بیان کردم جهت فرزندان شریف خبرات
که را او موجب مزید اعتقاد ایشان شد **شانزدهم** در کتاب بحار از کتب اخبار ذکر شده
که راوی گفت روزی در حضور سلطان ناصر الدوله مذکور شد از مذهب شیعه که
بغایب بودن صاحب الامر ع قائلند او گفت که منکری مثل من نبوده نهایت وقتی اهل بر سلطان
سرکش شده بودند و هر جا که ... میمود محاربه میکردند تا آنکه امیر لشکر
بمن ... فرستاد در اثنای راه مایل بصید شدم پس در بیابان دو بصیدی دوان شدم
تا آنکه از لشکر غایب شده ناگاه بنهری رسیدم مرکب را بنهر کشانیدم چون که کم عرض
مینمود بعد از دخول هر چه رفتم وسیع تر مینمود تا آنکه ملال بهم رسانیده که ناگاه سواری
با جلال نزد من نمودار شد که اسبی شهبا و عمامه خضرا داشت و نقاب بر صورت آن
جناب بود که همین دو دیده او مینمود و دو چکمه سرخ در پای داشت پس فرمود ... بنوعی
خفیف و خادم را اندا کرد گفتم چه کار بمن داری فرمود چرا انکار ناحیه مقدسه صاحب الامر را
میکنی و چرا منع میکنی اصحاب مرا از خمس مال و من با وجود یکه صاحب وقار و با جرأت بسیار
بودم ترسان و هراسان شدم از هیبت آنجوان گفتم ای آقا میکنم آنچه فرمودی پس فرمود
آن موضعی که قصد داری داخل میکردی بدون جدال اما هر قدر از آن مال عاید تو گردد خمس آنرا
بمستحقان خمس برسان گفتم بدیده و جان قبول کردم پس عنان مرکب را رها کرده فرمود
بعد و امان پس محقق شد من آنکه آن بهر سو بودم او را ندیدم پس زیاده ترسان شده بعقب
روان شدم تا آنکه بلشکریان خود رسیدم و این واقعه را برای احدی بیان نکردم و
چون بقصر رسیدم گمان من آن بود که محاربه باید نمود که بزرگان آمدند و گفتند اگر
غیر تو بود با او محاربه میکردیم و اما شما خوش آمدید و ما را مشرف کردید پس با عزت داخل
شدم بعد از آنکه اموال بسیار جهت من موجود شد کسان سلطان حسد بردند و شکوه
کردند و مرا عزل نمودند بعد از آن من بجانب بغداد رفتم اول بخانه سلطان رفتم سلام کردم
عازم خانه شدم و در مکان آمده و شد مردم قرار گرفتم اکابر و اشراف از همه محله و اطراف در

مجلس

مجلس در بیت من جمع شدند پس از جمله کسانیکه داخل مجلس شد محمد بن عثمن العمری بود
بعد از ورود بمجلس من سلام داد و قدم بر بالا نهاد از همه اکابر بالاتر آمده بیفاصله نزد
من قرار گرفت من در غیظ و آزار بودم که اینمکان خلاف آداب بود و مرا خوار و بی اعتبار
نمود پس مدتی در انتظار آنکه بلکه برخیزد و او بر خلاف گمان من هر زمان محکمتر نشسته و
دائم بزرگان آمده و رفتند و او در مکان خود بود تا آنکه بغیر او دیگر کسی نبود پس نزدیکتر
آمد و گفت مرا با تو سری است بمیان گوش کن ای امیر صاحب اسب شهبا و نهر فرمود ما
وفا بوعده خود کردیم تو نیز وفا نما پس من ترسان و لرزان بیاد آمد آن سوار پس گفتم
بدیده و جان منم از جمله مطیعان صاحب الزمان ع پس گرفتم دست محمد بن عثمن را و
بخزانه خود برده تمام اموال را خمس کرده باو دادم و هر چه از مال که من کسب کرده بودم
و فراموش نموده بودم محمد بن عثمن بیان کرد و خاطر نشان نموده خمس آنرا نیز دادم
گفت پس من بعد از آن زمان که از عمر خود شنیدم اینسخنان را دیگر شك در وجود صاحب
الزمان ع نکردم **هفدهم** در بحار مروی است از عالی از علما و نامداران که گفته کسیکه
گفتار او تمام صدق بود نقل فرمود که در دعا خدا را ندا کردم که ملاقات بابرکات مهدی را
روزی من کند و احدی را بر این سر خود اعلام نکردم پس ابو العباس واسطی شب بیست و نهم
شعبان سال ششصد و سی و کنشت از هجرت نزد من خلوت آمده و فرمود که آقا فرموده قصد
ما بتو شفقت است اگر نفس خود را بصبر عادت میدهی مراد تو حاصل میگردد گفتم من حیران
گفتم از جانب کی میگویی اینسخنان را فرمود از زبان مهدی صاحب الزمان ع پس اطمینان دل
من کامل شد **هجدهم** در بحار مروی است از شمس الدین محمد ... که او از انابی بود که
اسمش ابن الخطیب بود و غلامی داشت عثمن نام که ناظر او بود و ابن الخطیب با صلاح و
ایمان بود بر ضد عثمن و دائما جدال در دین داشتند پس اتفاق افتاد که عثمن با ابن الخطیب حاضر
شدند در مقام ابراهیم ع در مجلسی که جمعی از خدام و خاص و عام حاضر بودند ابن
خطیب که نجیب و حبیب ائمه دین بود جرأت نمود و بر عثمن فرمود در اینمکان و این زمان
حق واضح و نمایان میگردد من مینویسم بر دست خود اسم دوستان خود و امامان خود را
که علی و حسن و حسین و تو نیز بدست خود بنویس اسم دوستان خود را ابو بکر و عمر و عثمان
بعد از آن دست خود را داخل آتش افروخته میکنیم هر که دست او میسوزد او بر باطل
است و هر که سالم میماند بر حق است این مجادله را ابن خضیب آخر نزاع قرار داد که بر آن
قبیل مباهله رسول خدا با نصاری بود که حضرت فرمود صبر و جنگ و جدال و تلف
مال و قتل رجال نیست بر نفوس ... مشخص میکنیم حقیقت دین را ابن خضیب نیز گفت بعثمان
که ضرور نیست از زبان هر زمان ما و تو نزاع کنیم بلکه در اینمکان با آتش روشن و نمایان میکنیم

و از شدت یقین وکمال الیقین در اطمینان داشت که ببرکت منان البشر بیمن برکت اسم امامان حوادث
اتش را بر او سرد خواهد نمود و عثمان چون در دین خود را یقین نبود بلکه دین باطل او را
ظن وتخمین است پس نکول کرده ملول شد در پیش اندیشه در کار خویش مینمود خلاصه
بعد از سکوت و الزام عثمان حضار تمام او را خفت داده استاد بر زنك و عار دادند پس
مادر عثمان که شادی حاضران را دید غیرت بر کشید و فحش بسیار بحضار میداد و تهدید
شدید میکرد تا انکه بسیار خفت و ازار کرد بعد این اشا بقدرت قادر جبار صدای نالهٔ بکوش
حضار رسید که ای وای چشمم مردم نزد ان زن دویدند دیدهٔ او را بازدیدند بی عیب اما
کور شده مردم حیران شده او را عصا کشی کرده از انمکان بدر بردند نهایت چه فایده که قادر
بدیدن چیزی نبود بردند او را بحله این خبر نزد اکثر بلاد منتشر شد از اهل ایمان و عثمان
پس بعد از انکه ام عثمان بحله وارد شد از بغداد و بلاد اطبا را حاضر کردند بعد از یأس همه
از علاج زنان شیعیان نزد او رفته گفتند ای ام عثمان این کوری بجهت انکه از حق دوری
یقین کار صاحب دین خاتم الوصیین است صاحب الزمان عم اکر الحال توبه میکنی و ایمان می
اوری و انکار امامان را نمیکنی ما نیز ضامن میکردیم که صاحب الزمان عم تو را شفا دهد
از زن قبول نمود پس جمعی از زنان با ان زن کور همراه او را داخل قبهٔ صاحب الزمان عم
کرده خود نزد باب برای خواب ماندند پس بعد از انکه ربع شب گذشته که ان زن یعنی مادر
عثمان بیرون دوید و صدا زد بزنها که اینک صاحب الزمان عم مرا شفا داد و نزد هر یک
از زنان نشسته لباس و اساس و زینت هر یک را خبر میکرد که فلان رنکست چون زنها
یکسر او کور دیدند و بصر ان زن را نظر کردند کیفیت را از او سؤال کردند گفت من در انمکان بحال
خود حیران بودم و تفکر مینمودم که ناکاه دستی بدست من خورده احدی گفت برخیز که
خدا عافیت عطا نمود چون از انصدا از جا برخواستم بقدرت خدا چشم من روشن شده بود
نظر کردم جمال مردی صاحب جلال را دیدم گفتم کیستی شما ای اقای من فرمود منم محمد
بن الحسن صاحب الزمان و غایب شد و ان قبهٔ شریفه مملو از نور بود که مانند روز شد
بودا این واقعه در سال هفتصد و چهل و چهار [744] واقع شد بیت و نهم ایضا موافق بعا...
فخر العلماء عبد الرحمن عمانی ره گفته در سال هفتصد و پنجاه و نه [759] گذشته از هجرت من شنیدم
که در حله سیفیه یعنی سامره شیخ فقیه معظم الافضل الاعلم نجم الدین بمرض فالج مبتلا
و جدهٔ ابی او بعد معالجه که شاید و باید او را مدا وا نموده مکفتند اطبا و مفید نشد حتی انکه
از بغداد و بلاد اطراف اطبا را اورده بودند و از علاج عاجز بودند پس جدهٔ او گفت که
او را بقبهٔ شریفهٔ صاحب بخوابان در شب شاید رب رحمن ببرکات صاحب الزمان عم او را
شفا دهد پس چنان کرده شفا یافت راوی فرموده بعد از گذشتن چندی از زمان من با او
بسیار

بسیار دوستی و برادری داشتم بحدی که اصلا با یکدیگر پنهان نمیداشتیم پس در مجلس
او که همه اشراف و اکابر و وجوه حاضر بودند من از قصهٔ فالج او سؤال کردم زیرا که مجملا
حکایت او شایع شده بود نهایت مقصود من شنیدن از خود انجناب بود پس در جواب من
فرمود که بلی بعد از انکه اطبا همه بکزبان گفتند معالجهٔ من امکان ندارد و جدهٔ من مرا
داخل مکان صاحب الزمان عم نموده در انمکان شریف ناکهان مردی عظیم ظاهر شده فرمود
قم باذن الله گفتم فدای تو شوم چگونه برخیزم و حال انکه مدت سه سال است قیام ننموده ام
پس فرمود قیام کن باذن خدا و مرا اعانت نموده برخواستم کویا ان روا نشده اثری از فالج در
بدن من نبود پس چون بیرون امدم این خبر منتشر شده بود بر سر من غوغا برپا شد و اکثر ان
لباس مرا پاره پاره کردند از جهت برکت بتوعی بر من هجوم اوردند که نزدیک بود من هلاک
شوم و چون من بدون لباس و عریان ماندم بعضی از حاضران بدل از ان را بمن پوشانیدند
از سید بخانه رد کردم بیستم ایضا صاحب بحار علیه رحمة الملك الغفار از عبد الرحمن
عمانی ره نقل فرموده که در سال هفتصد و هشتاد و هفت [787] گذشته از هجرت این خانه که من
ساکن بودم در سرمن رای که مشهور شده است در شهری بها باطه متصل و دیوار انمکان
است بحضرت شریف این ساباط مذکور از مردی صاحب عیال بود که صاحب فالج شده قادر
بر حرکت نبود پس بر عیال او بسیار شدید نمود زیرا که باید متکفل او شوند و خود هم
محتاج بودند چون سال هفتصد و بیست [720] شد بعد از ربع شب بیدار کرد عیال خود را پس
دیدم که این دار نور بار شده حیران شدم و گفتم چه خبر واقع شد گفت امام عم امد نزد
من و فرمود یا حسین برخیز گفتم ایا مرا قدرت بر قیام هست فرمود برخیز پس دست
مرا گرفته برخواستم صحیح و فرمود این ساباط راه مرا است برفتن بزیارت جدم پس باب را
هر شب ببند پس من گفتم شنیدم و اطاعت کردم و قیام نموده بزیارت امام حسن عسکری ع
اقدام نموده نماز شکر این انعام را بعمل اوردم و این ساباط الی حال نذر روضهٔ مقدسه
است بیت و یکم در بحار ایضا مروی است که مردی ملقب به نجم بود و اهل زهد و صلاح
بود و زوجهٔ صالحهٔ مؤمنه داشت و دو فرزند با ایشان خدا و ند داده بود احدی علی
نام او بود دیگری زینب پس پدر و مادر هر دو بکوری مبتلا شد در سال هفتصد و
[720]
دو از ده بود و مدت مدید باینحال ماندند پس شبی ان زن فاطمه نام دید که دستی بر دیدهٔ
او کشیده شد و ندا داد که برخیز که کوری تو تمام شد برو نزد شوهر خود علی و تقصیر در
او مکن گفت پس چشم من کشوده شد خانه پر از نور بود پس دانستم که ان دست که بر دیدهٔ
من رسید دست حضرت صاحب عم بود بیت و دوم مثل این حکایت روایتی است که علما رحمهم الله
در کتب اخبار ذکر کرده اند که قاسم بن العلاء در اذربیجان ادعای نیابت میکرد از جانب حضرت

صاحب در غیبت صغری و مکرر از ناحیه مقدسه خبر غیبی و معجزات دیگر بنظر اکثر اهل مردم
ان عهد رسید تا انکه در اواخر عمر بصر او معیوب شد که قادر بر دیدن روز و روشنی نبود
و قاسم بن العلاء از زهاد و عباد بود و کسی دیانت او را منکر نبود حاصل هفت یوم بوفات او
مانده بود که خود خبر میداد بهمکی اهل ان بلاد و باهل صلاح و فساد که حضرت صاحب عم دیده
مرا شفا داد و کفن برای من فرستاد و خبر بمن داد که بعد از هفت یوم دیگر مرا سفر اخرت
باید نمود حاصل هر جا اهل و کامل که در اذربیجان که خدمت قاسم رسید دیدهٔ او را روشن
و بی عیب دید چون ان سبب پرسید جواب او همان بود و کفن فرستادهٔ حضرت را میمود تا انکه
چون روز هفتم رسید برحمت الهی واصل شد صدق گفتار ان پسندیدهٔ اخیار اشکار شد اعلی
الله درجته فی دار القرار و اسکنه اشرف جنات تجری من تحتها الانهار بیت و سیم ایضا
در کتاب بحار مذکور است از خط شریف اکابر دین و صلحای مؤمنین که محیی الدین ره گفته
با پدر خود نزد مردی بودم امر عطسه نمود کلاه از سر او افتاد در سر او ضربت عجیبی ظاهر
شد گفته پدرم سؤال نمود از علت این حال جواب داد که این ضربت از جنگ صفین است
پدرم فرمود چگونه است این و حال انکه صفین الی حال بسیار سال است جواب گفت بدان
که من سفر کردم با مردی بنی تصرع بجانب مصر و ان رفیق من از اعزهٔ سنی بود در راه که بودم
ذکر کسان علی عم و معویه لعنه را میکردیم و کیفیت حرب ایشان را ان رفیق من گفت اگر من در
ان زمان بودم شمشیر خود را سیراب مینمودم از خون علی و اصحاب او من گفتم اگر من در انمکان
بودم شمشیر خود را سیراب نموده بودم از خون معویهٔ ملعون و اصحاب او پس اعزه بیکبار
از شنیدن این جواب صواب بیتاب شده گفت من و تو معویه و علی و اصحاب پس شمشیر بلند
نمود من نیز با او جنك بطریق کریز را میکردم تا انکه بعد از زد و بدل چند از شقاوت و عند ضربتی
بر سر من زد ضربت شدید که امید حیات از خود بریدم پس من بر رو درافتادم از کثرت خون
الم شدید بیهوشی بمن رسید بعد از مدتی احساس کردم که جوانی پشت مرا میزند و بیدار
دیده باز کردم دیدم از مرکب بزیر امده دست بر جراحت من مالید جراحت سر من بهم امده
پس فرمود بمان در انمکان تا هر زمان که من عود کنم گفته بعد از ان غایب شد مانند کسی که
گذشته عود فرمود و اند سر من مرا کشته سر بی هنی او را که نزاع داشتم با او با اموال او
اورد من او رده انداخت فرمود این سر دشمن ما و تو است انت نصرتنا فنصرناك و
لینصرن الله من ینصره تو یاری ما کردی ما هم مدد کار تو شدیم و هو اینه البته خدا
یاری میکند هر که را که یاور دین خدا است پس من گفتم کیستی تو ای جوان فرمود منم فلان
ولد فلان یعنی صاحب الزمان علیه صلوات الملك المنان و فرمود هر که از تو سؤال
کند از این نشان بگو این از صفین چنین شده بیت و چهارم در کتب اخبار مذکور است از شیخ
محمد

منتجب الدین که ثائر بالله بن مهدی الثائر بالله الحسینی جیلی زیدی مذهب بود و امامت زید را
ادعا مینمود و خارج شد از جیلان بدون ایمان پس بعد از چندی از زمان مؤمن شد قایل
بامامان و صاحب الزمان عم شده بود و مذکور میفرمود که صاحب را مشاهده نموده و از ان
حضرت نیز روایت چند ذکر کرده که هر یك در کتاب خود مذکور است بیت و پنجم ابو الحسن
علی بن محمد بن علی بن ابی القاسم العلوی که عالم فاضل صالحی بود امام عم را مشاهده نموده بود
که خود میفرمود و سخنان او همیشه محض صدق بود بیت و ششم مظفر بن علی بن الحسین بن
الحمدانی که از مشاهیر ایام بود نیز از وکلای امام عم بود و شیخ مفید ره را درك کرده بود و
مجلس درس سید مرتضی ره نشسته بود و در مجلس شیخ ابو جعفر طوسی ره حاضر شده بود
بیت و هفتم در کتاب بحار ذکر شده حکایتی که ترجمهٔ ان اینست شیخ فضل بن یحیی الامامی
الکوفی میکوید که شنیدم از شیخین فاضلین شیخ شمس الدین نجیح حلی و شیخ جلال الدین حلی قدس
الله روحهما که در مشهد مولینا ابی عبد الله عم در تحت قبهٔ منوره در سال ششصد و نود و نه [699]
حکایت کردند روایتی را که از فاضل کامل عالم عامل شیخ زین الدین علی بن فاضل مازندرانی ره
شنیده بودیم در زمانی که با او در تحت قبهٔ امامین کاملین طاهرین در سر من رای جمع بودند
بجهت انکه حکایت دریای سفید و جزیرهٔ سبز را شنیده بودیم که فاضل مازندرانی دیده و شوق مند
بودیم که از لفظ کوهر بار او بشنویم و فاضل در سر من رای ساکن بود پس بعد از عود
شنیدم که فاضل بحله رفته چون در حله در طلب او بودم که دیدیم سواره نزد باب خانهٔ
عالم فاضل محقق فخر الدین حسن بن علی الموسوی مازندرانی ره است پس چون او را دیدیم
بعد از سلام با او داخل خانه انفاضل شده بعد از سلام و کلام و تعارفات تمام سؤال از
حال برادر و پدر من فرمود و من گفتم در او اسط ایشان تحصیل علوم رفته اند نزد شیخ ابراهیم بن
محمد لمعطی حاصل بعد از مکالمات بسیار استفسار از کمال و علم بسر رسانیدم واقف بحسن احوال
او شدم پس از او سؤال کردم از قصه و حکایتی که فاضلان مذکور ذکر کردند پس در حضور
جماعتی از افاضل و اماجد و اکابر و اشراف که از اطراف جمع بودند نقل فرمود که خلاصه معنی
فرمود ما او این بود که من مدتی در دمشق شام ساکن بودم و نزد شیخ عبد الرحیم حنفی تحصیل علم
مینمودم و نزد شیخ زین الدین مالکی در علم قرات تحصیل میکردم و چون شیخ مذکور بعلت حسن
ذات اسم علمای شیعه را با احترام میکفت من نزد او ماندم و نزد علمای دیگر رفتن را ترك نمودم
زیرا که انها خفیف میکفتند اسم علمای شیعه را پس ایام چند از سعادت مند عزم سفر نمود بجانب
مصر و مفارقت بر من دشوار بود و او هم بمن مایل بود حاصل بعد از انکه از علم من خبر دار شد عزم
نمود که مرا نیز با خود ببرد بمصر بردوا انجی که اراده داشت فاخره نام ان بود ... بزرگترین دریای مصر بود
پس مرا با خود بدل بخابره و بعد از نود روز بجمله انعه ورود امده درس میفرمود فضلا و اشراف از اطراف

نزد او جمع شدند و تمام خاص و عام با شادی تمام بزیارت او می‌آمدند و همه از افادات او نفع
می‌بردند مدت سه ماه بدین منوال بود و من در خدمت او با حسن احوال بسر بردم پس قافله از اندلس
وارد شد و با احدی از اهل قافله کاغذی بود از تا خویش و شدت مرض والد شیخ نوشته شده بود
و تمنا کرده بود حضور ولد صاحب نور خود را و تاکید کرده بود که تاخیر نباید نمود حاصل بعد از
آنکه معلم کامل من از قصه والد خود خبردار شد بسیار گریست و عزم کرد رفتن بجزیره اندلس را
و چون مرا بسیار محبت میفرمود و دانسته بود که مرا قدرت بر مفارقت او نخواهد بود پس مرا
همراه برده بعد از آنکه باول قریه از جزیره اندلس رسیدیم تبی بر من عارض شد که قادر بر حرکت نبودم
پس چون جناب شیخ مرا چنان دید اندوهگین شده با دل حزین مرا با احدی امین سپرده خرجی باو
داد که متوجه من شود اگر خدا شفا دهد خود بشیخ ملحق شوم پس وداع نمود خود روانه شد
و از ساحل بحر که از من مفارقت فرمود تا جزیره اندلس پنج روز راه بود و من سه یوم نزد قوم آن
جزیره بآب تب شدید بودم و در یوم سیم بود که خدا شفا عطا نمود پس شنودند که چه و باز آن
این جزیره رفتار میکردم تا آنکه بکنار بحر رسیدیم پس دیدیم کشتی وارد جزیره شد بعد از آنکه
محقق کردم ماکول و ملبوس آورده بودند و گفتند این نعمتها از جزیره رافضیها بایشان می‌آورند
پس من که اسم رافضی را شنیدم شوق بسیار اندیدن اهل آن دیار بهم رسانیدم بعد از آنکه احوال
راه را پرسیدم گفتند بیست و پنج روز است در روز آن بیابانی بی آب و گیاه است و باقی همه آبادان
است پس من قدری از آن دراهم خرجی را داده مرکب کرایه کردم و آن بیست روز را رفتم و بعد از آن
ده بده میرفتم خلاصه منزل بمنزل رفتم تا آنکه گفتند اینست جزیره رافضیها نظر کردم دیدم جزیره
صاحب سواد محکمی برجهای استوار حصار آن برآب قرار داده‌اند پس داخل شدم از بابی که
مسمی شده بود بدروازه بربر و بعد از دخول تفحص مسجد را کرده رفتم بمسجد مسجد بزرگی را دیدم
کنار بحر پس نشستم که راحت بیابم ناگاه مؤذن اذان شروع نمود پس حی علی خیر العمل را بلند
ادا نمود و این موجب سرور من بود و بعد از فراغ دعا نمود که تعجیل فرج معبود فرج دهد صاحب
الزمان ع پس من از شنیدن اسم صاحب الزمان ع گریان شدم و دیدم مردمان بمجرد صدای اذان
دسته دسته و جماعت جماعت داخل میکردند و وضوء بعمل می‌آوردند بنوعیکه در نزد شیعه
متعارف است بعد از جمعیت مردی خوب صورت با سکینه و وقار داخل شده مشغول نماز شد
و مردم اقتدا کردند من بعلت خستگی راه نماز ظهر را نکردم و آداب نماز ایشان تمام مثل آنچه
امامان فرموده بی زیاده و نقصان بود پس القوم بعد از فراغ بر من انکار کردند که چرا داخل
جماعت ایشان نشدم پس سؤال از احوال و مذهب من کردند گفتم من عراقی هستم و اما مذهب
من خداپرستم میگویم اشهد ان لا اله الا الله و شهادت میدهم برسالت محمد مصطفی ص پس
گفتند نفع نمیدهد این دو شهادت برای تو مگر جهت حفظ خون تو در دنیا چرا نمیگویی شهادت دیگر را

که تورا

که تو را داخل کند در جنت و انهار و صاحب شوی نعیم دار القرار را و اشجار و اثمار گفتم کدام
است آن گفتار که این منفعت بسیار را داراست گفتند آنکه امیر المؤمنین و امام المتقین
و یعسوب الدین علی بن ابیطالب و ائمه یازده گانه دیگر را همه اوصیا و خلفای بی فاصله پیغمبر بدانی
که خداوند اکبر واجب فرموده است طاعت ایشان را بر بندگان یکسر و قرار داده است ایشان را
صاحب اختیار مردم روزگار و حجت گردانیده است ایشان را بر اهل زمین و امانند جهت جن
و انس اجمعین بعلت آنکه صادق امین محمد رسول خدا ص در شب معراج ندا شنید مشافهة
در باب حجت بودن امیر المؤمنین و یقین که ائمه دین ص که خدا تمام را اسم برده یک بیک هر
امام را بعد از امام دیگر و رسول انام اعلام فرمود پس چون شنیدم طریقه مذهب و آئین
ایشان را حمد خدا را بزبان جاری نموده تعب سفر از نظر من رفت پس نهایت محبت بمن نموده
مرا در زاویه مسجد جا دادند و در مدتی که من در آن بلد بودم هر ساعت زیاده بمن محبت میکردند
و امام مسجد ایشان در همه ایام بمن امداد تمام میکرد و اکرام و انعام بسیاری بمن میکرد تا
آنکه سؤال کردم از کیفیت امور گذران ایشان که آیا اکل و نان و مایحتاج آنجا جهت ایشان
می‌آید گفتند از جزیره خضرا که اندر دریای سفید از جانب صاحب الزمان ع بقدر ضرورت هر
انسان در سالی دو مرتبه مصرف سنند هر چهار ماه یکبار چون کلام از شیعه امام شنیدم بیتاب شدم
و در اضطراب بودم که در این مدت مدید چگونه صبر کنم پس چون شب و روز فکر اینکار قرار
نداشتم و بخالق غفار امیدوار بودم و دعا میکردم که ناگاه اثر دعا مدتی حاصل شد بعد از ثلث
یوم بود که من در کنار دریا بودم که کشتی نمودار شده بر بعض مردم از حصار اخبار کردم همه کلها را
بشارت میدادند که این مرتبه زودتر مقرری ما رسیده حاصل بعد از آنکه کشتیها داخل شد هفت
کشتی بود و بزرگ ایشان مردی خوب صورت و نیکو قامت بود و بعد از وضو بعمل
آورده بعد از اتمام صلوة بنوعیکه از ائمه انام علیهم السلام بما رسیده بمن سلام داد و از اسم من
سؤال نمود بعد از آن اوصاف او بمن اعلام فرمود و تمام هر صحبت و کلام که از دمشق و شام
تا مصر برای من اتفاق افتاده بود همه را اعلام فرمود حتی آنکه محل شک بود که بلکه همراه ما بوده
گفتم شما از دمشق تا مصر و از مصر تا اندلس با من بوده گفت نه گفتم پس چگونه اخبار من بر شما آشکار
شده فرمود بآنکه اوصاف شما و اصل و نسب شما بما رسید پس من خوشدل و شاد شدم که اسم
من در آن بلاد نیز بوده حاصل آنکه بکامل یک هفته در آن جزیره ماند و هر کس را که بایستی قوت و ما
یحتاج برساند هر را رسانید بعد از آنکه سوار کشتی شد من نیز با او همراه رفتم بعد از آنکه شانزده
یوم در دریا سیر کردیم ناگاه بآبی رسیدیم بر خلاف رنگ آب بلکه سفید مانند
ماهتاب پس من بسیار نظر میکردم الشیخ محمد نام فرمود چه تعجب داری از این آب
این آب را در اطراف جزیره خضرا قرار داده است بجای حصار که هر گاه کشتی هر ظالم

جبار که از هر طرف و کنار می‌آید بحر دیگر که داخل این آب میشود البته غرق میشود پس بعد از آنکه
از آب حصار را گذشتیم جزیره آشکار شده از کشتی بزیر آمده داخل بلد گشتیم پس قلعه محکم
بروج محکمه مشتمل بر هفت قلعه بود و شهری را ملاحظه کردم با اشجار و باغات و انهار و فواکه
بسیار داشت و خلق آن یکسان از صغار و کبار همه را با لباس خوب و اساس مرغوب پس بعد از
آنکه سید محمد رفیق راه مرا با خود بخانه برده از تعب راه حال آمدیم مایل بمسجد شده با او داخل
مسجد شدیم جماعت بسیاری را دیدیم مشغول بعبادت بودند که در وسط ایشان مردی با سکینه
و وقار آثار شرافت از جبین او نمودار بود اسم او سید شمس الدین بود و عالم بلد بود از همه
علوم ماهر بود پس چون نظر بر من نمود محبت فرمود و احوال مرا تمام اعلام فرمود از آنچه شده
بود در اثنای راه و بلاد و معلوم شد که سید محمد رفیق راه بفرموده سید شمس الدین نزد من
آمده بود حاصل پس از انعام کامل فرمود گوشه از عمارت مسجد را جهت من خلوت کردند و
فرمود اینمکان خلوت شماست و بعد از قرار گرفتن در آنجا اعلام کرد احدی از خدام سید که او
بدیدن من می‌آید و گفت سید عشا را نزد شما تناول میکند پس ناگاه سید مثل ماه با اصحاب خود
مانند ستاره داخل شده قرار گرفتند پس سفره گستردند و شام را تناول فرمود سید با اصحاب
برخواسته بمسجد معاودت شدیم بعد از ادای صلوة من بمکان خود عود کرده ایشان نیز بمکان
خود رفتند مدت هیجده یوم آنجناب با من باینقسم سلوک فرمود و چون جمعه‌ها دو رکعت نماز بعوض
ظهر ادا مینمود من حیران شده سؤال از این احوال کردم فرمود بلی شرایطش در این مکان موجود
است پس من در دل خود گفتم بسا باشد امام ع حاضر باشد پس بعد از جمعه دیگر گفتم شاید
امام ع نزد ما حاضر باشد فرمودند و اما من نایب خاص آن اشرف ناس می‌باشم پس من گفتم
ای سید من آیا شما امام ع را دیده اید فرمودند اما پدر من نقل فرمود که او حضرت را نمیدید اما
کلام آن امام ع را میشنید و نقل فرمود که جد ما حضرت را میدید و با آنجناب مشافهة خطاب
مینمود گفتم ای سید من چرا چنین است که بعضی آنحضرت را می‌بینند و بعضی نه فرمود بلی ان الفضل
بید الله یؤتیه من یشاء زیادتی دادن از جانب خدا است میدهد بهر که بخواهد و این
فضیلت دادنهم بعلت حکمت تامه اوست که خود اعلم بحال عباد است بهر که هر چه سزاوار است
داده است چنانچه مختص فرموده بعضی را از عباد بنبوت و وصایت و غیر آن همچنین رب العالمین
اوصیای خاتم النبیین را حجت کرده بر بندگان خود اجمعین و وسیله گردانید میان خود و عباد
خود تا هلاک شود هر که هلاک شدنی است با بینه و برهان و نجات یابد هر که قابل نجات
است بدلیل عیان زیرا که واسطه ضرور بود بعد از آن سید دست مرا گرفته بیرون شهر برده
بساتین و اشجار آن دیار را بنظر من رسانید چگویم که مثل آن میوه‌ها از رنگ و طعم و صفا در
دو عراق ندیده بودم پس در وسط دو بستان دیدیم مردی را با صفا و خوب روی چون بما رسید

سلام

سلام کرده گذشت پس از آنکه مرا خوش آمد جمال او از سید احوال او را گرفتم فرمود نظر کن
باین کوه بلند که در مقابل است در اینجا چشمه جاری است و اشجار با اثمار هست و عمارات با صفا
و دو خادم متوجه بمحافظت آنمکان در آنجا میباشند و من صباح هر جمعه در آن عمارت میروم
و امام خود را زیارت میکنم و دو رکعت نماز در آن مقام بجای می‌آورم و بعد از نماز ورقی نوشته
در آنجا میبینم که محاکم احتیاج میشود در میان مؤمنین در اثنای هفته در آن ورق حکم آن
مکتوب است پس تو هم برو باین مقام و در این قبه امام ع را زیارت کن پس منهم ببالای جبل رفتم
پس دیدم آن مقام بهمان اوصافی که بیان فرموده بود و دو خادم احدی از ایشان بمن محبت نمود
میکرد و دیگری در صدد مؤاخذه بود که چرا باینمکان آمده پس آن خادم اول فرمود متعرض او مشو که من
دیدم او را با سید شمس الدین پس او هم بمن محبت نمودند و انگور از برای من آوردند بعد از آنکه
خوردم آبی از آن چشمه آشامیدم و مشغول وضو و نماز شدم بعد از سلام از دو خادم امام
سؤال کردم که کاش مرا ممکن بود رؤیت امام ع گفتند ممکن نیست و ما مرخص از آن نیستیم
پس عود کردم و اعلام بشیخ در خانه سید شمس الدین و او بخانه شیخ محمد رفته بود من نیز رفتم
و در آنجا هم بعد الجمع دیدم پس حکایت خود را تمام اعلام کردم شیخ فرمود احدی مرخص نیست
که بالای اینکوه برود مگر سید شمس الدین و امثال سبب آن بکنفی خادم که تو را با سید دیده بود
تعجب نمود و شیخ فرمود که سید شمس الدین ادام الله اقباله از اولاد اولاد امام است بپنج
پشت فاضل و نایب خاص است شیخ زین الدین علی بن فاضل مازندرانی گفت چون شیخ محمد قاری
خوبی بود سید شمس الدین مرا مرخص فرمود که نزد او قرائت خود را درست کنم و بعد از آنکه
قرائت میکردم و میگفتم چنان عاصم قرائت کرده و حمزه و ابو عمرو و کسائی چنان میفرمود
بگذا با ایشان اختیار قرآن نازل شده بر هفت حرف و در وقتیکه جبرئیل قرائت مینمود امیر
المؤمنین و حسنین ع و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و حذیفه یمانی و جابر انصاری
و ابو سعید خدری و حسان بن ثابت حاضر بودند و جبرئیل قرائت ... را بیان میفرمود
و امیر المؤمنین ع کاتب آنها بود پس تمام قرائت امیر المؤمنین حق است پس گفتم خدمت سید
شمس الدین که بعضی آیات را دیدم که مربوط بما قبل نیست فرمود بلی بعد از آنکه نبی ص
از محل بحال رحلت فرمود امیر قرآن را جمع نمود بنوعیکه نازل شده بود و در نزد ... آورد
بعینه ... و مصحف قریش عرض نمود رسول خدا ص از جهت اتمام حجت بمن فرمود که
قرآن را جهت شما آورم ... فرمودند ... ما بقرآن جمع کرده تو محتاج نیستیم حضرت
فرمود حبیب من محمد مصطفی ص بمن خبر داده بود بآنچه گفتید شما حاصل بعد از آنکه امام کامل
غیبت نمود جماعت ابوبکر جماعت اصحاب را طلب نمود قرآن را جمع کردند هر چه از قبایح صادره از ایشان
بود که در قرآن بیان شده بود از میان آیات همه را دور کردند باین سبب است که غیر مربوط است بعضی

پس قرآن محفوظ از نقصان نزد امام ما است وَفِیهِ تِبْیانُ کُلِّ شَیْءٍ حتی ارش خدش نیز در آن
بیان شده شیخ علی ماندالی ره راوی فرموده نوشتم کسی از مسائل مشکله که در وی نیافته
فاضل برای من حل شده بود همه را نوشتم و کتابی کرده مسمی بفوائد الشمسیه کردم گفتم پس چون
جمعهٔ دیگر شد که بعد از نماز در خدمت سید در مسجد بودم که ناگاه صدا و غلغلهٔ
لشکریان شنیدم از جهت آن پرسیدم سید فرمود هر جمعه که وسط ماه است امرای
لشکر امام ع تمام سوار میشوند منتظر خروج چند و تسبیح و تهلیل میگویند و دعای فرج
میکنند برای امام محمد بن الحسن ع المهدی پس من رفتم تماشای لشکر را کرده عود کردم
و وصف کردم جهت سید قوت و شوکت ایشان را فرمود تفصیل سیصد و سیزده کرده از
انصار حضرت و کسان نامدار دو سیصد و ده نفر دیگر باقی مانده اند که هر زمان ایشان نیز متهیی
میگردد فرج المحمل از زمان است گفتم ایا مجملا وقت معلوم نیست فرمود نه و اما نشانه چند
خداوند بیان فرموده از جمله آنکه ذوالفقار از غلاف خارج میگردد و بزبان فصیح عربی
میگوید برخیز ای ولی خدا ببرکت اسم خدا جهاد نما از جمله آنکه سه ندا از جانب آسمان
میرسد که هر کس میشنود اول أَزِفَتِ الْآزِفَةُ يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ ندای دوم أَلَا لَعْنَةُ
اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ صدای سیم بدنی بنظر انسان پیش قرص آفتاب نمایان میگردد که ندا
میکند که خداوند منان مبعوث کرد صاحب الزمان محمد مهدی ع را پس بشنوید فرموده
او را و اطاعت کنید گفتم گفتم ای سید من احادیث بسیار بما رسیده از صاحب الامر ع که
فرمود بعد از غیبت کبری هر که ادعا کند دیدن مرا دروغ خواهد بود پس با وجود این
چگونه در میان شما کسان چند او را دیده اند فرمود بلی راست است امام ع در آن ایام
چون خوف تمام از جابرین ایام داشت چنان قرار داد فرمود که احدی از ذریهٔ او ادعا نکند
تا وقتیکه اعدا از وجود او مایوس شوند و دیگر در صدد تجسس او برنیایند مؤلف گوید
که آن فرمودهٔ سید ظاهر شد که این حضرت فرموده هر که ادعای رؤیت مرا بکند این
در ملت معینی که هنوز کفار و فجار در صدد ایذای او هستند در این زمان مرا نمی
بینند پس منافاتی در میان نمی ماند گفتم گفتم امام ع مباح فرموده خمس را جهت شیعه
در ایام غیبت فرمود بلی خمس را مباح فرموده برای اولاد علی ع پس گفتم شیعه مرخص
است اسیر از عامه بخرد فرمود بلی رخصت داده است که از عامه و مذاهب دیگر نیز
خریده شود زیرا که فرمود معامله کنید با ایشان بنوع خود ایشان بانقسم که معامله میکنند
گفتم گفتم من اراده دارم در بلاد شما بمانم فرمود نه زیرا که مخالفت امام ع است تو صاحب
عیالی و همه در انتظار اند و مدت مدید گذشته البته باید عود کنی پس من گریان شده
گفتم آیا ممکن است در باب ماندن من دوباره خدمت امام ع اصرار شود فرمودند البته باید

عود کنی

ابهام

عود کنی گفتم اذن دارم که هر چه دیده ام حکایت کنم فرمود بمؤمنین اخیار اظهار کن
و با اشرار و صاحبان انکار اشکار مکن گفتم آیا ممکن است که جمال انصاحب جلال را ببینم
فرمودند و اما چه بسیار عوض من خالص عیار که او را در بادیه و مجالس دیده و نشناخته
اند گفتم من غلام خالص او می باشم و او را ندیده ام فرمود نه چنین بلکه بدیدن انجناب
مشرف شده او لیکن نشناخته که پس من مشرف میشدی از قافله جدا ماندی
خود را بنهری بی آب رسانیدی که دیدی احدی بر اسب شهباء سوار نیزهٔ دمشقی در دست
دارد تو بر خود و مال خود ترسیدی ناگاه انشاه بتو فرمود ترسان مباش و نزد
خود برقافله برسان که در زیر درخت فلان بتو منتظر اند و راه را نشان تو داد گفتم من
چون این نشان را یاد خود اوردم دلشاد گشتم گفتم آری والله چنان بوده فرمود
در نوبت دیگر بشهر مصر میرفتی از شهر دمشق با مرد اندلسی رفیق بودی که از قافله باز
بازمانده بودی ترس شدید در دل تو بهم رسید ناگاه سواری بر بدل آمده بر
پیشانی سفیدی سوار بود و نیزه در دست داشت فرمود ترسان مباش و برو در ده
که در دست راست داری و امشب در آنمکان بمان و از ایمان خود بایشان بشناسان
که اهل آن ده با چند قریهٔ دیگر تمام یکسر تابع امیر المؤمنین حیدر و امامان می باشند
گفتم گفتم بلی منهم در آن زمان بهمان نشان رفتم و سؤال کردم از اهل ده از سبب آنکه این
مذهب را اختیار کرده اند گفتند در آن زمان که ابوذر غفاری را عثمن لعین از مدینهٔ
خاتم النبیین ص بانی ربذه فرستاد او ما را ارشاد بدین امیر المؤمنین ع فرمود گفتم ای
مولی آیا امام ع بحج بیت الحرام می آید فرمود بلی در هر عام بزیارت سید انام ص و آبای کرام
میرود و در طوس نیز سلام میدهد و عود میکند بعد از آن سید بمن تاکید فرمود
که تاخیر مکن رفتن را و پنجه درهم بمن عطا نمود که بر آنها نقش بود لا اله الا الله محمد رسول
الله علی ولی الله محمد بن الحسن القائم بامر الله و بمن عطا فرموده قدری گندم وجو
و من فروختم بیکصد و چهل دینار از سکهٔ معامله بازار و از انجا بطرابلس از بلاد مغرب رفتم
و بفرمودهٔ او از اسلام مغربی بحج رفتم از همان سنه و بعد از عود در نجف اشرف مجاور شدم
که باشم تا وفات خود شیخ علی ماندالی ره راوی فرموده در آن بلد ذکر احدی از علمای امامیه
نبود پنج نفر که مذکور بودند سید مرتضی ره و شیخ ابو جعفر طوسی ره و کلینی محمد بن یعقوب ره
و ابن بابویه و شیخ ابو القاسم جعفر بن اسمعیل الحلی ره این آخر حکایتی بود که فاضل مذکور اعلی
درجته فرموده بود که علماء رضوان الله علیهم در کتب معتبره ایراد کرده اند بیست هشتم صاحب
بحار علیه رحمة الملك الغفار فرموده بعض اخبار واقعه در این اعصار نزدیک بانکه امیر علام
نام که فاضل و مقدس ایام بود حکایت نموده که در شبی در صحن مقدس روضهٔ امیر ع بسر بردم در

مکرم

دل شب کسی را دیدم داخل صحن شده من خود را مخفی نموده او را ملاحظه میکردم تا آنکه
دیدم استاد من و آقای من ملا احمد اردبیلی ره بود پس دیدم چون رو بجانب روضهٔ مقدسه
نمود در حال قفلها گشوده و مناجات میفرمود بنوعیکه گویا با احدی تکلم مینمود پس خارج
شده در را قفل نمود و بیرون رفت من عقب او میرفتم و خود را باو ننمودم تا آنکه
داخل مسجد کوفه شده نزد محراب امیر ع مکث بسیار کرده خارج شد پس جانب مشهد
روانه شد و من در عقب او بودم بنوعیکه مرا نمیدید تا آنکه بمحل حنانه رسید مرا
سرفه شدیدی گرفت بی اختیار سرفه کردم پس ملتفت من گردید و فرمود تو میر علامی
گفتم بلی فرمود این وقت در اینمکان چه میکنی گفتم در روضهٔ مقدسه بودم که شما داخل
شدید و باب روضه گشوده شد پس قصهٔ او را تمام اعلام کردم و گفتم تو را قسم میدهم
بصاحب قبر و رب اعلی که اخبار بشما کن شنیدم است جهت من بیان فرما فرمود بتو خبر
میدهم و عهد میکنیم که مادامی که من در حیاتم با احدی اعلام نکنی پس من قبول کردم
فرمود من در بعضی از مسائل متفکر بودم با خود گفتم در حل این مشکل میروم نزد قبر
امیر عادل و سؤال میکنم پس چون داخل صحن شدم چنانچه دیدی قفل بی کلید مفتوح
شد من نزد قبر حضرت امیر از خداوند کبیر سؤال کردم در حل هر اشکال از مسایل
حرام و حلال که آقای من مرا جواب دهد در اینحال بتقدیر رب متعال صدائی از
قبر مطهر آمد بمن رسید که برو در مسجد کوفه و سؤال کن از حضرت صاحب ع بعلت
آنکه اوست امام زمان پس من آمدم بمسجد کوفه نزد محراب امیر ع از حضرت قائم ع مسائل
خود را پرسیدم و الحال مرجعم بخانهٔ خود بیست و هشتم از حکایات حکایتی است که مولانا
ملا محمد باقر مجلسی ره از والد ماجد خود ملا محمد تقی اعلی الله درجاتهما نقل فرموده در کتاب
بحار و اینحکایت تا این روزگار یکصد و هفتاد و زیاده نیست تخمینا فرموده در زمان ما مردی
بود زاهد و عابد مسمی بامیر اسحق استرابادی و چهل حج پیاده کرده بود و در میان اهل
بلاد مشهور بود بطی الارض و علت شهرت که او بطی الارض این شد که در سالی با او
او بحج میرفتیم فرموده هفت یوم راه در عدا مانده بود بنوعیکه که امیر اسحق از قافله عقب
مانده گم شد بعد از آنکه ما وارد مکه شدیم هفت روز بود که امیر اسحق آمده بود نقل
میفرمود که بعد از آنکه چاره بر من مسدود بود و از حیات خود ناامید بودم ندا کردم
که یَا صَالِحُ یَا أَبَا صَالِحٍ أَرْشِدُونَا إِلَى الطَّرِیقِ یَرْحَمُکُمُ اللَّهُ پس از بعد سیاهی دیدم که نزد
من رسید جوان خوب رعنائی که بر جمل سوار است و مطارهٔ در دست دارد من سلام کردم
جواب داد و فرمود تو تشنه می باشی گفتم بلی پس آب بمن داد پس فرمود اراده داری که
بقافله ملحق شوی گفتم بلی پس مرا عقب مرکب سوار نمود و سیر مینمود و عادت من این بود

که هر یوم

همراه

که هر یوم حرز یمانی را تمام میخواندم پس در هر فقره که میرسیدم آن جوان بدلیل و برهان بمن
حالی میفرمود که این فقره را چنین بخوان گفتم پس باندک زمانی فرمود که نظر نما که کجا است اینمکان
چون دیدم ابطح است فرمود پیاده شو چون پیاده شدم آن جوان از نظر من غایب شد پس یقین کردم
که او صاحب الزمان بود و بسیار دلگیر شدم که چرا بر من مخفی شد معرفت او تا این وقت که تمام
شد صاحب بحار ره فرموده که والد من خبر داد که بعد از آنکه این امور اتفاق افتاد منهم حرز
یمانی را نزد امیر اسحق ره بودم تصحیح کردم والحمد لله اولا و آخرا سی ام از حکایات آنکه در
بحار ذکر شده که سید سند فاضل کامل میرزا محمد استرابادی اعلی الله درجته فرموده که در شبی
بود که من طواف خانهٔ رب معبود میکردم که جوان خوش سیمائی داخل شده طواف شروع
و از اشواف مینمود پس چون نزدیک بمن رسید گل سرخی بمن داد پس من بو بیدیم اما چون زمان
گل نبود من حیران نگران بآن جوان بودم و گفتم ای مولای من این گل از کجا بهم رسیده فرمود از خرابات
فدفعی غایب شد من یقین کردم که صاحب الزمان ع بوده نه غیر آن سی و یکم از جملهٔ حکایات
آنکه صاحب بحار ره فرموده که جمعی از اهل نجف اشرف گفتند که مردی از اهل کاشان بنجف
آمده عازم زیارت بیت الله بود پس بیمار شد بشدت تمام تا آنکه دو پای او خشک شده
قادر بر رفتار نبود پس رفقای او او را نزد امین صالحی از مؤمنین گذارده و در حجرهٔ مدرسهٔ
محیط بروضهٔ مقدسه او را جای داده خود رفتند دعا نمود صالح صیاد بود پس هر صباح باب حجره را
بر روی آن اعرج مقفل و مسدود میکرد از جهت طلب روزی بصحرا می رفت پس روزی از
روزها آمرد صیاد گفت من دلگیر شده ام و از اینمکان وحشت کرده ام پس مکان مرا بگردان و
مرا بیرون بجائی که باشد شاد و دلشاد گردم آمرد صیاد قبول نموده و او را دوش کرده پشت
نجف در مکان صاحب الزمان ع او را گذارده و در همان مکان چون حوضی هست پیراهن خود را
شسته بر درخت آویخته خود بصحرا رفت آمرد زمین گیر گفت بعد از رفتن صیاد در فکر
خود بودم و محزون سر در پیش افکنده بودم که ناگاه بیجوانی گندم گونی که از بزرگان مینمود
داخل آن بنیان شد و سلام بر من کرده رفت بحجرهٔ مقام قائم ع و چند رکعت نماز با خضوع و
خشوع تمام ادا نمود بنوعیکه قوت احدی نماز باین آداب نبود پس خارج شده بصحن نزد من
آمده فرمود چون است تو را حال من مبتلا و ملال گفتم چه گویم مبتلا شده ام ببلائی که نه صحت
می یابم و نه بمرگ میرسم که خلاص گردم فرمود دلشاد باش که هر دو مدعی حاصلست یعنی هم
صحت و هم مرگ در دو میرسد چون این را فرمود رفت پس نظر کردم پیراهن را باد از شاخ درخت
انداخته پس من بی خبر از پای خود برجستم پیراهن را برداشته در آب شستم و بر درخت آویختم
پس در خیال حال خود رفتم که عجب منکه قادر بر حرکت نبودم پس چگونه بیکدفعه صحیح شدم پس نظر
بر بدن خود کردم هیچ اثری از علت در پای من نبود پس دیده دل مرا خدا گشود یقین کردم که صاحب

الامر ع بوده در عقب او انهر سه روبیدم او را ندیدم بی امت شد بد بین زخم نوده که جراحت تو را بجا نیاوردم پس چون صاحب حجره مرد صیاد امده مرا صحیح و شاد دید حیرت کشتر سؤال از حال من انجر واقعش بود بیان کردم پس ببیاید دکین شده سر بزیر افکند که جرا اورا این فیض عظیم نشد چرا مرده من توقف نمود پس من با او بحجره امدم صیاد عرض نموده که از عمر شفا یافته صحیح بود تا رفقای از حج امدند و کیفیت احوال خود را بیان نمود پس مریض شده فوت شده و او را رفقا دفن نمودند در صحن مقدس و کفتند اینهم صحت فرموده انسی و در هر دو خبر صاحب بحار علیه رحمة الملک الغفار فرموده این قصه در اشتهار بحدی است که جمعی از ثقات و اخیار مرا اخبار کردند

سی و دو یم ایضا صاحب بحار ره فرموده که بعض فضلای کرام و علمای با احترام حکایت کردند از کلام کسان با ایمان متدین که در وقتیکه بحرین را فرنکی تسخیر کرده بود واحدی از مسلمین را والی کرده بود بجهت خشنودی اهل ان و ان والی لعن ناصبی بوده دشمن ائمه دین و وزیر او نیز با شیعه بد عداوت و کین بوده حاصل ان در نزد ک جاهل سعی تمام در ضرر خاص و عام بحرین میکردند و هر حیله و تزویری که قادر بودند در باب صغیر و کبیر بجای میاوردند پس روزی وزیر داخل شد بمجلس والی و در دست ان اناری بود که بر پوست ان نقش شده بود که لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر و عمر و عثمن و علی خلفاء رسول الله صه پس والی تامل بتمام در کتابت انار کرده دید که احتمال صناعت بشر در او نیست ان بی بصر حیران بود بر خود کفت دیکر با فضلا مفر و کریزی نیست نزد اکر این معجزه واضحه را البتر خالق اکبر نموده که احدی قادر بر انکار باشد پس با وزیر مشورت نمود که چه رای تو است در باب اهل بحرین عرض کرد که ای امیر اینها کسان متعصب میباشند تو اکابر اینها را احضار نما و انار را با ایشان بعد انکار کن از ایکی از دو کار را اختیار کنند یا جزیه دهند ذلیل و خوار مثل کفار یا جواب کویند از انار و یا کشته شدن را اختیار کنند پس والی رای وزیر را پسندید و علما و فضلا و اکابر و اشراف را تمام احضار نموده و انار را نیز حاضر کرده بهمکی ان کتابت اشراف نمود و بعد از ان اعلام کرد که علم مال و عیال و اطفال شما را متصرف میشوم و شما را میکشم مکر انکه جواب کوئید و بینه دلیلی مثل انار اورید یا انکه مثل کفار جزیه را اختیار کنید حضار بسیار فکر کرده متحیر و مضطرب دیدند لابد مهلت سه روز طلبیدند در جواب پس بعد از انکه قبول کرد ایشان ملول بیرون امده بیکدیکر جمعیت کردند و در صدد چاره کار خود فکر میکردند تا انکه چاره خود را منحصر دیدند برجوع کردن بصاحب الزمان عج زیرا که غیر معصوم ع عاجز و ناتوان دیدند از ان جواب پس در میان زهاد و اهل حال کسانی که دیدند بجمال الحضرت میدانستند زبده نموده ده کس را اختیار کردند و در میان ده نفر سه نفر را نبه کردند که از همه بهتر محمد بن عیسی بود که الحال هم قبر او در بحرین است و قبه برای بنا نمایند

انزو

اند و بزیارت او میروند و قصه بحدی بکمال اشتهار است در میان صغار و کبار حاصل ان علمای کامل کفتند سه شب فرصت هست و هر شبی یکی از شما در صحرا بسؤال این اشکال برایید و بنا کذاردند که هر شب احدی بصحرا روند و عبادت و زاری کنند و از حضرت باری حاجت طلب کنند و امام زمان را واسطه خود کردانند و او استغاثه کنند و سایر صلحا نیز در خانهای خود زاری کنند حاصل انسه فاضل عادل که در شب اول و دویم دو نفر رفتند هر قدر بخالق اکبر تضرع کردند اثر ننمود و بی ثمر بود پس هر صبح که میشد و خبر شلفر غمبر سید اهل بحرین بیشتر مضطرب میشدند تا انکه شب اخر فاضل کامل عادل محمد بن عیسی بصحرا رفت شب تاری بود محمد بن عیسی کریان و نالان بحد اوند رحمن مینالید و بصاحب الزمان ع استغاثه میکرد که ای امام زمان تو دفع این بلا را از ما بکن پس چون شب باخر رسید ناکاه مردی را حاضر دید که میفرمود یا محمد بن عیسی چه باعث است تو را که باین شدت غمین و محزونی و برای چه در این بیابانی پس کفت ایمرد بکذار مرا و کاری مدارکه من از جهت امر بزرکی بیرون امده ام و بلائی بزرک که ذکر نمیکنم مکر جهت امام خود که قادر است بر دفع ان پس فرمود یا محمد بن عیسی منم صاحب الامر بکو حاجت خود را کفت چنانچه تو دانی که خود حاجت مرا میدانی فرمود بلی حاجت تو در خصوص نوشته انار است و تهدید شدید امیر دلکیر مباش پس من کفتم فدای تو شوم تو ای امام و پناه ما در همه ایام و قادری بر دفع این الام فرمود بدانکه وزیر ملعون سلطان درخت اناری در خانه دارد و در زمان کوچکی انار قالب از کل ساخته است و بر ان انار کلی این کلمات را نقش کرده و ان انار کلی دو نصف است و انار در میان ان دو نصف انار کلی کذارده محکم کرده پس چون انار بزرک شده و متصل بان قالب شده نقش در ان جا کرده است پس بعد از انکه صبح چون داخل مجلس والی شوی بکو جواب اورده ام اما نمیکویم مکر در خانه وزیر و چون با خاص و عام داخل مقام وزیر شدید از دست راست نظر نما غرفه هست بکو جواب ما باید در این غرفه عرض شود پس وزیر ابا میکند تو نیز اصرار کن و غیر انمکان را اختیار مکن پس بعد از انکه قبول کند با خبر باش که مقدم بر تو داخل غرفه نشود بلکه در اثر امیر و وزیر خود را برسان با انمکان پس بغرفه چون در ایی در طاقچه بلندی کیسه سفیدی خواهی دید بالا رو و کیسه را بر دار در میان انکیسه خواهی دید انقالب انار نقش دار را پس ان قالب را با انار نزد امیر بکذار تا حق بر امیر اشکار شود و بدان ایمحمد بن عیسی که بسلطان بکو که مرا معجزه نمایان دیکر هست که موجب زیادتی ایمان میکردد پس اکر طلب کند بکو این انار در باطن از هیچ دانه نیست بلکه چون پاره شود بغیر دود چیزی در میان ندارد اکر اراده کنی که ببینی وزیر را امر فرما تا پاره کند و بعد از پاره میکنند ان دود در ریش و صورت وزیر را سیاه میکرداند حاصل چون انعالم کامل چنان دید

شادی شدید بهم رسانید و زمین ادب را بوسید بجانب قوم ..... روان شده تمام را در همانشب بشارت داد و همه را شاد نمود پس صبح با جمعیت و جلال داخل بارکاه شد انجه از جانب ائمه عجل الله مامور بود بعمل اورده چون اراده دخول غرفه نمود وزیر سر در زیر افکنده انکار داشت تا بعد از اصرار امیر امر بدخول نمود پس چون هر چه مذکور شد تمام بعمل امد و در اخر کار که انار را وزیر پاره نمود که بیکبار دود ان صورت و ریش وزیر را سیاه کرد پس امیر بمحمد بن عیسی کفت که تو را خبر داد باینها کفت حجت خدا و امام زمان و صاحب کار مردمان و ائمه را تمام یک یک اعلام کرده کفت امام این ایام صاحب الامر ع است پس والی کفت بیار دست خود را و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و ان الخلیفة بعده بلا فصل امیر المؤمنین ع پس یک یک ائمه را بیان کرده ایمان والی کامل شد و احسان بسیار باهل بحرین کرده عذر خواست و این قصه در بحرین مشهور است و ان شهر روشن در ده است و قبر محمد بن عیسی را بهمین سبب زیارت میکنند تا این زمان تتمیم مؤلف کوید که انچه جماعت عامه انکار دارند که وجود ان بزرکوار با استتار چه منفعت دارد چون ... ان این قصه و امثال این اشکار است که دانند اثار وجود او در همه اعصار شیعه و اخیار را از خطای در دین نکهدارد والحمد لله رب العالمین علاوه انکه ان بجا در کل زمین چنان باشد بلکه مثل شمس مثل افتاب زیر ابر است که در بعضی بلاد که ظاهر و که پنهان است و در بعض بلاد با انکه ابر حایل اوست در بلدی حایل بلد دیکر نیست پس در هوان زمان استتار برای بعض دیار اشکار است پس عصیان مردمان مانند ابر امام را بر تیرکی پنهان دارد با وجود طغیان دایمی و با عدم طغیان کاهی و دور از کسان مغرور و خالی از اهل شود پرتو نور او همه روشن و مسرور دارد عوض که احسان خداوند رحمن تمام است پس تقصیر از جانب انسان است بلکه رحمن یعنی بسیار مهربان علاوه فوق ان نباشد و هرکاه حضرت اله شاه عادل و راه نمای کامل موجود نفرموده بود بسیار کم نبود زیرا که احسان تمام ایجاد امام است که عز بقاش بجار عصیان توانند چنک بدامان کشتی نجات او زنند و خود را بساحل جنت رسانند و کسان حیران در بیابان ضلالت بسبب نور چراغ هدایت خود را بجاده مستقیم عبادت برسانند بلکه اکر خداوند رحمن در زمین ائمه دین نکذاشت مثل ان بود که در اسمان خورشید و ماه نه باشد پس چنانچه جهت انسان در همه ایام بلکه مادام عمر دنیا شمس و قمر ضرور است و بدون اینها عالم بی نور است بعینه در همه ایام امام ع نیز لازم است علت استتار ان بزرکوار انکه را اشاره شده اللهم عجل فرجه عن بسر وجود او واضح است که علما نقش خاتم او را در کتب خود ذکر کرده اند مثل انکه کفعمی ره در مصباح فرموده نقش خاتم او انا حجة الله و خاصته و ایضا ولادت او را کفته اند جمعه و اسم او محمد و کنیه او ابوالقاسم با این سبب مردود میکویند ان رسول موعود اخر الزمان همان است که خواهد امد که دین او غالب بر همه ادیان

منفعت وجود امام حی در غیبت

اکر این

اکر این محمد مشهور رسول عالمیان بود چرا دین او غالب نشد و ندانسته اند که خدا وعده فرموده که دین او را غالب کند و وقتی را معین نفرموده پس در حقیقت غلبه امام در ایام خروج غلبه دین سید المرسلین است پس هر که بامامت امام ثانی عشر اقرار نکند در باطن کافر است زیرا که فرموده خیر البشر را باور نکرده است و ایمان تصدیق بما جاء به النبی است صه چه عجب که جماعت پست نسب ذکر کرده اند خروج دجال را و در کتب خود بیان کرده اند که در زمان رسول صه متولد شده و هست تا زمانیکه صاحب الزمان ع متولد شود در ان بقلی محال و هیچ کونه محال لازم نمی اورند و در باب چه قبل و قال دارند که چکونه انسان اینقدر زمان میماند با وجود یکه دجال نیز انسان است وقرع وجهل و کمی زوده تر از حضرت صاحب ع بوجود امده و مذهب او در کتب ما و ایشان هر دو بیان شده اعجب از این انکه خود روایت کرده اند که حضرت عیسی ع با اصحاب خود روزی بر بیابان کربلای معلی رسید پس کله اهوی چند دیده با ان کله اهو تکلم کرده جواب خود را شنید و احدی از اصحاب نفهمید پس حضرت نشسته و اصحاب را نیز نشانید و بسیار کریست از کریه اجناب اصحاب همه کریان و زار مثل ابر بهار کریستند پس احدی سؤال نمود که یا روح الله چه بود سبب کریه و زاری شما حضرت فرمود پرسیدم از این کله اهو که شما چرا در این بیابان کم کیاه مانده اید کفتند یا روح الله غافل از اینمکان مباش که فرزند زاده سید عالمیان صه را ظالمان در این بیابان در میان میکیرند و زخم تیر و سنان و شمشیر بر او میزنند و بدون تقصیر او را با لب تشنه میکشند چون ما دانستیم که این خاک محل جسد پاک انسرور است خواستیم انکیاه اینمکان بخوریم چون اصحاب حضرت عیسی ع این خطاب را از اجناب شنیدند همه بیتاب در نهایت اضطراب بسیار کریستند بعد از انکه کریه ایشان تسکین یافت حضرت مشتی از فضله ان کله اهو را برداشته بوئید و بر زمین ریخت و فرمود انخداوند معبود تو نکاه داری کن این بعرات اهو را که نابود نکردد و موجود بماند تا هر زمانیکه والد بزرکوار این شهید در اینمکان اید این بعرات را ببیند و نشان ما باشد و واقف شود از قصه ما و اهو سنیان این معایب ما بیان میکنند و اذعان دارند که یقین که امیر المؤمنین امد بهمان مکان و اصحاب را فرمود که ان بعرات را جمع کردند و خبر داد از سرکذشت عیسی ع ان جماعت لعین یقین میکنند بر بقای فضله اهو در بیابان مدت پانصد سال زیاده تر از دعای حضرت عیسی ع پس چرا انکار دارند بقای فرزند زاده رسول مختار را صه در مدت هزار و نهصد سال از جهت دعای اجداد اطهار ان بزرکوار حضرت ابرهیم و خاتم انبیا این نیست مکر مکابره و عناد بلکه عدم اعتقاد بسید عباد چرا که حضرت خبر میدهند که انسرور از غیبت فرزند زاده خود خبر داد پس هرکاه غیبت او لا محال اتفاق افتد صادق نخواهد بود بلکه عدم اعتقاد برجعت ناشی میکردد از عدم اعتقاد بمعاد و عدم اعتقاد بمعاد لازم دارد انکار عدل و نبوت را زیرا که ایات قرانی که دلالت بر حشر و بعث دارند بسیاری اینها کرده اند

بعث وحشر ذکر شده موافق فرموده ائمه مراد از بعث در زمان رجعت است اول مثل این
یوم نبعث من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا یعنی روزیکه ما مبعوث میکردانیم از هر طایفه
از کسانیکه تکذیب میکنند بایات ما یعنی از هر جمعی بعضی را زنده میکنیم وحال آنکه از علما
تمام زنده میشوند ومبعوث میکردند در قیامت بدلیل آنکه خود فرموده وحشرناهم فلم
نغادر منهم احدا ومحشور میکنیم ما همه را یا گناهکاران را پس یکنفر را از نظر نمی اندازیم که مبعوث
نکنیم پس معلوم شد این اول زمان رجعت صاحب الزمان عم است که بزرکان بدان زنده میکردند
والکافر بیکان زیراکه حدیث از امامان عم چنانست که کامل الایمان وشدید الکفر این هر دو زنده
میکردند پس از هر طایفه فوجی مبعوث میشوند دویم آنکه خدا در قران ذکر دابة الارض را
فرموده ومفسران فرموده اند خروج دابه امیر مؤمنان عم است در کتب علما ذکر شده آنست
که معویه باصبغ بن نباته گفت شیعه ... انستکه دابة الارض در قران امیر مؤمنان عم است
اصبغ گفت شیعه تنها او را دابة الارض نگفته اند بلکه یهود هم میگویند پس معویه اعلم یهود را
طلب نمود گفت در کتاب شما ذکر خروج دابة الارض هست گفت بلی گفت چیست دابة الارض
گفت انجه بیار سیده مردی است معویه گفت چه نام دارد یهودی گفت الیا بلغت شما علی نزد
بان واذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا لا یوقنون
یعنی هرگاه واجب کردد عذاب اله برمردمان روسیاه بیرون می اوریم دابة الارض را که سخن
کوید با ایشان اینکه مردمان بودند که ایمان نداشتند بایات ما واحادیث بسیار وارد شده که
مراد خروج امیر مؤمنان عم است در رجعت که عذاب کند بکافران سیم انا لننصر رسلنا
والذین امنوا فی الحیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد بدرستیکه ما یاری میکنیم البته رسولان خود را
ومؤمنین را در زندگی دنیا وقیامت اگر رجعت نباشد از انبیا غالب بر اشقیای زمان خود نشدند و
همچنین امامان خصوصا سید شهدا وخامس آل عبا علیه التحیة والثنا که یزید بان ... کرد
پس مراد از یاری کردن خدا در دنیا زمان رجعت است چنانچه ائمه دین بهمین معنی این ایه را
فرموده اند واگر چنانه نباشد قران دروغ خواهد بود چهارم آنکه شیطان بازای عبادت از خداوند
... مهلت طلب نمود تا قیامت خدا فرمود انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم تو از مهلت
داده شدگانی تا که روز معلوم یعنی تا رجعت امامان یعنی زمان خروج صاحب الزمان عم واگر
نه چنان بود وقتیکه شیطان عرض کرد مهلت بده تا قیامت میفرمود مهلت دادم پس چون خدا فرمود
مهلت تو تا وقت معلوم است البته اخر مهلت شیطان در دنیاست پیش از قیامت پنجم ولئن
قتلتم فی سبیل الله او متم لالی الله تحشرون وهر اینه اگر کشته شوید در راه خدا یا آنکه بمیرید
در راه خدا ... هر اینه بسوی جزای خدا در دنیا محشور میگردید وانکه کشته ومرده در
راه خدا در دوستی علی عم است که اگر با محبت او کشته شده در رجعت زنده میگردد تا مرتبه دیگر بمیرد

واگر مرده

لمظلوم عبادک وناصرا لمن لا یجد له ناصرا غیرک ومجددا لما عطل من احکام کتابک
ومشیدا لما ورد من اعلام دینک وسنن نبیک صلی الله علیه واله واجعله
اللهم ممن حصنته من باس المعتدین اللهم وسر نبیک محمدا صلی الله علیه و
اله برؤیته ومن تبعه علی دعوته وارحم استکانتنا بعده اللهم اکشف هذه
الغمة عن هذه الامة بحضوره وعجل لنا ظهوره انهم یرونه بعیدا ونریه قریبا برحمتک
برحمتک یا ارحم الراحمین پس سر خود بر دست بردارد ... ماست باید زد ... سه بار بگفت
العجل یا مولای یا صاحب الزمان دویم آنکه زیارات بسیار از جهت زیارت کردن حضرت
صاحب از ائمه اطهار وارد شده که در غیبت آنجناب را باین اداب زیارت کنند وعلما در کتابها
ضبط کرده اند خلفا عن سلف پس وجود این زیارات در کتب معتمدین صدق شیعه را
اشکار میکند در باب غیبت آن بزرگوار وذکر همه آنها مخل است باختصار پس بیک زیارت
اکتفا میشود چنانچه صاحب بحار ره از ابن طاوس ره روایت کرده که ائمه اطهار فرموده
اند سنت است که هر کسی در ایام غیبت صاحب عم هر صباح بعد رکعت نماز ... آن
امام اخیار را بدین ... زیارت کند اللهم بلغ مولای صاحب الزمان صلوات الله
علیه عن جمیع المؤمنین والمؤمنات فی مشارق الارض ومغاربها وبرها وبحرها وسهلها
وجبلها حیهم ومیتهم وعن والدی وولدی وعنی من الصلوات والتحیات زنة عرش
الله ومداد کلماته ومنتهی رضاه وعدد ما احصاه کتابه واحاط به علمه اللهم اجدد
له فی هذا الیوم وفی کل یوم عهدا وعقدا وبیعة له فی رقبتی اللهم کما شرفتنی بهذا
التشریف وفضلتنی بهذه الفضیلة وخصصتنی بهذه النعمة فصل علی مولای و
سیدی صاحب الزمان واجعلنی من انصاره واشیاعه والذابین عنه واجعلنی من
المستشهدین بین یدیه طائعا غیر مکره فی الصف الذی نعت اهله فی کتابک فقلت
صفا کانهم بنیان مرصوص علی طاعتک وطاعة رسولک واله علیهم السلام اللهم هذه
بیعة له فی عنقی الی یوم القیمة این بود اخر این زیارت وبعلت آنکه در هر روز سنت است
تکرار آن وبعلت اختصار دعا ذکر شد زیرا که منافع آن بسیار است وان مضمون از معلوم
میشود که ایه ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص در
شان لشکر صاحب الزمان عم است اگرچه سنی وشیعه گفته اند که این ایه در شان امیر
مؤمنان عم است که خدا او را وصف فرموده بثبات قدم او در جهاد که خدا دوست میدارد کسانیرا
که قتال میکنند در راه او در صف لشکر در حالتیکه در آن صف که ایشان در آن هستند مثل بنای
محکم اند نهایت این ایه شامل حال هر قتال کننده در راه ملک متعال باشد هست وان جمله دعاها که
دلیل بر مدعی است دعای ندبه است که علمای ایام از ائمه انام عم مدت صد وبیست سال تخمینا

پیش از ولادت کثیر السعادت صاحب الزمان عم در کتب ادعیه واعمال سال ایراد کرده اند
وعلمای ایام بعد از کتب سلف اخذ نموده در کتب خود ضبط کرده اند وانجمله ظاهر
میکند توجه بغیبت آنسرور را مثل ظهور شمس وقمر قطع نظر از دلایل حقه دیگر وچون
قرائت این دعا از افضل عبادات است وسنت است خواندن این دعای ندبه در هر جمعه و
عید فطر وعید قربان وعید غدیر چنانچه بسیاری از علما در کتب اعمال از حضرت صادق عم
روایت کرده اند وبعلت آنکه مشتمل است بر اعتقادات حقه لهذا با ترجمه در این مقام
ذکر میکنم تا آنکه سایر عوام هم از خواندن آن بهره تمام وعلم برند شاید موجب مغفرت
این کمترین باشد

دعای ندبه

الحمد لله الذی لا اله الا هو وله الحمد لله رب العالمین و
صلی الله علی محمد نبیه واله وسلم تسلیما اللهم لک الحمد علی ما جری به قضائک فی اولیائک
الذین استخلصتهم لنفسک ودینک اذ اخترت لهم جزیل ما عندک من النعیم المقیم الذی لا
زوال له ولا اضمحلال بعد ان شرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنیا الدنیة وزخرفها
وزبرجها فشرطوا لک ذلک وعلمت منهم الوفاء به فقبلتهم وقربتهم وقدمت لهم الذکر
العلی والثناء الجلی واهبطت علیهم ملائکتک واکرمتهم بوحیک ورفدتهم بعلمک و
جعلتهم الذرایع الیک والوسیلة الی رضوانک فبعض اسکنته جنتک الی ان اخرجته
منها وبعض حملته فی فلکک ونجیته ومن امن معه من الهلکة برحمتک اتخذته لنفسک
خلیلا وسئلک لسان صدق فی الاخرین فاجبته وجعلت ذلک علیا وبعض کلمته من
شجرة تکلیما وجعلت له من اخیه ردءا ووزیرا وبعض اولدته من غیر اب واتیته البینات
وایدته بروح القدس وکلا شرعت له شریعة ونهجت له منهاجا وتخیرت له اوصیاء

وبعض

مستحفظا بعد مستحفظ من مدة الی مدة اقامة لدینک وحجة علی عبادک ولئلا یزول
الحق عن مقره ویغلب الباطل علی اهله ولا یقول احد لولا ارسلت الینا رسولا منذرا
واقمت لنا علما هادیا فنتبع ایاتک من قبل ان نذل ونخزی الی ان انتهیت بالامر الی حبیبک
ونجیبک محمد صلی الله علیه واله فکان کما انتجبته سید من خلقته وصفوة من اصطفیته
وافضل من اجتبیته واکرم من اعتمدته قدمته علی انبیائک وبعثته الی الثقلین من
عبادک واوطاته مشارقک ومغاربک وسخرت له البراق وعرجت بروحه الی سمائک
واودعته علم ما کان وما یکون الی انقضاء خلقک ثم نصرته بالرعب وحففته بجبرئیل
ومیکائیل والمسومین من ملائکتک ووعدته ان تظهر دینه علی الدین کله ولو کره المشرکون
وذلک بعد ان بواته مبوا صدق من اهله وجعلت له ولهم اول بیت وضع للناس للذی
ببکة مبارکا وهدی للعالمین فیه ایات بینات مقام ابرهیم ومن دخله کان امنا وقلت
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ثم جعلت اجر محمد صلی الله
علیه واله مودتهم فی کتابک فقلت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
وقلت ما سئلتکم من اجر فهو لکم وقلت ما اسئلکم علیه من اجر الا من شاء ان یتخذ
الی ربه سبیلا فکانوا هم السبیل الیک والمسلک الی رضوانک فلما انقضت ایامه اقام
ولیه علی بن ابیطالب صلواتک علیهما والهما هادیا اذ کان هو المنذر ولکل قوم هاد

فقال

فقال والملأ أمامه من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
وانصر من نصره واخذل من خذله وقال من كنت أنا نبيه فعلي أميره وقال أنا وعلي من شجرة
واحدة وسائر الناس من شجر شتى وأحله محل هارون من موسى فقال له أنت مني بمنزلة
هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي وزوجه ابنته سيدة نساء العالمين وأحل له من
مسجده ما حل له وسد الأبواب إلا بابه ثم أودعه علمه وحكمته فقال أنا مدينة العلم
وعلي بابها فمن أراد الحكمة فليأتها من بابها ثم قال له أنت أخي ووصيي ووارثي لحمك من
لحمي ودمك من دمي وسلمك سلمي وحربك حربي والإيمان مخالط لحمك ودمك كما خالط
لحمي ودمي وأنت غداً على الحوض خليفتي وأنت تقضي ديني وتنجز عداتي وشيعتك على منابر
من نور مبيضة وجوههم حولي في الجنة وهم جيراني ولولا أنت يا علي لم يعرف
المؤمنون بعدي وكان بعده هدى من الضلال ونوراً من العمى وحبل الله المتين
وصراطه لا يسبق بقرابة في رحم ولا بسابقة في دين ولا يلحق في منقبة من مناقبه يحذو حذو
الرسول صلى الله عليهما وآلهما ويقاتل على التأويل ولا تأخذه في الله لومة لائم قد وتر فيه
صناديد العرب وقتل أبطالهم وناوش ذؤبانهم وأودع قلوبهم أحقاداً بدرية وخيبرية
وحنينية وغيرهن فأضبت على عداوته وأكبت على منابذته حتى قتل الناكثين والقاسطين

والمارقين فلما قضى نحبه وقتله أشقى الأشقياء من الأولين والآخرين يتبع أشقى
الأولين لم يمتثل أمر الرسول في الهادين بعد الهادين والأمة مصرة على مقته مجتمعة
على قطيعة رحمه وإقصاء ولده إلا القليل ممن وفى لرعاية الحق فيهم فقتل من قتل وسبي من
سبي وأقصي من أقصي وجرى القضاء لهم بما يرجى له حسن المثوبة إذ كانت الأرض لله
يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين وسبحان ربنا إن كان وعد ربنا لمفعولا ولن
يخلف الله وعده وهو العزيز الحكيم فعلى الأطائب من أهل بيت محمد وعلي صلى الله
عليهما وآلهما فليبك الباكون وإياهم فليندب النادبون ولمثلهم فلتذرف الدموع
وليصرخ الصارخون ويضج الضاجون ويعج العاجون أين الحسن وأين الحسين صالح
بعد صالح وصادق بعد صادق وأين السبيل بعد السبيل أين الخيرة بعد الخيرة أين
الشموس الطالعة أين الأقمار المنيرة أين الأنجم الطاهرة أين أعلام الدين وقواعد
العلم أين بقية الله التي لا تخلو من العترة الطاهرة أين المعد لقطع دابر الظلمة أين
المنتظر لإقامة الأمت والعوج أين المرتجى لإزالة الجور والعدوان أين المدخر لتجديد الفرائض
والسنن أين المتخير لإعادة الملة والشريعة أين المؤمل لإحياء الكتاب وحدوده أين
محيي معالم الدين وأهله أين قاصم شوكة المعتدين أين هادم أبنية الشرك والنفاق أين مبيد
أهل الفسوق والعصيان والطغيان أين حاصد فروع الغي والشقاق أين طامس آثار الزيغ

والأهواء أين قاطع حبائل الكذب والافتراء أين مبيد العتاة والمردة أين مستأصل
أهل العناد والتضليل والإلحاد أين معز الأولياء ومذل الأعداء أين جامع الكلم
على التقوى أين باب الله الذي منه يؤتى أين وجه الله الذي يتوجه منه الأولياء
أين السبب المتصل بين أهل الأرض والسماء أين صاحب يوم الفتح وناشر راية الهدى أين
مؤلف شمل الصلاح والرضا أين الطالب بذحول الأنبياء وأولاد الأنبياء أين الطالب
بدم المقتول بكربلاء أين المنصور على من اعتدى عليه وافترى أين المضطر الذي يجاب
إذا دعا أين صدر الخلائق ذو البر والتقوى أين ابن النبي المصطفى وابن علي المرتضى
وابن خديجة الغراء وابن فاطمة الزهراء الكبرى بأبي أنت وأمي ونفسي لك الوقاء
والحمى يا ابن السادة المقربين يا ابن النجباء الأكرمين يا ابن الهداة المهتدين يا ابن الغطارفة
الأنجبين يا ابن الخضارمة المنتجبين يا ابن القماقمة الأكرمين يا ابن الأطائب المعظمين
المطهرين يا ابن البدور المنيرة يا ابن السرج المضيئة يا ابن الشهب الثاقبة يا ابن الأنجم
الزاهرة يا ابن السبل الواضحة يا ابن الأعلام اللائحة يا ابن العلوم الكاملة يا ابن
السنن المشهورة يا ابن المعالم المأثورة يا ابن المعجزات الموجودة يا ابن الدلائل المشهودة
يا ابن الصراط المستقيم يا ابن النبإ العظيم يا ابن من هو في أم الكتاب لدى الله علي حكيم
يا ابن الآيات والبينات يا ابن الدلائل الظاهرات يا ابن البراهين الواضحات الباهرات يا ابن

الحجج

الحجج البالغات يا ابن النعم السابغات يا ابن طه والمحكمات يا ابن يس والذاريات
يا ابن الطور والعاديات يا ابن من دنى فتدلى فكان قاب قوسين أو أدنى
دنواً واقتراباً من العلي الأعلى ليت شعري أين استقرت بك النوى بل أي أرض
تقلك أو ثرى أبرضوى أم غيرها أم ذي طوى عزيز علي أن أرى الخلق ولا
ترى ولا أسمع لك حسيساً ولا نجوى عزيز علي أن لا تحيط دونك البلوى ولا
ينالك مني ضجيج ولا شكوى بنفسي أنت من مغيب لم يخل منا بنفسي أنت من نازح
ما نزح عنا بنفسي أنت أمنية شائق يتمنى من مؤمن ومؤمنة ذكرا فحنا بنفسي أنت من
عقيد عز لا يسامى بنفسي أنت من أثيل مجد لا يجازى بنفسي أنت من تلاد نعم لا
تضاهى بنفسي أنت من نصيف شرف لا يساوى إلى متى أحار فيك يا مولاي وإلى متى
وأي خطاب أصف فيك وأي نجوى عزيز علي أن أجاب دونك وأناغى عزيز علي
أن أبكيك ويخذلك الورى عزيز علي أن يجري عليك دونهم ما جرى هل من معين
فأطيل معه العويل والبكاء هل من جزوع فأساعد جزعه إذا خلا هل قذيت عين
فساعدتها عيني على القذى هل إليك يا ابن أحمد سبيل فتلقى هل يتصل يومنا منك بعدة
فنحظى متى نرد مناهلك الروية فنروى متى ننتقع من عذب مائك فقد طال الصدى
متى نغاديك ونراوحك فتقر عيوننا ونرنك وقد نشرت لواء النصر ترى أترانا نحف بك

وأنت توم الملا وقد ملأت الأرض عدلا وأذقت أعداءك هوانا وعقابا وأبرت العتاة
وجحدة الحق وقطعت دابر المتكبرين واجتثثت أصول الظالمين ونحن نقول الحمد لله رب
العالمين اللهم أنت كشاف الكرب والبلوى وإليك أستعدي فعندك العدوى وأنت
رب الآخرة والأولى فأغث يا غياث المستغيثين عبيدك المبتلى وأره سيده يا شديد
القوى وأزل عنه به الأسى والجوى وبرد غليله يا من على العرش استوى ومن إليه الرجعى
والمنتهى اللهم ونحن عبيدك التائقون إلى وليك المذكر بك وبنبيك خلقته لنا عصمة
وملاذا وأقمته لنا قواما ومعاذا فجعلته للمؤمنين منا إماما فبلغه منا تحية وسلاما
وزدنا بذلك يا رب إكراما واجعل مستقره لنا مستقرا ومقاما وأتمم نعمتك بتقديمك
إياه أمامنا حتى توردنا جنانك ومرافقة الشهداء من خلصائك اللهم صل على حجتك
وولي أمرك وصل على جده محمد رسولك السيد الأكبر وصل على علي أبيه القسور
حامل اللواء في المحشر وساقي أوليائه من نهر الكوثر والأمير على سائر البشر الذي من آمن
به فقد ظفر ومن لم يؤمن به فقد خطر وكفر صلى الله عليه وعلى أخيه وعلى نجلهما
الميامين الغرر ما طلعت شمس وما أضاء قمر وعلى جدته الصديقة الكبرى فاطمة
الزهراء بنت محمد المصطفى وعلى من اصطفيت من آبائه البررة وعليه أفضل و
أكمل وأتم وأدوم وأكثر وأوفر ما صليت على أحد من أصفيائك وخيرتك من خلقك و

صل عليه

صل عليه صلاة لا غاية لعددها ولا نهاية لمددها ولا نفاد لأمدها اللهم وأقم به الحق
وأدحض به الباطل وأدل به أولياءك وأذلل به أعداءك وصل اللهم بيننا وبينه وصلة
تؤدي إلى مرافقة سلفه واجعلنا ممن يأخذ بحجزتهم ويمكث في ظلهم وأعنا على
تأدية حقوقه إليه والاجتهاد في طاعته والاجتناب عن معصيته وامنن علينا
برضاه وهب لنا رأفته ورحمته ودعاءه وخيره ما ننال به سعة من رحمتك و
فوزا عندك واجعل صلاتنا به مقبولة وذنوبنا به مغفورة ودعاءنا به مستجابا واجعل
أرزاقنا به مبسوطة وهمومنا به مكفية وحوائجنا به مقضية وأقبل إلينا
بوجهك الكريم واقبل تقربنا إليك وانظر إلينا نظرة رحيمة نستكمل بها الكرامة
عندك ثم لا تصرفها عنا بجودك واسقنا من حوض جده صلى الله عليه وآله بكأسه
وبيده ريا رويا هنيئا سائغا لا ظمأ بعده يا أرحم الراحمين حاصل هو که ... تامل
مکنند دعا غلب ادله قوی ان
البته ایمان برجعت امامان و وجود صاحب الزمان ع دارد و شك دران نمیکنند چنانچه
سابقا بیان شد بسیاری از آیات قرآنی که تصریح دارد به پادشاهی امامان و در زمان خود
که مغلوب ظالمان بودند پس البته رجعت ایشان حق است دیگر آنکه خاص و عام بیك کلام
میگویند اللهم صل علی محمد وآل محمد وعجل فرجهم یعنی خداوندا رحمت بفرست بر
محمد وآل محمد و تعجیل بده بایشان فرج ایشان را یعنی آنچه وعده فرج و نصرت و پادشاهی که
داده بایشان نزدیك کردان آن زمان را پس از طول کشیدن ناامید و مایوس شد زیرا که اهل اسلام
متفق اند در بقای دجال و حال آنکه عام و خاص روایت کرده اند که در زمان سید عالمیان
متولد شد و بدعای حضرت پنهان شد و با آنکه بسی ... است حق خداوند رحمن ما را ایمن کرده
از شر آن حتی آنکه مکان او را بعضی علما نشان داده اند که آنجا نمایان میشود و در کتب شیعه و سنی

مذکور است که اصفهان در ... بود و آن لعین در حین تولد سخن میگفت و آنچه
از احادیث ظاهر میشود آنستکه اخبارات چند میداد گویا بارشاد شیاطین آن لعین
این اخبار را میگفت و گاه ادعای رسالت و خدائی میکرد چنانچه ابن عمر روایت کرده
که بعد از آنکه خبر بخیر البشر رسید که دجال حال او چنان و چنان است حضرت از
جهت امتحان که بر دیگران واضح شود که اینسخنان باعانت شیطان است و از بابت سحر
و کهانت و امثال آنست و باین جهت است که بسیاری از گفتار او دروغ میگردد و
بعضی صدق و وجود اینمعنی بود نیز از جهت زیادتی امتحان بیکانست حاصل
راوی گفت آنجناب چون با اصحاب نماز صبح را ادا نمود فرمود برخیزید و با من
بیائید خلاصه آنجناب ... بدر خانه دجال توقف فرمود و اصحاب
ندا کردند مادر دجال را که رسول با جلال آمد حضرت فرمود میخواهم بر عبد الله
داخل شوم زیرا که نام دجال عبد الله بود مادر دجال عرض کرد مناسب رتبه و
جلال تو نیست بعلت آنکه عبد الله کم عقل و کودک است و در جامه خود حدث
میکند حضرت فرمود که باید داخل شوم عرض کرد اینقدر صبر کن اگر خلاف
ادب گوید با خود شماست فرمود بلی پس در را گشود و خود ... دجال ...
گفت برخیز که رسول رب متعال آمده ... ادب و ساکت باش پس آن لعین از هیبت
خاتم النبیین ص برخواست و میگفت چه باعث است مادر چرا لعنت باد بر او اگر
میگذاشت هر آینه من میگفتم اخبار بعضی کارها ... چند اظهار میکردم حضرت
فرمود ای عبد الله بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله ص آن
لعین در جواب آنجناب گفت تو شهادت بده بلا اله الا الله و با آنکه منم رسول الله
بعلت آنکه خدا تو را از من احق قرار نداده پس آنجناب بعد از آن بخطاب با اصحاب عود
نمود و چون صباح نماز ادا نمود با اصحاب بدر باب دجال آمد فی الحال مادر
او باستعجال تمام خلعت ... کرده بعد از سلام باب را گشود و چون
دجال بر بلندی نشسته بود مادر او ... رسانید که ... رسول خدا
آمده پس آن لعین پایین آمد مادر با او گفت ساکت شو ... و این بود که بعضی اخبارات
و سخنانی که ... میگوید ... پس دجال بحضرت گفت
چه میشود او را لعنت ... هر چه میخواهم بگویم حاصل
بآنحضرت از جهت اتمام حجت تکلیف اسلام بدجال فرمود آن لعین بدفعال خود ادعای
نبوت کرد پس حضرت از نزد او رفته ... اصحاب ... تا
آن لعین آمده مادر او ... با ادب ... عجم و عرب آمد پس

دجال

دجال نشسته رسول با جلال بعضی از آیات سوره دخان را برای او خواند چون
بدخان رسید ... نازل شده بود و بعد از آن فرمود اشهد بان لا اله الا الله و انی
رسول الله آن بیکتاب جواب گفت تو شهادت بده که منم رسول خدا ...
... حضرت فرمود ... نصیحت تو را سود نمیدهد ...
... حضرت قراءت فرمود یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس
هذا عذاب الیم بعضی از علما فرموده نزول این آیات از خدا خبر بود برای سید
کائنات که در یوم خروج ... و فرموده اند که در این آیات
خبر بود که قتل دجال بدست حضرت عیسی ع است در جبل دخان حاصل بعد از
آنکه حجت خدا بر دجال تمام فرمود با او خطاب فرمود که تو با امل خود نمیرسی یعنی دعوی
رسالت تو بجائی نمیرسد و از اجل خود نجات نمییابی یعنی در زمان مقرر کشته میشوی پس
خطاب با اصحاب کرده فرمود بدانید که رب مجید هر امتی را ... ساند از
فساد دجال و خبر داده همه انبیا را که چنین لعینی را من در زمین خلق میکنم که جمعی را از ...
... و هر رسولی با امت خود پناه بخدا بردند از شر این روسیاه و خداوند یگانه
بعلت حکمت چند امر او را تاخیر کرد الی حال و الحال او را محبوس میکند تا هر زمانی که خدا
او را رخصت دهد خروج میکند در سال قحط که مردم هر حال همه بجوع مبتلا باشند و ...
کوهی از نان با اوست و نهری آب و با اوست جنت و قصور و دریائی از آتش و در این زمانی
ادعای رسالت میکند در آن زمان میگوید منم خداوند زمین پس هر یك این لعین را نشان
کنید و باید بدانید که این بی دین یکچشم است و در آن وقت بر حماری سوار است که از گوش آن
حمار تا گوش دیگرش یك میل راه است پس هوشیار باشید که خدا جسم نیست که بر خر سوار باشد
و چگونه خالق اکبر اعور میباشد و حال آنکه برتر است از آنکه ...
فرمود اکثر کسان که در آن زمان از پی او میروند بی ایمان میشوند و از رحمت رب منان
محروم میگردند و فرمود حاضران اسم و نشان این را بغایبان برسانند پس دعا فرمود خدا
او را پنهان فرمود این دلالت واضح است بر ثبوت زیرا که اگر دجال صادق بود مغلوب حضرت
نمیشد خلاصه جماعت سنیان مثل شیعیان این روایت را بیان کرده اند و گفته اند از دعای
سید انبیا خدا او را محبوس نمود تا آخر الزمان که صاحب الزمان که خدا او را موجود کند
از نسل محمد مصطفی ص او را رخصت خروج میدهد عاقل باید بنظر کامل تامل کند در اینکه
که چگونه این جماعت جاهل وجود دجال را محال نمیدانند در زمین و همچنین طول عمر ابلیس لعین را
استبعاد نکرده اند و از راه عناد وجود فرزند سید عباد را قبول نمیکنند با وجود آنکه بر
وجوب وجود ابلیس و دجال دلیل عقلی نیست بر خلاف وجود معصوم ع که در نزد عقلا

معلوم است که باید البته زمین همیشه احدی خلیفه و جانشین خدا باشد چنانچه از اول دنیا تا زمان ارتحال رسول با جلال البته وصی موجود پس بهمین منوال در زمان حال و استقبال نیز هست و خواهد بود قطع نظر از ادله عقلیه نقلیه اکثر است از انکه تواند شك نمود چگونه چند خبری که در باب دجال از رسول با جلال وارد شده چون منافی با عقل و خبر دیگر نیست قبول کرده اند اینجا که زن دایشان اکثر است قطع نظر از انکه شیعه روایت کرده اند علاوه بر انکه حضرت را جمع دیده اند و مسائل مشکل بسیار از ثقه و تفسیر اثار امام کبیر در میان است با وجود بکر وجود ان کوکب مسعود در هر زمان مانند مشاهد و عیان است مع ذلك نواب بسیار از بزرگوار در هر شهر و دیار بودند در مدت هفتاد سال تخمیناً هر یك ادعای نیابت کردند و معجزه بر دست ایشان جاری میشد و از ان زمان تا حال که نایب اخر گفت که زمان غیبت کبری رسید و دیگر حضور نخواهد دید یعنی بطریق نیابت دیگر معجزه اثری و احدی این ادعا را نکرده اگرچه معجزات صادره از دست و زبان سفر ان زیاده از انستکه توان همه را بیان کرد نهایت از جهت زیادتی اطمینان بعضی را بیان میکنم

اول انکه صاحب بحار از ابن بابویه روایت فرموده که ابو علی بغدادی گفت من در بخارا نفر بودم ابن جاد نامی که مذهب امامی داشت سیزده شمش طلا نزد من گذاشت که در بغداد تسلیم حسین روح نایب صاحب الامر علیه السلام کنم در عرض راه یك شمش از ان مفقود شد من مثل ان از خود به در میان شمشها گذارده و امدم بر بغداد چون بخدمت حسین امدم همیان را نزد او گذاردم و از اکشود و یك شمش را بمن پس داد و فرمود اینرا بدار و برای خود نگاهدار بعلت انکه گم شده بما رسید و دست در زیر مسند برده شمش را بمن نمود

دویم انکه ایضا ابن بابویه از حسین بن روح نقل کرده که زنی امد نزد حسین و گفت اگر شما نایب حضرت صاحب میباشید خبر دهید که چه اورده ام تا بشما بدهم فرمود انچه اورده بودی در دجله بغداد بینداز و بیا بنزد من تا خبر دهم ترا که چه اورده بودی پس ان زن رفت و در دجله افکند و عود کرد حسین بن روح بخادم خود فرمود بیاور حقه را پس خادم حقه را بیرون اورد حسین فرمود که این حقه بود و در ان یك جفت النگوی طلاست که در ان جواهری در ان نصب شده و دو حلقه در انست که در ان نشانست و دو انگشتر که یکی نگین عقیق است و دیگری فیروزج پس حقه را گشود و موافق فرموده او بود چون ان زن اینها را مشاهده مدهوش شد بعد از انکه بحال امد حیران از انمکان رفت

سیم موافق روایت قاسم بن علا ملقب نایب ابو عمرو نایب و نایب حضرت و نشانه صدق سخنان او انکه در اذربیجان هفت یوم پیش از وفات خود بینا شد و کفن خود را بمردم نمود و گفت صاحب الزمان نامه بمن فرستاده و مرا اخبار کرده که هفت یوم دیگر وفات میکنم و این کفن را حضرت جهت من داده

و بعد وفات کرد و از انجمله نایبان حضرت حکیمه خاتون عمه حضرت بود که مکرر مصدق خبر او ظاهر میشد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز نام و محمد بن ابراهیم مهزیار اینها نیز نایب بودند

چهارم انکه کلینی ره از جمعی ملا بسی روایت کرده که در عراق بودم مردی نزد ما بود که سائل امده از او سؤال کرد و نمود که از یك کرفته با بهداد سائل شاد شده بسیار دعا میکرد و از او فهمیدیم که بیتیم چه چیز با بهداد دیدیم که یکیست طلا است و انهار کشیده بیست مثقال بود دانستیم که صاحب ما بوده هر چه تفحص کردیم انجوان را در انمکان ندیدیم

پنجم در کتب حدیث روایت شده از قطب راوندی که سید خواجه نحسن بن مسیح روایت کرده که گفته در مجلس ناصر الله خلیفه بودم کلام از امام غایب شد و از ناحیه مقدسه که جواب مسائل مشکل بیرون می اید من استهزا کردم که اینها تمام افتراست با امام در انحال عموی من با جلال تمام داخل شد و چون از گفتار من تحقیقاً بهم رسانید بمن گفت دست از این گفتار بردار که منهم انکار داشتم اخبار ناحیه را تا وقتیکه اهل قم بر خلیفه عاصی شده بودند و هر حاکم که میفرستاد او را راه نمیدادند پس مرا حاکم کرده لشکری بمن داده فرستاد در عرض راه شکاری دیدیم از عقب ان اسب دوانیدیم تا انکه از لشکر غایب شده بنهری رسیدیم داخل نهر شدم هر چه رفتم وسیعتر شد مضطرب شدم در انحال مردی با جلال را دیدیم که بر اسب اشهب سوار است و عمامه سبزی بر سر دارد بمن فرمود احسن بنوعی خفیف زیرا که من امیر لشکر بودم و بخود مغرور بودم و با انکه شجاع و دلیر بودم با عجز و انکسار از هیبت انسوار لرزیدیم و گفتم لبیك فرمود چرا ناحیه ما را سبك پنداری و چرا خمس را بنایبان ما نمیرسانی پس از ان بکه تو رسیدم گفتم ای اقا من اطاعت میکنم بعد از این فرمود چون بقم میرسی بیقتال و جدال تو میشی میکنی در هر چه مال کسب کنی خمس انرا بده گفتم بجان منت دارم پس فرمود برو ارشد و صلاح و عنان اسب را حرکت داده غایب چون انجوان از نظر من پنهان شد زیاده ترسیدم اما عود بلشکر کرده برای احدی نقل نکردیم و فراموش نمودیم و چون بقم رسیدم بحال اکابر همه با استقبال امده مرا با جلال داخل کردند و گفتند اگر غیر تو دیگری بود اطاعت ما محال بود نهایت تو را اطاعت میکنیم پس مال و حال بسیار جمع کردم تا انکه بعلت رفاهیت احوال من اکابر دیار بر من حسد برده نزد خلیفه شکوه مرا کردند باین سبب منهم سفر بغداد را اختیار کردم و اول وعده داخل بر خلیفه شدم بعد از سلام بمنزل و مقام خود رفتم و خاص و عام بدیدن و سلام من می امدند و هر کس در نهایت ادب که باید عزت میکرد تا انکه محمد بن عثمان عمری داخل شد بعد از دخول از خاص و عام گذشته بر مسند من قرار گرفت مرا بسیار مکروه و مناسب جلال من نیست و هر دم اهل مجلس و کرم می ایند و میروند و محمد قدم از قدم بر نمیدارد تا انکه مجلس بآخر رسید و احدی باقی نماند بمن فرمود غرض من حرفی سری بود صاحب اسب اشهب و عمامه سبز فرمود مقدمه شکار و نهر آب و گفتار مرا فراموش کردی و وفا بوعده خود ننمودی پس من بر خود

لرزیدیم و گفتم اطاعت میکنم پس محمد با جناب تمامی نزد بردم خبر دادم و خمس انها را دادم و هر مال که کسب کرده بودم و در خاطر نداشتم تمام را بیاد من اورده خبر داد و خمس از ان اخذ نمود و من از ان زمان تا بحال در امامت حضرت شك نکرده ام ناصر الله خلیفه گفت منم از وقتیکه از عمو خود چنین حکایتی شنیدم شك در دل من داخل نشد

ششم شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند که علی بن بابویه عریضه بخدمت صاحب الامر علیه السلام نوشته بود و مطلب این بود که حضرت دعا کند که خدا ولدی با و عطا کند و در ان زمان بلاعقب و ولد بود پس عریضه خود را در زمان غیبت صغری بحسین بن روح داد بعد از انکه حضرت جواب داد فرستاد این بود که دعا کردیم در جواب دعا ولد نرینه نیکوکار بتو عطا فرمود پس بعد از ان کنیزی دو ولد از او احد با و عطا فرمود محمد نام که صاحب تصانیف بسیار است از انجمله من لا یحضره الفقیه و مکرر نزد اکثر علما فخر میکرد که من بدعای صاحب الزمان موجود شده ام و علما میفرمودند که سزاوار چنان است که هر که از دعای صاحب الامر علیه السلام بهم رسد چنان باشد و از حسین برادر محمد اولاد بسیار از علماء و فضلا و صاحب صلاح و سداد بهم رسید که در ایام بسیار خاص و عام از وجود ایشان نفع تمام برده و میبرند

هفتم یعقوب بن منقوش روایت کرده که خدمت امام حسن علیه السلام رفتم سؤال کردم که کی است بعد از شما امام علیه السلام فرمود پرده را بردار چون پرده را دور کردم پسری با نقد دیدیم که خارج شده مانند ماه و بقدر پنج شبر قامت انجناب بود امده بر زانوی حضرت قرار گرفت انجناب فرمود اینست امام شما پس انکودك برخواست حضرت فرمود ای فرزند داخل برو تا وقت معلوم که جهت ظهور تو معین شده پس انکودك بحجره داخل شد امام عادل بمن فرمود داخل شو و او را تفحص نما پس من داخل شدم و هر چه تجسس کردم انمکان پوشیده و پنهانی نداشت و کسی را عیان بنود حیران بیرون امدم و جمعی دیگر از محمد بن معویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمن هر سه مروی است که گفتند ما چهل نفر از شیعه رفتیم بعد وفات حضرت عسکری علیه السلام خدمت انسرور بودیم حضرت صاحب علیه السلام را بما نمود و فرمود اینست امام و خلیفه من بر شما تمام زنهار که انکار امامت او را مکنید و پراکنده مشوید که هلاك میشوید و بعد از این دیگر او را نخواهید دید پس بعد از چند روز دیگر انسرور از نیابت و محمد بن صالح گفته که روز وقتیکه جعفر کذاب بخانه انجناب امده بود و اصحاب خود میفرمود که منم وارث اموال برادر خود که بیکبار حضرت در کنار دار اشکار شده فرمود ای عمو چرا متعرض اموال و حق من شده بیکبار پس جعفر حیران نظر مینمود که انکودك غایب شد جعفر هر چه در اثر او تجسس کرده خبر از او نیافت تا ان زمان که جده مادری امام حسن علیه السلام وفات کرده بود و وصیت او این بود که او را در همانمکان امام علیه السلام دفن کنند در زمان دفن جده حضرت جعفر در انجا امده بود و مانع که انمکان از من است

حضرت اشکار شد و در میان حضار فرمود ای جعفر بکنار و کناری مدار که این خانه خانه تو نیست پس بعد از این گفتار از نظر مردم غایب شد و موافق روایات بسیار نبی مختار اسم و کنیه و لقب انعالی نسب را بعجم و عرب فرموده یعنی وصیت انسرور بود که اسم و کنیه او مثل اسم و کنیه من کنید و لقب او مهدی است و فرموده او ست حجت و منتظر پس هر گاه صاحبان بصیرت در این اخبار و امثال انها نظر کنند میدانند که اجماع است کافی که انکار وجود او کرده در حقیقت انکار پیغمبر است و چون جزو متمم ایمان اقرار و اعتقاد بصاحب الزمان علیه السلام و بیعت امامت او همه موافق خبر و قران است لهذا طول داده شد که هر جهولیهم قبول کنند زیرا که احادیث سید مختار در کثرت بحدی است که انکار نمیتوان کرد و در بسیاری از احادیث حضرت گویا خصوصیات ان زمان را بیان فرموده مثل انکه در کتاب بحار مروی است که رسول مختار در حجة الوداع یومی در بیت خانه پروردگار حضور رقومی با خانه وداع مینمود پس فرمود ندا کردند تا مردم جمع شدند پس حضرت بسیار گریست و دست بر حلقه باب خانه زده بود مردم از گریه انجناب همه گریان شده پس حضرت خطاب باصحاب فرمود که بدانید انچه بعد از من میشود و هر که حاضر است بغایب برساند پس چون گریه مردم تسکین یافت فرمود بدانید که مثال شما در این زمان مانند برگ درخت بی خار است تا سال یکصد و چهل بعد از ان میاید بر شما دویست سال که حال شما مانند برگ درختی است با خار که خار و سبزه هر دو از ان اشکار باشد بعد از این سیصد و چهل سال حال ما در خت است پر خار که برگ در ان میان نباشد که در ان زمان دیده نمیشود مگر سلطان جابر و غنی بخیل و دیده نمیشود مگر عالم راغب بمال یا فقیر دروغ گو یا پیر فاجر و کودکان ان زمان بیحیا و زنان حمقا میباشند پس سلمان در میان مردم عرض کرد فدای تو شوم بفرما کی میشود این زمان اگر چه علامه سال را حضرت فرموده بود که یا اعراض سلمان نشان دیگر بود که نشان امدن انکسان چیست پس حضرت فرمود هر گاه کم کردند علما و بر طرف شوند قرآء و قطع کنند دادن زکوة را و ظاهر و علانیه کنند معاصی پروردگار را و در مساجد صدا بلند کنند و دنیا را بالای سر جا دهند و علم را در زیر قدم نهند و قصه ایشان دروغ باشد و غیبت میوه ایشان باشد و حرام را غنیمت خود پندارند و صغیر را رحم نکنند و کبیر را تعظیم ننمایند پس در ان زمان از اسمان لعنت نازل گردد بر بندگان و خداوند سبحان خود شما را بر خود مسلط میکند تا پس بعد از این خصال توقع ما رید انواع عذاب را مثل سنگ باریدن از اسمان و فرو رفتن در زمین و مثل ان چنانچه حضرت وهاب خطاب فرموده که قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ بگو یا محمد بعاصیان زمان که خداوند سبحان قادر است که بر انگیزد بر شما عذابی را از بالای سر شما

یعنی از آسمان و زمین یا از جانب بالا دستان یا زیردستان یعنی از جانب شاهان یا بندگان
یعنی میتوانند که شما را بعلت بدی رفتار گرفتار ستمکار جبار کنند یا گرفتار بندهٔ بدرفتار یا آنکه
شما را مختلف الرای کنند که بسبب اختلاف رأی همیشه جدال و نزاع در میان شما باشد یا اینکه بچشانند
شما را عذاب و عقاب از دست خود شما باینکه بعض شما را بر بعضی مسلط میکنند بر بعض
دیگر پس جماعت دیگر برخواستند عرض کردند بخیر البشر که دیگر نشان آن زمان را بیان فرما
فرمود در هر وقتی چنان میشود که صلوات را تاخیر میکنند و در اوائل اوقات ادا نمیکنند و
تابع شهوات میگردند و مینوشند قهوات را یعنی مسکرات و دشنام میدهند با پدر و امهات
و حرام را دوست میدارند و زکات را ضرر پندارند و مردان تابع زنان میگردند و
همسایه را ستم میکنند و صله رحم را ترک تمام میکنند و حیای اصاغر بر طرف میشود و عمارات عالیه
و محکم و گچ کاری بنا میکنند و کنیزان و غلامان را اذیت میکنند و شهادت خواهش میل میدهند
و حکم بجور میکنند و پیشه بخش میدهند و از رفعت برادر خود حسد میبرند و با شریک
خود خیانت میکنند و وفا کم میشود و زنا بسیار میشود و زنها زینت مردان خود را بیت
میکنند و لباس و مقنعهٔ حیا از ایشان کنده شود و کبر و بزرگی در دلها جا کنند و امر بمعروف
کم کرده و ظاهر شود گناه و خوار کنند امر و نهی را و مال طلب میکنند که ممدوح باشند
یعنی مدح بما است نه بجمال و اگر مال را در راه خدا بدهند جهت وسعت و غنای حال میدهند
نه بعلت رضای رب متعال و از کثرت اشغال دنیا غافل شده اند از یاد احوال عقبی و پرهیزکاری
کم شود و طمع بسیار باشد و بیحساب و هرج و مرج باشد مؤمن ذلیل و خوار باشد و منافق
عزیز و با اعتبار مساجد ایشان آبادان است از بسیاری آمدن اما دلهای مردمان خالی از کار
ایمان بعلت عمل کردن باحکام قرآن و مؤمن را در آن زمان میرساند خواری و خفت بی پایان
پس در آن زمان روی مردمان صورت انسان است و دلهای ایشان دل شیطان کلام ایشان شیرین
مثل عسل و دلهای ایشان تلخ است مانند حنظل پس انسان که کاملند اما ملبسی بلباس انسانند در
آن زمان هر یوم رب سبحان از آسمان ندا میکند که آیا بمن مغرور شده اید یا بر من جرات میکنید ای
بندگان أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ آیا پس گمان کرده اید شما که ما عبث خلق
کرده ایم شما را و اینکه شما بسوی جزای ما رجوع نمیکنید پس خدا ندا میکند که بعزت و جلال خودم
قسم که اگر نبود بعلت وجود بندگان مخلص خود هر آینه دقیقهٔ مهلت نمیدادم عاصیان را
و اگر نبود مانع من پرهیزکاران هر آینه ... نمیکنانیدم ... باران نازل نمیکردم
از آسمان یک قطره و برگ را بر اشجار سبز و برقرار نمیکنانیدم پس عجب دارم از قومی که اموال ایشان
خدایان ایشان است و آمال امید طولانی نیست و آجال و عمر ایشان کوتاه است یعنی انسان هر چند
عمر او قصیر است امل او کثیر است حضرت فرمود ای جماعت با این صفت طمع دارند مجاورت مولای

و نمی رسند باین مکر بواسطه عمل و عمل درست نمیشود مگر بعقل این آخر حدیثی که حضرت
فرمود و آنچه حضرت فرمود که الحال شما مانند برگ بی خار هستید تا مدت صد و چهل سال
نه باینمعنی که الحال بی خار هستید بلکه باینمعنی که نسبت بزمان استقبال الحال برگ بی خار
مانند و شک نیست که هر چه بزمان رسول عالمیان ص اقرب بود اثر سخنان آنجناب در میان
بود و آنچه فرمود که مانند برگ پر خار هستید یعنی اگر خوار هم دارید نمایان نیست و اختصاص
بیکصد و چهل سال این زمان آخر دولت بنی امیه است و قریب بزمان رحلت حضرت صادق
است و ظاهر است که در اول خلافت با وجود دیگر امام ادعای امامت نمود و در مقام خصومت
بود عوام در صدد انتقام از حضرت نبودند و از خوف اصحاب رسالتمآب جرأت نمینمودند
حتی آنکه روزی عمر با حضرت درشتی کرد صحابه یکسر از مهاجر و انصار بیکبار ندا کردند که
درشتی را بگذار بگذار با ابن عم رسول مختار که ما راضی باینکار نیستیم و چون قدری از زمان گذشت
که امام حسین ع ادعای سلطنت نمود قتال با او نزد جهال واجب مینمود و در خلافت اول که
با امام ع نبودند بر ضد امام هم اطاعت نمینمودند با وجود یکه ادعای حق میکردند و در
این زمان اگر مدعی سلطنت بود هر دم بر ضد او مجتمع بودند و اگر ادعای امامت نمینمودند
او را بحال خود میگذاشتند چنانچه حضرت سید سجاد و حضرت باقر و حضرت صادق ع
که متعرض خلفای زمان خود نشدند کسی هم با ایشان قتال و جدال نمینمود اما نوبت امامت
که بموسی بن جعفر ع رسید با وجود آنکه آنجناب زیاده از کثرت ایام تقیه مینمود باز از
ظالمان در امان نبود بعدم اعانت ظلم و خلفای بنی عباس ... حتی آنکه آن امام ع را در
نهایت اهتمام از مرقد سید الانام دعوت نموده چندین عام محبوس کردند با وجود آنکه خاص و
عام تمام میدانستند که حضرت در لیالی و ایام همه در فکر و ذکر عبادت پروردگار است و از خلافت
و سلطنت جهال بیزار است حتی آنکه در ایام محبس مکرر خبر میآوردند که انس و بطاعت
گذران میکنند و از وضوی شب نماز صبح را بجای میآورد مع ذلک او را نگذاردند که امام بعبادت
رب علام قیام کند و همین سبب بود که مزار آن بزرگوار در بغداد واقع شد و همچنین علت
وقوع مزار امام محمد تقی ع در آن دیار در ظاهر کار همین ظلم مردم در انکار شد که تمام حکام
ائمهٔ انام را بجبر تمام نزد خود میآوردند و الا ایشان خود باختیار از مرقد سید ابرار جدا
نمیشدند و اما حضرت رضا ع اگر در ظاهر کار با اقتدار مینمود لکن چنین نبود بلکه مأمون
ملعون نیز همین اراده حضرت را برده بود که محبوس و از نزد او باشند و غرض اعتکاف
مایل کردانیدن اهل دیار شیعه و اخیار بود و از یاده شدن معین و انصار چنانچه در ذکر احوال
حضرت همین گفتار از خود آن نابکار ذکر شده هر که خواهد رجوع میکند پس علت ظاهری
وقوع ... در طوس نیز آشکار شد و همچنین ائمهٔ دیگر امام علی النقی و امام حسن عسکری ع

که مزار ایشان در سامره واقع است بعلت آنکه دشمنان دین و مفسدان زمین خلفای بنی
عباس در آنجا مکان گرفته بودند و حضرات مانند محبوس بودند و الا آنکه هر یک از امامان
در عمران آنان و اقامه دعای بجد میفرمودند وَاجْعَلْنِي عِنْدَ قَبْرِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ ص مُسْتَقَرًّا
وَقَرَارًا یعنی ای خداوند مهربان قرار ده مکان حیات و ممات مرا نزد قبر مطهر سید عالمیان
پس از جملهٔ امتحان ظاهر شد حکمت غیبت صاحب الزمان ع زیرا که چون روز بروز
قساوت ... میکرد و بمرور دهور و ایام قباحت امور بد نزد عوام برطرف میشد
و عزت اهل شرف در نقصان بود پس چنانچه در زمان غصب خلافت با وجود یکه
حضرت امیر ع مدعی خلفا بود و خلفا جرات قتال نکردند از خوف عدم اعانت
خاص و عوام و در آخر کار بجایی رسید که امام حادی عشر هر چه مکرر فرمود که
با دنیای شما رجوعی نیست با وجود او در ضرر پنداشتند و او را بحال خود وانمیگذاشتند
این سبب بود که جناب رب این شاه عجم و عرب را پنهان نمود بعلت ظلم ظالمان حاصل
پس بعد از صد و چهل که حال مردم این شد که امام ع را با وجود یکه تصرف در مال نکند
حبس کنند اما قتال نمیکردند باز رب متعال نعمت را پسند ننمود و امام ع ظاهر
بود و بعد از مولود آن امام مسعود که سال دویست و پنجاه بود و مسموع شده بود
و مسموع شده بود که امام ثانی عشر قاتل هر کافر است همه در صدد اضرار او بودند حتی عم
او جعفر پس خالق اکبر آن نور را مستور کرد و بانگاهی نزد بعضی ظاهر میشد تا مدت هفتاد
و کسری که فساد کار زیادتر شد پس در کار استتار او را محکمتر نمود و غیبت کبری رخ نمود و
همین نشان بود که سید عالمیان ص فرمود پس عموم عصیان در این زمان غیبت ظاهرتر
شد اگرچه کافر اول کفر او اشد از هر کافر بود اما انتشار عصیان در زمان بعد زیادتر شد
زیرا که بنای صد اول بر جا مانده بود و بنیان ظلم و عدوان محکمتر میشد و سال غیبت کبری را
سال تناثر نجوم نامیدند بعلت آنکه فضلا و علما و زهاد و نواب آنجناب بسیار از دار فنا
رفتند مثل محمد بن یعقوب کلینی ره و امثال آن پس سید عالمیان ص در آنچه ذکر شد ... بیان
فرمود که این تسلط ظالمان از فعل جهالت و از کردهٔ اهل عصیان چنان میشود پس صادق است
آیه قرآن که ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ ظاهر شد فساد در بیابان و دریا
از غیبت صاحب الزمان ع بعلت کردهٔ مردمان و صادق است فرمودهٔ سرور عالمیان که اعمالکم
عمالکم زیرا که اعمال جهال که عدم اعانت بخلیفهٔ رب متعال است مردم را باین حال انداخت که
در حقیقت وبال اعمال خود است غیبت امام و اگر هم الحال حال خود را باصلاح آورند خلیفه
حق را ... غرض ... از احادیث بسیار آشکار میشود آنکه فتنه و فساد در روز
هم بعلت عدم اطاعت ائمهٔ اطهار شده چنانچه در کتاب مروی است از صعصعة بن صوحان که گفت

بودی جناب امیر حضور جماعت کثیر خطبه میخواند یعنی بر سر منبر فرمود سَلُونِي قَبْلَ
قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي سؤال کنید از هر چه خواهید پیش از آنکه مرا نیابید پس صعصعه بر
خواست و عرض کرد یا امام عالی مقام بما اعلام کن که دجال کی خروج میکند فرمود از چیزی سؤال
کردی که پرسش از او عالم نیستم در تعیین وقت آن و اما بدانکه رب رحمن نشان آن زمان را بیان
کرده پس حفظ نما که هر زمان که این علامات نمایان میشود وقت خروج دجال است
هرگاه مردم ضایع کنند نماز را و خیانت کنند در امانات و دروغ را حلال دانند و ربا خورند
و رشوه در حکم گیرند و عمارات عالی و محکم سازند و دین خود را بدنیا فروشند و سفیهان را
عامل و کارگزار خود کنند و با زنان مشورت کنند و قطع رحم کنند و تابع هوا و هوس شوند
و خون ناحق را سبک شمارند و حکومت و ظلم را فخر دانند و امرا فاجر باشند و وزرا
ظالم و نویسندها خائن و قاریهای قرآن فاسق و ظاهر گردد شهادت زور و علانیه شود
فجور و بسیار باشد بهتان و گناه و طغیان و زینت کنند قرآن را ... باشد
و مساجد را طلاکاری کنند و طولانی شود منار و بسیار گردند اشرار و صفوف نماز جمع
باشد و دلها مختلف و بشکنند عهدها را و شرکت کنند زنان در تجارت مردان از حرص
مال و فساق بلند کنند صداها را بغنا و ساز و کسی منع نکند و بزرگ هر قومی رذل ترین آنها
باشد و از فاجر ملح گویند از ترس شر و کاذب را تصدیق کنند و خیانت کار را امین خود
کردانند و یکدیگر را لعنت کنند و صاحبان فروج بر سروج و زین سوار گردند و زنان
شبیه مردان و مردان شبیه زنان شوند در لباس و شهادت بجهت ... و درس فقه خوانند برای
جهت خدا اختیار کنند عمل دنیا را بر عقبی و گرگ بلباس میش باشند و دل ایشان متعفن تر
از مردار باشد و تلخ تر از زهر پس در این زمان تعجیل باید نمود خروج صاحب الامر ع را
و در آن زمان بهترین مساکن بیت المقدس است پس اصبغ بن نباته قیام کرده عرض کرد
... کیست دجال فرمود که دجال صائد لقب اوست ابن صائد نام و شقی ...
کسی است که او را تصدیق کند و سعید آنکه او را تکذیب کند بیرون میاید از بلدی که
نام آن اصبهان است از محله یهودیه چشم راست او معیوب است و چشم دیگر در پیشانی
اوست مثل کوکب صبح درخشان است گویا خون در آنست در میان دو دیدهٔ او نوشته است
کافر حقا که هر کسی میخواند در همه دنیا و بحار سیر میکند و آفتاب با آن ... رفتار میکند
پیش روی او کوه هست از دخان مؤلف گوید سابقا ذکر شد که آیات سورهٔ دخان در زمان
... دجال نازل شد پس یَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ مراد همان دخانست که خدا بیان فرموده
... پس حضرت فرمود که ... سوار است ... کوهی است سفید مانند
نان که ... بر خر سوار است که هر قدم آن یک

میل ماه را طی میکند یعنی این که عبور میکند آب بزمین فرمودیم و ندا میکند بلند که چون
انس میشنوند میگویند بیایید نزد من دوستان من انا الذی خلق فسوّی وقدّر فهدی
انا ربکم الاعلی منم آنکه خلق کرده ام و منم رب اعلی حضرت فرمود این دشمن خدا چگونه
خدا و الهه است این لعین کور دوار در کوچه و بازار میگردد و طعام و شراب میخورد و خدا
خورندهٔ طعام نیست و جسم و جوهر نیست و اعور نیست و اکثر اعوان و انصار ان نابکار
اولاد زنا و معصیت کار میباشند پس فرمود میکشد او را بالشکر او خضر بعد فرمودهٔ آنکه عیسی
عقب سر او نماز میکند پس خبر خروج خود را فرمود و فرمود دیگر سؤال مکنید از احوال بعد
از این که سید نبیین از نزد گفتن نفرموده **ایضاً** در بحار مروی است که عبد الله بن سلیمن دانا
بود بکتب آسمان پس در انجیل خوانده بود که خدا فرموده بعیسی ع که من ترا باسمان بالا میبرم تا
آخر الزمان ترا نازل میکنم بزمین تا ببینی عجایب امت سید نبیین ص را و از جهت آنکه اعانت کنی
این امت را بر کشتن این لعین دجال و در وقت نماز ترا نازل میکنم تا با این است مرحوم نماز کنی
ایضاً در بحار مرویست از ائمهٔ اطهار که سید ابرار فرمود چونست حال شما در وقتیکه
هر گاه فاسد گردند زنان شما و فاسق باشند جوانان شما و امر بمعروف نکنید و نهی از منکر را
ترک کنید پس عرض شد که چنان میشود فرمود بلکه بدتر از آن میشود پس چه میشود در حالیکه
امر میکنید بمنکر و نهی میکنید از معروف عرض شد چنان زمان در میان می آید فرمود بدتر
از آن نیز میشود چو بند در وقتیکه نیکی و احسان را بد میدانید و ظلم و عدوان و عصیان را خوب
میدانید **ایضاً** حضرت فرمود می آید زمانیکه مردمان اشرف ایشانست و همت کسان یکسان
مصروف شکم ایشان است قبلهٔ مردمان زنان ایشانست فرمود بعد از ظاهر شدن این علامات
و نشان سلطان جابر و حاکم قاهر و ظالم و کمی باران و گرانی نان در میان بلاد بهم رسد پس از جملهٔ
اینسخنان نمایان شد علت پنهان بودن صاحب الزمان ع **وانجمله** کسانیکه صاحب الزمان ع را
دیده اند کامل بن ابراهیم است که ایام چند بمذهب مفوضه بود یعنی اعتقاد کرده بود که خالق عباد
ائمه را خلق نموده و همهٔ امور را بایشان تفویض فرموده حاصل اینجا هل ببرکت امام کامل عادل کامل
گفت کامل نام که بخدمت امام حسن عسکری ع رفتم لباس بسیار قیمتی در بر داشتند در دل مشکل
کردم با خود که این لباس در خور امام ع نیست پس حضرت از باب اعجاز لباس آستین را پس کشید
بمن نشان داد و فرمود این لباس برای نفس است و آن نازک جهت ناس پس من نشسته بودم
پرده که ناگاه باد پرده بلند نمود کودکی مانند ماه در آنجا بود فرمود یا کامل بن ابراهیم من لرزیدم و
ترسان گفتم لبیک ای آقا فرمود آمدهٔ نزد ولی خدا و حجت او که سؤال کنی که آیا داخل بهشت میشود کسیکه
مذهب ترا ندارد یعنی مفوضه نیست گفتم گفتم آری والله آمده بودم که این سؤال را بکنم فرمود داخل
بهشت میگویند جماعتی که نام ایشان حقیر است بعلت آنکه از شدت حب علی ع قسم بحق علی ع یاد میکنند پس

ساعتی

ساعتی سکوت نمود و باز فرمود آمدهٔ که سؤال کنی از حقیت اعتقاد مفوضه دروغ میگویند
چنین نیست که خداوند مبین امر دین را بما تفویض کرده باشد بلکه دل امامان ظروف
مشیت خداست یعنی هر چه خدا بخواهد در دل ما همان را داخل میکند که بعبارت دیگر یعنی
ارادهٔ ما با ارادهٔ خدا موافق است چنانچه خود خبر داده بفرمودهٔ خود که وما تشاؤن الا
ان یشاء الله یعنی نمیخواهید شما مگر هر چیزی که خدا خواهد گفت بعد از آن پرده بجا آمد هر چه
من سعی کردم که باز بلند کنم نتوانستم پس حضرت امام حسن ع با تبسم بمن فرمود ای کامل چون
بود خبر دادن حجت خدا بمقصودی که در دل تو بود گفتم راست کامل که بدان زمان ایمان صحیح داخل
در دل من و بعد از آن دیگران امام و [illegible] حاصل هر عاقل و جاهل که تامل تام در
کلام ملک علام و احادیث سید انام ص و اخبار ائمه ع کند یقین میداند که تمام دین همین است
که اعتقاد کند بوجود صاحب الزمان ع زیرا که نظر بعدل و احسان خداوند مهربان ظاهر و نمایان
است که با رسول عالمیان ص که احب بندگان است مثل بندگان دیگر سلوک میکند پس البته چنانچه
بسلیمن پیغمبر شاهی این دنیا را داده است عباد و اولاد او نیز خواهد داد پس در حقیقت خدا دنیا
قسمت فرموده آنچه نامرغوب بود بدیگران داد و مرغوب از آخر که عاید زیرا که در رجعت
اشرار همه برطرف میگردند حتی شیطان در زمین نیست چنانچه بیان شد که وقت معلوم که
آخر مهلت اوست ظهور صاحب الزمان ع و عمرها طولانی است حتی آنکه موافق روایت
کمتر عمری آنست که اقلاً چهل نفر اولاد و اولاد بهم رساند و برکات آسمان و زمین همه پیدا میشود
و چون در نصفهٔ اول اشرار اکثر از اخیار بودند و در حقیقت نامرغوب بود زیرا که تمام آن را
با عیوب بود از کوتاهی اعمار و کثرت [illegible] بوجود اشرار جن و انس پس خدا که ائمهٔ هدی را
شاه گردانید و دید که بعلت عدم قابلیت خود مردم تابع امثال یزید ند و چون خود خبیث اند
اختیار میکنند جهت خود خبیث را پس بموجب الخبیثات للخبیثین مانع نشد که بگذارد که باختیار
حق بهم کز قرار گرفتند زیرا که خلیفهٔ اشرار باید اشرار باشد مثل آنکه مهمان را اختیار همهٔ مهمان سرا را
با حدی بدهد و چون داخل گردد صاحب اختیار و خواهد در آن او بزرگ که مار و عقرب و مار است قرار
گیرد که رفع ضرر ایشان را بکند سایر مهمانان که اشرارند و حق قابلیت مکان با مارند او را گذارند و
دور کنند و آن بزرگوار را بمکان بی عقرب و مار رعایت کنند در حقیقت حق بهم کز قرار گرفته و چنانچه
صاحب دار متعرض اشرار نشود این نیز عداوت با اشرار نمیبخشد چنانچه خود فرموده ولا یحسبن
الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و کان مکی البته که مهلت دادن
کفار را خیر ایشانست بلکه موجب نقصان ایشانست که عذاب خود را زیاد کنند پس پروردگار کرد اول را
منع نفرمود اشرار را از غصب منصب ائمهٔ اطهار این نیز اختیار کردن ایشان بود جهت ایشان پس عداوت
با دشمنان و لطف و احسان با دوستان همان بود که رب در رجعت کرده پس علاوه بر نعیم جنت حور و قصور

در این دار نیز نعمت بسیار بر نیکان از نیکان خداوند همه یان عطا میکند وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ
صادق است عاقبت با نعمت ایام رجعت و قیامت از بعضی احادیث ظاهر میگردد که خالق اکبر کرخبر
البشر را خبر داد که بعد از تو اهل فساد چنان و چنان میکنند با اولاد امجاد تو باز خود حضرت رسالت
فرمود که اینها خبر تو میباشد نیز اگر موجب شادی همتر است و برای کافران بدتر است حق آنکه
رسول عالمیان صلعم که خبر بفاطمه ع داد شهادت فرزند پس فرمود که خداوند از اولاد او بوجود
می‌آورد فرزند احدی را که پادشاه تمام زمین میشود و امامت تا قیامت در ذریه او قرار میدهد
پس جناب فاطمه ع دلشاد شد نیز اگر دیدن بجید مکان بهتر دنیا از جهت اولاد او اختیار
فرمود پس انکار نمود حاصل خداوند عادل چنین میکند که هر کسی باختیار خود هر که قابل است اخذ
میکند مثل آنکه تحصیل علم و مال هر دو ممکن است یعنی یک کدام هر کس موافق حال خود قابل
هر چه هست از طالب میگردد همچنین ائمه دین و مفسدین زمین راه هر دو خبر داد که بعد از
این نیز زمین ملک بی‌حاجت و هر که آخر را اختیار کند بهتر است پس هر که لایق هر چه بود بعد از
رغبت نمود پس خبر کردن بر ناقابل که خوب را قبول کند بیجاست مثل آنکه امام عادل کامل امام
ظالم جاهل هر دو داد هر که قابل هر کدام بود او را پسند نمود چنانچه امام ع در
در کلام معجز نظام قسمت فرموده بقول خود ائمه یَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ائمه چند هستند که راه نار را
نشان میدهند حاصل پس خدا چنان پسند نمود که باختیار حق تمکین قرار گیرد نیز اگر امثال
قابلیت امامان را دادند بنابعان ابوسفیان و خبیثان اولاد ایشان همان ناکسان را قابلند که خود امام
خود میگردانند پس خدا آب شیرین و گوارا عطا فرموده و آب شور تلخ هم خلق نمود پس کسان شیرین
کل مایل با آب شیرین میگردند و مجلس اخرین دنیا را میطلبند که شیاطین در زمین نیستند و کسان آب
دین کو یعنی منافقین چند را خداوند میگیرند و این دولت او را اختیار میکنند و چون خود اشرار اند
امارت اشرار را سزاوارند از آنجهت اسم امیر المؤمنین ع را سید نبیین بعلی بن ابیطالب ع کذا درد
او را امام المتقین فرمود نیز آنکه امیر صاحبان تقصیر مثل خود ایشان حقیر و صاحب تقصیر بود
پس خلافت غاصبان در حقیقت از جهت این گناهکاران بجا بود و اتفاق غدار سزاوار این سزاوار
صاحبان اختیار بودند و قابل خلافت اخیار نبودند حاصل هر عاقل که تامل تمام کند در عدالت رب
علام میداند که الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر تمتع میدادند چه اگر بسیار مؤمن در حیات اول بار هم کرفتار
مصایب بسیار بوده مؤمن دیگر در رفاه حال گذران کرده و در دار عقبا که هر دو از نعیم جنت
لذت میبرند پس یکنفر نیز ان کرده و همچنین دو کافر که یکی در حیات اول بد گذران کرده و آن یکی
خوب در دار عقبی که هر دو در نار اند پس گذران بد دنیا خسران است اگر چه میتوان گفت که گذران
خوب دو مؤمن و دو کافر در اینجا بتفاوت است نهایت با وجود نعیم عذاب جحیم و دوام هر دو در آن
خوبی عیش تا ابان تلافی دنیا را تمیز کند نهایت بنا بر حقیقت رجعت و زنده شدن مؤمن و کافر

خداوند کریم

خداوند اکبر عنایات تر است و بر هر کس ظاهر است که در مرتبه آخر که نعیم بهتر بود خدا برای
او ذخیره فرموده و از احادیث بسیار آشکار میگردد که در زمان خروج صاحب الامر ع منادیان
رب رحمن در قبور مؤمنان ندا میکنند که با فلان صاحب و امام شما خروج کرده است خواهی
رجوع کن بدنیا و خواهی در نعیم عقبی بمان و در حدیث دیگر مروی است که چهل صباح از آسمان
باران می‌بارد و چنانچه باران آبان دیگر گیاه و اشجار را زنده میکند آن باران بقدرت رب منان
از قبور معروف و محشور میکند همه را کفن مثل گیاه از زمین بیرون می‌آیند پس هر مؤمن یا کافر در دار
دنیا دو گذران دارد یک بد و یک خوب اگر بدی را اول اختیار کرده در حیات دویم بار تلافی میشود
چنانچه احادیث امامان نیز دلالت دارد بر آنکه هر کسی در مرتبه بعد از نقش مفارقت میکند یکبار
بمیرد و یکبار بکشته شود و آیات قرآن نیز ظاهرش مطابق است با این یعنی چنانچه ائمه دین در کل
نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چنین فرموده اند که هر نفسی البته میچشد مرگ را و کشته شدن غیر مرگ است و
ایضا وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ هر آینه اگر مرده باشید یا کشته شده باشید یعنی در زندگی
اول دنیا هر آینه بسوی جزای خدا یعنی جزای دنیوی محشور میشوید که دویم بار میبینید یا کشته
گردید بر خلاف اول و بعد از آنکه کسی دانست که دویم بار از مضاهی دار بر پا میشود میداند که اگر مرگ
بد گذران کند در این حیات اول در حقیقت این مثل خواب است زیرا که بیداری و دنیای بی عیب و نقص
در رجعت است و بهذا یندفع الاشکال عن افعال الملک المتعال و این رجعتهم لطفا است زیرا که علیم
میگردد که مرتبه دویم بار همین دار نیز عود میکند زیاده شوق بطاعت میکند زیرا که این دار را احساس کرده
و لذت غنی و زحمت فقر را دیده و استبعاد آنهم کمتر است پس چون رجعت بدنیا زیاده موجب حصول
است پس اصلح بحال عباد است و خدا ترک اصلح نمیکند حاصل حقیر را یقین کامل در رجعت است
بنوعیکه برب اعلم قسم یاد میکنم زیرا که قرار رجعت چنانچه اظهار شد رافت است زیرا که باقی
این ترک دنیا در اول بار آسهل است و خدا که خود فرموده وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ خدا بر بندگان
مهربان است و چون با وجود حقیت رجعت و قیامت ترک محرمات این دو روزه بی بنا را نکند
نهایت شقاوت است و چون یقین کردن برجعت معین طاعت است را این سبب هر عالی نسب کردن
اولی کاملتر و یقین او محکمتر است را اخبار سید النبیین ص البته ترک دنیا و منصب آن برا او آسان
بقدر استحکام ایمان او و آنچه از احادیث ظاهر میشود آنست که امیر المؤمنین ع چندین بار عود
میکند با استقلال و در عمر دیگر با رسول با جلال حاصل پس حیف است که عاقل ترک این لذات دنیوی
و اخروی بسیار اکند بعلت این دو روزه بی اعتبار که راحت در آن نیست و علاوه بر آنکه فانی است عیوب
دیگر نیز دارد برای یقین کردن باین همین بس است که این دو معبود جاه و منصب اول را برای ائمه اطهار
اختیار نمود و حیات در زمان رجعت نزدیک بنزدیکی قیامت است در خالی بودن از عیوب و از آنجهت
که در آن زمان شیطان نیست توبه هم قبول نیست چنانچه خدا فرموده یَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ

آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ در روزیکه نفع نمیدهد هیچ نفسی را ایمان او در صورتیکه پیشتر ایمان نداشته است پس
بعد از علم بوجود رجعت گویا علم بلذت جنت و درد نار دارد که یکی نقد تو در این دار باو میرسد
و یکی در دار آخرت پس بیشتر باید قطع نظر از این پستی کند خصوصا کسان همت بلند که دائما
در مقاید نیشتر راتب رفیعه می باشند و مثل یهود در حد نیستند که خدا سرزنش بایشان نموده
فرموده أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ آیا بدل میطلبید چیزی را که پست است برتر
یعنی این غلط است پس ضبط این دار از یکی یقین و سستی دین و علم اعتقاد عود کردن باین زمین
ناشی میشود اللَّهُمَّ اهْدِنَا بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ **جواب سؤال** اگر گفته شود که هرگاه در صورت
خوف جان امام زمان ع باید مستور شود و کوتاه کرد پس چرا حضرت صاحب الزمان ع با وجود کثرت دشمنان
جرأت نمود از این سؤال جواب چند میتوان گفت **اول** آنکه ائمه را حصه مقرر بود که زمانده همه
بران زنده شد بود و هر یک از ائمه ع بحسب مصلحت نظر میفرمود و آنچه را مامور بود عمل مینمود
چنانچه احادیث بسیار مطابق این گفتار وارد شده **دویم** آنکه فرار از قضا در پنهان شدن
خوب است که بدانند که خداوند حتم و واجب کرده است شهادت را چنانچه حضرت امام حسین ع
خود فرمود که اگر هر کجا روم کشته میگردم و در این زمین مدفون میشوم بنابر این فرار ننک
و عار بود و صاحب اختیار خبردار بود که در صورت پنهان شدن دشمنان را تسلط نیست پس
در اینجا خوب و در آنجا ناخوب است **سیم** آنکه وجود عالم بسته است بوجود امام معصوم
و بر حضرت امام حسین ع ظاهر بود که بعد از او امام زمان در میان هست بجهت هدایت بندگان
پس ضرور نمایان نبود و صاحب الزمان ع میداند که معصومی غیر او در میان نیست و علت وجود
زمین و آسمان همانست پس باید پنهان شود که ظالمان دست تعدی و عدوان بر او نگشایند و اگر
بقهر و غلبه خدا دشمنان او را دفع میکرد که حکمت مقتضی نبود بعلت آنکه باب امتحان را مسدود
میکرد و ایمان از ابتداء اضطرار حسن کسی را آشکار نمیکند و این علت است که بعد از ظهور امام ع که
مستور باشد که عالم را بنور خود منور میکند دیگر توبه عاصی قبول نیست زیرا که در آن زمان
امور آخرت مشاهده شده پس گویا زمان جزا و حساب است زیرا که ایام عذاب هر بیکتاب است
و نوبت نعیم و لذت صاحبان ثواب است پس صادق است بر آن زمان نیز اسامی قیامت مثل یوم جزا
و ساعت و آخرت و امثال آن و از آنجهت بسیاری آیات که حکایت قیامت است در ظاهر ائمه ما
تأویل بزمان رجعت نیز کرده اند زیرا که ساعت و آخرت اعم است از ساعت رجعت و قیامت
زیرا که در هر دو با اهوال و بدی احوال جهت هر شقاوت مآل موجودات و لذت و راحت و شادی
جهت نیکان آماده است پس یوم جزا است و وقت بخشش و عذاب حذا است شاهد این دعوی
و دلیل این مدعی آنکه در کتب اخبار ذکر شده از سید بن طاوس ره که در کتاب سعد السعود موجود است
که صاحب کتاب فرموده در صحف ادریس ع دیدم که وقتیکه ابلیس از جناب اقدس الهی سؤال کرد

کرد رب

که رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ خدا فرمود مهلت نمیدهم بتو تا قیامت و اما إِنَّكَ مِنَ
الْمُنْظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ مهلت میدهم ترا و عذاب نمیکنم تا روز معین معلوم
بعلت آنکه آن روزی است که واجب کرده ام بر خود که زمین را پاک کنم از شیاطین و کافر
و مشرکین و مختص مؤمنین کردانم و انتخاب کرده ام برای آن زمان بندگان کامل ایمان با اخلاص
و یقین و صاحبان خشوع و پرهیزکاران هر زمان و بی غیبتان در دنیا در آن زمان جمع
میکنم و جان میدهم بایشان در زمین هر کجا که خواهان باشند و نزد ملاعین و نزد منازعین نداء
باشند و عمال را بوقت ادا کنند و زکات را در زمان وجوب میدهند و امر بمعروف و نهی
از منکر شایع باشد و امانت متعارف باشد پس احدی با احدی خیانت نکند و چیزی
بچیزی ضرر نرساند و هیچ صاحب جان از صاحب جان دیگر نترسد و نیش هر صاحب نیش
برطرف شود که قادر بضرر نباشد و حیوان تمام با انسان در یکمکان جمع گردند کسی را باکسی
کاری و آزاری نباشد و برکات از زمین و آسمان نمایان شود حتی آنکه درختان همه بار آورند
و میوه خود را آشکار کنند مردم همه با هم مهربان باشند در مال بایکدیگر شرکت کنند هر کس را
بقدر حال دهند احدی فقیر و بیمال نباشد و بعضی بر بعضی تکبر نکنند و بزرگ بکوچک
رحم کند و کوچک حرمت بزرگ را نگاه دارد و دین حق طریقه و آیین ایشان باشد این
کسان را برای آن زمان جمع میکنم و امیر ایشان محمد مصطفی و علی مرتضی ع و ائمه هدی
میکنم این امتی هستند که من برگزیده ام برای رفیق نبی و رسول خود و وصی او و این بود آنچه
ابن طاوس ره فرموده پس در حقیقت این بعثت رسول و یقین او صیاد خبری بود که
کردند و گذشتند هر یاد کرده و منتظر عود ایشان است مظفر و منصور بعد خسی
و ظهور خواهد بود **ایضا** شاهد دیگر بر آنکه آن زمان در حقیقت مثل قیامت است آن
مفضل در بحار روایت شده که گفته از حضرت صادق ع سؤال کردیم که آیا آن جهت ظهور قائم
آل محمد وقت معین شده نزد شما فرمود حاشا که خدا بکسی خبر کرده باشد گفتم عرض کردم چرا
خدا اعلام نکرده است از ایام را فرمود این همان زمان و ساعتی است که خدا فرموده يَسْأَلُونَكَ
عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ سؤال میکنند از ساعت جزا که مراد
از رجعت و قیامت است بگو علم ساعت نزد خدای منست ظاهر نمیکند آن وقت را مگر خدا
باز فرمود این همان ساعت است که خدا فرموده يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا و باز
فرموده وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ نزد خداست علم ساعت جزا یعنی نزد غیر خدا نیست و باز فرمود
هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً یعنی آیا انتظار میبرند فرجی را مگر آنکه در آید ایشانرا
ساعت عذاب و عقاب رب قهار فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا پس یقین که آمد بعض از علامات
شرایط رجعت و باز فرمود اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ نزدیک شد ساعت قبول نشد

در معشکان شد قبرکه علامت ایخبر است وبان فرموده وَمَا یُدْرِیکَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَکُونُ قَرِیبًا
وجه اعلام کرده است امید داریم که ساعت نزدیک وخواری اش امید این دارند که ببلند
یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِینَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَیَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ یعنی طلب تعجیل
میکنند بان ساعت کسانیکه ایمان ندارند وکسان مؤمن ترسندکانند ازان ومیدانند که حق است
این ایه صریح است بر مطلب بعلت انکه غیر مؤمن یعنی مسلم واهل کتاب همه یقین بحقیت قیامت
دارند بخلاف خروج امام ع که طایفه از اهل اسلام میکویند اکر ایخبر یعنی وجود خفی
البشر است بود چرا خروج نمینمود وجهت تأخیر چه بود ومؤمنین بایقین اند بان فرموده
فرموده الا إِنَّ الَّذِینَ یُمَارُونَ فِی السَّاعَةِ لَفِی ضَلَالٍ بَعِیدٍ اکاه باش که بتحقیق کسانیکه شک
میکنند در ساعت رجعت کم کرده راه هدایت اشتباه کفتم کفتم چیست معنی شک فرمود میکویند
کی است خروج مهدی ع وقائم چه زمان اینها است شک در قضا وقدر خدا حاصل کفتم ان امام
عادل فرمود هر که حد زمانی برای ان معین کند شرکت کرده است با علم خدا وخدا چکونه سر
خود را تعلیم این خلق لئیم کمراه میکند پس فرمود یا مفضل اسم وکنیه ولقب ونسب مهدی ع را
خدا مشهور فرموده در میان مؤمنان ومنافقان تا انکه حجت خدا ظاهر وعیان باشد که احدی
نتوانند انکار کنند که من از وقوع این امور غافل بودم از اینسبب سید عرب وعجم اسم وکنیه ولقب
اورا مشهور کرده که النور علی الطور پس بیچاره اورا انکار میکنند خدا چنانچه وعده داده بجد او رسول
خدا ع دو جاییکه فرموده است هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَیٰ وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَى الدِّینِ
كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی اوست خدایی که فرستاده است محمد مصطفی ص را با هدایت ودین
حق تا اینکه غلبه دهد دین اورا بر همه ادیان هر چند نخواهند مشرکان مفضل کفت پس ایه غلبه
دین ابراهیم است حضرت فرمودی یعنی که خدا امر برسول فرموده که وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ
وَیَكُونَ الدِّینُ كُلُّهُ لِلَّهِ وقتال بکنید با کفار تا انکه اثار فتنه وغبار فساد بر طرف کردد ودین
مختص رب العالمین کردد پس حضرت فرمایند که این قتال با نخالنمان ان نرسیده است الی حال
پس فرموده والله که رفع میکنند همه دینها او میباشند همه بندکان بدین حق اسلام چنانچه خالق
علام فرموده إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ دین پسند رب العالمین اسلام تام است و
فرموده وَمَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلَامِ دِینًا فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ در ان زمان است که هر که خواهد
غیر اسلام است قبول نیست در دنیا وَهُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِینَ معلوم است که عدم
قبول در دنیاست که فرموده وانکسان در اخرت از زیان کارانست مفضل کفت ای اقا
پس دین ابا واجداد سید عباد ابراهیم ونوح واسمعیل وموسی وعیسی ع همه اسلام بود
فرمود بلی همه در قران بیان شده در بارهٔ ابراهیم ع فرموده مِلَّةَ أَبِیكُمْ إِبْرَاهِیمَ هُوَ سَمَّاكُمُ
الْمُسْلِمِینَ ودر قصهٔ اسمعیل وابراهیم فرموده وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَیْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً

از زمانه

فرموده

وابیه مارا بود مسلمان ودر قصهٔ فرعون فرموده حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ
أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِیلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ که خدا حاصرانستکه وقت
غرق کفت منم مسلمان وکفتم ودر قصهٔ سلیمان ع وبلقیس فرمود قَبْلَ أَنْ یَأْتُونِی
مُسْلِمِینَ وبلقیس کفت أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ اسلام اوردم با سلیمان وقول
عیسی ع مَنْ أَنْصَارِی إِلَى اللَّهِ کیست یاوری من در رواج دین خدا قَالَ الْحَوَارِیُّونَ نَحْنُ
أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ شاهد کو فتند عیسی ع را که ما
اوکه ما مسلمانیم جان خدا فرموده وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ودر قصهٔ لوط
فرموده فَمَا وَجَدْنَا فِیهَا غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ بان فرموده قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ تا لَا نُفَرِّقُ
بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ وبان فرموده أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ یَعْقُوبَ الْمَوْتُ
تا جاییکه فرموده وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ پس حضرت حالی نمود که اصل دین همیشه توحید و
عدل ونبوت ومعاد واطاعت وانقیاد بوده حاصل مفضل بعد از کلمات چند دیکر
عرض کرد وقت ولادت ان امام باسعادت معین است فرمود از هفته مطلع صبح جمعه
وان ماه ماه شعبان وان سال سال دویست وپنجاه کذشته از هجرت ومکان تولد ان
بزرکوار در شهریست کنار دجله مسمی بسر من رای ومؤمن محق بعد از ولادت خواهد
دید بر خلاف مشکک پس غیبت میکند در مدتی واو را دوستان خواهند بود وامی
نهی اواز نزد نواب انجناب بیرون می اید مفضل کفت در غیبت خود با کی مصاحب است
فرمود ملائکه ونیکان از جن وبندکان خالص خدا پس فرمود والله کویا او را می بینم با عصا
ورداء وجامه وعمامهٔ رسول خدا که خروج کرده ندا میکند که هر که خواهد نظر کند
بادم وشیث اینک منم ادم وشیث وهر که اراده دارد که ببیند نوح وسام را اینک مرا ببیند
وهر که خواهد ابراهیم واسمعیل را ببیند اینک مرا نظر کند وهر که خوش دارد دیدن
موسی ویوشع را مرا نظر کند وهر که خواهد عیسی وشمعون را نظر کند مرا ببیند وهر که
محمد ص وعلی ع را ببیند مرا ببیند وهر که خواهد حسنین ع را مشاهده کند مرا ببیند وهر که ائمه
دین اماماتی نتیجه حسنین ع است مرا ببیند بیایید ای اهل ادیان مختلفه وبشنوید کتب
خود را همه از زبان من از صحف انبیاء وتورات وزبور وانجیل وقران تا همه را با سن
وجوه بیان کنم که همه کویند حق وصدق اینها همانست ودر ان زمان چهل وشش هزار
از ملئکه وشش هزار لشکر از جن مدد وانصار ان بزرکوار اند بعد از ان حضرت بیان فرمود
طریقهٔ خروج او واو کرفتن بلدان را تا انکه بیان فرمود طریقهٔ بیرون حضرت سر رئیس
سنیان را از روضهٔ معلیه سید عالمیان ص چنانچه در جلد سابق مفصلا بیان شد که در
مدینه در خلیفه شط ناحق را زنده میکند وبدرخت خشک بر دار مینزند وبجور خشک ان درخت

فاطمه ع منع نمود که نفرین نکند والا اکر لب بر نفرین میکشود صاحب جانی در زمین باقی نمی ماند
وبعد از انکه شب رسید امیر المؤمنین ع از جهت اتمام حسنین وزینب وام کلثوم را برداشته بخانهٔ
مهاجر وانصار برده که اکر معین ویار شوند ورجوع ابی بکر ردو انجماعت که یقین معین نشدند مکر
چند کس از مؤمنین پس حضرت امیر ع برسول الثقلین ع عرض میکند قصه وسرکذشت خود را تمام
وخروج طلحه وزبیر بن عوام وقصهٔ عایشه را ومیکوید من ادب کردم خود را باینسبب فرموده
بقول خدا که فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ صبر کن ای رسول چنانچه رسولان دیکر صبر کردند
وبان فرموده وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ پس کلام بسیار عرض میکند تا انکه میفرماید چون دیدم
که معین ویاوری ندارم اقتدا کردم بجناب شما که در وقتی که کسی وسه نفر بودند جهاد نکردی تا انکه جهاد
تمام شد حاصل انکه حضرت فرمود در ان زمان حضرت امام حسن ع قیام میکند واحوال خود را
تمام اعلام میکند ودر صدد انتقام از معویه میباشد ودر انتقام حمزهٔ سید الشهداء فاطمه زهراء
وخامس آل العبا امام حسین ع شکایت از یزید میکند وفاطمه بنت اسد محسن سقط شده را در بر
دارد وجناب حسین ع سرکذشت ایام کربلا را اعلام میکند که ایجد بزرکوار خاص وعام انتقام رسالت
نور از من کشیدند وچه ستمها وجورها وجفایی که بر من واولاد من کردند فریاد از ظالمان پس فاطمه
کریان ونالان میکوید وحاضران همه یکسان خروش میکنند فریاد وفغان بر اسمان میرسد
پس حضرت صادق ع چون باینمقام فرمود کریان بود هر دیدهٔ که در وقت شنیدن اینقصه کریان
نشود فرمود پس قیام میکند دو امام دیکر جدم علی بن الحسین وپدرم حضرت باقر وشکوه میکنند
از ظالمان زمان خود پس من عرض میکنم از منصور لعین پس موسی پسر من شکایت بجد خود میکند
از کرده رشید وتابعان پلید او پس حضرت رضا ع از کردهٔ مامون شکایت میکند وهمچنین محمد بن علی ع
تا انکه علی بن محمد ع از کردهٔ متوکل شکایت میکند پس امام حسن عسکری از کردهٔ معتز بالله وتابعان او
شکوه میکند تا پس قیام میکند همنام رسول ص با عمامه ولباس انحضرت وشمشیر میفرماید ای جد امجد
توهم اسم ونسب وکنیه ولقب نمودم از عجم وعرب شناسانیدی وزمان ولادت من ومکان از ائمه
بیان فرمودی پس منکران امامان مرا انکار کردند وکفتند متولد نشده واکر موجود شده بود خروج
کرده بود تا این زمان در خروج او تاخیر نبود پس نشسته بتقدیر رب اکرم صبر کردم تا این زمان معلوم
در ان زمان که خدا اذن داده خروج کردم ودر امان کافران بد رفتار کردند پس رسول مختار میفرماید
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَیْثُ نَشَاءُ حمد خدا ای را که راست کرد وعده
که عباد را بوده وارث زمین را واینجا درانست بی منازع که هر جا که خواهیم تصرف کنیم وَنِعْمَ أَجْرُ
الْعَامِلِینَ وخوب مزدی است مزد نیکوکاران که هم در این دارا است وهم در القرار پس میفرماید إِذَا جَاءَ نَصْرُ
اللَّهِ وَالْفَتْحُ امد نصرت حقیقی خدا وفتح واقعی وهمچنین حضرت إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِینًا لِیَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا
تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْكَ وَیَهْدِیَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِیمًا از ظاهر اینجا میرسد که تاویل

بمن م

این ایات نیز در زمان سید عالمیان است که خداوند مهربان فرموده إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ هر وقت
که می اید نصرت خدا وفتح در تفاسیر ذکر شده که حضرت از اینسوره خبر وفات خود را استنباط
نموده میتوانند بود که چون این فتح ونصرت را حضرت یافته بود که در زمان رجعت است پس کویا
حق تعالی حضرت را تسلی میداد ودلشاد بر بعد مینمود پس حضرت دانستکه زمان نصرت انجمان است پس
رسیده که خداوند می یابی وعلهٔ نصرت رجعت را امید هد یعنی اکر حال ... دارد مثال کار عجبا
ودر ایه إِنَّا فَتَحْنَا نیز ظاهر است نیز اکر خدا فرمود بدرستیکه ما فتح کردیم برای فتح ظاهر وعیان تا
بیامرزد خدا کناهان مقدم ومؤخر تو را وعلما فرموده اند این چه علت است که پی بعد بکار اخبار
فرموده یعنی مربوط باهم نیست اکرچه در نظر این خاکسار هست که احدی از ائمه اطهار ع فرموده
ربط این کفتار انستکه در سال قبل رسول با جلال بسوی مکه رفت بلعین جنک پس عود نمود ومصالحه
فرمود همه منافقین کفتند در عقب که خاتم النبیین ص کناه کرده که با انجماعت روسیاه اهل مکه قتال
نکرده پس رب ذو الجلال در سال بعد فتح ظاهر داد تا استاد کناه باشان نه دهند پس غرض خدا این
کلام جماعت عوام است وبنابراین که مراد از تاویل این زمان رجعت باشد معنی این درست است زیرا
که مفضل عرض کرد که فدای تو کردم چه کناه بود بر حضرت انجناب فرمود ای مفضل حضرت رسول ص
ملول بود که شاید شیعیان خالص امیر ع بنا اتفاقا تقصیری کنند در عبادت رب کبیر پس بخدا عرض کرد
که کناه شیعهٔ علی ع را بر من بار کن وخدا قبول فرمود پس در ان زمان که مؤمنان حقیقی را وخدا قبول
فرمود پس در ان زمان که مؤمنان حقیقی را خدا زنده میکند وهمه در خدمت انسرور اند وکافران کسان
کرفتار ند خداوند میفرماید ما چنان فتح نمایان ونصرت بی پایان بتو دادیم که کافران یکسان ومنافقان
کرفتار تو باشند تا اینکه بیامرزیم کناه کناهکاران شیعه را که در زمان پیش از تو بوده اند ودر زمان
مؤخر از تو یعنی امامان یعنی در این دار دو مرتبه قرار دادیم عزت ودولت شیعه را که دادن رب غفار
از دعای تو را اشکار کرده وتمام میکند نعمت را بر تو واینمعنی انسب است بربط ایه نیز اکر فتح غایات
روش از زمانست پس حضرت صادق ع فرمود ای مفضل بدانکه این شیعه که کفتم نی بحق م متکفل کناه
ایشان شده کسان مثل تو اند یعنی در افعال واعمال زیرا که شفاعت ما بکسان بی عمل سود ندارد پس
بیان مکن اینحدیث را بشیعیان بلکه غره شوند واعمال را موافق فرمودهٔ ذو الجلال نکنند وایشان در
در قیامت بغیر ... بال سودی نباشد پس فرمود در ان زمان مردمان یکسان مؤمن شده یهود ونصر
نصارا وشه مذهب دیکر در زیر اسمان نیست مفضل کفت شهادت میدهم که علم شما انتخاب شده است و
با مر خدا عمل میکنید وبقدرت خدا قادرید پس حضرت فرمود بان هر مهدی عود بکوفه میکند وحضرت در
ملک خدا میبارد چنانچه بر انبوب بابیدر زمین جواهر وخزانه نهان خود را ظاهر میکند وحضرت
میان مردمان قسمت میکند پس مفضل عرض کرد فدای تو کردم هر که شیعهٔ شماست وقیمتی از او برجاست چه
معلوم شد مفضل شیعه شما باصلاح وسداد بودند اهل فتنه وفساد حضرت فرمود جناب صاحب ... دارد

منقصت م

امتحان اهل عصیان سبز و خرم میگردد تا آنکه کفار زیاده فریب خورند و اقرار بمذهب
خود کنند بعد از ظهور این امور بایشان دروغی بودن حضرت ثابت میکند گناه هر روسیاه ملحد را
که ایشان ابر بنای ظلم و عدوان را در میان بنا و کرده بودند چنان نمیشد حاصل بعد از کلام
بسیار که اختصار شد حضرت فرمود پس بعد از آنکه حضرت صاحب ع همه کفار را بدرک
نار میفرستد از شمشیر آتشبار و همه دیار را تصرف میکند و نوزده سال شاهی او است
جناب امام حسین ع رجعت میکند بدنیا حضرت فرمود چه خوب رجعتی است این
رجعت که در زمین کربلا اصحاب آنجناب همه جمع شوند و لشکر جماعت بیحساب همه زنده
میگردند و پادشاهی و تسلط حضرت از حد و حساب بیرون است و بعد از زمان امام
حسین ع امیر المؤمنین ع شاه زمین میگردد فرمود از بر و بحر و مشرق و مغرب و
ظلمات و کوه و هر زمین که زیر آسمانست تمام را تصرف میکند و هر کس در زمان اوست
و ظالم هر زمان البته زنده میگردد که مظلومان از او در حضور مردم تقاص ظلم خود را
بکنند فرمود اما نوبت رجعت رسول خدا میرسد تمام خاص و عام از اصحاب و اولاد
آنجناب همه بدنیا رجوع میکنند و در حدیث اوصاف بسیار شده که حقیر اختصار نمود
است پس فرمود یوم تبلی السرائر روز یکه امتحان میشود باطن مردمان همان ایام رجعت است اما
زیرا که ابتداء مانند معجزه دوستی کفار اشکار میگردد تا آن بسی شدن اسنجار دوست دار از
دشمن جدا کرده پس فرمود یوم تذهل کل مرضعة عما ارضعت روز رجعت است که هر
زن شیر دهی اگر مؤمنه است از فرح و سرور غافل از فرزند شیرخوار خود میگردد و اگر کافره است
از خوف و هول بسیار غافل از کودک شیرخوار است و آنچه از احادیث ائمه اظهار اشکال
بکار میگردد آنکه مؤمن بخواهش و اختیار رجوع بدار دنیا میکند موافق اراده خود بعضی
و با یک امام و بعضی زیاده چنانچه امیر ع مکرر رجوع میکند و جماعت کفار باضطرار و اجبار
بقدر ستم و ظلم خود بعضی یکبار زنده میگردند و بعضی زیاده تر مثل آنکه هر که ظلم او بجمعی
ضرر کرده در هر مرتبه که یکنفر از آنکسان زنده میگردند که ایشان در حق او کرده اند ان ظالم را
بلا اختیار بپای دار بر میگردند چنانچه مفضل بعد از آنکه از حضرت صادق ع شنید که دو خلیفه
را درخت کهنه دار ایشان است میسوزند عرض کرد ای آقا این آخر عذاب این دار است فرمود
هیهات نه چنین است بلکه هزار بار در پای دار زنده میگردند حقیر گوید عود بدنیا از موتی
و کافر مثل خروج از دنیاست یعنی زنده شدن و مردن مانند هم میباشد زیرا که مردن مؤمن
برضا و رغبت است بخلاف منافق که باجبار و اکراه پس عود بایند دار نیز جهت کفار بی
اختیار است و در این تکرار زنده شدن نیست تعجب بسیار بر ورد تکرار مثل آنکه ایشان ام
سابق اشکار کرده و در این امت نیز نمونه آن نموده چنانچه در اخبار وارد شده که ناوفی کفته

درکتاب

درکتاب دریا مرغی عظیم الجثه آمده و ربع انسانی را قی نموده رفت باز عود کرده ربع دیگر قی کرده
رفت باز عود نموده ربع دیگر قی کرده رفت چهارم بقیه جسد را قی کرده رفت چون این چهار
پاره متصل شد و انسان صحیح شد عود کرده ربع اول را بمنقار پاره کرده بلعید و در هوا پرید
باز عود کرده ربع دیگر را فرو برده تا چهار بار گفت من از این عجایب بسیار حیران مانده بودم ثم
بودم که چرا سؤال نکردم بی عاقل بازها تمرغ از قدرت خالق بی زبان آمده تمام از طرفی اول
کرده دو مرتبه چهارم که مرغ نابدید شد من خطاب بان پلید کردم که این عذاب شدید جهت
چیست و فرمان ده این امر کیست گفت بدانکه منم قاتل امیر مؤمنان ابن ملجم و آن مرغ که اند نیاد
خداوند سبحان این حیوان را بر من مسلط نموده در هر روز چندین بار مرا پاره پاره میکند
و میجوید باز قی میکند اینست احوال من زمان غرض استشهاد بود که احدی استبعاد نکند
حاصل امام عادل فرمود که رسول عالمیان ص چنان و چنان میکند و ما امامان همه در خدمت
او جمیع و ظالمان زمان حضرت تا ظهور حضرت مهدی ع را خدا زنده میکند و حضرت رسول ص
همه را در یکمکان جمع میکند و دو خلیفه را در حضور همه بیان معذور و مبطل و قصه فرستادن
قنفذ را از در باب امیر ع و شدت خالد بن ولید پلید و دیگران را بر در خانه امیر مؤمنان ع میکند
و تقصیر این خلق کثیر را تعداد میکند و قول عمر که اخرج یا علی به بیعت بیا که مسلمانان اجماع کرده
اند بر خلافت ابی بکر و الا تو را میکشیم و جواب خضره جار بیدا همه بیان میکند و جمع کردن حطب
بر گرد خانه امیر ع و فاطمه و حسنین و زینب و ام کلثوم و فضه و جهت میکند که مکرر اهل ری
مخفی بود که ایشان اهل بیت و باز ماندگان منند و بیرون آمدن فاطمه را عقب باب آنجناب میگوید
که برو گفت ایعمر خطاب این چه جرأت است که بر خدا و رسول کرده که اراده داری که خانه ما را
آتش زنی و میخواهی نسل رسول را برطرف کنی و نور اهل شرف را خاموش کنی اینها را بتو گفت نی
جواب گفتی بگذار ای فاطمه این گفتار را امروز رسول مختار حاضر نیست که تو هر کاری را توانی
کرد و ملائکه بامداد آیند شما هم باید مثل مردم بفکر کنید یا بیعت را اختیار میکنید و یا بنار خانه
خانه شما را میسوزانم یاد داری که فاطمه در آن زمان گریان و نالان سوی جانب آسمان کرده میگفت
اللهم انا نشکوا الیک فقد نبیک و رسولک ص تا اخوند او بنا شکایت میکنم بیکسی و بی یاوری
خود را بتو که رسول خود را بردی و ما را بی یار و معین کردند اشرار و حق ما را ستمکاران روزگار
غصب کردند پس میفرماید بعمر که ای کافر تو گفتی بفاطمه ای حمقا خدا نبوت و خلافت را
هر دو بشما عنید هد پس قنفذ را گفتی در را بشکسته داخل خانه شد و زدی تو ای عمر با
در بر پهلوی فاطمه و فرزند او را بر شکم او کشتی و تازیانه بر بازوی آن مظلومه زدی حتی که
گوشواره آن معصومه در زیر مقنعه باز شد و فریاد و اابتاه وا رسول الله مینمود و احدی
او را یاری نمود اینها عوض احسان من بود که امیر المؤمنین ع را پابرهنه بمسجد بردید و علی

کردید بلدان ندا میکنند که هر که اندر سرزمین حق از اندك و بسیار دارد بیاید بگیرد و حضرت
جهت را خواهد داد و خلاصه کلام انکه این ایام رجعت و راحت دنیاست و دولت اول بار تمام
زحمت و رنج و عناست باین سبب ائمه ما اختیار نکردند جواب سؤال اگر کسی گوید که در زمان
خروج حضرت که ملائکه اسمان امداد می آیند چرا در اول ارچنان نشد اول انستکه این
موجب رفع تکلیف است زیرا که باضطرار ایمان میرسد و ایمان باختیار موجب امتحان است نه غیر ان
وازانجهت در ان زمان دیگر ایمان قبول نیست اگر سابقا نبوده دویم انکه امداد خالق عباد
انتشار ایمان است که مؤمن بسیار شود و اینکه اولا اختیار کند و در زمان بسیار مهلت دهد
موجب هدایت است برخلاف انکه طلب کند امری را و فرصت ندهد چنانچه اگر مال از احدی
طلب کنی با فرصت زیاده امید دادن هست سیم انکه چه بسیار که در غیبت شخص مطیعند
و در حضور استکبار میکنند چنانچه یهود در حرم دود ایمان را اظهار میکنند سید ابرار می آید و ما
بر شما غلبه میکنیم فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به خدا فرموده که چون امد انکه خود اخبار میکردند
کافر شدند چنانچه پیش از حضور او بعضی ایمان داشتند که بعد از حضور بجهة حیات ابدا
و جهنمی شدند زمان بعد هم بهمین ایین باشند اگر صاحب الزمان ع در میان بود بسا بوده
که با ایمان چند بعلت حب مال و ریاست و جلال خود را هالك میکردند پس انچه خداوند
پسندیده و اصلح عیال بود که این امر ائمه در صفحه زمین خبری بود ان عود دویم باید
ایمهلت مدید عمر را مهلت قرار دادند که هر شیل خود حق را اختیار کند تا دعوی باز کردید حقیقه
بیدارست نه مثل خواب ذلت و راحت بیند اللهم اجعلنا من اهل الیقین و ارزقنا فی الاخرة
مرافقة ائمة الذین بمحمد و اهل بیته الطاهرین تتمه انچه از مضامین اخبار اشکار میشود
انستکه بعد از خروج صاحب الزمان ع و پادشاهی او نایبان چند از اولاد و در جهان می مانند ان
که سلطنت میکنند چنانچه ابو بصیر از حضرت صادق ع سؤال کرد که ایای شما فرموده اند که
از مهدی ع دوازده مهدی دیگر می اید فرمود بلی نه عمی امام ع بلکه شیعه خالص ایشان
که مردم را بخدا میخوانند و مثل تها سلطانند در حدیث دیگر فرمود چه بسیار از شیعیان ما که
بعد از رفتن اند دنیا دویم باز زنده میگردند و سیصد سال شاهی میکنند با دولت و جلال و از
حدیث فارسیده که حضرت فرمود بخدا که ما اهل بیت رسول ختم بعد از قائم ع هر یک سیصد
و سیزده سال پادشاهی میکنیم در زمین پس جناب حسین ع عود بدنیا میکند و امتداد میکشد ان تا شوارد را
که مردم میگویند عجب است از فرزند سید ابرار ع که این کشتار بسیار بدست او جاری شود پس سفاح
فی ایه یعنی امیرالمومنین ع پس هر یک از ائمه اطهار ایضا ماسید ابرار رجوع بابهدار میکنند و جهت دو کردند
که رجوع بدنیا برای بعضی مکرر است پس میتوان جمع میان احادیث مختلفه نمود که وارد شده در باب مدت
سلطنت هر یک از ائمه اماماه و صاحب الزمان ع که هر کدام که مدت ان کمتر است یا زیاده تدارد

مرتبه

مرتبه یکطوریه است یا انکه مدت کمتر از بکبار است و مدت زیادتر همه رجوعها مثل انکه اخبار
وارد است که حضرت امیر ع چندین هزار سال شاهی میکند مراد همه رجوعات او باشد چنانچه
که در کتاب ایضا اشاره باین طریق جمع شده و چون از حضرت صاحب ع جواب مسایل بسیار از
ناحیه مقدسه بیرون میامد که تمام را علماء در کتب خود ضبط کرده چنانچه سال سیصد و هشت
مسایل بسیار در ظهر عریضه اهل قم نوشتند که در کتب ما اعتبار ذکر شده از جمله بیرون امد
توقیعی از ناحیه مقدسه موافق روایت بحار باین طریق که بسم الله الرحمن الرحیم لا لامر
الله تعقلون و لا من اولیائه تقبلون حکمة بالغة فما تغنی النذر عن قوم لا یؤمنون
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین از این فقرات شکایت حضرت میرسد که فرموده
خود امر خدا و دین حق را تعقل میکنید و میفهمید یعنی نادانید و نه از اولیای خدا میشنوید
و قبول میکنید یعنی با وجودیکه خود راه بحق نمیبرید از اهل حق هم قبول نمیکنید حکمت کامله
خدا موجود است لیکن نفع نمیدهد انبیاء و ترسندگان بکسان بی ایمان پس حضرت در ان نامه
بعد از این فقرات نوشته بود که اگر اراده کنید که بما توجه کنید و ما را واسطه
نزد خدا گردانید و بما سلام برسانید پس بگوئید مثل انکه رب مجید در قران سلام بما رسانیده
که سلام علی ال یاسین السلام علیك یا داعی الله و ربانی ایاته السلام علیك یا باب الله
و دیان دینه السلام علیك یا خلیفة الله و ناصر حقه السلام علیك یا حجة الله و دلیل
ارادته السلام علیك یا تالی کتاب الله و ترجمانه السلام علیك فی اناء لیلك و اطراف نهارك
السلام علیك یا بقیة الله فی ارضه السلام علیك یا میثاق الله الذی اخذه و وکده السلام
علیك یا وعد الله الذی ضمنه السلام علیك ایها العلم المنصوب و العلم المصبوب و الغوث
و الرحمة الواسعة وعدا غیر مکذوب السلام علیك حین تقوم السلام علیك حین تقعد السلام
علیك حین تقرا و تبین السلام علیك حین تصلی و تقنت السلام علیك حین ترکع و تسجد السلام
علیك حین تحمد و تستغفر السلام علیك حین تهلل و تکبر السلام علیك حین تصبح و تمسی السلام
علیك فی اللیل اذا یغشی و النهار اذا تجلی السلام علیك ایها الامام المامون السلام علیك ایها
المقدم المامول السلام علیك بجوامع السلام اشهدك یا مولای انی اشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شریك له و ان محمدا عبده و رسوله لا حبیب الا هو و اهله و اشهد ان
علیا امیرالمؤمنین حجته و الحسن حجته و الحسین حجته و علی بن الحسین حجته و محمد بن علی حجته
و جعفر بن محمد حجته و موسی بن جعفر حجته و علی بن موسی حجته و محمد بن علی حجته و علی بن
محمد حجته و الحسن بن علی حجته و اشهد انك حجة الله انتم الاول و الاخر و ان رجعتکم حق
و ان ناکرا و نکیرا حق و اشهد ان النشر و البعث حق و الوعد و الوعید حق یا مولای شقی من
خالفکم و سعد من اطاعکم فاشهد علی ما اشهدتك علیه و انا ولی لك بری من عدوك

فالحق ما رضیتموه و الباطل ما اسخطتموه و المعروف ما امرتم به و المنکر ما نهیتم عنه
فنفسی مؤمنة بالله وحده لا شریك له و برسوله و بامیرالمؤمنین و بکم یا مولای
اولکم و اخرکم و نصرتی معدة لکم و مودتی خالصة لکم امین امین اگر چه زیارت بسیار
از ناحیه مقدسه بیرون امده که علماء ذکر کرده اند بنهایت از جهت اختصار همین
اکتفا شد و چون از جمله مهمات نیز در کار است دعائی بعد از این زیارت وارد شده ذکر
میشود که جهت قضای حاجت بعد از زیارت خوانده شود اللهم انی اسئلك ان تصلی علی
محمد نبی رحمتك و کلمة نورك و ان تملا قلبی نور الیقین و صدری نور الایمان و فکری
نور الثبات و عزمی نور العلم و قوتی نور العمل و لسانی نور الصدق و دینی نور البصائر
من عندك و بصری نور الضیاء و سمعی نور الحکمة و مودتی نور الموالاة لمحمد و اله
حتی القاك و قد وفیت بعهدك و میثاقك فتغشینی برحمتك یا ولی یا حمید اللهم
صل علی محمد بن الحسن حجتك فی ارضك و خلیفتك فی بلادك و الداعی الی سبیلك و القائم
بقسطك و الثائر بامرك ولی المؤمنین و بوار الکافرین و مجلی الظلمة و منیر الحق و الناطق
بالحکمة و الصدق و کلمتك التامة فی ارضك المرتقب الخائف و الولی الناصح سفینة النجاة
و علم الهدی و نور ابصار الوری و خیر من تقمص و ارتدی و مجلی العمی الذی یملا الارض
عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا انك علی کل شیء قدیر اللهم صل علی ولیك و ابن
اولیائك الذین فرضت طاعتهم و اوجبت حقهم و اذهبت عنهم الرجس و طهرتهم تطهیرا
اللهم انصره و انتصر به لدینك و انصر به اولیاءك و اولیاءه و شیعته و انصاره و اجعلنا
منهم اللهم اعذه من شر کل باغ و طاغ و من شر جمیع خلقك و احفظه من بین یدیه و من
خلفه و عن یمینه و عن شماله و احرسه و امنعه من ان یوصل الیه بسوء و احفظ فیه رسولك
و ال رسولك و اظهر به العدل و ایده بالنصر و انصر ناصریه و اخذل خاذلیه و اقصم به قاصمیه
و اقصم به جبابرة الکفر و اقتل به الکفار و المنافقین و جمیع الملحدین حیث کانوا من مشارق
الارض و مغاربها برها و بحرها و املا به الارض عدلا و اظهر به دین نبیك محمد و اجعلنی
اللهم من انصاره و اعوانه و اتباعه و شیعته و ارنی فی ال محمد ما یاملون و فی عدوهم ما
یحذرون اله الحق امین یا ذا الجلال و الاکرام یا ارحم الراحمین و چون مضمون این دعا
نیز اثبات مدعی است که تمام فقرات ان اشاره بایام ظهور دولت امام ع است لهذا ذکر شد
چنانچه بعد از یقین باین امر معلوم کرد قرائت شود هر امر مشکل به برکت ان امام عادل اسان میگردد
و چه بسیار که خوانده اند و مراد ایشان حاصل شده پس یقین انها کامل گشته که این فرموده امام دین
بوده اول از توقیعات ان با برکات نوعی بود که هر عاقل علم حاصل مینمود که یقین از امام دین است
مثل انکه توقیع بخط حضرت ع در امد جهت ولد عمری اعلی الله درجته که بعد از بسم الله نوشته بود

لعنت خدا

لعنت خدا و ملئکه بر کسیکه حلال داند مال ما را و چون خوانده شد والد عمری گفت از اینکلام
امام ع میرسد که ملعونست هر که مال ناحیه مقدسه را حلال داند اما هر که بخورد مال امام ع
و اما حلال نداند شامل حال او نیست چون او در دل این اقوال را گفت فی الحال در توقیع نظر
کردند حضار نوشته حضرت منقلب شده بود و در ان ثبت بود که لعنت خدا و رسول و ملئکه
بر کسیکه بخورد مال ما را پس اینحال موجب زوال شك بعضی گشت که قلب ایشان از عدم اطمینان انتقال
بایمان کامل یافت خاتمه امامة در کتاب تحفة الزائر ذکر شده که ابو الوفاء شیرازی حکایت کرده
که در زندان ابو الیاس محبوس بودم در کرمان و از شدت و تنگی زندان بخداوند رحمن شکایت کردم و
از جناب ائمه اطیاب طلب نجات کرده بخواب رفتم پس رسول خدا ص را در خواب دیدم که بمن فرمود
چرا اولاد و فرزندم حسن و حسین را شفیع خود نمیکنی از جهت مطالب دنیوی و اما علی بن ابیطالب را
واسطه کن که انتقام تو را از دشمنان و ظالمان تو میکشد گفتم عرض کردم فدای تو شوم چگونه
انتقام مرا میکشد و حال انکه او را ظلم کردند و ریسمان جور و عدوان بر گردن او افکندند و از خانه
بیرون کردند و منع ظالمان خود را ننمود چگونه از ظالم من انتقام میکشد فرمود در انوقت از من
مامور نبود که بدون معین در صدد دفع ظالمین بر اید پس بعلت عدم قدرت نبود پس فرمود اما علی
بن الحسین ع را در طلب نجات از مکر شیاطین و سلاطین بخوان و حضرت باقر و صادق ع را در طلب
طاعت و توفیق عبادت واسطه کن و موسی بن جعفر را از جهت عافیت از بلاها واسطه کن و حضرت
رضا ع را واسطه سلامتی از سفرها کردان از صحرا و دریا و بیابان ها و امام محمد تقی ع را واسطه وسعت
معاش کردان و امام علی النقی ع را جهت عطاها و نیکی برادران و همسر و طاعت رب سبحان است و حضرت
امام حسن عسکری ع را در طلب اخرت و درجات جنت واسطه کردان و اما صاحب الزمان ع پس
هر زمان که کارد باستخوان میرسد او را بخوان و بگو یا صاحب الزمان اغثنی یا صاحب الزمان ادرکنی
پس چون فرموده رسول انام را تمام رسید من مانند شخص بیدار فریاد کردم که یا صاحب الزمان اغثنی
یا صاحب الزمان ادرکنی پس از غرایب احوال و از معجزه رسول با جلال در همان حال بیدار شده دیدم
کسان سلطان بند و زنجیر مرا برمیدارند پس شکر خداوند بجای اوردم و دعائیکه متضمن است توسل
بهر یك از ائمه ع اینست اللهم صل علی محمد و اهل بیته و اسئلك اللهم بحق محمد و ابنیها الحسن و
الحسین علیهما السلام الا اعنتنی بهم علی طاعتك و رضوانك و بلغتنی بهم افضل ما بلغت احدا
من اولیائهم فی ذلك و اسئلك بحق ولیك امیر المؤمنین علی بن ابیطالب الا انتقمت لی به ممن ظلمنی
و کفیتنی به مؤنة من یریدنی بظلم ابدا ما ابقیتنی و اسئلك بحق ولیك علی بن الحسین الا کفیتنی به
و نجیتنی من جور السلاطین و نفث الشیاطین و اسئلك اللهم بحق ولیك محمد بن علی و جعفر بن محمد
علیهما السلام الا اعنتنی بهما علی امر اخرتی بطاعتك و اسئلك بولیك العبد الصالح موسی بن جعفر
الکاظم بغیظه علیه السلام الا عافیتنی به مما اخافه و مما احذره علی بصری و جمیع سائر جسدی

وجوارح بدنی ما ظهر منها وما بطن من جمیع الاسقام والامراض والاعلال والاوجاع بقدرتک
یا ارحم الراحمین واسئلک اللهم بحق ولیک علی بن موسی الرضا علیه السلام الا عافیتنی وسلمتنی مما
اخافه واحذره فی جمیع اسفاری فی البراری والقفار والاودیة والغیاض والبحار واسئلک اللهم
بحق ولیک ابی جعفر الجواد علیه السلام الا جدت علی به من وسعک ما استغنی به عما فی ایدی
خلقک وخاصة یا رب لئامهم وبارک لی فیه وفیما لک عندی من نعمک وفضلک ورزقک
الهی انقطع الرجاء الا منک وخابت الامال الا فیک یا ذا الجلال والاکرام اسئلک بحق من
حقه علیک واجب ان تصلی علی محمد واهل بیته وان تبسط علی ما حظرته من رزقک وان
تسهل ذلک وتیسره فی خیر منک وعافیة وانا فی خفض عیش ودعة یا ارحم الراحمین واسئلک
اللهم بحق ولیک علی بن محمد الا اعنتنی به علی امر اخرتی واسئلک اللهم بحق ولیک الحسن بن علی
واسئلک اللهم بحق ولیک وحجتک علی عبادک وبقیتک فی ارضک المنتقم لک من اعدائک واعداء
رسولک بقیة ابائه الکرام المتقدمین الاخیار الا تدارکتنی به ونجیتنی من کل کرب وهم وحفظت
علی قدیم احسانک الی وحدیثه واذرت جمیل عوائدک عندی یا رب اعنی به وغثنی من المخاوف
کل شدة وعظیمة وهول ونازلة وغم ودین ومرض وسقم وافة وظلم وجور وفتنة فی دینی ودنیای
واخرتی بمنک ورافتک ورحمتک وکرمک وتفضلک وتعطفک یا کافی موسی علیه السلام
فرعون ویا کافی محمد صلوات الله علیه واله ما اهمه ویا کافی علی علیه السلام ما اهمه
صفین ویا کافی علی بن الحسین علیه السلام یوم الحرة ویا کافی محمد بن علی وجعفر بن محمد ابا
الدوانیق صل علی محمد واله واکفنی ما اهمنی فی دار الدنیا وکل هول دون الجنة برحمتک یا ارحم الراحمین
یا قاضی الحوائج یا وهاب الرغائب یا معطی الجزیل یا فکاک العصاة اللهم انک تعلم انی اعلم
انک قادر علی قضاء حوائجی فصل علی محمد وعجل فرج ولیک وابن بنت نبیک واقض یا الله حوائج
اهل بیت محمد واقض لی یا رب بمحمد واهل بیته حوائج الدنیا والاخرة صغیرها وکبیرها فی یسر منک
وعافیة وتمم نعمتک علی وهنئنی بهم کرامتک والبسنی بهم کرامتک والبسنی
عافیتک وتفضل علی بعفوک وکن بحق محمد واله فی جمیع اموری ولیا وحافظا وناصرا
وکالئا وداعیا وساترا وواقیا ما شاء الله کان وما لم یشاء لم یکن لا یعجز الله شیء طلبه
فی الارض ولا فی السماء وهو کائن ان شاء الله وچون این دعا جهت طلب استغاثه رسول
وائمه علیهم السلام بطریق استغاثه بسیده نساء فاطمه زهرا علیها السلام نیز ذکر میشود از حضرت صادق
مروی است که هر گاه ترا حاجتی باشد دو رکعت نماز بجای اور و بعد از سلام سه مرتبه الله
اکبر بگو پس تسبیح فاطمه علیها السلام بخوان بعد از ان بسجده رو و صد مرتبه بگو یا مولاتی یا فاطمه
اغیثینی پس جانب راست صورت را بزمین گذار و بان صد مرتبه بگو و باز بسجده رو و صد و ده مرتبه
گو و حاجت خواهد که بر اورده میشود انشاء الله باب پنجم در بیان انکه

دعا واین

دین واین مومنین حق است نه سایر مسلمین و در ذکر ادله حقیت دین مومنین و بطلان دین سایر
فرقهای مسلمین از راه عقل و نقل و حقیت معاد پس در این باب کلام بنا بر ایشان در
هشت مقام باتمام میرسد مقام اول بدانکه مذهب جماعت عوام انست که اصول دین که
موجب نجات انسان است کلمه شهادتین است و مذاهب مختلف سنی در این کلام متفق اند که مقر
بشهادتین در قیامت ناجی است و مذهب امامیه اینست که نجات از عذاب بسته است به پنج
اعتقاد اول توحید دوم عدل سیم اعتقاد بر نبوت جمیع انبیاء چهارم اعتقاد کردن بامامت
ائمه اثنی عشر پنجم معاد پس مذهب فرقه امامیه اگر ملاحظه کردیم در اصول دین مخالف است
با مذاهب سنی اجمعین و موافق روایات بسیار که اغلب علما در کتب اخبار شیعه ذکر کرده اند
و جماعت سنی نیز با بحدیث اقرار دارند و در اشتهار بجائی است که انکار نمیتوان کرد در رسول
مختار فرموده ستفترق امتی تا اخر او لفرموده فرقه فرقه شدند امت موسی بعد از او هفتاد
و یک فرقه یعنی در اعتقادات مختلف شدند و همه در جهنم میروند مگر یک جماعت که متابعت کردند
وصی او یوشع را و امت عیسی بعد از او هفتاد و دو مذهب شدند و تمام بجهنم میروند
مگر یک فرقه که تابع وصی عیسی شمعون شدند و امت منهم بعد فرقه فرقه میگردند بهفتاد
و سه مذهب و تمام هالک و جهنمی میباشد مگر یک فرقه که متابعت کنند وصی من علی را
این روایت از جماعت شیعه است اما عوام هم تمام در کتب خود ذکر کرده اند از سید انام
همین کلام را از زبان خود تا اینجا که مگر یک جماعت که نجات برای ایشان هست و ذکر نمیکنند
این جزو را که ان یک جماعت ان بود در امت موسی و در امت من نیز این شان است و با اینکه از راه
عناد کلام سید انام را تمام اعلام نکرده اند بر صاحبان ابصار این جا حق اشکار است زیرا که
او لا حدیث قدسی از ان اتفاق است و جزو اخیر را جماعت بسیار شهادت میدهند که ایشان
نشنیده اند یا انکه نفهمیده اند چه ضرور که جماعت نزد یکی باشند بخیر البشر کلام انسرور را بهتر
حفظ کرده باشند پس بخبر بودن جمعی تبصیر بصحت خبر ندارد دویم انکه اختلاف انخطاب بعلت
جهت ارشاد و صواب عرفا لا منفعتی در اخبار این نوع بیقین کلام را سید المرسلین
بنوعی تمام میفرموده که منافع ان بیشتر بوده در صورت تعیین نکردن طایفه ناجی کلام بی منفعت
است در بیان بعض قرار او زیرا که اختلاف یهود و نصاری که بر ما ظاهر شده بود زیرا که مذاهب ایشان
موجود است بلکه در فقره امت خود خبر غیبی بود در فایده دیگر در وجود یکی امت ناجی فوا ید ان
بسیار است سیم انکه قطع نظر از اینها کرده از معجزه خیر البریه باوجودیکه جزو خبر را سی ق
کرده اند حق ظاهر است چرا که پیغمبر فرموده که یک طایفه از امت من نجات دارند و تتمه دیگر در نار اند و
این جماعت که همه اقرار دارند به تصدیق خیر البشر و همه فرقهای ایشان که اقرار بشهادتین دارند که تنها
بر قول ایشان موجب نجات از عذاب است پس باید یک فرقه امامیه هالک باشند و هفتاد و فرقه

ناجی این که خلاف مفروض است پس یقین که ناجی همین مومنین اند که اصول دین را پنج میدانند
زیرا که بنابر این نجات جهت همین طایفه است پس از انکه تعیین سید نبیین را نهان کردند خدا وند سبحانه
بواسطه برهان حق را نمایان فرموده ناجین را از جماعت هالکین والحمد لله رب العالمین چهارم
انکه از فضل خالق اکبر هر چند تعیین ناجی را از خبر سید البشر برداشته اند باز حق ظاهر است زیرا که
انسرور خبر دیگر فرموده که مثل اهل بیتی کسفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق چنانچه
خواجه نصیر علیه رحمة الله الملک القدیر در جواب جماعت کثیر التقصیر فرموده که چه فایده از اب
تعیین کردن یک فرقه حدیث را انکار کنید زیرا که تمام علما از خاص و عام این کلام را از سید انام روایت کرده
اند که فرموده مثال اهل بیت من مثال کشتی نوح است که هر که داخل شد نجات یافت از غرق و هر که تخلف
ورزید غرق شد پس در این خبر معین فرموده جماعت ناجین را که تابعین اهل بیت اند و چنانچه در کشتی
نوح اندکی از مردم داخل شدند و تخلف کننده بسیار بود در این هم زمان که سید عالمیان از میان رفت
مردم در ظلمات شکوک و جهل و در بحر پر موج و بلا و ظلم و فتنه و فساد اشقیاء مبتلا شدند سید انبیاء
فرموده اینحال مثال اهل بیت است اگر کسی با اینحال مانده خود را داخل اهل بیت طهارت نمود باعث هلاک خود
خواهد بود پنجم باوجود انکه کلام سرور انام را ناتمام گفته اند باز حق ظاهر است زیرا که دلالت دارد بر انکه
هالک چندین برابر اند از صاحبان نجات چنانچه خدا نیز فرموده اکثرهم یجهلون اکثرهم لا یعلمون پس هر که اکثر
جاهل و بر باطل اند اگر دین حق طریقه و ایین این منافقین بود عکس خبر خالق اکبر و عکس حدیث البشیر میبود
زیرا که بکلام عوام زیادتر اند ششم انکه مناط نجات از عذاب اقامه صلوة است بموجب صحیح و امثال
ان پس اگر وضو و نماز صحیح این بود که ایشان در دست دارند و از شیعیان باطل بود پس لازم بود که سنیان شاکر
باشند و شیعه موصوف باشند بکفران نعمت انکه شکر صرف نعمت است در رضای منعم و ایشان نعمت عمر و
قوت را در عبادت حقیقی صرف میکنند پس اکثر عباد شاکر اند و حال انکه رب متعال فرموده وقلیل من عبادی
الشکور پس تکالیف شاکر مادر هر زمان کم اند پس بطلان عبادت سنیان از ظاهر قرانی فرموده سرور عالمیان
هر دو نمایان است قطع نظر از معنی الخبر از دین مومنین اخذ از کرشته بی اشتباه مانند ماه روشن است که
این طریقه و ایین از امیر المومنین و اولاد او در میان مومنین مانده و راه و طریقه علی حق است البته
اما مطلب اول که ضرور و رئیست بر بیان زیرا که دشمنان هم چنان میدانند که شیعه مطیع امامان اند و حقیقت امامان
که برهان دارد اولا انکه رب رحمن در قران فرموده که وانذر عشیرتک الاقربین پس سید انبیا حسب الفرموده رب رحمن
خویشان خود را ابا رسول چنان کرده با منسوبان و بیان کرد جهت ایشان عصیان را باینها اول که مستلزم علم
تبلیغ است پس ثابت است که تمام احکام را بمنسوبان خود اعلام کرد علاوه انکه دشمنان هم اذعان دارند به صدق
امامان و خدا در قران فرموده که وکونوا مع الصادقین ظاهر است که مراد اینست که در اعتقاد و اعمال
تابع صادقین شوید و ائمه دین جزم و یقین با قرار اشرار هم صادق بوده اند حتی انکه لقب صادق را موافق روایت
سنی نیز رسول خدا قرار داد فرموده برای حضرت جعفر و دین مومنین که جزم و یقین دین جعفری است و دین

جعفری

جعفر دین ابا او است تابع پیغمبر و دین رسول قبول خالق اکبر است اگر چه بعضی از طوایف سنی
نیز دین خود را نسبت بحضرت جعفر میدهند نهایت راوی ایشان ابو حنیفه و شافعی و امثال
ایشان است برخلاف راویان ما که تمام صادق اند زیرا که موسی بن جعفر یا علی بن موسی ع
از انسرور یا ائمه دیگر تا انکه میرسد بجعفر و از او بخیر البشر پس این دین مخطور است بر
خلاف دین دیگر که تمام ماخوذ از بعضی اشخاص کالانعام و ماخوذ از قیاس و اجماع بعض امرا
نار است قطع نظر از اینها تامل تام در اصول این جماعت جهول کرده عقول سلیمه قبول نمیکنند
زیرا که علم و قدرت و اراده را عین ذات ندانسته اند بلکه خدا را قادر بقدرت جدا دانسته
اند پس خدا را محتاج نموده اند و رویت را بر او محال نمیدانند پس صفات جسم را بر او ثابت کرده
اند و قبح را بر او جایز میدانند علامه حلی ره در کتاب منهاج الکرامت فرموده از راه عقل واجب
است متابعت دین اثنی عشریه زیرا که احسن ادیان است که از سخنان ایشان حسن این بر ادیان
دیگر نمایان است زیرا که هر گاه خوبی را برای بزرگی اثبات کنند موجب غضب ان نمیگردد بر خلاف
بدی که اگر بدان بزرگ نسبت دهند تهمت زده اند و بر فرض وقوع هم ذکر ان بد است خلاصه
علامه ره فرموده است مذهب امامیه انست که خدا عادل است و حکیم فعل بد از او سر نمیزند
و افعال او همه بعلت غرض چند است و بعلت مصلحت است و کار عبث نمیکند و ظلم از او
صادر نمیشود و مهربان است میکند کاری را که انفع برای بندگانست و بنده را فاعل مختار خلق
کرده و اجبار در کاری نفرموده و وعده ثواب و عقاب داده بر ان کسانیکه احتمال خطا و نسیان
نمیرود بایشان و بعد از رسول ص ردیف نموده است رسالت را بامامت تا قیامت که همه منصوص
و مخصوص هدایت مردم موجود شده اند تا عالم و بنی ادم خالی نباشند بحکم از لطف و کرم
خداوند رحمن و رسول خود بیان کرده هر یک از امامان را جهت امتان تا صاحب الزمان ع و امامان
نبی معصوم اند از سهو و خطا و نسیان تا حجت باشد فرموده ایشان برای بندگان و اعتقاد شیعه
انستکه نبی وفات نکرده مگر معین کردن وصی بلکه اوصیاء مثل سایر انبیاء که همه را اوصیاء بوده
چه جای انکه مکرر مذمت میفرموده بدون وصی بودن را اینها بود اصول مذهب مومنین پس بنا
بر این که رئیس دین خود را معصوم میدانند از خطا و نسیان پس صاحب یقین اند در دین خود و گویا
که گویا دین خود را از رب العالمین اخذ کرده اند و اما مذهب اهل سنت برخلاف اینست زیرا که
خدا را صاحب عدل و حکمت نمیدانند و افعال او را بسته باغراض صحیحه ندانسته اند بلکه کل
افعال او را بدون غرض و حکمت میدانند و فعل ظلم و عبث را نسبت بخدا میدهند و افعال خدا
متعال را اصلح بحال عباد نمیدانند بلکه فعل خدا را تمام فساد میدانند زیرا که میگویند کفر و معاصی را
خدا در جوارح عباد ایجاد میکند پس قلب و دیده و دیگر اعضای انسان الات است برای رب رحمن و فاعل
کارها یکی خداست و بنده را اختیاری نیست در هیچ کار و مطیع مستحق ثواب نیست و نه عاصی مستوجب

بعده

عقاب پس اگر نبی را خدا العیاذ عقاب کند و ابلیس و فرعون را ثواب دهد کرده است و انبیاء معصوم
نیستند بلکه کذب ایشان رواست و خطا و نسیان در بعض اوان از ایشان صادر شده و نبی وفات
کرده بدون وصی و بعد از رسول نصب امام ع با جرم ایام است چنانچه ابوبکر را جهت اینکار اختیار
کردند برضای عمر و چهار نفر دیگر بعد از او عمر سرور است بگفته و وصیت ابوبکر بعد از عمر عثمن
بگفته عمر که شش نفر را جهت اینکار اختیار کرد بعد از عثمن امیر مؤمنان ع و بعد از شهادت حضرت
اختلاف در میان امه بعضی امام حسن ع را خلیفه میدانند و بعضی معویه بن ابی سفیان دشمن
خاندان نبوت را پس امامت را در بنی امیه میدانند تا زمان دولت سفاح که امامت از او شده بعد
او در بنی عباس میدانند تا زمان معتصم زیرا که سفاح اول خلفای بنی عباس بود و بعد از او منصور
حاصل آنکه جماعت جاهل این اشخاص غیر کامل را امام میدانند و هر عاقل میداند که این باطل است
زیرا که غرض از نصب امام ع آنست که نعمت بر انام تمام باشد و هر امر ناقص بواسطه او تمام شود و
هرگاه خود ناتمام باشد چگونه موجب اتمام دیگران میشود پس هرگاه انسان دانست که بعد از سید
عالمیان ص اختلاف عظیم در میان امه باید راهی را اختیار کند که بی اشتباه باشد و ترس و بیم در معنا بعث
آن نباشد و این راه که بی اشتباه است طریقه اهل بیت سید المرسلین است زیرا که سنیان هم امامان را از
صادقین میدانند جزم و یقین پس در متابعت ایشان خوف و ترسی نیست و اگر گویند که شیعه تابع ائمه
نیستند که این انکار بدیهی و امر آشکار است زیرا که بودن مذهب شیعه از ائمه اطهار در وضوح
کالشمس فی رابعة النهار است و هر که در آن تفکر کند و شک داشته باشد یقین بی ابصار است که حقیقت
حمار است اگر چه ادله بسیار است که هر کس داند که این مذهب مؤمنین از اهل بیت اطهار است نهایت ذکر
همه موجب طول است پس اولی اختصار است با خصم بچند کلام مطلب را باتمام میرسانیم **اول** آنکه
شیعه قایلند بامامت امام حسین ع و هر که قایل شود بامامت او حق است بعلت آنکه باقرار اهل
اسلام سید انام فرموده درباره حسنین ع که دو سید جوانان بهشت اند پس سرکردگی و امامت بهشت
با اوست و باز بقول ایشان سید عالمیان ص فرموده حسین منی و انا من حسین هرگاه ختمی پناه فرموده
حسین از من و من از حسینم یعنی جدایی در میان نیست اینها اصل خصم و ادعای امامت کردن او هم که
بر احدی از امت مخفی نیست و چنین کسی که با سید نبیین بی حد یکانه باشد و یقین بنده که وفای اهل
بهشت باشد البته عمل زشت و کذب بر او روا نیست پس ادعا صادق و این اصل مدعی است **دویم**
آنکه شیعه قایل شده اند بامامت حضرت رضا ع و بقول سنی و شیعه آنجناب از اهل جنت است و
از علما و کاملین و هم در وصال سواء هم بعدالت پس موافق اقرار ایشان آنحضرت قابل امامت بود
نهایت کلام جماعت کالانعام میتواند این باشد که اجماع بامامت او نبود و حال آنکه او هم بقدرت
از جور اقرار بیشتر ابوده حضرت برای اینکار نبود حتی آنکه درهم و دینار بنام آن بزرگوار نقد داده پس
این اعتقاد هیچ فساد ندارد بخلاف اعتقاد اهل عناد **سیم** آنکه شیعه میگویند امام در زمان هم موجود شد

و غایب گشته و مکان غیبت را نیز نشان میدهند و هر که چنین میگوید بر حق است قطع نظر از
بینه و برهان دیگر اما اگر جماعت کثیر خبر میدادند که اینمکان قبر و مزار فلان عالم یا فلان تاجر است
یا آنکه این خانه مسکن فلان بود احدی قادر بر انکار بود یا نه اگر گویی ممکن بود انکار باوجود این شهود
که خلاف از مشاهده و عیان است زیرا اگر قبور امامان و سایر مردمان بعلت احدی هم چنانست که از
گفته پیشینیان بر دیگران ظاهر میگردد و اگر گویی مکان غیبت را نشان دادن با مکان قبر فرق دارد
که این بالبدیهه باطلست پس یا باید قبور انبیاء و ائمه هدی را در شک بود یا آنکه مکان غیبت را نیز
اقرار نمود مثل سایر امور سابقه از زمان ما **چهارم** آنکه شیعه میگویند که صحیفه سجادیه قول
امام زین العابدین ع است اگر گویی چنین است که در فقرات دعا ایشان بر بطلان سنیان دلالت دارد بلکه
تصریح بر مدعی دارد که حقیت مذهب اثنی عشری سر باشد و اگر انکار کنند که این کتاب از آنجناب نیست
که این مانند آفتاب است زیرا که هر کتاب را که جمعی اسناد میدهند باحدی از عباد هر کس یقین میکند
و خبر میدهد که کتاب فلان حتی آنکه اهل یک بلد بلکه یک محله کافی است چگونه صحیفه سجادیه که
در بلاد منتشر است و همه خبر میدهند که از آنسرور است و تمام خاص و عام او را صادق میدانند پس
بالکلام او را تمام صدق و حق شمارند پس هرگاه آشکار شد صدق گفتار امام بیمار در دعای عرفه
فرموده است صل علی اطائب اهل بیته الذین اخترتهم لامرک و جعلتهم خزنة علمک و حفظة دینک
و حججک علی عبادک خدایا درود و رحمت فرست بر پاکان اهل بیت رسول ص آنکسانیکه اختیار
کردی جهت امر خود و قرار دادی ایشان را خزانهای علم خود و حافظان دین خود و خلیفه های زمین
و حجت خود بر بندگان تا آخر دعا پس معلوم است که مدعی چه کسانند و در فقره دیگر همین دعا فرموده
فاوزع لولیک شکر ما انعمت به علیه و اوزعنا مثله فیه و آته من لدنک سلطانا نصیرا و افتح له فتحا
یسیرا و اعنه برکنک الاعز و اشدد ازره و قو عضده و راعه بعینک تا آخر تمام این فقرات دعا است بامام
اخیار صاحب الامر یعنی پس بدل او بیکس شکر این نعمت را که او را صاحب اختیار ما کرده و در دل ما نیز
داخل کن که شکر کنیم این نعمت را و بده از نزد خود باو تسلط و یاری و فتح آسان باو برسان و اعانت کن او را بقوت
و مکنت خود و محکم کردان پشت او را و قوی کن بازوی او را و نگاهداری کن او را بدیده امان خود و یاری کن
او را بملائکه آسمان و برپا دار بآن بزرگوار کتاب و احکام سید انام را خلایق را زنده کردان باو
اندانند و بر طرف کن از دل مؤمنین زنگ و غبار جور و ستم را و نایل بکن باو هر مایل از طریق قویم را و داخل کن باو
ما را در جاده مستقیم حاصل هر عاقل که بنظر کامل در فقرات ادعیه صحیفه کند و اعدا را نسل صادقین
خاتم النبیین شمارد یقین خواهد کرد حقیت دین مؤمنین و کفر و عناد هر فرقه مسلمین فلعنة الله
علی الظالمین و التابعین اجمعین الی یوم الدین و السلم علی اهل الایمان و الیقین حاصل هرگاه عاقل بنظر کامل
تامل تام در گفته عوام کند که بنا بعقیده ایشان رب رحمن بر بندگان ظلم میکند زیرا که خود عصیان را در
ید ایشان خلقت میکند و این ضعیفان را مواخذه میکند و همچنین خود امامان جور را جهت مردمان قرار داد

پس هر ظلم و عدوان که از ایشان صادر میگردد از جانب رب سبحان شده بنابراین تقصیر هم از رب
کبیر است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و خداوند خبیر خود بر خلاف این در قرآن مبین خبر داده که
ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس پس هرگاه فساد زمین از کرده آدمیان است مطابق قرآن
مبین همین دین مؤمنین است زیرا که بنده را فاعل افعال دانسته اند و هر ظلم و فساد که از خلفای ایام و سلاطین
زمان در میان مردمان ظاهر شده تمام بعلت سوء اختیار اکابر و اشراف ایام است که خود ظالم را بر خود خلیفه
کرده و میکنند و الا خداوند علام شاه عادل بتعیین فرموده که اگر مردم عاقل بودند و اطاعت او را میکردند
هیچگونه فساد در بیابان و بلاد نبود و الله لا یحب الفساد و خداوند دوست نمیدارد فساد را پس هر عاقل میداند
که دین کامل همین است که شیعه از ائمه طاهرین علیهم السلم اخذ کرده اند دیگر آنکه جماعت بی بصر میگویند
خیر البشر ص وصیت نمود بنابراین پس خیرخواه امت نبود که با وجود دیگر خود خبر داده بود که بعد از من دیگر
پیغمبری نمی آید امر امت را معطل نمود اگر اکتفا بکتاب خدا فرموده چرا در زمان خود اکتفا بکتاب نمی نمود
که همین کتاب تنها را باطراف بفرستد که البته جهت محال الحاکم سردار قرار میداد بلکه شاهان زمان را در حل
بفرمان تنها اکتفا نکرده و نمیکنند مگر آنکه باحدی خطاب میکنند که فرمان ما را بر مردمان بخوان حاصل جماعت
جاهل نبی کامل را غیر مهربان فرض کرده اند و این نیز نقیض صریح قرآن است که خدا بیان فرموده پس بناب
گفته ما است که رسول ص وصی بلکه اوصیاء تا آخر دنیا را تعیین فرموده رسول ص مهربانی خود را نمود اما
چه سود که مردم خلاف کرده اند و در راستی گفتار ما انکار سید ابرار انکار است زیرا که باقرار ایشان
زمان خود هر وقت سفر اختیار کرد البته صاحب اختیار معین فرمود حتی آنکه سنیان در کتب خود بیان کرده
آنکه در فلان جنگ فلان و فلان را سر کرده نمود که اگر اول را عارضه برسد دیگری لشکر را راهبر باشد
قطع نظر از این کرده در وقت احتضار باقرار جماعت مکار سید ابرار اسامة بن زید را سردار لشکر کرد
که جهاد کند و ابوبکر و عمر را امر باطاعت ایشان نمود همین جهت بود که اسامه بحث مینمود که اگر امیر
نبی است که او را امیر ابوبکر کرده نه آنکه او را امیر بر من غرض آنکه آن رسول که در این قلیلی از لشکر را که
امیر سفر میکند بدون سردار نگذارد چگونه میتوان خود را راضی نمود که سایر عالمیان را بی امام و راهنما
گذارده تا آخر ایام دنیا پس هر عاقل بی دل شک ندارد که دین کامل همین دین مؤمنین است و خدا فرموده الیوم
اکملت لکم دینکم تا آخر که بقول سنیان هم این در یوم غدیر بر رسول بشیر نازل شد **دلیل** دیگر آنکه هرگاه
بی اشتباه شد که دین شیعه از عترت سید المرسلین است یقین که حق همین است بعلت آنکه خدا در قرآن برسول
خود فرموده که و انذر عشیرتک الاقربین و بترسان خویشان نزدیک خود را و احدی از رسول نزدیکتر
از ائمه ما نبود پس البته رسول احکام حلال و حرام را تمام بایشان رسانیده بود والا اطاعت خدا را نکرده بود
و لازم که باطل پس ملزوم که عدم اعلام علوم باشد نیز باطل و هرگاه معلوم شد که ختمی پناه علوم را تعلیم ائمه ما
کرده بود و هرگاه آشکار شد از نسبت ابرار نسبت با ائمه اطهار پس ظاهر است که گفتار شیعه صدق و
حق است **مقام دویم از جلد سیم کتاب دلایل الدین در بیان ادله عقلیه و نقلیه بر وجود**

معاد و صحة ثواب و عقاب از جمله اصول دین مؤمنین معاد است که با این موافق خبر قرآن مبین
و فرموده سید المرسلین همین جسد انسان در دویم بار در دار القرار زنده شود و ثواب و عقاب اعمال
خود را موافق حال و فعال خود در دنیا ببرد موافق قاعده ما که حسن و قبح اشیاء عقلی است نبودن معاد
بر خالق عباد محال است بعلت چند **اول** آنکه خدا وعده داده است بعباد اخیار نعیم آن دار را و خلف
وعده قبیح است و قبیح بر خدا روا نیست **دویم** آنکه تکالیف چند بر بندگان سعادتمند کرده و البته
هرگاه بفرمان بردار مقابل افعال او عوض ندهد قبیح است زیرا که اگر بی غرض تکلیف کرده بود
خلق و تکالیف عبث بوده و این نزد عاقلین قبیح است بر علاوه آنکه قرآن مبین منافی است با این
بعلت آنکه خدا خود انکار فرموده بقول خود که افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون
آیا پس گمان کردید شما جماعت جاهلان که ما خلق کردیم شما را عبث و اینکه شما بما بازگشت نمیکنید
یعنی نباید چنان گمان کنید بلکه اماده رجوع کردن بثواب و عقاب ما باشید حاصل پس هر
عاقل میداند که خداوند عادل بنده را افرید که خود را کامل سازد شاید داخل بهشت گردد پس
هرگاه اینمعنی ثابت شد که خداوند عادل مقابل اعمال شاقه باید عوض بدهد نمیتوان گفت
که رب سبحان عوض را در این دار بعباد اخیار خود داده و میدهد بجهات بسیار **اول** آنکه هر چه
اسباب دنیا داده را میدهد تمام را پس میگیرد و چگونه گوییم انعام را عاریه میدهد و خود باز
پس میگیرد چگونه میتوان این خیال را درباره رب متعال کرد و حال آنکه از بنده کراهت دارد
که مال خود را اگر برسم زکات و تصدق بدهد پس بگیرد با وجود عوض دادن پس خود چگونه چیزی
که عوض بدهد از بنده پس میگیرد بعد بدل و متاع دنیا که بفرموده او قلیل است چگونه میتواند
بجای اجر جمیل حساب نمود اگر صحت بدن با وجود قوت و عقلیت و وسعت مال و املاک و عقار
هر چه باشد که عاریه است باید رد کند مانند آنستکه شاهان خزینه داران خود را امر کنند
گویند که عوض نزد بسیار باو سپارند و بعد از آن او را معزول کرده بدیگران گذارند اگر چه
کار او را نخواهد اری مال کرده نزد عاقل این شاه عادل نباشد چگونه حضرت الله کریم نیکان چنین
میکند بلکه البته و یقین در دار دیگر اجر و مزد میدهد که دایم و برقرار باشد و فنا و زوال نداشته باشد
بلکه لایزال در ملک صاحب اعمال باشد **سیم** آنکه چیزی را اگر خود در همه کتب خود منت میکند بجای
مزد میدهد این نیز محال است بعلت آنکه مثال آنست که کسی عمله و بنا بکار فرماید و خود چیزی بدهد که این
درهم و دینار سفال و فناء است و با وجود دیگر خود گفته که این نزد ما عاریه است بعوض اجرت ایشان بدهد
نزد عاقل این عمل است پس خدا را سزاست که متاع دنیا را اگر خود منت فرموده است عوض بدهد بر بنده
مگر آنکه صاحب عمل با وجود یکه خبر دارد باشد از بی بقائی این دار از پیغمبر مکار طلب کند و خود همین را
اختیار کند چنانچه خسیس عوض اعمال خود بقای در دنیا را طلب نمود و گفت رب انظرنی الی یوم یبعثون
خدایا مرا مهلت بده تا آن وقتیکه مردم مبعوث میگردند خدا تا قیامت اجابت فرمود نهایت

رجعت را مهلت داد و فرمود وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ پس یقین که بقا و مهلت داده
تا آن زمانیکه نزد خدا معلوم است غرض چون خود این عوض را اختیار نمود و عمل او هم در نفس الامر
بود و قابل همین اجر بود خدا اجابت فرمود چنانچه بعضی کسان تابع شیطان خود بلکه عمل را در دنیا طلب میکنند
و مانند او بوده مصداق این آیه داخل خواهند بود که أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ پس بدل
میطلبند از خداوند دنیای پست را عوض آخرت بلند پس ایشان شقاوتمند که خداوند فرموده
مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ پس نیست از جهت آنکس که عمل میکند مختص بدنیا در آخرت هیچ نصیبی و در
حقیقت چنین جاهلی که اجر خود را در دنیا طلب میکند عمل او البته کامل نیست که از عقبی غافلست و اما انسان
کامل آنستکه خداوند عادل او را داخل اهل این آیه فرموده که تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا
يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ این دار آخرت را قرار دادیم ما از جهت کسانیکه اراده رفعت و بزرگی دنیا را
نکرده اند خلاصه سعادتمند این کسانند که مزد عمل را در دنیا طلب نمینمایند پس یقین شد که یوم
الدین و جزا دادن رب العالمین این دار نیست سیم آنکه اگر عوض اعمال الدار ثبات جلال در دنیا
مانند صاحب مالی میبود که جمعی را بکاری وادارد و بعد از کار ایشان را بعوض ایشان را مهمان خود کند
در خانه خود عقرب و مار و زنبوری که با خوف بسیار ساعتی طعام خورند و ساکت شوند این لذتی که میبینند
مقابل نیست با اینهمه خوف و الم پس کو کجا رب اکرم و دولت با سلطنت دنیا بهمین حالست پس از خدا این
اینعوض محالست چهارم آنکه خود فرموده نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ اجر عمل کنندگان جهت رب سبحانه خوب
است و دنیا که بفرموده خود او نامرغوب است پس اگر اجر در دنیا بود کذب رب معبود کلام مجید لازم می آمد که
خدا که محالست پس جزا و مزد او در دار بی نوال است پنجم آنکه خدا فرموده مَن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ
قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً که اینست که قرض بدهد مال خود را به بنده پریشان حال تا خداوند
بی نوال مضاعف کند باضعاف بسیار معلوم که مراد اصلی در دار القرار است زیرا که هر چه در فانی است
قلیلاست و کثیر چیزی است که باقی است چنانچه در صحیفه سجادیه فرموده که وَغِنًى كَثِيرٍ مَا عَاقِبَتُهُ
الْفَنَاءُ بسیار نیست هر چه عاقبت آن فانی است پس البته مراد خالق عباد آن کثرت دار آخرت است ششم آنکه
اگر غیر این دار دار دیگر نبود پس در کار بیکار میشود زیرا که عباد اخیار او اکثر عمر با محنتوم گذران کنند
بسیار اشرار بهمین حال زندگی کرده اند پس چه شد مزد خداوند لا یزال جهت این بنده پسندیده و
مساوی کردن رب متعال میان نیکان مطیع و عاصیان و دشمنان محالست چنانچه خدا فرموده قُلْ مَنْ
حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ ... خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ که خلاصه مراد خالق عباد اینستکه مؤمنین و کافرین که
لذات و نعمتهای دنیا و در آخرت لذت و نعیم مخصوص مؤمنین است پس البته دار جزا محل بی زوالست هفتم
آنکه هر که قایل بوجود خدا باشد و او را عادل داند نمی تواند که همه دار اینکه خدا از این دار نیست جزا
که عباد اخیار او در تمام ایام گرفتار و مغلوب اشرار بوده اند و اموال ایشان در دست ظالمان زمان بوده
و خدا قادر بدفع اشرار بوده اگر مراد خالق عباد عذاب کردن اهل فساد در دار دیگر نبود ظلم عظیم بر بندگان علم کرده بود

و ظلم که از رب سبحان امکان ندارد پس البته مکان دیگر وارد چنانچه خبر داده هشتم آنکه هر که در احوال
سابقه بدن تأمل تام کند و داند که بیکلام دایم در انتقال بوده از یک حال بحال دیگر مثلا خاک بوده منی
شده بعد از آن علقه و مضغه و لحم و استخوان و غیر آن از انتقالات بسیار پس هر گاه در زمان ماضی
چنان بوده در استقبال نیز همان حال خواهد بود پس انتقال از حالت جمادیت بحالت حیوانیت از این
هیولی محال نیست که موقوف بفکر باشد چنانچه ابی بن خلف چون خلقت خود را فراموش کرده
بود بخدمت رسول صلعم آمد و استخوان انسانی را بدست داشت و چون پوسیده بود خاک میشود و
میریخت و میگفت مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ که زنده میکند استخوان را و حال آنکه خاک شده خلاق
پاک فرمود قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ زنده میکند این استخوان خاک شده را همانکسیکه
در اول بار خلقت فرموده یعنی چرا محال بود بعد از مردن نیز اشکال عدان نیست پس بهمان اقامه فرمود که أَوَ
لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ آیا نیست کسیکه
خلق کرده است آسمانها و زمین را قادر بر اینکه خلق کند انسان یعنی هر عاقل میداند که خلقت آسمان و زمین
اعجب است از خلق آدمیین و همچنین هر که اول بار ایجاد عباد کرده قادر است که اعاده کند از این یعنی
هر انسان میداند که صنعت دشوار را هر که کند دویم بار آسان تر میگردد براو و بعد از آن آسان بوده را
بیان فرموده که رب رحمن نیست مثل انسان که محتاج با لات و اسباب باشد إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا
تا آخر یعنی مخصوص است امر او که هر چه اراده میکند میگوید که موجود شو پس موجود میگردد نهم
آنکه از ادله عقلیه آنستکه انبیاء و اوصیاء همه ترک دنیا کرده و همه نزد خاص و عام در عقل تمام بوده
مثل حضرت یحیی و زکریا و حضرت عیسی و سید انبیاء و علی مرتضی که اگر در نظر ایشان احتمال مکان
بهتری بود و جنت و سقر موعود نبود پس العیاذ ایشان از جمله سفیهان بودند زیرا که فرق میان خیر
و سود را نکرده اند و بلعت سبب خود را بر تعب افکنده اند لازم که باطل ملزوم هم مثل آن یعنی سفاهت
مقربان که باتفاق همه اهل ادیان باطل پس نبودن معاد محالست دهم آنکه خداوند کریم که شیطان
رجیم را عمر طولانی و نعیم جزیل داده آنکه با جدی از انبیاء اقرار ننمود در مدت دنیا او را مهلت داد
چگونه عباد اخیار و انبیای نامدار و اوصیای صاحبان صلاح و سداد را اقلا بقدر زمان او مهلت تمتع و
لذت ندهد این ظلم از رب متعال محال است بصاحبان حال پس البته جزای نیکان بی زوال است
یازدهم آنکه هر گاه کسی یقین بشیطان نمود و آیه که اوست باعث هلاک مردم نادان پس باینهمه
عصیان کجاست مکان جزای آن پس رب رحمن البته زمان از اجمعین فرموده دوازدهم آنکه احوال
مکان رب ذو الجلال همه شاهد است بوجود معاد زیرا که عاقل بجهت سبب خود را بر تعب نمی افکند
مثل آنکه فعل سید شهدا علیه السلام و اصحاب آنجناب نه هر یک خبری بود واضح مثل آفتاب که در بلای دنیا
مکان دیگر هست که عوض هر ضرر را امید داد و جزای اهل شر را می سازد پس صاحب بصیرت بعد از جزم
بوقوع این خبر البته باور میکند در عرض سیزدهم آنکه قطع نظر از اینها از انبیاء و اوصیاء هر که خبر

بالبهشت و وحدانیت خالق اکبر داده یکسر خبر از روز محشر و جنت و سقر و حوض کوثر داده اند
چگونه میتوان ایمان بیک خبر ایشان آورد و خبر دیگر و کتب آسمانی تمام ذکر معاد و جنت و نار داده
مثل وحدت پروردگار پس چگونه انکار کند کسی با آنکه در هر عصری از اعصار انبیاء جماعت بسیار
بعد از مردن زنده شده اند و خبر ثواب و عقاب دار القرار داده اند که در کتب اخبار مذکور
است و چه بسیار از انبیاء که بعد از گشتن بامر رب زنده شده اند و جناب رب الارباب خواب را
قرار داده که نشان بقای روح باشد زیرا که در وقت خواب نیز روح از جسد بیرون است مگر آنکه
تعلقی دارد پس بقدرت خدا زنده میگردد چنانچه ما و شما شخص خواب را ندا میکنیم جواب
میگوید چه ضرر که ملئکه سماء بامر خدا که مرده را در قبر ندا کنند از جای خیزد چنانچه در
وقت ندا خواب او هم خدا میشنوند و الا احدی نمیتوانند او را بیدار کرد اند و هوشیار کنند پس
قادر مختار نمونه آن دار را نیز در این دار قرار داد بلکه اهل دنیا همه در خوابند و هر زمان که روح
از بدن ایشان بیرون میرود بیدار میگردند چنانچه حیدر کرار فرموده النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا
انْتَبَهُوا مردم خوابند پس هر گاه مردند بیدار میگردند یعنی چون روح گرفتار تدابیر بدن و قالب
خود می باشد امور بسیار بر او مستور است و بعلت ظلمت بدن بی صفاوت نورانیست و چون
خارج شد مانند شمع که از تیرگی فانوس خلاص گردد نور او غایبانه و ظاهر میگردد و نفع و ضرر را
بهتر میشناسد و لذت و الم را بادنی درک میکند و این بظاهر است زیرا که در خواب که تعلق
کلی او باقی است بمجرد آنکه تعلق او کم میشود هر لذتی در خواب لذیذتر است که در مثال اگر این
طعام در بیداری خورده بود مثل خواب لذت نمیبرد و همچنین الم و آزار نیز در خواب زیاده
مانند چه سبک روح بیشتر است پس بعد از آنکه روح از تدبیر بدن خلاص میشود دانا میگردد
بخوب و بد اشیاء و پشیمان می باشد از افعال بد خود پس معالم و دروغم از جهت اوست الم روحانی
که عبارت از غصه و پشیمانی است و الم جسمانی که عذاب جاودانی است و چنانچه روح بواسطه
بواسطت بدن الم و درد دارد از نار خداوند جبار همچنین در غرات روح بی واسطه بدن از غضب
رب قهار عذاب و عقوبت اشد است از الم نار و همچنین مؤمن نیکوکار که روح بواسطه بدن لذت میبرد
از نعیم بهشت بی واسطه هم ملتذ میگردد از خشنودی رب کریم پس در بهشت چه باشد و نیکو دار
در دوزخ نار است و این عذاب ابدی و همیشه برقرار است مثال حال بندگان بد افعال در وقت ارتحال مثال
کسی است که غش کرده در غش کشف کرده در نجاست غلیظه بعد از آنکه بحال آید و آگاه از افعال خود
شود و نظر بجامه و بدن خود کرده که آلوده بنجاست شده و خبر دار از کار خود میشود این عار بر او ناگوار است
و الم او اشد از الم نار است همچنین هر کس بی یقین بعد از آنکه روح او مفارقت میکند عالم میگردد بافعال زشت خود
و محروم شدن از بهشت و ناموس خوش آن الم و غرامت بیش از هر دم عذاب نار و هر دم که عالم میشود بغضب
رب اکرم و اینکه این الم علم ندارد پایانی از الی است روحانی که بیواسطه بدن باو میرسد و بعضی از حکماء میبین معاد
روحانی

روحانی قایل شده نهایت بفرموده اغلب از علماء همه معاد حق است و اعتقاد اکثر اهل نظر این است که بعد
از مفارقت روح از بدن اگر خود را در دنیا بعلم و معرفت حق تعالی و معرفت انبیاء و مودت ائمه هدی
زینت داده از همین صفات خوب و ملکات مرغوب که تحصیل کرده لذت میبیند مثل مسافری که جلدی خود را جای
گردد و عالم شود که متاع مرغوب آورده که بازار دارد و مثال شخص بد حال که در دنیا همیشه اشتغال
بجمع مال و تحصیل متاع و مال داشته بعد از ارتحال مثال کسی و اپس خانه شود از سفر و عالم گردد که
متاع او بخریدار بلکه موجب ضرر بسیار است پس بعضی جنت و نار که بواسطه بدن لذت و الم از آن
میرسد بانسان لذت و الم روحانی دیگر نیز هست مثل آنکه صاحب مال در دنیا نیز دو لذت دارد
یکی آنکه از مال اکل و شرب موافق حال تحصیل میکند دیگر آنکه میداند که قادر است بر تحصیل همه
خواهد این سه و بدنه و ساطت بدن بروح میرسد و این لذت روحانی است و آن یک بوساطت اکل
و شرب و سکنی و غیره میرسد اینها لذائذ جسمانی است و حصول علم نیز لذت روحانی است و شک نیست
که زاید بر لذت جسمانی است پس معرفت رب معبود خود بهشتی است موجود و معرفت لازم دارد اطاعت را
و اطاعت لازم اوست بهشت جسمانی و جهل بصفات خدا خود ناری است هویدا که لازم است عدم
فرمان بردن او و لازم فرمان نبردن است عذاب نیران اعاذنا الله و جمیع الاخوان پس بنا بر این غم و
آزار هر یک از اشرار با نیران و قرار عمل اوست و همچنین بندگان اخیار را نیز فرح و شادی ایشان بجهت
کرم و نیاید عبادت ایشانست پس بنا بر این انجیب العالمین فرموده بر رسول امین که فَبَشِّرِ الْكَافِرِينَ بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ یعنی هر گاه شادند باین اعتقاد پس در حقیقت شاد می باشند بعذاب زیرا که این کار بعد از رفتن
باعث الم و آزار روح است زیرا که روح هوشیار میگردد مثل آنکه شخص در خواب کاسه و اسباب
خود را شکسته چون بیدار شود و خود را بی اسباب بیند همین غم و الم برای او بس است که هر دم با
خود بحث میکند که کاش بخواب نرفته بودم باین حال روح او بعد از مفارقت بدن که آگاه میگردد از حضور
گناه و صورت خود را می بیند که سیاه شده آه میکشد از دل تباه و چون آگاه میگردد که شاه و پناه
او از او در غضب است و مقربان درگاه او نیز در غیظ می باشند این الام برای روح درد و غمی است
بی دوا و اکثر محققین چنین فهمیده اند که جهنم روحانی و جسمانی و بهشت روحانی و جسمانی هر دو هست
یعنی بعد از ارتحال از جهت روح بعلت فعال خود شادی و ملال میباشد مثال دنیا است که اگر
از نشاء بیشتر است و میان عالم بیک خیر و شر را میکند و بسیار امور که در دنیا بکوبیدن از حسرت بوده در
آن وقت تمنا میکند که کاش از آن عمل دور بوده و بساعت که برفیق بد خطاب میکند که يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ
بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ کاش میان من و تو فاصل بود از مشرق تا مغرب زیرا که بعد از مفارقت فهاحت هر بد بموافق
نفس الامر درک میکند چنانچه بدفعال با اعمال خود آیه را میگوید مثال کسیکه در حال مستی در مکان
پستی نشسته با نادان چند و یار بخس ادبار را بدیده کرده هر دم با چهره کلفا چون هوشیار
میگردد این یار مغض ادبار را در کار خود می بیند و در عوض خود و غدار این ننگ و عار برای او غنا

مانند نادان هر کس که خبر دار شده خجل و شرمسار است بهمین حال است عصیان رب سبحان زیرا که چنانچه کشف عورت قبیح است سایر گناهان قباحتش مثل همانست بلکه بعضی زیاده از آن چو اگر کو بد شوی رب رحمی بنده را منع تمیفر موده مگر آنکه کشف عورت را چون عقل بیشتر بقباحت آن بی می‌برند امکان ندارد که عاقل فاعل آن گردد و حال آنکه زنا و لواطه اقبح از آن است زیرا که کشف عورت در آن نیز هست با زیادتی مع ذلك بوسوسه شیطان و هوای نفس انسان بیچاره گویا از قباحتش کور میگردد و در زمان مجرد شده روح از بدن برا و ظاهر میشود قباحت امور زیرا که خلقت روح نورانیست و خلقت بدن ظلمانی و بعلت ظلمت خاك از فعل قبایح بی باکست و الا آنکه روح از این عیوب پاکست حاصل آنکه از ظلمت بدن خلاص میگردد از صفا و نور هیچ قبیحی بر او مستور نمی‌ماند و چون کلام درباره روح شد مدر کیفیت روح نیز مختصری ذکر میشود از اغلب احادیث سید انام و ائمه علیهم السلام چنین ظاهر میگردد که روح جسم باشد مانند اجسام ملائکه و جن که محسوس بصر ما نشوند و آن قبض کردن خدا و ملائکه و قابض ارواح نیز بجسم میرسد و از آنکه فرموده ارواح مخلوق بوده اند و در نزد عرش بتسبیح و تقدیس مشغول بودند ظاهر این احادیث جسمیت روح است و آنکه ارواح اذن میگیرند و در ایام هفته بجانشا قوام می‌آیند و اینکه حضرت امیر علیه السلام مدتی ایستاده گویا مشغول کلام بود و فرمود که حلقه حلقه بودند بگوش شنیده اند ظواهر کلام ائمه انام بلکه و بسیاری از علمای اعلام جسمیت روح است چنانچه مروی است که فرموده اند هر که وفات میکند سید کائنات و حضرت امیر بر بالین او حاضر میگردند و اگر از ابرار است رسول خدا سر در گوش او مینهند و وحی فرماید شاد باش که ایمن شدی از هر چه میترسیدی پس حضرت فرمود این بیان در قرآن موجود است آنجا یکه فرموده است الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یعنی کسان با ایمان که پرهیز کرده اند از حرام از برای ایشانست بشارت و خبر شادی در زندگی دنیا و در آخرت بدل نمیشود فرموده خدا و اینست فوز عظیم حاصل حضرت فرمود بعد از آنکه مکان او را باو نشان میدهند اختیار را باو میگذارند که اگر خواهد عود بدنیا بکند و درهم و دینار بسیار باو بدهند حضرت فرمود سعادتمند قبول نمیکند و از عود بدنیا ملول میگردد زیرا که گفته شد که بعیوب اشیاء خبر دار میگردد بلکه خواب بعده بیدار میشود فرمودند که پس روح با او همراه است تا آنکه چون او را غسل میدهند او نیز اعانت میکند و چون جسد را میگردانند روح هم از آن میگرداند و چون کفن میکنند و بر جنازه میگذارند روح پیشاپیش میگذرد و خویش میرود و شادی کنان مانند آنکسانیکه از سفر عود بمکان خود کنند فرمود پس ارواح خویشان و منسوبان و مؤمنان همه خوشحال باستقبال او می‌آیند و سلام میکنند و الطاف و اکرام رب علام را تمام باو اعلام میکنند بعد و بیم باز باو اصرار میکنند که اختیار با شماست در عود کردن بدنیا و رفتن بدار القرار و روح دار عقبی را اختیار میکند پس فرمود بعد از عود بقبر مانند میهمان نزد میزبان

در بالای همه باشند پس در ملك آسمان نزد او می‌آیند و سؤال از رب متعال و فعال او میکنند و از زمان روح در جسد می‌آید تا آنکه زنده میشود چون سؤال از اعمال قلبی او کردند درهای جنت را باو میگشایند چنانچه خدا فرموده فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ یعنی اگر بنده از مقربانست بوی خوش بهشت و گل و ریحان در قبر او داخل میگردد و در یوم المعاد بنعیم جنت دلشاد میشود و چون روح مفارقت میکند در زمان فجر هر فتیح بر آن نمایان میگردد و بسبب آنکه میفهمد دنیا محل تعب و مکان پستی است ندا میکند که عَجِّلُونِي عَجِّلُونِي زود مرا بقبر من برسانید که باغی است از باغات جنات و بهمین سبب سنت است که زود میت را دفن کنند زیرا که مشتاق است بملاقات کرامات رب بر خلاف عاصیان که چون بروح ایشان عیان میشود که مکان و قبر ایشان گودالی است از نیران پس در بالای جنازه بدوستان خود ندا میکند که یا فلان یا فلان مرا برگردانید لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا شاید عمل صالح کنم و کلام روح از حاضران محجوب است بعلت آنکه زنده بوده ایمان آورند تا ثواب ایشان زیاده باشد و موجب امتحان شود چنانچه همین علت از امامان مروی است و این غریب نیست چنانچه شخص خواب روح او نزد ما خطاب چند میکند و بقدرت خداوند حاضران کلام او را نمیفهمند و خبر ندارند تا هوش زمان که خود بیدار شود و اخبار کند پس انکار این امورات از اسکندر و غرور است وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ و آنچه گفته شد که بعد از خروج روح از بدن درك میکند عیوب دنیا را امثال آن حال الکل خوار است که از بسکه مایل بخل هست از ضرر و عیوب آن کور است اما بعد از آنکه ترك نمود خود حیرت میکند از زمان پیش و از نفس خویش در جدالست از فعل سابق و همچنین شارب قلیان بقباحت آن پی نمیبرد اما دیگران حیرانند که چرا این بیچاره خود را گرفتار این کار بی منفعت بلکه ضرر کرده و چه بسیار که تارك قلیان شده اند بعد از آن عالم بعیوب او گشته اند مکر خود بیانه عیوب از اسکرده اند و حیرانند محبت بهشتی بوده اند بهمین منوالست سایر احوال زیرا که در بعضی اوان انسان مانع و حایل دارد از فهم عیوب شی معیوب بعد از رفع حایل ظاهر میگردد بر او پس هوای قلوب پرده عیوب هر معیوب است بعد از آنکه روح نورانی از پرده ظلمانی دل خلاص میگردد عیوب هر باطل براو ظاهر میشود پس در آن زمان میگوید یَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ حسرت میبرد که تقصیر کرده در عبادت حق قلبی چنانچه در جلد علل و معاد جار از ائمه اطهار از رسول مختار مرویست که فرموده اند مؤمن دوست محمد است که علی را بعد از او امام دانسته و اقتدا کرده است بافعال و اقوال علی و اطاعت کرده است ائمه با جلال از نسل او را هر گاه حاضر شود اجل موعود او و منقطع گردد امداد دنیا سما امر خدا نازل او می‌آید نزد سر خود محمد را و در جانب دیگر جانب حیدر نزد پای خود حسن مجتبی و جانب میکو حسین را و همه اطراف و کنار خود ائمه و سادات این امت را و دیگران از دوستان در مکان او می‌آید این بنده با ایمان نظر بخیر البشر و سایر دوستان خود میکند و سخنان بسیار

میگوید که از حکمت پروردگار اهل بار دنیا اشکار نمیشود زیرا که اگر این امور مستور نباشد دیگر ایمان بغیب نیست و امتحان نمیشوند بلکه آن که چه کس تصدیق میکند این اخبار را و چه کس انکار میکند پس مختصر عرض میکند بخیر البشر که فدای تو باد پدر و مادر من و با میر المؤمنین حیدر نظر میکند و عرض میکند که فدای تو باد جان و سر من ای سرور و نظر بحسنین میکند و میگوید فدای شما باد پدر و اجداد من پس نظر باصحاب انجناب میکند که مرحبا ای اصحاب رسول الله چه قدر شوق نظر کردن بجمال شما را داشتم چه بسیار مسرور در غم از حضور شما ای رسول الله حالا ملك موت نزد من حاضر است و مرا بعلت حضور شما جلیل دانسته حضرت میفرماید بلی پس رو بملك موت میکند که ای مقرب خدا یاد خود بیاور فرموده رب اکبر را که با خاطر رقعو الی ما مدارا کن و حق ایشان ادا کن پس ملك موت عرض میکند برسول که بفرمایید این مؤمن تا نظر کند بر اعلی و مکان خود را ببیند در جنت پس حضرت امر میکند بعد از آنکه نظر میکند چیزی چند می‌بیند که در قدرت غیر خداوند نیست و وصف آن برای انسان از زمان امکان ندارد پس از نهایت سرور کار دیده اش تر میشود پس برسول خدا میگوید چگونه میتوان مدارا نمود با کسیکه این باغات و قصرهای جنان مال اوست و خداوند متعال اورا انعام فرموده که امثال تو و اصحاب با جلال نو بی بین او لمده آنکه اگر بنویسد که رب معبود بحرك را عقبه قرار داده فرموده که نمیرسد احدی باین درجات و لذات این جنات مگر بخشیده ام بمرگ هر اینرا اخذ نمیکنم روح او را ما چون غرض رسیده او بعد با این نعمتهای رب محمود چاره بغیر دیدن مرگ نبود و اما این خادم و غلام شما اکنون نباید در دیدن مرگ اکتفا کند بشما و امام خود که چشیده اید تمام مرگ را بحکم خدا پس جناب رسالتماب میفرماید ای ملك موت این برادر ماست که بدست تو سپردیم پس با او احسان نما پس در آن زمان که ملك موت روح مؤمن را میخواهد اخذ بکند رسول عالمیان با امامان عروج باسمان میکنند در باغات جنان پس پرده حجاب را از دیده آن مؤمن بیمار بر میدارند پس رسول خدا با امامان با جلال تمام و سایر ائمه انام علیهم السلام می‌بیند بعد همه این مضطرب حال باستعجال ملك موت امر میکند که ای ملك رب متعال زود مرا برسان برسول عالمیان و عزیز دیگر من که من صبر و آرام ندارم در فراق سرور انام و ائمه با احترام پس ملائکه این بزرگوار ملحق گردان پس در آن زمان روح او را اخذ میکند مانند موی که از نان در جدا کنند آسان حضرت فرمود پس اگر شما ببینید آنمحتضر را در شدت و تعب بدانید که او است در لذت و طرب پس چون داخل قبر گردد ما جماعت را تمام در قبر خود ببیند پس وحشت تنهائی قبر را نمی‌بیند پس چون منکر و نکیر می‌آیند یکنفر بر نفر دیگر سبقت میکنند که اینست محمد اینست علی و اینست حسنین و اینست باقی همه حاضر اند پس المترا این مبت از ابرار است پس اول سلام میکنند بر رسول خدا بعد سلام میدهند بعلی مرتضی پس بیك سلام میکنند به حضار پس عرض میکنند که ای رسول

خدا ما میدانیم که اینکس از خاصان شماست و شما باید با این بنده مهربان پس باید سؤال از او بکنیم اما خدا فرمود مهربان اراده دارد که بسبب سؤال ما و گفتن احوال حسن حال این بنده و عزت و جلال این را بر حضار ملائکه ثابت کند و اشد صاحب این گفتار بعد گفتار نیکو کار است و کرامات بعد دکار را سزاوار است پس جهت امتثال امر رب ذو الجلال سؤال میکنیم پس میگوید یا عبد الله من ربك و ما دینك و کی است نبی تو و کی است امام تو و چیست قبله تو و چیست کتاب تو و کی است برادر تو پس جواب میگوید که الله رب و محمد نبی و علی امام انام و وصی محمد است و کعبه قبله و قرآن کتاب من است و مؤمنان دوست محمد و امامان ع برادران منند که دشمن دشمنان محمد و امامان اند اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان اخاه علیا ولی الله و ان من نصبهم للامامة من اطائب عترته و خیار ذریته و خلفاء الائمة و ولاة الحق و القوامون بالقسط پس دو ملك بعد از شنیدن این کلام میگویند بر اسلام زندگی کردی و با ایمان مردی و با اعتقاد این اقوال مبعوث میگردی ان شاء الله پس از همه احوال ایمنی و خواهی بود با کسانیکه دوست خود میدانی حضرت رسول فرمود که اگر محتضر یکنفر از غیر مؤمن است در آن زمان حاضر این مکان مثال آنکسانند که خود را باسم و لقب ما ملقب کرده‌اند پس رب متعال مثال آنکسان بدحال را نزد او حاضر میکند که اطاعت او را کرده است و نظر کردن بمثال اینها او را بدحال میکند نزدیك بهلاك گویا انواع عذاب باو میرسد پس از صورت اشقیای این حاضرین اینقدر حرارت و ضرر باو میرسد که مانند حرارت نار او را بیقرار میکند پس میگوید ملك موت که ای فاجر ای کافر اطاعت دوستان خدا را ترك کردی و دشمنان خدا را رب خود کردی پس امروز فایده بغیر ضرر برای تو نداری پس اشاره میکند از حوبه خود پس باو میرسد از عذاب اینقدر که اگر قسمت کنند بر همه دنیا همه هلاك کردند پس و بعد بقبر باو خواهند نمود منزل و مکان او را در بهشت که مبین اینهاست که اگر از نیکان شده بودی اینها را مالك بودی پس چه سود که قابلیت برای تو نبود پس آن در بهشت مسدود میگردد و باب جهنم و نار مفتوح میشود پس از حرارت نار باو میرسد و دائما بیقرار میکند که انجا قبل بر پا نماید چونکه میداند که عذاب در آن زمان زیادتر است و در روایت دیگر حضرت صادق ع فرمود وقت احتضار مؤمن حاضر میگردند پنج آل عبا و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حضرت امیر ع عرض میکند برسول بشیر که این بنده دوست ما است پس باید او را دوست داشت پس رسول خدا بجبرئیل خطاب میکند که این دوست ما است و جبرئیل بملائکه دیگر میگوید پس همه ملائکه اینخبر را بملك موت میدهند و میگویند که لازم است مدارا کردن با او پس ملك موت میگوید بخداوند اکرم قسم که هر اینه من زیاده از تمامی باغ با این بنده خدا و مهربانتر از پدر و مادر سلکه مهربانترین پس با محتضر میگوید ای بنده خدا دلشاد باش که گرفتم از خدا برای تو برات نجات از نار پس بچه سبب باین کرامات رب فایز

شدی میکوید بعلت دوستی و اطاعت رسول خدا و سید اوصیاء ع و ائمهٔ هدی پس عزرائیل
میکوید بدانکه هر چه را ترسان بودی از آن ایمن شدی و هر چه را خواهان بودی بآن رسیدی
بکشا دیدکان خود را باسمان پس ناکهان نظر میکند منزل و مکان و قصور و حوران خود را می بیند
و رسول عالمیان و امامان را نیک نیک می بیند پس میکوید ملک موت کر آنها را خدا جهت شما
اماده نموده و این بزرکواران رفیقان تواند ایا خواهان رفتن نزد این رفیقانی یا آنکه طالب این
منزل و مکانی کر در این دنیای جاودانی بمانی حضرت فرمود آنچه میبینی که محتضر دیده و ابری
او بجانب بالا میرود و خبر میدهد با شاره که دیکر عود بدنیا را نمیخواهم بلکه رفقای ملأ اعلی را
میطلبم پس از زیر عرش رحمن باو ندا میکنند با مر خداوند که میت میشنود و همه حاضران سوای
جن و انس کر بنده اند یعنی اهل این عالم نمیشنوند بعلت حکمت چند و آن ندا اینست که یا اَیَّتُهَا
النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِلَی مُحَمَّدٍ وَوَصِیِّهِ وَالْاَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ ای نفس و روحی که ثابت امن می باشی
بمحمد و علی و ائمهٔ دیکر اِرْجِعِی اِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً بِالْوِلَایَةِ یعنی برکرد بسوی جزا یافتن از رب
خود در حالتیکه خوشنودی بولایت ائمه ع مَرْضِیَّةً بِالثَّوَابِ و پسندیده شدهٔ برای ثواب
فَادْخُلِی فِی عِبَادِی مَعَ مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَیْتِهِ پس داخل شو ای بندهٔ پسندیده در میان مکان
بندکان من محمد و اهل بیت او وَادْخُلِی جَنَّتِی و داخل شو ای بنده پسند کرده شده در جنت من که فیها
مَا تَشْتَهِیهِ الْاَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْاَعْیُنُ که در آن جنت من هست هر چه خواهش میکند نفوس انسان
و هر چه را که لذت میبرد از آن دیدهٔ انسان که محل راحت جاوانیست در حدیث دیکر فرموده که منافق
دیدهٔ او بجانب عقب سر میل میکند و مؤمن تعبیر بالا نیز اکرا و مایلست برفتن بملأ اعلی و منافق
میخواهد عود کند بدنیا متی جز کوید آنچه سنت شده تعجیل در دفن میت معلوم باین علت است که
شوق بسیار بدیدار رسول مختار و ائمهٔ اطهار دارد و چون انتظار نعمتهای دار القرار است پس
در تعجیل رفع انتظار اوست و محبت با اوست حاصل آنکه عاقل کامل قطع نظر از اخبار کرده هرگاه
خدا را عاقل بداند شک در دل او داخل نمیکردد از وجود جنت و نار و نعیم و عذاب الیم دار القرار
بجهات بسیار که بعضی ذکر شد و بعضی را بعلت اختصار ترک کردیم مقام سیم مخفی مباد که اعمال
موجب رحمن لازم دارد البته اعتقاد کردن بجزا و احسان خدا را در عقبی و غنیمت آن جمع کردید
حقیت قران ما انکار دار القرار و همچنین هر که از جملهٔ مصلین است بایدجزم و یقین داند حقیت نار و
جنت بی ریب زیرا که خود میکویند در نماز مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ بلکه هر که از زمرهٔ مسلمین است باید یقین
کند بهمه اخبار آیات سید کائنات از عذاب نار و نعیم جنت و انهار و عالم برزخ و صراط و اهوال
قیامت بلکه مقدار روز آن بنو عیکه در قرانست کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ اَلْفَ سَنَةٍ یعنی در
روزیکه اندازهٔ آن روز پنجاه هزار سالست پس هر صاحب بصری که خبری از قران دارد چکونه میتواند
حشر جسمانی را در روز آن انکار کند بعلت آنکه لازم است این انکار را انکار کردن کتب یعنی که
پس داخل

پس داخل زمرهٔ کفار میکردد که از عذاب نار نجات ندارد خالق غفار در سورهٔ حجر اخبار فرموده
که وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ ~~وَاَجَلٍ مُسَمًّى وَاِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ~~
~~لَكَافِرُونَ~~ وَاِنَّ السَّاعَةَ لَآتِیَةٌ و خلق ننمودیم آسمانها و زمین را مکر بحق و درست یعنی اکر مخصوص بهمین
بود عبث و باطل بود پس هرگاه حق است پس البته علت این بعلت قیامت است که هر کس بثواب
و نعیم برسد و از این سبب در عقب فرموده و جزم و یقین که ساعت قیامت البته آینده است و در سورهٔ
روم فرموده اَوَلَمْ یَتَفَکَّرُوا فِی اَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ وَاَجَلٍ
مُسَمًّى وَاِنَّ کَثِیرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَکَافِرُونَ ایا تفکر نمیکنید در دل خود که خداوند کامل چکونه میتواند
عبث بود و باطل بود باطل خلق کند بلکه خلق ننمود آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو مکانست
مکر بحق و مدت معینی که انسان امتحان کرده جهت دیکران و بدرستیکه بسیاری از مردمان روز ملاقات
بملاقات جزای رب غفار خودشان هر اینه کافرانند یعنی در خاطر دارند که همین مخصوص است باین
دار و در سورهٔ ص فرموده ~~خلق السموات والارض بالحق~~ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْاَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا
بَاطِلًا ذٰلِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا و خلق نکردیم ما آسمان و زمین و خلق اولین و آخرین را باطل و مهمل این
عمل از جاهلیت نزد خداوند کامل این کمان کافرانست که حیات مخصوص باین جهانست پس صاحب این
این کمان خدا را کامل و عادل ندانسته پس خدا را نیسندیده و در سورهٔ نحل فرموده خَلَقَ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ خلق کرده است آسمانها و زمین را بحق و در سورهٔ حم عسق فرموده و وَمَا خَلَقْنَا
السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا لَاعِبِینَ مَا خَلَقْنَاهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ و نیافریدیم آسمان و زمین را و ما
بین آنها را که بازی کننده باشیم بلکه حکیم و علیم بوده و خلق نکردیم اجرام علوی و اجسام سفلی را
مکر بحق و راستی و در سورهٔ والذاریات وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُونِ و خلق نکردم من
جن و انس را مکر بعلت عبادت کردن یعنی جهت انتفاع بعبادت آن جهت خویش و اشاره در سورهٔ
نجم فرموده اَیَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ یُتْرَکَ سُدًی ایا کمان میکند انسان نادان اینکه او را مهمل کذارند تکلیف
عمل او نکرده اند از این قبیل آیات بسیار است که ذکر همه موجب عدم اختصار است پس بهمین اکتفا شد
زیرا که صاحب دین البته جزم و یقین دارد بقران متین و بعدل رب العالمین و لازم این همه بودن سرای
حقیقی ثواب و عقاب و وجود یوم الحساب موافق آیات کتاب و بیان رسول مستطاب وَاِلَیْهِ الْمَرْجِعُ
وَالْمَآبُ باسامی مختلفه خدا در قران قیامت را بیان فرموده چنانچه بعضی را در رجعت تاویل فرموده
که مذکور شد و بعضی اسامی دیکر اول روز فزع اکبر است زیرا که جزع و الوان روز از همه ایام بیشتر است
دویم یَوْمُ التَّغَابُنِ چنانچه خدا فرموده ذٰلِکَ یَوْمُ التَّغَابُنِ اینست روز غبن و خسران زیرا که در آن روز
ضرر غبن بانسان نادان میرسد چه اکر خواهد دید منزل و مکان خوب مرغوب که در بهشت جاوید ابد
داشت بمؤمنان دادند و اکر خود قابل آن کرده بود خود را از برمیداشت و بعلاوه منازل جهنم ایشان را که
کرا کو بی و عصیان کرده بودند در آن مکان بودند نا هم باین بجا آن مبدهند جماعت شقاوتمند در آن روز

بلقائهم

عرش عظیم را بنده که خوب خود را داده اند و بد را بد داشته اند سیم یوم الجمع چنانچه خدا فرموده
لِتُنذِرَ یَومَ الجَمعِ تا بترسانی روز جمع را زیرا که خلق اولین و آخرین همه جمع شوند چهارم یوم الدین زیرا که
روز جزای رب العالمین است پنجم یوم مشهود چنانچه رب معبود فرموده وَشَاهِدٍ وَمَشهُودٍ و در
روایت شاهد رسول خدا است و مشهود روز جزا است زیرا که شهادت داده شده است در آن روز ششم یوم التناد
زیرا که در آن روز هر که گرفتار است از کثرت اضطراب ندا میکند بدوستان و آشنایان که یا فلان و یا فلان که یا
فلان یا فلان مرا دریاب پس از هر سو ندا بلند است هفتم روز حاقه چنانچه خدا فرموده الحَاقَّةُ مَا الحَاقَّةُ
زیرا که روزی است که حق است وقوع آن هشتم یوم القارعة چنانچه خدا فرموده القَارِعَةُ مَا القَارِعَةُ وَمَا
أَدرَاكَ مَا القَارِعَةُ یعنی قارعه را تو نمیدانی که چه چیز است زیرا که شدت آن از وصف بیرون است در آیه دیگر
فرموده كَذَّبَت ثَمُودُ وَعَادٌ بِالقَارِعَةِ که مراد آن است که قوم ثمود تکذیب کردند ساعت کوبنده را که از شدت اهوال
هر کس بحال خود اشتغال دارد نهم وَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الكُبرَىٰ یعنی پس هرگاه بیاید بلیه بزرگی که
از هر بلائی سر است زیرا که همه بلاها از آن کوچکتر است زیرا که از آن بلا و فتنه عظیم تر و بزرگتر نیست پس
این نیز اسم قیامت است دهم یوم القیمة زیرا که آن البته برپا شدنی است از روز در وصف آن روز
کرات از سوره قرآن که در آن وصف و نشانی بیان شده است مثل آنکه فرموده در سوره حج یَومَ تَذهَلُ
كُلُّ مُرضِعَةٍ عَمَّا أَرضَعَت وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَملٍ حَملَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُم بِسُكَارَىٰ در روز
قیامت از شدت و سختی آن روز غافل میگردد مادر از فرزند شیرخوار خود یعنی از بسکه هر کسی گرفتار
می باشد اگر فرزند شیرخواره داشت بخود وا میگذاشت و اگر حامله بود فرزند را از هول سقط میکند
و مردم را می بینی مست و نیستند مست یعنی مانند مستان حیران و سرگردان از جانبی بجانبی روانند و سر
و هراسان هر یک فکر جان اند در سوره دیگر فرموده در وصف آن یَومَ تَبیَضُّ وُجُوهٌ وَتَسوَدُّ وُجُوهٌ
روزی است که سیاه میگردد روهای چند بقدرت خداوند از کثرت گناه و سفید میشود روهای چند
از بندگان که نیکی کرده اند پس بسا سیاه رو که سعید و روسفید بشوند و بسا سفید رو که شقی
و سیاه میشود پس گناهکار خجل و شرمسار با روی سیاه در میان خلق بسرپا ایستاده با ناله و آه باز خالق
بی نیاز فرموده یَومَ یَكُونُ النَّاسُ كَالفَرَاشِ المَبثُوثِ وَتَكُونُ الجِبَالُ كَالعِهنِ المَنفُوشِ روز قیامت از کثرت
اهوال بنوعی است که میباشند مردم مانند پروانه مضطرب حال [illegible] هر سو [illegible]
دیگران روز آنست که کوهها مانند پشم [illegible] میشود در وصف آن خدا فرموده یَومَ یَفِرُّ
المَرءُ مِن أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ روزیکه فرار میکند مرد از برادر و مادر و پدر و اولاد [illegible]
یعنی هر که خویشان گناهکار [illegible] میکند [illegible]
هر گاه بازاری مبتلا شود [illegible] همچنان در سوره عم
فرموده یَومَ یَنظُرُ المَرءُ مَا قَدَّمَت یَدَاهُ وَیَقُولُ الكَافِرُ یَا لَیتَنِي كُنتُ تُرَابًا روزیکه نظر میکند مرد که آیا چه چیزی
پیش فرستاده است یعنی نظر میکند که عمل خیری کرده و کافر میگوید کاش من خاک بودم و زنده نشده بودم با آنکه
در آن روز

در آن روز غیر شیعه میگویند کاش من ترابی بودم یعنی اطاعت ابو تراب کرده بودم در سوره دیگر
از وصف آن روز خبر داده که وَیَومَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ یَدَیهِ روزی است که میگزد بدندان هر
ظالم نادان دست خود را که ای وای بر من چرا چنان و چنان کردم و پشیمان هستم دیگر خالق اکبر
نشان آن روز فرموده یَومَ یُدَعُّونَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا روزیکه بقهر و عنف افکنده میشوند
کسان معصیتکار خداوند بسوی نار جهنم بگونه افکندنی و انداختنی که مانند ندارد و در بعضی
فرموده اند [illegible] یعنی [illegible] افکنند [illegible] دیگر از وصف آن روز خبر
داده که یَومًا یَجعَلُ الوِلدَانَ شِیبًا چنان روزی است که از شدت اهوال میگرداند اطفال و کسان
خورد سال را مثال پیران بی حال و ضعیف و بیقوت در کتاب بحار مروی است که سلیمان بنی
اسرائیل جمعی از زهاد و عباد و اهل صلاح و سداد بر سر قبری آمدند که صاحب قبر جوان
مرده بود در لوح آن نقش بود [illegible] پنجسال عمر کرده و در آن زمان عمر اغلب مردمان زیاده از
این بود القصه آن جماعت با یکدیگر همه خوش شدند که دعا کنند تا خداوند صاحب قبر را [illegible]
نمایان کند پس نزد قبر آن جوان جمع گشته رب سبحان را خواندند که ای کریم منان توانائی جهت
عبرت خلق جهان این جوان را زنده گردان خداوند کریم دعای ایشان اجابت نمود ناگهان دیدند که قبر
بقدرت خداوند شکافته [illegible] بهیئت پیران بیرون آمده غبار از سر خود پاک میفرمود پس این
جماعت سعید با همه گفتند که سن تو که به پیری نرسیده پس چرا موی سر تو سفید شده جواب
گفت که ما جماعت [illegible] هر زمان [illegible] انتظار [illegible] روز قیامت می باشیم [illegible]
هراسان از هول و شدت آن زمانیم و چون در این زمان ناگهان صیحه شنیدم که منادی رب
رحمن ندا داد که ای فلان بن فلان [illegible] ترسان شده هراسان برجستم [illegible]
رسید که قیامت برپا شده پس از اهوال قیامت فی الحال موی من سفید شد و قد من خمید ایضا
خالق اکبر خبر داده از خیر و شر آن روز و بفرموده خود یَومَ یُحمَىٰ عَلَیهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُم
وَجُنُوبُهُم وَظُهُورُهُم هَٰذَا مَا كَنَزتُم لِأَنفُسِكُم یعنی در روز قیامت که تارکین زکوة داخل جهنم میگردند
آن روزی است که در آتش تابیده میشود درهم و دینار ایشان تا آنکه برنگ نار میگردد پس بامر خالق
جبار پیشانی و پشت و پهلوی صاحب مال را بهمان مال خودش داغ میکنند و میگویند از جانب
خداوند که [illegible] این است که گنج نهاده بودی برای خود که سود کنی پس بچش طعم آن را
یعنی خدا [illegible] داده بود که نفع مال [illegible] تمام [illegible]
نسبت بحال صاحب مال [illegible] فرموده [illegible]
اینست که ملائکه موکل بر نار [illegible]
تارک زکوة صاحب گاو و شتر و گوسفند است خداوند حیوان آن بیچاره نادان را زنده میکند
و همان حیوان را که دوست داشته از مال خود بیرون نکرده بود آن بیچاره را در بیابان قیامت حضور

مردمان می افکنند و بامر خداوند اورا پاره پاره میکنند و همه اورا شاخ و لکد میزنند و از سم
اورا پایمال و بیجا میکردانند و اگر زکوة غلات بجا نیاورده و ترک نموده ان زمین را مانند طوق
حلقه میکنند و بامر خداوند بگردن او می افکنند تا [illegible] انکاه نوعی که در وقت میراث حرثه
انها باید قسمیان بندکان خدا ذلیل و خوار عادر کردن مثل مسا با ایستاده و در اختصاص داغ
کردن بانموضع کلام بسیار است اختصارا انها انکه بعلت انکه عذاب در انجاکاه جهت انسان
الم و غمش زیادتر است یا انکه از پیشانی چون بهم پیشانی که می رسید لعاءیهم میکشید داغ بر دل
می رسانید و از پشت چون هر جا که فقیری میدید پشت باو میکرد باید پس داغی بر دل بیچاره
و از پهلو بعلت انکه هر زمان که احدی از درویشان در پهلوی او قرار میگرفت خود را عقب میکشید
و پهلو تهی مینمود پس خدا انکه در قیامت با صاحبان این رفتار احتیاج نبود نا هوشیار عکس
صاحب ابصار خود را سزاوار این عقوبات نکرداند در سوره دیگر خبر داده که یوم نقول لجهنم
هل امتلئت و تقول هل من مزید یعنی روزیکه میگوییم ما جهنم را که ایا پرشدی از عاصین یعنی چون
جهنم بعد از انکه خلق شده غضبناک گشت بر بندگان بی باک و عده نمود انتظار سوزانیدن کفار
و جبابره نامیمود پس رب معبود بعد از انکه هرکه سزاوار نار است طائفه طائفه را داخل جهنم میکند
میفرماید الحال پرشدی که ایا ام کیری جواب میدهد که ایا زیاده بر این دیگر از ادمیین کسی هست
یعنی ایا گنجایش دارد مکان من مروی است که جهنم بنوعی پر میکردد از کثرت عاصین که نقطه
زمین خالی نیست بحدیکه بکعذاب جماعت بیکتاب تنگی مکان است و بهشت جاوید [illegible] فالا
که ساکنان ان کم اند پس خداوند خلق تازه ایجاد میکند ایضا خالق اکبر خبر داده در وصف انزمان که
نشان ان اینست که الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم تا اخر یعنی در ان روز قیامت مهر مینهیم
بدهان کافران و عاصیان و بسخن گویا میکنیم دستهای ایشان را و شهادت میدهد پاهای عاصیان
بکافران بهر چه در دنیا کرده اند حتی انکه بحث میکنند با جوارح خود که چرا شهادت دادید جواب
که خداوند گویا کرد ما این اعضا و جوارح ما را در مقام دیگر خبر داده که یوم یقوم الناس لرب العالمین
یعنی روز محشر روزیست که قیام دارند تمام انام از خاص و عام مخصوص رب العالمین در انبیا دیگر خبر داده
که در روز محشر نفع میبخشد راستگویان را صدق و درستی ایشان یوم ینفع الصادقین صدقهم
مرویست که چون قیامت اید و محشور کردند انجهت حساب اهوال حساب بهر کس میرسد موافق
اعمال او تا وقتیکه بعرصه حساب رسند نزد عرش خداوند پس خطاب رب الارباب میرسد بملائکه
همه خلائق میشنوند که کجاست محمد بن عبد الله نبی قریشی عربی اورا حاضر کنید پس ملائکه حضرت را
حاضر میکنند و در جانب راست عرش خدا بایستد پس ندا میرسد از رب غفار باحضار علی بن ابیطالب
پس فی الحال حاضر میکردد در جانب چپ بایستد پس باقی ائمه اطهار را بامر [illegible]
برادر و غیره احضار میکنند ائمه را بر پا ایستاده اند پس خداوند با جلال اول سؤال از

قلم میکند

قلم میکند که ایا اوامر و حلال و حرام را در لوح نقش کردی و موافق رعایت قلم اسم ملکی است
که کار او کار قلم است و بصورت انسان مقابل عرش خداوند رحمن ترسان می ایستد پس عرض میکند
انچه بمن الهام کردی من تمام در لوح نوشتم خدا میفرماید کیست گواه عرض میکند که میتوانی
پس تو اکاه کننده مکری پس لوح را احضار میکنند و او هم بصورت انسانی نزد عرش سبحانی
می ایستد ترسان و لرزان پس رب رحمن میفرماید که ای لوح ایا قلم در تو رقم کرد انچه را امر
کرده بودم لوح گوید بلی ای خداوند علیم و من همه را باسرافیل رسانیدم و موافق رعایتی
در وقت این گفتار تمام ملائکه نزد عرش ایزد جبار صف زده اند و هیچکس قدرت ندارد که تکلم
کند بحدیث شفاعت و غیره مگر هرکه را خدا اذن بدهد چنانچه خدا فرموده یوم یقوم الروح والملائکة
صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا فرموده اند روح ملکی است اعظم از همه
ملائکه و موکل است بر ارواح بندگان و بعلت عظمت او در یکصف ایستاده و سایر ملائکه در
صفی و روح هر روز دوازده هزار تسبیح میگوید که از هر ذکری خدا ملکی را خلق میکند بعضی
از علما فرموده اند که مراد از روح ارواح بندگانند که خداوند ایشان را امر فرموده صف
میزنند بهر حال بعد از انکه لوح اسرافیل را نشان میدهد رب جلیل او را میطلبد اسرافیل در
نهایت ترس و خوف می ایستد و عرض میکند که بلی من بجبرئیل رسانیدم پس خطاب رب الارباب
میرسد باحضار جبرئیل او ترسان عرض میکند بلی ای خداوند همه را به پیغمبران و رسولان
تو رسانیدم که به بندگان برسانند و اخر کسیکه من کتب اسمان را باو سپردم از پیغمبران محمد بن
عبد الله صلعم حبیب تو بود حضرت صادق عم فرمود پس اول پیغمبر مختار را نزد حساب میطلبند
و احدی نزد خداوند باینمرتبه بلند نیست مانند حضرت پس خطاب ایزد وهاب میرسد که ایا
رسانید جبرئیل کتب ما و احکام حلال و حرام را پس رسول خدا صلعم عرض میکند که بلی یارب علم
و حکمت و کتب تو را همه بمن رسانید پس خدا فرماید ایا رسانیدی بامت انچه را مامور بودی پس عرض
میکند بلی ای خداوند انچه فرموده بودی تمام را بخاص و عام اعلام کردم و در راه تو جهاد کردم
با اهل فساد و چه قدر از اذیت که از جماعت اشرار بمن رسید و موجب قرار من بود یک درد
امر تو فرمان بردار و صابر بودم پس ایزد جبار میفرماید کجاست شاهد تو براین گفتار
حضرت عرض میکند که ای رب غفار اول انکه تو خود مطلع و خبردار و ملائکه بسیار از قبیل
جبرئیل شاهد منند و امتان نیکوکار که در ان زمان بوده اند تمام شهادت میدهند پس بامر خداوند
ملائکه را نزدیک میطلبند و همه شهادت میدهند و امت را نیز نزدیک میخواهند و همه شهادت میدهند
متحیر گوید که این نوع کار از عالم [illegible] ابرار خوب و مرغوب است زیراکه غرض انعام
بدیگران است که بدانند هرکه را خداوند بمرتبه و سعید بلند عطا فرمود بعلت کرده خود او بوده
هرکه محروم و دور گاه شده از گناه او بوده والا انکه لطف خدا نسبت بخاص و عام همه عام بوده زیراکه

رسول صلی الله علیه و آله را اعلام فرموده تا آنکه صاحبان انصاف ببینند که خداوند ظلم بعباد ننموده بلکه بندگان خود
ظلم بنفوس خود کرده‌اند چنانچه پادشاهان زمان چنانچه غلامی از غلامان او خلاف فرمان او میکند و او را
معلم عام بازمیدانند و غلط او را بهمه اعلام میکنند تا آنکه در عقوبت کردن غلام بدنام نگردند بلکه
نیک نام باشند حاصل کلام آنکه بعد از آنکه ثابت میگردد تبلیغ رسالت رسول از شهادت خود چنانچه
الحال تو رسول انام اینکلام را شهادت میدهیم که اشهد انک قد بلغت رسالة ربک شهادت میدهیم که تو در

مدسلام

فرموده‌های رب خود مدد و نصیحت نمودی پس خدا بعد از ثبوت اینمدعا فرماید بعد از خود علوم و کتب را
بکی دادی که هادی مردم باشد و بیان کند معانی قران را جهت مردمان حضرت عرض میکند ای خالق اکبر
من بامر و عهد تو خود علی را نزد آنکه بر منبر بالا بردم و خبر کردم که او است خلیفه و حجت من و امر نمودم مردم
بکسی و گفتم اطاعت کنند او امر و امور خود پس خطاب رب الارباب میرسد که حاضر کنید وصی و بارد
پیغمبر را پس بعد از حضور که اقرار میکند میگوید که رسول مختار امت را خبردار کرد که منم صاحب اختیار
و اما اشرار و منکار بعد از رسول صلی الله علیه خلافت مرا قبول ننمودند و کسان مجهول را برای خلافت پسند
نمودند و مرا یاری نکردند و هر چه من ناصحی کردم ایشان اطلاعی فرمودند سبیلا براینکه در صدد اذیت
و ازار من بودند پس من بعلت نبودن یار و انصار در خانه قرار گرفتم تا آنکه آخر کار در باضطرار [illegible]
دیگری گفتار بودند پس قلیلی که یاور بودند اینها را تخلف ننمودند و باین رفتار بودند تا آنکه کار بنظام
انصار و هوادار ندیدم تیغ انتقام از انکه کشیدم جهاد کردم تا آن زمان که رسیده بقای پادشاه را دادم
پس بعد از آنکه شهید شدم چند نزد خداوند اقامت نمودند به محمود حسن الحق احمد نمود که اعلی بعد از تو کی بجای
خلیفه و جانشین حضرت عرض میکند برب العالمین که حسن ولد من و بهمین ایین بنا بجناب [illegible]
احضار میکند و از کیفیت استفسار میکند بعد از آنکه او هم اقرار نمود خدا خواهد فرمود که بود خلیفه و
جانشین تو و حجت من میگوید عرض میکند خدایا برادر خود حسین را خلیفه کردم و علوم رسول را با او
سپردم پس بعد از آنکه او را حاضر میکنند و او نیز از جماعت اشقیاء زمان خود شکوه میکند و گواهان خود را
میکشاند و حکایت میکند که چه یزید با ان لعین نسبت بخود پس یک یک امامان را حاضر میکنند تا آخر کار
که صاحب الزمان را مطالبه میکنند [illegible] از جانب خدا میرسد که چه کردی با علوم انبیاء که حضرت عرض میکند چون
مردم همه یار و انصار اشرار بودند و در صدد اذیت و ازار من بودند از راه اضطرار غیبت را اختیار کردم
و با وجود این نایبان با ایمان چند قرار دادم که هر که سعادتمند باشد در اعمال اقتدا کند با قوال من حاصل
انجمان مضامین اخبار برای ذره بمقدار اشکار شده است که حجت بوجود کامل بر اهل جهان
تمام میگردد چنانچه خود فرموده قل فلله الحجة البالغة بگو مختص خدا است حجت کامل پس [illegible]
بنو حساب پس خطاب باو میکنند که عالم بودی یا جاهل اگر گوید جاهل بوده‌ام میگویند که چرا ترک کردی [illegible]
و اگر جواب گوید که عالم بودم میفرمایند که چرا عمل نکردی حضرت فرموده [illegible] را ندا میکنند که نکرده
خدا [illegible] خلق کردی و جواب [illegible] میرسد که حاضر کنید یوسف را [illegible]

بودی یا

بودی یا او بی زن [illegible] را در حساب میکشند اگر میگوید خدایا حسن و جمال دادی و اینموجب فساد
من شد خدا میرسد که مریم مانند عیسی را حاضر کنند و همچنین اگر صاحب مال گوید رب متعال که بعلت وجود
مال من چنین شدم خداوند بی زوال فی الحال صاحب مال دیگر را حاضر میکند که بواسطه مال صاحب جلال
شده و مستوجب بهشت بی زوال گشته پس [illegible] را در بیت کبیر میکشند اگر گوید اینکه خداوند فقر باعث
واجبات من شد خداوند امر میکند تا حاضر کنند بنده افقر از او را که مستحق درجات بلند شده و [illegible]
فقر سعادتمند گشته مثلا اگر احدی از شاهان ادعا کند که غرور و تسلط انسان را از قرب خدا دور
میکند رب اکرم سلیمان پیغمبر و سایر شاهان عادل مثل اسکندر و انوشیروان را مقابل می‌آورد که
تسلط موجب نجات ایشان شده مثلا اگر احدی ادعا کند که قوت و شجاعت بمن دادی اینعلت شد
که من اذیت بمردم کردم خدا شجاعان چند را حاضر میکند که بواسطه شجاعت مالک بهشت گشته‌اند
مثل آنکه اگر بنده گوید صحت بدن دادی اینموجب طغیان من شد خدا صحیحان دیگر را حاضر میکند
که صحت موجب کثرت عبادت او شده و همچنین اگر ادعا کند که بیماری یا کوری یا مرض دیگر باعث شده
خدا کور دیگر و مریض اخر را حاضر میفرماید که داند کوری و مرض موجب ضرر نیست چنانچه بکران
نفع بخشیده پس در هر زمان خدا را در هر مکان بندگان مطیع و فرمان بردار هست که حجت باشند
دیگران چنانچه حدیث است که نسبا هست که همسایه را حجت میکند که ایا صدای گریه و افغان الم فقرا
او در دل شب بگوش نمیرسید آیا فلان شما که در همه روز بیکی زمان و مکان بودید ایا فلان عالم در میان شما نبود که
اطاعت او کنید حتی آنکه خداوند در هر زمان کند ذهنی با عالم و دانا میکند حجت بر دیگران که اگر گویند
[illegible] کرما را ذهن ندادی جواب شنوند که همینکه دادم برای تحصیل دین کافی بود چنانچه فلانکس که حجت
نمود با آنکه کند فهم تر بود عالم شد حاصل بعد از آنکه حجت خدا بر عالم و جاهل کامل شد موافق اخبار سید ابرار
بر تخت قرار گیرد آن تختی که نام آن وسیله است چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده که رسول خدا صلعم
فرموده که هر که دعا میکند باید وسیله را برای من طلب کند راوی پرسید که چیست وسیله فرمود
تختی است مشتمل بر هزار منبر که هر درجه تا درجه دیگر یکماه راه است که اسب نجیب طی کند بعضی
از بعضی لؤلؤ و بعضی مرجان و بعضی جواهرات دیگر است پس مکان پیغمبران دیگر را نصب کنند بعد جهت
حضرت و جناب امیر علیه السلام از همه بهتر است و انوقتی است که خدا فرموده فلما راوه زلفة سیئت وجوه
الذین کفروا یعنی چون ببینند نزدیک و رفعت مکان رسول را بدحال و متغیر میگردد صورت
هر کافر حاصل انچه از مضامین اخبار بر بعضی از علما اشکار شده اینستکه بعد از سؤال رسول با
جلال و امت او خداوند متعال در احوال رسولان دیگر مشغول میگردد اول بار حضرت نوح را
محل سؤال باز میدارند و چون شاهد از او طلب میکنند میگوید رسول الله صلعم شاهد من است پس نخست
حضرت رسول می‌اید حضرت جعفر طیار و حمزه عم خود را میفرستد که شاهد گردند نزد خالق جبار بر
شهادت رسول مختار حاصل پس سؤال از هر رسول با جلالی که میکنند بهمین حال میکند [illegible] کیفیات [illegible]

چنان من کل امة بشهید از ائمه مروی است که یعنی چونست حال شما در آن زمان که از هر امت و
طایفه شاهدی می آوریم حضرت فرمود که غرض رب معبود اینستکه ما را در هر اعصار شاهد
عادلی هست حضرت صادق ع فرمود ما جماعت ائمه اثنی عشر شاهد امت پیغمبر می باشیم هر یک
زمان خود را و نجات شیعیان بشهادت ماست و هلاک دشمنان نیز بشهادت ماست بعد از آن رسول
خدا شاهد ما و سایر رسولان هر زمان است پس از جمله اینکه فتاد اینکار شد که در ایام غیبت امام
صاحب اختیار شاهد رفتار و گفتار ما همان جناب است باز خالق بی نیاز در باب امتیاز روز محشر از
ایام دیگر فرموده که و اذا الصحف نشرت خبر داده که در آن زمان که محشر بر پا میشود نامه اعمال
یکسر منتشر میگردد میتواند بود که مراد این باشد که خبر عمل کافر و منافق منتشر میگردد نزد اهل
محشر یا آنکه خود نامه را باز میکنند در جای دیگر در وصف آن خبر داده که حتی اذا جاؤها شهد علیهم
سمعهم و ابصارهم و جلودهم یعنی تا وقتیکه می آیند قیامت شهادت میدهد بر مردم گوش و چشم
و عورت ایشان یعنی هر چه زبان کتمان میکنند چشم میگوید من نظر بحرام کردم و گوش خبر میدهد
که حرام شنیدم و عورت شهادت میدهد که چنان و چنان کردم در آیه دیگر خبر از صفت روز محشر
داده که یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا روزی است که نفع احتیاج نمیکند دوستی از دوست خود یعنی
هر دوستی که برای خدا نبوده بی فایده خواهد بود باز خالق بی نیاز در نشان آن زمان فرموده
هذا یوم لا ینطقون و لا یؤذن لهم فیعتذرون یعنی این روزیست که نطق نمیکنند عاصیان و
اذن ندارند که عذر بیان کنند ایضا در امتیاز آن روز فرموده یوم لا تجزی والد عن ولده شیئا و لا
مولود هو جاز عن والده شیئا روزی است قیامت که پدر و اولاد نمیتواند نفع بفرزند خود رسانند و فرزند بوالد
در آیه دیگر فرموده که نشان آن زمان اینست یوم تری المجرمین ناکسوا رؤسهم عند ربهم روزی که می بینی
گناهکاران را که سر در پیش افکنده شرمنده در فکر خویشند در آیه دیگر خبر از روز محشر داده که یوم نحشر
المتقین الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم وردا یعنی روز امتیاز مؤمن است از کافر زیرا که حاضر
میکنند مؤمن و اهل تقوی را بجانب مکان رحمت خود با عزت چنان روان میکنند و مجرم را جانب عذاب
نیران میرانند روان روان با تشنگی شتابان در آیه دیگر خبر داده که یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ
بالنواصی و الاقدام یعنی در روز محشر شناخته میشوند مجرم بصورت پس ملائکه عذاب او را میگیرند
و روان جهنم میکنند یا آن نشان سیاه شده صورت شناخته میشوند یا آنکه در پیشانی ایشان نوشته
میشود هذا مؤمن حقا و هذا کافر حقا پس عیان میگردد کفر هر کافر اگر چه در دار دنیا ظاهر نبوده
در آیه دیگر در وصف روز محشر فرموده یوم یعرض الذین کفروا علی النار یعنی روزیکه ظاهر میگردانند
خداوند قادر آتش را بکافر حاصل هر عاقل که ایمان برب حق دارد پس البته و یقین که جزم باخبار قیامت دارد
حدیث وارد شده که حضرت رسول ص فرمود بعد از آنکه خداوند معبود آن درجه بلند را بمن عطا خواهد
نمود ندا میرسد که همه اهل محشر میشنوند که ای عاصی بیا است محمد ص حبیب من و اینست علی ولی من

فای بوده

وای بر دشمنان این دو بزرگوار و خوشحال هر که دوستدار این دو بزرگوار است پس دو ملک
بنزد او می آیند و کلید جنت و نار را بمن می دهند که خداوند غفار اختیار جنت و نار را در دست تو قرار داده
پس من میگویم من اختیار را بعلی برادر و عم زاده خود دادم و کلیدها را باو می سپارم و شکر و سپاس خداوند
بیقیاس را بجا می آوریم **مقام چهارم** آنچه ظاهر است از آیات بسیار و احادیث بسیار روایت اینست که بعضی
صفات حمیده و رفتار پسندیده که در دار دنیا از بنده صادر شده باشد موجب نجات از اهوال احوال قیامت
و تمام محشر میگردد چنانچه در کتاب بحار مروی است که راوی گفت ما جمعی در خدمت رسول خدا بودیم که
آنجناب خطاب فرمود که دیشب من دیدم امور عجیب ما عرض کردیم فدای تو شویم بفرما آنچه دیدی فرمود
دیدم مردی از امت خود را که ملک موت آمده بود که قبض روح او کند پس نیکی کردن بوالدین آمده مانع
نمود مانع ملک موت شد من جز گوییم میتواند مراد سید عباد این باشد که نیکو احسان بوالدین موجب طول عمر
میشود یا آنکه منع کرده باشد ملک موت را از شدت یعنی احسان باعث آنکه جان را آسان میکند و میتواند که مراد
هر دو باشد یعنی شاد کردن آبا و اجداد زمان عمر را زیاد میکند و شدت مرگ را آسان میگرداند این خوابی ایجاد
است بغیر ثواب دار القرار تتمه حدیث آنکه فرمود دیدم مردی را بعد او بود یقین که اقسام عذاب قبر او را فرو گرفته بود
پس وضوی او آمده مانع شد عذاب را دفع نمود و دیدم مردی را که شیاطین او را احاطه کرده بودند
پس آمد ذکر خدا او را رها نمود یعنی ذاکر را شیاطین اذیت نمیتوانند ببرکت ذکر خدا فرمود مردی از
امت من گرفتار دست ملائکه عذاب شده که آمد نماز او و او را رها داد از آن نمود و دیدم احدی را که تشنه شده
بود و بر سر هر حوض که میرفت مانع او میشدند پس آمد روزه ماه مبارک رمضان و او را سیراب کرد
دیدم مردی از امت خود را که در محشر نزد انبیاء می آمد که حلقه حلقه نشسته بودند هر جا او را از حلقه خود
دور مینمودند پس آمد غسل جنابت او و او را نزد انبیاء بجای داد در جنب من او را نشانید و دیدم مردی را
که در میان ظلمت گرفتار است از شش جهت ظلمت او را احاطه کرده بودند که ناگاه حج کردن او آمد و ظلمت او را
بدل بنور کرد آمد و دیدم احدی از امت را که هر چه تکلم میکند احدی از مؤمنین جواب او را نمیگفت تا آنکه
آمد صله رحم او و بنا نمود که ای جماعت مؤمنین این صله رحم بجا آورده تکلم کنید با او پس مؤمنین با او
همزبان گشتند و دیدم احدی را که شراره و شعله آتش صورت او را فرو گرفته بود که ناگاه تصدقات دنیا
آمده او را حایل شده سایه بر سر او افکنده بود و دیدم احدی را زبانیه نار او را گرفتار کرده اطراف او را احاطه
کرده بودند که قادر بر فرار نبود پس امر بمعروف که در حیوة کرده آمد و او را نجات داد و دیدم مردی را که
بدو زانو افتاده بود و میان او و رحمت خدا حایل و مانعی بود که او را ملک نمینمود پس آمد حسن خلق او
و حجاب را دفع کرده او را داخل رحمت رب عادل کرد و دیدم مردی را که صحیفه عمل او را بدست چپ او
میدادند پس خوف خدایی که در دنیا داشت آمد بگذاشت و صحیفه را بدست راست او داد و دیدم احدی را
که اعمال او در میزان سبک بود پس آمدند اولاد فوت شده او و پس سنگین و وزنین شد ترازوی عمل او
و دیدم مردی را که او در کنار جهنم بود که او را در جهنم افکنند پس آمد امیدواری او که برحم خدا امیدوار بود

و او را نجات داد از عذاب نار و دیدم مردی را که در جهنم افتاده بود که ناگاه گریه و آه او که در دنیا از
ترس خدا کرده بود آمد او را بیرون آورد و دیدم مردی را که بر صراط میلرزید و میلغزید پس حسن ظن
که در دنیا بخدا داشت آمده لرزش او را ساکن نمود و عبور کرد و مردی را دیدم که گاه می افتاد بر صراط و گاه
بر میخواست و گاه دست میگرفت بصراط پس صلوات که بر من فرستاده بود آمده او را نجات داد پس دیدم
مردی را که بدر بهشت میرسید باو بسته میشد تا اینکه آمد شهادت لا اله الا الله و گشود در
بهشت را او را داخل نمود یعنی شهادت یقینی که در دنیا داده بود ابواب جنت را برای او گشود متوجه گوییم این
خبر را اگر انس و رجز فرمود میتواند شد که رب اکبر در آسمان این صورت محشر را باو نموده باشد یعنی در
عالم دیگر یعنی در ارواح اینها بر حضرت مصور شده باشد و این اخبار از آن بزرگوار موافق است
با فرموده خالق جبار که در کلام کریم بار فرموده ان الحسنات یذهبن السیئات جزم و یقین که
نیکیها میبرد بدیها را و آیات بسیار نیز که دلالت دارد بر حبط و تکفیر با این فرموده رسول ص مطابق
میگردد چنانچه حدیث دیگر نیز از انس و رجز مروی است که فرمود دوستان علی ع ذلت میرساند که
خوار میگرداند بعلت فقر و فاقه ایشان که در روز جزا می آیند ملائکه بامر خدا بنده را ببوی می نامند
که آن شیعیان است پس میگویند ای بنده خدا آیا حسنه از خود خبر نداری که از آن در میزان نهی کرده
حسنات تو زیاد گردد پس بموجب وعده خدا امر بهشت روی یا آنکه اقلا حسنات تو مساوی گردد
با سیئات پس برحمت خدا داخل شوی در جنات گوید من خبر از حسنه دیگر ندارم و در نظر چیزی نیاوردم
ندارم پس تو بفتح جهنم در داده خود را آماده عذاب میکنند که قادر وهاب ندا میکند که ای ملائکه با او
کنید در میان محشر که فلان بن فلان ساکن فلان محله از شخص فلان نزد هر که برو احسانی دارد بیاید
برساند که این است زمان ضرورت او باحسان و وقت حاجت اوست پس بفرموده خالق سبحان منادی
ندا میکند که اینک فلان بن فلان آیا نزد کسی عوضی و منتی طلب کار هست که خداوند غفار عوض
بدهد پس اول ندا میرسد از امیر المؤمنین ع که لبیک لبیک ای بنده مظلوم که بعلت محبت من ستم دیدی
و ظلم کشیدی پس الحال من نزد تو امیدم پس جمع دیگر نزد ساقی کوثر ع می آیند که ای مولا ما احسانی کرده
و ما طاعات خود را بر این بنده بخشیدیم پس حضرت صاحبان مظالم را که بر او حق دارند میفرماید هر چه حق دارید
عوض آن از من بگیرید و دست از او بر دارید پس تمام کلام حضرت را میشنوند و عرض میکنند که ما همه
محبت و طاعت شما بر نعمت خدا رسیده ایم هر چه مالک شده ایم از شماست پس ندا میرسد که یا علی من
لمن دیدم این بنده را بعلت دوستی با تو اگر با من بود اما تو ضامن شو عوض را
برای هر که بر او حقی دارد پس علی ع ضامن میشود بعد از آن میفرماید طلب کنید عوض را هر چه میخواهید
میگویند فرا ثواب کشیدن بنفس خود را بعد نیاورد انسی که در جای ستم بخود و عوض بخواهید
پس علی ع فرماید قد وهبت لک ذلک بخشیدم ایشان پس خدا ندا میکند که ای بندگان من نظر کنید بعطای
رب مجید که عوض حقوق خود مالک شده اید پس نظر میکنند قصور و چند و درجات بلند و باغات

بسیار

بسیار می بینند که حیران میگردند و بعد از آنکه انقلاب مکان را دیدند میگویند ایخداوند هر کدام اینها
عوض حق ماست جا و مکان بندگان بعضی این دیگر کجاست پس ندا از خدا میرسد که اینها عوض
بگنفس علی است در دنیا که بشما بخشید و من عوض این بخشش کما و بیش نه ماکرده اضعاف
اینها را بعلی ع دادم پس نظر کنید و ببینید وسعت ملک او را پس سرور عبید چون حدیث را باینجا
رسانید فرمود دیده باز کنید و ببینید که ذلک خیر نزلا ام شجرة الزقوم المعدة لاضداد
علی ع یعنی آیا اینها که من خبر دادم بهتر است از حیثیت منزل یا شجره زقوم که آماده و مهیا شده
جهت دشمنان علی ع که طعام گناهکاران است **مقام پنجم در بیان قابلیت ایمان مر زیادتی**
و نقصان را بر وجه اجمال آنچه از ظواهر آیات بسیار و اخبار ائمه اطهار ع
آشکار میگردد اینستکه ایمان در انسان قابل زیاده و نقصان هست چنانچه در آیه قرائت
ازدادوا ایمانا با ایمانا ایمان او زیاد میگردانند ایمان خود را در آیه دیگر فرموده یا
ایها الذین آمنوا آمنوا یعنی ای گروه با ایمان زیاد کنید ایمان خود را و از این قبیل آیات بسیار است
پس بر مؤمنین لازم است تحصیل یقین در امور متعلقه بدین زیرا که هر که تامل تام در گردش
لیالی و ایام و خلقت انسان و حیوان و زمین و آسمان کند جزم و یقین بخالق آن بهم رساند
و بعد از آنکه از برهان عقل یقین بوجود خداوند معبود کرده و دانستکه او غنی است از همه
اشیاء زیرا که خود موجد آنهاست پس قادر و توانا است و دانا و بیناست و از فعل عبث و
قبیح مبرا است یقین میکند بصدق نبیین ع و همچنین در قرآن متین که نظر تام میکند که در آن
از گفتن مثل آن کلام خاص و عام بلکه جن و انس تمام عاجزاند پس یقین میداند که قرآن
متین کلام رب علام است قطع نظر از دلیل و برهان از همین عقل انسان تمام اهل
اسلام یک کلام خبر میدهند که این کتاب خداست چگونه روا است و چنانچه شخص با بعضی
اجنبی را باور نکند باید یقین باحدی از مصنفین نکند که فلان کتاب تصنیف فلان است
زیرا که مخبران کتاب از مخبرین فراوانست حاصل اگر کسی مثلا عاجز باشد از تحصیل یقین در
اصول دین چنین کسی باید در هیچ امری صاحب یقین نگردد بلکه همه امور او ظن و تخمین باشد
زیرا که تحصیل یقین در حق بودن قرآن بسیار آسان تر است از آنکه روانی فلان کتاب گفته فلان است
و همچنین صدق سید نبیین اظهر است از عدالت فلان شاه سابق در زمان ما که اگر هر دو
خبر در زمان بر انسان عیان میگردد پس قطع نظر از برهان دیگر آیا باید انسان از هیچ جنس صاحب
یقین نشود یا آنکه در امور دین نیز صاحب یقین باشد حاصل هر عاقل که تامل کامل کند در دین
البته جزم و یقین میکند بفرموده نبیین و وحدانیت رب العالمین چنانچه خداوند مبین اشاره
بهمین فرموده در آیه و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی کسانیکه سعی میکنند در
تحصیل علم شناختن خدا و رسول ع البته هدایت میکنیم ایشان را براه حق و بی اشتباه پس بموجب

فران هر که نقصان راند علم او و خدا و رسول را بکمال نشناخته و جز ما قبول ننموده البته سعی ننموده
والا انکه ظهور وحدت خدا و حقیت انبیا اظهر از نور است مکر انکه انکس عاجز است از تحصیل
علم یقینی در امور دینیه یکی نیز هیچ نمی باشد یعنی ازانجهت او علمی موجود نشود و اکر انسان را این
صفت باشد که در مشاعر او نقصان خواهد بود اکر انسان عاجز و ناتوان بود از تحصیل علم
چکونه خدا امر میفرمود در ایات بسیار که از جمله واعلموا ان الله هو الحق وان ما یدعون من
دونه هو الباطل بدانید که خداوند مجید حق است و هر که غیر او میخوانند و شریک خدا میدانند
اوست باطل این خطاب عام است و اکر جهت بعضی متعلق باشد باید استثنا شود و ایضا فرموده
واعلموا انکم الیه تحشرون بدانید که شما ها بعد از مردن بخدا رجوع میکنید بجهت جز الخطاب
نیز عام است بهمه عباد که علم بهم رسانند که مرجع و مآب در یوم الحساب رب الارباب است
و اکر علم برای بعضی متعلق بود تکلیف را عام نمیفرمود ایات از این قبیل بسیار است که امر شده به
بندکان بتحصیل علم و همچنین حدیث سید ابرار که فرموده طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة عموم
این لفظ که معلوم است و بر هر کس اشکار است اما مراد سید عباد طلب علم اصول است اولا بعد از ان
فروع با فروع بنا بر دو وجه که محال لازم اوست و محل اشکال است زیرا که اولا موجب فروع زیاده بر اصل
لازم می اید دویم انکه علم بوجوب واجبات لازم دارد علم بواجب کننده را بلکه علم با انکه اطاعت
امر موجب واجب است سیم انکه علم بحرمت یک حرام هم بالالتزام دلالت دارد بر وجود رب
ذی الجلال والاکرام حاصل هر کاه رب عادل تکلیف بتحصیل علم کرده البته وسع هر کس بوده و
همچنین خاتم النبیین ص که بر جمله ادمیین طلب علم را واجب نمود یقین که برای زمره عاقلین ممکن
بوده والا امر نمیفرمود و اکر این امر بفروع باشد که با علم یقین در اصول چکونه یقین در امور
متفرعه بان قبول است ایضا فرموده اطلبوا العلم ولو بالصین طلب علم کنید هر چند بچین باید
بروید اکر غرض تحصیل ظن و تخمین بود احتیاج بسفر دور و زحمت بسیار نبود بلکه باضطرار و بی
اختیار بر هر کسی ظن و کمان حاصل بود در مکان خود هم چهارم انکه در عهد رسول ص در اصول دین
ایا ظن و تخمین کافی بود یا انکه تصدیق باید نمود اکر احدی کوید که ظن و تخمین بس بود که منافقین عام
بهمین ایمن بودند که یقین صدق خاتم النبیین ص نکرده بودند و حال انکه در دین بوده اند بر سبیل
یقین بلکه انچه خدا فرموده هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون ایا مساوی میباشند
نزد خداوند انها که تحصیل علم کرده اند و کسانیکه علم ندارند بلکه بکمان امری را پندارند پس اکر
برای طایفه امکان نداشت بکو علم را خدا انکار میفرمود بشخص بی علم و حال انکه خود او را عاجز
و ناتوان خلقت کرده بود حاصل اکر در عهد رسول مامور بودند از روی جزم و یقین تصدیق
البته در این زمان نیز چنان است زیرا که در ان وقت معجزه را بعضی از مردمان دیدند و باقی شنیدند
ایا خطاب رب الارباب با همه بلدان بود یا انکه با حاضران مجلس رسول ص دویم که قبول نیست

بجهه

پس چه مکان دوران رسول ص و چه زمان دور هر دو یکسان است علاوه انکه در صورتیکه
مخبر خبر اکثر ان تواتر است چه فرق کسان نصی خود بینند با انکه از فکر و نظر فهمند مثلا هر که مکه
معظمه را ندیده با انکه نبیند در جزم بوجود ان فرق در میان نیست بلکه یقین بوجود ان دارد
هر چند ندیده است پس صدور معجزات کثیره از سید کاینات یقین است با خبار مسلمین علاوه
قران مبین بالفعل معارضه ان با کافرین بجاست پس فرق بیجاست در اصول دین پنجم انکه مؤمنین
اکر یقین نکنند در دین چکونه شهادت میدهند در هر شبانه روز و باید شهادت از روی یقین
باشد و بر هر کس واجب است که در نماز شهادت بوحدانیت خدا و رسالت سید انبیا بدهد پس
معلوم که باید صاحب یقین باشند در دین زیرا که بظن و تخمین رب العالمین تکلیف شهادت نکرده
ششم انکه علما اورده که فرموده اند در فروع ظن قایم مقام علم است میفرمایند چون که یقین
دارد هر کسی بتکلیف و راه علم که مسدود است که جزم کند که اینست تکلیف او هم غیر این پس بظن
عمل میکند در صورت چنین ایا هر کاه جزم بتکلیف دارد چکونه یقین برب العالمین ندارد
زیرا که یقین بتکلیف لازم دارد یقین بتکلیف کننده را و یقین بوجوب اطاعت او و یقین بر نبیین را
زیرا که انبیا ع بیان تکلیف را کرده اند نهایت اینست که این خصوصیات را علم خواست که بر سبیل
یقین داند با وجود انکه وجوب صلوة مطلق و صوم و حج و زکوة همه یقینی است ظنی و تخمینی
بعلت انکه اینها ضروری دین اسلام است یعنی تمام اهل اسلام از خاص و عام بیک کلام میکویند که خدا ص
واجب کرده است اینها را پس هر چه ضروری دین اسلام شد که هر عام هم یقین باو دارد وجود
معبود و ارسال انبیا ع که اتفاق تمام ادیان است زیرا که یهود و مجوس و نصاری و سنی و شیعه
تمام خبر میدهند بحقیت خدا و حقیت انبیا و حقیت معاد پس چکونه از جهت انسان اطمینان
حاصل نمیشود و چون تحصیل علم در اغلب امور خدا سهل و اسان است امر بان فرموده مثلا کو فرموده
واعلموا انما غنمتم من شیء تا اخر یعنی بدانید که هر چه را مالک میکردید از غنایم دار الحرب خمس
اعمال خدا و رسول و انبیا و فلان است غرض اکر بر سبیل علم و یقین جهت انسان امکان نداشت
که بداند وجوب خمس را خدا خطاب نمیفرمود که بدانید یعنی احتمال غیر این مدهید هر کاه فرع دین را
باید بدانند در اصل چکونه احتمال خلاف میدهند دیکر انکه خدا فرموده واعلموا ان الله علی کل
شیء قدیر بدانید و احتمال خلاف مدهید که خدا قادر است بر همه اشیاء پس امر بعلم فرموده در عموم
قدرت اکر در قوه و قدرت بعضی بود تکلیف نمیفرمود دیکر در ایات چند خداوند فرموده است
که بدانید که خدا زنده میکند مرده ها را در روز جزا پس علم طلب فرموده ایضا حق تع در سوره مدثر
فرموده است در وصف اتش جهنم که لواحة للبشر علیها تسعة عشر یعنی اتش دوزخ سیاه کننده
است پوست ادمی را و بر ان زبانه و شعلهای نیران نوزده نفر از ملایکه رب اکبر موکلند که با مر
خداوند اتش را امر و نهی میکنند یا انکه نوزده صف اند تا انکه فرموده وما جعلنا عدتهم الا فتنة

یعنی عرض انداد بیم شماره و عدد این ملایکه را نوزده عدد مکر جهت امتحان بندکان کافر یعنی رب
رحمن در کتب یهودان و نصرانیان نیز اخبار فرموده بود که ملایکه موکل بر اتش دوزخ نوزده اند
پس در قران ذکر عدد ایشان امتحان بود که یهود ببینند که رسول ما با احدی از اهل کتاب امد و شد ننموده
و نه تورات و نه انجیل را خوانده بلکه در تهیم نخوانده با وجود این خبر عدد ملایکه موکل جهنم را موافق
کتاب ایشان بیان میکند پس یقین حاصل کردند که رسول امین از جانب خالق اسمان و زمین است پس فرموده
لیستیقن الذین اوتوا الکتاب چنین کردیم تا طلب یقین کنند یعنی کسب یقین کنند صاحبان کتاب با این
طریق که ما ننده خداوند خبر برسول داده و شک نکنند و یزداد الذین امنوا ایمانا و زیاده کردیم
برای مؤمنین ایمان انسان چون که ببینند با کتاب یهود این خبر موافق بود و لا یرتاب الذین اوتوا الکتاب
والمؤمنون و شک نکنند صاحبان کتاب و مؤمنین که این قران مبین از جانب خداوند مبین است
پس هر کاه مؤمن باید صاحب یقین باشد و شک نکند در این خبر پس معلوم در دین خدا یقین طلب کرده
موافق فرموده بعضی از علما و معنی اینکه این عدد را خدا اختیار کرده برای حکمت ناید تا کفار و اشرار
کویند خدا چرا بیست نفر قرار نداد یا انکه کویند که اهل جهنم اکثر ند وان جمله نوزده نفر یا نوزده
صنف بر می ایند حاصل که رب عادل این کمانهای باطل را از ایشان کافران شمرده و دشمنان مؤمنان
فرموده از این اخبار کسب یقین میکنند و از ظن و تخمین بیرون می ایند هفتم انکه خدا در ایات
بسیار مذمت متابعت کمان را فرموده در ایه فلا و ربک لا یؤمنون خبر داده و قسم یاد فرموده
که مردم وقتی ایمان دارند که حکم تو را اذعان کنند و در ان شک بحکم تو نکنند بلکه تسلیم کنند پس هر کاه
ایمان موقوف بر تسلیم احکام قران است پس انسان بمحض کمان اذعان نخواهد نمود بلکه طریق یقین
خواهد بود چنانچه رب رحمن در ایات قران بیان فرموده طرق یقین را اول مثل انکه در مذمت
کفار فرموده ان یظنون الا ظنا کمان ندارند انچه را پندارند مکر کمانی یعنی دلیلی در دین خود
ندارند غیر کمان یعنی انسان نباید چنان باشد معلوم مراد در اصول دین است دویم مثل انکه فرموده
ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بدرستیکه کمان بی نیاز نمیکند انسان را مکر یعنی کمان موجب اطمینان
دل نمیکردد پس متابعت ان باطل است سیم مثل انکه فرموده ان بعض الظن اثم یعنی متابعت بعضی از
کمانها کناه است پس معلوم که اینقدر مذمت خدا متابعت کمان را در اصول دین است و اکر راه تحصیل یقین اسان
نبود رب رحمن مذمت متابعت کمان را نمیفرمود پس انسان بمحض کمان اذعان نخواهد نمود بلکه طریق یقین
او کمان خواهد بود چنانچه رب منان در ایات قران بیان فرموده طرق یقین را انکه راه رونده
بکمان مانند کور است که از دیدن ضعیف و ناتوان است زیرا که اکر نظر ببرهان کند یا کوش بخبر مردمان دهد
ظن او بدل بعلم میکردد و حق تع از انکسان که در زمان حیات ببرهان و ایات خدا ایمان نیاورده اند و با جنان
نشده خبر داده که در عقبی مثل کور محشور میکردد پس ندا میکند که رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا
خدای من چرا کور مبعوث کرده یعنی چرا مرا داخل سلسله از خدا غافل کرده انکه من بودم بصیر یعنی

امامان را

امامان را اخذ کرده بودند خدا میفرماید قال کذلک اتتک ایاتنا فنسیتها وکذلک الیوم تنسی
میفرماید خدا همچنین که امد تو را ایات و علامات و اضحات که قادر بودی بر کسب یقین در دین
پس با وجود این فراموش کردی ایات را و همچنین امروز فراموش میکردی از رحمت رب العالمین
دلیل دیکر انکه در شان مؤمنان رب رحمن فرموده یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی
الحیوة الدنیا وفی الاخرة و ثابت میدارد خدا مؤمنین را بقول ثابت محقق در دار دنیا و عقبی معلوم
قول ثابت مراد یقین کردن مؤمنین است در دین پس ظن و تخمین نه چنین است بلی هر کاه با کمان اقرار
بلسان میکند در ظاهر حال از اهل اسلام است اما مال او معلوم نیست که از کدام طایفه است و شاید
که انچه رسول فرموده که طلب العلم فریضة علی کل مسلم مراد این باشد که اکر چه از کفتن کلمه اسلام
مسلم بمعنی اعم باشد نهایت باید صاحب علم و یقین شود در دین فقد احادیث بسیار موافق انچه
در اصول کافی وارد شده است که طلب العلم فریضة طلب علم واجب است و لفظ مسلم هم نیست
و معلوم تا قلب اطمینان بهم نرساند علم ندارد زیرا که با کمان اطمینان موجود نمیکردد چکونه امکان دارد
که انسان بکسی که یقین بوجود او ندارد او را معبود خود کردانده و مسجود خود کند خدا فرموده فاعبد
الله مخلصین له الدین بندکی کنید خدا را در حالت که خالص کنید دین را برای رب العالمین این خطاب
امت مؤمنین از اهل کتاب است و بدون یقین احدی از ادمیین قادر نیست که چنین عبادت کند و اکر
یقین کردن در قدرت بعضی نبود خدا عموما تکلیف نمیفرمود ایضا فرموده که الا لله الدین الخالص
اکاه باش که دین خالص مختص خدا است در مقام دیکر اعلام فرموده که ان الدین عند الله الاسلام
یقین که دین نزد خدا اسلام است یعنی تسلیم کردن و اطاعت و انقیاد تام و تسلیم و انقیاد بدون
یقین میسر نیست دیکر انکه عتاب و خطاب بکفار فرموده که فما ظنکم برب العالمین پس چیست کمان
شما بخداوند زمین و اسمان یعنی نظر با انکه غیر خدا را تعظیم میکنید پس معلوم بصفات خدا علیم نیستید
زیرا که اکر عالم بصفات او بودید و بکمان عمل نمینمودید میدانستید که عبودیت را مختص او کردانید
حاصل خداوند عادل در قران در مواضع از ایات ان فرموده که بدانید که خداوند حمید زنده میکند مرده کان را
پس باید که انسان یقین کند بزنده شدن ادمیین بجهات بسیار اول انکه خدا و رسول فرموده اند پس باید
باور نمود دویم انکه از قران یقین میشود مثل فرموده خدا که و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و کمان مکنید کشته شدکان در راه خدا را مردکان بلکه زنده کانند نزد
خداوند سیم انکه فرموده ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون مکوئید
که انکسان که کشته شده اند در راه خدا مردکانند بلکه زنده اند و اما شما نمیفهمید چهارم حتی اذا
جاء احدهم الموت قال رب ارجعون یعنی تا وقتیکه میرسد مرک احدی از عاصیان میکوید خدایا بر کردان مرا
بدنیا پس هر کاه بعد از مردن میکوید مرا بر کردان بدنیا البته زنده است پنجم فرموده خدا ربنا امتنا
اثنتین و احییتنا اثنتین خدا ما را دو مرتبه میرانیدی ما را دو باره زنده کردی دو بار یعنی اقرار میکنند که دو بار

ما را میت کردانیدی یکبار بدنیا و دویم بار بعد قبض ابدان سؤال و جواب و زنده کردی مرا یکبار بدن [illegible]
و دویم بار برای ثواب و عقاب یوم الحساب پس هرگاه قرآن خاطر نشان کرد که انسان بعد از مردن زنده
است [illegible] است و [illegible] بودن قرآن از روی برهان که اتفاقی است و [illegible] است یعنی مسلمین [illegible]
اجمعین میدانند که این کتاب خداوند مبین است پس بعد از دانستن این البته یقین میدانند که معاد حق است (قطع
نظر از آنکه اکثر انبیا آمدند و کتاب بحق و احصار [illegible] کرده اند که بسیاری [illegible] اشعار بر نظم آورده اند
و مردها خبر از جنت و سقر داده اند و چه بسیار که سید ابرار [illegible] نمود که بعضی در جلد اول کتاب ذکر شده
و چه بسیار که حضرت حیدر با مردگان تکلم فرمود حتی با استخوان سر و اکثر جواب گفت مردها شنیدند حتی
سلمان که وقت احتضار خود فرمود که [illegible] مردن من [illegible] مودهٔ سید عالمیان [illegible] که مردهٔ قبرستان
را من [illegible] امر کرده او را در میان گلیم [illegible] قبرستان آورده با مردگان سخن گفت و جواب شنید
آنکه معصوم است که یقین بعدل رب العالمین کرده باشد چگونه شک در این میکند زیرا که جمع نمیتوان کرد میان
عدل خدا و فقدان نعوذ [illegible] و همچنین محال است [illegible] بخدا و کذب انبیا و در صورت نبودن معاد این [illegible] فساد
لازم است پس باید [illegible] باصلاح و سداد دانند و یقین کنند که معاد حق است و بدیگران نیز ارشاد کنند
و بعد از این یقین که دین او فاسد است بلی مراتب علم مختلف است زیرا که مثلا هر که عقب دیوار دود و روشنی
نار را می بیند یقین بوجود نار و از آن زمین دارد و دیگری در نزد نار است و ضوء را احساس میکند و حرارت
با او میرسد اینهم یقین بوجود نار دارد سیم کسی است که در خود نار رفته او نیز ضوء و حرارت و الم را می بیند این
نیز علم دارد بلا تشبیه این یقین آخر همان یقین سید اوصیا است که فرموده لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا
اگر پردهٔ حیات برچیده گردد یقین من [illegible] زیاد نمیگردد پس ایمان این بزرگوار قابل زیادتی نیست زیرا که
دیگران نیست که کامل گردد و اما یقین بطریق اول برای همه عاقلین و مکلفین ممکن است و ایمان چنین قابل زیاده و
نقصان هر دو هست و امثال ما گناهکاران چنینیم که امکان دارد خداوند بهمان الطاف خاصه را شامل حال
ما گرداند که هر زمان نور عرفان او در دل جلوه کند پس کاملتر گردیم و این طریق علم برای هر کسی ممکن است
که حاصل کند پس هر که عاقل باشد و بقدر مرتبهٔ اولیهم علمی حاصل نکرده از عدم سعی و اجتهاد است نه از عجز
علم و قدرت علاوه آنکه [illegible] دلیل و برهان از عقل انسان نیز هست بر بقای روح بعد از مردن که موجب اطمینان
قلب است و رفع استبعاد اعادهٔ معدوم را این زنده شدن بعد از مردن اعادهٔ معدوم بالمره نیست که
وحشت کند کسی زیرا که بگمان آنکسان که روح جوهری است مجرد که معلوم بعد از بدن هم باقی است و اما
بفرمودهٔ محققین از علما که روح اجزای جسمانیه است که ساری [illegible] بدن است مثل سرایت نار در ذغال
و مانند روغن در کنجد و [illegible] در بادام و مانند آب [illegible] و مانند آب انگور در انگور چنانچه انسان میگوید
که دست من و پای من و دیده و گوش من حتی همه اعضای انسان [illegible] پیدا شد که بعد از آنکه همه اعضا
و جوارح او را قطع کنند باز او را انسان میگویند پس معلوم گردید غیر این اعضا است چنانچه در زمان طفولیت
که شیرخوار بود این اعضا با این تشخصات نبود و بعد از آن زیاد شد پس از تغییرات و تبدلات بدن تشخص و تعین اصلیه

نمیشود

نمیشود و متبدل نمیگردد پس همان تشخص اصلی که نبودن دست و پا و کوچکی و بزرگی اعضاء مدخلیت بآن
ندارد آن انسان است چنانچه [illegible] انگور میگویی هسته انگور و پوست انگور و مثل آن مگر آنکه انسان
میتواند [illegible] بادام و انگور و بزرگ اصل از آن جدا کند و در انسان عاجز و ناتوان است از احساس آن
پس بعد از اندراس بدن همان انسان کماکان باقی است علاوه اجزای بدن هم معدوم بالمره نیست چنانچه
استخوان کعب و آنکه ماده و اصل بدن انسان است خاک نمیگردد علاوه آنکه اگر هم خاک شود معدوم
بالمره نیست بلکه تغییر و تبدل در اجزای بدن بهم رسیده چنانچه در حیات متغیر میشد و موجب تغییر
خود انسان نبود و آن اجزائی که مشار الیه انسان بوده بقدرت خدا بجا میماند و معدوم و متبدل نمیگردد
معصوم است که احدی استبعاد کند بقای بعضی از اجزای بدن را گوئیم تمام [illegible] خاک میگردد
خالق عباد از جهت رفع این استبعاد امثال از آن ایجاد کرده که هر که بدون عناد نظر کند جزم و اعتقاد بمعاد
بهم رساند اول آنکه ماه را در هر ماه نزدیک بتمام میگرداند و بعد از ایام چند باز تمام میگردد شک
نیست که این قرص ماه همانست که در ماه سابق بود اگرچه [illegible] نور او زائل شده و جرم او بود
همچنین انسان نیز چنان است زیرا که روح او خارج شده و اجزای جسم او باقی بود دویم آنکه هر سال رب
متعال سردی و گرمی هوا را بر میگرداند بلکه هر چند بهم سرد میشود هوا اگر [illegible] شناس عالم تمام
میگویند سرما و گرما رفته بود دیگر عود نمود سیم امثال مگس و پشه هر زمستان بنظر ما تمام
میشوند و بقدرت خداوند در وقت خود موجود میگردند اگرچه [illegible] باشند که این اصل را دوباره هم
ایجاد شده اند از آنجا که از اصل و مواد سال قبل باشند که از حالی بحال دیگر نقل شده باشند و الحال بآن
بحال اول مصور شده باشند چهارم آنکه عادت خالق عباد ایجاد کردن است از جماد و بحرکت نامی کردن
مثل آنکه بادام و جو و هسته ها و حبوبات را در دل زمین اشجار و نباتات میگرداند پس جسم نامی میشود
و باز همان نامی یعنی بعض اجزای آن جماد میگردد در بادام و گندم و مثل آن میشود و همچنین خالق آسمان و زمین
مگر را [illegible] و بدون حیات صاحب حیات خلق میکند چنانچه خود خبر داده تا صاحبان بصیرت هوشیار
گردند یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی یعنی بیرون می آورد خدا زنده را از مرده مانند تخم مرغ که بی
حیات است و از او بعمل می آید جوجه و طیور یا مانند نطفه که بدون حیات انسان میگردد و حیوان
و بیرون می آورد بیجان را از باجان مانند تخم که از مرغ بهم میرسد یا نطفه که از حیوان و انسان موجود
میگردد پنجم آنکه نطفهٔ هر انسان که جان نداشت سهل است که نه گوشت و نه استخوان و نه اعضا و گوش
و هوش پس آن قادری که در اول بار او را سمیع و بصیر و با دست و پا گردانید اینکار بر او سهل است و او است
قدیر بر همه اشیاء ششم آنکه صاحب بصیرت نظر کند بامر محسوس که انسان در زمان خواب که دیده و گوش و
دست و جوارح آن همه باطل و عاجز و ناتوانست پس آنچه در خواب دید یا آنکه شنید یا بوئید یا شامید و چشید
از این دیده که ندید و از این دهان که نچشید پس میتوان گفت که روح انسان خود مستقل در ادراکات است بلکه
در زمانیکه گرفتار بدن است در حقیقت عاجز و ناتوانست زیرا که در وقت خواب که بدن ضعیف است نفس

انسان قوی تر است و ادراک او موزونتر و [illegible] برای او آسانتر است و الم و حزن و فرح و سرور برای او
بیشتر است پس گویا بدن نور او را کور میکند و دیده شده که هر کس ریاضت بیشتر میکشد هر چه روح حیوانی
ضعیفتر میگردد صفای باطن او بیشتر است و همین سبب جناب رب تاکید در کم خوردن فرموده زیرا که
موجب جلای قوت قلب و طینت ملکیه است و این سبب انبیاء و اوصیاء هم بقوت قلیل قناعت میکردند
پس هر گاه در اشتباه شد که ضعف و سستی بدن موجب ضعف روح نیست پس چه ضرر که جسد بپوسد و
خاک گردد و روح را خداوند پاک نگاه دارد یا بنعیم جنت یا العیاذ به جهنم و عقاب الیم و ترس و بیم
غرض قبول فرمودهٔ رسول نزد عقول هم صحیح است حاصل هر گاه عاقل داخل اسلام شد چگونه انکار این
اخبار را میکند که آثار صدق آن بر هر هوشیار آشکار است سؤال اگر احدی گوید که مؤمنین باید در معاد
صاحب یقین باشند پس چرا جناب ابراهیم فرمود کیف تحیی الموتی خدایا بمن بنما که چگونه زنده میکنی
مرده ها را جواب اول آنکه سؤال او از حال زنده کردن بود یعنی چه طریق و چگونه نه از اصل زنده کردن و اگر
میفرمود رب ارنی احیاء الموتی بمن بنما زنده کردن مرده ها را [illegible] این گفتار [illegible] انکار نیز
انکار است که امر فرمود تا چهار مرغ کشته شود و در هم آمیخته کردند چنانچه مروی است که حضرت دید
جسد انسانی را حیوان خورده بود حیرت نمود که رب معبود چگونه این [illegible] گوشت را از یکدیگر جدا خواهد نمود
طریق از او خواهان شد لهذا بجهت کشتگان در هم کوبید و داخل هم گردانید چنانچه صریح قرآن که در جواب خدا
عرض کرد ایمان دارم بمعاد و لکن جهت اطمینان دل میطلبم که مانند [illegible] که چگونه از یکدیگر اجزای حیوان و
انسان جدا میگردد و تمیز می یابد و از این سبب خدا فرمود فخذ اربعة من الطیر الخ چنانچه این قصه مفصلا
در جلد اول کتاب در ذکر احوال حضرت ابراهیم بیان شد یعنی بگیر چهار مرغ و ذبح کن و گوشت آنها را ممزوج
بهم نما پس حضرت گوشت آنها را کوبید بر سر قلهٔ جبل نهاد بعد از آن سرها را بدست گرفته آواز داد بامر خالق
عباد گوشت بحرکت آمده از یکدیگر جدا شده هر جزئی بسوی خود ملحق شد بال و پر بر او رسته [illegible] نمود پس
غرض آن بزرگوار طریق امتیاز گوشت انسان از حیوان بود نه اصل زنده شدن دویم آنکه چون انبیا تمام
در مقصد اصلاح کسان ضعیف اعتقاد اند و از جانب خداوند مأمور بارشاد بودند پس در مقصد منع زوال فساد
از اعتقاد مردمان خواهان دلیل آن شد که طفلان معاد را عیان ببینند پس شک در آن نکنند و آنچه فرمود که
دل من مطمئن گردد یعنی از خیال و فکر امت زیرا که بعد از آنکه من بایشان نمودم مطمئن میگردم که البته اعتقاد
همه کامل شده است سیم آنکه چه ضرر که مطلب السؤال نمودن معجزه و هنر باشد که جماعت با بصیرت ساکت
او را باور کنند و طلب اطمینان او هم از اذعان مردمان باشد از قبیل معجزهٔ حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام
که از گل مرغی ساخته باد در او دمید بقدرت حق بحیات همان دم مرغی گردید پرید و الحال آن مرغ ضعیف و
ناتوان در میان هست هر گاه عیسویان تمام و تمام اهل اسلام بی کلام جزم دارند که بندهٔ خدا از آن خاک باد
خداوند پاک صاحب جان خلقت نمود پس چرا [illegible] از خلقت خدا [illegible] شک بود [illegible] وسوسهٔ شیطان را بر خود گشود
و حال آنکه از جهت رفع استبعاد اهل عناد ارشاد فرموده [illegible] انکار در سورهٔ یس چنانچه بعض آیات

آن ذکر

از ذکر شد فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون پس منزه و مبرا و خالی از عیوب است
خداوندی که قدرت و تصرف اوست اصل هر چیزی یعنی اگرچه صورت و هیئت و تشخص اشیاء
همه را مثل و مضمحل گردد نهایت اصل و مادهٔ آنها در دست قدرت کاملهٔ خدا است مثلا آنکه اگر مثلا
خربزه و هندوانه و امثال آن تلف میگردد یا [illegible] بر طرف میشود و تخم و هسته در میان هست که
از آن باز همانها بسیار شد اشجار بر طرف شده که آثار آن اشکال نبوده نهایت [illegible] ریشه از آن که اصل درخت
است در زمین بوده و روئیده مثل اول نخل با ثمر شد یقین که این نخل درخت دیگر نیست بلکه اهل لغت
اجمعین میگویند این درخت خشکید بعد از آن دوباره عود کرده سبز شد حتی آنکه میگویند این
همان درختی است که خشکید بقدرت حق مجید دو مرتبه سبز شد [illegible] پس چه ضرر که خالق قضا
و قدر جزئی از اعضاء [illegible] مثل ریشهٔ نخل در زمین پنهان از نظر محافظت کند بعد از آن [illegible] باز اجزاء
دیگر با آن ضم کرده روح را مقرر نماید که داخل قالب خود گردد چهارم قصهٔ اصحاب کهف نیز نشانه
صدق بقای روح انسان است چنانچه قرآن ناطق است بآن و مفصلا در جلد اول بیان شد و امیر مومنین
نیز با ایشان در حضور جمعی تکلم فرمود اگرچه اخبار در زنده شدن اموات بسیار است در همه اعصار
که اهل هر دین اقرار داده اند و بعضی را در جلد اول کتاب و بعضی را در جلد دویم ذکر نموده و تکلم
کردن و گفتار امام شهید بعد از شهادت در حضور شقی و سعید نوعی که در جلد دویم مذکور شد
پس اگر شخص از صاحبان انصاف است که بقای روح مانند آفتاب بر او آشکار است و اگر از غرض او
استکبار و انکار است که دلیل چه [illegible] چه بسیار پس انسب اختصار است شیعیان اخبار در زیارت
ائمهٔ اطهار شهادت میدهند که اشهد انک تسمع کلامی و ترى مقامی و ترد سلامی یعنی مأمور
از خداوند که این شهادت را بدهند پس البته یقین کرده اند زیرا که میگویند شهادت میدهم اینکه که
تو میشنوی کلام مرا و می بینی مقام و ایستادگی مرا نزد قبر خود و جواب میگویی سلام مرا لکن آنکه
رب علیم بعلت حکمت بسیار صدای تو را بر ما مخفی و پنهان داشت بحکمت آنکه اگر بشنوند و تصدیق
کنند این عمل از ایمان بغیب ندانند که الحال بمجرد فرمودهٔ ائمه قبول کرده اند در احوال جناب
سید شهدا آمده در جلد دویم کتاب ذکر شده [illegible] که زینت عباد سید سجاد را از جهت ارشاد
اهل صلاح و سداد و برغم انف مایهٔ فساد و اهل عناد در حضور یزید ایستاده سلام بر سر
مطهر پدر داد در وقتیکه از لعین [illegible] عرضه نمود گفت [illegible]
بعد از سلام از سر انور صدا رسید که هر کسی که حاضر بود جواب از شهید [illegible] شنید [illegible]
اینجمل اشارهٔ از آن قصهٔ مفصل بود که در اینجمل ذکر شده [illegible] اینمقام تمام شد کلام در
حقیت معاد و فساد دین هر که اعتقاد جازم بهم نرساند و الله هادینا الی سبیل الرشاد ببرکت
موالینا سید العباد و ذریته الاطایب الامجاد مقام ششم در بیان وجود جنت و نار و ثواب و
عقاب در دار القرار است در ذکر حقیت وجود نار و عذاب و تنعم و ثبوت جنات

پدر

و چون بعض قصور بعد از آنها با ایراد آیات و اخبار بعد از اتمام باید از بسیار کلام با تمام خواهد رسید
اول آنکه آیات صریحه در وعید نار بسیار است که ذکر همه موجب طولست و چون علاوه آن
بوعید آن در قرآن در همه کتب آسمانی مذکور است و در میان اهل همه ادیان مشهور است بالجمله ضرور
نیکه همه آیات شود در سوره بقره وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ بترسید و پرهیز کنید
از ناری که آتش گیره آن سنگ و انسان است سنگ حجارة در وصف آن فرموده قَعْرُهَا بَعِيدٌ
وَحَرُّهَا شَدِيدٌ وَعَذَابُهَا جَدِيدٌ پناه بالله بوده از آتشی که گودی آن دور است و آتش چراغی
شدید است و عذابش هر زمان تازه میشود حضرت رسول صلعم فرمود شب معراج نزد جهنم صدای
مهیبی شنیدم که سنگی فرود آمد از جبرئیل علیه السلام سؤال کردم گفت اول خلقت دنیا سنگی را از لب جهنم
بزیر افکندیم الحال بقعر آن رسیده پس حضرت امت را میترسانید اندر وی قعر آن در کتب اخبار
مروی است که بعد از نزول این آیه یعنی رسول مختار با اصحاب کبار آن جناب کوهی گذار میکرد
که صحابه نظر کرده دیدند آن کوه مانند آتش روانست و صدای ناله و مانند گریان میشوند
پس حیران شدند از این حال از رسول با اجلال سؤال کردند حضرت بامر خدا بکوه ندا فرمود که چرا
گریانی و نالانی و انچه میترسانی پس بقدرت خدا بآنجناب جواب گفت که خدا فرموده در قیامت
آتش گیره آتش جهنم مردمانند و جمعی میترسانم که شاید از جمله آنجا باشم پس آن سرور دست
مبارک بر آن مالیده فرمود از آن کیه که آتش گیره سعی سنگ کوکوداست نه هر سنگی پس انقطع
آب گریانش که روان بود ایستاده و ناله و صدای آن نیز قطع شد ایضا فرموده وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ
إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ یعنی در قیامت جماعت کفار و معصیت کار بسند بشدید ترین عذابها از جهت
آنکه عذاب حالت احتضار و برزخ برای گناهکار از عذاب دار الغرور و بعد از آن عذاب وادی
قبر زیاده از عذاب دنیاست و از همه اشد عذاب نار است در جهنم نعوذ بالله در عذاب
نیکو ایجد و بودیست از عذاب جهنم و بسبب این تعب بر عاصیان سهل و آسان است و همیشه ترسان
انجام قیامت میباشند و در آن زمان که ناگهان صور دمیده میشود که از قبور خود قیام میکنند
شاد و سرور نیستند بلکه فریاد میکنند که یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن و
صدق المرسلون چون زنده میشوند با صد گونه درد و تباه میگویند که ما را از خوابگاه بیرون
آورد بعد از آن خود میگویند اینست آنچه وعده داده بود از عذاب قیامت و راست فرموده بودند
رسولان ایضا فرموده وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ مخصوص کافرین است عذاب
درد آورنده و عذاب خوار کننده و باید دانسته شود که استکبار از فرمان پروردگار خالق جبار هم کفری
است استکبار نیکه انکار طاعت رب غفار مانند عدم اقرار باوست چنانچه شیطان لعین چنین بود
نیکه اقرار بخدا و جنت و نار هم داشت مگر انکار فرمان او را فرو گذاشت پس هر که اقرار برسول
مختار کرده اگر استکبار از طاعت او کند مانند شیطان مکار از مخلدین در نار است و قسمی از کفار است

پس اطاعت

پس اطاعت نکردن فعلی است از عدم اقرار ایضا فرموده در اوصاف کفار أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ یعنی آن جماعت راضی شدند
بر نعیم و لذت دنیا بدل و عوض عقبی یعنی در دنیا خلاف امر خدا را اختیار کردند پس سبک نمیشود
از ایشان عذاب در روز حساب و نه ایشان یاری کرده میشوند ایضا فرموده وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ
عَذَابٌ عَظِيمٌ و از جهت کفار بقرار داده است خدا عذاب عظیم را ایضا فرموده در بارهٔ معصیت کار
فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ پس مهلت میدهم و بهره مند میکنم او را
در دنیا زمان کمی بعد از آن امان را از او میگیرم و باضطرار او را بعذاب نار میبرم و بد محل رجوعی است
ایضا فرموده وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ بدرستیکه خدا عذاب او شدید است دیگر در بارهٔ کفار
فرموده وَمَا هُم بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ یعنی قرار کفار در نار است و بیرون آینده نیستند دیگر فرموده
اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بدانید یقین که خدا شدید است عقاب او فرموده وَإِذَا قِيلَ لَهُ
اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ و هر زمان که در دنیا رسولان یا علما و خیر
خواهان گفتند پرهیز کن از حرام خدا گرفت او را عزت و تکبر بگناه یعنی نزدیکی مانع شد او را از فرمان
پس بس است او را جهنم و بد مکان و مهدی است دیگر فرموده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ
أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُم مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَٰئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ بدرستیکه جماعت کفار را در روز عقبی فا
نمیدهد اموال و اولاد ایشان از عذاب خدا هیچ فایده و آن جماعت ایشانند آتش گیره جهنم در سوره
فرموده قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ بگو بکفار که زود مغلوب میشوید و خوار میگردید
و حشر میشوید و عذاب نار در انفال فرموده فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ خبر شادی بده با جماعت معصیت کار
بعذاب درد آورنده بعد دیگر در اعراف لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ جهت کفار
آماده شده شراب گرم و عذاب درد آورنده بسبب آنکه کفران میکنند خداوند را دیگر فرموده
وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ جماعت کفار محشور میکردند بسوی نار هر چند در هر سوره آیات بسیار
غیر آنچه ذکر شده از ذکر جهنم و عذاب نار و وعید معصیت کار هست نهایت بعلت عدم طول بیکی دو
اختصار شد در جای دیگر وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ یعنی و هر آینه ما خلق کردیم بسیاری از
طایفه از جن و انس و اگر عاقبت بعلت مخالفت گرفتار جهنم میگردند پس گویا جهت جهنم خلق شده اند
وَمَن يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ هر که در دنیا مخالفت کند امر
خدا او فرمان پیغمبر را باشد پس یقین از جهت اوست در عقبی نار جهنم باقی و بر قرار ابدا نیست خواری بسیار بزرگ
در رعد فرموده إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا تا آخر یعنی یقین که جماعتیکه امید ندارند
روز جزا را و راضی شدند بزندگانی دنیا و مطمئن بان گشتند مسکن ایشان نار است در ابراهیم وَعُقْبَى
الْكَافِرِينَ النَّارُ عاقبت کفار در دار القرار نار جهنم است در حجر فرموده وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ
ایضا فرموده وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ البته و یقین که جهنم وعده گاه صاحبان گناه است

اجمعین در موضع دیگر وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا و قرار دادیم ما جهنم را جهت کفار حصار قلعه ثم
ایضا اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ نَارًا اَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا بدرستیکه ما اماده کرده ایم جهت کفار ناری را که احاطه
میکند بایشان سراپردهای ان واگر فریاد رس طلب کنند اب مثل مس گداخته برای ایشان اورند در
وَمَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى یعنی و هر که بیاید در قیامت نزد پروردگار مجرم و
گناهکار پس قرارگاه او نار است که نه زنده میگردد در ان نار و نه میمیرد در موضع وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ
الْحَرِيقِ و میچشانیم در قیامت بمعصیت کاران عذاب سوزاننده ایضا فرموده وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ
نا احض هر که ترازوی عمل او سبک باشد زیان کاران است و جای او نار است ایضا فرموده وَأَعْتَدْنَا
لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا و اماده کردیم جهت هر که تکذیب کند بقیامت سعیر را ایضا اَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ
مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ ای اثبت در دوزخ جا و مکان برای کافران یعنی البته هست در موضع دیگر ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَى
عَذَابٍ غَلِيظٍ بعد از حیات مضطر میگرداند خدا کفار را بعذاب پشت دارد دیگر اِنَّ اللّٰهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ
وَاَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا خدا لعنت کرده است بکافرین و اتش سعیر را برای ایشان اماده
کرده که دائم در ان مانند و نه دوستی مانند در انجا و نه یاوری ایضا هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ این است جهنمی که
کرده وعده داده میشدید دیگر فرموده اَذٰلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا اَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ ایا این باغات جنان بهتر است برای مکان
یا درخت زقوم که در نیران است که شاخهای او برگ و ریشه و میوه ان تمام از نار است ایضا اِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ
طَعَامُ الْاَثِيمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ بدرستیکه میوه درخت زقوم طعام گناهکاران است که مانند اب بسیار
گرم جوش میکند در دلها كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ اَمْعَاءَهُمْ یعنی اهل
جهنم اشامیده میشوند از اب گرم که پاره پاره میکند معدهٔ ایشان را اَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ
عَنِيدٍ میندازند ای محمد و علی یا ای دو ملک در جهنم هر که کفران نعمت رب رحمان را نموده و عناد ورزیده
يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا اَنْفُسَكُمْ وَاَهْلِيكُمْ نَارًا ای گروه مؤمنین محافظت کنید جان و اهل و اولاد خود را
از عذاب نار یعنی باهل و عیال پند بدهید و ایشان را مطیع گردانید تا از عذاب نار ایمن گردید ایضا
فرموده وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَاِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ هر که خلاف فرمودهٔ خدا و رسول کند پس یقین برای
اوست جهنم جاوید و بیزوال ایضا اِنَّ لَدَيْنَا اَنْكَالًا وَجَحِيمًا وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا اَلِيمًا بدرستیکه نزد
ماست برای گنهکاران غلهای عظیم و اتش تند و طعام گلوگیر و عذاب دردناک ایضا سَاُصْلِيهِ سَقَرَ
بعد متصل خواهم نمود هر کافر را بسقر در اتش دیگر فرموده مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ
الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ یعنی اهل جنت میگویند
چرا اعمال شما را داخل سقر کرد یعنی چه باعث شد جواب میدهند که ما نماز نگذاردیم و طعام بمسکین و
ایتام ندادیم و بودیم که در غیبت و امور قبیحه دیگر تبعیت میکردیم با اهل غیبت کنندگان و بودیم که تکذیب میکردیم
بروز جزا پس از اقوال کفار اشکال میکرده که در نار گرفتار کرده ما را خودشان اند که سبب فرمان برداری غفار نبوده هستند
و اگر این طاعات را میکردند داخل نار نمیشدند فهم که دلیل کرده اند این ایه را با انکه کفار معذب بترک فروع نیز

و میتوانند شد

ومیتوانند شد که اهل جنت از مسلمین سؤال کنند زیرا که با ایشان دوست و اشنا بوده باشند و چون در ظاهر
اظهار اقوم من بودند سؤال میکنند که چه چیز باعث شد و ایشان بیان میکنند که ما در دنیا ترک نماز نکرده
میکردیم و اگر کلام با کفار بوده این اخبار نما که ما نماز گذار نبودیم بی فایده بود زیرا که اشکال است که
کفار نماز گذار نبوده اند پس فرموده است فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ پس نفع نمیبخشد بایشان شفاعت
شفاعت انبیا و ملائکه هدی و در اینفقره نیز دلالتی هست بر اینکه ایشان از اهل اسلام نبودند
زیرا که کافر بودن هر کسی ظاهر است که شفاعت نمیکنند او را احدی پس ایجنی از خالق اکبر بعدد شمی مستوجب
و اما بنا بر انکه اینکلام از اهل اسلام باشد پس اعلام است از رب علام بانکه شفاعت شافعین و فی
نفع میدهد که عذاب و واجبات او عام باشد پس کلام فایدهٔ تمام دارد بعد فرموده اِنْطَلِقُوا اِلٰى مَا
كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ بروید و مکان خود گردانید تخالی را که بود یک تکذیب مینمودید بنا بر انکه اهل
اسلام باشد که ممکن اینکلام یعنی افعال شما است مثل فعل منکر جزا بود اِنْطَلِقُوا اِلٰى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ
بروید بسوی اتش صاحب سه شعبه که از بسکه بسیار است نعوذ بالله مانند سایه مو باشد که
یک شعبه بیمین منافق احاطه میکند و یکی بیسار و یک شعبه از بالای سر بعد از انکه فرموده ان
اتش مانند دود احاطه خواهد نمود از سه جانب پس خبر داد که شاید نکوری که سایه دارند لَا ظَلِيلٍ
وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ نیست سایه که فایده بکند از نباتیه و حرارت اتش اِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ یعنی
ان اتش مانند دریاست بسبب موج قطعه قطعه اب از ان بلند میگردد و باطراف می افتد پس این
اتش نیست مثل ان و مانند شراره با روت می افکند بصورت و جسد کافر شراره مانند قصری یا بلند
درختی یعنی اتش از اطراف اهل جهنم کوه کوه پرتاب میکند بر روی ایشان می افتد پس احاطه بکافر
هر فاجر میکند مانند سراپردهٔ چادر چنانچه فرموده نَارًا اَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا پس تشبیه فرموده بقول خود
كَاَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ یعنی اتش پارهای نار که بر کفار افکنده میشود که یکبار اطراف کفار او را مانند چادر
احاطه میکند گویا اندوه که بجانب ایشان رو میکند شتر زرد است و عراوت شعله جمالات شتر ها
تعدد می نماید پس فرموده وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای بر حال مکذبین در ان روز زیرا که عذاب انوقت
سخت است و تکذیب دو قسم است انکار بزبان و قسم دیگر نشنیدن از ضرور ان و نبردن فرمان و کردن کاری
که موجب دخول نیرانست با اصرار اینفعل نیز کاشف است از انکار قلب در دیگر فرموده اِنَّ
جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا یعنی که جهنم مکان کفار مرصادت یا انکه یکمین گناهکاران است یعنی موکلین جهنم
[illegible]کمین میکنند پس راه گریزی ندارند یا انکه مکان حبس کافران و عاصیان است لِلطَّاغِينَ مَآبًا انات
جهت انکسانیکه از فرمودهٔ خدا تجاوز میکنند یعنی بدلخواه خود عمل میکنند محل رجوع است که بجهنم
بازگشت ایشان است یعنی بجوم و گناهکاری در دنیا هم گویا بعلت فعل گناه در جهنم است پس در عقبی مرجع
بجهنم خواهد نمود لَابِثِينَ فِيهَا اَحْقَابًا یعنی مدت مکث ایشان احقاب چند است که هر حقبی هفتاد خریف
و هر خریفی هفتصد سال و هر سالی سیصد و شصت روز و هر روزی هزار سال اینمدت موافق

علی الدوام مدتی نیست که لا یذوقون فیها بردا ولا شرابا الا حمیما وغساقا یعنی در آنجا جهل و هفت حقب
باشد نمی‌چشانند بامر خداوند آب سردی و گوارا مگر آب گرم و چرک و ریم بدن اهل نار یا جوم فوج
ننان ننار جزاء وفاقا یعنی جزا دادیم موافق است با عمل ایشان بعلت آنکه شرک و عصیان خداوند رحمن
اعظم همه قبایح است و همچنان عذاب کردن رب سبحان با ایشان اشد است از همه عذاب با آنکه موافق آن
عذاب مدام با تحمل انجماعت لئام زیرا که این کافران و عاصیان را در نظر چنان بود که اگر دائم و جاوید
در دنیا بمانند همیشه عصیان خداوند کنند پس دوام عذاب انجماعت بیکتاب بعلت نیت بد ایشان است
چنانچه دوام اکرام و انعام مطیعان در باغات جنان نیز بعلت همانست که ایشان را در نظر بود که اگر ملک
در قید حیات باشند دست از طاعت و بندگی خداوند بر ندارند پس موافق نیت خود ثواب مدام دارند
باینمعنی میتوان جمع نمود میان معنی حدیث نیة المؤمن خیر من عمله با افضل الاعمال احمزها بعلت آنکه
عمل موجب دخول در جنت نیست و جزای نیت دوام است بعلت آنکه خدا علام است که اگر قادر بودی
دوام بندگی را ترک نمی‌نمود لیکن نیت کافر هم شر است از عمل او زیرا که دوام عقاب بعلت همانست که او
عزم داشت بر دوام عاصیان و اما مؤمنان اگر هم فرضا گاهی عصیان میکنند همانند بتوفیق رب منان از
کرده خود پشیمان میگردند و در نظر دارند که اگر زنده بمانند ترک کنند و جماعت فجار که اصرار دارند در
کار خود بعلت آنستکه ننگ و عار آنکار بسبب تلبیس شیطانی مکار نزد ایشان افتخار نموده بجهت آن
عازمند که ترک نکنند اینست که خداوند فرموده افمن زین له سوء عمله فرآه حسنا تا آخر یعنی آیا مساوی
نیستند کسانیکه بقباحت عمل خود پی میبرند و میفهمند که این کردار ننگ و عار است با کسیکه زینت
داده شده عمل زشت او که پندارد آنرا خوب و مرغوب است مثال این دو حال از عادت رجال معلوم میگردد
زیرا که هر گاه دو کس دو زوجه و همسر داشته باشد که هر دو زشت و با عیوب و ... دو همسر یکنفر خود را
بکنفر حق مطلب نیز دهد و بر شوهر مشتبه گرداند و عجیبه نماید هر زمان شوهر محکمتر او را نگاه دارد و
عازم است که از او مفارقت نکند و اما آن شوهر که بعیوب همسر خود آگاه شده و دانسته که مبغوض هر کس
است و محبوب احدی نیست ملتفت است که زود از او مفارقت کند و راضی نیست که احدی فهمد که این زن با
همسر اوست پس هر قبح کردار با قباحت اخود را فهمید البته از آن خواهد رنجید چنانچه مقربان رب رحمن
و مؤمنان خالص ایمان که عیوب این نشأه فانی و مزرعه خرابی را بدیده دل دیده اند و منقصتها
از آن فهمیده اند که چه بسیار دوست و یار خود را که پیش از رسیدن بامید از شر ... نموده و
شنیده که این عجوزه مکاره چه بسیار شوهران کشته ... خود در ابتدا ... داده بلکه
در جبال هلاک نهاده ... ترک گشته هر زمان از او ... پند داشته
عمارت آنجهان گشته و اما کسانیکه ... این یار بیوفا را خوش رفتار دانسته اند مایل بآن گشته و در
را نکرده بلکه همیشه در دنیا بمانند در ملاقات جزا و عقاب ما نرسند و بهمین سبب خدا فرموده انهم کانوا
لا یرجون حسابا یعنی که جماعت کافرین و عاصین امید نداشتند حساب و عقاب را زیرا که اگر کسی یقین بدانست

یقین

دارد

دارد و امید جاوید بودن در نعیم آن بهم رساند و دنیا را محل فنا و زوال و لذت از این اعتبار نمیدید
در انتظار ارتحال البته لا یزال در فکر عبادت و اصلاح دار القرار است چنانچه خدا فرموده فمن کان
یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا یعنی هر که امید بثواب خالق حقیقی بهم رساند و از عذاب شدید برسد
باید عمل صالح کند یعنی لازم دارد پس امیدی که مرغوب است آن طمعی است که آدمی را بخدمت خدا
باز دارد چنانچه هر کس هر گاه امید بخشش و عطا باحدی دارد خدمت او را بدل و جان میکند پس
نا امیدی از خدا عبارت از ترک عملست مثل آنکه هر کس از کسی طمع انتفاع ندارد او را مرده پندارد
در خدمت کردن با فکار و بی شوق است پس همین ترک طاعت و بندگی را که جاهلین امید بخدا اسم
گذارده اند که اگر احدی گوید چرا سعی در واجبات خود نداری میگویند ما امید بخدا داریم این محض
تهمت و افتراست زیرا که موافق آیه و فرموده معصوم و معلوم نزد عقل امید آدمی را بخدمت
و فرمان برداری با ... دارد و یأس و قطع امید آدمی را تارک خدمت میکند پس یأس از رحمت خدا
که ممنوع است صفتی است که وجودش مانع انسان گردد از طاعت و بندگی معبود ایضا فرموده
انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون یعنی بیقین و جزم که کافرین و فاسقین در روز قیامت از رحمت و نعیم
و دار کرامت رب علیم محجوب باشند ایضا فرموده فسحقا لاصحاب السعیر یعنی دوریست از خالق
آسمان و زمین جماعت عاصین که دوری از رحمت خدا و دوری از جنت برای اصحاب سعیر است ایضا
فرموده و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا و اما آنکسانیکه مایل از جاده حق شده اند داخل
جاده باطل گشته اند ایشانند برای جهنم هیزم ایضا فرموده سارهقه صعودا یعنی زود باشد
در قیامت تکلیف کنم عاصیان را بامور شاقه عظیم مانند بالا رفتن بکوه چنانچه در حدیث وارد شده
که در دوزخ عقبات و کوههای آتشین چند هست که دوزخیان هر زمان باید بالا روند یعنی هر عقبه
بعوض تکلیف واجبی است که در دنیا او صعب بود و ترک نمود با آنکه سهل بود و بی اعتنائی نموده پس
در جهنم چندین عام با مشقت تمام از آن کوهها و عقبه‌های آتش باید بالا روند اعاذنا الله و جمیع الاخوان
جای دیگر فرموده فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار یصب من فوق رؤسهم الحمیم یصهر به ما
فی بطونهم والجلود ولهم مقامع من حدید کلما ارادوا ان یخرجوا منها ... اعیدوا فیها وذوقوا
عذاب الحریق یعنی ترجمه آنکه پس جماعتیکه کافر شده اند بریده شده است در دار عقبی جهت ایشان لباس
چند از آتش قهر خداوند یعنی خلعت آتشین موافق قامت هر گناهکار میپوشانند که نمیتوانند که از آن خود دور
کردانند و ملئکه عذاب از بالای سر انجماعت آب گرم جوش آمده بر ایشان میریزند هر زمان که از شدت
عذاب اراده دارند بالا آیند ملئکه گرز عذاب بر سر آنها میزنند که دوباره بعقب میرانند بمکان خود و در
نمیتوانند ... عذاب سوزنده جهنم را پس اهل نار میگویند ربنا اخرجنا منها فان عدنا
فانا ظالمون میگویند ای خداوند بیرون آور ما را از عذاب نار پس اگر عود کنیم ما دوباره بمعصیت تو ای
پروردگار پس یقین که ما ستمکار و سزاوار به عذاب دائم و برقراریم خداوند جبار خبر داده که در آن

زمان که عاصیان چنان خواهند گفت ما جواب میدهیم باینکلام قال اخسؤا فیها ولا تکلمون این
لفظی است که در دور کردن سگ میگویند یعنی چخ از جهت اهانت این لفظ میفرماید که علامت خفت
است در جهنم باشید و تکلم نکنید مروی است که بعد از امر خدا که تکلم نکنید دیگر قادر بر تکلم نیستند که
میشوند پس این زمان است که خداوند مهربان خبر داده بعض موده خود که لهم فیها زفیر و شهیق یعنی بعد از
آن جماعت معصیت کار مثل خر صدا میکنند و چه بسیار که تمنای مرگ میکنند که راحت یابند و از رحمت
محروم اند از رحمت خود خداوند مهربان هر چه بعضی این خو میکند تمام نیکی و احسان است در دنیا و عقبی
زیرا که بندگان خاص در دنیا گریزان از مرگ نبودند بلکه خواهان لقای جزای احسان خود بوده پس باید
خود رسیدند و در عقبی خواهان حیات ابدی میباشند و اراده دارند که در بهشت بمانند و عند مولی
دلخوشان در جنان مخلد اند و مرگ را نزد بهشتیان سر میبرند و خبر میکنند که دیگر مرگ نیست پس در
هر دو مکان لجز میکند مؤمنان بمقربان دلخواه ایشان است ذلک الفوز العظیم و اما منافقان در جهان
که گریزان از مرگ اند و فرار میکنند و هرگز آرزو نمیکنند چنانچه خدا بیهودان فرموده فتمنوا الموت ان کنتم
صادقین ایشان ادعا میکردند که ما اهل بهشتیم خدا فرموده اگر راست میگویید و جزم دارید که جای شما
آرزو کنید از خود خبر داده و لن یتمنوه ابدا هرگز در حیات دنیا آرزو نمیکنند که بمیرند مروی است که مرد
از احدی از ائمه سؤال کرد که چرا ما کراهت داریم از مردن فرمود در دنیا را معمور کرده اید و خانه عقبی را
ویران از آبادان بویران رفتن آسان نیست و کار مقربان چون بر خلاف اینست پس خواهان لقای رب سبحان اند
حاصل که بهشتیان در دو جهان که از مرگ گریزانند ناگهان بی اختیار بایشان میرسد و در عقبی که از خدا مرگ
میطلبند دست رس بان ندارند پس در هر دو دار غبن نمایان دارند خسر الدنیا و الاخرة ذلک هو
الخسران المبین ضرر دیده اند در دنیا و اخرت هر دو و اینست ضرر نمایان و اما مؤمنان همیشه خواهان
همانند که خداوند خواسته زیرا که میدانند که خدا دانا و بینا و مهربان است پس مصداق این آیه اند که
خداوند فرموده و ما تشاؤن الا ان یشاء الله و بعضی اهل جماعت بیکان مکر هر چیز را خدا خواهد
پس در حقیقت لذت میبرند زیرا که اراده جدا ندارند که اگر بعمل نیاید زحمت برند در دعای صباح فرموده
وهذه ازمة نفسی عقلتها بعقال مشیتک اینک مهار نفس و جان خود را بستم بریسمان اراده تو یعنی
خواهان همانم که تو اراده داری در عنوان و بیچاره عاصیان نادان که هر زمان طالب این و آن میشوند
و چون عاجز و ناتوان از تحصیل آن میگردند لهذا در عذابند پس بمکان دارند که در دنیا دانند با خبر ندارند
که در دنیا نیز در نار اند پس انتفاع کامل جهت بندگان عادل در هر دو جهان حاصلست اللهم اصلح
آخرتنا بحق محمد و آله و از امثلت است که حال در باره مجرمان در قرآن فرموده انه من یأت ربه
مجرما فان له نار جهنم لا یموت فیها و لا یحیی یعنی بدرستیکه قصه چنین است که هر که از ادبیه بی نزد
رب العالمین مجرم و بدکار پس یقین و حق که جزای اوست نار جهنم که نمی میرد تا براحت افتد و از سوز
در نیابد و زنده میماند بنوعیکه از حیات خود لذت برد و منتفع گردد بلکه زنده ایست در صدهزار بار

بجزان

بد براست ایضا فرموده و اذا القوا منها مکانا ضیقا مقرنین دعوا هنالک ثبورا لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا
وادعوا ثبورا کثیرا و هر زمان که کافران را در مکان تنگ از دوزخ افکنند فریاد و فغان و اویلاه میکنند
یعنی ای کجاست هلاک و مرگ تا کهان که الحال زمان خوبیست برای نفع جان پس خازنان نار بایشان و بقهر ما
میگویند که شما یکبار نیست که این گفتار را میگویید بلکه باید و اویلاه بسیار گویید و جاوید در
این عذاب ناگوار باید و بعینه انکبار مینمایند مروی است که یک عذاب اهل نار تنگی و تنگی قرار
گاه ایشان است زیرا که نار جهنم از شدت حرارت مانند بخار است و بعلت کثرت جمعیت بسیار
در تنها در داخل نار میکنند میپرسند که هل امتلأت آیا پر شدی و تقول هل من مزید و میگوید جهنم
هل آیا دیگر گنجایش زیادتی هست آیا دیگر هم زیاده بر این کسی هست این خطاب رب الارباب یا ملک
موکل بعذاب است که آیا جهنم پر شد و جواب از جهنم است یا آنکه بقدرت خدا مکان کفار یا جو دنات
قادر بگفتار میگردند و هم یصطرخون فیها یعنی اهل جهنم فریاد و داد میکنند میگویند خدایا ما را
نجات بده تا عمل صالح بکنیم بر خلاف آن بار خدا میفرماید اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر
اینقدر عمر ندادیم شما را که اگر خوب شدنی بودی خوب شده بودی مروی است که این خطاب در جواب
هجده ساله است که اگر پند پذیر بودی در این مدت شده بودی خوب پس هیچ دیگر زمان خوب شدنی
دیگر اگر هم عود کنی عود بگفتار خود میکنی و مانند دیگر خبر فرموده که و لو ردوا لعادوا لما نهوا
عنه و اگر عود کنند بدنیا بان نهیات و کردار خود عود میکنند بعلت آنکه بدعت شهوات و وجود
شیطان که خلاف حکمت است عود انسان زیرا که امتحان حاصل نمیگردد و جواب بعد سخن که
با انسان همان خیال اوست مثال این احوال آنکه دیده ایم که شاه احدی را صاحب جاه کرده
چون حاکم شده دائما کار او گناه بوده چونکه فرموده معصوم است که سکر الحکومة اشکر من
سکر الخمر مستی حکومت و جاه زیاده از مستی شراب است خلاصه چون معزول گشته دو سه عاید
پشیمان شده اند و اظهار صلاح دارد اصلاح شده نعیم باید که دست عیال شاه با صاحب جاه شده
زیاده حریص بگناه بوده این بگناه نشده بمقدار چه بسیار که مبتلا بغم و الم باشند و مانی شده
در این خیال همیشه بخیال عبادت و بانات نو الحلال رو کرده چون بان پیش بکار لجاجت نمود
باید عمر کرده مثل اول غافل از خداوند کامل شده داخل مستی اول گشته اند مگر آنکه خالق ستار
نگه دارد این خاکسار و بندگان اختیار کرده که دائم غمخوار نفس خود باشند از اطاعت خداوند بی
نیاز ایضا فرموده یطوفون بینها و بین حمیم آن یعنی گردش میکنند گاه در نار و گاه در آب
نهایت گرم یعنی از یکجانب که نار است فرار میکنند و راه میجویند که خلاص شوند پس بآب حار
میرسند پس خلاصی ندارند بلکه دائما در عذاب جدید و شدت تازه داخل میگردند فی سموم و
حمیم و ظل من یحموم لا بارد و لا کریم یعنی گاه در باد سام مبتلا هستند که از آن بسکه گرم است کبد
جسد ایشان کباب میکند و گاه در آب گرم جوشانند و گاه در سایه گرم کننده خنک کننده است

طلب
...راحت بخشند لیکن از اخبار ائمهٔ اطهار چنین ... خاکسار اشکار شده اهل نار هر چه اندرون غفار
میکنند که از الحمیم فایده بوند بهمان میرسند ... ذیلکه از کوهی نار باد میطلبند خداوند باد سام موجود
داند برایشان میوزد پس از شدت تاب باد فریاد میکنند پس اب میطلبند قادر عذاب این اهل عذاب را ...
جوشانیده داخل میکنند پس بفریاد می ایند از خدا و بر سایه طلب میکنند خدا کوهی هست در نار که
سایه میماید و اما الشر سیاهی است پس از ظل و سایه میرسند حاصل که اینجاعت جاهل را حاصل میکرد
مراد اما چه سود که خلاف مقصود به مراد ایشان موجود میکردد مثال اینحال در دنیا امثال بندکان دنیا
کراندیت یعنی طلب میکنند مال را جهت رفاه حال بعد از حصول مرارت و وبال از ان وصول میشود
و همچنین شاهان نعیمی اولاد طلب میکنند که موجب قوت ایشان که در چه بسا که خلاف مراد بنتیجه میکردد
و موجب فساد امر او میکردد همچنین شاهین ... مقصود اینجماعت بر عکس نفع ... است و خداوند معبود
از آن ضرر موجود میکند چنانچه مروی است که شرب خمر موجب انقضاء عمر انسان است حاصل هر
نعمت را که خداوند در عقد مختص منفعت و سود بنده موجود کرده جهت عاصیان بغیر خسران و
زیان ثمری نماند پس بعد از آنکه خدا خبر فرموده که همدم عذاب ایشان تازه و قسم دیگر میکردد
علت از ابیان فرموده که ایشان کَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ تا اخر یعنی ایشان در دنیا پیش از زمان
رسیدن بر نار بودند صاحب ناز و نعیم و دولت و از خلقان بی نیاز یعنی از حرام اجتناب نکرده در
قید کفران در نعمت دنیا بوده باکی از قسم یاد کرده بدروغ نداشتند پس که ... بگفتار بد
حق دیده الله و از این سبب رحمت خدا نسبت باینها غضب کشته ایضا فرموده فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى پس
میترسانم من شما را از اتشی که زبانه میکشد و شعله ان بالا میرود و در شأن ابو لهب فرموده سَيَصْلَى نَارًا
ذَاتَ لَهَبٍ زود داخل میکردد در اتشی صاحب زبانه و در شأن ابو جهل و هر جاهل فرموده لَئِنْ لَمْ
يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ اگر جاهل منتهی و کامل نکردد رضای خدا را حاصل نکند هر اینه البته
میکشیم پیش سر او را که اکنیم در جحیم نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ چه پیشانی ان کوفته شده پیشانی
دروغ گوی خطاکار چون ابو جهل که بر افتخار میکرد با قوام و طایفه بسیار خود انچه جاهل خود دا فرمود
او را و هر که با اینها استکبار میکند که فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ تا اخر پس بعین طلبد اهل مجلس دنیای خود را
ما هم زود خواهیم خود ملائکه غلاظ شداد موکل زبانیه را یعنی این بلا را باقوام در یوم القیام اقوام
بخواند تا ما هم ملائکه موکل زبانیه را اعلام کنیم که ناصیه او را کرفته در دوزخ افکنند پس فرموده كَلَّا
لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ یعنی چنین است که شما دانید اگر میدانستید که چه شد بدانست عذاب رب
مجید بطریق یقین ای منافقین دیگر چنین نبودید از جمله غافلین پس خطاب هم متکاب کرده که اگر بطریق
یقین بمیدانید البته و یقین که خواهید دید جحیم را در قیامت بعد از دیدن ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ هر اینه داخل
ان میشوید و طعم ان را میچشید یعنی اگر بعلم یقین الحال نمی فهمید در قیامت به دیده خواهید دید و بیقین داخل
انهم خواهید شد ایضا فرموده لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ

انماعلیهم

إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ هر اینه البته گناهکاران از اخته میشوند در حطمه مروی است
که حطمه اسم یک طبقه است که از شدت حرارت برهم میشکند استخوان عاصیان را پس فرموده و چه امر فرمود را
ما ادراک و اینها است حطمه یعنی چه میدانی که چه قدر حرارت دارد و چه وقت و ان ناری است که برافروخته
شده از قهر خدا است و مطلع میکردد بر دلها اگر این دل غافل از خدا بوده پس سوختن را سزا است و مکان این
بنده در اینجا است بدرستیکه جهنم بر اینجماعت جهنمیان فرو بسته شده است در حجرها هستند که عمودها
طولانی بر ایشان میزنند یا انکه اینها اکه در حطمه داخل میکنند در ها را محکم بر ایشان می بندند اعاذنا الله و
اهل الایمان من عذاب النیران بمحمد و آله و اینچه از مضامین اخبار واقعه در بحار ... نزدیک ... عقاب
اشکار شده جهنم در دنیا واقع است و در قیامت بحر محیط بدنیا نار میشود و اهل بحار و این خورشید نور
از بحار منتقل میشود و نار ان در بحار دنیا داخل میکردد و جهنم را هفت طبقه میباشد بر بعضی هم که اسفل
السافلین مکان منافقین این امت است و طبقه بالاتر این طبقات مکان مسلمانان گناهکار است که در اخر
کار نجات می یابند چنانچه مروی است که احدی از اهل نار بعد از انکه هفتاد خریف در نار است که هر خریفی
هفتاد سال اخرت است که هر سال سیصد و شصت روز و هر روزی معنی هزار سال دنیا است پس بعد از
این زمان که از صمیم قلب خدا را قسم میدهد بمحمد و آل او که خدا امر میفرماید او را بیرون می اورند و نقل
خدا هر کونه از عذاب که در جهنم مهیاست از کرما و سرما و مار مانند شتر و عقرب و شیر بیشه و غول حتی
انکه مروی است که جهنم رخصت طلب کرد که نفسی تازه کند خدا در سالی رخصت دو نفس کشیدن با ان داد یک
نفس ان در فصل تابستان از حرارت نار است و یک نفس در فصل زمستان از زمهریر است و از اثر نفسها بر دو
عذاب است که تغییر در هوا بهم میرسد بالای درکات جحیم است که درکه دویم لظی است که خدا فرموده
نَزَّاعَةً لِلشَّوَى تا اخر درکه سیم سقر است که خالق اکبر در وصف ان خبر داده لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ درکه
درکاه چهارم حطمه است که ذکر شد در وصف ان که تَرْمِي بِشَرَرٍ کَالْقَصْرِ ... است که موافق روایتی مختص
بنی امیه است و هر که بفعال اینها راضی است و اعمال او مثال ایشان است در حدیث وارد است که هر زبان که
احدی را در ها و بر افکنند هفتاد خریف فرو میروند در ... اتش بعد از ان سالها سعی میکنند از کوه های
اتشین بالا میرسند بفرموده خداوند عمودی بر سر ایشان میزنند پس هفتاد خریف فرو میروند و همچنان
تا الی دنیا شش سعیر است که در ان درکه واب سیصد سرا پرده از عذاب نار است و در هر سرا پرده سیصد قصر
شده در هر قصری سیصد خانه در هر خانه سیصد کونه از عذاب که عذاب اینجماعت در حقیقت بحقیقت نوع دیگر
میشود پس هر غم و الم در دو موضع که بنی آدم دیده باشید با هر چه او ندیده و نشنیده در عالم خدا موجود
کرده اند چنانچه بعضی را خدا تعداد فرموده که إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا یقین که ما اماده
کرده ایم جهت کافرین زنجیرها و غلها طبقه هفتم جهنم است و در ان طبقه را ب عذاب فلق هست که خدا فرموده
قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ بگو پناه میبرم برب فلق از شر هر چه خدا خلق کرده است در ان و فلق
چاهی است در ان باب که هر وقت خدا خواهد عذاب همه ابواب را زیاد کرد ان باب را اتجاه را میکشاید اتش از انکا

اهل سر

شعله میکشد شعله وحرارت وبوی آن بعضی از دوزخیان را با ایمان بی اوید اعاذنا الله وجمیع الاخوان جنانچه
در دنیا در عالم وغیر که بر بنی آدم میرسد اثر آتش سمات وتمیز اعدادات در عالم نیز چنان است که
مؤمنان در غرفات جنان از آسمان نظر میکنند بزمین وبقدرت خالق آسمان وزمین دوزخیان را می بینند وصدا
ونالة ایشان را میشنوند ونشان یکدیگر میدهند که نظر نما که فلان در دوزخ است ودهان شعله آتش است وفلان
کردن دلکان بالا وجه میکند وفلان را نظر کن که در بحار نار گرفتار است با جبر اضطراب فلان را ببین که در میان آب
جوش جهنمیان خروش میکند فلان را ببین که از دست مار وعقرب در زمین چگونه نالة میکند ای
لعین اولیائی مانند انگفتیم فلان را ببین که چوب درجم در دهان او میکنند بعوض آب پس خطاب میکنند
ای بیکتاب این عوض خوردن شراب در جزای تصرف در اموال حرام ای که تمام جاه الطاعت سید انام والائمة
الاحترام را ترک نمودی پس مؤمنان در دی را بجانب ایشان باز میکنند بنظر جهنمیان نزدیک مینماید چنانچه
کوه در دریا از نزدیک مینماید ومانند ستاره وماه که بنظر اهل زمین نزدیک مینماید پس هفتاد خویش بتعب تمام
از عقبات آتشین بالا میروند بنوع آنکه در دنیا با او آشنا بوده اند که شاید از آن راه داخل جنت گردند وانجو
بهشتی نیز خود را او چنان مینماید که اگر برسد با ایشان او را بیرون می آورد پس جهان دانند سیدت در بستر میکردد
واهل جنان همه خندان که ناگهان از بیچاره در آن بادل پاره پاره بزیر بعر ومیرود وبعضی فرموده اند که انچه خدا
فرموده که اَللّٰهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ یعنی کافران ومنافقان در دنیا حیات مؤمنان را ریشخند کردند خدا در روز
جزا با ایشان استهزا میکند باین طریق که ذکر شد حاصل پس مؤمن کامل در قصر خود شاد فریاد میکند
از اهل فساد که هیانی وما تا از طعام وشراب خود بتو دهیم این نادان از هول جان بعد از زمان بسیار
که با هوار کنید جان را تمکان میرسد خواهد شنید که از طعام وشراب ما نخواهی چشید غرض ریشخند
نمودن بود پس چون مایوس وناامید میگردد مؤمنان خندان میگردند چنانچه خداوند خبر داده فَالْیَوْمَ
الَّذِینَ آمَنُوا مِنَ الْکُفَّارِ یَضْحَکُونَ عَلَى الْأَرَائِکِ یَنْظُرُونَ یعنی پس امروز مؤمنین از کفار خندان
میگردند وتکیه کرده در قصرها وتماشا میکنند این بکفتم از کفار خوب ایشان است چنانچه ابن
واستهزا که میکنم که دان بد دوزخیان است وبکعذاب ندامت وغصه ایشان است که نعمت ولذت
اهل جنت را می بینند وغضب رب را نسبت بخود میفهمند پس حسرت میبرند وندامت از کرده خود
دارند چنانچه خدا از حال اشقیا خبر داده که وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ یعنی پنهان میدارند
دوزخیان پشیمان بودن خود را او برسید از رسول رب مجید که چه فایده در نظر دارند که پشیمانی خود را
پنهان میدارند در وقتیکه عذاب را می بینند حضرت فرمود از ترس شمات وسرکوبی اعدا او آنحضرت باقره
مرویست که فرمود هر زمان که رب معبود اراده میکند که قبض کند روح احدی از کافران وعاصیان را امر
میکند بملک موت که بدار اعوان ویاوران خود را او بفرستد دشمن من فلانرا که من او را امتحان کردم وبدار السلام
ومهمانخانه با عزت واحترام طلبیدم او را امتحان کردم اما غره ومنکر منفعت بود ومن نجیب من عداوت نمود پس با اضطراب
قبض کن روح خبیث او را تا برود بعذاب نار پس حضرت فرمود پس ملک موت با اقسی نقش امد بر سر آنکافر وفاجر حاضر
میکردد

میکویند تمام اعوان وانصار را عمود اهنین آتش بار اما مقدم همه ملک الموت است با صورت قبیحی که
دیده او مانند برق آتش بار وصدای او مانند رعد مهیب رنک صورت او مثل شب تار بینی او
مثل شعله نار سر او در آسمان اول ویك پای او در مشرق پای دیگر در مغرب وقدم او در هوا
در زمین وبا او عمودی است که شعبه بسیاری دارد همه آتش بار واین عمودها تمام از
وسط نار بیرون آمده ومسح سیاه داند پاره از نار جهنم پس پیش از ملک موت می آیند
آن بیمار خزینه دار جهنم که نام او سقط ایل است ودر آن وقت آنکافر عطش دارد پس شربتی
از حمیم جهنم با لبهم میخورانند که عطش زیاده میگردد پس آنفقی که نظر میکند بملک موت دیده
او مکلف میگردد وعقل او از سر او بدر میرود میگوید ایملک پر مرا بگذار تا بگویم در دنیا
بگذار تا شاید کار خیری بکنم پس ملک موت میگوید اینکلام را بگذار بگذار بلکه با اضطرار جان
خود را بمن بسپار پس چون این گفتار از ملک موت [illegible] اعتبار میشود پس میگوید ایملک بگذار
بگذار تا مرا مال وعیال واطفال را ببینم وبا همه وداع وسؤال کنم گویند مجال این افعال نیست
اینمال الحال مال دیگران گردید وعیال را دیگری نخواهی دید فرمود پس در این حال جنابی ضربتی بر او
میزنند از عمود که بعدد رکهای بدن شعبه دارد واتش آن در عروق نفوس میکند پس چون
از عمود را بخود میکشد هر شعبه از جان پلید او را از رکها بیرون خواهد کشید پس چون
جان او بزانو میرسد کسان خود را امر میکند که تمام یکبار عمودهای آتش بار بر او فرو
می آیند پس غمرات وسکرات وشدائد مرك را هر چه بایید وشاید بر او میچسپانند بنوعیکه
گویا هزار شمشیر یکبار بر او میزنند که اگر جن وانس نکاه او بودند قوت همه وفای [illegible]
آن حربها نداشت پس بهر یکی از ان عمود جو بر فرود می آیند که از شدت آن اگر قادر
فریاد ورد او بود عالم اقوام را بخود خوانده بود پس از هر رك وگوشت واستخوان جان او را
بیرون خارج میکنند پس چون جان عاصیان بحلقوم میرسد گفته میشود بایشان که اَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ
الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ تا آخر یعنی بیرون اورید جان خود را امروز جزا داده
میشوید عذاب باب رب الارباب فرموده یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلَائِکَةَ لَا بُشْرَىٰ یَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِینَ در روز
احتضار که گناهکار ملائکه بسیار بر عدد کا را ببیند هیچ بشارت وخوشدلی وخبری که خوشی در آن
باشد نیست مکر آنکه ملک موت با اضل نفر خبر میدهند که خالق اکبر جنت وحور از بر کافران حرام
کرده فرمود پس بعد از آن شنوانیده او اخبار محنت آثار را جان او را گرفته ببالا میبرند آتشین
عمودیکه بر او میزنند که بدل انگشتان او از هم جدا میکردد ودیده او بیرون آمده او بزان میشود
پس چون نزدیک آسمان میرسد بوی بد متعفنی از او ظاهر میگردد که اهل آسمان یکسان میگویند
لعنت خدا وانبیاء وملائکه بر صاحب روح کافر متعفن بد بو باد که از دنیا با نالة وآه آمده پس آن
روح که روح آمعمور عمود از گرد لعن بسیار از ملائکه قادر جبار با معصیتکار میرسد چون

باسمان اول میرسد درهای آسمان بسته گردد زیرا خدا خبر فرموده که لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ
گشوده نمیگردد درهای آسمان جهت کافران پس ندا از خدا میرسد که بر گردانید این بنده نا پسندیده
بزمین پس چون بر تابوت میرسد بدست شیاطین در زیر نعش او جمع شده نیستی که بر سنگ
از زمین ندا میکنند که اینجا نعش این ما در زیر من قرار میبرد تا در امکان که خداوند سبحانه مقرر فرموده
چون در لحد میرسد آن زمین میگوید بد آمدی نا خوش باد قدوم تو ای دشمن بودم دانی ما که
بر پشت ما میرفتی والحال که در میان من آمدی زیاده از تو بد میکنم این دشمن خدا بدانکه اشد از آن مار
باتو عداوت میکنم خدا که بد رفاقت میکنم با تو وتنگ میکنم مکان تو را زیرا که من در دنیا بتو گفتم یا
باغی از بهشتم یا گودالی از جهنم بنا بر عمل تو پس بعد از آن دو ملک نکیر ومنکر می آیند بصورت دو
اندق که قبر را بسر نیش خود حفر میکنند موی های سر تا بقدم ریخته دندانها مانند دندان مس
کداخته شعاع دیده ایشان مثل برق صدا میکند وکلام ایشان مانند رعد شدید پس چنان صیحه بر او
میکشند که خواهد لرزید وبیان نخواهد بیند او خواهد رسید پس چون شنید صدا او قیام میکند
از ترس قدرت بکلام ندارد پس میگویند مَنْ رَبُّکَ وَمَا دِینُکَ وَمَنْ نَبِیُّکَ وَمَا کِتَابُکَ وَمَنْ إِمَامُکَ
پس جواب گوید نمیدانم پس میگویند که شك داشتی در دنیا او میرفتی بعد از این نیز نخواهی دانست
چنان ضربتی بر او میزنند که در مشرق ومغرب هر صاحب جانی که میشنود ومتوحش میگردد مگر جن
وانس که بحکمت خداوند نمیشنوند مرویست که کلاغ کوسفند که چرا میکشند غافل می بالا میکنند
گویا میشنوند وانتظار میکشند در آن وقت صدای عذاب را میشنوند حضرت فرمود آن ندا
این عمود که فرود می آورند ماهیان در بحر مضطرب میگردند ووحشیان در بیابان ترسان ولرزان
میشوند واما انسان نمیداند فرمود پس بعد از آن که قبر او پر از آتش شود ودو مار بسیار بزرگ سیاه
او را میکنند در روز پنج ساعت ودر شش ساعت بعلت آنکه این لعین در روز در آتشین کراهت معصیت را در
خلوت بجای میاورد از خدا مخفی نمیداشت او را حاضر وناظر ومطلع بر سر آن نمیدانست فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ
لَا یُؤْمِنُونَ پس دوری از رحمت خدا مختص کسانی است که در دنیا ایمان بر رحمت خدا نداشته اند پس خدا
موکل میفرماید بر این بنده ساحل دو ملک کور وکر که با هر یک عمودی از آهن آتش بار هست که مدام
بر او میزنند ودر نشان خطا نمیکنند یعنی چون کورند دو ملک کور وکر بر او اینست که مانند کس
بیصوانند ونمی بینند ورحم نمیکنند وصدای ناله وفریاد واستغاثه او را هر چه بشنوند مانند
نشنوند رحم نمیکنند ومیتواند بود که در حقیقت چشم وگوش دارند او مسلط کند خدا که این نیز
عذاب دیگر بوده باشد که سر کار این ظالم بیچاره با کور وکر است ودر میان قبر دیگر با جلدی غیبت
دو نفر کور وکر دست رس ندارد پس این عذاب بدتر است جهت او حضرت فرمود این گناهکار جنانچه
بر یاری وانصار قبر او هر زمان از شعله نار بر میکردد وفریاد میکند پس نمیشنوند آن دو ملک که غلط
با او میکنند تا یوم الحساب که بیکبار ندای صور بگوش او میرسد وقبر او زیاده مشتعل میگردد از نقص
حقیقوار

حقیقوار نارتی بسیار آن جا قیام میکند میگوید یَا وَیْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا تا آخر وای بر حال
وکسان امثال من پس منادی ندا میکند که ویل نزدیک رسید زیرا که ویل اسم جاهی است در جهنم
پس چون نمید که وقت عذاب جهنم وحساب خدا رسید ترس او شدید میگردد پس ندا از آسمان
میشنود که ای بنده عاصی برخیز از آتش قبر بعاشر باش با آتش سقر که رضی از آن زیاده قاست واخوش
عاید پس با روی سیاه از قبر خود بیرون می آید با اصل کوتاه که کاش اطاعت کرده بودم سادات
اکابر خود را پس محشور میگردد با غمزوه باد روی دیده کبود ومانند فیل خداوند جلیل جهت آن بنده
ذلیل خرطوم طویل قرار میدهند پس از تنک وعار نزد اهل محشر شرمسار سر در پیش افکنده از کار
دیده نظر بر اهل حشر میکند وکذر میکند که با کتاب عمل او مصور بصورتی گشته سر راه انسیاه حاضر
میشود وندا میکند که والله انلعین که من بنده ام تو را مکو کاره ودل سنگین از اطاعت رب العالمین
مشتاق بمعصیت پرورد کار پس چنانچه در اوقات خود اصرف من کردی وسوار من شدی منهم
سوار تو میکردم پس بدوش او سوار میشود پس بر فرق او میزند تا او را بلب آتش جهنم میرساند پس
نظر میکند بملائکه غلاظ شداد که با زنجیرها وغل وغی با در دست خود از غیظ میکرند پس میگوید
یَا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتَابِیَهْ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِیَهْ ای وای کاش من داده نشده بودم کتاب حساب خود را
فکاش ندانسته بودم حساب خود را یَا لَیْتَهَا کَانَتِ الْقَاضِیَةَ یعنی ای کاش حیات دنیای من بر طرف شده
بوده تا کی نکرده بودم که سزاوار آتش شوم پس ندا میرسد از خدا بملائکه سماء که بیاورید این لعین را
بسوی نار بر قرار پس بعد از امر پروردگار میکشند او را بکنار جهنم پس زنجیرها بر ومدعم افتاده میشود
وافتاب بر بالای سر او مانند نار با طراف وکنار او را احاطه میکند تا غضب رب جلیل تا آتش
آتش بحلقوم او می پیچد پس ندا میکند که ای خدا پس بسیار گریه میکند ومیگوید ای من از عاقبت کار
پس ندا جواب میگوید که ای نکبت شعار از اطاعت خدا انکار داشتی حتی جو گوید که اینچه خداوند غفار
در باره معصیت کار فرموده فَلْیَضْحَکُوا قَلِیلًا وَلْیَبْکُوا کَثِیرًا چون در دنیا بنده ما نیستند بلکه
خنده وکفران خوش طلب میکنند وجهت جو بنده مار بر قرار بوده پس بعلت کردار خود باید
گوی بعض در ایام کمی بعد دنیا خوش شده شادند ودر زمان بسیار در آخرت میگریند علاوه آنکه
شده که گریه تجاوز این مراد نیز بسیار است زیرا که نعمت ودولت حرام البته بی دوام است پس
هر خنده بوصل گریه مهیاست پس من ... دنیا نیز در اطاعت خدا است زیرا که خنده وخوشی حقیقی
در آخرت است عود کردیم بتتمه حدیث فرمود پس بعد از آن گوید بسیار ندا میرسد از این جبار که این کفتار
خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِیمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِی سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُکُوهُ بگیرید این لعین را
غل کنید بعد جحیم بعذاب الیم افکنید در زنجیر هفتاد ذرع او را ببندید پس بیکبار ملائکه بسیار الوان
وکفار آن گناهکار را میگیرند واحدی از ایشان بر پشت او را وسوراخ میکنند بسینه پس دست چپ او را
او میکشند ونامه عمل او را از عقب سر بدست چپ او میدهند وسر او را بعقب میبرند ومیگویند

کتابک بخوان نامهٔ عمل خود را و بدان که گرفتار کردار خود شدی میگویند پس طریق سالها مال و عیال خود
اعمال هست با این همه اهوال که جهنم مقابل من پس ندامت میرسد که میگویند بگیرید او را و بشکنید پشت او را
و ببندید پیش سر او را بقدم او پس اطراف او میگیرند و بسرش او میزنند و بعضی ریش او را میکنند
بعضی گوشت او را میکنند و بعضی استخوان او را بهم میشکنند و سر او را بقدم او میبندند پس
بالای سر فغان میگوید ای ملائکهٔ رب رحمن آیا بمن رحم نمیکنید پس میگویند ای شقی اینها که جهنم
پس چون در زمانیکه در جهنم جا و اوانی میمانی پس میزنند بسینهٔ اشقیا و تمثل بنوعیکه میاید
در دنیا هفتاد سال فرو میرود پس او را قرین میکنند در دنیا همراه با شیطان که مطیع او شده و سنگ
کبریت پس [illegible] که در بیابان حجر است و در میان شیطان که از هر دو جانب نار شعله ور است پس
خدا در جسد او هفتاد پوست خلق میکند که هر پوستی حجم آن چهل ذرع باشد در میان پوستها
جانوران از مار و عقرب و کرم همه از آتش و آتش از مقعد او داخل اندرون او میگردد و از دهان
او خارج میشود و بپای او میکنند هفتاد زیر جامه از قطران و بر سر او کلاه آتشین و بر جسد او لباس
آتشین بر سر کلاه او تاجی است هفتاد ذرع بر سر آن تاج هفتصد و شصت سوراخ میباشد
که انواع جانوران کنند داخل و خارج میگردند اندر مغز او چرک و ریم روان است مانند ناودان
حتی آنکه سیصد و شصت نهر جمع میگردد از چرک و جراحت دماغ او پس از شدت سیاهی تاج جهنم
و عفونت آن سیاه میگردد [illegible] جهنمیان و کرمهای بهشت اینها مانند گوسفندان ناخن دارند و میشکنند
استخوان ایشان را و طعام و شرابی ندارند مگر چرک و ریم [illegible] اهل جحیم پس هر زمانیکه ملائکهٔ الاهی
ملائکه بسینهٔ اینها میزنند با نعره میروند هفتاد سال تا آنکه بحطمه میرسد پس شیطان بسته
شده با او و گوینده میشود و آب دهن بصورت او می افکند پس با او میگوید بد رفیقی بودی یا لیت
بینی و بینک بعد المشرقین کاش من و تو از هم دور بودیم بفاصلهٔ مشرق و مغرب و میگوید شیطان
خود که چرا مرا فریب دادی پس قدری از عذاب مرا بردار شیطان گوید ای شقی مرا چه اختیار است
میبینی که عذاب من و تو مشترک است پس آن شیطان میزنند خود را با او پس با هم فرو میروند هفتاد سال
تا میرسند بچشمه که اسم اش [illegible] است حرارت و جوش آن بنهایت رسیده و از زمانی که خدا آن چشمه را خلق
کرده هرگز جوش آن خاموش نشده پس ندا میکنند که ای اشقیا نزدیک آیید و بنوشید پس ایشان را میکنند عمود
آتشین بر ایشان میزنند و میگویند ذوقوا عذاب الحریق ذلک بما قدمت ایدیکم وان الله لیس بظلام
للعبید بچشید از عذاب [illegible] ای اشرار که کردار شماست که پیش از این آماده کرده اید و اگر نه
رب العالمین نیست بسیار ظالم بسبب آن یعنی اگر شما از اضطرار و بی اختیار بودید در دنیا آن کردن
این مختار خداوند غفار ظلم و ستم بسیار بشما کرده بود پس هر یک نفس را ایدل شراب گوارا می افضل
آتشین بر لب او خواهند رسانید که گوشت لب و صورت او سوخته میشود بعد از آنکه میاشامند هر
[illegible] است که خداوند فرموده یصهر به ما فی بطونهم والجلود پس میزنند بر او عمود چند که فرو میروند تا

بسعو

بسعو میرسند حاصل کلام آنکه آنچه مفهوم فرمودهٔ امام ع است اینجاست اهل نار طبقات جهنم را
همه سیر میکنند اگر چه مقر کافر و منافق و معصیت کار هر یک موافق حال اوست در هر دو که
باید و شاید هستند و اما بدرکات دیگر نیز فرو میروند و می بینند و عود بمقر خود میکنند حضرت
فرموده بعد از آنکه فرو رفت بسعیر دیگر بر سر او میزنند تا بنحو تجی فرو میرسند هفتاد سال
میکشد النجی است که خالق اکبر در وصف میوهٔ آن فرموده طلعها کأنه رؤس الشیاطین خدا فرموده
آن درخت شبیه نخل است خرمای آن مانند سر شیطان است از برای آن درخت هفتاد هزار شاخ است از نار
اشجار در هر شاخی هفتاد هزار خرما هر خرمائی از آتش بصورت خوابین که سر شیطان اما در طعم آتش محض است
میریزد و بروی سنگ لغزنده مانند آئینه اما سوزاننده بیچاره تا بنزد آن دار خرما میرسند هفتاد سال میکشد
با سوختن با چه بدبختی سر و رو میگردد در سنگی که سنگ میباشد در دهان میبرد که ناگهان از صبر تحمل و آن
گوسفندان [illegible] پس سنگ او بجوش می آید در آن زمان یاد می آورند از طعامهای لذیذ که در دنیا میخوردند
پس ناله میکشند و میگویند موتجو گوید از رحمت خداوند کسان سعادتمند که در زمان عمر هر چه میخوردند
دائما در فکر طعام جنت بودند و دقیقه غافل از نعمت رب عادل نشوند و بعلت اطعمهٔ جنت خود را بریاضت عادت
داده بودند پس در آخرت هرگز طعنه ندارند و نعمت دنیا نخواهند بود چونکه چیزی چند دیده اند و پسندیده اند که
از دنیا بیزار گشته اند پس از نعمتهای بی زوال مکان غذا داده نیستند و مسرور به نعمت آن دارند بر خلاف جماعت
بیچاره که در دنیا ذخیره برای دار القرار نکرده بیکار گشته از عبادت پروردگار اکثر اوقات بیچاره دائم در فکر
مال دنیا و مکان خود و غذا و آب و نان خود بود دائما خواهان اینها است مانند مسافر غریب که از خانهٔ آباد
شاد سفر کند و با [illegible] با اهل عناد باید بسر برد دائم نظر بمکان خود دارد پس هر جا اهل کرد این زمان
در فکر آخرت نیست در آن زمان بفکر دنیاست و عاقل که الحال در همهٔ احوال یاد رب ذو الجلال و انتقال از اینمحل
زوال است دیگر بعد از این او را فکری و ملالی نیست پس اگر آب فقیر در دل امل امر دنیا و طعام و آب و مکان و
خواب دارد و بعمل نمی آید وفقنا الله وجمیع الاخوان للعمل لما یوجب دخول الجنان ویرضی الرحمن بحق سید
الانس والجان عود کردیم بحدیث پس فرموده که او را فرو میبرند بطبقهٔ پایین تر و عذاب چند دیگر نیز
تعداد فرموده تا آنکه چون بسعیر رسد او را در صندوق حدید داخل میکنند پس همین صدای مثل صدای
شغال و فریاد مانند حمار از آن صندوق آشکار میگردد و صدای مانند کلب و درهای درکات و طبقات همه
بروی او بسته میگردد پس داخل نمیشود بر ایشان روحی و باد خنکی هرگز و غم ایشان زوال ندارد و شر
شغبی میبینند و شر رفیقی دارند و آشنایان ایشان نیز از ایشان فراموش میکنند که گویا اینها هرگز نبوده در
نزد خویشان و بهشتیان مذکور نمیگردد پس هرگاه موافق فرمودهٔ امام ع واقف گردد کسی با این مقام و منزل
البته بکلام در [illegible] این ایام فکر میکند و توشهٔ سفر ذخیره میکند مقام هفتم که آخر کلام است در وجود
جنة و حور و روایات در ذکر جنات و انهار بسیار است که بعلة اختصار قلیلی را این خاکسار
ذکر کرده امید است که
بعد از آنکه بنده تصدیق بانبیا نمود چگونه میتواند منکر جنت و نار بعید

خدام

باوجود آنکه در کتب یهود و نصارى و مجوس هم موجود است ذکر آن حتى آنکه شداد ملعون جزم و یقین
کرده بود بوجود بهشت خداوند آسمان و باین سبب با آنهمه زحمت و تعب خود سالها مردم را متوجه ساختن
بهشت نمود که چنانچه در بت معبود بهشتی هست او هم باید باشد پس هرگاه اشرار و اخیار و طوایف کفار علم
اقرار کنند بوجود جنت و انهار چرا عاقل با ابصار غافل از اسباب دخول آن گردد علاوه آنکه حضرت رسول
خود بنفس نفیس داخل جنان گشته در معراج و اوصاف از بیان فرموده و قرآن مسلمانان هر سوره از
آن در موضع بیان کند جنت و انهار را دیگر اینخادم خدمه ائمه اطهار بعلت اختصار بعضی از آیات
و اخبار را ذکر میکنم اول آنکه در سوره آل عمران فرموده وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم
جنات تجری من تحتها الانهار کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل واتوا به
متشابها ولهم فیها ازواج مطهرة وهم فیها خالدون و شاد گردان ای رسول ما آنکسان با ایمان که کار اعمال
صالح را موافق فرموده رب رحمن میکنند اینکه از جهت ایشان است جناتی که جاری است در زیر درختها
انها و نیز مساکن آنها نهرها و هر زمانیکه روزی داده میشوند از میوه آن اشجار میگویند اینها همان است
که بیشتر از این روزی داده شدیم یعنی هر چه چیده میشود مانند همان در مکان آن موجود است
پس صادق است که این همانست که خوردیم با آنکه از حیثیت شباهت و اسم این همان میوه دنیاست که
زمان حیات میخوردیم مروی است که مردی از منافقین خدمت احدی از ائمه دین ع عرض کرد که رسول
امین در وصف میوه بهشت بیرون فرموده هر دانه که از درخت چیده میشود در دست این مؤمن
انار یا به یا رطب می آید و باز همان میوه در مکان خود موجود است مثل این را در دنیا نشان ما بده
حضرت فرمود مثال این مثال مشعل است که هر چه مشعل دیگر از آن افروخته گردد در دست اینکس مثل
آن موجود میگردد و از مشعل با نقصان نمیرسد پس آن مرد سکوت نمود حاصل بعد از آنکه رب عادل
از انهار جنت داده بنده را هوشیار از زوجات آن فرموده که از جهت بهشتیان است زنهای مطهره که
پاک و پاکیزه اند از نجاسات حیض و غیره مروی است که هر احدی از مؤمنین عدد بسیار از زنهای دنیا
دارند علاوه بر حورکان شماره بیرون است و هر زمان که نزد احدی از آنان میرود باکره میباشند
از عزت خداوند پس فرموده که بهشتیان در آنجا جاوید اند نه آنکه زوال و فنا و انتقال نقصان
نعمت است و چون در هر سوره بذکر یک آیه اکتفا میشود پس آیه دیگر از این سوره تحریر شد در سوره دیگر
قل اؤنبئکم بخیر من ذلکم للذین اتقوا عند ربهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها وازواج مطهرة
ورضوان من الله والله بصیر بالعباد بگو یا محمد ایا خبر بدهم بشما بهتر از متاع شما از این در دنیا که
پیدا است که نعمت و مدت بندگی است آن نعمت بهشت مختص پرهیزکاران است که نزد رب خود جنات چند آماده
کرده اند که جاری است از زیر درخت آنها نهرها و مخلد در آنجا میباشند و زنهای مطهره دارند و انتظار زنها
ایشان را ندارند و علاوه آنکه خوشنودی خداوند خود را میدانند این فوق لذت بهشت چنانچه در دنیا احدی از
خدام شاه که آگاه گردد از رضامندی شاه البته شادی این زیاده از همه امور است بلکه خاصان و مقربان که طالب بهشت

میباشند

علامت

میباشند در حقیقت طالب رضا و خشنودی خدا میباشند پس بعلت آنکه بهشت از رضامندی خلاق
میطلبند پس آنکسان در عبادت رضای خدا را در نظر دارند نه چیزی دیگر مگو آنکه این بهشت ثمر اشجار است
در مائده فرموده ومن یطع الله ورسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها وذلک
الفوز العظیم وهر که اطاعت کند در دنیا فرموده خدا و رسول او را داخل میکند او را رب عادل در عقبی
بهشت چند که جاری است در مکانهای آنها نهرهای با صفا و دایم در این نعمتند و این نعمتهای با بقا
که بعد از تعب و الم و محنت است فوزی است عظیم زیرا این نعمت را در دنیا که زوال و کلال و عوایل بسیار
دارد در انعام فرموده ولو ان اهل الکتاب آمنوا واتقوا لکفرنا عنهم سیئاتهم ولادخلناهم جنات
النعیم وهر اینه اگر اهل کتاب ایمان حقیقی آورده بودند و پرهیز از محرمات میکردند هر اینه ما ستر
میکردیم گناهان پیش ایشان را و داخل میکردیم ایشان را در بهشتهای نعیم که مکان خوشی است
ایضا فرموده لهم دار السلام عند ربهم وهو ولیهم بما کانوا یعملون مختص مؤمنین است دار
که محل سلامتی است و در نزد خداشان است و خدا دوست مؤمنین است بسبب آنچه بودند در دنیا
عمل کردند بهر چه مأمور شده بودند در آیه دیگر خبر داده که رضی الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم
جنات تجری تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم راضی است خدا از مؤمنان بعلت اطاعت
کردن ایشان و راضی اند مؤمنان از خداوند مهربان بعلت فضل و نعمت و احسان او که با ایشان کرده و
توفیق اطاعت داده و آماده کرده است برای ایشان جنات با انهار که دایم و برقرار است همیشه این است
فوز و لذتی عظیم که بهیچ زوال ندارد در سوره یونس ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات واخبتوا الی ربهم
اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون یعنی بتحقیق و راست که جماعت مؤمنین که اعمال صالحه کرده
و تضرع و زاری کرده اند در حیات بحضرت باری این جماعت از اصحاب جنت که دایم در جنت و لذت آن
میباشند در رعد والذین صبروا ابتغاء وجه ربهم واقاموا الصلوة وانفقوا مما رزقناهم سرا و
علانیة ویدرءون بالحسنة السیئة اولئک لهم عقبی الدار جنات عدن یدخلونها ومن صلح من
آبائهم وذریاتهم وجماعتیکه صبر کرده اند در دنیا بر مشقت طاعت و ترک معصیت از جهت طلب رضای
خدا و بر پای داشته اند نماز را و داده اند مال خود را در راه خدا چه در پنهان از خلقان و چه در آشکار
و دفع میکنند و نمیدهند وبال از بد اعمال حسنه این جماعت که باین اوصافند مختص ایشان است عاقبت
برقرار که عبارت از باغات بهشت است که داخل میگردند در آنجا با پدران صالح مؤمن خود و فرزندان
یعنی مجتمعند در عقبی نه مثل دنیا که از یکدیگر متفرق باشند ایضا وادخل الذین آمنوا وعملوا
الصالحات جنات تا آخر داخل میگردند مؤمنین و جماعت مطیعین که عمل صالح کرده اند در بهشت
با اشجار و انهار و حور و قصور بسیار و این نعمتهای دایم و برقرار است در حجر ان المتقین فی جنات
وعیون بدرستیکه پرهیزکاران در باغات جنان و چشمهای از عسل و شیر در آن جاوید اند در نحل است
ولدار الاخرة خیر ولنعم دار المتقین وهر آینه دار آخرت بهتر است و هر آینه خوب و مرغوب

پیری

خانه پرهیزکاران زیرا که نعمت آن بی پایان است و حیات آن موت ندارد دولت آن مکان فقری
ندارد جوانی آن پیری در عقب ندارد صحت آن بیماری ندارد شاهی آن زوال ندارد و جاهت آن
در عقب کراهت و زشتی ندارد شادی آن غم و اندوه ندارد خندان در آن مکان گریان نمیگردد
صاحب زن و شوهر بی همسر نمیشود غنی بی پول نمیگردد جوانی پیر نمیشود حضری سفری
نمیشود هوای آن مکان موافق فرموده رسول عالمیان همیشه مانند صبح تابستان است اللهم
ارزقنا جمیع الاخوان مریم الا من تاب وآمن وعمل صالحا فاولئک یدخلون الجنة
ولا یظلمون شیئا یعنی معصیت کار در دار عقبی گرفتار عذاب نار است مگر هر که توبه کرده باشد
و ایمان خود را کامل نموده و عمل صالح کند این جماعت داخل جنت میگردند و از نیک کار ایشان خلاق
مهربان کم نمیکند در دار آخرت طه ومن یأته مؤمنا قد عمل الصالحات فاولئک لهم الدرجات
العلی وهر بنده که بیاید در آخرت نزد خدا در حالت مؤمنیت با عمل صالح پس اینکسان که با این صفتند
مختص ایشان است درجات بلند بهشت که وصف نمیتوان کرد سوره حج والذین آمنوا وعملوا الصالحات
لهم مغفرة ورزق کریم وجماعت مؤمنین که عمل صالح کرده اند از جهت ایشان است مغفرت خدا
و روزی خوب مؤمنون اولئک هم الوارثون این جماعت مؤمنان اند که باغات جنان را ارث میبرند
زیرا که عاصیان هم مکان در جنت دارند که اگر اطاعت کرده بودند مال ایشان بود و چون عصیان کردند
مستحق خانه دوزخ شده مکان آنها ارث مؤمنان میگردد و این یک لذت ایشان است چنانچه همین غم و
نقمت دوزخیان است زیرا که مروی است که بعد از ورود اهل جنت بجنت و اهل دوزخ در دوزخ
طایفه نشان میدهند مکان دیگر او را که مال دیگران شده مروی است که بعد از آنکه هر یک از اهل جنت
مکان دوزخ خود را بینند با انواع عذاب اینقدر خوشدل و شاد میگردند که اگر مرگ بود از شادی جان
خود را تسلیم مینمودند و اهل نار چون نظر بجانب خود در جنت و انهار و حور و قصور خود میکنند بی اختیار
آه از دل تباه میکشند که اگر مرگ بود از غصه هلاک میشدند بعلت آنکه مال خود را در تصرف دیگران
می بینند و چاره و دادرسی ندارند ایضا فرموده قل اذلک خیر ام جنة الخلد التی وعد المتقون
کانت لهم جزاء ومصیرا لهم فیها ما یشاؤن تا آخر بگو این نعمت زایل عذاب دنیا یا جنت دایم برقرار
و عده داده است خدا پرهیزکار که بوده باشد مکان آنها و مکان رجوع ایشان که هر چه خواهند
در آن مکان خداوند مهربان آماده کرده است برای ایشان در عنکبوت فرموده والذین آمنوا وعملوا
الصالحات لنبوئنهم من الجنة غرفا و جماعتیکه با ایمان و عمل صالح اند در دنیا هر آینه جا و مکان میدهیم
ما بایشان از باغات جنان غرفات چند که مثل آن اهل کون ندیده اند در سوره لقمان ان الذین آمنوا وعملوا
الصالحات لهم جنات النعیم تا آخر یقین که مؤمنین در یوم الدین به بهشت برین میروند بموجب وعده
حق خداوند مبین در سجده فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین یعنی پس نمیداند هیچ احدی که چه
نعمتها مخفی کرده ایم مانند خود برای ایشان که دیده از آن روشن میگردد ایضا وکان بالمؤمنین رحیما

تحیتهم

تحیتهم یوم یلقونه سلام یعنی تحیت خدا بمؤمنین صاحب رحمت از این سبب در دنیا تحمل تعب را برای
مرد ایشان اختیار نمود و تحیت و عزت ایشان را اقرار فرمود در عقبی سلامتی ها یعنی از عذاب
در سوره فاطر فرموده وهم فی الغرفات آمنون یعنی مؤمنین در غرفات بهشت ایمن اند از هر قبیح و شر
و آفت میمونند از نعمتهای خداوند در سوره یس فرموده جنات عدن یدخلونها یحلون فیها من اساور
من ذهب ولؤلؤا ولباسهم فیها حریر یعنی باغات بهشت عدن را داخل میگردند مؤمنان کامل و
زیور و زینت چند میکنند از طلا و مروارید و لباس ایشان حریر است ایضا فرموده ان اصحاب
الجنة الیوم فی شغل فاکهون تا آخر بدرستیکه صاحبان بهشت در آن روز مشغول بانواع میباشند
نعمات خود یعنی خوش میگذرانند و در سایه های اشجار و در کنار انهار تکیه کرده بر مسندها و با طراف
و کنار نظر میکنند در سوره صافات فرموده الا عباد الله المخلصین اولئک لهم رزق معلوم فواکه
وهم مکرمون تا آخر مگر عباد مخلصین خدا که در یوم جزا از جهت ایشان مهیا کرده است خدا روزی
معلوم یعنی در هر وقتی یکی یک معینی از طعام و میوه و علاوه بر این که معظم و عزیزاند نزد خلاق
یعنی ملائکه بایشان تعظیم میکنند بر تختهای بلند مقابل یکدیگر نشسته اند و پسران خوش روی جامهای
بلور در دست گرفته از شراب سفید بایشان مینوشانند که مستی در آن شراب نیست و بیرغبتی از آن
شراب حاصل نمیگردد و نزد ایشان اند زنان چند که از شدت شوق نظر از شوهران بر نمیدارند همیشه
باکره اند و بکارت آنها را زایل نکرده نه انسی و نه جنی در سوره دیگر فرموده وان للمتقین لحسن مآب
و بدرستیکه از جهت پرهیزکاران هر آینه خوب مرجع است در سوره زمر فرموده لکن الذین اتقوا
ربهم لهم غرف من فوقها غرف مبنیة تا آخر یعنی اما کسانیکه پرهیز کرده اند و ترسیده اند از عقاب
خداوند خود از برای ایشان است غرفهای جنان که از بالای آن نیز عمارت و بنیان چند خداوند
مهیا کرده در سوره مؤمن فرموده است که حاملان عرش میگویند ربنا وادخلهم جنات عدن التی
وعدتهم یعنی ای مالک ما داخل کن مؤمنان کامل را در جنات عدنی که وعده فرموده و مطیعان و جمیع کسان را
میان ایشان با خویشان صالحان آنها در سوره سجده فرموده ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل
علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا
وفی الآخرة تا آخر یعنی بدرستیکه جماعتیکه قائل شدند که خدا خداوند ماست و بعد از آن ثابت ماندند
با ایمان خود یعنی تا زمان رفتن از دنیا از عصیان گریزان بوده باشند در آن وقت نازل میکنیم ما بر آنکسان
ملائکه خود را یعنی در حین کندن جان بشارت دهندگان می آیند نزد او که دلشاد باشید و غم مخورید از مرگ
بلکه شادی کنید که اینک زمان دخول جنت رسید که وعده داده شده بودید و اندوه مخورید که ما جماعت
ملائکه دوست شما میباشیم در دار دنیا و عقبی و از جهت شما آماده است هر چه خواهید و هر نعمت که طلبید
در سوره زخرف فرموده لکم فیها فاکهة کثیرة منها تاکلون از جهت شما مؤمنان و مطیعان رسول در جنات میوه های
بسیار هست که از آنها میخورید و لذت میبرید سوره دخان فرموده ان المتقین فی مقام امین فی جنات وعیون

يلبسون من سندس واستبرق متقابلين كذلك وزوجناهم بحور عين يدعون فيها بكل فاكهة آمنين لا يذوقون فيها الموت الا الموتة الاولى يقين كه جماعت متقين يعنى مطيعين در مقام امنند
يعنى ايمنند از همه غمها والمها در باغات وانهار اند وميپوشند لباس سندس واستبرق حال كونى كه
بيكديكر محبت دارند ورو بروى هم نشسته اند همچنين است حال اهل جنت كه بهم اقبال دارند نه مثل اهل
دنيا كه با هم عداوت ميكنند وتزويج ميكنيم بهشتيان را بحوريان سياه چشم ميطلبند در بهشت
هر ميوه كه ميخواهند در حالتى كه ايمنند از انكه مبادا بعطلب نرسند وايمنند از ضرر خوردن وايمنند
تمام شدن ونميچشند در بهشت طعم زشت مرك را مكر انكه يكبار در دار اولى چشيده اند اكرچه اهل
نار هم مرك نميچشند واما هر زمان صد هزار بار كويا مرك را بمذاق خود ميچشند پس اين حيات كوارا
مختص ابرار است نه اشرار در احقاف فرموده ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف
عليهم ولا هم يحزنون يقين وحق كه مؤمنين كه كفته اند خداوند ما خدا است ودر توحيد راست
مانده اند وبا ايغال اندنياى محل نعال انتقال كرده اند پس نيست در اخرت جهت انجماعت ترس وبيمى
ونيستند ايشان غمكين در سوره محمد ويدخلهم الجنة عرفها لهم وداخل ميكند خدا مستحقين جنت را
وميشناساند بايشان ونمايان ميكند مكان هر يك را براى ايشان در سوره فتح ومن يطع الله ورسوله يدخله
جنات تجرى من تحتها الانهار يعنى هر كه اطاعت ميكند در زمان حيات دنيا خدا ورسول خدا را داخل
ميكند خدا در عقبى او را در بهشت عنبر سرشتى كه جارى ميشود از زير اشجارش نهرها در سوره ق فرموده
وازلفت الجنة للمتقين ونزديك شده است بهشت بجماعت پرهيزكاران در سوره والذاريات فرموده وفى
السماء رزقكم وما توعدون ودر اسمانست روزى شما واجر وعده داده شده ايد از نعمتهاى بهشت
در سوره طور فرموده متكئين على سرر مصفوفة وزوجناهم بحور عين سابق اين فرموده پرهيزكاران را
در جنات كذاشته خوب ميكنند وتفرج ميكنند بنعمتها وخوشيهائى كه خدا بايشان داده وملئكه ميكويند
كه بخوريد وبياشاميد ولذت بريد كوارا باد بر شما نعمت خدا بعلت انكه بود مورد خدا عمل كرديد
پس تكيه كرده اند بر تختهاى با يكديكر مقابل يكديكر تختها را چيده اند پس فرموده وجماعت مؤمنين
اولاد وعشيرة ايشان را كه تابع ايشان شده اند در ايمان ملحق ميكنيم بايشان در بهشت ذريه وفرزندان
ايشان را ومدد ميكنيم بايشان انچه ميوه كه ايشان ميخواهند وخدمت ميكنند انجماعت سعادتمند را غلامان
مانند مرواريد در صفا وبعد از انكه اولاد خود را نزد خود جمع مى بينند كه واقبل بعضهم على بعض
يتساءلون قالوا انا كنا قبل فى اهلنا مشفقين فمن الله علينا ووقانا عذاب السموم رو ميكنند بيكديكر
وسؤال ميكنند كه ما بوديم كه مضطرب حال وترسان بوديم از عيال واطفال خود كه مبادا در جحيم وعذاب
اليم باشند پس منت نهاد خالق عباد بر ما وبمحافظت فرموده ما واولاد ما را از عذاب نار انا كنا من قبل
ندعوه انه هو البر الرحيم بدرستيكه اين رحمتى كه خدا عائد ما نموده بعلت اين بود كه ما در حيات دنيا دعا
ميكرديم ما نار از عذاب طلب ميكرديم وما ميدانستيم كه اوست نيكوكار وباى رحمت ما الطاف بسيار نسبت بما عنايات نموده

ورثاه

فرمان بردار در سوره قمر فرموده ان المتقين فى جنات ونهر فى مقعد صدق عند مليك مقتدر يعنى بدرستيكه
پرهيزكاران از عصيان در باغات جنان ونهرهاى خوش كذران ميمانند در اماكن لغو ولهو نيست
بلكه سخنان حق وصدق در انجا ميباشند ونزد خداوند قادر مالك الملك در سوره رحمن فرموده ولمن خاف
مقام ربه جنتان واز براى هر كه در حيات ترسان از قيام رب علام از جهت حساب دو جنت است يعنى
هر كه غافل از روز حساب نبوده واز حكم كتاب تجاوز ننموده در قيامت دو جنت از جهت او مهياست
جنت روحانى كه لذت معنوى باشد يعنى شاد بودن برضاى خالق عباد وسرور باين نعمتهاى موفور
وخوشدلى از دور بودن از نار يا انكه دو جنت دارد جنت دنيا در عالم برزخ وجنت عقبى در سوره واقعه
فرموده والسابقون السابقون اولئك المقربون وجماعتيكه در دنيا بعبادت خدا سبقت كرفته اند
يعنى زود تر وپيشتر كوه اند چه در اصول وچه در فروع انجماعت نزد خدا مقرب چنانچه هوا اقا
كه بجمعى غلام حلقه بكوش است البته هر كدام سرعت او تمامتر است مقرب تر وعزيزتر است در سوره حشر
فرموده وسابقوا الى مغفرة من ربكم وپيشى بكيريد باموريكه موجب مغفرت است در سوره قيامة فرموده
لا يستوى اصحاب النار واصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون مساوى نيستند در اخرت صاحبان
نار وصاحبان جنت وانهار اكرچه در دنيا نيز تفاوت در ميان اين دو فرقه بسيار است زيرا كه كار اهل نار همه
قبيح وزشت است ومذموم است نزد اهل بصيرت وكار وكردار اخيار همه خوب وممدوح است وچون
نيكان خواهش خود را كنار كذارده فرموده خدا را اختيار كرده اند خدا در عقبى بخواهش دل ايشان رفتار ميكند
واشرار هر رفتارى كه اراده دل ايشان بوده كرده اند خداوند عادل نيز در ان عالم هر چه خود اراده دارد
ميكند پس اكر رفتند كما يريد در عسر بزعم باطل موافق خواهش دل عمل كنند در ان نشأه باقى تلافى ميشود كه
هر چه دل ايشان مايل باشد عكس مراد بايشان برسد در سوره صف فرموده ويدخلكم جنات تجرى من
تحتها الانهار وداخل ميكند شما را اى مؤمنان جنات انچنانى را كه جارى ميكردد از زير انها نهرها ومسكنهاى
پاكيزه وخوب در سوره تغابن نيز فرموده مثل همين را در سوره طلاق فرموده ومن يؤمن بالله ويعمل صالحا يدخله
جنات تا اخر وهر كه ايمان دارد بخدا وعمل صالح ميكند داخل ميكند او را خدا ببهشت عنبر سرشت در سوره ملك
فرموده ان الذين يخشون ربهم بالغيب لهم مغفرة واجر كبير بدرستيكه انكسانيكه ميترسند از عذاب خلاق ارض
با وجود انكه هنوز عذاب را نديده اند واز نظر ايشان غايب است از جهت انكسان است مغفرت واجر بزرك
در سوره معارج فرموده ايطمع كل امرئ منهم ان يدخل جنة نعيم كلا ايا طمع دارد هر مردى كه داخل جنت
ونعيم كردد نه چنان است كه هر كسى ناقابل داخل بهشت شود پس اشخاص شقاوتمند طمع نكنند در سوره دهر
فرموده ان الابرار يشربون من كاس كان مزاجها كافورا بدرستيكه نيكوكاران يعنى فرمان برداران در
باغات جنان ميآشامند از جامهاى بلور شرابى را كه مزاج ان مانند كافور است در مرسلات فرموده
ان المتقين فى ظلال وعيون بدرستيكه پرهيزكاران در دنيا در عقبى در سايهها وچشمهاى آن از خوب مسكنند
وميوهها از اين هر قسمى كه ميخواهند در سوره عم فرموده كه ان للمتقين مفازا حدائق واعنابا

أ

بلکه بهشتیکه از جهت پرهیزکاران از عصیان در آنجهان فرموده و بستانهای بهم پیوسته با غنا از انواع
میوهها و نهرهای انگور که مذکور شد در سوره است در نازعات فرموده وأما من خاف مقام ربه ونهى النفس
عن الهوى فان الجنة هي المأوى اما هر که بترسد از قیام نزد رب علام و نهی کند نفس خود را از هوا
و هوس پس بدرستیکه بهشت جای اوست یعنی هر گاه در معرض دنیا مبتلی در خلاف خواهش خود
باشد در عقبی تمام امور موافق خواهش اوست در مطففین فرموده يسقون من رحيق مختوم ختامه
مسك وفي ذلك فليتنافس المتنافسون اشامانیده میشوند یعنی بایشان مینوشانند ساقیان
بهشت از شراب خوشبوی جنت که از مشک مهر بر آن زده اند که واند اشامند که ذکر دیگر از آن
نوشیده است پس خود مهر از برداند پس در این مرد هاولان تها باید رغبت کنند کسانیکه راغب
لذت و نعمت می باشند مروی است که این شراب رحیق غیر نهرهای بهشت است و کسانیکه در
تابستان روزه گرفته اند مینوشند در سوره هل اتی فرموده في جنة عالية لا تسمع فيها لاغية فيها
عين جارية فيها سرر مرفوعة واكواب موضوعة ونمارق مصفوفة وزرابي مبثوثة بهشت
بلند مرتبه اند یعنی اشخاص سعادتمند در جنت بلند داخل میگردند که نمیشنوند انجماعت لغوی
باآنکه نمیشنوی تو در انجا کلام لغوی در انجاست نهرهای جاری از عسل و شیر و می و سایر اشامیدنیها
در انجا تختهای بلند پایه نصب کرده اند و کوزهای مانند بر عاید کنار ده و بالشهای نرم متصل
بهم گذاشته کرده هر جایی که خواهد نشینند و فرشهای عراض نو غوب کسترده اند که هر که هر
فرشی را پسند کند بر ان بنشینند در سوره ... فرموده فادخلي في عبادي وادخلي جنتي او الیه خطاب
بنفس مستحق ثواب است که ای نفس مطمئن بوعده خدا که در دنیا بفرموده خدا عمل کردی الحال
رجوع کن برب خود و عطا و نوال او را ملاحظه کن در حالتی که تو از ما راضی هستی و ما راضی از تو
پس داخل شو با بندگان عاقل و داخل بهشت شوی پس هر گاه ملاحظه شد این ایات بسیار که ذکر شد ما
اختصار نکرده شد نیز اکثر غیر این ایات مذکوره نیز در ایات دیگر هم ذکر جنت و انهار شده و در کتب همه
انبیاء نیز اوصاف جنت و انهار زیاده از احصاء و شمار است پس بنابراین چگونه هوشیار میتواند انکار
کند بهشت جسمانی را با وجود این اخبار که هر اقرار میرود تکار کرده از اول دنیا الی حال البته اقرار
بجنت و انهار داشته علاوه بر انکه چه اشخاص بسیار که در هر عصری از اعصار انبیاء مرده بودند که زنده
شده اند و اخبار کرده اند چنانچه بسیاری از اخبار در جلد اول و دویم کتاب در احوال الجهنم و
خدا بیان شده و در این جلد نیز مذکور است قطع نظر از انها سرور انبیاء خود بجا سر نصرا حسا...
فرموده در معراج و ابواب از همه باشان و اوصاف بیان فرموده چنانچه در کتاب مجامع
که نبی مختار فرموده که چون مرا باسمان بردند جبرئیل گفت رب جلیل بمن فرمود که بهشت و نار را
بنظر سرکار برسان پس فرمود بمن نمود جهنم را با انواع عقابها و بهشت با هر نعیمی که رب حکیم اماده
فرموده پس دیدم جنت را با هشت باب که بر هر دری چهار کلمه نوشته بود پس هر کلمه را هر که بشنود

وبجوید

و بخواند برای او بهتر است از دنیا و هر چه در اوست و دیدم دوزخ را با هفت باب که بر ...
رب الارباب بر هر دری سه کلمه نوشته بود که هر که عمل کند باین کلمات از انها بهتر است از
جهت او از تمام دنیا پس من خواندم باب اول جنت را نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله لكل شيء حيلة وحيلة العيش اربع خصال القناعة وبذل الحق وترك الحقد ومجالسة
اهل الخير یعنی جهت هر امری حیله و تدبیری هست و حیله زندگی چهار صفت است اول قناعت
دویم دادن حق مردم سیم ترک حسد چهارم همنشینی با اهل خیر و بر باب دویم نقش بود لا اله
الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لكل شيء حيلة وحيلة السرور في الاخرة اربع خصال تا اخر
یعنی جهت هر چیزی حیله و تدبیری هست و حیله خشنود بودن در اخرت چهار چیز است اول
مسح کردن بر سر یتیمان دویم متوجه حال زنهای بی شوهر شدن سیم سعی در مطالب مؤمنین کردن چهارم
متوجه فقرا و مساکین شدن و بر باب سیم نقش بود بعد از توحید که هر که طالب صحت بدن است
که بجوید و کم بخواند و کم راه رود و کم گوید و بر در باب چهارم نقش بود لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه تا اخر که ترجمه اش این است
که هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد باید اکرام کند مهمان را و هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد باید
عزت کند همسایه را و هر که بخدا و روز جزا دارد باید عزت و احترام کند بوالدین و هر که ایمان
برب رحمن و اخرت دارد باید از زبان سخنان خوب گوید یا ساکت بماند و بر باب پنجم نقش بود که
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله تا اخر یعنی از انکه هر که خواهد ظلم باو نشود باید
ظلم باحدی نکند و هر که خواهد فحش داده نشود باید باحدی فحش نگوید و هر که خواهد ذلیل و
بیعقل نگردد باحدی با خوار و ذلیل نکند و هر که خواهد که چنگ زند بستون محکمی که گسستن ندا
باشد پس چنگ زند به لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و بر باب ششم نوشته بود که
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر که اراده دارد که قبر او وسعت بهم رساند پس بسازد
بنای مساجد و عمارت انهار الکا را و هر که اراده دارد که جانوران زمین بدن او را نخورند باید غالب
در مساجد ساکن باشد و هر که خواهد که بدن بی خاک و تر و تازه و پاکیزه بماند باید در دنیا مساجد را جاروب
کند و هر که خواهد که مرتبه خود در فیامکان خود در جنت ببیند باید در دنیا فرش مساجد را کند
و بر باب هفتم نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله سفیدی دل در چهار صفت
است عیادت مریض کردن و مشایعت جنازه رفتن و کفن بمرده عطا کردن و قرض صاحب قرض ادا
کردن و بر باب هشتم نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر که اراده دارد
دخول از این ابواب را یعنی هر که خواهد از درهای بهشت هر کدام خواهد داخل گردد باید چهار خصلت
بهم رساند سخاوت و حسن خلق و صدقه دادن و باز ایستادن از اذیت بندگان رسول خدا فرمود
دیدم بر باب نار نوشته بود که هر کس امید برب مجید دارد سعید است و هر که از خدا ترسد ایمن است

هر کس امید بغیر رب حمید دارد و هر که ترس از غیر خدا دارد محروم است و از فیض رحمت خدا دور است
بر باب دویم نوشته بود که هر که خواهد قیامت عریان نماند باید در دنیا بندگان مؤمن را لباس دهد
و هر که خواهد که در قیامت تشنه نماند باید در دنیا تشنگان را آب دهد و هر که خواهد که گرسنه نماند
باید که در دنیا گرسنگان را طعام دهد و بر باب سیم نوشته بود که لعنت خدا بر بخیلان لعنت خدا بر دروغ
گویان لعنت خدا بر ظالمان بر باب چهارم نوشته بود ذلیل کند خدا هر که خوار کند اسلام را خوار کند
خدا هر که اهلبیت سید انام را خوار کند ذلیل و خوار گردد هر که اعانت ظالم کند بر ظلم او بر باب پنجم نوشته
بود که متابعت دل و هوای نفس غافل میکنی که هوای نفس اماره ایمان را باطل میکند و بسیار سخن مکو در امور
بیهوده که از رحمت خدا دور میشوی و مباش معین ظالمان بر باب ششم نوشته بود من حرام بر کسانی
سعی کننده در عبادت من حرام میباشم بر تصدق دهندگان من حرام بر روزه داران در دنیا و بر باب هفتم
نوشته بود که ای بندگان خود حساب کنید برای خود پیش از انکه شما را بحساب بازدارند و خود سرزنش
کنید بخود پیش از انکه در قیامت بشما سرزنش کنند و خدا را بخوانید که بعد از این دست رس بدعا ندارید
مروی است از حضرت صادق ع که رسول خدا ص فرمود که از جمله علما کسانی هستند که بخل میورزند
و بکسی یاد نمیدهند اینجماعت در طبقه هفتم که درک اسفل جهنم است میروند و بعضی دیگر هستند
که اذا وعظ انف واذا وعظ عنف یعنی اگر کسی باو موعظه کند تکبر میکند و گوش نمیکند و اگر خود
موعظه میکند با درشتی و خشونت میکند اینجماعت در طبقه ششم در میایند طایفه دیگر از علماء
علم خود را نزد اغنیاء خوش دارند که ظاهر کنند و در نزد فقرا اینجماعت در طبقه پنجم میروند و طایفه
دیگر حال ایشان مانند ظالمان و جباران است که اگر کسی رد کند کلام ایشان را در غضب میروند اینجماعت
در طبقه چهارم میروند و طایفه دیگر احادیث یهود و غیره را اخذ میکنند و میگویند که عزیز کردند
ایشان در طبقه سیم نار اند و جماعت دیگر فتوی میدهند و حال انکه اهلیت ندارند و شاید که کلمه را بر
صواب ندانند ایشان در طبقه دویم دوزخ اند و طایفه دیگر علم را از جهت ابرو و عزت دنیا طلب کرده اند
اینجماعت در طبقه اول دوزخ اند مروی است که یونس میگوید جنت و نار خلق شده اند
بعد از این خلق میشوند فرمود لعنت بر او پس کجا بود جنت آدم ع ایضا در کتاب بحار مروی است از
سید ابرار ع سؤال شد که چه قدر است عرض انهار بهشت فرمود پنجصد سال که راه رود در زیر قصرها
و اشجار و موجهای ان بصدا خوشی تغنی میکند ایضا مروی است که جناب امیر ع فرمود در بهشت بازاری
هست که در ان باز از حوران بسیار قرار دارند و باصوات خوب میخوانند و ندا میکنند که خلایق مثل انرا
ندیده و نشنیده اند میگویند ماییم جاودانی که هرگز نمیشویم هرگز نابود سیری که گرسنه نمیشویم ماییم
سیرابانی که تشنه نمیگردیم ماییم پوشیدگانی که عریان نمیشویم ماییم پنهان خندان و شادانیکه گریان
نمیگردیم ماییم راضی چند که سخط و خشم نداریم خوشحال هر سعادتمندی که بعلت اعمال صالح مال ما باشد
شوید ماییم خیرات حسان که خدا در قرآن بیان کرده پس مؤمنان که در ان بازار داخل میگردند حور بسیار را

اختیار میکنند

اختیار میکنند سید ابرار ص فرمود که یکی از ملک بهشت اشرف است از تمام شاهی دنیا حضرت
رسول ص فرمود درختی هست طوبی که اصل در خانه من است و هر شاخی از ان در خانه محبان و مطیعان
ما است دیگر انس روایت کرده طوبی که الشجره در خانه علی ع است و شاخش در خانه شیعیان بنی عم
... عرض کرد که شما فرمودید اصل ان در خانه من است فرمود بلی مگر نمیدانی که خانه من و
علی ع یکی است و درجه من و علی یکی است پس عمر عرض کرد فدای تو گردم پس اگر احدی از شما نظر
دارد که با همسر خود تعیش کند چه میکند فرمود بمحض انکه اراده میکند خداوند یکتا پرده از نور
در میان می اورد که حجاب میگردد و بعد از انکه تعیش او تمام میشود ان نور بلند میگردد در حدیث
دیگر فرمود اهل بهشت نظر میکنند ناگاه افتاب و ماه متعلق دانند و بنظر ایشان میرسد حیران
باینکه میگویند که خالق اکبر در قرآن فرموده بود لا يرون فيها شمسا نمی بینند اهل بهشت در
ان شمس و نه قمر را پس منادی خالق اکبر ندا میکند که اغنیا قول حق است این شمس و قمری که بنظر
شما اید صورت شیعیان و محبان علی ع است که در غرفات جنانند و موافق حدیث مطیعان و
دوستان امامان هر یک در مکان خود بنظر کسانیکه در مرتبه پایین ترند مانند کواکب اسمان
روشنی میدهند بحسب قابلیت و طاعت خود یعنی نوراو تابع و فرع معرفت و طاعت اوست ابوهریره
پرسید از سرور عبید که خالق مجید در صفت جنت فرموده ومساكن طيبة مسکنهای خوب ان را
بیان فرما فرمود قصری هست از یکپارچه مروارید که در میان ان هفتاد خانه از یاقوت
سرخ است که در هر یک از هفتاد خانه هفتاد تخت موضع است که بر هر تختی هفتاد رنگ از فرش
دیبا بر هر فرشی حوری نشسته و در هر حجره هفتاد خوان طعام که بر خوانی هفتاد رنگ از طعام
و در هر حجره هفتاد کنیزک ماه رو و هفتاد غلام خداوند علام چنان قوت و قدرتی میدهد
که بنده مؤمن میتواند با تمام ان زنان مقاربت کند در حدیث دیگر انس روایت کرده فرمود بعد از انکه
مرا خالق اکبر باسمان برد در بهشت بنظر من یک شجری رسید که یکی از ان سایه میافکند بتمام دنیا
و فرمود که انواع میوهها در ان بود و در مکان همه مؤمنان شاخی از ان بود که هر قسم میوه که اراده
کنند در ان شاخ بیابند و فرمود من از میوه درخت طوبی خوردم و از اب ان میوه فاطمه ع
موجود شد در حدیث دیگر فرمود که شیعیان امیر مؤمنان ع در زیر سایه طوبی نشسته شاد و
خندان که ناگاه ملائکه الله اسبان نجیب زین یاقوت با لجام مرصع میاورند بنزد ایشان که صورت اسبان
مانند کوکب درخشان است کاحدی مثل انها را ندیده و بر ایشان کجاوهها هست از در و یاقوت و از نشا
بمروارید ستونهای ان طلای مانند بعبقری و ارجوان که وصف ان امکان ندارد پس انکسان ندا
میکنند که ای دوستان خدای ما نظر بشما میکند و دوست میدارد شما را و زیاده بر این نیز نعمت و دولت
بشما عطا میکند پس هر کسی را بر مرکب موافق حسب و نسب او یعنی بخوبی ... در دنیا سوار میکنند بر اسبها
پس سواران چند که صف ... میبینند ... که میکنند با خالق اکبر ان میوه و ... خود را بر ایشان نثار میکند

پس میخورند از میوهٔ هر شجر و بغیر از لذت هیچ ضرری نمی بینند و هر مکان که صف سواران میرسند درختها از
هم میدهند و کنار میروند که مبادا درمیان دو صف حائل شوند و صحبت ایشان را قطع کنند و چون این شیعیان
با این جلال بالا میبرند میگویند خداوند تویی سلام و مختص تو است جلال و اکرام پس خالق علام ندا
میکند که خوش آمدید ای بندهٔ پسندیده ای بندگانی که حفظ کردید اوامر مرا و اهل بیت پیغمبر مرا اطاعت
کردید و از عقاب من ترسیدید و در همه حال در راه بندگی مال کار خود بودید پس عرض میکنند رب
بی زوال که ما تقصیر کردیم در معرفت رب تو ای کریم کبیر و بنوعیکه شاید و باید عبادت نکردیم پس
الحال ای قادر متعال اذن بده در سجود پس ندائی میرسد از رب معبود که ای بندگان من مشقت عبادت را
برداشتم اینمکان که دار است نه جای تعب و جای عزت و احترام است نه ذلت و عبودیت پس در این زمان
شما باید از روح و ریحان و گل و لاله و بستان من کن زان خوش کنید و از هر محنت و تعب براحت افتید
پس ندا میرسد که سوال کنید هر چه میخواهید و اظهار کنید تا داده شوید پس بدرستیکه من امروز نمیدهم
بشما موافق مزد شما را اما برحمت بی انتها و کرامت خود بشما عطا میکنم و بعلت محبت شما بائمه ابرار فرموده
پس تعالی مختار خود هر دم عطای بسیار میکند بدوستداران حیدر کرار حتی آنکه کمتر قصری که عطا میکند
خدا بشیعهٔ علی مرتضی ع بهتر است از شاهی و مملکت دنیا از اول دنیا تا آخر پس بعد از آنکه هر چه غنی میکنند
خداوند عطا میکند ندا میرسد که آنکه خواهش کردید نظر کنید بخششهای رب حمید پس نظر میکنند از دور
قصور با صفا و غرفهای عالی در اعلا علیین می بینند که از قدرت خدا از یک دانه یاقوت خلق شده اند
بعضی سرخ و بعضی زرد و سفید و بعضی سبز پس اگر بنوعیکه این قصور محقق امر خداست هر آینه از نور
دیدها را کور مینمود و هر قصری که از یاقوت سرخ است فرش آن نیز از عبقری سرخ است و هر مکانی که از
یاقوت سبز است فرش آن نیز از سندس سبز است و هر مکانی که از یاقوت سفید است فرش آن زرد است
دانه نشان از یاقوت زرد و زمرد و طلا و هر مکانی که از یاقوت زرد است فرش آن طلا باف و از نشان
در هر جا هر دانه نشان انجمان همه نور نمایان است با آنهم قصر از جواهر آب دار است که مانند بهینه
درخشان است مانند کوکب دری در زیر نهار مضی و در باب هر قصری جنتان مدهامتان فیهما عینان نضاختان
من کل فاکهة زوجان دو باغ سبز و خرم شاداب است در هر باغی دو نهر است که میجوشد از زمین بهوا بنوعیکه
سنگ ریزهای قعر آن در چشمه از جوش آب بهوا افکنده میشود و هر میوه دو قسم در هر درختی است تر و با
رطوبت و خشک مثل زرد آلو و شالو و هلو و هر کالو و قیسی و انگور و مویز و کشمش و امثال آن و هر زمانی
که اراده کنند که بمنازل دیگر خود روند سوار میکردند بمرکبی که لجام آن همه از جواهر آب دار اعضای آن
مرکب مانند نقره و طلای درخشان در اطراف و کنار آن سواران غلمان و خدمه چلیعیوند مانند شاهان
چون بمکان خود میرسند ملائکه همه میگویند گوارا باد شما را نعمت و عزت خدا پس ملائکه میپرسند که آیا راضی اید
و عطیه رب خود را حق میگویند بلی خدا از ما راضی است ندا میرسد که رضای من بعلت محبت و اطاعت شما است با اهل
بیت رسول ص فرموده از حق است که میگویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور حمد خدا را

که بیز

رب م

با اهل بیت ستیله

که بدان ما غمهای دنیا را بدرستیکه رب ما آمرزنده و جزای شکر دهنده است در حدیث فرمود که یوم
نحشر المتقین الی الرحمن وفدا یعنی روز قیامت میکنیم از قبور متقین را و سواره بشتاب بحساب
رب العالمین حاضر میکردند پس چون بدر جنت میرسند حوران و همسران او از غرفات جنان
میکنند یکدیگر نظر میکنند و خبر آمدن همسر خود میدهند و ملائکه تمام باستقبال او میشتابند و او را
خوش آمد میگویند و چون داخل جنت میکردند و حوریات آنها را استعجال تمام استقبال میکنند بعد از
سلام اظهار اشتیاق خود را میکنند پس حضرت علی ع عرض کرد بسید انام ص که خدا که فرموده در وصف
بهشت غرف مبنیة من فوقها غرف این غرفها که بنا شده است بر بالای یکدیگر از چه بنا شده است حضرت
فرمود آن غرفها را رب معبود از قدرت کامله خود ایجاد نمود جهت عباد مسعود خود از در و یاقوت
و زبرجد سقف آنها طلا است منقش از نقره هر غرفه از آنها هزار در دارد که هر در از طلا منقش بجواهر
بر هر دری ملکی موکل است فرشهای رنگارنگ از حریر و دیبا گسترده زمین آنها مشک و کافور و
عنبر اینست که خدا فرموده که و فرش مرفوعة هر گاه مومن داخل میکردد در آن منازل خداوند
عادل تاج مکلل بجواهر بر سر او مینهد که در یاقوت و مروارید بر آن نصب شده و میپوشانند ملائکه
خداوند بمومن سعادتمند هر یک هفتاد حله تمام از حریر برنگهای مختلف که از بسیاری لطافت آن
نیز هم آشکار است و همه طلا باف و اینست فرمودهٔ خدا که یحلون فیها من اساور من ذهب ولؤلؤا
ولباسهم فیها حریر پس هر گاه مومن بجایگاه مانند شاه با صورت چون ماه بر تخت و جاه مرصع خود
قرار گیرد از فرح تخت او برهم لرزد پس چون تکیه کند دوست خدا ملائکه موکلین بمنازل او همه می
آیند که داخل گردند در غرفه و خوشامد بکاد منزل گویند پس خدمهٔ غرفه که بر ابواب بامر
رب الارباب موکلند مرخص نمیکنند و میگویند در این زمان دوست خدا تکیه کرده است
و زوجه حوران او نزد او است صبر کنید تا هر زمان که حوران از مکان او خارج شوند و هر حوری
که در منزل او داخل میکردد تاج کرامت مکلل بجواهر آبدار بر سر دارد و هفتاد حله از حریر رنگا
رنگ پوشیده و نعلین او مرصع بر یاقوت و مروارید و زبرجد است و چون خواهد ولی الله که حرکت
کند و حوریان در بر کشد میگوید قرار گیر که اکنون نیست این زمان تعب و زحمت بلکه زمان راحت است
پس حورا او را معانقه میکند در مدت پانصد سال با یکدیگر مانند فرزند این مومن ملال بهم میرسد
و از آن حورا میکیرد انگشتری بندی است از یاقوت سرخ وسط آن لوحیست چون نظر میکند
دوست خدا در لوح نقش است که توای دوست خدا حبیب منی و من حبیب تو و من مشتاق تو بودم
و تو مشتاق من پس بعد از آنکه از معانقه فارغ میگردد ملائکه را اذن میدهد که هر یک بمنزل
مبارکباد آیند او را بمحبت خالق عباد و بشادی و خرسندی مانند حتی آنکه ملکی با هزار نفر اذن
میگیرد از دربانان که ما از جانب رب منان بمبارکباد منزل و مکان این دوست خدا آمده ایم دربانان
میگویند که بدرستیکه شان این بنده از این بلندتر است که الحال او را اخبر کنیم باید شما صبر کنید و از مکان این

دوست خدا تا مکان اذن طلب کنند که باغات بسیار درمیان است که در هر باب آن حاجبان بسیار اند
که موکلین بهر باب در باغات باب دیگر را اخبار میکنند تا آخر کار خبر باز عزیز کردهٔ پروردگار برسد
و در این باغات چه اشجار سبز و خرم و انواع میوه ها از فصل زمستان و بهار و همه در اطراف و کنار نهرها
از شیر و عسل پر هر چه خواهش میکند خدام تمام بیکبار نزد او حاضر میکنند و در آخر کار حمد ایزد
غفار را بجای میاورند چونکه هر چه اراده میکنند همه را حاضر میبینند و اینستکه خدا خبر داده که
آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین یعنی بعد از آنکه لذات ایشان از طعام و شراب و کلام و خواب
بجای رسید الحمد رب حمید را حمد میکنند فرموده هر چه مقصود آنهاست با عزت و احترام تمام رب
معبود نزد ایشان موجود میکند حدیث سید انام ص در باره قبض روح مومن چون در مقام
ذکر آیات و اخبار در وصف دوزخ و درکات آن طریقهٔ قبض روح اهل جهنم و احوال او را در احوال
موافق فرمودهٔ رسول رب متعال بیان شد پس در اینمقام نیز که آیات و اخبار در وصف جنات ذکر شد
حدیث رسول خدا ص نیز ذکر میشود که مومنان دانند که رب رحمن چگونه با عزت و احترام مومن را
قبض روح میکند در کتاب بحار مروی است از رسول مختار که فرمود که چون اجل موعود مومن
میرسد ابن جبار خطاب بملک موت میکند که برو با ملائکه بسیار از اعوان و انصار خود را و ببر در
بندهٔ نیکوکار ما فلان را که زمان بسیار است که باختیار خود را گرفتار تعب و محنت عبادت کرده و در آن
دنیا نفوذ روح او را از بدن او بکه براحت افکن او را و جزا دهم که در راه من تعب دیده و رنج بیداری
شب را کشیده و از لذتهای دنیا را بخود نچشانیده پس ملک موت با ملائکه بسیار با امر ابن جبار نجات
آن بندهٔ نیکوکار میرسد پس حالت احتضار در آنوقت برو جهش آشکار میگردد آنگاه ملک موت با
صورت خوب و جامهای مرغوب و بوی خوش معطر نزد باب با ادب توقف میکند با وجودیکه نظر
او توقف نزد باب نیست و اعتنا کردن بحجاب و دربان نیست در اینجا بفرمودهٔ خدا با پانصد نفر دیگر
از ملائکه می ایستد و در دست هر یک دستهٔ گل و ریحان و خلعتهای حریر ابیض و مشک و عنبر
از باغات جنان است پس ندا میکند که السلام علیک یا ولی الله دلشاد باش که بعد از کار سلام
معبود او بدانکه او از تو راضی است نه غضبناک و چشم روشن باش بروح و ریحان و باغات جنان
اما روح است که تو را براحت انداخت از تعب دنیا و محنت عبادت و ریحان از گل و لاله
بستان جنان است پس بعد از شنیدن اینکلام که اذن می یابد از کلمها اعیشام آن بنده می بیار
پس میبوید و براحت می افتد تا هر زمان که برضا و رغبت جان دهد و از این جهت میگویند فلان
یجود بنفسه یعنی برضای خود جود و بخشش میکند بجان خود پس مقارن حال ارتحال ملک
جنت جامی از آب با و مینوشاند که دیگر نزد قبر و نزد ورود محشر ضرر و محنت عطش را نخواهد
دید پس روح با جسد وداع میکند و جسد با روح و هر یک بهم دعا میکنند که تو در اطاعت خلاق
یاری کردی مرا خدا جزا دهد بتو بهترین جزاها پس صیحه میزند ملک موت که ای روح پاک

و پاکیزه

و پاکیزه بیرون بیا از دنیا آمرزیده و مرحوم و جسد بدره شده پس پس ملائکه صف صف
در استقبال آن سعادتمند و فوج فوج مقربان خداوند در میرسند و کوچه میدهند و پشت در
پشت می ایستند تا قبر او و همه استغفار میکنند و شفیع میشوند جهت درجات بلند و ملک موت
مانند مادری که پسر خود را دلشاد کند او را مسرور میکند که محزون مباش که ایام تعب بسر رسید و بعد از این
بغیر نعیم جنت و راحت چیزی نخواهی دید پس هر گاه جان بحلقوم رسید و ملک که حافظ اعمال اند ندا میکنند
که ای مرد راحل بهمه رانی کن با این صاحب ما که ما ندیدیم چیزی از آنکه موجب غضب رب گردد پس براحت جان او را
قبض میکند پس درهای آسمان گشوده میگردد و ملائکه بسیار همه را استقبال می آیند و همه او را بشارت برافت
رب عباد میکنند و دربانان آسمان همه میگویند رحمت خدا بر آن جسد باد که نگاهدار تو بود و چه بسیار
که ما صدای خواندن قرآن تو را شنیدیم و چه بسیار اعمال صالحه تو که در لیالی و ایام از نزد ما بالا میرفت
پس همه گریان میگویند که بعد از این زمان دیگر ما عمل این بنده را نخواهیم دید و صدای دعای او را نخواهیم
شنید پس خالق حمید امر میکند که ای ملائکه من که گریانید از فقدان عبادت این بنده بروید نزد مزار این بنده
و عبادت کنید تا قیامت و ثواب عبادت خود را باین بنده دهید پس ارواح مومنین از خویشان و آشنا
و دوستان همه فوج فوج باستقبال او می آیند و هر یک جدا جدا خبر از عطاهای رب متعال میدهند
و مثال غایب دنیا که چندین سال از حال خود دور باشد و آمده باشد از بسکه جمعیت نزد او میشود و
همه از او سوال میکنند از عیال و اطفال خود بعض مردم بعض دیگر را منع میکنند که بگذارید که این
روح حال آید و افاقت شود که از اهوال عظیم آمده و چون افاقت شود هر سوالی که دارید بکنید حاصل
حضرت فرمود پس بعد از زمانی که افاقت شد کسان حاضر هر یک از خویشان خود سوال میکنند که
فلان چه حال دارد پس اگر خبر وفات او را گفت ایشان میگویند ای آه که معلوم است صاحب گناه و
روسیاه بوده و بدوزخیان رفته پس روح را با عزت و احترام تمام بمقام حساب قادر وهاب می برند
ملائکه از خداوند ندا میکند که برگردانید بندهٔ مرا بر زمین پس ملائکه مانند اهل زمین روح او را از درب
یکان یکان میکیند و بر اطراف از جمعیت دارند و مقابر رسیده جسد او نزد قبر که روح را میرسانند پس هر
نزدیک زمین میرسد هر قطعه زمین از رب العالمین طلب میکند که این بنده را در دل من داخل کن نیز اگر
بر او میباز حضرت فرمود پس جسد او را در قبر او میگذارند پس قبر بعرض وسیع میشود پس رب ذوالجلال
مثال اطفال و عیال او را نزد او حاضر میکند که همه گریان با ناله و فغان اشک می بارند پس میت خطاب بزن خود
میکند که چرا گریانی جواب میدهد که از دست تو بیکسی خود پس از اطفال و سایر عیال ما باز خود سوال میکند
چون از جواب هر یک میفهمد که همه در فکر احوال خود می باشند میداند که بغیر رب متعال برای او فایده و
نفعی نمیدهد پس در آن اثنا صورت خوبی نزد او داخل میگردد پس او را بجواب خطاب میکند که تو کیستی جواب
میدهد که منم عمل تو که امروز نگهدار تو می باشم زیرا که تو تعب کشیدی و بیداری شب را برای من پسندیدی
پس میگوید برب اکرم قسم یاد میکنم که اگر [illegible] دیده بودم که تو در چنین حالی فریاد رسی منی هر آینه در [illegible]

متوجه مال و عیال و اولاد نبودم بلکه همه عمر خود را صرف تو نموده بودم پس عمل میگوید دلشاد
دار که من تو را میرسانم بجنت و انوار حضرت فرموده رب معبود قسم یاد میکنم که میشنود صدای نعال
اولاد تو و سائر عیال را که هر یک او را بایخال میکشانند و میروند و میروند که او هو الفتی او نیستند حضرت
وعیاله
فرموده رب اکرم قسم که می‌بیند که مردم خاک بر قبر او میریزند و اینها همیکرده‌اند تمام رفتند با من خالق
علام روح در آید داخل جسد میگردد پس نعین ندا میکند که مرحبا مرحبا ای دوست خدا من تو را
دوست بودم در آن زمان که بر روی من راه میرفتی پس الحال دوست ترم که تو در دل من داخل شده تماشا کنی
بعزت خدا قسم که احسان بتو میکنم و مکان تو را واسع و سبز و خرم میکنم و غم مخور که الوفق هی یام(؟)
بگلدم پس میفرستد خدا ملکی را که از انجانب راست و چپ او و جانب سر و پا از هر جانب چهل فرسخ راه
دور میکند پس ناگاه بقدرت الله تمام قبر مانند ماه نور میگیرد فرموده پس داخل میشوند باو
منکر و نکیر گیسوان ایشان تا زمین دیده آن دو ملک مانند دیک مس کالاختر نظر آنها مثل برق است و
صدای ایشان مانند رعد است پس میپرسند که ای بنده خدا من ربک و من نبیک و ما دینک و من
امامک پس مؤمن در غضب میشود که عجب که از من احوال رب می‌پرسند پس با آواز بلند میگوید رب من
رب سماوات و ارض و اشیاء است و نبی من محمد مصطفی است و دین من اسلام است که غیر آن مقبول نیست و
کتاب من قرآنست و امام من امیر مؤمنان علی است پس میگویند راست گفتی و توفیق یافتی نظر نما بزیر پای خود
پس چون نگاه میکند باب دوزخ را گشوده می‌بیند با آتش سیاه پس آه از دل تباه میکشد که این عذاب کردن
من انکر قیامت عذاب بعید بود و این امید بر رب مجید نبود پس ملائکه میگویند اضطراب مدار که این عذاب
و نار نیست جهت اذیت و آزار شما بلکه رب غفار نموده تا بکردار که اگر فرمانبردار نبودی هر آینه در آن مکان
تو اینمکان بود پس الحال خوشحال باش و مقدمه عافیت و مکان خود را بدان پس باب دوزخ مسدود میگردد
و درهای بهشت باز میشود پس نظر میکنند قصور و حور خود را می‌بیند پس اراده معانقه با حوران را
دارد که ندا میکنند ملائکه که ای دوست خدا نیست سال نماز و نمازگزار(؟) با ما تعجیل منما زیرا که تو را برادران ایمانی
دیگر هست که باید همه در این عالم جمع کنند تا حق تعالی همه را داخل جنت گرداند پس الحال دلشاد باش که خالق عباد
ما را بتو خواهد داد فرموده پس آن بنده مانند کودک در دامن مادر میخوابد با دیده روشن پس چون از سؤال قبر
فارغ شود موافق روایت دیگر روح در جسد مثالی داخل میگردد و بغرفات جنات نعیم باو میرسد و در جنت و دنیا(؟)
لبس میبرد و مدام انتظار قیامت است زیرا که میداند که در قیامت نعمت او زیاده است برخلاف غیر مؤمن که
در قیامت برهوت جهنم برزخ دایما ترسان از قیامت است زیرا که میداند که عذاب آن اشد است عوذ کردیم(؟)
بروایت اول حضرت فرموده بر روح او گشوده میشود روزنه از باب بهشت در قبر او که داخل میگردد بر او
بوی بهشت و گل و ریحان آن و لذت و نور آن و هیچ چیز نزد او بهتر نیست از آمدن قیامت عجلت آید که رجوع
میکند با اهل و عیال و بعد او صلی خود پس چون صیحه قیامت بلند میشود این بنده خورسند از قبر خود بیرون می آید
با عزت پوشیده و کفن مرغوب و بدون خوف و آرام و شادکام و تمام ملائکه او را استقبال میکنند و شادی میکنند

بر نعمت

بر نعمت خالق عباد و گل و ریحان باو میرسانند پس حافظان اعمال که در دنیا با او بودند نزد او می آیند
و خاک از کفن و سر او پاک میکنند و همراه او هستند و اهوال قیامت را از او دفع میکنند پس چون نائره
آتش دوزخ شعله ور میشود و گرد خلق محشر را میگیرد که همه یکسر میترسند ایشان او را دلداری میکنند که
ترسان مباش که نیست بر تو خوف و نه غمی و آتش را ندا میکنند که دور شو از این دوست خدا اگر در دنیا قاری قرآن
بوده و عمل بمعانی او میشود برکوع و سجود را ترک ننموده پس میگویند نظر کن تلک الجنة التی اورثتموها بما
کنتم ... فرموده پس بلند اشتر میشود در سایه عرش تا اینکه نمی ماند در میان تو قرب معنوی میان او
و خدا مگر حجاب نوری پس ندا میرسد که مرحبا ای بنده فرمانبردار پس از این ندا صورت او سفید میگردد
و دل او مسرور و رویش مانند قرص ماه پس قامت او بلند میگردد از شدت سروری که از ندای خدا
میشنود به هفتاد ذرع میرسد بذرع دست موافق قامت حضرت آدم و حسن او مانند حضرت
یوسف میشود و دل او مثل دل ایوب و زبان او در فصاحت و شیرینی مانند زبان سید عالمیان پس ندا
منان ندا میکند که بخوان کتاب و نامه اعمال خود را پس از آن میشود نظر بر نامه عمل میکند که تمام
کرده در آن ثبت است از ذره و مثقال ذره افعال و اقوال پس خود از انفعال سر در پیش افکنده پس ندا میرسد
بر بنده که آیا این حسنات تو چیزی اگر کرده ایم یا گناهان افزوده ایم چیزی میگوید ای خدای تو عادلی
مهربان پس خدا بنوعی پنهان از مردمان خطاب میکند که ای بنده ما آیا حیا ننمودی از من آیا انتظار اجل
این مانند ناشتی آیا از من نترسیدی پس عرض میکند که ای سید من عفو کن که من بد کرده ام تو احسان فرما
و مرا در روز محشر رسوا مکن در آن که تمام خاص و عام نظر میکنند پس ندا میرسد که بعزت خودم قسم ای ولد آدم
که امروز ترا رسوا نمیکنم پس گناهان او را پنهان میکند از همه اهل محشر و حسنات و عمل او می‌بینند
حسنات پس پنهان رب منان بهر یک از گناهان او را سرزنش میکند که چرا چنان و چنان کردی پس آن
بنده عرض میکند گریان که ای رب رحمن هرگاه مرا بعذاب نار گرفتار کنی بهتر است از اینکه مرا سرزنش
نمائی پس ندا از خدا میرسد که ای بنده ما یاد داری که در فلان روز بنده مؤمن مرا طعام دادی و
فلان کلام خوب را گفتی و در فلان شب خود را در تعب افکندی قیام کردی و در فلان ماه بصیام
بودی و حج بیت الحرام رفتی و از ترس من گریه کردی و در تمام ایام تفکر در قیامت نزد رب خود داشتی
الحال من هم محو کردم سیئات ترا و ثبت کردم حسنات ترا پس در آن وقت خلعت و تاج کرامت و عزت بر سر
مینهند و ندا میرسد ملائکه که ببرید بنده مرا که نظر کند بکرامات ما پس عبور میکند از محل حساب کتاب او
بدست راست منتشر کرده در صفوف اهل محشر عبور میکند و ندا میکند هاؤم اقرؤا کتابیه انی ظننت
انی ملاق حسابیه فهو فی عیشة راضیة بیائید بخوانید کتاب مرا اگر چیزی که قبیح و بد باشد در آن نیست بلکه
من در دنیا که بودم یقین داشتم که ملاقات کننده ام روز حساب را خدا فرموده اوست در عیش پسندیده
پس چون بر باب جنت میرسد رضوان میگوید بیاور برات دخول را پس میدهد نوشته خود را که نوشته است
بسم الله الرحمن الرحیم اینست جایزه خداوند حکیم علیم از برای فلان بن فلان پس ندا میرسد که تمام خاص

و عالم اهل بهشت میشنوند که جاوید و آگاه باشید که فلان بن فلان سعید شد که بعد از این شقاوت را نخواهد
دید زیرا که خدا او را داخل جنت خلد کرده اید پس داخل میگردد که ناگاه درختی و دو چشمه مشاهده میکند
چون از آن شراب آشامید میگردد والم و غم و اضطراب نخواهد دید و اینست که خدا فرموده که و سقیهم ربهم
شرابا طهورا یعنی پس چون او را طاهر از آلام و اسقام دنیا نمود ملائکه میگویند داخل شو و محل و همیشه باش پس
ناگهان مرکب چند با وی خدا می‌آورند جهت او می‌آورند که این از دست خدا سوار شو هر چه را خواهی و بپوش هر
لباسی را که اراده داری و مرکب او از نور است و لباس او از نور و غلامان از نور است و کنیزان او از نور است
چون با تجمال عبور میکنند میگویند ملائکه علم از هیبت او همه ترسان میگویند پس ملائکه که با او
همراهند ندا میکنند ملائکه میگویند که راه دهید و کوچه دهید که این بنده منازل و مکان خود را نظر کند
خالق آگهی با او عطا فرموده پس چون به اول قصر خود میرسد که می‌بیند قصری است از نقره خام که تمام
ستونهای آن از یاقوت منقش است بجواهر نگارنگ پس نظر میکند که حوران مانند خورشید
تابان سر بیرون کرده همه خندان شده میگویند مرحبا مرحبا ای یار ما که ما در انتظار تو بودیم نازل شو
پس چون اراده میکند که از مرکب پیاده شود که ملائکه ندا میکنند که سوار باش که از این قبیل مکانها بسیار
از شماست پس اقدامی میکنند با اجلال تمام تا آنکه میرسند بقصری از طلا که از در یاقوت و مروارید
دارند نشان شده پس مانند قصر اول حوران مرحبا مرحبا میگویند پس اراده میکنند که نازل شود ملائکه میگو
بنده دوست خدا اینها از شماست و دیگر هم هست پس با اجمال سرور عبور میکنند تا آنکه میرسد بقصری
از یکدانه یاقوت که از بیرون اندرون آن نمایان است پس حوران مثل همان قصرها تکلیف نزول میکنند
چون اراده نزول دارند که ملائکه میگویند ای دوست خدا کجا نزول میکنی که اینها از شماست با بقیه بسیار
که این در جنان فرموده است که بایده رأیتی پس بقصری دیگر میرسد و قصری دیگر که هر یک جوهری دیگر
از اول تا وقتیکه هزار قصر و منزل با او نشان میدهند پس چون بقصر آخرین میرسد از بسیار نور میترسد که
مبادا کور گردد پس شادی و سرور او کم میشود و ... دیده را بر هم مینهد پس ملائکه سؤال از علت ملال
او میکنند چون بحاقیقت حال او میشوند که ترسان دیده خود شده که شاید کور دیده شود میگویند که غم مخور
ای دار عقبا الحسنی مبتلا بکوری نمیشود زیرا نمیشود پس می‌بیند که ظاهر قصر باطن را مینماید و باطن
ظاهر را و عمارات از خشتی از طلا است و خشتی از نقره و خشتی از یاقوت سرخ و خشتی از یاقوت زرد
و گل آن از مشک و عنبر و زعفران و حوران آنمکان همه در دیوار نمایانند و هر یک هفتاد حله پوشیده اند
و بدنهای ایشان از زیر حلهها نمایانست مانند ریسمان سفید در سوراخ یاقوت پس چون کلام سید انام
باینمقام رسید امیر علیه السلام پرسید که فدای تو باد پدر و مادرم ای ایمان آن را در آنجهان فضیلتی هست بر حوران
حضرت فرمود بلی فضیلت هست بعلت صلوة و صیام و عبادت یعنی نظر باینکه در دنیا که اطاعت نموده اید
زیادتی دارید بر حوران مانند روی جامه بر آستر که شما ابره روی جامه می‌باشید و حوران آستران پس
فرمود که هر وقت مقاربت میکند بنده مؤمن قوت او موافق است با چهل جوان و در مدت چهل سال اول

مقابلت

مقابلت اوست با شهوت و زنان او همه در بهشت با او باکره می‌باشند بقدرت خداوند و گاه در کوی
حور نظر میکند صورت خود را می‌بیند که مانند آیینه است اگر بر صورت و سینه او نظر کند هر مانند
آیینه صورت خود را در بدن او خواهد دید پس در جنت نهی نخواهد دید که در اطراف آن کنیزان
ماه رو با زینت تمام قدحها در دست گرفته ناگاه از جانب الله ندا میرسد که بخوانید و بشنوانید این
فرمانبرداران مرا که در دنیا خود را تعب داده اند پس بیکباره آن کنیزان بسیار با آواز خوش و غنای
مرغوب میخوانند و حمد و ثنای خدا را میکنند که ایشان هرگز لذتی چنان ندیده و آوازی مانند آن
نشنیده اند پس اهل جنت از حسن صوت آن کنیزان بطرب می‌آیند پس ناگهان نوری نمایان میشود که
از روشنی آن مؤمن حیران است که آیا این چه صفا و نور است پس نظر بر بالا میکند نخی را می‌بیند
که ندا میکند که آیا هنوز وقت از شما است که ما را نیز از نصیب دولت و بهره برسد میگوید تو کیستی
جواب میگوید که من آنم که در کتاب خدا خوانده که لهم ما یشاؤن فیها و لدینا مزید یعنی از جهت
نیکان در بهشت است هر چه خواهند و نزد ما که خدائیم نیز هست زیادتی چند که با ایشان میدهند پس
چون حالی میکند که این زن از آنهاست که نطلبیده داده اند پس نزد او می‌آید و مدت هفتاد سال با او نعمت
می‌باشد که مانند عاشقان که در صورت مانند ماه او نگران است و گاه در موهای سیاه او و گاه در سینه
بیقرینه او نظر میکند مانند آیینه صورت او را می‌بیند پس بعد از آن حوری نیکوتر از آن از قصر بالا
سر پایین میکند و نظر میکند که این دوست خدا می‌بیند که نعمت دیگر گویا قمر طلوع نموده بنوعیکه هرگز ندیده
بود دیده بود پس مثل اول انجور میگوید یا نوبت وصال ما نرسیده و وقت اقبال ما نشده چون این مؤمن
سؤال میکند که تو کیستی خطاب میکند که منم زکوة الارباب که تو در بیداری وقت خواب میگویی خدا
در کتاب خود مرا فرموده بود فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین یعنی پس نمیداند هیچ نفسی آنچه پنهان شده
جهت ایشان که دیده انسان را روشن میکند پس چون فهمانید که منم که خدا برای شما پنهان کرده پس دوست خدا
با او معانقه میکند پس فرمود که احدی نمیتواند بعدد بهشت که گفتگو باشند مانند باشی که با هر
حوری با نصد نفر هفتاد کنیز و هفتاد غلام است که تمام مانند مروارید بکیده اند و بهر قصری از قصرها
او هفتاد تخت نصب است و بهر تختی هفتاد رنگ فرش موجود است و اینها بسیار است اشجار جاری است از
عسل مصفی و از شیرها نهرها از آب صاف و انهار من خمر لذة للشاربین و اما موافق روایت خمر جنت بر خلاف
خمر دنیاست و هیچ از قباحت و مستی و رایحه کریهه و بی طعم در آن نیست پس چون از آن شراب می‌آشامند
کرسنه میشوند پس بقدرت خداوند طعام چند و مرغ پخته نزد ایشان حاضر میکردانند هر کس بهر قسمی که اراده
مایل میشود تکیه کرده و خوابیده زیرا که جنت دار الجنانست پس هر زمان که میوه خواهش میکند پس از قلت
چنانچه تکیه کرده اند شاخهای درخت نزد آن نیک بخت خم میشود حتی آنکه سر بهر که بخت نشسته هر میوه
که اراده داشته خواهد چید و چون نوشیده درخت مانند اول بلند میگردد پس در این اشکر در لذت و نعمت
بسر میبرند تا آنکه از عرش خدا میرسد که ای بهشتیان چون بعد حمد و احسان در بهشت پس هر یکی را میگو

که ای خداوند حمد تو ما را سزاست اما صدای تو شنیدیم و لذت تکلم را با تو دریافتیم اما اگر وجه تو را میدیدیم
چه خوب بود و مترجم گوید مراد ایشان معنی این اوست که اگر ما را بلا بدیع مقربان خود فایز مینمودی یا
آنکه مراد ایشان دیدن نور مخصوص خداست که با ایشان بنمودی زیرا که میدانند خداوند از دیده شدن مبراست
و این معنی از تتمهٔ حدیث هویداست زیرا که تتمه اینست که ما را خواهش بسیار هست که انوار جلال خود برای ما
آشکار کنی و این اعظم لذتهاست و دیگر تو ما را وعده دادهٔ پس خدا امر میفرماید که از هفتاد هزار حجاب نور
عبور میکنند در حالتی که بر مراکب نور سواراند و بر سایر اشجار با شادی و سرعت میکنند تا آنکه بدار السلام
میرسند که رب علام امکان را در آن بهاء و نور و محل عزت و شادی و سرور کرده اند پس میشنوند از جانب
عرش خداوند کلام چند پس از خوشی بیحال میگردند و سؤال میکنند که ای خداوند ما را مستمند کردی
از شنوانیدن بما صدای خود را پس بنما انوار ذات با برکات خود را تا موجب شرف و عزت ما گردد پس
نوری آشکار میشود پس تاب نظر کردن بآن را ندارند همه یکبار بسجده میروند و میگویند ای خداوند
ما بندگی نکردیم تو را حق بندگی ای رب عظیم پس ندا میرسد که ای بندگان ما سر بردارید و تعب نکشید
که نیست اینمکان تعب و عبادت مترجم گوید موافق آنچه علمای ما رضوان الله علیهم فهمیده اند مراد
این عباد خاص در روز معاد دیدن خالق عباد نیست زیرا که ایشان البته از مقربانند پس میدانند که
خداوند دیدنی نیست بلکه مراد ایشان انستکه بنما بما از نور خود که خلقت کنی بنوعیکه موجب زیاد
شدن معرفت ما گردد تا زیاده بر عظمت و قدرت تو مطلع گردیم پس بنوعی شویم که گویا تو را با عظمت
و جلال دیده ایم پس سؤال از دیدن جلال رب متعالست و چون زیاده میگردد معرفت ایشان بآن
سبب بسجده میروند و عبادات خود را هیچ میدانند و عرض میکنند که ای خداوند بلند ما عبادت نکردیم
تو را حق عبادت و از اینسبب که معرفت برب بیشتر حاصل میکنند پس موجب زیادتی وجاهت معنوی
ایشان میگردد پس وجاهت باطنی را خدا در جسد ایشان نمایان میکند چنانچه از تتمهٔ این حدیث این معنی
میرسد زیرا که حضرت فرمود پس سر از سجده بر میدارند و بتحقیق نور صورت ایشان هفتاد برابر
بیشتر میگردد پس ندا از جانب بالا میرسد که ای ملائکه ما بیاورید با ایشان در اینمکان انواع شرابها
و میوه ها و طعام دهید پس نزد ایشان می آورند انواع خوردنیها بطعم عسل و سردی برف که لذت
آنها هرگز بر طرف نمیشود پس چون میخورند بعضی بعضی میگویند این طعام نسبت با آنچه در بهشت
میخوردیم بسیار لذیذ تر است پس خدا میفرماید اینکه بیاورید شراب کوارا جهت ایشان پس چون
از شراب دار السلام می آشامند لذتی میبینند که مانند آن لذتی ندیده و نچشیده اند پس ندا از جانب
خدا میرسد که ای ملائکه من بیجهاند را و دیبای دوستان مرا پس بادی خوشبوی از زیر عرش میوزد
پس ایشان قادر میشوند که در نور خداوند نظر میکنند پس میگویند که ای خداوند این لذت کلام تو
در اینمقام ما را بس است نمیخواهیم بمقام دیگر رویم خالق اکبر فرماید بلکه زنهای شما در انتظار شما
و شما هم مشتاق بایشان و حور حوراهستید برگردید بمنازل خود پس میگویند ای خداوند پس ما را مرخص فرما که

مکر باین

مکر باینمقام آئیم خدا فرماید که هر جمعه یکبار باین دار السلام آئید و خود را مستغرق کنید که از
جمعه تا جمعهٔ دیگر هفت هزار سال دنیاست پس عود میکنند و هر یک اناری در دست دارند پس چون
نزدیک منازل خود میرسند خبر باطفال و عیال میرسد پس زنان و کسان آنها شتابان بنزد کسان خود
می آیند و از بسیاری وجاهت ایشان را نمی شناسند پس هر یک بشوهر خود میگویند که ای حبیب من
تو از نزد من رفتی و صورت شما چنین نبود میگوید بلی چون نظر بنور خالق اکبر کردیم هفتاد برابر وجاهت
من زیاده شد پس نزدیک باب جا در با شوهر معانقه میکنند و میگویند الحمد لله الذی اذهب عنا
الحزن ان ربنا لغفور شکور حمد مختص خداوندی است که بردانه ما همه حزن را بدرستیکه رب ما هم
آمرزنده و قبول شکر کننده است حضرت فرمود پس خدا اذن میدهد به نبیین که با جلال و جاه و احسن
احوال در میان اهل جنت در آیند پس نظر میکنند احدی نورانی با ملائکه بسیار هیکلی عجیب سیر میکنند
همه نظر میکنند و میگویند این بنده مانند شمس و قمر کیست پس جواب میشنوند که این حضرت آدم است
که رب اکرم از قدرت خود بی واسطه بنی آدم او را آفرید پس سوار دیگر بنظر اهل جنت میرسد که جمعیت
بسیار در اطراف و کنار اوست و انوار جلال او همه را بیحال نموده پس چون سؤال میکنند که کی است
این جناب جواب میشنوند که این است موسی بن عمران پس ناگهان جوان دیگر مانند شاهان سوار است
با ملائکه بسیار که انوار او همه را حیران کرده پس سؤال میکنند که کی است این بزرگوار ملائکه میگویند
که اینست عیسی بن مریم که ترک دنیا نمود در حدیث دیگر مروی است که در دالان عرش منادیان رب منان
ندا میکنند که کسانیکه ترک دنیا کرده اند و گوش بسازها و لهو نداده اند حاضر گردند در عروسی حضرت
عیسی ع پس انواع سازها و طرب بنوعی عجب که عجم و عرب مثل آن ندیده اند مینوازند و سالهای بسیار
مقابل چندین هزار سال دنیا مدت عروسی است عروسی که حکم بروایت اول حضرت فرمود پس ناگهان سواری
نمایان میگردد که اطراف و کنار او از ملائکه و خدمتکار هفتاد بار زیاده از بزرگواران پیش بالوست
و انوار جلال او زیاده از آن است که توان بگفتار اظهار کرد پس بیچاره حیران نگران میشوند که آیا این
کی است که جمعیت و نور او از همه اکثر است پس خطاب میشود که اینست جناب مصطفی ص و برگزیده
جهت وحی و امین است امین برای رسالت رب العالمین آقای بنی آدم محمد ص پس نظر میکنند که سوار
دیگر سوار است اطراف و کنار او ملائکهٔ بسیار احاطه کرده انوار جلال او بنی مانند ماه تابان همه حیران
سؤال میکنند جواب میشنوند که این برادر رسول است در دنیا و عقبی این است زوج بتول پس منبرها
از نور بپا میکنند جهت انبیاء و از جهت اوصیاء و صدیقین تختها مینهند و از جهت شهدا و صالحین کرسیها
نصب میکنند پس خطاب رب الارباب میرسد که مرحبا مرحبا ای بندگان و همسایگان من و مهمانان من ای
ملائکهٔ من مهمانداری کنید و انواع تحفها را حاضر سازید فرمود پس زنان بسیار جماعت نکوکار در
این نیکوکاران همراه اکل میکنند و کسانیکه خود را از بهشت کرده اند گرسنه اند و گروهی زنان بسیار از جماعت
رفتار سیراب میکردند از شراب خوب و گناهکاران در میان محشر تشنه اند و زنان بسیار نیکان در خوانند

سیر دو نکاران ایستاده کرفتاراند و زنان بسیار ایشان در خدمت آقایان خود در اس و اما تند آن
عذاب خداوند و آن بیچارکان در میان محشر بازی و ضرر بسی میبی تفرمود پس خوان خالق سبحان را میکسترا
کرده آن الوان طعامهاست کرمانند از آن نبوده اند پس بعد از آن انواع میوه ها نزد ایشان حاضر میکنند پس خدا
میفرماید خلعتهای فاخر چند بر ایشان میپوشانند پس میفرماید انواع بوی خوش جهت ایشان حاضر میکنند
پس میوزد بادی از زیر عرش که آن نسیم بوئی دارد کر از همه بوی ها خوشتر است و آن نسیم مثیره است پس
حسن ایشان می افزاید پس حق سبحانه و تعالی از انوار جلال خود برای ایشان آشکار میکند و
میفرماید در جمعه جهت شما معین است زیارت این انوار مرویست که رسول خدا فرمود جنت حرام
است بر انبیا مکر آنکه ابتدا من داخل شوم و حرام است جنت بر همه امت مکر بعد از دخول شیعیان علی
ایضا در بحار مرویست که رسول مختار فرمود کر در قیامت ندا میرسد از خالق جبار کر ای بندکان
نیکوکار داخل شوید در جنات و انهار برحمت من و نجات یابید از ضرر عذاب نار بعفو و بخشش من و
قسمت کنید بهشت و نعمت آن را موافق اعمال خود که در دنیا کردید ای بعزت خودم قسم کر نا کردم
شما را بخانه نعیم و الروضه باقی و مکان عزت و احتلام و همه اهل جنت از نعم قامت مانند حضرت آدم
میکردند و آن جوانی مانند عیسی و سیر سالروان حسن مثل حضرت یوسف و از فصاحت زبان مانند
سرور عالمیان ص اکرچه احادیث در وصف جنت و انهار آن بسیار است و لیکن اولی اختصار است زیرا
کدام اکر کسی صاحب انصار است و از نفع و ضرر خود هوشیار است البته طالب رضای رب غفار است و دایما نظر
او بنعمتهای آنداراست و از لذت دنیا و نعیم آن بیزار است بعلت آنکه لذتهای دنیا تمام غم و محنت و آزار است
زیرا اکر نعمت وقتی خوب است کر دایم و برقرار است و اما در صورتیکه در کذار است مانند دنیا نزد عقلا در
محنت آن اعتبار دارد بعلت عدم دوام و ثبات پس امور دنیا را باید اشخاص عزیز مغرور حمل بر امور آخرت کنند
زیرا اکر اکر شیطان فریب دهد کر خداوند مهربان و کریم است بعبث عمل هم کوم میکنند باید جواب کویند ایا الحال
هم کریم دارد با آنکه بعد از این صاحب کرم میکردد پس چرا در دنیا تحصیل مال را موقوف بسعی و تجارت و کسب
فرموده پس اکر این ترک عمل بعلت علم بکرم خداست چرا ترک عمل را جهت دنیا نمیکنند پس هر کاه تحصیل کر اسباب
مطبوخ را خدا با و داده بنشینند و طبخ نکند بلکه کویند خدا کریم است میتواند خود بخته کند البته هر کسی او را
دیوانه میخواند زیرا اکر کرم خدا میتر کردن اسباب است پس در باب جنت و انهار نیز اسباب از او آماده فرموده زیرا
کر عقل و هوش و قوت و قدرت عطا فرموده و تکلیف را آسان نموده پس اکر انسان بجای خود ترک کند این تقصیر
از جانب خود اوست بلکه این ترک عمل کر بعضی از او امید برحمت خدا نام نهاده اند اشتباه کرده اند زیرا که
این غرور است بعلت آنکه امید وقتی صادق است کر اسباب آن آماده باشد مثلا اکر پیری کوید کر امیدوارم کر
جوان کردم این امید نیست بلکه غرور است پس بلکه اکر فرمان پروردگار خالق جبار است اینکس البته امید
وار است زیرا که هر کر امید نفع را جدی دارد از خدمت او مضایقه ندارد بلکه شوق دارد و اکر امید بکرم رب مجید
صفتی بود کر موجب ترک طاعت یا قلت طاعت شود پس این صفت در انبیا و ائمه هدی ع هم نرسید زیرا کر عبادت

انها بنهایت رسید و امید بخدا کر از صفات مؤمن است پس البته کامل آن جهت معصومان حاصل شده
باین سبب در بندکی تعب میکشیدند و این ظاهر است کر هر کس هر قدر بیشتر بکسی امید بخشش و عطا
دارد بخدمت او شایق تر است و هر چه آن بزرک لئیم و غیر کریم بجای آورده باشد از خدمت او باز ادا
پس آنچه در احادیث بسیار وارد شده که بنده را باید خوف و رجای او از خدا مساوی باشد بنوعی که اکر
بوزن در آید مساوی کردد صاحب شریعت فایده این دو صفت را خواسته زیرا که هر کاه امید او بسیار است
و در مقابل آن نیز خوف از عصیان دارد پس در همه اوان مایلست بخدمت آن بعلت آنکه میداند که خدمت
رب رحمن الرحیم در دو جهان نفع میرساند و اکر در مقابل ترس از کردن عصیان نباشد این امید سبب حد
طغیان میرسد و بسا باشد که طمع کند که بعبث عمل نیز جنت میدهد چنانچه بعضی از جهال سعی در اعمال
نمیکنند و میکویند امید داریم بخداوند و حال آنکه امید ندارند زیرا که در اعمال دنیا اکر امید مزد آن را
عمل دارند ترک نمیکنند بحق آنکه مکرر باحدی کفته میشود کر چرا کسب خود را نمیکنی میکوید مزد ندارد
با آنکه کار فرمای من لئیم است و هر چه طمع مزد زیاد تر دارد بیشتر سعی میکند پس یقین کردن در جنت بردن
آدمی را امیدوار بر بث غفار میکند و بکار را نمیدارد و این کسان با اعمال کر سعی در اعمال حسنه ندارند بعلت
کر اعمال دارند بهما اخال از عطا و نوال رب ذو الجلال غافلند بلکه در وقت اعمال اعمال العاجبیه با اشتغال
دنیویه سعی میدارند یقین کر امید بمزد دادن آدمیین بیشتر دارند و اما این را کر موجب اعمال در اعمال
حسنات است اسم نهاده اند امید و حال آنکه این یأس آنکس از خداست مثال اینحال اسم کذاردن بمغویه و
زنیاست امیر المؤمنین و حال آنکه امیر مؤمنان باید مصلح دین باشد نه مفسد اهل زمین همچنین امید
برب مجید صاحبش را در عبادت خواهان و مایل میکند نه آنکه کریزان و هایل پس هر کر تنبل و کاهل است
بخور او نقصان در امیدش هست حتی در قرآن نیز این معنی بیان شده در جاییکه خداوند مهربان درباره
عاصیان و کافران فرموده انهم کانوا لا یرجون حسابا یعنی بعلت آنکه کفار و معصیت کار امید بروز حساب و جزا
برب مجید نداشتند و باین علت فرمان پروردگار را فرو کذاشتند و درباره صاحبان امید فرموده فمن کان یرجو
لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا پس هر کس کر امید دارد کر بجزا و سزای عمل خود خواهد رسید باید عمل
صالح کند یعنی امید اجر و مزد البته بنده را بعمل صالح وا میدارد پس هر چه نقص در یقین بهمرسد بهمین
آیین فرعیات دین ناقص میکردد زیرا اکر با وجود استحکام اصول البته در فروع نیز استحکام خواهد بود
این بسیار ظاهر است کر طبیعت بشر طالب نفع است و هارب از ضرر حتی آنکه در دنیا کر درختی میکارد
با وجود آنکه میداند کر ده سال دیگر ثمر میدهد و اکثر احتمال او عدم وجود حیات خود است و در زمان
ثمر احتمال عدم ثمر هم هست و احتمال آفت دیگر با وجود آنکه اینها بمحض امید نفع و سود ساعی است دیگر
آنکه اکر ترک عمل بعلت امید بکرم خدا باشد چرا ترک تجارت و زراعت و یا کسب خود را نمی کند کر کوید
خدا کریم است بلکه نهایت سعی و اهتمام دارد بجدی که امام زمان را کر کوید خدا امر بتحصیل معاش فرموده
کوییم این نیز نشان سخنان ماست کر با وجود کریم بودن فرموده خود کسب کنید پس چنانچه در تحصیل روزی

امو بکسب کرده فرموده و منافق وا کرم او نخواهد بود بعلت انکه اکر اصل خلقت اشیاء از خدا نشده بود
و اسباب و آلات را موجود نمیفرمود بکجا تحصیل نان برای احدی امکان داشت پس هر گاه رزق را موعود فرمود
ضرور شد سعی در امور عقبی بلکه سعی امید عین غرور است و حال انکه در باب روزی دنیا فرموده
وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ در آسمان روزی انسان قسمت میشود بعد از ان قسم یاد فرموده که فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ
الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ پس بخدای آسمان و زمین که اینخبر از خالق اکبر حق است که روزی قسمت شده و انفاق
سعی از اکثر ثمر است بلکه بقدری که خدا فرموده بنر زیادتی حاصل پس هر عاقل میداند که باید در طلب
معاش سعی کند با وجود وعدهٔ رب معبود پس چگونه رضی میشود باشد سعی در امور آخرت و حال انکه
خدا فرموده إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ یعنی بندهٔ نیکوکار و فرمانبردار در جنت جاویدان و
نعمت میروند و یقین که فاجرین و غیر مطیعین در جحیم و نار اند مروی است که احدی خدمت سید ابرار
همین سؤال را کرد که یا رسول الله اخبار کن بمن که آیا من از اهل نارم یا صاحب جنت و انهار فرمود پیغمبر که
خبر داده و آیه را تلاوت نموده فرمود که خود از اعمال خود خبر داری که از کدام طایفه می باشی پس جماعت
که در اعمال حسنه بر خود تقصیر دانند فارغ البال نمیکو دانند و جزم میدانند که بدون سعی و اهتمام الخلق
نیست با سعی ایشان در انتظام امور دنیا تا تمام است زیرا که وسعت در مال و رفاه حال و برکت در خانه و
عیال ایضا موقوف است برضای ملک متعال زیرا که شکر نعمت صاحب نعمت موجب زیادتی است و عکس
شکر است از این سبب است که سید عجم و عرب فرمود که هر کس بامداد بعد از نماز ذکر و اوراد بخواند تا
طلوع جهت وسعت روزی بهتر از کوب جبل با مشقت بسیار و همچنین سید نبیین فرموده داده که
موجب زیادتی مال است و همچنین نماز شب وسعت میدهد روزی را زیاده از تعب سفر و همچنین تلاوت قرآن
موجب زیادتی جان و مال است پس اگر غرض او اطاعت رحمن باشد برای تحصیل نان این امور را ببیند حالق
واسطهٔ تحصیل نان کرده پس هرگاه از این اسباب غافل است داند که این سعی بلیغ از وسوسهٔ شیطان است که
هر چه بندگی و اطاعت است کوچه سبب زیاده شدن روزی است از این سبب غافل گشته و در اسباب دیگر
یکسره خود را بر تعب می افکند و هر فاسق فاجر که خبر میدهد که این سفر نفعش بیشتر است مع انکه این نیز
اگر عوض شود ثمر آن زیادتر است البته او را میکند و عمل میکند بعلت امید صدق این گفتار بر البته از وسوسهٔ
شیطان مکار امید صدق بفرموده سید ابرار نداشته که اعمال ما این اعمال کرده میکوید که شخص بالبصیر نظر کند
در قصهٔ حضرت یحیی که اکثر اوقات گریان و نالان بود آیا عالم بکرم رب ارحم نبود یا آنکه امیدوار نبود
و همچنین غش کردن امیر المؤمنین از خوف رب العالمین در هر شب روزی چند بار و سید سجاد از
خوف خالق عباد چندین سال همیشه گریان و نالان بوده که از فقرات ادعیهٔ صحیفه و غیرها ظاهر است
پس هر گاه این بزرگواران که در اشتباه از رحمت و کرم الله واقف اند همیشه خائف بوده اند چگونه ما میتوانیم
بلعن تعرض بیم نمائیم پس یقین که این تلبیس ابلیس خسیس است و الا آنکه خدا ارحم الراحمین است در موضع
و مقام رحم و اشد المعاقبین در موضع و مقامیکه بنده سزاوار عقاب است مانند شاه با جود و کرم البته سیاه
همیشه

همیشه محو فند از تقصیر خود پس بنده باید همیشه بخوف باشد از تقصیر خود نسبت برب کبیر زیرا
که هر چه عطای او کثیر باشد صاحب تقصیر باید از عدم قابلیت خود بترسد و انچه را جماعت جاهل
نام نهاده اند امید که اکر کویی چرا عبادت خود را کامل نمیکنی میکویند امید برب مجید داریم این غرور است
یعنی بسکه اعتماد بخود دارد استبعاد میکند که خالق عباد او را عذاب کند این ارشاد از شیطان است
زیرا که خود چنان کرد هر چه ملئکهٔ آسمان باو خبر دادند که در لوح ثبت شده که احدی از ملئکه را
خدا ملعون میکند اینفقیر کثیر التقصیر بسکه نزد خود کبیر و عظیم مینمود جواب او این بود که امثال ما
نخواهیم بود این عین غرور است و چنین کسی از رحمت خدا دور است پس ملئکه با من معهیم کرما
حل نمیکویند که خلاف فرمودهٔ رب اکبر از ایشان صادر نکردد سالم مانده این بیچاره کافر و خاسر
شد هر کس همین قصه نظر کند بالبصیرة خبر میکردد زیرا که در آسمان بیش از نمایان شده ملعنت
شیطان خدا خبر داد که احدی از عباد ملعون میکردد ملئکه با وجود صلاح و سداد بآنکه ایشان را
نفس شیطانی بود و نفس اماره و نه شهوات و معاصی همه در نهایت اضطراب بقادر وهاب تضرع
میکردند که ما را العین مکردان مکر شیطان که در خواب غفلت بود از عجب و خود خوش شده بود از رب
معبود استدعا نمود پس مطرود الله شد مثال اینحال انکه الحال رب متعال برسول با جلال اجلال
فرموده از عذاب نار عیر شده جهنم از معصیت کار حتی انکه فرمود جهنم نار نار خواهد کرد
از بسیار بودن ساکنین خود پس هر گاه جماعت بنی آدم مع ذلک کویند خدا او را انعام خواهد
نمود این غرور زیاده از غرور است زیرا که در آسمان بکنف خالق اکبر خبر داده بود
در اینجا فرموده لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ هر این یقین که پر میکنیم جهنم را
از تو که شیطانی و تابعین تو دیگر فرموده إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا لِلطَّاغِينَ مَآبًا لَابِثِينَ فِيهَا
أَحْقَابًا معلوم است که جهنم می باشد مسکن جماعت عاصین و ظالمین که مرجع ایشان در انمکان است
پس انسان چگونه میتواند اطمینان داشت و در اعمال خود اهمال کند و بخدا و ند ذو الجلال در هر حال
اقبال نکند بلی امید صرف و خالص نزدیک وفات خوب و مرغوب است که در ان زمان که انسان
ببیند دست او از همه جا کوتاه شده و دیگر مجال عبادت و سؤال نیست بلکه وقت ارتحال و عدا است
جاری است در این زمان باید خوف را بکنار نهاده امید وار رب غفار بوده عجز خود را اظهار کند
و مسرور بعطای رب غفور باشد پس در این زمان انسان باید امیدوار بوده زیرا که وقت جهت
طاعت است و علم ارتکاب حرام و در حال ارتحال که مجال این افعال نیست پس روی اقبال باید بجانب
عطا و نوال رب متعال نمود که وقت و رحمت رب معبود هر چه اکثر است امید بجود او نفع
سودمند داده تو خواهد بود اما در حین ارادهٔ فعل حرام هر چه خوف او تمام تر است بهتر است زیرا
که شیطان تحریص میکند و این حضور را حقیر بنظر می آورد باید انسان خاطر نشان خود کند از امور
ایجهان که رب رحمن قرار داده در این دار دنیا که اکل بسیار غذاهای مضر را بجان ضرر کند و اعلام فرموده

در علوم طبیه و مرض چند نیز آفریده و دوای همه را نیز خلق نموده و اعلام کرده چه بسیار که بحسب غلبه
هوشیار غذای مضر ندارد را خورده اعتبار بگفتار دیگران نکرده غرض بجهت مزاج و جوانی شده تا باشد
امن بماوا شده پس دیده شده که بمرضی گرفتار گشته که هر چه علاج نموده سود نکرده و بهبودی
نداشته چه بسیار که گرفتار همان مرض بوده تا آخر کار که بهلاک رسیده بلکه موده امامان کورت
عصیان مثل نا پرهیزی است که بعلت تقصیر مرتکب آن میشود و مرض آن با انسان است تا آنکه هلاک
جاری است پس چنانچه خداوند حمن در اینجهان چاره درد چنان کسی را نموده و خوردن دوا بیسود بود
میتواند بود که این عصیان نیز مانند آن گردد که توبه قبول نشود پس باید که پرهیز از عصیان شده و
جزئی نیز پیدا شده که بسا باشد شرایط توبه بدست بهم نرسد یا آنکه موانع باشد مانند علاج مزاج
که از آن نیز شرایط و موانع چند هست از آنجمله اذن دادن خدا بدعا پس هم اختیار علاج با تو نیست و
در هر دو مقام رب علام مرحمت خود را تمام نمود بعلت آنکه اعلام بعضی را بی غذا و این کار نمود و دوا را
نیز خلق فرموده اما چه سود هرگاه مزاج مانع دارد قابل این دوا نیست رحم خدا بی سود است مثلا
اگر احدی ظلم کرده رحم خدا ضرر است جهت او زیرا که هر چه حاکم و شاه رحیم تر است بیشتر مظلوم
رحم میکند بلکه اگر رحیم نبود ممکن بود که تلافی نکند و ظالم را بدست مظلوم ندهد نهایت چون
رحیم بر ستمدیده رحم میکند نه بر ستمکننده پس ستمکار را بدست ستمدیده میدهد و دیگر آنکه از امورات
اینجهان باید انسان امور دیگر آنجهان را بنظر آورد رسول عالمیان صلعم فرموده الدنیا مزرعة الآخرة
دنیا محل زراعت است برای آخرت پس چنانچه جهت زرع اشیاء وقت معینی را قرار فرموده که اگر موقع
گذرد بعمل نمی آید همچنین جهت عبادات این زمان عمر را قرار داد فرموده که اگر عقب افتاد دیگر ثمرات
مثل آنکه توبه را مؤخر کند تا وقتیکه مضطر گردد مثل آنکه اموال مردم را رد نکند در حینی که مجال دارد
و مال دارد تا زمان فقر الحال تاخیر کرده مثل زراعت بی موسم است و همچنین توبه را تاخیر کرده تا وقتیکه
ملک موت باو اقبال کند مثال زراعت کردن بی وقت است مگر بخصوص بعضی عبادت را موقع تحو میباید
و در نظر دارد که بعدا تا بی بعمل آورد اول آنکه وقت آن میکند زیرا اگر حج است بعد از کبر سن تاب
سفر و ضرر گرما و سرما را ندارد و اگر غنا را بعید است که جوان توانا تر است و دیگر اتفاقات میگوید و از
کجا که هر گاه الحال نکند در آن وقت اقبال کند حاصل پس غافل میگردد و وقت زرع میکند بعلاوه اگر هم
نکند در زرع در اول فصل هستی دیر تر میکند و محصول آن زیاده تر است پس فریب شیطان را نباید خورد و
فرموده امیر مؤمنان ع را باید بجان قبول نموده در دنیا بکار فرموده ما فات مضی و ما سیاتیک فاین
قم فاغتنم الفرصة بین العدمین یعنی آن زمانیکه گذشته و گذشت از عمر که معدوم و غائب
و معدوم را عود نیکند و آنچه از عمر مانده است که فردا علم با آن نیست زیرا که احتمال بقا و فنا هر دو
هست پس در این آنکه هستی و در دست داری غنیمت بدان که زمانه فرصت انسان همین است یعنی حال که
در همین حالت سر دو ماضی و استقبال پس استعجال باید نمود چنانچه از ائمه دین مروی است که فرموده اند

اغفل